ما شاء الله لا قوة الا بالله

مالیان سازند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات مثل این سرباج مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نمام مرزنجوش برگ کرنب برگ بید انجیر
برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع متقصع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد
بسیج و سنت روفقار بموضعش نمایند و اطلیه حاره جاذب خون مثل این طلا مر و قسط و کبر و سنبل و کرنب سلیخه مساوی کوفته بیخته بسرکه خمر حل کرده استعمال
کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب حرارت شدید موذی یا برودت شدید بتشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل و الهلاک و لاعلاج ست ابن هبه
گوید که علاج حدبه حادث از ریاح غلیظه و رطوبات باستفراغ بدن از حب منتن یا حب کبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون
استعمال کنند و آب گرم بنوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش و نمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند
و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبه رطوبی را نافع ست سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال نیم درم لادن قصب الذریره
و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو شش درم ادویه سابیده بآب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند
ابو منصور گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه شد اضمده مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و سماق و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت
لزج باشد حب شیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر بماء الاصول یا ماء البزور لازم گیرند و تعاهد این نمایند و نسخه آن همان است که در قول یوسف
گذشت لیکن درینجا گل سرخ عوض صبر ست و روغن زنبق که در ان میعه و جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و بآب بابونه و مرزنجوش و شبت مطبوخ
نطول کنند و باضمده گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه بارده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً
حدبه از خراج که در فقار پشت برآید حادث میشود و علاجش اول فصد باسلیق ست و ضماد بادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب
ماء البقول بمغز خیارشنبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش روغن و ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد انطاکی گوید که حدبه طفلی را علاجی نیست
و غیر آنرا معالجه به تنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و حقنها و فتیلها در او جاع پشت بهتر از مشروبات ست و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و تحوان را بشکند
و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش تنقیه شود و محلل از مشروبات و غیره ست و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده
پس اعادهٔ آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص ست از انجمله مثل غاریقون ست و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این مساوی سوده جمع کنند و از ان یکدرم
بخورد و دیگر ایر نمایدا از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات ست و همچنین از فلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصارهٔ کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت
و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر و سداب و خردل و جوز و بادام ست مجموعاً و مفرداً این وقتی ست که ماده بارد باشد و اما در مادهٔ حار لابد ست
از فصد و شرب شربت ورد و بارد و جمع اسپغول بذر در سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز به روغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ
اولی ست و آنچه برای اخراج اخلاط لزجه از پشت و سرین مجرب ست آن روغن نفط و زقوم ست شرباً و طلاءً و همچنین ست علاج در درد پهلو و خاصره
ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلا ست و حرکت سخت بعد تغذیه بتثقل سرسبیه و بعد استفراغ و علاجش
ورود اعصاب و ارتخا فرط یابس مع امتلا و کثرت اغذیه مولده خلط غلیظ و بخار غلیظ ست و علاجش اینست که چیزی بهتر از قی بتریه و شبت و عسل
و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگرچه ناری باشد و استفراغ بایارجات کبار و تناول مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون
سرسس لعید و سعادوریت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطول بهر محلل منقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه و مرهم بابعابات مثبوت
بادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و این ضماد مجرب از ترکیب ماست ترمس حلبه با قلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این
خنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر بعسل سرشته بکار برند و این معجون دو هر سه روز دو مثقال
استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب ست از رو ترکیب این ادویه و نفع بسائر امراض عصب خصوصاً نکرده غاریقون تربد سفیدک سورنجان هر واحد دو درم
بلیله کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد پنج درم بیخ اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا جندبیدستر حب الغار قرنفل فلفل هر واحد

و جندبیدستر و فرفیون مفرد و مرکب بروغن غار و حب الغار و روغن سداب تخم او و روغن بید انجیر و روغن مقل بسیار نافعست و آنرا مرو قات روغن فرفیون
و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اول پشت را گرم کنند و به پارچه درشت بمالند پس تمریخ
نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت مادهٔ خام بود علاجش بزایندن ماده باشد بجار الاصول و روغن بید انجیر و استفراغ ایقی و دوای حل جول
حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر و ج رانیم کوفته شب با نخود تر کنند و صبح جوشانیده صاف کرده عسل و روغن گاو آمیز به صواب
بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر در پشت و خاصره از این میباشد معالجه بجار الاصول مع روغن بید انجیر کنند و این حب سکبینج در درد پشت و تهیگاه
را سود دارد بگیرند حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته باهم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر سببش سوء مزاج
سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و معجون بنیاد مثرودیطوس سخت نافعست و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و گرم
و روغن شبت و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و با بصن زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمد و گوید که درد پشت اگر
از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ قاروره و بطوء نبض و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظه یا لزجه وزن و باره عادت و رطوبت زبان
و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب و عرق و ایذا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس
هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخوداب بشیرهٔ بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا بحب
یا بحب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار قی بمقیات که در باب الفیل مذکور شد بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق
و خیری و نمام بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا معجون
بخورند و این حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل شیطرج سکبینج هر واحد یک نیم دانگ صبر جندبیدستر هر واحد یکدرم مقل ازرق یک نیم درم سورنجان یکمثقال
کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند و این یک شربت ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب
سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام سازند و پشت را بروغن نیلوفر و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر
صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور و اسفاناخ خورند و یا آب انار مین سه اوقیه با شکر سفید
ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشینند و در جای نمناک خواب کنند تجربه گوید
که درد پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از خلط ردی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل
باشد و این اکثری ست قی بآب اصل السوس با شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقنه
قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد و رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بصمغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تعطیل بآب
شبت و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید دانند که استعمال ادویهٔ نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول
اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب با شکر و شربت آلو و تمر هندی
بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی با آب عنب الثعلب یا بشیرهٔ خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ
بکدو و حماض و شیرهٔ بادام و خشخاش و اسفاناخ و قرعیه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند قرشی گوید که بلغمی
بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری با اصل السوس و سکنجبین عنصلی و شربت اصول یا آب کرفس و سکنجبین بزوری و با نخود سیاه و بلبوب و در آب گرم تر کرده
یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا جوزهٔ مرغ و کبک و کبوتر بچه با شبت با نخود سیاه و بلبوب سازند و شحم قاوندی بمالند و بدانچه مناسب بوم
بخورانند و پشت را بحرقه خشن بمالند بعض شحم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول ترک
جماع عارض شود آنرا فصد فی الفور باید کرد و جماع اگر بسبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هر چه در تدبیر افراط جماع ذکر کرده بعمل آرند فقط حکیم گوید که

صحت نیست و اگر فعل آکله از سی و تقرح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنا بر حفظ باقی بدن والا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی لمس آن و عدم
تقرح و قلت وجع نسبت با حکه التشخیص اسباب مذکوره مثل سوداوی کنند و صلابت ورم و حرارت لمس عضو و کدورت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر مادهٔ سوداوی و عدم
این آثار بر مادهٔ بلغمی دلالت کند علاج مانند سوداوی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و تفاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه درینجا فصد باسلیق و حجامت ساق و چسپانیدن زلو بسیار
مفید بود و ادویهٔ محلله مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصارهٔ لحیة التیس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج بمسهل
بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکمرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر و کمافیطوس و جندبیدستر هم باشد سائیده
در اطریفل صغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار بسرکه سرشته طلا کنند و درین مرض ادویهٔ گرم قوی الاسهال نهایت استعمال نکنند و شرب و ضماد بودینه
و سنای مکی و حرمل و بادرنگ مغز تخم حب النیل حب العسل و قطران و شیح جبلی و تخم نمام و ضماد زهرهٔ بز و گل شاهسفرم و زهرهٔ غزال و عاقرقرحا البطم مخلوط کرده و خوردن تخم [illegible]
بستانی خشک و تدبیرات کثیره و جگر خشک آن و کذا تخم حنظل با برگ آن بنشاسته یا کثیرا اصلاح کرده و کذا اسکنجبین و شربت الرمان هر واحد نافع داء الفیل است
و این دوا معروف بمطبوخ سبعه ادویه را با حب [illegible] هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس [illegible] غافث [illegible] بدستور مقرر بجوشانند
و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافع برای این مرض اینست که هلیلجات ثلثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک ده درم کوفته بیخته بعسل قوام [illegible] شربتی
بعد تنقیه تمام سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد ایلوه و بول و لوبان و تخم سویه بسرکه سائیده مفید و ایضاً کنجری [illegible] خورده بالاش
ادویهٔ منقیه و شهد نوشیده بمبالغه قی کردن و بابونه مرچ سیاه اجوائن و تخم سویه چوب چینی بادرنگ چوب نی برابر سائیده شهد آمیخته نیم گرم ضماد کردن نیز نافع است

اقوال حذاق شیخ میفرماید که داء الفیل مرض خبیث است کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا ندهد و اگر مودی بتقرح گردد و خوف آکله بود سوای قطع آن
از هیچ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن است که استفراغات و خصوصاً ایارج سخت نفع کند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد
بعد از آن قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و با آنکه جمله علاج این مرض که در آن امید [illegible] بود [illegible] در علاج [illegible]
و استعمال محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آن را انفع میکند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاجش [illegible] کنند جرجانی میگوید
داء الفیل اگر شروع باشد علاج او آسان بود و هرگاه که ناگشته شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاجش آنست متواتر بود با دویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای خود
برکند و اگر بفصد حاجت باید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عصابه از قدم
و زانو تا بن ران بربندند و گام آهسته نهند و در هر هفته شربتی ایارج فیقرا با [illegible] آمیخته بخورند و پیوسته ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی ساخته با فتیمون و اندکی
نمک نفطی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویهٔ قابض بر ساق و قدم طلا کنند و به عصابه بربندند و بعد از آنکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بمسهلا
کرده خاکستر کرنب و زیت انفاق بیامیزند و [illegible] و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن
نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند است محمد و گویند که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و حسب سن و وقت خون برآرند و تنقیه
بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع است تنقطوریون و قیق تخم حنظل
هر واحد یک نیم دانگ [illegible] یک نیم درم [illegible] کثیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه فصد بالغ کنند
و پای را بعصابه بربندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند و تا ببالای زانو برسانند و چون تنقیه تمام بدن نموده و خاکستر کرنب و پوست نان و آرد شیلم که با آب
شاخهای انگور یا چوب انجیر یا روغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بربندند و تا یک روز نگشایند بعد اعادهٔ طلا مران نمایند و بربندند و بدستور
اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پا بسیار در رکوب و اغذیهٔ غلیظه و مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ
اصل السوس با دیانه هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخوداب بشیرهٔ تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدان حب [illegible]
[illegible] سورنجان [illegible] نمایند [illegible] اصل السوس [illegible] تخم خربزه و تخم [illegible] شبت تخم [illegible] ادویهٔ [illegible]

تبرید بیشتر از ترطیب کنند استعمال نمایند و اگر صفرا بود و انچه ترطیب اکثر از تبرید کند بعمل آرند و اگر بلغم باشد انچه مسخن و مجفف باشد بکار برند و اگر سودا بود و انچه تسخین
و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل در دوا کنند فقط بلکه در همه تدبیر مثل طعام و مشرب و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند و واجب ست که اولا در نقرس
و اوجاع مفاصل نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام ست و آیا آن هنوز در انصباب ست و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب
باشد معالجه بقطع انچه جاری میشود و منع او و تقویت عضو دیگر که بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع انچه جاری میشود بامتناع از اغذیه و تدبیر مولد
اخلاط بود و انچه منصب و متولد شده استفراغ آن باشد لیکن در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصا از مواضع موافقه شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع
مفاصل در ابتدای ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتیاد یابد خصوصا متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سبب بیشتر
سوء مزاج ساذج ست تدبیر بیش آسان ست زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه دران احتیاج بسوی آن
میشود تنقیه صفرا و خون ست و همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم میشود پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین ما یحتاج الیه دران تنقیه بلغم بود تا خون
را گرم کند و گاهی یبوست شدیده سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب ست چنانچه معلوم شده و اما چون بیشتر ماده باشد باید که ماده را که انصباب میکند بجذب
آن بسوی خلاف جهت و تقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و در هر حال بقوانین کلیه رجوع کنند
و بدانند که صواب آنست که دوا و به تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فایده نماید و بعد از ان ضرر کند و تجربه بر درد نماید و واجب ست که
شراب اصلا ترک نمایند تا آنکه صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بجهت
ایشان را نافع کند و باید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر از ان ریشگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند
و اگر اولا درد در پشت حادث شود بعده بسوی دستها منتقل گردد و فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف میل آن خارج گردد و باقی فواید در علاج مفاصل
حار و بارد مسطور گردد ایضا شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل میفرماید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال بهنگام ربیع و خریف بر او
واجب ست و تدبیر معتدل و لطافت استعمال کند و بالجمله واجب ست که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه باستفراغ
و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آنرا کم کنند و اگر سبب فساد اخلاط باشد مقابل آن باستفراغ انچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد و اگر
بلغم متولد میشود و معونت سردات و طبیعت آنرا و مقابله آنرا میداند و همچنین سودا از انچه متولد میگردد و مقابله تولد آن میداند و چون تنقیه کرده شود خصوصا آنست
که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را قبول نکند و خصوصا وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی اعضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و
و آب عصی الراعی و حضض و امثال ست و ایضا مالش مواضع بنمک سوده بزیت مگر آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحبش را درا ونه مایحرج و در هر
در ربیع و شتا تجویز و ریاضت معتدل در کوب استعمال نماید و در انچه نفرس اوجاع را برانگیزد افراط نکند و انچه عادت او نبود یکبارگی بلا تدریج ندهند و اگر اتفاق آن
افتد مالش و غذاهای مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چقندر و گندنا و خیار نماید و اما خربزه بتولد خلط مائی مضر بود
و با دران نفع کند و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شرابها احتراز کنند و بچیزی جید الهضم سریع الهضم اغتذا نماید و واجب ست که از امتلا
و ترک ریاضت و معتدا کاهل از افراط در تعب ریاضت خصوصا با امتلا و از جماع اجتناب کنند و از حمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل
کنند و اما آب چشمها آنرا نافع بود در وقت مرض انچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ ازان و در وسط دخول ایشان دران نفع کند ریختن آب سرد بر مفاصل ست
اگر مانع آن ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا برای ایشان ست حنین گوید که اوجاع
مفاصل در اکثر امر حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمه ها و سکر و استعمال جماع دائم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون در راحت و ترک
ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که از ان فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده ست از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بشراب
و فواکه و جماع باشد و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آنست که اجتناب کند از امتلا از اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما انچه ازان غلیظ عنصر

باشد و از سکر احتراز نماید و از جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده بجا آرد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کنند و اگر اراده استعمال آن کنند و نیز انجیر خشک نخورد و از آن اشتکثار نماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و حمام بعد از آن کند یا خفت بدلک و مالش بر آن معتنی
مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر حائل اجتماع فضول است و تعاهد تنقیه بدن بقی و با در ار بول نماید بعد از آن حفظ آن کند اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا لحوم طیور و ماء الشعیر تقلیل الفضول
مثل لحم ماکیان نیم بچه آن و تیهو و عدس و مانند آن شود با زرشک و غوره و ریواس و ماء الحصرم و آب انار و غوره و زرشک و مانند آن و هند و انار بخورانند و تعاهد فصد قبل از وقت ظهور
و شربت طلوع فواکه و خیار شنبر و آب لبلاب و عرق اجاص و بنفشه بشکر نمایند و اگر از سوء مزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه بلحوم حیوان که در آن شتی از طیور و ما شد و با
توابل گرم سازند و تنقل بحب الملوک و حبة الخضرا و پسته بشکر و موی شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب صبر و حب الشفا و حب سورنجان و حب شیطرج و مانند آن کنند
و صاحب او را باید که قریب جماع حصلا نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیه مرطبه دهند
باین تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کند و از استعمال این تدابیر عارض می شود و تا بداند و اگر
خفیف قلیل الوجع باشد اما هرگاه این مرض ابتدا در حدوث نماید باید که در آن تدبیر یکه در هر قسم از اقسام او در اینجا مذکور گردد استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل سانج

یعنی آنکه بی ماده باشد و سوء مزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نمی شود پس در اینجا تعدیل کافی بود بدانچه در اقسام
مادی مذکور گردد **و ایضاً اگر** حار باشد جهت تبدیل مبردات و منبه دشربت آبیمو و سکنجبین نافع گفته اند که گاهی در این بشرط خوف از فصد باید ماده آنقدر که فقط
احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برآرند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و در بعض مادی که نفاست
از ریزش ماده محفوظ ماند و هر آنکه الم جاذب مواد است **و اگر** بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویه حاره و نیز بسیخنه و اگر ضماد نمایند و مسهل حقنه
مخرج آن مستفرغ سازند لیکن در اینجا ترک استفراغ اولی است بسبب احتمال خروج صفرا یا بلغم **و اگر** یابس باشد در این گستراقند باید که تدبیر رطب سپردا نند و روغن
بادام و کدو و گل و قیروطی و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و مالیدن و اغذیه مرطبه چون شیر گاو و خوردن سود مند است

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید دهند و شیرجات مبرده چون شیره کاهو و کاسنی و خیارین
و تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو و مانند آن بدانه دیا شاهتره و عناب گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی عنب الثعلب خیسانیده سورنجان سوده پاشیده دهند و تخم
خطمی در این خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که در آن هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسهل
روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود بیشتر از فصد با لعاب آن آب کشنیز سبز و آب انار و روغن بادام و آب تمر هندی و آلو بخارا و جبین با ده
و نیز ورق بارد سود مند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلاء از صندل و گل سرخ و فوفل و ماميثا و اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه
و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه
داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک و بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفید بیضه سرشته نیز
مفید است و در انتها حلبه یک توله سرکه یک نیم توله عسل نیم توله پخته ضماد کردن بسیار نافع **ذکر ادویه مفرده** نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک به سمن بقر
حجر نر برای مرد و حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاهو و کذا ماء الیبروح و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط با آرد جو و کذا خولان هندی با آب کاسنی و کذا عصاره ماميثا
در آب کاسنی حل کرده و کذا آب جوشیده الزجاج و پاشیدن آن آب بارد و اندکی سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب با روغن در بنادی و کذا برگ بنفشه سبز و آب و آرد جو
و کذا حضض مکی در آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد در تسکین اوجاع مفاصل حار بهر و احد مجرب سود مند است و آنرا طلاهای دیگر

سرشته شهر که از این ضمادات وقت حساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند و منع حدوث وجع مفاصل مجرب است شیخ میگوید که اگر خلط خون
گرم کثیر الکمیت باشد بفصد مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمر هندی تعدیل کنند و اگر آنجا
تپ باشد آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیار شنبر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تپ ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند درین
ایام آب کرفس و آب بادیان فزایند بعد از آنکه درین باب مثقال ایارج فیقرا یک شبانه روز ترکرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مؤلم ماده منصب بسوی عضو الم
باشد بعد رفتن ضماد کنند تبعیدا و امالة بسوی دیگر آن که بسبب آن ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد از آن اعاده نمایند بتقویت نفس عضو الم با طلیه و اضمده که از شأن
او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و جوست چون پوست انار را در طلاها مرکب بجوشانند
تا مهرا شود و پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند و بر عضو الم نیم گرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و عفص
و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی با آب عنب الثعلب کرده بشد و چون ماده بتبرید قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده با آب کشنیز سبز و کافور طلا کنند
بو علی سینا مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا غلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بمفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف
رگ زنند بعد از آن استعمال قی کنند و خصوصا اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافعتر است بعد از آن باسهال مشغول شوند و ابتدا
قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظت ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق است بعده اتباع بمسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا
برفق بعد رفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب همین آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد بتعجیل استفراغ نمایند چون نضج ببینند و اگر غلیظ باشد
بتقدیم چیزی که ترقیق و نضج آن کند و آنرا مهیا باندفاع بسوی جهت استفراغ گرداند باک است و فیما بین آن تخفیف با طلاق ملایم کنند و لزوم مار الشعیر
نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود و امتلا محتاج تر بفصد است لیکن چیزی که بلید و مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیار شنبر و یا از حقنه و شیاف
مسهل است و چون ابتدا با تحطاط نماید با استفراغ غیر مدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کند و بغایت تجربات در روز چهارم یا هفتم
و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهارده هم است پس اگر ممکن بود بعد از فصد استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تحلیلات با آب سرد یا گرم یا نیمگرم کنند
و اول آب سرد بریزند زیرا که اطلیه حاره دفعی باشد بجهت مضرات حار بسبب جذب ماده و مضر باعث جوش خام کردن آن ایشان اطلیه مبرده غلیظ را خام میکند و تعمیق نماید غلیظ
می نماید و اطالت مرض میکند و ماسوای آن ایشان مضر است زیرا که ترطیب مفاصل می نماید که تجفیف سبب تخفیف خود کثیر الوقفت است و نیز گاهی قوی البزور
مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تحجر او می نماید و چون نضج تام شود استفراغ مثل سورنجان و لوز بادیان و حبوب آن نمایند و قصد برفق کنند و درین
هنگام اطلیه طلا مثل حلبه و بابونه ان نمایند تفریق کنند از آنکه در اول امر دوای مسهل ضعیف بنوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و مقتدر به اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد
جامد دیگر نماید و سیلان او بسوی عضو کند و واجب است برای کسی که از ادوای تناول کند آنکه تا خیر غذا نماید و بعده سه ساعت تناول کند و ده مثقال نان بشراب اندک
آب بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد از آن بانچه موافق بود و اغتذا نماید بعده ادرار استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه اولا از فضله
هضم کبد و عروق است و خصوصا چه ادرار نقرس دار یا وجود آنکه اکثر از اوجاع مفاصل حار و بارد و از مرضی که طبیعت با دمال کثیر از مشروب حقنه انتفاع می یابند و چون معالجه
ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند و لهذا با ان تجفیف بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را از احتراق خون سهم میرسد پس جامع این جمیع
امور نمایند و آماس وجع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر بدی پیدا میکند یکی آنکه ماده را بفشارد و از حرکت او باز دارد
بهم درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده را بسوی اعضای رئیسه بازگرداند و در خطر اندازد اما اگر ماده بسیار نباشد قلیل الحرکت
بود سریع او باک نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که ردع دران حبس ماده اندر عمق میکند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما
در آخر آن واجب است که مشغول شوند باینچه محلل و ملطف و مخرج ماده از غور بسوی ظاهر باشد و اگر چه ما تعداد از شرط و مصدع دماغ و تجربات بند و مطالت باشد که بدان
سیلان مواد کنند و تا زمانی مندمل شدن ندهند و از منفطات مثل پیاز عنصل و بلادر است و بعده شیر تیوع و شیر انجیر و باید که تحلیل و منفط از دوای بلدین آمیزند و الا فودی

بیان مضرت اطلیه حاره و مخدره

[illegible]

بیان منع استعمال مسهل ضعیف در ابتدا

[illegible]

بیان منع استعمال اضمده رادعه

و بنفشه خشک و خطمی هر واحد یک جزو صندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزو باریک سوده با آب کرنب و آب کشنیز سبز سرشته و هرگاه حرارت ساکن شود و درد زائل گردد و ماده غلیظ باقی ماند باید که این ضماد کنند صفت آن بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی بنفشه خشک هر واحد دو درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده با آب کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیمگرم که دران بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش و سنجاسف بجوشانیده باشند تطول کنند ایلاقی و هر جائی مینویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در دست چپ باشد از دست راست کشایند نه در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر در پیوند پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ باشد از دست چپ کشایند و اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود در گاه هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت نکند بعد قی کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهٔ مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج در قاروره ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و مسهل دادن آنوقت موافقت کنند که حرکت ماده تخفیف قوی نبود و درد مقلق نباشد و الا ضماد حار و مخدر در ابتدای مرض هر روز زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار بسبب مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده تمامه در مفاصل ریخته شده و از حرکت ساکن شده یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک شده حرکت قوی بود استعمال ادویه رادعه قویه بکار نبرند بهر دو سبب که در قول بوعلی گذشت و اگر این خطا کرده شود درد زیاده گردد و یا اعراض دیگر مثل میل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویه ملینه بران گذارند تا آنچه از ماده فرود آمده است فرود آید و ریختن آب گرم نیمگرم درین حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه دران پخته باشند و مفرحات یا قوتی بخورانند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و تبرید کمتر از ان باید که در صفراوی و در امراض موی صفراوی سکنجبین سود دارد لیکن در مرض سکنجبین شرب جائز نباشد از بهر دو امر یکی آنکه تشنگی سرکه مضرت عصب است دوم آنکه قوت ترشی با لطیف تحریک ماده ساکن نماید و بماده مرض بیامیزد و در مفاصل جاری گرداند و بجای که در رسانده و جاع مفاصل و نقرس موی اول استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و غیره که در قول مسیحی گذشت باید کرد و آن مطبوخ مبالغه تمام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تب بود آب هائی که در همان قول مذکور شده بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیله زرد در چهار درم جلاب یا شیاف نرم زرد کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسپغول بادی بیامیزند بدهند و اگر مزاج سالم بود و میلی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ هلیله و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و تقلیل اودیه بول تخفیف سود بود از بهر آنکه ماده این مرض فضله هضم ثانی و ثالث است ادرار بول آن را پاک کند باقی همان است که در قول بوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد اول فصد کنند پس شربتی که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقه کتان آب برف سرد کرده نهند و یا این طلا بکار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفید لب از بزر گل بنفشی بوش برگ گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده طلا کنند و هرگاه چیزی ازین حاضر نباشد طلا به سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب ترد در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب تخفیف سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب با زعناب ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوباش بشیره بادام دهند و اگر بادی تب التهاب باشد غذا ما الشعیر تخم کاسنی و جلاب یا آب انار میخوش تشحم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند و بر مفصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسپغول را با سرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج در قاروره تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل آید و دران خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعده مزوره بنوباش و شیره بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چندانکه مریض متحمل آن نباشد تسکین عضو با ضماد مخدره مثل این ضماد کنند پیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسپغول سه درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند و تسکین دهی کند

گرا اولا فصد کنند بطریق مسطور و برادعات طلا نمایند مثل خرقه مبلول در گلاب سرد کرده و یا اقاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هر چه از آن حاضر باشد
یا مجموع مساوی بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند یا بزرقطونا مضروب بماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم و هر صباح شربت دینار یا عناب یا شربت انار
و سکنجبین با آب انار بنوشانند و از آنچه صاحب این علت را نفع می کند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا مزورات مطبوخ بشیره خشخاش و ماش که آب انار میخوش
و تمر هندی ترش تر کرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه و لین مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون آثار نضج
در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنج درم سورنجان سفید
مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یک درم گلقند پنج درم پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم بدستور مقرر بترتیب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند
که در اضمده همه اوجاع مفاصل حاره و بارده و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیتی که آن باین مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها
از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد بسوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها با ضمده که دران تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند بعد از آن بدانچه
قوی التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زرده بیضه و پیه بکیان و پیه بط و مخ و مغز نان و زعفران که آن کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد
که از آن قوی تر در تحلیل باشد باین اضمده مقل و پیه و صبر و اشق و روغنهای لطیفه مخلوط نمایند و حذر کنند از آنکه در تحلیل ورم اسراف نمایند تا ماده متحجر نگردد و بالجمله گاه تلیین
اختیار نمایند و گاهی تحلیل پس دارند تا افزاید و استفراغ اگر در منضج بعید گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از آن تبرید مزاج بآشامیدن ماء الشعیر
نمایند اگر جسم لاغر باشد روغن بادام بدان معتاد سازند و اگر لاغر نبود جلاب بیفزایند و آب انار نوشانند و تعدیل طبع با آلو بخارا و جلاب و تمر هندی و شربت نیلوفر و آب
عناب سکنجبین کنند و آب کاسنی بشکر و لعاب اسبغول بجلاب بنوشانند و غذا مزوره زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل
و آب حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و برادهٔ کدو و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هرگاه مرض
بایستد مبردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین بریزند و جمله قول در تدبیر این آنست که ماده اگر در سیلان باشد علاجش بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد
علاج آن باشیای محلل نمایند خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آنست که دو سه روز فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلیین طبیعت
بمثل شربت بنفشه مکرر و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب و انار و فتائل و حقنهای لینه کنند و اشربه که در تپ دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء الشعیر
بشکر یا شربت نیلوفر و روغن بادام یا سویق بشکر دهند و هرگاه اشتها برانگیزد اسفاناخ یا بقله یمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزوره رشتا یا کدو و عدس و آنچه از غوره و سماق و ریباس
و انار ترش سازند و قرص را با آب و سرکه و زیت بخورانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و با دویه رادعه که دران قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارده که مرقوم
سابق مذکور شده و طلای نرد و فوفل با سیتا و اقاقیا و خولان و مانند آن با اندک سرکه ضماد سازند و اگر بشدت درد مضطر شوند اضمده مخدره مثل افیون و بیخ بیروج و بزر البنج
و غیره با آب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن بعمل آرند و اما وقت انتها واجب است که با ضمده که دران اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند
بعده بدانچه در تحلیل قوی تر از آن باشد مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه بحسب ماده کنند بعد از آن طلا اولا برادع
مثل آب کشنیز و حی العالم و العبه نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو و باقلا و بعد انحطاط مثل بابونه و اکلیل الملک بنابر قوت تحلیل آن نمایند و اگر درینجا ضربان مانع خواب
باشد بدایت تسکین آن واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عدس لفاح و افیون و زعفران و بیخ و از واجبات است که دوائی درین علت از سورنجان خالی نگذارند
که برا اختصاص او بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن مادهٔ نازل را بار دیگر اوجاع واقع شده و آنچه در حار بالطبع نافع ست بزرقطونا با سرکه و روغن گل و خطمی با آرد جو
و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقا میر محمد حسین میگوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه آنجا که درد اندر اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود
فصد قیفال مناسب ست و تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند و هیچ یک از آن تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره
نباشد و ضماد بمغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع ست و چون درد تسکین یابد مبردات را بر دارند و بمغز بنفشه و گل خطمی
و آرد جو و سورنجان مساوی با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل ست پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی

همانست که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا اصل السوس عوض برگ سوسن بست و وزن زردهٔ بیضه بقدر عدد و روغن گل
نیز در ضماد مذکور اولیٰ آنست که در استعمال اضمدهٔ مبرده اسراف نکنند و اما عند اشتداد وجع و قوت مرض تبرید استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر
از ضرر مبرد مخدر است و چون درد بسیار باشد با [illegible] مثل بزر قطونای مضروب بسرکه و جراده که در آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا بقدر درم فلونیای
رومی یا شیشغا بخورانند و تضمید موضع با استخوان کهنه سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن شود
و حرارت زائل گردد این ضماد استعمال کنند [illegible] باقلا خطمی بنفشه خشک شبت اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد
زوال درد و حرارت تحلیلی باقی ماند شبت و اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت [illegible] درم با سکنجبین
ساده بست درم و برف دو من نافع دانسته اند لیکن احدی را ندیدیم که از ین معالجه شفا یافته باشد بلکه شکایت زیادتی مرض میکنند پس اگر از تبرید قوی [illegible]
حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرهٔ خرفه و خیارین و سکنجبین بگلاب بدهند و غذا ماء الشعیر لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود جرجانی
گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیه صفرا بمقیئات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماء الشعیر
یا نخود آب با شیرهٔ خشخاش از تمر هندی ترش کرده با آب غوره یا سفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنهای لینه بمثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان
و جو کوفته نمایند و بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که در آن سنای مکی و هلیلهٔ زرد و عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی آلو [illegible] و شیرخشت و ترنجبین
باشد و یا آب انار مع شحم و شیرخشت کنند و ادویهٔ مسکن وجع مثل عدس استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلا
مخدر مسکن الم است مغز نان زردهٔ بیضه با اندک تخم شوکران و افیون و یا بزر البنج مع زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت
ابن هبة الله گوید که علاج مفاصل و نقرس حاد که از مرهٔ صفرا باشد اسهال در ابتدای وجع بمطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین برف کنند و تبرید مزاج بشربت ماء الشعیر
و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد حذر کنند و قصد تبرید طبیعت بدن باید کرد و طلای عضو با آب بارتنگ و حی العالم [illegible] و مامیثا و فوفل و صندل سفید
و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر درد قوی باشد ادویهٔ افیون یا بیروح اضافه نمایند و یا طحلب بسرکه آلوده نهند و غذا مزوره ماش و اسفاناخ یا کدو و هندبا
و کاهو بخورانند و اگر تب باشد از غذا منع کنند و بتدبیر ملایم با مراض حاده پردازند و چون از دو هفته بگذرد مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن
میباشد قرشی در شرح موجز مینویسد که مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجب است که در علاج آن نیز ابتدا به فصد کنند پس اسهال بمطبوخ فواکه مقوی
بسورنجان و بوزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت
انجامد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند و حدت ساکن گردد تحلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت
و هر چه در تپ صفراوی بیاید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول [illegible] و از مقیئات دو درم تخم خربزه با سکنجبین استعمال کنند و از
مدرات تخم خربزه و خیارین در آبیکه پرسیاوشان و فوة الصبغ جوشانیده باشد شیره برآورده سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند محشی شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه
بقی نمایند که بقول قرشی ایشان نافعتر از اسهال است زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و در آن شرط نضج هم نیست و اطلیهٔ رادعه درینجا خوب نیست بسبب قبض
و حبس مانع از تحلل و آنچه قرشی گفته که تقویت عضو بروادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص آنست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس که در وجع مفاصل صفراوی مفید
شیاف مامیثا زعفران هر واحد یکدرم کرنب مطبوخ چهار درم در آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند و دیگر مسکن وجع سفیدآب ارزیز در شیره کاهو سوده
طلا کنند و دیگر کاهو در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا طحلب و آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز سوده نافع و هر واحد ازین در تابستان
سرد استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند و دیگر که در آخر مرض مستعمل است برگ کرنب طبخ کرده [illegible]
بسایند و زردهٔ بیضه و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از کثرت اغتذا اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا [illegible] بایست جو
اقتصار کنند و قریب شراب نگردند مولف اقتباس مینویسد که [illegible] مثل دموی فصد کنند و حجامت با شرط نمایند و بالای آن زلو [illegible]

مخلوط با موم زرد و شرب و تضمید و تکمید با اسطوخودوس و تدهین بروغن تخم ناشخ یا گل آن و اکل نانخواه جبیل با اطلای روغن آن هر واحد مجرب مسنن است و اطبای دیگر نوشته

که شرب روغن بیدانجیر دو درم بماء العسل و اکل خردل مطبوخ بقدر یک بادام و شرب برگ بادام و دانه و شوربای خروس پیر پخته و کذا سمن عربی با شکر و کذا فاغره و کذا اسارون

و کذا اسنان که انفع الادویه در اوجاع مفاصل است چه اخراج مواد از عمق اعضا میکند و کذا افاریقون سه و ثلث تا ثلثه با سکنجبین و کذا شوربای خروس پخته با مصطکی

و دارچینی و یا القرطم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم سکبینج نیم درم صبح و وقت خواب تا پنج روز و کذا عصاره چقندر یک اوقیه عراقی یا حب لبوب

غاریقون یا هشت غربال بیخته و کذا افربیون ربع درم سکبینج و مقل ازرق هریک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیره و ضماد برگ بیدانجیر کوفته با آتش نیم پخته و کذا سپیده

بیضه و کذا اسفندروس محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا بالعسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته با سرکه سرشته و کذا اعطا و شبیر و موبیز منقی سوده

و کذا بیخ قثاء الحمار مطبوخ در سرکه پخته و کذا قثاء الحمار و مثل او سورنجان و کذا عصاره او با سرکه و کذا بیخ او با سرکه پخته و کذا تخم سداب مثل آن کندش و یا بعسل و کذا حنظل سبز و کذا

عصاره حنظل و کذا روغن آن و کذا افتیمون و حمره بادیان یکجا با آب صبر تازه سرشته و کذا اپشک شتر و کذا آب برگ خربزه و کذا بنفشه و کذا ابن عرس سوخته با سرکه

آمیخته و کذا عصاره سورنجان با نمک و کذا خطمی و پیه مرغابی و کذا حرف کوفته با روغن کاو آمیخته بشراب سرشته و کذا آرد حلبه با آب کرنب با سرکه سرشته و کذا مقل ازرق

و پیه بط و عاقرقرحا و بطم و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا امقاث با خطمی و سورنجان و آرد جو یا با سرکه و کذا زرده بیضه و روغن گل و تخم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا

روغن ارتموم و موم زرد و کذا اپشک شتر با نمک طعام یا با عسل و کذا ترمس سوده با سرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون دقیق و آرد ترمس و کذا اتافسیا و کذا اکلیل

و سداب و کذا بابونه و ناگاو بروغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل و شرب و ضماد زراوند مدحرج و کذا مرمکی و کذا مقل الیهود دو درم و کذا اقاقیا

و کذا سداب تنها یا با شبت پخته و کذا ریوند و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ بزیت و کذا شیطرج تنها یا با عسل و کذا برنگ کابلی که تخم چیلو است

نفع بلیغ از جهت مفاصل است و کذا زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا فقله بعسل و کذا عنبر و کذا عاقرقرحا و کذا ادرشیشعان و کذا آشی ران و کذا انزروت و کذا عود صلیب

و فطول طبیخ کرنب و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون و جلوس در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته تهرا پخته و تجاویق بسیار نگونبات

یا پاچه واسما کتجه خنیطلبس دست و امس و نمک هر واحد نافع اوجاع مفاصل بار دست ذکر بعض تراکیب از تصانیف متاخرین خوردن روغن بیدانجیر

سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب یا با عرق بادیان جهت وجع مفاصل بلغمی مجرب رسیده دیگر بادنجان را بریان کنند و نمک سوده قدری زرد چوب و نمک سوده

بران پاشیده بر بند کنند و بعد دو درم را از اکل کنند و ثوم بریان بروغن گاو نیز مجرب است دیگر ضماد خضاب آب برگ بیدانجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب است

دیگر خوردن ساگ پنوار در روغن پخته مجرب نوشته و کذا است لوبان یکماشه خوردن مجرب دیگر خوردن سنای مکی سه ماشه بر سبیل مداومت جهت مفاصل

و ریاح و بواسیر سود دارد و بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته اند دیگر که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر و معمول است لوبان با آب سائیده نیمگرم بر عضو بمالند

و با آتش تکمیه کنند دیگر برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک سرخ در برگ تنبول بخورند روز دوم

دو سرخ و چند روز برین ادامت نمایند دیگر سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند با لائش شاهتره تخم کاسنی

بیخ بادیان هریک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند دیگر سورنجان مصطکی هریک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس

چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات یکنیم توله تودری چار ماشه پاشیده بخورند دیگر برای درد پای و جمود و صداع از بلغم اسطوخودوس چهار ماشه

سورنجان دو ماشه اصل السوس سیاوشان هریک چار ماشه بعرق شاهتره یا آب آن جوشانیده گلقند دو توله دیگر بعد تنقیه برگ سداب بادیان هریک

سورنجان پودینه جوشانیده گلقند دیگر سورنجان بوزیدان خارشتر بابونه هریک چار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله دیگر تخم کرفس انیسون گاؤزبان

عنب الثعلب هریک چهار ماشه سورنجان گل سرخ هریک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دیگر معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه

اصل السوس چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند دیگر که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال

بوزیدان مصطکی هریک نیم درم هر سه را سائیده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خار خسک و عرق گاؤزبان و عرق خارشتر هریک هفت توله شربت معمول دو توله

تا هفت روز بخورند دیگر که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیره سیاه بریان پودینه هر یک سه درم فلفل یک درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته
شربتی سه درم بگلقند دو تولہ دیگر که درساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک یک درم صبر دو درم شربتی دو درم دیگر برای مفاصل یک تولہ بچه بادیان سطوخودوس
سورنجان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو تولہ بدهند و برای شیر بچه دایه مقرر کنند دیگر مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چار ماشه عنب الثعلب پنجماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش تولہ
گلقند چار تولہ روغن بادام چار ماشه داخل کرده بنوشند روز دوم اطریفل کشنیزی یکتولہ خورده بالائیش شربت بزوری بعرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند
باز سورنجان اصل السوس بادیان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو تولہ داخل کرده دهند و بعد دو سه مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال
زیاده شود و اگر بعد مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالائیش عرق عنب الثعلب و خیارشنبر عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت
خواب شب حب برء الساعة بخورند حب برء الساعة که مسهل اخلاط غلیظه از مفاصل و اعماق بدن است و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع الورک
بیدیل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حب سازند شربتی دو درم وقت خواب [illegible]
حب هندی جهت درد مفاصل و نحو آن هلیله بلیله آمله [illegible] هر یک پنجماشه گوگل هموزن همه بکوبند و چارده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و روغن بادام بنوشند
و حب مسهل هندی که امراض اعضای سفلی و درد مفاصل دفع کند در کرادوین هندیه فالج بلغمی مسطور است دیگر که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از بیاض قبله گاهی مرحوم
سبوس اجواین پنج [illegible] سپیده ماش مقشر و قند سیاه کهنه هر یک چهار دام حبوب بقدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند و مرغ مطبوخ بخورند و بر آتش دست نگدازند
تا هفت روز حب کچله که برای اوجاع بارده مزمنه مجرب است اشتهای و دیگر امراض بادی بلغمی مثل فالج و لقوه را منفعت نافع کچله بیخ حنظل فلفل گرد هر یک
دو دام کوفته بیخته در عسل یا شکر نیم پاو قوام نموده بسرشند و بقدر نخود یا قدری کلان از آن حبها سازند و یک حب یا دو هر روز با آب بخورند و طریق مدبر کردن کچله این است
که کچله را اول در آب یا شیر تر کنند چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن بتراشند و خشک ساخته بکوبند و بکار برند حب اسگند معمول و مجرب اطبای هند جهت وجع مفاصل
و درد زانو و پشت بعد تنقیه بدن را دوا است نافع است سورنجان موصلی سیاه دارفلفل اجواین پیپلامول سونٹھ کرنجوه هر کدام یکدام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند ناگوری هر یک
دو دام کوفته بیخته با قند سیاه کهنه برابر ادویه حبها بقدر کنار یا نخود بندند خوراک یک حب یا زیاده علی قدر شخص حب بدهاره برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود
دارفلفل بابچی تج رنگ دیودار سورنجان شیرین چیته بادیان نمک سنگ فلفلمویه هر یک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله زنجبیل هر یک
هشت درم کوفته بیخته با جلاب قند سیاه کهنه حب بقدر سه درم بندند و هر روز یکی از آن بخورند ایضا برای درد مفاصل سورنجان شیرین برنگ کابلی هر واحد یکتولہ
زنجبیل مقل اسگند بوزیدان بدهاره موصلی سیاه هر یک ششماشه شیطرج فلفل گرد زیره سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز حل کرده حب
بقدر کنار دشتی بندند و یک صبح و یک شام بخورند ایضا اسگند بدهاره تربد موصوف هر واحد یک نیم تولہ فلفل دارفلفل فلفلمویه هر واحد یکتولہ زنجبیل سورنجان شیرین بادیان
هر یک ماشه شیطرج [illegible] هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه پاو آثار حب سازند خوراک [illegible] ایضا از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها
که بهندی [illegible] گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دارفلفل کالی زیری سونٹھ کرنجوه هر واحد یک جزو مویز منقی پنج جزو حب سازند دو درم هر روز بخورند
حب سم الفار جهت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یکتولہ آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز در شیره
کتای خرد کهرل نموده حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بست و یک روز و از آب سرد و دال مونگ پرهیز نمایند حب مفاصل از مجربات حکیم فرزند علیخان
که در مفاصل بلغمی نفع آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان [illegible] سفید سنای مکی [illegible] نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته
مالیده در آب [illegible] ادویه کوفته بیخته حب برابر نخود سازند [illegible] اگر [illegible] از چهار سال [illegible] و اگر از دو سال باشد [illegible]
با آب گرم دوائی که بهندی جوگراج نامند و در اوجاع مفاصل بارده [illegible] دارفلفل [illegible] پیپلامول چیتر [illegible]
بهارنگی پنج [illegible] فلفل گرد [illegible]

دیگر شام بخورند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیز نمایند **روغن عراق** که برای درد مفاصل بارها مجرب و معمول ست برگ حنا و ناز بو و دهتوره و اکاس سمنه و ارنڈ
و سنبهالو و مکوه و کاهی برگ تیتو هم عوض مکو کرده میشود همه برابر گرفته آب برآورده و همچنان آن روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها و روغن کنجد اگر هر یک پاو آثار باشد
اسپند تخم شبت هر واحد یک توله اجوائن شش ماشه دران انداخته بسوزند و فتیله روغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یک توله سائیده
آمیخته نگهدارند و نیم گرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر بعمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله
هلیله زرد تربد موصوف مغز بادام شیرین مصطگی رب السوس هر یک سه درم زعفران یک نیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم دگاهی وزن هلیله
و تربد هر یک چهار درم کرده میشود و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا
یک درم عوض هلیله زرد و تربد و مصطگی و رب السوس ست و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم
دیگر که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یک نیم ماشه زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه با آب سرد بخورند **شربت مفاصل**
پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر یک بیست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهیزهرج سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید بقوام آرند
بطریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوزبوا نصف صبر افیون یکماشه ادویه کوفته
بیخته بروغن بابونه یا روغن حنا اگر نباشد بروغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر صدیه و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطگی
و کندر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس هنگام احساس بمبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سوید بسفته
ضماد هندی که بجهت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارنڈ ماش سیاه میده چوب پهکرمول کوٹ تلخ دیودار مغز پنبه دانه کلتهی کنجد سیاه سروالی ارٹ ستھ جو
تخم سویا هر یک مساوی کوفته بیخته با آب پخته ضماد نمایند **ضماد** مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع الورک بارد بگیرند پشکل بز سرخ یک رنگ
که چند روز اول در ادانه حلبه خورانیده باشند و با روغن سداب یا روغن زیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر گیرند و قدری
آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد از آن بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید انجیر را بروغن مذکور آلوده بر بندند صبح بحمام رفته بشویند
عرق موصوف قند رحیم خان که جهت اوجاع مفاصل و ضعف باه یکتاست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجوائن پوست هلیله زرد برگ پیپل یک
آثار یا دیالا پوست بابیله کاکرانسگی بهیل تیج پتج هر یک نیم آثار کیپلا کپیلی یک آثار تلسی پاو سیر در بیست و چهار آثار آب تر کرده بعد یک شبانه روز چهار ده آثار عرق کشند
شربت یک دام پخته در نسخه دیگر پیکرمول سیجای پوست بابیله است و ملهتی عوض تلسی **مطبوخ منضج** ماده وجع مفاصل و عرق النسا بارد از بیاض مولانا ... سورنجان
بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی بیست عدد انیسون چهار ماشه گل بنفشه هفت ماشه حب المحلب
نه ماشه نیم کوفته جوش داده گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند یا مطبوخ سورنجان دهند **مطبوخ سورنجان** که در اوجاع مفاصل
مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد
هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست مثقال دران حل کرده صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان
بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده ده درم ترنجبین مالیده بنوشند
بنوشند **مطبوخ هندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و ورم مفید باد فرنگ ست بهاره اسگند هر یک یک توله چوب چینی سه ماشه نبات یک توله در نیم آثار آب بجوشانند
هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همچنین قدر شام **معجون سورنجان** بنسخه یحیی بن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول ست سورنجان ده درم
سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دار فلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن ادویه سرشته شربتی پنجماشه **نوع دیگر** بنسخه هندی نافع اوجاع مفاصل و نقرس
منقیه بمرتبه الثانیه سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرج اسارون
زنجبیل دار فلفل برگ حنا بهاره هر واحد یک درم عسل سه چند ادویه **معجون سنا** مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته

و یک دست سمی قلعی دار کرده گلاب هم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش نرم بر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند نسخه انکباب در قول شیخ بیاید **صفت**

کما دراقم چهار درس بابونه و انگبین هر یک پانزده تولا زنجبیل کهنه پنج تولا در پارچه بر بسته دو تا بسته بکار برند **صفت** سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل

مرکب باخواهد آمد و این نسخه نیز از دوست سورنجان شیرین یک ماشه کشنیز دو ماشه مصطکی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد از آن شیره تخم خربزه یک تولا شربت گاوزبان دو تولا

بنوشانند **ایضاً منه** سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیله زرد هر واحد یک ماشه مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه تخم حنظل نیم ماشه

سقمونیا یک نیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یک ماشه جمله یک شربت است و بالای آن شیره قرطم یک نیم تولا و تخم خربزه یک تولا شربت دینار چهار تولا بنوشانند **صفت** دوای

نواب علوی خان که بنا بر میرزا صادق علیخان تالیف نموده بود و موصی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح بنگ افیون [illegible] حرارت و خراج [illegible] بهم رسید

یک بیک در وجع مفاصل در رم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه بقدر [illegible] دست کردند و فصد [illegible] بعده از آن [illegible] باقی مانده بود

از استعمال این دوا در یک هفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یک درم طباشیر [illegible] گشنیز خشک [illegible] هر یک نیم درم کوفته بیخته و شربت [illegible]

ورق طلا یک عدد و ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک [illegible] هر یک هفت تولا شربت [illegible] تولا

بنوشانند **ایضاً مسهل** مینویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن حب شیطرج و حب منتن و حب [illegible] و ایارج فیقرا و تخم حنظل و سورنجان

و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و قوه نمک هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک حلبه و برگ کتان

و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ بلطم و روغن سنبل ساخته بکار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مر سه درم زعفران یک درم برگ [illegible] پنج درم قسط [illegible]

هر واحد سه درم کوفته بیخته به سرشته بعمل آرند و ایضاً طلای تخم [illegible] آب کرنب سرشته نیکوست و شیخ میفرماید که مفاصل را در تریاق [illegible] است

و خصوصاً بعد استفراغ کلی [illegible] باقی آهستگی تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و چیست که اسهال ایشان [illegible] بلکه [illegible] الا اسهال

صرف کنند فی الحال انتفاع یابند [illegible] بیماران [illegible] مسهلات ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را

یک بار به سوی عضو رد کند مثل [illegible] سورنجان در بین [illegible] الانفع است سبب [illegible] در آن نفعی دیگر است که

اسهال [illegible] تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست [illegible] اتفاق [illegible] هیجان و الیضاً بقوت دوای مسهل از سیلان در مجاری

منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر مسهلات و مفرغات حاره است چه اکثر آنها [illegible] منافذ کنند و آن را واسع [illegible] سورنجان [illegible] است پس

واجب بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی بادوی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال و می آمیزند و بعضی ذکر کرده اند که در حب الغراب فعل سورنجان

است و در آن ضرر بعیده نیست و مجرب است نافع اوجاع مفاصل است از مسهلات معروفه حب شجاع و حب منتن است و ایارج روفس عظیم النفع [illegible]

و نقرس است و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرستین و حرمل و اشق و انزروت

و مقل و تربد و عاقرقرحا **نسخه** مسهل سورنجان زنجبیل یک درم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم حب الغراب سه درم شربت هر ده قیراط تا بست و چهار قیراط [illegible]

یا هفت مجلس اجابت کند **ایضاً** زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یک درم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم و نیم [illegible] شربت بخورانند که فی الفور نفع کند **ایضاً** بگیرند

و عنزروت و یا روغن بیدانجیر و عنزروت یک وزن یا ایارج فیقرا یک وزن تا هفت روز و گاهی آب شکوهنج [illegible] مطبوخ اخذ کنند **ایضاً** بگیرند سورنجان بوزیدان

و ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دوقو [illegible] هر روز بخورند **ایضاً** بگیرند سورنجان [illegible] تخم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب

بماند شربت از آن هر روز نیم رطل با سه اوقیه شکر و این بسیار عجیب است **مسهل خفیف** نافع از زوت شرخ سه درم سورنجان سه درم سوده بر روغن [illegible] آب

شربت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد **دوائیکه** هر روز استعمال نمایند تنقیه باور [illegible] کند کما فیطوس که از ریوند [illegible] سه درم [illegible] هر واحد نیم اوقیه کوفته بیخته

هر روز یک مثقال بعد هضم طعام سابق با سه اوقیه آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب عظیم النفع است کسی که سه بیست پنج روز آن را بخورد و مفاصل او را تقویت دهد و آن

اخراج فضول کند اکثر [illegible] النسا [illegible] اورام و اوجاع مفاصل [illegible] انتفاع یابند بگیرند [illegible]

ضمادات

و دراب آنقدر که بپوشد با آتش ملایم بجوشانند تا آب سیاه گردد و صاف کرده یک رطل از آن گرفته سه اوقیه روغن کنجد بران انداخته بنوشند و بران غذا حصرم بخورند
ضمادات تضمید بسرگین گاو بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل ست ضماد قوی بگیرند بیخ
کهنه یکنیم رطل قنطوریون اسکندرانی یک رطل ملک البطم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا ده اوقیه آرد حلبه یکنیم رطل از آن ضماد مرتب سازند و ایضاً مقل و جاوشیر گداخته
بسیار نافع ست برای آنکه از ماده خام در رکبه و مفاصل باشد ضماد دیگر مصاص قنطوریون دبق اشق نوره از آن ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و روغن سوسن
سوده طلا نمایند ضماد قوی بگیرند بورق و عاقرقرحا و سک و مویزج و نوره همه را آمیخته بعسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند ضماد جید رطل اشق و حفض مساوی
بشراب کهنه و زیت انفاق آرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر عرطنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از اضمده نوعی جید ست که احتیاج بسوی
آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و از آن جمله این ضماد ست بگیرند اهل و جوز السرو و استخوان سوخته مساوی
هر واحد یکجزو و شب یمانی سدس جزو و زاج سدس جزو و بعر السمک بقدر کفایت برای همه یکجا که در بسیار امراض بکار آید و تقطیع و جذب خارها استخوان پوسیده از عمق
کند و استخراج منفعت بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زیدبحر و فلفل و دارفلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و میعه
و راتیانج هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر و شیر تین هشت مثقال روغن سوسن مقداری که در گداختن ادویه رطبه کفایت کند شراب فائق بقدر یکه در سحق
ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر که عرق النسا و درد دست و پا و وجع سائر مفاصل را فی الفور نفع بخشد بگیرند حلبه و در ظرف گلی انداخته بران
عسل بمقدار کفایت بریزند و بر آتش بجوشانند تا در هم شود و نگهدارند دیگر مثل آن زفت معدنی سه رطل در روی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم رطل صمغ صنوبر
و موم و کبریت و مویزج هر واحد یک رطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط مروخات در مثل این معنی مذکور روغن حنظل و روغن جندبیدستر و روغن خردل و روغن جوز زرد
ست و روغن قسط بغایت نافع و خصوصاً بامیعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او بروغن گل تا آنکه آب برود و یا روغن قسط با حلتیت و از مروخات نافعه روغن زیت
ست که دران افعی بجوشند باشند و این صنعت تام بخشد و از ین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ مرماحوز و زیت کهنه یک یک رطل
نهراوند چهار درم جندبیدستر سه درم قسط سه درم همه را باهم بپزند تا آب برود و روغن بماند و از نطولات درین باب اینست که مرزنجوش و شبت و برگ غار و سعتر
و زیره جوشانیده نطول کنند و ایضاً آنچه نفع بدان نماید مفاصل و رکبه ست بخاریکه در هر جزو این سدس جزو حجر گرفته داخل کنند و دران سنگ گرم کرده اندازند
و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گوزخر که جمیع اجزای او دران جمع کرده بشبت و نمک برو ریزند تا پخته باشد بنشانند و مثل اینست طبیخ کفتار و روباه و صفت او
اینست که آب را جوش شدید دهند چندانکه ثلث آن کم شود و دران کفتار یا روباه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا منتفخ گردد و آب صاف کرده دران بنشینند
و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و دران بنشینند و استحمامات مرطبه حاره ایشان را مضر ست بسبب آنکه اخلاط را
بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آب چشمه ها و اما استحمامات یابسه مع مالش بنطرون و نمک اندرفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع ست مسکنات
حاره لیپ بگیرند حلبه و در سرکه ممزوج با آب بسایند و هر اینه بپزند پس عسل بران ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلایه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان هم بران
بسته دو یا سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضاً در اواخر و بقایا العاب حلبه و بزرکتان و روغن
کنجد با هم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب طلب کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد با آرد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود و بشراب عسل
قلیل و بروغن حنا اندک ضماد نمایند و ایضاً خاکستر کرنب با قیروطی حنائی و روغن بابونه بسیار نیکوست صاحب کامل گوید که هرگاه وجع مفاصل
از برودت و ماده بلغمی باشد باید که اولاً مریض را سه روز گلقند عسلی با آبیکه دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخود آب بزیت غسیل سازند و تقلیل غذا کنند
و از خوا که منع نمایند و روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آثار خام ببینند باید فیقرا و تربد سفید هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با عسل سرشته تا بعین طبخ نمایند بعد از آن
این ماء الاصول دهند صفت آن پوست بیخ کرفس بیخ بادیان و قنطوریون هر یکی ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر و فقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر
کما فیطوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست هلیله هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیح دلج یکنیم درم بوزیدان منقی بیست درم همه را

در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بصاف نموده مقدار چهار اوقیه از آن با یک مثقال روغن بیدانجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پدید آید و خلط قبول طبیعت پذیرد و درد را

راحت دهند و دران بر گلقند اقتصار نمایند و در روز سوم حب شبیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال با سفیدبای گوشت دراج و تیهو اکتفا نمایند و چند روز راحت دهند

و دران ایام بر گلقند شکری یا آب نخود قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا با شیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسلی قی آورند و بعد تنقیه بدن

اضمده نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیفه را اخراج کنند و غلیظ

باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران امر بعدم صحت انجامد چه درین حالت خلط متحجر و متخاوف میگردد **صفت** ضماد

نافع وجع نقرس و مفاصل بارد زراوند طویل حب الغار حنظیانا [illegible] تمر الیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس هر کدام ده درم همه را باریک سوده با آب کرفس سرشته

ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم ریحان هر واحد بیست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مر مکی زیره تخم کرفس هر واحد ده درم باریک سائیده

با آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیره قاقیا [illegible] تمر

سلیخه بتاشه هر واحد یک درم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس [illegible] نیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزرده بیضه و روغن سوسن و روغن قسط و روغن

ناردین هر واحد اوقیه پیه کیوتر بچه پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع درد طلا کنند و اگر موضع را با آرد شیلم و آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کند و ایضا

[illegible] و اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرگین گاو و پشکل بز و خاکستر کرنب باریک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه

ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و حند قوقی جوشانیده باشند بران

نطول کنند و اگر این ادویه بسرکه بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود و تبین اگر مرض باستعمال این تدبیر ساکن شد فبها و الا بقاروره نظر کنند

اگر دران نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد و بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده ما ر الاصول نمایند و لیکن بعد ان اشیای [illegible] ملطفه

بحسب طاقت مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بران انداز ند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن

بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان است و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله را باید رعایت کیاست

بکار برند و بعد ازان معاجین مسخنه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهتر است که من اکثر درین امراض مزمنی

اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کرده ام و ازان منفعت بین ظاهر شده و در تسکین یافته و بار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نموده ام و فائده

نکرده تا آنکه مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی ازان

موافق نمی آید و لهذا اصناف این ادویه درینجا و در مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا خلط

سفال و عسر الانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف اخلاط و تحلل عضو بکه دران ماده محتقن باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند

که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائلة آنها امین باشند و بعد ازان مسرف در استعمال آنها نشاید بهر آنکه مثل آن

پیدا کنند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی به تشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد الا سیما چون مدت مرض دراز گردد که این ازمان ابطای آن زیاده کند

زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیفه خلط نماید و غلیظ آن باقی ماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب** نافع وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی **صفت**

حب سورنجان ایارج فیقرا هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه بدان

سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم **صفت** حب شبیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس بارد و قولنج راسود منا ست هلیله زرد و ایارج و شبیطرج هر واحد پنج درم تربد

هفت درم شحم حنظل قوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهره هر واحد سه درم نوره و زنجبیل و دج و صعتر و فلفل سفید هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و نانخواه

و انیسون هر واحد یک درم صمغ را در آب کرفس تر کنند و بران پنج درم قانیذ انداخته در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربت از دو نیم درم تا سه درم

صفت حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یک درم ادویه بسایند و مقل با آب کرفس تر کرده بدان [illegible]

فائده جلیله

نسخهٔ حب سورنجان

نسخهٔ حب شبیطرج

نسخهٔ حب مفاصل

وادویه سرشته حبها سازند و با آب گرم بخورند حب دیگر هلیله زرد پنج درم صبر سقوطری مویز خرد ان زنجبیل هر واحد نیم مثقال دار فلفل و فلفل و شیطرج و سقمونیا و نمک هندی هر یک
ربع مثقال باریک سائیده با آب عنب الثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم با آب گرم حب دیگر نافع وجع مفاصل از زیادهٔ بارد ایارج فیقرا چهار درم
غاریقون دو درم قوه زراوند شیطرج سکبینج هر واحد یک درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته با آب کرنب سرشته حبوب بندند حب
نافع اوجاع مفاصل و نقرس چون از زیادهٔ بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید هلیله زرد و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره
راسن حرمل سورنجان سفید شحم حنظل نمک هندی هر واحد یک درم جند بیدستر دو دانگ دار چینی زنجبیل قاقله مویز زعفران سعد سلیخه هر واحد یک درم و ثلث درم صعتر دوازده درم
فانید سنجری تربد هر واحد ده درم سقمونیا سه درم همه را باریک سوده آب گندنا که دران اشق و سکبینج را حل کرده باشند سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم با آب گرم
صفت حب نفط نافع اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر و بواسیر هلیله زرد صبر شحم حنظل حرمل ماهی زهره عنزروت جند بیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر
نفط سفید هر واحد یک درم ادویه را باریک کوفته بیخته صموغ را آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نفط بیامیزند و ادویه خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم
و نصف آن با آب گرم **صفت** حب برای وجع مفاصل هلیله بلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم سازج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید
فانید سنجری هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب الثعلب یا آب کرنب حل کرده حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال **حب دیگر** که وجع مفاصل
و نقرس بارد را نفع دهد سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینه کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بماء العسل سرشته شربتی مثقالی **حب**
سورنجان نافع این مرض سورنجان ماهیزهره قوه شحم حنظل برگ کبر حنا شیطرج دار فلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد ده درم نمک
یکنیم درم انیسون مصطکی هر واحد یک درم فانید سنجری چهل درم همه را باریک سائیده با آب کرنب حب سازند شربت سه درم **حب دیگر مجرب** هلیله سیاه بلیله آمله
زنجبیل شیطرج فانید هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بیست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم
تا سه درم **نوع دیگر** هلیله زرد صبر سقوطری هر واحد دو نیم درم افتیمون چهار دانگ نیم شحم حنظل دار فلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهار دانگ نمک هندی فلفل سیاه
هر واحد یکنیم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقمونیا یک درم فانید سنجری یک درم همه را باریک سائیده با آب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی سه درم
با آب گرم **حب شیطرج** دیگر نافع صبر سقوطری پنج درم هلیله زرد سه درم زنجبیل فلفل خردل دار فلفل هر واحد یکنیم درم حرمل هندی مویز شیطرج هر واحد دو درم فانید
سنجری چهار درم همه را باریک سوده با آب کرنب یا آب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربت سه درم **حب دیگر** تربد هلیله زرد هر واحد هفت درم هلیله کابلی چهار درم
سنای مکی ده درم قصب الذریره کتیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یک درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار دانگ سورنجان دو درم افتیمون یک درم و ثلث حب السلاطین
هفت عدد و اگر یافته نشود سقمونیای مشوی یک درم بگیرند کوفته بیخته حبها ساخته خشک سازند شربتی دو درم و نیم با آب گرم و شربت بنفشه **صفت معجون** نافع
اوجاع مفاصل بارده سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دار فلفل زیرهٔ سیاه هر واحد چهار دانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا بسفایج هر واحد دو دانگ قرنفل زنجبیل هر
یک درم سائیده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم **معجون دیگر** سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل پنج
هر واحد دو درم باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم **حکیم جیلانی** و ایلاقی مینویسند که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده بگلقند عسلی
و آب طبیخ بادیان یا آب بادیان طلب نمایند و یا چند روز ماء الاصول دهند بعده بحب منتن وغیره تنقیه کنند پس از ان باقی ماده را بمدرات و ماء الاصول پاک کنند
و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه تدبیر قی کردن امر کنند و اگر مسهل حاجت بینند پس از ان مسهل دهند بهتر چیزی که در قول صاحب کامل گذشته
و اگر ماده ملتزج را از لزوجت و لحجی صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل بحب گرم نشاید داد و هیچ مسهل از ادویه مخرج صفرا خالی نباشد بسببی که در قول شیخ گذشت
و باید دانست که در جمله ادویه مستعمل این علت سورنجان افضل ادویه است ... و آن آنست که ادویه دیگر منافذ ماده بگشاید و فراخ کنند تا ماده مرض بدان بگذرد
و دفع شود لیکن آن منفذها همچنان کشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار در ان منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذها را قوت دهد و تنگ کند خلط
فرود آید و خلط رقیق را از سیلان باز دارد لیکن در ان دو مضرت است یکی آنکه معده را زیان می رساند دوم آنکه اعضاء مفاصل را ضعیف کند پس مضرت او باختلاط

نهاده بران گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سودمند ارد ایارج فیقرا نیم درم غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال تربد مدقوق ثلث
مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته حبها بندند ایضاً برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاوزبان گل سرخ سورنجان
ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده با هلیله مربی بکاهد و سرشته نخود بند با لایش عرق کیوره عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف چوبچینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و
دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم النفع است چوب چینی تراشیده چهار درم عشبه مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یک درم بسفایج هفت ماشه سنای مکی دو نیم درم
گل سرخ صندل سفید هر واحد یک درم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه با آب بخورند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجب است که اصلاح
احوال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلیین با غذیه و به دفعات و مانند آن سازند و الحاح تحلیل صرف نه بدون تلیین کثیر نباید کرد و چنانچه در اصول کلیه
معلوم شده ابن الیاس گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی هر صبح جلاب با اصل السوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم [illegible] شکر سفید ده درم
بنوشند و غذا مزوره نخود و شیر تازه [illegible] و لحوم [illegible] و کباب و دراج خورند و بعد [illegible] و نضج در قاروره تنقیه بدن بحب سورنجان یا مطبوخ آن یا بحب شیطرج کنند و با تلیین [illegible]
و استفراغ خلط با این حب نمایند [illegible] آن هلیله زرد و سیاه [illegible] بادیان هر واحد یک درم فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی مقل
هر واحد یک دانگ [illegible] بیده با آب کرفس [illegible] سرشته حبها سازند و این دو شربت است و یا خلط سوداوی را با این مطبوخ مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم بلیله
و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم بلیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون
اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم [illegible] آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته دران اندازند و ساعتی صبر کرده
آتش فرود آرند و دران فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا یک درم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند چندانکه استفراغ [illegible]
کند بعده در آخر روز مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و تریاق [illegible] نمایند که نافع درین علت است با هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم
سورنجان [illegible] ده درم فلفل دارفلفل [illegible] هر واحد دو درم [illegible] کوفته بیخته [illegible] سرشته [illegible] از ان یک مثقال و مفاصل را بروغنهای [illegible] مذکور شده مالش نمایند [illegible]
طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنج درم قسط تلخ سه درم [illegible] چهار درم قنطوریون سه درم [illegible] با روغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده [illegible]
با نخاع و لحوم و ادهان حاره ضماد کنند **نجیب هندی** گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود و بعد احتیاط تام بقدر قوت و سن و فصل و بعد نضج با این مطبوخ مناسب تنقیه بدن
نمایند و نسخه او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنج درم و اهلیلجات ثلاثه هر واحد سه درم شاهتره یکمشت و از بلیله تا اسطوخودوس هر یک
سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یک درم است باقی بدستور و اگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا
افزایند و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم تر کنند و تنطیل با آب ادویه محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و خطمی و شبت و بزرکتان و مانند آن نمایند **محمد** [illegible] گوید که استفراغ سودا [illegible]
و اسهال بعد انضاج بمطبوخ افتیمون کنند و جوارشنی نافع است و از شربت جلاب بارد و هندبا [illegible] اگر تشنگی و خوف از حرارت نباشد و گاهی مدرات اصل السوس بادیه کرده [illegible]
و یا ماء الشعیر بشکر دهند و تقیه با غذیه صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و [illegible] و اسفاناخ مع تسخین آن مثل عسل و ابازیر قلیل الحرارة و خصوصا در سوداوی احتراقی و با [illegible]
محلله ملینه ضماد سازند و تقیه و طلیات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و [illegible] و روغن [illegible] و لعاب حلبه تخم کتان مالش کنند و این نطول قریب با عتدال [illegible]
بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده با آب آن نطول کنند و ثفل آن ضماد نمایند **حکیم شریف خان** مینویسد که اسهال بعد انضاج تام کنند [illegible]
مقوی با افتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع است و اسهال بحب افتیمون و سورنجان مع طبیخ آن نمایند و معجون نجاح نافع است [illegible]
نافع سوداو مالیخولیا [illegible] وجع مفاصل سوداوی عارض شده [illegible] و معالجه بسیار کرده نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد [illegible] مع ادویه
مناسبه فرموده صحت یافت و سوداء احتراقی بود **مؤلف** گوید که در زمان من نیز زنی را وجع مفاصل در بلده بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار برده
حتی که حب [illegible] الفار هم دادند و هیچ فائده مترتب نگشت بلکه آخر رفته تمام شب دو رکه اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شده چون [illegible]
که سبب مرض مذکور ماده سوداوی هست و علاجش منع شربت آب و نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آن و [illegible] ماء الجبن با سفوف [illegible]

خراسانی بلادر کلاه دو در کرده انجود اسپند هر واحد سه ماشه قند سیاه ده درام کوفته بقدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچری و دال مونگ خشکه و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی و در نیمچر و صحت میشود و اگر دهن جوش کند مضمضه بعرق آن نمایند و اگر بعد بمسهل خورند مفید زیاده شود و این معجون چوبچینی در اکثر امراض و امزجه بارده و اوجاع مفاصل خصوص که بسبب آتشک باشد نافعست چوبچینی سه مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار زنجبیل هر یک شش مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند مقدار شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسط دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال با خطا پرهیز کمتر دارند و در نسخه دیگر حکیم شریف خانصاحب وزن چوبچینی چهار درام و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله همین وزن ماشه دانه هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در صفت آن قلمی نموده که برای تقویت باه و درد مفاصل که از سبب آتشک بهم رسیده باشد بی‌نظیر ست مجرب بهیر بهار الدین در خلاصة التجارب مینویسد که شخصی علت مفاصل که در انگشتهای دست او هر یک بمقدار بادنگی کوچک شده و اندک گوشت در رنگ آن بسیاهی مائل بود و ماده آن از سوداویت خالی نبود دیدم او مستالیدن من المفاصل که گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم الخمر بود و اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صفت روغن مار کوبرا سیاه را سر و دم بیفگنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز اندرخته بجوشانند و بالای او روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس بکار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمند ست

علاج اوجاع مفاصل مرکب

پیشتر ازین معلوم شده که این اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در کاغذ پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خارخسک شیره تخم خربزه در عرقیات بر آورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب ست و از ادویه محلله ملینه مانند اکلیل الملک بابونه و شبت و خطمی و حب و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بید انجیر و روغن ضماد بالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار در آن انداخته باشند و صابون و حنا در آب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر مواد بسیار باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب بحسب ترکیب مواد از مسهل مرکب بحسب غلبه اخلاط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفیده این نوع مسطور میگردد حسب حال بعمل آرند مثلا اگر با تپ باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله و در دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو توله خاکشی شش ماشه در دهند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه عناب نه دانه سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی پنج بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد کشش بران مع بواسیر و درد مقعد و سرباج و عسر بول باشد مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گلو شش ماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند ایضا معجون سورنجان بخورند بالایش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله ایضا در مفاصل حار شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیره اصل السوس شیره زیره سفید هر یک چهار ماشه و دو توله شهد با تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند ایضا سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در کاغذ پیچیده بخورند بالایش شیره خارخسک شیره بادیان هر یک پنج ماشه در آب بر آورده و این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند و نسخه شربت ...

پر سیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونہ بادآورد خطمی خبازی شاہترہ ہر یک شش ماشہ گل سرخ نہ ماشہ تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس ہر یک ہفت ماشہ قنطوریون دقیق
انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل ہر یک سہ ماشہ مویز منقی بیست دانہ آلوبخارا ہفت دانہ در آب جوشانیدہ گلقند چہار تولہ مالیدہ صاف کردہ بنوشانند
و بعد از کیفیت بنفشہ نہ ماشہ سنای مکی یک تولہ افزایند فردای آن مغز فلوس شش تولہ روغن بادام شش ماشہ و اگر مناسب داند تربد سفید ہم داخل نمایند و ہمچنان تا پنج یک روز
در میان دو دو مسہل دیگر بدہند پس سفوف سورنجان مسہل تا سہ روز متصل بدہند و بعد از تنقیہ کامل معجون سورنجان مداومت نمایند بعد ازان تا برین با دہان مناسب عمل آرند
نسخہ دیگر از مطب علوی خانی شاہترہ بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان ہر یک شش ماشہ سورنجان اسطوخودوس پر سیاوشان عنب الثعلب گل بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ ہر یک چہار ماشہ
جوشانیدہ گلقند آفتابی سہ تولہ داخل کردہ بدہند و گاہی اصل السوس پنج ماشہ عوض شاہترہ و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر میکنند بعدہ مسہل بدہند دیگر گل بنفشہ ہفت ماشہ
تخم کاسنی کوفتہ گل سرخ خارخسک عنب الثعلب گاوزبان پر سیاوشان تخم خربزہ ہر یک شش ماشہ بادیان چہار ماشہ مویز منقی دو تولہ جوشانیدہ گلقند داخل کردہ بنوشانند
و بعد نضج سنای مکی پوست ہلیلہ زرد حب قرطم ہر یک نہ ماشہ در مطبوخ داخل کردہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاو سہ ماشہ افزودہ مسہل بدہند نطول
کہ بجہت مفاصل مفید بیخ بادیان نیم کوفتہ پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیم کوفتہ تخم خربزہ نیم کوفتہ سورنجان نیم کوفتہ پر سیاوشان عنب الثعلب گل بابونہ در آب جوش دادہ صاف کردہ
نطول نمایند و نیز در آب آن بنشینند و بعد خروج ازان روغن سورنجان مالش فرمایند دیگر کہ در وجع مفاصل حکم تریاق دارد اصل و قدری عنب الثعلب در آب جوشانیدہ صاف کردہ
آبزن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا کہ دران ابہل خشخاش سیاہ آمیختہ باشند مالیدن مفید است **اقوال اطبا** مسیحی گوید کہ ہرگاہ مادہ مرکب از بلغم و صفرا یا رطوبت
صدیدیہ باشد باین دوا طلا کنند حضض صندل زعفران صبر مرشیاف مامیثا ہر واحد دو درم کندر نیم سوختہ چہار درم کوفتہ بیختہ بآب عنب الثعلب و آب کاسنی سرشتہ بکار برند مسیحی
گوید کہ این مطبوخ نافع وجع مفاصل است اگر از بلغم و سودا باشد ہلیلہ زرد و کابلی و سیاہ ہر واحد پنج درم مویز دہ درم شاہترہ ہفت درم بسفایج غاریقون کوفتہ بابونہ اسطوخودوس
ہر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا ہر واحد یک درم قنطوریون سہ درم ہمہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بران سہ درم افتیمون انداختہ بمالند و صاف کردہ
نیم رطل ازان گرفتہ دران تربد یک مثقال ایارج فیقرا یک درم نمک نفطی نیم درم داخل کردہ بنوشند ایلاقی و جرجانی مینویسند کہ اگر مادہ مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیہ
بحب سورنجان کنند صفت آن صبر یک درم سورنجان دو ثلث درم یعنی چہار دانگ ہلیلہ زرد چہار دانگ سقمونیا یک دانگ گل سرخ مصطگی ہر یک دانگی ہمہ یک شربت
و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بہتر بود دیگر ہلیلہ زرد تربد ہر واحد یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل سقمونیا ہر یک ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتی سہ درم دیگر ہلیلہ زرد یک درم
صبر چہار دانگ ماہیزہرج بوزیدان ہر یک دو دانگ سقمونیا یک دانگ جملہ یک شربت است صفت مطبوخ سورنجان بگیرند ہلیلہ زرد بست درم بنفشہ گل سرخ
ہر یک پنج درم تخم کاسنی سہ درم سورنجان نیم کوفتہ دو درم پودینہ تر شاخی چند و اگر پودینہ نباشد یک درم مصطگی افگنند در سہ رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند
شربت دو ثلث رطل با دو اوقیہ شکر صفت حب کہ مرض مرکب از صفرا و بلغم را سود دارد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماہیزہرج ہر یک سہ درم ہلیلہ زرد
ہفت درم مقل ہشت درم خربق سیاہ دو درم شحم حنظل سہ درم بآب گندنا حب سازند شربتی سہ درم صفت مطبوخ سورنجان دیگر کہ صاحب صفرا و بلغم را سود
دارد بگیرند ہلیلہ زرد پانزدہ درم تربد بسفایج شاہترہ ہر یک چہار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس واحد یک درم گل سرخ سہ درم ہمہ را در یک نیم من آب
بپزند تا ہفتاد درم باقی ماند صاف نمودہ بدہند حکیم [illegible] مینویسند کہ اگر مادہ مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سہ روز متواتر بعدہ جہت نضج مواد مطبوخ
سورنجان دیگر کہ در قول ایلاقی گذشت بدہند و پس از حصول نضج تنقیہ بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافہ بعضی ادویہ مسہلہ در مطبوخ مذکور چنانچہ برگ سنا
مکی نیم تولہ مویز منقی دو تولہ ریوند خطائی نہ ماشہ بنفشہ یک تولہ خیارشنبر ہفت تولہ گلقند چہار تولہ شیرخشت پنج تولہ ترنجبین پنج تولہ شربت سنا و دینار ہر یک دو تولہ روغن بادام
پنج ماشہ اضافہ نمایند غذا وقت شام شوربا اسفاناخ دہند و روز دیگر این تبرید دہند شیرہ بادیان و کاسنی ہر یک ہفت ماشہ لعاب بہیدانہ خطمی سہ ماشہ گاوزبان چہار ماشہ
شربت بنفشہ سہ تولہ اسپغول و تخم ریحان ہر یک سہ ماشہ و ہمین نمط چہار پنج مسہل دادہ جہت تعدیل مزاج سورنجان شیرین دہ ماشہ گل بنفشہ یک نیم ماشہ سودہ در اطریفل کشنیز
یک تولہ آمیختہ بلیسانند و شربت بنفشہ و بزوری معتدل ہر یک دو تولہ در عرق کدو و کاسنی ہر یک ہفت تولہ بدرقہ نمایند و اگر مادہ مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند بعدہ منضج و مسہل
مرکب از ادویہ مطفیات خون و مخرج بلغم دہند و لیکن بابونہ و سہ ورقی کنند و سورنجان نہ ماشہ شربت نیلوفر و بزوری معتدل ہر یک دو تولہ بلیسانند و بالائش گلاب نہ تولہ بنوشانند

نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً در این علت در زیت که اندر آن افعی پخته باشند نشستن نفعست ابن ماسویه یا ابن الیاس
گوید که علاج تعقد مفاصل آنست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس مرکب سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن بحبوب
و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل باید کرد و موضع را بروغن کنجد و پیه بط و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا روباه زنده یا ضبع و غیره در زیت اندازند پخته
و آن زیت را در آبزن اندازند و مریض را در آن بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و یا بعضی این ضماد کنند صفت آن حلبه بزرکتان کنجد هر واحد ده درم سوده بنفطه یا بروغن
سوسن بسرشند و تناول لحوم کوزه مطبوخ نخود سیاه و اگر نباشد بمرغ نافع بود و بر دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت اکلیل و بادیان و حماما و برگ غار و برنجاسف
و بابونه بشاهسفرم بنهند و مراهم پیه بط و مغز ساق گاو در روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و نبیذها و میوه های تر و جماع و تخمه و نشستن
در آب سرد و طعام شب احتراز کنند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد خجندی گوید که در تعقد و تحجر باید
دوای بلغمی و مسهل دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله با بینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد مستقصا نمایند و این ضماد تحجر را نافع کند حلبه تخم کتان کشک جو
لعاب خطمی مقل پیه ماکیان و روی زیت و روی بروغن سوسن پستو مقر بر ترتیب ساخته بر موضع ضماد کنند و بکار آرد حلبه نرگس بزرکتان انجیر البیه هر یک اعلی الزیم
جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ با دهان بابونه و محلله مثل شحوم طیور و مخها ایشان راسود مند است و لعاب بزرکتان لعاب تخم خطمی کشک جو
مسحوق با آب مرزنجوش همه را اخلاط نموده بر موضع ضماد کنند نقرس و آن عبارت ست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در
نر انگشت لهذا ابن هبل گفته که مفصل ابهام پا را انقوروس گویند و از این اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر در بند دست
و انگشتان او در درد و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاع است که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی
از جانب آن و بعده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و مادهٔ این درد و تار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنانچه جالینوس
گفته و لهذا چنان اتفاق میافتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس مع وی به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفراوی بیشتر
مفاجات کشد خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل می نویسد که درد نقرس شدید تر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میریزد و آن
مفصل صغیرست و وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شده بمفصل می نماید و همین جهت هرگاه ماده بسیار بود و اندفاع او بمفصل صغیر مثل انگشت باشد ردی بود و هرگاه
اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود و هر آنکه این مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلاء از طعام قوی ترین اسباب این مرض است و لهذا بقراط
گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر بدن خود از روی فضول
مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و خفض و دعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال می نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما از صبیان
احدی را ندیدم که آنرا این مرض عارض شود مگر هنگامی که آنرا وجع مفاصل در دست و زانو حادث میشود بدان سبب فی الجمله درد در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضاً بقراط
گفته که زن را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس ذکر کرده که بعضی
زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً بقراط گفته که مرض نقرس در ربیع
و خریف و در اکثر امر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس دروقتی بود به سبب ضعف عضو یکه در بدن الداو ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم یا سهر و غیره
از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النسا کسی را عارض گردد که کثرت امتلاء از اغذیه
و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و مواد یکه بمفاصل
میریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این مادت که از خلط بلغمی لزج متولد شود هرگاه مکث او در مفصل طول کشد غلیظ و لزج و جبسا ه سفید اید که
از ان سنگریزه متولد شود و نشانه آنکه بر مفصل پیدا میشود و هرگاه چنین باشد علاج آن سهل نباشد و یا ماده حدوث این مختلط از مواد اربعه بود و بر آن از طبیعت اختلاف
علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از ثقل این ماده باشد و توقف بر آن مستمر باشد و هرگاه بادرد نقرس ورم بود و اکثر مدت طول کند و در حمل و تسکین باید

واین وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت ازان ساکن شود و آن را الیاس گوید که سبب شدت وجع نقرس تنگی موضع و رم و کثرت اعصاب و حس
آنجا کثرت احتوای آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع است که ماده آن بسبب عصب تحلیل نمی پذیرد و اقسرائی گوید که درد این شدید تر از باقی انواع مفاصل است زیرا که
که این مفصل اکثر امر مادی میباشد و از سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگ است و ایضا مواد بجهت نقرس از مخالطت صفراوی
خالی نمیباشد و بهمین جهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان را عارض نمیشود و صاحب ترویج گوید که این قول از امراض متوارثه و مزمنه است و از جمله اصول است که موضع
سرخ و متمدد گردد و الم شدید کند و گاهی وجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید که اکثر الوقوع است و ابو منصور گوید که سبب نقرس انصباب مواد
باطراف است و این بسبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و سوء هضم طعام و جذب کبد کیلوس غیر منهضم را سبب
تولد حرارت عرضی و رکبدان جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آنست بقراط گفته که درد نقرس در صیف و ربیع اصحاب مره سودا را هیجان کند و جالینوس گفته که درد
نقرس در مشایخ کمتر بود و ازان صحت نیابند و ثابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد ازانکه در جانب چپ بود و بالجمله نقرس نیز از سوء مزاج ساذج
و مادی مثل وجع مفاصل حادث میشود و اسباب و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همانست که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و در ینجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا اندکی نوشته شود
و در تذکره از خواص مجربه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس مسکن درد آنست و رازی گفته که تعلیق ساق … از جانب راست … ساق
آن از جانب چپ نقرس تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار دانسته اند

علاج نقرس حار

بدانکه در ینجا افراط تبرید باشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که دران خوف اعاده ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه است و این موجب هلاکت گردد و اگر
اینچنین خطا رود و درد و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان و غیره رو نماید زود آب نیمگرم یا طبیخ حشایش مرخیه و جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن
بر مفصل سوق بریزند و مفرحات یاقوتیه خورانند … گوید که ضماد عصاره کشنیز سبز و کذا فوفل بسرکه سرشته و کذا سویق شعیر با آب حی العالم و نیز سرشته و کذا
عصاره خیار سفید با هشتم حصه آن سرکه آمیخته و شرب نیم درهم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب من است و ضماد عصاره حی العالم تنها و با
صندل سفید و کذا عصاره مامیثا با آب کشنیز سبز و کذا طحلب تنها و سویق و یا بسرکه و کذا آب عنب الثعلب بصندل سفید و یا بابونه در بندی و یا به … و کذا
عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا اشق کران و کذا اسفیداج مسن مخلوط بروغن گل و موم و کذا افیون زرده بیضه بریان و شیر زنان و کذا
صندل مع … کوفته و کذا زعفران الحدید بگلاب و سرکه سرشته و کذا اسفیداج با آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندکی سرکه یا سویق
و کذا شیر زنان بربع درهم زعفران و خرنوب افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا اقاقیا و برگ حی العالم و کذا
دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ بگلاب سوده و اندکی سرکه آب تخم … افزوده
و کذا خبث الحدید با روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یکدرم در شیر زنان حل کرده و … عدس بریان … دانه … و قطور … طبیخ کرنب عصاره آن
و تعلیق حجر … و کذا پای خرگوش راست برپای نقرس راست و پای چپ آن برپای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع برپای راست و پای چپ آن
برپای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار است و مسیحی گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا باخراج خون نماید بعد ازان نظر بخلط غالب کند اگر صفرا باشد
ادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و آلو و تمر هندی و شاهتره و … استعمال نمایند و اگر بلغم بود با ادویه مسهل آن مثل تربد و غاریقون و حب النیل و حنظل
و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات سرد و لطیفه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوش داده و زرده بیضه خام سوده و … سرکه و روغن گل و …
با آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده تر کند از عصی الراعی و عنب الثعلب و برگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و بهتر ازین
آنست که برگ قطونا در سرکه باهم … و روغن گل آمیخته بر … استعمال نمایند … گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر
ازین بود … بسرکه … استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندانکه طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاهو و … خشخاش و کشنیز سرد و لعاب

اشد اوجاع مفاصلست و علاج کردن آن از اینجا گرداندن و اما وجع الورک آنست که درد در ران و در ثابت و در سرین باشد و نازل نشود دیگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و اکثر از نوع
ضعیف و در ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلبه یا بسبب جستن برای لاحق شدن یا بسبب امتلا ران رکوب عارض شود و اسباب این همان اسباب اوجاع مفاصل است الا اکثر اینها
از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم و مزمن باقی مدت طویل قریب ده ماه و گاهی زیاده و صاحب مختلف شود از امتلای عروق و رگ از خون و از اورام باطنی در عمق ورک
افتد بآنکه اورام مذکوره بسبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد گفته اند که اگر بر ران صاحب وجع الورک سرخی بقدر سر انگشت بدون درد ظاهر شود
و در ان خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش بقولات کند زیست [illegible] مسیحی گوید که فرق میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد در عرق النسا
اندر ظاهر استخوان ران بود تا مفصل زانو و گاهی تا کعب و تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط دموی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل
سرین و گاهی درین علت بسبب لزوجت این خلط ورک منخلع گردد و چون زمانه این علت دراز شود پای لاغر گردد و از آن لنگی حادث شود زیرا که بسوی پای غذا کما ینبغی
نرسد و لاغر شود و ابقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد پای او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدیدترین این علت آنست که در جانب
چپ عارض گردد و جرجانی گوید که نسا رگی ست که از سرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون ماده این علت درین رگ واقع میشود وجع در طول آن میرود
لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا و درمان همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکیست لیکن از بهر آنکه این پیوند غائرتر است و در میان گوشت بسیار
ست و ماده مرض غائرتر بود علاج هر دو جداگانه یاد کرده می آید و علامات اینها نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه بعرق النسا آنست که در براز صاحب آن
رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و بالجمله علاج هر دو رگ عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر از آن فائده نشود [illegible]
بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم و چند بید ستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن نه دهند و اگر ازین تدبیر هم نفع نشود داغ دهند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هر چه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض تبرید بر خیارات اعتماد کنند
و ایضا در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک ششماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان
تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیله سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک ششماشه غاریقون
سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنجماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهلات
سفوف سورنجان استعمال نمایند یا سورنجان سوده ماشه با اطریفل صغیر توله سرشته با عرق بادیان یا شاهتره بخورند و مقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان اطریفل
با شیره تخم خیارین ششماشه شیره خارخسک چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیره خارخسک شیره تخم خربزه هر یک ششماشه نبات یکنیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا شدید
و بیخوابی فصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیره خیارین شیره کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر می نوشانند و صندل سرخ با آب کشنیز سوده ضماد
میسازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیره تخم خربزه شیره خیارین شیره خارخسک شیره بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا مالیده
میشود و بهتر آنست که درینجا رادعات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحرارة مثل تخم کتان و بابونه در روغن شبت و مانند آن ضماد کنند و اگر
از خطا ضماد رادع کرده باشد و در آن خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویه مرخی نمایند بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن
کنجد نیم گرم باید کرد اقوال مسیحی گوید که در عرق النسا اولا فصد باسلیق باید کرد و بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و اهلیله تنقیه آن کنند
و ایضا قی کردن بعد طعام آنرا نافع بود بوعلی سینا نویسد که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک و رکبه را اسخن باید که بقراطیون مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند
که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که ماده عمیق بود و رادع در اینجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرداند
که تحلیل آن دشوار گردد و به خلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر [illegible] تخلع است بلکه واجب است که اگر اراده تسکین وجع در ابتدا باشد تسکین آن بمرخیات باید کنند مگر آنکه
چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلد بارد و فصل بارد و در مردم فربه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر است و ادرار دموی نافع تر چیز فصد است

وکذا ابو دینه بری وکذا اسارون وکذا صعتر بری وکذا اشق ومثقال العسل وکذا جوز بندی وکذا زفت رطب وکذا مرمکی وکذا اسورنجان وکذا راحینی وکذا جنطیانا ای رومی
وکذا شیح ارمنی وکذا روغن بیدانجیر وکذا افسنتین رومی وعصارهٔ آن که قوی‌تر از افسنتین وکذا برگ مرزنجوش وکذا اقفاح اذخر وکذا حسک وکذا غاریقون وضماد حرمل وکذا برگ
کبر وکذا آرد ترمس بسرکه پخته وکذا اسقمونیا و آرد جو بسرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد شیلم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا کندش وکذا روغن زنبق که آن
روغن یاسمین سفید است بموم زرد آمیخته وکذا سرگین کبوتر وکذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار و حقنه سکبینج وکذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع است باقی
اکثر همانست که برای عرق النسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس مینویسد که سبب عرق النسا مادهٔ فضلیه بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد
پس فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز عرق النسا کشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصل السوس انیسون
تخم کرفس هر یک پنج ماشه بادیان بادنجبویه گاوزبان برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله و غذا نخود آب یخنی مرغ [illegible]
حصول نضج بدستور یک دو روز بفاصله گذشته مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در علاج این علت
تساهل نکنند تا لنگی نیارد و تنقیهٔ ماده بکرات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل بسرعت عود میکند
و از جماع و حموضات و لبنیات و رواده‌ها پرهیز نمایند و حب چهار برگ که در علاج درد پشت نوشته شد درینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار نافع است صفت آن
آب برگ کرپله بارهماسی و شبت و [illegible] آب برگ [illegible] عشر [illegible] هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد [illegible] و آب باران نیم [illegible] بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل
نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که به نیمه آید پس سورنجان تلخ بزر البنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یک نیم توله مصطکی یک توله [illegible] هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و ضماد [illegible]
و حبوب که در علاج وجع الورک بیاید درینجا هم نفع میدارد و علاج وجع الورک اینست که اول فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ دو سه روز به مفیدات بلغم تنقیه نمایند و باقی علاج
که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافع است بیخ کبر [illegible] عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم [illegible] چهار درم [illegible] هر یک شش درم
پوست [illegible] عشر [illegible] مغز تخم بیدانجیر هر یک هژده درم در آب [illegible] شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب مهرا گردد بدست مالیده [illegible] ضماد کنند هر یک شش درم
سورنجان تلخ بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب [illegible] انداخته شراب [illegible] آتش اضافه نموده تا سه پاس متصل [illegible] کنند که مانند مرهم شود بر پارچه سفید مالیده بر جای درد گذارند
دیگر قوی‌تر از اول آرد باجرا و منڈوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو روغن بیدانجیر چهار توله [illegible] بزر البنج بزر کتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه
سورنجان تلخ کچور کچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته بجای درد را بروغن چرب کرده گرم گرم ببندند حب [illegible] که درد سه ساله را در مدت دو ماه زائل میکند
پوست ببول کهنه اسپند لاهوری [illegible] بچ ترکی بدهارهٔ گاو سنبر گوکهرو زنجبیل [illegible] دارهلد دار فلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ [illegible] یک توله کوفته بیخته
در آب مطبوخ آمیخته حبها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا [illegible] سفید پوست [illegible] زرد [illegible] هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یک نیم توله مکوه چهار و نیم توله مقل ازرق نه درم
پنج درم سوده بادویه سابقه ضم نموده حبها بندند یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا که [illegible] باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و [illegible]
و ضفادع صحرائی [illegible] گرگس و کلس اگر [illegible] بدست آید معتبر و الا [illegible] تا دیر نشانیدن نفع کثیر [illegible] اگر ازین هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بنوشانند
و بعد انقطاع از چوب چینی که باقی ماند داغ دهند و زخم آنرا تا چهل روز سائل دارند بعده مرهم [illegible] مثل مرهم ابیض و اصفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول
در اصلاح رحم کوشند پس معالجه وجع الورک پردازند و روغن [illegible] سود مند است [illegible] بقول محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل درد رحم
منتقل بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا زند و شتالنگ جانب وحشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه با آب گرم بخورانند و [illegible]
مطبوخ مشکطرامشیع دهند و بعده حب چهار برگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یک هفته و غذا مرغ [illegible] با نان خشکار دهند ابو سهل میگوید که اولا در عرق النسا
فصد باید کرد و بعده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شبیطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنه مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم
کوفته و مقل و مری و عسل و روغن ناردین [illegible] روغن قسط بعمل آرند و اقوی از این حقنه مسهل [illegible] ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و جعده و سورنجان
و عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و تخم شبت همه را با آب خوب بجوشانند و از آن آب یک رطل گرفته در روغن ناردین یا روغن بان بقدر دو اوقیه [illegible] اندازند

نسخهٔ روغن هفت برگ

فرح کرده دوازده عدد انجیر الص بقدر ضرورت همه اینجا کرده بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند ضماد که ماده عرق النسا را تحلیل کند از بیاض الدین مرحوم سوسن خطمی بابونه
شبت آرد جو تخم کتان سوده با آب کرنب سرشته ضماد سازند مطبوخ قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النسا معمول مجرب مصطگی انیسون هر یک دو درم
زنجبیل بیخ اذخر هر یک سه درم فوه شیطرج سورنجان بوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه پوست بیخ هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب
بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بید انجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند **نطول** که جهت عرق النسا مفید است بابونه اکلیل الملک
بنفشه گل خطمی کنجد بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد از آن روغن مالیدن بسیار فائده می کند

وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و ایضاً در داء تبرید شیره خارخسک شیره خیارین
نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو بکنجد و پشک بز و جو و سرکه در روغن زیت ضماد کنند که در ورم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر
یکتوله خورده تخم کاسنی نیم کوفته ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند
و ایضاً در ورم زانو و حرارت ملمس آن سورنجان بوزیدان هر یک ماشه سوده با اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف
سورنجان با اطریفل سرشته همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات دهند گاهی عرق کاسنی پنج توله شربت بزوری بارد دو توله
عوض عرق شاهتره و نبات میکنند و اول فصد باسلیق بگیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند و اگر ماده بارد باشد شیره تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم هیجه طلا
کنند و ساگ پنوار در روغن پخته بخورند و یا برگ مولی بجوشانند و کوفته بر دغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر با آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این
منضج نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد عنب ده دانه پستان
بیست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل بچون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافع است سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل نمک هندی هر واحد
مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خانست حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند
با روغن زیتون بیست و پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود و بعده حب الغار سوده در آن انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان بیخ
بنفشه و حنای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل اسود دارد و نسخه آن همان مطبوخ قوی الاثر
که در عرق النسا رود قول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن در اینجا باهیر بیخ سه درم عوض مصطگی و انیسون است و وزن بیخ اذخر پنج درم و شربت اقیه
یا دو مثقال روغن بید انجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفید است اسپست پوست بیخ کرفس سورنجان بوزیدان شکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک قیصوم در آب
جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت از آن بالتشریح روغن خاصه جست **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که ضماد فرفیون یکدرم زیت خوشبوده درهم
دو درم و کذا شربت سندروس محلول بروغن کتان پنجدرم و ضماد بادیان برای وجع رکبه مجرب بسیار است و **ضماد** دیگر غنه سوده و کذا اکل آن و کذا اپشکه تنها و یا مثل
آن آرد گندم بشراب یا سرکه سرشته و کذا چند قوقا و کذا سرگین گاو بسرکه و آرد جو و سرکه و کذا گوگرد بکنجد و زیت و در خرقه آلوده و کذا عصاره سداب بستانی و **شرب**
شرید با تخمه ایکه مجرب مانع بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا شحم حنظل کذا افراسیون و کذا شنبلیله کذا آن گل سورنجان و کذا با زنجبیل و کذا مطبوخ کما فیطوس با عسل و کذا مطبوخ
هلیون و **شرب** و **ضماد** و حلتیت و کذا اجاو شیر و کذا اقنه با عسل و کذا روغن بطم و کذا انانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا اقل ازرق و کذا پیه گفتار و کذا تخم کرنب نبطی و کذا
مرزنجوش کرنب و کذا شبت **و اکل** جوز هندی و کذا لحم گورخر و کذا اشخاص آهو و مطبوخ تعالیق عباده عظم نسر بجانب مؤنث هر واحد نافع وجع الرکبه است **انطاکی**
گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک است در تشخیص ماده و سائر احکام لیکن از مجربات در این شرب انگزد است و انزروت بروغن جوز و از اطلیه این روغن تخم ترب است
و برگ و دقلی یا آرد ترمس و عسل و کذا ضماد صابون با همچنان آن خاصه **صاحب خلاصه** گوید که در درد زانو با بنقرس علاج نموده بعد از تنقیه بدن ضماد آنکه
مذکور شد استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجرب است و ضماد یکه در آن فیون و شنکرف است

و در علاج وجع خاصره گذشته دو نوع ریگی بغایت سودمند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد بغایت نافع است مصطکی رومی یک اوقیه موم زرد یک درم هر دو را با چهار اوقیه روغن زیت بر آتش ملایم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود بر داشته نگاه دارند و عند الحاجت بمالند مصنف اقتباس می نویسد که علاجش [illegible] که در وجع مفاصل ذکر یافته و مالیدن روغن قاوندی مرکب و روغن اسقیل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مجربات نواب علوی خان بسیار نافع است و برگ آکه تنها یا بروغن سرشف چرب کرده بستن عظیم النفع است و کذا برگ بیر و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم خصوصا هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و از اکل [illegible] بر قوت باضمه و عجز آن از تجدید هضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال دموی و یا مطلق اسهال و زحیر یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه اخلاط بنحوی که در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا در برف دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است علاج در قسم اول و دوم بنحوی علاج نمایند که در محلش مذکور شده و حتی الامکان مریض را گرسنه دارند و اگر تحمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر مثل نخود آب اقتصار نمایند و در سوم تقویت اعضای رئیسه کوشند بمقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزر البنج و مصطکی هر یک [illegible] سوده آمیخته بمالند و همانچه در وجع الظهر وغیره مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون بمجرد احساس درد فصد صافن نمایند و بفاصله سه چهار گهری قی کنند فی الحال فائده میدهد و از مسهل مستغنی میسازد و در بهر چهار ضماد و ایضا برای درد و ورم ساق کته سفید صندل سرخ پوست کچنال هر دو را سنگ با گشنیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده با [illegible] صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته بخاری کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافع است و ایضا برای درد ساق که گویا شگافته میشود شاهتره گل سرخ هر یک [illegible] سورنجان سفید ریوند چینی هر یک سه ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان بیخ نی بگلاب [illegible] ضماد کنند و ایضا برای درد ساق سورنجان بادیان جوشانیده [illegible] کرده بدهند و صاحب تلخیص گوید که در معالجه این علت تهاون ورزند که منجر باستسقا می گردد و یا بفالج و [illegible] مفاجات میکشد

ریح الشوکه

و این دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریحی غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره کم افتد و شیخ و شراح قانون می نویسند که سبب ریح الشوکه اخلاط حاره ردی لذاع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و در مخ و جوهر او را فاسد گرداند و جرجانی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض را بعربی ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و ریح الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح الشوکه در استخوان باشد و بالجمله علامتش آنست که درد شدید با تمدد و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها درد زیادت پذیرد و درد اندر طول عضو بود و باشد که ماده بخبیث بدرجه رسد که استخوان آن را بشکافد علاج اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد و الا اگر صافن زنند و حسب خلط غالب بتنقیه بدن مشغول شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلا مسطور شده و بعد تنقیه روغنهای محلله و آبزنات و اضمده و معجونات که در انجا مذکور گشته حسب ماده بعمل آرند و بدانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است و شخصی را در ساق پای راست این مرض عارض شده و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساقش در طول بترقید و بهمان وقت بمرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای [illegible] گل ارمنی و مامیثا در آب [illegible] طلا کنند و آرام کردن و دوای مخدر دادن و [illegible] گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن آنجا باشد در ماده دموی فصد کنند [illegible] روغن گل

بمالند و در بلغمی فی متواتر بعد تنقیه بسهولات بالمرتمانید و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد تیزاب فاروقی مالیدن کثیر النفع بود و اگر پخته منفجر شود
و ریم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از آله و خواه از ادویه اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو و زراوند مدحرج سائیده بر بندند و یا خاکستر بلوط را با سپید مخلوط
نموده بندند و اگر در انفجار درنگ کند برای نرم کردن آن ملینات نهند یا چکنی و پنبه بران بندند تا آنکه نرم گردد و بعده بشگافند و معالجه بمراهم و دمله نمایند

ضعف رجل و بطوی مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج است و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا بسوی آن باشد چنانچه مردم بسیار فربه را عارض شود و پس از تعب
علاج اعیا نمایند بانچه در آخر کتاب گفته آید و در استرخائی هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند و در انسداد تقلیل غذا کنند انطاکی گوید که برای مشی اطفال چون
بطی گردد بهتر آنست که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کذلک اکلیل الملک و نعلوا جوز و ثوم و کذا خردل و طلقا و مورد و کلیه بز و مازو
و عاقرقرحا ضمادا و روغن نار در زیت کهنه پخته مجرب است و کذا النشیر بروغن [illegible] اطراف در حمام آب سرد [illegible] جهت اطفالی که رفتار ایشان [illegible]
و دیر کنند [illegible] جوش کرده [illegible] زیت و سپیر خوشبو ساخته بخورانند بسرعت در رفتار آیند [illegible]
طبیخ تخم لبلاب و کزاز در طبیخ [illegible] مفاصل بروغن آس [illegible] که آنرا خوب کوفته در آب زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای [illegible] ایشان [illegible]

حمیات

یعنی تبها حمیات جمع حمی است که آنرا بفارسی تپ گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی است که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از آنجا بدل آید و از دل
بروح و خون بطریق شرایین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آنرا گرم گرداند بحدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن [illegible]
افعال نرسد بدانکه حرارتیکه ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم است اول حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری است که از مزاج و قوام بدن مستفاد
میشود و از لابد برودت و حرارت عارضی از ان حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی بماهیت نیست بلکه
تفاوت بینهما از ان جهت است که غریزی مصلح بدن است و غریبی بخلاف آنست و ارسطو و دیگر محققین بر آنند که حرارت غریزی فایض میشود بر مرکب نزد فیضان نفس ناطقه
بسان فیضان نفس و قوی و آن مقوم [illegible] وجود بدن انسان است و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار لطیف لذیذ ملائم
که آنرا حدت و لذع نیست و شیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول میکند بدن علاقه نفس را از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری است بلکه از جنس
حرارتی است که از اجرام سماوی فائض میشود و برین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت بنوع و حقیقت ثابت میگردد **دوم** حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری
که جزو ماهیت بدن انسان است و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از انست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت
غریبی و آن حرارت مرضیه که مضر بافعال است یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از نشان او ایذای ابدان است و آن نه مقوم وجود بدن است و نه جزو
ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی است و بقول بعضی آن حرارت اسطقسی است و آنرا غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت و حدت پذیرد در بدن منتشر گردد و مضرت
بافعال رساند و مراد از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن است از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی مراد از قوای بدنی و آن اشتهای طعام است و ذوق و
آنچه هضم غذا و نشست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بر وفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانکه جالینوس اقسام تپها
بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد او از حمای مرض آنست که میان آن و میان سبب آن که مرض نبود
واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض است و از حمای مرض آنکه [illegible] مرض باشد مانند حمای ورم که آن
عرض ورم است و با وجود ورم تابع آن بود و ورم فی نفسه مرض است و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی و خلطی و دق [illegible] بدن را
[illegible] تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که هر آنچه در بدن انسان است از سه جنس خالی نیست یکی اعضای جامد [illegible] و آن [illegible] برای تمام
[illegible] رطوبات [illegible] و آن مشابه آب حمام است [illegible] ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی [illegible] که در بدن پراگنده است و آن [illegible] مشتعل [illegible] حرارت غریبی

از روی اشتعال اگر قلبیه یکی از این اقسام ثلثه باشد که به بدن انسان جنس حمیات خارج از آن یافته نمیشود پس اگر حرارت تب با عضای اصلی از روی تشبث اول متشبث گردد چنانکه حرارت آتش مثلا به دیوارهای حمام یا به منافع حمام یا به دیگ طباخ متشبث شود آنرا حمی دق نامند و اگر حرارت با خلاط متشبث گردد و از روی تشبث اولی گردد پس از آن در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزند و بسبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم گردد آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت بارواح و ابخره تشبث اول متشبث گردد و به میل از آن در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود و بعده گرمی آن با سبب دیوارهای آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و مراد از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سر شدن یک جنس مشتعل سر شدن مجاور آن که دو جنس باقی ست واجب باشد و از سر شدن هر دو جنس باقی سر شدن آن واجب نباشد و ایضا مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آنست بر سبیل استقرار ور نه حرارت که مشتعل بروح و متشبث متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد مثلا حرارت که با خلاط متعلق گردد اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضا راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز برین قیاس کنند بالجمله این تقسیم ست حمیات بوجه قریب ست و گاهی تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از آن حاده است و بعضی غیر حاد و بعضی مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی ذی الاعراض منکره و بعضی مفتره و بعضی لازمه که آنرا اخت الدایر ات و سورات باشد و بعضی از آن متشابه بود و بعضی حاره و بعضی بارده بالرزه یا قشعریره و بعضی بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع حاره و مترفهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلاء و تخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات اند و سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن و کهول اند و چون این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آنرا اشد الابدان از روی ستعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدید ترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حاره رطبه اند خصوصا چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان اعرق ربول و براز بد بو بود و ایضا ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده میباشند از تپ یومی ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و بسیاست که بسبب این مزاج در دق افتند و قریب این هر دو ست ابدانی که در ان رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن از آن جنس ست که در ان حمی بخار حار ابتدا کند بعده بجای خلطی منتقل گردد و بعد از ان آنانکه در ایشان حرارت و برودت متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد رطب بارد یابس بعیدترین ابدان بعروض حمیات اند خصوصا از حمیات تند

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه ست مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کل حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی بحسب نوبت نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتها ست و اما نزد انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود بسبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الاسباب از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده که غامره در عضو ست و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا علامات نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات ولیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میشود و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده درین هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا در ان نیست همچنین گاهی در روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل آن که ثقل معاینه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا در ان موجود بود لیکن خفی باشد و تزید وقتی ست که در ان حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات ضد نضج ظاهر گردد و انتها وقتی ست که در ان قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگری از آن هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست میان هر دو و مدت او در حمیات ذی النوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر بنوبتی که بعد او ست باین نوع که یا بعد خفیف تر از سابق بود و یا بد و نوبت و این شناخته نمیشود در نوبت سوم از آن هر دو و اگر این سوم بسکتر و سریع الزوال از آن هر دو نوبت باشد و بر دو نوبت زیاده نمیشود و اکثر زیرکه

مقتضای امراض حاده این است که طبیعت متحمل نمیشود و در مدافعت و مقاومت جلدی میکند بخلاف امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه مشابه
میشود نوائب بسبب رو بخفت شدت و غیره و جمیع احکام خود را بجا نیاورد و منتهی تا تنقیح ماده و تمام ظاهر میشود و انحطاط وقتی است که در آن حرارت غریزی بر ماده
مستولی میشود و آن را مقهور میسازد و آن حرارت تفریق جمع را اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن تخفیف میشود و بسوی اطراف مندفع میگردد تا آنکه تحلیل
می پذیرد و گاه است که طبیعت تمایلی میکند درین حالت و در امثال این حمیات تخفیف حادث در حرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی
گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور ساخته و بقهر تام حتی که ناامید میشود از مقاومت پس از آن اعراض میکند و اعراض مرض خفت می پذیرد بسبب ترک مقاومت
پس عقیب آن موت رو می نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند پس دانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده حدا یعنی در کمال حدت
بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روز است و حمیات یوم از این قبیل است مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده شمار نمی کنند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی کند آنکه
منتهای او قریب باشد فقط بلکه معتبر آنست که از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جدا در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او آنست که منتهای او تا هفت روز یا نه باشد
چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آنست که در حدت کمتر از این است و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و ما بعد این حاده مزمنات است تا بیست روز دیگر
پس مزمنات است تا چهل و شصت روز و زیاده بر آن تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافعست طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب
آن را ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می باشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه دران بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر
با انحطاط می کنند اگر محول بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین باره از مقدار ربعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی از آن آنست که ابتدای او طول میکند چون غب که ابتدای
او بسبب خامی و حدت و رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او و مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل
مواظبه بسبب غلظ و کثرت ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول مینماید مانند محرقه بسبب جسبیت ولدیع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض خصوصاً منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس و صرع و سکته و خناق از امراض حاده جدا است و غب خالصه و محرقه حاده لا جدا است و ربع
و فالج از امراض مزمنه است و گاهی از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر آنکه منتهای او قریب است مثل غب خالصه زیرا که نهایت نوائب او از
سه ساعت تا چهارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ است و منتهی بعید مانند غب غیر خالصه و اگر آن از نوائب نباشد بلکه مادهٔ او
حار بود چون سونوخس پس مرض حاد باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سحنه مریض پس اگر او بسرعت لاغر گردد و چهره و پهلو باز
شود مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف در آن بسرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض
غیر حاد باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در هر دو فصل حار چون ربیع و صیف منتهای امراض بسرعت می نماید و در اسنان بارده مانند کهول و مشایخ
و در هر دو فصل بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان است که در بلد حار منتهی بسرعت می نماید و در بارد بطو و گاهی از نبض پس اگر نبض
متواتر عظیم است مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از لرزه پس اگر حرارت بکشت آن طویل باشد مرض مائل بازمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد
تا اگر لرزه البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر در جنس او باشد و گاهی اوقات مرض شناخته می شود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدیم متفاضل که تقدیم
نماید بطریق تفاضل که از اول شروع بازیاد نماید مرض در تزید باشد زیرا که بعضی امراض آنست که تا آخر اوقات یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت نوبت و این
امراض آنست که تقدم تزید دران مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقف شود بر وقت واحد بعد تقدم و تفاضل یعنی زیادتی های او نیز موقوف شد
پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت تا فضل ساعت واحد را نحو یکیم روز و در میان
ساعت بیاید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و در وقوف آنها که دلالت بر وقت انتها دارد و در نقصان آنها
که دلالت بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن در طول او در قصر او بقدر زیادت نوائب اگر به مستو رسالت باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پیش انحطاط بود و اگر زیادت شود

غالباً و تزیید باشد و گاهی در انتها و گاهی نوائب مخالف نماید و منشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت و گاهی شناخته میشود از حال استفراغات پس اگر در
نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض
گاهی در بطول مدت و گاهی شناخته میشود از جهت نضج و ضد نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلاً چون نفث باندک نضج یا بول که دران غمامه باشد
ظاهر گردد پس آن اول تزید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضاً چون نضج یا خلاف او بسرعت از نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی
قریب است و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید است و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی است که دران نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او که
علامات حمیات عفنی معلوم شود و او آنست که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و لطوء ظاهر شود و رنگ سست و پا میل به تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصاً
طرف گوش و بینی تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ کسل و غم و بطوء حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و تقشعر میان
هر دو شانه و پشت میباشد و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و جفنین و گوش و عطاس و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود
و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد آن ابتدا و انتها است و وقت تزید نصف اول آن وقتی است که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می نماید و حرارت
در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و نصف اخیر آن وقتی است که همیشه آن حرارت منتشره باستوا در تزاید باشد و وقت انتها وقتی است که دران حرارت و اعراض
بحال خود باقی باشند نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر از آنچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی است که دران اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض
باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن دران بعرق آغاز کند و باقلاع منتهی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت
نماید و لازم است که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی است یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر
و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود دران بینیم که بر نهیم برای تو مثلی یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیه ربع غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره
ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد ازان گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده
گردد و این زمانه تزید بود و پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد ازان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و این زمان انحطاط است و بدانند که مدت مرض طول میکشد
یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کنند
و دیگر اسباب طول مرض و علامات طول مرض مسطور گردد انشاء الله و سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی است که در آن اندر بدن اضطراب و اثر از مرض ظاهر شود و از وقت
تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتدا است و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود است و ازین وقت تا ظهور نقصان
مرض و خفت اعراض آن زمان انتها است و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط است و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی است خصوصاً
در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن میباشد و بحران دران حادث میشود و بر مریض دران خوف میباشد و مریض بعد انتها نمی میرد مگر از علت دیگر بهر آنکه حال
که آن مرض هلاک کند بعد از آنکه انتها کند و بانحطاط رسد و گاهی استدلال کرده میشود بر ازمنه حمیات بآنکه اگر افترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم
نماید و یا طول کند زیاده بر آنچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشند دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کنند و هرگاه نوائب و اعراض آنها
متساوی باشد دلالت بر انتها کند و مرض طویل المدت طویل الاوقات و قصیر المدت قصیر الاوقات میباشد بهر آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی
یافته میشود و در غب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم
ظاهر میگردد و شناخته میشود اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آنرا افترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او
کرده میشود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکت او سریع تر بود و پس اوقات او تنگ تر گردد و در تعرف ازمنه او بسوی ذکا و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت
مرض و طول او از شدت اذیت و شکایت و خفت آنها کرده میشود زیرا که ممکن نیست که امراض شدید الشکایت مزمن گردند بلکه یا زود هلاک کنند و یا قوت طبیعت
آنرا به بحران دفع نماید و گاهی مرض قلیل الشکایت و اذیت میباشد و هلاک میکند مثل دق و طول نمیکشد مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض [illegible]

و تزاید باشد و اگر کوتاه تر بود تب در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود و زمانه اخذ او متساوی باشد تب بانتهای خود برسد و اگر نوبت
حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر بمقدار واحد باشد تب بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن در جهت ازان پس هرگاه مدت سکون نوبت تب قطره اول
طویل بود و بعد ازان بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تب در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تب در تزاید
باشد و اگر زمانه نوبت تب متساوی بزمان ترک او باشد و بر حال واحد باقی ماند و مریض در وقت فترت حمی خفت و راحت بهم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد
و باید دانست که مدت زمان هر واحد ازین اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بهر آنکه زمانه ابتدا و تزاید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانه انتها و انحطاط
زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج ماده مرض سرعت میکند و اما امراض مزمنه پس زمانه اوقات اربعه طویل
میباشد بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج در آن تاخیر میکند و بدین سبب زمانها طول مینماید لهذا امراض متطاوله در فصل
تابستان قصیر المدة میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکنند زیرا که سردی هوا اخلاط
را خام میکند و در نضج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات
بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کنند زیرا که این دلالت میکند بر کثرت اخلاط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تب مرضی است کثیر الوقوع و متنوع الاصناف و نیز اکثر انواع او با هم تباعد تمام دارد پس در معالجه آن تشخیص و عدم تساهل واجب تر از سائر امراض باشد تا که طبیب
بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقه آن و از اجتناب تشریب سهل در روز بحران خصوص در تشنج و امثال آن وقوف
نباشد بعلاج تب اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستفراغ ... در علاجش نهایت احتیاط باید کرد زیرا که حرارت ...
و جمیع اشربه غیر جامده در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این با خاصیت تحلیل ... آب ...
مانع استحاله است بنا بر استیلای مائیت ... صفراوی شیر یا ترنجبین ... و آب سرد در حمیات ...
مفید است ... کسی که معتاد ... آب سرد و قوی المزاج باشد دیگر آنکه اشتها ضعیف یا دران ورم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد و تا نضج ...
خاصیت عجیب ... دفع حمیات یافته اند و آنرا در اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در احشا ورم بود ترنجبین استعمال نباید کرد ...
روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن درین هم تعدیل ...
و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا سده نگشاید ...
که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی استیلای حرارت غریبه ...
غریبه اثر کرده بلکه عدم تشنگی گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنا بر آنکه رطوبت فاضله بجای آب صرف میگردد و حاجت آن ...
بنا بر خوردن ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبه رطوبت ادویه حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد انتهی کذا فی تذکرة اولی الالباب
که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی ازان متعلق بحروف و کتابت است و بعضی ازان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بموم و زهره ...
و تعلیق طلق در قصبه سبز که در روز شنبه آخر از ماه بریده باشند و بخور باستخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط ازان با دو چند آن آبنوس و خضاب کردن ...
بحنا و معصفر و زعفران با آب کشنیز سرشته و تعلیق ... حمیات مجرب است و کذا التعلیق هفت درم برگ مورد و یکدرم حلتیت ... خرقه ازرق برشته ارجوان و از خواص است
که در شب بسوی قبر مقتول برود و ازان یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و بجانبی التفات نکند تا آنکه در راه بجای رسد که ازانجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک
آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب بنوشد و گره ... و بخور را کند و کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی
فصل اکنون بدانکه چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یک ازان و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام

و اگر مستعد بعفونت باشد از آن حمی عفونی بحسب نوع فساد و جوهر بدن پیدا گردد و حمی حادث از آن حمی مطبقه حار صعب و ذی خطر باشد **دوم** جنس اشیائی که داخل بدن شوند مثل اغذیه و ادویه حاره **سوم** جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری **چهارم** جنس امراضی که در اعضای ظاهر یا باطنی عارض شوند مانند چون ورم حار حادث در کنج ران بسبب قرحه یا پس حرارت از کنج ران بعضو بعضو متادی گردد تا آنکه بقلب رسد و از آن در شرایین بتمامی سائر اعضا نافذ شود

علامات خاصه حمیات یوم

تمیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب متقدمه بدنیه سابقه نمیباشد بلکه اسباب آن در جمله میباشد و بیشتر تبعا شود و آن در اکثر از ابتدا بلرزه و سردی و سستی و یا بفرو رفتن حرارت بمیل کسل و خواب فرو رفتن بعض اختلاف و صغر آن نمیکند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریره نیز بسبب رسیدن انبخاره کیموسی باعصاب حادث شود و بسرعت زائل میگردد و گاهی در آن بندرت لرزه عارض میگردد و بسبب کثرت ابخره موذیه عضلات نیز تخس آن قوت اشتعال آن غیر لازم منقشعر باشد بلکه اندک خوش آینده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکر و گاه سر و زاد اول نضیج و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول نیز متغیر میگردد از جهتی که حمای یوم است و همچنین براه نضیج غیر مائل بنگی از رنگهای اخلاط بود و گاه در بول غمامه متعلق و گاه طافی می باشد با نیکوئی رنگ مع اگر اتفاق افتد که رنگ آن برنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر میگردد که سبب تغییر لون مقارنت آن میکند و اگر چه با آن تب نباشد چنانچه در حمای تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض در آن مائل بتواتر و قوت و عظم میباشد بسبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات نفسانیه باشد مثل هم و حزن که در آن هنگام نبض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی لذاع یا برودتی موذی باشد و یا سببی دیگر از اسباب ضعف نبض غیر ترتیب بود و کم است که آن نبض مختلف باشد بسبب عدم آفت در قوت و اگر باشد با نظام بود و بسبب ضعف سبب اگر مخالف این نماید پس بسببی دیگر خواهد بود و مقدم بر حمی و یا مقارن آن مثل تعب شدید و یا لذع شدید در احشا و مانند اینها و گاه نبض صلب میگردد و بسبب بهم رسیدن برودت شدید یکشف سرد و یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تعب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطی میباشد و سریع نمیگردد زیاده تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل میباشد زیرا که در آن حاجت بترویح زیاده تر از حاجت باخراج بخار فاسد بود بجهت آنکه بخار در آن فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض و انقباض او مشکل گردد از نفس حال او دریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می نماید و این علامت بینه است قدر آنکه بر غیر بول و نبض در آن نیکو نیز باشد دلالت بر حمای یوم کند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی و وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر میباشد **و از دلائل** حمی یوم آنست که ابتدای آن سبک ملایم باشد و زمانه تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و با منتهای آن اعراض شدید مصاحب نبود و حمی عفنه بعکس این بود و ایضا در آن اعراض صعب و حدت حرارت شدید نمیباشد و با آن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم میباشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می نماید بر آنکه حمی یومیه است و اکثر زوال آن بعرق و بنداوت و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد نه مثل خلطی و ایضا شدید الافراط در کمیت بود و بسبب عدم ماده بلکه قریب از عرق طبیعی میباشد در مقدار او چنانکه او قریب از آنست در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار ببینند حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود **و از آنچه** تجربه حمی یوم بدان میکنند آنست که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر مکث در آن مثل قشعریره نیز معتاد پیدا آید معلوم کنند که آن تب حمی عفنیه است و صاحب او را از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقا متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسیاست که منتقل میشود بحمیات دیگر بتقدیریکه بدن اعضا و اخلاط را استعداد دریابد و بتقدیریکه مقارن گردد بسوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر و غیر آن از خطا در تصرف غذا مثل آنکه اگر حال اقتضا نماید که صاحبش را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد طبیب خطا کند و آنرا غذا ندهد بزودی انتقال نماید بسوی حمای صفراوی و دلاغ بحمای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بحمای محرقه اگر در صفرا حدت احتراق بهم رسد و در ابدان لحمی دموی بسونوخس که آن حمای دموی غلیانی بلا عفونت ست و بسا است که انتقال نماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمای یومیه محتاج بجاوت و بتفتیح مسام و تحلیل جسم باشد و نفر یابند حرارت مشتعل گردد اندر اخلاط محتبسه در بدن باشد تا آنکه بقوت گرم کند و متعفن سازد

مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود ندارت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او نبض خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد
حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدید الیبس نماید و اگر بهوا سرد باشد ملمس جلد بسرد قلیل الیبس بود
و اگر وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع دلها باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت
بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض دران مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت
و مشابه نبض اصحاب بول خشک بصلابت مع دودیت باشد حمی یوم غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و نبض خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی میل
بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طول الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و نداوت
و تری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سدیه است و علامات امتلاء در ابدان کثیر الدم مثل جوامع دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تاکید
بر تشخیص این تپ نماید و فرق میان امتلای دموی و خلطی دیگر چنین کنند که درین تپ آنچه سده بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بران علامات معلومه برای آنها
دلالت کند و کسل و تهبج و ترهل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن مع امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم و طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در آنجا انتفاخ بدن
و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه سبب عطش آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیره آن
در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض واجب نباشد و اگر تغیر آروغ بد خانیت و بول عدیم النضج مائی باشد و وجود تخمه و فساد
هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهبج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد هرگاه آروغ متغیر بصحت گردد و بشفای او حکم باید کرد و اگر
تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لذع حرارت شدید نباشد بلکه آنکه تابع حمره بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر
باشد و بول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه چرک و شستن گرد و غبار بر جلد و با خشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض و سپیدی
بول بود حمی یوم تشققیه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر و گاه با ثقل و امتلای سر بود و نبض عظیم باشد
و ظاهر بدن بسیار گرم از دخول آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد و جبه و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریه شمسیه یا حمامیه باشد و اگر
تقدم رسیدن سردی یا غسل با آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل نبض وجعیه
در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سردی شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد
حمی یوم استحصافیه از سردی باشد و اگر تقدم انغسال با آبهای قابض بود و چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و دباغت آن در مثل آب زاج و پوست انار
و غیره داده شده مشاهده گردد و بعد نانی از مس دست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول
سبز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب شدید
در موضع جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه باشد و فرق میان سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد و اگر با علامات نیز او زکام حار و صداع بود حمی یوم نزلی زکامی

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب بازاله سبب موجب آن بپردازند چنانچه در غمی و همی و فزعی و فکری ازاله آنها و احار کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در غضبی
و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله و احار نمایند و اگر ازین تدبیر نرود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید و تخفیف و رفع با بجمله در همه تبرید باشربه و تدهین و استحمام خاصه
نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کمتر افتد و بقول قرشی علاجش مقابله سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه مثل استمالت و فرح در فزعیه و مثل تغذیه
در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در سددیه و استحصافیه و سدیه و مالش ملایم در آن و تجیبن درین هر دو بالغ النفع است و گاهی باوی حاجت شیره تخم خیار افتد و تبرید
و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلا تخلق باغذیه و اشربه و شموم و مسکن بارد پس حمام جز بطبیعت اعتدال الهوا نمایند شیخ میفرماید واجب است که جمیع اصحاب حمیات یومیه را غذای
سریع الهضم بخورانند بهر آنکه محموم علیل است و علیل ضعیف و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و تخمی

و حمی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از تشنه سر و در ابتدا نماید بتناول لقمهٔ نان در آب یا در شراب تر کرده رخصت داده اند تا نافذ تر باشد و این
چنین کسان را غذا دهند و اگر چه در ابتدای تب باشند و بعضی بر آنند که ترفه یعنی توسع در غذا نموده اند و اشاره به تلطیف یعنی ضد ترفه کرده اند مثل حمی سددی و استحصافی و در حمی
و امثال آن نیست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه استثنای آن کرده شد و آن تعبی و وجعی و غمی ست و در اینها تاخیر غذا مناسب نیست و آب سرد را [illegible] سبب ست
که در اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی ست و خوف ضعف را نیست و آن افضل علاج ست در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در انجا ضعف در احشا باشد و یا تب را امتداد
نماید و یا حمی سددی بود بهتر آنست که اکثار در ان ننمایند و کثرت امر حمام برایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض ست یکی ترطیب بدن دیگر تعریق
و تخلخل مسام و دیگر تبرید در ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف بوقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سددی از حمام اجتناب نماید بهر آنکه بسیار باشد که حمام
ثوران مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در اخر امر نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در انجا نیز حمام کردن واجب است و صاحب زکام حمام نکند مگر آنکه احتراقی باشد و جمیع صاحبان
حمیات یوم را واجب است که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب و تبرید بخواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند
جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تمریخ اگر بطریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس عفونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سدهٔ ظاهری مثل استحصافی
و تقشفی یا سدهٔ باطنی مثل سددی پس اگر با تمریخ دلک اشتراک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار ملاقی گردد تحلیل آن کند و اگر بلا فات(?) رطوبت اندک کند تجفیف بدن
نماید و اما استفراغ پس سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سددی امتلائی و تخمی و کسی را که حمای استحصافی بدن او از مواد ممتلی باشد ابو سهل
گوید که معالجهٔ جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و بغذا کرده میشود و معالجه بهر واحد از ان خصوصا باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بطریق دیگر بحسب طبیعت سبب
فاعل آن گردانند مثلا کسی را که این تب از قبیل استحصاف بدن و از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصة کسیکه تب او از قبیل
استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تب از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لا سیما کسیکه
حمای او از تعب یا از سمائم یا از احراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند و بدان مالش بآهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب او نماید و اما
سائر اشخاص که ایشان را تب لاحق شود بسببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر
از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تب مقرر کنند پس کسی که تب او از تعب باشد میباید که طعام او بسیار و سهل الانهضام
و در حرارت کثیره باشد و کسی که تب او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغذیه [illegible] استحکام بغذای مرطب مولد خون محمود کنند و کسی که تب او از استحصاف بدن یا از
ورم در لحم رخو باشد باید که در ان تدبیر بلطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تب او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد بهر ترطیب و تسخین او چون بمقدار معتدل
استعمال کنند و اما کسیکه تب او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آنرا شراب مضر بود زیرا که در مادهٔ او افزاید و اما کسیکه تب او از غضب یا تناول چیزی حار یا حر
شمس یا سموم باشد آنرا شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و حمی باید که معذلک قصد معالجهٔ هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجهٔ حمی سهر بخواب
و آنچه از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود بتسلی کنند و هر چیزی که خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نافع ست برای حمیاتی که اسباب آن عوارض نفس باشد و آنچه از ورم
لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند حکیم جالینوس گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام
و نرفتن در آنست در علاج این تب تدبیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچ کس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تب او تخمه باشد و دیگران
را غذای لطیف و زود گوار باید داد تا از ان خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تب فرا نشا یافته باشد اگر در آغاز تب هم باشد نوالهٔ چند از نان
در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تب ریاضت و رنج و نایافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده
و انسداد مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بگشاید و عرق
بسیار آید و ابخره تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را حمام سود [illegible] چیز ست باقی بر قول شیخ گذشت انطاکی گوید که اینجا سبب معلوم مثل کوفتگی [illegible]
و ورم باشد تدبیر بضد آن [illegible] یا از قلت غذا بود و علاجش تناول غذا است و همچنین قطع اسباب هر چه [illegible] تدبیر بدن [illegible] اگر از حرارت باشد

نیز اگر هم و فکر به سبب تعلق امور دنیاوی یا عشق و محبت باشد در پی آن شوند که عوارض فکر و غم و اندوه را دور سازند و خوشبو بویانند با استماع افسانها و حکایات و صحبت دوستان یا مشغول ازند با جمله هر چیزی که باعث نشاط دل بود بعمل آرند

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر امور حمی یوم شبیه به حمی یوم همیه عارض شود و علاجش بعلاج همیه و همیه مع زیادتی تبریه باید و اگر تفکر از پی کاری باشد که شادی افزاید گاهی افشان میدهد و گاهی به حفظ شعر و درس و امور دینی مشغول باید کرد و گاهی شراب ممزوج با عرق بید مشک یا عرق صندل ساده از علاج یکی مستغنی میباید

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج در حال غضب سخونت مفرط انتشار به روح و تب حادث میشود باید که گلاب و آب سرد به سر و دبرابر سر و سینه ریزند و صندل و کافور بر سینه ضماد نمایند و اشربه بارده مقوی قلب مثل شربت سیب و انارین و دیباس ترنج و صندل با گلاب بید مشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا معمول بشکر و سرکه و روغن بادام و بدو هم سازند که آن درین باب نیکوست و اگر از شراب چاره نباشد با آب انار ریباس ممزوج نموده یا برف سرد کرده دهند و آب سیب بسیار بنوشند و بران انار ترش گلاب پاشیده تنقل نمایند و آبزن با سویه درین تبها از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب و عرق بید مشک هر یک سه توله کافور یکماشه بطلی سازند و اندکی از این بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیز نمایند و در غذا ترشی البته داخل کنند **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که تسکین و شغل ایشان بمفرحات و حکایات طیبه و سماع الحان طیب و لعب عجیب نمایند و حمام آب نیم گرم غیر کثیر الحرارت کنند و مالش بسیار بروغن مفرط برای ایشان موافق تر از آب گرم است و تغذیه ایشان به مبردات و مرطب سازند و از شراب مطلقا منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خوف استحاله آن بصفرا و انتقال آن به حمی صفراوی **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود دعی باید که بآرام و سکون و تطییب نفس او بپردازند و چون تب در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیمگرم نشانند و مکث معتدل دران نموده ازان بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بران آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزد یک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب با آب انار رمانی بسرشته بنوشانند و بغذای بارد و رطب مثل سرکه و زیت بوارد معمول با آب غوره و انار و ماهی رضراضی الطریق یا باج بخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب افزاید و در آسایش و سکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تب است الدان می نماید **جرجانی** گوید که نخست برفق و مدارا عذر با و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و حکایات خنده ناک و بازیهای ظرفه و سماع آهسته او را از غضب مشغول دارند و بعد انحطاط حرارت تب گرمابه و خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود در مزاج تحمل باشد چون از آبزن برآیند خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند و زود برآیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند و شربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب یا ترش یا شربت لیمو بنوشند و غذا از تره های سرد تر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و بادرنگ مزوره ها از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه مخصوص کرده **ابن الیاس** گوید که آب تمر هندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچه صندلی بگلاب تر کرده بپوشانند و باقی همانست که در قوی حمی یوم هیئیه

علاج حمی یوم سهریه

که از سهر مفرط سخونت روح عارض شود بین ای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا بمالند و بارد به سر و دو تر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش بر سر نطول سازند و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بید مشک بنوشانند و غذا خرفه و اسفاناخ با برنج خورانند یا شیر برنج دهند شیخ می فرماید که علاجش آرام و سکون و تعطیل و امور مبردات و مرطبات و حمام مرطب و اغذیه جیده الکیموس مرطبه است و شراب انفع این اشیا برای ایشان هست بلا خوف بنوشانند مگر آنکه باوی صداع باشد **ابن عباس** گوید کسی که از سهر پیدا شود باید که حیله در تنویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو و بنفشه پرورده بعمل آرند و تکمید سر با آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن و جو کوفته نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید و دماغ ایشان ترطیب یابد و هرگاه تب ایشان ساکن شود در خانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر آب نیمگرم شیرین و بر سایر بدن بریزند و به روغن مالش خوب کنند و در آبزن که آب آن نیمگرم و شیرین باشد در آیند و بر بدن متواتر بریزند و پا بچه بپوشند و ساعتی آرام نموده با غذیه محموده لطیفه مثل مرغ و کباب غذا سازند و اگر معتاد شراب باشند اندکی از آن ممزوج با آب بسیار دهند تا بدان اعضا و تمام غذا لیست گردد چه از ایشان سهر ابطال هضم است و شراب ممزوج با آب بسیار ترطیب بدن نیز نماید و از جماع منع نمایند که آن منهض بدن است **ایلاقی** و جرجانی اینقدر نوشته که حیلهای خواب آور کنند و اگر خواب نیاید نطول از بابونه و بنفشه و نیلوفر و کشکاب و جو تیز کوفته و کوکنار سازند و آبزن و طلاها بر سر نهند

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بر آن چکانند و چادر بر کشیده سر را بر بخار آن دارند و بعد انحطاط تپ اگر در آبزن نشینند اولی تر باشد اما زود بر آیند تا هیچ عرق نکنند و مصنف حاوی جمع غیر نیلو نوشته که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شربت نیلوفر و گلاب ده درم بیرون سرکه دو بنوشند و غذا ماء الشعیر با روغن بادام یا مزورهٔ ماش مغز بادام بکدو دهند و روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که دران حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل و مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و یا ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بویند

علاج حمی یوم نومیه وراحیه فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل میشود چون خواب و راحت طول کشد تحلیل نشود و ازان تسخین روح و تپ عارض شود و گاه تپ از فرح شدید حادث گردد مثل آنکه از غضب عارض میشود پس نومیه و راحیه را تعریق در هوای حمام و غسل معتدل آب گرم و مالش بدن بدستهای مختلف و تقلیل غذا و اماله از چیزی که مبرد و مرطب باشد و ریاضت معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر بعده آبیکه دران سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه و برگ درخت جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل چوزه مرغ و نان روده دهند و علاج فرحیه قریب از علاج غضبیه است و مدار تدبیر دران اهانت سرور و تحقیر اوست ابن الیاس گوید که اگر از خواب مفرط و راحت مفرط تپ آید صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و یا بماء الشعیر مع نخود سازند و در حمام عرق آورند و بآب گرم که دران قیصوم و نمام و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تپ عارض شود بسبیل آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب از علاج غمیه است و باید که از خوف امین سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل با عرق بید مشک و شراب آنرا نافع است و بقول صاحب حاوی هر صبح شربت سیب و گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با چوزه مرغ دهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی یا بارد یک مثقال دهند و غذا مزورهٔ زرشک یا انار دانه یا سماق با لحوم ماکیان و تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تپ حادث شود و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که بآب شیرین نیمگرم غسل کنند و روغن بابونه بر عضلات را به روغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر به گلاب بنوشانند و غذا کله پاچه بزغاله یا برنج خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن و تمریخ بعد آن خصوصا بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس مرطب مقدار هضم ایشان از جنس لحوم بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف نیست بلکه سبب آن نیست که توقع هضم غذائی کنند که آن در حالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر ازان و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندک ازان غذای بسیار دهد مثل اغذیه مذکوره و مانند زرده بیضه نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و بعضی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شراب ممزوج بآب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب و مانند آن اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم به روغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان است و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصا سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل را خصوصا بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تمدد و ماندگی اعاده آن نمایند با همه چیزهائی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش صاحب کامل گوید کسی که این تپ از تعب باشد باید که سکون و راحت در موضعی که فصل آنرا واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب و سکون یابد و تپ با انحطاط شروع کند بعد ازان در حمام اندر خانهٔ اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیمگرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا ازان بدن از یبس عارض از تعب ترطیب یابد و بعد خروج ازان روغن بنفشه و نیلوفر بدلک کثیر معتدل لاسیما مواضع مفاصل بمالند و استکثار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد و از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار و در زمانه دراز مالش کنند نافع تر باشد بعده بار دیگر بآبزن اعاده نمایند یا آب نیمگرم بران ریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یک بار ادویه کفایت کند بعد ازان از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا لحوم چوزه مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه و چغندر دهند و کثیر غذا ... بسیار نفع کنند و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض شرب شراب بسیار بود باید که شراب بمقدار معتدل

و دهن گلین حمام و مرغ و تغذیه با غذیه بارد رطب و نوشیدن جلاب و غیره نمایند و اگر از نوشیدن شراب خوف حرکت وجع باشد نباید نوشید

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را بسبب اضطراب حرکات روح حیوانی که منقلب به تپ گردد عارض شود و بسا است که از تپ بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاجش بعلاج غشی نمایند از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن دواء المسک محلول بگلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای چوزه مرغ با آب انار میخوش فان کیزه و برنج خورانند و دیگر اغذیه سریع الهضم حسن الکیموس دهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب در موضع احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماء اللحم بعمل آرند و بگرمی شراب خوف از تپ نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تپ شبیه بذبولیه و قیه باقی ماند بقانون آن از تبرید و ترطیب مثل ماء الشعیر و شیر برنج و قرص کافور معالجه نمایند ابن الیاس گوید که شربت حماض و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یک درم بدهند و غذا فروره زیرباج بگلاب و زعفران و لحوم ماکیان و کبک بتیهو خورانند اگر تپ باقی نبود و اگر باقی باشد ماء الشعیر و چوزه مرغ دهند و بسینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک از احد ده درم مفرح یاقوتی یک درم بنوشانند و یا بگیرند کشنیز خشک نیم درم طباشیر یک دانگ گل نیلوفر یک دانگ مروارید ناسفته نیم دانگ همه را باریک ساییده و به شربت سیب ده درم سرشته بخورانند

علاج حمی یوم جوعیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیر یا چون غذا نیابند سوء مزاج پیدا گردد باید که طعام دهند اما در حالت تپ مانند ماء الشعیر و سویق و غیره اغذیه بارده رطبه مثل فروارت معمول از کدو و اسفاناخ بروغن بادام و مثل حریره معمول از کشک جو مع بقول و بعد از آن اغذیه جید الکیموس قویه مثل شوربای لحم جدی و کاهو و نبوباش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر چهار توله در عرق کاسنی و بکوه و بید مشک هر یک شش توله بنوشانند و بقول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب ده درم و یا رب به یا سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بنوشانند و بقول بارد مثل کاهو و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بخورانند و بآب نیمگرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیمگرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بمالند برای ترطیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این تپ پیدا از سبب جوعیه است و این اولی باین امر است که بسبب فقدان آب تسکین حرارت قوی در اجزه حدت پیدا شود باید که نخست آب سرد مضمضه و غرغره فرمایند پس آب سرد اندک اندک دهند تا آنکه تشنگی ساکن شود و دوست و یا در آب سرد خوشند و شیره بزور بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک نیم باشد در آب سایه کاسنی و بکوه و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماد کنند و خوردن و بوییدن فواکه بارده بسیار نافع و غذا دوغ گاه که خیار یا کدو یا کدو تراش کشیده در آن داخل کرده باشند یا نان خشکار ترید کرده خورانند و شیره خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انار و آب خیار و امرود و مشمش برف سرد کرده و ربوب بارده مثل رب انار و ریباس و زرشک بنوشانند و استحمام بآب نیمگرم کنند و خواب آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند شیخ میفرماید که آب سرد و آب فواکه بارده خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن بآبزن کنند و اگر استحمام بآب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشند عمل آرند ابن الیاس گوید که آب شدید البرد و آب فواکه بارده بنوشانند و یا آب انار میخوش سه اوقیه سکنجبین بارده ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبزن و حمام نیمگرم و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و بادام شیرین بمالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سددیه

و سده گاه در مسام جلد بسبب تکثیف اوست یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا بسبب رسیدن سردی مکثف و یا بسبب اغتسال بآبهای قابضه مثل شبیه و زاجیه و یا بسبب احتراق شمس باشد و گاهی در ابیت عروق و سواقی و فوهات و مجاری آنها بود و چون حمی سددیه میگویند اشاره باین قسم دوم میکنند و این علاج میگردد از قلت تحلل و کثرت امتلاء و احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیر گرم که متحلل نشود و پس حرارت مفرط حادث شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجزاء بود که آن روح است حمی یوم باشد و اگر در خون مشتعل شود حمی سونوخس را افتد و اگر این اشتعال مؤدی بعفونت گردد که سده و عدم تنفس آنرا واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد و مثل این سده یا از کثرت امتلاء خون بود و یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا بسبب وقوع چیزی از اسباب سده در آلات و مجاری مثل برودت مقبض و جمود یا ضغطه یا ورم

گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور است و این تپ نیز از جملهٔ حمیات یوم کم است که منتقل به دق گردد زیرا که درین ماده مستعد تعفن و فساد در بدن بسیار بود
و ایضاً درین تپ عطش و التهاب و لزوم حرارت و قاروره متوسط میان ناریت و مائیت باشد و این تپ عرق بمشکل کند بسبب انسداد مسام که آن در قریب المشابهه
بحمیات خلطی بود در طول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشد و بتحلل لطیف و تنقیه صافیست از خارج نباشد و اگر سده اندک
باشند زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب آنکه سبب آن سابق است پس گویا که آنرا نوایب باشد
و این تپ اکثر منتقل به عفونت شود اگر در وی پس دلالت کند بر آنکه آن متعفن شده و حمی سده چون وجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا کند از اعاده فصد چاره نبود
لا سیما چون تپ ساکن شود و وجع دوام نماید با نجها در خلط غلیظ سکنجبین بزوری حاره چهار توله و گلاب و عرق بادیان هر یک هفت توله نوشانند و غذا کشکاب با بادیان
و بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیارشنبر هفت توله در عرق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت توله گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام
پنجماشه نوشانند و غذا وقت شام نخود آب چوزه مرغ دهند و صبح شیره بادیان و تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه در گلاب یا و آنرا برآورده شربت کشوث ماو بزوری چهار توله
تخم کشوث هفت ماشه نوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه [illegible] و هر گاه تپ باز عود
کند و نوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نمایند بعد حمام پوشیده خواب کنند تا عرق آید [illegible] فصد کنند و تدبیر سوء مزاج دانند
و در دور می تشدید عفونت سوی کوشند شیخ در علاج این تپ بنویسد که ان کان السبب کثرة الاخلاط و الامتلاء فیجب ان یبادر الی الفصد و الاستفراغ و لان یفصد
ولم تحم بعده فهو خیر و اذا حمی فالتوقف اوفق الا ان تکون ضرورة او فی الفصد فقد یجری الاخلاط و یخلط بینها فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد و الاستفراغ مولف گوید که قوله
ان کان السبب کثرة الاخلاط شرط است و قوله والامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله فیجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله و الاستفراغ معطوف بر فصد است و قوله
و لان یفصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله ولم تحم بعده جمله حالیه میان آن هر دو است و قوله و اذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتدا است و قوله اوفق خبر است
و جمله اسمیه جزای شرط است و قوله الا ان تکون ضرورة بمعنی الا ان یکون ضرورة و تکون تامه است پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت
امتلا باشد نه غلظ و لزوجت پس واجب است که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هر آینه اگر فصد کرده شود و بعد تپ نیاید آن بهتر است [illegible] زیاده
و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت متوجه ماده باقی متوجه شود در انضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد پس توقف در فصد و استفراغ از وقت
انتظار نضج موافق تر است در تدبیر آن زیرا که عروض تپ در صورت غالباً وقتی باشد که چون فساد در ماده [illegible] دیگر سوای خون نیز حادث شود و مختفی نیست که فصد
انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و در آن مضرت عظیم است چنانچه شیخ بعد این میفرماید که فصد اخلاط را جاری میکند و با
اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا التوقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب مواد بسوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب چپ بسبب
کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود و آنرا تمام دفع نکرد
بسبب کثرت آن پس معاودت بفصد واجب بود و الکون بدانند که این معنی بر تقدیر یست که لفظ ولان بکسر همزه خوانند و اگر ولأن بفتح خوانده شود پس قوله
ولان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله ولم تحم بعده جمله حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد کردن در حالی که عاری
از تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر اثر تپ قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورت مثل انصباب مواد بسوی قلب و غیره باشد
پس توقف نباید کرد و ایضاً بعد جمله مذکوره شیخ میفرماید که بعد تنقیه به تفتیح سده و تنقیه مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت به تفتیح مجاری ننمایند
زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعةً بسوی بعض مجاری و چسپیدن در آن میشود و درین اخلال بسیار است و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ
باشد و خاصةً اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند با آنکه ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول و خاصیتها [illegible] آنها از این تپ اخراج می نماید
و [illegible] منع میکند [illegible] اگر [illegible] استفراغ مبالغه نمایند [illegible] و اگر کثرت اخلاط [illegible] سده معلوم شود و آن از غلظ و لزوجت
آنها حادث شده باشد پس لایق است که [illegible] استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت به تنقیه و تفتیح بالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی سده است [illegible]

کردن بجوای حاره ممکن نیست زیرا که تپ را افزاید بلکه باید سکنجبین ساده تا سکنجبین بزوری و از آب کاسنی تا آب بادیان تدریج نمایند و غذا از چیزی که در آن تحلیل و جلا باشد دهند
از وجهت نبود و مثل کشک جو و شکر دهند با آنکه شکر قریب از غذا است بسبب بودنش غذای مدائی و در آن تفتیح و جلا است مخلوط کردن آن بکشک شعیر لازم نیست …
چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند مثل جوال غیر حار که مذکور شد واجب است که نظر کنند اگر تپ کم شد و شدت او زائل گردید اگر نوبت دیگر
نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و نظر بقاروره کنند اگر آنرا عدیم النضج نیافتند بلکه مائل باعتدال قوام و رسوب و لون یافتند و علامات نضج نمایان اگر آنرا دال بر عفونت نبینند
او و انتقال و انضغاط او نیافتند … بر این تدبیر یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند در وقت تراخی از نوبت آینده اگر آن تا پنج …
باشد و تمریخ نمود که شیافی که در آن جلای قند باشد مثل بابونه و باقلا تا آرد کرسنه و آرد اصل السوس و زراوند مدحرج بانند که بغسل و آب باید کرد و اگر بدن قوی تر از این باشد …
کند بورق است و اگر معلوم شد که حمام چیزی تحریک خلط او می نماید و قشعریره پیدا میکند در آن یک لحظه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند و چون
از حمام بیرون آید لازم نیست که قریب بطعام و شراب شوند بلکه بعد از این از نوبت و اگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند بسبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکند و آنچه در آن
تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که در آن آب بسیار و غذا اندک باشد و با کرفس و یک سکنجبین باشد بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از
حمام اول رطوبت و عفونت حاصل شده باشد و بسبب سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد یعنی نوع نضج است علاج …
سده نمایند و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه مثل معالجه سابق بنماید حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی تر از آن آید و بول بحسب واجب نبود بلکه … غیر نضیج القوام
باشد انتقال بحمی عفنی نماید و علاجش علاج تپ عفنی است. صاحب کامل می نویسد که جالینوس گفته که اکثر تپ … مطبقه تحول میکند و بعضی می باید که هرگاه قوت …
و فصل از فصد منع نکند مبادرت بفصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تپ …
بیشتر از حمیات دیگر است بسبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از آن غذای مریض ماء الشعیر که در آن بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند باید داد و بعد سه یا چهار …
سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمو بدهند مگر آنکه این تدبیر نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط لزجه غلیظه و در تحلل بدن و تنقیه آنست و نشاید که مریض را اشیای مفتح سده قبل
استفراغ دهند زیرا که چون سده بگشاید و اخلاط در مجاری جاری گردد ایمن نباید بود از آنکه جذب شود … چیزی دیگر از اخلاط لطیفه در عروق است در مجاری تپ … بسبب کثرت
آن و یا بسبب غلظ آن و لزوجت آن و لاسیما اگر در آنها در مجاری ضیقه باشند پس سده شدید تر و قوی تر شود و تپ عفونت و اضمحلال حادث گردد و مقدار شدت سده از قوت
تپ و شدت آن شناخته می شود و چون استفراغ بفصد کرده شد و آنچه در روز اول برای او گفته شد داده شد در روز دوم نیز سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و بعد از آن
بده ساعت یا سه ساعت ماء الشعیر مع ثفل آن غذا سازند و یا فروجه و یا طیهوج دهند. اگر ماء الشعیر نخورند یا چیزی معمول از آب و نشاسته گندم بدهند و چون روز سوم در تپ نقصان
ظاهر گردد و در نبض چیزی از علامات حمی یوم نباشد و نه در قاروره و دلالت بر سده و عدم نضج نبود باید که مریض را امر بدخول حمام نمایند و بدن او را باشیای جالی و تنقیه مفتح مثل آرد
و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تپ وقت اقلاع او معلوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و گفته آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه از
حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا با آنچه روز دوم داده اند بدهند و صاحب … یا چیزی از شراب ندهند البته که آن تپ را قوی کند و در روز …
اگر در نبض و بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز
پنجم سکنجبین جلاب بدهند و غذا … مرغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا … رجوع کنند … جالینوس و ایلاقی میگویند که چون تدبیر گشادن سده و تلطیف
کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تپ و آنچه از سده تولد کند و آنچه از خلط غلیظ متولد شود یکی است و فرق در علاج هر دو بیش از این نیست که اگر سبب این تپ
سده امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق ماده امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد تلیین طبیعت بماء الفواکه و سکنجبین ساده نمایند
بعد از آن بتدبیر گشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و اما تدبیر گشادن سده …
که بعد انحطاط تپ یا زوال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیم گرم بر بدن بسیار بریزند و در آبزن نشینند و در آن تا دیر بمانند و روی و بدن را بآرد جو و باقلا و سبوس
گندم و تخم خربزه کوفته و اصل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته بعسل سرشته با آب حل کنند و بر بدن بمالند …

اسباب آن متفاوت مثل امتلا و سببهای سابقه بود و آن حمیات عفونیه میباشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع و اورام اصول و مقدم بوده اکثر حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول و اورام تابع بود یا آنکه گاهی بخلاف این باشد و بقراط این حمیات را حمیات خبیثه نامیده انچه از آن حمیه غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم تابع اورام موهی بود و گاهی بتبع حمره و مانند آن عارض شود و باید که مبادرت کنند بفصد از رگی که در آن موضع ورم را مناسب تر بود و بعده بقیه ماده ورم باسهال از نقوع حامض یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ و بنوباتش و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تپ شیخ میفرماید واجب است که در آن تقدیم فصد و اسهال نمایند و علاج ورم کنند بانچه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته ننمایند برشید و اغتذا الغذای کثیر التغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و دران از مطفیات مبرده مرطبه چاره نباشد و اضمده مبرده بر عضو علیل از اورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و ماده آن خام نکند بلکه طریق میان او و میان قلب از مدی تبرید منقطع قصر سرد نماید مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و طلایه موافقه طلا نمایند مثل اطلیه مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای مطفیه مبرده چون ماء الشعیر و آب انار و جلاب لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بنوشانند و غذا مزورات معمول کدو و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در موضع بازده استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و آنچه دران باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم صاحب حاوی گوید که علاجش فصد و اسهال بمطبوخ فواکه و آب آلو کنند در صبح طلا از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی چهار درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلو چیلی و سیاه هر واحد بیست عدد سپستان سی عدد هلیله زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران مغز خیارشنبر با شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد و بعد از آن تدبیر ورم با ضماد و اطلیه موافقه کنند و با آب انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند جرجانی و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد آن مر آن عضو را موافق تر باشد بگشایند پس ماده ورم را باسهال از بدن پاک نمایند چنانچه مذکور شد باز گیرند بعلاج آماس که در مقام خود یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد متقوی بلا افراط اشربه مبرده مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت اول فم معده دهند مسیح گوید که علاج حمی حادثه از ورم حالب و الا فصد باسلیق از جانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون در چند دفعه بحسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین و شربت آب انار میخوش و شیره تخم خرفه با سکنجبین سازند اگر طبع قبض باشد با آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین آن کنند و تبرید ورم باشیای قابضه مانعه مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون تپ غسل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا ماده مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد صلاح با غذیه لطیفه مبرده مثل مزورات بقول بارده غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن توسیع در غذا نمایند بخورانیدن بچه مرغ معمول با آبهای سرد مثل آب غوره و آب انار و آب سماق و تفقد ماء الجبین فرمایند تا دران بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی دریابند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی آنچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تپ نیز مثل سدیه تابع عدم تحلل بسبب سده غیر غائص حاصل از چرک بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تپ کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه و بسبب احوال عارض ایشان از سهر و تعب موجب عفونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارده رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه مذکور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تلطیف بدن و استعمال حمام و تعریق و دران بعد انحطاط تپ مستحب و مالش مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه قدری اشنان و بوره ارمنی و غذای او مطفی مرطب سازند و شراب ممزوج بآب بسیار دهند و معاودت حمام مراعات نمایند

ودران بنشینند و بر بستر نرم بخوابند و راه باد از ان خانه باز دارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بر معده گرانی نکند لیکن یک شربت تمام بخورند چنانچه خوش کرده و از شربت
شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریباس و ترنج و آب انار بین مزکرده اندکی روغن گل بران چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر نشانند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در
خانه گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در آبزن نیمگرم نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند ابن الیاس مخجندی گوید که در تب یوم حادث از
حرارت آفتاب زیر پا کشش مبلول بگلاب بنشانند و آب سرد و گلاب بر سر ریزند و خرقه کتان در سرکه و گلاب و برف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و هر صبح جلاب تمر هندی
و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم به برف سرد کرده بنوشانند و غذا ماء الشعیر و هندبا و آب انار ترش یا تمر هندی یا لیمو ترش کرده و بعد انحطاط در حمام
داخل کنند و بعده یکساعت راحت داده روغنهای سرد بر بدن مالند و یکبار و دو شاش بطبیخ هندبا و توت ترش به برف سرد کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام با آب گرم حرارت
هوای حمام عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم و سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر سازند و آب هندبا و انار سه اوقیه و شکر سفید ده درم و یا تمر هندی و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند

علاج حمی یوم استحصافیه

واین دو قسم است یکی آنکه از سردی و غسل با آب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی که در باطن محتقن شود و بطریقیکه در تشفیه گفته شد پس تب یومیه پیدا شود و بسیار است
که بعفونت مودی گردد و دوم آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاجیه تکاثف مسام ظاهری بشدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و در روح گرم شود و تب آرد و این بیشتر مودی
بعفونت گردد یا بحکمه بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت اشتداد این تب پارچها پوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام با آب مائل بگرمی
و هوای گرم نمایند و بر بدن آبیکه در ان مثل مرزنجوش و شبت و بابونه جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالی مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم تشفیه مذکور شد بمالند و در مالش
روغن تاخیر کنند تا آنکه عرق آید و در اکثر استحمام با آب گرم بسیار نمایند و باید که تقدیم استحمام با آب استحمام هوا کنند بعد از ان روغنهای موسع مسام بمالند و ایضا بر سر ایشان مثل
روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و با غذیه خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیم خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج با آب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آنکه در آن
تعریق و ادرار است و مالش و روغنهای اصحاب تعب نافعتر از باب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد و الا شراب نخورند مگر بعد تیقن شدت تفتیح مسام
الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی آن را شراب میگشاید و باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها با آب گرم اکثر باشد و در مالش و روغن تاخیر
بسیار باید کرد مسیحی گوید که هرگاه حمی یوم از سردی و برف عارض شود و بدن مستحصف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخرقهای نرم بپوشند و بدن او را مالش بملایمت
نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندران نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بکشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک
بروغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بپارچها خوب بپوشند بعد از ان غذای لطیف مثل چوزه مرغ
و تیهو و دراج و مانند آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا شوربا یا مطجن بخورانند و مرزنجوش و تمام و شیح بجوشانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد تا حرارت و تفتیح
مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صباح دیگر نمایند و اما آنچه از استحصاف
از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیر مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو
در حمام باید کرد و آب قیصومین نیمگرم بیشتر ریزند و هرگاه نوبت این تب طول کند و ابتدای آن شبیه بابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت نمایند
در علاج آن بفصد و غیره که در علاج حمی یوم سددی مسطور شد حکیم جیلانی گوید که در علاج قسم دوم صواب تر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هرگاه در گرمابه
شوند یکساعت اندر هوای آن صبر کنند پیشتر در آبزن نشینند و در آب آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم پخته باشند تا جلد بخار این آب نرم و تر شود و مسام
کشاده گردد و عرق کند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را بروغن حب الغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو چغندر و نخود و درست اندک نخته
و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و اکامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گساریدن تب یکهفته بدین ترتیب بگذرانند و بدین نوع غذا
کنند ابن الیاس گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک است تدبیر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر و بعده مطبوخ شبت و اکلیل
الملک نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیه لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف تند قوی بسبب گرمی آن جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تدبیر در تسکین حرارت کنند.
و بعلاج صداع حاری بپردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره برف سرد کرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل آرام و خواب نماید آب نیم گرم بر سر ریزند
و گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین دفع آن فی الفور میکند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب مانند آن با آب سرد اندک اندک بدهند و یا صندل
صندل ترش ماشه و شربت انارین سکنجبین تفاحی لیمونی علو بخاران چهار توله در گلاب و بید مشک کیوره و عرق زرشک هر یک چهار توله بر برف سرد کرده نوشانند و اگر دردسر شدید
باشد قی کنند بکرات و مرات و تلیین طبع مثل آب آلو و زردآلو و تمر هندی و شیرخشت در گلاب بید مشک و تغذیه از بوارد و فرورات و تیج مرغ با آب غوره و آب انار سازند و گاهی اسهال
تلیین باد الفواکه مانند آن و بفصد و قی القند و خصوصا چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام بعد انحطاط تب داخل کنند و آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه
چکانند و چون از حمام خارج شوند یک ساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند و ربوب فواکه بنوشانند.

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی از اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعیکه حمی یوم شمسیه در اکثر امر دماغیه و در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه و در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه بدینه و در روح طبیعی بود
و علاجش ادرار مبردات معروفه مثل لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده در آب سرد برف است و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و تمر هندی و یا آب انار
و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر اولا شایسته مثل آب کاسنی و بقول بارده دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین ضمادات مبرده از صندل کافور
در گلاب و عصاره گل سرخ و عصاره بقول بارد و سرد بالفعل و تعلفیه با اغذیه بارده رطبه مثل ماء الشعیر بشکر و روغن بادام شیرین و مزوره ممولة بکدو و اسفاناخ و مرق بروغن بادام کنند
و هرچه در علاج حمی یوم حریه مسطور شده در اینجا سودمند باشد صاحب کامل گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حاره با نبیذان مریض ریحانی سرد ست
اگر فصل گرما باشد و مقابل باد شمالی باشند و باد کش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه مع جلاب آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا بسست جو یا گندم با آب
سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسپغول بهدانه با نبات و یا جلاب بروغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی مربی و خبازی
و در موضع معتدل الهوا نخوابانند و اگر میوه گرما باشد خرفه و تخم خیار و بادرنگ دهند و انار بخکند و آلو بخارا و توت و شفتالو پخته بنرم بخورند و تنقیه کبد و معده بصندل و گلاب کنند
معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه بروغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این حمی نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود مصنف حاوی
گوید که اگر سبب تناول اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب آلو بخارا و عناب واحد بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر یا بار
در آخر روز و تلیین طبیعت بقوع فواکه نمایند و یا آب انارین بشحم آن افشرده سائید بشکر سفید ده درم دهند و یا شیره تخم خرفه سائیده با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا
بمزوره ماش و شیره بادام و کدو بسازند و یا جلاب بشکر سفید ده درم و گلاب پنج درم و بسیت جوشیده بر برف سرد کرده دهند و تناول خیار و بادرنگ و هندوانه و شربت غوره انار
و توت و مشمش خام نوشیدن آب سرد و مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه بمزوره غوره یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و حصرم ربیاس و بعد انحطاط تب حمام با آب نیم گرم نافع است

علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله حاره بسبب انعکاس ابخره حاده ناریه و احتباس آن در دماغ باعث انسداد مسامات رامق گاه تب آید یا از سرمای یا از امتلای خلاط حمی یوم حادث گردد علاج
نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره گردن حجامت کنند و خمیره بنفشه و شربت آن در عرق گاوزبان بکرات دهند و اسهال بمطبوخ نرم فرمایند و تسکین حرارت توجه نمایند و از
گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال در حمام داخل کنند و در علاجش تسهیل نکنند تا محوی بسرسام و ذات الجنب نگردد این الیاس گوید که اگر از زکام
حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب و سپستان هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین واحد ده درم بنوشند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هر کدام که باشد
ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بملینات فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند

علاج حمی یوم تخمیریه

و سبب این همانست که در روحیه گفته شد اول بعلاج آن چیز متوجه شوند که بزوال آن حمی نیز بزودی زائل می گردد و عفونات الطین و عفونت تشادرین یا سبب اثر عظیم دارد

حمیات خلطیه

و مراد از خلط درینجا عام رطوبات بدن است زیرا که تپ گاهی از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود و بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است
یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرم تر از مقدار طبیعی کند و بخلط جوش زند و تپ آرد و این بیشتر در خون فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر بسبب سردی مزاج یا قلت مقدار احداث
تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت دران نمی تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و جوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا
را گرم میسازد و این نوع را حمای غلیانی و سونوخس نامند و بقراط آنرا سونوخس نامیده یعنی تپ دائمه و لازمه و لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود جهت اشتراک در اکثر علامات تا مدت
مرض و دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که دران عفن گردند گرم سازند پس
عضوی که متصل آنست بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرایین بجمیع بدن منتشر نماید و این قسم را حمی
عفونی و عفونیه گویند و تعریف آن چنین میکنند که او عبارت از انست که تسخین اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعده آن گرمی بروح و جرم قلب
متادی گردد و ازانجا به سایر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی است که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدین سبب از استعداد
و خاصیت خود برآید و نوعیت او باقی باشد یعنی تا همی که بیشتر از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی بو
را گویند که بسبب رطوبت از ان منقطع شده باشد و لیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آید و آنرا نتواند
پخت و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و بدبو سازد و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوه نیز رطب باشد بلکه رطوبت بمعنی بالفعل
و اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد و برگ گل تر که بر هم نهاده دارند اگرچه بالقوه خشک است لیکن گنده میگردد و اسباب عفونت بقول شیخ الرئیس بسیار است
اول آنکه از غذای ردی حادث شود چون ماده متولد از آن مهیا بعفونت باشد و این یا بسبب ردائت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته میشود و ماهی
گوشت خشک کرده و یا بسبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت
خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق از ان پیدا شود و بدان سبب باندک حرارت بجوش آید و عفونت پذیرد مثل فواکه و بقول بسیار رطب آبناک و یا بسبب
آنکه مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط ردی بارد خام باقی ماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبی آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و امرود
و شفتالو و زردآلو و سیب بهی و شیر بفید و مانند آن متولد گردد و یا بسبب ردائت صنعت آن بود و اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت خام و نیم پخته یا نان خام
بسازند و یا به طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق و یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد
مثل آنکه اشربه و فالوجات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلفه باهم در یک وقت تناول و دوم آنکه
سده پیش رسیده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویح گردد و بسبب مزاج ردی بدن که طاقت هضم جید باعث آن مزاج بود و ایضا در فعل قوی تر از آن
باشد که در غذا و خلط هیچ فعل نتوانکند و آنرا خام بگذارد و مثل این مزاج یا اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد و بسبب تقصیر آن مزاج در هضم و بسبب آنکه ایضا
بتحریک قاصر آن ماده متولد را و این اسباب معین در تولد سده و تولد عفونت اند سوم آنکه سبب امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه ها و آبهای ایستاده
و متعفن شده و جاهای بسته عفن باشد که از راه مسامات و تنفس باخلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور از این اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده
میباشد و سده حادث میشود یا بسبب کثرت خلط و یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد و سبب
و جماع اگر عقیب سده حرکات و انجمامات در غیر وقت حرکت و حمام بر امتلاء کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلاء یا ترک اعانت هضم معده و جگر
و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر سبب معده و جگر باطلیه کما ادامتحنه برای تدارک قصور هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آنکه طعام سابق هضم شود که این اسباب
در سده می افزاید و گرمی پیدا میکند و ماده عفن یا دو حال بیرون نیست یا تمام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو بسبب ضعف آن یا بسبب شدت حرارت غریبه

و چون در خارج عروق عفن شده باشد بسببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب میکند دوری و نوبتی که برای هر واحد از خلطهای
ثلاثه مذکوره پس تب هر یک بنوبت عارض میشود و میگسارد مگر تب بلغمی که اگر چه یکسار و اما در بدن بقیه ضعیف ازان باقی می ماند و آن خلط مرضی که اگر چه در خارج
رگها متعفن و گنده شود و تب او لازم باشد و چون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تب واجب کند و نگسارد بلکه دائمه لازمه باشد لیکن گاه اشتدادات
بود که گاهی گرمتر میشود و گاهی آهسته تر و ازان نوائب وشناخته میشود اما اگر عفونت خلط و داخل عروق اندر جمیع عروق و سیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب
بوده باشد اشتدادات و نقصانات آن ظاهر نشود و تب لازم بر یک تیره باشد نه کم شود و نه زیاده و اما چون خلاف این باشد و یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج آنها
عفن شده و از یک جنس باشد یا مختلف در جنس بود تغیرات ظهور بین نماید و عفونت خارج عروق منقلع میشود و باز از سر نو عود میکند و تب نائبه پیدا شود بهر آنکه ماده که در
بعض مواضع خارج بدن در افضیه متعفن میشود در مدت نوبت بران حرارت عفونت می آید پس رطوباتی که بدان حرارت معفنه متعلق باشد بسرعت فانی و تحلیل گردد
و از بدن خارج شود بعرق و بخار و غیره از تفرغات زیرا که محبوس عروق نیست تا مانع از تمام تحلیل و خروج آن باشد پس مادیت و ارضیت آن که حامل تب حرارت
نیست باقی ماند بهر آنکه حامل حرارت عفونت [illegible] جسم رطب لابد ست چنانچه دیده میشود از حال عفونت اکراس و ... که اندک اندک مشتعل میشود تا آنکه جمله خاکستر میگردد
و دوران حرارت باقی نمی ماند و چون در خلط محترق بعفونت حرارتی باقی نماند تب باطل شود تا آنکه بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود و در آنجا بقیه حرارت از عفونت
اولی باقی ماند و اگر چه ماده عفونت باقی نماند تا یا موجود باشد هنوز علامت تعفن اولی در ماده اولی پس ماده ثانی که بران وارد شود بسبب تعفین مشتعل گردد و دوام عفونت نیز چون
حرارت منقصر از تنضیج و دور کند در رطوبات متعفن تحلیل و خاکستر شود و بخار خود منعقدی گردد تا آنکه حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منقطع شود و ماده فانی گردد و بخار دیگر
نیاید و بقیه تب باقی نماند تا انتظار تحلب ماده دیگر بسوی موضع آن باشد و اما چون عفونت داخل عروق باشد قلع ماده آن بسرعت نشود و تحلیل تام متعذر بود و بسبب کثافت
جرم عروق و تنگی آن و بسبب سرایت عفونت از یک ماده به دیگر بباعث اتصال بعض ماده که در عروق ست ببعض دیگر پس آنچه مجاور آن باشد متعفن شود و بعد در مجاور دیگر
و دور گشت و ایضا هر آنچه محصور در عروق ست اتصال بسیار بقلب میدارد و پس وصول بخار ازان بسوی قلب دوام می نماید و از قلب بوسائط شرایین بسوی جمیع بدن میرسد و فترة
حاصل نمیشود لاجرم تب دائم و لازم باشد این تب را سه گونه اسبابیکه بدان ادوار حمیات نائبه مختلف میگردد و سه گونه است یکی عسرت اجتماع خلط متعفن و ابطای آن دوم
سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوء آن پس بلغم تب نائبه هر روزه حادث میکند بنا بر سرعت اجتماع او بجائیکه در ان عفن شود و بسبب کثرت مقدار
او در بدن و سهولت تعفن او بسبب رطوبت او و بطوء استفراغ او بسبب لزوجت او و مره سودا تب حادث میکند که یکروز نوبت کند و دو روز نه بهر آنکه بطی الاجتماع ست بسبب
قلت مقدار آن و عسر تعفن ست بسبب یبوست و یبس آن و سریع الاستفراغ ست بسبب آنکه لزج نیست و اما مره صفرا تب یکروز در میان حادث می نماید زیرا که متوسط است
ما بین سودا و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم ست و اکثر مقدار از سودا و ایبس مزاج از بلغم ست و ارطب مزاج از سودا و آن الطف جوهر از هر دو نوع ست پس
بهمین اسباب ادوار نوائب حمیات مختلف میباشد و برای همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت
میشود و بسبب غلظ بلغم و لزوجت آن که بسرعت تحلیل نمیگیرد و حمی ربع در اکثر امر بیست و چهار ساعت می ماند و این بسبب غلظ خلط و یبس او بود که آن بسرعت متعفن
نمیشود و چون عفن گردد بسرعت تحلیل نشود و این بهر آنست که مثال او مثال اجسام صلبه همچون سنگ ریزه و آهن ست که آتش دران هر دو بسرعت عمل نکند و چون
عمل کرد بسرعت منطفی و سرد نمیگردد و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می نماید و این بسبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت او ست
که بسرعت متعفن میشود و بسرعت از عرق مستفرغ میگردد و گاهی مدت زمانه نوبت هر واحد ازین حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور و دیگر بار دراز تر میشود و این را
سه سبب ست یکی طبیعت خلط و این چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ تر و اشد لزوجت و ابرد مزاج باشد زمانه نوبت تب ازو دراز تر خواهد بود و هر گاه اقل و الطف
و احر مزاج و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد دوم مقدار قوت مریض و این بهر آنست که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند
و اخراج آن بعرق نماید مدت نوبت قصیر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت طویل باشد سوم سخنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل و واسع المسام بود زمانه
حمی قصیر تر باشد بهر آنکه خلط ازان بسهولت و سرعت تحلیل می یابد و چون بدن کثیف و تنگ مسام باشد نوبت تب طویل تر بود [illegible]

اسباب اختلاف ادوار

تحلل
تحلیل

مادهٔ مهلکه اکثر خلاص یابند مگر بنا بر ثبات عضو بسبب انتقال مادهٔ آن در مفصل آن عضو و چون تپ بعد سکون ورم در ذات الجنب بماند
آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیهٔ مادهٔ ورم هنوز باقیست و ماده بسوی موضعی میل کند که دران درد ظاهر میشود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یکبار حرکت آن بسخت سریع از دیگر باشد بحسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد و تپ دوام کند
و منقطع نشود و بعد بیست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره است همراه او از احوال مذکوره حمی قلاء مثل تقدم لرزه و غیر آن
نباشد و آنچه دلالت میکند بر آن لزوم اوست زیاده تر از یک شبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد زمانه تصدیه که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید

ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن آنچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یکروز در میان باشد خواه آن حرکت
ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه مگر قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمه
مطبقه باشد و غب خالصه که مادهٔ او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم و غیره میباشد چنانکه ... بود بسبب لطافت ماده و حرارت آن غلیظ و سوزان باشد بسبب
قوت صفرا لیکن او سلیم است بسبب آنکه صفرا از اسباب بطء الطبیعت است و بسبب آنکه آن از ابکر و زمان راحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تپها باشد
بهر آنکه مادهٔ آن لطیف تر بود زود و تند منضج شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالص اطول مدت از خالصه بود بسبب غلظ ماده و خالصه کم است که تجاوز از هفت
نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذاهای سرد یا رطب و غب دائمه اکثر در یکهفته منقضی گردد **و آنچه** از عفونت خون باشد آن تپ دائم لازمه بود
و حرارت آن بسیار و عام باشد بهم نرمی که در لمس مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز با نتها رسد اما این تپ با خطر باشد از بهر آنکه لازم بود که در این روز از ان چهار
آسایش نیابد **و اما تپ** بلغمی بهوا اول در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدت او طویل بود بسبب لزوجت ماده و غلظ و سردی و کثرت آن و بدان سبب
نضج و تحلیل دیر یابد و علیهم التحلیل است بهر آنکه مدت اقلاع یا تفتیر او اندک بود و بسبب آن فساد و ضعف در فم معده لابد باشد و این اعراض دی ازغثی
و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب آنکه بالمرض قلت تغذیه آن نبض لین نباشد
با آنکه گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگردد بسبب برد تپها مصلب آلات و دران هنگام اعتماد در فرق هردو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده
تپ بلغمی خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه تر باشد مگر آنکه قلت خلوص او مائل بسود او بود پس مدت او درازتر باشد **و اما** تپ ربع غیر حاد بود بسبب
برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن و طویل باشد بنا بر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال بکشد و غیر خالص آن
در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحوی که تابع او اعراض شدید مثل صفراوی باشد
و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز و ربع و غب دائره و مفتره منقضی میگردند بدفعی یا اسهال یا عرق یا درد رول داما محرقه منقضی میشود
بمثل این استفراغات در بحران و بعد آنکه زمانه ابتدا در غب طول کشد و انتها در مطبقه و انحلال او در محرقه و انتها و انحطاط او در مواظبه تا آنکه ربع لازمه دائمه
و سواطیه تام الاقلاع کمتر یافته میشود و در ربع جمیع اوقات آن طویل بود در مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات ابدو بکیه سزاوار آنست نکنند و خصوصا
حمیات در میه حال مریض بذبول و دق مؤدی گردد خصوصا در حمیات حاده که دران تغذیه صاحب واجب بود و غذا ندهند بسبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده
یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند بسبب غرضی که ماده را خام نگرداند و تدارک عدم نوشانیدن آب بتلطفیه دیگر ننمایند پس اشتعال زیاده شود
و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تلطفیه قوی تر از هردو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم
خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و ازین هردو منع ننمایند و از مراعات آن هردو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

بدانکه بعضی دلائل حمیات چند امر است یکی تقدم هر مقدمه که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلا اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما

وحلویات نموده باشد دلالت کند بر آنکه تپ صفراویست چنانچه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تپ بلغمی نماید و تغذیه بعد
و کثرت ... و تنقیه دال بر تپ سوداوی بود دوم از احوال اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز و
چهارم از حال تپ در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او پنجم از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان و قلق
و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چند است که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی است که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت
حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن آنست که لذع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لذع کند بعده ضعیف شود بسبب
تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود مثل تپ بلغمی و بعضی آنست که حرارت او
یابس باشد مثل تپ صفراوی و اعراضیست که دلالت بر جنس حمی مینماید مثل اعراض خاصه تپهای غب چه در ابتدای نوبت آن نخس و قشعریره و لذع حرارت در ان اعراضیست
که دلالت میکند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و عدم نضج آن میکنند مثل احوال بول که اگر آن در
قوام و لون راسب ... معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تپ کند و اگر کدر یا غلیظ یا احمر یا اصفر یا ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بر بحران منتهی
و در مقام ش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت و هلاک یا ضد آن میکنند و آنها عنقریب مذکور شود و بدانکه برای سحنه احکام بسیار است مثلاً چون رنگ او متغیر گردد
بر صباحت یعنی بسفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی یا بتهبج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که سبب جای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه
و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب سعت مسام مینماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجرای طبیعی
و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلائلیست بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت
و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارد و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت
منتها میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در
اوائل حمیات لاحق میگردد بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن جائیکه ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب ابتدای در بدن تا آنکه
اشتغال آنرا تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در رسد بعفونت و حرارت ست و اشیائی که از ان حال ست
و آنکه او از کدام نوع است شناخته میشود آن حال تپ ست در حدت او و لین او و حال تپ در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر نهج المذکور یعنی حمی
حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تپ در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن و حال تپ
در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد چیزیکه
میباشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن و حال تپ در ترک
آن بعرق بسیار و اندک یا خلاف آن بهر آنکه تپ صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی که گویند که در دموی عرق تا تمام انقضای آن نباشد
و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسر

بدانکه قشعریره که آنرا بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتیست که در می یابد مریض در بدن خود از ان اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر
یعنی در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و موی بر تن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که آنرا در هندی هڈ پھوٹن گویند آنست که در یابد آدمی در خود
حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او را بچیزی گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسر قشعریره ضعیف است و نوعی از انست چنانچه
نافض قشعریره قوی شدید است و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی در وی قشعریره نیست
که با وی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود را نگاه دارد از جنبش و لرزش و حرکات غیر ارادیه که در ان واقع شود

لیکن اگر آن با نضج و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت میکند بر آنکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه هست و قسمی از لرزه هست که دلالت مینماید بر موت و او آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنقص باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تپ غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد **انطاکی** گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و همین جهت آنرا قشعریره مینامند همچنین اکثر اطبا تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قویتر میباشد بسبب حدت آن و کازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا اولا بقوت ابتدا مینماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو خلط بارد بعکس این میباشد لاسیما سودا بسبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد **مسیحی** گوید که آنچه سزاوار است دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید **فائده** بقول شیخ هیجان تپ و دوار منذر بد و رست و حمیات مشایخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بسا است که بسبب طول حمی غلاظ در احشا میباشد پس مریض از پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در انجا ورم است یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند فلهذا گاهی از ان ذهن صحیح میشود دفعتاً و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجا میباشد حکیم شریف خان مینویسد دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده و عود نموده و آیضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف مییابد بستر اشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و اجود آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تپ حرارت قویتر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف افتد کند و قاروره بی نضج و گاهی بدبو و غلیظ باشد و زمانهٔ تزیید تپ طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای خلطی باشد **بعده** از مریض سوال کنند که تپ هر وقت میماند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد **و اگر** گوید که همیشه میماند باید دانست که مادهٔ آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و ستمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند دگرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و با تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تپ دمویست که از غلیان خون افتد **و اگر** این اعراض بشدت باشد و تپ گرمتر از سونوخس و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و مادهٔ این حمی متعفن داخل عروق است **و اگر** با اعراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فواره و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه بود حمای جدری و حصبه باشد **و اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و غشیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و تشنگی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود
اگر صفرا متوجه بدماغ شود و الا قاروره سفید و رقیق بود و این منذر بسرسام باشد مشروط بآنکه ماده برعاف مندفع نشود و تپ یکروز در میان شدت
کند و بی لرزه و سرما آید مگر بسبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و تشنج لازمه باشد
و آن تپ صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر این عارض بشدت باشد حتی که زبان خشن و زرد بعده سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض
و غور عینین و خفقان و صداع و اسهال صفرای کراثی و با اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و ماده آن صفرا یا
بلغم شوریست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود و اگر تپ هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض
سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت
بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود تپ لثقه باشد و آن تپ بلغمی است که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر روز چهارم شدت کند
و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تپ بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه وجود بود ربع دائمه باشد و این
تپ سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود و اگر مریض گوید که تپ گاه می آید و گاهی زائل میشود باید دانست که ماده آن خارج عروق است
و درین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تپ قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده
باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشا و امعا و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در صدر بود
و علی هذا القیاس پس بپرسند که تپ هر روز می آید یا یکروز یا دو روز در میان یا زیاده بران و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن زیاده محسوس
میشود یا در ظاهر اگر گوید که هر روز می آید و با لرزه و سرما شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود و در آخر کم
گردد و چون وقت نوبت تپ بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر یکسان ظاهر نشود مگر بعد از آنکه موضع دست گرم شود و مسام کشاده گردد و تری بر بدن بسیار
بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و با وجود عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد و نفخ
در شکم بود و ترهل بدن و تهبج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر متفاوت و در ابتدا متفاوت بود و در آخر متواتر گردد
و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تپ با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تپ طویل باشد حتی که حرارت
در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند بشش ساعت زائل گردد و اقل زمان نوبت آن هشت ساعت و بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی بسبب ضعف
فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تپ بلغمی است که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و ایضا این تپ در مزاج بارد رطب بلغمی و در سن پیری
و مشایخ و فصل سرما و هوا و بلد سرد و تر و مردم بسیار خواره و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود و اگر گوید که تپ
یکروز در میان می آید پس اگر قشعریره و لرزه شدید و سرما قلیل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زودتر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی و حاد لذاع
محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و نقص کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض
در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیز بو باشد و تپ بعرق کثیر مفارقت
کند و اکثر در امزجه حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربه حار یابس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید
لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او بآتش باشد مثل حداد و وقاد و لاغر را عارض شود و مدت نوبت تپ از چهار ساعت تا دوازده
ساعت بود و اکثر در دوره چهارم منتهی شود و اگر تا دوره هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند غب خالصه دائره باشد و آن تپ صفراویست که ماده آن خارج
عروق متعفن شود و اگر درین تپ مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلا انتظام و مدت نوبت از دوازده ساعت
افزون باشد و تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اندر تپ ماند و زمانه آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند ولا

گمان تپ ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سر گرانی بود و سخنه
زود گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ گنگ یا سفید
باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت ست
پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی
و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تپ بلغمی قریب بود و اگر هر دو
ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد و اگر گوید که تپ دو روز در میان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن
بست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف
باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس
حمی غب صغیر و متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بد بوی نضیج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد
و عرق بقیاس تپ بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت
انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال برین تپ تقدم نماید و مزاج مریض بارد
یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و سمکسود و غیره بافراط بود ربع دائره
باشد و آن تپ سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتیست که این تپ از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت
سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطی تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید
و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی لمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم ست پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات
غلبه خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سخنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بران دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات اورام
دموی عارض شود و نبض در آن عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیر
و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعریره و برودت اکند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل
و مزاج و سخنه حار یابس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبثت
نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر
گوید که تپ دو روز می آید و یک روز نه ربع معکوس باشد و آن تپ سوداویست مرکب از دو ربع و اگر گوید که تپ روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران
می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد و اگر گوید که تپ بشب می آید و بروز رها میکند تپ لیلی باشد و اگر گوید
که تپ بروز می آید و بشب رها مینماید تپ نهاری باشد و ماده این هر دو تپ بلغم باشد و اگر گوید که تپ را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن
مختلط بود حمیات مختلطه باشد و اگر گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد و خام و کم حرارت از
تپ بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت
تا بست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل ازین منقضی شود حمی القیالوس باشد و اگر گوید که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تپ بنوبت
آید تپ لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تپ نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تپ لازم باشد و بروده
غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تپ غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بدر تپ بلغمی هر روز دوره کند و با ترهل بدن
و تهبیج رو بود و رنگ روی صاحب او بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

وبیرون نجاسته بود وقت هیجان قی لیع سیاه مثل اینکه کسی نماید که شاتوت خورده باشد و در سرهای پهلو درد و نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد مادهٔ آن بلغم خام باشد
و اگر بادی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بران گواهی دهد و اگر دورهٔ او
در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لهیب و غم بود و در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدن بسرعت گداخته شود و نبض صغیر
متواتر بود و در یکدو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید مادهٔ آن خلط حادث سمی صفرای کراثی یا زنگاری باشد
و اگر تپ عام بود و بخلق کثیر حادث شود و علامات و باطاهر بود و ظاهر بدن بسخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با او
عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تململ بود
و گاهی سرفهٔ خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی با او
بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تپ در اکثر بشدت اشتداد
ننماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مراری وغیره افتد و براز او نرم بدرنگ و گاه سیاه و اکثر کفناک بدبو باشد و دران
اعضا و اخلاط گداخته برآید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا ابقی برآید و عرق بدبو آید و تپ با اعراض مذکوره بقوت آنها ابتدا کند و غشی
و سردی دست و پا و اکثر غش و تشنج و کزاز مودی گردد حمی وبائی باشد و اگر تپ تابع اورام بود و درد یا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرمتر از سائر
اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد بعده عظیم و سریع و متواتر گردد بحسب عضو و ماده پس منشاری یا موجی گردد بحسب عضو
در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود بسبب میلان ماده بسوی ورم حمی ورمی باشد و اگر علامات مخصوصهٔ حمیات بعضی بالبعض مرکب مجتمع یافته شود
و هرگاه در تپ اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تپ هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند و ایضاً هرگاه
در تپ لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت دراز گردد تپ مرکب باشد پس اگر نوبت تپ یکروز درازتر و آهسته تر از غب بود و یکروز
کوتاه تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یک نوبت دو سه دفعه قشعریره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تپ تزید آن شدید الاضطراب
بود و انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم میشود و تپ عنقریب بانتها میرسد قشعریره معاودت کند و منتهای او در اوقات جزئیه و کلیه قبل منتهای
حمی بلغمی و سریعتر از آن بود و بطی تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فتره کند و در روز سوم تپ مشابه روز اول در نوائب بود
و چهارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطو و تفاوت قلیلتر از تپ بلغمی باشد و بول بطی النضج بود
و قی متحد از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تپ مرکب است از مادهٔ بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها درازتر باشد و قشعریره ضعیفتر
و انضغاط نبض قویتر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کند و دیرتر گرم گردد در ابتدای مرض و تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدید البیاض و خام و عرق کمتر
و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه تر باشد و اطراف
زودتر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قویتر بود و زودتر درگذرد و بول رنگین تر باشد و سن شباب و مزاج
گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حاد باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف تام غیر ناقص
و منتهی بنفض باشد و چون ترکیب این تپ از دائرهٔ صفراوی و لازمهٔ بلغمی باشد و او آنست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف
باشد و گاهی برد و قشعریره دران تکرار کند تا آنکه مادهٔ خارج عروق که آن صفرا است در منتهی غلیظ گردد و دران حرارت احشا و شکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض
بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و اسرع و کرب شدید تر باشد و اگر هر دو دائمه ترکیب یابند
نافض البته نبود و غب لازمه سرا عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگر چه غب لازمه در شدت راجح نبود قبل از رجوع بلغمی در شدت بسبب قلت صفرا و کثرت بلغم

معالجهٔ کلی حمیات عفونیه

بدانکہ تپ صفراوی لازمہ وخصوصًا محرقہ محتاج تبرید زیادہ میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی وہرگاہ تپ عارض شود باید کہ اول از علامات مادۂ آن دریافت کنند بعد آن بسبب احتیاج تبرید وتسکین نمایند وبہتر آنست کہ اہلیلجات را در حمیات ندہند وخوردن لبنیات در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود وگویند کہ علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آنست کہ مواد او خارج عروق باشد زیراکہ اخلاط آن بعینہ ہمان اخلاط ست جز آنکہ این محتاج بفرط تبرید وتلطیف باشد واگرچہ تبرید بسیار تنضیج را بطی سازد الا آنکہ تسکین سورت آن میکنند زیراکہ در حدت زیادہ بود بسبب انحصار مواد آن در عروق ودر خطر شدید تر باشد بسبب کثرت کمیت آن وفائدہ جلیلہ کہ در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آنرا نیز ملاحظہ نمایند •• مسیحی مینویسد کہ حمی عفنیہ علی الاطلاق سوء مزاج مع مادہ ست ولہذا احتیاج بہ تبدیل کیفیت ونقصان مادہ میشود وکیفیت حمی حرارت ویبوست ست پس حاجت در ازالۂ او باشیای مبرد ومرطب می افتد ومادۂ حمی متحللات میباشد واگرچہ در جملہ عفن ست چنانچہ در غب صفرای عفن ست ودر بلغمی بلغم عفن ودر ربع سودای عفن پس ہمہ استفراغ ہر واحد ازین اخلاط حاجت می افتد یا دویکہ از شان آنہا استفراغ آن خلط بود واز حمیات بعضے آنست کہ سوء مزاج دران قویتر از مقدار مادہ میباشد مثل حمی دق پس آن محتاج بہ تبرید وترطیب بیشتر از استفراغ ست وبعضی آنست کہ مادہ دران بیشتر از مقدار سوء مزاج بود مثل حمی ربع وحمی بلغمی ودران حاجت باستفراغ زیادہ تر از تبرید وترطیب باشد وہرگاہ چیزی یابند کہ ہم تبرید وترطیب کند وہم استفراغ مادہ بہتر باشد وہرگاہ یافتہ نشود باید کہ ترکیب دہند وبرای ہر واحد ازین اغراض آنچہ موافق باشد استعمال نمایند شیخ الرئیس میفرماید باشد کہ غرض در معالجہ حمیات عفنی گاہی متوجہ میشود بسوی تپ پس تبرید وترطیب مزاج احتیاج افتد وگاہی متوجہ میگردد بطرف مادہ ہنگامیکہ احتیاج بانضاج یا استفراغ مواد بود وانضاج در مادۂ غلیظ تعدیل اوست بترقیق وتلطیف ودر مادۂ رقیق تعدیل او بتغلیظ وتکثیف وقیاس ست کہ مابین ہر دو غرض مذکور تناقض واقع میگردد چہ ذات تپ مستدعی تبرید ست وخلط مقتضی انضاج واستفراغ وتحلیل واین در اکثر امور بی استعمال دوای حار صورت نبندد پس درین ہنگام رعایت اہم از ہر دو امر واجب ست وگاہی تناقض میکند مقتضای شدت حرارت تپ از تبرید مثل آب ہندوانہ وماء القرع وماء الخیار وسائر بقول ومقتضای مادہ از تحلیل وانضاج پس این تناقض منع میکند از نوشیدن آب فواکہ وبقول الا آنکہ مادہ بکمیت وکیفیت قوی نباشد وبالجملہ حزم واحتیاط آنست کہ تاخیر آب فواکہ تا یکہفتہ نمایند واقتصار بر ماء الشعیر کنند وتجنب فواکہ باصحاب تپ عفنی مضر ست بسبب غلیان وفساد آنہا در معدہ ومناسب ست کہ در یکی چیز انضاج وتلطیف واستفراغ وتبرید نیز یافتہ میشود چون سکنجبین وبدانکہ گاہی بشدت وحدت تپ بدرجہ رسد کہ در تدبیر بسبب انضاج واستفراغ رخصت ندہد یا آنکہ مقتضی تبرید بلیغ برای تسکین باشد وخوف او چون قوت را طاقت مقاومت وصبر بر شدت نباید واگر قوت را مقاومت وصبر آن یابند قطع سبب نمایند وتدبیر خلط از انضاج کنند وغذا را قطع سازند وتبریدی نمایند کہ مانع تحلیل باشد واگر قوت را قاصر یابند مشغول بتعدیل مضاد آن گردند بہ تبرید وانعاش قوت بغذا وچون تقویت قوت بانعاش آن وتدبیر مضاد آن نمایند متوجہ بمرض شوند وبتنضیج واستفراغ پردازند وچون درین حمیات تبرید نمایند باید کہ چیزی کنند کہ دران تسخین وتکثیف باشد مانند اقراص مبردہ کہ در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد تنضیج واستفراغ واقراص موافق تر ازین کسی نیست کہ تپ او منتشر شدہ بعد در جگر او باشد گویا کہ تپ دق بود در لزوم وتشبث وبدانکہ علاج حمیات عفونت حتی الامکان علاج دق ست زیراکہ علاج دق [illegible] ست وعلاج حمی عفونیہ [illegible] مرض [illegible] واگرچہ [illegible] کل [illegible] باشد [illegible] از جہت [illegible] آن دشمن قویست از جہت آنکہ دوست دشمن آنست وآن مادہ است زیراکہ آن معین ہر دو ست واز جہت معالجہ احتیاج ست ودر تدبیر ازالۂ اوست کہ چہ اندک گردد [illegible] معالجہ [illegible] بعد از معرفت آن پس اگر [illegible] را باید کہ [illegible] تدبیر نمایند وجہد کنند کہ [illegible] نوبت تپ ملاقی نگردد [illegible] باشد وتحریک طبیعت در روز نوبت بہیچ چیز حتی الامکان نکنند ومعالجہ باستفراغ ومانند آن نمایند وباید کہ مراعات حال قوت در جمیع آن از تدبیر غذا واستفراغ نمایند اگر قوت [illegible] قوی باشد وغالب در بدن خون بود ویا اخلاط [illegible] فصد واجب [illegible] وخصوصًا چون [illegible] غلیظ باشد واصفر [illegible] بود کہ مادی نزد خوف غلبۂ صفرا وحدت آن [illegible] اسہال [illegible] اگر [illegible] مثل ماء الشعیر [illegible] ماء الشعیر وسکنجبین [illegible] طبیعت

نرم نشود در مثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض ازان تلیین باشد نه اسهال و اطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال حقنهاست بقدریکه محتاج الیه در قوت باشند و از حقنهای مشترک النفع خفیف حقنهٔ مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بدبیند و شکر سرخ و بوره است و چون این تلیین در ابتدا بکار برند بسا که در انتها محتاج با ضعیف تر ازان باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد ازان متوجه بادرار شوند مثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس مانند آن بعده تعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل مالش بروغن بابونه و تنطیل بشراب ابیض و بآب شیرین نیمگرم پس اگر تپ ممتد بسیار باشد هیچ تبرید و تنطیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه دران مخالفت از عادت نباشد بلکه بمثل سکنجبین بآب گرم اگر خلط را طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار ثقل یا مانند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک باسفل کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تپ ظاهر علامات نضج و اجرا استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج بآب و مالش بروغنهای محلله باک نیست و بدانکه چون صداع و تپ باهم مجتمع گردد اولا علاج تپ کردن اولی است و بدانند که گاهی صداع تپ را که رو بانحطاط آورده باشد بسوی تزید بازمی آرد بسبب وجع زیاده پس لازم است که اولا بتسکین صداع پردازند و چون طفل شیرخوار تپ بهم رساند واجب است که اصلاح شیر دایه او نمایند بادویه مناسبه و چون قاروره سرخ و رقیق باشد در تپ دلالت بر ورم کبد مینماید و علاج بخش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین است پس هرگاه حدت تپ ساکن گردد بتدبیر مذکور قصد ورم نمایند بتحلیل و تلیین و چون با تپ قولنج باشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر نباید نوشانید بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود تلیین بحقنهٔ لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل کنند بعده ماء الشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تپ فالج بهم میرسد پس اولا معالجه تپ نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود آب بزیت برای ایشان نیکوست اگر تپ احتمال آن نماید و ترک کنندهٔ عادت در تدبیر خود گاه گاهی تپ در خود احساس مینماید و آنرا مضر نمیداند زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر است و عود بسوی آن اکثر در علاج او کفایت میکند و صاحب کامل گوید میباید که در علاج تمام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تپ و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر غذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تپ باید که باشیای سردهٔ مرطبه از اغذیه و اشربه واد ویه کند الا سرد ارنیست که اشیای بارده مطلقا استعمال نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل و بود و بحسب مزاج بلد اما بحسب مقدار مزاج مرض چنانکه باید که هرگاه تپ قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبرده مدافعیه افتد و اگر حرارت تپ قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عامست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مقدر باید کرد لیکن بدانند که معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن باشیائیکه بمقاومت مرض فائق شد خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس و تقریب بطول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما علاج آن بسبب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تپ باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال چیزهای قلیل التبرید افتد و آنچه ازین بیان ظاهر میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج بر این مثال و اما استعمال اشیای مبرده بحسب سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکون مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجبست که تطفیهٔ حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید و تطفیه اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی یعنی برودت و رطوبت و یبوست بهمین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مذکور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تپ از خواب منع کنند خصوصا اگر ابتدا در مقدمه تپ قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و مباحست که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تپ گرم را در تابستان در شبخانه و سردابه خفتن نشاید و اولی تر آنکه تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که بنفس میگیرند خنک بود و **تدبیر آب سرد** بقول شیخ صاحب تپ را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خام تر گردد و منع نضج نماید و کشت طول کند باز باید داشت و بدانند که چون فصد و تنقیه کنند بعده استعمال آب بطریق به نمایند شفا حاصل شود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند

و اخماد حرارت غریزی نماید دران شفا نبود و اگرچه پیش ازان فصد نافع کرده باشند و اما اخلاط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر
ضعیف باشد یا سرد و بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در اندام او ورد باشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود
یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق بهم میرسانند و اما ازین
حیثیت که ماده حار بود یا غلیظ که نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد
خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شی بود و بگاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا یکمن و نیم بمریض بدهد چنانچه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بران افتد
پس اکثر تب صفراوی مستحیل بلغمی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم باشد
و خوف مضرت حرارت تب یا تشنگی بود و گمان شود که تب از تشنگی مودی بذبول گردد از آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید
و اطلاق آرد در مضرت او بسیار بود مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع ماده و تکثیف آن شود و همچنین جلاب ممزوج با آب بسیار پس اگر یکی ازین هر دو با آب سرد
ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود بسبب بودن بدن مستعد با نسداد مسام و بران اقدام
نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و بسبب تب دیگر شود و بنا بر حدوث سدهٔ دیگر حادث گردد و گاهی این سده و تب شدیدتر از اول باشد و چون
آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا
کند و اکثر کسی را از صاحبان تب منع آب سرد واجب است که در صحت خود از ان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس
و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً در اکثار آب سرد رخصت دهند چنانچه سی گوید که از نشان آنست تبرید و ترطیب پس اگر تب از تبهای مطبقه و محرقه باشد
و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب
شدید البرد منع نباید کرد و الا شرب آن ممنوع است و اگر بعد فصل گرما و تب در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد
بدهند و هرگاه تب نائبه بادوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تب بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین
هرگاه تب غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ
و انحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا
غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد از ان بسوی جگر و گرده و صدر و ریه
بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا
نوشانیدن آب تنها مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زود تر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و ایلاقی و ابن بیطار گفته که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب بدانکه ترکیبش سخت نیکو است از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک است
و یا سرد و تر تیز و نفوذ کننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد و هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست
که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه ازان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هر دو
بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط
باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفه صعب و بدشواری بر آید بآسانی بیرون آرد و سدهای اندام اندرونی بگشاید و اخلاط رقیق را با ادرار بول و عرق بیرون آرد
و گاهی تلیین و نضج کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها باثر باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند بمنفعت و مضرت او بسبب عسرت
بود و کسیکه از سکنجبین ترش بنوردی منفعت نیابد علامتش آنست که مرض باخطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بحدیست که سکنجبین آنرا

پیش ماء العسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش
از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماء الشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب یا ماء العسل آب سرد هند یا جلاب آمیخته باید داد تا سودمند آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تبها بر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بضد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تب غب حرارت غریزی ناری میشود و ماده
تبهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع انچه سوخته باشد و تدبیر نضج انچه خام باشد هر دو با هم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت
و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و انچه مزاج آنرا بدل کند و دیگر داند اشربهٔ بارد است و انچه قوت را نگاهدارد چیزی غذائیست و معدهٔ مریض را
از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی بهضم شربت دوم بهضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه
عوض رطوبت که حرارت تب از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود و هیچ
مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کرده اند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندران جلا و لزوجتیست و آن معتدل در لینت و جلا و از لاف و استوای قوام
و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و بسبب آنکه طبع او ترست تشنگی بنشاند و بنا بر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن
و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و ترست تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود بهضم شود و بدین سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد
و بنا بر آنکه با لزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیزی لزج زلق
و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و از ان در رگها آلودگی بسیار بماند و در بعضی
مزیع نیمبرشت همچنین لزج و جبت و لینت ست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگواریده فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم
کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر است و سوای این کشکاب را
دو خاصیت دیگر ست یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعضی خوردنیهای دیگر ست مثلاً عدس که جرم او قابض است
و آب او مسهل ست و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاهدارد
اینهم خاصیتی دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یکیک در اشربهٔ دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین
یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام اخلاط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود
لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع جز بکشکاب یافته نشود و بنا علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول بهضم
چیزی غذائی کرده نشود و بدانند که هرچه با ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با وی در معده
جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصة طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است
بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد و پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو
ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد از ان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت
درنگ نکند و معده مستعد بهضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود بهضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری غذا
را پاک کند و گاه دفع باد رار بول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هرچه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج
داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهمه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها
از ان منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بجلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در بحران کشکاب ندهند چنانکه
در [illegible] با اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را شیخ الرئیس و شراح قانون [illegible]

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیفه آن در آب آید و این قسم را فضل در علاج و مطبوخ نفع است اگر نیک
پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و یک سکوره باشد و بعد پختن قریب دو خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از آن بگیرند و این قسم رقیق
ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدل است و زود تر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست
که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد از وجهت شدید نرسد و این قسم
غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معده بارد در جو بهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریب از باب سوء مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر
را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر با هم بکرت مفسد ماء الشعیر در
اکثر است و آن واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قدم … قبل او بحقنه یا شیافات طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد
کشکاب رقیق تر نوشانند و اگر باز ترش شود بیخ کرفس مانند آن … معده و بقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد نا چار قدری فلفل
دران آمیزند … اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند … اندک سرکه خمر بران ممزوج سازد و اگر سکنجبین … نوشند و تقطیع
اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد و عقب او بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج
آن نماید و خود دانسته در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدم جلاب ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این
هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد
تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم شریف خان مینویسند که اجماع واقع شده است برانکه هیچ غذای و دوای کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده
خصلت است یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ چهارم مواد محترقه پنجم … منقی معده … النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم … الغذا هشتم مسکن عطش
نهم … اخلاط فاسد نمیکند دهم منتفخ … معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را
اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد بعضی چهار ده حصه آب و یک حصه جو و نزد دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو این است
که جو مقشر جدید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست
که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن
مالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فرهی جو نیز علامت جودت آنست … تقویت … ماء الشعیر … دهند و طریق
پختن آن اینست اگر گوشت بپزند تا گداخته شود … همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر را خواهند که فربه آن
آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبیخ جدید دهند تا ماء الشعیر … پس صاف نموده بکار برند تا ماء الشعیر محمص … کم است و طریقش اینست که جو را
مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش … اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شرح آنست که چون قوانین مذکوره در اول بحران … استعمال کردند … است که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که بر سبیل
تقلیل و تخفیف باشد و آن تا در رشد بلکه بر سبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام سبب
هیجان و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط … با خلط نیک
مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط طبیعی غالبا کثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع
باسانی گردد … رقیق … و غلیظ … بلکه محتاج آنست که رقیق اندکی غلیظ و غلیظ اندکی رقیق گردد و لنضج
تقطیع پذیرد و پس … اول این صناعت واجب است که بدانند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر است و بساست که

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که مادهٔ خبیثه را با طبیب خلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی
و بی غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از ان اعراض سرسامیه غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که در ان نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چه زمانه نضج خلط رقیق لا سیما الطول از زمانه باشد که در ان توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن چون
طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که در ان انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا اخلاط منفرد در دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بیفائده است بلکه بسا است که هلاک کند بنا بر
موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبهٔ خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقاً هیچ خلطی را حرکت نباید داد تا آنکه طبیعت غالب نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندانکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده شد آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب خادم است نه منازع و این نسبت
که بقراط آنرا هیچ نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند و اما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض هیاج
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر هیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه است
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ منافات
مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و از ان اخلاط چیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز متوالی اخلاط است پس در تحریک جمع بشوند
کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بشوراند نیارد بسبب تنگی کردن
مجاری و در ان خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و لهذا لکن
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال اخلاط غلیظه لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر یا هم نکنند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برآرند و حق این است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات بود و بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد و از مصارعت بحرانات متنفره و بهترین مسهلات خیار شنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته می شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصیه کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و آب هلیلهٔ زرد را قومی استعمال مینمایند و مادام که از استعمال او ذات شبه فرار یافته شود دیگر نیز ندارند زیرا که هلیله بعد اسهال بقبض مسام مخشن حشا است و اگر از ان چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انارین عظیم النفع است و خاصهٔ پیشتر آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات لطیفی
مرتب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی در ان اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطلقه که در ان
سقمونیا داخل کرده شود دوا مرتب میکنند مثل حب باین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک سبع سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیر خشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز سبز [illegible] جزو آبها را جمع نموده در ان
شیر خشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن [illegible] کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم
سوده [illegible] باشیده برهم زنند و در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاهدارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی از ان از دو درم تا دو نیم درم و گاهی [illegible] شیر خشت ترنجبین

نسخه دو درم

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیفه آن در آب آید و این قسم را مدخل در صلاح و طبع و نفعیست اگر نیک
پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و جو یک سکوره باشد و بعد پختن قریب به خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق ازان بگیرند و دوم نیست قسم رقیق
ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدل است و زودتر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست
که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد از جهت شدید نرسد و این قسم
غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معدهٔ بارد در جوهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریب از اسباب و مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر
را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر باهم مکروه و مفسد ماء الشعیر در
اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قبض شکم بلکه بهتر است تبدیل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد
کشکاب رقیقه تر نوشانند و اگر باز ترش شود هیچ کرفس و مانند آن که مفتح معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل
بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند [illegible] اندک سرکه خمر بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع
اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد و عقب آن بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل دهد و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج
آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدیم جلاب ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این
هنگامیست که غلبهٔ یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدیم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدیم این همه بدو ساعت باشد
تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم شریف خان مینویسند که اجماع واقع شده است بر آنکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده
خصلت است یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش
نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم منتفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند علما را
اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگری چهار ده حصه آب یکحصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو آنست
که جو مقشر چهار ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست
که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن
بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست و جمیل انطاکی نوشته که هرگاه تقویت منظور بود هر بعض ماء الشعیر لحم دهند و طریق
پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداز شود و بعد ازان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر خواهند که فرود آرند
آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماء الشعیر بقوام [illegible] آید پس صاف نموده بکار برند و ماء الشعیر [illegible] کم است و طریقش اینست که جو را
مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه [illegible] اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در ادوار بحران [illegible] استعمال کردند بعد بحرانات [illegible] است که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه بر سبیل
تقلیل و تخفیف باشد و آن [illegible] باشد بلکه بر سبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام بسبب
هیجان و عدم استفراغ تام عاید بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحالهٔ سایر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط جید با خلط [illegible]
مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط طبیعی [illegible] کثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط آنست [illegible] قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع
بآسانی گردد و خلط رقیق منتشر و غلیظ باشد و لزج حبس شده در یک جا نیز مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج
تقطیع پذیرد و پس هیچ طبیب را علی این صناعت واجبست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود [illegible] متعب است و بسا ستکم

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که ماده خبیث را با طیب خلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی
و بی غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از ان اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده
در بدن گذارند قبل از زمانی که دران نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چه زمانه نضج خلط رقیق لا محاله طولانی از زمانه باشد که دران توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن و چون
طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که دران انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا اخلاط منفرد و دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بیفایده است بلکه بسا است که هلاک کند یا باعث
موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلط از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و انتها مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه یابد و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندانکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا برفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این است
که بقراط آنرا بهیج نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض هیاج
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر هیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ صناعت
مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و ثوران اخلاط بچیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس دو تحریک جمع شده
کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بشوران نیارد و بسبب تنگ کردن
مجاری و دران خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال اخلاط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال بیک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر باهم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برارند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود و بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته می شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصیر کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و با بلیله زرد را قوی استعمال مینمایند و مادام که از استعمال او ذات حب فرار یافته شود بگریزند زیرا که بلیله بعد اسهال بقبض مسام مختص چنانست و اگر از ان چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انار بین عظیم النفع است و خاصه بتنقیه آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی
مرکب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یکمثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی دران اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه که دران
سقمونیا داخل کرده شود و دوام تب میکنند مثل حب باین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یکدانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز [illegible] جزو آبها را جمع نموده و دران
شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن [illegible] کافور یک نیم دانگ سقمونیا یکدرم
سوده [illegible] و در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاهدارند تا از حرارت محل تحلیل نشود و شربتی از ان [illegible] درم [illegible] است که گاهی از شیرخشت ترنجبین

[illegible] دو درم

وشکر طبرزد ناطف یعنی برفی سازند وسقمونیا وکافور دران بمقداری داخل کنند که دریک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج وسقمونیا تا نیم دانگ آید پس مرغوب طبیعت باشد بی کراهت **ابن عباس** گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که بادویه کنند که ازشان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد واین چنان باشد که اگر آن تپ غب بود بادویه که ازشان او استفراغ خلط صفراویست واگر ربع باشد بادویه که ازشان آن استفراغ خلط سوداوی بود واگر مواظبه باشد بادویه که ازشان وی استفراغ بلغم باشد واگر تپ دموی بود بفصد واگر تپ مرکب باشد بادویه که ازشان او استفراغ خلط غالب ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد وباید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدان بمقدار محدث مرض کند داده شود وگفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست وجز این نیست که شناخته میشود این بحدس وتخمین صناعی بتقریب واین امریست که آنرا میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب ومزاولت امراض مدت طویل کرده باشد ونشاید که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند وخلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلط هایج باشد پس هرگاه خلط را هایج بینند وآن از جائی بجائی انتقال کند ومریض را ایذا رساند وقلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند وانتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد وبا آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال نمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد واما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند ومنع از استفراغ او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض مینماید وقوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزیکه درین حال خارج میشود آن خلطی ست که احتیاج بسوی آن نیست وسزاوار که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند وآن قوت مریض وسن او وفصل وبلد ومسکن مریض وعادت مریض در استفراغ ونظر بمیل خلط ست وتفصیل این امور ستة مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید **جرجانی وایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تپهای عفونی استفراغ فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت ماده تپ ششم حال خامی ونضج ماده هفتم جهت میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر نوبت تپ مستوی بود ومعلوم باشد روز نوبت تپ استفراغ نکنند واگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تپ توقف باید کرد واگر تپ لازم باشد وقتیکه تپ آهسته شود یا در روز وشب آنوقت که هوا خوشتر باشد عمل آرند **واما آنچه** تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد خلطیکه خارج می باید کرد بیکدفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود واگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد ولیکن بهر تعدیل مزاج اشربه بارده ومسکنه استعمال نمایند تا هر وقتیکه مزاج باعتدال باز آید قوت نیز ببدن رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد واگر قوت سخت قوی نباشد ونه سخت ضعیف استفراغ بتفاریق یعنی اندک اندک بدفعات کثیر باید کرد تا قوت بر حال خود بماند وساقط نگردد ومدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی پخته شود وقوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند وحکم فصد بلا انتظار نضج وغیره همانست که از قانون منقول شد واندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت واگر اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد واگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب تدبیر استفراغ کند وامداد طبیعت بحسب وجوب حال نماید وبدانکه هر استفراغیکه بضرورت کنند ونه در وقت او نمایند از برای آن کنند تا پیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند وروی بعضوی نهند آن ماده را کمتر کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود **واما آنچه** تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم ست ومرض هم گرم استفراغ بتمر هندی وشیرخشت وبنفشه ومانند آن کنند واگر مزاج سخت گرم نباشد وخواهند که استفراغ کنند بهلیله وشاهتره وامثال آن جائز بود **واما آنچه** تعلق بسحنه مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار لحیم وفربه باشد کثیر الاخلاط بود با استفراغ کردن دلیر باشند واگر خشک ولاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند واز استفراغ باز دارند **واما آنچه** تعلق بماده مرض دارد آنست که نگاه کنند اگر ماده بیماری خون باشد یا خلطی مساوی خون باشد فصد اولی ترست خاصةً اگر بول سرخ غلیظ بود بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه وشربت آلو

و غیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندر وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون میشود مادهٔ مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده مادهٔ مرض
باشد چندان که تا استفراغ حاجت بیرون آید و گرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که مادهٔ غلیظ و لزج باشد و قوت سخت
قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشد پس مسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل او استفراغ بسیار
نکند تا ضعف نیارد و درچنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلقند بسرشند یا
غاریقون نیم درم و سقمونیا بدستور مذکور و اگر این ادویه با عصارهٔ گل سرخ تازه یا با شربت ورد خورند جائز است و آنچه تعلق بخامی و پختگی ماده دارد آنست که استفراغ
قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده لختی
کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و بهر استفراغ که بهر تنقیهٔ بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گروهی پنداشته اند که
مقصود در پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گویند که آنرا بپزانیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل است و هم ازینجا معلوم شد
که طبیب هرگاه اراده استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعده باستفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا هائج میگوید اگر استفراغ آن کنند
روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بسیار از جائی بجائی میگردد و صاحب او بیقرار باشد و درین حال طبیعت اراده
معونت از طبیب در دفع آن بطریق آن میکند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید و آنچه تعلق بمیل ماده دارد
آنست که بنگرند اگر میل ماده بسوی معده هست استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و بر سکنجبین و آب نیمگرم و مانند آن قناعت کنند و آنچه
میل بسوی امعا دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدبهٔ جگر بود استفراغ بادرار بول کنند و آنچه میل بجانب تقعر دارد استفراغ باسهال کنند بداروها که
جگر را موافق بود و اگر میل برودهای سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید و آنچه تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر
مسکن او و فصل سال دارد آنست که بنگرند اگر سن شبابست و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغیکه حاجت آن باشد یکبارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری
و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ
اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و با احتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که در آن هوا خنکتر و حرارت غریزی قویتر باشد و اندر زمستان نیز
مسهل قوی کمتر فرمایند و آنرا که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراگنده تر باشد و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد
آنست که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ افتد باید که استفراغ بمسهل بمقدار احتیاج بفرمایند [illegible]
و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی [illegible]
عادت نداشته استفراغ از جهت قی فرمایند که عادت آن داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد
و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نداشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا بر خلاف عادت طبیعت
حمل شئی قوی نکرده باشد اما ادویه که در تپهای گرم بدان استفراغ کنند اینست اگر جسم جوان و تپ صفراوی باشد استفراغ بآب تمر هندی و شیرخشت یا با آب آلو
و شیرخشت یا با آب نیلاب و شیرخشت و اندک خیارشنبر باید کرد و اگر با سقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند ولی شیرخشت
و غیر آن بدهند روا باشد و شربت بنفشه و حب بنفشه باین نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یک درم سقمونیا نیم دانگ یا یک دانگ کثیرا یک دانگ و اگر اعراض معده کنند سقمونیا
مشوی کنند و کثیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر اعراض معده قویتر باشد نیم دانگ عود بیند داخل کنند و حب مسهل
که در قول شیخ گذشت جز در جوان را که حرارت بدان سخت غالب باشد نشاید داد و اگر بیست درم جلاب بیست درم آب آلو یا آب تمر هندی بگیرند و دانگی سقمونیا
در آن حل کنند مسهل تام باشد و کسی را که غثیان ایذا دهد سقمونیا با آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تپهای یرقانی برای جگر گرم خواهند [illegible] سقمونیا
در ماء الجبن حل کرده بنوشند صواب باشد [illegible]

سکنجبین درم و ترنجبین با شیر خشت بیست درم در آب بگدازند و صاف کرده بقوام آرند و یک درم سقمونیا با دیگر اجزا در آن بسرشند جمله شش شربت است **صفت** قرص لطیف با شیر خشت مسهل
معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را با آب کاسنی سرشته قرص سازند و اگر
خواهند با آب حب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند **صفت** حبی که تبهای گرم و درشتی سینه را سود دهد
بگیرند [illegible] شیر خشت یکدام هر دو به عسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بقدر بایسته تا [illegible] درم شیر خشت بخاید

تدبیر اغذیهٔ صاحبان حمیات خلطیه

ابو سهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع است یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر
متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم نماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت مثل آنکه اگر مرض قریب المنتهی
و آن آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او ابتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و هرگاه منتهی شود
تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت بغیر هضم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر از اول امر لطیف بود و اگر ضعیف
باشد باید که از اول [illegible] تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت از نزد حضور منتهی زیاده کنند و در آن بحد غایت لطافت رسانند و اما تدبیر خاص هر مرض پس
معرفت آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تب و اندکی قبل از آن و اما در اوقات فترهٔ
مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یعنی که آیا لطیف باید
یا غلیظ شش گونه است یکی قوت که آیا آن قوی است یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی است یا بعید المنتهی سوم نوائب تب که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب
پس مادهٔ غذا شناخته میشود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه دریافت میگردد از نوبتهای مرض
و اقلاع آن و در بعض اوقات با آهستگی آن که این وقت تغذیه است ابو علی سینا میفرماید که وافقترین اغذیه برای صاحبان تب اغذیهٔ رطبه است خصوصا
برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می آید بجهت آنکه [illegible] مناسبت
دارد بجهت آنکه ضد حرارت است و چون تب شروع کند و طبیعت قبض باشد افضل آنست که [illegible] غذا [illegible] و واجب است که [illegible]
[illegible] نوبتهای متشابه در ترتیب فترهٔ [illegible] در حالیکه [illegible] ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر [illegible] طبیعت [illegible] مشغول شود
[illegible] مرض مستحکم گردد و از این جهت واجب است که تاخیر اغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق افتد [illegible] عادت تداوم
[illegible] و بعد از آنکه از اغذیه و تدبیر حقیقه آنست که کمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از آن متولد شود و قلیل التغذیه [illegible] بسیار رقیق
خون از [illegible] پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضی آنست که مابین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت [illegible] و لطیف کامل در لطافت
منع غذا است و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحا در حالت مرض است و اغذیهٔ متوسط مائل بلطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار
رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد و رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر زیرا که مناسبت کنند و آن متوسط
و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و ماهی بچه است و غالب است و الطف از آنها کباب بچهٔ مرغ و الطف از آنها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از آنها [illegible]
و تیهو و بیضهٔ نیمبرشت رقیق القوام و ماهی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف از آن نان سپید محلول در آب سرد بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذا است
قوی است و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تب است زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و تلیین و مضاد
تب و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض است و از جهت رسوب نمیکند و در منافذ متشبث نمیشود و اگر حاجت باشد در آن [illegible] همراه
دیگری نیست و گاهی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما هرگاه محتاج میشدند بسوی تدبیر الطف از تدبیر کشکاب آن
استعمال میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر و تغذیه او برای آب [illegible] و [illegible] او ادرار او بسیار

وحرارت او مکسور باشد و آن ادعیه الی زیادتی قوت مینماید و اگرچه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی ست زیرا که او غلیظتر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن
قوی تر ست و در ان تسخین و مضرت با حشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکر ست خصوصاً صاف آن افضل از عسل زنبور ست
و اگرچه جلای او کمتر از جلای عسل ست و همچنین سکنجبین شکری و لیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث تهیج میگردد و در امراض حاده مخوف ست و با برای
نوشیدن ماء الشعیر و سکنجبین بسا آنچه در اول نوشته ایم و بدانند که مقتضی تلطیف تدبیر نضج ماده مرض و تسکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست
و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی ست زیرا که در ان هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتد میباشد پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که
آن هضم غذا ست مشغول گردد و خصوصاً نزدیک بحران و اما قبل از ان قتال مستحکم نمیشود پس در ان وقت در غذا دادن ضرر بسیار کمی باشد و از انچه مقتضی
تلطیف تدبیر ست آنست که بفصد یا اسهال شکم یا حقنه یا بتسکین درد حاجت بود پس درین حالت باید که از قضای آن حاجت فارغ شوند بعده غذا دهند
اگر غذا واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثقل یا ورم معده وغیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوت ست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتیست که در ان قوت
مشغول بسیار بماده مرض نباشد و آن اوائل مرض ست و واجب ست که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت
مثل تلطیف میگردد و فصل تابستان بجهت زیادتی تحلیل او حاجت بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیرا که در ان قوت بهضم بسیار نخفته و ضعیف شد و برانکه تحلیل
در ان بتفاریق میباشد پس واجب ست که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس ست زیرا که در ان بجهت قلت تحلیل آن احتیاج بدل بسیار
نمیباشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا یکدفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل
تابستان نباشد و فصل خریف زیرا که ردی ست موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده میشود و ازینجهت در ان احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت
و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیرا که اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار و فساد زیاده شود پس در ان
تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی ست و بدانکه اگر تقاضای قوت غذا برای حفظ و بقای او نمی بود هر آیینه
واجب تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف میشود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیرا که
معالج قوت ست نه طبیب و اما طبیب خادم ست که آلات یعنی تدبیرات از ادویه و اغذیه بسوی قوت میرساند و چون این دانستند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار
حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت درین مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آنست ضعیف نخواهد شد
تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هر چند بترک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران
و اگر بینند که مرض حاد ست لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم ست که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران
خاصة مگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که در ان هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف
تدبیر نمایند زیرا که قوت تا منتهی با وجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با این همه در جمیع اصناف لازم ست که اول تدبیر غلیظتر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر
تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت بتمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها بتدریج از اغلظ بالطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا قرب
منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بسا ست که حال واجب کند که اقتصار بر جلاب
و مانند آن با تکلف نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماء الشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردد و ندانند
که آن حاد یا مزمن یا متوسط ست پس میلان بتلطیف اولی ست از میلان بزیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت
در مرض حاد اولی ست بجهت آنکه در ان نضج بهی نیست و در دست طبیب استفراغ ست هرگاه خواهد بعمل آورد و یا بعمل بیارد خطای او معلوم شده و بالجمله
چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی ست و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف اند از آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا خصوصاً چون معتاد بخوردن
بسیار باشند زیرا که ایشان را اگر غذا ندهند و اگرچه در ابتدای تب باشند بلکه در اصعب وقت از ان که آن وقت منتهی ست حال ایشان خالی نیست از دو امر

بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی بر ایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند بذبول افتند و علامات ذبول بر ایشان ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بسا است که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد بجهت انصباب صفراء لاذع بمعدهٔ ایشان و بعضی مردم کسیست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از آن منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزی او در کمال قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتوانند کرد و از ایشان کسیست که او را بهم میرسد دائم وجع در معده بسبب انصباب صفرا و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بسا است که قناعت مینمایند بماء الشعیر و بسا است که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بسا است که احتیاج می افتد بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج با آب بسیار یا شراب ممزوج با آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از ربوب قابضه بلیسند تسکین یابد و تیزی آن منع نماید و صبیان از آن قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصاً اگر مزاج ایشان معتدل و هوای سرد و تب بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب بانتهای مرض و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود در آن وقت غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی کمتر از این غلطی بود و گاهی عارض میشود برای این مرضیکه ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نفخ بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و غذا میگویند و مواد قویهای ایشان را منضغط میسازد و بخارات ایشان کثرت مینماید پس میشوند مانند کسی که در خارج باشند و بیشتر از پهلو بپهلو میگیرند و تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لب زیرین ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان مهموم میباشند بسبب ثقل معده و صعود ابخره ردیه بسوی قلب ابن عباس گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب اوقات او و بحسب قوت و بحسب اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنه بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تب و بحسب عرض اسباب مانعه از تناول غذا مریض باشد اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از آن حاد و بعضی مزمن میباشند واجب است که تدبیر مریض باغذیه حسب مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام است بعضی از آن در غایت حدت باشند و آن آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی گردد و بعضی از آنها حاد بقول مطلق است و آن آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد است که دوران ابطاء بود و آن آنست که از چهاردهم تا بیستم تجاوز کند و بعضی آن از این هم ابطأ باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر از آن قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که ماء الشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از آن نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر با ثفل او دهند یا ماء الشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد مزوره کدو یا اسفاناخ یا خیار و آن و همچنین امر حادست که میشود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت از این میباشند بدانچه غلیظ تر از این تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا لطیف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظ تر بود تا آنکه در بعض امراض حاده ماء الشعیر مصفی دهند و آنچه دراز تر از این باشد ماء الشعیر غلیظ و ماء الشعیر با ثفل آن دهند و اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاوله باید که از آن اغذیه غلیظه التغذیه و لطیف نمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض بمنتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشد و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی تر نزد منتهی باشد و از جهت آن باید که تلطیف غذا بالقلیل بود در امراض متطاوله هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را مهلت دهد و هضم گردانند و قوی باشند تا اینکه قوت نواید

بزاد راه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر سپر آنکه مسافر اندازهٔ زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض
بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد
آن محتاج بزاد قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را
اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرج نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **و اما** تدبیر غذا بحسب اوقات مرض
چنان باید که در ابتدای مرض مائل بغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این آنرا مضر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد از آن
از غلظ غذا کم کنند و اندک اندک بتدریج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس دران هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد
بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط
شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند **و اما** تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار
حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج بآب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید
باشد تغذیهٔ مریض باغذیهٔ مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض باغذیهٔ معتدله دریکبار
نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا اندهند یا بماء العسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای
معتدل در یکدفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند سپر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید
و در مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا سزاوار است
که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند
و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **و اما**
تدبیر غذا بحسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی دران قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل
بود تا نفس آنرا بنیکی قبول و بسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا از نیمروز کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع
بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا دهند حار بالفعل بود و همچنین میباید که در سائر امراض بعمل آرند **و اما** تقدیر غذا بحسب عادت باید که نظر کنند اگر عادت
مریض در صحت او اکثار غذا باشد باید که از ان غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آنرا واجب نکند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع
نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند **و اما** تدبیر غذا بحسب سحنهٔ بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التخلخل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند
و بسبب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از ان منع نمایند اگر آنرا واجب بینند **و اما**
یعنی پوست درشت و مسام تنگ ۱۲
تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تپ نائبه باشد و ادوار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن بشش ساعت
تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تمام نوبت تپ صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعالی بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن
غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن ازین مواضع و رسیدن آن بسوی اطراف و اما در حمیات مطبقه باید که از غذا در
اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوقات واجب در انضمام و اسرع برای انحدار او بسبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تپ مختلف غیر منتظم
باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند **و اما** تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذائیکه بدان میل دارد آنست که بنگرند
اگر مریض را اغذیهٔ لذیذه مشتاقه نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل بغذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض
نمایند و او را [illegible] که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافقتر از کثیر المنفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان
[illegible] مینماید جاری میگردد **و اما** تقدیر غذا بحسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معدهٔ مریض فضله

غذا یا در امعای او چیزی از ثفل باشد باید که بچیزی البته غذا ندهند تا آنکه معدهٔ او پاک نگردد و اثفال از امعای او خارج نشود و همچنین اگر مریض محتاج باستفراغ بدوای مسهل یا حقنه یا شیافه یا بفصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آنکه استفراغ بدن و تنقیهٔ آن کنند پس برین قیاس باید که تدبیر غذا در سائر امراض باشد و این را دستوری گردانند که در باب اعطای غذا بمریض بران بنا کرده شود جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه طبیب اراده حفظ قوت مریض نماید از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول دران رعایت ده چیز مد نظر دارد و ازان جمله نه چیزها انست که در قول ابن عباس گذشت و دهم تفصیت مرض و سوای آن مسائل که در قول بوعلی و ابن عباس مسطور شد دربنجا مرقوم میگردد چنانچه گویند اما **آنچه** تعلق بطبیعت مرض دارد آنست که حال مرض در تیزی و آهستگی و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا بحسب طبیعت مرض و بحسب جهت آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرض که فی غایت الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند هیچ غذا که دران کثافت باشد ندهند بلکه یکبار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و در روی بماده مرض آرد و آنرا نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری با آب بسیار آمیخته بدهند چنانکه مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فصل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین حامض ممزوج بآب یا گلاب بسیار بدهند و یا عوض جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین باید داد و دیگر روز ششم که جلاب بماء الشعیر باید داد یا آب انارین اندک و در روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده بدهند و این را اطبا میان تدبیر لیس فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض ازان نوع باشد که روز نهم یا چهارده هم یا در میان آن بحران کند هر روز دو بار ماء الشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هرچند مرض آهسته تر باشد تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب مرغ و باز و تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف **و آنچه** تعلق باوقات مرض دارد آنست که یکبارگی ناگاه تغیر تدبیر تند سست را زیان دارد و تکلیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفنی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید داد تا آنکه کشکاب رقیق هم نباید داد **و آنچه** تعلق باشتهای مریض دارد باید دانست که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آنرا نیابد اشتها یکبارگی ساکن نشود و قوت ساقط گردد و اگر عوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار آرزو بدان نگراید آنچیز نسود مند رسد و چنانکه باید هضم نشود زیرا که طبیعت او آنرا قبول نکند و قوت را دران حظی نباشد بلکه خاطر ردی ازان تولد کند و مرض او دراز تر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب اولی تر آن باشد که طبیب متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که آنچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح او بچیزی دیگر ممکن باشد تا ازان نوع که آرزو کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها باز داشتن پس در هر کدام ازین هر دو که ضرر کمتر باشد آنرا اختیار نماید **و آنچه** تعلق بفصل سال دارد آنست که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال است لیکن از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک تر و دیر تر ازان باید که در زمستان تا امتلا بدان نیاید **و آنچه** تعلق بسالهای عمر دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه پیر با قلت غذا صابر تر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد و هر وقت بغذا و مدد بتفاریق محتاج بود تا حرارت او خرج نشود و فنا نگردد و غذا بسیار یکبار هم نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر غذای مشهور میگویند که شراب بتسخین و تلطیف و تقویت بدن و تجوید هضم میکند لیکن ارباب حمیات صفراوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات مطاوله مثل غب غیر خالصه و ربع بوا چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که کهنه و خوشبو باشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده و تحلیل آن نماید و بهضم یاری دهد و طبع را نرم کند و ادرار بول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که ازین شراب تبعیت

[illegible]

امتلای راس از فضول بجهت آنکه حرارت او ارتفاع آن بسوی سر زودی کند و باوی اخلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند جرجانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ باشد سده آرد و ضرر او در تپ صفراوی و دموی را سخت زیان دارد ولیکن آنچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و منافذ نفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آنرا قوت منضجه و جالیه باید و ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب از این باب برای این کار گزیده اند

معالجات حمیات حاده

شیخ میفرماید که آنچه ذکر یافت از تدبیر تلیین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بود و بعد ازان و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از انجمله است که حفظ آن در نیجا واجب بود و اما وجوه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و یا دویه باشد و یا مساک مثل لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب السوس در دهن بتسکین عطش نمایند بهر آنکه نگاه داشتن حلق و صاحب مرض حاده تا تر بماند و خشک نگردد از مهمات نافعه بسیار است و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنهای معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه و روغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار و باید که حتی الامکان هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و بتعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار در ته نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر خانه قریب العهد بکهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه اندران بجای کاه قطن بردی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون دران فوارها و رشاشات بریزند و آب شیرین دران سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کند از بوریای طبرستان و مانند آن باشد و سایر فرش از اطراف بید و به و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقها که دران خوشبوها باشد از ورق باریک فواکه خوشبو بار و مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو گلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور زرد و رکرده و اوانی شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا و اما تدبیر غذا آنست که معلوم شده از شرب ماء الشعیر و جلاب وغیره و اگر با تبرید ارادهٔ تلیین باشد ماء القرع و آب هندوانه و قند مشوی ساخته و اما ماء الخیار و کاهو با سرکه بغایت نافع دانند آنچه مصلح و تسکین عطش ایشانست فقاع معمول از نان میده یا ماء الجبن مرتب از دوغ بعد تصفیه شدید است و اگر با تبرید ارادهٔ قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب توت سیاه و آب ترشی لیمو غیر نمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک مانند آن مثل آب سماق بدهند و اما اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً گلاب با عصارهٔ برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسبغول با سرکه و گلاب ازین قبیل است و نطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیزیست بجهت آنکه چون مزاج جگر اعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و بسا است که بآب صلاح یابد و اگر انجا نزله و سرفه و یا درد سر او گرانی یا سهر بود باشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول بانکباب بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن بمثل حقنها و حجمه و یا شوبه و اگر نزله و گرانی سر وغیره نباشد از نطولات و طلا آنچه بخواهند استعمال نمایند و مضرترین نطول در مثل حال امتلای سر دوشیدن شیر بر سر است زیرا که بسا است که احداث ورم در سر مینماید و هلاک میگرداند و سالمترین اوقات تنطیل راس با امتلای او آنست که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل این وقت بسا است که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات یا ترشح خیشوم دریابند از تنطیل و تمریخ حذر کنند و کوشش در جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر یا صندره باکی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید بهنگام تفرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجبست زیرا که بسا است که سبب طول مرض میگردد و بادو چو آنکه اکثر طول مرض سالمتر از حدت آن بود و واجبست که در حمیات حاده از وقوع تشنج حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از ریختن فضول بسوی امعاء و دفع او ازان نفرت میکند مگر آنکه بسبب غلبهٔ فضول باشد و گاه فضول بسوی اعالی رجوع مینماید و درد شراسیف و نفخ دران و درد سر می آرد و گاهی [illegible]

را در تغلیظ ماده رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد مینماید در آخر بحث حمیات مسطور گردد انشاء الله تعالی

حمیات دموی

و آنرا مطبقه گویند زیرا که متقدمین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال عدم فتور آن تپ در روز جز بسبب اطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای موی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند با لجمله حمای دموی بر دو قسم ست **قسم اول** آنکه از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم از ان اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محتقن گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آید چون حرارت بر تعفین آن قوی نبود و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یک روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر تا هفت روز میکشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون ست و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولا در اعضای اصلی نمیباشد و از سخونت مجرد و تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و لعد تناول الطعام قوی نمیگردد و فرمن نمیباشد و ایضاً درین حرارت حاده ناریه و سخنه محتقنه منتقع میباشد نه متحلل و تخیف و شیخ و جرجانی مینویسند که حمی سخونت و غلیانی آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را شامل بوجه نامند و آن از جمله حمیات ست که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه اینست و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب این تپ اولا گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط و سبب این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده است نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بعضی منتقل میشود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آنرا مثل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن بنسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سوناخوس غلیانی در ابتدا مشابه تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از ان تا به ربو یعنی تنگی نفس حادث شود لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و بهلاکت میرساند و حرارت آن رطب بخاری حمی می باشد یعنی اگر دست براندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت تشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس ماده میباشد و وقوع سبات و عسر کلام بر ایشان ردیست و مورث سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصه گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن ست که در سونوخس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوع است **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقیه همین ست و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صنف ست و هر یک را نامیست یکی متزائده که آنرا زائد فی الصعوبة نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود بعده هر ساعت قوت و صعوبت او می افزاید تا آنکه در آخر صعب تر گردد و بصعوبت منتهی شود یا هلاک کند یا بحمای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع ست و علاج آن مشکلتر باشد زیرا که دلالت میکند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میپذیرد عفن میگردد و این یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون بعضی از آن عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از روی تزاید دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت و غلبه یا نیت خون و قبول عفونت از بعض و آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبره بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید و اینقدر از آن بهنگام قوت تحلیل

انچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن متحلل زیاده گردد و یا بسبب تلزز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن ازان بسرعت تحلیل نشود و با جزای دیگر که دران عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس هیچ جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد دوم متناقصه که آنرا منحطه نیز نامند و این آنست که ابتدا بشدت کند بعد آن هموار اندک اندک نقصان پذیرد تا آنکه در آخر ضعیف گردد و این سالمترین انواع ست و اعراض او در نهایت شدت نبود زیراکه دلالت کند برآنکه تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از انچه متعفن میگردد بنابر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن و قوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویه که آنرا متشابه و واقفه نیز گویند و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بریک حال واقف بود و حال او در ضعف وسهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیراکه دلالت کند برآنکه انچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزاید مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بریک حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تپ در اکثر تجاوز از ده دوازده روز نمیکند زیراکه از امراض حاده است و باشد که همگی خون بدن بیکدفعه عفن نشود الا آنکه موت بران سبقت کند بوعلی میگوید که جالینوس گمان نموده که تپ دموی از عفونت خون نمیباشد بجهت آنکه خون چون عفونت میپذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و دران غلیانی پیدا میکند و بدین سبب صفرا میگردد و خون همی ماند سبب دران هنگام تپ صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجه آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول بقراط است که گاهی از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید که تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمیشود زیراکه عفونت چون در خون بود عام و شامل بهر خلط باشد در عروق و درین هنگام ترکیب متصور نمیشود بجهتی که خلطی غیر او نیست و درین قول تناقض است ببعض مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این تپ امتلای خون و سده است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود و خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن فواکه مائیه رطبه پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت اخلاط خام تپ آنرا احیانا بعفونت گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیراکه ماده آن داخل عروق است و فترة نکند بسبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن بتوسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ و اقسام او سه است چنانچه مذکور شد و بدترین آنها متزایده است زیراکه تحلل دران کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن یا استفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی بمحرقه یا سرسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیثرغس منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه دران سبات و نفخ شکم که از ان مثل آواز طبل آید یا تحلل عارض شود و اسهال نفع ننماید بعده بربدن او بثور سبز عریض بیرون آید آن از علامات موت است و علاج این تپ صعب بود تا آنکه وقت خون و غلظ آن شناخته میشود از انچه خارج میشود از ان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه میشود در اکثر میباشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آنهاست و از مقام هر یک معلوم شود و اما علامات طول آن تاخر علامت نضج در قاروره و نبض و تاخر انحطاط وجه و اختلاف حال آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفتره حمیات گاهی ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل است برانکه بدن مملو از خلط خام است و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود در روز هفتم بحران نکند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن است که روز چهارم بحران کند نوع دوم آنکه از عفونت خون در خارج عروق افتد و آن تپی است که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گرده یا غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علحده نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته‌اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً لعاب
بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه
پاشیده بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً گاه با بیخ کندی حواس و قلت تشنگی باشد سکنجبین ساده
بعرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده
یا جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه
عرق شاهتره پنج توله گلاب چار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمر هندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده
خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمر هندی دو توله اگر بمزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا
جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمر هندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب و غوره و ریباس انار ترش دهند
و باشد که بسیار الشعیر و بسیار القرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ خار خسک
هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چار ماشه افزایند و اگر با درد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول یک توله شیرهٔ
تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چار توله برآورده شربت لیمو چار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند
روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب
پخته بروغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه ببندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و بتدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی با وجود
فصد به تبرید و تلطیف خون مثل شیرهٔ کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هرچه میسر باشد و لعاب اسپغول
و آب آلو که هر واحد مطفی خون است و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت مثل آب انارین و تمر هندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت
اختلاط صفرا بمسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد
استعمال آن ضرور است و درچنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق
می آرد و یا شوربه بدستور و تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و بعض متاخرین
می‌نویسند که در تپ سونوخس بعد فصد الحمل مطفیات خون مثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان
و آلو بخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش توله برآورده تمر هندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چار توله داخل کرده
بنوشانند و یا ماء القرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کھچڑی مونگ و نان با کدو و اسفاناخ و کشنیز سبز که در آن عدس یا بنوشا
پخته باشند از آلو و غیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده
صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق با اضافه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه اسپغول هفت ماشه پاشیده
بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب هر یک شش توله بنوشانند و در مطبقه ایضاً ابتدا الفصد
نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تلطیف مثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک و ترنجبین
و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از محمضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی
و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمر هندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی
و تمر هندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب
هندوانه با شیرخشت جهت تلطیف خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبیکه عناب بسیار در آن جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

گاہی دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصة التجارب ست و آب سرد را در تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ
خون دخل عظیم ست و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسہال لطیف صفرا بمثل نقوع مسہل یا مطبوخ فواکہ یا آب تمر ہندی مع ہلیلہ آورند و یا تمر ہندی
و عناب و آلوی بخارا تلیین نمایند و گاہی بقرص کافور حاجت افتد و بقول مصنف اقتباس در مطبقہ تا ہفت روز ہمان تدبیر کہ در سونوخس مذکور شد بعمل آرند
و ترک غذا تا سہ روز اگر توانند بغایت نافع بود و الا اندکی از اغذیۂ مطفیہ بدہند و در روز ہشتم مطبوخ آلو و یا نقوع آن و یا مطبوخ شاہترہ تلیین طبع نمایند
و در روز نہم شیرۂ کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین ہر یک ہفت ماشہ لعاب اسبغول و بہدانہ ہر یک سہ ماشہ در گلاب و عرق کاسنی و شاہترہ و نیلوفر و عنب الثعلب
ہر یک چہار تولہ برآوردہ شربت نیلوفر سہ تولہ داخل کردہ تخم نیلوفر چہار ماشہ پاشیدہ بنوشانند و غذا برنج و مونگ مقشر یا عدس و یا شلۂ اسفاناخی
دہند و ہمین نمط تا روز دوازدہم و سیزدہم مسہل مادہ تبرید تا روز پانزدہم بدستور دہند پس اگر اندکی تپ باقی ماندہ باشد باید کہ بروز شانزدہم در مطبوخ مذکور
پوست ہلیلۂ زرد و ہلیلۂ سیاہ ہر واحد یکتولہ شربت ورد مکرر یا ہلیلہ چہار تولہ اضافہ کردہ بنوشانند و غذا بدستور دہند و روز ہفدہم قرص طباشیر طین
چہار ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ در آب کاسنی مروق و یا آب بید سادہ مروق نہ تولہ برآوردہ شربت بزوری بارد یا معتدل سہ تولہ تخم شربتی ہفت ماشہ
بدہند و شوربای بزغالہ یا نان تنک و یا برنج خورانند و اسفاناخ در قلیہ اندازند اقوال حذاق مسیحی گوید کہ در حمیات مطبقہ نیز حفظ اعراض عامہ
کردہ علاج کلی حمیات عفنیہ مذکور شد اعنی استفراغ مادہ و تبدیل سوء مزاج و تدبیر غذا باید کرد و مادۂ این حمیات داخل عروق محصور ست می باید کہ دران فصد نمایند
بلا احتیاط و حذر تا عفونت بتدریج خون کم گردد حتی کہ چون بر طبیعت حمل ہر آنچہ ثقل آن میکرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغییر آن بجودت قادر
گردد و سوء مزاج درینجا حرارت تپ و یبس آنست پس باید کہ ہمہ تدبیر آن مبرد مرطب باشد الا آنکہ رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا کہ استعمال
اشیای رطبہ در ہر تپ مامون العاقبت ست و اما برودت آنرا دائم طلب نباید کرد بہر آنکہ استعمال اشیای بارد غیر مامون در عاقبت ست در جمیع حمیات
و لہذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن بتجدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیرا کہ واجب ست کہ آنرا بعد نضج مادۂ مرض و ہنگامی کہ قوت
قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند شیخ میفرماید کہ غرض در علاج تپ دموی استفراغ خون
کثیر ست تا آنکہ بغشی قریب گردد و تغلیظ جوہر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیۂ آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد
بترشی و تلطیف خون در کسیکہ مولدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مولدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و برنج کاہو خوردہ باشد و انضاج مادۂ فاعل تپ
و تحلیل آن اما استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در ہر فصل کہ تپ عارض شود و انتظار بحران و نضج نباید کرد مگر آنکہ تخمہ باشد کہ ازان حذر
کنند و بگذارند تا طعام ہضم گردد و بعدہ فصد نمایند پس اگر تپ دوام کند فصد کنند و مرۃ بعد اخری فصد نمایند تا آنکہ قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر
بدن قوی باشد زیرا کہ غشی نیز مبرد مزاج قوی مثل سائر مبردات میکند و اگر ضعیف باشد آنرا باک میکنند و بدانکہ فصد و نوشیدن آب سرد مناسب ست کہ از تدبیر
دیگر غنی میسازد و تفریق در فصد اولی ست انچہ کہ استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون بسوی تجاویف نباشد زیرا کہ اکثر دران کہ قریب غشی رسد
بلاغ بود و مناسب ست کہ تابع فصد بالغ فی الحال اسہال صفرا و عرق باشد و باید کہ عرق را ہر وقت نشف کنند تا بسیار آید کہ اکثر ازان صحت حاصل شود
و آنچہ از ضعف و غشی بفصد بالغ عارض شدہ باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم ست کہ مدام تلیین طبیعت کنند از مثل آب انارین
و آب انار شیرین و میخوش تا بہ بشیرخشت و تمر ہندی و شیاف خفیف و گاہی نزدیک نضج احتیاج استفراغ بمثل ہلیلہ و شاہترہ و خیار شنبر و مانند آن
میشود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نکند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانہ کنند پس اگر چیزی ازین بسبب عارض ممکن نباشد
اسہال نمایند بطریقیکہ در محرقہ میکنند و تبرید بچیزی کنند کہ مفتح باشد مثل ترشیہا و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب
و انار نا اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غورہ تر کردہ بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی و اما تغلیظ خون بمثل
رب عناب کنند و آن اینست کہ عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصہ بماند و مالیدہ صاف کردہ باشکر بقوام آرند و ہر قدر کہ شکر کم باشد

بهتر است وایضاً عدس خصوصاً معمول بسرکه ترش تیز ازین قبیل ست واز خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن
بمثل آب نقوع عدس سرد کرده وآب برگ کاهو افشرده سرد کرده وشرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود وگاهی چندان می نوشانند که معده می افتد
ورنگ سبز میشود پس گاهی ازان صحت حاصل میگردد وگاهی منتقل بحمای بلغمی میشود وعلاج بقرص گل وغیره کرده میشود واین علاج از بعض متقدمین
وبعض متاخرین بنسبت آن بخود کرده اند ونوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست ولیکن در حالت نرمی طبع وبهترین اوقات نوشیدن آن وقت
شدت غلیان وکرب واشتعال وتواتر خفقانست وبدانند که اقتصار بر تبرید وترک فصد واسهال در سدد وحقن می افزاید وعفونت وحرارت
در ثانی الحال زیاده میشود و اما تنقیه آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت وضعف باید کرد و اما منضجات خلط خام که با خون
باشد مثل عناب وسپستان وبنفشه وشاهتره وبادیان وگل سرخ وتخم کاسنی وکشوث ومویز منقی وآلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام سبب
عفونت خون میگردد ودر آخر تپ مثل قرص کافور وقرص طباشیر خورانند واین قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم
تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم وازان قرص سازند نسخهٔ دیگر خصوصاً نزد ضعف جگر
بگیرند گل سرخ سه درم عصارهٔ زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ خیار وخربزه وتخم خرفه وطباشیر هر واحد یکدرم صمغ ونشاسته وکتیرا هر واحد نیم درم
ریوند چینی وزعفران وکافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند و اما اغذیه پس عنابیه وعدسیه ترش کرده ورمانیه وسماقیه دهند
واگر از چیزی ازین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیر خشت یا شکر کنند وآلو وبقر عیه وحماضیه وفواکه امرود چینی وانار وسیب شامی
وبقول کدو وخیار وبادرنگ وکاسنی وبقلهٔ مبارک وحماض وکشنیز ومانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف
قوت وغیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در اخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب کامل مینویسد که راس وافضل
چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول ودوم وسوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل یا باسلیق کنند اگر
قوت وسن وفصل مساعدت کند واز خون مقدار کثیر برآرند تا آنکه او را غشی عارض شود زیرا که اگر این عمل آرند یا تپ قلع گردد ویا خفیف شود ومدت او
کوتاه وصاحب او از خوف ایمن گردد والا آنجا که قوت وسن ومزاج مریض وفصل اخراج خون بسیار یکبارگی واجب نکند باید که بحسب وجوب حال اخراج
خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند وبعد فصد آب انار شیرین وترش باندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی بجلاب یا رب غوره ورب آلو
میخوش یا رب ترشی ترنج ومانند آن با آب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد وغذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد مزورهٔ معمول از
کدو واسفاناخ یا بیخ کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار یا آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارهٔ زرشک بعدس یا ماش
سازند واگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ وتیهو ودراج ومانند آن دهند ودر روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا
این مرض از امراض در غایت حدت ست ویا از حادهٔ مطلقه ویا از حادهٔ که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند
وقوت قوی باشد باید که صاحب او را جلاب یا شربت بنفشه وآب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید واگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر با اندک
آب انار میخوش دهند واگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند وقوت قوی بود مریض در اوقات روز آب انار میخوش بشکر یا بجلاب
یا آب ترشی ترنج بشکر یا با آب غوره اقتصار کند وباوی چیزی از قبض نباشد وبعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم باده درم نبات سفید بدهند
وبعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد دهند ووقت خواب شب لعاب اسپغول ولعاب بهدانه بجلاب یا با آب انار بدهند واگر بدین
شربت خواب نمایند منفعت بین یابند وصفت آن اینست بگیرند آلوی شیرین بزرگ سی عدد تمر هندی نیم رطل وهر دو را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران آب انار میخوش وترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا بقصعت باز آید وبران یک رطل
نبات وربع رطل گلاب اندازند وجوش داده کف بردارند واز آتش فرود آورده سرد کنند وازان هر شب پانزده درم تا بیست درم باده درم

نسخهٔ قرص طباشیر

نسخهٔ شربت [illegible]

تخم خرفه باریک سوده بخورند واگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب اسپغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند واگر مریض ضعیف باشد یا در صحت خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که ماء الشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض چیزی از ین با کل نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته بشکر و آب سرد یا پست جو یا پست گندم مغسول بآب گرم و سرد کرده با نبات بدهند واگر این واجب نبود سرکه و زیت بمغز بادرنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بران برف انداخته باشند و مانند آن دهند واگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا در چهارده روز یا هفتده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور یا ماء الخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر بشکر بدهند و در ساعت چهارم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و بغذای قلیل از مزورات معموله از بقول مذکوره با آب غوره و غیره غذا دهند والا سیما اگر قوت ضعیف و عادت مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما انچه از امراض در بیشتر ازین مدت انقضا نماید باید که غذا زیاده ترازین و غلیظ تر که در تدبیر امراض گذشته بدهند و باید که بمعنا التفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مشمش خشک و شیر خشت بحسب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند واگر احتمال این ننمایند شافه معمول از خطمی و بورهٔ ارمنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بردارند واگر طبیعت ازین چیزها اجابت نکند حقنهٔ ملین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشهٔ خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر سرخ و یا آب چقندر افشرده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماء الشعیر نباید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی که تلیین طبیعت نماید واگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج بفصد باشد بدون استعمال فصد ماء الشعیر نباید داد و همچنین اگر مریض دردی در بعض اعضای باطنی دریابد سزاوار نیست که ماء الشعیر و یا غذا دیا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه گردد بخرقهٔ کتان مبلول در لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند واگر تشنگی سخت باشد لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند و ماء القرع با اندک آب انار و آب هندوانه بدهند جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سونوخس مبادرت بفصد باسلیق و هفت اندام کنند و جالینوس میگوید انجا که از فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن بآب سرد کنیم واگر در احشا آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر از مضرت تپ باشد علاج آن هم بآب سرد کنیم و بعد ازان اگر قوت قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر هر دو آفتی در گشادن و کم کردن امتلا ادویهٔ بارده بکار بریم محمد زکریا گوید بسیار باشد که اندر تپ حاده آب سرد دهند و تپ فی الحال ساکن شود لیکن بعد ازان تپ آهسته تر آید یا شدید که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تهیا ء بحران باشد و بسبب آب سرد از ان باز ماند و دران تاخیر افتد پس بر طبیب واجبست که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیهٔ بحران بیند در آب سرد تاخیر کند والا اقدام بر شرب آن نماید زیرا که خطر در آب سرد دادن بیش از ان نباشد که بیماری دراز شود واگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تپ محرقه یاد کرده آید و میگوید که من هر دو طریق را آزموده ام نوشیدن آب سرد را کم خطر تر یافتم و بعضے طبیبان گفته اند که اندرین تپ استفراغ همچنان کنیم که در تپ محرقه و هم بدان ادویه کنیم و جالینوس میگوید هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که بتپی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تپ هیچ علاجی نافعتر از فصد نیست خاصة چندانکه بحد غشی رسد واگر قوت چندان نباشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تپ هیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بخناقات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تپ عفونی شود از بهر آنکه طبیعت خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت تا بجمله هرگاه در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل گردد زیرا که اندرین تپ هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا باسهال یا با دراربول و اندر تاخیر فصد حرارت خون زیاده گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کنند یعنی بسبب تقلیل رطوبت التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین است و تسکین حرارت جز بچیزهای سرد نتوان کرد و سرد بها سده زیاده کند و بسبب سده امتلا افزاید و ...

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگ است و هر وقت که طبیب بسر
بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصة که علامات
امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد
و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای
مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصة اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت
در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگرچه همه
اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند
و فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه
یا آب لیمو یا جلاب دهند و شربت ریباس بشکر موافق ست اگر فصل گرما باشد این اشربه به آب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آنرا
بی برف دادن صواب ترست زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیار شنبر و سی درم ترنجبین
و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یکمن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین در آب عناب
و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماء الشعیر با آب انار شیرین دهند و بست و اسپغول و شکر در آب انار
دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران با آب کشنیز ضماد سازند
و یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند صفت ضماد دیگر درین موضع سودمند باشد موم روغن از هر درم
در روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه با هم برسند و بر خرقه کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم
جگر یا معده یا در فم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی باین اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد
بر نهند و اگر زمستان باشد نیم گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صداعی عفن یا خون آمیخته
باشد و تپ تیز سوزان باشد و چون تپ محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت
باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازه حرارت مبالغه باید کرد و باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد ابو الیاس
گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انار ترش آب انار شیرین از هر یک افشرده
هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا رب قابض خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم
به برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و بنقوع تمر هندی یا بنقوع فواکه مع ترنجبین و شیر خشت و ماء الفواکه نمایند
و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر یا مزوره مرغ دهند و استفراغ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج
درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد پنجاه عدد همه را
در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیر خشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ
صالح نماید بعده در آخر روز ماء الشعیر بست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام
پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و نفع
بکند ایشانرا شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف
یا گل و فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب در ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در جهت شمال یا زیر باد کش مبلول بگلاب باشد و باید که بدن را بسیار جا

نسخه مطبوخ مسهل

پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را ببند نسازد و اگر با این تپ سرفه و درد پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر
هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت
یا فلوس خیارشنبر هر واحد بیست درم کنند و اگر بادی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین
و شیافات اجابت نشود این حقنه ملین بعمل آرند بنفشه خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقندر یک دسته همه را در دو رطل آب
بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم [illegible] پنج درم روغن بنفشه ده درم بران ریخته حقنه کنند و بعد از آن تلیین طبیعت بسکنجبین ساده
و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیه مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی
پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط
و تنقیه عروق از بقایای اخلاط کند صفت آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه
و تخم خیار و تخم [illegible] هر واحد پنج درم همه را نیم کوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تند یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود مالیده صاف
کرده شکر سفید یک رطل انداخته بقوام جلاب آرند خجندی می گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمر هندی یا شربت انار یا شربت عناب با آب شدید البرد
یا با یخ یا برف بنوشانند و غذا مزوره عدس محمض با آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمر هندی
یا شربت ورد مکرر و شیرخشت یا با آب انارین مینخوش و شیرخشت یا بشربت آلو [illegible] یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی
کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و بادی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا با اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و بروغن بادام و طباشیر بدهند و اگر
بادی سرفه نباشد اشربه مذکوره و سکنجبین ساده با آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض هست آب کاسنی با سکنجبین و شربت صندل
یا آب شاهتره یا آب هندوانه هست سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا پست بشکر بدهند
و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده شود و بالفرح این تپ را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین حقنه ملین کنند و این ملین نافع است آلو را
عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمر هندی ده درم گل سرخ سنا شاهتره یک قبضه تخم خربزه کوفته تخم کشوث بنفشه
بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیله زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم
با ده درم سکنجبین و ده درم شیره بنفشه بنوشانند ابو منصور گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت بفصد کنند و خون بسیار برارند و اگر بان مریض سیاه
گردد و اعراض تپ محرقه عارض شود تدبیرش بدانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و
در ابتدا باشد ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تپ خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا
آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند بقراط گفته که کل تپ دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوارتر است و اگر روز سوم شدت کند
دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه است و ثابت گفته که مریض را در جمیع امراض حاد
بشب با جلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه با ظهور نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل
بصدر است و محمد بن زکریا گوید که اگر درین تپ تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدید البرد بیش نماید و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد
و ارتعاد کند پس اگر تپ آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعاده آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تپ نرم شود و بعده تدبیر حمای لینه کنند
و این تدبیر حمی بسیار نافع است و تجربه و امتحان آن کردم و از آن خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافتند و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم او نمایند
مگر آنکه تپ با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خوف نکنند الا آنکه ورم
در رحم یا گرده یا مثانه و خاصه در حجاب و ریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تپ و هیجان خفقان است اگر برین حال دوام کند آنرا مطفیات تسکین نمایند

و دران نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام آنرا خلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیرا که
اشیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عروق
در جوف آنها و در اغشیهٔ دماغ بشگافد و رعاف یا قی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و تبلید آن و صلابت
ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیهٔ حرارت او باقی ماند آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا قرص ورد
علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب ست و اگرچه این نضج و بحران را بطی میسازد زیرا که من این طریق را
حریز و دیگر را خطیر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم ولیکن من آنرا در معرفت انتها و نضج و هنگام ادنی ضعف که در قوت
عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تاخیر افتد سبب ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تطفیهٔ حدت او نماید ابن هبة الله
گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتداست و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون درین تپ علاج عظیم ست و لازم نیست که با یام سابق از ابتدای
آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سایر ایام فصد کنند و در استفراغ جز در روزی از روزهای بحران احتیاط
نمایند تا قوت را از جهاد عائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیرا که دران توقع بحران بعرق یا برعاف ست
و محتاج تر از انواع ثلاثه این تپ بسوی فصد متزائده ست پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدید تر ست
و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بجلاب بدهند و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار بسکنجبین و لعاب بهیدانه
بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع بسکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرفه کشان در لعاب بهیدانه
آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تقویت سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهیدانه
و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل
کنند و غذا بچهٔ مرغ با آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر ابن علی گوید که اولا ابتدا بفصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت
بحقنهٔ لین که دران جو داخل بود و فتیلهٔ مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی
و خطمی و تخم خیار با شیر خشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا آش جو یا آش جو بشربت نیلوفر و استعمال نقوع تمر هندی و آب انار میخوش مشموم مناسب ست
اگر بتلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بیند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تا روز دهم بدستور باشد
در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیار شنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای
بچهٔ مرغ بجز و قشر پخته باید داد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل نشود و تلیین طبیعت بحقنهٔ لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود
شیرهٔ گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یکجزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده ترنجبین سه جزو حل کرده بشربت آلو
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و جهت رفع حرارت مهم نیز تپ منقلع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیار شنبر بدهند و اگر نفخ در فم معده بود تخم کشوث
اضافه نمایند و غذا شوربای چوچهٔ مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تپ دموی ست بلکه ازان جهت ست که آن تپ
عفونیه ست و این تحقیق ست که تپ دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوا ست و اصل تقلب اشیا نفست
و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج ست انطاکی در تذکره میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون
با استقصا ست و اگرچه بدفعات بود بحسب قوت بعد ازان استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمثل
روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل ماش مقشر و عدس و زرشک و آنچه مخصوص بمطبقه ست شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع و ماء الشعیر
ست ابن هبل بعد از فصد استعمال کنند [illegible] که علاج [illegible] از خون و اخراج [illegible] بالاتفاق فصد ست تا بغشی رسد و اگرچه

در دفعات باشد بعده تبرید بربوب فواکه و اشربهٔ آنها و سکنجبین و تمر هندی وگاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد فصد قلع گردد و بیماست
که بماء الفرع و مالش بروغنهائی که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقهٔ کائن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت
بفصد است اجماعاً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او را منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون واجب است
تا صاف گردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مثل ماش چیزی
نیست و عدس باسرکه بالغ النفع است و مزورات آلو و انبرباریس و هندبا و این دوا برای این تپ مجرب و از تراکیب مفیدست و نسخهٔ آن همان مطبوخ است که از مجربات
که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت و مالش بدن خصوصاً دست و پا بجو رد و کشنیز
و سرکه کنند و بصندل و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از اخلاط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شربت چهار مثقال از آب کشنیز تازه با دیان سبز زرد بیست درم

حمیات صفراوے

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم است غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود یا غیر خالصه
و آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او ازان گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز
میان هر دو نبود و قرشی در شرح قانون مینویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسمست که آنرا غب دائره گویند و یا در داخل عروق
باشد و آن دو قسم است زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه
لازمه است مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است یا
چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان مینمایم **قسم اول** در غب دائره و این را
در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تپ صفراویست که یکروز در میان آید بالرزه و سرما و مادهٔ آن در خارج عروق متعفن گردد پس
اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائرهٔ خالصه گویند و اگر صفرای محیه با مرهٔ صفرا باشد آنرا غب دائرهٔ غیر خالصه نامند و چون مادهٔ غب خالصه
صفرای خالص است و اندر گوشت و مائل بپوست واقع امید سرعت قبول نضج و تحلیل درین بیشتر است اما بجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده
بی نضج و بی استفراغ مانده پس بسیار باشد که این تپ بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افزا بمحرقه و سرسام
منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قویتر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا القوت کند بعده اندک اندک نرم گردد
و بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالمتر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن بیشتر طول دهند التهاب زیاده نگردد
بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف دران هر دو باشد و در ابتدا تا وقت
انبساط حمی از تضاغط نبض لابدست و خاصهٔ این تپ است که یکروز در میان آید اما اگر دو غب مرکب گردد نوبتهای او مانند تپ بلغمی هر روز عائد شود
پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجبست که رعایت دلائل دیگر نماید از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات مادهٔ
صفراوی و نوبتهای آن مؤکد آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم نمایند
که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود درینصورت نیز تپ هر روز آید اما یکروز کم و یکروز زیاده
همچون شطر الغب که مادهٔ صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یکروز در میان آنست که چون سه غب جمع میشود یکروز نوبت
یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض است و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمهٔ هر یک توان کرد
و اصحاب غب را گاهی حب خلوت عارض شود بسبب اذیت از روشنی و کلام و آوازها و بسیار باشد که غلیان صفرا نزد حکیم احساس نمایند و فرق
میان غب خالصه و غیر خالصه آنست که مادهٔ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر ازان زیاده

نشود پس اگر ازین بسیار زیاده گردد آن غیر خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت
باشد و درین صورت در چهار یا پنج دوره منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا بعرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره
زیاده نگردد و اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و دران ادرار بول یا عرق یا قی یا اسهال منقی بدن از صفرا
واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جمله غیر خالصه باشد و همچنین اگر
مدت لرزهٔ آن طول کشد غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزهٔ آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر منضبط
بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا
عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیر خالصه ازان گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی بعرق وافر منقطع نشود و گاهی بلرزهٔ قوی ابتدا نکند و تزید آن
مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدم کند و تناقص نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع
شود و در آخر نوبتها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و فرق در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که
شطر الغب را دو مادهٔ متمایز که با هم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصه مادهٔ واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا
که شیء واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد ازین دو خلط بانفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای
غب غیر خالصه یک نوبت و غب غیر خالصه گاهی تا مدت دیر از طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر بتپ ربع و دق و ذبول و عظم طحال مؤدی گردد ثابت
بن قره گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت
اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید که گاهی بحران این تپ به بثور لب میشود و آنرا بفارسی تبخاله گویند و بدان تپ
زائل میگردد و آنرا بمرات آزموده ام و علی بن زین گوید که این تپ از حمیات سلیمه است البته هلاک نمیکند مگر آنکه تپ دیگر گردد و قرشی گوید که چون
در دو سر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت
نماید و در روز یازدهم بحران گردد قسم دوم در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم است که یک روز در میان شدت کند ولی لرزه و سرما آید و سبب
این تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائرهٔ خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه دران نبود
مگر بسبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه
شدیدتر بود و فترات درین ظاهرتر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه و بدانند
که مادهٔ غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص مادهٔ آن نسبت
که صفرا باشد و اهرن گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد قسم سوم در محرقه و آنرا بزبان یونانی قاوسوس و قوسوس
و قاریقوس و قاریقیس و قاریلوس میدانند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بریک و تیره و قوی الاعراض است و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه است
بسبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب
قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصة و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و بسوی جلد بود و در غب لازمه
در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و حکیم [illegible] که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقه صفراوی و آن مثل خالصه است در غب
و سبب آن کثرت عفونت صفرا است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصة یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد
دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از
مائیت بلغم با صفرای حاد پیدا شود و [illegible] صفرا که متعفن شود [illegible] اخلاط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملا اسعد گوید که بلغم شور در حکم صفرا است

درحدت دقیقه قوی و چون در عروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یابد حدت و اشتعال عظیم مانند صفرا بهم رساند و چون محرقه در اعراض شدید تر از غب است بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه تر از غب باشد درینصورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقه خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند و اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف تر و قلیل الخطر باشد بسبب رطوبت امزجه ایشان و در شبان صعب تر بود بسبب ناریت امزجه ایشان و کثرت ابخره آنها معین آن و بسا است که در صبیان مع سبات افتد بنابرانکه حرارت غریبه تشویر ابخره بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که در تپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را از ان زائل کند همچنین زوال اختلاط عقل برعشه گردد و اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد و تسکین عطش نماید و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا دران کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان کراهت کنند و آنرا قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی ست بجاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد سبکتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیری کرده نشود و الا بروز سوم هلاک میکند و رازی فرموده که چون بعضی اعضا با خفقان در همان روز مورث موت است و انچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و انچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و انچه از هشتم بگذرد غالب دران خیر بود و انچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و انچه از هفتم هم بگذرد و اگر خطائی در تدبیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماده فی الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب الفت دل با آن و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاهر بوده باشد استفراغی یا انتقالی و بدون تسکین باشربه باردهٔ موافقه و بدون انتقال از هوائی بهوائی لائق تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود بمیرد و درین تپ نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب درین تپ قویتر و شدید تر باشد حتی که درین زبان یا سیاه شود و آن بدتر ست و یا خشن گردد و این سالمتر ست و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان و قی نشان بودن ماده است در حوالی معده و محرقه با مطبقه بسیار مشابه ست و فرق میان هر دو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد نماید و این را اشتداد از روی غب بود و قویتر ازان باشد و با وی سرخی رنگ رو و چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه بربو و ضیق النفس چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته هر که را حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تپ منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد با خطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد و جالینوس گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف ست و حمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که در مردان بود و بدانکه اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و دران عرق سرد و غیر آن

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب الثعلب و نیلوفر و بیدساده هر یک چهار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یکنیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان بود عرق بیدمشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاؤزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب ساییده پارچه بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و گشنیز سبز ببویانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر النفع ست و ایضاً هرگاه با تپ درد سر بود پاها در آب گرم صرف نهند یا در آبیکه ادویهٔ بارده دران جوشانیده باشند و دالکامی بشرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و تخلخل بارد استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بفصد سرو و گاهی حاجت بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره یا عرض دیگر لاحق شود تدبیرش باید که در مقام هر یک مسطور ست و نیز دیگر امراض حمیات ماده در احر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهیدانه

تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند و غرغرهٔ مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز بر شیرها
همین بزور اکتفا نمایند و روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز نوبت تپ افتد که دران هیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین بسبب
قوت ادرار محرک ست و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و بروز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از هفتم
مناسب بود بسبب قوت تفتیح و بسبب آن و حرارتی که در انست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تپ یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن مینمایند
و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره بر آورده باشند شربت نیلوفر و یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد
و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزر قطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال
میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول سفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید ست
و در تپ صفراوی جمیع اشربهٔ غیر ترش احتمال استحالهٔ بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود و بشرطیکه بالغی نباشد دادن شیرهٔ
آلو بخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تپ مبردات کافوریا قرص آن استعمال کرده میشود
اما آنجا که ماده بنسبت حرارت غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه
قبل از هفتم هیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع بآب فواکه نمایند و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود در روز هشتم و دهم و دوازدهم
از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تپ زائل نشود و بالبقیه ماده دریافت گردد روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند و لیکن قلیل بنسبت ما بعد مسهلات و عوض خاکشی
اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیهٔ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر ازین تجاوز نماید و تپ باقی ماند از تبرید شدید
باز مانند و بمعالجهٔ غب غیر خالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا بآب الخیار هندی و یا بماء الهندبا بطریق مخصوصه
آنها میدهند و معمول آنست که بعد نضج و از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر بآب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی میدهند و گاهی عوض
کاسنی مروق چکیده که کاسنی کرده میشود و بعد ازان علاج تپ مرکب پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کهچری مونگ دهند و گاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر
و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد مینوشانند و اکثر مرضا ازان لذت می یابند و اگر تپ شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات
اندک اندازند صفت قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تپ باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه مجرب و مستعمل ست طباشیر چهار درم ترنجبین دو درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین یکمثقال
صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یکدرم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه صفت شربت بزوری بنسخهٔ معمول بیخ کاسنی تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه
خار خسک هر واحد یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب تر کنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند میرزا علی شریف نوشته که در تپ صفراوی اول
عرق عنب الثعلب ده توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب ست بشرطیکه سرفه نباشد و در تزاید مغز تخم
کدوی شیرین دو توله بنسخهٔ اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیه و شیرهٔ کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند و روز چهارم خیارین و پنجم روز
مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی علی سبیل البدلیه بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمر هندی و آلوی بخارا
و گل سرخ بر ادویهٔ تبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و حسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند
و لعاب ریشهٔ خطمی از پیچش الیین ممتاز دو است و در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میدادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیره یار باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه
گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و ملینات قبل از شانزدهم دادن ممنوع ست و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از پانزدهم
شیرهٔ اصل السوس عنب الثعلب افزایند و پس ازان در مسهل ملینات و سنا نیز اضافه کنند سویدی مینویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات
صفراوی و مجرب منست و شرب ماء القرع بانبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا القوع مشمش خشک و کذا اکل نیلوفر و کذا اکل بنفشه
اکد ملین نیز ست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن قی نیز ست و کذا خیارشنبر و کذا سپستان که الطف ادویه در وقت البول ست و کذا تخم کشوث که مفتح سدد ست

وکذا سویق قرع وکذا لیست جو وضماد و شرب صندل سفید و فرش برگ و شاخہای خلاف وکذا قصب فارسی در نہایت صاحب تپ و تغذیہ بزردہ خیار
وکذا اسفاناخ کہ افضل اغذیہ صاحبان حمای صفراویست بعد چہار دہم و شرب جوشاندہ تخم اسفاناخ ہر واحد نافع حمای صفراویست انطاکی در تذکرہ خود
مینویسد کہ غب یا خالصہ باشد و او آنست کہ یکروز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیر المادہ سریع التحلل باشد و او آنست کہ ہر روز آید و یا لازمہ بود
و او آنست کہ منفصل نشود و اغبیا از اہل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب مینامند و چنین نیست و ازین معلوم شد کہ حکم کلی رجحی کہ ہر روز آید
بنحویکہ آن بلغمی ست خطاست و ہمچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات و عمدہ درین علامات خلطیہ ست بالجملہ خالی نیست کہ اشعار واقع شود یا بقو
مادہ از روی کمیت یا کیفیت یا ہر دو معًا یا ضعف آن و ہمچنین ہمہ از علامات معلوم شود پس در اول واجبست مبادرت بقی از آب و عسل و آب ہندوانہ
تا آنکہ تلخی از دہن منقطع شود و آب دران شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست کہ طبیعت نرم باشد یا نہ و در صورت اول سکنجبین یا ماء الشعیر
و عناب و شرب آب انار و ماء القرع یا شربت نیلوفر یا بنفشہ کفایت کند و در صورت ثانی تمر ہندی و آلو و گل بنفشہ افزایند و مطبوخ را نیز با شیرخشت و ترنجبین
و شربت ورد صاف کنند این مجموع در سہ اقسام اول خصوصًا در قسم سوم و آنچہ ازین ادویہ میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز و واجبست مبالغہ در تبرید
در ہفتہ اول بخوف انتقال این تپ بسوی دق و اکثار از آب [illegible] ہمہ ہفتہ مذکور و گفتہ اند منع آن اصلا و اولا و این احکام بسبب اقسام غب متغیر میشوند
چنانکہ گفتیم بعدہ فصد بعد تلیین و نضج نہ قبل آنہا جائز بود ہرگاہ علامات امتزاج مادہ آن با خون ظاہر باشد والا غب خالصہ بشطر الغب منتقل شود و چنانکہ
محرقہ یا تشنج یا دق انتقال مینماید ہنگام تقلیل تبرید و واجبست تازگی بدن با دہان باردہ مثل روغن کدو و بنفشہ و مورد و بفرش گلہا و قرب آب
و لباس مصقول و غسل دست و پا با آب سرد و استنشاق و طلا بمورد و صندل یا ہر دو در سرکہ و گلاب و آب کدو ترکردہ باشند خصوصًا کہ تپ با صداع
باشد و گاہی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسہال شود با شدت حرارت والا آب خلاف و زرشک اکتفا نمایند و ہرگاہ قوت در ذوبان
ساقط شود در استعمال مسلوقہا از راحت جائز بود خصوصًا در سردی والا اطریہ یا مزورہ آلو و غیرہ کفایت باشد و کدو را با سرکہ درینجا فائدہ اعظم
و این دوا از تراکیب مجربست صنعت آن سنای مکی گل بنفشہ سپستان عناب ہر واحد اوقیہ گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو و خیار ہر واحد
نیم اوقیہ ہمہ را در چہار صد درم آب بپزند تا پنجاہ درم بماند پانزدہ درم خیار شنبر و بست درم ترنجبین مالیدہ صاف نمودہ استعمال کنند و سہ مرتبہ تکرار
آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقہ باشد بعد ازان این حب بقدر یک مثقال با شربت بنفشہ و آب تمر ہندی صنعت آن صبر سقوطری
پوست ہلیلہ زرد ہر واحد یکجزو سقمونیا گل سرخ مصطگی افسنتین کتیرا ہر واحد نیم جزو با ماء القرع یا خلاف حبہا سازند و بتکرار استعمال کنند اگر تپ
زائل نشود و این از مجربات ما و عدیم الخطا ست صفت ممسک الارواح کہ ہنگام سقوط قوی از تواتر حمیات بکار آید و باقی احتراق و فتور و ضعف
و آنچہ بدماغ از شکایت تپ واصل شود و لاغری و ادبار قوت شائبہ زائل کند گلاب عرق بید عرق نفنع ہر واحد یکجزو کہ مجموع پنجاہ درم باشد در ان
مصطگی و درونج و بادیان ہر واحد یکدرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کردہ در ہر رطل این شربت سیب و شربت بنفشہ و شربت ورد و خوشبو
ہر واحد سہ اوقیہ داخل کنند و بقوام آوردہ استعمال نمایند صفت نقوع کہ در اخر حمیات مستعمل میشود و آنرا استیصال میسازد و ایضا از مجربات ما
پوست ہلیلہ زرد و ہلیلہ سیاہ ہر واحد اوقیہ سنای مکی گاو زبان تخم کاسنی شاہترہ زرشک کشنیز خشک ہر واحد نیم اوقیہ بکوبند و با مثل نصف آن ہر واحد
از مویز منقی و انجیر و سپستان ترکردہ بعد شش ساعت ازان بنوشند و بعد چہل و ہشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند و بمبرد و مارد
و عدس و اتباع گل سرخ بسودہ بسرکہ سرشتہ مالش کنند و بعد آن بجاو عصفر بسرکہ سرشتہ و کشنیز سبز پوست و یا خضاب نمایند و راحت لازم گیرند و مثل تخم ریحان
و بزرقطونا و تخم خرفہ [illegible] از مجربات شربت آب قطا [illegible] در غب ست و تعلیق زعفران و مرجان و تخم [illegible] یکروز قبل حضور اول [illegible] ایضا در نسخہ مینویسد
کہ تنقیہ صفرا نمایند بمسہلات مع اصلاح اغذیہ و تبرید چنانکہ در علاج دموی مذکور شد مع مبالغہ ماء القرع و سکنجبین و آب ہندوانہ و تمر ہندی بخوبی
و آنچہ اختصاص بغب دارد قرص بنفشہ با ماء القرع و ماء الشعیر و آب تمر ہندی با خیار شنبر ست و کذا شربت لیموں طبیخ ہلیلہ و کذا [illegible] فرش گلہا

وصفصاف و برگ نی فارسی نمایند و بزوری لعاب مثل تخم مرو و اسپغول بنوشند و انچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه و آب عسل ست پس استعمال شربت ورد
و بنفشه بسکنجبین و این علاج بعینه برای محرقه نیز هست قرشی و سدید کازرونی مینویسند که اگر با غلبه صفرا در خون کثرت یابند فصد بتعجیل نمایند یعنی در ابتدا
نکنند بلکه بعد اندک نضج و تنقیص صفرا بسحقه ملینه و اخراج خون اندک نمایند و خصوصاً اگر غیر خالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر
تشنگی یابند با شیره تخم خیار و خرفه و مغز کدو بدهند تا تفتیح سدد و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم
استعمال کنند و بعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه و نیلوفر و همچنین شربت دینار یا یکی ازان هر دو یا شربت آلو و لعاب اسپغول یا شربت لیمو
بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید داد که تپ با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض
یا حلو بشکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند و اولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه ست و ایضاً دران غذائیت ست
یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی آنکه بشربت ورد و مکرر یا بهلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر میکند پس اصوب ست که انچه با وی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشد
نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی ست بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمر هندی ست
و این نیز اصلاح آن مینماید و آب هندوانه بشکر یا سکنجبین بغایت نافع و ماء القرع نیکوست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم ست و این وقتیست
که بدان اراده تلیین قوی و اسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا اکثر آب فواکه نمایند و تلیین طبیعت هر روز دو
مجلس بفتیله و حقنه لین کنند اگر طبیعت با شربه مذکوره نرم نگردد و در آخر روز و در شب هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصاً اگر
تپ با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیره تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج
بخورانیدن کافور در بعض اشربه مذکور افتد و اگر در انجا غثیان و قی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در
فعل قویتر میگردد و یا شربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار را فزایند تا قوی تر باشد و یا نقوع از تمر هندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر
پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بیست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود و یا شربت تمر هندی یا
شربت آلو بالو دران داخل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین سادج دهند و گاهی این
قوابض نزد تنقیص طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت دران هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی
و غثیان بمثل شربت انار منعنع منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زرورد و باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت
غلیان صفرا و التهاب آن درین کافور افزوده میشود و مسهلات نقوع مقوی مثل شیرخشت در ریوند و یا آب انارین بهلیله دهند و بهلیله را قبل از نضج تام یا دو هفته
ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضاً اگر چه آن مسهل صفراست لیکن دران [illegible] و تحفیف بسیار ست و ازان خوف [illegible]
پس احسن درین تپ ترک آنست و یا چهل درم شربت ورد و مکرر با بیست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر ست و یا مغز خیار شنبر بشربت بنفشه
و روغن بادام شیرین دهند و خصوصاً اگر با تپ سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا
شربت بنفشه عوض شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه میکنند و اگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که
تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیاج باشد با وجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب اکثر امراض صفراوی کمتر از انست که در غیر او ست و روز نوبت خصوصاً
که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و اما در روز ششم خطر عظیم ست
زیرا که گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز ششم سبیل تاخیر الاتفاق افتد الا بحران روز ششم ردیست بهر آنکه قبل از انتها بود پس اگر دران روز
اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند و خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند و باشربه مناسبه اقتصار ورزند و بعد
ازان ماء الشعیر یا شیره مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیره پست جو و خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام ازینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف

در نبض یابند که دران هنگام شوربای بچهٔ مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود بماء الشعیر و مانند آن بدون بچهٔ مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف بسبب
مرض در انتها یا قریب بانتها باشد و شوربای بچهٔ مرغ دهند در معده فاسد گردد بسبب اشتغال طبیعت دران هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش فزاید
و بدان تقویت معتدبه حاصل نشود و پس هرگاه تپ خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورهٔ انار دانه یا آلو یا زیرباج یا لیموئیه یا اسفاناخ یا خرفه یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانیه
دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و بسرکه یا آب لیمو ترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه محتاج بچوزهٔ مرغ در ایام
ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متخلخل بدن اند و اما خیر ایشان را غذا در روز نوبت و در حالت قبض طبیعت نباید داد
ادویهٔ موضعیه بتسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سهر که بسبب حرارت بود مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدانچه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیار و تبرید جگر ایشان بنهادن خرقهٔ مبلول بگلاب
و آب کاسنی یا آب خیار یا اندکی سرکه بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور دران اضافه کرده میشود و شستن دست و پا بآب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع
بود بجهت تسکین صداع و کشیدن ابخرهٔ متصعده بسوی دماغ ایشان و واجبست که در ابتدای نوبت آب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت
شیرهٔ بذور بارده و شربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان از سکنجبین با آب هندوانه یا آب سرد یا بشیرهٔ تخم خیار نمایند و عرق را صحیح
کنند تا ادرار او زیاده گردد و در مسکن آب باشند و دران حرارات آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به و زعرور و خیار و از ریاحین برگ مورد
و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و برگ ریحان بران آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و گل بنفشه بدارند و جمیع لخلخهای بارد خوشبو
مرتب از گلاب و آب خلاف و نیلوفر و آب مورد بویانند و اندک سرکه دران افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سرکه نگردند و گاهی حقنه مثل آب هندوانه یا آب خیار
ایشان را نفع کند **بعض متاخرین** دستور العمل علاج تپ صفراوی چنین نوشته اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت
گاوزبان در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تپ شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویهٔ مسکنه
دهند و یا شوربه کنند یا از شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز تخم کدو بشرط تشنگی بسیار و گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر
تپ و تشنگی تسکین یابد و منضج صفرا خواهند نقوع دهند تا زود نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلو بخارا از شک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تپ و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه
ادویهٔ مسکنه دهند که همین نضج خواهند داد و تا چهار روز چنانکه مسهل مهلک است دوای قوی نیز ممنوع است مگر در یرقان بشرکت کبد که بحران او
روز چهارم شخص آلو و تمر هندی و آب کدو و آب کاسنی و آب تربوز وغیره جایز داشته اند اما هرگاه غلبهٔ صفرا بود و تپ یکروز در میان یا هر روز
آید شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ
تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در مجموعه
گفته آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز خوبست و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار بحسب تقاضای وقت و مزاج دهند غرض
تا روز هفتم که روز بحرانست تسکین مزاج نموده باشند و درین اثنا اگر خود بخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چار ماشه و کشنیز خشک چار ماشه و کافور قدری
و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب الآس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه
و اصل السوس چهار ماشه در نسخه ضم سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمر هندی سه توله با لعاب اسپغول دهند
و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایند و اکثر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرهٔ تخم خیارین یکتوله مغز فلوس تمر هندی
مالیده نیز میدهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائده ماء الشعیر با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین
صفرا و هیجان آن نافعست و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و سکنجبین با ماء الخیار و آب تربوز و آب کاسنی درین باب با شربتها و قرصهای مذکوره نافع بود و اگر

روز ششم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک است و اگر غب دائم و لازم باشد گاهی
بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جایز است بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه
داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیره مناسب یک روز مثل شیره کاهو یا شیره مغز تخم تربوز یا شیره تخم
خیارین شش ماشه نیز از همین قبیل جایز است از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و درمیانه روزهای مسهل تبرید یا منضج
باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویه سابقه بادیان گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا
کهچری یا آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیره مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند
و روز چهارم شیره تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکون است فی الجمله تحریک
مناسبست شیره مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جایز نیست که خطرناکست و روز هفتم که روز نوبت اول بحران است بجای
تخم کاسنی و خیارین شیره مغز تخم کدو و هندوانه دهند و درین روز هیچ وجه تحریک جایز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب
تمر هندی و خمیره بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق
بید مشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث تشنج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز انذار و روز نوبت
فی الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرورست شیره تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیره تخم کدو با لعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت
مسهل و اخراج بقیه ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بید مشک دهند اگر بقیه تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند
و روز سیزدهم هر چند روز نوبت است درین روز بقانون مقرر تسکین ضرورست ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم
که روز بحران حقیقی این تپ است فی الجمله تحریک ضرورست شیره تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران است
و استعمال محرک هیچ وجه تجویز نیست شیره مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بید مشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه
بعد از بحران است اعانت بر دفع بقیه ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیره خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم
تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هر چه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد عمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود
آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب است و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و یا بپا در آب گرم نشانند
تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و عرقی که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و روز راحت اشربه مطفیه مثل شربت آلو
و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و استعمال صفرا بمار الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار
مع تخم آن افشرده و شربت ورد و کرویا شیرخشت و مانند آن که در آن تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا مزورات ترش معمول از تمر هندی و ترش و انار
و نیشوق و از بقول بارد مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجربست و آب تمر هندی با نمک
بوده راحت و بعد از [illegible] روز نوبت انفع است و اگر بر اسپ که برز الوی [illegible] باشد بقدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آن لرزه یک گهری بخورند
برای دفع لرزه عجیب نوشته ذکر بعضی نسخ که [illegible] نافع تپ صفراوی از مطب اعیان تذکار [illegible] لعاب اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه
در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشانند گاهی [illegible]
و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیره تخم خیارین و لعاب بیدانه [illegible] و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیره کاسنی داخل کرده

دیگر تبرید آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسبغول یکتوله نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب سنده
سه توله شیره تخم کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیموئی سه توله بعرق عنب الثعلب
هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی شربت لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوڑه چهار توله
کرده میشود دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیره تخم خیارین شربت بنفشه اسبغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیره بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه میکنند
و گاهی بعد مسهلات آب تمرهندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسبغول کرده میشود دیگر خیسانده گل سرخ گل بنفشه
گل نیلوفر هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شیره خیارین هر یک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه
گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح
مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل حمای صفراوی فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلو بخارا ده دانه گلقند چهار توله
بعرق بادیان عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دوپهر نخوداب و شب شله تا دو پهر
بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکوه هر چه مناسب دانند دیگر فلوس خیارشنبر شش توله تمرهندی چهار توله شکر سفید چهار توله بعرق شاهتره بست و پنج
توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراقی با رطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ
بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش ماشه تمرهندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند
داخل کرده صاف نموده بنوشند **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه** مفید تپ صفراوی این حب زهر مهره در تپ و قی صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهر مهره
خطائی ساییده دو جزو مروارید صلایه کرده یک جزو هر دو را باز باهم خوب صلایه کرده حب بگلاب بسته بقدر دو ماشه بدهند حب برای تپ صفراوی و لرزه
بنگ چهار جزو کافور یک جزو ساییده حب بقدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهڑی پیش از آمدن لرزه و تپ بدهند و حب الشفا معمول علویخان نیز مجربست
دوائیکه تپ لرزه صفراوی را نافعست تمرهندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام در آن حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام
در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گهڑی شربت مذکور بنوشند و سه روز بهمین طور بعمل آرند که مجرب و ملین طبع است غذا شربت تمرهندی با خشکه یا نان
یا کچڑی مونگ دیگر بگیرند ست گلو و طباشیر هموزن و هر دو را سفوف ساخته یک ماشه در تپ که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول برطرف شود
و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر ساییده یا خیسانیده دهند نفع بین کند دیگر برای تپ غب معمول اطبای هند بیخ نیم و گل و برگ ببول و اندرجو هر یک
دو دام در چهار سکوره آب جوشانیده شیر گرم بنوشند دیگر برای تپ گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه ساییده در شیر بز که خام باشد
بیامیزند و در سه پهر کف دست و پای خوب بالش کنند تپ فرود آید دیگر شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه هر واحد دو درم در آب بر آورده آب تمرهندی دو توله
افزوده اسبغول مسلم یکتوله خورده بنوشند و یا شیره برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم بآب ساییده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند مفیدست
که حمیات حاره را مجربست قنب یک جزو و تخم اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام بآب دیگر که تپ و لرزه را عجیبست برگ خیال و کوکنار
مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف العمل است و در تپ غب جهت دفع حرارت
و تلیین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بست عدد تمرهندی ده درم هر دو را در دو رطل آب
بجوشانند که چهارم شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز برین مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تپ لرزه صفراوی
عجیب الفعل است حب صندل سرخ کشنیز پوست بیخ نیب پدماکه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند
تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند و در حمیات نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند
تپ گرم دور شود و هر چند که از شرب [illegible] پیدا شود مفید بود تا بچهار روز یا هفت روز بکار برند و صاحب تکمله [illegible] جهت تپ صفراوی مفید [illegible]

واگر نتوانند که تلیین معدل صفرا مثل آب آلو فشرده انار پنج توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره بنسخهٔ جامع الجوامع بدهند ششم آنکه
در وقت غلبهٔ تب و فرود آمدن لرزه اشربهٔ سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیموی علوی خان در گلاب و عرق بید مشک داخل کرده بدهند
و با طباشیر در آن آمیخته و ترنجبین ساده و شکر تری با آب تربوز دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب بنشانند و در اختلاط باید که دست و پا در آب نیم گرم بدارند و بنابر رفع خشکی
و درشتی زبان سپوس تخم آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشهٔ خطمی در گلاب برآورده لیمو بر مضمضه نمایند هفتم آنکه
روز سیزدهم از غذا مطلقاً باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر و آب انار معصور قناعت ورزند تا نوبت هفتمی که روز چهاردهم است تب بگذرد کذا فی النسخ الکبیر
هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند که غب خالص یا غیر خالص سبب گذشت پس ضرور بمعالجهٔ آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا
فی اعمال الکبیر [illegible] نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلاً اگر میل با علی بود مانند فم معده علامتش [illegible]
و غثیان [illegible] باید که اول اگر [illegible] پیچ داده [illegible] کنند بعده طباشیر [illegible] در مربای سیب [illegible] آمیخته با گلاب [illegible]
بدهند و اگر [illegible] علامتش پیچش شکم یا قبض و نفخ دال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بجانب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب راست
در شکم بود باندکی درد پس بمدرات بارده ادرار نمایند و بر خلاف جانب میل او هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث ضعف و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکلیل فائده
بدانند که بعد از نضج و تنقیهٔ ماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد تا دو سه روز بلکه یکهفته متواتر قرص طباشیر ملین باشد در شربت
کشوث علوی خان یکنیم توله با مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفتاح الو سهل گوید که گاه استفراغ کرده میشود ماده
حمای غب را باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی فم معده بود و بر فم معده بریزد و استفراغ کرده میشود و با سهال
از حقنهای لینه اگر حرکت او بسوی امعا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از فرجات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تلطیفه کرده میشود بسوی مزاج حمای
غب را بچیزیکه تلطیفهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و شرب آب سرد و گاهی تلطیفهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزیکه استفراغ ماده حار
یابس او کند زیراکه هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید
و تلیین اعضا کند که تب بتخفیف آن و لدع آن کرده است و باید که استعمال کنند ازین اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت معتاد
او باستحمام در یکروز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تب عفنی شراب قبل از نضج ماده تب بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب ماده
تب را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس
تبرید و ترطیب آنها کند زیراکه آب تنها عسر النفوذ است و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید
که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج بآب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد و رطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشکاب جو و زردهٔ
بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوچهٔ مرغ و بازوهای دراج و کلهٔ پاچهٔ جدی است پس بعضی ازینها ترطیب صرف کند چون زردهٔ بیضهٔ
نیمبرشت و بعضی تبرید و ترطیب هر دو کنند همچون ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیهٔ ماده تب نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب
حمای غب آنرا تناول کند بوعلی سینا مینویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنی از اسهال و فصد و جمیع ابواب که مراعات آن در
واجبست و بنابر آنست و التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا مسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بضعفی که مذکور شد بلکه لازم است مبادرت
در ابتدا بتلیین خفیف بمثل آنکه در انجا ذکر کردیم و بمثل تمر هندی که بقدر چهل درم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا با آب انار ترش
و شکر و بمثل طبیخ لبلاب و تخم کشوث و مویز منقی و یا نقوع آلو و ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول بعض اشربه مثل شربت آلو و ازلاق
و تلیین میکنند بطبیخ عدس بلبلاب و با حقنهای لینه مثل حقنهٔ طبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس در روغن بنفشه و بعصارهٔ چقندر و روغن بنفشه و بورهٔ
بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند سوا آنکه صواب آنست که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه را از اغذیه در ضرورات ندهند

مگر هنگامی که تلیین طبیعت کرده باشند بدانچه مذکور شد با وجود آنکه اسهال در ابتدا در تب غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل او در غیر آن و اگر چه آنرا نیز ضرر بزرگ ست و اگر
ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذلک چون خوف کنند که مرض مهیاج خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و دوا حلیت که
تحریک نجیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد شرائط مذکوره و ادرار بول بشیره بزور نمایند و باید که در دو نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود
و در معده او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد از نوبت نیکوست
و همچنین نهادن پاهای در آب گرم تا بقا پایها حرارت را جذب کند و مستحب ست که در سکنجبین خصوصًا در اواخر شیره بزور مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت
و بعد نوبت ماء الشعیر دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بوجه
مذکوره سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول یکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بجنسه یا با شیره او در آب گرفته غذا باید ساخت
و گاهی از مونباش و عدس ساخته میشود و هر گاه طعام در معده او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد پخته تخم
بیخ کرفس اندران اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تب غیر شدید و غیر خالص بود دران اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب
بحران دلالت کند بماء الشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو پخته و خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع ست
با وجود لذت آن تلیین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویه کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهوست و بدانکه مقصود
در تغذیه صاحب غب یا ترطیب ست چنانچه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خصی و مغز سر جدی یکسی که غثیان نباشد و زرده بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب
هر دو چنانچه مثل آب اسفناج [illegible] دهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصًا در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید در یابند و یا خوف انقلاب آن بمحرقه یا غب لازمه باشد پس گاه
بیمار بحران برسد و نضج در قاروره ببینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیه بدن از ماده کفایت کند بهتر و الا در آن
هنگام معالجه چیزی که اعانت طبیعت بدان مناسب بود و ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و نقیض طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر نبینند استفراغ
بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یک دانگ [illegible] در جلاب ست و یا طبیخ هلیله سیاه و تمر هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیار شنبر بدستوریکه میدانند و محتاج اند
که آنرا مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضًا قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و آن نسخه مستعمل درین صفت بگیرند پوست هلیله زرد چهار درم نبات سفید
بیست درم سقمونیا یک دانگ با آب سرد بخورند و بعد از آن معالجه با درار نمایند و اگر درانجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان
چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن بر اضمده که بر سینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او
نگردند و بعد از نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشانست و خصوصًا معتاد آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر
غب خالصه ست و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که در آن عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بروغن بنفشه
و روغن گل مضروب با آب مالش کنند و در آن مقام اطول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست از اطالت مقام نزد خروج از حمام
در آب نیمگرم بنشینند و بقدر استلذاذ در آن مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آن بعد حمام خارج بشوند شراب ابیض رقیق ممزوج با آب بسیار بنوشند و پارچه پوشند تا عرق بسیار
کنند و اگر ماده مرض چیزی باقی باشد از آن نضج یابد و بعد از آن با غذیه سرد و مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج با آب نیز خوف
نکنند و تدارک کند آب تا نفوذ در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن با آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر
درانجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین با ماهای مدر مثل آب
مروق کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که در آن مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد صاحب کامل گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیه
حرارت و با استفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهر دو امرست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیه حرارت بیشتر
از حاجت با استفراغ ماده باشد بهر حال چون این ثابت گشت باید که تلیین طبیعت با شیافی کنند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار شیرین [illegible]

افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیار شنبر و یا آب لبلاب که در ان خیار شنبر مالیده باشند یا شکر و شربت ورد دیگر سکنجبین با برف یا آب سرد هر واحد بقدر حاجت
بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنه لینه که در ان ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و چقندر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ
و آب کامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را باسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد و اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا
دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب نارجاشنی دار و جلاب با اندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده با اندک آب هندوانه
و یا آب خیار با اندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لا سیما اگر
اخلاط نضج یافته باشد چه آن در شکستن تیزی حرارت فعل نیک ست و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات
نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هیچ ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت
پانزده درم تا بیست درم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و اما مخلوط نکنند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه با وی آمیزند تا آنرا از معده قبل هضم آن نافذ نکنند
و بدن را غذای جید نرسد و ایضا ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند ما دام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحاله آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر
بیک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکوست و ایضا بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و امعای دقاق بسوی جگر
بسهولت نافذ کنند و بعد از ان بیک دو ساعت مزوره معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقله یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام از اینها که حاضر باشد با آب انار و آب
غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت بروغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه با آب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیه بارده
که اینها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیه مرطبه موافق جمیع صاحبان تپ اند و لا سیما بکودکان
و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات به ترطیب زائد تر تا بحال طبعی خود رجوع کنند
و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیه ایشان به برف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر
و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت با آب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر ندهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت
آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر برین حال باشد باشیای سرد و مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج
در بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانه اوسط
بنشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تپ خالصه بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج
ظاهر نشود باکی نیست لا سیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس او میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول در حمام بروز غیر نوبت
باشد و معده او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را در آن بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود و باید که غرض طبیب در ادخال او بحمام ریختن آب معتدل الحرارت
بر وی باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیم گرم پس اندک گرمتر از ان بعده آب
معتدل در حرارت و بعد از ان بتدبیر یکه مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا تاریبا یا بچه مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باک نیست
که آن ترطیب بدن او کنند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچه مرغ با آب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در
استعمال قی بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده او مضایقه نیست و بعد قی شربت انار یا شربت غوره با آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که در ان حدت
و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت بعمل آرند و غضب نیاورند که این مقوی صفرا است پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال
نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد حب جالی و ایلاقی مینویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز ست
یکی اجتماع اخلاط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع اخلاط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت بتسکین حرارت غریبه و تدبیر
مزاج بیشتر از تنقیص ماده باشد لیکن اولی تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انار ترش با غیر النسبت

که در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم شیره بنفشه بگذارند مالیده صاف کرده و مقدار ده درم لعاب اسپغول با شربت آلو آمیخته
و این شربتها حرارت شربتها بنشانند و طبع را نرم کنند پس اگر با تب صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنه لین اولی تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس
گندم هر یکی ده درم شاهترج بیست عدد سپستان پنجاه عدد کشنیز سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا بیک آثار آید صاف کرده مقدار پنجاه درم یا سه استار
ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ در آن بگدازند و پنج درم روغن آمیخته بعمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه هر یکی ده درم سبوس گندم ده درم انجیر
پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و ده استار ازان گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بوره ارمنی در آن
حل کرده بکار برند و اگر پنج درم انگبین آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد نخست طبع را نرم نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر وغیره نشاید داد و اگر طبع هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضے طبیبان گفته اند که درین تپ دوائی که در آن حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند
ازانکه تپ محرقه گردد یا به سرسام بازگردد لیکن هرچه تری و سردی میدارد باید داد و جمهور گویا گویند که اگر قوت مساعد باشد و تپ غب خالصه بود بگیرند بیست درم
پوست هلیله زرد و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین در آن حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشند و میگویند دانگی و نیم
سقمونیا در بیست درم جلاب که با آب آمیخته باشد نیز حل کرده بروز آسایش بدهند که تن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تپ باز نیاید و اگر باز آید
ضعیف باشد و همچنین میگویند اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود شربت ده درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا نیمه
گردد مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشد و بران خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته یا مالیده کراهت کنند
تنها آلو را بکار برند و یا تمر هندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قومی گفته اند که اگر در ابتدای
مرض چه در تزید آن حاجت تلیین طبع باشد هر روز دو استار ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند
و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند و جالینوس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر
حاجت آید بجای کشکاب باید داد و لیکن بهتر آنست که در تبهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بلی تمر هندی و آب آلو بدهند و بعوض آن آنجا که ده درم
ترنجبین نهاده اند هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تپ صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که بتعجیل
بصفرا گردد و اگر در تپ دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و ماء القرع و آب هندبا
و آب برگ خرفه و شیره تخم کدو و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر دهان خشک نشود پیش از ماء الشعیر سکنجبین بدهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع مع تخم یا آب انار
بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیره بزور بهر ادرار بول اندرین تپ اوفق باشد و اصل درین تپ آنست که در روز نوبت بجز شیره تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی یا آب غوره
بشکر آمیخته یا آب انار یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز غذا
ماند چون کشکاب و غیر آن در روز راحت دهند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب بعد از سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت دهند و مزوره
ماش مقشر یا طفشیل از ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزوره کدو با آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف است اگر در معده
صفرا باشد بدان مستحیل گردد و مزوره زرشک و آلو و اسفاناخ بمغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که هر روز نوبت پنجم یا ششم خورند یا این صفت باید بگیرند شیره تخم خیار
و تخم خربزه هر یک بیست درم اول تخم کاسنی ده درم کوفته و سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا به نیم آید صاف کنند پس شیره تخمها و سی استار شکر آمیخته بقوام
آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تپ هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مرض تخلیط طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا کمتر و سبک تر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و آن روز دهم باشد آن روز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند و در نوبت
هفتم بحران تام گردد و تپ منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی ترنجبین بدهند
ابن الیاس گوید که علاجش سه گونه است اول تلطیف حرارت غریبه دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر اغذیه و غذاها و باید که شربت جلاب با تخم کاسنی و نیلوفر

هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا تمر هندی بیست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده و یا جلاب از آب انار [illegible]
شیرین اوقیه و از شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر و یا هر صباح جلاب آلوی سیاه ده عدد و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بدهند و بهمین تدبیر
تا روز ششم بگذرانند بعده روز هشتم تلیین طبیعت کنند بمنقوع فواکه یا بمطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا باین مطبوخ **صفت** آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد آلوی جبلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
آید و در آن شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند بعد از آن بماء الشعیر چهل درم غذا سازند و اگر نقیع
از مطبوخ کاره باشد و بر شرب او قادر نبود شربت ورد مکرر یا چهل درم با سکنجبین ده بیست درم و آب [illegible] دو رطل بنوشند و این وقتیست که فصل تابستان
قوی و مریض را تشنگی شدید [illegible] و الا این حقنه تلیین کنند **صفت** آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم
عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یک دسته برگ چقندر یک بابونه خطمی یک کف کشنیز یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل
بماند و در آن خیارشنبر و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در حقنه انداخته بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کردند
بتعدیل مزاج بجلابات سرد مثل سکنجبین ساده و آب هندوانه و شیره تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تب سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه
و ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر
بدهند و اگر از تب چیزی بعد این تدبیر باقی ماند مرتبه دیگر بمسهل مذکور اسهال آورند و چون تب بالکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و قرص
طباشیر ملین یک مثقال بدهند این دستور تا روز چهاردهم است و بعد انقضای چهاردهم هر صبح شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده دهند و اگر احتیاج تلیین باز افتد قرص طباشیر ملین
با آب نقوع سه اوقیه ترنجبین بیست درم بدهند و غذا مزوره آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمر هندی با کدو و اسفاناخ یا مزوره ماش یا اسفاناخ و کدو بدهند **صفت**
قرص طباشیر ملین نافع در این تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد
نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن یک مثقال و بدانند که از نشان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل
و آن محتاج است در رد او بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس و مزاج عرضی نیز همچنین باشد احتیاج تبرید
و ترطیب زیاده تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیره تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و ببرف سرد کنند اگر جگر و معده
ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع است و چون مرض منقضی شود و تب زائل گردد و ببینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام
داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم بگلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا
مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچه مرغ و ماهی صغار رضراضی دهند **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین ساده بشربت نیلوفر بنوشانند خصوصا
اگر با صداع باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلیین طبیعت روز فتره با آب انار این نسخه آنچه افشرده بشیرخشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو
مسهل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماء الشعیر یا مزوره ماش ترش با آب فواکه حامضه و کدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تب است سنای مکی پنج درم پوست هلیله
زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی
هر یک ده درم بدستور مقرر ساخته صباح بنوشند و الا این حقنه تلیین کنند و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی آلو
و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد پنج درم است و وزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد جو کوفته پنج درم [illegible]
بدستور و چون این تب شدت نماید باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کند مثل تمر هندی و آلو و آب هندوانه و سکنجبین با شیره تخم کدو
یا تخم خیارین [illegible] شیره مذکوره و اگر با سعال یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر دهند جالینوس گفته که حذر کنند از تلیین شکم محموم در روز نوبت
[illegible] مگر آنکه تلیین شکم [illegible] بسبب ضعف او یا بسبب اجابت و شدت [illegible] نباشد با فواکه مزلقه حقنه کنند و ثابت گفته که

چون احتیاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون ارادهٔ تبرید جگر بنهادن خرقهٔ مبرد نمایند
بعد خلو معده از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید که معالجهٔ غب بمبردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اورام پیدا کند سعید
ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او با استفراغ
مادهٔ زائدهٔ عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم ست که ابتدا بتلیین طبیعت باب آلو و آب تمرهندی بشیر خشت و آب
انارین بشحم آنها با شکر یا بشربت ورد مکرر بسکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند
فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آنرا قی نکند و مزاج او حدت
بپذیرد و بعد از آن سکنجبین و آب انار با آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمرهندی بدهند و در زمانهٔ التهاب و شدت عطش شیرهٔ تخم خرفه
و ماء القرع بسکنجبین شکری و لعاب اسپغول با آب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماء الشعیر بدهند و در شب اشتغال بمبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین
خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا بمزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان
سبوس با آب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر
قابض با آب سیب استعمال کنند و شیرهٔ انار دانه برب بهی نوشانند و تبرید معدهٔ او با آب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر
مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تپ مفارقت کند از بچهٔ مرغ کوچک با آب غوره یا با آب انار یا با آب انبرباریس غذا سازند و بعد سکون امر نماید
ابو منصور گوید که جوانی را دیدم که او را حمای غب بود و چون نوبت چهارم آمد با پسته و در وقتی که مفارقت میکرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد
پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار بر آوردم و تپ منقطع شد و خروج تمام از آن یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت
قبض و زمانهٔ تنقیهٔ او بعید باشد اسهال با نقیع آلو بخارا دهند یا نقوع هلیله و غیره که از صعتر زیرا در قول جرجانی مسهلات شدید بکار برند و اگر نوبت اصبح باشد ماء الشعیر
بید و بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آنرا قی کنند و غذا ببقول بارد سازند و مزوراتی که در آن شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر
بخورانند و پسته جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد بعده با آب سرد شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قوی تر خواهند زیرباج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر
و روغن بادام یا زعفران و یا سنبوسک یا سفاناخ و کدو بطریق مزوره و کاهو و شاخهای چقندر مسلوق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصل
و بادام سوده آمیخته و یا مزورهٔ ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه و با سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغز تا خیار و بادرنگ بخورند و ماء القرع و آب هندوانه بجلاب
و سکنجبین بدهند تا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید و تطفیه بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای
مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و اوقات خالی شکم خرقه در صندل و گلاب ترکرده سرد ساخته بنهند و وقت غذای او قبل
نوبت بشش ساعت و بعید تر از آن نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تپ قوی تر و کهنه تر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اسباب
مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و حرارت شدید باشد در نوشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب هندوانه با لعاب اسپغول
با آب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماء الشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز باشد در غذا اکتفا باشد بار دیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر
بقدر دو ساعت بسکنجبین ساده بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است بعمل آرند صفت آن بگیرند ماء الشعیر ده اوقیه
لعاب اسپغول یک اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضهٔ خام دو عدد همه را باهم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند تا سه روز بسانند بعده گوشت
مرغ و تره ها بخورانند بعد از آن بعادت او روند شیخ گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلو با شکر طبرزد یا بگلو شیرین ساخته بنوشانند و استاد من گفته که
واجبست احتراز از آنکه هجوم نوبت ملاقی شود و معدهٔ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و وقت
وقت جهاد او قوی باشد و در آن وقت با اغتذا احتیاج نبود و همین نسبت امر در سائر حمیات نائبه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود قی کنند یا نه بگیرم

که سکنجبین در آن حل کرده باشند و بعد تبرید تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از شمیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو
سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تپ سرد گردد بسبب غور حرارت آن بسوی باطن و تحجر حرارت غائره بسوی سر پس اطراف را در آب گرم نهند و شرب
آب سرد ترک نمایند و گاهی کبد ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل الهندبا و گلقند کنند و تنقل بگلقند و شربت لیمون ذهبی فرمایند

علاج غب لازمه

بدستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما در اینجا نسبت بغب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدیده چندان مبادرت نکنند خاصة که غب خالص
بود و تا اثر نضج ظاهر نشود تنقیه نفرمایند و در ابتدا جز سکنجبین لیمو یا آب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج
و شیره تخم کاسنی و آب تمر هندی و آلو بخارا نافع است یا تبرید بالعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بید
برآورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیره خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی نیمکوفته عنب الثعلب گل سرخ
گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یکنیم توله بنوشند و اگر تپ تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملین سه عدد یکمثقال در سکنجبین دو توله آمیخته
بخورانند بعد ازان بشیره زرشک شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه در عرقیات مناسب برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند
و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند و اگر تپ اول روز مع سرما آید و باز لازم گردد و با نزله و سرفه باشد لعاب بهدانه شیره تخم کاهو
در آب برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیره تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی هر یک هفت ماشه
بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه خبازی شاهتره هر یک شش ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه
داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنای مکی شش ماشه
روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب
برآورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گلقند یکتوله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبرید بدهند
بعده اگر تپ مفارقت نکند در منضج مذکور عناب پنج کاسنی مویز منقی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهل مسطوره افزوده مسهل سوم دهند بعده همان تبرید نوشانند
و اگر با خلل جگر و اندک تهیج چهره باشد شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب
بنوشیدن دهند و اگر با سرفه و نرمی طبع باشد شیره تخم خرفه بریان شیره اصل السوس عرق بارتنگ برآورده رب بهی داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر با نزله و فصل گرما
باشد و بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند باز
عناب ده دانه اصل السوس چهار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسهل برعایت نزله دهند و اگر تپ با صداع مراقی و قی باشد
شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند باز
برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چهار ماشه بعرق شاهتره و عرق مکوه هر یک پنج توله جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شیره کاهو شش ماشه
شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تپ کم شود تبدیل شیرجات چنانچه گاهی بجای خیارین شیره مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو
و گاهی بجای کاهو شیره تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی درد سر مراقی و بخارات باقی بود شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه نبات
دو توله اسپغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیره خرفه بهمان وزن نمایند و اگر با طپش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات
و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاسنی شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند مصنف اقتباس می‌نویسد که اول برای تسکین و تبدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله
با آب هندوانه بیست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسپغول نه ماشه خورده شیره خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمون

چار توله خورند و یا شوید از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی و صندل سفید و کشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بید مشک هر یک یک نیم توله آب گل سدا گلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله صندل سفید عفص تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج یا یالک ماش دهند و روز چارم شیره بنفشه یک توله در گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک شش توله بر آورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چار توله بالیده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انار شیرین توله و نبات سه توله دهند و اگر اجابت طبع نشود شیافات و حقنهای لینه بارده طبع را بکشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال باسهال صفرا بپردازند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک شش توله آلو بخارا بیست عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حاده است در تلیین تعجیل باید کرد و الا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا اشکر اسفاناخی دهند و صبح شیره خیارین و کاسنی هر یک ۹ ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تپ با آنکه قتّه بمرگ میکشد و یا تمام زائل میشود بسبب لطافت ماده کذا فی المحیط بعضی گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیره تخم خیارین با شربت لیمو یا شربت آلو و اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو یا تمر هندی یا بانارگی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین افشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خشک مدد کنند مثل شکر و بنفشه و اشباه آن و آلو رسیده برنج خشک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج ببینند اگر غلبه خون باشد فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب برآرند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد شش روز یا قبلا اسهال صفرا کنند از ملینات مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال باسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز لختی صفرا دفع کنند مفید بود و غذا با شربتها خشک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و قیمه آلو برنج سرد کرده نافع باشد معتاد آن را و آش آلو بانارگی و بینه و چقندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر بزیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاج حمای محرقه بکار برند شیخ میفرمایند که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات باحوال النضج ماده بیش ازان باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین معمول از تخم خیار و تخم کاسنی خاصه هر دو کوفته نمایند و بعد ازان بدو ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنهای لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنهای قویه استعمال نکنند مگر حقنه لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هر چه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت غالب ترست یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوبست و افراط تبرید درینجا ضرور و جهت تسکین حرارت اشربه قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شیره خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرقه بصندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی نشاند و تقصیر در تبرید و ترک تلطیفه درین تپ خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق میگردد و درازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود هنگام تقصیر در تلطیفه برعایت تقریب بحران و اگر ماده بر حرارت غالب بود اول بنضج او کوشند بمنضج بارد و بعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشره آلو کم ترشی مفید میشود ذکر بعض ادویه نافع تپ محرقه شیره تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه لعاب

بہدانہ سہ ماشہ عرق مکوہ عرق بید سادہ عرق کاسنی گلاب ہر یک پنج تولہ شربت نیلوفر دو تولہ دیگر کہ با نفث الدم باشد لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ
پوست بیخ انجبار پنج ماشہ شیرۂ تخم خرفہ شش ماشہ در عرق مکوہ عرق بارتنگ بر آوردہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ بنوشند و اگر سرفہ
بسیار باشد شیرۂ اصل السوس سہ ماشہ افزایند دیگر کہ بعد سہ روز از اسقاط حمل تپ آید و سرفہ ہم بود لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ اصل السوس پنج ماشہ
در عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ بر آوردہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ دہند دیگر اگر تپ و قی و غشودگی و دوار باز ہر دو موقوف
از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضعف ظہر مادہ باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بہدانہ سہ ماشہ عرق
بید سادہ عرق کاسنی عرق نیلوفر ہر یک چہار تولہ گلاب دو تولہ شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی شش ماشہ وقت شام و شیرۂ عناب پنج دانہ شیرۂ مغز تخم
تربوز شیرۂ تخم کاہو ہر یک شش ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی پنج ماشہ بجہت صبح دہند و پاشویہ کنند و شاخ بر پا مکشند دیگر
برای تپ حاد تبرید دہند و ہر روز یک شیرہ اضافہ کنند تا روز سوم این دہند لعاب بہدانہ شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم خیارین شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ تخم کاسنی پنج ماشہ
آلو بخارا پنج دانہ در عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ بر آوردہ شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی پنج ماشہ داخل کردہ بنوشند روز ہفتم چون بیقراری زیادہ بود و تشنگی با فراط
و بول سوزان باشد شیرۂ تخم کاہو و مغز تخم تربوز و خرفہ سیاہ ہر یک یکتولہ اضافہ کنند و خیارین موقوف نمایند و روز ہشتم این مسہل دہند شاہترہ پنج ماشہ
عنب الثعلب گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ گل نیلوفر شش ماشہ تخم خیارین تخم کاسنی ہر یک یکتولہ شب در آب گرم تر نمودہ صبح مالیدہ صاف کردہ مغز فلوس ہفت تولہ
تمر ہندی چہار تولہ ترنجبین دو تولہ گلقند دو تولہ مالیدہ صاف کردہ روغن بادام پنج ماشہ لعاب اسپغول یکتولہ اضافہ کردہ بنوشند وقت تشنگی بجای آب عرق مکوہ
بیاشامند وقت دوپہر نخوداب سہ پہر شلہ ملایم تجویز ندر روز دیگر تبرید دادہ فردای آن در مسہل سنای مکی ہفت ماشہ اضافہ کنند دیگر اگر در تپ محرقہ از خیساندہ
ہذیان عارض شود پاشویہ و لخلخہ و تبرید بکار برند و خیساندہ موقوف کنند و پارچہ در سرکہ و روغن گل تر کردہ بر تارک سر نہند دیگر اگر با سوء تنفس بنا بر ہیجان مادہ بود
انتظار نضج نکردہ برای تنقیص مادہ مطبوخ مسہل خفیف دہند دیگر اگر با تہوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرۂ کاسنی ہر واحد یکتولہ در عرق بادیان دہ تولہ بر آوردہ گلاب
دو تولہ سکنجبین دو تولہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ دہند و نارنگی پختہ جائز دارند دیگر اگر مرد شخصی صفراوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند کہ مہلک است
و عوض تبرید گل بنفشہ گل سرخ ہر یک چہار ماشہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ جوشاندہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی چہار ماشہ دہند و اگر آثار تحلیلہ
ظاہر شود گل سرخ موقوف کردہ بہدانہ سہ ماشہ اصل السوس چہار ماشہ افزایند و عوض خیارین شیرۂ مغز تخم ہندوانہ و شیرۂ کاہو کنند **حب کافور** نافع تپ محرقہ
و دق و مسکن حرارت صندل بگلاب سودہ زہر مہرہ سودہ کات سفید کتیرا تخم خرفہ مقشر تخم خشخاش ہر یک یکدرم کافور زعفران ہر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز
بہدانہ ہر واحد یک نیم درم بلعاب بہدانہ یا اسپغول حبہا سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواہد آمد **سفوف ہندی** مفید تپ محرقہ است گل طباشیر مہرہ
سودہ صندل سفید سودہ کات سفید مروارید سودہ ہر واحد یکمثقال کافور زعفران ہر یک نیم مثقال سفوف ساختہ بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیختہ خورانند
قرص طباشیر کہ در حمیات حارہ مستعمل طباشیر یکتولہ زرشک دو تولہ تخم کاہوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین ہر واحد یکتولہ
گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفہ ہر یک شش ماشہ کتیرا نشاستہ ہر یک سہ ماشہ صمغ عربی دو ماشہ کافور یکماشہ زعفران دو سرخ کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول اقراص سازند
خوراک سہ ماشہ با آب کاسنی مروق یا چکیدۂ آن **قرص طباشیر کافوری ملین** کہ در تپہای گرم مجرب است رب السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی ہر یک دو درم
تخم کاسنی تخم خرفہ تخم کاہو گل ارمنی ہر یک سہ درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گرد سماق ہر یک پنج درم زرشک طباشیر ہر یک ہفت درم ترنجبین دہ درم کافور یکدرم
زعفران یکماشہ بدستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسہلات اگر حرارت باقی باشد و سرفہ نیز بود مستعمل است طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید ہر یک
چہار ماشہ و نیم نشاستہ مغز تخم خیارین مغز بہدانہ اصل السوس مقشر ہر یک ماشہ مغز تخم کدو خرفہ مقشر ہر یک یکتولہ بزر البنج دو ماشہ کافور سہ ماشہ زعفران یک نیم ماشہ
کوفتہ بیختہ بلعاب بہدانہ قرص ساختہ سہ ماشہ از آن ساییدہ در شربت نیلوفر سرشتہ بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید کہ ہیچ تدبیری نافع تر از تسکین
حرارت نیست و آن بدستوری نمایند کہ در علاج غب لازمہ مذکور شد لیکن در ینجا در تبرید مبالغہ نمایند و آنچنان باشد کہ وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار بوزن چہل درم

گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشوره پرورده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم توله آمیخته بلیسانند پس دو
بنوشند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی و آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر کفایت ترکیب
داده باشند عظیم النفع است و نزد فقیر نقوع آلو شیر سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو توله اثری
عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنپ بید و کشنیز خشک و کاهو هر یک [illegible] ماشه و سوار یکتوله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز خشک و تخم مورد
هر یک یکتوله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ تر بزیاره کرده بیه بانند و تخم
و مغز آنها بتارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه بو یابند آب برگ بید ساده و بید مشک و لعاب کشنیز سبز و عرق بید مشک و گلاب هر دو
یکتوله حضض مکی صندل سفید بوش در بندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یکماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و مونگ ماش و کشنیز سبز
بانان و یا برنج خورانند و همچنان تا هفت روز بگذرانند و در روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یک [illegible] ماشه آلو بخارا ده عدد عناب
در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیار شنبر هفت توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله شیرخشت سه توله مالیده باز صاف کرده
شربت آلو و مسهل علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بعرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام شوربای اسفاناخ خورانند
و در روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یکتوله آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک [illegible] ماشه
لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده اسپغول نه ماشه کف زده بنوشند
و وقت دوپهر غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر [illegible] ماشه در شربت نیلوفر دو توله آمیخته
بلیسانند و بالایش ماء القرع یکنیم پاو و شربت صندل سه توله و شربت نیلوفر یکنیم توله بیفزایند تا روز پانزدهم بنوشانند هم اگر تپی باقی مانده باشد بمطبوخ هلیله زرد
و شربت ورد مکرر اطریفل [illegible] چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچه بز شیرخواره با برنج دهند و روز هفدهم قرص طباشیر [illegible] ماشه در شربت انار
شیرین دو توله سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک [illegible] ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت بزوری
معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت و نادر باشد که
بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهاء الدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض بحران بجای باشد سحرگاه قرص کافور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع
آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور لطفیه کنند اگر در احشا بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از آن مسهل صفرا و حق آنست که درینجا
بفصد چندان حاجت نتوان کرد که در مطبقه پس فصد وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی الا استفراغ صفرا باید کرد بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل
باید ساخت و سایر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی رخصت نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده اند بجهت سرعت عمل و تبرید بالعرض فرموده
قدری مناسب بود و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش و مسهل اجابت صفرا کند و این غلط است جهت آنکه آن فعل دال بر غلبهٔ خلط بد است و میل
کردن طبیعت بدفع آن و بلاشک چون مددی نباشد بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد بل هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب
از علامات چنان دریابد که اخلاط کم و قوت وافیست و بهمان مقدار انقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که
بعد از آن بقیت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج است کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز درگذرد
و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ جائز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد با استفراغ حاجت نشود و چه اگر قوت برجاست بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله
خفت شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد در هیچ مرضی و مؤلف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشت
و اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی بیخ یافتند و احشای ایشان هم از آفتی خالی بود و بعد ظهور نضج که روز هفتم سیما باشد و در تپ البته خفتی ظاهر گردیده بود

دوغ گاوی ببیخ و یا البقر سرد کرده دادیم همراه طباشیر سمانه بنا بر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد بهم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جغرات گاوی بسیار
میدادیم و تبرید عظیم می بخشید چنانچه اندکی قرا شا پیدا میکرد و بعد ازان هر روز بهمان وقت تا سه چهار روز قرا شاید سقور میشد بلکه غثیان و تهوع وقتی هم پدید آمدی و
هم بهمانقدر بر حال خود بود و فترهای ظاهر پیدا میکرد ولیکن جهت رفع قرا شا و تپ و دیگر عوارضات طباشیر و گرد سماق و دانه هیل و پوست پسته هر یک یکماشه سوده در
شربت لیمون نیلوفر هر یک یکنیم تولہ آمیخته لیسانیدیم و غذا چون میخواستی پلاو خشکه گیلانی با جغرات مقرر داشتیم از روز چهاردهم تغیر میگذشت و بروز هفتدهم
و بشر و بهم صحت کلی می یافتند و باید دانست آنچه از خشکی زبان و دهان لبها ترقد و بسیار بسیار ببیخ باید باید که پیوسته آلو بخارا و یا زرد آلو و یا تمر هندی در دهان نگاه دارند
و یا بهدانه و یا باید که لعاب از بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و تخم خطمی و گل خطمی و گاو زبان همه و یا هر چه بدست آید در آب شیرین برآورده لحیه مضمضه کنند کسی معتقد
شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده جهت
تخفیف بر طبیعت در انضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در امعا و قریب او باشد تا بخار از آن بسوی سر [illegible] کند و [illegible] قلق بیشتر گردد پس تعجیل در آن اولی
و اما استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر در آن صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در آنجا قارورہ کدر و سرخ باشد و محرقه محتاج
بتلطیف تدبیر شدید تر است زیرا که مرض حاد تر و بحران و منتهای آن سریع تر بود و همچنین بتبرید [illegible] چیزی که آنرا تجویز نماز غذا و دوا و [illegible] آن بارد یا لقوه
و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگر چه منتهای او نزدیک باشد و خصوصا در [illegible] از آن چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن
و ایضا محتاج بود بتبلیل و در ابتدا قویتر مثل شربت ورد و سکنجبین آب [illegible] یا شربت بنفشه یا حماض لیمو تا مواد و ابخره بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضا
بمعالجات حمای حاده که مذکور شد جمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تپ خواب کردن بر آب تمر هندی با شکر محلول نیکو باشد
و گاهی اندکی کافور در آن داخل کرده میشود اگر احتیاج بتبرید قوی باشد و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شیره تخم [illegible] ایشان را خوب است و میدهند و [illegible] مغز تخم [illegible]
کمال احتیاج آب مغز و همراه سکنجبین و امثال آن تا مستعمل بعینه انگور و برای ایشان بهتر است و در [illegible] آب سرد آنچه مذکور شد از بودن ورم در جوف و ضعف در
معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان بنوشانند که نوبت [illegible] گردیدن رنگ بسیار برسد و گاهی از اغلاط ذهن طلب
آب را فراموش میکنند پس واجب است که هر وقت اندک اندک از آن بنوشانند بحمیات بسیار تا خشکی [illegible] مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک
دیده شود و اعراض مفرط آنرا باید آنچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هر چه در ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط رعاف بر صاحب محرقه احتیاط کنند که در آن خطر
بزرگ است و واجب است رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن با طلخه بارد خوشبو و تدبیرات مقویه
[illegible] و اطلا [illegible] سایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ [illegible] ایشان نمایند بسرکه و روغن گل و صندل و گلاب و کافور
و مانند آن آنچه تبرید راس و ردع ابخره از آن و حفظ رطوبت آن کند و تعطیل ملینات که در آن بقولات بارده جوش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام
و اخراج حرارت باید کرد و هر گاه بیداری با ایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات مثل شیره تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش
و اگر چه از خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بد نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکو است قرص کافور است و در آن قبض سکنجبین
بشیره تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین از بیست و پنج درم تا سی درم بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض [illegible]
قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکنیم درم رب السوس
نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکنیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی از آن دو درم **ایضا** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم
صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یکنیم دانگ شربت دو درم و هر گاه مرض انحطاط بین نماید حمام کردن با آب فاتر مائل ببرودت باشد
باک نیست و حکیم از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب تر است که تپ او از بلغم شور باشد **مصنف** ملکی گوید که هر گاه حمای مطبقه از عفونت صفرا باشد
در قوای بلغمیت و حرارت بود و بغب ایشان اعادہ کنند مثل حمای معروف لیقوسوس آن محرقه است پس می باید که استکثار تبرید و تلطیف حتی الامکان نمایند که این تدبیر

موافق‌ترین چیزیست که درین مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران دیر کند دران ضرر نیست و هرگاه درین تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد و بعد اندکی زمان عقب آن ماء الشعیر با آب انار بدهند و وقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه با اندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تپ دموی مسطور شد یا نیم درم طباشیر و یکدرم تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقه کتان مبلول در قیروطی سرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشه تازه و صندل و گلاب کافور بو یا نند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که دران باد آید یا در مواضعی که دران هوای شمالی آید و آب بپاشند و از بید و گل سرخ و گل سیب و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و دران سنگریزه اندازند تا مریض دران نظر نماید اگر فصل زمستان باشد قیروطی نیم گرم نهند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامهای معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا بهوای سرد استنشاق نماید و تلطیف حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب است و دثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را بکثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که تلطیف غذا بغایت کنند و بر جلاب و آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض بانحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران بعرق خواهد شد و دران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند و اگر ببینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض بسوی انحطاط آورد آنگاه بتدبیر ناقهین پردازند و هرگاه در بدن بقیهٔ مادهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنقیه باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یکنیم اوقیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای ماده غلیظ کند و تنقیه آن از طرق و مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش

استعمال نمایند که آن تنقیهٔ بدن و اخراج بقایای اخلاط حار از آن برفق و سهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد و مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیلهٔ زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و شب در خانهٔ گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از آن هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حار با این تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا مر صاحب مرض حار را ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض متطاوله مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه از آن استکثار کنند و بران ادمان نمایند **ایلاقی و جرجانی** می‌نویسند که درین تپ باطن گرمتر از ظاهر میباشد پس تدبیر تسکین حرارت دران قویتر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهارگونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیه بارده و استعمال اضمده و طلاها بارده بر سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی ساخته باشند و آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه دار پست جو اولی تر بود و اگر نرمی طبع بیش از آن نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزی که نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن پردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار ترب و ماء القرع با اندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز ازین شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تپ و اعراض آن بیجا خوش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین دهند و وقت برامدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد با لیمو و در آب سرد و کشکاب سرد دادن انتظار نضج باید کرد **صفت شربت صندل** بگیرند صندل سفید سوهان کرده

پنجاه درم و یکشبانروز یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نیمه آید پالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند شربتی دو درم
با شیره تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن بخره بدماغ از خویشتن غافل شود و اگر چه تشنه باشد
آب نخورد و نخواهد هرگاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسپغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داد و در دهن آلو بخارا
و دانه تمر هندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشانند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سرد کرده با آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشانند و اگر مانعی مثل
زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ ازین نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر بر سر
از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این و غیر او آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که
با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گران تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی و روی سخت سرخ باشد
خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که بسبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد پس بشرب شربت خشخاش بسیار شیر
با حرارت و یبوست تپ برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب سردی بیشتر بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بر پشت باز خفتن عادت
دارد تکلیف تغییر عادت نمایند از بهر آنکه خفتن بران شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو
و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند صفت قرص طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کثیرا
صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند
و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی ازان برخیزد و عقب آن اندکی لعاب
اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقه کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل اندکی
کافور هر ساعت ببویانند و بر جگر نیز خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار دران عرق کند و بشره او را سرد نکنند
تا تحلیل را که نزدیک است باز ندارد و مرض طول نکشد و اگر چه درین تپ درازی مرض سالمتر از تیزی تپ بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب آلو
دهند و بامداد کشکاب شعیر و آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و سخن طبیبان جاهل
که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تاخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده‌ام تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت
و باز سپردن مریض بمرض سست تا احتراق حمی دماغ و معده او را بریان کند و اعصاب را بکشد و بقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث
در اعصاب عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر دران بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشند سخت
موافق باشد و بر سینه و گردن کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد
از ان بود در روزی دو بار کشکاب باید داد و بار دوم آنوقت که قوت تپ اندکی دران ساکن شود و در روز نوبه تپ سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب انار آمیخته باید داد
تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تپ معده او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس درین تپ وقت صعوبت حرارت
آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمه خوش شود که اشتهای طعام را
بجنبانند بیشتر او همی آرند چون مرغ ملفوف بخمیر و مشوی در تنور که پیش او بشگافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیزتر شود و کذا تپ سوزان تر گردد پس اول
در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصه
دائره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد صفت قرص طباشیر ممسک بگیرند
طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم و کشکاب از
پسته جو بسازند و دران پنج درم حب الآس نیم کوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر دران گل ارمنی یکدرم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی‌تر باشد

وبهی و ریباس آنرا موافق باشد و این سفوف الطین آنرا نافع بود صفت آن اسبغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم و اگر اسهال
قوی باشد درین سفوف کهربا و دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا با آب سماق یا با آب برگ خرفه یا با آب برگ حماض و غذا مزوره انار دانه یا سماق
یا زرشک که دران برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب و آب سماق نیک باشد ابن الیاس گوید که علاج حمی غب خالصه آنست
و هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند یا آب انار
با تخم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا بمطبوخ فواکه نمایند و طبع را محتبس نگذارند
و در تبرید و آب صادق البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء و باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که
تاخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناکست و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر چهل
مثقال با سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تب سرفه نباشد و هر گاه ایشان را اسهال خصوصا با سهر عارض گردد هر صبح جلاب
از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت با این مطبوخ کنند ... پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و دران شیر خشت و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده
صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا ماء الشعیر سازند و در هر حال از تبرید و تلیین غافل نباشند و چون بینند
که مریض هذیان میگوید باید که موی مقدم سر او بتراشند و خرقه کتان بسرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا ردع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت
دماغ نماید و ساعت بساعت تبدیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشه فراخ سر انداخته خوب جنبانیده
هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان ها شمال و زیر خیمات سبلول بگلاب باشد
و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سبز از آب بنهند و در روی آنها خیار و کاهو و کدو و ترو سیب و گل بید و بنفشه تر و نیلوفر بدارند
و باد کش که بران گلاب پاشند ترویح نمایند و بر سینه بگلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هر گاه سرما باشد در مکان
معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشه تر و صندلین و گلاب ببویند و هر گاه تنقیه بدن کردند و عروق از صفرا پاک شد هر صبح
شیره تخم خرفه بیست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماء الخیار هر واحد پنجاه درم اقراص طباشیر ملین یکمثقال
و غذا ماء الشعیر بتخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آنکه چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند
و غذا مزوره زرشک یا آلوی جبلی یا تمرهندی یا انار دانه یا مغز بادام و چوزه مرغ سازند و هر گاه حرکت کنند و قوت قوی گردد بعد بیست روز در حمام داخل نمایند
و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانه معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن
شود و حرارت مکتسبه از حمام زائل گردد و بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا سکنجبین ساده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم
بنوشانند و جامه صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند و امتصاص انار میخوش یا انار دانه میخوش و سیب شیرین و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش
خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو سازند [illegible] گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین
ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمرهندی یا آلو و جلابات بلعاب اسبغول غیر صادق الحلاوة سرد بنوشند و در مسکن بارد نشینند و تلیین طبیعت بتمرهندی
و شیر خشت و شربت ورد مکرر برف و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک و آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار بتخم کوفته با ترنجبین شکر یا شیر خشت
بدهند و غذا ماء الشعیر با مغز بادام یا کدو یا کاهو و اسفاناخ با آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان مغسول با کعک بجلاب شکری تر کرده بدهند و تلیین طبیعت
بنقوعات لینه مثل ترنجبین و عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه و خطمی و چغندر سازند و آب صادق البرودت بیاشامند خصوصا در فصل گرما منع نکنند
و اگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیله زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار

یا شربت آلو مسهل نمایند و از حابس شکم حذر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً یا بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش
یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلیین غافل نباشند و ابن تلمیذ آنرا نافع است و نسخهٔ او همانست که در قول ابن الیاس گذشت
لیکن درینجا وزن نیلوفر و غیره هر یک دو درم و عناب سپستان هر واحد پانزده عدد و شیر خشت ترنجبین هر یک پانزده درم ست و غذا ماش مغز بادام و چون ببینند
که هذیان میکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقهٔ درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پایها بشویند و باشیای خشنه بمالند و در
نهادن ادویهٔ بارده بر سر مضرتست بیش از آن کم نمایند و قرص کافور یکدرم بشربت صندل یا آب خیار یا هندوانه یا ماء القرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او
از صفرا یا سودا باشد بخرقهٔ کتان که دران اسپغول و شکر باشد بمالند ابن هبة الله گوید که طبیب را میباید که در اول امر بدن را از اخراج شدید بمسهل قوی نماید بلکه
کم مریض را آب آلو و آب تمر هندی با سکنجبین مع تب از تخم کاسنی بنوشانند و ماء الشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیهٔ روز ماء القرع یا طباشیر
و جلاب و شیرهٔ خرفه با سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماء الشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بخرقهٔ آلوده نمایند و هرگاه علامات
نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماء الشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط بنضیج
بود مریض را بشرب آب برف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول با سکنجبین
نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور
ببویانند و در خیوش ساکن کنند و بسیار جا بپوشند اگر موضع شدید البرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا فراج قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز
قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مع تب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچهٔ مرغ معمول با آبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع
مرض باشد آب کاسنی با سکنجبین یا نقوع مشمش و شربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را سلامت برارد انشاء الله تعالی ابن نوح گوید که محرقه محتاج
تدبیر در علاج بمثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بحسب زیادتی این تب در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را درین تب هر شب آب آلو
و تمر هندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر و در روز هر ساعت ماء القرع یا ماء الخیار
یا آب تربوز دهند و غذا نان مغسول با مقوت مخبص بشکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام
در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقهٔ کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد
کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ سبز گردد و در معده افتد که باین حدت تب را در ساعت
ساکن نماید پس بسیار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب سیب جبا قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین
و شکر از ان دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند و بروغن بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس
گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی استعمال نکنند مگر آنکه بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معدهٔ او صفرا
بودی آنرا طعام میخورانید در وقتیکه التهاب تب اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و اراده تعدیل معدهٔ آن و اهرن گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد خورند بدهند
مگر بعد ظهور نضج که آن بتقلیل حمی و تغلیظ ماده و احداث سدد مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دوشیدن شیر بران نشاید
و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند و لیکن درینحالت استعمال انکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و ابن زکریا گفته که
درین تب مریض را منع نکنند اگر ارادهٔ نوشیدن آب سرد و رب و فواکه ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که دران خوف هلاکت ست چنانچه سابق مذکور شد
و اهرن گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر افتد ابتدا سکنجبین نمایند و ماء الجبن نیز مثل اوست و در محرقه اسهال بچیزیکه مخرج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن از اندازهٔ تبرید بقدر اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت باید و رعایت حرارت و اعانت نضج و تجزیه

مسهل بحسب حاجت توان کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده بزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد از آن نقوع یا غیر آن ایام
مسهل استعمال کنند و دران سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات
چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید نیز در عقب مسهل بدهند و دران هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه دران اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند
غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تبرید نمایند و غاریقون بدهند و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تپ بشکند لیکن هنوز باقی
باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر یا مانند آن و شربت بزوری بارد معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود لیکن استعمال
اقراص با نقوع مناسب یا مطبوخ یا آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطر الغب خواهد آمد
و باید دانست که نیکوترین تدابیر آنست که بعد هر نوبه روز خصوصا وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال یا دو کم غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیره کاسنی و بادیان
و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین بزوری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در اخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی بارشیا
نان چهی با شربت نبات بهتر از نیست بود **صفت** قرص طباشیر ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند مفید است طباشیر گل سرخ هر یک پنج
درم تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرص ها سازند خوراک یک جا را شد نیم **صفت**
دوائیکه برای غب غیر خالص کهنه مجرب است برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و افسنتین هر یک سه توله انیسون یکنیم توله در یک سبو چوب
کرده قبل از نوبت بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یکماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث
علو بخاران چهار توله در عرق مکوه و شاهتره و کیوڑه هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای چوزه مرغ بنان خشکار رقاق تا یکهفته استعمال نمایند **اقوال جمع**
مصنف اقتباس مینویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر و هست بحسب اعراض لوازم چنانچه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد جانب
خالص پردازند یا زیادتی رعایت جانب نضج و روز هشتم این ملین عظیم الاثر دست خیار شنبر هفت توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده ده توله روغن گل
هفت ماشه و روز نهم شیره بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه برآورده شربت نیلوفر و اسبغول دهند و همین نسخه تا دوازده روز بگذرانند و در روز سیزدهم جهت
نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلو بخارا هفت عدد
گلقند چهار توله تا روز پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه سنای مکی هر واحد یکتوله خیار شنبر هفت توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله
ترنجبین هفت توله روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای چوزه دهند و روز هفتم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی مکوه
هر یک هفت توله شربت بزوری بارد چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بهمین نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علو بخاران در عشره کامله نوشته اند که
طریق تدابیر فی الجمله آنست که ببینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز
نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند
و آش حلیم جو که دران نخود و اندک شبت و زیره و کشنیز و چوچه مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج
بتلیین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس بمعالجه تپ بلغمی باید پرداختند و سردیها و ترشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز
و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت او اجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که
روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار توله در آب سرد نیم آثار و نمک طعام یکتوله آمیخته بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه
بلغمی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیموئی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان یک
نیم پاو جوش کنند که بنیمه آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخود آب و چوچه مرغ دهند و یا نان شوربای مرغ یا نان تنک دهند و بعد از ده دوازده روز جهت نضج
نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه گاوزبان گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون هر یک سه ماشه مویز منقی یکنیم توله

بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بمعجون خیارشنبر کنند یا ضمادی بعضی ادویه در مطبوخ مسهل ریوند
خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله خیارشنبر شش توله ترنجبین هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه
وقت شام غذا ندهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله بدهند
و سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند شکاعی بادآورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه
مویز منقی یکتوله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه ببینند که بکدام تدبیر نمیرود و قاروره بسی غلیظ و رنگین است باید که فصد باسلیق و یا اسیلم کنند چنانچه
گذشت این دوا دهند شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله و اول قرص افسنتین سه ماشه
در شربت بزوری معتدل یکنیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف میشود و اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید اگر چه دلالی از ین دو شوب
و خصوصا که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا دهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه آمیخته بلیسانند و تخم کشوث
بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم پاو جوش کرده شربت افسنتین
دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند دوای علو بیخان که بعد هفت هشت ماه درین باب از مجربات است قرص زرشک چهار ماشه جدوار
خطائی جند بیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث و الداوشان دو توله آمیخته بلیسانند بعده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یکمثقال آمله
عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله
خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند دوائی که از مجربات حکیم شریف خان است و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده هر واحد
یکنیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیمگرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این
تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجه عضو مؤف کوشند بدستوریکه هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر
باستسقا گشته بهلاکت می انجامد کذا فی شرح الکبیر و بدانند که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشیها اجتناب
ورزند تا مورث امراض صعب نگردد و اگر بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق
و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بخور معرق استعمال نمایند و به تنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد که در ینجا نافع
در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و آمیری را که از مدت پنجماه مبتلا بغب غیر خالص بود و اندک صلابت جگر و تهیج رو و اطراف میداشت این دوا دادم دواء الکرکم صغیر
پنج ماشه والد علو بیخان هفت ماشه در ورق طلا یکعدد پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یکتوله در گلاب عرق مکوه و شاهتره
هر یک ده توله برآورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیر او آتش چوب کنار دو شاخه کنند و سفال آب نادیده مدور بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب
سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند تا هفت بار بتکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علو بیخان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند
و غذا قورمه بچه بز با نان خشکه مقرر داشتم و تا دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر بعد هفت ماه
غب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد تهیگاه و معالیق جگر و سپرز بدرد پیدا گردید و ضعف کمال و سقوط اشتها بهم رسیده بود من بعد
معاینه حال اول فصد اسیلم چپ کرده خون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیره بادیان قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان
هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب عرق کیوره و عرق بید مشک هر یک هفت توله برآورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم ریحان
چهار ماشه تودری دو ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنوداش بقلیه زردکی و شلجمی که بروغن گاو زیاده پخته باشد دادم همه اعراض نقصت باقی ماندند و قی و زحیر
سدد با بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دوره تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد بعد رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل
سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یکنیم توله در ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصول علو بیخان و شربت کشوث افتیمون هر

سه توله خاکستی یکتوله در عرق بکوه و شاهتره سه پر یک پاو آثار داخل کرده پنج شانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق
شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تپ خفیف بهمان وقت می آمد و بهمین تدبیر در سه هفته از دوره
تپ هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخورانند پس لازم است که
امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا باعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب
غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تپ قوی باشد باید که روز فترة غذا دهند و روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش
قوت او گردد و روز ترک غذا نقصان در مرض پیدا کند بسبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند
ولیکن غذای او روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجب است که درین تپ آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در مادهٔ تپ ضرر بیشتر از آن کند که
حمام میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب
این تپ را تضمید پوست شکم با ضمادهٔ منضج بلغم [illegible] و مرخی [illegible] حادث در شکم بسبب بلغم فایده بخشد و ایضاً مسهلها که بسرعت هضم شوند آنرا نافع بود زیرا که
هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او طول کشد بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند تحلیل به بلغم گرداند و در مادهٔ تپ در عسر النضج آن افزاید پس
بدان سبب تپ درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنها در غب خالصه باید لین باشد چه مادهٔ او لطیف سهل الاستفراغ است و در غب غیر خالصه حقنهای حاده
می باید و هرگاه درین تپ بدان در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه باشیای
مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیه سوء مزاج حمی بیشتر
و باستفراغ خلط مادهٔ تپ کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که مادهٔ این تپ باشد و اقل عنایت بتطفیه مصروف دارند و گاهی معالجه
غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود و اگر اشیای مذکور شدید الحرارت و مسخن نباشد و الا در حرارت تپ بیفزایند و جزو رطب رقیق کرد بلغم ست فانی
سازند و غلیظ تر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که دران چیزهای حار یابس باعتدال نمایند و مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی
درین علت استفراغ بادویه مسهل صفرا و بلغم برفق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تپ بلغمی و در حمای
سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید امور یکه بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن
امور نیست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص یکه گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امر ست یکی آنکه در خالصه انتظار
نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمان انحطاط میکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا که زمان انحطاط نباید تحلیل
مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب بتغذیه از آنچه ایشانرا
مضر بود بلکه واجب است که یکروز غذا دهند و آن یوم راحت ست و یکروز نه و آن یوم نوبت ست و در اغذیه ایشان آنچه حالی و گرم اندک باشد می باید و تغذیه در اوائل علت
غلیظ تر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد بعده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار
لطیف بود پنجم آنکه تپ بدیگر باشد بسبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آنکه در ابتدا حقنه حادتر بعمل آرند اگر میلان ماده بقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود
هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای [illegible] در معده او ماء الشعیر ترش گردد
بیان کردیم بلکه قوی تر از ان باشد پس گاهی احتیاج میشود بآنکه دران زوفا و صعتر و [illegible] و سنبل بحسب مزاج بیزند و چقندر ایشانرا نافعست و خلط نخود
بماء الشعیر و در آخر آن نخود آب نافع بود و واجب است که در قرب غیر خالصه از خالصه و بعد او ازان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند
پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو مخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قاروره ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد نمایند
احتیاج بحقنه نیفتد و بعد آنکه نافع برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب باعتدال ست آنگاه کنند

مطبوخ و سکنجبین ست وگاهی درین هر دو خیارشنبر داخل سکنیم و قوی تر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و حقنها در ابتدا نزد ما بهتر از مسهلات ترکیب ست و آن
حقنهاست که دران قوت خارخسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیارشنبر و روغن کنجد و لیتی باشد وگاهی حاجت بحقنه حاد
ازین افتد بحسب بعد حمی از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بسیری از گلقند و سکنجبین اصولی ست و بعد روز پنجم و حصول نضج مثل طبیخ افسنتین ست
که آن نافع ملطف ماده مقوی معده ست و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و سکنجبین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافع ست و اگر از روز چهاردهم
تجاوز کند بخوردن قرص ورد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کند از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بضماد چاره نباشد و ضماد از قبیل ست
که از ان چاره نیست و ایضا تضمید پوست شکم ایشان بدانچه انضاج نماید و ارخای شد و کند اگر احتیاج باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار نمایند
و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان اینست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیله زرد
و کابلی هر واحد پنج درم و بآب کرفس حبها سازند شربتی از ان دو درم و از قبیل ست این مطبوخ جید با لیست بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد پنج درم
تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیارشنبر شش درم مویز منقی بیست عدد و سپستان سی عدد و انجیر
ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و بریسم متعارف در آب بجوشانند و از ان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوا
قوی من وجه و ضعیف من وجه می افتد اما قوت او بحسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که
از شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوا نیست که تفرقه
و جمع آن ممکن بود تا قلیل و اسهال خلط ردی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند
تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده تر از ان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده از ان بگلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از خیار لیمون سقمونیا بقیاس
مذکور یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و بگلقند سرشته بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت در انداخته بنوشند [illegible]
گوید که چون این تپ از عفونت بلغم با صفرا میباشد و ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا می باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهر حال باید که بقاروره نظر
کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا
بشوربای بچه مرغ معمول با آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا بمزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن تبرید
و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی بمقداری
نمایند که طبیعت باعتدال آید بعد از ان ماء الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و در روز نوبت سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضا
نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ باسهال یا بقی یا با ادرار بول شروع کنند اما باسهال از طبیخ
افسنتین نمایند زیرا که با افسنتین درین تپ از چند وجه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض ست و بدینجهت او مقوی معده ست و چون معده درین تپ ضعیف میشود
بسبب بلغم پس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه نبود دوم آنکه افسنتین
ادرار بول کند تا تلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفراست و آن اصل خلط محدث مهر این تپ ست و استعمال افسنتین نشاید
الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده ست یکی از ان قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از
نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده لزوجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید و بسبب غلظ و متانت آن برا
قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هرگاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه که اندر افسنتین
تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسهولت خارج گردد و اقتضا
بعض اوقات استعمال کنند آنرا بلا بانکه تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیارشنبر بحسب اقتضای حاجت از کمیت و ایضا این قرص بهفته استعمال کنند صفت آن

بگیرند بنفشه سپستان جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته با آب گرم بخورند که این دوا نیکوتر است
تب سست چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم است و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علامات نضج ظاهر گردد
الا آنکه مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که دران هنگام استفراغ خلط کنند و دران تاخیر ننمایند و اما اگر خلط نضج نیافته باشد و علامات
نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه
باید کرد هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنه حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی
غالب تر باشد حقنه معتدل میان لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که
استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او مسهل تر برای خروج اوست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل لوبیا و ترب و صعتر آمیزند
و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب گرم
استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب محدب
جگر بینند و قریب تر بسیف جانب راست ثقلی بهم رسد ادویه مدر بول و اغذیه مدره استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان
بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان هر دو مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا سکنجبین وقت خواب با آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تب طول کشد
و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند بعده تلطیفه و تقویه
بچوزه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر یا بین یک مثقال با سکنجبین یک نیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات
غلبه بلغم ظاهر تر بود داده که استفراغ بلغم باسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تب بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بقداری باید که بدن دران
قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض ضرورترین تدابیر است و بعد استفراغ درین تب چون بول [illegible]
قرص صغیر که با طباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک نیم اوقیه سکنجبین ممزوج آب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که اندران
بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحوم طیور لطیفه مثل چوزه مرغ و تیهو معمول بطریق زیرباج یا مطجن یا اسفیدباج سازند و غذا روز غیر نوبت بکار برند و روز
نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض نه افنای ماده کرده شود
و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند
یا کشک جو یا چیزی از پست گندم با آب سرد بقدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید
که از اغذیه بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یکساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که کهنه نبود
باشد با آب ممزوج بنوشانند که ازان انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب ازدیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن
در جمیع بدن پس سده ها پیدا شود و با خلاط نضج یافته بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تب و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات
نضج و باید که درین مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندران نمایند و این ضماد آنرا نافع است بگیرند لادن سه درم و در روغن
سوسن حل کرده و با روغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد
کنند و ایضاً استحمام بآب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد بشکل لذع
و حکه و نخس ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تب خاصةً و در حمیات بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج درین مثل این
حمیات کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سده افزاید
و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و با خلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن بسازد سوم آنکه استحمام تحلیل

تلطیف ماده کنند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تپ را می باید که راحت و سکون استعمال کند تا خلط ساکن باند در موضع خود تا آنکه نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که این اوابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و با خلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند و احاله آن اعفن نماید و در ماده تپ افزاید و مکث آن طول کند بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که این تپ بمردی جوان عارض شد و برآن شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آنرا این تپ در آخر فصل تابستان حادث گردید و تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله سزاوار آنست که درین تپ تدبیریکه ذکر نمودم استعمال کنند و از ما سوای آن اجتناب ورزند جرجانی و ایلاقی می نویسند که بعد این تپ از غب خالصه بمقدار طول نوبت تپ باشد پس بمقداریکه از دوازده ساعت افزون باشد بعید از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج باندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او مانند آن گردانند و اگر ازان دورتر باشد علاجش بیشتر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ و رنگین باشد نخست فصد اولی تر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبیع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافعتر بود و برا شربه و اغذیه بارده چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لائق قی بخورند و قی کنند سخت سودمند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود و نیم کوفته پزند نافعتر باشد و اما آنچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوری است یا گلقند یا سکنجبین سرشته با آب بادیان گلقند دران مالیده و اگر گلقند را در آب گرم بدست بمالند و اندکی بادیان دران جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون اثر نضج پدید آید بسهلگی تدبیر استفراغ باید کرد و چیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیارشنبر دران حل کرده باندکی تربد ترکیب داده باشند و شربت افسنتین مسهل موافق دافع معده و مقوی آنست تا غذا هضم کند و ازان بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده نیمکوفته دو درم سنبل الطیب یکدرم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم یا ده درم شکر یا یکدرم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی اذخر سافج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دومن آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده یکمن عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند و در بعضی نسخها یکدرم بیخ بادیان و یکدرم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون هر یک نیم درم و نعناع یکدرم زیاده کرده و قرص بنفشه درین مرض مسهلی نافعست و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن در پنجا وزن سقمونیا دانگی نوشته و تا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی دران قرص یک دانگ بود و بنه دانیسون زیاده کنند و دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده ادویه بدان بسرشند و حبها سازند و بکار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد بقدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق لیکن ده درم تخم کرفس دران بسیار است گمان بر خطای ناسخ است اگر چنان بزرگی فکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخه قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تپ مسطور شد و نسخه دیگر که در تپهاکه با تشنگی و سرفه بود سودمند باشد اینست **صفت** آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یکدرم سائیده بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص ورد برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصها سازند از هر یک مثقالی **نسخه دیگر** در تپ غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت برابر بود نافعست گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یکدرم تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه باشد سودمند بود بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم مصطکی یکدرم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه و طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب السوس هر یک چهار درم قرص سازند و هر صبح یکمثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج با سهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیاده کنند و شربت دو درم نمایند **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و ضد او ندیرقان و درد جگر را مفید بود عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص مازریون که در غب غیر خالصه که با تشنگی و درد سر بود و طبع قبض باشد سودمند بود مازریون هفت روز در سرکه تر کرده

ویرک او وتخم او پخته باشند بنوشانند که آن تلطیف ماده واخراج آن بعرق وبول کند وتعاهد بجوز ریخ بادیان وتخم آن کنند خصوص وقت لرزه وبپوشانند لحاف وچیزهای گرم وبگیرند تا آنکه عرق آید وهمچنین
نهادن دست وپای در آب گرم زیر جامه تا گرمی وبخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود ومدت دراز گردد قرص ورد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد وبوقوع صبر در آن
کاسنی وبادیان بدهند واگر از سه هفته تجاوز کند بتدبیر اصحاب حمای بلغمی بپردازند لیکن اصل مراعات احوال نضج ست وتدبیر سکنجبین هم تب از تخم خیارین وتخم کاسنی
واستعمال حقنه لین معتدل واین در اوائل بهتر از مسهل ست ونوشانیدن مدرات وگفته اند اگر قاروره غلیظ بینند فصد کنند وندانم که چگونه فصد درین تب نافع باشد
چه آن مرکب از بلغم وصفراست وفصد دران بچه طور مفید خواهد شد ودر روز نوبت غذا ماء الشعیر بشیره مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند وبعد ظهور علامات نضج
پس از روز چهارم وپنجم اسهال بافسنتین کنند وقرص بنفشه آنرا نافع ست واز اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر ست نسخه آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب
سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یکدرم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از آن یکمثقال واین قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد
نیز نافع بود ابن نوح گوید که بهر اسهال این قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو وخیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم
باب خرفه قرص سازند وبقدر قوت بخورانند ودر روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین وآب گرم وباقی همانست که در قول خجندی گذشت

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون وشروح آن مستفاد میشود که تب عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیماروس وفلوذمنس گویند بر دو قسم ست یکی نائبه که هر روز نوبت کند وماده او خارج
عروق یعنی معده ودماغ وریه وجز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد وآنرا بعربی مواظبه ودر یونانی امفریموس واصطماتوس نامند ودوم لازمه که ماده آن داخل
رگها تعفن پذیرد وآنرا اللثقة گویند وتب بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود وکمتر اوقات ابتدای آن در اکثر پنجه روز باشد واقلاع آن در اکثر بحران میان
چهل وشصت روز بود واسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند ولاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده وقلت او وتحلل بدن وانفتاح
او از مسام بسبب غلبه طبیعت بر ماده واطول اوقات این علت زمانه تزید باشد باوجود آنکه انحطاط او نیز درازتر از غب بود وبلغم عفن گاه زجاجی باشد وگاه
حامض وگاه حلو وگاه مالح واکثر تب بلغمی عارض شود باصحاب امتلاء که نوازل آنها بسوی معده ریزد ودران متعفن گردد وبدانکه اگر با تب سردی باشد نبض ضیق
وصغیر گردد بسبب تکثیف برودت وتقبیض آن وعلامات بلغمی دائره آنست که آنچه بسبب بلغم زجاجی وحامض باشد سردی در حامض کثرت نماید ولرزه
در زجاجی شدیدتر بود ولیکن در ابتدا اندک باشد وسردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد از آن بتدریج رسد که اطراف مثل برف
سرد گردد وگرم نشود مگر بدشواری ویکبارگی گرم نشود ونه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی وگاهی سردی او در ابتدا قشعریره مخالط گردد پس سردی
بسبب ماده باشد که عفن نشده وقشعریره بباعث آنکه متعفن گشته واعظم سردی ولرزه آن در ادوار منتهی باشد واین تب از ماده نباشد که نخس پیدا کند
تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع ابخره دخانیه گردد زیراکه عفونت این عفونت چیزی نرم ست وبسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی ولرزه ابتدا
کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید وگاهی سردی بود ولرزه تا مدتی نباشد واما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره دران تقدم نماید وسرما ولرزه او اشتداد نماید وچون تب بگذرد
سردی قویتر شود واگرچه باندازه سردی زجاجی نباشد واما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره وسرما ولرزه کمتر تقدم نماید وسردی آن
کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد وحرارت این تب در اکثر امر بدون التهاب وکرب وبلا عظم شوق بسوی هوای سرد وآب سرد وکشادن بدن وتململ ونفس عظیم
ونافع باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد وگاهی حرارت او در زمانه تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد وگمان شود که آن بانتهاء رسیده
وآن هنوز در تزید باشد زیراکه باز در زیادتی شروع کند وهمچنین آنرا در زمانه انحطاط وقوفات باشد ورنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی وزردی در میان سفیدی
باشد تا آنکه مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تب که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد وتواتر وصغر نبض او شدیدتر از تواتر
وصغر نبض ربع وغب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود وگاهی بطی تر از آن باشد او در ابتدا باشد وشدید الاختلاف مع عدم نظام بود ودر صبیان
وضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود ودلائل نبض بر تب بلغمی از صحیح ترین دلائلست وتقدم اغذیه مولد بلغم وتخمه او سحنه بلغمی ونرمی ملمس وضعف

ثقل معده و سقوط اشتها و گاهی غلظ طحال و سبوق آروغ ترش بسیار و در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند و تپ لثقه مشابه ترین حمیات بدق است از جهت آنکه
حرارت او شدید نباشد و نه مفارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لابد باشد بسبب ضعف هضم که قلت اغتذا را لازم است و لهذا بعضی
معالجه آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان هر دو آنست که لثقه بعد تناول غذا اشتداد نمیکند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و التیام
تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بر آن گواهی دهد و در تپ بر و در مواظبه مشتبه میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف
دق که نبض در آن صلب و سحنه ذابل بود و سحنه روز بروز بگدازد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات حقیقت
پیدا آید و گویند که تپ لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و منزلی مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام جماع کنند
یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را که میوه‌های سرد و تر خورند و یا الیش آب سرد نوشند و یا شیر ترش یخ سرد کرده و یا مضغ دوات معده خورده باشند و بر آن حرکات
عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استمرار نمایند آنکه لثقه چون کهنه شود ورم او و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این
بعد روز چهارم بود و اکثر میان بسته و سبعی روز افتد و بعرق باشد یا باسهال و اکثر او در تپ بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصه
لازم این تپ است چنانچه غلظ طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن از آن تپ زائل نشود و بالینوس گفته که
ردی ترین حمیات دائره بلغمی بانسبت تجندی و ابن الیاس میفرمایند که حمای بلغمی دائره تپ طویل عسر البرء مزمن است که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد
که تا شهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک است و منجر باستسقای لحمی گردد لاسیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اعلم او آنست که نوبت او قصیر و عرق
در آن کثیر باشد و در لثقه نبض شدید تر در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار خاثر [illegible] ساعت [illegible] و از ابتدای حرارت خالی نباشد و بسا
این تپ بعرق نکند بلکه بتدریج انقلاع کلی دارد تپ بلغمی آنست که در آن اعضا گرم نشود و آنرا جمهوری نامند الطماکی گویند که در حمای مواظبه گاهی انقلاع دارد و گاهی تقدم و تاخر نیز
حرارت مزاج و برودت آن اکثر بعد [illegible] دوره تغیر شود و تجدید کسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند بعده اعراض از لرزه و سرما و غیر آن یاد نماید و سببش از جهت اشیا
مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل با آب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای بارد است و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و بعده اختلاف آن و سفیدی قاروره و در وقت آن
بسبب دست و فساد معده و سوء هضم در بعضا مثل صداع و در غب لازم بود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص حلو و مالح
که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع تشخیص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت دیگر قوت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی است **انتباه**
حمیاتی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای القیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نهاری و حمای شطر الغب [illegible] جدا مذکور گردد ۵

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند
و یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب مالیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی یا شیره بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد
دو سه روز چون حرارت ساکن شود خیسانده ادویه مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت میان اقسام
بلغمی خیسانده استعمال کرده میشود و بالجمله چون ماده این تپ غلیظ است روز پنجم ادویه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیده صاف
نموده شربت بنفشه و خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز سیوم از مسهل بلغم که از آن ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سیوم
داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نموده اند و در مسهلات او مثل تمر هندی و آلو و عناب و غیره از ادویه صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت
بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر از این تدبیر تپ نرود و قرص گل
یا قرص گل با آب کاسنی سبز مروق یا با چکیده کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده
نیز نافع بود و غذا در این تپ و هیچ که بدیر تحلیل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی بکشولرا در عرقیات مناسب روز اول یکجوش روز دوم دو جوش و همچنین تا

هفت روز تا یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تپ بلغمی و مرکبه بسیار مفید بود
لیکن این نسخه خاکشی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق است که نفوذ و تنضیج سده از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات بجهت
لطافت مخصوص است و دستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی اینست که بهر تنضیج بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده
گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تقطیع نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از
گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانه برگ سنا یک توله در منضج افزوده جوشانیده
صاف کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اگر نبات شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند
و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قوی تر خواهند بوقت چهار گهری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه به آب گرم خورده خواب کنند صبح مسهل مذکور نوشند و بعد آنند
که یکی فردا اول از مسهل قوی تر چه مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان
یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سه بار آید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند و الا سده و قبض شود و تخمین تا از حب ایارج صبح یک دو بار
اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم ورم گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند دو و هفته تکرار دهند و عرق گل منیر با
عرق بادیان نیز دهند ذکر ادویه مفرده یونانیه و هندیه که در تپ بلغمی نافعست نوشیدن طبیخ عاقرقرحا سکنجبین برای حمای بلغمی و تنضیج سده مجرب
سدید است و کذا آشامیدن آب کاسنی عراقی لاسیما با سکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان با سکنجبین شکری و کذا آب بادآورد یا طبیخ آن و کذا طبیخ اسیا
با سکنجبین و کذا طبیخ بیخ اذخر با سکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا انانخواه و کذا اقشار کندر و کذا غاریقون و کذا ریوند با سکنجبین بعد نضج و کذا پوست بیخ آزاددرخت
با بلیله کابلی و سیاه و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن بقطعهای ترب در سکنجبین تر کرده یا آب ترب با سکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده
صاف کرده سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی و کذا چشم راست خرس و ضماد دارچینی در اغذیه و اکل [illegible]
هر واحد نافع تپ بلغمی است دیگر در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر خانه عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده با طلوع
مریض پیش از نوبت لرزه در تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود و باید تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تپ صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نبات
مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یک ماشه تا دو ماشه به آب سرد بخورند و اگر بیگاری را بیان نمایند بهتر است اما کسی را که سرفه خشک باشد او را نباید داد و دوا
دو العضی کسان را شکم براند و فی الفور تپ زائل شود دیگر که صاحب دارشکوهی بجهت تپهای بارده [illegible] از تجارب خود نوشته روز اول دانه فلفل یک عدد
در آب خیسانیده صبح دانه فلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و همین نوع تا چهارده روز چهارده دانه فلفل رسانند آنگاه یک یک کم کنند
تا بیکی آید انشاء الله تعالی شفا بخشد دیگر که تپهای مزمن را مفید است برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یک عدد فلفل سیاه سائیده علی الصباح بنوشانند حتی که بعد نوبت
نافعست دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث
سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه مائیه بود خواه انشقه نافع از
دوائی یافته نشده زنجبیل سفید یا ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند دیگر نافع تپ بلغمی کوسل کرنجوه سه عدد
با یک دو فلفل گرد به آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه با آب سوده در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت دهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آک زرد شده در انگشت خاتم
سائید و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه که مفید تپ بلغمی است شربت برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله
بخورند بعده شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر دو توله
داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند دیگر برای تپ و ورم شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی
پاشیده بنوشند دیگر در حالت قبض طبع شربت بنفشه با آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار باشد شربت سکنجبین یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان

وبسفایج وانجیر ومویز منقی واصل السوس و شکر و ترنجبین و گاهی سنا نیز داخل کرده بسازند و باشیره تخم خیارین و کاسنی بدهند **حب قرطم** برای حمای مواد البلغم مفرد
حب القرطم یکدرم تربد و صوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان این جمله یک شربت است
حب هندی جهت دفع تب مزمن اسپند بریان نیم توله سیاه دانه فلفلمویه دار فلفل هر یک یکتوله کوفته بیخته در قند سیاه بقدر نیم توله آمیخته بوزن نیم بهلولی غلوله
بندند و با آب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** بجهت تب ولرزه پهٹکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته با آب برگ دهتوره سائیده
حبها بقدر نخود بسازند و دو گهڑی پیش از آمدن تب لرزه یکحب یا دو حب بخورانند **حب سم الفار** برای تب لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ
چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب بقدر فلفل گرد بسازند و چهار گهڑی پیش از آمدن تب یکحب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب
اشنه پهیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافعست **دوای هندی** برای تب لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سونٹه
هر واحد یکدرم اجواین و نمک شور هر یک نیم درم سفوف کرده بقدر یکدرم بخورند **ایضاً** برای تب هر روزه ببول جوانسه اندر جو ملیٹهی جهال نیب هر یک
شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تب لرزه هرتال طبقی منسل کبیری هر دو را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند
بعده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در بتاسه یا جغرات
بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کهچڑی مونگ **دوای نافع** تب بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل یک عدد نبات سفید یکتوله
در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تب و لرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند
سفوف قنب که جهت تب و لرزه معمول است فلفل گرد دار فلفل کلونجی چراینه گیر هر واحد یکماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یکماشه با آب سرد
یک گهڑی پیش از نوبت تب بدهند و اگر مریض طفل باشد از یکماشه کمتر دهند **شربت** که برای تب بلغمی با سرفه و ربو و سوء القنیه معمولست بادیان تخم کاسنی
تخم کشوث بسفایج ساذج هندی بلیله اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادآورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یکدرم
بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لاک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هر یک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین
هر یک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یکرطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تب بلغمی و مرکب بیخ بادیان
بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره بادآورد شکاعی گل غافث هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هر یک دو مثقال قند سفید یکنیم پاو
بدستور شربت سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که درین تب جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی
یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تب دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون
مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده بآب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده باندک آب استعمال نمایند **قرص انیسون** حکیم محمد مومن نوشته که در حمی بلغمی
دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هر یک چهار درم عصاره غافث
ساذج هندی اسارون هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یکدرم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یکدرم با طبیخ افسنتین استعمال کنند **مطبوخ**
که بجهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادآورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب
و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چهار توله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم
پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفه و نزلی باشد اصل السوس چهار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه
بعرق بادیان ... جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نقوع** نافع تب و نزله گل بنفشه شش ماشه ... سه ماشه
زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیره خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال الاکابر** عیسی بن یحیی گوید که
حمای بلغمی را مواظبه نامند سبب آنکه هر روز وارد میشود و لیس معالجه آن را مرکلی چنان باید کرد که تلطیفه کثیر و استفراغ بیشتر نمایند و اما تفصیل باید که تدبیر کنند تا آنکه بران

چهار نوبت بگذرد پس مجموع را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد ازان چون اخلاط لطیف گردد استفراغ با دویهٔ مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی بمعده کنند
و خاصته بهضم آن و عنایت تام بمعده در وقت منتهای مرض باشیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و تقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند و مدام ملطف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد بعد ازان اعاده بتدریج
بسوی غلیظتر کنند شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج تپ بلغمی نایبه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا و انتها و انحطاط و بحسب ظهور
نضج و خفای او اندرین تپ و بحسب مواد آن اعنی بلغمیه حامضه و بلغمیه زجاجیه و بلغمیه مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا
اندر سه چیز یکی در وجوب تلیین معتدل بگلقند وغیره و قی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد
ماده دران بسبب تپ رقیق گردد پس اگر تاخیر مدر تا سه روز کنند انسب ست و قبل آن تحریک ماده کنند و ایذا رسانند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار بتلطیف تدبیر
با اعتدال و سیاست که در سه روز اول بر ماء الشعیر شکر اقتصار کرده میشود یا سیما آنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا بباعث قلت
آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید ست تلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع ست درین مرض
بلکه در ابتدا تا هفتم روز بتغلیظ میل نمایند بعد ازان بتدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار بتلطیف تدبیر اولا واجب میکند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید ست
ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج بتلطیف تا وقت منتهی کشند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بر تلطیف تدبیر
قیام ننمایند چه این ضعف آرد و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله
واجب ست از آنچه در ربع واجب بود و لهذا لازم ست که در خورانیدن او مثل بچهٔ مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند
یا انحطاط ظاهر گردد بعد ازان علاج مختلف میشود آنچه سببش بلغم شور و حلو باشد و آنچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فرفوریوس ضرر
که بدن دران گرم نشود حادث میشود با آنکه در اولیین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج تلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیتین یعنی زجاجی
و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت ماده و در اولیین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که دران تسخین بسیار
نباشد و اگرچه تخفیف کثیر بود و در ثانیتین حاجت میباشد بچیزیکه تلطیف بتسخین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصا هرگاه بلغم مختلط بسودا
باشد در مثل اولاد بهتر ست از معجون کمونی و معجون کبریت و استعمال مملحات مثل مری و اوفق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری ست
تا روز هفتم و ایضا استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بزوریات و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت ست
و ایضا ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین تدبیر برسند با آنکه اراده تلیین کرده شود و خصوصا مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین ست
و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و اگر اراده تلیین زیاده باشد خیارشنبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضا گلقند مرتب بشیره ترنجبین در آب لبلاب
حل کرده و بران التجا بمسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصا اگر با ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا اکل
دواء التربد در هر شب و مثل نصیحالی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره میخورانند و نسخهٔ دواء التربد این ست که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربد پنج هر دو
نبات سفید مثل مجموع ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یکمثقال یا کم و زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه
اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضج بهتر ست و تلیین بچیزها تیکه اولا ذکر آن نمودیم اولی ست بلکه واجب ست که اندکی از بلغم بیرون آرند
و باقی تا نضج بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیهٔ او با درار بر آید و همچنین کراهت کرده شود از دوا ئیکه مشابه بود
با آب آلو و تمر هندی و عناب مانند آن آنچه مضعف معده یا رخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل بزیادتی برودت
باشد مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیرهٔ بنفشه یا شیرخشت یا بنفشه بخنک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینهٔ معمول
از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد و قی با آب ترب و تخم ترب در سکنجبین بزوری ترکرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عروض غثیان

وتغیر ذائقه دهن تخم ترب سوده با یکمثقال با آب سرد بخورانند وقی باوجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت وقالع
این علت بسبب اخراج ماده آنست ولازم است که در قی تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود واگر مریض قی
کردن متعذر باشد بران اجبار بسختی نکنند واگر آنرا قی خود بخود آید وخصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید وضعیف کند مثل میبه وشربت
تفتیح وانچه بهوا ازین ذکر آن خواهیم کرد بحبس آن پردازند واگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست وپاها در آب گرم وبستن ساقین بقوت استعمال
نمایند واگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا باصول مثل بیخ بادیان وکرفس بمقدار معتدل بپزند واستعمال نمایند ویا سکنجبین عسلی باوی دهند اگر ماء الشعیر در معده
ترش نگردد ویا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد واولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در ابتدا هر روز از ابتدا نوبتی باشد پس واجبست که واگلقند
بخورانند وبعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند ولازم نیست مالش بدن بمروخات محلله وریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک
باشد که آن ارخای اعضا مستخفین طلب خود نماید واز آب سرد اجتناب کنند وهرگاه بول غلیظ تر وسرختر بینند فصد کردن بد نیست وواجبست که دران هنگام
سکنجبینات زیاده دهند وبدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشانست وهر قدر که بلغم لزج تر وغلیظ تر باشد مالش نافعتر بود وگویند که مالش بطبیخ حسک بود
مع روغن زیت برای بسیار نافع است بالخاصیت وهرگاه مرض در تزید شروع کند وبعد از تزید باید اکثر عنایت بقوت معده مصروف دارند وانچه تقویت آن کند
استعمال نمایند مطبوخات متخذ از پودینه ومصطکی وانیسون است واستعمال قی بنحویکه مذکور شد بتربت مع تقلیل غذا وگاهی که در زمانه تزید وبعد روز هفتم دهند بدان ادویه
مقوی فم معده که دران در اربول بسیار بود وشل انیسون مع مصطکی مخلوط سازند وبآب گرم دهند وخصوصاً در ابتدای دوره که آن مقاومت لرزه وسرما کند ودفع ذاک
تطفیه عطش کاذب خواهد کرد واگر آن هیجان نماید واکثر در تنقیه استفراغ بلغم وخام درین وقت تزید فرصت پیدا شد واولی آنست که انتظار نضج تام نمایند وهرگاه مرض
بحدت شروع کند وشدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند بلیله زرد وصبر وعصاره غافث وعصاره افسنتین هر واحد پنج درم زعفران ومصطکی هر واحد
شش درم قرص سازند وهر روز یکدرم وبعضی سه درم ازان بخورند وچون نضج پدید آید اعانت نضج بمثل آب کرفس وبادیان وبیخ اذخر ویسیار وشان نمایند واگر
معلوم شود که ماده بسیار بارد است باستعمال اندک فلفل در غذا واستعمال اندک شراب رقیق بسیار باکی نیست وگاهی اعانت کرده میشود در انضاج وتحلیل
از روی حرکت قوی بمروخات محلله واین موافقتر است درین مرض از انکه درسایر حمیات بود ولازم است که در تدبیر مروخات اعتبار قوت وتپ واندازه کنند پس اگر
قوت قوی باشد وتپ بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند والا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه وخیری وسوسن وزیت استعمال نمایند
وهرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دوائیکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان وکرفس چاره نباشد وگاهی بجز وآنها وانیسون وامثال سکنجبین بزوری
که دران زوفا وحاشا افتد ونا استعمال قرص گل حاجت آید وگاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کند رو مصطکی وسعد وافسنتین ومانند آن
بحسب وجوب مشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی وسعد افزایند واگر اراده تحلیل مع تحذیب بود کندر وافسنتین وامثال آن زیاده کنند وبعضی
رقیق ایشان از بعد گذشتن چهارده روز نفع اند بسبب تلطیف خود وتقویت حرارت غریزی وادرار وتعریق او وچون نضج وقوت طبیعت بینند اقراص افسنتین
بخورانند وبعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ابتدا میشود ومرض در ابتدا نیست آب گرم که دران مثل تخم کرفس وانیسون وعود جوشانیده باشند بنوشانند
والبته امثال او ومثل تخم کشوث وبادیان وتخم کدو استعمال کنند وقوی تر ازینها نطولات وبخورات ومانند آن مثل دلک وغیره است وگاهی در نافض شدید مطبوخ
باین نسخه بنوشانند بگیرند زنجبیل وصعتر ونانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم بریسم مقرر بجوشانند شربت اوقیه
وهرگاه نضج تام بنگرند استفراغ ماده نمایند بادویه که قوی باشند ومثل دواء الکبریت بخورانند واگر ماده از بلغم بارد تر مثل زجاجی وجامض باشد تریاق فاروق
بدهند وایضاً لازم است که بعد تنقیه قرص ورد کبیر با آب بادیان خورانند وبعد شربت دواء التربد وحب صبر ومعمول الغافث با مرتب با فاویه دهند وازقبیل این مستفرغات
مطبوخ باین صفت است بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیله سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم بادآورد وشکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم
با آب کرفس بجوشانند وبقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشانند وقوی تر ازان این قرص است بیخ بادیان بیخ کاشنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج شصت

نسخهٔ قرص مصطکی

نسخهٔ مطبوخ نافع

نسخهٔ قرص بیخ کرفس

عصارهٔ غافث پنج تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از درمی تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** بیخ‌های
پنج مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادآورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید و چند روز شربه از آن بنوشند
تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزد ازمان و اشتداد نافض بهم رسند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد
سه سنبل نفطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بست تربد سی و از آن اقراص سازند و این مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیلهٔ زرد
ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یکجزو زعفران نصف جزو ساییده استعمال نمایند و این خفیف‌تر از اول است **ایضاً** ایارج هلیلهٔ کابلی نمک هر واحد
چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادآورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند و این در نفع قریب به نسخهٔ سابق است
مطبوخ جید غافث پنج اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزد ارادهٔ انضاج
و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادآورد غافث افسنتین هر واحد
پنج قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از آن بنوشند هرگاه در بلغم عفونت و غلظ باشد **ایضاً** حشیش غافث شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر
واحد پنج مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم و این برای بلغم شور و آنکه صفرا بر آن غالب باشد موافق‌تر است و اگر غاریقون تا یکدرم و ثلث سفوف کرده یا بعسل آمیخته
چند روز بخورند با آب گرم تطاول مرض را منع کند با خراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب است سفوف کرده یا بعسل بدهند و اگر برای هجوم
حبوب اسهال بسازند باید که در آن بسبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال و غلظ او بیخ کبر
و اسقولوقندریون به آنکه اکثر همراه این تب عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حب البان و حلتیت احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسهلات زمان نوبت
حال شدت تب کنند تا افراط تسخین واقع نشود **و اما مستفرغات** که آن قوی‌تر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج است از آنجمله اینست که در شربت مذکورهٔ
سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنه‌های قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب است مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یکدانگ ایارج فیقرا
نیم درم سکنجبین عسلی حبها ساخته با آب گرم بخورند و مجمله آن حب مصطکی و صبر است و اگر ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یکمثقال
و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید **و ایضاً** غافث و افسنتین و برسیاوشان و هلیله
و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده ترنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن
محتمل اسهال نباشد توجه بجانب ملطفات و مدرات و معرقات از ادرار و تعریق آنچه ممکن و حمام نمایند و از جمله چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان افتد [illegible]
و هرگاه مرض سو با اختلاط آورد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست **و اما اغذیهٔ ایشان** پس لطیف مثل سرکه و زیت و گاهی در آن نخود می‌آمیزند و نعناع
در آخر تب اما غذای قوی‌تر تیهو و بچهٔ مرغ و کبک و دراج است بعد انحطاط و لازم است که در آن خصوصاً نعناع و نخود و چیزیکه در آن تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم
حامض ردی لزج باشد گندنا و نخود آب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون در آن زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضاً بوارد معمول از چغندر و اسفاناخ
و سرکه و زیت معمول و کوامیخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و طیون و اجتناب از بقول سرد و تر نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا
اقلاع آنست و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری
باشد و حمام ایشان را شدید المضرتست مگر بعد انحطاط **تدارک قی ایشان** چون افراط نماید باید که درین استعانت بمثل میبه و شربت انار نعناعی
معروف نمایند و اگر حاجت بقوی‌تر باشد بگیرند انار دانهٔ میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم در دو رطل آب بجوشانند
و در آن چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آنکه آب بنصف آید **تدارک اسهال ایشان** هرگاه مفرط گردد اما حبس او پس آنچه معلوم است از قوابض نیز
یعنی تصرف در اسباب سته ضروریه که مجملهٔ آن غذاست و از قوابض دوائیه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن مرقهٔ بچهٔ مرغ بریان یا مطبوخ در آب انار
یا روائح منعش قوت مثل روائح کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند و اگر تشنج در وجه و اطراف عارض شود استعمال مثل این قرص انتفاع یابند

بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مرمکی و فو هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و قثاء الحمار هر واحد سه درم عصارهٔ غافث سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و ازان قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل امروسیا و دواء الملک و دواء اللوز افتد قرص برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و نانخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم ست در حالت طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از منکبین و اربیتین کنند و هرگاه درد ست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک جمع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید بمالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آنرا ترک نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که دران قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از مالش روغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد بتسدید مسام و اگر عقب دلک یا لبن دلک بروغن کنند باکی نیست و بدانچه حفظ معدهٔ ایشان از ضعف نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قوی تر ازان روغن رازقی ست و از اضمده نافع اینست که بابونه و اندک مصطکی را در شراب مع دو چند آن عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که دران خرمای خام و خرمای پخته و اکلیل الملک و افسنتین جمع نمایند باشند ضماد نمایند صاحب کامل گوید که علاج حمای مواظبه بمثل علاج سائر حمیات ست اعنی بتطفیه حرارت غریبه و تنقیه ماده و چون ماده درین تپ بیشتر از حرارت بود باید که عنایت دران اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا سزاوار آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن باین طور نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه با اندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب آمیخته باید داد و اگر دران حرارت قوی للذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منجمد نگردد و بعده ازان خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منطفی گردد و اگر درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا مزوره معمول بچقندر و کرنب و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطبوخ و مشوی و کبک خورانند و توابل و فلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویه مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب مسهل با فعست صفت آن بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را باریک سائیده حبها سازند و با آب نیم گرم سحرگاه بخورند نافعست باذن الله تعالی و یا بگیرند تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون [illegible] همه را باریک سائیده حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی اعمال آرند سکنجبین [illegible] دران ترب [illegible] سائیده باشند و اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد و اگر قی در وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضا استعمال قی به تخم ترب و تخم سرمق [illegible] سکنجبین [illegible] و آب گرم [illegible] جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضا درین تپ گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این [illegible] طبیخ مدر بول بنوشند صفت آن بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو و انیسون و حماشا [illegible] گلقند دران مالیده نیم گرم بنوشند صفت طبیخ دیگر که قوی تر است بگیرند [illegible] اصل السوس هر واحد [illegible] غافث و حماشا و افسنتین هر واحد هفت درم [illegible] بیست درم شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب و [illegible] هلیله سیاه و بلیله [illegible] هر واحد پنج درم [illegible] چهار رطل آب جوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان با هفت درم گلقند شکری بخورند و هرگاه [illegible]

درازگردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بلغم معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تقضیب آن بضمادی کنند که دران لادن و گل سرخ و رامک و سک باشد و این ضماد را
سک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را باریک سایده بمطبوخ افسنتین یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن سرشته
و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند صفت آن قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند
سرشته و باید که گلقند را خوب بخایند تا انهضام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار و دوار و
سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سده در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص کبر با سکنجبین بزوری بدهند و اگر تشنگی
آب ولاسیما آب برف سرد کرده منع کنند و هرگاه این تپ طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق
کبیر بگیرد و در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه دران زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل
مثرودیطوس و سجزنیا بقدر مناسب بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و بر اقراص که
ذکر آن کردیم با سکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار
نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه خواهد تر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که دران اندکی قبض باشد و شکر و عسل با اندکی
مغز فرطم و پسته و حبة الخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و در تپ اسهال
شروع نکنند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه
نطول و آبزن سازند اطلاقی و جرجانی مینویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده
بلغم شیرین باشد ادویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلا چون گلقند یا سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش
یا زجاجی باشد ادویه قویتر و گرمتر و ملطف تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف
دارند یکی تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازه معتدل سوم تدبیر ادرار بول یا ادویه ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ ست از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه
تدبیر معتدل کنند و آنچه که تدبیر بعض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او بهمان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از ان برگردند و بالجمله
تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائز ست و اولا مزوره تنها یا گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره مرغ باید داد و بهترین تدبیر
در علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصة در ابتدای نوبها قی فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه باسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده
کنند و با معافر و برده و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی بآب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین
تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یکساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی تر
آن باشد که قی بعد یکهفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقند ست در آب گرم حل کرده و بعد یکهفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد آبیکه دران گلقند حل
کنند با دیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که دران قوت زوفا باشد ملطف ست و لیوحنا ابن سرافیون آنست
که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد و اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد شب ایارج فیقرا
دهند و اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سود
بود صفت شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد جمله را در دو صد درم آب بپزند تا
سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیکساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند صفت شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش بادرنجبویه و پودینه
و بابونه و عاقرقرحا نیمکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید ایارج جهت اسهال آورند و نسخه آن همانست که در قول صاحب کامل
گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ ست و مقل یکدانگ افزوده و نوشته که بجهاء آب کرفس بار دهند صفت

صفت ماءالاصول

ماءالاصول که بعد ظهور اثر نضج نافع است و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یک شست مصطکی تخم کرفس یک
دو درم جمله را در یکمن آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر دران مالیده صاف کرده بنوشند صفت مسهلی که تنقیهٔ بدن از مادهٔ
تب بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریاست ایارج فیقرا یک درم و نیم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یک نیم دانگ مصطکی یک دانگ جمله را ساییده
با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه با آب بادیان بدهند و اگر ماءالاصول که در قول شیخ گذشت و دران قنطوریون دقیق سه درم
داخل است اجزای آن در دو من آب بپزند تا بالنصف بماند هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی دران داخل کنند بهتر باشد و اگر با او
صفرا باشد این ماءالاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ طبیخ دیگرست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و بلیلهٔ کابلی
مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن مصطکی دو درم و بادآورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت درم
نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا
هشت درم و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یک نیم درم تا
دو درم و اگر از مسهل بلغمی باشد اعتماد بر ماءالاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل درینحالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع

نسخهٔ قرص گل

باشد صفت قرص گل به نسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب
عود خام فقاح اذخر هر واحد یک درم شربتی سه درم بماءالاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک
سه درم پودینهٔ خشک قاقله خیرلوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد
یک درم گل سرخ ده درم شربتی سه درم بماءالاصول و اگر به پشت پای و پشت چشم ورم و تهیج و ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همان نسخه است
که در قول شیخ برای تهیج و وجع اطراف گذشت لیکن درینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مرماحوز نوشته و جمله را با آب عنب الثعلب سرشته قرصها
سازند و هر صبح یک نیم درم بماءالاصول بدهند صفت قرص گل به نسخهٔ جالینوس که در تبهای کهنه که با لرزهٔ سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون
گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یک درم با آب کرفس سرشته قرص سازند
و با آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر ناشخواه سوده قبل سرشته سه درم بدهند در آخر تبهائی که بالرزهٔ شدید باشد و دیر گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که
در تب مواظبه اول انچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماءالشعیر مرکب با ملطفات ست و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم دران
مالیده بنوشانند و غذا ماءالشعیر که دران بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب
از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم
با آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب
بینند تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند عسلی
ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یک نیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم
پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بران سه درم ایارج فیقرا الکیقال انداخته سحرگاه
بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز با آب کشک جو که دران دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد والا ساده بدهند و بعد
دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و غاریقون ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مقیی که تلطیف بلغم نماید
قی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده و دران آب سکنجبین ساده ده درم و نمک طعام یک درم انداخته بنوشانند و طبیب را میباید که در علاج
این تب ملول نشود زیرا که البطی البرء عسر الانقلاع کثیر العودست و در هر هفته یکدو بار بسبب قوت تقاضای طبیعت نماید پس اگر طبع قبض یابد تلیین آن به سنای مکی و معجون

خیارشنبر و حب ایارج و حب نوغاز یا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص ورد و قرص غافث آنرا نافع است و هرگاه
مرض طول کشد بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد بر فم معده نمایند صفت آن قصب الذریره سک رامک گل سرخ هر واحد ده درم زعفران
نیم درم همه را باریک سوده با آب مرزنجوش و نعنا و قیصوم بسرشند و باید که غذا ماءالشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند و عقب آن گلقند ده درم با
مصطکی یکدرم خوب خاییده فرو برند و هر صبح قرص غافث یکدرم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند صفت قرص غافث بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک شش درم
طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده با آب خالص سرشته قرص بسازند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد
سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یکدرم همه را نیم کوفته در سرکه خمیر ربع رطل و آب دو رطل
یکشبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و اگر فصل گرما و سن شباب و تشنگی باشد ترنجبین سیاه ده
درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزورهٔ ماش مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و مویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب الصنوبر تنقل فرمایند
و از حمام و در آمدن اندر آب سرد باز دارند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت خجندی گوید که اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو یا سیب
و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه آثار نضج پدید آید مطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند نسخهٔ مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم
تربد سفید یکمثقال بادیان افسنتین جاشا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه درم فلوس خیارشنبر ده مثقال گلقند پانزده درم
روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم و ایارج مطروح است و اگر ارادهٔ اسهال مفرط باشد
ایارج سردار ولکنند و هر قدر که اخلاط غلیظتر باشد دلک نافعتر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد با غذیه یاشقه و یا بخورش معمول از سکر و هری و چقندر و زیت غذا سازند
و فم معده را بروغن ناردین یا روغن بان بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چون از چهارده روز تجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد و آن قرص غافث
ایشان را نافع است نسخهٔ آن عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال بماءالاصول و یا با این
طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره و بادآورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند صاف
کرده دو اوقیه از آن با ده درم سکنجبین و یکدرم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافع است چند روز بر آن مداومت نمایند
ابو منصور گوید که علاج حمای بلغمیه دائره آنست که در ابتدای نوبت تیار از سکنجبین عسلی یا اوقیه با آب نیمگرم قی کنانند و در قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین
و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت برآید غنیمت دانند و جهد باستنظاف و استقصا ننمایند و هر شب این دوا بالترید بخورانند تربد مثل سه سوده ده درم مصطکی
و زنجبیل هر واحد یکدرم نبات سفید مجموع شربت یکمثقال الا آنکه طبیعت دو بار در روز و شب اجابت کند و چون صبح شود گلقند شکری پنج درم با انیسون و
مصطکی بخورانند و عقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید و نفع بلیغ بخشد و وقت طعام او حتی الامکان بعیدتر از وقت
نوبت کنند و سکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده بروغن ناردین یا روغن بابونه یا ببعض ادهان حارهٔ لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد
بکنند و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حقنه باشد باب شبت و بابونه و پستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه بعمل آرند و اگر خمار
ماءالشعیر پس کنند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد ننماید داد و این تدبیر با کیفیت بکار برند اگر در طول نوبت او و اعراض او کمی
رو نماید و وقت نوبت تاخیر کند همین تدبیر بگذرانند و اگر تب را زائد یا واقف بینند اسهال قوی با این معجون آورند و نسخهٔ آن همان مسهل است که در
قول ایلاقی گذشت بعد از آن تعدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچهٔ مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطنجنات دهند و از شوربا و ثرید اجتناب کنند و اگر تب از
چهارده روز بگذرد قرص ورد با طبیخ پوست بیخ کرفس و غیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر دو شب یکبار بدواء الترید اسهال کنند و اگر بنوبت قی با
معجون نکو بینند و هرگاه در تب نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و بپرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تب را بغایت دراز
گرداند بسبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی باشد آب گرم تسکین او نماید بسبب که اخلاط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش

سی عدد تخم خیار و کاسنی و غاریقون و اصل السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیله کابلی و هلیله زرد هر یک پنج درم جوشانیده
صاف کرده خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و ایارج هر یک پنج درم
یا حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب ایارج راوند با هلیله کابلی غاریقون مقل ازرق و کتیرا و تربد هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بمغز خیارشنبر
یا بالعوق خیارشنبر باندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلیین طبیعت ایشان بر بید و سکنجبین یا
بمثل مسهله یا حقنهای لینه که در آن قرطم و بسفایج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب بادرار ایشان بمثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس و شیره بادرود
سکنجبین بیاده داخل کرده و خصوصا اگر تب از بلغم شوری باشد و مقویات تخم تربت سکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین با آب اصل السوس یا بیخ خربزه و اصل السوس جوشانیده
صاف کرده سکنجبین اغذیه باید این مرض اگرچه بلغمی است لیکن طویل میباشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و مادام که قوت متحمل باشد در دادن
شوربا درین تب تاخیر نمایند تا روز چهار دهم و بعد از چهار دهم شوربای چوزه مرغ یا دراجی و تیهو یا تدرج استعمال کنند و در ایام اوایل نخود آب شکر و روغن بادام یا ماء الشعیر
با شکر یا عسل و ماء الشعیر که با لطافت مثل نخود و تدری ادویه بکار برند و گاهی احتیاج میشود بتریاق و مسکنین با ماء الشعیر بمثل انگور فلفل یا بادیان یا مصطکی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری
یا ساده بنوشند تا اسهال آن کند و مزعفران یا شربت لیمون و مرزنجوش یا ریباج و مرزه و انار دانه بسکر و شیره بادام بشکر و آب لیمو با شکر بدهند ادویه موضعیه مالش فم معده بروغن
سنبل یا روغن گل که در آن سنبل و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد و در قسمتین آب [illegible] انطاکی گوید که در بنجا چیزی بهتر از شربت اصول ادلا و سکنجبین عسلی یا عسلی بعده
شکم از ماهی در آن شربت طبیخ شبت و ترب صبح بوره ارمنی و عسل و قی کردن آن نیست که در سرعت ازاله آن تجربه صحیح یافته و در شرح اسباب است که دواء الترید عجیب
و قدر شربت آن نیم کرنکرده و باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقند عسلی وقت عشا نماید و دادن شربت لیمون مضایقه ندارد برای تقطیع و هنگام احساس تب یا د
حرارت شرب چیزیکه تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنفشه جایز است و هرگاه زیاده تب طول کشد قرص گل یا زرشک تجویز کنند و این حب درین تب مجرب است

صنعت آن ایارج فیقرا یکجزو تربد و غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بوره ارمنی نمک هندی انیسون هلیله کابلی هر واحد ربع جزو با آب کرفس حب سازند
شربتی مثقال با سکنجبین عسلی یا شربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایند و در سرما و سن پیری اسطوخودوس و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب
مصطکی و بادیان و کرفس و کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصا فم معده بروغنی یا زیت که در آن سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد
و غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند و هنگام سقوط قوت چوزه مرغ جایز است و ابازیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور است حسین [illegible] تعلیق
مثقال بلور یک قطعه در جلد بز و بخور یا استخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده و بیضه یا خرگوش شبر یا و بخور او اکل لحم فرس در مطلق تب یا رد و در زبیب نوشته که
در تب بلغمی ابتدا قی نمایند پس اسهال آورند بعد از آن اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود و شبت و بورق و تدهین بدن بمثل روغن بابونه و مرزنجوش
که در آن بورق حل کرده باشند علاج مختص تب بلغمی مطلقا قی کردن بماء العسل و سکنجبین بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق است بعده شرب غاریقون و ریوند
و اسپچه در آن تربد و شحم حنظل افتد مصنف خلاصه مینویسد که چون از اول دریابند هر بامداد دو اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول باندک آب بنوشند
و بعد سه روز گلقند و غیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر هر شب وقت خواب دواء الترید استعمال نمایند
فایده تمام دارد و صبح گلقند بیست درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نضج مسهلی مرتب سازند ازین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی هر یک چهار درم اصل السوس
مقشر غاریقون تربد خراشیده هر یک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هر یک سه درم آلو بخارا دو اوقیه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان
انیسون هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یک درم اضافه نموده ریوند چینی نیم درم
سوده پاشیده بنوشند و جمعی که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت [illegible] است و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یکبار دهند و بعد نضج تنقیه
فرمایند و این معجون درین باب بغایت قویست و نسخه آن مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت [illegible] جوشانیده نمایند و اگر [illegible] قوت [illegible] تنقیات بلغم
کنند بغایت سودمند است و باقی [illegible] بر آنست که در قول صاحب کامل مسطور شد مولف اقتباس گوید گلقند [illegible] عسلی [illegible]

گلقند شکری چهار توله در گلاب یا در آثار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند و غذا نخوداب جوزه مرغ و یا شوربای بچه مرغ کم روغن بانان تنک دهند تا که گفته‌اند و در قوانین العلاج مرقوم است که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بنوماش و برنج و دال ماش مقشر و شوربای جوجه مرغ بعد نضج و اجب باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهاردهم و نخوداب بگوشت کبوتر بچه بعد بیست و یکم و بجای آب در ابتدا بزار العسل اکتفا ورزند و تعهد بمقیئات باهم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات و قید یکیفته جهت آنست که معده رنجانیده میشود و ورم پیدا مینماید و در روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از کدام قسم است پس مناسب آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویه قویه و گرم ملطف تر باشد مثل شکاعی و بادآورد و افسنتین و غافث و جعده و قنطوریون دقیق و بر بجا سفت و مانند اینها و در دیگر اصناف خفیف از اینها بدهند و اغذیه منضجه گرم در بیجا بسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت معده این ضماد کنند لادن سک المسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یکتوله باب برگ ریحان و پودینه سبز و تا پانزده روز برین تدبیر باشند ولیکن جهت حصول نضج این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد سه عدد گاوزبان پنج ماشه خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل حاویخان سه ماشه یا معجون که مذکور گردد خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکتوله تا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله ریوند خطائی ترید سفید هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه آلو بخارا ده عدد اضافه نمایند و وقت دو پهر نخوداب دهند و وقت شام نان ترید شوربا و یا شله بخورانند و روز هفتم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی مرکب علویخان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق کوه و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله جوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری اصولی علویخان سه توله و در بین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده بنوشانند و غذا بدستور و بهمین طور سه چهار مسهل زاده بعده قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله آمیخته با مطبوخ که در آن اصول ثلاثه است و در قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم و گلقند ده درم داخل کرده دهند **صفت** معجون مسهل ترید سفید برگ سنا حب النیل هر یک سه درم گاوزبان غاریقون هر یک ده درم سقمونیای مشوی یکتوله شحم حنظل چهار توله در سه چند عسل و قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم و دواء الترید هر شب یکمثقال دادن درین باب بسیار نافع است و بعد از حصول نضج باید که بازتکرار تنقیه نمایند بدستور سابق و اگر ازین تدبیر هم مفارقت نکند و بیم سرگرد اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسیلم بگشایند و خون بقدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنه حاصل النفع است و اگر ازین هم نیز باقی ماند مروق دواء المبارک با شربت بزوری دهند و هرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخهٔ آن همانست که در قول ایلاقی بعد قرص گل نسخهٔ ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تهیج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور بجوا قول شیخ گذشته بدهند و تدبیر سوء القنیه رجوع نمایند ولیکن بفاصله یکروز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب الثعلب و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و روز دیگر دواء الکرکم کبیر نه ماشه و شربت افسنتین و سکنجبین فهیمی هر یک دو توله در عرق کوه یا و آثار حل کرده بدهند و بخور برگ غبیرا بادیان جهت عرق آوردن در رفع این تپ معمول است و بخور عاقرقرحا همین اثر دارد و دواء الک کوشت قنفذ سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله لیسیدن در رفع این تپ از مجربات خود رقم فرموده و همچنین نخود لثه حیض زنیکه اول بار او را حیض آمده باشد در خرقه کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم است که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجانه کشکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل از نوبت دادن در سه روز رفع این تپ میکند بجهت کثرت ادرار و رفع تعفن و تقرآط در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بریز بیمار اندک اندک در آن از مجربات نیست و قاضی شاه‌ارشد صاحب جهم در مطالبات شفائی قلمی فرموده اند که در تپ بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز بدستور گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر ازین چیزی دیگر نیست

علاجش بعلاج حمای دوائیه نمایند مگر اقدام بر تسخین بملطفات درینجا باحتیاط و تدریج نمایند زیرا که ماده این تب در عروق محصور است ازینجهت بسرعت تحلیل نشود
بلکه باستعمال ادویه ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای رئیسه خصوصاً قلب بطریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مؤدی شود و ایضاً در آن
خوف حدوث سرسام یا روست چنانچه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کنند و مرض
بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته
در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیه بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بمقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهلی که سخت گرم و تیز نباشد
مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلیین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مبردات بالجمله
جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نشاید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان و امثال آن
بحسب وجوب مشاهده حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیار شنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه
خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فائده نماید و انجام بعد نضج تام کثیر النفع است بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع
نباشد و اگر لثقه کهنه مشتبه بدق باشد مطبوخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه تا نخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده
نبات یک تولہ داخل کرده دهند بعد از ان مسهل بدهند و دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تب آنست که هفت روز نضج ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل السوس
بادیان هر یک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند
گل بنفشه بادیان عنب الثعلب اصل السوس هر یک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ۹ دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر ترنجبین هر یک شش تولہ
گلقند چهار تولہ مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشانده مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم
مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک چهار ماشه گلاب پانزده تولہ در جوشانده مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند
عناب ۹ دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل السوس هر یک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یک تولہ جوشانیده فلوس خیار شنبر ترنجبین گلقند
روغن بادام با وزن سابق افزوده بدهند روز هفدهم هلیله عربی بگلاب سرشته بخورند بعده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز
نخود آب و شب شوربا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند حل کرده بدهند بعد از ان همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود **اقوال افاضل** شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج بلغمیه
نائبه پیر روزه است و فرق فیما بین آنست که درین تب باید که استعمال ملطفات حاده باهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماء العسل
و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیرا که این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی
گاهی شبت و گاهی کبر ایشان را نفع نماید خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی بتوسیع در اغذیه کثیر الغذا و فصل
آن یعنی بتجویع و تلطیف و قوت قوة و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویه جیده برای ایشان قرص عشره است که دران ده ادویه است
و در قرابادین نوشته و ایضاً از ادویه جیده مجربه برای ایشان این قرص گل است گل سرخ شش درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب هر واحد چهار درم مصطکی
کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم و ایضاً این قرص غافث نسخه آن غافث چهار درم گل سرخ یک درم ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه بسوده با آب قرص سازند
و ایضاً غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه و ایضاً این قرص افسنتین نسخه آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون
مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد عصاره غافث مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم حب جالی و ایلاقی می نویسند که علاج این تب همچون علاج تب بلغمی نائبه است
جز آنکه در علاج این تب باشربه و ادویه منضجه ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند درینجا نتوان کرد خاصه اگر با وی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که بیم آن
باشد که در وقت تزاید ماده لطیف برگشته بدماغ برآید و سرسام آرد پس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و برای تلطیف اخلاط از سکنجبین سازند

در ابتدا سخت اجتناب نمایند تا مورث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاندیمیز دوای نواب علویخان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه از مجرب بالثبت
قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یکتوله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی که در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هریک ده توله تر کرده در حولی انداخته بطور
ربع تپ بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند بعده در ظرفی مسی قلعی دار که بر آتش انگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده
بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید است تا نخواه مقشر یکتوله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیاله آن
بعسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقاء الله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یکعدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هریک نیم توله شب خیسانیده
صبح بدسته سائیده قند یکتوله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزایند تا چهارده روز پس هر روز بخو یکه اضافه کرده شد بکاهند
تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تشنج اطراف پدید آید این دوا دهند صمغ شیرهٔ مکوه خشک شیرهٔ گاوزبان سبز هریک یکتوله
و اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره بر دیه یاد آثار بر آورده مثل کوکنار هفت نوبت چکانیده شربت بزوری حار
و شربت کشوث و اله علویخان هریک دو توله داخل کرده و هفت عدد پارهٔ سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته در آن انداخته
صاف نموده بدهند و لیکن باید که اول قرص فسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای طعام مصطگی سه ماشه در دوار الکرم آمیخته بدهند
صبح و شام تا یک هفته که عظیم الاثر است و سالی تا مدت شش ماه لغه داشتم و هر چند تنقیه و تعدیلات کرات و مرات بکار بردم سودی نکرد حکیم کبیر علیخان تفحص
احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر لنفضه اسهیل نمودند و این دوا دادند شیرهٔ فقاح اذخر هفت ماشه شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین
هر یک هفت توله بر آورده پاره سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قند طبرزد و ربّ نواب علویخان دو توله داخل کرده خاکشی
و تخم بادر نجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته ازین تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از آن مخصوص باسما و احکام است و آن شش قسم است اول انفیالوس که آنرا افیالو
و انفیالیوس نیز گویند و در سریانی فیسولسوس نامند و آن تپی باشد که در آن اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این تپ
از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برودت خود سرد گرداند پس آنچه از آن عفن شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر و متفرق
گردد و در ظاهر لهیب آرد و آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت همراه آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضوی که
او اندر انست از آن اذیت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که
مالوف او نیست از آن منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت در آن آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود
در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از آن حادث گردد و این تپ تا دیر بماند و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و بیران ازین تپ
کمتر نجات می یابند دوم لیفوریا که آنرا لنفوریا نیز گویند و آن تپی است که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت و این تپ
در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیه بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را
گرم گرداند و بهر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و بهر آنکه قوت مع
خون و روح بسوی چیز اذیت کار آن باطن بدنست متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصاً هرگاه در ظاهر بدن
بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً بهر آنکه بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدنست بخار قلیل ضعیف الحرارت متحلل گردد
و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت از آن بخار زائل شود مثل آنکه از بخار آب گرم
زائل میگردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار بلغم در اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر تا بینه بود

سفرط و حرکت مفرط و تدبیر شرب در ذیل تدارک اعراض حمیات حاده مسطور گردد انطاکی گوید که از حمیات مرکبه تپی ست که آنرا مغشیه نامند بسبب وقوع غشی در نوبت آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل مادهٔ فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالباً برود و باوی عجز قوت بسرعت و سقوط نبض ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و باوی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در بعضی اسهال و قی و بهم ترتیب شرط نیست بلکه اکثر بیهوشی و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تپ عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته اند که صفراوی قطعاً هلاک کند و چرا نکند که تشنه دوا بحرکت شود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند پس ازین جهت عسر گشت پنجم حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تپ درازتر و ردی تر بود از تپ لیلی زیرا که مادهٔ او از مادهٔ لیلی غلیظتر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل میشد و بسیار باشد که بسبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تپ دق اندازد و اگر این خبیث نبودی عروض او در وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آنرا غذا بشب دهد و نگذارد که برامتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط میکند و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرر در دق اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری ردیست و طویل المدت بطیء الحرکت غلیظ الماده عسر الانفعال از فعل طبیعت و مادهٔ این هر دو تپ بلغم زجاجی لزج ست که در بدن منتشر گردد و لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج الفیالوس

علاج این مثل علاج تپ بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادویهٔ مناسبه استعمال کنند و بعد از یکهفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام افزوده مسهل دهند و در استعمال ادویه منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تپ نیز مثل جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ نزد من لابدست امتزاج چیزی از علاجات سوداویه و بعضی گویند که علاج این خفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک تمادی و گرم داشتن بدن درینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه خلطیه و مواظبه نزدیک ست و لیکن دلک و گرم کردن ظاهر بدن درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان [illegible] مفید ست و فلفل سیاه کوفته در عسل و سیر غالب در طعام بتفاریق و جندبیدستر بعسل آب نافع بود شیخ میفرماید که علاج الفیالوس و لیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی ست که سابق مذکور شد و نائبه و لازمه بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولا ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضا گاه در میت هر دو سرب غوره مطبوخ بعسل و شربت ورد امر کرده میشود و اگر عفونت شدید و حاجت بسکنجبین بسیار باشد بعد از آن تدریج از طریق نوشیدن بزور مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد و مصطکی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غافث نمایند و در هر دو اعتنا بمعده فرمایند و قی با آب لوبیا و ترب و شبت و بوره بعد از است استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تپ آنست که از هلیله سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و از آنچه نفع بلیغ دارد حقنهای مائل بحدت ست که دران مغز قرطم و قنطوریون و حنظل و شبت و بابونه و خارخسک و اکلیل الملک و مری و عسل افتد مسیحی گوید که ابتدا شما اولا در علاج الفیالوس با استعمال گلقند در هر روز نهار بیدن ریک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند و بعد دو ساعت از آن دوا و قیه سکنجبین بزوری بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا نخود مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا مطنجن بدارچینی و زیره و کرویا و ما آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بحریره بیخته بسکنجبین بسرشند و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد اندک مصطکی و عود و بلان اضافه نمایند

مثل گلقند و مصطکی یا آبیکه اندران بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی با آب حاشا یا آب پودینهٔ کوهی دهند و قرص افسنتین در ابتدا و اوقات
سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً بحسب مشاهدهٔ حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق و لیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بدوائی مسهل مرکب از ترید و غاریقون
و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید مطبوخی که دران هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه افتند
تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و حاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بروغنی که اندران بابونه و شیح و قیصوم
یا شبت مطبوخ بود و یا بروغن قسط نمایند مصنف حاوی و خجندی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشانند
و غذا مزورهٔ ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر با نخود و در معالجهٔ این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تپ از اخلاط بلغمیهٔ لزجهٔ غلیظه است و با عراض
لازمهٔ او ملتفت نشوند و از قلق مریض و التهاب و کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان
و تخم کرفس هر واحد سه درم بنوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنهائیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج
در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که دران اسطوخودوس و ترید و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و مثرودیطوس ایشان را
نافع ست و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویهٔ ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که دران آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیلهٔ زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز
خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض هائله ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم
بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از مادهٔ صفراویهٔ محترقهٔ غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس
و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ
هلیلهٔ زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع ست

علاج حمای غشیهٔ بلغمیه

هنگام غشی علاج غشی نمایند و بعد ازان علاج تپ بلغمی کنند و حقنهٔ لین که دران اندک حدت باشد بعمل آرند و مالش بدن بپارچهٔ درشت سازند و خواب آورند
و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت بماء الشعیر بشکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماء السکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یکمثقال تخم کرفس جوشانیده سکنجبین عسلی
بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع ست و اگر از صفرای غلیظ باشد علاجش بعلاج غشی حار
نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی و مرکب ست آلوبخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی پنج پنج بادیان تخم کاسنی ترید سفید
هر واحد یکتوله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یکدرم قند سفید یکنیم پاؤ و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی تر کرده آب آن اندازند جائز ست
خوراک تا سه توله اقوال حذاق شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار ست چنانچه وجهش مذکور شد و طریق علاجش تنقیه بتدریج ست از ادویهٔ لطیفه بسوی ادویهٔ قویه خصوصاً
اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنها تنقیهٔ مادهٔ که در امعاء و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در مادهٔ باقی عروق بعید بتلطیف تدارک استعمال کنند که
آن بهترین مستفرغات ست و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش ایشان آنست که اول قفا را
از بالا بزیر فرو بمالند بپارچهای درشت خراشندهٔ جلد پس اینها را از بالا بزیر بعد ازان دستها را از دوش تا کف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس ازان پشت و سینه
و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و بمرتبهٔ که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانهٔ مریض نیم در مالش بگذرد
و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل ست و خصوصاً با قوت بزورها و یا
تخم کرفس یعنی اندکی ازان در آب ادویه پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صبح بدهند و اگر آنجا اسهال مفرط باشد ماء العسل را [illegible]
گردد که ازان اسهال کم و معتدل و نافع کند و غذا ابتدا و به سکنجبین عسلی نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد آب سرد ممزوج کرده

باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی تر است مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم و شدت
بیقراری کردن از گرمی و تشنگی سخت و موافقترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی است و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی
باشد و این کمتر بود و خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تب را باید غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و ترطیب واجب است که نبض
صاحب این مرض را دائم ملاحظه نمایند پس هرگاه بینند که دفعةً در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کرده بخورانند اگر ورم احشا مانع نباشد
زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای و هرگاه مثل این آخیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و ا
طعام از انجمله است که بسوی آن احتیاج اندر داشتند از غشی پس خورانیدن آن انفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و ما غذائی که برای خواب
کنند یعنی در شب بخورند پس آن تخمیس آن ماء الشعیر است و بران مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده بخورند و حمام
برای صاحبان این تب مضرترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد بسیار و اگر دران اندک خلط صفراوی باشد و قی سهل بود و تخفیف نماید بسیار نافع بود و مجمله
قی کردن برای حاجت بر آوردن دران خلط اولی است جرجانی و ایلاقی مینویسند صواب آنست که اولا از شروع تب تا سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر
ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیم یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بحسب مشابهت حال بپزند و اگر بچیزی دیگر
حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل ترید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه بر روده بحقنه از آب چقندر و اذان بوره ارمنی باید کرد
و بدن او را بروغنی که دران قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و بپارچه درشت تا اخلاط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد
و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین
آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز است و اگر از ماء العسل بدبر بزوفا و کرفس و تخم کرفس چون گرمی ماده باشد
ماء العسل ساده صواب تر باشد و اگر ملینت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد و اگر بسیار از ماء العسل نفرت کنند و با اسهال از حد تجاوز کند چون
آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم با هم بپزند جائز باشد و فصد کردن بهیچ وجه جائز نبود انطاکی گوید که جالینوس حیلة البرء
گفته که علاج این بلغمیها لین حقنهای قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه ماده امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی یکجزو مرزنجوش
موش نمک بوره ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو و عسل مقوم سرشته فتیله سازند و بروغن گل چرب کرده بردارند
و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه بعمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان ترید سفید از هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد
سه درم شحم حنظل بوره ارمنی تخم کرفس هر واحد یکدرم با چقندر و یا بچه بپزند و نیمگرم بدان حقنه کنند با اندک زیت اگر سرما باشد و الا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت
متحمل باشد و ملازمت تقمیز بجهات اربعه بدن کنند و ابتدا از ساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند
بماء الشعیر آن را ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مربی تخم کرفس و صندل باشد و غذا آب کعک بشکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد
بچه مرغ در قرار بپزند و آنچه از ان شیره بر آید بنوشانند ابن الیاس گوید که ابتدا پاشیدن آب سرد بگلاب بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او بکلابیت بمالند و دست
و پای او بعصابها محکم ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و دهن و بینی او ببندند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین ساده با آب گرم در حالت غشی بنوشانند
تا مواد از فم معده باسفل منحدر سازد و مستفرغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم جوشانیده
صاف نموده سکنجبین ده درم بران انداخته بنوشند و غذا ماء الشعیر شکر سفید شیرین کرده بدهند و حقنه لین که دران اذفی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای
هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن بیدانجیر
و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد نیم درم بران ریخته حقنه کنند قرشی حکایت کرده که این تب والد را عارض شد و از خوردن غذای غلیظ
کثرت نموده بود پس تنقیه او بعد نضج ده مرتبه نمودم با دویه که دران غاریقون و ترید و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

در حالت این ماده بحال نضج نبود و این همه نزد فراغ از تنقیه دهم بر طرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای چوزه مرغ از ان قطع نکردیم و مشروب در غیر ایام تنقیه وقت صبح شربت ایمه تنها و شربت سیب و یا شربت بنفشه و یا اصل السوس در بعض ایام بود و در آخر روز شیره تخم خیار ین سکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تپ هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود دران افتاده باشد باندکی انار دانه کوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل از نوبت و آیضاً دوائیکه بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر بهری و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها بقدر دو سه ماشه و شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو توله سرشته همراه عرق کیوڑه و یا در نقل حلو و اشباه اینها و قبض شکم را اشیاء قابضه تیز و حقنه گرم در حالت غشی بکشایند و عوض آب ماء العسل دهند که دران قوت بعض ادویه لطیفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان کتفین نمایند که بهمان وقت بهوش می آید و همچنین بستن رانها و ساقها عظیم الاثر ست و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد ماء اللحم ساده را با شراب ریحانی چهارم حصه خوشانند و غذا نان تریاد ول در شراب ریحانی ابدوده و شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه آنچه در مواظبه بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بیدمشک برفیخ سرد کرده بر رو و سینه زنند و بر اطراف و ملک و وضع محاجم بر سقور بلغمی نمایند و این نسخه بویانند عرق بیدمشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک توله صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و موهای بدن را بموچنه بر کندن فی الفور بهوش می آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین مالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیره تخم کشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بیدمشک هر یک شش توله بر آورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشند و یا آب مصور انارین نه توله با نبات سه توله دهند و غذا نان تریاد با آب انارین و عرق بیدمشک خورانند و یک گهری قبل از تپ این دوا دادن در منع دوره آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب در یا یک فنجانه بر فیخ سرد کرده و عرق زرشک سه توله و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو توله آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع ست و همچنین نوشیدن مسکه در آب دریا و آیضاً مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم ست که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوبخان سه ماشه و شربت صندل ترش دو توله یا دوغ گاوی دادن و جامه باریک کهنه در دوغی که صندل سفید دران ساییده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر ست و غذا آش جو با تمر هندی صندل و اندک عرق بیدمشک دهند و بر بستر چهار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداگلاب فرش نموده بالایش در برگ صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سداگلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گوڑهل و یاسمین و چنبیلی و چون دو سه نوبت از تدابیر مذکوره بخیر بگذرد پس بکلی بمعالجه غب خالص پردازند و مصنف اقتباس نوشته که مریضی را پیش از شروع دوره سرکه مقطر سه توله در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر ست گلو و دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو توله لیسانیدم و چهار سقا را امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست و پا بفاصله یک وجب بریزند هنوز نوبت ریختن آب هر چهار مشک تمام نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهر مهره کانی یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو توله آمیخته با شربت انارین و شربت زرشک دو دو توله در عرق بیدمشک و عرق رز و عرق صندل هر یک پنج توله بنوشند و غذا قورمه بچه بوشیر خواره با نان روده و اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و کچه دار انبه افتاده باشد و هر پای کرونده و تمر هندی مقرر داشتم و در روز چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم و بفضل الهی بخیر گذشت و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین شربت سکنجبین تفاحی علوبخان در کیوڑه و گلاب و عرق کاسنی دادن و پاشویه کردن و شمامها کشیدن نافع ست اقوال مهره انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آزموده ایم اینست که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط زباد و دهن ورد و گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بست درهم سکنجبین و پنجاه درهم ماء الشعیر وقت دوره بر قلب و اطرافات این مریض طلا سازند و برگ مورد تازه

سودای دموی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دموی نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سودای صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود سودای بلغمی خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آنرا ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سودای طبیعی تولد کند سودای سوداوی نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سوداوی گویند و بعضے اطبا گمان کرده اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود زیراکه آن متعفن نمی شود بسبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آنکه از شان هر رطوبت بالفعل آنست که تعفن پذیرد و اگرچه در استعداد عفونت متفاوت باشد زیراکه آنچه یابس بالقوه باشد بعید الاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات مختلفه و عقب حمیات متفقه بسبب اختلاط اخلاط متولد آنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیراکه هرگاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند بسبب عجز طبیعت از تدبیر آنها و مستفرغ نگردند بسبب عصیان آنها و سودا اکثرت پذیرد پس وقتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب رقت طحال پیدا شود و معذلک آن در اکثر از وجع یا صلابت طحال خالی نبود و سالمتر ربع آنست که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه با وی ورم طحال بود زیراکه ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر باستسقای زقی و قیئة مائی مؤدی گردد و ربع سلیم از امراض ردیه سوداویه مثل مالیخولیا و صرع و سکته و فالج و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص میگرداند و در ان امان از تشنج رطب است زیراکه در ربع خلط یابس است و آن در اکثر مرض سلیم و کم خطر بود بخلاف حمی صفراوی و اگر در علاج آن خطا نکنند مدت در از آن بر یکسال زیاده نشود و اگر اندر علاج خطا کنند یا ماده بغایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و بعضے اطبا گفته اند که مردی کهل را این تپ تا بیست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تپ ربع داشت و انطاکی گفته میگویند که اقل مدت این تپ آنست که در نیم سال منقطع گردد و از معالجه من اکثر در چهل و پنجوز زائل شده و در دوره پانزدهم منقطع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره باز عود نموده ربع طویل اکثر باستسقای انجامد و ربع صیفی در اکثر قصیر المدت بود و خریفی طویل باشد و شیخ الرئیس گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع است و از علامات حمی ربع دائره آنست که اولا بسرما و لرزه اندک شروع کند بعده در هر نوبت سرمای او بیفزاید بعد از ان نزد منتهی اندک کم شود و ابتدای آن بتدریج کمتر گردد چنانچه در بلغمی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد دیر گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتمل بر تمام بدن نباشد بلکه در ینجا حرارت با قشعریره بود و این تپ مؤدی بضعف بصر شود لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بیست و چهار ساعت آنگاه باشد که ماده آن سودای خالص صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از ان کم گردد و بسیار باشد که حمی غب در فصل تابستان افتد و به تپ ربع در زمستان باز گردد و اکثر حمیات مختلف المواد بحمیات مختلطه که نوبتهای آن از انتظام نبود مؤدی گردد بسبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هرگاه آن بقایا مستقر پدید گردد و بر ربع استقرار نماید و نبض در ربع مائل بصلابت بود بسبب یبوست خلط که آن شریان را بسوی داخل میکشد گویا که مثل نبض پیر باشد و متواتر و مائل بسستو بود تا وقتیکه خلط سوداوی متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد و بسبب غلظ ماده و تفاوت او نزد فتره ظاهر باشد و این دلالت تام بر ربع است و اکثر زمان اتفاق افتد انبساط غیر مستوی و انقباض شدید السرعت بر خلاف آنکه در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صغر و تواتر باشد و لیکن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جمیع اوقات مرض در عدم نضج متشابه بود بسبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهای حمی لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفائی و کدورت و الوان او مختلف باشد زیراکه سودا از اخلاط مختلفه متولد میشود و از علامات نضج ماده ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ و سیاهی قاروره و لینت نبض و بدانکه چون حدوث این مرض ابتداً از سودای طبیعی بغایت کم می باشد و در اکثر بعد از تپهای عفنی دیگر بسبب احتراق آن خلط احداث می نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط زمان علامات مرکب شود و بسبب انتهای احتراق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودای خالص رجوع نماید

علاج کلی حمی ربع

والیضاً قی از امور نافعه است دران وخصوصاً قبل از طعام وبعد طعام ودیگر نیز خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت وخصوصاً اگر سوداء بلغمی باشد ونفع
او در ابتدا تنها نیست بلکه در هر وقت باشد وواجب است که در ابتدا واوائل نضج تا قبول نضج کامل سختی نکنند در استفراغ فضول بچیزیکه گرمی قوی نماید و
نه بچیزیکه خشکی قوی آرد از دوا وازترک غذا ونه بچیزیکه باسهال ضعیف کند وایضاً نه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید وبدانکه چون ربع در فصل گرما
ابتدا کند باید که اولا ماءالشعیر وسکنجبین نوشانند تا تنقیه طریق برای دررو فضول نماید وبسرعت منقضی گردد واین بعد فراغ نوبت مقدم بسه یا چهار ساعت باید
وهرگاه ربع دیر بپا ماند عارض شود مدارات بکار برند زیرا که قی واسهال دران فصل متعسر می باشد وبرای خوردن اقراص وجهی نیست وبدانند که اشیای بارد رطب
سهل لاستفراغ مثل جبه الکیموس موافق این مرض ست از جهت تپ واز جهت منافات یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست ست پس واجب بود استعمال آنها
نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامی که خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت وخام کردن ماده وبقدریکه ازان ضرر بنضج نباشد ویا مخلوط سازند
بدان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند ورطوبت آنها کم نکند وآن اشیای معدل برودت حار باعتدال اند واز جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند واشیای بارد
رطب موافق این مرض مثل کاسنی ست وکاهو وخربزه وشفتالو احیاناً وواجب بود اجتناب از امثال اینها یا بسبب شدت برودت واین در مثل کاهو موجود ست
ودر خربزه شیرین نیست ویا بسبب شدت ادرار مؤدی بتغلیظ خون بانفصال مائیت واین در خربزه موجود ست ویا بسبب تهیه جزو مخالط برای عفونت
واین موجود ست در شفتالو وباید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند واما اغذیه حار باعتدال باعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع ست
خصوصاً چون اراده تعدیل حرارت او هنگام عدم اراده استعانت بدان بر انضاج سیار ورطب کنند مثل آمیختن انجیر بکاسنی ودر ابتدا خوف نیست بتناول
چیزی که دران بادیت وحرافت تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد واما در آخر مرض ازان چاره نیست وقرص افسنتین تا آخر مرض نافع ست
وانچه برربع نفع کند نشستن در آب گرم وشیرین قبل از غذا هر روز ست واستحمام که ترطیب کند وعرق نیارد وهیجان حرارت نماید ولزوم آرام وسکون و
ترک ریاضت وحرکات بدنی ونفسانی مثل که هم وغم وغضب کنند وجمیع حمیات سوداوی محتاج مرطبات بود وبعده مختلف باشند در اندازه احتیاج بسوی تبرید
یا تسخین باختلاف خلط محترق وحاجت او بسوی تخفیفات بنابر آن باشد که دران قوت تقطیع وجلا واطلاق بود نه بسبب تخفیف کان دینجا بالذات
مطلوب نیست وباید که رعایت امر معده نمایند باضمده جیده مقویه با این قوی الحرارت ولطیفه آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد یا حار بحرارت احتراقی
باشد ورعایت طحال وکبد وتدبیر آن کنند تا صلب نگردد وورم نکند وگاهی در تنقیه ایشان احتیاج باب ترب وتخم آن مخلوط سکنجبین افتد وگاهی استعانت
کرده میشود بتقدیم خوردن چیزهای چون نمک ویا ماهی وخردل ومانند آن انچه جلا وغسل کند قبل آن وگاهی استعانت میکنند بعد ازان بشرب آب بسیار پس
عقب آن سکنجبین می نوشند وقی می کنند وانچه آنرا نفع می کند تناول آن روز نوبت وقی کردن بران واز مضرت سرما ولرزه وحدت تپ ایمن میسازد و
اینست که توم وعسل بخورند وسکنجبین عسلی بنوشند واز طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند وهرگاه نوبت منقضی گردد بشب اندک غذا دهند و
صبح استحمام نمایند وپنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی وترب وشبت بخورند که این اکثر نفع می کند واگرچه قی نباید وقی کردن قبل از نوبت
برای بهر خلطی که باشد تخفیف نوبت واقلاع آن می نماید وتدبیر جید اینست که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف وغیره نباشد
وتا انقضای نوبت غذا نخورند ودر روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد بر سم مقرر حمام نمایند واگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر ننشینند
سوای ریختن آب گرم بر بدن بمقداریکه ازان بدن لذت یابد وترطیب نماید کمتر ازانکه بحد ثوران خلط رسد ودر روز سوم استعمال قی کنند برای دفع فضول
طعام وبرای آنکه حمام آنرا رقیق کرده وگداخته باشد وباوجود این برای صاحب ربع ضرر ادارست که استعمال قی در روز نوبت نیز کنند گیلانی می نویسد
که انچه نزد ما بتجارب متواتره صحیح یافته شد اینست که روز نوبت قبل ازان به پنج ساعت تخمیناً امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ ولاسیما انچه
بمغز بادام شیرین ساخته باشند بعده از اشربه لذیذه انچه ازان لذت یابند اگر خواهند بنوشند ودو سه ساعت بران صبر کنند بعد ازان آب گرم
ساده یا آبی که دران چیزی از تخم ترب کوفته واز شبت وقدری عسل وروغن کنجد ونمک جوشانیده باشند بنوشند بمقداریکه ازان شکم پر شود وبعد آن حرکت کنند تا انچه خورده است قی شود

پس باستقصا فی نمایند که این تدبیر تخفیف در نوبت و تقلیل ماده مرض میکند و عقب او نفع بلیغ حاصل میشود قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بترطیب در اشربه و اغذیه بیشتر ست از آنچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تپ دق و این بهر آنست که ماده آن شدید الیبوست ست و اما حاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تپ بمنضجات خفیفه کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تپ بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیاتست زیرا که ترقیق ماده یابس ارضی دشوار ترست از ترقیق اخلاط رطب لهذا نضج آن در مدت درازتر میشود و ادرار قوی بسا ست که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بران نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تپ حقنها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعا و ترطیب آن و ازاله ضرر یبس ماده و درین تپ منع از آب سرد بیشتر از انست که در تپ صفراوی و دموی و کمتر از تپ بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی ست و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آنرا اندک تدارک ست نماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هر چه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف بر آید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی آید پس آنرا بحمام و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در ان خوباش مقشر و نخود نیکو پخته باشند با نقوع آب تمر هندی و آب انارین بهی دانه [?] دهند و ایضا اسهال سودا بسالم الجبن مقوی بافتیمون و مانند آن آنچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و مغز خیار شنبر و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالای آن گلاب کهنه هفت توله بنوشانند بعده تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون فواکهی حکیم علویخان نمایند نیز سود مند ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بفصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد از ان استفراغ لطیف کنند بمسهلی که در ان منقیات خون از قوت شکاعی و بادآورد و بسفایج و شاهتره و هلیله کابلی و عناب و آلو و گلقند افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج ست مجوسی گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و در ان اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه دردی باشد خون بمقدار حاجت اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی از ان بیرون نیارند و هر گاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیه مریض بغذا محمود الکیموس مثل لحم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضه نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیدباج و طبخه که در ان دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کوامیخ و الیان [?] و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت در خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ کشایند اگر خون تیره و سیاه بر آید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم از ان مثلا اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نیم پخته گردد و بعد فصد غذا دراج [?] وغیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر [illegible] حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین در ان حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یکدرم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته گاوزبان پودینه گرد [?] شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و در نیم رطل از ان سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیار شنبر زیاده کنند و تا بست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند یا آب انارین یا آب آلو و ترنجبین

واگر حرارت قوی نباشد سکنجبین با آب بادیان تر صواب باشد وقی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد **ابن ہبۃ اللہ** گوید کہ این تپ اگر حادث شد از احتراق خون
باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چہرہ سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاہر نباشد فصد نکنند بلکہ ہر روز ماء الشعیر با سکنجبین بنوشانند
و بعد آن سکنجبین سادہ دہند و ہنگام قبض طبع آب آلو و عناب بشکر باید داد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین با آب گرم
دہند و در ابتدای حدوث آن اشربۂ ترش بدہند و اگر التہاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچۂ مرغ دہند
زیراکہ پرہیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتہا تلطیف تدبیر کنند و در روز دورہ از غذا منع نمایند تا طبیعت بہضم آن مشغول نگردد پس ہرگاہ علامات نضج
ظاہر شود تنقیۂ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دورہ با آب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن دہ درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند
و در تلیین طبیعت بحقنہ حریص گردانند و ہرگاہ مرض از چہل روز تجاوز کند قرص غافث بسکنجبین سادہ بدہند و اگر تہبج در پاہا ظاہر شود قرص افسنتین
بسکنجبین بزوری بدہند و تا علامات نقاء ظاہر نشود در حمام فسحت ننمایند و ہرگاہ خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکہ علامات نقا
پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکہ تپ منقضی گردد **ابن الیاس** گوید کہ اگر در ابتدا علامات خون ظاہر باشد فصد باسلیق یا ہفت اندام از جانب
راست کنند و ہر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی ہر یک سہ درم و گلقند دہ درم بنوشند و غذا مزورۂ بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و بعد دہ روز تنقیۂ
سودا باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویہ گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر ہر واحد سہ درم گل سرخ
چہار درم بنفشۂ تر یا خشک پنج درم ہلیلۂ زرد و کابلی و افتیمون در صرہ بستہ ہر واحد ہفت درم شاہترۂ تر یک دستہ و اگر نباشد تخم آن سہ درم آلوی سیاہ
عناب سپستان ہر واحد بست عدد تربد خراشیدہ دو درم ہلیلۂ آملہ ہر واحد سہ درم ہمہ را در چہار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین ہر واحد
پانزدہ درم مالیدہ صاف کردہ سحرگاہ بنوشند و در آخر روز مزورۂ نخود و بنوماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیہو و کبک غذا سازند و در اول امر تلیین طبیعت
باستعمال ملینات لطیفہ مثل سنا و بنفشہ و آلو و مویز و ترنجبین یا ماء الجبن کنند و اگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این حقنہ لین بعمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشہ
نیلوفر ہر واحد سہ درم سپستان بست عدد مویز سرخ دہ درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دستہ ہمہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کردہ
روغن کنجد و آب کامہ ہر واحد دہ درم فلوس خیارشنبر پانزدہ درم داخل کردہ بکار برند و روز نوبت غذا ندہند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند
ابومنصور گوید کہ اگر درین تپ بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی ممتد باشد ابتدا بفصد باسلیق کنند از دست چپ بعد از ان بعض ادویۂ مسہل سودا کہ
مذکور در باب مالیخولیا بدہند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** ہلیلۂ زرد و سیاہ ہر یک دہ درم سنا و شاہترہ ہر یک پنج درم آلو بخارا بست عدد عناب
پنجاہ دانہ تخم کشوث تخم کاسنی بادیان ہر یک سہ درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداختہ از آتش فرود آرند
و صاف کردہ بنوشانند و قبل دورۂ آن روز نوبت بسکنجبین و آب نیمگرم قی کنند و در دیگر روزہا آب کاسنی وغیرہ کہ در قول ایلاقی گذشت بدہند **انطاکی**
گوید کہ اگر از خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و این تفصیل خطا فیلہ درینجا واقعست رفع میگردد و در
خروج خون مادام کہ رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگر چہ بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن دریک مرتبہ قصور نماید و ہرگاہ فصد کنند و خون سرخ بیرون آید
قطعاً صبر کنند و قطع او واجب بود والا سودا غلبہ کند و خطا کردہ کسیکہ فصد غیر باسلیق درینجا نمودہ و این زلہ فاحش ست و بعد از فصد ملازمت این
نقوع واجب **صنعت آن** انجیر مویز ہر واحد دو اوقیہ عناب سپستان آلو بخارا تمر ہندی ہر واحد یک اوقیہ انواع ہلیلجات ہر واحد نیم اوقیہ
بدستور مرتب ساختہ بنوشند و در ہر سہ روز تبدیل نمایند و بعضے طبیخ این مینمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کند تدبیریکہ در ربع سوداوی بیاید واجب بود
میر عوض نوشتہ کہ اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ بطریقیکہ در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاہ بیرون آید چندانکہ تغیر
رنگ آن متغیر گردد و ہرگاہ کہ خون سرخ ناصع برآید فی الفور بند کنند کہ اخراج اینچنین خون مورث مضرت کلی ست آنگاہ نقوع اجزائیکہ در قول مذکور مسطور
شد در عرق گاوزبان و عرق شاہترہ شب تر کردہ صبح صاف نمودہ بنوشند و این مطبوخ قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث ہر یک سہ درم اصل السوس

و زرشک هریک دو درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب سکنجبین سود مند است و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت با ضمادتخم کشوث شش درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پنج درم ریزنجان بادام یکدرم بنوشند و بازبتدبیر اول رجوع کنند و شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسبست بیش از مدت دراز شود بنوعیکه در ربع سوداوی باید علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هرچه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا مزیز شکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب یا رونز و شدت تشنگی و یا هنگام عدم تشنگی سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ ترشی که در قول مبرعوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی اصطباح بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شبی ترشی را در خواب دید ایشان باستعمال آن اشتغال نمود پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب او کرد و بعد یازده روز تب مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفر است و واجبست که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمرهندی و بنفشه داخل کنند و در سیجا حمام بعد نضج نفع دهد و غذا بزوماش و برنج با غوره بهتر است و اگر قوت ضعیف بود در روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که اگر سوداء صفراوی باشد طبیب را لازم است استعمال تبرید و ترطیب با اخراج ازاد و مثل شیره خرفه و خیارین و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا بمثل آنکه از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن در ان بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیار شنبر و اما اسهال تام پس بعد بیست روز میسر آید زیرا که نضج در بیست ظاهر شود و اگر ماده سوداء صفراوی باشد بعد از ان تدریج نمایند بتبرید با تلطیف و تقطیع مانند مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معده صاحب این نوع ربع افتد بمفرحات از دوای اطبا باشد و در حرارت از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک مانند آن تنجاوز نکنند و بسیار که سنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق نشود و اگر چه روز نوبت اقتضاء از غذا براندک غذای آن کنند و از منقیات نافعه درین نوع طبیخ هلیله است و افتیمون و سنا یا سکنجبین که دران بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا حلیت بر باشد چنانچه ما میخوانند خصوصا روز نوبت و قی هم کنانند اگر از خود غثیان شود **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی است اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آب زن گرم نشینند و ماء الشعیر با سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان ترنبوشند مثل قانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک با وقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیر آن که در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنه نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت** مطبوخیکه بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هریک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هریک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته بیخ خربزه هریک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از آن یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس عفران هریک سه درم ریوند چینی اکل مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البان هریک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هریک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته باب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا با آب بادیان یا آب کاسنی **صفت** قرص دیگر ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هریک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یکدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث

هریک نیم درم قرص سازند شربت یکدرم **صفت** سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیم کوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در سه درم سرکه و صد درم آب بپزند تا نیمه آید صره افتیمون را بدست مالیده صاف نمایند و یکمن شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزورهٔ ماش و کدو و قلیه خیار و زیره باج بمغز بادام دهند و تا سه هفته نگذرد دراج و دیوچه ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود در اول ماء الشعیر نوشانند و بعد آن سکنجبین بزوری بتبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و خون حاجت نکنند بلکه قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا

روز راحت بزورات سازند و نزد صلاح اجازت بچه مرغ دهند و در حمام داخل نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از احتراق صفرا
بود هر صباح جلاب از تخم کاسنی و آب اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر نخود و بچه مرغ
و بعد نضج تام تنقیه بدن از صفرای محترقه باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیله زرد گل سرخ
هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز مزوره
ماش مع نخود و مغز بادام و اسفاناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده
معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند **صفت معجون نجاح** مستعمل درین تب پوست بلیله و آمله و هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایج
افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیله کابلی بسفایج
اسطوخودوس افتیمون هر واحد یکدرم نمک هندی بلیله انگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا آنگاه کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته
حبها سازند و این یکشربت است **خجندی** گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار بماء الجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج دمویت مگر فصد
و سکنجبین افتیمونی آنرا نافع بود و اگر استفراغ او بقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضج تنقیه باین مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم
تمر هندی ده درم سنای مکی پنج درم بلیله زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یکدرم برسم مقرر تیار ساخته
صبح بنوشند **محمد بن زکریا** گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدن است و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش
ملتهب در فضولست پس اگر فضول را نیابد منطفی گردد **انطاکی** گوید که علاج ربع صفراوی بسکنجبین ساده و ماء الشعیر و ترنجبین به خیار شنبر و افتیمون است
و هر نوعی از انواع ربع که طول کشد علاجش بعلاج ربع سوداوی باشد بسبب تمحض سودا با استحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف خلاصه**
بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت بسکنجبین و آب گرم یا با آب تربزه هندی و عسل و آب گرم قی آورند و جهت تلیین شربت ورد مکرر و ترنجبین و شربت بنفشه
استعمال نمایند **صفت مسهلی** که بغایت مناسب است سنای مکی پنج مثقال گاوزبان بسپایه بسپاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه
آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا بنیم آید صاف نموده شیرخشت چهار مثقال فلوس خیار شنبر دو مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام یکدرم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و با مطبوخ
افتیمون تربدی و حب غاریقون و حلوبحان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند خصوصا اندر ابتدای نوبت
کنند بعده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت بکار برند چنانچه مطبوخیکه در قول انطاکی خواهد آمد و الا با گلقند
بعده بسکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب حلتیت خیلی سودمند است و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و بجا
که سرما و لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر ببدن رسانند **اقوال مهره** شیخ میفرماید که اگر سوداوی بلغمی باشد
سکنجبین عسلی با آب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی با خیار آلکند چون گلقند عسلی ده درم بیکی از آنها و آب انگور هر روز بدهند
و اگر احتیاج بتلیین زاید افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیز نزد و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی
و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نمک آورند تا آنکه در نضج شروع کند و تکمید معده و تضمید آن بدانچه قوی تر باشد حتی که بخیر با د انجیر و مانند آن مثل حلتیت
و مصطکی سازند و سکنجبین تمریخ آن با دهان حاره بتدریج تا روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که دران قوت خربق سفید باشد
چنانچه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند و یا قوت
خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع هر مکی پنج درم زعفران قطراسالیون هر واحد پنج درم

سنبل الطیب چهار درم و نیم جند بیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس و دیا هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس
اندروخون معجون هر واحد یکدرم و دو ثلث درم و ایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنجروز یکمرتبه خوردن نافع بود افتیمون نانخواه غاریقون هر واحد
هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم **ایلاقی** و جرجانی گویند که در
ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسر تر شود و هر روز ده درم جلنجبین در پانزده درم آب
بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر
وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم با آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت آن**
تربد دو ثلث درم یعنی چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند چه یک شربت است و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماء الجبن بشکر دهند
تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب بود **صفت** حقنه نرم انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم
در یکنیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یکدرم نمک در آن حل کنند و بکار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت
برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با ابکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند بآب شبت
و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیگ بگسترند و اندک نمک بران پاشند و بالای آن صفت دیگر از ترب بنهند و بران
نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یک شب بگذارند و صبح چندانکه توانند از آن ترب بخورند و طعام ماهی شوربا چقندر ریخته و با خردل
سوده بخورند و بعده آن سکنجبین با آب نیمگرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی
مثل مطبوخ افتیمون بنوشند و نسخه آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد و اگر از آن کراهت کنند این حب بدهند **صفت آن** افتیمون یکدرم تربد نیم درم نانخواه دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون
تخم کرفس بادیان یک و دانگ ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم نمک هندی مثقال هر یک نیم درم با آب دینه حبها سازند شربتی یکنیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب هر هفته دو درم و نیم
وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند و نسخه آن نیز در قول مذکور بیاید و هرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت
و فلافلی بخورند **صفت** معجون حلتیت بگیرند برگ سداب فلفل انگژد هر چهار برابر کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد زکریا
میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد و خود را در جامه گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نوع دیگر** زنجبیل فلفل نانخواه سلیخه هر یک سه درم
حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینه کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چندادویه شربتی یکدرم با آب بادیان و کرفس **صفت** فلافلی
فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل هر یک بست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیسالیوس اسارون هر واحد شش درم پودینه کوهی
انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یکدرم تا یک مثقال **صفت** قرص که اندرین تپ سود دارد برگ سداب
حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جند بیدستر یکدرم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته
دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد از نضج و استفراغ قبل از نوبت به سه ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند و اگر هر هفته مثرودیطوس و تریاق بقدر دو دانگ
بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تپ حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب بادیان با سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور علامات نضج تا یکبار
طبیعت با آب عناب و هلیله کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچه مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد قرص ورد با
سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از آن حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیمکوفته و تخم کاسنی هر واحد درم
گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم بماکیان و تیهو و تدرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعده بقاروره
نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد باین مطبوخ اسهال آورند **صفت آن** سنای مکی هلیله سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم ترنجبین
خراشیده کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی

ده درم همراه چهار رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم همراه آن اشتا
سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یکمثقال با سکنجبین بزوری ده درم بخورانند و در روز نوبت منع از غذا کنند
و با تبرید گرم کرده ران بشبت و تربه بیخ خربزه و شکسته عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت و هیجان قی فوران
می باشند و حرارت تب آنرا مرتفع میسازد و پس خلط بسهولت خارج میشود خجندی گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه
با تکلف شکر بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره مطبوخ خاصه تربدیه باستفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله سیاه و کابلی
بادرنجبویه هر یک پنج درم تربد یکمثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون
نیم درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یکمثقال بسیم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست
نسخه آن عصاره غافث یکجزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدریکه دران ادویه جمع گردد و این قرص حمیات کهنه و یرقان و درد جگر
و طحال را نیز نافع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یکمثقال ست با ده درم سکنجبین بزوری **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک
ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب و یک رطل سرکه یک شبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

مطبوخ یا انجولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بید ساده
عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت بلغم اول عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان نیلوفر و بید ساده
داخل کرده میشود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند
داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرورست و ملینات بدستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سوداوی
از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یکنیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در
مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفایج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند
شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد بسفایج یک درم انجیر چهار عدد گلقند
دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و حبوب مخرج سوداء ماش
بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین
مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یکدو مسهل بتمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل ماده را مهیا باستفراغ باستعمال
منضجات سازند بعد ازان باهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده بتمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جایز نیست
مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بقصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند و در ماء الجبن
گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب نیم آثار رسد مسهل باین طور دهند
افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یک توله بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند
چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سوداء نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان
دهند و دواء المسک حار و قرص انبرباریس بوعلی سینا نیز بکار برند و غذا کچری در نخوداب و گاهی ماء الشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند
ذکر بعض ادویه یونانیه و هندیه که نافع تپ ربع ست **حب الشفا** از بیاض حکیم علویخان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده
نافع ست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم ناتوره

چهار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یکدرم باریک ساییده در آب یکپاس کهرل کرده بدستور آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیر برنج دیگر که بخاصیت عمل کند و در
ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آب مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیرا و آتش دهند تا پخته گردد و اندازهٔ پختگی او آنست که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دوا
ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزهٔ چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد و زنگ دوا گردد دوا پخته
شده باشد پس فرود آورده باز ساییده بقدر یکسرخ در بتاسه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تپ ربع را مجرب نوشته و دیگر تپهای سرد را
سود دهد سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر باهم کوفته بقدر یکیک ماشه یا کسری زیاده بحسب مزاج و سن مریض پرطی بندند و یکی از ان یک گهری پیش از
آمدن تپ بآب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر پهل انچه باریک سر و دراز همچون خستهٔ خرما باشد بهترست **شربت** که مصنف دارا شکوهی بجهت حمیات
سوداوی از مجربات خود شمرده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یکنیم پیالهٔ آب بجوشانند تا نیم پیاله بماند صاف نموده با شصت مثقال قند سفید بقوام
آورده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که درین تپ مجرب سرهندیست بادیان [illegible] سیاه
هلیله سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظه فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عمادالدین محمود چون روز نوبت قبل
از تپ دو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی ست بعجب دو لوحه حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصاف میعهٔ سائله هر یک
سه درم افیون سداب فلفل کرد هر یک یکدرم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافث وکذا سرکا اشتر غاز وکذا لاجورد چهار قیراط که عمل
عجیب دارد وکذا هوفاریقون در شراب وکذا پنیر مایهٔ خرگوش بقدر باقلا وکذا تخم پنجنکشت دو درم وکذا شونیز سوده بسکنجبین در شنبه اگر تپ بسیار طول کند
وکذا خردل وکذا قسط وکذا آب کاسنی وکذا غاریقون وکذا پوست درخت آزاد درخت با هلیله سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف وکذا آب کاسنی صحرائی
وکذا کرفس با قه جوش شدید داده صاف نموده با سکنجبین وکذا نانخواه وکذا آب برگ بادروج وکذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد وکذا پنیر مایهٔ بزغاله بقدر
سه باقلا وکذا بابونه وکذا ریوند وکذا تخم لسان الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت وکذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفایج پخته وکذا خاکستر شاخ نرگاو
چون در نیم ماه بسوزد و سوزانندهٔ او کلام نکند تا انفراغ از سوختن آن وکذا طبیخ اسقولوقندریون وکذا اطریفلین چهار برگ یا چهار تخم آن بشراب فی الاکل
حرشف وکذا لسان الحمل مسلوق بروغن بادام وکذا گوشت خارپشت وکذا لحم افعی مدبر که در تریاق می اندازند وکذا عنصل بریان وکذا جرم طرخشقوق
وکذا کرنب وکذا ترب وکذا لحم ناقه در روز راحت در چهار ادوار که مجرب بالیقین ست وکذا بچهٔ ماکیان که افضل غذای صاحب ربع ست وکذا دراج و تیهو و زرزور وکذا
نخود آب مطیب بدارچینی و مصطکی و **تعلیق** هدهد یکعدد در پارچه بسته بر صاحب تپ وکذا عین الدیک در خرقهٔ کتان بسته وکذا کرم عکوب که آن [illegible]
و در سر او میباشد چون در جلد هدهد بندند وکذا خاکی که بران سگ سیاه رنگ بول کند بندند وکذا قرن حیهٔ مقرنه وکذا فقرهٔ گردن بط وکذا استخوان
غوک وکذا استخوان میت وکذا قطعهٔ لحم تیس وکذا ذراریح در پارچهٔ سرخ بسته وکذا عظم سوراخ دار بازوی خروس وکذا موی رئیس بز نر در خرقهٔ کتان بسته وکذا چشم
راست ملس وکذا دندان فک الیسر تمساح وکذا جوز الطیب یکعدد که مجرب صحیح منست وکذا استخوان خوک وکذا نسج عنکبوت بر بازو بستن وکذا لب بالای موش کور وکذا جلد فیل وکذا عظم طلو
که در بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته و **بلع** فسافس در ثقبهٔ باقلای کرم خورده داخل کرده وکذا سپش سر در سوراخ باقلا کرده بموم بند نموده و **بخور** تخم ترنج وکذا عرق یعنی پیراهن
وکذا جلد خارپشت وکذا بیخ [illegible] الابل [illegible] پوشیدن لباس زن حایض نفاس و شرب و تعلیق قند وکذا دود وکذا حلتیت وکذا بندق هندی قطع چوب بستی از درخت پنجنکشت از دست خود و انگشتان
بدان هر واحد نافع حمای ربع ست و اگر بگیرند شکاعی هفت درم سقمونیا ربع درم حجر ارمنی مغسول دو درم و در تپ ربع بدان تنقیه کنند مجرب منست **ابو سهل** گوید که در حمای
سوداوی یعنی ربع اگر در صاحب او آثار غلبهٔ خون بینند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و بسوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ
باشد فی الفور بند کنند و قصد تلطیف خلط که آن مادهٔ تپ ست و تهیهٔ آن برای خروج سازند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد دوائی که اسهال سودا باهستگی نماید بنوشانند تا قوت را ضعیف
نکند و با فضول اخلاط نافع خارج نگردد و اما غذا در تپ ربع باید که مولد خون نیک باشد تا بحرارت و رطوبت خود مادهٔ این تپ را یعنی سودائی که آن بارد یابس ست مقهور سازد و تعدیل
آن نماید و ملطف و محلل ریاح باشد و این بهر آنست که گاهی از خلط سوداوی در معده و طحال ریاح و نفخ غلیظ موذی پیدا میشود و دلیلش [illegible] باشد مثل ماء الجبن و عسل و حریره

معمول است از زیت و مری و بقول بلیغ شیخ کم بهر آنکه آنچه در بدن مجتمع شود بتدریج خارج گردد و غیر متولد خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط
سوداوی را افزاید و همچنین متولد خلط ردی و خلط بارد و غیر نضیج نباشد و فاقد نضج کم نمود و در این تب اولاً حقنه کردن بحقنهای لینه نفع کند تا ترطیب طبیعت این خلط
نماید و از احشا استفراغ کند و بعد استعداد حقنهای قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط بشدت خارج میشود و اکثر این تب در هر چند روز تناول چیزی
حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات لطیفه نفع نماید و در این تب مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که دران عام در ابتدای مرض استعمال آن کنند و چون
تب ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا در ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد بعد از آن هر قدر که مرض
بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد و بعده چون مرض در انحطاط شروع
کند تدبیر را اندک اندک باز آورند تا آنکه در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و برعود بدن بصحت بود و این تدبیر سیست عام در جمیع امراض
مزمنه و هرگاه تب ربع بمنتهی رسد باید که تلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند و بعده چون مرض منتهی گردد
و خلطی که آن ماده مرض است نضج یابد دوای مسهل سودا بکار است و مرات بخورند و بعد از آن مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن لطیف بقیه این خلط و تحلیل آن کند
و تنقیه بدن از آن نماید و بدل تریاق دواء المحلتیت و مثرودیطوس جائز است و نشاید که مریض را چیزی ازین معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن
بمسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تب است ننماید پس بسوی اعضا برسد و اخلاطی که در انجاست مخلوط گردد و احالة طبیعت خود
گرداند و هرگاه این عمل در موضع دادن بدان کند تب در شدت افزاید و سوء مزاج خبیث گردد و اگر عمل اندر دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند
و تب مرکب گردد شیخ الرئیس میفرماید اگر در [illegible] سوداوی عصرت از قبیل دردی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض [illegible] فایده نیکو است
و استعمال آنچه [illegible] عسلی و شکری [illegible] و در آخر آن استفراغ بمثل الطبیخ [illegible] زرد و سیاه و شاهتره [illegible] نمایند چون ماده مرض نضج یابد درین هنگام [illegible]
فصد موقع بهتر [illegible] فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای [illegible] قوت [illegible] فصل و مناسبت کنند [illegible] نمایند آن اصل
بزرگ است و استفراغ با ادویه و حقنهای قویه سازند [illegible] درین وقت استعمال کنند آن افتیمون [illegible] بسفایج و غاریقون [illegible] حجر ارمنی و لاجورد
هر دو مغسول [illegible] و آب برگ [illegible] فصل است [illegible] ماده احتیاج [illegible] سیاه [illegible] سنا و شاهتره
با افتیمون و قی بسکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دواء المحلتیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند
و این اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعید تا [illegible] سکنجبین و فلافلی و مانند آن از جوارشات [illegible] یا [illegible] این
چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را [illegible] مرکب کند و گاهی با امراض [illegible] در اواخر
مرض فصد واجب گردد بران اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع باین تدبیر [illegible] که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدیم بعد از آن [illegible]
و پس از آن تریاق خورانیدیم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد بسیار نافع است چون نضج ظاهر شود و وقت انتها رسد [illegible] صاحب تب ربع را [illegible] کبر
و خردل [illegible] قوت [illegible] قوی باشد بخورانند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تب بخورانید مثل دواء المحلتیت بقدر [illegible]
صبح و همین قدر هر شب اگر تب حادث نباشد و اسهال و صفرا نبود و از [illegible] در این وقت یعنی بعد ظهور النضج و رسیدن بمنتهی و نزد انحطاط این مرض
صفت آن بگیرند عصاره غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه
و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حب البان و بادیان هر واحد چهار درم با آب کرفس سرشته قرص سازند و با آب بادیان
و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد بگیرند مرکی بیست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم
انیسون ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل زنجبیل سرشته شربتی مثل جوزه و گاهی طبیبان در آخر این مرض دوای قلت [illegible]
و کثرت حرارت بتلطیف ماده ناقهین را دوائی با این صفت بخورانند بگیرند بزرالبنج و بیخ لفاح یک قیراط حلتیت قریب سه باقلا و ایضاً ازین قبیل است

چون بگیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال و تخم انجره بست مثقال و افیون یک مثقال و اقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یکدرم بعرق گاوزبان و بادرنجبویه
و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست اینست که بگیرند مویز منقی یا هروی و ثوم دشتی و مورد تازه هر واحد یکجزو در آب خیسانیده
خوب بجوشانند و صاف کرده آب ادویه از آن بنوشند **ایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه
چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید **دوای جید برای ایشان** اینست بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه
هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هشت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یکدرم بآب کرفس و بادیان
وایضاً قرص باین صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم
لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم بآب کرفس قرص بسازند و با سکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن بآب نیمگرم و سکنجبین
آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بدانچه مذکور شد بحسب قوت آنرا قوی سازند و تخم بنطولی که در آن شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند پارچه پیچیده بخوت را جمع

ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افیثمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس
انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده از آن بسازند و اسهال بآهستگی نمایند **و یا بگیرند** کشمش ده درم هلیلهٔ کابلی افیثمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم
شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث بیخ اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یکبار
استعمال نمایند درین تپ نافع بود و مجرب است افیثمون ترید سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک
سه درم بسفایج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم بآب پودینه حبها سازند شربت یکنیم درم و هرگاه با وجع طحال
بود باین دوا انتفاع یابند و برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین انیسون
هر واحد هشت درم شکاعی بادآورد کمافیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم شطرفا بیخ کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم از آن معجون یا حب سازند

اغذیهٔ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری بتلطیف مائل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات
اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض بر ایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد از آن لابدست از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی و بیضهٔ
نیمبرشت و بچه ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدت مثل مدتی که در آن زهومات منع ست برسد و آن سه هفته است و مرض کم نگردد از مراعات قوت چاره
نباشد و خورانیدن غذائیکه آن قوی‌تر ست مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تدرو و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدانکه
شرط در غذای صاحب ربع آنست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد بلکه محلل نفخ متولد از سودا بود دوم آنکه غلیظ نباشد بلکه بلطف
بود سوم آنکه قابض نشود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد از آن محمود باشد و اکثر غذا که چنین باشد آنست که در آن حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه
قبل نوبت و انتهای ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده و ایضاً معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت
نوبت و قریب آن بسبب ضعف که در اینجا میشود و لیکن صواب آنست که تپ برخاسته تمام بلاقی گردد تا طبیعت بماده غذا یا دفع مرض مشغول نشود تا آنکه
ماده مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هرگاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و نه سقمونیا
چیزی از ادویهٔ مسهله در اول امر کنند مادام که اخلاط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل نرم باشد اندک باستعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل بقول معمول بمری
و سه کلد زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک با اندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض
شود تلیین او بآب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشنبر و ترنجبین یا با ماء الجبن یا شکر و مانند آن باید کرد و اگر باین ادویه طبیعت نرم نگردد حقنهٔ لین یا شیاف
و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تپ کنند و در آن غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در ماده تپ افزاید و غذای

لطیف هم استعمال نمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند
پس هرگاه تپ بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز بگلقند
و سکنجبین بشرابه اقتصار نمایند و در روز نوبت تپ از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تپ البته استعمال نباید کرد
مگر به منتهای آن در انحطاط و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بگشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر
درین تپ تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویهٔ مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند صفت آن هلیلهٔ کابلی
و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بست عدد مویز منقی بست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه
بسفایج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید هفت درم افتیمون اندا ختـه
از آتش فرود آورده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال حجر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه
دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیم گرم بنوشند و مسهل هر روز دو درم از نوبت استعمال کنند و اینهمه قرص غافث دو مثقال با ده اوقیه سکنجبین سکری
ممزوج با آب بدهند و روز نوبت سکنجبین که دران تربد ترکرده باشند با آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تپ بعد از
نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید صفت آن هلیلهٔ هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفایج افتیمون هر واحد سه درم همه را بارنگ
سائیده سه درم ازان بمثل آن شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانهٔ این تپ متمادی شود
و مدت او طول کشد و فصل هم باین لائق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال
تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخهٔ آن در علاج ربع بلغمی در قول الالاقی مسطور شده و این معجون را بنابر بعضی حمای ربع را بعد نضج
سود دهد و نسخهٔ او همان معجون حلتیت لیکن نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن درینجا وزن انخواه و فلفل هر واحد هشت درم است باقی بدستور
و اینها در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا طبیعت خلط را بخلاند و باید که ازین معجونات
قبل از نضج مادهٔ مرض حذر نمایند که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که ازانها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر
این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی ازانها باحتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث و سکنجبین
یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین یا سکه دران پودینهٔ نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن
مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا نضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و نیز مریض از اغذیهٔ بارد یابس
و مولد سودا و غلیظ الجوهر نمایند و باید که صاحب این تپ را شراب بعد نضج مادهٔ مرض دهند و لیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج باندک آب باشد
و چون این تپ بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچهٔ مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیهو و گردن آنها
و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت
از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تپ مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و یا سدد دران هر دو یا غلظ حادث
نشود باین طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث با سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین ازین نوع مناسبت
که استعمال کنند ابن الیاس گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و یا سه پنج کاسنی پنج درم بنوشانند
و غذا امروزه بنوباش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا بمطبوخ افتیمون یا بحب
آن نمایند و یا تلیین طبیعت بمعجون سنجاج و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که درین تپ اسهال متواتر نمایند و باید که کسر لرزه
و فواشا درین تپ سد که سوادا و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

وایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس در هر ماه یکدو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تپ نفع بلیغ دارد سنبل الطیب فوج هر واحد پنج درم
دارفلفل زنجبیل هر واحد یکدرم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک ساییده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال با آب بادیان
یا با آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال بسکنجبین بزوری یا بارد الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تپ قصد تدبیر آنکس نماید
که ارادهٔ فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد باستفراغ قوی تر پردازند و اگر تپ از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه
توانا باشد توسیع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب
بنوشند و خاصیت دوای حلتیت ست که آن تسکین برودت تپ و منع لرزه کند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه ازان بنوشند و کذلک
اگر یکدرم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که دران قسط و عاقرقرحا
یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند
حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم با آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان بسکنجبین یا با آب بادیان و کاسنی
و کشوث بخورند و اما ازالهٔ اسباب حمای ربع کسیکه نحیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود با غذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تپ دق
آنرا می اندازد بلکه معالجه او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در آبزن و مالش
بروغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق بمثل آن آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بر ماء الجبن با نبات کنند و غذای او خروس پیر مع بسفایج و نخود باشد
و در روز دوره قی بسکنجبین و گلاب و آب نیمگرم آورند و لزوم این قرص نمایند صفت آن گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث
هر واحد یکدرم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یکدرم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون و ساییده در مویز منقی
سرشته هر صبح بخورند و غذا البسر که زیت مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد
سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل ترکرده بخورند و تنقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و فانید و حبة الخضرا
و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش او روز دوره طغارها پر آب گرم که دران بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند بنهند و پارچها بپوشند تا بخار او
ببدن رسد و زود گرم شود و خضر و قرشی مینویسند که اگر در خون کثرت یابند بعد چند روز که نضج حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی بر آید فی الفور بند نمایند
و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حلو خوردن نیکوست
و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و معهذا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره
و در روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بمثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا مزورهٔ ملوخیه
یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه مطجن بروغن بادام مشغول دارند و در روز راحت غذا بمثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و برهٔ یکساله طور اسفیدباج پخته یا با ناردانه و مویز و یا
با آب لیمو و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمر هندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی بسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان
شاهتره بلیلهٔ سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز فلوس
خیار شنبر و یکدرم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بر ریوند چینی یکدرم و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کثیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند
و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکوست و کذا افتیمون بشیر لعاج و ایارج لوغاذیا و محموده و واجبست که اعادهٔ استفراغ مرةً بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد
و سفوف مسهل سودا بماء الجبن مشکور ست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی بسکنجبین و تخم شبت و صمغ
و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر ست و بعده بهر تقویت معده گلقند و شربت لیمو دهند و اعتنا با دوار ایشان نمایند
و بعض اوقات و خصوصاً نزد شدت حرارت و عطش بشیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی در روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین نشینند و آب

حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هر جا که معلوم شود بدانند که محل ماده و مستودع عفونت
همانست و آن موضع را بروغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در اینکه گرم هند انطاکی گوید که آنچه از نفس سودا باشد واجبست که اولا این مطبوخ بنوشانند
که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و بتجربه صحیح یافتم صفت آن جو مقشر سی و شش درم آلوی بخارا … بسفایج تمر هندی هر واحد
پانزده درم افتیمون عصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیارین گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه
گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند
و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا بماء الجبن چند روز بدهند والا شیر شتر با افتیمون دهند تا نضج
تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطاست بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام
در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب بادهان بارده نمایند و هرگاه یبوست زیاده شود و احتقان بشوربای کله پاچه جائز بود و اکثر آن زائل میشود
غاریقون یک درم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجربست چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه بقول مثل
اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدهند و هرگاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند والا جائز است اگر هضم وسعت کند و از مجربات …
است و کذا کرفس و بخور با فسنتین و تعلیق یاقوت و خلد موش و اکل طحال خارپشت و بخور بزهره او و در زهرت نوشته که شرب افتیمون و بسفایج و لاجورد مخصوص
بربعست و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس … و در خواص آمده که پارچه زن ذات النفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را
زائل کند و کذا خوردن بیضه قنفذ و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس … مؤلف اقتباس خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانه این مرض و نوبت آن
دراز است و زمان شفای آن بسیار و خلط سوداوی بسی عاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا اغذیه … لطیفه چون بچه مرغ و گوشت بچه بز شیرخوار
که در ان زردک و شلجم و یا چقندر و یا اسفاناخ و یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و استفراغات قوی نباید کرد و محرکات
خلط و چیزهای گرمی و خشکی افزاید دور باید داشت و در تلیین طبع بزوال آن نباید کرد خصوصا که اندران فصل عارض شده باشد و بچنین بیشتر از هفتاد روز
در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده درین تپ بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید
و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت بشش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دهند و مدرات و معرقات و هر چه رقیق اخلاط
دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع کند باوجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تپ بزوال آن زائل میشود
و اگر بیمار دسترس بماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است
آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقند با ده درم سکنجبین بیاد و سرشته بدهند و مویز منقی با مغز … بادام … کنند و هرگاه غذا خواهند نخود آب
بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ … وقت اشتها بکار برند از فصل … باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر نضج
ماده غالب … حاجت آید حقنه … در هفته یکبار در غیر روز نوبت و شیاف … از شکر و بنفشه و مغز خیارشنبر و مانند آن بکار برند
و … نافع بود … لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی … غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی
با گلقند سرشته هرگاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود و در روز سوم از نوبت
و بعد از تنقیه بمسهلات سودا … حب الشفاء و امثال آن لازم بود … حب الشفاء در این باب اثری عظیم است چنانچه برادر
استاد … یکسال این تپ داشت و اطبا از علاج آن عاجز … وقت بگیرند … ریوند چینی دو جزء تخم
… حضرت … ربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافت و غذا
نخود آب … گوشت بره فربه … گوسفند فربه جوان با برنج و امثال اینها و گاهی اندک سرکه کبری کم ترش با طعام و گاهی

گلقند یا سکنجبین عنصلی صبح خورندی و از سرد و میوه‌های سرد و تر و آب سرد و ادویهٔ گرم و خشک حذر کردندی و تنقیه نیز کم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت
بدو ساعت مقدار یا قلامرکی را با دو دانهٔ فلفل سوده با یک قاشق آب گرم میخوردند جهت منع تعفن خلط و دست و پا و تن را گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و شربت
در صباح اندکی میخوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را از و و در حرکت نیارد و قوت بر جای ماند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر ربعها
خفیف آزموده‌ایم و نافع آمد بالجمله اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر بکار باید داشت و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن و در جملهٔ اقسام آن
برفق مرض کهنه باید ساخت آنگاه برفع آن بدستور کوشیدن و آنجا که آفت طحال سبب آن شده باشد اولاً علاج سپرز باید کرد و بسیاری را دیدیم که علاج سپرز
ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیدیم که محل نبض را بر ساعد بفتیله داغ میکنند و ربع کهنه بدان زائل میشود و بعضی را
اندر خریف در جائیکه دوشاب می‌پزند نشانیدن دو سه شبانروز و خود را گرم نگاه داشتن در آنجا و بوی بخار دوشاب شنیدن و بخار و هوای آنرا دریافتن
نافع آید و مجربست با وجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن اینچه سخت کهنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف اینچه درین فصل افتد و نو باشد
و آنجا که دوشاب مویزی پزند و غلیه باشد هوای آن انسب بود و میر عوض مینویسد که استعمال مروارید محلول در اقسام تبهای سوداوی با عرق گاوزبان
و امثال آن از مجربات است و این دوا درین باب بغایت مجربست بیارند برگ چغندر یک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند و قدری زردچوبه
و اندکی نمک سیاه بران پاشیده از آتش فرود آورند و در پارچه انداخته بفشارند آبیکه از وی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاء الله تعالی در سه روز زائل
سازد نوع دیگر که در سه روز فائده تمام دهد پوست درون درخت نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند و چون نیم پاو بماند صاف نموده سه چهار قطعهٔ سنگ چقماق با آتش
تافته اندران فرو برند چندانکه آب مذکور سه دام بماند سرد کرده بنوشند و من جوانی را دیدیم که از مدتی بس دراز باین علت مبتلا بود و هیچ دارو سودمند نیامد آخر برگ کرنجوه با
بیست و یک دانهٔ فلفل سیاه بآب سائیده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دانست که در تبهای نائبه هر گاه که سخت بلرزاند گاهی استعمال ادویهٔ مخدره
قبل از نوبت بسبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت باین نوع بگذرد بیمار از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی صفت دارویکه
درین کار عجیب الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود نوبت بدو ساعت چندانکه بدو انگشت بر آید بخورند لیکن باید که نخست بدن را
از اخلاط پاک کرده باشند نوع دیگر افیون یکماشه فلفل سیاه دو ماشه انگشت چوب کیکر شش ماشه هر سه را باهم سائیده بدارند و مقدار یکماشه یا کم از زیاده مریض
قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو بجانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا و پس غذا میل نموده باشد و الا اشتاقی آورد
و فائدهٔ دوا فوت شود یک خوراک کافیست و الا در سه روز زائل میکند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

درینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند بدستوریکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده
مع رعایت حرارت و برودت اینچه لائق حال باشد از آنجا اخذ نمایند و ایضاً اینجا در هر حال فصد باسلیق و یا صافن واجب بود و ادرار بول نیز بعد از نضج درینجا
بس نافعست و ماء الاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هرچه در گرمی و سردی معتدل باشد و اگر حاجت تلیین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون دهند و در ابتدا
بحقنهٔ ملین بسند کنند و مسهل قوی بعد نضج تام باید داد و قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی بگلقند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند
و استحمام بآب شیرین و مالش ملایم نفع دارد و شیخ میفرماید که قانون علاج درین تقریب قانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از آنجمله است
که میل بسوی اعتدال در مسخنات و بسوی تبرید درین تپ اولی بود بسبب لزوم تپ پس واجبست که در علاج این مثل سکنجبین و گلقند و سکنجبین بزوری
و ماء الاصول معتدل و افشرجات بعسل استعمال کنند و از جملهٔ آن اینست که فصد درین واجب تر بود زیرا که ماده در عروق محصور است خروج او بفصد سهل باشد
و از آنجمله است که در غذا رخصت لحوم درین مرض کمتر بود بسبب کثرت اشتعال قلب درین و اندیاد تسخین لحم ایلاقی و جرجانی مینویسد که اتفاق ربع دائمه کمتر
افتد و اگر باشد سببش آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همانست که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب چنانچه دارد باید که

هفت تولہ آب لیموں شربتی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز ده آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیر هر یک آثار برگ خرفہ نیم آثار و سہ فلوس نبات یک آثار شیره پنج آثار عرق کشند شربتی ازده تولہ تا بست تولہ وقبل از وقت دوره یک گهڑی دوای آکاس پخته لیمون که در ذکر ادویہ نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند ازین تدبیر در بست یکنیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ بمعمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ بادرنجبویہ سہ ماشہ با نبات برابری دادند و هر روز شربت کشوث وا لدعلو تیان و شربت افسنتین هر یک دو تولہ در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت تولہ بنوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی ماند بجهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علو تیان دادند در مدت سہ چهار ماه سیاهی رفع شد صفت عرق زردک بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه تولہ برگ گاوزبان بسفایج دروینج عقربی هر یک هفت تولہ ابریشم خام چهل تولہ صندل سفید پنج تولہ اشنہ سنبل الطیب هر یک چهار و نیم تولہ عود خام و عود غرقی هر یک سہ و نیم تولہ زعفران نه ماشہ مشک سنبل شہب یک سہ ماشہ شربتی از هفت تولہ تا پانزده تولہ با شربت تنبول تواب علو تیان چهار تولہ و تخم فرنجمشک نه ماشہ

علاج ربع معکوس

واین قسمی از ربع ست که دوره در تپ آید و دیگر روز نه آید اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود لیکن این نوع کم ست واین اردار بالکہ مهلک ست کذا فی الاکسیر یا و علاج هما نست که در ربع دائره مسطور شد ولیکن باید که در ینجا در تقویت قلب و تسکین تپ بیشتر از اسهال ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویہ و یا شاهتره درین باب مجرب ست [illegible] مساوی شربتی سہ ماشہ و گاهی این نوع و آخر ربع دائره می باشد و در دوره چهارم بهلاکت می انجامد و گاهی از ابتدا شروع میکرد [illegible] این نوع را گفته که نوعی از ربع ست که آنرا منعکس گویند و آن ست که دو روز نوبت کند و یک روز راحت دهد و علاجش تلطیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا [illegible] بیمار در تنقیہ طبیعت بروز دوم تمام و راحت نمایند و استعمال فی روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید [illegible] کند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

کہ آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع ست هر یک بکیفیت اول و اسامی هر یکی از ینها بحسب دوره اما خود ست مثلاً اگر سہ روز در میان آید آنرا خمس گویند زیرا که در روز سبع بر روز یک آن پنجم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنانچه قرشی گوید مرد را دیدم که تپ او در هر بیست روز یکنوبت می آمد و حکیم ارزانی مینویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تپ می آمد و محشی شرح اسباب نوشته که شخصی را در هر ماه دو بار تپ می آمد بالجملہ بقول شیخ این حمیات را در یونانی غیاطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دواره نامیده اند بسبب طول دوران آنها و انطاکی گفته حمای خامسہ و سبعی تراقید و مفرد سیار از حمای طبیعیہ و این مسمی با اسم ادوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام آن و جمع خمس احماس ست و ما فوق آنرا جالینوس منکر ست و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و ما فوق آنرا اقراط نیز ذکر کرده و جالینوس گوید که من در عمر خود ازین تپها تپ نه دیدم و نه خمس جلی قوی را دیدم که آن خمی مثل خمی ضعیف ست و میگوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیر کلی و یعنی بعضی از اسباب ادیہ باشد چون حرکت و ریاضت قوی و دفعتاً یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کند هر وقت که سبب این اسباب تازه شود تپ عود کند یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که منصب گردد و میگوید که واجب ست در امتحان این تپها رعایت کردن خفی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر ست یا از ادوار انصباب مواد و شیخ الرئیس میفرماید که جالینوس مثل منکر ست برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس باشد منکر شده [illegible] که برای امثال این تپها اصل و قیاس یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا مانند موجب شد لیکن [illegible] تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن بسوی تادیلی افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر ست و اقوالی که بقراط در باب این حمیات گفته اینست که سبع طویل المدت ست و قتالہ نیست و تسع در مدت درازتر از آنست و مهلک نیست و گفته که خماسی [illegible]

حمیات است زیراکه قبل از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه است و شیخ گوید که ما گمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است وجه اینست که از سل مراد دق
باشد و مراد او ازین خمس مطلق نیست بلکه مراد او ازین آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تبهاست بهر آنکه او قبل از دق و بعد آن بود زیراکه حمیات چون طول کشند
و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضا دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود پس حمای
خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضا واجب نبود که گویند حمای خمس را ماده خامس لابد است
زیراکه ربع بسبب آنکه ماده آن سوداست دوره بطریق ربع نمیکند بلکه بنابر آنکه او قلیل و غلیظ ست و بعید نیست که در بعض ابدان سودا غلیظتر و قلیل‌تر باشد و آنرا
عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او دران بطی‌تر باشد پس جائز است که نوبت او بطور خمس نماید بغیر لزوم ماده خامس و مردی ثقه از من
گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را ما بتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که در انجا خلطی دیگر بود الحاصل این حمیات از قبیل حمای ربع
اند زیراکه ماده این تبها از جنس ماده ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا بعد تهیج و تحقق نشود پس زمانه راحت دران طول کشد و اکثر این تبها از سودای بلغمی
باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند **علاج** معالجه این تبها همچون علاج تب ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج تام
پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلا اگر صاحب تب الاغر خشک مزاج باشد تنقیه بادویه مخرج سودای احتراقی نمایند و اگر شحیم بسیار خوار بود
بادویه مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مریض دارند بدانچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین
قلیل الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بهمچنانکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد شیخ میفرماید که علاج اصناف این
حمیات قریب از علاج ربع بلغمی است و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر و ضم بود تا ماده غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضا احتیاج بتغلیظ
تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیط متضاد ترین است و تا وقتیکه این حمیات قوت را تضعیف نکنند خوف نمیکنیم چنانچه تلطیف
تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم بتغذیه با غذیه جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد از ان و غیر مغلظ
ماده و غیر مزید آن میکنیم و از نافعترین حالبات برای این قی کردنست بخربق و تخم ترب و ترب که در ان خربق نشانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات
و بعد از ان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار در هنگام نفع میکند و تعریق بادویه و در حمام گرم بغیر استعمال آب و نیز استعمال مرغیات مجوسی گویند حمیات
که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از اخلاط سوداوی مفرط الغلظت باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از
تلطیف اخلاط و استفراغ آن بادویه مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافث و سکنجبین و گلقند احیانا و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین
که دران ترب قطع کرده تر کرده باشند و با آب شبت و نمک هندی و عسل و همه آنچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کشد
جرجانی گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تبها می آمد و من همچنانکه جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی میکند و بدان سبب هر وقت این تب بدو
همی آید پس گوش بران داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تب نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزهای راحت که بی تب بود معلوم کردم
و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم چند نوبت همچنین نگاه داشتم معلوم شد که تب سبعی است و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت
صباح سکنجبین با شیره تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر کشک با سکنجبین ساده دادمی و غذا از اسفاناج و شوربا نخود و شبت
و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره معفر یا دام و روز نوبت جز سکنجبین و رقیق نخستا ندگه آب آمیخته هیچ ندادمی و این بجز تنها آنکه آب ساده
تنها خورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب دو بار بیش ندادم
بدین طریق علاج تب او زائل شد ابن الیاس گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدنست و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس خیسانیده کوفته هر واحد درم
و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم و لحوم دراج و تیهو و کبک دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بعدم تناول
غذا بالکل نمایند و قی با آب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و کنگر زد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع است

و در معالجه این تپ اسهال ننمایند چه موجب سودی بربع لبعث میشود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار نبود بدق انجامد این تپ را

گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس یا فوق آن آید ترک بد پرهیزی و اسهال فوقی باشد زیرا که این حمیات حادث میشوند یا بسبب فرط احتراق یا بسبب برودت

تدبیر و بدین جهت واجب است که در علاج این تپها تمسک نمایند بدانچه در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسهال سودا و تدبیر اصحاب تبیغ

کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تپ نائبه بلغمی نمایند **ابو منصور** گوید تپی را دیدم که هر هفت روز نوبت میکرد و مریض نحیف البدن حار یابس مزاج بود پس

لزوم اسهال بماء الجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بیست و هفت روز نوائب او منقلع شد سدید و غیره شراح قانون مینویسند که ماده این حمیات

لابد شدید البیوست باشد و الا عفونت را در زمانه بسیار بطی قبول نمیکرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و اما در ایام

حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آید که غذا در این ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بتر طیب یا اندک لطیف تر باشد زیرا

تغذیه از مرطبات است پس مثل معدل این ماده باشد **انطاکی** گوید که علاج این انواع بتخفیف تلطیف و استعمال ادویه مخرج بلغم و سوداست مع جاری کردن

بدان در این تا همه بمجرای صحت با غذیه و مارا در این باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از این تپها ندیده ام ولیکن میگویم که چون اسفاناخ پخته نمایند و آب او گرم با در نا

بنوشند علاج نافع باشد بسبب تحلیل دوای اول سودا را و بسبب ثانی بلغم غلیظ را بنابر تلطیف آن و در نزهت گوید که مخصوص بدان انیسون و بادآورد و کشوث است

و سه یک پنج شترغار در خواص است که بخور سرگین فیل تپ را ببرد **شریف خان** مینویسند که زنی را تپ بود و معالجه او اطبا بی تامل میکردند هرگاه تپ او طول

نمود پیش او نزد من آوردند و چون در حال او غور کردم دانستم که حمای خمس است پس علاج او به تنقیه و تلطیفه نمودم زیرا که ماده آن از صفرای محترقه بود بعد از آن ماء الجبن

نوشانیدم و نفع بلیغ نمود و با ماء الجبن جز ادویه خفیفه مثل قرص امیرباریس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال سفوف لاجورد و غیر آن از

ادویه قویه مانع بود و سن مریضه قریب شصت سال بود و صورت تپ او این بود که روز شدت می آمد و در روز دوم شدت کم از آن و در سوم کمتر از شدت

دوم و در چهارم کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد مثل شدت روز اول میکرد و بعده در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت میکرد

و به همین هیئت مدتی بود **مؤلف** گوید که از کلام ابن اشرف الحکما مدرک میگردد که آن حمای خمس لازمه بود پس قول بعضی که این حمیات دائره میباشند اکثریه باشد

حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباریست و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آنست که از اجتماع دو

یا زیاده بر آن مرض واحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیر احکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنانچه شیخ الرئیس مثال او بورم

و بثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و مرض ترکیبی است و آنرا احکام و علامات غیر آنست که برای مفردات اوست

مثل زیادتی مقدار حجم عضو و جمع ریم و انفجار و اما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آنرا علامات غیر علامات مفردات او یعنی قرحه ریه و تپ دق

نیست و نه علاجات و احکام غیر آنکه برای مفردات اوست و همچنین تپ مرکب مثل شطر الغب که آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب و نائبه نیست

و نه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرد و مرکب تجوز و اصطلاح است نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنانچه آن بحث در تعریف مرض مرکب

بالجمله حمیات با یکدیگر ترکیب می یابند و اقسام مرکبات او بسیار است و ضبط او ممکن نیست **گاهی** از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب میشود مثل

ترکیب تپ دق با حمای عفنی و حمای یوم یا حمای غلیانی **و گاهی** از یک نوع داخل در جنس واحد باشند آنکه از دو غب خالصه یا غیر خالصه مرکب گردد

و بر دو دوره نائبه بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا از دو ربع مرکب شود و در دو روز اخذ کنند و یک روز ترک نمایند

و آنرا ربع معکوس گویند چنانچه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یابد و بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی

و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر بطریق مبادله آید نوبت روز سوم شدید تر باشد بسبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای

دور روز اول و ابتدای یوم ثالث بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه بشطر الغب باشد چنانچه ترکیب از دو غب مشابه نائبه بلغمی میباشد

صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از آنها بسوی قصر جلدی خواهد کرد بسبب شدت حرارت و حرکت صفرا و سیاست که نوبت تپی که ماده آن اندک ست خواهد رفت
و گاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیراکه باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر آمدن نوبت تپ دیگر که بر تپ اولی داخل شده و طبیب عالم بدلائل
هر تپ و اعراض او راعی ست که ترکیب تپ را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان ست اما درین زمانه اگر در
وسط ایشان هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصا چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که ماده آن
بلغم شور باشد زیراکه اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشند و مفقود بود و الا بر
علامات اینجا الهیه بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تپ و لذع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات عفونت نیست
و فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و دران هنگام
از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و علامه خوبست که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هرگاه نوبتهای حمیات
کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فتره ظاهر گردد مثلا چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو دور روز گیرد و یکی هفت ساعت
اندیس متوقف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که فترات آن
طویل باشد مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب
تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هرگاه حمیات مختلفه در حدت و ازمان مثل شطر الغب مرکب شوند و اکثر اوقات آن
منقلع شود بسبب عدم تحلل ماده او که صفراست و شدید حرف باقی ماند و اقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطر الغب مرکب شود
غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا
سوداوی خالص باقی ماند زیراکه شطر الغب بنسبت بلغمی و سوداوی الطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از ماده آن و هرگاه بینند که حمای مطبقه ست و بادی لرزه
بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزهای بسیار عرق بکثرت کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هرگاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن
بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد صاحب **کامل** گوید که انچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او بسهولت از
اوقات نوائب حمیات و مدت زمانه آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه بالرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن
و اما انچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسر و شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضی آن ببعض دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این
اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیراکه علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آنست که درین باب بجهت
تمیز حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد نمایند زیراکه گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص مغرور میکنند
که آن حمای مواظبه ست و گاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و دران علاج نا موافق استعمال مینمایند و بدان سبب قوت
تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد بهر آنکه دران ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا می باید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او
و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد **بعضی** گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع میشود
لیکن در ترکیب مداخله و مشابکه اکثر غلطی می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد ست و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات
مفرده را استحکام کرده و دران مهارت داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیراکه اتفاق افتد از حمای غب انچه دور کند در هر روز باشد
و این بقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یک روز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد
و گاهی تپ کند بحمای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائر بران و گاهی اوقات و نوائب مقارنت کنند و یا در یک وقت متفق
شوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بران نوبت نماید

نبات یکنیم توله بنوشند **فائده** چون تپ عفنی بعلاج معمولی از ادویه منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند
و اگر تپ نباشد بر ریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد و اگر بغمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی بانگشت
کنند سوء تنفس یا درد پیدا شود باید دانست که آفت در احشاست خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر درد نمیشود بجهت عدم حس الا بواسطه غشای
مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تپ بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یکتوله سکنجبین ساده یکنیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی
ببرگ شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیره مغز تخم هندوانه شیره تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند یا
قرص گل صغیر چهار ماشه سوده یا شیره بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر یکماشه سوده بشربت انارین سرشته بلیسانند بالایش شیره عنب الثعلب شیره
تخم خرفه هر یک شش ماشه نبات یکتوله بنوشانند و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چار ماشه دانه هیل سه ماشه سوده بآب پخته شربت انار شیرین دو توله زهر مهره
یکماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیره خرفه شیره مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زهر مهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی
سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چار ماشه در عرق عنب الثعلب یا در شیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تپ بعلاقه کبد
گلقند یکتوله در عرق عنب الثعلب [illegible] توله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یکتوله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند یا اگر شکایت درد و قراقر شکم باشد
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده
بنوشند **ایضاً** اگر تپ و سرفه و خلل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیره تخم خیارین شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند یا تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که ذکر
کرده شد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقه کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول ست منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گاوزبان
هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه وغیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یکتوله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیارشنبر
پنج توله ترنجبین چار توله روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند بعد ازان اگر تپ مفارقت نماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک
خورده بالایش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح
سده کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیره خیارین شش ماشه شیره اصل السوس چار ماشه نبات یکتوله خاکشی چار ماشه دهند یا شربت بنفشه
دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده یا شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه
شیره خار خسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده یا بجای شربت گلقند دو توله شیره تخم خربزه شش ماشه افزایند یا از آب
کاسنی سبز مروق هفت توله شیره تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند یا قرص طباشیر سوده افزایند غذا ماشله
ایضاً چون بعد تنقیه معمولی تپ باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیره خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله
خاکشی پنج ماشه غذا ماشله یا قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده بگلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیره بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله
با شیره خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیره اصل السوس چار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه
دوم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیره خیارین شیره عنب الثعلب هر یک چار ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه یا بجای [illegible]
خیارین شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند یا از همه شیرجات موقوف نموده آمله مربی یکعدد بورق نقره پیچیده
با شیره بادیان شیره خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تپ کهنه و سرفه شدید و قی و صلابت معده شیره مکوه شیره اصل السوس شیره خیارین در
عرق مکوه عرق شاهتره بر آورده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک مغز خیارشنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیم گرم بر شکم ضماد سازند بعد
ازان عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای تنقیه

تپ وسدہ کبد و رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چار ماشہ بسکنجبین سادہ یکتولہ سرشتہ با شیرۂ خیارین و شیرۂ کاسنی ہریک شش ماشہ عرق مکوہ عرق
عرق گاوزبان عرق کاسنی ہریک چہار تولہ شربت بزوری دو تولہ خاکشی شش ماشہ صبح و بجہت شام لعاب بہدانہ دو ماشہ عرقیات شربت بزوری خاکشی بدستور
اگر آثار نزلہ و زکام ظہور نماید دو سہ روز بوقوع خفیف نزلہ بہدانہ سہ ماشہ خطمی شش ماشہ اصل السوس گاوزبان ہریک چہار ماشہ نبات یکتولہ دہند اگر زائل نشود
بہ نضیج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشہ بیخ کاسنی خطمی ہریک شش ماشہ گاوزبان اصل السوس ہریک چہار ماشہ در آب کاسنی نیم آثار شب تر کردہ
صبح مالیدہ صاف نمودہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شربت بزوری دو تولہ خاکشی پنج ماشہ داخل کردہ سہ چہار روز دادہ روز مسہل سنای مکی یکتولہ فلوس خیارشنبر
شش تولہ گلقند ترنجبین ہریک چہار تولہ روغن بادام شش ماشہ افزودہ مسہل دہند بعدہ تعدیل و تقویت نمایند **فائدہ** در اورام حارۂ احشاء و تپہای مزمن
و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از اساتذہ ماثور ست چنانچہ مردم نحیف با حمی و سرفہ و مسلولین را بوقت ضرورت علیحدہ ماء القرع و ماء الخیار ترکردہ معمول ست
و برای تعدیل بعد تنقیہ بکار می برند **ایضاً** برای تپ کہنہ و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن و سوزش بدن شیرۂ خرفہ سیاہ شیرۂ کلو در عرق
شاہترہ بر آوردہ شربت انار داخل کردہ اسپغول پاشیدہ بنوشند و اگر از اسپغول طبیعت برہم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن ہمراہ بدق و سل
خاکشی چہار ماشہ بعرق عنب الثعلب دہ تولہ عرق کیوڑہ دو تولہ اندکی گرم کردہ شیرۂ اصل السوس چہار ماشہ شیرۂ تخم کاسنی شش ماشہ نبات یکتولہ یا شیرۂ خیارین شش ماشہ
شربت بزوری دو تولہ خاکشی شش ماشہ پاشیدہ دہند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبہ بدق و سل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان ہریک چہار ماشہ
شیرۂ تخم خیارین شش ماشہ عرق عنب الثعلب دہ تولہ شربت بزوری شربت دیاقوذا ہریک یکتولہ حل کردہ خاکشی چہار ماشہ پاشیدہ بنوشند و بجہت شام دیاقوذا
یکتولہ و عرق مکوہ ہفت تولہ بعدہ دو سہ روز شیرۂ اصل السوس شیرۂ تخم خطمی ہریک چہار ماشہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شیرۂ بادیان چہار ماشہ عرق عنب الثعلب یازدہ تولہ
شربت بزوری معتدل دو تولہ خاکشی چہار ماشہ پاشیدہ دہند و بجہت شام سفوف ست گلو دو ماشہ طباشیر نیم ماشہ مغز کنول گٹہ سہ ماشہ دانہ ہیل کلان یکماشہ دار فلفل
سہ عدد نبات سودہ ہمراہ عرق عنب الثعلب ہفت تولہ دہند بعد از ان صبح در سفوف مذکور تا نخواہ یک سرخ سودہ عوض نبات آمیختہ ہمراہ شیرۂ اصل السوس شش ماشہ
عرق عنب الثعلب ہفت تولہ نبات یکتولہ بدہند غذا شلہ بعدہ عوض اصل السوس شیرۂ بادیان شیرۂ عنب الثعلب ہریک چہار ماشہ دہند و سنبل الطیب سودہ در سفوف
افزایند یا از این نسخہ سفوف بادویہ مفتحہ چار و بار دمع تقویت معدہ باید دار فلفل سہ عدد تا نخواہ دو سرخ مغز کنول گٹہ سہ ماشہ اصل السوس چہار ماشہ
چہار ماشہ عنب الثعلب ہشت ماشہ سودہ بقدر مناسب در گلقند یکتولہ سرشتہ تناول نمایند بالائش عرق مکوہ عرق بادیان ہریک پنج تولہ بنوشند غذا
ایضاً حمای مزمن مرطوب مزاج شاہترہ شش ماشہ مویز منقی دو تولہ دار فلفل چہار دانہ بعرق بادیان ہفت تولہ گلاب چہار تولہ جوشانیدہ شیرۂ تخم خیارین شش ماشہ
شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی چہار ماشہ دہند یا شیرۂ مغز تخم کدو شش ماشہ عوض خیارین کنند یا از شاہترہ موقوف نمایند **دوائیکہ** در حمای مرکب از بلغم و صفرا
خصوصاً بعد تنقیہ معمول ست سکنجبین گلقند ہریک چہار درم بہم آمیختہ بخورند عقب آن شیرۂ بادیان شیرۂ تخم کاسنی شیرۂ تخم خیارین ہریک سہ درم در عرقیات
مناسب کشیدہ شربت بزوری بارد ہفت درم اضافہ نمودہ بنوشند و گاہی خاکشی بقدر سہ درم نیز اضافہ کردہ میشود **ایضاً** کہ برای تپ مرکب از صفرا و بلغم
مجرب نوشتہ کاسنی کشنیز خشک ہریک یکتولہ جو ماشہ دار فلفل شش ماشہ جملہ را سہ حصہ نمایند و یک حصہ را پنج تولہ شب تر کنند و صبح آب صاف آن
بنوشند و چہار نود دیگر آب در آن انداختہ بار دیگر شام بنوشند و ہمچنین تا سہ روز ہر دو وقت بعمل آرند **دوائیکہ** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشہ
گلوی درخت نیم سہ ماشہ الائچی کلان شش عدد نیم کوفتہ در آب جوش دادہ شب بنہند صبح صاف نمودہ نبات دو تولہ انداختہ بنوشند **سفوف ہندی**
کہ در حمیات مرکبہ نافع ست ست گلو طباشیر دانہ ہیل ہریک نیم تولہ نبات سفید یکنیم تولہ خوراک از چہار ماشہ تا شش ماشہ معمول ست **سکنجبین بزوری معتدل**
جہت تپہای مرکب و تفتیح سدہ جگر و سپرز نافع و ادرار بول میکند تخم کاسنی بلوبیان تخم کرفس ہریک سہ درم تخم خیارین تخم خربزہ ہریک پنج درم پوست
بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان ہریک ہفت درم ہمہ را نیم کوفتہ بسرکہ تند بیست درم و آب سہ رطل یک شبانہ روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کردہ با یک من قند سفید
بقوام آرند و بکار برند **شربت کشوث** در تپہای کہنہ قریب بدق باشد ہموارہ مجرب معمول ست تخم کاسنی بلوبیان ہریک پنج مثقال تخم کاسنی

اصل السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هریک ده مثقال تخم خیار گل کشوث رینبه کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هریک هفت مثقال قند سفید شصت
مثقال شیرخشت سی مثقال بدستور مرتب نمایند **ایضاً** مسمی بشراب الحیات که بعد از بیست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد
از سکنجبین بزوری بسیار نافع ست زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث رینبه کشوث هریک سه مثقال گل سرخ بادیان
کزمازج هریک دو نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی و دموی
با شیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب
دانند با شیرهٔ تخم کاسنی و یا بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزور** بهترین نسخه هست و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول
و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع ست تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هریک پنج
مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هریک سه مثقال کوفتنی را نیم کوفته جمله را یک شبانه روز در پنج
رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث
نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند و هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع تر گردد **شربت** برای تپ
مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هریک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی بادآورد گل غافث هریک سه درم تخم خیارین
تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تپ مرکب که قریب بدق بود
نافع ست تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هریک سه مثقال مویز منقی بیست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادآورد
شکاعی هریک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین پاؤ سیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تپ با تهیج اطراف مجرب ست بیخ بادیان بیخ کاسنی هریک چهار درم
مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول
هریک دو درم قند سفید یک نیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یک مثقال
و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یک مثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطرق متعارف تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تپ مرکب
بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ
برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبهر بریان نمایند که سرخ شود بموزن آن گل که از ان ظروف میسازند ممزوج کرده باریک سائیده جهابسته در شیشه
گل حکمت کرده انداخته عرق بچکانند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول
دارچینی گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو مثقال ریوند چینی یک مثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مروق
قرص گل که جهت تپهای مرکبه کهنه همواره معمول ست گل سرخ اصل السوس مقشر هریک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب قرص سازند و پنج ماشه
همراه چکیدهٔ کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تپ کهنه را بسیار نافع ست بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کثیرا هریک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته
هریک سه درم مصطگی یک مثقال سنبل الطیب یک درم کوفته اقراص سازند شربتی یک مثقال **مطبوخ** که در حمای مرکب بکار آید بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم
تخم کشوث بیخ کاسنی هریک سه درم آلوی بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه ماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده
مطبوخ که بهر تپ مرکب مفید ست گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یکتوله شب در آب تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر
بلغم غالب باشد عوض کاسنی بانی که دوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم افزایند و اگر تپ مزمن
بود تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تپ لرزه مزمن خس صندل سرخ کشنیز نرکچور زنجبیل گلوی سبز
هریک یکدام کوفته سه حصه سازند و یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند یا ما الهند یا ما الملبس که عبارت از نیمکه

کاسنی ست در حمیات مرکبه که طبیعت در ان زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار میدهد و بارها بتجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیم کوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه
مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از دو گهڑی شب باقیمانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند داخل نموده بهفت مرتبه مثل بهی گیرند آن
قطره قطره بچکانند بعد از ان آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و یا اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده موقوف
برای طبیب ست و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجه ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق**
صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب باز علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و جودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال
نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط ست یا از سه یا بیشتر از ان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو با یکدیگر ممتزج ست و یا هر دو اصلا
از ان هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوتست و یا یکی از ان قویتر از دیگری و یا شدید تر در خطر پس هر گاه
دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد بامتزاج تدبیر از ادویه و اغذیه موافقه هر واحد از ان هر دو با یکدیگر مزج متساوی و اگر یکی از ان هر دو قویتر از دیگر باشد
استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قویتر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیفتر و هر گاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر
بسوی تپ شدید الخطر بود تا از ان مریض ایمن گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و از انجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الترکیب باشد
و بقصانست ممکن نیست که برای هر واحد از ان ترکیب خاص در کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج
حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد از ان و علاج آنها بالفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که از ان ترکیب یابد بجود
قیاس علاج نماید مثال این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد جرجانی گوید که همچنانکه تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی
علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب ست که بنگرد تا علامات کدام تپ قویست و ترکیب آن از چه مادهست پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تپهای مرکب
و حمیات غب و سه و ربع و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم تر نشود و حرارت با عضای اصلی متعلق نگردد و بدفعات نکند تا قوت بسبب کثرت استفراغ
ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند ما دام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن
ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کثیرا و غذا
باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مزوره با لک و آلوی بخارا و در همه ترشیها کدو و خیار و اسفاناخ
داخل کنند زیرا که کدو و اسفاناخ سرد و تر ست و اگر چه نازک ست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود ابن الیاس گوید که اولا دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط
امتزاج متحد مستحکم ست یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص و شطر الغب و باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق هست یا در خارج آن
و بنگرند که آیا یک ماده از ان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر بخار ناکست چنانچه در تپی معروف بشطر الغب میباشد پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه یا مسطور
که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر و تخم خشخاش دهند تا اخلاط بعجت محترق نگردد و از استعمال الحراق منع کنند و یا
جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یکمثقال قرص طباشیر ملین بنوشانند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود و
اسهال بطلبید حقنه مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ تخم خطمی درم تمر هندی دو درم کاسنی سه درم تربد سفید خراشیده یکدرم فلوس خیار شنبر نه درم ترنجبین
پانزده درم و لیکن تدبیر این تپها بحسب غلبه یکی از دو خلط در دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد تطفیه حرارت و استفراغ صفرا بنمایند
و اگر بلغم غالب باشد و دوای عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود یا چهار تدبیر بحسب اخلاط غالب چنانچه دانسته
و خطر شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن و محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیه کبری و واقعه عظمی نماید
و اگر زیاده ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و دلول نازی بدید بود و نبض دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص کافور
و ماء الشعیر بسیار و مالات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند خجندی گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب دائمه هست یا دائره خلطیه ست یا بد

ولازم ست که تفتیش اسباب و اعراض نمایند بعده معالجه باهم کنند یا بانچه زوال تپ دوم بدون زوال اول نشود و محمد زکریا گفته که ممکن نیست تصور حمیات مرکبه
بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمر هندی و سکنجبین ساده بعرق کاسنی و گلاب بدهند و از اقراص نافعه در مثل این حمیات
قرص طباشیر یک مثقال با ده درم سکنجبین ست و اگر قوت قوی باشد اسهال بحقنه لین نمایند و یا بمسهلات خفیفه مثل سنا و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و گلقند
و مانند آن و اگر در ذبول شروع کند و یا سرفه باشد قرص کافور بشربت خشخاش بخورانند ابن نوح گوید که طبیب را سزاوار آنست که التفات بنظام ادوار نکند و بران
حکم ننماید بلکه اعتماد بنظر در اعراض و دلائل آن کند پس از ان معالجه بحسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط او نماید و بر کسیکه هر روز تپ کند اقدام بعلاج تپ بلغمی
نکند چون اعراض بران شهادت ندهند و نه بر کسیکه یک روز در میان او را تپ آید بعلاج حمای غب بلکه حکم باعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده
امتزاج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تپ آید و یکی از ان خطرناک باشد علاج تپ خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکنند و مثال این آنست که شخصی را تپ ربع باشد
پس آنرا از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس او تپ حادث شود درینصورت همگی قصد باین تپ ورمی کنند و ربع و نوبت او را بگذارد و اگرچه قوی باشد و چون بینند
شخصی را تپ غب می آید و نوبت تپ چهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب دران معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنانکه در غب خالصه میباشد پس
علاجش بعلاج تپ بلغمی بقدر مشاهده قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد و بهاء الدین گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر معلومه مفردات آن باید کرد با زیادتی
اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تپ و لعدم النضج و کهنگی مرض چون بدادن مخدری رفع نوبت یکی کرده شود بهمان دستور هر روز آن دوا
باید داد در رفع نوبت دیگری نمودن اگرچه ممکن بود که برفع یکی نسبت رفع جمله شود جهت قادر شدن طبیعت بتحلیل ماده فاسد و اگر ازاله بعضی مشکلتر بود و اسهل را رفع باید کرد
و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض می برند و قوتی یابتن او باز آید و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام ازاله آن نیز آسان باشد و اشتباه
میان مرکب از غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب عظیم بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس و غیره اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات اینها قریب
بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آنست که خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و بعده قانون علاج دق
مرعی دارند و انجا که دق با حمای سوداوی افتد کز احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود یبس غالب تدبیر هر یکی
ضد تدبیر دیگری باید و ایضا چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه و دائره
علامات و معالجات این تپ قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبیب را اینجا تحیر بیشتر واقع ست تدبیر باحتیاط تر و باهتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ و شراح قانون این تپی ست مرکب از دو تپ که یکی غب و دیگری بلغمی باشد و ماده او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند غب
غیر خالصه حادث شود پس شطر الغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و در یک روز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابکه و توافق بود که هر دو تپ یکبارگی اخذ کنند و یا
بر سبیل مبادله و جوار که یکی بعد اقلاع دیگری درگیرد و یا بر سبیل مداخله و طرح که یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع اول ست پس ثانی و در شطر الغب
گاهی هر دو تپ لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو دائره باشند که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد
اگر عفونت او داخل عروق باشد و بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطر الغب خالص تپ مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای
آن هر سه قسم مذکوره را غیر خالص شمارند و این سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح ست و در معالجه بحقیقت نفع نمی بخشند بالجمله شطر الغب چهار قسم باشد یکی خالص سه غیر خالص
و گاهی درین تپ سابق بسوی عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معا متوافق باشند و ایضا گاهی ماده فاعل حمای بلغمی غالب بود و گاهی ماده فاعله حمای صفراوی غالب باشد
و هر چونکه باشد ماده بلغمی نوبتهای صفراوی را درازتر گرداند و بحران بطی تر سازد و ماده صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطر الغب شش ماه طول بماند و تا نه ماه و مافوق آن کشد
بسبب اختلاف علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطر الغب مرض حاد پیدا شود و گاهی از قاتل ترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق و بامراض مزمنه عسر البرء گردد و جهت بدی
تدابیر و گاهی استدلال بر شطر الغب از وجوه مختلفه بود پس گاهی از عادات واقع شود و گاهی از اعراض و وقوع از عادات مثل آنست که انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد

وعفونت زود تر پذیرد و بعده آرام کند و ریاضات معتاد ترک نماید و اغذیه و اصناف تدابیر مولد بلغم استعمال کند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط مستعد عفونت شوند مرض او شطر الغب باشد یا
اتفاقی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از اصناف تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شوند مرض او
نیز شطر الغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحویکه جوان گردد بعد کودکی و غلبه رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کودکان که از سالهای کودکی بسالهای
جوانی رسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال آنکه از جوانی بکهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا
بسیار بود و بریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا استعمال نماید بدین سبب بیشتر حال اهل امراض هر دو شطر الغب باشد و آنرا از اعراض مشتمل بر ضعف اول و بر دو
چیزی از قی و براز و حال نضج و علامات او و حال تشنگی و قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریره و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط او و صاحب کامل
گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص ست آن تپ را امطریطاوس نامند و آن شطر الغب ست و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی این تپ
از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی‌تر از دیگر باشد پس بر شطر الغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آنکه دائمه بود بسبب حمای بلغمی دائمه
دوم آنکه آنرا نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یکروز خفیف سهل و یکروز شدید صعب بود بسبب خفت او حرکت بلغمی دائمه ست و در یکروز صعود و بسبب لرزه بسیار بودن
ماده او و داخل عروق و بسبب صعوبت او در روز دیگر بسیار بودن روز نوبت غب دائره ست و حدوث لرزه شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز
نوبت میکند سوم آنکه از ابتدای ان در اوقات نوائب حسب لرزه شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره در ان دو سه یا چهار مرتبه در یکروز تکرار نماید چهارم آنکه ابتدا
متساوی در قوت بود و شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما امطریطاوس غیر خالص بعضی از ان آنست که مرکب از حمیات متساوی
در قوت باشد و بعضی آنکه یک تپ غالب‌تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه از ان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد در ان لرزه
هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزه شدید و رعده و سوزش و تیزی بود و دیگر از اعراض تپ بلغمی [illegible] و روز دوم
اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه از ان مرکب از غب لازمه و لثقه باشد در ان لرزه و قشعریره نبود و آنچه از ان مرکب از غب دائره و مطبقه باشد آنچه بیشتر
بود الا آنکه مخالفت او باشد در ان که لرزه آن شدید نبود زیرا که لرزه در این نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه [illegible] قشعریره بود و [illegible]
باشد و هر گاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد [illegible] علامات تپ غالب ظاهرتر باشد [illegible]
بود سید اسمٰعیل در ذخیره گفته که گاهی در شطر الغب ماده بلغمی ماده صفراوی را منکسر کند و بدین سبب نوبتهای تپ صفراوی دراز تر گردد و بحرانها دیرتر کند و گاهی ماده
صفرا ماده بلغم را لطیف کند و زودتر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبکتر شود و بحران زودتر کند لیکن بهر حال تپهای مرکب عسرتر بود و دیرتر گذرد و با بحران از
تپ عرق کمتر آید و در تحفه اعلائی نوشته که اگر تپ یکروز آید و روز دوم روز هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود لیکن غب خالصه مرکب با خالصه دیگر نباشد و اگر روز دوم روز
تپ نیاید اما اثری ضعیف از ان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یکروز تپ بشدت آید و روز دوم روز نیز آید اما کمتر از ان شطر الغب باشد و گاه باشد که غب خالص مرکب شود
و مانند شطر الغب یکروز کم و یکروز زیاده می آید بسبب آنکه یکروز نوبت یک غب میشود و در روز دوم نوبت دو غب [illegible] فرق بینها از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن
در شطر الغب توان کرد مصنف خلاصة التجارب گوید که بسیار باشد که شطر الغب بعد بیست روز علاج پذیر بود و مخفی نماند که چون این مرض از دو ماده متخالف فی الذات
واقع میشود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و از انجا اصناف شطر الغب آن بود که از هر دو تپ مانند افتد و فرق آن در نوبتها از هر دو یا مهلت باشد و تمیز
از دو نائبه مشتبه بیشتر واقع شود در احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود سمرقندی گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و در آن
باشد احتمال افاسد که علاج معالجه آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج آن تنقیه بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال [illegible]
و تعریق بحسب غلبه خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبه یکی از هر دو خلط بر دیگر
و گلقند و قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط و لهذا
ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در اقوال غب غیر خالصه گذشت و آنچه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت در اینجا استعمال نمایند و در تنقیه [illegible] مسهل

نشاید مادامیکه نضج ظاهر نشود واما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هرچند نضج ظاهر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که
منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی بهدانه در یکنیم پاو آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و با بسفایج چهار ماشه تخم کاسنی
بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاو جوشانیده صاف کرده
شربت اصل السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد جوشانده نه دهند و بادیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم پاو
آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یکتوله یا دیاقوذا داخل کرده دهند و اگر مواد با قراط باشد ادویه منضجه با الآن
داخل سازند مثل بادیان پنج بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تبرید تخم بعد از گذشتن
چهار روز هلیله عربی یکعدد وقت شب نیز جایز است و هرگاه نضج یابد ادویه مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ سنای مکی
داخل کنند و هلیله زرد برای اخراج ماده صفرا و هلیله کابلی برای اخراج ماده بلغم و هلیله سیاه برای اخراج ماده سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد
هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه وغیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند
ذکر بعض ادویه نافع تپ ولرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یک سرخ
و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کمی را دو نیم تا سه سرخ بدهند حب هندی که در ازاله تپ لرزه صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است
دار فلفل قسم خرد که آنرا پیپلا گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیره سفید برگ مغیلان هر یک یکنیم ماشه باریک ساییده بآب حبها بقدر نخود سازند
و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همچنان سه روز بکنند **ایضا** که تپ ولرزه هر سن را مجرب است پراسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیم
دو نیم عدد برگ شفتالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهری پیش از آمدن تپ یک حب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر
بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیم برگ نیم و شفتالو باید که در طول
بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطر الغب و تپهای کهنه مجرب است عصاره غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ
پنج درم بآب اقراص سازند شربتی یکدرم **مطبوخ** بجهت تپهای شطر الغب بهتر مصطکی هر یک نیم درم اصل السوس پنج بادیان پنج کرفس هر یک دو درم
شکاعی غافث هر یک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بنوشانند
اقوال اطبا شیخ میفرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از لطفیه باشد
و در مسهلات انتظار نضج لازم بود مگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم براند و تشویش بتحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد
مثل ترنجبین و شیرخشت و نقوع تمر هندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر
استفراغ بدوای قوی کنند جایز است و ایضا واجبست که قی بحسب ماده غالب باشد یا آب ترب یا سکنجبین گرم نزد غلبه بلغم و یا سکنجبین با آب گرم نزد غلبه صفرا
و باید که ادرار با دویه معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد واما ادویه نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد
برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد ولیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضج باید و اگر در استعمال
او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و غم و غثیان پیدا کند پس بر ماده بسبب تلخی خود و خشک کند و بسبب قبض خویش تغلیظ ماده و تحلیل کا[illegible]
و جالینوس و اطبای سابق او بماء الشعیر که دران اندکی فلفل باشد معالجه می نمودند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو فرو رفته بنحویکه تعجب ازان لازم می آید
و تامل نکرد که فلفل تپ برافروزد و ماء الشعیر تبلید ماده کند و این معارض خطائی کرده که مختص باین معنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت است
که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بعد ورخیز با دویه مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس
قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسیکه معالجه شطر الغب

بغیر این کنند و طبیعت بر تمیز و تنقیه قوی نباشد بهر طور که علاج کنند سود ندهد و آنکس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که ما طفات بدون تسخین قوی مثل کرفس
و شبت استعمال می نمودند آنست که ممکن نیست که فلفل بسبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد
و ماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و تر کردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که دیاقیوس را
از کسانی شمار کرده که جاہل اند از جمعتی که فلفل طبیب حمی نیست و آنرا سجای شخصی شمرده که ازین غافلست تا آنکه فتوی بخلط فلفل با ماء الشعیر داده و اما مرکبات
از ادویه که استعمال آنها در وقت میان تزید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد ست قرص خفیف جید برای شطر الغب نسخه آن همان قرص گل
که در ادویه حمیات مرکبه مسطور شد دیگر برای تپ ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد
دو درم کتیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یکدانگ قرص سازند قرص دیگر جید برای صاحب این تپ خصوصاً اگر مع ذلک شکایت
اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصارهٔ او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ با تماع اولک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم
تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم از آن قرص بسازند نسخهٔ دیگر که جید ست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب
غافث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یکنیم درم رب السوس یکدرم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند
حب جید برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا و خصوصاً هرگاه ماده بلغمی غالب تر باشد صبر سقوطری هلیله زرد ریوند خطائی عصارهٔ غافث
عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم بسکنجبین نسخهٔ جید صالح در قرب نضج و مسهل ست صبر سقوطری
عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حب ساخته دو درم بسکنجبین بخورند ابن عباس گوید که شطر الغب
حمای صعب پر خطرست زیرا که بدن صاحب او از تپ خالی نمیشود بسبب اینکه تپ بلغمی بران و تکرار غب دو روز نوبت غب صعب باشد و لرزه دران اشتداد
نماید و حرارت دران قوی گردد و بول رنگین بود و بدن شکایت قوی بردارد بسبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که ازین تپ دق انجامد بسبب
شدت تحلیل او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او ماء الشعیر بشکر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب دهند و روز
نوبت مزورهٔ معمول از کدو و سپناخ و قطف و اسفاناخ یکبار بزیرباج و یکبار بآب انار غذا سازند و روز خلو نوبت بچوزهٔ مرغ یا تیهو یا طیهوج اسفیدباج یا زیرباج
یا مشوی بآب انار و آب غوره و روز نوبت شیرهٔ تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن درین تپ قوی باشد و آنرا لاغری و خشکی عارض
نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیار شنبر و تمرهندی و اندک تربد نمایند و در بعضی اوقات حقنهٔ لین بعمل آرند ولیکن تدبیر درین تپ
بحسب قوت یکی از دو تپ باید کرد پس اگر حمای غب قویتر و شدیدتر در اذیت باشد قصد تلطیف حرارت و تنقیهٔ صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قویتر
و شدیدتر بود قصد تلطیف اخلاط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه
این تپ طول نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ
تکالیف رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن
بدانچه در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند جرجانی و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع و قی و ادرار بول
و تفتیح مسام و تعریق و تنقیه بدن از ماده بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فرمون از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج
کنند و اگر حاجت تلیین پیش از نضج باشد و ماده صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیار شنبر بآب تمرهندی و قدری تربد جائز ست و اشربه ازان نوع که در غب
غیر خالصه مذکور شد و درین باب گفته اند سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین ساده عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق
باشد و ادرار بول بآب نخود و شیرهٔ بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب غیر خالصه مذکور شد و در روزیکه تپ قویتر باشد
مزوره بآب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آن روز که تپ آهسته تر باشد دراج و تذرو بریان کرده بآب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

و اکبا سه و اندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب داد و بیه ازان نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تپ
باب علاج غب غیر خالصه مطالعه باید کرد صفت حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یکنیم دانگ کتیرا دو دانگ
مقل یکدانگ حبها سازند چنانچه رسم است و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب حبیست که در قول شیخ گذشت و نوشته که
در بعضی نسخها عوض بلیله زرد صبر سقوطریست و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه
سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف است که در قول مذکور مسطور شده و در نسخهٔ قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور است شربت نسخهٔ اول دو درم و نسخهٔ
ثانی دو نیم درم ابن هبة الله نوشته که انواع این تپ سه است یکی آنکه هر دو خلط دران متساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل گلقند و آب گرم و ماء السکر
و شربت سکنجبین و غذا مزورهٔ زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین و جلاب
در ابتدا لازم است و شرب ماء الشعیر و جلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و بعد ازان تنقیهٔ بدن مطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و شرب آب آلو
و آب تمر هندی و شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض و خفت یابد غذا مزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای بچه مرغ زیرباج یا آب انار اجازت
دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم است که گلقند بخورانند و بعد آن آبیکه دران مصطکی
و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانهٔ تپ طول کشد قرص غافث با سکنجبین استعمال کنند و غذا مزورهٔ
زیرباج سازند نجیب الدین سمرقندی گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر بادی تشنگی باشد و با تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و با شربت لیمو
و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا ملینی حقنهٔ معتدل یا ملی از مسهلات مشروبه و شرب ماء الشعیر است و باید که تدبیر بلطف کنند و سبکی بیشتر از
تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر بخورد و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر دکر دیا
مزاج بغز بادام یا بچوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد زیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض است و وقت آن با تنها یا اکثرها بود
پس اسهال با افسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن
دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم بر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیرا و تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم هم قرص افسنتین و غافث
یا قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری بخورانند انطاکی گوید که اگر قوت ساقط نبود ترمس و حب قی طبیخ شبت و عسل یکروز و سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آنکه
نقاهی اعالی بدن ظاهر شود بعد ازان ماء العسل نبات یاقوت گیرند بخورند و شربت اصول با سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تپ از تراکیب ثابت
صنعت آن صبر غاریقون هر واحد یک جزو تربد بلیله زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو با آب کرفس حبها
سازند شربتی یک مثقال البتهٔ شربت اصول مطلقا و ماء العسل در نائبه و سکنجبین در هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر است که اگر اینجا اقلاع باشد دواء در روز
آن واجب بود والا قصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند خجندی گوید که برای صاحب
این مرض سزاوار آنست که لزوم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا آنکه نضج یابد زیرا که حرکت و محنت اخلاط را رقیق گرداند و آنرا در عروق
منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آنرا فاسد سازد و در مادهٔ تپ بیفزاید و از معالجه این تپ غفلت نباید کرد که آن مودی باسهال و باستسقا میگردد
میر بهاء الدین در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام است باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لا تتفقی
که از هر خلطی لحمی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت مقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و در لازم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لحمی
دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود و اگر دران باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا
و بلغم باید کرد و لیکن اگر غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد نکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سناء و شیرخشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب
باشند فلوس خیارشنبر در آب هر دو یا مغلی حاضر و اندک تربد مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت و غذای صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بمسهلے نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل خریف در ربع شطر الغب داشت از نائبتین و اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بست و پنج روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی عند ساعت پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نائبتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج با حتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند حد وسط نگاهداشتن عنایت برعایت قوت هر چه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تپ از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تپ لازم باشد نباید داد مگر وقتی که نیک کهنه شده باشد انگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید مصنف **اقتباس** مینویسد که بسا باشد که این تپ تا یکسال میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غب غیر خالصه نمایند ولیکن درینجا بر تعدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالص کوشند با دخال حمام معتدل و بخور و هرگاه این تپ کهنه گردد و مریض را سخت باز دارد پس استفراغ با دویه قویه نمایند اگر بتمامه صحت کلی حاصل گشت فبها والا بار منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قنبر وغیره گذرانند و ملاحظه کهنگی تپ جهت دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تپ مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر منضبط هرگاه در اول قرص منضجات حاره و دیگر میها داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با خلاط داخل عروق سرایت کند و تپ لازم پیدا شود ولیکن چون تپ کهنه شد و ماده سرد گشت و تخفیفی یافت و طبیعت بآن خوگر شد پس آن هنگام منضجات دگر میها زودی تحلیل آن کند و بجال آن فسادات نماند و ملاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال مخدرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلاط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن تسکین میکنند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر بگذشت برحسب اقتضای طبع مرضی توقف در ان کیفیات و حالات پدید می آید تا بار دیگر محل نوبت میرسد انشای آن ضرورت میکند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت تخدیر برطرف شده ماده بحرکت آمده و فعل خود تمام میکند برحسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد بتخدیر تسکین آن مشکل بود و دیگر آنست که از مخدرات غلظ یابد و بفسر دو فسادات دیگر سخت تر از ان بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در حشیه کامله نواب حلو خان مرقوم است کسی را که تنقیه نکرده و تپ کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت بتنقیه دیگر نباشد وقت کلفت مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدر آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت مقدار یکه دانند که آن مقدار بیمار را البته می گیرد پس بهبیند که اگر مزاج مریض ضعیف است آن را بشربت مقوی که غذائیت محض در ان نباشد دهند مانند شربت سیب یا عرق گاو زبان و بیدمشک و مانند آن و اگر بیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از ان معتاد و مقداری دهند که تخدیر کند اگر بتخدیر آن مضرتی نداشته باشد مثل افیون که تخدیر آن بهتر بود از حب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از ان غذای مناسب مزاج اندکی بخورانند انگاه مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که بصباح غذا دهند خصوصا که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر واجب است از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک ضعف و حرارت بادویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به و انار شیرین و سیب و گاوزبان و عرق گاوزبان و بیدمشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از تخدیر و بعد از ان تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر میها و سردیها و ترشیها اجتناب ورزند تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذارند انگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و با شربه و اغذیه علاج کنند آنجا طبع را بلعبها و صنائع و عملهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد **فائده** بدانند که بیماریهای مهلکه که درین تپ در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند اینست

بیان وقت تجویز مخدرات و دستور استعمال آن

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تہیج رو و دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی اما در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبیر سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم پنجنگشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی فقاح اذخر هر یک پنج ماشه برگ شاهتره پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی چهل عدد برگ گز ده توله در آب شور سبز نکه خوب جهرا شود مالیده صاف نموده مقل اشق هر یک چهار ماشه سهاگه گندهک هر یک سه نیم ماشه برگ سداب ماشه گز مازج هر یک یکنیم مثقال حمل گز برگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان روه دهند و بجای آب بر عرق مکوه و گز اکتفا کنند و **اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار ازان گرفته مصطکی چهار ماشه برگ تنبول سوخته سه عدد الایچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه مثقال بجوشانند که بنیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و جای اختلاج بسیار چه درشت مالیده روغن جوز بسالند و **اما** در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا نوشدارو لولوی علویخان با عرق گاوزبان عنبری دهند و **اما** در اختلاج جگر جواهر مهره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یکعدد شربت یاقوت علویخان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخان نه توله و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند و غذا پلاو و قلیه زردکی و چلی بخورانند و **اینکه** هر سه اقسام اختلاج را نافعست لاجورد مغسول مصطکی پوست بیخ کبر هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله تخم شربتی هفت ماشه بنوشند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور بهوش می آید صفت لخلخه گلاب و سرکه مقطر هر یک یکتوله سعوتیز و سنبل الطیب و عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دل بنوباش مقشر مشتر سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوڑه و عنبر و گاوزبان عنبری هر یک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه و **اما** در غشی متواتر بدستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد و **اما** در تہیج رو و اطراف ضماد از انیسون و برگ عنب الثعلب نمایند و **اما** در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج بنحوی نمایند که در مقام آنها مذکور شد **حکایت** نواب قطام علیخان را شطر الغب لاحق شد و از قدیم مراقیت در مزاج بیدا داشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت با لرز خفیف سه چهار بار می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و هفت ماه بران منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تپ دق قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماء الفرج هر دو وقت میدادند و اندک تہیج رو و اطراف هم ظاهر شده بود و چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علویخان و شربت کشوث والا و شان هر یک دو توله در عرق کیوڑه و عرق عنبر و ماء اللحم ساده هر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و غذا مطنجن با بالائی جغرات گاو و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چهارم حصه بعرق کیوڑه دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یکتوله کشمش دادم اختلاج بحر داخراج خون چهارم حصه مانده بود و وقت شب در تپ هم بقدر نیمه آمده صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواء الکرکم عنبر چهار ماشه شربت بزوری اصولی علویخان یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن عرق عنبر بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث والا علویخان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانه انار شیرین ولایتی که چهارم حصهٔ آن دانه هیل باشد تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواهر مهره بدوار خطائی اطفار الطیب هر یک یکماشه در شربت یاقوت و کشوث هر یک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز عرق گلو یکتوله و انیسون یکماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دوا و غذا بدستور دادم هم از روز یازدهم عرق و غیره بدستور یکه شروع کردم کاستن آغاز نهادم روز بیستم اختلاج و تہیج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپ خفیف معمولی می آمد روز بیست و یکم بدل غذا گرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دوا نوشدارو لولوی جواهر دار هفت ماشه ورق طلا یکعدد عرق عنبر هفت توله ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانه انار بدستور بود و همین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند **حکایت** زنی حامله را شطر الغب عارض شد

و تا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم پیدا شت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد و وقت نیم روز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من لخلخه و ضماد دیگر که سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یک نیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یکتوله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و رب نیلا سنجبار هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه شربت حب الآس خشخاش هر یک یک نیم توله کاسه مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورند و جهت دفع دوره این بخور دادم برگ نی سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب ماشه هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرد اگرد داشته همه تن را برضائی پوشیده تبخیر کنند و چون عرق آید از سینه که تا آنرا پاک سازند و چون آب سردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند همین تدبیر روز هشتم بست روز صحت یافت **سمرقندی** گوید که آنچه تجربه کرده ایم و این تپ را قلع کنند و نکس نشود و اگر صفرا در آن غالب بود این است که تخم کاسنی نیلوفر گل نیلوفر اصل السوس بنفشه نیلوفر هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کنند و صبح بجوشانند تا مهرا گردد و بریج صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیم گرم بنوشند و هرگاه نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه مسهل نمایند و نسخهٔ آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عناب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر در این تپ ترک غذا روز نوبت تمامه و اگر متحمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته با اندک شکر سفید بدهند و بر ادویهٔ ملطفه بسیار جسارت نمایند تا بسرسام وغیره نانجامد سیما اگر با دق همراه یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مؤدی باستسقا وغیره از امراض مدیه میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند در یک وقت لازم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبه دیگر آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها تپ مختلط سیما شد و سببش یا ورم بعض اعضا باشد و علامات وجود ورم است و یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس سبب دوار و عودات آن عودات تدبیر ردی او و از آن باشد ناد وار وادکه صحت شود و غیره آن و علامتش وجود تدبیر ردیست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی تر بدو از اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره است و این نوع منتقل می گردد و یا استحاله ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اکثر تپهای بلغمی بصفراوی منتقل میشود و نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود غلیظ و بسیار و بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف بر سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کشد و فترت کوتاه شود و بسا باشد که تپ نائبه دائمه گردد بسبب عدم تحلل ماده منصبه نوبت اول و اتصال ماده منصبه نوبت ثانی با اول و دیگر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی وغیره مفصل مسطور شد **علاج** در ورمی علاج ورم کنند و در سوء تدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تلطیف نمایند تا استکمال احتراق یابد و استفراغ بسبب شدت رمادیت و تحلیلات تپ متعسر گردد و این تدبیر برای تلطیف در این تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای تخم خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و در تپهای بارده سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده میشود و بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابو منصور گوید که اگر تپی محافظت هیچ دور نکند و با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ورمی محسوس نباشد باید دانست که از دو انتقال هیچ بیمکند و الا از دو حال خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم هر دو گاهی و تلطیف گاهی بکار برند تا احتراق را تمام کند و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب آن مذکور است بعمل آورند

حمیات ورمیه

تپهائیکه تابع اورام بود بحسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم است اول آنکه بر تبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا که تپ غالباً
متولد از وجع درین اورام بسوی قلب متادی شود و سبب تپ گردد بدون عفونت مادهٔ آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه و گاهی
این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود بسبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و بسبب کثرت ماده و امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه
شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب او از قلب متادی بسوی قلب گردد تپ از جنس حمای یوم بجنس عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی
از اسباب سابقه بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم رخوه محتبس گردد و عفونت آن بسوی قلب متادی شود و ابن جمیع
گوید که اگر تپ از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و در آن خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتدا از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بسبب شدت عفونت بود
بالجمله علامت این تپ آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تپ عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد
دوم آنکه بر تبع اورام باطن افتد و این تپها عفنی باشند و سختی و آسانی این تپ بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تپ بحسب ماده بود و بسبب
قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تپهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نام حمای خاص است همچنین حمیات آنرا اسمای
مخصوصه است مثل قرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ است و تابع او تپ بود که آنرا حمای قرانیطسیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم دماغ
و تابع او تپ باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تپ بحسب مادهٔ او بود و آنرا حمای خناقیه خوانند و مثل برسام
که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تپ با سرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشا است و تابع او
تپ باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تپ و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفه دائم بود و آنرا حمای ریئیه گویند و امثال
اینها و اما آن اورامیکه آنرا و حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تپ گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و وردی و کلفت و تغیر گردد
زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تپ و سقوط قوت و شهوت و درد آن نواحی صدر باشد و مثل ورم [illegible] است و تابع او تپ گرم باشد و سرفه
و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تپ سوداوی بود و مثل ورم امعا و تابع او تپ بحسب مادهٔ ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده
و تابع او تپ با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تپ گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تپ همچون تپ ورم مثانه بود و باید دانست که
بمثل این اورام آنگاه تپ پیدا شود که مادهٔ آن حار بنفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب ازین هر دو یا حار بعفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده حدوث تپ ممکن نیست مگر
باین وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی باوی قشعریره و لرزه باشد شیخ میفرماید
که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بران دلائل مخالطت صفرا بسیار
با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و آن اورام باطنی مثل ورم دماغ و غیر آنست
که سابق مسطور شد و گاهی مختلف میشود حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد از آن و ایضاً آنچه
از آن در اعضای لحمیه باشد تپ او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تپ او ضعیف‌تر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تپ او شدیدتر باشد و آنچه در
جوار اورده تنها باشد تپ او ضعیف‌تر بود و این حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود و اگر چه لازم باشد بحسب مواد منصب بسوی اورام آن ادوار و بحسب تقلل آن و بحسب
حرکت آن و بحسب جذب حرارت و الم در انجا پس برای هر خلط دور لائق او باشد و بدانکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب و مانند آن زائل شود و تپ باقی ماند
و این دلالت کند بر آنکه نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کشند بدق مؤدی گردند خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام صلبه چون مستحکم
شوند مهلت دق نمیدهند چه اگر خفیف باشند بلا انتقال بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند در اکثر بلا امهال هلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات ورمی
باطنی بتفصیل یافته میشود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض منشاری و وجع ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفه خشک اولاً و سرفه

ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تب بنوبت غب بر آنکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملایم و حالتی شبیه ببهجت و سرور بر آنکه ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم بر آنکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تب و اعراض و ظهور رسوب بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تب بعد سکون آن و ظهور تقیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر یا صفائی قاروره و خلو آن از رسوب و گاهی مختلف میباشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فترهٔ آن بحسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و بحسب اعضای آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدید المشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تب قوی دائمه لازم باشد و بعضی آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمیکنند بلکه اکثر آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلطه و حمیات غب و ربع و خمس و سدس بود و بادی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره و ثقل در موضع گرده و ناحیهٔ کمرگاه و درد و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بران دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو شریف باشد یا قوی المشارکت با وی و یا شدید الحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود اشتداد حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن اعراض غریبه دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تب صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحدت نباشد چنانکه در محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه ماده ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی و غیر متحرک است خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود علاج بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و ارخاء و تحلیل و انضاج و تفجیر و تنقیه و التحام زیرا که اصل درین تنها علاج ورم است مع مراعات علاج تب از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجه حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچهٔ مبلول باشیای بارده سرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز با اندک آرد جو سفید مدام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت الانفاق و روغن گل برای ارخای القبض بدان ضم کرده میشود و اگر کاهو مفقود باشد برگ خورند بدان انتفاع یابند بالجمله احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تنها هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم است پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تب خود زائل گردد و در اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست و بعضی ادویه سهل اسانند نافع تب اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته از انجا نیز ملاحظه فرمایند

حمیات وبائی

بدانکه وبا تعفن و فسادیست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرایین بدل رسد روح آنرا فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دلست جمله آنرا متعفن سازد و از دل بجانب دیگر رسد در ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت عفونی در بسیاری اعضا سرایت کند و در تب عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود و هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط دران باشد مهلت علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریعتر است بنا بر آنکه ضرورت استنشاق او از ستهٔ ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریست که دمی و لحظهٔ خالی از آن نمیتواند ماند بجهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بترویح و ایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد اخلاط بدن خاصةً اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را عارض شود و گر کسی را که بدن او از اخلاط بد پاک باشد و مسامات او گشاده نباشد و مزاج او قوی بود و بتدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه است یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب با هم و تاثیر شعاع آنها بر بعض ارضی و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخرهٔ ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط با هوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات

عالم السر والخفیات احدی را بران اطلاع کما ینبغی حاصل نیست دوم اسباب ارضی مثل جدال و قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن
گردند هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستنقعات جلو که تعفن بسیار یابند و باعث
فساد هوا گردند سوم اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وبا باشد و علامت وبا آنست که هوا به تنفس و استنشاق
مردم را خوش نیاید و از ان تفریحی و راحتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی بر آیند و در هوا نظر کنند آنرا گرد آلود و دود ناک و غلیظ مکدر
مشاهده نمایند و بر سر عمارت هیچو دود قرحبیبیده نماید بی آنکه دودی باشد و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانه خود را بلکه بیضه
و بچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و خوک و حیواناتی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و وزغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات
و حشرات که زیر زمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزار پا از سوراخ خود ها بر زمین آیند و باز دران نروند و آنچه بر نیاید بمیرند و از شواهد وقوع وبا سبقت
تغیرات هوا بود در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت فصل و وقت و غبار ناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی محل و ممتد یا تعاقب
حر و برد و ورد او اخر تابستان شهب و رجوم و ستاره دنباله دار و سر جهاب بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد خصوصا تابستان و کثرت تیرگی
هوا اندران فصل و بسیاری زرع نبات خیشه و باران در موسم خود کم بارد و لیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش و صاف بی ابر کم باشد و غلات را دران ملک
نقصان عظیم رو دهد و خریف صیفی و ربیع شتائی گردد و بدانند که در بلاد حاره و دامن کوهها وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع میشود و در بلاد بارده
و یا حاره که کثیر الرطوبت دور از کوه کمتر می افتد و وبا که در فصل ربیع افتد ردی تر و خبیث تر باشد و فساد هوا ضرر نکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد
و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدید تر از استعداد کهول و مشایخ بود و بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیاتست و خصوصا اگر طاعون با وی یار
بود و مردم ازین بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و وباء شیخ الرئیس میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت
و برودت و در طبیعت و جوهر او بسوی تغیر و عفونت چنانچه آب را عارض میگردد و متغیر در طعم و رنگ و بد بو و متعفن میشود و این را وبا نامند و همچنانکه آب متعفن
نمیشود در حالت بساطت خود بلکه بجهت اختلاط او از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد و آنرا از بساطت او خارج کند و بجمله را کیفیت ردیه عفنه پیدا شود
همچنین هوا متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بنا بر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی بسبب
وزیدن بادهای بسیار باشد که بسوی موضع نیک خالی از فساد ابخره ردی رسانند از مواضع بعید ردی که دران مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکه جنگ
یا دران وبای قتال بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی بسبب قریب ارضی از موضع حادث شده دران باشد و گاهی عفونات و ابخره بد در باطن زمین پیدا شود
با سبابیکه بجز نیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر بر آید و مضرت او بآب و هوا پیدا آید و هرگاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود و باتولد کند حمیات
حادث بسبب هوای یابس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد و اما حمیات
وبائیه از هوای کدر رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر و در مدت دراز تر بود و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر
و در صحت یا هلاکت سریعتر باشد و افضل فصول آنست که حافظ طبیعت خویش باشد و مبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت بشکلی از اشکال
فلک ست که من و جنب او المعیداهم و اگرچه قوم همچنین دران چیزی غیر منسوب بحجت صحیح میگویند لیکن واجبست دانستن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع
در عالم کون و فساد از وبا و غیره اشکال سماویست و سبب قریب او احوال ارضی و دران هنگام قوای فعاله سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعله ارضی از مواد
عناصر ترطیب شدید واجب کند در هوا بانگیختن ابخره و ادخنه بسوی آن و انتشار او دران و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در ادخنه و هرگاه هوا باین طور گردد
و بسوی قلب و مزاج روح را که درو ست فاسد کند و آنچه حاوی او دلوئیست عفن شود و حرارت خارج از طبع دران حادث شود و از طریق شرایین در همه بدن منتشر گردد
حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عام گردد خاصه که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث
نشود و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن ممتلی با خلاط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی از نیک کم منفعل میشود و ایضا ابدان ضعیفه اذا

مستعفن گردد و بتعفن گرایند که کثرت جماع نمایند و همچنین ایشان را که واسع مسام و رطب کثیر الاستحمام و گاهی در حمیات وبائی مریض را عطش قریب باشد و حرارت زیاده معلوم نکند و نبض و بول بسیار متغیر نشود
و مع ذلک بسرعت هلاک باشند و اطبا بدان او متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تپ نفس بد بو شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی تر سبب هلاکت

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب اوست اینست که نجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار وزد و باد وزد
و غلظ در هوا و ضبابها یابند و گمان باران کنند و هوا را غبارناک خشک یابند و باران نیاید باید دانست که مزاج زمستان فاسد شده و اما وبای تابستانی حمیات ردی بود و بر آن [illegible] باران
در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و در روزی چند هوا مکدر گردد و بازمدت یکهفته یا زیاده بر آن صاف
شود بعده سردی بشب و شدت گرمی در روز و ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد و وبا بیاید و حمیات وبائی و جدری و غیره احداث نماید و همچنین هرگاه
تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود و اشجار را غبارناک کند و در خریف شهب و نیران رنبازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه
در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود در روزی صاف گردد و آفتاب صاف برآید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم بحدوث
وبا باید کرد و اما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب است مثل آنست که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر درآیند و موش و دیگر جانوران
که در قعر زمین سکونت دارند بظاهر زمین برآیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانه خود بگریزند و گاهی
بیضه خود بگذارند ایلاقی و جرجانی همینویسند که معنی وبا فساد هواست همچنانکه آب چون در آب [illegible] سبب آنکه چیزی با از قوت نباتات بدو
بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان و میان مغاکها در بماند و یا بسبب آنکه بخارها در وی یا دخان که
با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد با وی نرسد و از انجمله طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد [illegible]
و هرگاه که هوا ردی گردد ضرر و مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که حس آنها لطیفتر است مثل [illegible] لک لک از جائیکه هوای او ردی
گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک [illegible] کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه
در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بهیچ نباشد و بی سرما و باران معتاد نبود و در فصل بهار
بر غایت اعتدال باشد و بی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برینگونه باشد اندران سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دانست که هرگاه
وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن اخلاط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام
نماید و مسام او بدان سبب کشاده باشند در مسام او هوای ردی درآید و اخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن اخلاط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند
و هوای بد میوه‌ها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هرکه از میوه‌ها و گوشت آن جانوران خورد که از آن نباتات خورده باشند مضرت آن ببرد
و اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد و گاه باشد که همه علامات تپ وبائی در یک شخص پدید آید و گاهی بعضی از آن ظاهر شود و بعضی نه
و قلت و کثرت ظهور آثار او بحسب کمی و زیادتی رداءت ماده است انطاکی گوید که تپ وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بساطت یا
از آن هر دو و این تغیر واقع میشود یا باسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که در آن هنگام اجزای سمیه در هوا
و آب منفصل میگردد و از آن تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود و یا باسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مردهای گنده و روائح کریهه و احتباس ابخره
و کثرت زلازل و مثل مناقع و مواضع برنج و کتان و شدید ترین وبا آنست که عقب جنگها افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل است و گفته اند که این تپ مخصوص بسه
علامات است اول تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود و کذا از فضلات و مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر
دوم عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه که آنرا فساد مذکور داخل شده و اکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد رسیده و از آن
نجات نمی یابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع از آن احتیاط نماید سوم تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران و مثل

حیوانات کی مثل کباب و قلق و کثرت ضباب و آن علامات او که محتمل شمار گشت تواتر نبض و نفس و شدت کرب و غشی مع خفت حرارت در ظاهر و خروج مواد بالوان مختلفه
در قی اکثر و صداع است علاج بعلاج تپ دموی پردازند و چیزهای خوشبو بویانند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورانند و یاقوتیها و تریاق الذهب و جوارش مرجان
و معجون راحت را درین باب منفعت عظیم ست و هرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند مگر حمام و شراب و قی تازه که درینجا نشاید و یا بمجرد ظهور تپ اول فصد باسلیق
کنند و خون بسیار گیرند و بعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یکتوله سرشته بخورند و بالایش شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدوی شیرین و زرشک هر یک
نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه و آلوی بخارا هفت عدد در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر و بید ساده هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر و لیمون هر یک دو توله
داخل کرده دهند و از گل بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو و خشخاش هر یک سه ماشه بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و پارچه باریک در دوغ و یا در آب صندل
سوده تر نموده بر سینه نهند و نگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشردهٔ انارین نه توله با شربت صندل ترش و یا شربت سیب لیمونی علو بخانی دو توله دهند
که بسیار نافع ست و همچنین افشردهٔ لیمون کاغذی و تمرهندی و فالسه و کرونده و اناناس و راحت جان هر واحد مفید و غذا خشکه گیلانی و یا دیگر غذا که ذی ترشی
باشد با مربای تمرهندی و کرونده و انبه و اچار سفرکه در ان آمله و کچهر و لیمون افتاده باشد خورانند و آب سرد ببرف و یا بشوره پرورده شکم سیر یکبار نوشیدن عظیم الاثر
و اندک اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند و کافور و گلاب و صندل و سرکه در گلاب پاش کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند و برگ ترنج و لیمون کاغذی و سیب و ریحان
و پودینه و کشنیز و کاهو و بیدمشک و بید ساده و گل نیلوفر تازه و گل چاندنی و گوڑهل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم بریزند و لحظه رشاشات عرق
بیدمشک و گلاب بیخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند و عطر خس و یاسمین سفید ببویند و بر بدن خود مالند و نوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یک پیاله
نافع ست و لهذا در سرکه با آب سرد ممزوج بالمناصفه و کذا همه گلها چون گل داؤدی غسانی و غیره و همچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن پنج توله در یک پیاله آب یخ و خمیرهٔ صندل
ترش و عرق زرشک و عرق غذا که فی الفور نفع میدهد و انچه در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یکتوله سرشته بخورند بالایش آب
کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت بوقت آش جو با نبات دهند
و وقت ضعف گوشت بچه مرغ و بزغاله و طیور خفیفه مثل تیهو و کبک بحموضات مثل زرشک و سماق و غوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج اللحم رواست و اگر گرمی تپ
زیاده نباشد زردهٔ بیضهٔ مرغ جائز و یک وقت هرچه مناسب باشد و غذای غلیظ مثل گوشت دواب و شیر و فواکه ممنوع ست ایضاً که درین تپ در حالت قبض
توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمرهندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده و بیدمشک و کیوڑه و عرق گاؤزبان هر واحد
سه توله عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده خام الیده صاف کرده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه سه توله مالیده صاف
نموده بنوشند و اگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه یا دیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند و اگر در تلیین قوی العمل خواهند شربت ورد مکرر چهار توله فلوس خیار شنبر
و خمیرهٔ بنفشه هر یک سه توله و هلیلهٔ زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست و گاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال ست و عمل زود تر گردد و حرف
سنای مکی نه ماشه و گل نیلوفر شش ماشه اگر حدت نباشد جائز ست ایضاً که در حالت لینت طبع توان داد شیرهٔ زرشک پنج ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ تخم خرفه
شش ماشه شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه در عرق صندل و کیوڑه هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بادرنگ هر یک چهار توله گلاب آب لیمو و آب لیموی شیرین هر یک توله برآورده
شربت سیب شربت انارین منعنع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هر یک یکتوله داخل کرده بادرنگ چهار ماشه پاشیده دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص کافور
قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چهار ماشه سوده همراه دوا دهند و برای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند و گاهی شیرهٔ دانه هیل سه ماشه اگر گرمی
کم باشد و تخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند شربت مذکور که جهت فساد خون و تپ محرقه وبائی و حرارت گرده و قی صفراوی و اسهال مراری نافع ست
و در مرض حصبه و جدری که با غلبه صفراویت بهم رسد بسیار مفید و معمول عناب بیست دانه سماق انار دانهٔ ترش کشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل
و عرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب جهند و از آب نیشکر آب سیب
شیرین هر یک ده درم عرق بیدمشک گلاب هر یک بیست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند و اگر آب آلو و آب ... درم و آب تمرهندی

هم اضافه کنند قوی‌تر گردد اقوال حذاق شیخ میفرماید که جمله علاج ارباب حمیات وبائی تخفیف و تقلیل موادست واین بفصد واسهال باشد ولازم ست که دران مبادرت
باستفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند واگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند وباید که تبرید خانه ایشان اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه باین طور
کنند که گرداگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارده نهند ولخالخ ونضوحات معمول از فواکه بارد الرائحه وازکافور و گلاب و صندل بکار برند و درخانه او هر روز چند بار بپاشند
وخصوصا گلاب وخلاف و نیلوفر واگر درخانه رشاشات آب پاشند بهتر بود واما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برای ایشان استعمال کنند قرص کافور و ربوب بارده و آب انار
در آب نسک گرفته و گلاب که دران عسل ترش خوشبو حل کرده باشند وایضا سرکه با آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمندست واما اندک اندک
گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد بآنکه شراسیف بکشد و دست و پا سرد شود و بیداری واختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظر آید
از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد و چون اشتها ساقط گردد غذا بزور بخورانند زیرا که اکثر کسیکه بر خوردن آن دلیری کند و با تقصیر
بخورد طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابدست از جبر کردن ایشان بر غذا و واجبست که اغذیه ایشان از ترشیها و مجففات باشد و قلیل المقدار
بود سیما آنکه اغذیه ایام وبا نیز ردی باشد پس کثرت او از جهت ردائت وایضا از جهت امتلا ضرر کند جرجانی در ایلاقی مینویسد که تدبیر کسیکه او را تپ وبائی بود
آنست که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوهای خوشبو و بصندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت
اندکی گلاب و سرکه با آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند برب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی ترنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر
باشد واگر ازین هیچ حاضر نباشد سرکه با آب بیامیزند و سرد کنند و دران قرص کافور حل کنند و یا عسل ترش در گلاب بگدازند و قرص دران حل سازند و بدهند و عسل ترش
عسل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشاند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد و اندک اندک
زیان دارد و تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصة بر طعام واگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد سعید گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد
و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود واصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود و استکثار ربوب قابضه مثل
رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی و یا شیره خرفه با آب انار چاشنی دار و سکنجبین ساده بنوشند
و سحرگاه اقراص کافور برب ترنج بدهند و تبرید سینه بصندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند
واز دخول حمام منع کنند واغتسال با آب سرد نمایند واز اغذیه حاره و شیرینی حذر کنند ابن الیاس گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند
و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با آب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور
یا قرص صندل هر کدام که باشد یکمثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا امروده از آب غوره یا زرشک یا انار دانه یا سماق مع بچه مرغ و مطنجن و اعراق
داسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل و بر آتش نیز شکر
قوام سازند و هر صبح سه اوقیه با آب برف بنوشند و کبر مخلل و رائب و آب آن و دوغ مسکه دور کرده ایشان را نافع ست و باید که تبرید خانه بپاشیدن آب و نهادن
فواکه بارده و اطراف اشجار بارده مثل بید و شاخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند واگر در آبیکه بپاشند گلاب
آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا آنست که بخوراتیکه مذکور گردد و برصدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیه ایشان اندک و از ترشیها باشد مثل سرکه و سکباج
و عسل و مضیره و زرشک و انار دانه و سماق و اگر قوت ضعیف باشد با بچه مرغ بسازند و از امتلا و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هر چه مهیج اخلاط
و مسخن بدن باشد حذر کنند انطاکی گوید که اولا فصد واجبست بعده تنقیه و ملازمت اشربه بارده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حامض و قی
تا آنکه معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکوره در حمیات حاره بعد ازان عنبر و فادزهر با گلاب بعده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا با آب برد که دران کافور و صندل
حل کرده باشند و پاشیدن سرکه و پودینه و آس و بخور بعنبر و لادن یا طرفا و از مجربات درین تپ آنست که بگیرند سی درم گل سرخ خشک و بست درم گلقند شکری
و همچنین هر دو گلاب خالص و همه را در چهارصد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیمگرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند واگر

اعراض اشتداد نمایند بادی بست درم خمیرهٔ بنفشه یا گل او که تازه باشد یا خشک آمیزند حکیم ارزانی می‌نویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود بزودی تن را از
اخلاط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را الفواکه و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسرین وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی
در نیاید و چون بترویح حاجت آید هوای خانه را بباد کش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد
و آب شدید البرودت یکبار شکم سیر دادن لیکن جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن
سودمند است و پوشیده نماند که اهم مهمات درین مرض تقویت دل و دماغ است و ازالهٔ عفونت و چون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجبست که از اغذیهٔ
رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و ازینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت
میدهد دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجهٔ اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی از آن نرسد و تنفس
خفگی نکند میر بهاء الدین نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولا انگاه بدستوریکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا محترز دارند
و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات
زائده بفصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و باستعمال غذاهای ترش و خشک کنندهٔ بدن و تریاقی مثل مزعفر که آنرا با آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند
و بزیره و کشنیز خشک آنرا آلاییده و یا نار دانه کوفته آگنده و خشکه پلاو و مثل آن یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور اندرین ها دادن و اندر دوغ
بی مسکه نافع بود هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مختوم بکثرت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک
اندک بر در طعام باید خورد چنانچه امتلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوئیدن تریاقیات بدستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود اعظم تدابیر بود و لیکن گرمیها و بخورات
گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از پی آن تریاقی خشک چون کافوریات
و اشباه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و اینجا انتظار نضج نباید کشید که
مجال تنگ است و غرض تقلیل رطوبات است نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد
استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خشک و معتدل باید کرد و بزعم من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام معصور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که [illegible]
بزرگ اندران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کنند بهترین تدبیری باشد مؤلف قباس می‌نویسد که اگر غلبهٔ خون یافته شود باید که اولی
رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصلهٔ دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند
و اگر آلو و یا تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند میشاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که آنچه
از مواد سمیه بر اینها ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و برگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لمحه بسرکه که حلتیت دران حل کرده باشند بپاشند و بعد از تنقیه هم
رطوبات تریاقات بارده و رب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهر حال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم طرنجیده گردد و اطراف
سرد شوند و دم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پشمی و یا دیگر
گرم کننده بپوشانند و لختی بدن را بمالند یا بالید فی بسحت و جدوار سه ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و بجای آب ماء العسل دهند و سالی
پیدا شده بود و در روز دوم آن یا بتقاد در همه اعضا پدید آمدی و در روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و هذیان و تشنگی و تهوع
و بیقراری غلبه میکرد یا سوزشی در بدن و بروز پنجم و یا هشتم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا بروز ششم چنانچه معمول است مسهل میدادند و دیگر تدابیر
بکار میبردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بروز ششم یا هفتم انطباق مری پدید آمدی و بعد یکپاس هلاک گشتی و هر کسی که نزد من میرسیدی بی انتظار روز بحران
بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا اکحل میکردم و خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهری مغز خیار شنبر هفت توله و گلقند چهار توله در عرق بهار
نارنج و گلاب هر دو یا دو آثار شربت آلو مسهل نواب علوی خان چهار توله و روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب و عرق بهار نارنج و گاوزبان وقت شام

غذا خشکه گیلانی با مربای هلیله هندی خورانیدم و صبح زهر مهره خطائی یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم و بالای آن شیره مغز تخم خربزه
و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک شش توله برآورده
شربت بنفشه سه توله تخم خرفه بخشکه هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامید
و اگر احیاناً کسی را انطباق مری پدید آمدی محجمه ناری و یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه مرغ نیمبرشت
دو عدد در آب باران پخته بمقطر شیرید کرده با پاره نان زده میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب پانصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند
و در سالی اندر آخر فصل زمستان هوا تعفن پیدا کرده مورث تپ مطبقه دموی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک میشد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علیخان
رابع بعضی ندیمان دفعة درد سر و گرانی اعضا بالکسر پدید آمد و بعد از ظهر تپ شدید با غثیان و هذیان عارض شد و وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون او فرا گرفتم که بعضی
انجامید نه همه اعراض و شدت تپ همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تپ و درد سر خفیف باقی ماند پس من شیره خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه
و تخم کاهو هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله برآورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را
همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در روغن سائیده با پارچه ململ تر کرده
نهادم و غذا جغرات گاوی و مربای کرونده و تمر هندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از پوست ترنج و گل ارمنی و داغستانی و حضض مکی و صندل سفید هر
سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کشنیز هر واحد یکتوله کافور یکماشه تیار کرده بویانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا تندرستان را واجبست که اگر اخلاط فزونی در بدن یابند تنقیه آن نمایند اما بی حاجت استفراغ بهتر از
تحریک ست چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت بآفت انجامد جهت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و بر چه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت
جماع و استحمام و جز آن ازوی باز مانند و مداومت زهر مهره خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن ارجیل دریائی بقدر رنج باگلاب و گل مختوم نیز
رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرشکردن برگ آن مجربست و بوییدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم هم دافع عفونت
هوای وبا نافعست و بخور کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن
نیز نافع بود و پیش کسیکه پیوسته مدام باشد هوای بد باو نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ نزد خود از اثر هوای وبا محفوظ
دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور درونج و طرفا مجربست و کذا بخور عنبر و شمامه او و خوردن ترنج و نارنج و سرکه هم مجرب و پیاز مشهور النفع ست و اگر پیشم آنها باشد و نقل
گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن صبر خاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد
شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا بحسب اصحاء باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحاء و مرضی اما آنچه بحسب اصحاء بود غرض دران آن باشد
که تخفیف هوا و منع عفونت آن کنند بهر چیزیکه باشد پس اصلاح بخور کندر و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و سعد و سندروس و حلتیت و عالک و عالک البطم
و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و شاباکینه و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب نمایند و زر
سرکه و حلتیت بپاشند و اما بحسب اصحاب مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس ساج و طرفا و ریاحین نمایند و باید که تنقیه بدن از اخلاط کنند
و واجبست که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از هر جهت از قلت غذا و اکل بتخفیف سازند و ریاضت استعمال نباید کرد و حمام و ناشتا و تشنگی صبر نکنند
و اصلاح هوا آنچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تعلیل آن نمایند و لیکن لحم کم استعمال کنند در حموضات چیزهای مثل سرکه و غیر آن
از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصاً اگر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافعست در منع عفونت
میکند و آنچه از وبا خلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل از ظهور وبا و حدوث حمی ست مع سائر تدبیر صواب از اغذیه و غیره و دوا از صبر و مر و زعفران
و هر یک یکجزو هر روز ازین قریب یکدرم استعمال نمایند که این نافع وباست **ابو منصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام نماید وبا آرد

جنوبی دران بکثرت باشد و یا هوا اندران و را اکثر گرد غبارناک غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم ست که مبادرت به تنقیهٔ بدن از فضول اخلاط حار رطب کنند
و اگر درانجا ادنی دلیل خون باشد فی الحال فصد نمایند و لحظه دران توقف نکنند و لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب ضرور ترک نمایند
و اگر از لحم چاره نباشد بچهٔ مرغ و دراج و بره و برغاله معمول بسرکه بخورند و در اغذیه اکثار سرکه نمایند و ربوب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب
سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که دروازهٔ او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند و اگر در آخر تابستان حرارت شدید باشد
و خریف شدید الیبس کثیر الغبار و بطی المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و مدافعت
گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق بشکر و آب برف خورند و از اغذیهٔ مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج بآب بسیار و ماء الشعیر بنوشند
و خصوصا ابدان حارهٔ یابسه و استکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیهٔ مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم
و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسیکه مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی
و سردی دست و پا باشد و قی کنند و در اسهال مادهٔ بدبو منتن براید باید که از بثرات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب
نمایند و در خانه نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بدبو باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب
تر کرده و کافور و قسط و کندر و میعه و سک و مر نمایند و پارچهٔ صندلی بپوشند و بر دروازها پرده در گلاب ترکرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند
و آب و سرکهٔ ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب و آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنرا نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع کثرت نماید
در بعض سالها و مع ذلک قاتل ردی باشد پس باید که اقدام بفصد سر رو و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و هر شب بگلاب که دران سماق ترکرده باشند و برب
توت شامی و ربیب جوز غرغره سازند و گاهی سکته و فالج در سرما کثرت نماید باید که تعاهد تنقیهٔ بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا
و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که لحاظ مرضی کنند که دران حادث شود و مقابله باضداد آن کنند و روفس گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مر که در قول شیخ گذشت
هر روز در وقت وبا یکمثقال با شراب ممزوج بآب یک اوقیه بخورند سخت سودمندست و ندیدم احدی را که این دوا در ایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست
که این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد و جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب سرد وبا را نفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند ست ایلاقی و جرجانی گویند
که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد باینطور که دران هر روز چند بار عود و مصطکی و حب گز و غیره که در قول شیخ گذشت بخور
بسوزند و انگزه در سرکه حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر از آن افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیهٔ
مرطبه باز دارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشتها بسماق و زرشک و ریباس و انار دانه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکند و حلتیت
در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر تندرستان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دانست که در ایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد
خاصة بیمار را که حفظ قوت او می باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امیدوار تر از طعام باز گرفتن باشد صاحب کامل گوید که امراض حادث از تغیر هوا
گاهی بسبب تغیر جوهر هوا و استحالهٔ او بسوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیهٔ قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض
وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن آنچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای ردی
در الوقت و مستعد بقبول موثر دران ازین امراض باشد پس اگر حدوث آنها از فساد هوا و استحالهٔ جوهر او بود و چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت
بران حادث میشود لهذا واجب ست که احتراز از حدوث این امراض اولا بفصد کنند بعده بدوای مسهل که از شان او استفراغ فضول حار باشد بعد از آن باستعمال
تدبیر سرد مجفف و باجتناب از ملاقات هوای گرم و حمام و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمالی رویه
و فرش خانه برگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که دران مورد کوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد بنهند و تضمیخ مطیب بدان و در بادهنجات باشند
و تبخیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکهٔ ممزوج دران بپاشند و بآب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

وازلحوم مواشی مسن و اغذیه مولده کیموس ردی اجتناب نمایند واگر وبا دران هنگام در کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی اجتناب ورزند و بر لحوم طیور مثل بچه مرغ و دراج
و تیهو و کباب و مانند آن و مطبوخ بسرکه و عدس و آب انار و آب غوره و آب سماق و حماض و زرشک و بوارد معمول ببعض اینها و مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و کاسنی مربی قناعت
نمایند و از حلوا و فواکه شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب چاشنی دار و ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند
و شربت نبیذ نگردند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو بآب برف بنوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسرکه ممزوج بآب فیقیج انتفاع
یابند و اگر فصل تابستان شدید الحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با سکنجبین ساده یا رب غوره دهند و چون اکثر کسانیکه بر ایشان
خوف حدوث امراض وبائیه بود صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سن حداثت باشند زیراکه مزاج حار رطب بر ابدان اینها غالب بود پس ایشان را میباید که
استکثار از اخراج خون بفصد و غیره کنند و در استعمال اشیای مبرده مجففه که مذکور شد بیفزایند و بکلی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب نمایند و گاهی امراض وبائی
مهلک اکثر درهنگامی حادث شود که چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقه و صفراوی که دران قی صفراوی و کرب
و عطش باشد پس درین هنگام واجبست که اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب و برف و خوردن لبوب
و مغز بادرنگ و خیار و مزورات معموله بقطف و بقله یمانی و بچه مرغ معمول بعدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن سکنجبین بآب سرد و نبات
و مانند آن از تدبیر و از ما سوای این اجتناب ورزند و باید که نظر کنند بامراضیکه درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند
بدانچه از اغذیه و ادویه بدان مرض نافع بود بهر آنکه گاهی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و نزد آن بفصد و حجامت بر ساق و استعمال حقنه لین و غرغره بگلاب
که دران سماق تر کرده باشند و برب توت باندک آب کشنیز تر و آب مطبوخ عدس با آب انار میخوش و مانند آن از آنچه درین مرض بدان انتفاع می یابند اقدام نمایند
و گاهی در بعض اوقات امراض بارده بلغمی مثل سکته و فالج و غیر آن کثرت نمایند پس میباید که اقدام نمایند بتنقیه بدن از خون نافعه آنها مع تدبیر مسخن ملطف که در باب
علاج امراض بارده مذکور شد و همچنین لازم است که هرگاه در مردم غیر این امراض حادث شود تدبیر بچیزیکه نافع آن مرض باشد بتنقیه بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل
بمواد موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضا چون امراض وبائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنه مخالط هوا مثل بخارات متحلله از مردارهای مردم و بهائم و متحلل
از آنکه دران بقول و فواکه بسیار افتد پس عفن شود واجبست که با وجود از تنقیه ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن که مذکور شد از ان بلد و از جائیکه دران اتفاق
این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود و الا بمکان بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و یا در سردابهای خوش هوا و در خانه که دران هوا بسیار نباشد
و سرکه بپاشند و بورد و ریاحین بارده فرش کنند و تبخیر مسکن ببخورات خوشبو مثل عود صرف و صندل و کافور و مشک و ند نمایند و اگر تبخیر موضع بکندر و سندروس
کنند خیلی موافق بود و اکثار از اشتمام ریاحین بارده خوشبو نمایند پس کسیکه اراده خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر برین مثال نماید خجندی گوید که چون وبا
عفونتی است و هر عفونت را لابدست که از حرارت غریبی باشد که در جسم رطب فعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلهذا آنچه در وبا
نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او را کم قبول کند و این مثل استفراغات بفصد و اسهال و قی بود و یا باطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این
مثل اشیای بارده که قامعه بود و میباید که این اشیا مجفف باشند تا بتقلیل مواد نیز نفع کنند زیراکه اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود بتکثیر ماده و همچنین
بتکون و یا بتقویت حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود که دران خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنانچه در تریاق و یا چنین نباشد چنانچه در حلتیت و درونج
عقربی و مانند آن مستغفر گوید که تدبیر وبا آنست که هنگام ظهور علامات او قبل از حدوث او مبادرت بسوی استفراغ بفصد و یا ادویه مامون الغائله خالی از سمیت نمایند
بسوی آن ادویه یا قیه باید کرد و اگر امتلا محسوس گردد بحسب آن امتلا زیرا که ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل میشوند و تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا
باستفراغ خصوصا بمسهل اولی ست و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین ساده یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش با آب سرد
بلکه ببرف نمایند و جماع و شیر بهیا و فواکه شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزه و آلو بالو شیرین و تره هر آنچه از دیاد خلط برداوت یا حدت و حرارت یا کند
او را استعداد بسرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیه غلیظه ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نو پرهیز کنند و کامه آن اندکی

ضرر نکند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون بگلاب و عرق بید ممزوج بود و بران تنقل بمبردات ترش کنند و بر اغذیهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و تیهو و دراج بطریق زیرباج یا آب
انار و غیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بخرفه و بر مجففات اقتصار نمایند و محتاجی شامیه نافع ست و کل حوامض نیکوست و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود
و زعرور و انار و ترنج و انچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصاً با سرکه خورند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا با سرکه پرورده اگر کنند و مانند آن
اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بجوشانند و یا اندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید
هر روز بپاشند و ظرفها بسوزند و صندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ و غیره تبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث از بوی مردار و مقابر نافع ست و در زمانه
بقراط بزمین سودان و با عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده امر کرد بجمع کردن اشجار خوشبو و ادهان و غیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بدان فساد هوا
اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و ازین حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و آنچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت و با اتفاق دارند تریاق الافاعی ست
حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که بر ایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانیکه استعمال او کردند و جدوار و غیره اجزای او همانست که در قول شیخ مسطور شد
نیم مثقال ازان با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که در وبا و طاعون و جدری و حصبه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب
و تسکین جوش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یکجزو و آب سماق
و سرکهٔ خمر هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند پس صاف کرده با همچند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از
آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم ازان استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجبست تقدیم بفصد بعده تنقیه بچیزیکه مخرج
خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل بقول و قطانی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینیها این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و آنچه
متعلق باحکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که ملازمت بخور بمیعه و مقل و فرش در مکان بهورد و نعناع و شمیم پیاز و سیب
و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات خصوصاً چون سال ربیعی باشد **بعض متاخرین** می‌نویسند که هر گاه آثار حدوث وبا ظاهر گردد باید که مردم آن بلد
مبادرت به تنقیهٔ بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق و غیره بحسب واجب و تجفیف رطوبات باستعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند
لیکن نباید که بمسهلات قویه که مضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند
مغز فلوس با روغن بادام و هلیله بروغن چرب کرده و تمر هندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففاتست و خلو معده نیز مضرست بلکه بقدر قلیل
و اندک اندک غذا تناول نمایند بمقداریکه بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم بهم نرسد و فضول بسیار ازان تولد نیابد و از اغذیه و فواکه رطبه سریع العفونت مانند
گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول و امثال آن بپرهیزند و نشستن بیکجا
و حرکت ملایم دادن بهتر از سکون مطلق ست و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث وبا از اسباب سماویه باشد لازم ست که در مکان غائر پست سقف بند و دروازه مسکن
نمایند و هوای تازه تبدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجبست که در مکان بلند و صحرای بلند وسیع ساکن شوند و اگر
هر دو سبب باشد دران هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آنست که خانهٔ اختیار نمایند که دران حوض آب و فواره و نهر نباشد و سرکهٔ که دران پیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در و
دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند و از کندر و زراوند طویل و غیره ادویه بخور که در قول شیخ گذشت مجموع یا آنچه میسر آید با عسل سرشته تبخیر نمایند و تلخلخه ساخته ببویند
ولیکن باید که دخان تبخیر ابتدا بدماغ نرساند و بعد ستور ببویدن خوشبوها برعایت ضد مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طیوب بارده مانند کافور و نیلوفر و بنفشه
و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جند و قرنفل و جوزبوا و امثال اینها ببویند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده ببویند و پارچه اندر آنها تر کرده
پیش بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان بر نیایند و الا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقهٔ بدان تر کرده نزد بینی و دهان برآرند و برود
در مکان خود معاودت نمایند و هر چه بخورند دران سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیهٔ ترش بی چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات
آن بلد حتی المقدور نخورند و تریاق الطین و مرشغا و فلونیای رومی و شربت کادی و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هر چه میسر آید گاه گاه

و غذا نخوداب سازند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا دهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکه
رطبه سریع الفساد چون خربزه و شفتالو و بقول شدید البرودت چون کاهو و کاسنی و هرچه بارد یابس بود اجازت نهند بعد ازان دوا المسهل بقدر ضعف دادن
سودمند نیست و همچنین دیگر ادویه تپ ربع و چون این تپ مزمن میباشد غایت امر و قصد دران مراعات نضج ماده است با رعایت قوت و تا هنگامیکه دادن
ادویه بر ضعف کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر حسب انواع مادهٔ سوداوی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد و اگر
تپ مرکب باشد هرچند اقسام او بسیار است لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالصه است و قانون علاج آنها اینست که در علامات ترکیب
آثار غلبهٔ هر خلط که دریابند ادویه مخصوصهٔ آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیز ست و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار
سودمند ست و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد باز داشتن ضرورست بلکه آب گرم
دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تپ کهنه را سود دهد و ناخواه سوده بعسل سرشته همین حکم دارد
و اگر مصطکی باریک سوده بچند آن نان خشک سوده بیامیزند و بمقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند مفید ست و تپ بسیار باشد که در تپ نائبه
بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودی بار چند بیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوز بوا قدری بعسل سرشته پیش از نوبت خورانید
و از آب باز داشتن در منع لرزه سریع الاثر ست لیکن تکرار استعمال شرط ست اقلا دو سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده است و بدانند که
طفل غذا خوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند کلاو را از گوشت و روغن باز دارند بهتر والا هرچه خواهش نماید و شدید المضرت نباشد میتوان داد زیرا که تدبیر
اطفال در امر تغذیه بر خلاف تدبیر بزرگان ست و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصا کودکان را در خورانیدن اغذیه واجب ست و تکثیر غذا
در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی ست **فائدهٔ جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود
بنضج و استفراغ و اگر حرارت تپ محتاج بتسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداخته بعده باستفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت
و یا استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض میگردد و اگر ورم سبب تپ بود درینصورت
تبرید مضر ورم ست پس بمفتحات و مدرات معتدله قلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور
علاج حمی مبنی ست بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال ست و این هر دو در ورم نمیتوان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تپ باقی باشد مسکنات
و مبردات لطیف کافی بود و اگر مادهٔ قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال دفع نگردد لاجرم بمحللات و مفتحات مع رعایت تبرید
رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدرهٔ بارده و در رقت الباهی فرنگ کنین و غیره که سید هند نفع میکند

حمای دقیه

بدانکه معنی دق در لغت هر دو هزال ست و چون حرارت این تپ عادی و نرم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تپ دق
عبارت از انست که حرارت غریبه اولا باعضای اصلی خصوصا بقلب تعلق گیرد چندانکه رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و این تپ را بسبب انتقال حرارت
از رطوبتی برطوبت دیگر سه درجه ست و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه است که در بدن نه جنس رطوبت ست یکی را رطوبات اولی گویند که عبارت از
اخلاط اربعه ست دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیا در بدن پدید می آید و این یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن
و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم ست اول رطوبتی
که خلع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در رگهای باریک بود که آنرا عروق شعریه ساقیه گویند و چون ازان منفصل شود در اعضا
حاصل گردد و مغتذی بدان شود این رطوبت ست با استحالات دیگر و بسبب بیماریها بسیار میشود بقبول عفونت و فساد و قبح احمت و غلیان دوم رطوبتی
که با فواه ساقیه شعریه گذشته در همه اعضا پراگنده ست بسان شبنم و مستعد برای تغذیهٔ آنها و آن بعینه رطوبت اول ست چون ازان عروق منفصل گردد

واستحاله دیگر یابد و این رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم میدارد و هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد سوم رطوبتی
که قریب الانعقاد بود و فقدان با اعضا گردیده و بحسب مزاج هر یک از اعضا مستحیل شده نه از جهت قوام یعنی غذای آن نگشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز
بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان و این قابل تر برای تحلل از اجزای قدیمه اعضاست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مفرده با یکدیگر از
ابتدای خلقت بدان است و این از ماده منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل است و از ابطال آن تفرق و تفتت بهم رسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی
محصوره و دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی ست که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب الانعقاد با آنچه از روغن متشرب در جرم فتیله است
و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت اصلیه اجزای مرکبات رطوبتی ست که بدان اجزای پنبه اتصال دارد و از آن فتیله ساخته شده پس هرگاه حرارت غریبه
قسم اول را از این رطوبات که اندر عروق صغار محصور است تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعله چراغ روغن مصبوب در چراغ را افنا کند و کار
بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجه اول تپ دق باشد و باسم دق یعنی مطلقا مخصوص گردد و در یونانی آنرا انطیقوس نامند و علاج این آسان باشد
لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعله چراغ روغن چراغ را افنا نماید و در افنای روغن
متشرب در جرم فتیله شروع کند و این درجه دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قالیموس نامند و گویند ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص
این درجه آسان بود لیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبه اول این درجه دوم قابل علاج بود بسهولت تمام و مرتبه دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجهد و حذق کامل و مرتبه
سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجه دوم رسد بکثرت [illegible] یابد و علاج نپذیرد و خصوصا چون نوبت بلین لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر این
قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعله چراغ جرم فتیله و رطوبات اصلیه آنرا در احراق شروع کند و این درجه سوم دق باشد
و باسم تفتت و تفتیت موسوم گردد و در یونانی انجیس [illegible] ماطس خوانند و این امکان علاج ندارد و بعد انکه گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را
دق گویند و گاهی از دق مراد درجه اول از درجات ثلاثه آن باشد بنابر آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و تفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی
دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حمای یومیه و دمویه و محرقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب
و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعا و رحم و معده و ماساریقا و حرارت مشش و معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل یا فزوده و اسباب بادیه چون غم و هم
و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش است و لا سیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و غیر آن که دل را گرم کنند بغایت زیرا که مبدای دق دل است
آلتی اوید که حدوث این تپ ابتداءً در اغلب از اسباب بادیه بود و چون بدن مستعد برای قبول آن بهم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا
قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویه مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرائت کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط یا بسبب اشتعال ارواح و القاء
آن حدت و ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره از استعمال ضمادات سرد و یا
بسبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از اعطا اراوند و سقوط قوت و تواتر غشی یا استعمال
اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماء اللحم و دواء المسک و غیر آن از ادویه مفرحه و اغذیه لطیفه حاره پس هرگاه تقلب شدید بدان سو مزاج حار بود و در آن حرارت
مشتعل گردد و در دق اندازد و یا از سبب او تقلیل غذا بود و هنگامیکه حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد و باعضا منتشر شود و گاهی دق
حادث شود بسبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نماید و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تپ قوی شود و در دق اندازد
و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد و گاهی از ورم شدید [illegible] سخن [illegible] شیخ و بعض شراح قانون مینویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده متعدی بقلب گردد و اگر
حرارت این اعضا باصل مشتعل گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول بکشد لیکن
تا آنجا حرارت بدل که معدن حرارت بدنست [illegible] این مرض متحقق نگردد و این مرض از قسم حمیات است که آنرا نوبتها و اوقات نوایب نیست و گاهی دق بعد
حمیات یومیه افتد و گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق در اکثر انتقالی میباشد و کثیر است که ابتدا عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و علاوه دق قبل آن

مشتعل نشود بلکه لازم ست که خلط و روح اولاً گرم گردد و بعده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آنکه سببی بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق حرارت دق را بعضی سوای ارواح و اخلاط مثل آنکه در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و بسبب واحد گاهی سبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل هم و وهم و غیره و اسباب بادیه پس بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را بردو وجه بسوزد یکی بر وجه تسخین آن و تغییر دران و این جهت تعلق ضعیف بود دوم بسبیل اشتعال و آن تعلق قویتر ازانست و حمای عفونت و ورمی بسیار بدق منتقل گردد بسبب شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا دران یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب با طلیه و اضمده و خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که اضطرار طبیب در دق انداز چنانچه در قول آملی گذشت و گاه دق فرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس و سبع ست بهر آنکه درین حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسر المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه ست از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصه آن بسبب سهولت علاج آن قلت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در اخر آن سهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت از ظهور خشکی اعضا و غایت یبس و آثار بدن و صلابت و دقت نبض و غیره علامات مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر ذبول البته غیر قابل علاج ست زیرا که اعاده رطوبات منویه باوجود سقوط قوتها غیر ممکن ست با مکان عادی **انطاکی** گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بسوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات اعضا بسبب حرارت مشتعله درین تپ چون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و ازین جهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر با عضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً با آنها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی باقی اعضا بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً الا بسیار کسانیکه مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی قلب متعدی شود و بعد آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست بقول صحیح بلکه قائلین بتقدیم دماغ تصریح نموده اند که تپ قلب مخوف ترست پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند درانکه متشبث بدماغ اولاً مخوف ترست یا متشبث بقلب بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابو الفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق برمذهب خود ها استدلال نموده اند و تا حال ترجیح احدی درین مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیدیم و بدانند که اقسام خلط هشت گونه ست چهار ازان اخلاط معروفه ست و چهار آنست که در قانون آنرا رطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تپ چهار قسم باشد بحسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث برطوبتی که در عروق ست و آنرا دق مطلق گویند و دوم متشبث برطوبتی که در عظام ست و مسمی بعضویه ست و آن بذبول موسوم گردد و سوم آنکه متعلق برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب با اعضا از اول خلقت بود و ازین حاصل شود و جمهور اطبا را انحصار دق درین سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله ست و چهارم دق تفتت ست و آن تعلق تپ برطوبتی ست که آنرا عضو گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست و اسباب دق مثل تعب هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده ست و از اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش و بیان و خطا در غذا یا در زیادت او یا در مقدار او ست و گاهی از ورم سده و بسبب حرارت افتد و از کثرت شادی اشیای حار یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از یابس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صنعت گرم مثل آهنگری و از کثرت الفصد و او در نهایت بیند که تپ دق حرارتی ست که از اعتدال تجاوز کند حتی که باستخوانها و رطوبتی که درانهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلقا و ثانی او را ذبول و آخر آنرا تفتت گویند و اول آن مدرک نمیشود مگر ماهر نبض ایا مستوفقا نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تپ مشتعل گردد چنانچه هنگام ورود روغن چراغ روشن میشود و ما باقی اقسام او سهل الادراک ست زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و تنگ گرداند و چون بآخر رسد آواز باریک شود و چشم و بنا گوش فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تپ یا از تپ عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تحلیل یا از اغذیه و ادویه حاره واقع شود

تلافی آن ممکن نبود و گاهی ابتدا حادث شود چون هم و غم و کد افراط نماید و دق شدید تر از روی خطر آنست که یابس مزاج و لاغر را در مثل بلاد حجاز بفصل گرما
حادث شود ابو منصور از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویه نحیفه یابسه مستعد برای وقوع در حمیات اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت
و سهر و جماع اسراف کنند در دق افتند و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حر و یبس در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل المدت شروع گردد
دق خبیثه ردی باشد و چون عقب حمای یوم آغاز کند آن دق مبتدی غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مؤدی گردد و ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیدم
که سبب آن ورم روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول ادا گردید و بدانکه سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از پس
زلق الامعاء درازی مدت آن تپ آهسته پدید آید و معلوم شود بسببی از اسباب که خشکی در دل و نواحی آن تولید کرده است حکم باید کرد که تپ دق است و یهودی گفته هر تپی
که یکهفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند عفونت پذیرد و مسیحی گوید حمای دق
که از اسباب سابقه حادث شود آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه افتد آنرا در ابتدا دق گویند و چون زیاده شود از ذبول و سل نامند طریق تشخیص
تپ دق و اقسام آن هرگاه تپ حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقلع نشود و قوی الحرارت نبود و با وی چیزی از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق
و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوی بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در ان فتره و نوبت
پدید نیاید و مع ذلک حرارت ساکن ملایم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که بخورند اشتداد نماید و در شب و وقت خواب زیاده شود و آن تپ حمای دق باشد
و ایضاً نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال واحد و بول مائی بود و تپ آهسته و لازم باشد و هرگاه دست بر بدن بسیار گذارند سخت گرم نبود و در لمس
حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم تر نماید و بقوت و سوزش
هموار افزاید و مواضع عروق و شرایین گرم تر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنانچه در حمای لازمه و فتره نکند چنانچه در تپ دائره و بسیار از ان حرارت
سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج متفق و مستوی شده است و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و مانند
سیل عظیم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله روغن در چراغ باشد که روشنی آنرا مدد دهد و چون تپ از غذا زیاده میشود لهذا جهال اطبا از غذا منع میکنند و مریض هلاک
میگردانند و این از دلائل قویه این تپ است از ینجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تپ گفته اند که صاحب تپ را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان
یابند که بعد طعام او را دائم تپ زیاده میشود و چهره او سرخ میگردد و نبض او بعظم و سرعت میگراید بی شک آن تپ دق باشد و اگر چه بعد تناول غذا در سائر حمیات
لا محاله اشتعال و تغیر در احوال رو مینماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار است و آن اینست که در تپهای
دیگر بعد غذا فواق و طول نوبت تپ و تکسر و گرانی اعضا و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده میشود و در دق جز ظاهر شدن تپ هیچ نباشد بشرطیکه
با دیگر تپ مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حمیات بعد انقطاع نبض نباشد و نه بادوار معلومه بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال
پدید آید و اگر بول را بتفحص نظر کنند دهنیت در ان محسوس گردد این همه دلائل درجه اول باشد و هرگاه این درجه بگذرد ذبول تجاوز کند صلابت نبض و ضعف و صغر
و تواتر آن اشتداد نماید و خصوصاً اگر سبب وقوع در دق فنا و ادامه باشد که تحلیل نشود و تواتر او بسیار از دیاد نماید و همچنین سرعت بیفزاید و نبض از قسم معروف بذنب الفار
گردد و آن نبضیست که بتدریج در انقطاعات از نقصان بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بهر آنست که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید
و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد و بعد از ان ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید و همچنین تکرار کند و اقسام نبض ذنب الفار در کتاب نیر اعظم بتفصیل اتم نوشته ام
و ذبول که با ورم باشد اگر از شرب شراب حادث بود در ان ذنب الفار نبض مستوی باشد یعنی در وقت مثل سل بود و بسبب افراط تحلیل شراب رطوبات را او اعراض ذبولی
مثل ضعف نبض و صغر او بسیار شدید باشد زیرا که بدین علامات نه بلکه بعلامت متعدی گردد و با جمله در ذبول دهنیت در بول همچون صفائح محسوس ظاهر تر شود و دلو
لاغری غلیظ گردد و چشم غائر شدن گیرد و صدغ منخسف گردد و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و چهره او لاغری پدید آید تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره
نیز کمتر پدید آیند و همچنین زیاده میگردند تا که بمرتبه دوم برسد و اول تا که بقیه از گوشت و خون و تازگی و رونق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند نبض

زیاده دقیق و صلب نباشد و علامات مذکوره قوی و مستحکم نگردد امید صلاح و رجای فلاح قائم بود و در اکثر امر بتدبیر لائق مرض زائل شود و هرگاه ذبول بانتهاء رسد
غور چشم اشتداد نماید و چرک خشک چشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از هر عضو و از چهره بلند و ظاهر گردد و صدغین فرو نشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی
از جلد و چهره برود و دیدن ماند که بران غباری افتاده است یا از آفتاب سوخته و برداشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم پیچگی آلود پوشیده شود
باریک شود و گوشها تنگ و کوچک و زرد گردند و حنجره بلند شود و استخوان سینه ظاهر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی دراز گردد و بیخش افتد
و کتفها بر افراز و شکم لاغر گردد و به پشت بچسپد گویا که جلد خشک است که کشیده شده و بالای جلد سینه بکشد و هرگاه از درجه دوم تجاوز نماید
و دهنیت در بول بسیار پدید آید و خشکی بدرجه رسد که گوشت بتحلیل رود و موی ریزیدن گیرد و ناخنها منحنی و مقوس گردد و بجز پوست و استخوان هیچ نماند
اسهال ذوبانی عارض شود و عضو و فنا بگداز و طمع در صحت او نباشد و زود بمیرد و انطاکی گوید که هرگاه ذبول بمرحله انتقال نماید ظهور حرارت کم گردد یا معدوم شود
و نبض نملی گردد و قاروره دهنی صفائحی و ناخنها سبز نماید و اذان و از منخسف الصدر کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساقها دقیق گردد و ملمس خشک شود و در نفس
تنگی کند و سرفه خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و دران خون آید بیمار روز چهارم بمیرد و الا در روز هفتم زیرا که او ذوبان است تخفیف سرعت کند و گویند
که از علامات اوست کثرت سپیش قریب موت و تغیر رائحه التعلیم این همه که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیه آنست که
با وجود دوام تپ نرم نوبت عفنیه مشتد گردد و از قشعریره یا لرزه هم خالی نباشد اگر ماده تپ عفنیه خارج از عروق بود و ایضاً با هر تپ که مرکب شود از اعراض
خاصه او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تپ عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق وافر است و زیادتی در ذبول و نحافت
نسبت بانکه حمای عفنی واجب کند و دهنیت در بول و میراز باشد و اگر دق ظاهر و تپ عفنی خفی بود تضاعف نبض واقع در ابتدای نوبت بران دلالت کند
چه مثل این تضاعف البته در دق مفرد غیر موجود بود و گویند که گاهی دق منشعب بمعده ابتدا نماید پس مزاج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تپ دق
دران پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت مدقوقین از اشتباه ایشان بصاحبان لثقه بود زیرا که جهال اطبا آنرا لثقه گمان کنند و معالجه دق بعلاج این نمایند
از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم بحمای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و بقول شیخ از دلائل
انتقال حمای یوم بسوی تپ دق کثرت اشتداد حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تپ از آن
مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و بقول جرجانی هرگاه حمای یوم از سه شبانروز در گذرد
و علامت گسار بدن ظاهر نشود و حرارت از آنچه اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود که آن تپ واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که
حمای یوم بدق منتقل گشت **علاج** اگرچه دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای لثقه می باشد اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر
نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور با شربت یا بار النخیار یا بار القرع دهد و در صورتیکه حمای عفنی با تپ دق
مرکب نشود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن
که در علاج نزله و سرفه نزلی گذشت با قراص مذکوره آمیخته باید داد و یا اندرین تپ کافور از چهار سرخ تا یکماشه یا طباشیر یکماشه یا مروارید یکماشه یا قرص
طباشیر کافوری چهار ماشه یا زمرد سبز سوده چهار سرخ یا لعل سرخ سوده چهار حبه خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان یا شربت نیلوفر آمیخته خورند یا لعاب شیره
خرفه یا دوقو یا لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و حماض و غیره بدهند بالجمله تقویت و تبرید درین تپ مد نظر باشد
و اگر اسهال شریک بود قابضات چون طباشیر یکماشه و کافور قیصوری چهار سرخ با شیره بارتنگ و ربهی بدهند و اگر تپ عفنی با تپ دق مرکب شود
اسهال برفق کنند مثلاً گل بنفشه نیلوفر عناب سپستان عنب الثعلب گاوزبان خطمی خبازی شب در عرقیات خیسانیده مغز فلوس تمر هندی ترنجبین
گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند و شیر خشت برای اخراج صفرا نیز اضافه میکنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی با شربه و السبا
و هوا و اطلیه و تمریخ و آبزن و حمام و غیره و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تخفیف میشود و تعیین بعض اشیاء مرطبه مثل شراب موجب تسخین میگردد و نیز باید که

کافور با ادویه مطلبه مخلوط نموده بخورانند و همچنین شراب با آب ممزوج کرده وقت هضم غذا دهند و در تپ دق آنچه مر حمیات و ضعفات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب جوشانیده
اندران نشینند پس هر گاه بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و شوربای گوشت بزغاله و بره و چوزهٔ مرغ و بقول بارده
و آش جو غذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضهٔ نیم برشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و نمکین و تیز و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز
کنند و در مساکن بارده و جیب با دشمال و کنارهٔ آب مسکن سازند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که در تپ دق مستعمل ست بگیرند گلوی سبز که بر درخت نیم پیچیده بقدر یک تولہ کوفته
شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت نمایند که مجرب است و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه اصل السوس مقشر نیمکوفته با گلو
بخیسانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز با آب زلال آن اضافه کنند دیگر تخم گاوزبان بوداده
کوفته بیخته با قند سوده برابر او آمیخته بقدر حاجت بدهند و بعضی اوقات طباشیر و ست گلو افزوده فائده نموده و نفع این در سرفهٔ دقی بیشتر است و معمول حکیم بقا خان
دیگر شیرهٔ تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیرهٔ مغز بادام با شکر نیز نافع دیگر گوشت خر انشر طارد پنج یا شش قطره خون او با آب باران آمیخته بنوشند و غذا از آش شعیر
باشد و همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا امید دیگر گویند که بخور لتهٔ حیض زنیکه اول بار او را حیض آید در ازالهٔ حمای دقیه از اسرار خفیه است و برای کسانیکه اکثر
مردم خانهٔ آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن جنازهٔ آن فوراً آن شلوار بند را
در دهلیز خانه بسوزند انشاء الله تعالی باز این مرض بکسی از صاحب آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجرب است آبزن که در حمای دق بکار آید و فائدهٔ عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر
گل بنفشه خشخاش هر دو مقشر نیمکوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید برگ خبازی تراشهٔ کدو تراشهٔ تربوز تراشهٔ خیار تخم کاهو برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هر چه از ینها
میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را در ان بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیمگرم بود و بعد بر آمدن و خشک کردن بدن بروغن بارد مطیب چون کدو
و خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزد بعضی اطبای هند آبزن از شیر بز یا شیر ماده گاو انسب است و بدن را بدان مالش کرده باشند حب شفا برای مدقوق
و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی خان مروارید سوده یکمثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی
سفید یکدرم کتیرا مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس ابریشم ماهی عنبر اشهب هر یک دو درم
کافور قیصوری یکدرم نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر در مزاج بسیار گرمی رب السوس یکدرم
و عنبر نیم درم کنند نسخهٔ حب کافور که جهت تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یکماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه
هر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها بقدر نخود
سازند هر صبح هفت حب با شیرهٔ تخم خرفه دو درم و شیرهٔ تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجرب است در سه روز نفع بین میکند نوع دیگر جهت تپ دق
و سرفه و ابو قت لیث طبخ نیز مفید است مروارید زهر مهره صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان مغز بهدانه
بریان رب السوس هر یک یکدرم زعفران نیم درم بزر البنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیرهٔ تخم خیارین دهند ایضاً از علوی خان
که مجرب بلا تخلف است رب السوس تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید تخم خرفه
گل گاوزبان کتان هر یک یکمثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یک دانگ افیون یک طسوج بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با آش جو
و شام سه عدد با شیر خر و یا آب سیب ساده و یا عرق کافور و الله اعلم جوهر حب کافوری تالیف الحکیم علوی خان برای امراض شدید الحرارت و حمیات حاده و تپ دق که با اسهال باشد مجرب است کافور قیصوری نیم
مثقال طباشیر سفید مروارید ناسفته صندل سفید کشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یکمثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل
حل کرده آنچه ادویه حل پذیر است سابیده و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته بصمغ سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد و اینکه در دق و سرفه معمول آب
عنب الثعلب سبز مروق هفت تولہ شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی شش ماشه و هر روز نیم تولہ آب عنب الثعلب افزایند و هر گاه سرفه کم کند لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ خشخاش
پنج ماشه اضافه نمایند بعد از شربت [illegible] بیفزایند و در کمی [illegible] گلقند [illegible] تولہ [illegible] هفت تولہ [illegible]

هر واحد سه درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت مرتب سازند **عرق کافور** از مجربات حکیم علوی خان نافع سوء مزاج حار و حمی دق و محرقه ساده گل نیلوفر کدو تازه
باقلای تازه هر واحد یک اوقیه برگ کاهو کشنیز بید برگ کاسنی چوب صندل سفید هر یک نیم من تبرید صندل سفید مثقال گل سرخ دو من تخم خرفه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بیدمشک
عرق نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب دو من بدستور مقرر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بیست مثقال سوده در ته ظرفی که عرق در ان بچکد بپاشند تا عرق
بران بچکد و در نسخه دیگر حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک اوقیه و کدو تازه نیم من صندل سفید ده مثقال و عرق بیدمشک و عرق بید ساده هر یک دو من است و گل بید شاهتره
گل گاوزبان گل بیدمشک هر یک یک اوقیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گل بنفشه هر یک
ده مثقال عرق کاسنی دو من آب بقدر ضرورت عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر در قوم است **نوع دیگر** که قوی تر است کافور پنج درم برگ کاهو و کاسنی و مجنون
و بادرنگ و خاکشی همه بشیر هر یک چهار تولہ کشنیز بیدانه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم ترہ کشنیز خشک خبازی خطمی کاهو خس هندی هر یک دو تولہ صندل
سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک نه تولہ باقلای تازه خیار بادرنگ کدو شیرین و پودینه و تربوز و چوب مقشر و سیب بهی و امرود و اناناس هر یک نیم آثار کسیرو یک آثار خاکشی یکنیم پاو
کتیرا بست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر هر یک نه تولہ گلاب پنج شیشه عرق بیدمشک عرق نیلوفر عرق شاهتره عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ ترنج
برگ بستان افروز هر یک دو قبضه شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ **عرق شیر** معمول حکیم اکمل خان جهت تپ دق و سوداوی نافع و مسکن لهیب حرارت و مرطب بدن است
کدو هی تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار دام سیر و گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاو گل سرخ صندل سرخ صندل سفید عنب الثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو
هر یک دو تولہ کشنیز خشک چهار تولہ تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهره خطائی طباشیر سفید هر یک یکتولہ تخم خرفه سه تولہ گل کنول پنج تولہ گلاب دو آثار عرق بیدمشک عرق شاهتره
عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بز ده آثار آب باران بقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده
افزوده در ظرفی که عرق بچکد بپاشند درین صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مدظله آب برگ خرفه آب کدو آب تربوز آب خیار
هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ صندل سفید هر یک دو تولہ خاکشی چهار تولہ گل نیلوفر سه تولہ تخم کاسنی طباشیر هر یک یک تولہ
آب لیمو شربتی بیست عدد عرق بید ساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار ادویه را شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق
کشند و هفت تولہ همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند و چون تپ زایل رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر زنان
خاکشی پنج ماشه پاشیده استعمال کنند ایضاً جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب
سیب شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیر گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج تولہ جراده کدو سه عدد
جراده خیار بیست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو تولہ تخم کاسنی نیم پاو تخم خرفه پنج تولہ خاکشی شش تولہ اصل السوس چهار تولہ برگ کاسنی سبز بیدمشک گلاب هر یک دو آثار
عناب سی عدد و گل سرخ سه تولہ کافور قیصوری پنج ماشه بروغن معین بندند **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف خان صاحب گل نیلوفر گل بید کسیرو هر یک نیم پاو گل گاوزبان
گل سرخ مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول کشنیز خشک هر یک دو تولہ تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک تولہ تخم خرفه سه تولہ برگ کاهو سبز چهار دام خیار یکعدد دوانه انار
شیرین و دو عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد و در عرق بید عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بیدمشک یک آثار آب باران بقدر حاجت
شب خیسانند و صبح بطریق متعارف عرق بکشند **نوع دیگر** مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چهار درم گل سرخ بنفشه نیلوفر تخم تربوز تخم خربزه عنب الثعلب بادیان خاکشی
اسپغول ترنجبین هر یک دو تولہ گاوزبان خطمی خبازی هر یک یکنیم تولہ تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو هر یک سه تولہ صندل سفید بیخ کاسنی هر یک یک تولہ صندل سرخ
اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه مویز منقی چهار تولہ الاچی خورد زهر مهره هر یک نیم تولہ تخم خرفه چهار تولہ برگ بید پاو آثار تخم بالنگو
هفت ماشه بطریق مشهور عرق کشند **قرص کافور** که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشد معمول است نسخه آن در قول صاحب کامل
خواهد آمد و مهم ازان برای سرفه بادیا قوذا یا شربت خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاده با آب انارین و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه داشتن بودند
نوع دیگر که تپ دق و محرقه و جمیع اقسام تپهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی بنشاند و بقرص مبارک مسمی است گل سرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین

طباشیر هر یک یکنیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خرفه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور یکنیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند قرص
طباشیر کافوری نافع جهت سرفه و تپ دق و حمیات محرقه و تسکین تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل
سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال نوع دیگر لولوی از اختراع علویخان که برای تپ دق و سل و خفقان حار
و حمیات محرقه وقتیکه با اسهال باشد و از برای نفث الدم و قی الدم و اسهال دموی و کبدی و ذوبانی مجرب النفع است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش
سفید تخم کاهو تخم خرفه مقشر کثیرا هر یک سه مثقال کهربای شمعی رب السوس غنچه گل سرخ هر یک ده مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد محرق هر یک یک مثقال
کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض هر یک دو دانگ کوفته بیخته آب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص مجرب جهت حمی حار و دق که
با اسهال بود مروارید ناسفته زهر مهره سائیده کهربا سائیده هر یک یک ماشه طباشیر گل اغتانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست
بیرون پسته حب الآس و انه هیل هر یک دو ماشه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو کشنیز مقشر هر یک سه ماشه تخم خرفه مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هر یک چهار ماشه
کوفته بیخته بشیره برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم ماء القرع و ماء الخیار هر دو از برای تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و طبیب
فراخ و رفع تشنگی نافع است طریق ساختن آنها اینست که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سر کارد چند جا بزنند پس بگل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت
باشد گرفته در تنوری که شدت گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود و صبح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور کرده سر آنرا بریده بیفشارند و آب که برآید صاف نموده
همراه شربت نیلوفر بنوشند و اول روز از هفت توله شروع نمایند بعد از آن یکیک دو دو توله هر روز اضافه نموده تا یک رطل رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لائقه که مقتضی
وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد تخم دو بنه سر هم نموده بکار برند و پس از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز زیاده و کم موقوف برای طبیب است
و باید دانست که ماء القرع مستحیل بصفرا میشود پس امر چه که خوف استحاله باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند در جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت
نیلوفر برای اصلاح آن نیکو است و ماء الخیار ادرار نسبت بماء القرع زیاده دارد و مادهٔ حمی را از جهت ادرار رفع میکند و مستحیل بصفرا نمیشود و ماء البطیخ الهندی یعنی آب تربوز
جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته اند که مثل آب کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن فقیر چند جا حمی دق که همراه او تپ صفراوی بود آب کدو با شربت مانع استحاله
بصفرا استعمال کرده آب او مستحیل بصفرا گشته و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آنکه آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی عفنیه نگردیده
تسکین حدت حمی دق نموده و طریق استعمال و قدر شربت او مثل ماء القرع است و صاحب قادری گوید که تا یکهفته از ابتدای تپ نگذرد استعمال وی و دیگر فواکه رطبه کثیر المائیت
جائز نیست که ماده را خام کنند سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن
جهت تپهای حاده و رفع اخلاط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد سفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و معدهٔ بارده و مصلح او گلقند و عسل وقت.
و امثال آن و تربوز هر چند شیرین تر بهتر و طریق گرفتن آب او آنست که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند ماء اللحم بسیط که
ضعف قلب و تپ دق را نافع گوشت فربه و سرخ را چربی جدا کرده و رق رق نمایند و در آب شیرین بپزند بحدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با بعضی
ادویه مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر بطریقیکه در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته بعمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود معجون راحت که در امراض
حاره و صداع یبسی و تپ دق معمول است و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنرا بارها آزموده ام و خطا نکرده و ندیده ام که حمیات حاره جدید و قدیم را قلع نکند سیما دق را که شفای تام می نماید
لیکن اگر در ان سوء تدبیر واقع شود خورانیدن او اصلا فائده نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقله صغار و کبار هر واحد یکنیم درم صندل سفید
تخم شاهتره بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم هندوانه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم آمله منقی حب الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ
رب السوس هر یک چهار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک هر یک هفت درم و نیم گلاب بید مشک هر یک هشت دام پخته رب به شیرین رب انار شیرین هر یک
ده دام پخته نبات سفید دوازده سیر آب کدو تازه آب هندوانه هر واحد یکصد دام آب عناب بیست دانه ادویه خشک را کوفته بیخته ربوب و آبها و نبات را بقوام آورده آمیزند شربت
یک مثقال مفرح بارد نافع مدقوق و مسلول که با لینت طبع بود صندل سفید بگلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان کشنیز مقشر بریان بسد کهربا زهر مهره سوده

اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تپ لینت شکم باشد این قرص دهند صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته ده درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم با یک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند وزن هر قرص یک مثقال با آب سیب و آب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب بهیت جو که دران اندک حب الآس و قطعات به پخته باشند و بران صمغ عربی و گل ارمنی بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرص که تپ دق را نافع ست اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی و شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهربا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد ده درم همه را باریک سائیده آب به سرشته قرص سازند و بوزن یک مثقال بربسه موره دار آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا دوغ مقشر بطور اسفیداج پخته بدهند و اما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده باشد الا بحالی نرسیده باشد که دران صحت ممکن نیست ایضا تدبیر مذکور بپردازند و سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از شیر دور کرده باشند استعمال نمایند اگر با وی تپ قوی حادث نباشد بعد ازان در آبزن نیم گرم در جای معتدل یا در خانه او بعد اطعام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آمده در آب سرد شیرین در آیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیم گرم باید بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و اگر روغن آن محمول بمغز تخم کدو باشد نافع تر باشد بعد ازان اندک صبر کرده ماء الشعیر و شربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعاده دخول آبزن با آب نیم گرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و جو مقشر نیم کوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آسنا و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که بسیار سرد نباشد تا آنکه بدان را تکلیف رسد و فرا شاکند در آیند بعده ازان خارج شده بروغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا چوزه مرغ یا تیهو یا ماهی یا ربیثا و غیره از اغذیه سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسهولت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بیست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بریان انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده برچهل درم ازین آب بیست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان سپید بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل ازان بنوشند و اندک صبر کرده در آبزن نشینند بدستور صبح و دران عمل نمایند و هرگاه ازان خارج شوند معده خالی بود و هرچه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر بعد دوشیدن بنوشند و اگر دران حرارت و تپ ظاهر باشد نیز یک شیر نگرفته دوغ گاو بدستوریکه در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی صبر ضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد خیار شنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قوسی شیر خشت تر کرده و مانند آن بدهند و لازم است که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم است و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب الآس و آب به و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران ازان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در مثل این مرض نافع است صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر تخم حماض شاهبلوط هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم بربسه آس بخورند و بدوغ که بران کعک سوده انداخته یا بزوره معمول بماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیرا و زعرور و کنار خشک بخورند و هرگاه امر صاحب این تپ بذبول مودی گردد و یبس بدن و جفاف او مستحکم شود و رطوبات فانی گردد و تازگی حیات ازان برود دران علاج سود ندارد و بشفای او سبیل نیست لیکن هرچه سزاوار است که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطول سازند و اگر ممکن باشد که در آبزن شیر نشانند بعمل آرند و چون ازان بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و غذا لحوم چوزه ماکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعه سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعه عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند و ماء اللحم که بنماید که چوزه مرغ با آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک دران آمیزند که این حفظ قوت او نماید و ماء اللحم باین نوع بسازند بگیرند گوشت مرغ ...

بانی قرص خشخاش ... دق با اسهال ... حکیم ... ازان ... درم ...

ورق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب بچکانند و سر دیگ پوشیده بر آتش ملایم کنند و چون آب بگذارد در ظرف صاف کرده بگیرند و گوشت را باز بر آتش گذارند
و هر قدر که آب بر آید آنرا صاف کنند و گوشت را بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیله انداخته بجوشانند تا پخته تر گردد و قدری نمک و کشنیز آمیخته
استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و لخلخه صندل و عود خام و کافور بسازند و قمیص بصندل
و گلاب و کافور رنگین سازند و در مساکن با ریاحین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گاهی فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی آن جا وقت به آب سرد و لخلخ خوشبو
و مساکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهره او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر یک سبیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او دراز خواهد شد
و موت بسوی آن سرعت نخواهد کرد ان شاء الله تعالی شیخ الرئیس میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب است و هر دو را عنایت هر دو تمام میشود بتقریب اسباب و در رفع اسباب
او بعینی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی از آن هر دو سبب ضد دیگر میشود و مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف میگردد و آن ضد ترطیب است مانند تبرید با قرص کافور و طباشیر
و امثال آن و ایضا گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تبرید است همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز می نماید پس لازم است که رعایت این امور نمایند
و هر گاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن یبس بود همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزی که در آن قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و شیره خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند
و همچنین اگر حاجت بترطیب قوی سریع افتد مثل ماء اللحم و شراب لازم است که با وی یا پیش یا عقب آن چیزی که در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه
و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولا واجب بود و هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود
کسی را که تپ بسیار اشتداد نماید پس واجب است که ابتدا نماید و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر دهند
با سرطانات اگر از آن کراهت نکند یا جلاب یا آب انار و نیز خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و هر چه سرد و تر باشد است که معلوم شده از اشربه
سرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از ضمادها سرده مثل صندل و گل ارمنی با آب برگ کاسنی و کاهو
و خرفه و مروخات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید هوای او حتی که در سرما اگر اتصال آن نکند بسبب ضعف مزاج و پیشتر خفیف بدان کنند زیرا که تبرید
هوای او بهترین اشیا است و مثل پوشانیدن لباس که بصندل و کافور رنگین و بو کرده باشند و اشمام چیزی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان
بر آن گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و حمام کنند و لازم است که وضع اضمده بسیار سرد بر اعضای قریب از اعضای تنفس طول ندهند که گاهی از بخشیدن آواز عظیم رساند
و واجب است که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر ایشان واجب بود که اضمده سرد
خوشبو استعمال کنند که آن حاضر النفع اند خصوصا بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تجفیف قوت را از نفوذ منع
میکند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا دوا گرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو را ضعیف کند
و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نماید و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و تدبیر مرطب منجمله آن اغذیه لینه و فاکهیه است و آبزنها
و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض و ذکر ادویه سرده برای مدقوقین که تبرید صرف باشند یا با ترطیب
اما مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه است یا آنکه بر آن غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ با سرطانات از جهت سرطانات باید که دست و پای آنها کنند و دهها
و آلایش آن دور کرده به آب سرد و نمک و اکثر سه مرتبه یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بگردد و بعده در ماء الشعیر بپزند و مثل روغن گاو و تیتیغ همچون آب مثل آبهای
بقول مذکوره در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و امادر سر تجفیف شدید و قوت تحلیل است پس واجب است که چیزی که مقاومت هر دو خصلت یعنی تجفیف و قوت
تحلیل نماید مثل آمیختن او به آب بسیار یا بعضی مرطبات لینه چون لعابات بنوشند و در شیر خر شک کرده اند که با وجود ترطیب او سرد باشد حتی که قومی تبرید او را فضیلت
بر تبرید روغن گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بسبب تپ دیگر نباشد و ماده و خلطی مهیا بعفونت نبود و لازم است که از بستن شیر در معده حذر کنند و آنچه منع بستن آن
کند شکر است و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد و اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه مثل
آب انار و سیب کنند بعده اعاده شیر کنند و آن ادویه سرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلومه یعنی قرص کافور و قرص مسهد بارد و مثل این قرص طباشیر است

صفت آن طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم واین بسیار نیکوست
ایضاً قریب آن بارتنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو وخیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند واما مروخات واطلیه وضمادات مبرده ونشوقات وسعوطات مبرده همان نست
که سابق معلوم شده وبهترین مروخات بروغن کدو وخشخاش ونیلوفر وبنفشه است واما فرش مبرد مرطب آنست که محرک بود از ادیم بگلاب پاشیده ویا کتان از جنس
آنکه در طبرستان میسازند ومیان او پر از چیزی باشد مثل پنبه وپشم نباشد بالا از جنس کتان معالج باشد ومدام تجدید آن کنند ویا فرش از حریر باشد که دران آب پر کنند
ویران دو خست نهجی باشد که آب منبسط گردانند واجتماع او را باز دارد وقرب فرش آب ومجاری آن بود وزیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید وحی العالم وبقول رطب
ورياحين بارد مثل گل سرخ باشد وایضاً برگ شجر باید وشاخهای نرم انگور ومانند آن **ذکر ادویه مرطبه** برای مدقوقین اما انچه با تبرید باشد ذکر او در ذکر ادویه مبرده گذشت
والحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر ودوغ ودر کیفیت استعمال آبزن وحمام ودر استعمال مروخات وادهان واطلیه وسائر تدبیر باقی ماند وطریق نوشیدن شیر در باب سل
وبیبس معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد وبعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست وبعد ازین شیر بز ست وباید که علف او از حشایش وبقول بارد رطب باشد
چنانچه معلوم شده واینها خصوصاً شیر خر قلع دق نماید اگر آنرا قابلی باشد ودر شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب ماده حاصله در بدن باشد وشیر برای
صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع ست وشیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از جمله شیرها ست وقانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست واولی آنست که ابتدا
از ده درم کرده تا سی درم رسانند وزیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند واگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید بادی مخلوط سازند واگر بر مقدار مذکور
در ابتدای تشریب یعنی ده درم تا آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند بشرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند **واما آبزن** پس افضل او آنست که نیمگرم باشد وحرارت
بسیار دران نبود ومع ذلک دران قوت بقول وحشایش مبرده مرطبه بود وآبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد وجائز نیست که آبزن را نیمگرم باشد واگر از استعمال
آبزن بارد مانع نبود حق بران ایثار نمی بود ولیکن مانع ازان ضعف ابدان ایشان ست وسخافت آن واما در ابتدای مرایشان بسبب عدم سخافت گاهی آبزن بارد
شفا بخشد واما ضعیف البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند ومعالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود واگر ضعیف تر ازان باشد
خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود واین در کمتر باشد ولیکن الشخص را با وجود وقوع او دران زمانه صوت بطی تر گردد وگاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند
وبسیار باشد که نقل او باین دق نیکوتر باشد واما انچه مار او دران از کلام آبزن ست صواب تر آنست که ابتدا با آبزنی نمایند که آن اندک گرم باشد وبسوی بارد معتدل البرد
که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم بود بر دو مخالفت در مزاج دفعة میباشد وایضا بدن بآب گرم استفاده شبیه بغرض می متحمل بارد
می نماید واگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد ولازم ست که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل دران مکث ننمایند تا سقوط قوت تحلیل بفرط نکشد
واگر آب الشعیر وساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود واگر تقدیم آبزن بعد دوشیدن شیر سرین کنند تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد ازان ماء الشعیر ومانند آن
از اغذیه مرطبه بخورند بعده زمانی بران صبر کنند بعد ازان آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد وبعد آبزن وحمام مالش بدن بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه
خصوصاً معمول از روغن کدو همچنین بروغن نیلوفر وروغن کدو سازند واگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل بسبب برودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد
ازان روغن بمالند صواب بود واگر تقدیم مالش روغن وتعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد واین دخول در آب سرد بحسب احتمال
قوت باشد وبتدریج دران تا آنکه بآب سرد تر رسند باکی نیست وبهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام ست واگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد بیکبارگی
در آیند بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر ست واز جهت خطر شدید تر ونیختن آن باهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض بیکبارگی اندر آنست وکمتر در منفعت
ولیکن برودت بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیمگرم وشدید البرد بود واگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود ویا آن نیم گرم باب
گرم بود اگر ضعیف باشد بعد ها آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب بود والبان جید برای دوشیدن شیر زنان وخر وبز ست
ولازم ست که از پستان بدوشند واولی آنست که وقت خواب مالش بروغنهای مذکوره بر همه بدن مفاصل کنند **واما حمام** در دق راه دخول در حوض نیست

ف
صاحب تحفه این قرص ثانی را مسمی بقرص الدق ساخته ونسبت ازپیور رقم زده و ده جهت دق وحمی مطبقه ومحرقه واسهال صفراوی ودموی که با تپ باشد نافع نوشته ۱۲ منه نور الله

در هوای باد نه نشینند بلکه در آب شیرین معتدل الحرارة مدتی صالح نشینند بعده در آب سرد یکبارگی در آیند بعد ازان بیرون آمده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا بماهی
رضراضی و بقول رطب بسازند و راحت و سکون لازم گیرند و در نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و بروغن بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از
بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر مبرد و مرطب استعمال نمایند و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و همچنین امتلا از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبزن
هر روز دو بار یا سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی را که دران این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم ست که حمام چنان باشد که عرق نیارد و کرب
نماید و در حرارت بدن البته نیفزاید و نه چنان باشد که ازان در بدن فراشا افتد و مسام بند گردد و قدری ماء الشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبزن داخل شوند پس ازان
خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد و بعد ازان باز در آبزن اندر حمام در آیند و دران آنقدر صبر نمایند که بدن منتفخ و سرخ گردد و باعتدال
پس ازان بیرون آیند و در آب سرد یکبار فرو روند و ازان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و شکایت یبس زیاده تر بود و شیر بسیار موافق
باشد و موافقترین البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر انداخته تا در معده بسته نگردد و پیش شیر بدل ماء الشعیر نوشند و بعد ازان بخوابند و اگر شیر در
مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل او دوغ ترش که مسکه او خوب دور کرده باشند بنوشند و یا بجای ماء الشعیر عدول نمایند قرشی مینویسد
که علاج دق در ابتدا سهل ست اگرچه معرفت او صعب بود چه اینجا باشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا اگر بحسب احتمال قوت معده و دران
کفایت میکند تبرید و ترطیب بادویه و اغذیه و مشروبات چنانچه در عجب لیکن از مرطبات معده احتراز کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج تکثیر
بدل ما یتحلل ست تا مقابله فرط تحلیل کند و چون با دق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل
گردد و هرگاه قریب ذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک اینست که در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه و سکنجبین قلیل الحموضت با شکر سفید و بقدر شعیره کافور بدهند و چون
آفتاب طلوع کند قدح از ماء الشعیر بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب او خیار و کدو و خرفه و کاهو و تربوز و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر جوشانیده یا آنچه ازینها حاضر باشد
جوشانیده داخل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه سر آن بلند و در هوای سرد باشد و چون ازان بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد ازان یکساعت
آرام نمود و شوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا بر شتا یا گندم یا بشیر تازه یا بماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده یا نیمبرشت بدهند
و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب بهضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شرب او آب بسیار ممزوج کرده باشند بنوشند و بران تنقل بقرص لیمو یا بمغز خیارین
یا بقرص کافور یا تخم خرفه و شکر یا بحلوا از شکر و نشاسته با روغن بادام و بماء القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی درین اندک کافور افزوده شود
بعد ازان بر فرش کتان نرم یا نیم پرده برودی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شباک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا با غذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب
آب و فضای سرد که دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و در روی ایشان گلها و الوان مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنای ملایم و الوان
از فواکه سیب و خیار و امرود و سازند و شفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار بویند ابن الیاس گوید که صبح
جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیره تخم خرفه بیست درم با شکر سفید ده درم و یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا پاچه بدهند و آبزن و ترطیب بدن بعمل آرند و بعد خروج از حمام بجای ماء الشعیر که دران بچه مرغ پخته باشند غذا سازند
و پارچه کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسکه آن دور کرده غذا دهند
و اگر با وی تب ظاهر نبود شیر تازه گاو بز جوان و شیر خر معلوف بحشائش رطب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد
و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و هم باشد تسکین نفس بچیزی که فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم باقسام کلام و حیلها
و ملاهی و لعب عجیبه و ادخال آبزن و استحمام بآب نیم گرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی با [illegible]
بدهند و غذا ماء الشعیر با سفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم سهر بیداری و غائر بودن چشمها مائل بخشکی
و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش

ده درهم و یا شربت بنفشه یا سکنجبین هر واحد ده درهم بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت سوء یا حرارت اعضاء دق
مستفرغ عارض شود و علامتش حدوث دق عقب اسهال است و علاجش حبس اسهال است بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب است و سفوف حب الرمان و غذا
مزوره سماق یا بچه مرغ یا زرشک یا بچه زه مرغ و تضمید سینه و معده بادویه مقویه قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل ارمنی و گلاب و آنچه از فاقه مفرط و گرسنگی
و تشنگی شدید باشد علاجش اینست که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درهم و یا شیره تخم خرفه بیست درهم و رب سیب و بهی و حماض هر کدام که باشد ده درهم و گلاب
بیست درهم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بچه مرغ یا ماهی کوچک رضراضی دهند یا ماء الشعیر که دران سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و بهدانه با شکر و روغن
بادام یا بنفشه نافع بود و هرگاه تپ ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیر یکه در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره بدستور دهند اگر
در معده ضعف نباشد و اگر دران ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درهم نمایند و تبرید
هوای ایشان کنند حتی که در سرما نیز اکتفا بر آن (?) افضل از تسخین است و شموم یکه دران گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان بگلاب پاشیده بویند و هرگاه در شب
از خواب بیدار شوند جلاب یا رو شکر مصری بگلاب هر واحد ده درهم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و بهدانه یا شیره خرفه بدهند چون صبح گردد بدستور روز اول
نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ بادهان مرطبه مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو و اسفاناخ و مغز کاهو
دهند و بر معده و سینه صندل مبرده مثل صندلین و گلاب و جراده کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده مبرده تا دیر ندارند و نسخه قرص کافور همانست که در قول مذکور
مسطور شد لیکن درینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار است و وزن صندل یکدرهم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر
شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیر بمطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن
را چرب کنند و اگر غذا کعک سمید در روغن تر کرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب […] ترش […]
ده درم شکر سفید ده درم و شیر […] ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماء اللحم ایشان را نافعست بگیرند گوشت ماکیان و تیهو […] و کباب […]
نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت حماض یا سیب بگلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درم با قرص یاقوتی یا دیگر […] بنوشانند و غذا
ماء اللحم مفرح […] باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت چه جای […] و غیره […] که تبرید […]
وجه باشد یکی تدبیر هوای خانه مسکن و مفروش و اوضاع آن باید که در فصل گرما در خانه خنک که باد شمال دران گذرد بیمار را بدارند و اگر در خانه آب جاری باشد
و بستر بر لب آب کنند یا بر میان آب نهاده بیمار را بالای او ورند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرداگرد او و ریاحین بارد رطب و غیره که در قول صاحب کامل
گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و تر کرده با آهستگی بجنبانند و بستر نیز از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد از
غذا از فم معده و سینه و کتفها […] صندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده بر نهند و چون
گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی […] یا سه بار […] یا ده نهند و اگر از سردی آن خرفه تن بیمار بلرزد آنرا اندک گرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو
بر ناف و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته نرم باید که پر از پنبه بسیار نبود
و کسوت مریض بحسب فصول اختیار نمایند مثلا در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته دوم تدبیر حمام و آبزن و تمریخ
باید که حمام و آبزن نیمگرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو پخته شود بغایت نیک باشد و اگر کدو
تراشند و اندکی کشک جو نیمکوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده ازان ندارند که پوست از آب نرم شود و تری بپذیرد و اندک در بدن نشیند
گوشت مختفی بر جای بود و صواب باشد که اول در آبزن نیمگرم نشانند و بتدریج آب مایل بسردی در آرند تا که نوبت با آب سرد رسد و چون از آبزن فارغ شوند روغن
بنفشه یا کدو و یا بادام بمالند که آب بهم بزنند پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت سوم تدبیر شیر و دوغ دادن
و طریق استعمال این هر دو در […] فصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تپ یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و قرص مذکور همانست

که در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم ست کوفته بیخته بآب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال
چهارم تدبیر اشربه و ادویه باید که وقت صبح دهم قرص کافور با شربت خشخاش یا همراه آنها که در قول صاحب کامل گذشت بجلاب آمیخته بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب
بسرطان پخته یا آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهار ساعت از دادن ماء الشعیر بیست درم شربت عناب یا شربت خشخاش بآب سرد آمیخته بنوشانند و وقت عصر
لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیره تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورند جز آب انار شیرین
و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی در ان فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر از وی برآید نشان مادگی باشد و اگر سرطان بدست نیاید
عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده دهند صفت کشکاب که در اول ذبول نافع بود بگیرند بار القرع و کشک جو و سرطان صاف کرده سه
اندران بپزند و روغن بادام یا روغن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد نسخه
دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند نوع دیگر طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یکدرم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کثیرا صمغ عربی هر یک یکنیم درم کوفته
بیخته بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخها عود خام و سنبل الطیب هر یک یکدرم زیاده کرده اند و کافور یکدرم ست و اگر طبع نرم باشد پوست
خشخاش دهند و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان
کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یکدرم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب الآس دهند پنجم تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب و شیر
و مرغ و غیر آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند چند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از
اغذیه ماش مقشر که با کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس مقشر و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام یا شیره مغز بادام
بپزند و قلیه کدو و قلیه خیار و قلیه اسفاناخ دادن مناسب ست و اگر نان پاکیزه را در آب گرم تر کنند پس آب از ان بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت تب
را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد شراب ممزوج تر کنند چنانکه شراب یکجزو و آب سرد ده جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص که در قول شیخ
گذشت موافق باشد و سیباج اگر سخت ترش نباشد سیباج و چوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار سخت سرد
زیان کلی دارد و حریره که بنشاسته و نبات ذبول را سود دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ماء اللحم بتنوری ابو منصور گوید که از درم ماء الشعیر کنند و اغذیه معمول
از بقول بارده چون بقلة الحمقاء خرفه و برگ کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیه بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و کشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس جامه خفیف بپوشند و خاصه سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست و پا را بآب نیم گرم ملایم کنند و اگر
روز طویل باشد در آخر روز مرتبه سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص کافور مبرد قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نکوست نسخه او همانست که در قول جرجانی گذشت
الا درینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم و تخم خیارین پنج درم ست و تخم کاسنی ده درم زیاده شد بتی دو درم صفت سفوف که اصحاب دق را دهند چون طبیعت
ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده درم عصاره زرشک عصاره سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم
مقل مکی یکنیم درم کشنیز سرکه تر کرده و بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم از ان صبح و مثل او شب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و جالینوس گفته که اصحاب دق
محتاج بشرب آب شدید البرد و مقدار کثیر آن نیستند زیرا که اعضای اصلی ایشان بسبب لاغری و قلت گوشت و خون خود را ضرر میکنند و من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع
ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و در ان نوشانیدم صحت یافتند و اهرن گوید که حمی دق محتاج باسهال نیست چنانکه حمیات عفنی بدان محتاج اند و نه محتاج بتبرید
با طعمه و مفتح سده ست چنانکه حمیات بلغمی بدان محتاج اند و ثابت گوید که اگر اصحاب دق را از شرب شیر التهاب پیدا شود سوی دهنج کا نقل کنند یک مثقال ازین قرص با
بدهند بآب خیار بزنهار و نسخه او همانست که در قول شیخ گذشت و در ان بارتنگ ست لیکن درینجا گل سرخ شش درم زیاده [illegible]

هر یک سه مثقال کافور پنج مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته بقدر نخود حبها سازند و هر صبح هفت حب با شیرهٔ تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت انار
هر یک پنج مثقال بیاشامند و در نسخهٔ دیگر وزن گل ارمنی نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال ست و مریضی که دق مرکب داشت
و مواد غلیظ نیز فی الجمله در بدن او بود و از انواع وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمیکرد و بغایت بی قوت بود اول روغن تخم بنج بر زانو مالیده شد بغایت نافع آمد
و اندکی تریاق خورانیده شد و اندک منضجی که در تب بلغمی میدهیم نوشانیدند یکدو مرتبه چون طبیعت کرده شد یک تب لثقه مفارقت کرده بجهت دفع تب دق دو هفته باین ادویه
مداومت نمودیم تب زائل شد و قوت گرفت ادویه اینست تبرید زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بید مشک هر یک دو مثقال قرص کافور
خاصه نیم مثقال چون هوا گرم بود شبانه روزی چهار مرتبه این داده میشد و یکدو مرتبه آب هندوانه با اندک قرص عنبر محلول و غذا دیگر اگر نیز می طلبید اندک اندک داده میشد
غذای مدقوق و هر چه باو میدهند باید که کم کم باشد اگرچه بدفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم ست سعید گوید که تدبیر این تب بحسب درجات آن منقسم بسه قسم ست تدبیر
درجهٔ اول بشربت ماء الشعیر و بعده بشربت شربت خشخاش با آب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بآن خوردادن غذاهای از حبتا شش بارده
مثل کشنیز و کاسنی و نوشانیدن آب شیرین و بعد شربت شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از بقول بارده مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای بچه مرغ
و پاچهٔ بزغاله شیرخواره بدهند و هر دو تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکبار قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و در آب نیلوفر
و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و موم و روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن او دوشانند کافور و صندل ببویانند و بر فرش رطب خواب کنند و اگر حلوا
طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نم بپوشانند و اگر تب ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن آب انار دهند
و سفوف میدهند و از اسهال استعمال سفوف حب الرمان حذر کنند و علاج درجهٔ دوم اکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماء الشعیر که در آن خشخاش پخته باشند
و شربت شیرهٔ تخم خرفه بطباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچه مرغ و بزغاله خورد سازند و بستر رطب خوشبو بخوابانند
و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند و چیزی که بسوی آن میل باشد و تدبیر درجهٔ سوم اینست که طمع در صلاح او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب
بود و بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب ست زیرا که شفای او نیست الا عجب ست که تدبیر مریض تدبیر مبرد و مرطب نماید و حفظ قوت او کنند و از چیزیکه اشتهای او کشد
منع ننمایند که از این تدبیر گاهی مرض تاخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کشد مختصر گوید که غرض در علاج آن مقصود تبرید و ترطیب ست پس اگر مرطب غیر مبرد دهند
آنچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض رطب نباشد مثال این آنست که شراب مرطب ست لیکن غیر مبرد زیرا که او
گرم ست در مزاج خود پس می باید که از آن اندک با آب بسیار ممزوج کرده دهند تا مائیت ترطیب کند و سکنجبین رعایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزیکه در آن ترطیب
باشد مخلوط سازند یا آن چیز بخصوص مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارده رطب سازند و مبرد و اگر در آن تریاقیت مع مبردیت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید میفاید و شیرهٔ تخم خیار و مغز تخم کدو و شربت انار شیرین
و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا دوغ بهم رسد گلقند چند روز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده اعاده آب جو که و شیره تخم با قرص
مذکور نمایند باقی همانست که در قول قرشی و غیر آن مسطور شد میر محمد حسین می نویسد که اگر در دق اندر مرتبهٔ اول تبرید و ترطیب با غذیه و ادویه مبرده مرطبه چون ماء الشعیر
و جوزهٔ مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیرهٔ خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو خورانند و آنچه در درجهٔ دوم بازده که آن بدرجهٔ علاج قوی تر محتاج باشد
لیکن در آخر شب شیرهٔ تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته باکی از اشربهٔ مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شیره کافور ریاحی اندران حل کرده بدهند و اگر قرص کافور
و غیره که در قول صاحب کامل گذشت دهند روا ست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید گرم باشد بحسب میل طبیعت بنوشند و آنچه از شیرهٔ
شیرین با آنکه شیشه بقدر میتوان داد که خوفی از استحاله او بصفرا نباشد و الا بجز از شربت نیلوفر و شربت خشخاش و لیمو و ترنج و سکنجبین که از تبریدش نتوان داد و سفوف
سرطان تا اینجا حسب حاجت بجهت دق و سل و سرفه و تلیین طبع و منع نزلات حاره بغایت نافع ست دیگر چون کار از حد او بند این تدبیر ذبول رسد در این وقت از علاج
وی دست باز دارند و هیچ آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمة میگوید که هر چند

سفوف سازند گویم مروارید ناسفته بسد زہر مہرہ صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پستہ دانہ ہیل کشنیز خشک انار دانہ سماق ہمہ بریان کہربا شمعی گل
گل کاسنی ہر یک یک مثقال ورق طلا عنبر اشہب ہر یک دو دانگ ورق نقرہ یک مثقال و یک دانگ تخم بارتنگ تخم شربتی ہر یک سہ مثقال شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال با عرق بارتنگ و غذا آش جو بریان با چہارم حصہ آن عدس مقشر پختہ دہند و رازی فرمودہ کہ حب الآس و مانند آن در آش جو پختہ دہند و ہر گاہ کہ بیمار را از ضعف
غشی آید باید کہ ماء اللحم سادہ و یا ممزوج بشراب چہارم حصہ آن دہند بگیرند گوشت بزغالہ از چربی پاک کردہ بوزن یکنیم پاؤ و در پاتیلۂ قلعی دار نہادہ گلاب و بید مشک
و آب باران ہر یک پاؤ آثار داخل کردہ سر آنرا پوشیدہ بآتش ملایم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت ہنوز ناپختہ باشد از و بگیرند و بیفشارند تا ہیچ تری در گوشت
نماند پس آن آب را در پاتیلہ انداختہ دراندکی روغن بادام و یا گاو مطیب ساختہ و اندکی کشنیز خشک و نمک لاہوری اضافہ نمودہ بجوشانند کہ بنیم آید بنوشانند و ہر روز
تازہ تیار سازند ماء اللحم کہ منقول از قوانین العلاج کہ درین باب بسیار مفید ست گوشت بزغالہ پنج آثار کشنیز خشک دانہ ہیل آملہ سادہ ہندی ہر یک یک تولہ نمک لاہوری
وہ پیاز در روغن گاو بریان کردہ سیب ولایتی دہ عدد کسیر و پاؤ آثار صندل سفید سہ تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان تخم خرفہ ہر یک شش تولہ مغز تخم کدو پنج تولہ برگ گاوزبان ابریشم
خام خالکشی ہر یک نہ تولہ آب تربوز و خیار و لیمو شربتی ہر یک نیم آثار گلاب و بید مشک ہر یک یک آثار عرق گاوزبان و بید سادہ ہر یک دو آثار برگ ترنج و ریحان و پودینہ سبز
ہر یک یک قبضہ بدستور عرق کشند شربتی از ہفت تولہ تا نہ تولہ و مختار ابن ہبل فرمودہ کہ خاکشی مدبر با شیر بز درین باب عظیم الاثر ست و طریق او اینست کہ خاکشی ہر قدر کہ خواہند
در پارچہ سفت و تنک بستہ در دریائی کہ آب آن شیرین بود یکشبانہ روز یک مرتبہ غوطہ دہند و در سایہ خشک ساختہ با شیر بز یا مادہ اسپ بعمل آرند و تجربہ دانند کہ چون نوبت بذبول
رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسہال و ذربانی و تشنج و زحیر و تہیج اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار ہر آرزوئی کہ از اقسام
اطعمہ و اشربہ در دل داشتہ باشد ہرگز باز ندارند کہ قرب موت ہست تا خواہشی در دل نماند و اما آنجا کہ تپ دق صاحب ورم باطنی را افتد باید کہ ہمگی عنایت در تحلیل
و اصلاح آن مصروف دارند و آنچنان باشد کہ آبزنہا و حقنہای محللہ معتدلہ و ہمچنین اضمدہ و اغذیہ و اشربہ بعمل آرند و ہر دوا کہ تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچہ گرم بود بکار برند
خصوصاً کہ تریاقیتی دران باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید کرد کہ ضرر عظیم میرساند و صاحب خلاصۃ التجارب نوشتہ کہ زنی را از صعوبت وضع حمل سوء
تدبیر در رحم ورم پیدا شدہ بود و مدت آن دراز گشتہ و تپ آہستہ چند روز ظاہر و گاہی خفی بودی و بذبول انجامیدہ والدہ او کہ از طبابت وقوفی داشت حقنہای نرم و منضج
و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچہ دران تر کردہ و فرزجہای محللہ در ہفتہ دو سہ نوبت او را فرمودی بہمین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را
در غب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش نزدیک بذبول رسیدہ بود و اطبا تپ دق تجویز کردہ قرص کافور
و ماء الشعیر سرطانی میدادند و ہیچ فائدہ نمیشد و من از معاینۂ قارورہ و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم کہ تپ دق نیست ہمہ عوارض از ورم رحم اند و امر باستعمال
حقنہای لینہ منضجہ معتدلہ علوسیخان و فرزجہا و اطلیہ و اضمدہ کردم و دوا شیرہ حب کاکنج و تخم خربزہ ہر یک نہ ماشہ صعتر چہار ماشہ در عرق مکوہ و اشترخار ہر یک نہ تولہ بر آوردہ
شربت کشوث علوسیخان و شربت بزوری ہر یک دو تولہ داخل کردہ دادم و غذا شوربای بچہ مرغ با نان تنک مقرر کردم بہمین تدبیر در مدت دو ماہ صحت کلی حاصل شد
و اما در حالت ترکیب تپ دق با حمی عفنیہ بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند کہ نضج و تحلیل خلط عفن کند و آنچنان باشد کہ اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشہ و آلو وغیرہ
دہند و اگر تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دہند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفائج وغیرہ دہند و اگر احتیاج باستفراغ آید جہت رفع عفونت
برفق مغز خیارشنبر با شیرخشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دہند بعدہ قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری در عرق بید سادہ و یا گاؤ دہند و بعد از
زوال تپ عفنی بمعالجۂ تپ دق مشغول شوند و حتی الامکن نگذارند کہ طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید کہ بزودی تمام در حبس وی کوشند بدستوریکہ سابق نوشتہ شد و شخصی
از طفولیت بنزلہ بارد مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماہ میداشت آخر سقوط قوت و اشتہا و لاغری بدن بدرجۂ غایت رو نمود و اطبا حمی دق بسبب انتقال
شطر الغب تجویز نمودہ بقرص کافور و آب بید سادہ و دیگر مبردات علاج میفرمودند و تا مدت نہ ماہ ہیچ سود نکرد و چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمہ نزلی تشخیص کردہ
قرص افسنتین سہ ماشہ و خمیرۂ گاوزبان عنبری نہ ماشہ سرشتہ ہمراہ عرق گلوکہ بر درخت نیم پیچیدہ سہ تولہ و اصل السوس ہفت ماشہ و شربت کشوث علوسیخان
و شربت بزوری معتدل ہر یک یک تولہ داخل کردہ دادم و گلقند کہ بعرق گلو کہ نیم تولہ و شربت خشخاش اضافہ نمایند تا یکہفتہ و وقت شام حب سیاہ با مطبوخ

نسخۂ ماء اللحم

طریق تدبیر خاکشی

حکایت

حکایت

صمغ عربی که در ترکیبه معمول است باید داد و غذا شوربای چوزه مرغ و شنگواره و عدس مقشر نان روغن [illegible] مقرر کردم و گفتم که بعد یک هفته مرق و شربت بدستور یکه اضافه نموده بودند
بکار برند و بعده هر دو غذا عصر و دهند تا یک هفته و همچنین بکار برند و حسب معمول دار علاج این تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

دق الشیخوخة

یعنی دق پیران هر چند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن بعادت اطبا بر آن جاری شده که آنرا بعد حمی دق ذکر می‌کنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون دقت جسم و لاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق می‌نماید و اگرچه بیان اسباب این هر دو منافات است و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج است بغیر تپ و گاهی با وجود غلبه خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر است و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخت و دق الهرم بهر آن نامند که بدن را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضا عارض شود و درین مرض پیران بیشتر از جوانان افتند و جوانان بیشتر از صبیان واقع شوند با آنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع است یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچه بعد حمام و جماع و عقب حرکات سخت و ریاضت قوی و یا در حالت خلو معده بدان در هنگامیکه مسام گشاده باشد و قوت تحلیل شده و اعضا بکشیدن آب سرد بسوی احشا حریص شوند پس آب اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوت ها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بفسرد و قوتها از کار باز ماند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم بخارات ردیه اخلاط بارده که بجانب دل صعود کنند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند سوم حرارت که بسبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و سبب فنای رطوبات حرارت غریزی را بمیرد و عقب آن برودت و یبس پیدا آید و یا آن حرارت رطوبات را بگدازد و این اخماد حرارت غریزی تحقق و تقرر پیدا نماید و عقب آن یبس بخود حرارت و بجهت عدم ورود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی در آن استفراغ خارج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود پنجم افراط تبرید یا شربت یا ضماد یا اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم تا بدان سبب حرارت غریزی منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی و علامات این مرض آنست که بدن و چهره خشک و بد رنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و قشف پیدا باشد مگر او را اشتعال و التهاب و تپ نباشد بلکه اکثر لمس بارد بود و اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر بطی متفاوت باشد مگر آنکه ضعف اشتداد نماید که در آن هنگام نبض متواتر شروع کند و خصوصاً در کسی که او را این مرض از شرب آب سرد بهم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود و علاج تدبیر مرطب و مسخن و تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و مثلا جدوار خطائی یکماشه جواهر مهره نیم ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه و رق طلا یک عدد آمیخته بخورانند و شربت یاقوت دو تولچه [illegible] دو توله در عرق عنبر شش توله حل کرده تخم شربتی و فرنجمشک هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یکساعت نخودی نیم‌برشت زردی بیضه مرغ نیم‌برشت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام و آبزن سازند که در آن بنفشه و گل بابونه و گل [illegible] و تخم گاوزبان و تخم [illegible] هر یک دو مشت در آن پخته باشند و بعد یکساعت از آن شوربای جوجه مرغ و یا کبوتر بچه که در آن [illegible] و خولنجان و زنجبیل داخل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا نیک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا با موم بر همه بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت نخودی و دوای صبح نوشانند و بعد هضم دوا اغذیه را با نان [illegible] دهند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و [illegible] و اناناس و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع است و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوره و بادرنجبویه هر یک شش توله مفید مدام می‌گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن برای رفع این علت است و باید که ابتدا بمسخنات قویه نکنند و الا مریض تغیر مزاج و دفعة [illegible] بلکه بتمهل و تدریج استعمال نمایند و از هر چه محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند شیخ گفته باید که معالج علاج این مرض هنگام غیر استحکام بر جائی کند که مستحکم نشود و نزد استحکام بر امید آن نماید که زمانه هلاکت اندکی دیر کند بدون آنکه شفا حاصل گردد و در قانون و رساله ایشان همین در ترطیب است و از مرطبات یکی حمام است چنانچه معلوم شد

و آنرا استعمال نکنند مگر بعد بهضم طعام زیرا که اگر آنرا عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند و بعد هضم غذا معمول از نان کماج و پخته نخود و گندم هریسه کرده و انجیر و خار خسک و بابونه از این هم جلاب و داقیه روغن کنجد و قدری روغن بان استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن ایشان را شدید النفع است و غسل برای آنها نهایت نافع بود چنانچه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر است خصوص هر غذای مرطب سهل النفوذ و سریع الانحدار که در آن لزوجت نباشد مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیم برشت و شراب رقیق نهم شیر و قلیل المقدار برای ایشان شدید الموافقت است و واجب است رعایت ترطیب از آبزن و اضمده و مروخات و اغذیه و غیره که در باب دق مذکور است و بدان چیزی که از روائح مخلوط سازند ایلاقی و جبهانی میشویند باید دانست که این علت را علاج از بهر آن باید کرد تا مستحکم نشود و چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج این مرض آنست که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال باز آرد و آنچه در آن اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام است و این حقنه آنرا موافق باشد حقنه صفت آن سر و پاچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خار خسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از آن آب بر دو صاف کرده مقدار ده استار یا پنج من از این شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بان و اندکی موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متواتر و پنج روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر یکبار بزنند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بعمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اعضا را بروغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی با زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده باندکی از عسل آن بخورند و پس از یکساعت پنج زرده بیضه نیم برشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بران صبر کرده در حمام روند و چون از آن برآیند آسایش کنند پس شوربای لحم بره بخود و توابل پخته بخورند و شیرینی از عسل سازند و اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوییدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و عود صلیب سود دارد و هر گاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از جمله است دوا باشند ابن قوح گوید که حیله کنند بهر حیله لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که غسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و بیخ و مانند آن بدهند و شوربای لحم بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی یاسمین بویند و بعود تبخیر کنند و در شب اندر بدن را بموم و روغن گل از روغن خیری یا نرگس ساخته باشند چرب کنند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زرده بیضه نیم برشت و هریسه معمول بلحم بط و ماکیان و ماء اللحم و نخود آب بلحم مرغ غاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را انفع است کنند و ابدان ایشان را بقیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مروخات بر پیه بط و ماکیان و مرغابی سازند نجیب شیرازی گوید حق آنست که شفا درین مرض متعذر است زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب با غذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود بسبب برودت و آن محتاج بتسخین است و اکثر مسخنات مجفف اند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافعترین چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحم نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

شیخ میفرماید اعراضیکه در حمیات میفتد مثل تا قفن و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و بیداری کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس مفرط و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیمیس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق است مجوسی گوید که گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود و بیشتر بعضی از آن مشاکل حمی و ملایم مزاج آن بود و علاج آن بمثل علاج تپ باشد مثلاً صداع که در تپ بسبب بخره حاره متصاعد بسوی سر عارض شود و علاج تپ و علاج صداع بیک نوع تدبیر یافته و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد چون قصد بعلاج یکی از آن نمائیم دیگر زیاده شود و چون درین هنگام می باید که نظر کنند که کدام از آن هر دو که قوی تر و غالبتر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف از آن شدید تر باشد قصد در مداوات عرض کنند بعد از آنکه از مرض غافل نباشند مثال این آنست که شخصی را تپ موی باشد علاج آن فصد است مگر آنکه معده آن علیل بود بسبب تخمه که او را عارض شود یا فساد طعام که در معده او فاسد گردد و او را از آن غثیان و لذع و تقلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد درین صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود بسبب نقصان حرارت غریزی با خراج خون بلکه قصد علاج معده و تقویت آن نمایند تا آنکه او مستقیم گردد بعده فصد مریض کشایند و الله تعالی

و دیگر آنست که نفسانی را تب حاد باشد و آنرا غشی همراه بیش طبیب باید امر و منع اطرا بدا و بودن شراب بر بعضی از آن اختلاف استعمال اشیای سخنه از خوف انحلال قوت حیوانی کردانند و اگر چه شراب در تب ها افزاید لیکن غشی از روی خوف اعظم ست پس بر این قیاس معالجه حمیات و اعراض تابعه آنها و سائر امراض که بادی اعراض رد یه باشد باید کرد چنانچه درد اوجاع قولنج هنگام اشتداد او صاحب او را اشیای مخدره مسکنه اوجاع دهند و اگر چه در سبب مرض افزاید و از اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیر آنست که در قول شیخ مذکور شد سیما که گوید که عرق تبی که تابع او اعراض غریبه باشد از استضرار اعضای رئیسه مشارکت بود و استدلال بر ان بغشی عظیم باقی متواتر یا سعال مقلق یا عرق مفرط یا سهر موذی ست و بعضی مثل خرخره مینو سینه چنین اعراضیکه در حمیات حاره پدید آید اگر چه مهلک اند لیکن باید که بی تدبیر هم نگذارند و آن تشنج یابس و قی الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد و ضیق النفس و کرب و عسر البلع و اختلاط و غیر آنست که در قول شیخ گذشت و انما ابتدا هم مهلک اند خصوصا که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و فراشا و سردی قی کردن بآب گرم و سکنجبین مجرب ست و بعض ادویه مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسطور شده و بقول شیخ آنچه از نیها تابع او عرق بود و آن بهر صحت صلاح باید و محتاج بتدبیر نباشد و بحرانی را واجب ست که معارضه ننمایند بدفع از ادویه را رد و جمایسه و نه بآنچه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بهتر ست و پا و بالش نرم و گرم کردن پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم ست که دست و پا را در ضمیح کثیر بر بندند و بیره روغن بابونه و صل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن مثل قاقله و جند بیدستر و سداب و شیح و پودینه و بیرق و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاهی از این تجاوز میکنند باستعمال لطوخات خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقله تا آخر در آب می پزند بعده در ان روغن را جوش میکنند و آب جبهر بدین باب شمامه فی اگر بر بدن بمالند یا در روغن بپزند و سکنجبین پودینه دشتی و آب او ست صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرزنجوش و پودینه و سداب و فلفل و عاقرقرحا و در شراب ریحانی بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و در روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی و مثل لرزه تب ربع روغن قسط و روغن قیسوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ ست و در یک اوقیه روغن بقدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیزند و افسنتین در روغن کنجد جوشانیده یا زیت که در ان کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع ست و گاهی احتیاج بیشتر و باب افتد و اکثر آنست که تسخر آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر از ین ساکن نشود و ماده غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی و جبهر و شبت و مانند آن بجوشانند و تبخیر بآنکه و در ان مثل شیح و قیسوم و پودینه و شبت و افنو و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور دهانیدن جمیع ادویه قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویه مسکن لرزه عظیم در تب ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود آنست که قسط یک مثقال بآب گرم بخورند یا غاریقون مثل او در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم ست و گاهی با آن اندکی افیون هم آمیزند و خواب و عرق می آرد و شدت لرزه و غیره رفع میکند و ایضا ابرسا مقدار مثقالی بآب گرم بخورند و ایضا ابهل وزن مثقال بآب گرم و ایضا فطراسالیون مثقال بآب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غزنه و کمونی و فنجنی و فلافلی ست و شربت عسل که در ان مثل سداب و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند حب مجرب که مریض یکساعت قبل از لرزه بخورد و به بستر دراز شود و هوای او بآتش و پوشش گرم بود و پس تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جاوشیر و فلفل هر واحد یک جزو و بروغن گاو سرشته بقدر باقلا بخورند ایضا بگیرند جاوشیر و جند بیدستر و دو قو و حلتیت و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند نسخه دیگر جید بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد یک نیم مثقال و بزر البنج و زعفران و زراوند و جند بیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال با عسل معجون سازند شربتی یک بندقه بآب بسیار گرم و گاهی و در ان بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیه گرم و اسهال بمثل ایارج و شحم حنظل و مثل آن حاجت افتد بالاگر لرزه متعب خصوصا بدون تب باشد حب شیح بخورند که این شفا او است و صاحب کامل گوید که علاج لرزه و قشعریره آنست که مریض آب گرم بسیار بنوشد و عضلات ساقین و ذراعین او و اعضای دیگر بعض [illegible] و اسهال و تکمید [illegible] و دست و پای او را گرم نگاه دارند و پوشش گرم نماید و اگر لرزه و قشعریره دائم باشد [illegible] بالش [illegible] و [illegible] باعتدال نماید تا آنکه [illegible] ایصال کرده [illegible] و [illegible] که در ان [illegible] و بابونه و مانند آن پخته باشند

چرب کرده باشند و اگر تپ بلغمی و سردی قوی باشد درین روغنها اندک فلفل یا جندبیدستر حل کنند و اگر غاریقون یکدرم تا یک مثقال بخورند لرزه حادث از اخلاط بلغمی غلیظ لزج را منفعت بین نماید و همچنین پودینه نهری اگر با ماء العسل بخورند گیلانی گوید که وقت لرزیدن بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده بر مهرهای پشت و بر دست و پای بمالند و قدری افیون و ورق الخیال یا با فوقی معتدل یا حمار مریح کرده بخورانند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بپاشند

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ بحرانی راحتی الامکان بند نباید کرد و چون ضرورت افتد و از حد تجاوز کند باید که ترویح و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را امکان سر در گهواره نشانیده بجنبانند و عرقی که آید آنرا بار بار خشک نکنند که این سبب در اره و تکثیر اوست و گاهی غشی می آرد و بس نشف او در غشی افزاید و ترک نشف عرق را حبس کند و لازم است که مالش بدن بروغن گل قوی و بروغن مورد و بروغن بید و بروغن گلنار نمایند و بابهی مفت و سیب ترش و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض در آب جوشانیده صاف کرده دران روغن انداخته بپزند تا آب فانی شود و آن روغن را سرد کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویه قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق میکنند و گاهی حبس میکند سرکه خمر و یا آب عصارهٔ حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ مورد و آب بید عجیب است و آب حی العالم همین اثر دارد و چون امر مشتد گردد و ازین ادویه حبس عرق نگردد طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند و خصوصاً چون در امثال این صندل کافور آمیزند خصوصاً چون باین هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در اشتداد امر واجب است که بر دست و پا نهند و یا اطراف دران نهند و یا آب سرد غسل کنند اگر بران صبر نمایند و حرارت شدید و سن جوانی و قوت قوی باشد عباسی گوید که اگر عرق مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن مریض بروغن مورد یا آب مورد و توتیا سوده با گلاب و یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک و مازو سوده بر بدن پاشند و اگر مکان مریض گرم باشد بجای سرد که دران هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد جرجانی گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه کمتر کنند و هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بروغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند برین سینه و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک مورد و گلنار و گل سرخ و مصطفی و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با ادویه مذکوره بپزند قوی تر باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول و بهدانه با صمغ عربی آمیخته طلا کنند بعضی متاخرین مینویسند که اگر عرق بحرانی باشد و علامتش آنست که یکدو پاس یا چهار پاس نهایت یکشبانه روز ماند و هر لحظه بیمار را راحت و خفت رو دهد و اصلا بند نکنند بلکه چیزهای معرق نوشانند تا طبیعت را مدد کند و اگر از عرق ضعف و ثقل دم بدم ظاهر گردد همان آن آنرا حبس کنند والا بغشی انجامد و بهلاک سازد و این روغن در حبس آن عجیب الاثر است آب بهی و سیب هر دو عفص و آب جامنا و آب گل سرخ تازه و حب الآس تازه هر یک ۵ توله روغن گل بر ابر همه آمیخته بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند صاف نموده تخم مورد و گلنار صندل سفید مازو و کهربا هر یک هفت ماشه سوده آمیخته بکار آرند

تدبیر رعاف مفرط

تبرید و اطلیه و احتمای باروغ کافوریه و افیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام و کدو و مسکه افضل ادویه مانع رعاف است و بقول شیخ واجب است که منع رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن بود و چون باز داشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را ببندند و حجامت بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر یا طحال نهند بعده تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تبرید رعاف بند شود حجامت نباید نهاد و در بینی بعض قطورات مذکوره در باب رعاف بچکانند و اگر کافی نباشد تبریدات بسیار مذکوره در باب آن نمایند و گاهی ارباب تپ بحرانی رعاف بسیار محتاج اعانت آن بر عفات معلومه افتند و دران شفای سریع باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند جرجانی گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و فتیله آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند یا قطره از ان آب در بینی چکانند شخصی را دیدم که هیچ تدبیر رعاف او باز نتوانستیم داشت از دست همانجانب فصد فرمودیم و مقدار بیست درم خون بیرون کردیم در حال باز ایستاد

تدبیر قی مفرط

اگر بحرانی نباشد بند باید نمود تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و مشک هر واحد یکماشه سوده بشربت انار یا نعناع دو قوام آمیخته بلیسانند و آب سیب شیرین و به شیرین و انار ترش کوهی و گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده نبات سه توله حل کرده بنوشانند

و از صندل سفید و تخم خرفه و تخم مورد و گل سرخ هر یک نه ماشه در آب برگ مورد و سیب و بهی ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و بشیاف نرم ماده را باسفل مائل ساختن نیکوست و اگر بقی سودا بر آید اکثر اراک میسازد و شربت سیب و سکنجبین سفرجلی هر یک دو توله در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که قی بحرانی را هیچ قطع نکنند مگر نزد ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بقی منقطع میشود و بجهت آنچه بکار استخراج اخلاط سوفیه ان کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم و گاهی احتیاج افتد بتقوی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر اخلاط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین با آب گرم آنرا پاک کند و بعد از ان تعدیل او بشرب آب انارین نمایند و اگر آنرا قی کنند بار دیگر بنوشانند تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع با ناردانه و گاهی تسکین و تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفوصت و قبوضت قابضه او از اخلاط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها ردی ست در تشرب اخلاط افزایند و اما اخلاط غیر متشرب را گاهی اشیای عفص بقی دفع کند و اگرچه غلیظ مائل باسفل باشد و گاهی معده را بقی کردن آن از فوق قوی نماید اگر اخلاط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض خصوصاً اضمده نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج یا سرکه ممزوج و برای قی سودای مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت باشد بقوی تر افتد ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که هرگاه ماده تپ در حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب و قی و قی کم کنند پس اگر اراده قی کردن باشد سکنجبین با آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبث بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول دران باشد سود مند بود و یا حب صبر باید داد و بعد از آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کنند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که دران پودینه پخته باشند و آب سیب ترش یا آب بهی که پوست بیرون کرده دران جوشانیده باشند آنرا باز دارد و مجوسی گوید که اگر با تپ قی عارض شود شربت انار منعنع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و آب سیب یا [illegible] پوست بیرون کرده بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب و آب بهی و آب [illegible] لادن نمایند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول بساوی سفوف ساخته دو درم با شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت خشخاش دو توله بدهند و اگر با اسهال خون هم باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو توله شربت حب الآس دو توله سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا ابو ماش مقشر با برنج بدهند بو علی مینویسد که علاج این در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و آنچه بطریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان بکشنیز ست هرکدام ازین هر دو بعد جوشانیدن و ریختن آب از ان با ناردانه ترش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب پست جو بصمغ عربی و گل قبرسی هر واحد یکدرم بدهند و اگر دران حب الآس یا قطعات بهی پخته باشند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا زیره با برنج و اناردانه یا بخرفه یا حماض معمول بسماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر علاج نباید آب پست جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض و شربت سفرجل بخورانند و اگر این طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا با آب سماق یا آب خرفه و غیره که در علاج آن مذکور ست بدهند و معنا باید که نظر کنند اگر اسهال بحران حادث شده باشد قطع او سزاوار نیست بلکه آنرا ترک نمایند یا دوام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره تخم بارده مانند خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار توله و یا افشره تمر هندی بگلاب و بهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب نیم پاو و مدام بهدانه و یا آلو یا یخ در دهن داشتن و مضمضه [illegible] نفع کثیر دارد و شیخ میفرماید که واجب ست چرب کردن سر بروغنی بارده مثل روغن تخم کدو و گاهی بسیار سرد کرده بر سر ریزند [illegible] اگر مانعی مثل نزله و غیره نباشد و ایضاً آبهای سبزه مثل جراده کدو و خرفه و گاهی بکار برند و در دهن گرفتن لعاب بهدانه [illegible] روغن گل ارمنی با نقوع آلو و حب [illegible] بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس و حب مرقوم در قرابادین برای عطش و از اشیای [illegible] نمایند

ترشیدی سست و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت ولزوجت وسواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بجز ران یا بشاخ بید در روغن گل و شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آنکه پاک شود و یا با سفنج و اندک نمک و روغن گل زیرا که از حک کردن بی ترطیب تخفیف بسیار شود و نیز خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که پستان یا تخم آلو یا نبات بقدر باقلا در دهان گیرند و بعد از آن ترطیب زبان و منع خشکی او کنند و باید که زبان مبتلا گشاده در پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بجالیات معلومه بخراشند و الا انجارات خبیثه بسوی سر صعود کنند و مفضی به سرسام اندازد

تدبیر سبات

که اصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و یا حین جاره مثل مرزنجوش و نرگس بویانند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند و اعضای او محکم بربندند که از آن الم یابد بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بردارند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تپ نایبه یا فتره تپ لازمه میان کتفین فقار گردن حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آنرا ارق نیز گویند شیخ میفرماید که روغن خشخاش و استنشاق با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر و کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب آنجره ادویه مرطبه و اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده از بعید و نطولات مرطبه جمله معادل شده و همچنین اگر غذا دادن مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او بعد تدبیر نهادن تپ اشاره بر بروی مریض غیره در باب سهر مذکور شد و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تپ دریابند مداومت شستن رو به آب طبیخ خشخاش سیاه باندکی ترنج نیم آن نمایند و اگر در آنجا اخلاط بورقی باشد به آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش و شستن و بر بخار او انکباب نمودن نفع کند صاحب کامل گوید که هرگاه با تپ سهر باشد باید که مریض را خشخاش تازه بشکنند بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مربی به بنفشه تر بنوشانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و آب مطبوخ جو مقشر بکوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از غلبه تفسخ … باشد و هرگاه سهر سبب … نمایند بطبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکند و از آن خوف ورم دماغ بود از بهر آنکه در شیر تحلیل قوی است پس اگر در سر یا ده ملاقات کرده تحلیل آن نماید سعید گوید که مریض را خشخاش بجای الشعیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه بنوشانند و افیون بویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید با ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس اجب است که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بگشایند و حنک را بزور بمالند و سر و گردن را بگشند و قلب وضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغنهای نیمگرم مائل باندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک به روغنهای طلا سازند و زیر قفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیزیکه در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و سپست و گل باکول و اسفنج بحری بو بند و ابن عباس گوید که آروغ بسیار آورند و حبس نفس نمایند و اطراف و سائر بدن را سیما گردن را بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش چکانند و نقره قفا بخرقه گرم یا پشم تکمید نمایند و هرجاکه عطسه محتبس باشد و سر از بخار ممتلی گردد و اراده آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا کشند و کندش بویند

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلا شرط نمایند و پاشویه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان دست و پا خصوصا را از اطراف بعصابه بربندند و کف پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده بسوی اسفل بردارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین بروغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات سرد و ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر دوشند مگر نیز در زوال تپ پس اگر قوت قوی باشد شیر بز بدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان … دوشند و از شیر نزد امتلای رطب بدنی سیاقی حذر کنند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند و استعمال مرطبات

و قی نمایند که بخار دخانی و سر یا بس قلیل النوم باشد و چون امتلاء در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب مادۀ بسوی اسفل بشیافات و حقنها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و در ثقل سر واجب است که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بران یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه تبخیرات بنطولات یا بوئیچی که دران بنفشه و سبوس و مانند آن که مسام را بکشاید اقتصار ورزند صاحب کامل گوید که دوای صداع عارض در تپ آنست که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل دو جزو و گلاب سه جزو و سرکه یک جزو باشد و اگر اندکی آب برگ خرفه یا آب خیار یا آب حی العالم یا آب جرادۀ کدو یا دوی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشۀ تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد همچنین اگر بنفشۀ تازه بر سر نهند و اگر صداع باین ساکن نشود این ضماد استعمال کنند صفت آن افیون یک دانگ آرد جو خطمی هر یک یک درم شیاف مامیثا پوست خشخاش و اقاقیا هر دو درم همه را باریک سائیده با آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول بتخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشۀ تازه ببویند و ماء الشعیر و آب انار میخوش بنوشند و اگر دانند که در معده چیزی از صفرا است که بخار او بسوی دماغ بر می‌آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت لیمو و شربت تمر هندی و آب انار میخوش [illegible]

تدبیر سعال

در سرفه ایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیرۀ تخم خرفه و شربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند شیخ میفرماید که سرفه اکثر ایشان را از حرارت یا یبس عارض شود پس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمغزیات بارده و نشاسته و مانند آن در دهان ارند و قیروطیات سرد که مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند مصنف طلی گوید که اگر با تپ سرفه باشد باید که در ماء الشعیر عناب سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیرۀ بنفشه دران مالیده یا شربت بنفشه حل کرده و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول با اندکی نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریره معمول از آرد جو یا معمول از باقلای خشک کوفته و شکر و روغن بادام بدهند و غذا مزورۀ اسفاناخ و قرع و سرمق و خبازی بماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو و بادنگ [illegible] هر واحد چهار درم صمغ عربی [illegible] شیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بجرعۀ ریختند و دو درم بگلاب یا با مثل او شکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده پیدا شد و اگر در ابتدای دورۀ تپ عارض شود اندک شربت اسیب با سکنجبین بدهند و بعضی بمقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته‌اند و نیز سکنجبین بقاعی چهار توله و آلو بخارا ده عدد و گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا اشلۀ اسفاناخ خورانند

تدبیر حبس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیرۀ گل بنفشه یک نیم توله آلو بخارا پانزده عدد و گلاب پاو آثار گلقند چهار توله و با لیمون مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیارشنبر و ترنجبین تمر هندی و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند و یا لعوق خیارشنبر دهند و قبل غذا آلو بخارا آشیرین مبلول بگلاب یا شربت بنفشه خورانند و آب لبلاب با شکر سرخ و آب انار بتخم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود و یا مریض از تناول اغذیه ایذا یابد و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنۀ لین معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ و مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که دران جو مقشر کوفته بست درم و سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و دران بست درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف کرده هفت درم روغن بنفشه و مثل او مری داخل کرده باشند بعمل آرند و یا شیافات از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیافات از نرگس استعمال کنند و غذا مزورۀ لبلاب بروغن بادام و اسفیدباج بزیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه باشد با عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار مادۀ در معده دریافت گردد اول تنقیۀ آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی بسبب اخلاط ردی در معده پیدا و شناخته میشود و از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اکثر با داخل کردن انگشت در حلق و بر انگیختن معده را بحرکت قی انتفاع یابند [illegible] چون مادۀ تلخ یا ترش قی کنند گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجه سوء مزاجی که ضعف موجب گردیده آن نمایند چنانچه معلوم شده و لازم است که قریب بغذا [illegible] اشتها برانگیزد مثل بوی پست جو مبلول با آب یا آب و سرکه ببویند و جوارش منسوب بصاحبان تپ یعنی بارده مثل جوارش ذهبا شیر الله و اندک شراب [illegible] آب یا گلاب [illegible]

در معده و خصوصیت یا وغاثیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طول و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج روی که علامت عظیم نکس ست خصوصاً در پلک بالا و خاصة در ورم آن و بقای آن بعد انحلال تهیج وجه و آنچه بر نکس دلالت میکند اینست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود و خصوصاً چون اعراض مذکوره ظاهر شود یا شدت کند در اوقات نوائب مرض خصوصاً اول بوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون در آن تواتر و سرعت باقی ماند و از ظاهر شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون در آن رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بوده در آن رسوب معلق در راسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول ازال تر بر نکس بعض آن بود مثل خریف که در آن نکس بیشتر افتد از آنکه در سائر فصول واقع شود و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات در سیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سدر و اوجاع کرده و جگر و طحال و تنقیه و نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود چون زکام و غیره و امراض نفس گو شید که از جمله ممدات نکس هوای خریف ست و استعمال مسخنات و مقویات متعدده و طی ل و امتلا و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض علاج در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض بعمل آرند و لیکن درینجا در ادرار و تعریق بیشتر از اسهال کوشند و رشته بر پرهیز درست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد و بسا باشد که بسبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت ست و حکمت عملی و تعدیل ماده علت و تقلیل با رسال نماسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل هوا و مجنندهی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته رای آنست که در ان مبادرت بمعالجه نکنند تا آنکه وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسهل و مانند آنست و اما بمطفیات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره نباشد تا نکس را بشکنند جالینوس گفته که آنچه حفظ از نکس کند آنست که چون تب ساکن شود و اعراض و زائل گردد مدتی بران پرهیز که در حالت تب کرده باشد قرار گیرد و کمتر مدت آن باشد که یکهفته پرهیز کند تا آنکه روز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد و بتدریج بغذاهای اول باز آید

احوال ناقهین

بدانکه ناقه کسی را گویند که از بیماری خلاصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی برستند بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا نمود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود او را البته ناقه غیر حقیقی گویند و مقصود صاحب حمیات شیخ میفرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود و چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را اشتداد قوت و ضعف آن بحسب آنکه در تدبیر ناقهین بباید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند انتفاع نیابند و ابدان آنها بقوت رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را اخراجات عارض شود و چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی ریزد و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع ماده فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در تبرید نمایند ضد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید طبیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب گرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض شود که مو سفید گردد بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه زراعت را عارض شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد و بعد از آن چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی سوی آنها عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب بدو رسد سبزی او باز آید

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجبست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیه ثقیل وارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مزعجات حتی که اصوات و غیر آن که مسخن و مهیج باشد و بتدریج ریاضت معتدل ملایم نمایند که آن بسیار نافعست و چیزیکه در خون او افزاید از اغذیه لطیفه چون شوربای چوجه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازم ست آرام و فرحت و سرور اختیار کنند و از استفراغات و خصوصاً جماع اجتناب نمایند و شراب باعتدال آنرا نافعست و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که بر ایشان از توسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران او ضعیف شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست و مثل او اکثر محتاج باستفراغ بود برای تنقیه بقیه مواد و بهتر

اسهال بمسهل لطیف باشد لاسیما چون براز صفراوی بینند یا مائل برنگ خلط و قوام او از اخلاطیکه از ان تب عارض شده باشد و در اشتها خللی یابند و چون ارادهٔ آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد ازان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ و تقویت او هر دو معاً با غذیه اگر طاقت استعمال ادویه صرفه نیابند و درین هنگام اغذیه او دوائیه بمسهله سازند و یا باوی قوای ادویه مسهله موافقه مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و سکنجبین و گاهی ایشان با درار نفع یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خار خسک و شراب ممزوج کنند و بدیگر ادویه غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیهٔ تب در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور در لبها پدید آید و گاهی طبیب را احتیاج گرداند بفصد صاحب تب ردائت خون او و بنابر بقیهٔ ردائت اخلاط ردیه دران پس لازم گردد که خون زدی او خارج کنند و دران با غذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند باز گاه او بدن آنرا بسبب طلوع بخارات بسوی سر و هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج و گاهی آنرا نفع کند باسایش او یا گرم گردد او بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تب آرد بنابر آنکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین که بقی از مواد و چیزی و غیر بقی از ان باشد آنست که امر ایشان بر تدبیر یکه در مرض بود از خورده و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و بالجمله مقداری که از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد ازان بتدبیر ما فوق او بر نیدیعنی در غذا توسیع نمایند و واجبست که برای ناقه بقی و آنکه تب او سلیم باشد تلطیف تدبیر نمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازمست که در بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام بسوی فربهی در اندک روز کنند زیرا که قوت او باقیست پس خون صالح بسرعت متولد شود و بخلاف او یعنی بغیر نقی و تب سلیم الحمیات بخلاف این آنکه یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود بدانند که دران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بنفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی میدارد و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیارست و طبیعت مشغول بدان است و یا قوت معده او بسیار ساقط است یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی او ساقط است پس احاله غذا الا قوی بلا تصحیح کردن طبیعت ازان غذا برای اعضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن آنها ساقط بود اگر چه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مودی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط ردی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد بعده اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر ازانست که او را اشتها باشد بعد ازان اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها واله آن یعنی عصبه حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آلهٔ او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که بتدریج کنند تا ناقه از تیهو و بچهٔ مرغ بسبز غاله و لباد رجوع نکند و هنوز در عروق او تشنگی باشد از بقیه ماده یا از حصول یبس بسبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سحج پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان و همچنین بسائر تشنیهاد از تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای مضاد آنست که با آنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیزیست که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کنند بدانچه ایمن بود ازان مثل صاحب سام که واجب بود بران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او ضعیف است تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر و بینی ناقه اضرار کند بنابر آنکه مسام را ببندد و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

تغذیهٔ ناقه

واجبست که غذای او در کیفیت حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازمست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیفیت غذا بسوی ضد مزاج مرض سابق بسبب بقیهٔ آثار او یا بنابر احتیاط و بدانند که اغذیهٔ رطبه سیاله در غذا شدن سریعتر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه ثخینه بضد آن بود و اطعمه باشد یا اشربه و دوا طبیعت که ایشان را باردات نخورانند اگر خواهش بدان بقیهٔ حرارت نکند بلکه لازمست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که بهضم و انفصال آن نیک گردد و آنرا بتدریج بیفزایند اگر ثقل در معده بینند و قرار قرار کنند و به سرعت

استخوان و نه بطوبی او بسیار و از آن کم کنند اگر از ثقل و غیره چیزی زبون وانند و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معدهٔ او کشیده گردد اکثر تب کند و همچنین واجب نیست که دفعة
آب بخورد چه بیشتر در آن خطر باشد و اما وقت غذای او وقت اعتدال هواست در اوائل شب تابستان یا نیمروز زمستان الا آنکه اشتها و غیره استعجال نماید و درین صورت
واجب است که غذائی را که آن کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار سرد از قبیل چیز نیست که ناقه از آن اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی
تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که باین هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و باوی در اکثر مثل غشی بود بنا بر ابخرهٔ فاسده بسوی
قلب و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی بسبب ضعف
قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصة باشد پس تدبیر هر واحد بدانچه معلوم است برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست
وخصوصا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معدهٔ آنها و انسب در امان باشند و اما مقویات معده که گرمتر از آن باشند مثل قرص ورد و مانند آن
گاهی بسبب نکس گردد و صاحب کامل گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و از آن خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف
و خون در آنها قلیل میباشد اما ضعف بدن بسبب انهاک مرض آنها و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل ابدان آنها بحرارت تب بود و اما قلت خون
بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج
بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشند و اول آنچه سزاوار است استعمال او در ایشان اینست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان که در وقت
مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد از آن نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر از آن باشد اندک
اندک بتدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و امثال آن بزودی آنها بعده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تا ماهی رضراضی و ماهی دجلی و نهری پس از آن بپایچه بزغاله و بره و گردن
آنها پس بلحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقداریکه قوت ایشان متحمل باشد تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج و اگر
شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج با آب دهند بعده از آن ترقی بقوی تر از آن نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام
با آب شیرین نیم گرم در خانهٔ اوسط حمام نمایند هرگاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و در آن قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضا از اغذیهٔ سخنه
و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار اکثر نمایند و بدان سبب قوت آنها ضعیف
گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند
آنست که صحت مریض ببحران یعنی باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض عنف
یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضا شکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب اینهمه دلالت میکنند
برانکه در بدن فضول است و آن محتاج بتنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای یا ورم یابند توقع خروج خراج در آن عضو باشد و چون علامات
از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب از آن باستعمال اشیای مبردهٔ مطفیه و تلطیف غذا و استفراغ بدن
نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و بدن او فربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنانچه
بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا نخواهد و یا از آن بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج بتنقیه باشد و چون این حال ببینند باید که تقلیل
غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا غذا دهند
شر بیفزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون در آن ظاهر باشد فصد کشایند و از خون بمقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج او زیادتی
کنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال آن [illegible]
بود مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر و ترنجبین و لعاب اسبغول یا بنفشهٔ خشک بشکر یا شربت ورد تا بدین از عود مرض ایمن گردد بعد از آن در تدبیریکه مذکور شد شروع نمایند پس
اگر ببینند که ناقه را بعد استفراغ غذا انهضام نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

از مرض چون غذا بخورد و بدن او از آن قوت نیابد این دلالت کند برآنکه او غذا زیاده از آن میخورد که بدن او متحمل آن نیست پس برای این واجبست که تقلیل از غذای او کنند و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بست درم بنوشانند که این آنرا نافعست و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند بحال صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد چنانچه بقراط گوید اینکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها بسوی فربهی در زمانهٔ اندک بود و آنکه در زمانهٔ طویل لاغر شوند بفربهی در زمانهٔ طویل رجوع کنند. ابومنصور گوید برای کسیکه از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آنست که از رجوع باغذیهٔ صحیح مزاجان پرهیز نماید و غذائیکه در حال مرض خورد بخورد و بران اقتصار نماید و یا آنکه اندکی قویتر از آن باشد بعد از آن بتناول اغذیهٔ اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب و هم و مسکن گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لا سیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس یا باقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر اینکسان خاصة بتدبیر مرضی نمایند تا اینهمه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعةً بسیار نباید نوشید خاصة در فصل خریف و از آب بغیر سرد البته ننوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او تمام گردد و بعد از آن بحرکات و سائر اعمال خود که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد یا که طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیهٔ غلیظهٔ عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب ابیض رقیق یا مروق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل تر از آنست که از طعام ممتلی گردد ایلاقی و جرجانی مینویسند که ناقه بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مزاج محرور و صفراوی را آب سرد و شراب لطیف ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تپ آرد و دوام اشتها بسبب غلبهٔ سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال بود و هرگاه ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله است پس تدبیر او بریاضت و بتدبیر لطیف باید کرد و بقراط گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند برآنکه صاحب او غذا بیشتر از تحمل بدن او میدهد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید برآنکه محتاج باستفراغ است و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید و هرچند حرارت غریزی قویتر شود تحلیل پوشیده تر باشد و از اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انفتاح مسام یا عجز طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی ابن الیاس گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران است پس میباید که صرف عنایت بتفقد امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیهٔ ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و خبث نفس و قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن و عروق او فضلات محتاج بتنقیه هست پس مبادرت نمایند بتنقیهٔ آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت ناقه و قلت احتمال او برای معالجهٔ قوی و تدبیر بالغ و بلطافت پس هرگاه بنقای بدن او و خلو عروق او از بقیهٔ مواد فاسده یقین شود تدبیر آن بتدبیر مرض از تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ و مرض او بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ تر باشد اندک اندک تدریج نمایند و در اول روز چهارم از انقضای مرض گردنهای بچهٔ مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن و در روز هفتم اینها مع سینهٔ آنها ضم نمایند بعده انتقال بپایچهٔ بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن بلحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط دریابند استحمام بآب نیمگرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تلیین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بتلیینی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش و ترنجبین و شیرخشت و یا هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمرهندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذائیکه هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی

وگلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا از سیرباج بچهٔ مرغ دهند و همچنین اگر ناقه را عرق بسیار آید تبرید و تقلیل غذا است و تناول سکنجبین سفرجلی آنرا نافع بود و مؤلف اقتباس
نمود بسیار که در ناقهین بر غذا و شراب و دوا اینکه ضد مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و بهلاکت انجامد و بعد گذشتن
سه روز از تب شوربای گردنهای بچهٔ مرغ که باندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول و کهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشند بدهند و قدری
گوشت گردن هم دهند و هر روز بدستوریکه در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیهٔ مرغوبهٔ معتاده تحریک اشتها نمایند
و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشداروی لؤلؤی علوی خان و سکنجبین
تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوچهٔ مرغ که دران زیره و قاقله کبار
و پودینهٔ سبز و یا خشک و پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب
مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری باعتدال و تنقیهٔ بدن بدفعات بجاینات لائقه و مانند آن رفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب باهم
عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند درین وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن بر جای
و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید تبرید سر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری بر آید عسل در آب انداخته گرم گرم بنوشانند و بجای آب ربار العسل اکتفا ورزند
و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزر کتان بریان در عسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین
خوردن لوز بادام و شیرینی پزیده و یا سفوف زوفا تنها با نبات دهند و یا مرکبی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد
و کتیرا و نشاستگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه
اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یکتوله گاو زبان چهار ماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ
با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار بعمل آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم بآسانی بر آید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک
سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلا دهند و یا قوذاو یا خمیرهٔ خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاو زبان و نیلوفر دهند و یا تنها
بلیسانند که بسیار نافعست و همچنین داشتن کتیرا و یا شیرخشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح
یک دو ساعت روز بر آمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یکنیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چند آن بدهند و یا شالی بریان که بهندی کهیل
گویند دو یا سه توله با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رسالهٔ بحران بتفصیل تمام و تبسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا درینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسمی بحران وغیره و علامات
بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران تغیر بدیست که تابع مجادلهٔ میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد
در قهر و غلبهٔ خود و دفع مادهٔ مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابلهٔ قوت و جهد در غلبهٔ خود و ظفر بران مینماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد
و مریض سالم ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد و یا ناقص
و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و مادهٔ مرض را یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض فی الفور صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید
و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید
و بحران نیک کند لیکن جملهٔ ماده را یکبارگی دفع نسازد بلکه ما بقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی
هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد ازان اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اندر امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و بقول قرشی
بحران جید تام گاهی بدفع کلی و بازالهٔ مادهٔ مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا بحران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازالهٔ مادهٔ مرض از نواحی اعضای کریمه

وشریفه بسوی بعض اعضای خسیسه واطراف بود واین را بحران انتقالی گویند وبعضی تحلل وذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود وآن در بحران جید ناقص تحلل ست ودر ردی ناقص ذبول بدن واین هر دو در شمار بحران ناقص در ترتیب آثار اند واز قسم بحران نیستند زیرا که شرط بحران آنست که دفعةً بود واین هر دو تدریجی اند و ایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها بحران باشد وآن امراضیست که سریع الحرکة بود وبعضی آنست که انقضای آنها بتحلل اندک اندک باشد وآن آنست که بطی الحرکة بود وانقضای این را بحران نگویند بلکه نضج وتحلل نامند پس هر مرض که زائل شود یا بنضج وتحلل بود چون ماده فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد ویا بحران زوال پذیرد واین یا باستفراغ بود چون ماده فاعل مرض بسوی خارج جمله مندفع گردد ویا بانتقال وخراج چون آن ماده بعضو غیر شریف مندفع شود اما نضج وتحلل در امراض طویله مزمنه ومواد بارده بود واندک اندک مثل تب لثقه وربع ومرض مزمن را علامات هائله وحرکات صعبه نباشد واما بحران باستفراغ در امراض قصیره حاده باشد مثل حمیات صفراویه که دران دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار بول یا بخروج خون از مقعد ویا بدرور حیض وانتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود وآنرا بضعیف تر عضو دفع کند ودروی از ان ورم وخراج حادث شود واین را بحران انتقالی گویند وهمچنین هر مرض که هلاک کند یا بسبیل بحران هلاک نماید ویا بسبیل اذبال وذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای مرض افتد قتال باشد وهرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد ودر انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد ووقت بحران احد ست وآن وقت منتهی ست ووقت موت وادبست بلکه گاهی در ابتدا وگاهی در انتها بود وبحران تام در وقت منتهای مرض باشد وبحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود بسبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع الحرکة ومثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج ماده مرض استعمال کند وبحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد وبحران واقع در تزید مرض اگر جید بود وبسلامت بود بحران ناقص باشد واگر ردی وبهلاکت بود دران مریض سخت بدحال گردد وبردی ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد نیک تام بود وبر استیلای طبیعت وقوت بر ماده ردی دلالت کند واگر ردی باشد بر عجز قوت وهلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد نضج تام افتد تا ماده بالکلیه بدان مندفع شود وایضاً با وجود نضج تام طبیب ببقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازه ماده محدث مرض اندازه ماده مندفع باشد وایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقیب او خفت ظاهر گردد وایضاً سلیم الاعراض بود وچنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم وچهاردهم وهفتدهم وتوقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقه حاده ودر قوت قوی باید کرد وامید بحران انتقالی در قوت ضعیف وماده غلیظ باید داشت وایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده دران شدید الرقة باشد بعرق بحران کند واگر از ان کمتر در رقت بود واگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید والا با درار واگر رقیق نباشد باسهال وقی بحران کند **فائده** بدانکه بعض اعضا را بحران مخصوص آن عضو بود پس بلغم بینی وریم گوش بحران امراض سر باشد وچرک چشم واشک از بحرانات امراض چشم ونفث از بحران امراض سینه وهمچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس وخراج بغل بحران امراض قلب وخراج کنج ران بحران امراض جگر باشد واین اندفاعات بحرانی باشند اگر مواد سند فعه بسیار ودفعةً آید ودر ایام باحوری بود واگر مواد اندک بود وبدفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیه قویه از لوازم بحران ست وکشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست وبهترین بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالیست وبسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد واگر ردی بود اعضا را ابیر اند وگاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله وعصب وجرب وقوبا وسرطان وبرص وغدد وداء الفیل ودوالی وانتفاخ اطراف وغیر آن بود وبعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مؤدی نگردد بلکه مثل لقوه وتشنج واسترخا ووجع ورک وپشت وزانو ویرقان پیدا کند وبهترین انتقالات آنست که بسوی اسفل باشد وبهتر خروج وانتقال آنست که بسوی خارج وبعد نضج تام وبعید از اعضای شریفه بود **فائده** طبیب میتواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول ونفث وضد آن بر بحران جید وردی استدلال کند وهرگاه مرض علامات بحران که مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند واگر دران جا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید واگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت کند وبحران تام جید باشد یا ردی نزد منتهی بود وگاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد وبدین سبب بحران تام در سرد یشاید بهوا در نگ کند پس طبیب را واجبست

بدانکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که بران امر مسهل و تغذیه موقوفست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز تپ اکثر از نصف باقی ماند آنروز را بر اسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار بر اسه نمیکنند بلکه داخل در روزی مینمایند که این باقی جزو آنروز است بالجمله اگر تپ مثلا در دو پاس اول روز شنبه آید آنروز روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نایبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تپ کرده شود و در اینجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود واما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید بعده آنرا تپ عارض شود پس حساب از تپ کنند نه از زاییدن و ایام بحران که در ان هیچ مستقر غات ممنوع است این سیزده روز است ۴م و ۷ و ۱۱ و ۱۴م و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۴م و ۳۷م و ۴۰م و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگر بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران آنچه طاق باشد قویتر از جفت در بحرانست در اکثر امر بتجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام و مثل اوم و احدی را بحران گردد و این اکثر بعد ششم بود یا استفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانکه امراضیکه در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سریعتر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده شود و انتظار چهاردهم نمیکنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و هر ضیکه در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روز است ۳م و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۸ و برای اینها احکام ایام بحران است بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط است و اینها مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد با انذار در بحران اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل است محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل است چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شده مشهور بعضی آنست چنانچه روز چهارم هفتم و یازدهم چهاردهم و هفدهم بیستم و یا بیست و یکم و بیست و چهارم بیست و هفتم و چون انذار یعنی خبر داده است پس هرگاه مثلا بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد که بحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعضی احوال بود و یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصا در محرقه و نایبه و بحران در هفتم یا نهم یا انذار چهارم در غب بسیار میباشد و روز نهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم یا هفدهم یا بیستم یا بیست و یکم منذر بود و بیستم بچهلم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و اموریکه آن علامات برای وقوع بحرانست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن از پهلو بپهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سهر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعده و رعشه و تغیر نبض از حال خود یا شرف یا انخفاض و عسر بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض او در شب پدید آید دلالت کند بر آنکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران در شب آینده متصل آنروز خواهد بود پس اگر با وجود این علامات نبض موجی بود مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و ابول

رنگین مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزه قوی و بعده تپ اشتداد کند و درد اعیائی و قوت قوی و علامات جید باشد لاسیما اگر براز و درد و بول کم شود دلالت بر بحران عرقی کند **و اگر** نبض عظیم و شاهق یا صلب و سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و پره بینی دفعةً و تمدد در جانب جگر یا طحال بغیر وجع و دیدن شعاعهای سرخ و تاریک پیش چشم و سیلان اشک دفعةً و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و درد گردن و ترقوه و طنین و صمم و سدر و عطاس باشد دلالت بر بحران رعافی نماید **و اگر** انضغاط نبض و انخفاض آن و سفیدی قاروره و ثقل و درد مثانه و نتوی ناف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و احتباس براز و قلت عرق و صلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند **و اگر** نارست بول و اختلاج لب زیرین و غثیان و ظلمت و غشاوه چشم یا تیارگی و تلخی دهن و درد فم معده یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعده لرزه و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ و زردی چهره باشد بر بحران قیئی دلالت نماید **و اگر** نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و مغص و قراقر شکم و ثقل شراسیف و تمدد دران و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول و عرق و گرانی در اسفل شکم و انتفاخ دران و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن او زیاده تر از عادت و بلندی و نتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند **و اگر** سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نباشد و گرانی در رحم و زهار و تهیگاه و در اعضاء درد و تمدد در آنجا و اختلاج در فرج و کشادن فم رحم و فرود آمدن آن در یافته حکم نماید که بحران طمثی خواهد بود **و اگر** نبض عظیم مائل بقوت و فقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و ثقل و اختلاج در نواحی مقعد و درد در کمرگاه و ضربان در حوالی مهره پشت و زهار و اعضاء شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

وآن قوت تپ مع ثبات وجع در موضعی از بدن و احتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تاخیر نضج یا عدم او مع صحت قوت و جودت نبض و لاسیما در امراض سلیمه رطبه عدیم النضج باشد و بعده وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التهاب و جهتی که دران عضو ضعیف است یا وجع مفاصل یا وجع متعب بر جهت انتقال ماده دلالت کند قیس عسر بول و گرانی سر و ثقل سمع و سبات و عروض ضیق النفس دفعةً علامت داله بر نقل ماده بسوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیه اسفل مع التهاب و انتفاخ در کنج ران یا در زانو و ورم و خوازجنس تهیج دران جا بر ده علامت انتقال ماده باسفل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زمانه دراز دوام نماید این منذر بخراج بود و همچنین توجه مریض بصحت بغیر بحران ظاهر و بعده بودن شریان صدغین شدید الانبساط کثیر الضربان و رنگ چهره و نفس متواتر و تنگی و خشکی سر و عروض خراج در مفاصل و فصل زمستان و سن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراج است بلکه از اسباب او ست و از دلائل قویه بر بحران خراجی تاخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست و درازی مرض حار زیاده از بست روز و ایضاً با وجود تا خر آن بحرانات تام نباشد و خراجات در امراض مزمنه اکثر و اغلب در اعضای سفلی باشد و در مرض حاد تر در اعضای علیا و در متوسط در هر دو جانب زیر و بالا

علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم و چهاردهم واقع شود و آنرا روزی مناسب از ایام انذار منذر بود و باستفراغ باشد نه بانتقال و نه بخراج و استفراغ او از اخلاط فاعل مرض و در جهت مناسب باشد و بیمار احتمال او بسهولت کند و حال قوت و حال نبض که در اوقات علامات صعب قوی بهترین باشد و خصوصاً چون هر دو در قوت ازدیاد نمایند و اختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضاً اگر عقب اعراض مذکوره مریض راحت و خفت یابد و اعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد و حرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات داله بر بحران ردی

اصول امور آنست که مخالف علامات جیده مذکوره باشد و این مثل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض و نضج بود و آنکه در روز غیر باحوری باشد و آنکه با وی نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیر خلط محدث مرض بود و آنجا که علامات بحران مع احوال متوسطه بیاید احوال بحران جید و احوال بحران ردی

ظاهر شود بحران ناقص غیر تام باشد یعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز باحوری که قریب او خواهد آمد تاخر کند مثل آنکه بحران در روز هفتم افتد و دران مرض
منقضی نشود بلکه بقایا ازان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه
مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض اکثر سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص بمرض او مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدوا و قرشی گوید که
هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفر قوت وغیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضوی بعضو دیگر مثل جذب بمحاجم کنند و نه
دران جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از نضج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل است
و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادهٔ مرض را باسهال ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یبوسه
و ثقل در امعا باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بحقنه ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی وغیره مینویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت
نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب ست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست میتواند که آنرا یاری دهند
بحسب ارادهٔ او مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم
پیش او نهند و بر دوای بیمار را در پوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک همی کشند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت تلیین داشته باشد تلیین طبع
نمایند و اگر مفتقر بادرار باشد مدرات نوشانند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و هیچ استفراغ
بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد تا
که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که از خسیس تر بود و ریختن ماده بران کمتر مضر بود باز گردانند بطریقیکه سهل تر باشد و طریق باز گردانیدن ماده از عضوی
بعضوی بر چند وجه ست یکی آنکه عضویکه برابر اوست بربندند چنانچه متالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو باز گردد دوم آنکه بر عضویکه برابر اوست محجمه و شیشه
یا شاخ بالگد و گذارند یا ادویه جاذبه گرم ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کنند و بار گران بردارد چهارم آنکه
اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویه مسکن درد بران استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بربطها و پایها از ساق تا کف بربندند تا ماده از بالا
فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد و روی بمعده و سینه آرد بازوها و رانها قوی بربندند تا باطراف برگردد و ادرار بول بتعریق بازماند و عرق بادرار بول
و اسهال بقی و قی باسهال بالجمله ماده را که از عضوی باز گردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا نزدیک مثلاً کسی را که از کام و دهان خون براید و خواهند
که بجای مخالف که قریب باشد باز گردانند بجانب بینی باز گردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر باز گردانند از اعضای اسفل رگی کشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد
و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از رگهای نیمهٔ بالا بکشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی باز دارند قانون کلی آنست که نخست درد ساکن نمایند که
بعد سکون آن باز گردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی
بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون باز گردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود بجهت قلت ماده پوشیده نماند که
اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحرکه بود باز گردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرارت بود لا محاله مع استفراغ
باید کرد تا آفتی دیگر نیانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست
و بالعکس و اگر بجانب راست مائل بفوق بود در آنهمان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ
باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع مادهٔ جگر رگ از دست چپ باید زد
و برای ارجاع مادهٔ دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت و اختلاج مادهٔ احشا بر تقدیریست که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و بعد از آنکه

ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو مؤف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار
ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام اماله او بیفائده است بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم است یعنی آماس و آن زیادتی غیر طبیعی است که در عضوی حادث شود از ماده فضلیه بحدی که موجب ضرر گردد و درد آرد بمس کردن او و یا بغیر مس و مواد یکه از ان اورام پیدا شود شش است یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و هر ورم یا حار باشد و یا غیر حار و ورم حار یا از خون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر از انست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون و صفرا و یا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود و سودا احتراقی حار باحتراق که در ماده حاصل شود و در ان باقی ماند از حرارت چندانکه آنرا مدخل در اورام است پس ماده ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشند و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند و اما ورم غیر حار یا از ماده بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع است اگر مادهٔ آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود و ورم رخو گویند و اگر خارج از ان و متمیز در غلافی باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حار از ان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم در خاوت و رقت او حتی که مشابه مادهٔ سوداوی مادهٔ ریحی گردد و اما اورام حادث از مادهٔ سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن مادی باشد صلابت گویند و اگر این هر دو غیر بود و اگر خارج بود و مولم نباشد اقسام غدد بود که از ان جمله خنازیر و سلع است و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیلهٔ مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آن انست و اما اورام ریحی دو نوع است اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره است و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار است چنانچه اورام بثور کبار است و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شری دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و مختلط مانند حصبه و نملهٔ متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثولول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی باشد نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم و هر واحد ازین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ و این مختص باسم فلغمونی مطلق است و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد دوم کائن از خون محمود رقیق و آن فلغمونیست که جلد را تنها فرا میگیرد و این شوکه و شرای دموی است و با ضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرایین سوم حادث از خون ردی غلیظ و ازین انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر حرارت و احتراق او اشتداد نماید جمره حادث گردد و احتراق و خشکریشه پیدا کند و بدتر از ان نار فارسی است چهارم حاصل از خون ردی رقیق است و این فلغمونی مائل بحمره بود مع حرارت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمرهٔ فلغمونی باشد و اگر حرارت او زیاده تر بود حمرهٔ ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشکریشه حادث شود و چون مادهٔ ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد و آن از جمله اورام طاعونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و طاعونیه آن در سال وبا کثرت بیشتر پیدا میشود و ردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو منجر گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد مادهٔ او باشد و گاهی بسبب عظم آن ورم و دواً از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود و بدانکه اورام کمتر از مادهٔ مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بودند از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود و با وی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ و انتفاخ است که در عضو حادث شود از فضل مادهٔ که تمدید بالای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود یا کم نماید و یا در میان عضو منتقل شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب شش است

یکی قوت عضو دافع ماده چون اعضای رئیسه و شرایین و اورده دوم ضعف عضو قابل ماده که اعضای قوی آنرا دفع نماید و ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد
و لحم غددی که در مغابن ست و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه بدان آفات رسیده یا در حالت حمل یا بعد آن سوم کثرت ماده فاضل در بدن بسبب سوء تدبیر
انسان در صحت او مثل کثرت اغذیهٔ ردیه و قلت ریاضت و استحمام چهارم ضعف قوت غاذیه که در عضو قابل ست پنجم فراخ بودن مجاری که دران فضول از
عضو قوی بسوی عضو ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از عضو دافع و اما تولد ماده در عضو بسبب ضعف غاذیة العضو بود پس غذا که
بسوی آن آید انهضام تام نیابد و فضله دران باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آنکه عضو ممتلی و متمدد شود و دران ورم حادث گردد پس هرگاه در عضو
از اعضا ورم بیکبارگی پیدا شود آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر بسوی آن باشد و این در اورام حاره بود و هرگاه ورم بتدریج حادث شود و اندک اندک
بیفزاید این یا از انصباب فضول اندک اندک و یا از فضول متولد در عضو باشد و این در اورام بارده بود و هر واحد از اورام یا مفرد و بسیط باشد و حدوث او از خلط واحد
از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیار ست زیرا که گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکیب او
یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط ازان بیشتر یا کمتر بود و لهذا اورام مرکبه بحسب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار بهم رسد و شناخت این اورام از دلائل مختلطه
بود پس آنچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تمیز او صعب بود و آنچه ازان مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود
و ازین اورام مرکبه بعضی را نامیست که بدان معروفست و بعضی را اسمی نیست جرجانی و ایلاقی گویند که مادهٔ اورام و بثور گرم یا خون بود یا صفرا و تا خون طبیعی
از حال خویش متغیر نگردد و سیلان نکند و یکجا جمع نشود و ازان آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرمتر شود و تیزتر گردد و سیلان کند و ازان آماس و بثره
پدید آید و همچنین صفرای طبیعی که آنرا احمره گویند مادام که بر حال خویش بود ازان آماس تولد نکند از بهر آنکه بس لطیف بود و لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود و با خون در رگها
بگذرد و بهمه اندامها رسد یرقان زرد ازان تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت در گوشت نپاید و بظاهر جلد آید ازان نمله تولد کند و اگر
غلیظ تر بود و لختی در گوشت نیز بماند از وی نملهٔ آکله تولد کند و همچنین از سودای طبیعی یرقان سیاه تولد کند و چون از حال خود بگردد ازان آماسها و بثرهای سوداوی تولد کند
چنانکه گفته آید انطاکی گوید شک نیست که خلط مندفع بسوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سر که وصول او بجلد که بسوی آن متوجه
شود بطریق رشح بود و پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بسا است که ازان اذیت مطلقا حاصل نشود بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام گردد
پس برین اصل واجبست که هر ورم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط بلحم بسرعت بثره آرد اگر حار باشد و منتشر شود بلا تآکل اگر لطافت او اشتداد
نماید و انفجار او سهل گردد چون از حدت خالی باشد و الا منعکس شود همه آنچه گفته شد مسیحی گوید که ورم درد میکند بحسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر سازد
و یا حدت او که نخس و تآکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغطه آرد پس بعض این آلام بسبب سوء مزاج و بعض آن بسبب تفرق اتصال باشد و یا بسبب اجتماع این هر دو
و ورم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال بحدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید و لیکن شدید التمکن و کثیر الاذیت
برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و بتغیر مزاج و بضغطه و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم بسبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد ابو منصور
گوید که سبب وجع در اورام تقیح آنهاست بهر آنکه خون را در ان حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض میشود پس وجع هیجان کند تا آنکه غلیان او ساکن گردد و ریم شود
بمنزلهٔ خاکستر از احتراق چیزی و اما ضربان مخصوص باورامیست که در قعر لحم باشند و آنچه ازان در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آنرا حمره نامند مصنف
خلاصة التجارب گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر بسبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف العضو بود تا حجم آن عضو
بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده تر شود آنرا ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خردتر آنرا بثره نامند و ازینجا واضح گردد که
بثره مطلقا آماسی باشد خرد و ورم مطلقا بثره بود بزرگ و اکثر اطبا بران رفته اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند
چون استخوان هرگز نباشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و اصح قول شیخ ست چنانچه میگوید که ورم عارض میشود باعضای لینه و گاهی عارض میگردد
چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی غذا فضول را قبول کند چون دران نافذ گردد

وایضاً بارد بالفعل بکار برند و در اورام بارده مخلوط بچیزیکه در او قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفار الطیب باشد و واجبست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام حار و بارد و در تزیید امعان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه بانتها رسند پس دران هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط بر محلل صرف اقتصار نمایند و واجبست که در ورم بارد در خواتیمچه تحلیل او کند نشاف مبین بیشتر ازان باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در انجا امتلا از اخلاط نباشد یعنی آنچه باعتدال اخلاط باشد واجبست که معالجه آن در ابتدا بارخاء و تحلیل کنند و الا اگر در انجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه اول نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی یا بادی مع افق بامتلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدنست در ابتدا پس خلط میان آنها و میان محللات پس اقتصار بر محللات صرف و اما چون عضو متورم مغرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قرب او دوای رادع نمایند نه بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست غیر آنکه بپیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن اورام و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر بعضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس و بسبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم بسوی عضو رئیس بازگردد و ازان ضرری بهم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس باپیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازینجهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم در جذب ماده عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل ریم کنند پس گاهی خود بخود بشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف هر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزیکه دران باوجود حرارت تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طابخ منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسیکه طلب انضاج بمثل این منضجات نماید بران واجبست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی دران ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات و مسددات استعمال نکند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعده ادویه که دران تحلیل و تخفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود پس احتیاج بجذب او طرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و این جذب گاهی ممکن بود بنداک و گاهی بوضع ادویه محمره مقرحه جاذبه از باطن و محاجم ناری قویتر ازان هر دو تدبیرست و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجبست و فصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه پس جا و جد ابتدا قانون دران آنست که یکبار تلیین آن نمایند بدوائیکه اسخان او و تخفیف او اندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد تحلیل گردد بعد ازان محلل قوی بران استعمال کنند بعده اگر از تحلل خوف تحجر باقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همچنان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اورام نفخیه یعنی ریحیه مثل تهیج را معالجه بچیزی نمایند که مستحیل کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام[۱] و ایضاً واجبست که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریح نمایند یعنی تنقیه ازان ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد و الا واجبست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل ریح و استعمال ادویه مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضو ست و استعمال حمام یابس گرم و گاهی محاجم ناری و علاج بانها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه تام بیدن از فضول حاصل نشود و آزار اورام بعضی اورام قروحی ست مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند و لیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور اقتضای ترطیب مینماید بلکه میباید که تخفیف آن نمایند[۲] انطاکی در نزهت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بضد اوست و اگر مستند بعضو رئیس باشد تقویت او بران مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و دران بوضعیات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام را چهار زمانه ست بلکه هر مرض را و آن ظهورست و آنرا ابتدا نامند و تزید و وقوف و انحطاط و شک نیست که واجبست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجبست نظر در چیزیکه بدان علاج در یو قت باشد بلکه واجب بود صرف همم انظار بسوی آن[۳] و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت بفصد و تبرید ست در ورم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان در خلط یابس و اصلاح کیفیت و کمیت هر دو در غیر یابس بعد ازان تنقیه بماء الشعیر و جمانه و خیارشنبر و کدوی مشوی و مزج اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل بقول و ماش و عدس و تبرید موضع

۱ ... بسبب ... اورام ... علاج ... است
۲ ... بدانکه ... مرض ... غالب ... نقیع ... تخفیف ... علاج ...
۳ ... بدانکه علاج ... ماده ...

بمثل مورد و بنفشه و صندل و سرکه و کشنیز تر و در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر تکون ماده و قریب او از جلد ظاهر شود استفراغ بشرط نمایند تا مؤدی بتجفیف و فساد عضو و حرارت نگردد و بعده اصلاح بشروط مذکوره این قانون عام ست و آنچه تحلیل اورام حاره میزودی نماید حنا و مورد ست هر دو بسرکه و آب کدو و کشنیز سرشته و کذا حی العالم و سفیدهٔ بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سخالات همه معاون خصوصاً ضماد و برای اورام بارده شبح و غاریقون و قطران و میعهٔ سائله و زعفران و آرد حلبه و فرفیون و اشق و سرگین گاو و بعسل یا زیت و برای مرکب بدانچه ترکیب یابنها کرده شود عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه ست و در تراید طلای رواد ع و آن هر دوای بارد قابض ست مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب الثعلب و در وقوف بارواد ع محللات و آن هر دوای حار رطب ملطف ست مثل اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و بیخ خطمی و در ورم بسیار مطبوخ و در انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنضج بپردازند بدانچه در دمامیل بیاید و دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با اسفیداب ست و کذا لبوبذر و صندل و برای ورم حار در ذات اسپغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده بروغن گل آمیخته مجرب ست و از مجربات نامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خرما بسرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام اشنان سوخته یا حلبه و باقلاست و ترک لحم و شراب و جمله اورام و بثور مناسب ست و در ضرور ات علاج بحمودات نمایند و علاج اقسام بثور در بثور مفصل گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که ماده او خون باشد و شیخ الرئیس مینویسد که اولا اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند و بعد از آن بر ورم حار را میگفتند و بعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن در اکثر با ورم حمره یا صلابت یا تهیج منقارن گردد و میتوانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از آن ورم فلغمونی در ظاهر حادث نشود و باید دانست که چون بثور دملی در مقدار تجاوز کنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردند و مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوء مزاج حار بلا ماده و گاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار بلا ماده باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در ان عضو تنها اثر کند حادث شود و همچنین همواره اشتداد نماید و از آن در عضو فساد حادث گردد و اگر از سوء مزاج با ماده باشد و با خون تنها بود از آن ورم معروف بفلغمونی خاص حادث شود و صاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو عفونت حادث شود از آن ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی بحسب عضو حادث در ان مختلف بود پس هرگاه در سر و چهره باشد ماشرا نامند و اگر در غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند و اگر در طبقهٔ ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود آنرا ذات الجنب و اگر در ریه بود ذات الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود داحس و اگر در لحم رخو که زیر بغل و کنج ران و در گردن و پس گوش هست پیدا شود و در ان سرعت نماید آنرا طاعون و اگر بسرعت ریم کند خراج گویند و چون در غیر این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آنرا انطلا ما نامند

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسبابیست که بعضی از آن سابق بود و از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگرچه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از آن بادی مثل فسخ یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع و ضعف و گاهی بسوی آن مواد میل کنند پس در مسالک ضعیف محتبس گردد چنانچه در قروح و جرب مولد اورام در مواضع خالی عارض میشود و انطاکی گوید که سبب او اکثار از اغذیهٔ رطبه است مطلقاً و حار رطب بسیار و قلت استفراغ و اصحار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر و امتلا و کذا احمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ و رم و تپ و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول ست و شیخ میفرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد و قلت قبول برای انغماز ست و ضربان اگر ورم عارض یا قریب شرایین باشد و یا عضو عصب بلی حس او آمده باشد و بقدر کثرت شرایین بزرگ [illegible] و تحلل او اگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن و سرلیج باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد [illegible]

فلغمونی بتزید تجسم و تمدد ظاهر گردد و انتهای او بانتهای این و درین هنگام ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی آنست
که با انحطاط شروع نکند و نه ریم کند و مثل این مؤدی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم و کثرت مادهٔ او بود و بسا ست که بسبب خبیث
ماده بود و اگرچه ورم کوچک باشد و بدانند که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت و لهیب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند بازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم
گردد و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و مجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد از آن فلغمونی در لحم
حادث شود و علامات مذکوره قویتر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود از آن فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره
دران ضعیف تر باشد و باوی ضربان نبود و جرجانی مینویسد که مادهٔ خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته بود و بس گاه باشد که مادهٔ صفرا که با آن آمیخته بود
زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچون تبخج نماید و برنگ سرخ و بلمس گرم بود و صلب نباشد و گاه
آماس پخته شد در دو ضربان آهسته گردد و خضر گوید که مآل ورم دموی بیکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین درد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک
خفت یابد تا آنکه بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلای
او به نتوء و تمدد اخذ کند و بنرمی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد و درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد و این بسبب
تحلل رطوبت آن و بقیهٔ مادهٔ صلب بود و درین درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد و گاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه
عفونت و فساد پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق و منافذ که در جلد است فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد و پس فساد و تعفن
بسوی آن سرعت کند و این فساد مسمی بغانغرایا است و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سفاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که
رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران نحتی فشارند سرخی آن زائل نشود و اگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد و سر کند و در پیش آن
بزودی صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود درد و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کنند و زلو چسپانند
و تبرید لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند

و آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا بمسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ
و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود بگیرند رسوت یکدرم موم سفید
دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت ساییده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود در پس گوش یا زیر بغل
یا بن ران ورم باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند بدستوری که در اورام
مغابن مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویهٔ محلله
مرخیه مانند برزکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و بعده در زمانهٔ انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانهٔ انحطاط بر محللات صرف
اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و در ریم کند و در دو تپ شدت کند آنوقت منضجات مانند برزکتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو ریوند چینی
جنرات با هم پخته از منضجات قویست و چون نضج یابد درد و تپ ساکن شود و اگر دست بران نهند فرو رود و آنرا از ادویهٔ مفجره و یا بآهن منفجر گردانند و هرگاه ماده
بکلی مستفرغ گردد مرهم زرد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام حار ضماد عصارهٔ جراده کدو و شرب و ضماد خما هان که آن حجر صرفست
محکوک بر مسن بکی اخضر بآب و ضماد بیخ فاشرا که آن کرمة البیضاست و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا سمسم الملا نامند
و با گوشت پخته بیخورند هر واحد مجرب سودمندیست و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم قطونا و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ بید
گل بنفشهٔ تازه کوفته با آرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محلل است و کذا آرد ترمس بسبوس و آب آمیخته و کذا اسفیداب ارزیر بآب عنب الثعلب و کذا
گلنار و مغره بسرکه و کذا مداد محلول بآب و کذا کنجد غیر مقشر و کذا تخم حماض سواقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز و روغن گل

وسرکه وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ تازهٔ او وکذا تخم اسفاناخ بگلاب وکذا رصاص محکوک بعض او بعض با یکی از عصارات بارده وکذا آب کرنب
بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو که منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا
آب خرفه بآرد جو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا سیرو ج بسویق وکذا بیخ او بگلاب و سرکه وکذا برگ سرو و آرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک بآب پخته وکذا
صندل سفید وطحلب آب کاسنی وکذا صندل سرخ و آب خرفه وکذا آب کاسنی بآرد جو و روغن گل آمیخته وکذا گلاب و سرکه و حنا وکذا مرداسنگ بآب کاسنی وکذا عدس مقشر و سویق وکذا
حب الآس سفید که قوی تر از سیاه ست وکذا اقاقیا در ابتدا وکذا گل مختوم و سرکه و روغن گل وکذا شاه صینی بسرکه و گلاب وکذا آب بهی و سرکه و جو وکذا مازوی سبز بروغن گل یا بسرکه وکذا اسفیدهٔ
بیضه و اکلیل الملک وکذا ریوند بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب و روغن گل وکذا اسفاناخ بگلاب در ابتدا وکذا پوست انار ترش وکذا حضض و عدس مقشر بگلاب و سرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر
وکذا برگ برنج وکذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان ست وکذا اشکر و ترمس سوده و آرد جو بآب سرشته وکذا گلنار سوده بآب حی العالم
سرشته وکذا شکوفهٔ انگور وکذا حجر الیهود ذکر برای مرد و انثی برای زن **وشرب وضماد** تخم خشخاش وکذا گل بنفشه وکذا زرشک مطبوخ وکذا آب
خار خسک وکذا آب شاخ انگور و خیوط و برگ نرم او وکذا هلیلهٔ زرد وکذا کافور وکذا ریحان کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان **وشرب**
عرق عناب بشکر وکذا ترنجبین وکذا مقل مطبوخ بسرکه وکذا نیل هندی ربع درم **واکل وضماد** بقلهٔ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا
خبازی مطبوخ وکذا بقلهٔ یمانی وکذا عدس مقشر وکذا بقلهٔ عنب الثعلب **وتعلیق** کهربا بر صاحب ورم حار **وتبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط
سرکه در اغذیه و طلای آن هر واحد نافع ورم حار ست **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حنا
صبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ مامیثا هر یک پنج مثقال افیون
پنجاه مثقال زرد چوب دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه بآب مامیثا تر کرده و خشک نموده اقراص سازند **حب رادع** نافع اورام و بثور گیرد رسوت هلیلهٔ سیاه
اقاقیا پوست انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و بآب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل
اورام و غدد و لوزتین کار تنزوی خطائی میکند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه
اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زرد چوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و بآب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند
و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرد و عوض کریله و خستهٔ انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل و فوفل و زرنباد و زرد چوب و آرد داخل ست **دوا برای**
ورم و موی کله در هوای سرد بعد فصد سر و دو ارسال علق عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده
نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و عنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یکتوله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی
اکلیل الملک عوض مغز فلوس کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی
شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یکتوله
عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سابیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد
قیفال در تبرید مذکوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند
جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند و در ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند ضماد رادع و محلل جدوار رسوت
بآب کشنیز تازه ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده بآب عنب الثعلب تازه بعمل می آید بعده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ
بشویند **ایضاً** که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیرگاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران
سوده و موم صاف در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای فرط تحلیل بابونه و خطمی و حلبه و غیره افزوده میشود در سن یکهزار و دو صد
و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد و از فصد و تنقیه حوزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد

حکایت

بعمل آورد و استعمال دو سه مرتبه بعون شافی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافه مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی ابتدا آن
کنند صندل سرخ زعفران برابر بآب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر بآب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه بآب کرنب
طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمول ست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک
حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند **ضماد مفجر** مستعمل در اورام حاره بعد نضج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمر هندی
مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو پخته زرده تخم مرغ روغن بیدانجیر زهره گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد سحوق نیا سرگین کبوتر
بر آنجا پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** مفجر ورم مغز پنبه دانه مغز گردکان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر در هم آمیخته مثل مرهم سازند
طلای تردی که در جمیع اورام حاره مجرب ست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض گلی بوش دربندی سفیداب ارزیز فوفل گهنی بزرالبنج سفید
مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یکجزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته بآب کشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند هر گاه حل
که درین باب مجرب ست مرداسنگ ده درم صلابه نموده باده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما**
ابوسهل گوید که هرگاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع دران ورم و تحلیل از اشیای مرخی
و محلل باسخان و ترطیب آن و باشیای جاذب ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که ازان چیزی بسوی عضوی بریزد
و ورم حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد ازان معالجه عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال
نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوی عضو بقبض خود و فانی کند آنچه دران حاصل شده به یبس خود و تقویت عضو نماید بتطفیه حرارت
او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخا
او نماید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون دران پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد در گرما و نیمگرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول
بشراب قابض یا بآب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد ازان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند ادویه که از شان آنها دفع و تخفیف
وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد دیگر و مرتبه استعمال کنند و آن ضماد اشیائیکه
دران قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا سرکه ممزوج ست بعد ازان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند بعده
معالجه نمایند باشیائیکه دران تخفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم بر حرکت باشد بسرکه ممزوج یا بشراب بشویند و اگر درانجا ورم
حار باشد ضماد مرتب بعدس و اگر درم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و با
سرکه ممزوج نزد فرط حاجت بتطفیه نهند و هر ورم که از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او دران پیدا شده دلالت میکند بر آنکه این فضول را استفراغ
ازان عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی و محلل و اشیای جمع کننده ریم و شرط
بمشاریط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که اراده تحلیل فضله حاصل دران عضو باشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او
باشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول بسوی عضوی از اعضای رئیسه جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آنست که اولاً استفراغ جمیع بدن ازان خلط کرده شود
بعد ازان اشیای دافع و مانع و مخفف و مقوی استعمال نمایند امادهای دافع برای منع ماده منصب بسوی آن عضو بود و امادهای مخفف برای فنای ماده حاصل
در عضو و امادهای مقوی برای تقویت عضو ست تا آنچه دران حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغمونی را در ابتدا
بعد تنقیه همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین جهت که این دو وقت وسط
میان ابتدا و انحطاط اند باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قوی تر و محلل در وقت انتها بیشتر و قوی تر بود
و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که دران علت فلغمونی بالتحقیق نباشد پس باید که علاج باشیای مر

وتحلل نمایند و تنقیه باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند بوعلی سینا مینویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا امتلا شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج ماده غریبه محدث ورم ست و این بمرخیات و محللات ملینه بود مثل ضماد آرد و گندم مطبوخ بآب و روغن و گاهی شرط غنی کند و مونت را کفایت باشد و خصوصا چون ورم کثیر الماده بود و اما اگر با امتلای بدن باقی شود پس واجبست که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند بسوی عضو زیاده از انچه تحلیل از ان نماید بلکه لازم ست که تنقیه ماده بفصد کنند و گاهی احتیاج باسهال افتد بعد از ان استعمال مرخیات نمایند و قریبست علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد و فرق آنست که این محتاج برادع بسیار در ابتدا نیست چنانکه او محتاج بدانست بلکه کمتر از ان و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجبست که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ یا بنابر آنست که بدن غیر نقی بود و یا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او بسوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد عضو را از ورم ضعف حادث میشود و پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم ست که درین رعایت شرائط معلومه از فصل و سن و بلد وغیره نمایند و ابتدا برادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد تجدید در تبرید با دخال مرخیات با رادع مقابله نمایند و هر قدر که در تبرید باقی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی وقوف و رسیدن حجم و سطح بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و محففات در منتهیات خلاص کننده ست و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین درد است و محففات بهر آنست که بریع منع بقیه ماده از بودن ریم کند پس اگر بتمامه زائل نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آنرا چیزیکه در ان حدت باشد تحلیل نماید و گاهی از ردع شدت در دبسبب احتقان ماده و از نکاد عضو بنابر تغلیظ بسبب برادع عارض شود و گاهی از ان ارتداد ماده بسوی اعضای رئیس گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی افتد کنند خصوصا چون معالجه بدان در اخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت درد طبیب را محتاج بادویه مرخی ماده بغیر جذب میگرداند و گاهی بادویه تبرید ضعیف بود که ادع ارخا نشود و اما از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن میسازد و الا آنکه انچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از ان آمده باشد و خود نها قابل از ان مثل مفرغه باشد برای آنها پس دران حالت بسوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که دران تسخین و ترطیب بقوت باشد استعمال نمایند اما ادویه رادعه پس انچه متوسط ست عصارات بقول بارده ست که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده ایم مثل عصاره خرفه و کدو و کاسنی و عنب الثعلب و غیر آن و عصاره عنب الثعلب خاصه و جرم او کوفته برای ضماد نیکوست و عصاره برگ اسپغول نیز و قیروطی بآب سرد و گاهی دران اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده کفایت این امر کند و کاکنج قویست در ابتدا و همچنین پوست انار و حی العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصا در سرکه ممزوج بآب و ایضا سماق و طحلب بسیار نیکو پس اگر احتیاج بتقویه تر از ین افتد دران صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و بنج و حشیشه معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جید ست و گاهی اعانت تخفیف و قبض آنها بزعفران کرده میشود و ترطیب در ابتدا بسیار خطیرست و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم انجامد و ورم در سبزی و سیاهی آغاز کند پس اگر خوف چیزی از ینها باشد ضماد آن موضع بآرد جو و لبلاب و چیزیکه دران ارخا باشد باید کرد و اگر از ینها چیزی ظاهر شود شرط بران وضع زنند و خون بگذارند و انتظار ریم و نضج نکنند و این آنگاه ست که ماده منصب بسیار مفرط بینند و گاهی عضو بمیرد و از بشره بعضی غائر تر و بعضی ظاهر تر بود و این بحسب مکان ورم حال عضو باشد و بعد شرط آب دریای شور و سائر آبهای شور نطول سازند و چیزیکه دران ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت رش و نطول نباشد اقتصار بمرخیات کنند و بدانند که استعمال ادویه قوی الردع در اول و قوی التحلیل در آخر ردیست مهما امکن حذر کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمره و از تحلیل شدید درد حادث میشود پس اگر اراده تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و روغنهای مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه تسکین دهند و لیکن بگل ارمنی در آب سرد گداخته یا موم روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آنست که از گل و زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل ست و بعد ازین مطبوخ بگل سرخ و یا مرداسنگ بروغن گل پس اگر این ادویه و امثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا و انتهاست و سرمق و خار خسک و کرفس و بادروج همین اثر دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه عقید عنب و اندک موم بریشم یا پنبه زوفا در گرما سرد کرده و درسر انگم نهند

مضار رادع

یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع داخل کنند و هر گاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند و طریق نضج و گشادن اخذ کنند پس هر گاه ورم بانتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزر کتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون و درم مرهم قلقطار تخفیف بغیر وجع سست و لهذا استعمال او نزد سکون لهیب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج بتخفیف از عصب بیشتر است و کثیر اللحم از روی حاجت بسوی تخفیف آنست که شرایین کمتر باشد و بسا است که حاجت بیشتر از قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت بتفتیح از اورام حاره افتد آنست که سر او را باسفیقول و حوالی آنرا بلطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با مرهم طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند دا و چنان باشد که بروغن نیمگرم و آب گرم آنرا غرق سازند و بآرد جو و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بربندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال نمایند مگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از خلط اردی موجب ورم کنند یا بفصد یا باسهال و بعد از آن شگاف دهند و اگر حدوث او از انصباب ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد فصد سر رو نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند بعده بر عضو وارم در اوائل امر ما دام که ماده در انصباب باشد باشیای مبردهٔ قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جرادهٔ کدو و طحلب و اسفیقول مضروب بیکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و بایکی ازین آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تشدید ماده و منع او از انصباب است صفت دوای نافع درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده با آب کاسنی و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نیز و آنکه ورم در تزیید باشد باید که باشیای قابضه مانعه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو و خطمی مخلوط سازند و با آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد پس آنگاه باید که اشیای مانعه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای نرد و بوش در بندی محلول بآب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اوائل امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در آن پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقهٔ کتان مبلول بسرکهٔ ممزوج بآب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیهٔ حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو و بنوباش و اسفاناخ و سرمق و سرکه و زیت و مغز بادرنگ و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در اینجا تپ باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هر گاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست که اشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزر کتان یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر باین چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هر گاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که باشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزر کتان با آب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر قیصوم یا با شد باسفیقول ضماد سازند و اگر این هر جمع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر آرد جو مطبوخ با آب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم آبیکه در آن بابونه و اکلیل و بنفشه جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین و جوش کرده شیرهٔ او برارند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه سرشته و یا بگیرند آرد سبوس دار و بشیرهٔ انجیر و روغن سرشته و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ و تخم مرو و بزر قطونا و باهم سرشته بر ورم لزوم نمایند که این نضج دهد و اگر شیرهٔ انجیر مطبوخ گرفته بزر کتان و حلبه هر واحد یکجزو و پرسیاوشان نیم جزو زوفا ربع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس با ریک سوده بزر کتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد و ریم کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هر گاه نضج یابد و ریم کند و نکشاید شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاجش جدا بیان یابد

محللات

منضجات

جبر جانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد ازان ادویه
رادع بکار برند و در میان ادویهٔ محلل با رادع مرکب سازند و بآخر همه محلل بکار برند و ادویه را وصفه سابق مذکور شد و ادویه که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده درینجا
سود دارد و آن هو ادر میان شعرها بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حنا و صبر کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یکجزو روغن
شش جزو گداخته بابونه باریک سوده بسرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و دران روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد
کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا بسیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره
نباشد پس صواب آنست که اول تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردی کنند پس ادویهٔ منضجه بر نهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت
و ادویهٔ منضجه و محلله غیر مسخنه ضماد باید کرد صفت ضماد که ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آنرا وصف کرده
آرد جو را بسرکه یا با آب کشنیز تر بسرشند ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه ببینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلا
قوی ست و اخلاط ردی از عروق یا اعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیهٔ بدن
کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت بمحلل قوی باشد
بدان ضماد سازند و اگر ببینند که ریش خواهد کرد ادویهٔ مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که دران عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شگافت تا
رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا تمام نضج نباید شگافت ابن هبة الله می‌نویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف است اگر سبب
بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود با دویهٔ محلله مثل موم و روغن و آب نیم‌گرم کنند و با آرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب ریاحین بشویند پس اگر دران خون فاسد جمع شود
شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده با دویهٔ منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب
مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویهٔ رادعهٔ فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب ارزیز و شیاف مامیثا و آب کاسنی و [illegible]
و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطه که تا ابتدای اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند
تا خون ازان سائل گردد بعد ازان بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تپ باشد مریض را از غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد ازان سکنجبین
و باید که شیرهٔ تخم خرفه با آب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض
باختلاط آید ضمادی که دران پرسیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر بمیل کردن مؤل گردد بتقیه و طلی نضج دهند و اگر نضج
دشوار شود بچقندر و روغن کنجد ضماد سازند نیم‌گرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن باندمال آن پردازند ابن
الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری
و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب کاهو یا بآب حی العالم ضماد کنند
و اگر درد شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بنفس ورم قیروطی و از گوشت
و شراب مریض حذر کنند و بهر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انار مشمش هر واحد پنجاه درم
بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم با شیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند
اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ آن نمایند و اگر عدو
او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه به بردات نکنند که آن حقن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بنضج
که بادی تحلیل باشد مثل مغز نان با آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبی که دران حلبه و بزر کتان و بیخ خطمی و روغن زیت مغسول جوشانیده
باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند ضماد نمایند و بیاز

مطبوخ بروغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضج دهد و چون نضج یابد شق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت جندی
گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو
و نیلوفر بنوشند یا سکنجبین بشیره خیارین بعد از آن تلیین طبیعت بحقنهای لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه بشیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا بحب
اجاص مسهل آورند و آنچه بتسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل برهم زنند و خرقه کتان بدان آلوده بر ورم نهند ابو منصور گوید که
اگر ورم از خون و صفرا باشد فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضا قی کنانند تا بدن او پاک
گردد بعده میل باغذیه نمایند که اخلاط جیده پیدا کنند و اسهال بمطبوخ هلیله یا ماء الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا با دویه مبرده مقویه عضو مثل ادویه
مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده نکند دران ادویه مخدره مثل بزرالبنج و افیون و مهر وج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بنج تر و مغز نان سفید بسازند
و بعد سه مقشر با آب کشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمیکند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو
در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویه مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر
و همه را بانجیر جمع کرده ضماد نمایند و یا مویز منقی از تخم بمثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل
کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند و یا جرجیر بروغن گاو پخته ضماد سازند و ادویه مبرده مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیه بدن و بعد استقصای شدید
خضر گوید که آنچه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول آب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد
دوای رادع درینجا نیز جائز نبود مگر آنکه ضعیف بود مثل روغن گل نیمگرم و آنچه از سبب بدنی باشد روادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب کشنیز سبز
نیمگرم استعمال کنند و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب کشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه
کفایت باشد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله ملینه مثل حلبه و تخم کتان با روادع آمیزند بار دا بنها کماد و آب مطبوخ اینها
نطول و ثفل اینها ضماد سازند و یا زردی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو و کمه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر
و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه مر طلای خیار شنبر بروغن بادام شیرین می نمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل است و مرهم داخلیون
تنها در انتها نیکوست انطاکی گوید که علاج فلغمونی اولا فصد است پس تبرید و نطول مثل بابونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد از آن این ادویه ممزوج مثل صندل
و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و مازو بعده در اخیر خاصة چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار مجربست و خشخاش و کاهو
و برگ انار و حنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا کدو و گل سرخ و آنچه ازین هر دو از روغن و غیره باشد گیلانی مینویسد در فلغمونی
که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضا در انجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس
ذکر کرده که شرط خفیف در فلغمونی سبب فساد او و ابلاک عضو ست و شرط عمیق سبب شفا و صلاح او ست و در ابتدا خوف از محللات بچند امر میباشد یکی تحلل
ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و اسخان او و بدانند که سبب
ورم اگر بادی باشد استعمال روادع قویه دران البته جائز نیست و خاصة اگر درد شدید باشد فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج بتقویت
و وجع بود و اگر چنین نباشد لازمست که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شگاف با آهن باشند آن بعمل آرند و
درین باب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح است بمثل مفرحات یاقوتی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس از آن بپرهیز از استفراغ و اخراج خون
بلکه بروغن نیز اگر واجب بود و خوف از غائله او باشد غنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر متوجه بسوی قلب مشاهده کرده ایم و این امور از اسرار است که عادت
اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر برا اولاد خود ها و ما در تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذلک بدن ممتلی باشد احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه مثل فراریج
و مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب است و اگر چه در بدن امتلا ظاهر نشود

گر آنکه بدین بسیار یا کی باشد و جمله فضول همان باشد که مادهٔ ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و اما ردع را در ابتدا اشتراط است که در معالجات کلی او در اینجا مذکور شد
از انجمله اینست که ردع واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی مغابن نباشد با آنکه درین نیز استثناست زیرا که گاهی ردع در مثل این صور
جائز بود اعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر در ورم سر بعیتر بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که در ان ردع جائز است
و اگرچه مادهٔ او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل در ان مهلت است بخلاف خناق صعب و اما وجوب تحلیل
در آخر برای ازالهٔ مادهٔ مورمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهتر آنست که از رادع منع زیادتی و از محللات ازالهٔ مادهٔ ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل
اعضای عصبیه مانند آن باشد باید که استعمال رادع بتسخین گرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو است و آنرا بالعربی حبشه گویند و آن نوع ردی از فلغمونی است که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم و خبث و رداءت
ماده با ختلاط شروع نکند و بجمع ریم نیز نگراید تا بحدیکه عروق و شرایین آن عضو را منضغط سازد و از انبساط و انقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت
فرو میرد و چون انطفای او بنهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از آن سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود
و مقدمها و را ما دام که بحد فساد و تعفین عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان او ساکن شود آنرا
غانغرایا مند و شیخ میفرماید که عضو را فساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر آنست و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو و یا بسبب
جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع اما مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیه ساعیه سمی الجوهر و آنکه بران خطا واقع شود
چنانچه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است و آن
سده یا عرضی مادی بود و مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی از ان یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی
که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود و مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ المادة مسدد منافذ و مداخل نفس که بدان
روح حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از آن در ابتدا بود و حس عضو ذی حس فاسد نشود غانغرایا مند و خصوصاً آنکه
در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود و ابتداء او یا عقب ورم آنرا اسقاقلوس گویند
و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی اینست و همه این عارض میشود در لحم و عظم و غیر آن و چون شروع کند افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد
فاسد بود و ورم کند و گاهی مؤدی بفساد گردد و در ان هنگام برای این جمله عارضه اکال گویند و برای حال جزو از عضو که عفن شده موت گویند و اگر مادهٔ این مرض غلیظ نبودی
فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع میشد و انطاکی گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ ماده دموی است بنحویکه حس را باطل
کند بسبب خمود حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این برودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود نزدیک
تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای مادهٔ فاسد برسد پس بآب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت بتخفیف و تقطیع رطوبات متعفن برآن
عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت باماتت حرارت عضو
رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاور سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع
ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم مانند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که مادهٔ این مرض ریم میکند بزودی آنرا بشگافند
و برای پختن محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد و سر اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی دوای ملین بران نهند و گاهی محلل تا باشد
که صلبتر نشود و بابطال عضو نکشد انطاکی در تذکره مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بآنچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر
اهمال نمایند یا رادع بعمل آرند امر عضو بفساد مؤل گردد و احتیاج بقطع آن افتد شیخ مینویسد که غنغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما

هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد درین صورت واجب است
که مبادرت بعلاج آن از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی وگل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواقع وچسپانیدن زلو
وفصد رگهای قریب آن که و چاره باشد چاره نبود تا خون ردی برآید مع حفظ برای آنکه منطیف بموضع ست بمثل اطلیه مذکوره وبر نفس موضع منشر وطلا چیزیکه
تعفن را منع کند ومضاد او باشد از انچه آنرا غوص قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک ببندند واز انچه بران طلا میکنند
حلبیت ست وتخم قریص نیز وزراوند مدحرج وآب برگ شفتالو یکیک جزو زنگار نیم جزو بآب بسایند تا بقوام عسل آید بر قرحه وحوالی آن طلا کنند وباقی ادویه در
علاج قروح ساکله ودر علاج قروح متعفنه خواهد آمد **گیلانی** گوید که در غنغرایا ادویهٔ مانع از تعفن اعضا بران گذارند وآرد کرسنه بسکنجبین وهمچنین آرد شیلم یا آرد باقلا ست
وقوی تر ازین آنست که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کهنه والیضاً حشیش قریص وترمس تلخ آنرا پاک کند وبعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع وتقویر
واز اله لحم فاسد باحتیاط میکنند پس دران هنگام استعمال نمک بکنند تا کنند وبرای او دوا مرکب سازند از آرد جو وآرد گندم بآب وزیت پخته ومرهم باسلیقون ومرهم
مافاثونیقون استعمال کنند وانچه خشکریشه را قلع کند اینست که نان را کرفس یا بیادروج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر واحد ازینها یکجزو بعسل
بسایند ودر ابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند **صفت** دوای نافع غانغرایا از صفات ادریناسوس بگیرند زنگار وعسل وشب مساوی بآب سایده بطبوخ بدان
نمایند وانچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن ست چون ترب ونمک ضماد کنند وگاهی سرکه با آن نیز می آمیزند والیضاً آنرا قلع کند ضماد مغز شاهبلوط وچون
برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند والیضاً ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره وحمرهٔ فلغمونی وفلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند واو دو قسم ست یکی آنکه مادهٔ او صفرای صرف باشد وآنرا حمرهٔ خالص نامند دوم آنکه مادهٔ او صفرای مرکب
با خون رقیق باشد وآنرا حمرهٔ غیر خالص خوانند وعلامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد وچون بانگشت غمز کنند سرخی از انجا
متفرق گردد ومائل بسفیدی نماید وباز بسرخی گراید وساعی باشد یعنی باعضای مجاور بسرعت متعدی گردد وبا تب وتشنگی والتهاب وقلق بود ودر غیر خالص
همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود وبغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد ودران رنگ ورم سرخ مائل بغلظ وبول سرخ وغلیظ ونبض سریع مائل بعظم
باشد و**شیخ** میفرماید که عادت اطباست که ورم دموی صرف را فلغمونی وصفراوی صرف را حمره نامند ومرکب ازین هر دو را باسم مرکب از ان هر دو وا بلفظ
مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره واگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند وفرق در حمره وفلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که
حمره سخت سرخ ورنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت ودر فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا سبزی باشد واکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود وسرخی حمره
بنهادن انگشت باطل شود ومکان او سفید گردد بسبب لطافت مادهٔ حمره وتفرق آن پس سرخی او بسرعت عود کند وسرخی فلغمونی برخلاف این باشد
ودر سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود واین در سرخی فلغمونی نباشد وورم حمره در ظاهر جلد بود وفلغمونی غائر در گوشت نیز باشد وحمرهٔ خالص یعنی از صفرا
صرف مثل مور چه روان میشود باطراف خود ورنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونی وحمرهٔ صدیدیه در موضع ورم وحوالی او آبله پیدا کند واین در فلغمونی کمتر بود وحمرهٔ خالص
دست را دفع نکند وفلغمونی دفع کند وهر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد ووجع وضربان در فلغمونی شدیدتر بود ودر
حمره تپ شدیدتر از ان باشد وگاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد پس مسمی بجمره گردد وفلغمونی چنین نباشد والتهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه
بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی ووجع او بسبب تمدد بسیار باشد ولهذا وجع حمره کمتر بود وحمره در رخسار بیشتر حادث شود واین معروف بماشرا ست داوالا از مشیمی
ابتدا کند وورم از دیاد نماید ودر همه چهره منبسط گردد وهرگاه حمره از شکستن استخوان زیر جلد وکذا فلغمونی حادث شود آن ردی ست واختلاف میان حمرهٔ فلغمونی
ومیان فلغمونی حمره معلوم شده و**مسیحی** مینویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا با وی مخلوط بود وآن ردی تر ست ویا از خون رقیق بسیار
لطیف باشد که از حرارت او جوشش زند واین در ردائت کمتر از اول ست ومائل تر بسوی داخل بدن بود واز حمره بعضی خالص بود واو آنست که در جلد افتد واز ان

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت و حمرت شدیدتر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود پس رجوع کند و درد و ضربان
و تمدد و ترجیض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از آن غیر خالص بود و او آنست که از خلط غلیظتر از خلط اول حادث شود و لهذا در آن شدیدتر باشد و بسوی داخل بدن مائل تر بود
و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود یا بتساوی و یا بکمتر و بیشتر پس باسم مرکب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود در آن قرحه
ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و با وی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا با وی زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه آبله سوخته
آتش و چون آن آبلها بشگافند در انجا قرحه بهم رسد که آن را قشر صلب باشد و مجوسی گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از ان ورم معروف بحمره حادث
شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدیدتر از ان باشد که در ورم فلغمونی و حمره فلغمونی بود و هم او گوید که
اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از ان ورم مسمی بحمره حادث شود و آن را حمره خالص گویند و این در ردائت کمتر از حمره
مرکب از خون و صفرا ست و طبری گوید که سبب فاعل از حمره فساد خون و احتداد او بصفرا ست بنحویکه در ان اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود از
مواضع فراختر از موضع او که عروق ست پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافد و ما بین جلد و لحم بریزد پس اگر خون اکال شدید الحدت باشد در موضع
عمیق گردد و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خوردن اطعمه حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوه و عسل
و نوشیدن نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و هم او گوید که حمره منقسم میشود دو قسم یکی منبسط زیر جلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمره فلغمونی
شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بکشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت خبث و صلاح آن و صورت حمره بر دو نوع میباشد یا منقطع
مستبعد و ذی خطوط و یا ملتئم متصل و رنگ او حسب جوهر او بود و جرجانی و ایلاقی مینویسند که حمره ورمی ست دموی که از خون گرم وردی تولد کند و قوام
خون رقیق بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه ماده او خون ردی باشد و انطاکی گوید که حمره بقول اصح ورمی ست که از خون باشد
و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمره حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست
و حمره کائن از خون عکس این بود و مرکب بحسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی
تجفیف مفرط سازند و کدو و برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه مبرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت با ضمده
محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد مسهل صفرا دهند بعده اطلیه را دعه بکار برند و در تبرید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی
و ضماد اقاقیا و صندلین گل سرخ گلنار مساوی بآب کاسنی و کشنیز و کذا صندل کشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسپغول در ابتدا نافع ست و علاج فلغمونی
حمره و حمره فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که در ان استفراغ بدن باسهال صفرا
نمایند و اگر حاجت بمعاودت اسهال افتد بعد فصد بعمل آرند و این بحسب مشاهده که غلبه از هر دو ماده بود بعد از ان متوجه تدبیر او بمبردات مقویه معلومه در باب
فلغمونی گردند و آب سرد بریزند چنانکه رنگ موضع او متغیر شود و بالجمله تبرید در حمره واجب تر ست زیرا که لهیب و وجع التهابی در ان بیشتر بود و استفراغ
در فلغمونی بهر آنکه ماده در ان عاصی تر و غلیظتر باشد و واجب ست که مبردات او در ابتدا قوی القبض باشند و قبض او بر برودت او غالب بود و اما در قرب انتها
برودت او شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضا حذر نمایند تا عضو سیاه
و تیره نگردد و در طریق فساد آغاز نکند و هرگاه چیزی ازین ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویه محلله ملینه بکار برند پس اگر حمره روان در جلد
باشد معالجه بحرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه در ان تحلیل تجفیف قوی مع تبرید باشد و آن
مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنه سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او موم زرد پانزده درم حرک رصاص ده درم
پیه بز که نمک آن شسته پانزده درم روغن سوری پنج اوقیه و ایضا خفیف تر ازین مرهم مرتب از حرک رصاص بآب سداب و روغن گل مفید ست **ابو سهل** گوید
که حمره حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیای مرخی عضو مستفرغ ماده آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصة بعد شرط موضع بیاسکے

ومعالجه حمرهٔ حادث از سبب سابق اولاً باستفراغ بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد بفصد نمایند بعد ازان علاج بدوای مبرد مرطب
نمایند مثل کاهو و حی العالم بعد ازان هنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی بشرط زدن و بضمادات و ادویهٔ محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از غیر ورم
باشد و حدوثش از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون رقیق بود پس هرگاه حمره از غیر ورم باشد باید که تنقیهٔ بدن بادویهٔ
مسهل صفرا مثل هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و باشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و حی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن
که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت بفصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج
خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم بمطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که درباب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها بدستور
و باید که بهمین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغمونی با ادویهٔ مرکب از ادویهٔ موافقه هر واحد ازان هر دو ورم نمایند و اغلب دوای مرکب موافق با قوی تر
ورم از ورمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمرهٔ خالص اینست که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بست عدد تمر هندی ده درم با شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر مع جرادهٔ کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و طحلب و آب حی العالم و آب کاهو
و آب بارتنگ ضماد کنند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بست عدد
آلوی کوهی سی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم
مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر نمایند تا از صفرا مقدار صالح اخراج نماید بعده در آخر روز ماء الشعیر که دران عناب و بنفشه پخته باشند
غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد نقوع مشمش با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمره غیر خالص زائد الحجم باشد مبادرت
بفصد کنند و تلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغمونی نمایند **محمد نجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و غذا ماء الشعیر باشد باشیای ترش از فواکه رطبه
سازند و ادویهٔ مبردهٔ مسکنه ضماد کنند و تلیین بشیرخشت و آب انارین یا بتمر هندی و شربت ورد مکرر یا بشربت اجاص مسهل و بنقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه
با ترنجبین و شیرخشت و یا بمطبوخ هلیلهٔ زرد مع ریوند و تمر هندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمره بسبی اخذ کند بران ادویهٔ بارده مثل این دوا طلا سازند بگیرند
خبث الرصاص و بسایند و برگ چقندر مطبوخ بشراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند یا مرهم سداب که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند
در حمرهٔ دموی مطلقاً و در صفراوی اگر رداءت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد ازان ردع نمایند بمحللات ممزوجه بعد تلیین بماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر
و هلیله و واجبست شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات اینست که قیمولیا و سفیداب و حنا با آب کشنیز و حی العالم بسرشند و لطوخ بدان سازند
که این محلل و رادع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب بروغن گاو سرشته بر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که باین مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او
نیافتم و از خواص است که بقر و شرط زنند و خونی که ازان خارج شود بر کبوتر سفید بران لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ با آب مورد و اگر السیر الشکافند
و بر حمره نهند آنرا زائل کند و همچنین حرام مغز و حجر البقر در سرکه است و جوز السرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوز السرو و آرد جو حمرهٔ غائره مختص ست و آن
دمویست و سحیق او با سحیق تخم جون با آب برگ قصب فارسی بسرشند حمره را از سعی و عود او ببدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمره بعد تنقیهٔ اخلاط نهادن
اسبغول بسرکه است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باید **گیلانی** می نویسد
که اگر حاجت بفصد افتد فصد نیز کنند اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون بادی غالب باشد و هر قدر که ماده او رقیق تر باشد حتی که مائل تر بسوی
خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که ماده او غلیظ تر بود حتی که ورم غائر تر باشد منع فصد کمتر بود و بعد ازان تصفیهٔ خون بمثل شربت آلو و عناب هر دو یا
بنقوع فواکه و بماء الشعیر و بماء القرع مع سکنجبین یا با آب هندوانه و یا شیرهٔ تخم خیارین و خرفه بسکنجبین نمایند و بعد ازان تضمید باشیای مبردهٔ مرطبه مثل جرادهٔ کدو
و آب خرفه و کاهو و بارتنگ و عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره با ضمادهٔ محلله محتاج نیست و غذا با حصرمیه بکدو و دادن کیه با اسفاناخ
بروغن بادام یا شیرهٔ آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع ست یکی اسلم و او آنست که منبسط زیر جلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیر متصل باشد و چون بران

وصندل سرخ و دهماهه و برم ڈنڈی و نیل کنٹھی و جواتسه و مجیٹھه و چاکسو برگ نیم گل سرخ چوب کادی برگ گز بادیان کاسنی نرکچور اصل السوس بیخ خراسانی رسوت زرد چوب
کنند یا بری گل معصفر و مانند آن ادویه مصفی خون دهند و رسوت صندل سرخ هر یک دو ماشه نرکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زرد چوب برگ حنا هر واحد
یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته بیخته در آب جهابقدر چادرس بسته وقت صبح یکحب با شیر مادرش میداده باشند و اگر
حاجت باشد حجامت و زلو بکار برند و اگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب بسفید و بثور سیاه و قرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب و معمول پوست هلیله زرد
سرپهوکه گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز نیمکوفته دهمایه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی هر یک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیره سفید فلفل سیاه گل کچنال هر دو چه
یکماشه برگ بکاین برگ نیم هر یک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته در آب برگ حنا و تخم کشنیز که شب در آب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند دران جهابقدر
نخود کلان ببندند و غذا کچڑی و خشکا کم نمک و پرهیز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای آنکه اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند باید که
مادر وید طفل قبل از حمل چند روز این دوا مداومت نمایند بلکه مادرش در عین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی
هر یک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هر یک چهار ماشه سرپهوکه پنج ماشه شکر سفید دو توله بطریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند
روغن که برای سرخ باد نیز نافع است چاکسو صندل سرخ کمیله هر یک سه نیم ماشه سپاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوبهن وج خراسانی هلیله زرد نیکی
پهٹکری حنا حی خشک سرواهیر یا و کم دو ماشه دهمایه یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دو دام نیله تهوتهه یکماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چهٹانک
دیگپا و اول برگها را بقدت لوهی چون بسایند و دو قرص ببندند و روغن را بر آتش نهاده دران قرصها بسوزند بعده همه ادویه سوده انداخته آمیزند و یکپاس در ظرف آهنی
بادستهٔ چوبین نیم حل نمایند و وقت حاجت بمالند **سفوف** که درین مرض مجرب بلا تخلف ست نرکچور زیره سیاه برگ حنا برگ نیم مجیٹھ نیل کنٹھی ریٹهی پلاچری
سمس پیبه مجیٹھه پوست انار دهمایه بکن رکت چندن ادچلا چندن سورانجان دهیه دوای اول یک جزو و دوم دو جزو و سوم سه جزو و همچنین تا دوای آخر که هفت جزو
میشود کوفته بیخته نگهدارند وقت حاجت طفل را از یکماشه تا نه ماشه بحسب سن شب در آب تر کرده صبح صاف نموده بدهند و نه ماشه خوراک طفل کلان است
که قریب سن بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود بدایه طفل قدری میداده باشند و اگر این مرض بدن طفل ورم کرده و متقرح شده باشد ثفل این دوا با آب
برگ حنا سائیده ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی از این مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود در حالت حمل بمادر طفل بدهند که
نفع کلی دارد و مجرب است شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب سرپهوکه آمله الاچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند
شربتی دو درم با آب بعد ماه پنجم تا نهم در ابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ بادهٔ اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب با آب سائیده
ضماد کنند و اگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب با آب کشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** که برای فساد خون و سرخ بادهٔ اطفال مجرب صندل سرخ
برگ حنا کشنیز خشک هر یک چهار درم گل معصفر دو درم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند و یک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند و در ثفل آن
آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند و آن ثفل را سوده بر بدن بمالند و بآب گرم بشویند غذا نان گندم و روغن بی نمک و گاهی عناب شاهتره دهمایه برگ نیم
زرنباد پوست هلیله زرد عوض گل معصفر افزوده و هر یک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده میشود **ایضاً**
مسهل مغز فلوس خیارشنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو نرکچور صندل سرخ هلیله داته [?] هلیله زرد هلیله سیاه بادیان جوش داده بعمل آرند **لقوع** برای سرخ باد
سرپهوکه پنج ماشه برگ نیم شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو پتنگ کابلی برگ [illegible] هر یک دو ماشه گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو چرائته رسوت صندل سرخ نرکچور پوست
هلیله کابلی هلیله آمله هر یک یکماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب تر کرده صبح صاف نموده بدهند **ایضاً** نیل کنٹهی نکند باری برم ڈنڈی سرپهوکه هر یک شش ماشه مرچ سیاه
پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح در همان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند بالای او نبوزی گرم بخورانند در سه روز فائده بخشد برای جوان یک خوراک است و طفل حسب سن تنصیف

ماشرا

اسم سریانی ست و آن ورم دمویست که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاهی تا سر مرتقی شود و همه رو و سر را عام گردد و بقول جرجانی ماشرا آماسی ست سخت گرم و سوزان

و ماده آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمره خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و روی و حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمره خالص و
این علت را هم در بینی و روی دیدیم و ممکن بود که در یک اندام نیز افتد و آنطاکی گوید که نوعی از ورم حار مسمی بماشرا است و درد در پشت بران تقدم نماید بسبب تولد
ماده او در شریان عظیم واقع بران و مرتقی شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره و حلق بشدت سرخی و التهاب و کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است زیرا که
چون در روی اشتداد نماید و ماده او کثرت پذیرد گاهی بسوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره بسوی
جلد سر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و برانکه دماغ سلیم است و برانکه ماده رقیق است و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه
و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده بسوی قلب نزول کند و در یکروز بکشد بالجمله علامتش سرخی شدید با خارش در چهره است و انتفاخ
و گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تپ حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که درینجا اگر مانعی نباشد
چندان خون برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود
بروز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیه مبرده مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشک جو با عناب یا ماش بقشر موافق بود و اگر عناب بهی دانه
جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال مهره** ابن الیاس گوید که فصد سر و نمایند اگر مانعی
از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمر هندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق باشیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و مامیثا ضماد سازند تا ماده در انجا نریزد
و حقنهای لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعده تبرید سر و چهره بصندل و گلاب و کافور کنند و غذا ماء الشعیر دهند
و بعد تنقیه تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یکمثقال بدهند و این قرص با انار ترش
بست درم و آب هندوانه یا شیره تخم خرفه هر واحد بست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب
یا شربت تمر هندی بنوشند و سکنجبین ساده بشیره تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با اسفاناخ و عدس با کشنیز خشک و عناب و جراد و کدو و [illegible]
ترش درینجا اولی است و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلیین بنقوع فواکه یا شربت آلو مسهل و شیرخشت و ترنجبین شربت
ورد مکرر سازند و در اوائل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیره تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از هر دو دست
و صافنین و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمر هندی کنند و تضمید صدر و حلق باشیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر و رو
بپارچه مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بگشایند و در ان شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و از وم شرب ماء الشعیر نمایند
و از غذا بر مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی و ملوق و سطیب و مانند آن اقتصار ورزند و گاهی درین علت احتیاج بفصد ماقین و شریان
و رگ زیر زبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باکی نیست و این بسیار امر میکرد که عدس و کشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوش داده صاف نموده
با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در ماشرا این سفوف میخورانند نشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده با اندکی کافور آمیخته [illegible]
با سکنجبین بخورند و بعضی درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند و آنرا قرص کافوری نامند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نزد
ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصارهٔ کاهو و عصی الراعی و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و عنب الثعلب و تراشه کدو
و اسبغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا بآب انار بطبیخ هلیله زرد نمایند و حقنهای قویه آنرا نافع بود و فصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد
و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع شرط زنند صواب بود و داود [illegible] مذکور شده
بکار برند و ماشرا که بسبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز تر ضماد کنند و شرط زدن واجب بود خاصه اگر میل بسیاهی کند یا صلابت شود و از
ادویه عصارهٔ [illegible] بروغن گل و آب سداب یا سرکه و روغن گل و قیمولیا یا اسفیداج و سرکه و روغن گل و مرداسنگ با آب برگ چقندر یا آب کشنیز یا آب هر دو [illegible]

سداب بعد تنقیح خشک بگیرند دوا برای باشرای مذکور مرداسنگ وگوگرد زرد وسفیداب وزعفران همه با سپیدهٔ بیضه سرشته طلا کنند مرهم نافع باشرا وشمله وحرق نار بگیرند برگ خطمی تر یک رطل ودر گلاب وروغن کنجد بپزند وبا چهار اوقیه روغن گل ودونیم اوقیه مرداسنگ ودونیم اوقیه سفیداب با آب گشنیز تر یا آب خرفه سوده قدری مغز نان با وی آمیخته مرهم سازند دیگر برای باشرای مزمن روغن بید انجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار دونیم اوقیه این هر دو را بسرکه بسایند وبا روغن وموم گداخته بیامیزند انطاکی گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین وشرب آب تمر هندی وجو وکدوی مشوی وخیارشنبر وهلیله ونهادن مثل فاغیه ولعاب وانچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب وکشنیز وصندل سمرقندی گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد وصعوبت او بحد کمال رسیده بود چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یکدو بار اجابت میشد وبر روی او از شقیقه تا شقیقهٔ دیگر واز موی پیشانی تا زنخدان نقیعهٔ هندی که دران هلیله صبر نیست ودیگر اجزای آن در امراض صدری علاج باشرا مسطور شد در آب باریک ساییده نیکو ضماد کنانیدم واز روز اول صحت شروع گردید تا آنکه شفای کلی یافت وآن ضماد را یاد دارند که عمل شریف مجرب است اکثر در ضمادات حاره وبارده شرب آب او وضماد بثفل او استعمال کرده میشود ودر دو روز فائده مینماید

ورم رخو

که انرا اوذیما نامند وآن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ وبا آن حرارت ودرد نباشد وچون انگشت بران نهند فرو رود وموضع غمز ساعتی همچنان غائر ماند الا آنکه از ریح بخاری بود که دران اثر انگشت نماند وبقول شیخ هر قدر که مادهٔ این ورم رقیق تر باشد غور جای او افزون تر ونفوذ انگشت سهلتر بود ودر جائیکه آنرا غمز کنند مبالغه که در تهیج نباشد وهر قدر که ماده غلیظ تر باشد اثر بصلابت وبرودت بیشتر بود وبسیار باشد که آن از بخار بلغم بود وپس آن از قبیل تهیج باشد وفرق اوذیما واورام سوداوی بقلت سختی وقلت تیرگی کرده میشود وچون از ضربه وامثال آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب شود وپس غیر ورم بلغمی بهم رسد واین کم باشد واز درد خالی نبود ومسیحی گوید که ورم معروف به تهیج ورم پوست است که با وی الم نبود وحدوث او یا از ریح بخاری بود مثل آنکه ازین در ابدان مستسقیان وارباب علل وکسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید ویا از بلغم منصب بیکی از اعضا وطبری گوید که این ورم رخوی در وبحران آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود وچون با آن حدت ولذع نیست در بخار وجع نباشد بلکه عضو را از خارج تهیج آرد ویا ازین رطوبت مذکوره باشد ویا از ریاح نفاخهٔ غلیظهٔ رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او وگاهی این ورم از نقصان حرارت جگر وکثرت رطوبت او بود واین همه سلیم سریع الزوال اند تا آنکه از تغیر قوت محیلهٔ دم وبرودت کبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی باستسقا گردد واگر از کثرت رطوبت ویا از ریاح مجتمعه مع صحت قوت بود آن سلیم است وانطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم وشرب آب بر مثل شیر خصوصاً فواکه چون خربزه وغالب شمش است ویا دوا بلغمی است اگر انغمز فرو رود وعود او بعسر باشد واز ریح وبخار بود وجهه متغیر لون وموجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج منضج بلغم از مسهل آن وحب ایارج تنقیه کنند ویا از مطبوخ تربد وحلوستجان بسر داروی غاریقون وایارجات کبار تنقیه نمایند بعده اضمده واطلیهٔ مجففه بعمل آرند خصوصاً که پیش از ان عضو را بپارچهٔ خشن بسایند مالیده باشند وانطرون را با آب وسرکه ساییده ضماد نمایند ویا بگرم خاکستر زنب وسرگین گاو دشتی وصبر در سرکه ساییده ضماد کنند ودر نسخهٔ نفیس خاکستر کرم عوض زنب است ومجرب است صبر وبورهٔ ارمنی برابر نافع ودیگر اضمدهٔ محلله مثل سرگین گاو ومرهم باسلیقون نافع وتکمید بدخن گرم کرده مجفف است وبنا دن عضو در سرگین وآب کبریتی وآب بورقی وشبی ونشستن بآب دریای شور بارد نافع بود واگر مرض بطول کشد وبدن صلب باشد سرگین کبوتر وخردل ونمک وصبر وتخم مرو وسائو سوده با آب مرو وسرکه ضماد کنند واگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بپخته بشیر گاو وپخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج ومفجر است ودیگر **ادویهٔ نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز وفوم وکرویا وبالنطول بآب طبیخ او وبرای تحلیل این اورام مجرب است وضماد ثفل مخلوط بمرهم داخلیون وکذا بیخ قثاء الحمار تنها ویا آرد جو وکذا سرکهٔ بشونیز سوده وکذا بابونه وترمس وسویق منقی وکذا ترمس سوده بسرکه پخته وکذا ثفل روغن آن زعفران وکذا اشنان وسرکه وعدس وخطمی وبلوط وکذا اشنه در سویق منقی وکذا برگ سوسن با بیخ او وشراب کهنه پخته وکذا حرف مثل او وافسنتین مخلوط بسرکه وکذا برگ چغندر مطبوخ وکذا برگ نیل وکذا برگ خیر زبره وکذا انسنتین سوده بسرکه وکذا انجیر کوفته با آرد جو وزفت پخته که منضج است وکذا اسبوس گندم بشراب پخته وکذا زراوند طویل وکذا

نمایند ممزوج بآب وکذا انزروت و مثل او و نطرون وکذا الاذن وکذا اکلیل الملک وکذا بیخ نرگس و روغن آن وکذا اعلک البطم وکذا اسقلابیج وکذا اثار مشک سوده بآب شبت
وکذا اسرگین کبوتر بآب جو وزیت وآب آمیخته و شرب و ضماد اشق وکذا احشا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا کاشم وکذا دو قو و برگ آن وکذا کرم وآن ع دلق الصفر
وکذا اسورنجان وکذا حرف وکذا نیل هندی وکذا شیح ارمنی و جبلی وکذا حب القلقل وکذا هوفاریقون وکذا راسن وکذا صعتر وکذا مرمکی وکذا اسفنج سوخته وکذا تخم انجره
وکذا اذخر وکذا کندر وکذا فاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهیج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود وآنرا مالش بسرکه و روغن گل و شمک کفایت کند
و علاج تهیج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد ولهذا می باید که بران اول اسفنج نو
در سرکه ممزوج بآب ترکرده نهند بلکه و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون و بآب خاکستر بشویند واگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملایم استعمال کنند واگر
سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی تر ازین افتد در قوت قابضه باختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله با متزاج خاکستر با آن
بیفزایند واگر تهیج در دست یا در پای باشد اسفنج بران نهند باید که برباط ببندند بنوعیکه از اسفل بندند بسوی فوق آورند واز اسفل نرم واز فوق سخت ببندند
تا عضو چیزی را که بسوی آن بریزد بافراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه باسهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروریست و بعد ازان واجبست که در ابتدا دوای
بچیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود ولازم ست که موضع را بخرقه درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و مسکردن آب بران واجبست
واز ادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج بآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر بلوط ست و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل ست و هرقدر
که مرض در تزیید باشد سرکه که در ان اسفنج ترکنند اندکی تیزتر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط به روغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال
کنند و ایضا در بیوقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازم ست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده وارفتاده بجانب دیگر میل
واگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دو تهکرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب نمک قوی تر ست و ایضا انچه نفع
کند روغن گل بسرکه و شمک و کبریت نفع ست و کبریت خصوصا تنها نیکوست و نطرون و آب گرم عجیب ست و بایستی در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره بدیشان بست باطا از اسفل بسوی فوق تا نفعست
اگر ماده حاد باشد و آب مورد نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه با بدان بسرشند و چون بلغم لزج در عضوی یا رباط یا وتر باشد در ادویه او چیزی که ازان تلیین حاصل شود مخلوط
سازند و اگر بسبب ریح غلیظ دردی باشد بسببی که گفته شد واجبست که اول تسکین وجع بمثل زوفای رطب و بنفشه و قیروطیات از زیت کنند و نطول بشراب اسود و قابض
نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و آنرا اطلیه جیده اینست که بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران اندک اقاقیا و گل ارمنی و بسرکه و آب
کرنب بسرشند و ایضا برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضا برای کهنه یا دیگیر ند چرک حمام و جوش کرده بوره بقوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا
نمایند و ایضا موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه ترکرده نهاده ببندند و دوا انجیر نافع ست و آنچه اوبانافع بود اینست که برگ سوسن را خوب
جوش داده بیشتر بندند و بران نهند که این عجیب ست و چنین شبت و حضض و بسرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و سعد و اشنه
و قصب الذریره و سنبل و فرنجمشک ست همه نافع بود و گاهی ترهل عارض در اقدام حوامل را اتفاق افتد قصب که ازان جاروب ها میسازند در سرکه ترکرده بران نهادن
نفع میکند و بهتر آنست که آنرا اسا بیده ضماد کنند و گل قیمولیا بسرکه و شب یمانی نافع ست و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج ست و ترهل که
تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج بسبب آنرا زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد یا اقتضای مرضی که تابع او بود
زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاج بتنقیه باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مقل و قنطوریون و حب ایارج و غیر آن
از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و بادویه که تشدید و تحلیل نماید مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون
اسفنج نو یا پشم چرکین آلوده ترکرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که در ان ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر
بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر گنند بسبب سردی بدن از حال طبیعی بزیادتی در اشیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی گیرند
و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر ... ناید و نکهت گیرند و بعد و فتیله ... باد

دو بار یک ساییده به سرکه و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را بربندند بطریقیکه در قول مسیح گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً
نمک و صبر برابر یک بار سوده با آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع است طبری گوید که معالجه ورم رخو بحسب مواضع مختلف بود
پس اگر ورم و تهبج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفه محموده کنند مثل لحم تیهو یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از
شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود مبرد بهوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آنکه بنصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بهلیلجین و مصطکی
کنند و باین ضماد که مرکب از صبر و مر و اشنه و مصطکی و سنبل الطیب مساوی با زموم و روغن ناردین یا موم روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند بر فم معده ضماد کنند و بعد از آن
امر بریاضت بر اسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغره بمری نبطی و اندکی عاقرقرحا کنند در بعض اوقات و بخایند مصطکی و انداختن آب بر ... تنها
و این تنها یا بهیز گاهی از غیر او روغنی سازد و اگر تهبج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود به معالجه مذکور علی طبیعت افزایند اگر از آن
مانعی نباشد باین حب نارمشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دار فلفل هر واحد یک درم گل سرخ و عصاره سوس هر واحد یک نیم درم سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث
درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری هموزن همه ادویه این همه را بسایند پس هلیله سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب کهنه بجوشانند تا مهرا گردد صاف
کرده ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم بخورانند و زیاده و کم بقدر قوت مریض دهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بران طعام محمود
اندکی نبیذ کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و حلو و شراب تازه بنوشند و از جمیع فواکه رطب اجتناب نمایند و تقویت جگر او
باین ضماد کنند قرنفل و اشنه هر واحد دو دانگ پوست پسته ترنیم درم قصب الذریره یک نیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یک درم همه را بسایند و اندک
در شراب جید و آب سیب بجوشند و آب مورد حل کنند و بر خرقه بمقدار جگر تراشیده بران مالیده در هر روز یکبار بر ناهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آنرا بردارند و از تهبج
مالش بر تهبج دستها بدان نمایند این روغن است بگیرند زوفای خشک و زیره کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین بجوشانند
و بگذارند تا نیم گرم بماند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهبج او به بستن محتاج گرداند بر کف و باطن او رفاده مبلول بسرکه و خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از طرف انگشتان
تا وسط ساعد ببندند که این از آنها و تقویت عضو نماید و اگر تهبج در پایها باشد همین جمله علاج نمایند و بقی کردن برین طریق که ابتدا اطعام او بماهی و ترب بسیار
تیز کنند بعده شوربا بکه در آن ترب بسیار و برگ سرمق پخته باشند از شوربا و ترب و سرمق بخورند و بالایش آب گرم و نبیذ تازه بنوشند تا ممتلی گردند بعد از آن پر مرغ
بروغن بادام چرب کرده باهستگی در حلق اندازند تا آنکه همه آنچه در معده او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روز شش ساعت گذشته باشد و در آن روز
چیزی نخورند و در آن شب و اگر تشنگی رنج دهد اندک جلاب با قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود بار دیگر بر ناهار چنان معالجه نمایند
که ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس پر مرغ استعمال نمایند تا آنکه معده پاک گردد بعده مداومت نمایند بر اطعمه ناشفه خفیفه
و بر التزام بمقدار آنها آنچه ممکن باشد و اگر در سینه او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد بموم و روغن مالش آن نمایند و بر آن آب گرم بسیار ریزند و بعد آنکه سیری تقلیل
طعام و تقویت معده از آنکه این مرض کند و معالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او بیک دفع یا دو دفع بحب مذکور نمایند و تقویت معده و جگر او کنند
و از آن نبیذ موقوف نکنند اگر بر طعام بود اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجدید هضم نماید و اگر بعد هضم طعام باشند زیاده از آن بدهند پس اگر کم و زایل نشود
دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بران ریزند و بار دیگر بجوشانند بعده
در آن اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و در آن اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پای نهند تا آنکه تهبج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد نمکی بمالند و رفاده در آن دوا
تر کرده از طرف انگشتان تا وسط ساق ببندند این تدبیر آنگاه است که تهبج از سیلان رطوبت باشد اما هرگاه از اندفاع ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که
فصد مریض کشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود از آن کم گیرند و معالجه او
بهمه تدابیر مذکوره نمایند و پرهیز از اطعمه مولد ریاح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند بابونج خشک و شقاقل و برگ مرزنجوش و صعتر فارسی و زوفای
خشک و زیره سیاه و کندر ذکر و مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر ساییده دو دانگ از آن بخورند و بران جرعه شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهبج را بجد

بغیر تدبیر دیگر چون از ریاح غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجب است که رعایت مزاج مریض نماید تا صدمت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با صحت قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج با صلاح مزاج کنند و بعد از ان با کشش عضو بروغن و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم با ایارج یا حب ریوند نمایند و بعد اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی و بادیان بسکنجبین بزوری و قرص ریوند یا کاکنج و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشوث تخم ترب یک جزو عصاره غافث نیم جزو لک مغسول یک جزو کوفته بیخته با آب بقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی از ان دو درم با ده درم سکنجبین بزوری و دوا را الکرکم خاصه درین مرض و آب برگ ترب بسکنجبین و ماء الاصول نیکوست و غذا نخوداب با زیرباج و قلایا و مطجنات با ابازیر حاره و لحوم خفیفه مثل کباب و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات واجب است بعد از ان تقویت عضو بسرکه و آب مزوج بنطرون کنند و یا گیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه با آب آمیخته پشم پاره بدان آلوده بران نهاده بربندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و برگ طرفا و برگ آس یا برگ دلب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف ما میثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهیج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه طلا نمایند و اگر ورم در عصب باشد برگ کرنب و اندک کندش و سفیداب با آب مورد ضماد سازند و ریختن آب سرد آنرا فائده کند بوعلی گوید که این دوا را طلاء الترهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهره شطرنج و بوقت حاجت بکار برند دیگر بوره ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره سیاه و تشکه [illegible] و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهیج عارض ابدجیات و مراقی [illegible] بسرکه گلاب و بروغن گل و آب [illegible] و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر این است بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب [illegible] خاکستر آن در آب یکشب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان آمیخته شد یا خرقه [illegible] بهم آماسهای نرم و آبناک را سود دارد و ابن الیاس [illegible] مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با گلقند عسلی دو درم بنوشانند و غذا نخوداب و شیره مغز قرطم دهند و بعد نضج [illegible] ایارج یا چون خیارشنبر مع سنا کنند و بزیت و نمک دلک نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند [illegible] و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند خجندی گوید که هر روز شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحب مناسب بتربد یا بلیلج کنند و دران تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع است سعد اشنه مورد و شبت سنبل الطیب بیخته با آب خاکستر ضماد کنند پس اگر درو فساد باشد و رقیق باریک باشد ادویه قوی التجفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند تا ماده او سیلان کند الطاکی گوید که علاج ورم رخو تنقیه بلغم و استفراغ خلط مثل ایارج و سعاجین [illegible] چون فلاسفه و تریاق مثل با قلا و شبیر و نهادن چادر و بورق و طرفا و سرو مالش او بزیت است و هم او گوید که این ورم مختص است بمزید رطوبات در ابتدای او بادویه حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه و کما فطوس بیارچه گرم و تشویز و نمک و سبوس یا جاورس [illegible] و ضماد مثل حضض و زعفران و اقاقیا و سماق و [illegible] و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد مفرط بود و الا آب کدو و کشنیز سرشته و دا [illegible] صبر ممزوج کنند و صبر با حنا

و روغن بادام گاو و شبانیت نافع و کافی است و این تدبیر منع از تولد اخلاط رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ است که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و هر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود جا گیرد و در عظم از مقدار نخود تا بمقدار خربزه مختلف بود و اگر ایستاده باشد بحوری بر ماده آن و ماده این ورم بلغم غلیظ بود که از بعضی عروق بیرون [illegible] افزاید و سبب تولد او [illegible] بسوء هضم است و اکثر او در بندها سلعی گویند و اگر در گلو باشد غده نامند [illegible] سلعه از جنس دبیلات بلغمی است که از احتوای اخلاط بلغمی باشد یا متولد از بلغم باشد و دوام

آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی چون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن در یابند و بسیار باشد که در غور مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب سپید باشد که لعبه بود و چوب الحاق او نسبوداری الا آنرا بابلغمی گرد آید یم و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع شود و سلع نباشد و فرق میان سلع و او آنست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضربه چیزی شبیه بسلعه حادث شود پس اگر در ابتدا معالجه به بستن بران کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل و غیره گویند که اقسام سلعه چهار است یکی شحمیه و شحمیه بهر آن گویند که مشابه به شحم در رنگ و قوام بود و ماده این غلیظتر و باردتر باشد و بغمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود دوم عسلیه که آنرا شهدیه نیز گویند و مسمی بعسلیه بهر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود و ماده او لطیف تر و رقیق تر از همه اقسام میباشد و لهذا آنرا عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تطامن کمتر از ریم کند و بسرعت رجوع نماید سوم آردمالیه و این را بسبب مشابهت او بآرد مالیه بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی ست مرکب از آرد که مشهور ست و مالیه یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریره غلیظ میکنند که از آرد و روغن مثل عصیده میسازند و ماده این غلیظتر و خشکتر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود چهارم شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ بود و این لفظ را در فارسی اطلاق میکنند بر نا خورشی که از شیر مثل حریره غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه تحت انواع ست و صاحب اوانذکی الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در لمس نرم و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعه صغار از تحریک او زیر جلد نزد غمز بران کرده میشود و سلعه غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائبه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه تحت لمس مندفع گردد و بسرعت عود کند و اصل او ضیق و جسم او مثل لحم و شحم بود **علاج** علاجش استفراغ و تنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله ضماد نمایند و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند فلفل و فربیون نهند و یا آنرا شق کرده تمام بیرون کنند پس مراهم مدمله بکار برند و گویند که بستن برگ انگور و نده بروغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع ست و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بر آن موضع شرط زنند و شب یمانی سوده بر آنجا گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سود مند ست حبه سفید نمک لاهوری با آب لیمون سائیده نخستین سلعه را شرط زده بران طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکمله هندی نوشته که اگر زرد چوب دارهلد سها گه را سرمه سا کرده بر قطعه کرباس انداخته بربندند در چند روز رفع شود و اگر چونه پان و سجی لوطهر و برابر با آب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده بر آید بعد از ان مرهم گذارند و تا بشدن آب هرگز نرسانند که بیم عود ست **ضماد** که سلع را از بیخ بر کند سجی چونه سندور پنجال گنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند و بالایش چهار داغ دهند هر گاه ماده دفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کالک زده طلا کنند که خواهد تر قید اصلاح زخم آن بملیله سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیلا تهوتهه سجی دوده چهپر کوفته بیخته با آب حل کرده بر رسولی بمالند **دیگر** چوک نیله تهوتهه سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین اوجاع معمول ست روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسپغول تخم کتان تخم حلبه هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ از ان بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از انکه روغن سیاه گردد از آتش فرود آرند و لعاب را در ان انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده بر هم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و صمغ هر یک سه درم و خبث الحدید یکدرم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال الطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم با یارجات کبار و مطبوخ افتیمون تربدی نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را آهستگی بشگافند بنهجیکه کیسه سلعه پاره نگردد و از دست بر آرند که هیچ از ان باقی نمانده پس باید که بنا بر منع از ازدیاد سیخ آهنی با آتش سرخ کرده داغ دهند و مراهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که مقل ازرق واشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یکتوله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالایش صفیحه اسرب که مقدار حجم آن باشد آنرا بنهند و فراهم گیرد و هموار بسته دارند که در ابتدا با لخاصیت آنرا دراند که مدت تحلیل می نماید و دستور اخراج سلعه که مکرر تجربه در آمده اینست که سلعه نو بود یا کهنه سوای سلعه گلو سه روز متواتر

تیزاب فاروقی یا سبز و مرهم رسل و اعجاز آمیخته بر جوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب سفید اندکی دران آمیخته بنهند و چون ورمی و دردی که ازان پدید آید
آنرا بمرهم ابیض کافوری و مرهم اصفر حکیم بقا خان تسکین باید نمود و طلا از گچ تیسوده و سبوس جو و ریوند خطائی هر واحد یک تولد در روغن گل و سرکه سرشته بر پوست
حوالی بچه نهند خطم ساعة الاسید به بران گذارند و بعصابه محکم بربندند که جوالی پوسیده در دو سه روز خود بخود جدا گشته بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد
آنرا با آهن و یا روغن گاو داغ داده بمرهم سیاه و مرهم اعجاز مندمل سازند و در قوانین العلاج مرقوم است که طلای غوتا غنیا درین باب اثری عظیم دارد و چنانچه باز احتیاج
باستعمال تیزاب اصلا نیفتد ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون
اثر نضج در قاروره ببینند باید که تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا معجون خیارشنبر مسهل ستا یا مطبوخ که دران تربد باشد تا بزرگ و زیاده
نگردد و لازم موضع با ضماد محلله مثل مرهم دیاخیلون کنند که آن گاهی تحلیل و زائل میکند در ابتدا و اگر شیرازیه باشد علاجش بادویه محلله و یا قطع و شگاف است
و همچنین اگر عسلیه بود و چون شگاف ممکن نباشد بران ادویه حاده محرقه مثل فلد فیون و دیگر بر دیگ نهند و اگر آرد مالیه باشد دران ادویه محلله نفع نکند بلکه محتاج
بادویه حفنه یا قطع باشد و اگر شحمیه باشد دران ادویه محلله و معفنه فائده نکند و آنرا سوای قطع و اخراج با فیها علاجی نیست و چون بشگافند کیسه او بتمامه بکشند
و از علاج نافع عظیم برای شیرازیه اینست که موی بینقی و مقل و آهک و صابون بران نهند ابن نوح گوید دام که سلع کوچک ضعیف باشد بادویه محلله که در باب ورم صلب
مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویه مخصوصه او اینست که اشق را در سرکه تند حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بزفت و زیت آمیخته و یا بر روی مقشر
ضماد کنند و این مرهم باسلیقون درین باب قویست موم انتیج بیه گاو زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و دران ادویه اثر نکنند علاجش
بجز تعفین او با دویه معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک تساهل نمایند بزرگ گردد و آنا سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دوا مجرب است
بگیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرفه و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و نعنع همه مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله شکر آمیخته یکشبش
کوفته بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر بسوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و بگذارند تا آنکه حل شود بتدریج فرو برند تا نوبت به پنج بنادق
رسد که این سلع را ببرد تا آنکه چیزی ازان باقی نماند و محمد بن زکریا گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آنرا اشق کرده چیزیکه دران باشد اخراج آن نمایند پس دران روغن
یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد خضر گوید که در ابتدا بعد تنقیه بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنه ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر
هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم قنه را در سرکه حل کرده همه را بآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که
نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد و در نسخه دیگر اشق پنج درم نیز داخل است شیخ و جرجانی مینویسند که آنچه از سلع غددی و صلب تر بود علاج او سوای قطع
و شگاف نیست انطیلس گفته که اولا پوست را که بالای سلع است صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا
گردد پس آن پوست را بآهستگی بشگافند و چون جلد شگافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب بصناره کشیده دارند و کیسه سلعه از
گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و درینصورت آنرا بآهستگی از قماد بن سلخ کنند تا کیسه درست با چیزیکه در جوف آن باشد بیرون
آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگاف فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بدوزند و ادویه
رویانندهٔ گوشت بران نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل شسته
بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی یا رگی بود و ازان کشط نتوان کرد کشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقماد بن باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد آنچه ازو
بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه شیگرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی پوسیده گردد و بالحام او نپردازند تا آنکه معلوم شود که چیزی از کیسه دران
باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند دران روز از پنبه آنرا پر سازند و معالجه او بدو آکنند و چون شگاف دهند باید کیسه را بتمامه بکشند و اگر چه بعضا
باشد و اگر سلخ آن ممکن بود کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد دران گذارند پس بروغن گاو و الحاق نمایند و اگر
قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاه داشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حیله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر خرق عارض شود

صواب آنست که آنرا بدوزند واستوار کنند و برباطات ببندند و هرگاه چیزی بسیار ازان سائل شود و آن سبب ضعف بسیار گردد واجبست که مراعات
صاحب او بتقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب محافظت نمایند زیراکه گاهی بدان غشی سرعت میکند و باید که معالجه نمایند کسی راکه بران خوف غشی باشد
و بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلع نباشند و نه ادویه حاده بسبب عظم مرض و ایضاً بسبب مزاج ایشان و سودای شگافتن احتمال ننمایند پس لازمست
که در ایشان سلعه را بشگافند و آنچه ازان بیرون توان کرد بیرون آرند و از برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج ماده مجتمعه دران روغن گاو و نیکو هم
نهند که ازین کیسه پوسیده شده خود بخود بیرون آید و اما علاج سلعه عسلیه و شهدیه آنست که در ابتدا چیزی حار تکمید نمایند پس مرهم منقی ضماد کنند و اولی
آنست که جلد را بشگافند پس بران مراهم نهند و گاهی دوای حاد مثل آهک و صابون و زرباد و غیر آن که در مفجرات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد بکار آید
و ایضاً بگیرند آهک چهار درم دردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یکدرم در آب زرباد جوش خفیف داده در حقه رصاص بدارند و همواره بآب زرباد
تر دارند تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای ثآلیل و غدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هر یک دو جزو قشورس چهار جزو
و بروغن گل مطبوخ سازند و یا بگیرند تخم انجره و قشورس و زرنیخ و از لذع و احراق او بترسند و بروغن گل ضماد کنند و از اضمده جیده برای عسلیه و سائر
خراجات حاره نیز و آنچه دران خلط نرم باشد اینست لادن قنه مقل اشق چرک خانه زنبور عسل علک البطم مساوی و ازان مرهم سازند و از ذرورات بلا کثر
لذع اینست بگیرند بورق و نصف او خربق و ازان مرهم بموم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو قلقطار یکجزو زرنیخ یکجزو سائیده استعمال
کنند و اما غدد که مشابه سلع بود و آن قسمی از تعقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر در دست و پای
و در جای متصل عصب و اوتار بود باخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند و بران چیز گران ببندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آنست
که غمز بران تحدید عضو کند طبری گوید سلع که دران ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید خلاص
تنقیه صاحب اوست اگر قوانین ازان مانع نباشند بمطبوخ افتیمون و ایارجات مجمر بمقویات و صاحب او را با آب ترب جوش کرده و سکنجبین
و تخم سرمق و کنگرزد و امر نقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنکه در بدن او
فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع دفع کند سفید نماند و گاهی معالجه با آهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او به سه طریق ست
طریق اول آنکه ضماد بمرهم اسرنج کنند تا آنکه نرم کند پس بمرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد بعده بسوی
آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را با آهن مس نکنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنانکه نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد
بران اضمده گشاینده نهند تا بگشاید و آنچه دران باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی ازان بگوشت چسپیده نماند
بعده علاج موضع بمراهم منبت لحم که آن مرهم مرداسنج ست پس بمرهم مختم که آن مرهم راتینج و کندر ست باید کرد و قبل ذکر دو طریق دیگر مراهم و ضماد مذکور درین باب
بیان میکنیم **صفت** مرهم اسرنج بگیرند اسرب و بر سنگ خشن بآب بسایند و سوده آنرا خشک کنند و دو درم ازان بگیرند و اسرنج سه درم بعده موم روغن بنفشه هم
بطو بیه باکیان بسازند و تسقیه او بآتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویه مسحوقه انداخته در هاون
بسایند تا نرم گردد و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند **صفت** مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان هر یک
سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصفر یکرطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا بغلظ شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت زیر او باقی می ماند
و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صدا الحدید یکنیم درم بران اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع
ضماد کنند پس دوا غلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و بگدازد و استاد من ابو ماهر علاج سلعه صلب که زیر ابط زالوظا شده بود
و از مس او تجدید خوف و تهیج ضربان بود بلزوم این مرهم بعده بمرهم اسرنج نمود پس سلعه بالکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضمادیکه آنرا منفجر سازد و از آهن مستغنی گرداند
اینست که بگیرند گندم را با عفص کبیر و برگ خرزهره یکدسته و هر دو را در شیر بجوشانند و بهتر شیر میش ست تا آنکه مثل خمیر گردد پس بر سلعه ضماد کنند و از سبب

ونزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند واکثر عروض این بعد خراجات بود وبیشتر در انگشتان پای ودر اسافل حادث شود واز رفتار
منع کند وگاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد وآن مشابه سلعه بود وفرق آن در سلعه مسطور شد وگاهی بعد بریدن شق عصب بهتکسیر او صلابت وعقد
عارض شود وایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت وشنید پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بکیفیات دیگر جمع شوند بعضی از آن مثل بندق
باشد بهر دو جانب فقط حرکت کند وآنرا عقد نامند وبعضی از آن مخالط جلد باشد واصلا حرکت نکند وآنرا غدد خوانند واین گاهی ریحی بود بغمز زائل شود وعود
کند وآنچه از این پیش گوشت باشد آنرا فوجیلا گویند واز عقد بعضی صلب بود وبعد کسر یا شق پیدا شود واین را علاجی نیست علاج در غدد مانند علاج ورم صلب
کنند وبعد تنقیه بطریفل غددی خورانند وبستن پارهٔ اسرب بران مفید بود وچون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند وبالایش قطعهٔ اسرب ببندند در تسکین
وجع وتحلیل غده نافع باشد واذراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد وبقول بعض مجربین در ازالهٔ غدد وسلعه چیزی نافع تر از بادیان وکندش نیست وارتنادل
اغذیهٔ غلیظه مولد بلغم وسودا احتراز کنند ودر بثور غددی مراهم منضجه ومحلله بران نهند وبرگ خطمی را در نرم کردن او خاصیتی ست چون بران ببندند وبرگ نیسیا
واکاس بیل وبرگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند وثفل آنرا ساییده ضماد نمایند وبعد چند روز که نرم شود برگ بیل وبرگ کٹائی کوفته نیم گرم ببندند
که منفجر گردد وزائل شود وعقد را بمالند وبچوب خوب بکوبند تا بهن ومتفرق گردد وبعده صبر وحضض واقاقیا وگلنار وغری السمک ضماد کنند وبالایش قطعهٔ
اسرب ثقیل نهاده محکم بربندند وبعد سه روز کشایند پس اگر عود کند تا بهن بیرون آرند واگر با وی درد باشد باید که قیروطی بمالند پس مطولات محلله مثل
طبیخ بابونه واکلیل وشبت ومرزنجوش وخطمی وزوفای خشک وبیخ سوسن وتخم کتان وقرطم نیکوفته نطول سازند وروغنهای محلله مثل روغن بابونه وشبت و
نرگس وسوسن بمالند وعقد لحمی را بروغنهای بکم وشحوم ومخاخ مالش نمایند وادمان حمام کنند واگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند واگر شق ممکن نبود
مدام بیست بکوبند ولزوم بستن اسرب نمایند وبسیار باشد که سرطان گردد اگر علاج نکنند ودر عقد ریحی ادویهٔ محلله ضماد کنند وادهان محلله بمالند وادمان حمام نمایند

اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع ست وبسا ست که کفایت نماید اینکه بکوبند وبشکنند وبران اسرب ثقیل محکم بربندند پس آنرا
تحلیل کنند وخصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل دیاخلیون ومانند آن از ضمادهٔ محلله طلا نمایند وایضاً واجب ست که بعد تحلیل او اسرب ببندند که این سبب
منع معاودت اوست وعلاج بثور غددیه شکستن اوست وافشردن چیزیکه اندران باشد وبستن اسرب بران وعلاج فوجیلا علاج اورام غدد واورام بیش گوشتی
ست ودوای مخصوص او اینست که خاکستر خرمهره بشحم کنهٔ غیر نمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد وایضاً خاکستر راسو بقیروطی روغن سوسن
کنند مخلوط ساخته استعمال کنند که غدد زیرا نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست وپرهیز از اغذیهٔ
مولد بلغم وسودا واستفراغ بدن از این دو خلط واگر این فائده نکند با بهام بران بغمز قوی نمایند وبشکنند بعد از ان قطعهٔ اسرب یا دیگر چیزی صلب بران
محکم بربندند که از این تدبیر زائل شود وهم او گفته که عقد غددیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند واگر از ان جنس نباشد وآن
تعقد صلب ست علاجش با دویه مثل داخلیون وغیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر متصل تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد ان شاء الله
ابو منصور گوید که عقد عارض در قدم ودست کثیر الاستعمال که آن معروف بقردن ست علاجش آنست که اگر ممکن باشد قطعیه از ان ببرند پس شرط زنند
وبران دوای حاد بپاشند یا عسل بلادر طلا کنند بعد از ان روغن گاو ونمک بران طلا سازند تا آثار او را اصلاح دهد **داود** گوید که علاج غدد وعقد
بربط اسرب ومالش با دهان حاره کنند وصبر وحضض وصمغ زیتون مجرب ست وکذا روغن آجر وطلای بارود وبورق وسندروس در خواص ست که اگر سنجد
جداره بگیرند وپخته تنها بخورند انواع آن ببرد ومجرب مراجرابن داده وخاکستر حلزون وکرم ابریشم وزیت طلا کردن وکذا صبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود
ودر موضعی نباشد که ایذا دهد وضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست واگر زیاده شود وایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب باشد ولا
چون ارادهٔ تذویب او باشد از ضمادات ومراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند واگر ظاهر جلد بود تذویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیر مرکب که در
سلع بیان نمودیم ضماد کنند وبالای مرهم پارچهٔ اسرب بشکل غدد نهاده محکم بربندند ولزوم این دائم نمایند پس اکثر تحلیل شود وزائل گردد واگر تحلیل نشود ونرم ونتگ شود

تدبیرش بتدبیر سلع بود و باضمده محلله و در غدد نوعی ست که درد کنند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و دران نوعی ست که آنرا دردی نباشد البته سیما آنچه بر سر پدید آید پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشگافد بغیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد شق شده بنهجی نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد با خراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود و عقد ریحی که با درد باشد بر اسهم شحوم ضماد کنند و آنچه بغیر درد بود بران پارچه اسرب محکم ببندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب ازان باشد بر زور بمالند و بچیزی گران بکوبند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد بسر انگشت دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر با وی الم باشد بید و او بالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بقیروطیات و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز روغن قیروطی بمالند بعده امر بنطول حمام و تمطی و تمدد اعضا دران کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتفریج از شکل شیء ثقیل عادت شود و او ممتد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید بسبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن بفصد و دوا بود و ابعده بتمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آنرا علاجی نیست و بتمریخ تخفیف نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیاد آنچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه در رخوه ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد ست که در لحوم رخو یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر می باشد و بقول قومی بهر آنکه خنازیر کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد و بالجمله ماده او بلغم غلیظ ست که از تخمها و سوء هضم و تحلیل غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و با عضای نرم ریزد پس صلب گردد نزد بقای او دران لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگرچه ماده او بلغمی بود ولیکن خالی از سوداویت هم نباشد و شیخ نیز فرماید که خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض شود و خنزیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و در مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله خنازیر غدد سقیروسی ست و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوارتر ست و گاهی در علاج او احتیاج بشگاف و بریدن آید و در مردم شدید الاستعداد بخنازیر و زناجه گردن و سر کسانی ست که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل [illegible] و وجه تسمیه او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنابر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه [illegible] بود که بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوارتر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری می نویسد که خنازیر علتی ست که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنحیکه سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس بتراکم و کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو باستد و بسبب برد و غلظ خود حرارت متغلبه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب بلغمیه بهم رسد و حجم موضع بزرگ شود و تمام او جنس واحد باشد و آن ورم صلب سوداوی متحجر ست و او بسه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو متحیز باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم است و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و لمس آن بلمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد بلمس او بلمس عظم و عصب بود و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بحجر و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود سوداوی آنکه منبسط بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع دوم و سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف او [illegible] نباشد چون سرطان ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر گردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت [illegible] باشد چون متقرح گردد و این بدترین انواع خنازیر است علاج جهت تنقیح مواد مطبوخ اسطوخودوس بسکنجبین بادیان یا در تحلیل [illegible] پوست بیخ بادیان

شاهتره عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیمروز نخود آب مرغ
یا نان خشکار با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیزران خورانند و صبح در مطبوخ مذکور
برگ سنا مکی نیم توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه بلیله سیاه یک توله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت
اسطوخودوس مسهل علوشجان هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخود آب
دو وقت شام شله بچه مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نر یکماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته و فلوس
یکعدد و پیچیده اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری
چهار سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشانند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنا بر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن
منضج سه چهار روز بمقیئات بلغمی متواتر کنند بالجمله اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد ازان بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند
و اگر تحلیل نشود آرد جو و تمر بابول کوه کالن ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بشگافند و بیرون کنند بعد آن
ادویه مدمله بکار برند و آهن ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها متقرح ساخته بسازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله
بلیله سوخته یک توله در سکه میش سیاه آمیخته بعمل آرند دیگر که در دو هفته متقرح ساخته بمیسازد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه
سه ساله شش توله در آب شور حل کرده بکار برند و گاهی مصطکی و ریوند چینی و حلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوی تر میگردد و صاحب اکسیر
نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس بآب سائیده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب ناشتا بخورند
نیز نافع بود و دیگر از ادویه نافع خنازیر اطریفل غددی که درین باب مستعمل است بلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله تربد موصوف هر یک هفت درم افتیمون
ده درم بسفایج اسطوخودوس غده گلوی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هر یک سه درم انیسون قرنفل
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا اغیرپوا مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند بسرشند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر بلیله آمله تربد هر یک پنج درم
بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم ست باقی بدستور حب هندی که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمد ست الایچی خرد پنج دانه
سونته مرچ پیپل هژ بهیژا آمله هر یک پاؤ کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و بلیله بلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام پخته جوکوب
کرده در پنج سیر آب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام پخته گوگل کوفته دران حل کرده باز بر آتش گذارند
و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاهداشته اند داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند سفوف غدد
نافع خنازیر غدد گردن گاو میش که بجانب زنخ میباشد بست عدد خشک کرده قرنفل یکتوله جوزبوا چهار عدد بسباسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یکتوله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیز نمایند و اگر مزاج حار باشد تا دو توله بخورند سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز
بعمل آرند ضماد مجرب و مختبر حکیم اکمل خان صبر مرکی نانخواه ابرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلمویه جراییه اشق مقل ارزق پنج
حلتیت قسط فرفیون قنه هر واحد یکماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم ست
که در ظرفی که از پنج گز لبسازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصا بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع ست
و فیروطیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد دیگر بقول خضر اگر مارخانه را بسوزند و خاکستر او بزیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و برد مجرب صحیح ست و چون ابن زرد
بانمک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ ارک یعنی پیلو در بول شتر سائیده بنهند و بالائش برگ پان ببندند که منفجر و محلل ست دیگر
منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تاتوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعده نضج
بادویه منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر محلل عجیب

زراوند کندش هر کدام یکجزو واشق دو جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر** مجرب ایرسا زراوند زفت
هر یک جزوی در مرهم داخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی ترست **دیگر** مجرب اسحاق زفت بآتش نرم بگدازند
و بیخ کلم سوخته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و منفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند

اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر ست و از استفراغ فاضل قی ست و از اسهال بلغم غلیظ
وخصوصًا بحب و اصلی چاره نیست و ایضًا بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن ست و مسح هم نیست و فصد
نیز نافعست و لازم ست که لا محاله از قیقال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیه غلیظ و شرب آب برآن و تخمه و امتلا و هما امکن گرسنه مانند
و بهر آنچه امتلای سر از ماده نماید ترک نمایند و واجبست که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را بسوی آن مائل گرداند از منتصبات مالیه مثل سجود و رکوع طویل و [illegible]
و از افعالیکه جذب مواد بسوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجر ست و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر اوقات موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر یکی در اول
و تحلیل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و حجامت تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیر و سرطان [illegible] جهت نفس دخیل بود و خنازیر جوان بزرگ شود جراحان علاج او با آهن
و ببدرای حاد میکنند و این مودی بتقرح و فساد او میگردد پس در امثال این لابدست از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر و از استعمال ادویه محلله بسیار اهمیت [illegible]
مرهم رسل منسوب بجوارین را در خنازیر قادح اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و آن مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون ست و گاهی با این مرهم ادویه
دیگر که آنرا قوی تر کند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصةً بسبب خاصیتی که اندران است و مثل پشک گوسفند و بزو مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی انجیر
که قبل از پختن بخیسد و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده اینست **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و بیه
مرغابی یک یکجزو و بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن بیه و زفت ادویه سوده جمع کنند [illegible] چنانچه که صلب را
در یکهفته و کم صلب را در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت [illegible] سوده و از ادویه
که بران نهند زفت ست آرد بدان سرشته یا با عنصل یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس با سرکه و با عسل و با [illegible] یا با سرگین گاو مجموع
یا مطبوخ با سرکه و این همه با پیه خوک یا بزیت جمع کنند **دوای جید** حلبه چهار جزو آب و نطرون یک یکجزو با عسل آمیزند **والیضًا** بیخ قثاء الحمار و برگ غار
سوده یا علک البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته **والیضًا** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند خصوصًا کوهی ببول آدم آمیخته لطوخ ساختن **والیضًا**
این دوا مرکب از ده جزو اشق هفت آرد بلوط پنج قنه که آن بارزد ست و چرک خانه زنبور عسل یکیک همه را بسایند **والیضًا** در تاون دابق مصنوع و در اینجا
هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جیدیست و از ادویه جیده موم و صمغ صنوبر و پیه خوک دی [illegible] فرا سیون زنگار اجزا مساویست از آن لطوخ ساز[ند]
والیضًا اشق یکجزو قشور سیس دو جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از آن لطوخ سازند و از ادویه نافعه دوار القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الاثمد
و دوای مسمی اسندوسن و ادویه مرتب از حیاتست و دوای ساده از حیات اینست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت در تنور خاکستر کنند بعد
با سرکه مخلوط با عسل بالمناصفه لیسر شمند و از ادویه جیده دوا از قرد مانا و حرف و سرگین کبوتر بیست مست و همه یا از زیر نافعست و همچنین آرد کرسنه با آنها
و تنها با سرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم **والیضًا** بگیرند مویز کوهی و نطرون در اتیانج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان
و در شراب جوش داده ایمده سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب ست و بول شتر اعرابی منفجر از آن ضماد گاه مرهمها و مخلوط با ادویه خنازیر
تجربه کرده شده و نافع یافته و مفات از اضمده عجیبه ست و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یکهفته هر روز دو درم بخورند آنرا
بسازد و باید که در هر ماه یکهفته بعمل آرند و بدانکه نوعی از خنازیر آنست که دران سرطانیتی باشد و در مثل آن واجبست که ادویه حاره مذکوره را بروغن گل
بسرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیریکه مزاج آنها حار تر بود لازم نیست که بر آنها افراطا ادویه حاده کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم با آب کشنیز
کفایت باشد و قوی تر از آن مرباد و چند آن حضض مخلوط با آب کشنیز ست و تدبیر غالب داشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده و موجب شدت

التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب باحتیاط باشد زیرا که مردی در شگافتن بعض خنازیر خطا کرد و شعبهٔ عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را از خم نرسد لیکن برهنه شود و بسبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و بیاد و داج درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگاف دهند واجب ست که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدواء حاد آنرا باطل کنند و از جانب آفت تعرض نمایند مجوسی گوید که علاج خنازیر تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی با دویهٔ مسهل بلغم و سودا و بفصد و پرهیز از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیهٔ غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضهٔ منعقد و مانند آنست و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام بآب شیرین و اما ادویه باید که در اول حدوث او ادویهٔ مفتحه استعمال نمایند و یا شگاف دهند و ماده که دران باشد بیرون آرند و دران هنگام بجیز یکه بخورد و پوسیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای ملینه محلله نمایند مثل مرهم دیاخیلون چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب ست و باین ضماد تضمید سازند صفت آن بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویهٔ کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیر بالغ لت کنند و گداختنی را آنگاه از زیت انفاق که ده و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آنرا نافع ست صفت ضماد منضج خنازیر آرد جو آرد ترمس سماوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیر محتلم و زفت رطب بسرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بکشاید دوای حاد مثل فلدفیون بران استعمال نمایند و بعد ازان روغن گاو تا آنچه فلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی ازان باقی ماند بران اعادهٔ فلدفیون یا دیک بر دیگر نمایند پس روغن گاو تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لذوم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد طبری گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحد ست و زیادتی و کمی بحسب بدارت نضج و اتبع شده پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او و اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بسیار الفواکه و اصلاح اغذیه او نمایند و بر جوزهٔ مرغ زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعا منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانب نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت کشاید و از آنچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل آن ضمادات ست که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید صفت آن بگیرند زفت بیست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو راعی خشک کرده ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید دو درم همه را کوفته بیخته بموم روغن از پیه با کیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس و مانند آن از شحوم گرم بسازند بعده باین موم روغن ادویهٔ مسحوقه انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماد کنند و اگر میسر باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر ست و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم داخلیون و مرهم معروف بجرانی ست اما داخلیون لعابات و مرداسنگ و زیت ست و گاهی دران تنکار و مرمی و اقراسیوا اما مرهم حرانی زفت و اسفیداج و اقلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن ست و گاهی دران بعد مرتب کردن سفیدهٔ آب کشنیز کرده میشود و از ضمادات خنازیر اینست که بگیرند گندم بکجز و انجیر بکجز و هر دو را در بول شتر اعرابی پخته نمایند و هنگام پختن بورهٔ ارمنی دران انداخته حل کنند تا مخلوط شود بعد از ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد اگر بمقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند بتمامه و ایضا آنچه بدان ضماد کنند بیست که بگیرند سنگ پشت و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر کند و بسا که در اندک مدت آنرا تحلیل نماید و ایضا از ضمادهٔ خنازیر اینست که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نرگاو و بسوزند و تربیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل او نماید و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد و ایضا برای خنازیر عظیم خاکستر کیل دارد با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری ازان باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت ست و گاهی معالجه خنازیر باین طور میکنند که اسرب را با آب کشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک میبخشد پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد باهن یا با دویهٔ حاد

مثل ورنگ بردیگ بپزند و بعد از ان بمرهم خل علاج کنند تا آنکه و ران موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر میشود و ممکن ست
که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و آن نوع متقرح را بهترین معالجه قلع او بآهن و استیصال او و داغ موضع ست تا شدید و تنگ از قبول فضول
گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد او گاهی استخوان را خراب کند و بشکند و گاهی صاحب او را هلاک کند و تحقیق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سقیروس و داء الفیل از
یک ماده اند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس ست پس ماده خنازیر و داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقه که در معالجه خنازیر ابو ماهر موسی بن سیار سلوک مینمود آن
فصد باسلیق الطی و استفراغ بمطبوخی ست که مذکور گردد و بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر ضروره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد
خنازیر بداخلیون و مرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل و تذویب او میگردید نسخه مطبوخ مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا
اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم باریون چینی ده درم در پارچه صره بسته در حالت طبخ انداخته
مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند نسخه آن خربق سیاه در
تازه جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ حب الغار دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیا نیم دانگ همه را سوده بعسل سرشته حب کرده
پس ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت ازین در مدت بیست روز بخورند و میان هر شربت
فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها بآهن ممکن نبود و منضج دوای حاد بالغ باشد و آن
اینست که بگیرند انبوبه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیله پنبه کنند در آن و هر قدر که آنرا
بخورد فتیله پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمود ست جز آنکه ایام او طول کشد حب حالی و ایلاقی
منقول ست که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب واصلی و حب خیزران نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع و بالیقین دارند
صفت حب واصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر سقوطری ده درم اسطوخودوس
شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم صفت حب خیزران ایارج فیقرا
سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یک نیم درم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال بآب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای نرم کننده طلا
کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل بجز آنکه این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل
بدین حرارت شود و در نسخه مرهم داخلیون درینجا اسپغول داخل نیست باقی اجزا بدستور صفت مرهم رسل بگیرند مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو
جاوشیر و مر و بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهارده جزو موم بست و چهار جزو روغن زیت صد و بست جزو ادویه خشک را
بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بارزد و موم در روغن بگدازند همه باهم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخلیون را قوت زیاده دهند زرنیخ و زراوند
مدحرج هر یک یک جزو باوی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند صفت مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم علک الانباط
و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم ست مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند و هرگاه که ماده مرض پوسیده شود
و گوشت پوسیده پاک گردد ادویه رویاننده گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود ابن الیاس گوید
که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بمغز حب قرطم و بر برین مداومت نمایند تا آنکه نضج
در قاروره پدید آید بعد از ان تنقیه بدن از فضول بلغمی بقی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده
صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند و یا پر مرغ بروغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی ده درم گلقند عسلی خاییده فرو برند و غذا نخود آب با مغز قرطم
سازند و تلیین طبع بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بمطبوخی که دران تربد و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدان بحب مذکور در باب فالج
نمایند و از قدید و خیره اغذیه مولد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قنا والجبار هر یک ... هر واحد سه درم علک البطم

صفت مرهم رسل

صفت مرهم زنگار

چهار درم بارزد چرک خانهٔ زنبور عسل هر واحد سه درم همه را باریک ساییده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویهٔ جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آنکه یکذات شود بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی و در هاون با بول شترا عرابی حل کرده ضماد سازند خجندی گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا احمصیهٔ بلحوم طیور فاضله یا خرفان دهند و در دوای مقی بیخ خربزه عوض بادیانست و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با ایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت است و ضماد مر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غددی این مرض را نافع است نسخهٔ آن پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفایج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند شربتی از ان سه درم طلای نافع پشک بزجبلی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه بدان بسرشند و طلا نمایند و تمریخ موضع با مخاخ و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کرده بود دست و پاهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله علاج بادویهٔ مجربه ابدی از آهن است و ثابت گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر در ان داخل کنند نفع عجیب بخشد و علی ابن رین گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد و ابن نوح گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل است مرداسنگ را بسرکه بسایند و در سه چند آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بعده سه چند زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند دیگر اشق بسرکه تند حل کنند و بعسل بسرشند و یا دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لازم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ و فلی و بپزند تا مهرا شود بعده ساییده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد و ضماد نمایند که این بلیغ النفع است و یا بگیرند تخم ترب و مغز بادام تلخ بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لازم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آنرا از ان بردارند و از ابریشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس بسکنجبین سرشته ضماد نمایند انطاکی گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت بر گرسنگی و تنقیهٔ اخلاط لبقی و اسهال است بعد از ان ضمده که در علاج سلعه گذشت مثل داخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و با دو خاکستر پشک بز بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ مینهند و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسد میر عوض سینو لیسد که اولا نضج ماده وقتی نمایند بدستوری که در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز از قی مجیب و اصلی تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آنرا بار وغن سرشته طلا کردن مادهٔ خنازیر را تحلیل کند و پشک سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعل عجیب میکند و ریته هندی با سرکه ساییده مالیدن از ین قبیل است و مجربست این تدابیر بکار برند اگر تحلیل یافت فبها و الا پخته گردانیده بشگافند و با دویهٔ حاده تمام گوشت فاسد بر آیند بعد از ان بمراهم مدمله علاج کنند گیلانی گوید که مرهم جیده که ورم صلب را در یکهفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضا این دوا خنازیر را نفع کند آهک بعسل یا بچرک حمام یا بزیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یکجزو و حلبه چهار جزو بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و آنچه لائق نضج باشد آنرا نضج دهد دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلقطار چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سپیدرو ازده راس اول سپیدرو را مقشر کرده چند روز در زیت ترکنند بعده بجوشانند تا سپیدرو مهرا گردد پس دور کرده ادویه که اخص در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده نطرون سوده بران اندازند و این دوا منضج جراحات عظیمه است ایضا خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه ... دوای محلل خنازیر بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یکدرم موم بقدر کفایت این ادویه با روغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد از ان استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد است که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خالص و او آنست که با وی حس و الم نباشد و آن لاعلاج است دوم سقیروس غیر خالص و او آنست که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار است پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود بارد الملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب باشد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که او [illegible] گویند پیدا شود و گاهی ازان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا قونوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که نشود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و او آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا تحلیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود و چون انضج مبردات لزجه از اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و فرق و بعد آن از سرطان بسبب کثرت التهاب دران و قلت آن و ظهور ضربان اندران و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و [illegible] باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج ورم سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم مسهل مرکب [illegible] تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت است و یا ادویه [illegible] و روغن بادام شیرین و موم [illegible] سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و [illegible] بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و بطبیخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و بیم [illegible] کشد علاج خراج نمایند

ذکر ادویه مفرده نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا [illegible] بشیر تازه [illegible] و کذا [illegible] تلخ بسرکه و عسل [illegible] و مطبوخ و کذا برگ [illegible] پوست بیخ آن بسرکه [illegible] و کذا [illegible] بسرکه و کذا برگ [illegible] یا گل آن [illegible] و کذا تخم [illegible] و کذا [illegible] بآرد جو و کبریت و آب [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] بشراب [illegible] و کذا [illegible] کوفته [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] بشراب [illegible] و کذا [illegible] و یا [illegible] عسل [illegible] و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه [illegible] و کذا [illegible] پیاده و خاکستر [illegible] انگور و کذا [illegible] سوده [illegible] و زفت آمیخته و کذا [illegible] کوفته و کذا آرد جو و [illegible] کهنه [illegible] عسل [illegible] پخته و یا زفت و روغن عسل داخل کرده و کذا [illegible] بآب پخته و کذا [illegible] و کذا [illegible] آرد باقلا و آرد حلبه [illegible] و کذا انجیر خام کوفته [illegible] پخته و کذا [illegible] کهنه [illegible] آرد جو و کذا [illegible] و کذا انزروت [illegible] مساوی آمیخته و کذا روغن [illegible] باشق محلول آمیخته و [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا [illegible] و کذا پیه مرغابی و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] و شرب [illegible] مطبوخ و آب تازه آن و کذا [illegible] واحد ملین صلابت است

ذکر ادویه مرکبه دوائیکه در تلیین اورام [illegible] نافع است پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو بنهند یکشبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تحلیل کنند بطبیخ خطمی یا [illegible] مکرر نمایند و هر بار نخست تحلیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند ضماد که بورم صلب مجرب است [illegible] بگویند تا باریک شود و از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند دیگر خاکستر خرما و جزو خطمی بکوبند و کوفته بیخته با شهد و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب بگیرم [illegible] بسیار نافع است دیگر جهت اورام صلبه بسیار نافع است زوفای خشک عنب الثعلب تخم [illegible] انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته بشیر تازه پخته زرده تخم مرغ روغن گل داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا همچون مرهم شود نیم گرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ [illegible] نیز داخل کرده میشود

دیگر که اورام صلبه را نرم کند کنجد شاهدانه گل سرخ بزرکتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند دیگر پشک گوسفند زفت رطب مقل داخلیون زراوند مدحرج مساوی بشیرهٔ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند دیگر منضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سها گه بریان سجی هلدی هر واحد یکدرم میدهٔ گندم تخم حلبه هر یک دو درم چهال پیپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آبیکه برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند مرهم اشق که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی ست خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بران ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند که استعمال کنند یکجزو ازین مرهم و یکجزو روغن گل و یکجزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازم ست و ایضاً این مرهم عظیم المنفعت ست در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر معدهٔ او غده سقیروسی بشکل گره قریب بنصف قطعهٔ آن بود و قطر قاعدهٔ او دراز تر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال ست و بطریق مختلف استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد بطبیخ وغیره چنانچه ادویهٔ او مثل غبار ساییده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده ادویهٔ مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و غائص تر و سریع تر در نفع میگردد و فائدهٔ عظیم ترمی نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب بزنند تا مثل خمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج و امیل و تحلیل اورام صلبه حتی که مادهٔ خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از ان بظهور میرسد **اقوال اکابر** ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجهٔ دوم یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجهٔ اول باشد و مع ذلک واجبست که مسدد مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او ننماید و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان و التجفیف حاصل شود و اما تحلیل بنا بر آنست که بدان چیزیکه تلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید شیخ می نویسد که ازین اورام آنچه حس داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیهٔ بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه بفصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بر دوائی باید که تحلیل و تلیین هر دو نماید و بدوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نکنند که او مودی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تجفیف غلیظ و تحلل لطیف و واجبست که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند یکی دور تحلیل بمحللات که دران تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم ست که العضو را در دورهٔ تحلیل گرم نمایند و جذب غذا بسوی عضو مقابل او بتحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دورهٔ تلیین آنرا شکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بمالش و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویهٔ محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضاً ترکیب ادویه چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجبست که کثرت حمام نکنند و ملینات که با آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم ست چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نرگاو و گوزن خاصته و مخ آنها و پیه بز و پیه خر آنرا نیکوست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم ست که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس ست و در لعاب حلبه و کتان تحلیل و تلیین ست و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجبست که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلیین و تند باشد و بجدی نرسد که تجفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب ست و بهترین آنها آنست که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطکی نیز قریب ادویهٔ مذکوره ست و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر بستی و بیخ انجیر تحلیل و تلیین هر دو موافق کفایت ست و از ملینات اینست که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد از انکه نیک بجوشد چربی چکی دنبه انداز ند و استعمال کنند و از ادویهٔ جیده برای او اینست که بگیرند قثاء الحمار و بیخ خطمی و از ان هر دو لطوخ سازند و اگر با وی میعه آمیزند بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم ست که با اشق محلول در سرکهٔ کهنه بسیار روز ها لطوخ سازند بعد از ان معاودت تلیین نمایند و باقنه و جاوشیر بکار برند

یا تولید سودا مریض نماید دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود بدوای
مذکور علاج کنند و در معالجه او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسفیداج که هر دو در معالجه سلعه مذکور شد هر دوا
پنج درهم آرد ترمس ده درم جوز النخشب که آن عود زنجی ست و خاک زفت و یا زفت که دران بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب گشنیز سبز حل کنند و این تنها
برای تحلیل این ورم نافع ست و بقراط ذکر کرده که گشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس ازان در ادویه
مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح بودی جالینوس این ضماد را باین آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می برد
و ایضا این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درهم مرداسنگ سه درم موم مصطکی ده درم و این را بزیت بجوشانند و بلعاب حلبه و تخم کتان
تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مخلوط گردد و این ضماد را احیانا اسقیا نامند و آن مجرب ست و ملاک امر در معالجه این ورم کثرت استفراغ
باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس آنچه دران حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او متغیر
نشود و آنرا علاج نبود ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از خلط غالب بران نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم گلقند
ده درم بجوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم
بادرنجبویه اصل السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و باشکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشند و بگیرند پیه
خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و بادی هیمه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند **صفت** ضماد دیگر محلل اورام صلبه بزرکتان و تخم
کرنب و تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند **حجندی** وغیره مینویسند که هر صباح
مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا حمصیه بلحوم فاضله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس
و برنج و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث نباید کرد و تنقیه بمطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و هلیله سیاه و کابلی
باشد و اگر عضو ضعیف الحس گردد عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام ازان اماله ماده بفصد و اسهال بمنضجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد
و اغذیه محموده مثل چوجه مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلب و علاج نقرس بارد باهم نزدیک ست آنرا مطالعه باید کرد **صفت**
دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بر نهند و سیه لبط باخطمی نرم کننده ست **گیلانی** گوید که در علاج این مبادرت بتنقیه
بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان بادویه مسهله مخصوصه ماده بعد نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد
اول انضاج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه در صورت تنقیه یک دفعه نباید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیکه
نقای تام حاصل گردد بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض ماده متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداویست
بعد آن تدبیر قطع ماده منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل ماده باقی نمایند باینطور که بر عضو ملینات ضمادات
مثل شحوم نهند و بعد لینت ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند تکرار تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه فانی گردد
لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیفتر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین بنسبت محلل عضو صلب و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن
ننمایند بلکه استعمال در اوقات متباعده باشد و رطب بود و دران آبزن استعمال کنند و دران حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جز آن زیاد
نمایند و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنانچه سرد شود و یا خشک گردد
بغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا بتنقیه خلط سوداوی میکنند بجهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در بادی الرای تسخین
عضو بود بدانچه در ورم رخو گذشت و ترطیب او بادهان حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزر و خطمی و آنچه در سرطان بیاید
و روغن کنجد و روغن گاو و مسکه را درین فعل اثر نیک ست و اما آنچه از ورم صلب اصالة باشد علاجش تنقیه خلط ست و فصد گاهی بسبب افراط خلط در کمیت بود و گاه

بسبب حرارت در کیفیت حاصله و لهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و در اینجا چیزی از مطبوخ افتیمون بیشتر بنسبت فواکه شیرین کرده نافعتر نیست و گاهی حاجت مسهل تا چند دوا گردد پس هرگاه بقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غدد باکیان ببینند آن مثل بادام و موز اقتصار ورزند و لی باشد فقط در تربیت گفته که علاج این مرض بعلاج سلع نمایند

مسامیر

و آن جمع مسمار است و مسمار عقده مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل او مستدیر همچو سر میخ بود و رنگ آن سفید از بهر آن باشد که ماده آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود و بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پاشنه و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثآلیل است و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی و ایلاقی میفرمایند که نوع دیگر است از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثولول نگونسار یعنی چنانکه ثولول بیرون پست باشد این اندرون باشد در گوشت نشسته **علاج** باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست بکوبند و بمالند و لازم بستن اسرب بران کنند و از زروت و نوشادر و زنگار و آب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثآلیل اخذ کنند و بسا است که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارتست از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سودای احتراقی محترق از ماده صفراوی صرف و یا محترق از ماده بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف در دی خون حادث نشود پس اگر ماده او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج است و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و ریش نگردد **وفرق** درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتداً باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس در موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعا و معده و ایضا در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه در پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود او معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او در اکثر ام اجده علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود بعد از آن زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد و هر چند که زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و بشعله آتش ماند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کم و بیشی آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ و سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در آن شبیه شحم بود و از آن زرداب بدبو سیلان کند و با درد و سوزش خفقان و غشی شود و بالجمله از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی بتمادی متقرح گردد و بعضی غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر متقرح منتقل شود و گاهی علاج او با آهن بسوی تقرح بگرداند و لبهای او را غلیظتر و صلبتر کند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر باشد اعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کننده او و یا بسبب صورت او و در استدارت آن در اکثر و در رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرد او و پیدا شوند که ماده این مرض مفسد حاد غائص است چون مستحکم گردد به نشود بخلاف ماده صلابت و ایضاً بخلاف ماده جذام که ماده او اگرچه حاد مفسد است لیکن باین مرتبه نیست و غائص است بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود بنسبت سرطان آنچه اصل سرطان مرضی است بغایت صعب خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر صائبه بکار برند میشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد تنقیح از منضج سودا بمسهل سودا و ماء الجبن تنقیه نمایند و بتسکین حرارت جگر کوشند و چیزهائیکه در آن حدت بود استعمال نکنند و خوردن ماء الفجل غدد را مجرب است و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن را سرسب با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز باهم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم از زیاده شدن نه بعد از آن

سفیده ارزیز گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده ارزیز توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بی بدیل است و در بیاض استادی مرحومی مسطور است که روغن سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جمیع قروح را نافع است و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته اند و بعضی اطبای هند مینویسند که برای سرطان که از اثر هیبت گویند آمله منقی شب در بول ماده گاو نازاییده ترکنند و صبح ساییده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیمگرم کرده ببندند و گویند که گیاه کندره پونجی که بطرف میوات میباشد اگر آنرا در بول گاو نازاییده بسایند و بر سرطان طلا کنند آنرا زائل میکند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در دوغ گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آنرا از زیادت در ابتدا و از تقرح بعد از آن و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربست که بآب بلیله و بلیله و آمله سوده طلا نمایند **صا** و حکیم علویخان که در ازاله سرطان متقرح از مجربات است پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یکتوله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنه سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود باهم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه میماند و چون دوا بقدر یکحبه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامید و آکله و قروح خبیثه را هم نافع است و در بیاض حکیم اجمل خان مسطور است که ادویه رابع قند مساوی گرفته بآب سحق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا هیچ نباید نهاد که بی این نفع نمی بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقا خان شنگرف فلفل سیاه کات سفید زرد چوب هر یک یکدرم تر پهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاو بقدر حاجت موم بروغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرد اگرد سرطان دو قطعه اسرب را بآب کشنیز سبز و سرکه باهم ساییده طلا نمایند **ایضاً** که در و بنشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش دربندی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سوخته یکعدد روغن گل قدر حاجت بدستور معقر مرهم سازند و بعمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول زبان سگ سوخته یکعدد و سکه سنگ جراحت تنزوی خطائی دانه هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بهیم سینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد بست و یکعدد روغن گاو دو دام **اقوال حذاق** شیخ میفرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که بر حال خود باقی ماند تا زیاده نشود و یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم به نشود و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و در ان صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بسا است که مؤدی بهلاکت گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه تبرید و ترطیب نماید و ماده ساکن سالم پیدا کند مثل ماء الشعیر و ماهی رضراضی و زرده بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در آنجا حرارت باشد دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و بقول رطبه حتی که کدو بخورانند و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکانست که باطل شود و بقطع شدید الاستیصال متعدی بطانکه قطع او از مطیف ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که از ان چیزی باقی نماند و بعد از ان خون بسیار از ان سائل گردد و تقدم تنقیه بدن از ماده ردیه باسهال و فصد کنند و بعده حفظ او و برتقای او با غذیه جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند با وجود آنکه قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود و چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گویم که ممکن است که پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن است که بسبیل انتقال ماده باشد و این ظاهر تر است **ذکر ادویه موضعیه** برای سرطان که بدان اراده چهار غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلا و این دشوار است و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آنکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در ان مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه از ماده گردی حاصل شده دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو و از ان و شدید القوة والتحریک نباشد

که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن سماک یک دانگ و غاریقون نیم درم و هلیلهٔ کابلی یک درم عوض خربق سیاه ست و بآب کرفس حب ها سازند و این یک شربت است
و یا ماء الجبن با افتیمون بدهند و بعد تنقیه بر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرباج لحوم تیهو و ماکیان وغیره که مذکور شد و اگر با حرارت مزاج
باشد غذا ماء الشعیر با بچهٔ مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویهٔ محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بر ورم نهند و از نهادن ادویهٔ ضعیف التحلیل و قوی التحلیل
بر عضو متورم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و از آن زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود و توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ و گل ارمنی مساوی
در هاون رصاص بدستهٔ آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و شق کرده بر آن نهند هر روز بگیرند تبدیل او
و بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و بدستور مرهم استعمال نمایند خجندی و ابومنصور گویند که در اوائل فصد اکحل و رگهای مناسب موضع او کنند و خون
بقدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیهٔ مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و باذنجان و لحم وحشی و بقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند و از جملهٔ اغذیه
و ادویهٔ حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت از گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماش با ماء الشعیر
بمغز بادام یا بچهٔ مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضج در مول تنقیهٔ متواتر بادویهٔ مطبوخهٔ مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و هلیلهٔ سیاه
و کابلی و مانند آن کنند و ماء الجبن بترنجبین و افتیمون آنرا نفع کند و باید که در نضج و تنقیهٔ مادهٔ این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم و تمام شود علاج او بملایمت
نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از تسخین فی الحال از ادویه و اغذیه وغیره حذر کنند و ببقول بارده تبرید آن نمایند و اگر متقرح گردد این ضماد بعده
بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و بهنند پس اگر شدید الرطوبت باشد بر آن خشک بپاشند بقراط گفته که صاحب سرطان را
برات بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از آن اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بر آن نهند و بالاش پارچه بآب سرد تر کرده نهند و عضو را ببندند بنوعیکه ماده بسوی آن
سیلان کند پس با این ممکن است که اصول او مستاصل گردد و ماده بسوی آن مایل نشود و جالینوس نوشته که امید این دارم از قول بقراط و محمد بن زکریا گوید که من ایشان
که این در کرده او سفید زاید و ایضاً گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد از انکه متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آنرا اندک اندک میخورد و بسیار سود کرد
و امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ بآب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیهٔ بدن و نشف مادهٔ سرطان از آن میکند و ملح افاعی همچنین
فعل کند و ایضاً قوی تر از انست ابن هبة الله گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون
مکرر کنند تا آنکه بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیهٔ مولد سودا حذر کنند پس اگر
قوت ضعیف گردد باید که لحم ماکیان و بچهٔ آن و بچهٔ بز بخورانند و معالجهٔ ورم در ابتدا بانچه مانع و رادع باشد باید کرد و ادویه که در آن حدت باشد البته استعمال نکنند
و در آخر ادویهٔ محلله باعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نمایند پس اگر ورم ریش گردد این مرهم مرکب علاج نماید صفت آن سفیداب ارزیز و توتیای مغسول
و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بر آن موم و روغن گل اندازند
و حوالی ورم را بگل ارمنی مسحوق در هاون رصاص بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او باهن اقدام نماید و قریب او شریان

بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آنرا از بیخ برکند تا از آن چیزی باقی نماند و خون را بزودی بند نسازد بلکه رگهای گرداگرد او را بیفشارد تا خون غلیظ از آن
برآید بعد از آن بعلاج سائر جراحات بادویهٔ منقیه پس بادویهٔ ملحمه معالجهٔ او کند و بقراط گوید که علاج سرطان باهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد
و چون بادویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر صواب در علاج این مرض آنست که حفظ او نمایند تا بر مقدار خود بماند
و زیاده نشود و ریش نگردد و غذای سرد و تر بکار برند چون اسفاناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از مادهٔ سودا پاک باید کرد
و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود و در هر چند روز چهار درم افتیمون در ماء الجبن باید داد یا در ماء العسل و اگر عوض ماء العسل و افتیمون در هر چند روز
طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هر چه در علاج مالیخولیا مذکور شد و هر چه در علاج جذام خواهد آمد علاج این مرض است و حرارت جگر با اغذیه
موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و باعتدال باز آرند تا سوخته شدن خون باز دارد و ادویهٔ محلل قوی را درین علت مضرت زیاده از منفعت بود

وادویه معدنیه مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که بار وغن گل طلا کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطان را بتمامه تحلیل کند
بآهستگی خاصه که زود دریابند و علاج ازین نوع کنند و کمتر ازین آن که برین حال بماند و زیاده نشود و من حکاکهٔ سرب را که بآب کاسنی یا کشنیز یا کاهو بسایند و توتیا
و سفیداب و صبر هر یک اندکی در دسته و صلایه سرب بسوده در ابتدای ظهور سرطان آزموده ام آنرا زائل میکند و گل مختوم وغیره که در قول شیخ گذشت بآب کاهو یا لعاب اسپغول
در دسته و صلایه سرب سوده طلا کردن بغایت سودمند است و نگذارد که ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن سرطان نهی تازه کوفته با قلیمیا ضماد کردن سود دارد خاصه اگر حرارت و سوزش و ضربان
باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و هرگاه ریش گردد خاکستر سرطان نهری و اقلیمیا هر یک برابر در قیروطی روغن گل و حکاکهٔ سرب بآب برگ خرفه و آب برگ کاهو
سوده با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد طبری گوید که بسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب غشی گردد و بر اغذیه مولد
خون نیک مثل زیرباجات بلحوم جدی یا حملان صغار و بچه مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و نبیذ خوص و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد ازان
استفراغ باین حب کنند نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهرج حب الغار هر واحد سطوخودوس حب النیل نیم دانگ شحم حنظل
یک نیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم سماق فلفلی سقمونیا هر واحد یک دانگ دو شعیر کوفته بیخته بآب کرنب نبطی بسرشند و حبها
مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث بشوربای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند بعده این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس ازان یک شربت مطبوخ افتیمون
بنوشند بعده از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او تحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یک نیم درم
کنند و غذا خفیف تر انچه بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکه مانعی ازان باشد
پس اگر بینند که این معالجه دران اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او نیاید و دران خطر است و بعض اطبا ذکر کرده اند
که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست است و اگر اراده عروق
منتشرهٔ او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکه شرح آن میکنیم یعنی آنرا و حوالی او را اضماد کنند
بموم روغن که تنقیه آن با سرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکه نرم
گردد بعد ازان بپارچهٔ درشت بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و دماغ طرفی که ازان آغاز کرده بعد ازان آنرا
بصنارها بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که با پیه بهم آلوده باشند بپوشند بگیرند زوفای رطب و لعاب بهدانه و بموم روغن
معمول بروغن بنفشه بیامیزند و در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند تا آنکه خوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده
موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و آنچه دران من تجربه کرده ام بهتر
آنست که بر موضع هر روز شیر دختر از پستان بدوشند بعده آن مرهم نهند و بالای آن اسفنج تا آنکه موضع نیکو کند و تحلیل ابتدا نماید و بمرهم و شیر تا بقایای او بکلی ازو دور و ازان پاک شود و موضع خشک
گردد و حذر کنند از آنکه او را مس نمایند یا ادویهٔ حاده بپاشند پس هرگاه مده گردد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زمانه صحت او طویل گردد تا آنکه بقیه عروق متصل آن باشد فانی شود و خون صاف گردد
و بهتر چیز بطبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران است مگر هنگام ضرورت و اما چون هنوز ابتدای او متمکن نشود و در عضو ثابت نگردد و حس موضع
باطل نگردد بسبب فرط صلابت و منع رجوع از سلوک درین ابتدا علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرضی چنانست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و هر
نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل ازانکه مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سوداوی و بعضی آنست که نزد استحکام او
علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار است پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و داشته او نباید و علاج
این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم است و اقتصار بر اغذیهٔ محموده و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا که حدوث این و حدوث سلعه یکسانست
و تساهل از معالجه این میکنند تا آنکه مستحکم میگردد پس واجب است که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائد یکه در بدن ظاهر شود و تجربه آنکه سرطان دارد الفیل
باشد و گاهی سرطان در بعضی اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض بیقرار گردد و اند در تقسیم ورم [illegible]

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه و پیه بط سازند و بران اندک سفیداب و اندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد و این مرهم معروف
بقیروطی سرطان آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانهٔ شیرین و اندک پیه گردهٔ بزی بمکسب و قدری زوفای رطب و اندکی
صبر سقوطری بران اندازند بعد ازان تنقیه باب جرادهٔ کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند و مخلوط سازند و خوب حل کنند بعده بر سرطان بمالند
هرگاه صاحب او را استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع سترخی گردد و چند بار ده نکنند و اینچ وقت سرطان را نرم کنند و از ستردن منع نمایند چون نرم گردد الم زائل شود و صاحب او را نیز باید

اورام ریحی و نفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع است یکی آنکه ریح مخالط و بداخل جوهر عضو بود و ملایم باشد و آنرا تهیج گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضا
و عضو بود و صلب باشد و آنرا نفخه نامند و بقول شیخ از اورام ریحی آنچه از بخار لطیف غیر متبلد بود مشابه تهیج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند
و آنرا انتفاخ بود و مثل زق منفوخ باشد و گاهی بضرب دست آواز کند و خصوصاً چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده و امعاء و میان غشیهٔ مجلل عظام
و میان استخوانها و اغشیهٔ محیط بعضلات و میان عضلها و همچنین آنچه محیط باوتار باشد و گاهی در افضیه متخلل نشود و بلکه اعضای متصله را تمزیق نماید و دران داخل
شود یا اندران متولد گردد پس هیجان بتمزیق آن شود و ریح باقی بماند و محتبس میشود و بسبب کثافت و غلظ خود و بسبب کثافت عضویکه محیط آن باشد و ضیق مسام او
و گاهی انسان بر عضوی مثل زانو توهم ورمی محتاج بشگافتن کند پس آنرا بشگافد و ریح صرف ازان برآید و از عجائب مشاهدات راقم اینست که حافظ فضل کریم را ورم

زانو عارض شد و هر بار که ورم را جنبش میکردند آروغ با آواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و پوکس گوید که گاه
ریاح منفخه زیر جلد تولد می یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست و آنکه محیط بعضلات است میباشد و گاهی این ریح در شکم میان بطن و صفاق جمع میشود
و آنرا استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم رخو مسمی او ذیما آنست که با وجودیکه درین انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و ازان آواز مثل
آواز طبل آید بالجمله علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی است و آنکه مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و زود بحال خود باز آید و اثر او نماند علاج بعد از
نضج منضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند و استعمال گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و محجمهٔ بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس
و هفت برگ بمالند و جاورس و ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند و سورنجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه و روغن نرگس
هر یک دو توله آمیخته نیم گرم بمالند و ایضاً سنبل الطیب و بزرالبنج هر یک نه ماشه سائیده در روغن گل سه توله آمیخته ضماد و زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ
حل کرده و یا صبر یکتوله مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و بالایش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل و یا بابونه چرب نموده بر بندند و هر چه در علاج ورم رخو
برای تهیج مسطور شد بکار برند شیخ الرئیس مینویسد که آنچه مشابه تهیج باشد علاجش از جنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند
و آنچه اندران باشد آنرا تحلیل نماید و آنرا بر موضع تا مدت طویل بکرات ممکن بود و آن مثل مراهم و ادهان و مانند آنهاست و بکتر ازان میاه سائله و امثال آنست و لابد
که در غایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر غوص مفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و از ادویه موضعیه آن
روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیت که دران چون سداب و زیره و بزور لطیفه مثل تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شبت و مانند آن پخته باشند و از مراهم محلله و ضماد
برای نفخه که در اعضای وتریه و عضلیه افتد اینست که بگیرند چرک دیوار حمام و در آب حل کرده در پاتیله انداخته بران آنقدر آب نادیده اندازند بقدریکه دران احتمال قوام
قوام گل باشد و جوش داده بدان لطوخ سازند و گاهی از شراب و آهک جوشانیده مرهم میسازند مرهم جید معتدل بگیرند زوفای خشک و بسایند و بر قیروطی مرتب از
موم زرد و روغن شبت حل کرده باشند و ازان مرهم لطوخ بسازند و نفخهٔ که در عضلات بسبب کوفته شدن آن عارض شود واجب است که از ادویه حارهٔ مفرطهٔ حریفه اجتناب
نمایند تا عضو ازان متوحش نشود و نفرت نکند بلکه چون محللات معالجه کنند چیزی از مسکنات وجع بدان مخلوط سازند و مثل این علاجات مثل نسخهٔ است که در زیت
حل کرده صوف زوفا دران تر کرده باشند و اگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا تر نمایند و اگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد و اینهمه نیم گرم مائل
بحرارت استعمال کنند و نگذارند که سرد گردد زیرا که سردی مثل این ضرر است و اگر دران ابتدا درد باشد پس بران روغنهائیکه دران تسکین درد باشد مع منع ماده

که در ابتدا بایدا استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل بابونه روغن شبت پس هرگاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه در ان قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند
مثل نطرون و سرگین مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و از
شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزوره زیرباج بلحوم ماکیان
و تیهو و از منفخات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخود آب و مغز قرطم و عضو معلول را بروغن بابونه
و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم و در یکمن آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته
بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند خجندی گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد
یکدرم یا ده درم گلقند بنوشند و غذا حصیه بلحوم فاضله و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه و دحمر تا هر کدام که حاضر باشد یکمثقال مداومت
نمایند و روغن چند بید ستر و مانند آن بمالند و تکمید بآرد جو و جاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور را بآب برگ سرو و طرفا و ابهل سرشته ضماد
نمایند و یا بآب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت خضر گوید که نطول آبیکه در ان سبوس گندم
یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهیج لطوخ بنجوران در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاج جنس
در امراض جگر مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از ردائت هضم است بعضی متاخرین بنویسند که اگر تهیج در آخر
تبهای بلغمی افتد و بر روی پشت چشم و پا پدید آید ماء الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی از هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر
هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطگی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار بیخ و زداوه تنقیه بدن نمایند و بعد از
تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق اذخر نه توله دهند تا یک هفته و غذای شوربای مرغ یا نان خشکار و ضماد جدوار با زرنباد در آب عنب الثعلب سائیده بدستور بنهند و اگر بسبب
سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار بواسیر باشد تهیج که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد تهیج تمام بدن را
شامل بود و فرق درین تهیج و استسقا آنست که در تهیج تشنگی اصلا نمیباشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم است اول تنقیه بلغم نمایند بعده
علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشترخار و کذا آب خاکستر چوب انگور به تیزاب فاروقی و ایضا طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل
نافعست و بدانند که این مرض در خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهیج اندکی صلابت فم معده و قبض شکم و غلبه خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند و در روز دوم
مغز خیار شنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان در روغن بادام دهند و بعد از ان اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر بمالند و اندکی
در بینی و گوش چکانند و خمیره گاوزبان با عرق بید مشک و کیوره دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ بحجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و یا آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویه ذی حدت و نزدیک کردن در داخل
او جائی باشد که در ان مواد خبیثه جمع شود و طبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگ است مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در
اکثر مخالف از دمل بود و برنگ جلد باشد پس اگر ماده حار حاصله در ان حدت بود و با ظهور او الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله ماده عفنه غلیظه
غیر نضیجه قلیل الحدت منسحبست متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم و تخمه یا اغذیه غلیظه که بهضم نشود بجهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و رداءت کیفیت آن
پس نضج فاسد گردد و چون ماده حار بود و بلید باشد پس آنچه از ان پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود و یا بلین که در ان باشد و یا مثل عسل بود و یا غلیظ که
اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد و بریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت آنچه در دبیلات پیدا شود
اجسام مختلفه بود مثل ارکال و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای شبیه و نیلگون و آسمانی و آسیا شبیه بخزف و گل سیاه بد بو و مانند آن و ابو ماهر ذکر
کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و از ان قطع مشابه زرنیخ زرد بر آمد و از ان قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان

بود و سببش آن بود که ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه دران اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هر چه در دبیله
از انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد و اما تعبیر بهضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود و بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض
آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس
متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شده حادث گردد
و این نوع گویند که دبیله یا ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیهٔ غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل
که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود و پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه لزجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرداگرد آنرا از
اجسام فاسد کنند و برای نفس خود موضع بسبب طول مکث او دران بهم رساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی
و آنرا عسلیه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس
اصناف اجسام صلبه باشد مثل ریزهٔ موی و پارهٔ استخوان و قطع خرقها و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شده چون بشگافند در آن این اشیا
یافته شود و بعض آن بسیار بدبو و بعضی بی بو باشد و شیخ نجیبی گوید که مادهٔ محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آنرا
اسمای دیگرست و مادهٔ دبیله گاهی حار بود و آنرا خراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله است که با آن درد البته نباشد
و با اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض
آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آنست
که جای غمز او کمتر فرو رود و از جای غمز ریم و خون و مایل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیه زیاده از حاجت ست میان صفاقات
و تجاویف و این مجتمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر
اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه موی رشته و غیر آن باشد و سببش اخلاط اغذیه
و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علامتش ظهور نتوست زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل
غالبا و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بر مادهٔ لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیه بلغم کنند بعد ازان ادویهٔ ملینه و محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از
لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه نرگاو و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویهٔ مدمله را
بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزی که در دبیله باشد در یکدفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد
بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نفتح لبستانی با آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر بسرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته
دبیله را بشگافد و ضماد خطمی بسرکه یا بشراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو با آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلا
کنند بعسل و کذا اشک بزر در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع
دبیله است ابن الیاس می نویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ
ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه نمایند که دران تربد و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشه
خشک و اصل السوس و پرسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیده کوفته دو درم هلیلهٔ زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد ازان تلطیف
تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوچهٔ مرغ و مزوره داخل کنند و دبیله را با دهان بشحوم و ادویهٔ ملینهٔ منضجه و مرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد باهستگی
بشگافند و آنچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از پنبهٔ کهنه پر کنند تا تنقیه آن بتمامه کنند بعد ازان التحام او بمراهم نمایند که برای ادمال قروح مذکور گردد
و نوعی از دبیله است معروف بدبیله منکوسه و او آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد

و علاجش علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصا در معالجه و اسهال چندانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید انطاکی در اینجهت
مینویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد بحسب قوت پس منقیات از مرهم پس مدملات
و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزر کتان و بزر قطونا و گندم خاییده و انجیر و قرطم ست و قسمی ازان دبیله منکوسه است که بجنس ظاهر نشود و کمتر
آنست که مریض ازان سالم ماند و چون بشگافند موادیکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگافت باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که علیه او معلوم
شود و تحقیق گردد تولد ماده ازان بمناسبت او و مرکب بحسب او و چون بتنقیه یقین گردد نضج ماده اولا انبطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند
و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسبغول و بزر کتان تربیت برنهند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس
بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر نشگافد تا همین بشگافند و مبادرت باین ننمایند گر و بعده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یکدفع و الا
بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نمیشود مگر باقدری از ارواح و چون پاک کردند بماء العسل بشویند و بمرهم جاذب و بینه کهنه پر کنند و مرهم داخلیون را درین باب
شانی عظیم است و عظیم فائده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و او آنست که بسوی باطن قریب تر باشد و این چون بسوی
باطن بشگافد هلاک کند و گاهی با دویه مذکوره علاج کرده شود و بکشاید و ایضا مآل او بموت باشد اینچه در عضو غیر مجوف بود بسبب غلبه سلامتی درینصورت و از جمله
حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو است و باوجود این مبالغه در پرهیز از فزو هر چیز سرد مثل خربزه و بعد کشادن او از شوربا خصوصا چرب بسبب تولید او
ماده را واجبست بعده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مایل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال غاریقون بشحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا
بر سودا مثل تیرگی و غلظ او و غرابت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی بمعجون اسطوخودوس نمایند که این را سر غریب است و یا بر صفرا مثل زردی او و رقیق حاد صبر و بلیله
بآب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف و همین آن بخوف انجذاب ماده بسمی اسوی بدن و از
چیزیکه دبیلات را بشگافد اینست که تیلات را با آرد جو بپزند تا مهرا گردد و بران نهند و کذا سرگین کبوتر و لیشک بزر العسل و در خواص است که چون سنگی را بر بیضه افکنند
و پیش ازانکه بزمین رسد نگاه دارند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد طبری گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر ازان مانعی نباشد
از استفراغ بدن او نمایند اگر قوت او اجازت او کند پس بطبیخ افتیمون یکدفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و مرغ
و دراج و اگر دست نگذشته باشد مزورات معمول بسرکه و شکر سفید و مانند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزیکه آنرا نرم کند
مثل پیه بط و پیه مرغابی و شرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه نسر و پیه عناق الارض
چه گویند که این حادترین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده ازان موم روغن بسازند بعده بر آتش آنرا تسقیه دهند بلعاب اسبغول و لعاب حلبه و بر هم زنند
تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود بمرهم داخلیون که دران مرداسنگ و اسرب محکوک بآب شبت داخل کرده باشند ضماد
نمایند و اگر این مرهم آنرا نرم نکند با آرد جو ضماد سازند یا گیرند گندم مطبوخ بلعاب اسبغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان
ضماد کنند که این از ادویه است که دبیله را نرم کند و اگر بدین نرم نشود بگیرند اشق و زفت و علک الانباط و موم بر آتش در شراب بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که این
نرم کند و بسیار [illegible] بران باشد بپزد و ازانچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی شیر برنج [illegible] بفشرست و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم
گردد بعده موم و روغن [illegible] شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزر کتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بران اندازند
پس با گندم مطبوخ و شیر برنج جمع کرده باریک [illegible] بسازند بعده ازان بر دبیله ضماد نمایند اگر سرد باشد گرم کرده و اگر گرم باشد همچنان تضمید او چنان باید
که بگیرند ضماد نمایند دیگر و ترک کنند و اگر باین دبیله نرم نشود [illegible] شگافت [illegible] ازان بلد و هوا ضماد آن از بلد و هوا کنند و یا ترک معالجه
نمایند تا آنکه فصل مقابل آن فصل آید یا بجمله [illegible] چون نرم شود [illegible] بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه اراده
شگافت او نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا نخاع [illegible] باطنی یا معده باشد نشگافند او بطول دهند از بعیدترین مواضع از عضو شریف

و آنچه دران باشد یکدفعه خارج نکنند بلکه در چند روز و بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه ازان خارج شود شحمی باشد آنرا بانیچه کند تا نیکو کنند و اگر عسلی باشد از نیشه
و سرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدیدی سیاه باشد با شیر و سرکه و نمک پر کنند همواره آنرا پر سازند تا آنکه آنرا پاک کند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا او
بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و شکل سفلی باید که ریم
ازان سیلان کند و بند نشود و مراهم مناسب بر یک استعمال نمایند و اگر بحجاب نرسیده باشد امید وار تر و سالم تر باشد و علاجش مرهم منبت لحم و جلا کنند
و موضع بطور را نگذارند که تر بماند و یا چرک کند پس اگر چرک نماید بشراب کهنه بشویند و اگر تر بماند بمرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا نضج کند
مرهمیکه دران کندر و راتینج و گلنار افتد استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسر قولنست و آن گلنار
و گل سرخ و دقاق کندر و مر باشد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی و کمی در علاج بحسب رای طبیب است و این علاج هر
جنس دبیله است و از دبیلات نوعی است معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضج نکند و اگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید
و چون شگافته تا استخوان رسد آنجا ریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود چه قائر بود و گاهی غشای موضع عظم را پوسیده کند و غشای مستبطن اضلاع برسد
و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بکشاید و علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آنکه واجبست که عنایت
بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت
گردد و متعفن نشود و فرق میان دبیله و میان دمامیل و خراجات بسیارست بعضی از آنست که مذکور شد و بعضی آنکه خراج و دمل را چون بشگافند دران کیسه نیابند
و در دبیله وعا و کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او آنست که آنرا دو کیسه است زیرا که دبیله یعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زرداب فاسد
متعفن بود و در کیسه دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب و زکال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات
به علاج آن مگر آنکه چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقالهٔ بعض بصریین خوانده ام که واجبست که مجیبی بشرط باکند
مشوصه بر دبیله بندند پس اگر مریض ازان غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگاف سهل بود و گمان من
آنست که امر بوضع محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و آنچه باهر معالجه دبیلات بتلیین و تحلیل می نمودند دیدیم که او اشاره بشگافتن کرده باشد

خراج

عبارت است از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج ماده اندک
بود و در دبیله ماده بسیار باشد و شیخ الرئیس و غیره مینویسند که خراج از جمله دبیلات است آنچه از اورام حار ریم کند و اسم دبیله واقع میشود بر هر ورمی که در باطن او
موضعی فارغ باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد دران بماند و خراج آنست که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کند بی ریم
و تفرق اتصال باطن و گاهی چنانکه ابتدا کند بلکه ابتدا کند با بتدای اورام حاره صحیحه که در اوقات ارتقای او دران تمیز بود چون فلغمونی بعده اعراض او نزد منتهی متحول گردد
بریم یا باخذ اخلاط مخاطیه و عصبیه و دردیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که دران اخلاط ازین جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند چنانچه
این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد و نه ایضاً از لحم تشرب کند
که تحلیل پذیرد چنانچه در استسقا بلکه اتصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود متفرق ظاهر و در خلل آن متفرق ساکن گردد و در اکثر او راس تیز ظاهر شود
و خصوصاً اگر ماده حار باشد پس آن خراج آغاز متعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم
نضج یابد پس منفجر گردد یا شکافته شود و علاجی که بر آنست و تا کل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار بمنضج و مفجری و گاهی حاجت آن نیفتد
و بهر قدر که خراج را ارتفاع شدید تر و سر او تیز تر و سرخی و گرمی سخت تر بود غلظ حدت او و حرارت شدید تر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریع تر باشد و خصوصاً
بلند یا از عضوی شکل مثل دمل بزرگ و آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود و آن غلیظ الماده و ردی مائل بسوی باطن قلیل النضج ثقیل الحرکة باشد

و دیر تر پخته شود و چون سر کند زخم آن گشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و باخر یکی شود و ردی تر از این آنست که انفجار او بسوی باطن شود و پس بعضو دیگر بگذرد و آنرا فاسد کند و از این قبیل ست که بسوی جانبین بمندفع شود و هر عضو قابل آن نیست که دران خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر درانجا خراج براید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضایکه کثیر العصب قوی الحس برایند که الم و آفت او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و بحسب فصل و سن و جوهر عضو و خراج نضج نیابد و ماده که اندر انست مستحیل بریم نگردد و بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بکشاید بحس ظاهر نشود بسبب غائر بودن ریم در گوشت و با غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب جوهر او در غلظ پس بسرعت تریم نشود و اگرچه نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بران باشد **اسباب خراج** و وقوع بسوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آنست و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه ست و امراضیکه با ستفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات ست که آنرا طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیراو شبیه بلحم چیزی بیرون آید بعده ازان ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجات ست که آنرا تینن گویند و آن خراج قرحی ست مستدیر سرخ که صاحب او از تپ خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار ست که بطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط ست **دلائل** نضج کامل ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آن است

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت ست و همواری قوام دلالت کند برانکه طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده و آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت هاضمه ست و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید تر بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آنست که بدبو باشد و دال بر عفونت که آن ضد نضج ست و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متساوی کند و چون ریم متشابه الاجزا در الوان و قوام بود و آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد اگرچه بد رائحه مثل ریم بدبو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آنرا لابد ست از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ ماده ورم و یا بتر و بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی دران و در این هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر مسیحی گوید خراجی که جمع شود و در ان مباین گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی بهم رسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که دران فضا پیدا شود و دران آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند بانواع مختلفه متغیر گردد و دران اجسام شبیه بسنگ و دردی زیت و دردی شراب وغیره که در و بیاء مسطور شده متولد شود و خراج از نضج گردد و اگر در باطن بدن باشد و لا سیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار ست و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدانچه لمس ادراک او نماید از خواص لمس او چون براو غمز کنند و گاهی جای غمز خود باقی که جمع گردد ثابت بود بحسب انواع رطوبتی که دران مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و خلط لزج مخاطی و ... و گاهی ... گردد ... که هر خراجیکه پدید آید و باز گردد و یکو نباشد و هر خراج که بر محلها گوشت دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن گشاده تر شود او اولی بود جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجیکه از اعلا بود بهتر باشد و زود تر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بار دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از فی باشد قی بهتر از مسهل ... و ادا ... تا ... بیرون ... و تقویت قوت پیدا رند و نزد جمع شدن ریم تضمید منضجات خفیفه که دران یادی ... بر ... نیز باشد مثل خطمی و برگ کتان و ... و ... خشک ... و دیگر ... و ... ساز ... و ظهور علامات نضج ... ورم اگر ... ادویه مفجره اولی ست

والانشگاف دهند و انچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعده از پنبهٔ کهنه پاک کنند و مراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و مازو و دم الاخوین و انزروت سندمل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج تجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بران و طمع در منع او از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای منضجه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از آرد گندم است چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شدید باشد بران شرط غیر عمیق زنند بعده بران ضماد که دران آرد جو مطبوخ افتد ببندند و اگر بینند که ورم کمتر از انچه باید تحلیل میشود و بدانند که آن محتاج تحلیل بیشتر ازین مقدار است پس با انجیر ادویه که تحلیل آنها بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوهی و نمک بیفزایند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده با ضماد بیخ قثاء الحمار و بیخ لبلاب و اکلیان و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد اولا اشیای مسکن وجع مثل قیروطی معمول بعقید انگور استعمال کنند بعد از ان اشیای منضجه مانند نطول آب نیم گرم و زیت نیم گرم و ضماد مرتب از آرد گندم با آب و زیت با حنطهٔ پخته استعمال نمایند و چون نضج کامل گردد خراج را بشگافند پس اولا با اشیائیکه تنقیه و غسل نمایند مثل ماء العسل علاج کنند بعد از ان بحسب ملاحظهٔ حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاج جنس مرهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب از اسفیداب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند بوعلی مینویسد که اما استفراغات و انچه بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جهال دران غلطی میکنند پس امریست که دران خراج حاره و اورام حاره که بغیر خراج منفجر گشت و از تدبیریکه بدان مخصوص است آن تحلیل ماده ایست که دران جمع شود و این بردو وجه است یکی از ان تدبیر جاری بر صواب است چون مرض بسیار خارج از معتاد نباشد وجه دوم آنست که حیله در انضاج مادهٔ ریم و در گشادن او و بعد از ان باید کرد و آنکه رعایت قوت و حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعة آنرا ساقط نکند بلکه واجبست که رعایت کند طبیب صاحب او را که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید انچه معلوم است و باید که صاحب دبیله را با غذیهٔ جیده غذا سازند مگر آنکه خراج در احشا باشد پس نضج و رحاجت بتلطیف غذا آید و دوم تدبیر خارج از صواب سبب ضرر حالی و او آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود منتها و از معتاد و خوف استعجال امر در انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت با انضاج جملهٔ آن وفا نکند و اگر تدبیر انضاج کنند آن مؤدی بتاثیر غیر انضاج خواهد شد پس از شگافت چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن باعضای کریمه قریب خراج که درین حدید بدان خطرست و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ است که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل است که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن بسبب فات خود احالهٔ ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصله آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج با دویهٔ مغریه یا منضجه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیفه را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نمایند پس در امثال این امور لابدست از شرط غائر و شگاف عمیق بعده عقب آن ادویه که در غایت تحلیل و تجفیف باشند بکار برند و واجبست که شگاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از خوف وقوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از انچه خوف بود و اکثر طول لیف با طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع است و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شگافت داده و شرط زده آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن با آب و عسل یا آب نیم گرم یا بسرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شگاف اشتداد نماید بعد ازین مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد ملحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف بمنزلهٔ زرداب و چرک و ناصورت و لیکن چون از ان شگاف ریخته باشد چاره نیست و اولی آنست که این صبر کنند تا آنکه منضج گردد قلیل العصب و عروق و نضج باید و باید دانست که خراج صنوبری مرتفع تیز سر کمتر محتاج بشگاف قبل نضج و آن بود

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجبست که حرارت ادویهٔ منضجه او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک تغریه بود و ازین در اول درجات نطول آب نیم گرم است و تضمید بآرد گندم یا جو و گندم خاییده درین بهتر است و بان آب و زیت یا موم و زعفران و دوقاق کندر و زفت و روغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد خطمی و بزرکتان و الضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با دو و خصوصا چون دران زوفا و صعتر بری داخل کنند یا آنکه دران این هر دو یا اندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوت تریاق حروف با علک البطم است و ادویهٔ مرکبه از موم و سپید وقشه و مرو اودان و راتیانج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بر دهن سیدا یجبر تقییر موم و خصوصاً چون آن مرهم را در زیت بگدازند و همچنین دیوفوس و مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه درین باب دوای سهنگ مارقشیشا باشد بهمت که بران بخ شدند تا آنکه از جود سفید

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و اوتار و عصب باشد پس واجب است که تشگاف دهند و شدید ترین آفت است که قریب مفاصل باشد و برای شگاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف با سفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدری که ریم از ان بر آید بشگافند تا سمین بما سوای خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جمله آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد پس ظاهر شود و خصوصاً چون بانگشت بخش نمایند و ملاحظه بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از بخش مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجب است که در شق خطوط طبیعی را از چینها لزوم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع اریب آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر روافتد بلکه این محتاج آنست که مخالف چینها نمایند و اما در مثل بن ران واجب است که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را شگافتند و اخراج نمودند چیزی را که اندر انست باید که مبادرت بالصاق جلد بالحم کنند تا خشک مثل خرقه و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و دران جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از انکه الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سر میل خرقه درشت پیچیده دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بنجارند پس الزاق او نمایند و بعصابه بر بندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجب است که در شگافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم مرعی دارند بعده شگاف از نضیج نرم موضع و لحیم تر دبعید تر از عروق و شرائین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه انطلیس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند براستی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مورب مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستقیم بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسیر هلال و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و بازو و ران و ساق باشد هم در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد و اگر قریب ران یعنی در سرین باشد مستدیر مدور و همچنین انچه قریب مقعد باشد و در پهلو و اضلاع بوربیب و اضلاع هلالی شکل مقعران و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مدام حریص باشند بانکه شگاف متابع شکل کیانی باشد انچه قدرت بران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و آلتیقا واجب است که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند زیرا که احتیاط مستقیم بر انکه شگاف با اتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و بغیر وحشی باشد لیکن در هر حال نهاک نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه یا لیف عضله قطع نشود

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کنند پس شگاف در آن موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شگاف بین بین دهند بعده انگشت سبابه چپ دران داخل کنند و آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن هم داخراج چیزیکه دران باشد تشگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد و اوراشکلی بود که انچه دران باشد از انجا شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در رو یا سه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هر چه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب از استخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او سرعت کنیم تا که ریم چیزی را از انها فاسد نکند گوئیم که این بهتر و قیمت که چاره از شگاف نباشد پس اگر امید باشد که آن خراج بخود بشگافد همچنین اگر امید باشد که آن با دویه منفجره بکشاید و بسا است که ادویه منفجره دوائی یافته شود که قائم مقام شگاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشگافند و یا اندکی از ان ببرند پس بران منفجر نهند تا که غائص تر باشد و اما خراجات سلیمه که دران بسیار ردائت نباشد مثل آنرا آب گرم نضج و انفجار نمایند و اما خراجات معفنه از ان ضرر شدید یابد بسبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس تا وقت بجودت او کنند

منفجرات ظاهری

بدانکه قضیب پیچ نرگس و رعم ... بشگافد و خصوصاً آب عسل ... [illegible]

و یا بگیرند موم و راتینج و روغن گاو هر واحد یک رطل و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل زنگار سوده و زیت قدر کفایت و دوا القروح بسیار شکوست و یا بگیرند اشق مقل موم چهار قطران البطم
چهار کبریت زرد سه قطرون سه جزو و از آن مرهم سازند و آنچه تجربه کرده ام این است که بگیرند مغز بیجابه و جوز بید و مغز فندق سیاه سوخته و پیاز سوخته و خردل و سرگین کبوتر و از آن ضماد سازند پس
به سرعت بشگافد و ایضاً داخلیون در لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و با انجیر پخته و از ادویهٔ مفجره قائم مقام شگافتن است که مرهم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی
بر آتش جمع کرده بر خراج تا بینم و زمیدارند پس آن را بشگافد و ایضاً آنچه قوی است بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندانکه آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده
صاف نمایند و در این آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس کرده بر آتش نهند تا نمک منعقد گردد و بگیرند ازین نمک اندکی و چهارم حصه او نوشادر و در لعاب حبه و شیره
عسل بلادر آمیخته استعمال کنند و یا بگیرند زراریح و سابیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملایم زمانی نهند تا منحل گردد پس مثل مرهم سابیده ضماد نمایند خصوصاً چون در آن چغال باز یا سرگین
گنجشک یا سرگین بط داخل کنند و بعضی اطبا کبیکج ذکر کرده اند و از ادویهٔ محلله هر دوای حار محلل را بر عضو دریکروز دو مرتبه تکرار نمایند مع تسخین عضو و تحلیل او
بکمادات و اعلی آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجبست که تدبیر از ادویهٔ ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او
نرم شود و اگر سید اگردد و ریم منجمد گردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویهٔ ملینه تنها واجبست و ادویهٔ ملینهٔ ریم ادویهٔ محلله آنست
مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک و قردمانا و مثل آن کنند و علک البطم و مصطکی و دبق آمیزند و با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب از ثوم و دوا مرتب
با قحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق بعسل و مثل هر واحد ازین موضع را با آب گرم صاف کنند و دوای بارقشیشا و نسخهٔ آن اینست بگیرند حجر بارقشیشا
دوازده درم اشق مثل او آرد باقلا شش درم و راتینج رطب آمیخته بر جا بطبوخ سازند و بر ریم نهند و بگذارند تا آنکه از خود بیفتد و باید که فی الفور استعمال کنند آن بعد
خشک گردد و این دوای مرتب از نوشادر یک جزو نوشادر یک جزو و بارزد ربع جزو مر دانسنگ یکجزو و ثلث جزو و زیت کهنه یکجزو و دو ثلث جزو از آن مطبوخ سازند و چون او نفع
نکند احتیاج بشگافتن یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر کردیم جرجانی گوید که اول استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب نماید چنانچه در علاج اورام حاره معلوم شد لیکن احتیاط
باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف باز نگردد و بعد از آن تدبیر رسانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت باغذیهٔ ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و غیره
و کذا دوا مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند هر دو در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر ابن الیاس گوید که در اول
امر فصد و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیهٔ بدن و استفراغ ماده محدثهٔ آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم جوشانده نوشانند و غذا فروجه باشد مزعفر با ادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از اخلاط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید
بمنضجات کنند پس بشگافند هیچ مسیحی گوید بر که تضمید خراج بخرهای مطبوخ با روغن گاو که نضج نیک نماید و ایضاً انجیر بروغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم کتان انجیر
و کندر چه باریک سوده با آب سرشته بر خراج بپیاشند پس اگر لازم عسر النضج معلوم شود چقندر مطبوخ بروغن کنجد گرم ضماد کنند و سرگین گاو سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج
و امیل و خراجات کند و ایضاً چون پیاز با آب پخته باریک سوده با روغن زیتون پخته شانند و گرم بر ورم بندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نگشاید شگاف
دهند و بر همین منوال تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند و آنرا البطا نامند جاری میشود حضر گوید که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین
آن نماید و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را بینند که اورام ایشان ریم میکند پس بگذارند تا هر چه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده
شود و ریم جمع گردد و چون بینند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شدنی است پس پرهیز کنند و بدپرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت
شوربا ها و میوه های تر در قروح نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یکبار بلکه امر متوسط باشد و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا اراده انفجار جائز نیست
پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد حقنهٔ لین تلیین نمایند نه با دویهٔ مسهله بهاء الدین مینویسد که بعد تنقیه برسانیدن ماده مشغول شوند و چنان معالجات
کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل برآمدهٔ خراج راستی باید کرد تا زود پخته شود
و در ابتدا ادع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع بکار برند و اگر مریض بعد
تنقیه مداومت حب الشفا یا حافظ الصحه نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آنرا منع کند و قوت را نگاهدارد و الم را کم سازد و صاحب آنرا از آن آگاهی نباشد بجز بعد

[illegible]

[illegible]

بلکه واجب باشد هرگاه باشد که مادهٔ غالب پخته باشد و بر محل علت و جای آن و صلاح پزانیدن آنجمله نباشد اگر لختی مبسر پا کی آنرا شرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا
اندکی مادهٔ آن بی جذب دفع گردد و آنگاه مراهم محلله نهند مناسب بود و زلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از زنگ مقر نگردد جز زلو انداختن
و دستکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف فلغمونی ست و مراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه وغیره مذکور شد
جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و قلاعی راتب گرفت حضرت استاد و ابر ناشتا
حب الشفا در اب معصور انار دادند و نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند
و آن هر لحظه بزرگتر میشد چنانچه در ساعت نجومی مقدار نیم آثار مجزو ملی بر آمد و تکرار تیزاب بدستور میکردند در ساعتی دیگر بشگافت و خون چرکین بسیار بیرون آمد همه عوارض زایل شد و آن [illegible] احسنت را المرهم [illegible] فرمودند

دمل

و آن بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل در اکثر و مولم در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات ست و ابتدای خراج بود و مادهٔ آن خون بماد ست که با آن رطوبت غلیظ
فاسد آمیزد و تولد او از زیادت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را و اکثار اغذیهٔ مولد خون مثل گوشت
و شیرینی و ایضاً عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر ابدان و طبها مننداستخراج بود و بدترین دمل آنست که غائرتر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد
یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان
جلد و لحم افگند و دمل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکنند و بسوی
عضو افگند و این نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم
تب کند آن بد باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصاً ضماً میخوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند
و ایضاً از روز اول تا سه روز روادعات مثل صندل و فوفل و اسبغول بگلاب سرشته زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیم در اب پخته بران بستن برای تحلیل و انضاج
مادهٔ نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ بیوتن و برگ عباسی نیمگرم کرده بستن مفید ست و چون آرد جو را در جغرات بپزند و اندکی
ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند در پختن اورام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را
می پزاند و همچنین ضماد آرد گندم با اندک بورق و روغن بزرگتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیم و نمک هر دو را سائیده بران نهند و خمیر ترش و پنیر کهنه و سرگین کبوتر
و تخم کنوچه و اهک آب نارسیده در زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز مفجر قوی ست و یا آهن بشگافند و بعد برامدن ریم برابر مرهم منبت لحم مرهم
از گلنار و دم الاخوین و مازو و اقلیمیای فضه و موم و روغن علاج نمایند و اگر قرحهٔ رطب پر چرک و یا سیلان زرداب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار
و مر و صبر و زرد چوب سوخته و اسرنج و فوفل سوخته و کات سفید بکار برند و کسی را که هر سال دمل بر آید تنقیهٔ بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و اکله
و جز آن ایمن مانند **ذکر ادویهٔ یونانیهٔ نافع دمامیل** اگر مازوی سبز هفت عدد در تنگه صاحب دمامیل بپیچند صحت یابد و از مجربات مکرره سوده بیست
و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای تفجیر دمل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شحمهٔ ابی مالک و کذا گندم خاییده روزه دار و کذا کنجد بریان کرده بیست
سوختن رسد با برگ چغندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا حلبه دنبه کوفته برای صلب هر واحد بسر تفجیر آن مجرب اوست و بستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای
دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته و ضماد علک البطم بسر کسوده یا بموم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا
زیت و نمک با عسل یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته با آب دهن روزه دار سرشته و کذا اقرد یا با سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس
تنها یا بریان کرده سوده روغن خیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ البطم و یا بیه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا
انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ با برسیاوشان و کذا مقل و زعفران و کذا بورق و علک البطم و کذا میعهٔ یابسه مخلوط با دویهٔ دامیل یا میعهٔ سائله و کذا ثوم با آب شبت
بالمناصفه پخته سوده و کذا مویز و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بهموزن و کذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته و کذا زرنیخ سرخ و پیه بز و کذا آرد جو و حب

وسرکه وکذا آرد جو و پوست بیخ کبر وکذا انجیر خام و نطرون وکذا کبریت و عسل و پیاز نرگس وکذا عصاره کندنا با نمک وکذا بزرکتان و شیلم و سرگین کبوتر وکذا افربیون السمک
بسرکه و عسل گداخته وکذا زوفای رطب وکذا گل زوفرا کان خراست وکذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر وکذا اسقمونیا بعسل و زیت وکذا بیخ سوده
پخته وکذا سپیده بقر با نمک آمیخته وکذا بادبهر واحد منضج و مفجر دامیل و خراجات است و شرب شقایق النعمان منع خروج دامیل کثیر و تعدیل مزاج و استفراغ
ماده آنها کند وکذا اهلیله زرد استفراغ ماده دامیل نماید وکذا انزروت که منضج ست و ضماد آن نیز وکذا ارخام هر روز یک مثقال بعسل بر ناشتا سه روز متواتر
مزیل دامیل صعب ست **واکل** ریباس بکثرت نافع حدوث دامیل ست وکذا شخصیکه بران دمل کثرت نماید وکلیه حمل نخورد و پس حلف کند که بعد ازین کلیه
دیگر نخواهم خورد و جمله دامیل ازان دور شود **وضماد** کشنش و آرد جو و شراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند وکذا پوست بیخ کبر محلل اورام خفیه است وکذا آب کشنیز سبز
و آرد باقلا در ابتدا تحلیل دامیل و خراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روزیکه دمل ظاهر شود آن را بروغن کنجد با سپیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیاده
نمیکند و حجم نمی پذیرد **ایضاً** که در نضج و تفجیر دامیل مجرب و عجیب ست تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قند حل کرده فرود آرند و ضماد کنند **ایضاً**
که دمل و سائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته باب و شیر بپزند و مکرر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دامیل و اورام
صلبه و خراجات از مجربات والد حکیم علویخان ست انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم بید انجیر تخم کتان هر یک یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر ماده گاو
بپزند تا عمرا شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زهره گاو یکتوله صابون عراقی یکتوله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند و در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان
و روغن گل و روغن بابونه عوض زهره گاو و صابون ست و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزرکتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک زوفای خشک
برگ چقندر گل خطمی بقل از هر یک یکجزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بید انجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند و چون
نضج یافته باشد و بسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین بز از هر یک جزوی آب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر ازین هم
منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز مادهٔ صلبه می برآرد **ضماد مفجر** که ورم دامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک سانبهر
سرگین کبوتر سرگین خروس هر یک یکجزو باهم سرشته ضماد کنند **طلا مفجر** دامیل مجرب بعید یل و سریع الاثر ست و کار نشتر مینماید آهک آب نا دمیده کچ
درخت ذات الذنب که بهندی بڑه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی باب سائیده بر دمل بموضعیکه دهان خواهند بگذارند **مرهم** **شمامه** که جهت
نضج دامیل و خراجات از مجربات ست کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریش بهوجه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیمگرم استعمال نمایند
مرهم جهت پر کردن زخم دمل و غیره معمول روغن کنجد چهار دام داغ کرده سیند و ریکدانگ انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم اندازند
بعده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخه دیگر نیله تهوتهه یکماشه عوض سنگ بصری ست **ذکر ادویهٔ هندیه مفید دمل**
گوند ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال بسه مرتبه نرسد که دمل و خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل
ورم و مسکن درد ست اجواین بار یک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیمگرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند
دیگر از بیاض استادی مرحوم پوست اریٹه تخم دور کرده بار یک بسایند و پارچه بیز نموده بر دمل چسپانند و ضماد اکاس بیل گوار خام سائیده نیز برای دمل و دیگر
اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خستهٔ انبه باب سائیده نیمگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار عجب دارد میکند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارنڈ بیخ بسکهپره
و سونٹه سائیده نیمگرم طلا سازند و بستن برگ دهتوره سیاه نیمگرم وکذا برگ سرس وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیمگرم بر ورم نیز محلل ست **دیگر** بسکهپره
بچله کالی زیری مرچ برگ نیم نرسبی برابر باب سائیده طلا نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد ازان نضج دهد و بکشاید و کشاده را از ریم و چرک پاک کند
و خشک گرداند بالجمله رادع منضج مفجر دمل ست و بعید یل گوگل مین پهل هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ بسکهپره باب سائیده نیمگرم
همین عمل دارد و عجیب النفع ست **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینسیه و ایلوه و انبه هلدی هر سه را باریک سائیده در آب لیمو بآتش نرم بپزند و بچوبی بگردانند
تا مانند مرهم شود فرود آورده بدان طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گوار با آرد جو ضماد کردن محلل ست وکذا اکاس پهل کنچ زیره ... هر یک دو جزو بسرکه

سائیده گرم کرده دیگر که ورم را بپزاند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم روا سن سائیده نیم گرم طلا سازند و یا تخم تمر هندی کوفته در انجیر بکار برند که معمول
دیگر برگ گنگا سی برگ تمر هندی بیخ جوش داده سائیده بالای ورم بندند و یکی و زیخته کنند دیگر برگ سدا گلاب برگ نیم برگ انار برگ سنبهالو آب شسته در پارچه
پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برای ده نیم گرم بر دمل بندند و برای سرعت تفتیح پیاز نیز داخل نمایند دیگر برگ سرو دال مونگ بیخال کبوتر هر سه
سائیده نیم گرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گوند سهجنه قند سیاه کهنه بیخال کبوتر هر سه را در روغن
تلخ بریان کرده مثل معجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بیدانجیر یا برگ پیپل گرم کرده بر بندند که برای گشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام است و برگ
قنجه و رنگ زیبی نیز ضماد این کثیر النفع است دیگر برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس جو این هر واحد یکدام آهن کهنه دو ماشه سنکها شش ماشه همه را
در بول پخته نیم گرم ضماد نمایند دیگر میده لکڑی گوگل سهاگه در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند ضماد که در انفجار دمل قوی تر است تخم سرس مرچ پیپل
زنگار هر واحد ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیم هر یک یکتوله البوه تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته به شراب تند
آمیخته نیم گرم ضماد نمایند ایضاً صابون ریوند چینی مقل مین بهل سائیده بر پارچه طلا کرده نیم گرم بچسپانند ایضاً برای گشادن دمل جوینه آب ناه دیده در
صابون آمیخته دیگر زرسه چهار بار طلا نمایند و ببندند ایضاً جمال گوته مغز نارجیل باریک سائیده بر دمل گذارند زود بشکافد ایضاً منفجر تخم تمر هندی
بیخ [illegible] یک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و با هم آمیخته نیم گرم بربندند ایضاً منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه
[illegible] کوفته بیخته در آب گرم [illegible] بر آتش پخته ضماد کنند ایضاً منضج و منفجر تال مکهانه بار تنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری
[illegible] پارچه [illegible] صبح و شام [illegible] تا سه روز ایضاً آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرو همه برابر بسرکه و آب پخته بر ورم
و دمل ضماد کنند [illegible] و مسکن درد ایضاً که منفجر اورام و دامیل است گل معصفر پوست جوز القی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ کیلو [illegible] تا اینکه آم
برگ بیدانجیر [illegible] دواء منفجر چونکه گلی آب نارسیده یک بهلولی بچی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت
پیپل [illegible] استعمال نمایند [illegible] اگر دمل یا وری دیگر پخته شود و حاجت نشتر زدن نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک
[illegible] بواسیر که از مقعد بر آمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند چون
خشک شود بر دارند [illegible] بر ثولول دیگر همین طور بمالند بر طرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد مکرر خراشیده
طلا نمایند آتش [illegible] ساخته بر طرف نماید مرهم سیبی معمول الطبای هند که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جو از چهار دام در یک آثار ضرات یا دوغ
[illegible] تا غلیظ گردد بر بندند و اگر قوی تر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام البوه سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند و بعمل آرند و گاهی پیه
گوسفند سوده درین پخته بعمل آورده و سریع الاثر یافته اند داخل نمودن دیگر ادویه منضجه برای طبیب است مرهم مجرب برای پزانیدن و گشادن دمل زفت رومی
زنگار [illegible] حلبه اشق [illegible] جوز القی مقل [illegible] هندی زنجبیل ریوند چینی شیر [illegible] شیر انجیر [illegible] ادویه را کوفته بیخته در شیر یا سائیده موم
و روغن [illegible] مرهم سازند مرهم رال که برای زخم و دامیل مجرب رال بیست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیله توتیه یکدرم سفیده و رجهار درم
مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود
علاج آن تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد از آن بتحلیل و انضاج مشغول باید شد گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج باید و واجب نیست
که از علاج دمل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین استفراغ بقدر واجب از فصد یا اسهال ایمن گرداند و چون با دمل ضربان و قاعده اصل
باشد از نضج چاره نبود و پس اعانت بران باستعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دامیل را اسهال و ملائم کردن جلد بحمام مستعمل علی الدوام در یا ضت
[illegible] منضجات او تخم کنوچه کوفته بشیر پخته است و انجیر و خردل و عسل یا انجیر تنها بالعسل و گندم خائیده برای انضاج او نیکوست و همچنین
[illegible] سپستان [illegible] خردل مخلوط بروغن سوسن و دوای دملی معروف بدواء التجمیر و دوا این صفت انضاج بر فق کند روغن گاو دیکنیم اوقیه خمیر ترش دو اوقیه

تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد یک نیم اوقیه شیرخشت سه اوقیه جلبه و بزرکتان هر واحد پنج درم در شیر پخته استعمال نمایند که این معتدل است و چون دمل
عسر النضج ساکن الحرارة باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا کنند که اخراج خون صدیدی کنند و غلیظ
محتبس گردد و در انجا قرحه صلب بهم رسد و هرگاه نضج یابد و نکشاید آنرا بشگافند یا بادویه و یا باهن بطریقی که در خراجات گفته شد و از مفجرات جیده بزرکتان و تخم
سرگین کبوتر و خمیر است طبری گوید که آنچه از فساد کیفیت باشد فصد و استفراغ بدوای موافق بعد مراعات قوانین کنند و تغذیه او بدانچه اصلاح خون نماید و نزد
تغذیه واجب است که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد بر مزورات مرتب بسرکه و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب میخوش و انار میخوش و از اشربه بر سکنجبین
ساده مگر آنکه در بلاد رطبه باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شرب سکنجبین بزوری جائز بود و اما در بلاد حاره پس متحمل بزوری نشود و البته پس آنرا اسافج و شربت سیب
و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دمامیل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و آنچه بر دمل بندند تا ماده متفرقه را جمع کند
اسپغول مضروب بسفیده بیضه است و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران بگذارند بگیرند حب الرشاد کوفته با خمیر و زرده بیضه بر هم زنند و بران نهند
و اگر دمل شدید الصلابة باشد و این ضماد دران اثر نکند بگیرند برگ چقندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و بارتنگ سائیده بروغن کنجد بپزند تا مثل مرهم گردد پس
اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بران گذارند و ضماد نیم گرم باشد هرگاه سرد شود نیم گرم بکار برند که این در یکروز نضج او نماید و ماده که اندر انست آنرا رقیق کند
بعد از ان برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آهک آب نارسیده بگچ و تخم کنوچه یک جزو خمیر ترش یک جزو و زرده بیضه و اندکی عسل حل کرده بران گذارند که بسهولت
بکشاید و چون ریم برآید بگذارند که خشک شود بلکه بزیره و سفیده بیضه و روغن بنفشه بر هم زده ضماد کنند تا آنکه قطعه غلیظ ریم سفید که آن معروف بام الدمل است
بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بران ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید
و از ان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ
و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مر و گل سرخ بپاشند و چون خشک گردد بکند و اثر او باقی ماند آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود
بعده باین دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلای سطبر بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده در حمام داخل
کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل سپالند و اگر بدین ضماد نضج نیابد بسبب غلظ ماده بران دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ و بدقوق
بعد از ان بعده چیزی از شحوم بدان آمیزند و بران لطوخ سازند پس اگر نضج یابد و نکشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع است از عضو و حفظ عصب و شریان و عضله
کنند از ان نشو و تر ابتدا کنند نموده بعد حذر از انها شگاف دهند و چون ریم برآید از پنبه کهنه آنرا بیرون سازند تا آنکه جمله عفونتی که اندر انست آنرا پاک نماید بعده بمرهم علاج
کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل
کند چیزی را که اندر انست و از ان بخارات و مواد برآید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که
صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردیست دلالت کند برانکه ماده او غلیظ است در اندفاع و طلب نفوذ از مسام با جمله منازعت میکند پس باید که عنایت
بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و ماده او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده تر بکشاید و صنوبری شکل در موضع واحد
بکشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بعجله کند و اراده اندفاع از ان نماید پس مجرای او تیز گردد و چون غلیظ باشد در مسام بسیار حائل شود
پس دمل مفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بکشاید ایلاقی و جرجانی میفرمایند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش
یعنی زردآلوی ترش و تمر هندی و اندکی زرشک و یکدرم کشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و تنقیه
بطبیخ هلیله زرد و شاهتره و سنا و تمر هندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیرینیها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور
دمل چیزهای سرد و نهند چون اسپغول بگلاب و سرکه تر کرده و ایضا خطمی بگلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز که
پزانیدن و تحلیل باید کرد اول اسفنج با آب و روغن نیم گرم تر کرده چند کرت بر بندند باز دو پزانند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهادن زود پزاند و هم

گداخته باشد کمی زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن پزانند بهست و انجیر خشک در ماء العسل آغشته و تخم کنوچه کوفته بآن سرشته و بزرکتان
و مویز منقی با انجیر و خردل کوفته و خاصه اگر اندکی ماء العسل اندازند و چربیها در روغن گاو پزانند بهست ابن نوح گوید که آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت
و تعاهد اسهال بهلیله زرد و سنا و شاهتره بهست و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمرهندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل باغذیه حامضه و قابضه و حصرمیه و سماقیه
و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص و بلام و مصوص مانند آن و اگر شراب خوار باشد عرق ممزوج بآب بسیار و شراب حلو مائل بحرارت او را انفع کند و اما نفس موضع
اگر در ابتدا امتلائی شود بادویه مبرده ضماد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید بمنضجات ضماد نمایند و آنچه نضج او نماید ادویه مذکوره در باب
ورم حار است پس اگر نضج یابد و انفجار او دیر کند شگاف دهند و بفشارند تا آنچه اندر انست سیلان کند بعده حوالی او را بمرهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او مرهم
عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و هر دو حل کرده بران گذارند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند و بیامیزند که این هر جراحت
و قرحه را پاک کند و هم مرهم را بکشد و چون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرهم منبت لحم معالجه نمایند صفت ذرور منبت لحم
بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین و زراوند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند دوای دیگر بگیرند یک اوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده
و بران سه اوقیه زیت انداخته بآتش ملایم بجوشانند و بچوبی حل کنند تا متخلخل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس هر یک دو درم
و دران انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود باین مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در سرکه حل کنند پس
روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یکبار تشقیه بسرکه و بار دیگر بروغن کنند تا متشقق (?) گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز و اندک کافور انداخته حل کنند و استعمال نمایند
و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکوست صفت مرهم اسود که اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علک
و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر اراده انفجار او بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یکجزو و زفت رطب یکجزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر سر دمل
نهند و تا نیمروز بگذارند که آن همان قدر جلد را که بران طلا کرده باشند بخورد و قوی‌تر ازین آنست که یکحبه دوای حاد بشحم سرشته بران نهند و یا بگیرند اندک آب انار رسیده
و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد و صابون کوفته بدان ضماد سازند ابن الیاس گوید که علاجش فصد و اخراج خون بقدر قوت و واجب و سن و فصل است
بعد ازان تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه بیست عدد و تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم
بنوشند و غذا مزوره ماش با اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب ده درم بدهند و غذا مزوره تمرهندی و مغز بادام یا انار دانه و مغز
بادام و اسفاناخ و هرگاه ماده دمل جمع گردد دوای منضج بران نهند مثل تخم کنوچه با انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته
خجندی گوید که فصد رگ مناسب با هفت اندام کنند و اشربه مطفیه و سکنجبین ساده بشیره خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بران رادعات تا سه روز
نباید نهاد سیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه بمطبوخ یا نقوع که دران ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمرهندی و آلو و شیرخشت باشد باید کرد و چون ریم کنند
اسپغول کوفته با سریش سرشته ضماد کنند انطاکی در زبده (?) مینویسد که فصد کنند اگر ماده مهیج باشد و الا رادع مثل پیاز بریان و کشنیز و عسل و علیق و عنب الثعلب
کنند و در وقت ریم کردن باسپغول و بذر و زعفران و زردی بیضه و خطمی و خمیر ترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد بروغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم ابیض و داخلیون
طلا سازند و آنچه بسرعت بگشاید اینست کنجد بریان و ترمس کوفته و نعناع با آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون بطبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمامیل
کنند و در تذکره گوید که فصد در دموی اولی کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلیین در عضو مقابل بعده استعمال ماء الشعیر و تمرهندی و خیارشنبر و ردع باد و
و ضمیه مثل خطمی و آرد شیلم و بذر قطونا بسرکه و پیاز بریان بروغن گاو و خمیر گندم بزیت و آنچه در داخس بیاید و باید در اسهال بغاریقون و بیخ سوسن و ترید
و ماء العسل کنند و بران بادام بصمغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بگشاید در فشردن او مبالغه نکنند که آن سبب تجلب مواد گردد بلکه آنچه بیسر آید
اخراج آن کنند و باقی را بموضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ بروغن گاو که آن مجرب است و کذا سفیداب و طحینه پس اگر خشکریشه دران تولد کند
لزوم (?) مشکر (?) و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بران نهند و بعضی گفته اند که گشادن او بآهن بهتر از دواست و اما من چاره از نضج او

نمی پخته دملرا با انجیر و خمیر پس با سپغول و بران اعتماد کنند و کسیکه نجات ازان بخواهد باستعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگرچه در هفته یکبار باشد و در خواص آمده
که هر که یک قطعه لحم خام فرو برد آنرا دمل بر نیاید تا سه سال و آنچه آنرا نضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر و شحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته اند که شرب زعفران
در لباس ازان خلاص دهد و کذا ابتلاع هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد **مصنف** خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف
خراج است تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت هر دمل بتدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبه او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج
به تنقیه نیفتد جهت کم پیدا آمدن دمل و عدم امتلاء و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته اند که این مرضیست که از حمام پیدا میشود و از
حمام زائل میگردد و جراحت دمل انگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه دبیله که اندرانست درست بیرون آید و آن هنگام باز بدوا نهادن احتیاج نیفتد و خارش
محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان رسیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب چو مرهم پخته نیمگرم مکرر بر دمل بندند و آنرا
بپزاند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بید انجیر بهم سرشته نیمگرم مکرر طلا کردن و خمر و دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب
تخم مرو و لعاب تخم کتان و حلبه نیمگرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یکهفته هر روز مقداری طبیخ بیخ رو ناس آشامیدن منع آن
بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود و باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جائی ساییده نشود که ریح آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ بسریش گرداگرد آن
چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که بچرک آید رطوبت آنرا چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری
برآید بران حوالی که آن رطوبت رسد و مجربست و بدانکه بعضی اطبا دملی را که ریشه دران باشد دبیله گویند و بعضی دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد
و اگرچه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبیله بر اورام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند **مؤلف**
خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب ساییده فائده تمام دهد **صفت** ضمادیکه چون در اول بکار برند فرو نشاند و اگر بنضج آورده باشد
بپزد گل ملتانی زیره سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را باب ساییده طلا کنند و اگر با بول کودک بسایند بهتر است و اگر زرنیخ سرخ باب ساییده
بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل بندند بزودی نضج داده منفجر سازد **صفت** مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب
یکدرم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بیست و یکدرم روغن گاو چهل و چهار درم اول
سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند بعده انزروت را ساییده داخل کنند و بهم زنند پس ازان کنند بعد ازان هر دو بول پس زنگار و بهروزه
اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندانکه سرمه سا شود انگاه قدری پیاز در روغن ماده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته
در هاون بدسته بمالند و بردارند و عند الحاجت با پنبه یا لته کهنه بر زخم بگذارند انشاء الله تعالی همان یک عمل کافی است **عبد العزیز** گوید که علاج تنقیه
پس ردع و تحلیل است و اگر تحلیل نشود بنضج و تفجیر پردازند و از منضجات قویه مویز و بزر کتان و انجیر و خردل بعسل است و کذا انجیر با آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام
و از مجربات بزر قطونا بلعاب دهن است که آن منضج ملین مانع تزاید است و مغز پنبه دانه تنها منضج است و با تخم کنوچه عجیب است و انجیر بمصطکی و کتیرا و عسل سریع الاثر است
و باضافه خردل قویتر و برای تفجیر تخم تمر هندی با پیه کوفته نیمگرم ضماد کردن مجربست و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزرده بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر صعیست منفجر
و صابون با انجیر منضج مفتح است و قویتر ازان ریوند بمقل و صابون است و چون انفجار دشوار گردد داشنان روغن گاو آرد ذره باب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن
مجربست و از ملحمات دم الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت است و منبتات اللحم زراوند کند را ایرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید درینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچک تر ازان و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر ازان باشد و با سوزش شدید مؤدی متجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که
آتش بران موضع نهاده و بقول شیخ حکمای قدیم لفظی را که ترجمه او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان
و بیخ زبان و خصیه یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد ازان آنرا میگفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس ازان بر ورمی

قتال که بسبب استحالهٔ مادهٔ او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرد و آب متعفن از آن ترشح کند
و کیفیت ردیهٔ او بسوی قلب از طریق شرایین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون نامیدند و اغلب که همین قسم را در
اوائل قوما طا میگفتند و آن در جاها نست که مثل این ورم قتال در اکثر امور در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او آنست که در بغل و پس
گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضای رئیسه آن شدید تر در ریاست اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه مائل بسیاهی باشد
بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرها ئیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و بتجربه یافته
که متعدد بر آمدن آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود و بر محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت ست و انطاکی در تذکره میگوید
که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب تلازم حاصل میان هر دو غالبا و الا میان
آنها عموم و خصوص من وجه ست و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده تر بود و مادهٔ او خون متعفن ست و فاعل او حرارت ناریه و صورت او شئ مستدیر منبسط و دم
و صعدیه و غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ
پس گردن بقول صحیح تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران ست این از جهت مکان بود و از جهت زمان آنست که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام
ربیع بود و اگر چه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هر گاه تپ و اختلاط عقل و تواتر نفس و شنج همراه بت کند لا محاله مهلک
بود و از کسانیکه بدان سریعتر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصا مثل زنگی و هندی بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی
و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه ست که با مطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکمیه کثرت رطوبت و حرارت و
و بودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود و موضع
رجوع جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید و الا بصورت آبله مترشح و کیفیت موت بدان انعکاس خون بسوی مواد سمیه ست پس بقلب بدان چنانچه در سموم اتفاق افتد
و از نیجست طاعون قاتل را تپ و قی و سیاهی محل و کمودت او لازم بود و آن ملازم و با بود نه بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط نه آنکه امراض
در وبا یکنوع اند و درین مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد و الا
مهلک بود و طبری میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و درشکین و بنفسجی و موم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد در هوا فاسد شود
یا بفساد کلی یا جزئی گردد و لیس اگر فساد جزئی باشد دران بلد اعلال و بائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد دران بلد امراض قتاله مهلکه بود و فساد هوا آنست
که دران کیفیت فاسده پیدا شود و بران تغیر مفسد جوهر او وارد گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بحسب فساد امراض متولد شود پس اگر فساد او
بحدت و غلیان باشد از ان بخارات لذاعه فاسده پیدا شود و از ان خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از ان حکه و جرب و بثور
و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت دران باشد از ان طواعین قتاله افتد و معنی طواعین آنست که این خون
فاسد سمی عفن بتغیر متفسخ بسوی عضوی یا اعضا بریزد و فسخ و نتن و احراق آن نماید و از ان هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره بسوی قلب بریزد و فی الفور
قتل کند و یا بسوی دماغ یا صدر و از ان در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا عدسیه نامند و ببراین بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ
گوش ببینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و از ان بنفسجه پیدا شود و آن نقطها ست که در جمیع بدن ظاهر شود و صورت او مثل برگ
گل بنفشه بود متفرق در همه بدن و آن سلیم الحده بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر با آن رعاف حادث شود و از ان تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه خلط ردی
قتال از جنس طواعین قتاله ست پس همواره رعاف کند تا آنکه هلاک کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شدید و این
سلیم بود البته هلاک نکند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را درشکین نامند و آن قتال ست صاحب او
رعاف کند یا نکند و از ان نوعی رنگ ست که برنگ رصاص ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن و وقوع او در خون کند و از ان سنگی دیگر

ازین کیفیت
بر پیچ قلب
اسبب عرض شد

کراغبر برنگ خاک مثل بهق ظاهر شود و صاحب او در بدن ثقل و وخامت دریابد پس سرد و ورم کند و بمیرد و یا طبیعت او نرم گردد و بلاک شود و این دلالت کند بر آنکه فساد بسوی دماغ مرتقی شده و خلط شدید العفونت فاسد ست و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده علاج نقل بهوا کنند اگر ممکن باشد والا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواء المسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تب وبائی مذکور شد باید نمود و فادزهر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تاثیر قویست و خوردن جدوار با کافور اندر ترشی بهترین تدابیرست و طلای جدوار در آب کشنیز و اندک سرکه سائیده بهترین طلاء بود و قبل از بروز آن در ایام وبا ازین طلا بوسیدن و چشیدن و بر بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل بالیدن منع بر آمدن طاعون بر بدن میکند و حق آنست که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند بعده بربالای طعام ترش تریاقی حب الشفای بزرگ در آب انار افشرده حل کرده دهند و چون مرض پیدا شود محل آنرا بنهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب و جدوار بگشایند بدستوریکه در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او اطلیه سرد تریاقی خوشبو نهند و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند بمعالجه سرسام صفراوی پردازند باز با دلی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیریکه در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار مذکورست بکار برند و اگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو یک تیم تولہ آمیخته وقت صبح بخورند و غذاهای ترش تریاقی تناول نمایند و مداومت بوسیدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بری و جدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه تولہ بدهند و غذا هر دو وقت خشکه گیلانی با دوغ گاو و بالائی و مربای کرونده و مربای تمر هندی بخورانند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهارم حصه آمیخته بنوشانند بشوره پرورده بنوشانند و خاکستر یکتوله در آب برگ عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و بارتنگ سبز بر صفحه احرب صلایه کرده خضض هندی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه سرکه مقطر یکتوله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رو نماید و حکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را با بتلاع یکتوله کافور علاج کردم و در یک روز شفا یافتند و سویدی نوشته که تعلیق یا تختم یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من ست و گفته که گل ارمنی شربا و طلا و علی الالف و ریباس و گل مختوم و کافور شربا و مقل ازرق شربا و بخورا و حجامت نخل اکلا و دوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافع ست صفت حبیکه بجهت طاعون و خیارک و جمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار بفسجی زرنباد زرد چوبه صندل لیمون گل مختوم مساوی باریک صلایه کرده حبها بسته نگاه دارند در هوای سرد سه ماشه با آب و در هوای گرم با گلاب بدهند و حکمای هند گفته اند که روغن کنجد درین مرض بغایت مضر ست بحدیکه در چراغ نسوزند و شیر برنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد و بخورانیدن شیر گاو و برنج نیز امر کرده اند و شهد و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب محلل ماده میدانند والله اعلم

اقوال حذاق شیخ الرئیس سیفر باید که استفراغ بفصد واجبست بدانچه وقت احتمال او کند و یا اخراج خلط عفن آنرا واجب نباید بعده واجبست که بقلب متوجه شوند بحفظ و تقویت بچیزیکه در آن تبرید و عطریت باشد مثل ترشی ترنج و لیمو و رب سیب و به و مثل انار ترش و شمیدن مثل گل سرخ و کافور و صندل و غذا مثل عدس بسرکه و مثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو و دراج و بزغاله و لازم ست که تکمیل تسکین مریض ببرف بسیار و برگ بید و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مانند آن کنند و بر قلب اطلیه مبرده مقویه که از ادویه خفقان حار و اصحاب آن معلوم ست باید نهاد و بالجمله تدبیر او تدبیر ارباب حمیات وبائی ست واما نفس طاعون و آنچه سمی مانند آنست پس در ابتدا معالجه کنند از چیزیکه قبض و تبرید نماید با اسفنج مبلول در آب و سرکه و در روغن گل یا روغن تفاح یا شجره مصطکی یا روغن مورد و این در ابتدا پس معالجه بشرط کنند اگر ممکن بود و آنچه لایق آن باشد سائل سازند و نگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بحجامه افتد که بلطف بکنند بعمل آرند و آنچه خراجی الجوهر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند و اگر انجا تب باشد در تبرید تلافی کنند تا ماده باز پس نگردد و تفتیح او مثل نطول با آب بابونه و شبت و سائر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکورست باید کرد و اما قوابطا و لوبیس را نفع میکند ضماد برسیا و شان و سرمق و لباب خبز خطمی با بزرگ اشق و عسل بشراب و بادلیقون با نانخواه و قیروطی و با چرک خانه زنبور عسل و قنطوریون در سرکه تر کرده و بیخ قثاء الحمار یعلک البطم و با نطرون با انجیر با تحمیر ابن الیاس گوید که درین مرض البته فصد نکنند چنانچه مسیح را فصد نمیکنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج حق و تدبیر صواب آنست که بهمگی عنایت بامر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه بسوی آن اجتناب نمایند و بصبح جلاب از شربت حماض یا شربت ترنج یا نارنج

یا لیموی یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاو زبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر باد کش مبلول بگلاب بنشانند و بدن او را بجامه بسفت بپوشند تا هوای سرد به بدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا العدسیه و عناب و سرکه سازند و حوالی او سبز و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ بگلاب و بلج و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورم طلای بارد نهند بلکه می باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشرط را بآب گرم بشویند جرجانی گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد را دع ننشانند و برگ زدن نیز مشغول نباید بود دیگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را با کی زدن و آهستگی مزیدن و بآب گرم شستن صواب باشد و هر گاه که خفقان قوی گردد و آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل باز گردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کنند و تدبیر ترانیدن ورم باید کرد بادویه که در علاج خراج یاد کرده آمد ابو منصور گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند و در خس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او ترنج و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای مبرد مثل قریص و اکل و مخلط خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده او بخورانیدن ربوب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود بآب گرم نطول کنند و آنرا گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از ان علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برود و قوت قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاجش بعلاج اکله از داغ کنند پس ادمال او نمایند و اگر سیاه باشد بشرط و محمد زکریا گفته سزاوار است که از بلاد یکه دران طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باد بنشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود انطاکی گوید که چون معلوم کردند که این سال وبائی ست از پیشتر تهیه بفصد و حجامت و تنقیه اخلاط حاده کنند و چون هوا بتغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هر چه مولد خون و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و لفخ و سیب کنند و آنرا بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و انچه از ان سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون بتبرید نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد و از مشهور تعلیق درونج ست و این معجون ماخوذ ست از انچه در قرابادین ترجمه آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقداریکه از ان مستعمل میشود سه قیراط ست و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و او از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند صنعت آن بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل بهمن سفید کشنیز خشک کرده بعد تر کردن او بسرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که دران هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند بعد بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در زهت گفته که انچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هر گاه طاعون عارض شود دران هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ قلب واجب بود مثل فادزهر و انچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی محل بمثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور طبری گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده میشود طبیب را باید که از ان علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند پس گوییم زمانی که در بلدی نوعی از ین امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خود تا ممکن باشد تدبیر نمایند پس می باید که در انوقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر انچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند نسخه آن هلیله زرد بست درم آلو بنجاه عدد تمر هندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک افتیمون شاهی خشک هر واحد یک [illegible] اسطوخودوس [illegible] همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل در بیع باز آید پس صاف کرده دران پانزده درم فلوس خیار شنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و طبیخ

سقمونیای مشوی آمیخته نیمگرم بنوشند وازین مطبوخ و شربت یا بسه بقدر قوت و امکان بنوشند واز جمیع اغذیه بر مزورات حماضیه و حصرمیه وریباسیه وعدسیه
وبرکاهوی مسلوق مطیب بسرکه وبرکاسنی بسرکه و مانند آن اقتصار نمایند و درین هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند واز جماع بالکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور
و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول بآب سرد و این شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند
نسخه آن بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک نیم دانگ افیون خالص در خرقه
بسته اندازند و جوش دهند تا ادویه صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آن رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته بقوام آرند و این
شربت هر دران ایام دائم بقدر بست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و این سیار اشاره اختقان دران ایام باین حقنه می نمود ماء الشعیر بعناب و سپستان پخته صاف
کرده و دران اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضه رقیق و لعاب اسپغول خوب بر هم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص سکنجبین بخورد کسیکه اورام مرض
یا نوعی ازان ظاهر گردد نسخه آن گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصاره زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد
یکدرم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را بار یک سائیده بر هر سی درم ازان یکدرم
ریوند چینی سوده اندازند و بسرکه کهنه سرشته یک یکدرم قرص سازند و یک قرص هر روز بادو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و دران ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن
تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آب غوره بروغن گل یکبار بمالند و یکبار بسرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه جنسیه است ازان معالجات همه انواع آن
بر می آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه دران هلیله باشد حذر کند و از تضمید معده ادویه قابض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود
بران پارچه مبلول بآب عنب الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و بروغن البته مس ادنمایند سمرقندی و غیره مینویسند که هرگاه بیمار را در قفا
سر دنشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند واجب است که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و بطبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نفوذ
و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند دران ادویه حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه بر طاعون اول شرط زنند
زیراکه در صورت خروج ماده سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض
و گل ارمنی و ماميثا و امثال آن تا ماده سمی را که در انجا جمع شده بسوی باطن بازگشتن ندهد هنگام بر آمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً دل
مبالغه نمایند تا ماده متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیه خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه
دهند تا که خون بر می آید و بعد ازان نیز همین قاعده مرعی دارند تا که ماده متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که ماده طاعون سمیت
بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و با احتیاط اقرب
بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد و غلبه صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس دران هنگام پاشویه کنند و حجامت کاهل
بی شرط بر ساقها گذارند و بسختت ملکیدن فرمایند و زمانی دراز حجامت را نهاده دارند خضر گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل ماده ردیه که متوجه بخارج بدن
شود هنگام خروج او جائز نیست تا عارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهل از مطبوخات و حقنات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار هیجان
باشد تا ماده متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که ماده حار بسیار هیجان است و بسوی اعضا منتشر شده و بانصباب بسوی اعضای رئیسه
میل کرده پس خصوصیت نیم بترک فصد و مسهل و اگر چه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا ماده خبیثه متحرکه قتل نکند و بسیار مردم باین تدبیر سالم ماندند و گاه
در مثل این حالت بحجامت ساقین در اطفال امر میکنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل بگلاب و کافور و عرق نیلوفر میدهند و بعد شرط موضع تدبیر
انفجار بعلاج جراح و اکال کنند و استاد من امر بشق بسکه مرغ و وضع او کرده بر طاعون بعد شرط او میکرد تا جذب ماده سمیه کنند و گویند که اسفنج بطاعون نفع کند داغ با تش سست و دران
روغن گاو گلهبه و مرهم بسل چکانیدن بعضی دو طلای موضع با افیون مخلوط با زعفران کسب شده درد و خوف هلاکت بنا بر عدم احتمال او میکنند و این خطر ناک است بسبب ردی ماده و انجماد دم

علاج اورام اصل گوش

علاج اورام مغابن

یعنی اما سهائیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن رانست پدید آید و از جنس طاعون نباشد و آن گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود بسوی
مغابن دفع کنند و گاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی بسبب قروح و اورام دیگر
که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مغابن اضعف باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند بجهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد
و از این قبیل ست ورمیکه از قرحه دست در بغل و قرحه سر در پس گوش و قرحه ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باغره گویند و گاهی بسبب امتلای
بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور میشود
و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که در دناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از ماده فاسد بنفسه یا بعلاج و باغره نامند
و بمصر کبد و در شام ضربه و علاجش علاج دمامیل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز
شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر بیخ‌گاه ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع باز خوانند و از
اورام رخوه شمرند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل
رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فرو سوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو مؤف که سبب بوده
علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیره عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال
رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه
و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بران کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این
اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و برگ تاج عنب الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکو
و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بر بندند یا بیرشه برگ تنبیب و سپستان کوفته نهند و دیگر منضجات
و مفجرات که در علاج طلغونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در حضرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین وجع مجربست
و اگر منفجر نشود به نشتر بشگافند پس مراهم مدمله قروح بعمل آرند و اینجا کالاتفاق تضمید برادع درین اورام افتد لازم ست که بتقویت دل و دماغ و فم معده همیکوشند
تا ماده با عضای رئیسه باز نگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی بدگویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل میگردد یا میشگافند
و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره دران مفید می افتد ذکر ادویه نافع اورام مغابن اگر ورم پس گوش با درد گوش و صداع و تپ باشد بهدانه سه ماشه عناب
پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و سوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ
هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جونیم کوفته ماده نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده باشویه نمایند
روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد ملوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو پاو سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب هر یک شش ماشه تخم خیارین
دو توله در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست ایضاً برای گره سخت کش ران قبل از آتشک از ماده آن و انصباب فضول جگر اول
فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیره خیارین شیره کاسنی شربت بنفشه خاکشی بعده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیار شنبر بعمل آرند و سوت
جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیار شنبر یک توله با آب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مراهم جالیه و مدمله بکار برند
ایضاً عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند و آنچه که بجهت ورم
خیارک از مجربات گیلانی ست پوست هلیله زرد ناکوفته بروغن بیلنجر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد
دیگر محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیمگرم بر خیارک ببندند صبح و شام در چهار روز تحلیل میشود پس خنثا شود
قرص کرده بران ببندند دیگر پنج کیله در بول آدم سائیده نیمگرم بر پارچه نهاده بچسپانند دیگر ریوند چینی اعلی کرم ناخورده بسایند و قلیلی آب آب نا دیده

هر دو را در شهد خالص یکجز و سفیدی بیضه دو جز مخلوط کرده بر پارچه آلوده بگذارند و از بالا یک گهڑی کامل با خگر یا چاک گرمی رسانند چون بر ورم خوب چسپید
بگذارند در دو سه روز تحلیل شود حاجت تبدیل دوا نیست همین یکبار کافیست و اگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند دیگر برای تحلیل ورم و صلابت آرد جو
چهار دام برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده بروغن گل چهار ماشه آمیخته بآب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش در ورم نباشد
بطور المطبوخ پخته بندند دیگر کچله مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته شیر گرم ضماد نمایند یا خردل بآب گرم سائیده لیپ کنند و برگ بکاین پخته
یا برگ شفتالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ لسوڑه نیمگرم یا برگ نرمه یا برگ سنبهالو نیمگرم بستن نیز نافع ست و بهرته بادنجان با نمک شور گاه تحلیل می نماید گاهی
می پزاند و صدف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع ست دیگر مجرب والد مرحوم چونه یکماشه در شهد شش ماشه یا در سفیدی بیضه مرغ حل
نموده بر کاغذ ضماد کرده ببندند و باز تجدید کنند و بیخ پیلو که از آن مسواک میسازند در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته دیگر کیله خام باندک هلد
آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا غوک را شگافته بر غلاف بستن محلل قویست و کذا آمله پوست لسوڑه پوست تمر هندی بآب سائیده ضماد کردن دیگر پنبه دانه
آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیمگرم ببندند و یا مغز تخم ارنڈ یکتوله سائیده قرص ساخته ببندند و یا برگ درخت بڑ گرم کرده ببندند و یا برگ گهیکوار دو پاره کرده
قدری رسوت و هلدی سوده بران پاشیده نیمگرم ببندند دیگر بابچی کوفته در آب لعاب پخته ضماد کرده بر بندند که در اول فرو نشاند و یا آرد نخود یا گوگل بیامیزند
و تکیه ساخته بر بندند و برگ نیم نیمگرم بر بندند ضماد محلل اکلیل الملک تخم کتان بآب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم بر بندند
و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیمگرم ضماد نمایند ضماد که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران
مر مکی جمله برابر بگلاب سائیده ضماد کنند ایضاً نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه رنسبی کچله کوفته بیخته در آب گهیکوار
آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه با لون هر دو برابر سائیده بآب لیپ کنند در سه روز دفع گردد و اگر خواهند که بپزد گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زرد چوبه نیز
ایضاً نافع ورم بغل و مسمی ببلال وار دست کات هندی مردا سنگ تج صندل سرخ کیابه توتیا کوفته بیخته بآب خمیر کرده بر ورم گذارند ضماد منضج که در
پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبه تخم سن الیه سوده در شیر پخته ببندند ایضاً نافع پنبه شگوفه پاره زیره سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده در سفیدی بیضه مرغ یکجا آمیخته
بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند دیگر گوگل صابون پیپل سائیده بدستور بچسپانند و یا گهیکوار پوست دور کرده پهٹکری زرد چوب بران پاشیده بربندند پخته گرداند ضماد منفجر که جهت انفجار
خیارک و ورم پستان مجرب است هم شگافد و هم شگافته را مندمل سازد شیر تهوهر جزو صابون هلدی رال هر یک یکجزو گوگل دو جزو قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب نرم نموده گرم
ببندند دیگر که خیارک را منفجر سازد صابون هلدی گوگل بهین پیپل چوک راوند چینی صابون نمک سنگ برگ نیم سائیده نیمگرم ضماد نمایند و یا آک را در قند سیاه
کوفته قرص ساخته بر بندند که سریع التفجیر است دیگر که برای پختن خیارک مجرب نوشته پشک شتر ریگ گاو از ان هر دو مساوی در آب پخته ضماد نمایند چون منفجر شود
مغز چوب کیله با بیخ کیله سائیده بر سرش ببندند به شود دیگر که مجرب است گوگل زرد بهروزه خشک بیخال کبوتر دشتی راوند چینی هر چهار را در شهد سوده بر پارچه
جامه ضماد کرده بچسپانند و با آتش یا چاک از دور گرمی رسانند چندانکه دوا بچسپد زود سر کند طلا که بدان انگیوست حلبه بزرگتان مغز تخم تمر هندی کوفته بیخته
نگاه دارند وقت حاجت قدری با شیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچه اندوده بالای ورم باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد دیگر کندر پنبه دانه
دال نخود باریک سائیده بدستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کرده گرم ببندند مرهمیکه انواع زخم بغل و غیره را مجرب است رال گل هر جزوی برابر
شش درم توتیای سبز و سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند مرهمیکه برای اندمال زخم بد از مجربی منقول کته سفید کافور مردا سنگ
سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند ناگوری را بآب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب
اندازند تا بقوام مرهم باشد و خشک نشود و آنرا هر روز بر زخم بد رال کهنه متعفن شده صبح و شام تا یکهفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا
و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال جمهور** شیخ میفرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر نیست درین امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و در
استعمال این نکنند بلکه تنقیه بفصد و اسهال لابد است و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکه حال ظاهر شود پس اگر بسبیل بحران یا بسبیل دفع عضو رئیس

باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر حیله که ممکن باشد واگرچه بحجاجم باشد واما اگر بسبب کثرت امتلا باشد دران استفراغ ماده اصل علاج جست
وتقلیل غذا وتلطیف آن ورادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند
مع ذلک استفراغ وجذب ماده بسوی خلاف نمایند وخطر در رادعات رجوع ماده با حشا واعضای رئیسه ست وخطر در مرخیات جلب ماده کثیر ست واستفراغ واما لذع
ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند وچون درد اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد بمثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده بعده در آخر شماس دران زیاده کنند تا درد
بتحلیل ساکن کند ودر ابتدا گاهی در تریاده کنند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند وگاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند وسالم تر ازان آرد جو ست
وگاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده ازان بسوی ورم بخوف اعضای رئیسه ولیسیار
باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بران صحت بخشد واما هرگاه ورم در لحم رخو بود وآن در عضو شریف باشد مثل پستان وخصیه واز منع ماده او خوف آفتی نباشد
منع وردع آن کنند وچون میل او بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلیین آن نمایند **ایلاقی** وجرجانی مینویسند که آنچه بسبیل بحران ودفع طبیعت افتد
هیچ دوای رادع بران نشاید نهاد وباشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا مجمع نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس ازوی تحلیل کنند وآنجا که بسبیل گذر
ماده بران موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند وهیچ دوای رادع وهیچ دوای مرخی نشاید نهاد وبعد تنقیه
ودر صورت عدم امتلا ادویه مرخیه باید نهاد واگر آماس در پستان یا در خصیه افتد ودر بدن امتلا نباشد وخوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویه
رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید وانچه قانون علاج اورام ست در ابتدا وانتها وانحطاط بران ترتیب بکار برند واگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت
ادویه نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده وگلاب هر واحد ده درم ویا آب تمر هندی یا آب انار
بشحم او افشرده هر کدام که باشد با شکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشند وغذا مزوره ماش بمغز بادام واسفاناخ وکدو ویا مزوره آلوی کوهی خورند
ونگذارند که طبیعت قبض شود **میر عوض** مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند ومرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل ست
صفت دوائیکه چون بر ورم بغل وپس گوش وبن ران استعمال کنند زود نضج دهد وبکشاید پسی که نبات مشهور ست برگ او بستانند ویا برگ تور
بید انجیر مساوی بسایند وقدری نمک آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **صفت** دار ونیکه خیار که را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود
صابون تراشیده دران اندازند واندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بر بندند وچند روز متواتر صبح وشام تازه باین نوع استعمال نمایند که
بغیر الم ودرد شگافته ریم بیرون می آورد بعد ازان بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر ازین نوع که مجرب ست خشت پخته را نرم بسایند وبا روغن
بید انجیر خمیر کرده صبح وشام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود وتالیدن جدوار سائیده برین اورام در آغاز ظهور سود مند ست واگر در ابتدای
ورم مغابن ولستان دو درم سر سپوکه وپنج عدد فلفل سیاه بآب سوده طلا کنند ویا پنج دانه فلفل سیاه شب در آب خیسانیده بامداد مالیده صاف نموده بگلاب آمیخته بنوشند سود دارد وبرگ عباسی متواتر گرم بستن فائده تمام دهد

جدرے

که آنرا بترکی چیچک وبهورانی نغرکان وبفارسی آبله وبهندی سیتلا وماتا گویند وآن بثوریست بسیار که بر سطح ظاهر وباطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن بهم آید وبتدریج بحجم او بقدر عدس ونخود ویا بزرگتر ازان
گردد وازبدن دمیده بود ودر ابتدا سرخ باشد ونزدیک نضج بسفیدی زند وپر آب گشتن منضج یا وقت بعضی منفجر شده واکثری غیر منفجر خشک گشته بریزد واقل مدت ظهور وبیرون زدنها از ابتدای تپ سه روز
واوسط پنج روز واکثر هفت روز بود واقل ایام بزرگ شدن دانها پنج روز ووسط هفت روز ونهایت نه روز تا دوازده روز باشد ونهایت خشکی دانها بست روز تا
یکماه ست واز جمله امراض عامه وبائیه ومتعدیه ست چنانچه در هر شهریکه پدید آید در انجا خلق کثیر بدان گرفتار شوند بنابر مصاحبت ومقارنت وملاقات یکدیگر
مثلا اگر در یک محله یا در یک خانه بطفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله وخانه بدان مرض مبتلا گردند ودر عقیب هوای جنوبی حدوث وتزیدان آن کثرت نماید بسیار افتد
واما انواع ردیه آن از قبیل طواعین شمرده اند بجهت ردارت وکمال عفونت وسمیت وعدم قبول مواد آنها نضج وتفتیح وهلاک گشتن صاحب آن در اکثر اهر واکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفهٔ شدید و ذات الریه و ذات الجنب و سوء تنفس و تشنج و اسهال دموی و زحیر و سقوط
اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی از رهان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا شود و منجر بناصور گردد و ازینجاست که شیخ الرئیس
میفرماید گوییا که جدری قسمی از بحرانست یعنی اکثر بحران انتقالی بسوی اورام و مانند آن میباشد باندفاع ماده جانب بدن پس اورام و دمامیل و خراجات پدید
می آید و مادهٔ جدری نیز همچنین میباشد و هم او مینویسد که جدری در جلد تنها یعنی در آنچه قریب ظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفردهٔ ظاهری و باطنی
عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز میرسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم
و گوش و امعاء و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید بسا است که
بسیاری از ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد اگر ماده مائل تر بخون باشد و بشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر ریم در فضای باطن عضو جمع شود
و بدین عوارض بدن را از آن ماده پاک گرداند اگر در آن ماده کمال ردائت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد و الا هر عضوی از اعضای اصلیه و یا شریفه رئیسه
و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضاً اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه در آن تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند حمای عفنیه
عارض گردد و لهذا از ظهور دانها تا ایام بحران تپ مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیا همچون سر سوزن
جاورسی ظاهر شود پس بیرون آید و تا مدتی بر گردد پس از آن ریم بر آید پس خشکریشه مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی درم
دموی بود بنابر آنکه از مائیت خون حادث میشود و لیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در هنگامیکه
طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل از زمین بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تا آخر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید
و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود بسبب انتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم میشود که احدی از آن رستگاری نمی یابد و نزد من آنست که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت
در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویهٔ مانع بالخاصیت بر نیاید و لیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض ردی اندازد و آن
بثور سیست که بعد دو روز از تپ مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند بعده نفوذ از پس ظهور باستدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد
از آن بتدریج فرو نشیند تا مدت هفتهٔ دوم بعده بریزد و ایام ظهور او در اقلیم رابع و آنچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت است و در بلاد
خصوصاً حار چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش بهم نمی آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالبه بسبب جمود خلط و آن از امراض
معدیه است خصوصاً چون در تغیر هوا واقع شود و غالباً در مثل مصر مقدمه برای طاعون و یا وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصاً چون ردی باشد

اسباب جدری بدانکه مادهٔ فاعل جدری خونهای گرم کثیر المقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل آنکه صبیان را عارض شود
بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند بسوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد
و متین تر و قوی تر شود و یا غیر طبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعده آن باسباب خارجی وارد از داخل چون استعمال ادویهٔ حاره و یا از خارج چون
آمدن ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری **شیخ** می فرماید که گاهی در خون جوش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم
جوشهائیکه آب میوها و غیره را عارض میشود و بدان سبب تمیز بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد پس بعضی ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که
خون جوش کند تا کامل گردد و از آن فضلاتیکه از بقایای غذای طمثی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیهٔ عکریه و ردیه
که قوام او را سخیف گرداند بسبب غلبهٔ مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او را جوهر متقوم قوی تر از اول حاصل شود مثل آنکه طبیعت آب انگور این فعل کند حتی که آنرا شراب
متشابه الجوهر گرداند و از آن کف هوائی و ثفل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری وارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بجوش زیاده تر از حالت
طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب در آن پیدا شود مانند آنکه نزد تغیر فصول و خصوصاً ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسد
که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او و چون آنرا حرارت زائد رسد اما آنچه بر سبیل فعل طبیعی

بجوشد همچون جوشیدن شیرهٔ انگور باشد چون گرم شود و از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود به سر آید و آنچه دردی باشد فرو نشیند
و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول و اخلاط دیگر و آنچه
که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیز دارد از آن جدا شود و آنچه بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب
گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرهٔ خام است و مثال خون جوان همچون شیرهٔ پخته و رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت ناک
بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و ازینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان آنست که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا خلط خام و فضله
از آن جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی از آن جدا شود و خون او پخته و با قوام شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی
گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی نگردد و بدون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول غذای
اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار و آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتهای بی هنگام کنند و این همه اسباب خامی رطوبت و رطوبت ناکی
خون در بدن باشد و کسانیکه از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن در گذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان بیفکند و دیگری
قویتر بر آید درین سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامها
او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه مزاجها مختلف است و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بعادت افتد و مزاج هوا
هر موضعی بجانبی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود بر آید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر آید و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت باشد و بعضی را با خطر
این همه بتقدیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد و برین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر بر آمده باشد
اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فزونی از خون او جدا نگشته باشد و خون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و طعامهای تری افزا خورد تا خون او
رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را اتفاق آبله افتد و ممکن باشد که اگر چه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک
بود پس در جوانی بسوی هوای دیگر رود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون برخلاف زمانهٔ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی
آبله بر آید و مردم پیر را آبله نباشد مگر اندر زمانهٔ وبا که بسیار مردمان را آبله باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و خون
شرایین و روح که اندر آنست خون همه رگهای تن بجنباند تا شود و بجنبد و بعضی میگویند که سبب جدری یا امر طبیعی است یا غیر طبیعی و هر یکی ازین هر دو یا خاص بشخصی معین یا نه پس این چهار قسم باشد
اول آنکه سببش امر طبیعی خاص بشخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیئه باقی از غذای طمثی است که وقت حمل طبیعت زنان آن را از عروق جگر بسوی رحم دفع
میکند و غذای جنین میشود و جزوی از آن در بدن طفل می ماند و بتدریج مجتمع گشته زیاده میگردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن در آن استعداد می یابد و مددی بدان
رسد در آن تصرف نموده گرم گرداند و بجوش آورد و در آن هنگام اگر طبیعت در کمال قوتست تمام آنچه از آن جزو مجتمع گشته و بجوش آمده با صلاح آورده جزو بدن
گرداند و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد بطریق بحران بعرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفه از جملهٔ آن در بدن بماند و بطریق تبخیر
بخار نموده بسوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و بجهت غلظ از مسامات بر نیاید و زیر جلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آنست که آن جزو مدد دیگر
منضم میگردد و مادهٔ فضول ردیئه غلیظهٔ حاصله از اغذیه و اشربهٔ مولد آنها خواه در مرضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت
و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغیرات حاصله از فصول اربعه مثال خصوصاً ربیع و خریف چنانچه میگرداند آب انگور و آب میوه های تر را مانند شراب صافی لطیف بنضج هر یکی سبب قابلیت آن بدفع
دوم آنکه سبب آن امر طبیعی غیر مختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود بتغیر فصول جاری بر مجرای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد و برسد هوای گرم
آن بابدان ممتلیه از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آن را بسیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان سبب اخلاط مستعد تعفن گردند و آن طبیعت را
محتاج باحداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسهٔ شریفه و از باطن بظاهر دور سازد و چنانچه ذکر یافت جدری حادث گردد
سوم آنکه سبب او امر غیر طبیعی خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیهٔ حارهٔ رطبهٔ مولد فضول یا مائیهٔ حاره و اخلاط مختلف القوام در رقت و غلظت بنحویکه بعضی اجزای آن ارضی و بعضی

آن مائی رقیق باشد واین اخلاط مستعد غلیان گردند بسبب ارضیت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فضول و اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد وازان جدری بالطریق مسطور پیدا شود چهارم آنکه سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد واین مانند هوا نیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود ویا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی و سردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران وغلیان وعفونت اخلاط وحدوث جدری گردد بطریق مذکور وایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب ورسیدن آن بابدان وسکونت نزد نیستانها وحوض آبهای متعفن ویا نزدیک مزابل وزمین پست پر اشجار وآشامیدن آبهای غلیظ ایستاده ویا نشستن نزدیک مریضان جدری واستنشاق هوای ابدان وانفاس ایشان وغیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدر لیست در ابدان مستعد آن وبدانند که این اسباب مذکوره ازان قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتواند که دو ویا سه ویا زیاده جمع شده سبب آن گردند چنانچه اکثر جوانان را چنین است واطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط وهر شخصی را مدت العمر یکمرتبه ویا دو سه مرتبه بر می آید ویا هفت مرتبه وزیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع ویکمرتبه اکثر لیست وطبری حکایت میکند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یکمرتبه آبله بر می آمد وآن جمله یکسان ودر شکل نبود ورنه بران شناخت وتمیز آبله از غیراو دشوار بود واین ممتنع ومحال نیست زیراکه میتواند بود که ماده آن تمام دریکدفعه بنا بر علتی از جانب ماده قابل از کثرت وغلظت واختلاف اجزا وعدم نضج وغیر آن ویا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج وغیره دفع نشده وطبیعت کار خود تمام نکرده بود دفعه دیگر ویا زیاده کار کشد انطاکی گوید که صورت جدری متوسط که غالباً مستدیر باشد پس بلند شود وبعضی ازان متصل ومتفرق وکم وزیاده بود بحسب مزاج وفاعل وقوت طبیعت وماده واو باقی از خون حیض است که در شکم مادر بدان غذا کند وغایت وپاک کردن اعضا است

معرفت ابدان وامزجه وفصول مستعد جدری

بقول شیخ بدن مستعد جدری حار رطب وکدر الرطوبت خاصه وآنکه عادت بگرفتن خون نداشته باشد ویا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد وازاغذیه بسیار غذا است که خون را رطوبت ناک ومستعد فساد وغلیان کند ودر جدری بسرعت اندازد وخصوصاً اگر معتاد آن نباشند وبران ادویه واغذیه مسخنه استعمال نمایند مثل البان وخصوصاً شیر شتر وشیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد ازان شراب بسیار بنوشد وادویه حاره بخورد وایضاً کثرت شیر گاو وگوسفند وشراب انگوری وعسل ودیگر شیرینیها مانند خرما وانجیر وگردگان وخربزه وانگور وانواع حلویات وگوشتها وبقول وحبوب حاره رطبه مهیجه خصوص کسیکه عادت بخوردن آن نداشته باشد وجدری اطفال را بیشتر از جوانان وجوانان را زیاده تر از پیران بر می آید بنا بر اسباب مذکوره وپیران را بسبب برد مزاج وغلظ خون ایشان بسیار کم ونادر افتد مگر باسباب قویه وکمال قوت مزاج اصلی ایشان ودر بلدان شدید الحرارت ورطب وابدان رطبه فربه را بیشتر از ابدان خشک لاغر افتد ودر فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود وبعد از بهار در آخر خریف وخصوصاً چون پیران تابستان بسیار گرم وخشک گذشته باشد وآن خریف نیز گرم وخشک باشد وجرجانی گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پر گوشت وفربه وکثیر الدم وسرخ یا گندم گون باشد واو را امراض حاده مطبقه ورمد ورعاف وبثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیده خرما وغیره که مذکور شد وهرگاه اندر تابستان باران بسیار آید وبادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح وردی جدری والوان واشکال آن

بدانکه اگر ماده کم ولطیف ورقیق است دانهای آبله دور دور جدا جدا ومدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بکمر ورسی آید تا بحدیکه بعضی ده بیست دانه بر آورند منقسم وآن بسیار نیکو است واگر ماده بسیار ولیکن لطیف ورقیق باشد دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل دو بهم می بر آید سرخ رنگ مائل بسفیدی وزود بر آید شود ونضج می یابد واین نیز بسیار خوب است وابتدای بروز انیقسم تا هفتم روز است وابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود واگر ماده غلیظ ویا کثیف ویا مخلوط بخون فاسد بود ویا اخلاط دیگر مثل صفرا ویا سودا ویا هر دو مخلوط باشد ویا بارد ارت وسمیت بود آبله حادث ازان بسیار بد وقتال است بحسب مراتب آن در ترکیب ودر وارت وتفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان واشکال اینست بدانکه انواع والوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید وعدسی وجاورسی وسرخ وزرد وسبز وبنفسجی واغبر وسیاه ودموی ومضاعف وبلالی وهر یک از اینها بحسب اصناف والوان ماده وترکیب آنست اول سفید که آنرا لولوئی نامند

و آن دو قسم ست یکی لولوئی غیر انبوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مروارید و بهندی موتیا گویند پس آن دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک
سرخ مائل بسفیدی مانند نیشه گزیده بعضی اندک بهم و بتدریج بزرگ برآید و آبدار براق مدور بشکل دانهای مروارید نیز و خواه نزدیک بهم و خواه دور و بیا مناسب
و لیکن کرسیا مالم با کمی تب و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تب و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج و رو بخشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم
باشد اعراض بالتمام مفارقت نمایند و این قسم بهترین اقسام ست بسبب آنکه ماده آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق ست و دلیلست
بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت و دوم که لولوئی انبوه ست آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم
بلکه بعضی درهم و مانند مروارید سفید رنگ باشد و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و بماند روز تمام برآب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بستو تب و سائر
اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج و رو بخشکی آوردن که نهایت تا دوازدهم ست تب و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بی خطر ست
و ماده این نیز مثل قسم اول ست لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشک ریشه آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد دوم
عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت بشکل عدس ست که خارش بسیار کند و بدشواری برون آید و درین قسم خوف آنست که بدشواری
نضج یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و ماده این مائیت خون مختلط ببلغم جامد بورقی ست و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از آن بتجربه رسیده
مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آنست که سفیدی این بسبب ماده خود که بلغم غلیظ ست مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی
آن بسبب ماده او که رقیق مائی ست مائل بشفافی و رونق میباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم میباشد
و زود شگافته میشود و باندک خارشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب میباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود
و چون شگافته شد چرک آن سیلان نکند سوم جاورسی و آن دانهائیست صلب بشکل جاورس کوچک بهم چسپیده و ماده این نیز مثل ماده عدسی ست
و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب برندارد و دران سفیدی ظاهر نشود بسیار بد ست چهارم سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ
بروز کنند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع آنچه بسیار سرخ باشد
مانند آنکه گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک ست بزودی و ماده این خون صرف فاسد غلیظ
غیر قابل نضج ست و این نوع نیز بد ست و هرچند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع آنچه ماده آن
بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ درهم آن شگافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اکثر آنست که
اعضا را پوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیه دیگر باشد پنجم زرد که آنرا معصفری و در هندی کسنبیه
نامند و آن دانهائیست ریزه زرد مائل بسبزی و سفیدی و ماده این صفرا مختلط بمائیت ست و در حرارت و بدی این کمتر از سرخ و سیوم ست و لیکن اعراض
این زیاده و این نیز بد و قتال ست خصوص آنکه دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد ششم سبز و آن دانهائیست ریزه متصل
درهم منفرش بر سطح بدن مانند نیشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بنور سکین هست
و بعضی از آن قابل نضج ست و نضج می یابد و بعضی نه و ماده آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه
زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا است و دال بر کمال ردائت ست هفتم بنفسجی ست و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و درهم منفرش بر سطح
بدن بود و ماده آن سودای محترق مختلط بخون ست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزی ست و این نیز بسیار بد و مهلک ست
هشتم اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و ماده آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ ست و دال
بر کمال احتراق و اگر از سر دانها خون تراوش کند آنرا داحس و زاف نامند و بسیار بد شمرده اند نهم سیاه که در هندی چهریه گویند و آن دانهائیست سیاه منفرش
بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانها سفید و میان آنها سیاه بود و ماده آن سودای محترق از خون حادث ست

واین قسم را در هندی چهتریه ازان نامند که با پوست بدن چسپیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع است دهم سوی رصاصی که دانهٔ
این بیرون سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها لب یار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن بسوی اطراف و این شدید ردی
خبیث است و بسبب غلظت ماده و مشابهت آن بموم و برصاص مسمی بموی و رصاصی شده یازدهم مضاعف که بار که در جوف هر آبله آن آبلهٔ دیگر باشد
و بسبب ضعف قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردیست دوازدهم هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند
مثل موی و ردی باشد تعلیم سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته اند چنانچه یکی آنست که دانهای آن گاه برون کند و گاه فرو رود و این نیز بد
مخوف و مهلک است خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل است بر عروض غشی و دیگر آنکه در ابتدای بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطهٔ سیاه
باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل بهم باشد و مدور نباشد بلکه پهلودار و باشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا اسرنجی خاکستری یا بادنجانی
رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشهٔ آن نیز سیاه باشد و این نیز ردیست شیخ میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی
زیاده کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید و شر کم باشد و آبلها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعهٔ بزرگ از لحم در گیرد خواه ذوات اضلاع باشد
و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و آبلهٔ سفید کوچک صلب متقارب عسر الخروج اگرچه در ابتدای مرض بهم سلامتی ست لیکن
دران خوف است اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بدگردد متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیرا که سبب دران غلظ ماده است و آبلهٔ بنفشیهٔ
لحم غیر مرتفع که توجه ازان منفک نگردد از ضعف قوت و از احتراق عضو و اسوداد آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد
و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن بسا است که در قروح و امثال آن انداز د طبری گوید که جدری سیاه قاتل است و زرد
کمتر در رداءت از سیاه است و چون سر او تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زرد است و اگر متفرق گردد و حبوب بند از زرد
ردی تر باشد و سفید پیچ سرخ صنوبری بشکل اسلم اجناس است و بعید است که مریض ازان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی ازین اجناس اربعه
انواع دیگر مرکب میشود و هر نوع ازان منسوب باشد بآنکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع ازین انواع که منبسط
پهن باشد آن ردیست و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او نقبه شبیه بثقبه بود آن هم ردیست و جدری سبز که
دران رگهای سرخ پدید آید آن بی شک قتال است و کذا اسرنج و جادرسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع
مذکوره باشد و یا بصورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش یا قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری برآمده بود و ابو زکری شاگرد
جابر قطیفی معالجهٔ آن میکرد بدان سرکه و آب پنج کرفس که نمک دران حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت بعضی متاخرین مینویسند که نوعی از
جدریست که آنرا ترنجی و بهندی بنسل نامند و سه نوع دیگر است که یکی را شو گویند و سران نیز با شند خار بهم از پوست برآمده باشد و چون دست بر آن گذارند
همچون خار بخلد و رنگ آن از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و بآخر دفع
شود و در ملک روم این را تیفک نامند و بهندی کانیه گویند و این از اقسام بد است و دیگر آنچه بهیست خشخاشیه است که آنرا خشخاشک نیز گویند جهت مشابهت
او در خردی و سفیدی بدانهٔ خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد و دیگر مرواریدیه است و این چند دانهٔ متفرق شبیه بمروارید
میباشند و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهی زود تر پدید آیند و گاهی بدیر و ابروز هر دو نوع اول در اواخر تبها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تپ افتد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تپ بغیر سببی و حدوث تپ دموی دائم لازم و امتلاء و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل
و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت بر آمدن دانها
و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرایین گردن و کثرت خمیازه و فازه و تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق

وآب برقرار علامت نیک ست و بقول شیخ اول ظهور تپ بعد آن بروز جدری سالمتر از انست که جدری سابق بود پس بران تپ لاحق شود و اکثر انچه بر طبیب
واجب بود آنست که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدری که از ابتدا سفید
یا زرد بر آید و قلیل العدد و پراگنده بود سالمتر بود خاصةً اگر بتمامه زود بر آید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تپ و تاسه دلیل سلامت باشد و سرعت
خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تپ نخست سوزان
نباشد و چون آبله بر آمدن آغاز کند تپ و تاسه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تپ کساریده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیهٔ غیر صالحه

شیخ میفرماید که چون صاحب جدری و حصبه را به بینند که نفس او متواتر شده بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر بینند
که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم بهلاکت مریض باید کرد و جدری که از جنس
بطی الخروج و ظهور باشد بدین تاکید می نماید و اکثر کسانیکه از جدری می میرند با ختناق و ظهور خناق هلاک میشوند و گاهی بسبب سقوط قوت بتشنج و اسهال
می میرند و چون ببینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند و عقب او
بول سیاه شود آن مهلک ست لاسیما چون در انجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غشایی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون
آید پس تپ گیرد خطرناک باشد و خطر افزون از ان دران باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تپ بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و بایکدیگر متصل
گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی آب بود و بتر قد و بسیار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود
و گویند که بر آمدن آبله پهلو دار و کثیر المقدار و بهم پیوسته و سیاه و بنفسجی و انچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و دیر بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر
خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضی متاخرین مینویسند که از علامات ردیه آنست که از ابتدای عروض تپ و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها
پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشده باشد و یا آنکه ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آنکه دانها قدری آب برداشته فرو نشینند
و باز بلند نشود و یا آنکه دانهای چند یکجا شده مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آنکه بعد از انکه دانها آب برداشته باشند میان
آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آنکه از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینها همه علامات ردیهٔ مهلکه اند
و نیز از ان جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روز ست
و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معتاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلا ایام حیض گذشته باشد که تپ و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون
حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که بحد ضعف رسد و یا آنکه ایام حیض برسد و مطلقاً جاری نشود و حبس ماند و ازین قبیل ست جاری شدن خون
بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضاً از علامات ردیه بسیار بر آمدن عرق ست خصوص از سینه اگر با آن تپ نباشد و ابتدا
و با آن عرق عطش و خفگی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک ست و نیز از علامات ردیه ست مضطرب
و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن گفتن که من ازین مرض جان بر نخواهم شد و انطاکی گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی
و خارش بینی و التهاب بود و اگر آنرا قی در هفتهٔ اول و اسهال در هفتهٔ دوم بلا موجب لزوم نماید هلاک کند مؤلف گوید که شدت عروض خارش در جدری
و عدم تسکین آن نیز مهلک ست و همچنین اگر عقب تپ سوء هضم عارض شود و بعد آن بثور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشینند چنانچه نواب
محمد اسمعیل خان بهادر را همین نوع چیچک بر آمده بود و راقم نیز دران هنگام بتقریب شادی ختنهٔ ممدوح الیه حسب الطلب والد ماجد موصوف الیه اعنی نواب
محتشم الدوله بهادر مرحوم وارد بلدهٔ گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانهای چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان
و بیهوشی و کرب شدید رو نمود بملاحظهٔ استعجال نواب محتشم الیه کمال مضطر بوده احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند

که حالا تدبیر این جلیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر ست بمجرد استماع این کلمه یاس آب دیده شده بطرف تحقیقت متوجه شده عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد و بعد ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه همان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد و بعد یکساعت بخوبی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد ازان تدبیر ظهور دانه چیچک بتبخیر آب مطبوخ ادویه مناسبه وغیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم بقدر سر پستان بیرون می ماند و بصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظه آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده با حقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شد و زنان محل و اطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان هر سال سرمه مرتب میسازد که ازان جاله و پهولی چشم صد ها مردم برطرف شده یقین کلی ست که باستعمال آن این هم [illegible] خواهد شد چنانچه آن سرمه بر سبیل سواری سمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شد و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهده تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلدوی آن احقر را بعطای خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برد الله مضجعه و جعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل ست بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب باید که هر یک ازین تدابیر حسب اقتضای وقت آن بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر ام فصل ربیع و در هند ماه چیت ست قبل از حدوث تپ و ظهور چیچک در کسانیکه جدری بر نیامده باشد استعمال باید کرد پس میباید که پیش از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ دران فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون بقدر مناسب برآرند و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیره تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه میداده باشند و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در بقولات پخته خورانند و از گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و شاخل و اشیای چرب و شیرین و از دویدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک ست از انجمله استعمال شربت گل ست و همچنین شربت شقائق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بست مثقال در آب بجوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافعست و اگر دانه زرد راج که [illegible] دار ان مالیده سازند قدری در آب سائیده بطفل بنوشانند سه چهار روز منع برآمدن جدری در حصبه کند و چون برآید باعث حفظ ست و همچنین شیر بز ساده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال ست و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشد و گویند که اگر شیر ماده اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زاییدن تا سه روز بدوشند و در سایه خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانه معدود و سلیم باشد و در ین باب [illegible] و بعید نیست و از خواص مجربه ست که اگر در هر سالی بهنگام شیوع این مرض چند دانه مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند دران سال جدری برنیاید و اگر برآید زیاده بر صد عدد نباشد و گویند که اگر تخم درمنه اسارون را بآب شستی [illegible] پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی ست که اگر پشکل بز گوشه را دو عدد تا سه عدد بکوبانند [illegible] پیش آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بمادرش بمقدار چهار دانگ

مغز نارجیل تا یکهفته بخورانند و اگر طفل دو سه ساله بود بطفل بقدر دو سه تولہ تا هفته خورانند چیچک بر نیاید و اگر برآید بسیار کم برآید و نیز از اعمال فرنگ نقل کرده اند که ایشان اطفال خورد را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشانند پس بر نمی آید یا اندک بر می آید و ایذا نمی دهد و صاحب خلاصة التجارب نوشته که درین ملک ما خشکریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند و آفت هوای عفن و مواد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله بر می آورد اندک و کم مضرت میباشد و از مجربات بعضی اطبا است که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف بغلطانند تا که چند قطره خون بچکد بعده نوشادر سوده درنی کرده بر ناف بریده بندد که تا زیست چیچک بر نیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً یکعدد و دو یا سه که نهایت کوچک باشد متصل سر رشته ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب بیابی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر بازوی اطفال و نهادن خشکریشه جدری و ران از اعمال مشهوره اهل فرنگ است که از ان یکدو روز بطفل تب آمده و در انجا آبله افتاده خشک میشود و بعد از آن در اکثر چیچک بر نمی آید جر جالی و ابلاتی میشوند که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال یافته شود و یا در شهری بعضی مردم را برآید جوانان را که از چهارده سال کم نباشند و چیچک برآمده نباشد و خاصة اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از ده یا دوازده سال باشند حجامت نمایند و جمله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از ماء الشعیر و طفشیل و کاهو و کشنیز و کاسنی تر و خشخاش و عناب و مانند آن بخورند و از اشربه اسپغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو و سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن بکار برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند و از شیر و شراب و شیرینیها خاصه از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول از تن بمائ الجبن و اجاص بیرون کنند **صفت** سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و باهم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج دران سه روز ترکنند و بعد از ان یکجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند **صفت** شربتی که قوت و نفع او قریب شربت کدر باشد بگیرند سرکه تند کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترشی ترنج آب غوره آب ریباس آب توت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یکرطل آب برگ کاهو آب برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دو بکرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند تا بقوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور سوده در صلایه انداخته و قدری ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده با همه شربت بیامیزند و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاه دارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض دموی و صفراوی و طاعون و خناق سود دارد **صفت** سفوف طباشیر که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک بیدانه یا عصاره خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یکدرم هر صبح سه درم ازین سفوف با سکنجبین یا شربت مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت** قرص کافور گل سرخ طباشیر هر یک ده درم صندل سفید سه درم کافور یکدرم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربه مذکوره بخورند و این همه که مذکور شد تدبیر باز داشتن آبله و احتیاط کردن از انست قبل حدوث تپی که با آن علامات جدری باشد **مؤلف** اقتباس مینویسد که اگر جوان را آن چیچک برنیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان هر دو شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باشد زلوزیات موافق عمر کودک چسپانند چنانچه در نه ماهه یکعدد خورد و در زیاده تا سه عدد و مطفیات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیر خر یا سگ و یا خوک و یا شتر بقدر سه چهار ماشه و یا زیاده بحسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و یا این دوای نواب علوی خان بدهند هر واحد یا سه هفته که مغسول گل لاله صحرائی هر واحد یکماشه در شربت عناب و شربت کدر هر واحد یکتوله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت کدر سه توله

در عرق کیوڑه و عرق بید مشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را نافع بروز جدری ست
و مرد کلان را از یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کما فیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند بعضی متاخرین مینویسند که از الیان حیوانات
و گوشت گوزن و قدید و اغذیه و ادویه صفرا و خون افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویه
سرد خشک تناول نمایند و شیره تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش و غیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک
و فالسه و جامون و تمر هندی و کرونده که نوعی از زرقال ست و یا پست جو و یا پست کنار با اندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربت مناسبه
و یا قدری جدوار سوده با گلاب و یا حب الشفا با آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشیها با طعام بخورند و دوار المسک حامض و تریاق الطین
و تریاق الافاعی و تریاق الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یکدو دانه با خاکسی یکدو ماشه و عرق عنب الثعلب
و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخورند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی بعمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر و غیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد
و از آن دلائل معلوم شود که جدری خواهد بر آمد و هنوز بر نیامده باشد پس هرگاه طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید
سوده برگ سفید لاله بقدر نیم ماشه تا یک یکماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد عدس مسلم
یکتوله اصل السوس مقشر نیمکوفته دو ماشه گل شقائق یکماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یکتوله اضافه کرده خاکسی
سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تپ و هم شدید المعونت بر بروز جدری ست و گاهی از استعمال این در تپ چیچک پیش از بر آمدن آن
بر نمی آید و گاهی بسیار کم بر می آید و همواره مجرب است و یا این دوای علوی خان بدهند گل لاله صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکسی هر یک چهار ماشه عناب ده عدد
انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوڑه هر یک شش توله بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت انار سه توله داخل کرده بنوشانند
و یا کتیرا گل لاله باغی لک مغسول هر واحد یکماشه در شربت کاذی یکتوله آمیخته بلیسانند و یا لایش شقائق النعمان خاکسی عدس سیاه چوب کدر گل سرخ هر یک
شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو و عرق کیوڑه ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده
بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از بروز چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دهند دو سه دفعه تلیین طبع کرده دفع کند ورنه از قسم بد نگاه دارد و دانه ها را
باسانی بر آرد بگیرند مویز منقی هفت عدد و لاک مغسول سه ماشه و هر دو را در عرق بادیان نیم پاو در ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده
بنوشانند و همچنین سه روز باستعمال آرند و باید که در بنوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دهند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا
کھچڑی مونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا شتویه کنند
و شیر دختران در بینی چکانند و شیره عنب الثعلب شیره مغز تخم هندوانه هر یک چهار ماشه شیره عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر و خاکسی
دهند باز شیره کاهو شش ماشه شیره اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله بنوشانند و گاهی بعد بروز چیچک
در صورت هذیان بحالت مایوسی همین تدبیر بکار می برند اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که در تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت
واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این تا روز چهارم ست و اوفق آنست که درین علت فصد
استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیه را از غائله جدری حمایت نماید و در صبیان سهل تر باشد و چون
فصد واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه مداومت تلطیفه بسیار کند و واجبست که
در جدری و حصبه در اول امر چیزی تغذیه فرمایند که در آن تقویت اجتماع رجوع ماده بسوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون

باشد مثل عناب و آب تمر هندی و طلا و عدس مقشر بطریق اسفیدباج و آنچه دران تلیین بغیر شدید باشد و امتلا لازم است که با این تمر هندی بود و آنچه موافق او
باشد و قرعه هم دهند و آنچه بالکه واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزیکه بدان تلیین کنند تمر هندی است و اگر بدان اجابت نشود شیر خشت
برفق و احتراز باید از ترنجبین بران افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن سه درم رب که با قرص کافور نفع میکند و شربت طلع
در مثل این وقت شدید المنفعت است و اما ادویه مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و آب فواکه
بارده و شربت که درست خامضه و شربت طلع و نقس طلع و جمار **صاحب کامل** گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز
سزاوار آنست که مبادرت بفصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد
حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که دران عناب و سپستان و عدس سوم حصه پخته باشد
و آنرا بشربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در انجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد با آب انار چاشنی دار دهند و بعد ازان اندک شربت عناب یا شربت
خشخاش بدهند و انار شیرین بمکند و غذا مزوره معمول از کدو و عدس یا آب انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر انجا سرفه باشد مزوره باسفاناخ یا بقلة
یا بخبازی یا مانند آن دهند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که چون تپ و علامات آبله پدید آید تدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای
حادث ازان عظیم است پس صوابتر در تدبیر این آنست که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهرتر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند
چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سرو با آنکه اخراج خون از مابض یا صافن صالح تر از سرو است و چون
علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر
تپ دران پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر
تپ آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که ازان ثوران جدری دفع گردد و از قویترین چیزیکه بدان تسکین نمایند نوشیدن
آب بغایت سرد مقدار یک رطل است تا که ازان رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت نیم ساعت نحوی
یکمن خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت بتمامه حاصل شود
و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت بدستور ملتهب
باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر ازان تخفیف یابند بران اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدو و قرص کافور
بکار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قوی است و چاره نیست ازانکه آبله یا حصبه بیرون آید پس ازین تدبیر درگذرند
و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید **طبری** گوید کسی را که تپ جدری ابتدا کند فصد کردن او را واجب بود برای قطع
ماده و خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس درین وقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات
نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بقدری
اندک مثل مزورات معمول بسرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی از ایشان آنست که تبرید مزاج او واجب بود
و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده
غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد ازانکه از خطر خلط و تیزی مزاج
سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریره معمول از نشیرهٔ جو و آب سبوس گندم کم شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیره
تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضایقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد
[illegible] گوید که واجب است که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا بقوت

مستجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند وخاصة اگر جسم او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب
قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان قادر بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن پستان
و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش
دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود
و تپ قوی گردد در استعمال ادویهٔ مبرده اسراف نکنند تا خروج او متأخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید ابو منصور گوید که هرگاه مریض قبل از
ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره ببیند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند بعده قرص کافور با آب انار ترش بخورانند و در غذا
بر ماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس بغذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر مطبوخ بسرکه و اندکی شکر و نشاسته و روغن بادام
و بقول بارده کنند و ربوب فواکه حامضهٔ قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد با آلو اگر [illegible] پس [illegible] تدبیر با وقع خروج جدری کنند و بالجمله از آن
برآید ضعیف باشد [illegible] گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد و الا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل
و سن نمایند و معالجه با شربتهٔ لطیفه [illegible] و حرارت ترش و قرص کافور با آب انار ترش و شکر نمایند و ربوب قابضه ترش مثل ریباس بخوره و رب
حب ترش و شربت کادی [illegible] و شربت عناب و شربت طلع بنوشانند نسخهٔ شربت کادی بگیرند چوب کادی [illegible] رطل [illegible]
هر واحد اوقیه [illegible] در یک رطل سرکه کهنه هفت روز ترکنند پس صاف کرده سرکه را نگاه دارند و ادویهٔ مذکوره را در شش رطل آب بجوشانند
تا ربع بماند و بگیرند از این آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب [illegible] و آب طبیخ عناب
و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه [illegible] چهار اوقیه و بر آن سه صد درهم شکر طبرزد اندازند و بقوام آرند بعده طباشیر [illegible]
و سنبل الطیب هر یک [illegible] درهم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه [illegible] و جمیع امراض دموی
و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند از این تدبیر کم برآید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت
خشک باشد هر شب [illegible] یا از نقوع فواکه بنوشانند حضر و قرشی [illegible] گوید که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع حلو بشکر یا شربت عناب و نیلوفر
بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع است و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت شفتالو و نقوع عناب و سپستان و اصل السوس
و نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیرهٔ تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا سویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع
مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست اینست که امثال این امراض در معالجه خود حذاق را متحیر میگردانند انطاکی گوید که اگر قبل بلوغ
باشد چنانچه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان دریابند که نبض موجی عظیم با مخالفت و تپ مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا
شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزیکه [illegible] خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی
و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلیین طبیعت با آلو بخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی او واجب
بود که در آن امان برای چشم است و آنچه قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد بطریق سابق سلوک نمایند و در تحفه
گوید که علاج او اولا شربت بنفشه و شربت حماض با آب عناب و کشنیز و صندل است و خورانیدن چیزیکه خون را خارج کند از علاوات محشی شرح اسباب نوشته
که چسپانیدن زلو اولی از حجامت است در اکثر بلاد که هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود در سال علق را نافع تر از حجامت یافتم و گاهی
لین طبیعت بسبب کثرت ماده میباشد و دیدیم که چون مبادرت در حبس طبیعت با دویهٔ قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام
گردید بلکه طبیب را لابد است در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظهٔ کثرت ماده و حبس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف
قوت معلوم شود ادویهٔ قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج بتدریج باید کرد و اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع شوند

بسبب میل ابخره و مواد از دماغ خواه تلیین ابنفسه باشد یا از طبیعت و گیلانی گفته که شخصی از اجله سادات و اعزهٔ امرای عظام کثیر الاولاد بود و وقتیکه کثرت
بروز جدری با طفال دید و منافع شربت گلسرخ شنیده اراده ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویهٔ او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برادهٔ چوب کادی در آب
جوشانیده صاف نموده با مناصفه شکر بقوام آورده شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تب نوشانید و جدری برنیامد و بعضی را که اندک جدری
برآمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید آنچه در مسلک خروج بود برنیامد بعده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این
شربت طفلی هلاک نشد ملا ارزانی گوید که هرگاه تب جدری ظاهر شود و خون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون [illegible]
بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذلک آنرا
که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که متوسط یا غیر قوی اگر قوی الغلیان باشد چیزیکه اخلاط و جدری [illegible] مسکن غلیان
باشد خوردن دهند تا لختی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی هیچ حال در حمای جدری و حصبه اگرچه
بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید خون و هرچند که بود و مبالغه در تبرید نشاید خاصه اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آنست که درین
تلیین طبع تقریب نمایند که در حمای [illegible] باشد [illegible] تب گران بود و سخت فروزان نباشد و [illegible]
[illegible] بعضی متاخرین نوشته اند که در تب جدری اگر
مریض جوان و دموی مزاج و فصل [illegible] گرم بود [illegible] باشد و علامات کمال غلبهٔ خون از سرخی رنگ و درد عروق و عظم و سختی و امتلای
نبض [illegible] و مانع از اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون برآیند از رگ سر و یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شقوق گوش اگر درد سر
عظیم و اختلال حواس و درد گلو باشد و از رگ [illegible] اگر درد اعضا اشد بود و درد گلو بجهت التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع
اگر درد گلو و جهت التهاب قلب و جگر [illegible] و از رگ ابط اگر درد کرده [illegible]
و احتباس حیض [illegible] باشد و اگر [illegible] دلائل [illegible] خون خوف هلاکت و یا فساد [illegible] و یا انتقال [illegible]
و اگر مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا کبیر سن یا از پنجاه و شصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبهٔ خون دلالت
کند زلو بچسپانند و یا حجامت نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و در [illegible] زلو [illegible] انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند و اینجا
علامات غلبهٔ خون ظاهر نباشد متعرض خون گرفتن نشوند [illegible] بجهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوت [illegible] شود و آن
مواد [illegible] ظاهر آمده [illegible] باطن میگردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلاد دیگر مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج
خون ایشان کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام برآن نباید کرد و بعد اخراج خون مستوجب اطفای آن شوند تجویز باید
ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیهٔ مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر باشند ماء الشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا [illegible] طلع
در آن پخته شربت کادی و جبار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو یا رب ابیضا اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کادی یا جبار یا نیلوفر یا عناب یا
بیدمشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و آب مروارید ناسفته یکدانگ فادزهر معدنی [illegible]
سوده و خاکشی سنگ شسته یکدو مثقال و یا شیرهٔ تخم خرفه مقشر و شیرهٔ عنب الثعلب با شربت عناب یا کادی یا جبار یا طلع و یا ماء الشعیر یا یکی از اشربهٔ مناسبه
اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویهٔ حاره خصوص محرور مزاجان را دور دارند و تبرید بسیار هم نه دهند که مضرت دارد و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند
زیرا که هر دو بسیار بدست خصوصا بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلیین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفه مثل تلیین نمایند مثل نقوع
فواکه حامض با شیرخشت یا آب انار با شحم افشرده بشکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود و الا بنقوع فواکه حلو یا مغز خیار شنبر در آب [illegible] دانهٔ شیرین که شب
خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی و اسپغول و یا شیرخشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند **صفت نقوع فواکه** حامض تمر هندی منقی پنج توله آلوی بخارا زرد آلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بیست دانه در آب گرم
یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده
بدهند **صفت نقوع فواکه** حلوا انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی خوبانی که زرد آلوی خشک است از هر یک بیست دانه در عرقیات مذکوره عرق نیلوفر
از هر یک نیم پاؤ شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده بدستور با شیرخشت بخورانند و اوزان این هر دو نوع متوسط است ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زیاده نمایند
و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنبر نیز دران حل کنند و روغن بادام بران ریخته بدهند بهتر است و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند
و غذا مزوره ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته با آب انار چاشنی دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس و یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت
و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بهتر است و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان
و عرق چوب بید کادی و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کادی یا عرق چهار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو
مثقال خاکشی سنگ شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یکدرم برگ گاوزبان داخل نمایند مروارید
سوده را ترک نمایند و هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح
و خوردن حریرهای شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق است

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برآمدن شروع کند و دانها مثل سر سوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان با اندک شکر
و خاکشی بقدر مناسب بدهند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تاخیر در ظهور جدری میکنند
مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند
و حجامت بی شرط بعمل آرند و آب مطبوخ ادویهٔ مبرده یا بپا بشویند و بران نطول سازند و لخلخه و غیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت
امر باخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبهٔ جواز است و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون
جدری در برآمدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که بتمامه بر نیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود
و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول ابوعلی سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن است و حکیم شریف خان
مینویسند که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد و عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیر المنفعت
یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و ازان قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی
یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بید کادی و عرق گل آن و یا عرق چهار و یا شربت کادی ساده بخورانند ابتدا تا انتها و کمال بروز و نضج
و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر و الا گلابی یا سرخ ساییده با عرق کادی و عرق زردک و اگر عرق زردک
نباشد آب کوبیده افشردهٔ آن از هر یک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای بشر بقیهٔ ظاهری و باطنی بشوند و تدبیر حفظ آنها جدا
مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد
و مجرب سویدیست و کذا عدس مقشر پنج درم کشنیز خشک پنج درم عناب بیست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز بیجان بگذارند و نزد خواب
صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و تخمین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که حکیم صحیح است و این دوای والد
نواب علویخان که در بروز حصبه جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع بسیار بهم رسد زهر مهرهٔ خطائی یکماشه مروارید ناسفته سوده یکماشه
در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت ... و عرق بید مشک ... نیلوفر

ف
زیرا که دران وقت
تحلیل است جهت ...
آن بخارات بسوی باطن
و اصلاح حرارت و هیجان
مواد و تیزی آن ...
علاج ...
مواد است و ...
خون ...

هر یک چهار تولہ خاکشی هفت ماشه بهیدانه و بیضه کبوتر که اول داده باشد یا زردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل ارمنی
مروارید ناسفته هر یک یک درم خاکشی چهار درم شکر تیغال یکدرم در بیضه کبوتر آمیخته بلیسانند و بعد از آن شربت کادی سه تولہ عرق بید مشک مکوه هر یک
پنج تولہ کنند و در بیاض فوائد الجرجانی مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو شدن آن باشد چوب کیوڑہ دو ماشه برگ شاهتره یک ماشه
عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کیوڑہ شگوفه شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه
و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و کنگنی جوش
داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و وزکاهی گلو اصل السوس انار دانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری است
و باید که آب نیمگرم نیز بسیار دارند و چهار دستفت بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است
و راقم خاکشی درین افزوده و نافع یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و غذا وقت برآمدن چیچک برنج با شکر پخته و نان شیرین دهند
لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال و رحیم پیچ آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچڑی مونگ و دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک
یا نان خشکه بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان کشمش شیرین کرده داده میشود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در بروز
جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بستعمال نقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را
معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دهند و هوای خانه گرم سازند هر گاه بثور برآید و باز ناپدید شود همین تدبیر
بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن مطبوخ انجیر چهار درم و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا بالائی یا انکباب بر
طبیخ شکنبه گاو نافع است و اگر سه چهار تولہ لحم بقر در کوزه گلی با اندکی آب بجوشانند و چون یک دو تولہ آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل
بخارج آورد و کرب و غشی که از قلت بروز دانها یا بسبب شدت آنها لاحق گردد دفع شود و نقوع چوب چینی در عوائل جدری مثل حکه اختفا و اختلاط عقل مجرب
نوشته اند و نزد بعض عرض کمال بیهوشی بعد بر تقویت دل پردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوء تنفس و شدت کرب
و حدت تپ و یبست و سیاه شدن دانهای چیچک که بدترین علامات است طباشیر نیلگون زهر مهره خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب السوس
هر واحد یکماشه دانه هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو تولہ شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب
آمیخته ورق طلا یکعدد ورق نقره سه عدد حل کرده و جوب بالعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوڑہ آمیزند بجمیع امراض مذکوره نهایت نفع
بخشد و ایضاً نزد ابتدا اسهال ظهور ضعف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدری است سائیده با بعضی اشربه قابضه دادن مناسب
تر است و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دو بار هر روز مضائقه ندارد و قبض گاهی اصعاد ابخره بسوی دماغ کند و هذیان آرد و دران هنگام احتیاج باستعمال
شیافات یا حقنه لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است و درین صورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهر مهره خطائی و کهربا و بسد و یشب
و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوڑہ و عرق بارتنگ باید کرد **اقوال اکابر** بوعلی سینا مینویسد که چون جدری
برآید سزاوار نیست که مشغول بفصد شوند مگر آنکه شدت امتلا و غلبه ماده خون حادث شود که درین صورت بقدر آنکه تخفیف طبیعت آرد از فصد اخراج خون
نمایند و بسا است که فصد مضر گردد بسبب استفراغ و صرف او از جلد بسوی باطن چیزی را که برون کند پس بعد دو سه روز ازان حذر کنند و چون بدانند که علت متمادی
خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظهور آغاز نماید بسا است که تبرید بسبب خطای عظیم میگردد بسبب حبس فضول در داخل و تغلیظ او و حمل آن بر اعضای رئیسه
بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکه واجب است که در مثل
این حال اعانت فضول بچیزی نمایند که آنرا بجوش آرد و سده را بکشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس و شکر یا طبیخ بیخهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران داخل
کرده میشود و آب انجیر بسیار نیکو است زیرا که انجیر ماده را بسوی ظاهر بشدت دفع میکند و این سببی از اسباب خلاص از مضرت او است و دوائیکه در مثل این وقت

خیلی نفع بخشد اینست که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کثیرا سه درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدید المنفعت
برای اظهار جدری است اینست که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کثیرا و بادیان هر یک دو درم و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه
باقی ماند صاف کرده بنوشند که دفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم است که درینوقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او نبرند البته و دوا
کرا ز پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصاً در سرما و آنچه برای طالب عرق عمل کنند درینجا بعمل آرند و کثرت شرب آب برف سرد کرده و نشستن
زیر بادکش بسیار بدست و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابدست از تبرید بهوائیکه استنشاق آن کرده شود
و بویانیدن بوی کافور و صندل و اگر از گشادن بدن زیر بادکش یا بهوای سرد چاره نباشد اندک بعمل آرند و همچنین هیچ گاه معونت تسخین یا ترک تبرید و مبادرت
جدری بخروج باشد و مریض باوی خفت نیابد بلکه حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاهی گردد از تسخین حذر کنند و واجبست که اصحاب جدری
و حصبه از تضمید شکم اجتناب نمایند که دران دو خطر است یکی تنگی نفس فی الحال و دیگر عروض اسهال ردی و بول الدم **ابن عباس** گوید که
اگر جدری در برآمدن دیر نماید تدبیر اخراج ماده و ظهور جدری بسوی خارج بسرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود و این دوا بنوشانند
صفت آن بادیان دو درم لک منقی هفت درم عدس مقشر پنج درم کثیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند صاف کنند و دو
دانگ طباشیر سوده بران انداخته سرد کرده بنوشند و اگر اندکی آب انار بران ریزند نافع تر باشد **نوع دیگر** برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس
مقشر هفت مثقال لک منقی سه مثقال کثیرا سه مثقال بادیان دو مثقال و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران دران حل کرده
بنوشانند و ایضاً هرگاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول باندک روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم پرهیز
کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تپ نمایند **جرجانی** در ایلاقی مینویسند که تدبیر زود بیرون آمدن آبله و حصبه آنست که هوای خانه سخت سرد
نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد همی دهند خاصه اگر تپ سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر
آنکه بیمار را بنشانند و دو ظرف آب نهایت گرم زیر دامن او نهند یکی از پیش و دیگری از پس و جامه دیگر بر جامه او بپوشند و چادر گرد گردن او در آرند تا بخار
آب بهمه بدن او برسد و بسر و روی او بر نشود تا بشره نرم و مسام گشاده گردد و فضله زود بیرون آید و تن را بجامه گرم پوشیده دارند تا مسام بسته نشود
و اگر بدین تدبیرها و بعد خروج جدری تپ و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاه شود با این حال اندام گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبزن ضرر دارد
و هرگاه که غشی افتد جز بمراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک
دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاه گاه جامه از سینه او سبکتر کنند تا خنکی جز باین موضع نرسد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و بیقرار
دائم بود و آبله بدشواری بیرون آید و در روز پنجم تمام آبله بیرون نیامده باشد دست از تدبیر مسکن باز دارند و بشره بیمار را بخار آب گرم نرم باید داشت
و مسام گشاده و گاه گاه آب گرم بنوشند و تدبیرهای دیگر که درین امر مذکور شد با حتیاط و آهستگی باید کرد مگر آنوقت که معلوم شود که حرارت تپ اندرون
همچون ظاهر آهسته نیست و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر کرده آید حرارت تپ بدان تدبیر قوی تر شود و بدان ترسند که بیمار طاقت آن ندارد و نشان حرارت
تپ اندرون آنست که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هرگاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله دیر
بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس باشد و اگر
آب بادیان تر نیابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدهند و بجامه بپوشند و دوای لک مغسول
و غیره درین باب سود دارد و آن در قول بو علی گذشت **صفت** دوای دیگر انجیر سی عدد مویز منقی بیست عدد هر دو را در یکنیم من آب بپزند تا مهرا
شود در شبانروزی مقدار ده استار بدهند و اگر چهل درم ازین شربت با بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوع دیگر**
که در هر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر هر یک هشت درم انجیر زرد ده عدد کثیرا سه درم مویز منقی ده عدد و لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس

هر یک پنج درم همراه در یکمن آب بپزند تا به نیمه آید صاف نمایند و یکدانگ زعفران دران حل کنند و دو ماست ار بسه شربت دهند نافع بود ابن هبة الله
گوید که انچه خروج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده با اندک بادیان و قلیلی طباشیر و یا قدری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند
و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که دران آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رسد و از ان بر
ابن نوح گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند ولیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر
عسر الخروج باشد و کرب و غشی بر مریض اشتداد نماید تا آنکه گاه گاه او را خفقان بهم رسد انجیر سه عدد و مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و عیدان لک
هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند
عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یکنیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و از ملینات طبیعت
حذر کنند و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود و از انچه در جوف بماند ابن الیاس گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت ننماید
بلکه معالجه بچیزی نمایند که دران تقویت مع ردع و تلطفیه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خاکشی سه درم بنوشانند
و غذا مزوره عدس بمغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او باین طور
کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یکدرم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید
بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری بتمامه بیرون
آید دو سه روز از تدبیر تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد انطاکی گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین
حذر کنند چه جائی مسهل بسبب جذب او ماده را بسوی باطن بعد توجه او بسوی جلد پس دفعةً هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه
باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و مزوره رجله و کدو و اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثه مذکوره یا بعض او معدوم
باشد مساعدت او بچیزیکه خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان لشکر و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول
و عدس و کتیرا است پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و منتکس مائل بسیاهی باشد بکزمازج و چوب تازه او و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت
بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود چون فصل بارد باشد تا خون بجوش آید و فساد او دفع گردد و در بلاد ما بیشتر طعامیکه دران دبس انگور بالیه باشد
میخورانند بسبب کثافت ابدان پس از حادث تفتیح مینماید و دران مطلقاً ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک حلو میر بهاء الدین نوشته آنجا که آبله در
بروز کند و بعد احتیاج باشد ترشیها و سردیها را باز باید داشت و بدستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند
زنان و سرد مزاجان را نیکو است و غذا انکه از بهما پخته باشند بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر نا پخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب با اندکی
بادیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه
آید و از ان بدهند ماده را زود بیرون فرستد و آنجا که خارش ریخ دهد بلته نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسهای نرم باید کرد تا بناخن بثورا
زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند میر عوض و غیره مینویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع
تا همان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف اراده طبیعت
و هر گاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر بر آید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله بتمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر آید
بر بستگی مسام دلالت کند درین هر دو صورت از تلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند
و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته بهوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد
ننوشانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند با آب بادیان تر و آب کرفس تر با آب عنب الثعلب قند سود دارد و این دوا العنایت

نفع و بهره نسخه او چنانست که در قول بوعلی گذشت لیکن درینجا وزن الک مغسول چهار درم است و اگر دران دو درم گل سرخ و هفت دانهٔ انجیر و دو درم بادیان و ده دانه مویز یا تخم شبنیز افزایند بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بچادر صفیق پوشیدن چنانچه بخار آب ببدن رسد و سر بیمار از جا در بیرون باشد و در تبرز منثور و تفتیح مسام قوی الاثر است اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود و زنهار یا دویه حاره دست نبرند و بهمان تدبیر سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامهٔ گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بویانیدن مشغول باید بود و درین حالت بجهت تفتیح مسام غیر از تبخیر با آب گرم چنانکه مذکور شد بکار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه بواسطهٔ اضطراب نیارد و مؤلف مجمع الجوامع گوید که آشامیدن آب انار جبلی تازه و خاییدن مغز تازهٔ آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبه ریه و مری است از بروز آبله درانها و معین بر بروز و ظهور آنست بزودی بظاهر بدن

صفت نقوع نافع و معین بر بروز جدری بآسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنب الثعلب هر واحد یکدرم برگ لالہ نیم درم نخود پنج درم گل نیلوفر پنج درم در عرق عنب الثعلب و عرق بیخ کادی و عرق زردک و عرق گاوزبان هر یک بست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شده سه درم عرق کادی سه درم اضافه نموده الک خام غیر مغسول یکدرم سائیده بران پاشیده بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن آب زردک یا پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد چهار یک نموده اضافهٔ نقوع نمایند

صفت مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کتیرا الک خام هر یک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم خاکشی سنگ شده بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوشش داخل نمایند

نوع دیگر مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنب الثعلب الک خام هر یک یکدرم برگ گل لاله یکدانگ انجیر سه عدد زردک یکعدد جوشانیده صاف نموده باضافهٔ دو درم خاکشی سنگ شده یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کادی یا بچهار تخل بخورانند و بالای آن جوشانده دهند

نوع دیگر اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یکمثقال تخم کشوث دو درم کتیرا بادیان هر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یک نیم درم جوشانیده صاف نموده با دو درم شربت ورد یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافی است و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی هم داخل توان کرد و باید که هر یک ازین مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در ابدان ابله شکایت بسیار کنند دست و پا را در آب گرم بگذارند تا دانها بآسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطره شیر دختران با خیار بزه در بینی و گوش بکرر چکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر بنهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را در عرق بید مشک یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید را با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته اند که اگر مغز تخم کدو سائیده مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانها نیز بپردازند و اگر درین ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخورانند بهتر است و اگر برای رفع نافذ لینت شکم داعیات بپردازند کتیرا و الک خام از هر یک نیم ماشه تا یکماشه سوده بران پاشیده بهتر است و گاهی با انگور تابات یا قند سیاه که شیرین کرده بجوشانند و یا شیرخشت یا گلقند شیرین و یا شیر فالوده نشاسته و یا عدس مقشر و یا ماش مقشر و یا ماش و بادیان تنها یا با زردک با آب پخته بی نمک و روغن یا با شیرهٔ آن بسیار کم و روغن بادام یا شیرهٔ آن با چلاو و بعضی خشکه خورانند و اگر این را نخواهند برنج کوفته با آب پخته با شیر بی و یا لعوقی نبات با شربت کادی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت دوای** طولی که در صورت غلبت دقت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک مع پوست که استخوان آن دور کرده باشند نیم کوفته نخود غیر مقشر هر یک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار بست توله آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده و دو حصه نموده در یک حصه آن شش ماشه خاکشی سنگ شده اضافه کرده اول مقدار یک تا یکماشه هر یک از مروارید ناسفته سائیده و الک خام سائیده با شربت کادی یا چهار ماشه شربت تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را باضافهٔ مذکور

کادی یا چهار یکتوله بنوشانند و حصه دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد نقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق
خیسانیده بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانها بروز نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات
مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویه مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانها در برآمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت
بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد یکبیجه جلقیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک هشت مثقال انجیر زرد
سه عدد تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از ان بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک
تنها یا هر دو حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویه مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند و جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند علویخان در عشره کامله مینویسند که هیچ مجدور جدری را نگذارند که جامه سفید بپوشد بنا بر آنکه گزیدن پشه و مگس یک جهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و جنبی نزد اینها منع کنند بنا بر آنکه اکثر بمشاهده در آمده که از آمدن ایشان در چشم بکلی و ضعف
بلکه بینائی بتمامه زائل میشود و گوش کر میگردد و در دانها کرم پیدا میشود و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گازره و خاکروب و ایضاً کسیکه پارچه سفید نو
همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زیور پارچه نیلگون بسته در گلو
آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد شریف خان میگوید که متاخرین سعوطات و ادهان مطلقاً بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند بلکه از شمیدن بوی آن
اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع پیه نمیسوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا میکنند
و از غذا بر مزوره عدس مقشر و برنج اقتصار میورزند و این مزوره نیز در مقدار کم میدهند و نمک نیز نمیدهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا
کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر میکنند و الدا جدا آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت
ظهور جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفس آفتی بود استعمال عرق بید و فرزانیک فهم
که این عظیم المنفعت در اکثر امراض ست و لیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می باید و اما قبل آن استعمال او نشاید بسبب تضعیف ست منع بروز یا قرب
آن و این ضرر عظیم ست و آنچه مقوله اهل هندست که جیچک مرض نیست بلکه اثریست از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن
می نامند و جماعت هنود با نواع کثیره ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بر طبیعت میگذارند و عبادت آن بانواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن او بر
بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق ست لیکن اعانت او طریق نیک ست و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی از هم جلیسان او پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بران داخل نشوند باشد که وجه
آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این دران منع ست و همچنین بوی صابون و غیره در جامه شسته و اما آواز رعد
آوازی هائل ست از ان احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز اوست و همچنین واجب ست که از هوای متکیفه با بدان جنب و حائض احتراز نمایند
بسبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت میکنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان است خالی نیست پس گاه غسل کنند و جنب بعد غسل … بگذرد و اختلاط ساکن شود نزد مریض رفتن مضایقه نیست

تدبیر نضج و خشک کردن جدری و غیر آن

بدانکه هر گاه آبله بیرون آید و تپ و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و نفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزانیدن باید کرد بدینطور که بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس گندم مقدر
مجموع با پنج شانند در دو ظرف کرده زیر جامه دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن ببدن رسد و آبله ها زود پخته شود و نضج او همین ست و گویند که علامت پر آبی آبله آنست که در اطراف دانها
مطلق سرخی نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضج و پختگی آنست که دانها همه زرد گردند و اگر بسبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد ورم آنها رو بنیکی آورد
اگر دانها هنوز خوب پر آب نشده و یا نضج نیافته باشند دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخات که برای بروز جدری مسطور شد بدهند و یا آب برگ بادیان تر و آب برگ عنب الثعلب تازه و آب
برگ کاسنی تازه و اگر اینها بهم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب الثعلب و تخم کشوث و بیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم نیم گرم داده یا آب زردک با پوست

وعدس درست هر واحد یک کف و یک نیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا بادیان عنب الثعلب لک خام هر یک یک مثقال برگ گل لاله
نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یک یا روزی
دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن
وغیرها که سابق مذکور شد بعمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله بتمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد
علامت خیر نباشد تدبیر پزانیدن نباید کرد و اگر دانهای آبله بعد از کمال پری و پختگی رو بپژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی او آنست که براقی
دانها و براقی پوست بدن کم شود و دانها رو بپژمردگی آورند و بعضی دانها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد درین هنگام
متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر یا چلد شتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است و یا خاکستر چوب گز و سفیداب
در خرقهٔ باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران میزده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود این علامت بدست
باید که از برگ گز و بهوج پتر تبخیر نمایند و دود آن ببدن برسانند که در ازاله آن مجرب است و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار
حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم چربی آمیخته بپارچه آلوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی ست و این مرهم برای جراحت
غائره آبله نافع است رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده
بدست خوب بمالند و بهم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و
پارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده بتجربه رسیده برگ نیب بقدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاؤ مسکه گاو تازه بسوزند پس قرص
برآورده روغن صاف کرده قبل هفت بار آب بشویند و اکثر بیست و یکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور
قدری بیفزایند **اقوال افاضل** شیخ میفرماید که چون جدری بتمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و دران نضج ظاهر شود پس صواب آنست که باهستگی از
سوزن زر آبلها را بشگافند و رطوبت او از پنبه بچینند و اما تملیح پس از ان چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله کبار موکم
آنرا عنقریب شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح با سوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند نگردد و بعده تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت
باقی ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج ست و آن بآب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد
بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود خصوصاً اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح
نضج و تخفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع ست و در سرما واجب ست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون آبله
شدید الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام بتخفیف آن اینست که صاحب جدری را بر آرد برنج و جاورس
و جو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر پارچه باریک پر کنند تا دران قوت آرد نفوذ کند و برگ سوس در تخفیف نیکوست و روغن درینوقت نیز
روا نیست و چون علاج بخشکی آغاز کند لازم ست که آنچه معین بر تخفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود
مرهم ابیض و خصوصاً مخلوط باندک کافور و تنج بی بگلاب سوده یا بیخ درخت سپید یا بیخ درخت زعرور سوده دارو و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند
و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص باندک سفیداب و اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکوست و مرهم احمر
برای قروح جدری نیک ست **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر
موسم گرما باشد بآس و صندل تبخیر نمایند و بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبیعت قبض گردد در ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر
و ترنجبین یا لعوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب سیب که دران حب الآس پخته باشند یا اندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قرص طباشیر دهند و یا قرص طباشیر قابض
رب آس یا رب به یا آب سرد یا آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد رب سوس و بهدانه و عناب و عدس مقشر پالوده یا مطبوخ آن با آب انار میخوش یا فرو... برگ حماض

مع عدس مطبوخ مصفی ازان آب اول او و یا بجاورس مطبوخ یا بپست جو دهند و سیب و امرود و به دهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند صفت
قرص طباشیر قابض بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاستهٔ بریان
دو درم زعفران یکدرم باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب الآس یا به و مدام تدبیر صاحب او باین تدبیر
کنند تا آنکه مرض بمنتهای او برسد پس دران هنگام بران قرص معروف باندرون طلا کنند صفت آن شب یمانی دم الاخوین هر واحد چهار مثقال کندر و مازوی
خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک سائیده بشراب سرشته قرص سازند نوع دیگر شب یمانی و موم صاف
هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک
سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بران طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح حیوانات اعتماد نمایند تا آنکه تب ازان مفارقت
کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود طبری گوید که چون جدری بالیده و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و دران
دو روز دماغ او را باشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده قمیص لطیف را در کنارج و عود معروف بقاقلی رنگ کرده بپوشانند
و تبخیر آنها نیز کنند و اگر یک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نمایند و بر
آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی دران حل کنند و بر هر دانه که متخشف نشده باشد بچکانند و بر دانه که سخت
باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر درین وقت آب نمک می پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل است و اما اطفال را
در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجب است که طبیب ازان حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ ازان درین کار است مع رفق و تبرید و منفعت
این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که دانها از خواب بران یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم نشود
بدان مضائقه نیست و بچیزیکه در تقویت امعا افزاید علاج کنند تا بجریان اخلاط حار سحج نیارد چنانچه بارتنگ و اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی و مانند
اینها بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو بروغن گل خالص بنوشد و بزور مذکوره وقت خواب بخورد و درین بزور تفریه زیاده
میشود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بران اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این هر دو سوده انداخته بنوشند
و غذا درینوقت کعک بی نمک بریان کرده کوفته و جاورس مقشر در آب سماق یکشب و روز تر کرده بعد ازان خوب پخته روغن گل خالص بران چکانیده
بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلیین طبیعت او متعرض نشوند مگر آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد
پس حقنه باب جو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد حل طبیعت باعتدال طبیعت عنایت
ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند صفت آن موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیز
مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنگار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیدی بیضهٔ رقیق انداخته حل
کنند پس آب سرد بران ریخته حل نمایند تا باریک گردد پس اندک کافور دران آمیخته استعمال کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه آبله بتمامه
پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقهٔ نرم برچینند بعد ازان برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته یا صندل
یا چوب گز سوده در زیر دامن دوکنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آنکه در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر
صواب تر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ
سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوس تر از شاخ جدا کنند و بران برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک
سوده بر جای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم
شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی باوی بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و اگر آبله ریش

گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که مومی روغن سازند از موم سفید و روغن گل
و سفیداب ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده در آن آمیزند سعید گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز
کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند تبخیر به برگ مورد و گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد آب
و سماق طلا کنند و بعد آن به روغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچه مرغ با آب انار یا سماق غذا سازند محمود گوید که چون جدری بر آید و آب بر دارد باید که اعانت
بر تجفیف او نمایند به پاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لف کرم و آبیکه در آن کافور حل کرده و آبیکه در آن سماق حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد
انطاکی گوید که اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و تبخیر بدان و بصندل
و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائز ست و الا اکتفا کنند بر آنچه مذکور شد و چون یک هفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس
و قطف و اسفاناخ و بر آبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند در گرما و طرفا در سرما و باید که خضاب بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان در روز ساکت میکنند
دران خطر شدید نیست و باید که اجتناب از زفر تا هفته سوم نمایند بهاء الدین مینویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدن خشک
شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع ست و گل سرخ و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بر آن خوابانیدن سخت مفید آید
و دود گزرا در خشک کردن و بصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم ست و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا از آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده
باید پخت و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب و غذا و برنج بن فادزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط
از زفر شدن شکم بعد پختم اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود و بعضی متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانها
پرآب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را نه دهند بلکه در روز بر طبیعت گذارند و تبخیر در دو پوست چوب و برگ گز و بابونه و امثال آن نمایند و نه دهند
ازان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یک دانگ خورده
بالائیش شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیره بادیان خطائی هر واحد یک مثقال شیره عدس مقشر دو مثقال
آب انار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بپاشامند و غذا شوربای عدس دهند و در نسخه دیگر وزن هر دو شیره اول هر یک
سه درم و بهدانه یک درم و خاکشی یک درم ست و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد
زود متوجه قبض آن شوند باشیای قابضه معتدله و اسهل همه آنست که حبوب یا کوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند
قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخورانند و بر قطونا
بریان دو درم بر آب پاشیده یا کثیرا سوده یک درم بپاشند و خورانیدن کسیرو یا پوست دیا خایده تفل آنرا انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد
و خورانیدن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال با آب کسیرو مفید ست و منقول از کسیرو صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی
قلب و باعث مشغولی آنست و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانها بکمال رسیده و در رو بپژمردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوادار داشتن و به بدن هوا رسانیدن
معین بر خشکی ست و در فصل گرما البته گرم نه دارند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر آن خفقان عارض شود مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب
و بید مشک و مانند اینها ببویانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند باشاخهای بسیار نازک درخت نیم یا برگ بید نازک نورسته و یا علاقه دو
دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سبز موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارند خصوص در اواخر که باعث زخم میگردد
و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بجای که بخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد
و اگر در اواخر مرض تپ عارض گردد نظر کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیر خشت از یکتوله تا پنج شش توله در ماء الشعیر از پنج شش توله
تا نیم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند مثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیره تخم خیارین

[illegible]

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و خاکشی سنگ شو باندک قند یا شربت کدر یا عناب واگر لینت باشد یا شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانۂ رسیده شیرین وامثال اینها واگر بسبب بوازدگی باشد تدبیر آن نمایند و ستود اهل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانهارو بخشکی آورند زرد چوب تازه یکوزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیم تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را با آب باریک ساییده وقدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن باهستگی بایم مرغ بمالند که معین بر خشکی وریختن خشکریشه است بزودی واین در صورتیست که اندک نمی بر دانها باقی باشد واگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانها ریخته شود و درین ایام تبرید باید داد از شیرجات وغیره که سابق مسطور شد واز ادویه واغذیۂ حاره اجتناب فرمایند واگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل تر کرده بران موضع اندازند یا پیراهن هم بروغن گل تر کرده بپوشانند و دائم آنرا بروغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکۂ گاو تازه بیکصد و یک آب شسته بکر بمالند واگر ازین التیام نیابد مرهم معالجه نمایند واگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بران ریزند وپس مرهم علاج کنند

تدبیر ازالۂ خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که برروی ریشها پیدا آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیر او هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بران چکانند تا زود بیفتد و بهترین روغن ازبهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه برروی باشد روغن بسته بمالند و روغن کنجد از آن دور دارند واگر خشکریشه ستبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا باهستگی بروغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی بپوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مر و زرد چوب و مرداسنگ و اقلیمیای نقره و سفیده ارزیز و اسرنج بران پاشند واگر عمق ندارد و با پوست برابر بود شب یمانی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار باهستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان حاجت باشد همچنین علاج کنند واگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد واگر دیگر بار خشکریشه بر دارد بروغن چرب کنند تا بیفتد مجوسی گوید که چون جدری در جفاف افتد کنند تملیح بنمک سوده بروغن کنجد استعمال کنند وآنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سرد نرسد و با آب بیکه دران مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر متقشر نگردد بار دیگر اعادۂ تملیح بعد سه روز نمایند **انطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحبت و وثوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند وآنرا بپر مرغ طلا نمایند و یا جامه بروغن تر کرده بپوشانند والا احذر از آن کنند **بعضی** گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خذف یارها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب میباشد براورده ساییده بمالند و ضماد سبوس جو باب برگ کاسنی بسیار مفید و مجربست و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر بز پخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است واگر شیر بدست نیاید باب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفیدست و ایضاً ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجربست ازینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم ست و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل ازبهر آنکه مضرت این اعضا عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بران بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی دران قروح عارض شود و مجرای هوا بند گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی دران خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی بالکلیه قتالا آنجا مؤدی شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه دران ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل اندازد چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی و اما امعا گاهی دران سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل بسیاست که بسبب بزرگی دانها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب کشنیز در چشم کشند و گاهی دران سماق و کافور داخل میکنند و خصوصًا در اول روز و قطور مری تنها نیز نافع و همچنین سرمه با آب کشنیز و با آب سماق پرورده دران کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضًا آب شحم انار نیکوست و خصوصًا در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه بگلاب و کافور موافق تر باشد و ایضًا گویند که اکتحال نفط سفید بسیار خوبست و زنان در بلاد با بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال میکنند اگر غمامه باشد آنرا قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنایت بامر چشم از ابتدا باید کرد تا دران بثره ظاهر نشود و پس آب کشنیز تر و آب انار چاشنی دار اندر چشم چکانند و هرگاه دران بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی مربی با آب کشنیز تر در چشم کشند و با گلاب که دران سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل از آنکه بثره دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه میکشند و این قطور بچکانند بگیرند آب کشنیز و آب عصی الراعی و سهر و بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی با این آب خوب حل کنند و دران اندک کافور ریاحی داخل نمایند بعده مدام در چشم او این بچکانند تا حفظ مزاج چشم کند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هرکه بدان در وقت جدری اکتحال نمود در چشم او بثره برآمده باشد ملح چینی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور اندک باریک سابیده با آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده در چشم کشند یا بپاشند و یا بگیرند قطعه اسرب صاف نرم و بر دست بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بردارند بعد از آنکه کارد یا دست را بگلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور دران حل کرده شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب کشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاهدارد و اگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت شیافیکه از بیرون چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و با آب کشنیز تر سابیده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد و هرگاه که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده بچشم بچکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبله بزرگ برآمده باشد سرمه اصفهانی و کافور با آب کشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند و اگر سرمه بگلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد و پس فاده بر پشت چشم و تخته اسرب باندازه چشم بالای رفاده نهاده ببسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و باز ببندند و هرگاه ببینند که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آبکامه نبطی که ترش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و خاکستر برگ زیتون بگلاب و گویند که تعلیق عین هره معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال سحاق برگ بهی و زیتون نیز مجربست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری مجربست من سست و چون سرمه را بسایند و با آب ترشی ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد از ان در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند و حکیم شریف خان مینویسند که والد ماجد سرمه با آب خالص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هر کسی که قبل ظهور جدری و حصبه استعمال او کرد چشم آن از وی سالم ماند اینست که بگیرند آب کشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور سابیده در چشم چکانند و اکتحال نفط سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سابیده و مداومت بران مع لزوم پرهیز دافع بیاض و رایج بصر است و مامیران عوض زردچوبه همین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آبله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع است و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشک بیشه جدری با آب حلزون که بهندی گهونگا نامند سابیده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید است و اگر برگ کشنیز حاضر نباشد کشنیز خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آنرا بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

نجندی گوید که در گوش او شیاف مامیثا بسرکه و آب سوده و یا آب بادیان تر یا اندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا و آب غوره سابیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد یا اندکی کافور و گذاشتن فتیله آلوده

با آن نیز مفید ست و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فائده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منفذ بینی

بقول شیخ اطلیه از مامیثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی برکشند و یا از مامیثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از ان بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سود مند باشد و گویند که صندلین با آب کشنیز تازه یا آب نقوع کشنیز خشک یا آب انار بشحم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا با روغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بز یا آب خالص مفرد و مرکب با اندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شده بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بمثل مکیدن انار و خاییدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت در حلق نافع و ایضاً دران هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده با آب آن غرغره کنند سخت سود مند باشد و غرغره با آب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره با آب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و بشیر گاو یا بز که دران مغز خیار شنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان مینویسند که بهتر نزد من آنست که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که باوجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیر المنفعت ست و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که پوست درخت گوندنی و نیم و برگ تنبول و بقدر دو چهار برنج سهاگه بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یکجزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول بسرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گزنگبین و یا بهدانه در دهن نگاهدارند اگر سرفه عارض گردد بلعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدانچه در علاج نفث الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و طبری گوید که خرقه مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این انگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل ساییده اضافه کنند و لخلخه ببویانند و مروارید ناسفته سوده یکماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوبست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان هر یک دو ماشه در عرقیکه حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر ساییده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اگر حفظ آن بعد ابتدا واجبست و آن بقوابض مغریه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه با قراص طباشیر قابض برب ریباس و قرص تخم حماض نمایند و جرجانی گوید که تدبیر نگاهداشتن روده آنست که چون جدری اندر انحطاط افتد شربت حب الآس

و قرص طباشیر و رب بہی و مانند آن دہند و گویند کہ اگر اسہال شود و از ان خفت و راحت حاصل شود زود متوجہ حبس آن نشوند والا با غذیہ و ادویہ سابق مسطور حبس نمایند و اگر بمیل گرمی با نبات از سہ ماشہ تا یکتولہ بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یکدرم نرم کوفتہ با ماست چکیدہ آمیختہ مفید و دیگر سفوفات مناسبہ با شیرہ بہدانہ بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفہ نیز باشد بدہند و اگر پیچش عارض گردد سفوف الطین با لعاب بہدانہ و اسپغول و دیگر شیرہ تخم خرفہ و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضا کہربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زہر مہرہ خطائی با لعابات و شیرجات مناسبہ باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور بگلاب سابیدہ و قدری سرکہ برو چکانیدہ بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ بر آید زود بشگافند تا مادہ مجتمعہ دران خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراہم کہ سابق مسطور شد بکار برند بتعلیم اکثر کسانیکہ درین مرض ہلاک میشوند بعد از بہ شدن علت خناق و سرفہ شدید و ذات الریہ و سوء تنفس و سحج و اسہال دموی معوی و زحیر و سقوط اشتہا عارض میشود و بسا ست کہ با آخر فلغمونی و یا دبیلہ تولد کند و بہلاکت انجامد و گاہی ہمان بثرہ قرحہ خبیثہ پیدا کند و منجر بنا صور گردد پس ہر مرض کہ دران یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند بتدابیر یکہ در باب ہر یک مسطور ست لیکن چون بعد رفع جدری و حصبہ حرارت آن تا چند روز در بدن میماند باید کہ دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیہ گرم نیز باز دارند و انجا کہ بعد زوال جدری و حصبہ تپ و سرفہ باقی ماند باید کہ جہت رفع آن شربت نیلوفر دو تولہ در عرق نکوہ و شاہترہ ہر یک شش تولہ خاکشی پنج ماشہ دہند و اگر حرارت زیادہ بود قرص طباشیر ملین چار ماشہ در شربت نیلوفر یکتولہ آمیختہ ملیسانند و شربت صندل سادہ و نیلوفر ہر یک دو تولہ در عرق نیلوفر و گاوزبان ہر یک شش تولہ خاکشی پنج ماشہ بدہند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دہند و یا شربت حب الآس و تخم شربتی باشد

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکہ بقول گیلانی تا وقتیکہ بر نشان آبلہ یکسال نگذشتہ باشد دران علاج اثر میکند و بعد آن علاجش عبث ست و گفتہ کہ درین باب از مجربات من این غمرہ الیست کہ آثار را قلع میکند و میان زنان مشہور شدہ و آن اینست کہ بگیرند بیخ نی فارسی دہ درم مغز بادام تلخ بیخ سفید ہر یک ہشت درم آرد نخود مغز پنبہ دانہ تخم خربزہ ہر یک ہفت درم کرسنہ سرگین کبوتر ہر یک پنج درم مقل و مرداسنگ ہر یک چہار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن ہر یک سہ درم پوست بیضہ و نطرون و زراوند طویل و برادہ عاج ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بار دیگر باریک بسایند بعدہ روی با آب گرم بشویند و دو یا سہ درم ازین دوا گرفتہ با آب آمیختہ بر روی طلا کنند یا بمالند و بگذارند ہمچنین ہر شب بعمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر ہر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در ہر عضو کہ ارادہ ازالہ آثار جدری و غیرہ از ان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ سیفر باید کہ انچہ آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کردہ آرد باقلا و حکاکہ چوب بید و حکاکہ بیخ عنزروت و تخم خربزہ و پوست خشک آن و بیخ شستہ و مار الشعیر و سفیدہ بیضہ و طین متخلخل و مرداسنگ و نبات سفید و نشاستہ و بادام شیرین و بادام تلخ و آرد و غنمار و روغن سوسن ست و روغن پستہ و پیہ خربزہ و روغن گل و مانند آن و آبی کہ از سم شتر وقت بریان کردن آن بر آید نہایت نافع و از ادویہ قویہ کف دریا حجر فلفل قسط اشق کندر صابون بورق استخوان سوختہ استخوان بوسیدہ تخم ترب آرد ترب خشک کردہ زراوند ترمس ست و از مطعومات جید محسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زردہ بیضہ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کباب و دراج و تدرج فربہ ست و لازم ست کہ صاحب او مداومت حمام نماید و از مرکبات اینست بگیرند استخوان سوختہ و پشک گوسفند کہنہ و خزف نو و نشاستہ و تخم خربزہ و بیخ مغسول و نخود ہر واحد دہ جزو حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل ہر واحد پنج جزو بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا با آب خربزہ یا با آب خیار دشتی و مار الشعیر یا آب باقلا مرتب ساختہ شب بر عضو گذارند و صبح با آب مطبوخ بنفشہ بشویند دیگر تالیف حکیم قریطن خزف جدید استخوان کہنہ بیخ نی فارسی نشاستہ ترمس تخم خربزہ بیخ شستہ حب البان قسط مساوی گرفتہ از ان غمرہ سازند و ایضا ترمس نخود سیاہ جرجانی و ایلاقی مینویسند دوائیکہ در طلا کردن بکار آید و نشان آبلہ بر دارد اینست مرداسنگ سفید کردہ بیخ نی خشک استخوان بوسیدہ و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

وتخم ترب وتخم خربزه وتخم کنگره ملح وآرد باقلا وبرنج وترمس وسفال نو ونشاسته ونخود ولوبیا وپشک گوسفند کهنه وحب البان در آب معصفر طلا کنند صفت طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را بکوبند و بگشکاب سرشته طلا کنند پس از آنکه از حمام بیرون آیند بعده پوست خربزه وبنفشه وسبوس ونخود همه کوفته در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند ودیگر بار تازه طلا کنند صفت طلای دیگر آرد باقلا پنج درم تخم کنگره دو درم ونیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو نیم درم بدستور سابق بکار برند صفت طلای دیگر قوی تر سفیداب مرداسنگ سنبل ترمس برادهٔ عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را بکوبند وبلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند وبامداد بنفشه وبابونه در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند مجوسی گوید که چون آبله مستقر گردد طلای گل کرسب سفید باندک نمک نمایند وتا پنج ساعت بگذارند پس بآبیکه دران مورد وانجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد ازان بآرد برنج سفید وجاورس واندکی زعفران طلا کنند ویکشبانه روز بران بدارند وصبح بآبیکه دران سبوس وانجیر جوشانیده باشند بشویند محمد وغیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکجزو ساییده طلا سازند وبا بیخ نی خشک وآرد باقلا ومغز تخم خربزه وبرنج ونبات ومغز بادام وآرد جو از هر یک مقداری نرم سوده بسفیدهٔ تخم مرغ طلا سازند واگر آثار آبله شبیه بدشبند باشد پس بطو هر هم داخلیون ضماد کنند ویا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته بآب خربزه یا بلعاب حلبه وتخم کتان سرشته طلا نمایند ویا مرداسنگ را سفید سازند وبروغن گل آمیخته طلا نمایند وبدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن درین ادویه داخل میکنند که جلد را جلا میدهد وسفید ناکرده سیاهی می آرد وطریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ ونمک مساوی سوده در ظرفی گذارند وبسیار آب تخته در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند ودیگر آب بران اندازند وهمچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد انطاکی گوید که اینچه آثار جدری را زائل کند طلای صدای حدید بسرکه است وهمچنین ودع سوخته در آب لیمو وکذا ورق بآب باقلا اطبای هند مینویسند که برای ازالهٔ نشان چیچک آنبه هلدی پنج سرکندهٔ خرهره سوخته مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب برو طلا سازند وصبح بمطبوخ سبوس بشویند ویا استخوان آدمی یا آهو بآب شبینه سوده طلا کرده باشند ویا خونکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

حمیقا

بفارسی خارک وباد آبله وکور آبله وآبله پوچ وآبله پوک وپوکک گویند وبهندی بهینسا ماتا و در افغانی لاکرطا کا کرطا و در ملک مالوه کنکر پیهر نامند وآن نوعی از جدری سلیم تر است که دانهای او بزرگ سفید متفرق بود وزیاده از صد دانه کم باشد واز قلت عدد او شمار میتوان کرد واز خواص اوست که بی تپ بود وجمیع حواس وعقل ونفس مریض برقرار ماند وشیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری وحصبه وازین هر دو سالم تر است یعنی مادهٔ او را کثرت مثل کثرت مادهٔ جدری نیست ونه دران حدت وفساد است مثل حدت مادهٔ حصبه وگویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانها آبدار پیدا شوند وبتدریج تا سه روز تمام پرآب میشوند وبکمال میرسند وبعد ازان رو بانحطاط وپژمردگی می آورند وتا سه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند واین را نیز از جملهٔ امراض وبائیه وافده شمرده اند وهر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه بر می آید وتا سه مرتبه نیز گفته اند وصاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است وکمتر آنست که اول حمیقا بر آید بعد ازان جدری واعراض وعلامات آن قریب باعراض وعلامات جدری وحصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم ازانهاست ومدت مکث این کمتر واندر هوای خشک مولد حصبه اطفال مرطوب وکسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوه ها وغذاهای تر دارند افتد واندر هوای مولد آبلهٔ اطفال صفراوی وآنها را که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید وگویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده در آمده یکی آنکه دانهای آن بتدریج ظهور میکند لیکن همان قسم از ابتدا آبدار وبا آن تپ خفیف وخارش بدن وبیخوابی تا دو سه روز وبعد ازان رو بتخفیف می آورد وتمام دانهای آن آب بر نمیدارد بلکه بعضی دانها سرخ با خارش بر می آید وباز فرو می نشیند وزائل میگردد دوم آنکه دفعةً همان قسم آبدار بر می آید وزود وبلند پر آب میشود

ویا آن تپ و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد علاج این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود واگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری بکنند و گویند که علاج جش
از ابتدا خورانیدن مبردات است وازروز سوم یا چهارم غسل نمودن بآب سرد هر روز یا یکروز در میان و غذا مزورات بارد مانند دوغ با چلاو و عدس مقشر و ماش مقشر پخته
با چلاو و یا کدو و یا پلول یا اسفاناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم واگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر باندکی نبات یا با یکی از اشربهٔ مناسبه مثل شربت کادی یا جوار
یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید و احیاناً اگر محتاج باعانت شود بتدابیر خفیفهٔ جدری اعانت نمایند
بمثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یکعدد و زردک سه عدد نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیرهٔ تخم هندوانه و یا شیرهٔ تخم کدو و یا شیرهٔ تخم خیارین
و یا شیرهٔ تخم خربزه مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکشی هنگام شرب نه ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند واز برای رفع خارش صندل سرخ سائیده بر بدن بمالند
و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیری که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثوریست سرخ رنگ متفرق بقدر دانهٔ جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید
و بعد از آن بر همان موضع دانها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک شده باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و مادهٔ او خون ردی صفراوی و اندکی ست
و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچکتر باشد لیکن حصبه کشنده ترست و این هم از جملهٔ امراض وبائیست و هر که مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفراوی باشد
خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ولایت نباشد و تابستان
گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصهٔ حصبه آنست که تب او گرمتر و تابسیه ناک تر از تپ جدری باشد و غثیان و قلق بیشتر بود و در بیشتر حالها یکبارگی
(یعنی اندوه ناک)
بیرون آید و جدری در یک هفته و زودتر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست بر داشته نشود و تشنج میسر باید که حصبه گویا که جدری صفراوی ست
و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراویست و در حجم کوچکتر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و بادی بلندی معتد به پیدا نشود خصوصاً در اوائل و جدری را
در اول ظهور او نتوء و بلندی میباشد و از جدری کمتر بود و چشم را التعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدریست لیکن تهوع درین اکثر و کرب
و اشتعال باشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامت سلامت جدریست پس حصبه سریع الظهور و النضج سلیم ست و سلب اخضر و بنفسجی ردیست و بطی
النضج متواتر الغشی و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یکبارگی غائب شود ردی و مغشی ست و هم گویند که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث
آن از خون رقیق بسیار تیز میباشد حتی که مرهٔ صفرا میگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث
نفس و خارش بینی ست و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرة ست و حجندی گوید که حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن برآید و از اینجا [illegible] تقلل
کرده که چون جدری و حصبه را بینند که خروج او دشوار گردد و تپ و کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و بادی غشی و خفقان [illegible] نماید مریض هلاک شود و ایضاً
مراعات چشم و باقی اعضا از آن واجبست زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شده [illegible] الدین [illegible] که سبب این مرض
دفع طبیعت بود مر خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جملهٔ امراض وافده و وارده ست یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بجهت
مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می آید
و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده از این نادر بود و آنها که طبیعت قوی بود اندر سه روز و از آن
بروز کند و الا در هفته بیاید و آنچه از هفته درگذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد اکثر با خطر بود و دیدیم شخصی قوی مزاج را که در روز اندکی تنها بود و در روز سوم از سر تا پا
حصبهٔ سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدیم چند کس را که اندر تپ گاهی فراشا میکردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبه سرخ بروز کرد و بهبود
و سلامت یافتند و هیچ محصوب از درد پشت و پایها خالی نباشد و در بلدهٔ دهلی از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور و شیرین و دوشاب و خرما و گرمیها
و شیرینیهای دیگر و بدبوی و گرمی روز این مرض بسیار افتد و بتجربه چنان یافتیم که اول محصوب اکثر سرفه و غلیان باشد چون لحظه بعد پدید شود و چون ابتدا احتراز

وسلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بسلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن
نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هر گاه
تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و سرسام
مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجربست
و در عافیت بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هر گاه مصحوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود اگر قوت بر جای باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در اینجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند
در احشا ورم تولد کند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امید وارتر باشد اگر چه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طواعین شمرده اند
و درین قی اکثر کراثی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با او نبض و نفس و شعور و میل بر غذا
و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ بیکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تپ و سائر اعراض کم گردد و زود خشکریشه آرد و تا هفتم و نهم
صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و آنچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و آنچه بهفت روز گذشته
و هنوز در انتهای آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود و اکثر آنست که با خطر باشد خصوص آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا خشن بسیار و با
ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرء است علاج آنچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت
بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد روز ششم
از مرض جائز داشته اند و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جائز است بر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد و بعید از نضج
و صلاح است بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب در آب صاف جوش کرده بقدر شکر
و بران اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر با عدس باشد و حق آنست
که این مرض حذاق و اطباء را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد بسوی دماغ و حدوث
سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد بالجمله ماده او را اصلا حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً بعد روز ششم
چه اسهال در ان خطرناک است و هر صبح شربت عناب و یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بمکند و غذا بستور سابق بود
و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تپ ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار قبض شود
که دران هنگام در ماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و بامداد شربت بنفشه بست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماء الشعیر که دران
حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض باده درم رب حب الآس بدهند و بهی و امرود بمکند صفت
قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند
و با رب بهی یا رب آس هر کدام که حاضر باشد بمقدار ده درم بخورند و غذا جاورس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی بمقدار یک کف در
فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزه مرغ و مانند آن حذر کند تا آنکه تپ او بتمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم و در و بروی مریض
اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند ایلاقی
و جرجانی مینویسند که چون ماده حصبه کمتر و تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خد او ند حصبه بیرد تر باید با خشکی و تیزی
صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را بآب غوره یا آب انار ترش و مانند آن باید آمیخت و باید دانست
که مثال ماده حصبه بهیچ آب ایستاده است که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت از وی برده باشد پس هر گاه

آب پاکیزه و بسیار بدان آمیز و فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او برود و بر رگها بگذرد و با خون بیامیزد خون او بصلاح آید
با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند آبله و سپست با آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز
خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تپ سخت گرم باشد بدین
شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصةً اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت
بتلیین طبع افتد از برای دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلیین طبع و تقلیل ماده آنست که رگها
ممتلی باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تپ گران باشد و سخت فرو زان نباشد و اینچنین تپهارا ابتدای بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد بفصد
حاجت نبود لیکن باسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انار پن با تخم کوفته گرفته
نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار در بزنند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند
و آلو تر کرده چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون
مضرت عسل باشد بیمر دم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین بنش گشتن و تاسه زیاده کند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست
که اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس بتسکین مشغول شوند خاصةً اگر تپ سخت
گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم باشد بهیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز
طبع نرم نشود خاصةً اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده
ازین حاجت آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیمانیم یکجا بپزند چنانکه رسم ست و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بران کشکاب افگنند
و اگر بدین کار بر نیاید بیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند صفت سفوف الطین
گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک یکجزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد روغن ترش پالوده
و مسکه را از ان جدا کرده با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود
ابن نوح گوید که اهرن گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیاتست هرگاه با اسهال باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدری است
و میباید که در حصبه اخراج صفرا برفق بغیر اسخان کنند مثل آب آلو و انار ترش بشحم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب
بزر قطونا و مانند آن و اگر عقب شرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدن او
کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین یابد مصنف خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاکت رسید
حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محصوبان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست
که در اوائل فصد و یا تقلیل دم فرموده ایم و بعد ازان جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندکی گشنیز سبز
جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و اندک یخ و شفتالو تسکین
حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا با آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانهٔ شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده
منع عمل نموده ایم و آلو و هندوانه نداده ایم آن هنگام غذا ماش برنج اند و آب جو پخته فرموده ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصوبی را
خطائی نرسیده و بسیار از حصبهای بد باین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص یا متراجع ست طبیعت را یاری دادن احتیاج ست
باید که تن او را بجامه بپوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامهٔ او دارند تا بخار آن تن او را
نرم و مسام او را گشاده سازند صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم ممد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند

و یا بیم حدوث اسهال باشد مزیدن بهی ترش و رب آن و مزیدن انار دانه و زرشک موافق بود قبل از غذا و بسیار دیدم که در بیخ و ترشی مبالغه کردند و حصبه
بنجیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بران ماندند و انجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد
نشده و حصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلای دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را
از دماغ باز باید داشت بحقنه و شیاف و بپاشویه و بویانیدن کافور و لخلخه بارده و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بروز آنرا که ضعفی باشد و غذای
قوی تر خواهد جوجه مرغ باید داد پخته یا کباب کرده و بقایتی اندرری هوای مولد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و تشنج پیدا کردند
و بعد یکروز تب مطبقه قوی پدید می آمد و بوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر میشد و اکثر را آواز گرفته بود و در روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد
و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه میدادند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد میکرد و ترشیها مضر بود و هم سرفه را و هم تب را و غذای نافع بعضی را شوربا
برنج بود و گوشت گوسفند اندران جوشیده و حلیم گندم گوشت اندران جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را فوغان برنج و بعضی را ماش برنج
و دیگر چربیها و ترشیها و سردیها و شیرینیها هیچ نمیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار املسی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در
هفت روز و در یازدهم بحران تام بعرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج بتنقیه کودکان سخت مرطوب
و مردم رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و حضرت استادی هیچ حصبه را نمیگذاشتند که
جامه پاک بپوشد جهت آنکه گزیدن شپش برای بروز حصبه نیکو باشد و بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد
بردوی طبع را نرم نمایند بملینات مناسبه دافع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمرهندی یا آب انار مصور یا تخم و شیرخشت یا باین نقوع فواکه
تمرهندی پنج تولہ آلوی بخارا و زرد آلوی ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک سی دانه در عرق کاسنی یا آب مروق آن بقدر یا و سیر تر کرده
مالیده و دو دو تولہ تا چهار تولہ شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیارشنبر و تمرهندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده با شیرخشت
و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد و الا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بیست دانه خوبانی مویز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر
یا کوه تر کرده با چهار تولہ شیرخشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب بهدانه خیسانیده صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام و یا مغز فلوس مع
در لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی مالیده با شیرخشت و روغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرور المزاج را فصد
اکحل یا باسلیق وغیره نمایند بعد از آن مطفیات و مسکنات صفرا و خون بدهند مثل اشربه که سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و لیمو و ریباس
و غوره و توت و آلو و زرشک و سکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکشی سنگ شو و یا اسپغول پاشیده
پس اگر غلیان و حدت ماده قوی و رقیق باشد متوجه بتغلیظ آن شوند بمبردات مغلظه بمقداریکه غلیان و حدت آن کم گردد نه بسیار از حد مانند شیره
تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه بشربت عناب یا نیلوفر یا کادی یا جهار نخل و از ین همه بهتر قرص کافور است با آب انار ترش یا قشر
آن یا شربت بهی ترش و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار
ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند و اعانت طبیعت بر بروز نمثل آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب با
خاکشی سنگ شو و عرق کادی یا جهار نخل و شربت آن کنند و اگر برگهای مذکوره نباشد شیره تخم آنها با خاکشی و شربت کادی و عرق گل و بیخ آن
بدهند و محافظت بعض اعضای شریفه بتدابیریکه در جدری گذشت باید کرد و از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل
از بروز حصبه ست اما بعد بروز مغلظات و مبردات البته نباید داد و ملاحظه غلبه صفرا و حدوث ثوران آنرا نیز از دست ندهند و معینات بروز
می باید خورانید مثل آب بادیان وغیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها با اضافه بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یک یکدرم تا یک مثقال
با یکی از شربتهای مناسبه و سه درم خاکشی سنگ شو و اگر حصبه در بروز دیری کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانه آلوی بخارا در ان

مطبوخ اضافه نمایند تا آنگاه که داءها تمام بر دارند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را
گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجمله عرق آید لیکن باشرائط مسطوره در جدری با اشتعال بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی دماغ
یا بیخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و یا رچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند
و بر کف دست و پا بجاهای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدبیر نمایند و غذا بمزورات بی گوشت و روغن مثل
آش جو با اندکی نبات یا شربتی ترش مناسب یا با شیر بیخی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا بلول بعدس مقشر یا ماش مقشر
و توری با اندک نمک و روغن بادام پخته همه چاشنی دار آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد و الا بی چاشنی با چلاو و نان در
جمیع اوقات موافق و مناسب ست و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف و شوره بدهند و اسبغول بران بپاشند و اگر
سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو مسکن عطش ست و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد
مقداری کثیر بخورانند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی ست و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در اواخر بعد رختن خشکریشه اند
مکان سرد و هوا دار نشانند و مبردات مثل شیرهٔ تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر یا یکی از شربتهای مناسبه و یا
اسبغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و کشیز و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد
و یا میوه های بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو در میان اگر سرفه نباشد و الا سرد و شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه
و مانند اینها مناسب ست و با آب سرد که غسل کرده باشند یک روز در میان و یا هر روز و بدانند که اگر اسهال در اواخر این مرض عارض گردد
زود متوجه حبس آن گردند بهتر آنکه در جدری ذکر یافت و حفظ قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند
بخوشبوهای سرد مثل صندل و گلاب و سوده و بید مشک و کافور و نیلوفر و امثالها و خورانیدن مروارید سوده و فاد زهر حیوانی با عرقیات مناسبه مثل
عرق بید مشک و بهار بید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بر
دل و جگر و تارک سر بسیار مفید ست و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما مسهلات
قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده ست و از خوردن گوشت و روغن
و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبوی متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء هضم و از
خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود
ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین شکم بملینات
مذکوره و یا بحقنهٔ لینه بارده کنند بالجمله بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب ست اگر در اواخر طبیعت نرم شود بشربت
حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهر مهره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب سیب و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود
بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود فی الفور بحبس او کوشند که افراط آن خطر
دارد و ادویهٔ حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آنکه اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را
بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر عرض را با دویهٔ مناسب آن تدارک نمایند و الله تعالی هو الشافی و فی الصحاب هو الکافی

شرا

بثور پهن مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعةً حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ تر و گرمتر بود و بسرعت ظاهر شود و در روز
شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت ازان سیلان کند و در اکثر او کرب بود و حکه در شب

اشتداد نماید و سببش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا
موضع فراخ در گیرد اگر فصد نکنند خوف حدوث تپ غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا در ان تهاون میکنند
چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تهاون در زکام نزله تولد میکند و از تهاون در نزله
ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از
ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاهی بسقوط اعضا
می انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که در ان حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسدهٔ غلیظه باوی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد
باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه باوی آمیزد از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیة
آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در حمره و نمله میباشد
صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و باوی کرب و قلق و حالت شبیه بحمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ
بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی باوی قذف رطوبت بود و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط بسوی
سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود
مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت که در خلط ست و خجندی گوید حق آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نماید
د خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا کمتر افتد بسبب قلت تبخر بنابر یبوست آنها

علاج شری دموی

فصد بهفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و سنگری
پیرو و ساییده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه ساییده بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید ست و آب نیمگرم بر
بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده
شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا
تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم
و کشنیز خشک بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن
و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و حبی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود بعد نضج ماده از
منضج بارد نموده تنقیهٔ صفرا بمسهل بارد که دران هلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند
ذکر ادویهٔ نافع این نوع شرا شرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ کشنیز سبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده
ضماد نمایند نافع‌تر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بردن مریض در حمام
و طلای بدن او بآب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هر یک دو درم هر روز و کذا برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان
خونست و کذا نقوع تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا انیل هندی نیم درم که مسکن جوش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد نمک
گوسفند یا بز مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا نان گندم بآب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصارهٔ برگ آس یا حب آس تنها
یا بشراب و روغن گل پخته و کذا سماق بآب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره بسرکه
یا آب حل کرده و کذا آب کاسنی و روغن گل و کذا برگ توت باریک سوده در حمام و کذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و عسل و کذا القلی و کذا انزروت

با آب حل کرده هر واحد نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای باشرا هم مفید ست
ضماد شرای حار از بیاض استاد مغفور عنب الثعلب کشنیز کاکنج قدری آرد جو باهم آمیخته طلا نمایند و لباس سرخ قطعاً نپوشند
طلا حضض مازوی سبز صندل سفید زرد چوبه برابر کوفته بیخته بسرکه و گلاب طلا نمایند عرق صدبرگ برای شرا که با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفید ست گل صدبرگ زرد یا دو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و دو توله صبح و شام بنوشند
و اگر با قرص کافور دهند بهتر ست **اقوال حکما** ابوسهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سخونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ
تمرهندی و آلوی بخارا و هلیلهٔ زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین با تمرهندی بیاشامند و یا بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
و بسکنجبین سرشته بخورند شیخ میفرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعده اسهال صفرا نمایند اگر قوت
متحمل باشد بمثل هلیله دو جزو و ایارج یکجزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او بمثل تمرهندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع خوبانی
و ماء الرائب و قرص طباشیر کافوری با آب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کنند و نقوع
سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه طفشیل و سرکه زیت بروغن بادام و سرکه زیت با آب غوره و دوغ باشد
جرجانی و ایلاقی مینویسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود در حالیکه پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند
تا ساکن شود و هر گاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد
و بنقوع تمرهندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
کثیرا یکدانگ و با آب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد و اگر مدت
دراز گردد نقوع صبر با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بدهند و اگر اثر غثیان بود برقی یاری دهند تا بخوبی قی کند **ابن هبة الله** گوید
که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمرهندی بسکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
ربوبی با آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد با آب انارین لشکر اسهال آورند و اگر کرب آنرا لاحق شود شیرهٔ تخم خرفه
بسکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا سماقیه و حصرمیه سازند و بدن را با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز و کاکنج و قدری آرد جو و سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنشانند **ابن الیاس** گوید که اگر مبادرت
بفصد نکنند خوف غب بران باشد و بقدر قوت و فصل و هوا خون برآرند بعده تنقیهٔ بدن از صفرا بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا
بمطبوخ هلیلهٔ زرد و بفلوس خیارشنبر و یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد
بست درم ترنجبین یا شیرخشت ده درم بنوشانند و یا مبردا و آب هندوانه یا ماء الخیار یا سکنجبین ساده یا ماء الرائب هر کدام که باشد
ده درم شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ آب انار ترش یا آب غوره بمغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماء الرائب
بست مثقال ایشان را نافع بود طبری گوید که علاج نوع دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماء الشعیر و سکنجبین ساده
بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول با آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او
دشوار گردد و قوت اطاعت کند حل طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمرهندی
منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد
پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یکصد درم گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر مالیده بار دیگر صاف کرده نیم دانگ الطاکی مشوی
انداخته نیمگرم بنوشند و اگر ازین تدبیر زائل نشود و قاروره حاد یابند سفوف کافور بخورانند نسخهٔ آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم پنج گل آن حشیشه سفیدرنگ بست
سه درم مازوی سبز یکدرم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند و اگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم بادوا و قیه سکنجبین ساده
بخورند و غذا که مذکور شد تناول نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پست جو یا آرد آن یک شبانه روز دران تر کرده برهم زنند تا لزوجت دران پیدا شود و برهمه
بدن ضماد نمایند و هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد ازان در حمام داخل شوند و اگر باین تدبیر زائل نگردد
سرکه بگلاب و روغن گل در حمام بمالند که ازین ضرور زائل شود و از طلاهای عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ نی
و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوشش حل کرده بکار برند این فی الفور یا دریکروز ازاله آن نماید و گاهی درین نوع نقوع مذکور در علاج
صداع حار نوشانیده میشود حضر مینویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق بمثل نقوع مسهل یا آب انارین بهلیله ست و استعمال
نقوع حلو و حامض و تغذیه بمزورهٔ انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات کشنیز خشک زیاده کنند و استادمن امر
میکرد بنوشیدن شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شماریکدرم در آب براورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها
یا با کشنیز تر بران نهند و یا مویز یا تخم بکوبند و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اضداد اشیای حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب
و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون باآب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند
و اگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند بودینهٔ نهری و جمیز هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته
باآب انار ترش یا باآب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصارهٔ کرفس و کشنیز تر بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت
حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند و اگر مع ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برارند اگر قوت مساعدت کند و ماء الشعیر باآب انار چاشنی دار بدهند و غذای مناسب
وقت شام دهند و بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج
همه یا هر چه ازینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد و مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر و غیره و حریرهٔ معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن
بادام و مانند آن دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه و ترنجبین بماء الشعیر کنند و اگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخورانند و مداومت بر ماء الشعیر
مرکب با آلو یا شربت بنفشه یا ماء الفواکه بترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزورهٔ معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و نحوه
سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماء الشعیر و تمر هندی لشربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه ست و طلا با طین
و آنچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوخ احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا الباس حایض و کسیکه
غسل کند با آبیکه آفتاب او را ندیده باشد از شرا اشتفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس مینمود
که در شرا که از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق
مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب برادهٔ شیشم گل سرخ برادهٔ آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی
عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بست و پنج توله
و باید که در بعض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید ست و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند
و از چادر بدن را بپوشند سوای رو و همچنین بخور خاکشی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن با آبیکه دران نانخواه و برگ شاهتره و برگ
کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب ست و همچنین

[illegible] عنب الثعلب [illegible]

نسخه عرق مصفی خون

غسل بآبیکه دران سبوس گندم دو قبضه خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه پخته باشند و ماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا سماق و سیده بر بدن
بمالند و از شکر و اجواین تبخیر کنند و تنقیهٔ بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده دو توله بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک
پنج توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب الثعلب هر یک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه بر انگشت گذاشته
دود آن بر بدن گیرند و نانخواه و گیرو در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قنبیل و کذا ابهل
و کذا انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و ششم حصه آن نمک و کذا افاوانیا و عصفر و میعهٔ سائله سماق و
بآب بادیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ بگچ و گوگرد نصف جزو سرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک
بآب کرنب سرشته و کذا زرنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده و کذا کندر ساییده بزیت آمیخته و شرب کبابهٔ چینی یکدرم سوده با سه درم شکر و نیز
ضماد اشق بآب حل کرده و کذا عنزروت بنجوش پنج درم و کذا کرنب و کذا نودری هر واحد نافع است و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که
پهتکری در آب ساییده گرم کرده بر بدن مالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند و آمله هفت عدد با آب نیم گرم خوردن
مجرب است و تخم شبت قریب آنست و حلتیت عجیب است و زیرهٔ سیاه سالم و کذا فلفل کوفته با آب سفید و تخور زرد چوب نیز نافع و کذا
تخم قرطم دو توله با آب ساییده خوردن و بعده با آب گرم غسل کردن فوراً زائل میکند و مجرب است لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس و اجواین بسرکه
ساییده و کذا حب السمنه و گیرو مالیدن نافع و مالش عاقرقرحا سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول
گیرو و سونف فلفل زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی بیندازند و از هفت حب باقی هر روز نهار
یکحب با آب فرو برند و این ضماد نافع است مغز بادام تلخ بورهٔ ارمنی تخم ترب ساییده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید با آب گرم یا بعد خروج از
حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جوز السرو رطب بمقداریکه در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت
سه درم بلبن حامض خورند و یا بگیرند پودینه دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و با آب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب تر کنند و از منقوع او
سه اوقیه گرفته دران یکدرم ابهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشت نو در آب تر کنند و آب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه از آن با یکدرم
کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** مینویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیهٔ بدن کنند بهلیله که نصف وزن او ترید باشد شربتی سه درم
و آب جوز السرو نیز یک اوقیه با یکدرم صبر بدهند و تخم عصفر ساییده بسرکه ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نو در آب تر کرده
بنوشانند **ایلاقی** و جرجانی گویند آنرا که علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیهٔ بلغم باین دوا نمایند پوست بلیلهٔ زرد
دو درم ترید سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یکدانگ با آب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح
دو درم گلقند عسلی با ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام کشادن
هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنگشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند سعید گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی
بخورند و اسهال بایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلایا و مطجنات سازند و بر نهار در حمام
بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل السوس
هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله مقوی ترید کنند و مالش بدن با پوست بیخ و آب کرفس نمایند
طبری گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مرغوب است باین حب اگر قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یکدرم سنبل الطیب

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هر یک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک ساییده در سکنجبین سرشته
حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث و دو شربت ازان بخورند و شربت سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع ازان نباشد و امر بدخول حمام
در هر روز دو مرتبه و بخاییدن مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات معمول بسرکه و شکر اقتصار ورزند و اگر باین طریق زائل نشود
و قاروره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضله ایارج فیقرا بخورانند و اگر باین دوا نیز زائل نگردد
این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بران آب کاسنی
مروق بمقداریکه آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد
درین نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید مقعد او بروغن گل نیم گرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا دران ایام مزورات شیرین با روغن بادام
مفرط باشد و اگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخه آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم و پنج مذکور در نوع اول چهار درم
تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را ساییده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال هلیله عربی درین علت
نافعست پس اگر چیزی ازان ماند در حمامات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که دران بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد درخت
پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعیکه باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و سعتر او اگر
فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه درین نوع که دیگر و ز زائل میکند تخم آزاد درخت سوده طلا کردنست و این مجربست دران شائبه کذب
نیست و دیدم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردم و نیک یافتم و هرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد و از
رنگ و صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموی عارض شده و چیزی
شبیه بعرق بد بو ازان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیه خلط محدث مرض ست که اندک اندک تحلیل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم
حمام نمودم و ازان پاک شد و دیدم که امر شری مجرب سودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمه کبریتی زائل شد گیلانی
و مجوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم و یا با کبابه نیم مثقال تا یکدرم سوده و یا با یکمثقال پودینه نهری
سوده بدهند و بآب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد اینست پودینه دو درم طباشیر
دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا ابهل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ هلیله و بقولی که بنوشانند و تبرید
و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند ماء الجبن باین سفوف نوشانند صفت آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم
بادیان و غاریقون هر واحد دو درم همه را ساییده سه درم با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماء الجبن
اندک اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد انطاکی گوید که علاجش بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقون نست و طلا بآب کرفس و بورق
و کتیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاه گندم و کشنیز و کرنب اکلا و طلاء مجربست و در بلغمی بزیت و عسل و کذا کندنا و حی العالم و آب قصب
طلا کنند مصنف خلاصه و غیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر قی دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب الشفا
بالای طعام بسیار نافع آید و اگر با شرا غثیان بود بآب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعده طبع را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن
طبع اولی بود و عورتی باستعمال الضمدة القابضه بر کمرگاه بقایای حیض را بیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یکروز این مرض پیدا شد
اول روادع از خارج بدن بکار برد پس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود و هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و ماست
سخت مضرت کردی و هرگاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت بار حیض او کشوده و بآن صحت یافت و طوائفی نیز همچنین که السکنجبین دو بار
هم سودمند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پدید آمدی حکیم بایزید مرحوم اول فصد صافن

کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت
و برگ داودی داشتند و خاکشی هر واحد یکمثقال در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوبیا و ابو فضل بنات رد
مقرر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علوی خان کردند روز دوازدهم حیض گشود و خون
بسیار آمد و غشی افتاد و بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضا نوشته اند که غسل کردن تا بینگه در آن برگ
فنجنکشت و بزر البنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و یا افسنتین و افتیمون هندی و سداب یک ستوله جوشانیده باشند و کذا بیخ سرکنده و کذا برگ نیم و گز در بلغمی و سوداوی بهتر است

علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون یا شاهتره اهلیلجی علوی خان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماء الجبن نوشانند
و اطریفل شاهتره و افتیمون علوی خانی با عرق چوبچینی دهند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مرد آتشکی را این نوع شرا عارض شد و مقدور
ماء الجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و از آن نجات یافت و عرق گل نیلوفر مرکب نیز درین باب مجرب است و در بیاض استاد مرحوم
نوشته که در شرای یابس سه روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویه مناسبه نیمگرم نشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد
اگر علی الدوام بنوشند و هر گاه اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان مینویسند که گاه
شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون بگیرند تخم مرو یک درم تا یک مثقال و بر یک سابیده بر آن اندک اندک آب بریزند و لعاب او برارند و بر آن اندک روغن
یاسمین چکانیده بنوشانند تا سه روز فرو برید شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویه لائقه درین مرض ماء الجبن با ادویه مناسبه است
و آب شاهتره مروق و آب کاسنی مروق با تراکیب مناسبه و آب برگ نیم با وسمه و چوب چینی و تراکیب اینها

نمله

بقول شیخ یک بثره یا بثور صفراویست که حوالی خود را اندک ورم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و او پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و خشکی
ماده صفراوی آن و گاهی تحلیل شود پیش از آنکه ریش گردد از جهت قلت رداءت و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مائل بزردی بود و با حدت و التهاب باشد
مع قوام تولول مستدیره و بیخ آن در اکثر عریض باشد مگر قسمی از آن که فرو خورده باشد بیخ او باریک تر از سر او بود گویا که معلق است و در هر نمله مثل گزیدن مورچه محسوس
میگردد و بالجمله ورم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود ولیکن بعضی از آن جاورسی است و بعضی اکاله و چون قرحه گردد و متعفن شود باسم تعفن مخصوص گردد و ایضا
بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرای بسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد از آن نمله تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حاد تر باشد
از آن نمله ساعیه حادث شود و این زیر جلد بود و اگر ماده ردی تر و غلیظ تر باشد چنانکه دم حاد محترق یا صفرای سوخته آمیز ازو نمله اکاله حادث گردد و این جلد را
بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و جرجانی گوید که نمله بثور خرد بود و بتدریج بیکدیگر نزدیک و باهم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش
و خارش باشد و ملمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد همچو
روانی مورچه و ازینجاست که او را نمله گویند و گاهی بعد تب و تشنگی شدید پدید آید و اکثر بثراتی که بر جلد پدید آید و پس باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از
خارش و سوزش خالی نبود آنرا از نمله شمرده اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آنکه ماده او صفرای خالص بود و آنرا نمله ساذج گویند و این در ظاهر جلد ساعی
میباشد فقط دوم آنکه ماده او صفرای محترق حاد مختلط با اندک خون حاد محترق باشد و آنرا نمله متاکله خوانند پس زردی جلد و زردی رنگ آن علامت نمله ساذج است و سرخی رنگ
و خارش و سرعت تقرح و آنکه در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نمله متاکله بود و انطاکی گوید که نمله بثور است و ظاهر آنست که از لطیف صفرای حاد افتد که حرارت آنرا دفع کند بسوی جلد
کثرت پیرو بسبب ماده و گاهی متجاوز گشته منتقل گردد و آنرا ساعیه نامند و لابدست که متقرح شود و گاهی مستدیر شود و آنرا جاورسیه گویند و گاهی متحجر شود چنانکه آبله زرد و آبله و آنرا
خوانند و بعضی ازانست که بر چند منزل شود و نشان کلان گیرد و قرحه کند و آنرا حیوان متعدد باشد و اهل زرد آنرا اخاذ نامند بسبب تشبیه بعمل آن حیوان بزمین علاج در نمله ساذج تنقیه صفرا کنند بعده اطلیه

مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض با آب کاسنی و آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق بگلاب و یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یکجزو اقاقیا نیم جزو و همه را
در آب شاخ خرفه یا آب عنب الثعلب یا با آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که در آن ادویه تجفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا بسرکه و گلاب
استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکنند و مکث او طول کشد باید که بقرص معروف باندرون طلا کنند و نسخه آن در علاج جدری در قوبا
ممدوح الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بجزو پخته بگلاب آمیزند حتی که مثل چرک حمام گردد و بر موضع طلا نمایند صفت مرهم نافع نمله متاکله و سائر قروح محتاج
بتجفیف بگیرند مازوی خام یکجزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که در آن موم منفرد از ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد و بر موضع طلا نمایند و اگر در آن برگ آس
یکجزو افزایند بهتر باشد نوع دیگر بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه هر واحد یکجزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یکجزو همه را باریک سائیده موم در روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم
شود و بر نمله طلا کنند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب آلو سیاه هر واحد بیست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد
ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد از آن لیّن طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا بافلوس خیارشنبر
کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین سقوی بسقمونیا بنوشند بعد از آن اطلیه سرد مجفف استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند
زیرا که قروح سست بارتنگ علیق و عدس اقاقیا و صندل و حضض با آب کاسنی یا آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد
یکنیم درم و همه را باریک سائیده با آب بارتنگ آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم
کوفته بیخته با آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندروخون و طلای زرد طلا نمایند طبری گوید که علاج نمله و جاورسی
واحد است بغیر آنکه عنایت بنمله اوجب است که مؤکدتر باشد و عمده در علاجش فصد است و استفراغ با این مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید پوست
هلیله زرد بیست درم تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده بیست درم آلوی سیاه عدد کشنیز خشک یک کف عنب الثعلب یک قبضه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک یک کف
ترنجبین از غبار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد پنج درم همه را بجوشانند بعد از آن بپزند و صاف کرده وزن سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کنند
و من سقمونیا را در آن داخل نمیکنم و از این شربت یا دو بنوشند و لزوم شرب سکنجبین ساده کنند اگر معده او متحمل شرب آن باشد و الا سکنجبین با آب کاسنی و آب عنب الثعلب
دهند و اگر معده او متحمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب بدهند و در معالجه او طریق تلطیف حتی الامکان بغیر آنکه معده او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای
این شربتی است که اهل حران آنرا ترتیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیکو دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و در آن پوست
بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهرا گردد و از ثفل صاف کرده شکر طبرزد یکمن چندان آن آب اندازند و بقوام شربت آرند و جهت
تلطیف در آن اندک کافور افزوده و چیزیکه در این مرض بدان طلا نمایند اینست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و با آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند
و گاهی با آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و حنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده و مسمی بسر و ساخته و تجربه کرده شد و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین و توتیا و شیاف
مامیثا و تخم کاسنی و در آن طباشیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین در آن اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را در آن داخل نمیکنم این همه را بسایند و در آب عنب الثعلب
سرشته بنادق دراز مثل زر و باریک سر و از آن شکل بهم سازند و باین شکل بهر آن میسازند که در سائیدن آسان باشد با آب عنب الثعلب و گلاب بسیار اندک سرکه کهنه بسایند
و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و چیزیکه اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند اینست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید
میگیرند و باریک سائیده بر آن اندک آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و دیگر روز صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این
مرض بغلط طلی روغن استعمال میکنند و صحت او تاخیر میشود و در مدت دراز به میگردد و حمره و نمله را چون التیام میشود اثر آن باقی نمی ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل
میگردد و ایضا در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نمله با آب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لازم است این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی
با اندکی سرکه و آب عنب الثعلب حل کرده بکار برند بالجمله روغن بر آن مس نه نمایند و شربتی که سابق مذکور شد دائم صاحب حمره و نمله استعمال کنند و بعد استفراغ فصد
کنند و فرق در معالجه حمره و نمله اگر قوی باشند [illegible] است که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند پس بسهال آورند و در نمله باسهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند این [illegible]

که علاج این باستفراغ بدن بود و اگر نمله ساذج باشد بچیزی که اخراج مره صفرا باسهال کند مثل آب تمر هندی و فلوس خیار شنبر و ماء الفواکه تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویه مبرده مجففه
مثل شیاف ماميثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین خام و حضض در آب کاسنی و آب حی العالم و عصی الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزوره آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ بسرکه یا بچه مرغ
معمول بسرکه سازند و اگر نمله مشوب بخون رقیق باشد علاجش اول بفصد کنند پس باسهال از چیزی که اخراج صفرا کند و شرب مبردات و طلا از ادویه مبرده قابضه که مذکور شد در ابتدا
نمایند و در آخر ادویه محلله و همین علاج معالجه ماشرا نمایند زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر نمله متاکله باشد علاجش بادویه که در تجفیف قوی باشد باید کرد صاحب مفت
که نمله متاکله را انفع میکند مازو سبز و مرداسنگ و زرد چوب هر واحد یکجزو گلنار و مورد و عصاره باذنگ هر واحد دو جزو بهلد و به را جمع نموده بموم و روغن آس مرهم سازند جرجانی
و ابن نوح و ایلاقی مینویسند که اول تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون سخت غالب بود و از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ زنند
پیش باسهال مشغول شوند و گرد اگرد آن موضع صندل سرخ و فوفل و شیاف ماميثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یکجزو پوست بیخ و افیون هر یک نیم جزو همه را باهم
بگلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بران موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش
و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرد اگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس
با آب غوره و امثال آن دهند و قریص و اصیر روا باشد انطاکی گوید که علاج نمله فصد و تنقیه و ترک هر چیز شور و شیرین و خمیر و ریاضت ست و اکثار از شرب ماء الشعیر و مطبوخ هلیله زرد
و فواکه و تریاق اصبر ست و مرکباتی که از آن ترکیب یافته باشد و اولا باطیان و کشنیز و ادهان مرخیه طلا کنند تا آنکه التهاب تسکین یابد بعد از آن مثل خولان و ماميثا و اقاقیا و آنچه
در اورام حاره مذکور شد و خاکستر شعر و کرم و برگ قصب سبز و آس و سفیداب و سرکه ادویه مزید اختصاص جهت منع سعی و غیره ست و کذا کزبرا اکلاً و طلاءً

جاورسیه

بثور خرد مستدیر شبیه بآبله کوچک که در شکل جاورس ست که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید و سیلان زرداب یار بود و بخارش ابتدا کند مثل حب
و سبب او صفرا غلیظ تر از ماده نمله است و کثر دیرتر افتد و مدت ماندن طولانی تر بود و از غایت غلظت در ته جلد محتبس شود و این سیاه و متاکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد شیخ
و طبری و غیر آنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده اند و جرجانی و ایلاقی گویند که جاورسیه بثور ریزه باشد بسیاری و اندکی و سختی و نرمی آن باندازه ماده بود و با تحلیل صلابت ... است
و صاحب خلاصة التجارب مینویسد که این موسوم بجاورسیه جهت مشابهت آن در خردی و گردی بدانه جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گراید و قوام آن
بصلابت مائل بود و نسبت بنمله جهت اختلاط ماده صفرا با این بالبلغم و سودا و هم بدین سبب گرمی و لمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل او دشوارتر از نمله بود و علاج
فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با تربد یار کرده بدهند و پوست انار و گل ارمنی بسرکه و گلاب طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی فزون تر بود و آن از قلت خارش
توان فهمید است باید که بمجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیله زرد و تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت
گرفته بجوشانند و صاف کرده بحسب سبب ترنجبین سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک ست حسب حاجت از آنجا بر گیرند اقوال اکابر شیخ
سیفر باید که جاورسیه مشابه نمله ست در علاج لیکن اولی در اسهال این آنست که مسهل مثل تربد باشد با وجود آنکه اسهال صفرا کند و اگر در ان قوت از افتیمون بود بهتر باشد
بعد از آن بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را بسرکه و گلاب بقدر یکه سوزش نیارد آمیخته بپر مرغ بران لطوخ سازند و شیر تازه در علاج این مرض
موافق تر ست و چون از ابتدا تجاوز کند معالجه بمثل سر پای شور سوخته بشراب عفص نمایند و قوی تر از این هرگاه احتیاج بتجفیف بلیغ افتد آنست که بگیرند برگ
بادروج و بکوبند و دران قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی تر از این زنگار و گوگرد و زرد سوخته ست از ان لطوخ بشراب یا آب چوب انگور که وقت فصل بهار آید باید کرد
محمود گوید که علاجش فصد ست و اسهال بچیزی که اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب با تخم کاسنی نیم کوفته بیر واحد سه درم و آلو سیاه ده عدد و شکر سفید ده درم
بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تب و حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره از آلو کوهی و تمر هندی یا ماش مقشر با دام و اسفاناخ و کدو نیز بدهند و باقی علاج او مثل علاج نمله است
مستفسر گوید که علاج این فصد و تنقیه بدن ست بمسهلی که دران مثل غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و سبزی و شربت شاهتره مرکب افتد و بعد تنقیه
بدن آبیکه دران مویز و بابونه و بورق جوشانیده باشند بشویند و حنا در سرکه سرشته در آب کاسنی بعد غسل با آب کبریتی لطوخ سازند و بگو گرد و کندش و بورق و نمک

طلا نمایند و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه بسازند و همه آنچه در اکلیه بیاید بکار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع اشیائی برای این مرض است شریف خان مینویسد که از مجربات والدمن سفوف چوب چینی است برای اخراج مواد فاسده و تجربه از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماء الجبن استعمال کرده میشود و معجون عشبه از اخص اعوان نافع جمیع علل مذکوره است مؤلف اقتباس خلاصه میگوید که تنقیه بمطبوخ افتیمون تمر هندی نافع و اگر در ابتدای ظهور بثور غلبه یا حار در سینه بر سر هر دانه مقدار عرض آن تیزاب رقیق نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه باطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع میکند و غذا و حبا و سینه تریاقی چاشنی دار یا ساده با

جمره

و آن بثور ئیست که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع بسیار سرخ و هر دانه او قطع بزرگ از مکان در گیرد و در گوشت غائص گردد و درد او مثل درد سوزش نهادن اخگر بر عضو بود و از ان مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که بجهت همین درد و سوزش او مسمی بجمره شده و ماده او ریم نمیگردد بلکه خشک ریشه گشته پوست از ان فرو می آید و سببش صفرای غلیظ شدید الحدة و ردائت است که دران خون حاد بیامیزد و بقول جرجانی و ایلاقی و بهاء الدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشک ریشه سیاه بر آرد همچون خشک ریشه جائیکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر دارد و ماده او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل بزرگی مسطح ظاهر آن اولا مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن بقدر نخود بود یا بزرگتر از ان لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره اولا پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود و پس از ان برنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و درد حوالی آن تب صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکاله آبله آور سوزان محدث خشک ریشه مثل عضو سوخته آتش یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثوریکه مکان را سیاه کند و عضو را مثل انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیر السوداویت غایص و بثور او قلیل العدد و کبیر الحجم تر سمی باشد و گاهی در انجا بثور نبود البته بلکه در اول سرخی و حکه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آبله کند و از ان چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید دائم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل بسیاهی یا سیاه بود و جمره بطی تر در ظهور و غائر تر از نار فارسی باشد و ماده او و ماده بثر او قوی باشد و از صفرا محترق مخالط سودا باشد لهذا از ان خشک ریشه سیاه پیدا شود و جمره بسوداویت شدید تر از نار فارسی باشد و در هر دو فرق زیاده نیست و گاهی بادی و با اصناف نمله و جاورسیه ردی حمیات ردیه قتاله بود و این بسبب یا با شد و سبب که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود در ابتدای امر و خصوصا در سال وباء و ابن الیاس گوید که جمره حبات بهن شدید الحمرة مثل حمص بود و گاهی با وی تب شدید و التهاب و خشکی آید و بهن و تشنگی سخت بود و اگر بسیار زائل باشد با آن غشی عارض گردد و از قرابادین تذکره مینویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش اخگر آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی الحقیقت صورت نوعیه ماده هیولانی او صالح برای شبه و نمله و نار فارسی و حمرا فرنجی بصورت در عضو بمبارک با عتبار اتفاقی است که هر واحد از ان در محل خود مذکور گردد و پس آن بثره واحد بود یا اکثر فاعل او حرارت عفنه است و ماده او آنچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصا از خلط بارد یابس و صورت او خشک ریشه نمایانه مبسوط بود که با احتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تنفیخ آن و بخر عظام و صعود او بسوی بخارات است که قریب از اکله بود و از ان زرداب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود و اسبابش غالبا ادمان مثل لحم بقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دوای سمی مثل زرنیخ و زاج و زهر غیره و خصوصا از قبیل جماع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب لحم بقر و علامتش سابق او حرارت بدن بلا عطش و تغیر نفس بلا اذیت و در مجاری کمتر سیاه در بول و بدبوی براز زیاده از عادت است پس گاه ماده بسوی موضع خروج متوجه گردد و دران هنگام علامات او حرقت عضو است و حرارت آن و تنقص حس آن و سیاه شدن جلد آن و خلود روا انحرافا لف رنگ طبیعی بسبب بلائی که مذکور شد و گویند که هر گاه خروج او در محلی باشد که صاحبش را انظر نیاید مثل بیخ گردن دلالت بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر کند و نتیجه بران نهند و خورا او زیاده گردد جای طمع و صحت او نباشد و انجام او نیز همی گویند که جمره ورم شدید الحرارة فاسد المادة است که اکال و مشابه حرق نار بود ... گردد و ملتهب باشد و بکشاید خشک ریشه و غالبا قتل کند چون بهانه شود و یا محاذی قلب باشد یا سیاه گردد و صاحب اقتباس نوشته که علامت

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه نزدیک غشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که دران با قوت تبرید
قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و غیره که در قول شیخ گذشت همه را بیرند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسردی و ترشی میل دارد و مسیحی گوید که اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشربت ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیره تخم خرفه و جلاب بدهند و عضو را بآب حی العالم و آب عنب الثعلب بشیاف مامیثا طلا کنند
و اگر صفرا غالب باشد تنقیه بدن بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین بانی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد بآب تمر هندی و شکر و بعد
رابگل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب
انار بیخته آمیخته افشره هر واحد بست درم بشکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش یا بمطبوخ هلیله تقوی سفوفها
کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و حمره نمایند لیکن در اطلیه این نوع ادویه شدید الردع والتبرید نشاید از خاص ادویه که بدان معالجه این نمایند اینست که دردی سرکه بر گل بر پزند
تا سیاه شود و بران اقاقیا یا شیره طلا کنند خضر گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید
و دربائیست آن افزاید مثل حساء شعیر مبرد و لعاب بهیدانه و تخم خیارین بشربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون
تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسبغول بنوشند و شربت آلو و شیره تخم خیار دهند و چون مرض بانحطاط آید چوزه مرغ و مجه مقشر و تخم بیضه برشته دهند
و از ادویه موضعیه بر مسکه و آب کشنیز اقتصار ورزند و بر موضع جمع ریم نهند تا بگشاید پس دهن قرحه اندک مسکه بروغن گاو بنهند و حوالی آن خرقه مبلول بگلاب
و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود مرهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد و نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت
کند بران پارچه مبلول بگلاب و گل ارمنی نهند و صندل و کافور و لعاب اسبغول طلا سازند انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بادارت بشرط واجب بود و عمیق زنند
برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد و بعد ازان انچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغز و پیه و بچه مرغ بر آن نهند پس گاه ماده زیاده گردد فصد کنند
و الا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سه روز کفایت باشد و از تبرید یا طلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جا صحیح سیلان
کند بر آن شور پیدا آمده و اگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی دخل نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع العمل حسن الفعل مشتمل بر صحت
از تراکیب مجربه من است صنعت آن صبر یک اوقیه سفاج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال بآب کاسنی حبها سازند
و چون تنقیه ظاهر گردد و ضعیات نهند و بهترین آنها دردی سرکه است بگل خالص و سفیداب سرشته بعد ازان انار ترش با زوهر دو بسرکه پخته و همچنین عدس مقشر
پس اگر سوزش و گرمی اشتداد نماید و از انعکاس ماده امن گردد مورد و کافور با ثیل سوده بر نهند و اگر در انجا دور کردن لحم فاسد واجب گردد شکر تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار
نباشد و الا باندکی زنگار نهند بعده صبر و اسنگ و روغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید و همه انچه در اکله و در نمله مذکور است درینجا محل بود و از ادویه تا مجربه
در علاج این قبل از شگافتن آکنار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تطفیه بآب کشنیز تر و قوت لیمو و شراب سیب بعنبر و آلو و شیره تخم خیار و همه وارسی محلول
شیر با و طلا کردن آنرا بسرعت صحت بخشد و در منه تنه گوید که خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای سیر در جمره اختصاص عظیم است بهاء الدین گوید
که اگر چه غلبه خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص حوالی جمره اگر مانعی نباشد و بعد ازان تنقیه صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلی که دران تا قیتی
نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر مسهل اقتصار لازم بود و گاهی احتیاج افتد بانکه محل مرض را شرط زنند و نافع بود و زلو چسپانیدن بسی مفید آید و اگر کسی طاقت
سوزش داغ با آهن نباشد اولی آنست که از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بران نهند که دران محل سوراخ شود و بجهت آید و آنجا که این مرض از بحران انتقالی
افتد این محل واجب بود و مرهم کوزه فقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بمحل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن بغایت مفید باشد و پوست تازه خرگوش نهاده بر محل
مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی مرا بر زنخ جمره پیدا شده تمام زنخ و حلق او ورم کرده بود و سوزش عظیم و تپ که حضرت استادی او را از چربیها و گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای
ترش دادند و بوقت خواب حب مسموره اما ... شرنوی تمام و بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و چند وار بآب بارتنگ سوده در شبانه روزی چندین نوبت بر محل مرض
و حوالی آن طلا فرمودند همین علاج عراض آن دریکروز برطرف شد بعده بمرهم سفیداب جراحت آنرا باصلاح آوردند این علاج بسیار بتجربه پیوست و انفع از نیع و

نار فارسی

بثره‌ای باشد پر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی و چون برآید بزودی خشکریشه گردد و قبل از ظهور شدید بدن خطوط سرخ و طلاسی پدید آید مثل زبانه
آتش و از آن بنار فارسی مسمی شده و گویند که چون در این سوزش و آبله ظاهر میشود چنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالباً جهت
آن کرده باشند که اولاً این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیر جنس
او بسیار پدید آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن بهر جائیکه رسد و خشکریشه سیاه کند و حوالی پوست را لخلخ سجوره و بسوزد اندک بهین شود و این بثره نیز در سالهای وبا
و قرب آن بسیار افتد و به اثر این نیز تبهای گرم مهلک پدید آید لیکن مادهٔ این بدون گرمی و سوداویت و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را
نار فارسی و آتشک گویند و هر دو را مترادف دانند و ابن ابی صادق گفته که این مرض یا بسبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه هر که اول علاج او اخذ کرده
از فارس بوده مسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانهٔ قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنها مشتعل میماند و آن
لامحاله قوی باشد بسبب دوام اشتعال و التهاب پس این مرض ابدان بقوت آن تشبیه دادند و بآن مسمی ساختند و شیخ الرئیس میفرماید که گاهی هم نار فارسی اطلاق کرده شود
بر آنکه بثره از جنس نملهٔ اکّال محرق محدث آبله بود و در آن سعی و رطوبت باشد و مادهٔ او صفراوی باندک سوداوی بود و بخور او کم باشد و شور بسیار و کوچک بود و گویا که در آنجا خلط
حاره کثیر الغلیان و شر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور در حرکت سریع تر میباشد و مادهٔ او حاد بود و آنچه در جمره از آن عارض شود در تحلل سریع تر باشد و آنچه بعصب عارض گردد
ثابت تر و بطی تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آنکه مادهٔ این صفراویت شدید تر و مادهٔ جمره سوداویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد
اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزدیک بعض آن نار فارسی و جمره و نمله در صورت واحد است و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهای بزرگ باشد و الم او
شدید تر و در جمره غائر گردد و در نمله چنین نیست و اما جمره محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال او اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال او را اثر بادنجانی و تیلجی و سیاه
باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگر چه این همه جنس را جدا اندوا اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نیز و ظهور او
در بدن شود اظهر مثل زبانهٔ آتش باشد چون بلند شود و در زیر جلد منبسط نگردد و الم او شدید بود و از خاص اعراض او نیست که آن در جائی که ظاهر شود متمیز گردد و بنا بر بقای
اثر آن بعد زوال آن و انطاکی گوید که این مسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و شور حادث در آن مشابه سوختگی آتش و جمرت ملتهب
میباشد و گاهی خطوط و دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تاکل نماید و بسرعت ظاهر شود و مادهٔ او خلط صفراوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او دوام اکل اشیای
حار لطیف مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب و قلت استفراغ علاج هر چه در علاج جمره گذشت بعمل آرند و باید که درینجا بعد فصد و اسهال با شیائی که خون را رقیق
و رطب گردانند و در مائیت او افزاید تا حرارت محرقه از آن زائل گردد متوجه شوند و مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق با ادویهٔ مناسبه استعمال نمایند و ایضاً
جهت تسکین و تلیین شربت عناب و شربت کدو و آب تمر هندی و آب انار ترش و هند و مانند و در سرکه سوده طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آبخورهٔ ده طلا کرده
هم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه چرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب و باقی ماندن قرحه نیکوست و بقول ابن بطلان و رازی و غیره ضماد آب کرنب نابت است و هم
و نمک و کذا تخم کرنب و نمک و کذا بارتنگ و کذا کشنیز سبز بمویز منقی و کذا کرسنه بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی است **اقوال اطباء** طبری
گوید که علاج این و علاج جمره واحد است از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض بآب شعیر و شربت مذکور و در نمله اینست که بگیرند حضض یکجزو و کافور یکجزو و در لعاب
اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و در آن خرقه تر کرده بر آن موضع تا زمانی بدارند که مریض را خوش آید و هر وقت زائل کند و هر گاه در آن بسردی این کم شود طلای آن
بکار برند مجوسی گوید که نار فارسی گاه مفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با جدری ظاهر شود و علاج هر دو واحد است الا آنکه می باید که مواضع آبله ها را ثقبه کنند و بر آن
سفیداب و مرداسنگ و صندل سفید و کافور بگلاب سوده و در آن پنبه تر کرده بنهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید که صاحبش را مبادرت
بفصد نماید و خون بمقدار حاجت حسب احتمال قوت و غیر آن بر آرد و بعد از آن آبله ها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب را سیلان کند بعده مرهم سفیداب که در آن
اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که در آن چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده بهمان مرهم طلا نمایند و بعد از آن گل ارمنی با آب و سرکه طلا کنند ایلاقی و جرجانی گفته‌اند

که اول فصد کنند و مطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر دیات آن بنوشند و بثور را بنگاه فند
و آب آن بچینند و اگر مختی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب ان مجتمع نگردد و آنچه ازان تراوش کند بچینند و آب باشد و حوالی او را بگل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند
و بثور هم سفیداب طلا سازند ابن هبة الله گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و باصلاح اغذیه بپردازند و بعد آن آبله ها را سفیداب
و غیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد حضض و زردچوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا اسپیدباج
با آب غوره دهند ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از آب انار بنوشند آنها افشرده سه اوقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و بشکر و ترنجبین واحد ده درم
بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تپ ظاهر باشد والا مزوره مقوماش باسفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ هلیله کنند و با
بامداد آب هندوانه سه اوقیه بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند یا هر صبح آلو سیاه و آلوی کوهی و عناب هر واحد بیست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و با شکر سفید
ده درم بجوشانند و دران شیرخشت ده درم و ترنجبین بیست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه بصندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد
درم کوفته بیخته با آب کاسنی یا با آب حی العالم یا با آب عصی الراعی یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و چیزیکه آنرا انفع و عاجل بخشد انست که حضض و غیره
که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند بادام سبز خام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلاویات و لحوم و شراب بالکل حذر نمایند
انطاکی گوید که اولا فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلای گل با آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب
و کذا ترمس بسرکه و عسل پخته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعسل و ایضا سرگین کبوتر بعسل سرخ بزرگتان

آبله فرنگ

گویند که این مرض در سن نهصد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان ذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شایع گردیده و بآتشک شهرت یافته
و بعضی گویند که این مرض قدیم است از عهد سکندر و مراد از بثور غریبه همین است و بعضی این را مرض طائر گویند بنابر آنکه میگویند که در عهد کیان جانوری بپرید شخصی بخیال
کرد و همان وقت اثر آن در مواد رسیده فاسد گردید و مرض مذکور پدید آمد و از ان شخص بدیگران رسید بالجمله مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور قضیب حوالی
آن در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بیشترین اسباب حدوث او جماع است خاصة با زنی که اثری از این مرض دران بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط
او کثیر الفساد بود خصوصا آنکه با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او بسبب کثرت وقوع منی ها متعفن گردد و مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت
کند آن زن باین مرض بیمار شود و گاهی این مرض از با هم خوردن طعام و با هم نشستن بمصاحبت آن حتی که از بول در از کردن در یکجا متعدی گردد و سبب بادی فساد اخلاط
محترقه است که رنگ مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسد است اکثر بتمامه زائل نشود مگر در ندرت و بعد ظهور او در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن را بدبه
اگر پخته شود و بشگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند [illegible] اوجاع مفاصل و غیر آن از امراض ردیه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض
اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن پوسیده شده بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام
انجامد انطاکی گوید که حب الفرنجی در مصر معروف بمرض مبارک است بنابر تفاول و نزد بعضی عرب حب حجازیست و آن مرضی است که اولا اهل فرنگ را بهم رسیده و منتقل شده
بجزیره عرب در سن هشتصد و هفت پیدا آمده و منتشر شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بفارسی علتی ساخته اند و این جهل است
و دران بسط کلام بنا بر عموم بلوای آن میکنیم و میگوییم که آن مرضی است که بمجرد معاشرت متعدی شود و این فعل جماع بیشتر گردد و ماده او از کل اخلاط بود و تعیین
آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ و سرخی او بسیار شدید و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات
مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ است و در مصر حصان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط و انهباط و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی
آنست و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی و جوشش و سوزش است و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است
و اول علامت کی بدان بدن را فاسد گرداند عروق و حمل شود پس کسل و ثقل و تپ حادث گردد و از خلط حاضر بان در مفاصل پیدا شود و بعده از حمل و احتباس [illegible]

او آنست که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جمله اطبا ابتدای آن بمراهم مدمله نمایند پس مستحکم گردد و بدن ببیرد و از آن حذر باید کرد عماد الدین محمود شیرازی
که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از جهت
آنرا آبله فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آنرا آتشک نامند و از برای آنکه اولا در بلاد ارمن بهم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه
خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن با مراضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این
بدان و بعضی از جمله نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جذامی است لیکن باستقرا آنچه یافته اند از اقسام جرب نیست
و مادهٔ فاعل آن سودای محترق و یا متعفن است که در آن غلیان و ثوران بهم رسد بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم
بهم رسد و یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای غلیظه سوداویه از لطیفه و رقیقه دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر با هیچیک از امراض
سوداویه منطبق نمیگردد زیرا که هیچیک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطه غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطه
آن انفصال می یابد اجزای دمویه فاسده از اجزای صحیحه و در این علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است
و علامت آن مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود و تپ که باعث آن
باشد و در بروز دانها احساس سوزشی نماید که گویا آن موضع را بآتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکدورت میباشد و در دانهائی که بر آیند نیز چند
و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و شب از وجع مفاصل بخواب بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن ماده ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند درد اندر مواضع
مختلفه باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بحدی رسد که باندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست
چپ و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین جا بجا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها برون تمام باشند دانها بیرون دیر باصلاح آیند
و از خصائص این مرض است که اوجاع آن باطلا و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می یابند و مجربان این مرض
که بمعالجات مقرره در کتب باصلاح نیاید مانند صداع و درد دندان و درد گوش و دندان و امثال اینها که باسهال و غیر آن زائل نگردد و معالجه آن با دویه مقرره مخصوصه این مرض
نمایند جهت آنکه امثال این احوال اکثر بواسطه مادهٔ سوداویه عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصه این مرض استیصال آن ماده اند و نفع کلی می نمایند و لهذا
جزم میکنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آنند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض است
که گاهی دانهای کوچک صلب بر سطح بدن بی درد و حرقت برمی آیند و چندگاهی مانده پس ناپدید میگردند و علامت دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق
آنست که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر برآمده و منتشر و منتفخ باشد و غیر آن که در قول الفاظ کلی گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره دلیل
و علامت صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد و تیز و بر آب و عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح
و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و روادت هر جا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بنمله و سائر بثور صفراویه باشد با اندک سیاهی و تیزی و تدبیر مقدم و مزاج
و غیره امور مذکوره شاهد آنست و علامت بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت لعاب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آنست و علامت سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صغر دانها
و تقرح و سواد و کدورت آنها و حوالی آنها و رنگ چشم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر باصلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تدبیر و تقدم و غیره
دلیل و گواه آنست و بدانکه اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سوداویست که احتراق و یا تعفن و یا حدت یافته باشد و هیچیک از انواع این علت خالی
از این نیست لیکن گاه مادهٔ آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه مادهٔ ممتزج از اینها
میباشد بحدیکه با هم اتحاد یافته باشد و گاه با هم امتزاج و اتحاد تام نیافته و گاه ریاح میباشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و سطوبت و گاه با
میباشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار است و بدانکه این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی ترین انواع

سرایت آنست که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشیند که او را این مرض باشد و یا در موضعی
که صاحب این مرض نشسته باشد نشیند و گاه از هم کاسگی و ملابسه و مجانسه نیز واقع میشود و مثلا در یک ظرف و یک کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک
فرش با هم نشینند و هر چند گفته اند که این مرض از جملهٔ امراض متوارثه نیست که از والدین باولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد
که سرایت نموده **بهاء الدین** گوید که ارمنی داند که اندر خراسان با آبلهٔ فرنگ مشهور است بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بود در هیئت نه در جمیع اعراض و انواع
پدید آید بعضی را آبله های بزرگ و غالب هم پیوسته بیکبار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخارد و درد کند و بعضی را درد و دانها کمتر باشد و بعضی را
در اول حال شبیه بنمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک بشود پیدا کند و بزرگ شود و پوست را بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود در ریش گردد و محل آن سوزش و درد
و حرارت عظیم کند بعضی چهره و گاهی سعفه خشک کال باز گردد و گاهی بنمله سیه بیشتر ظهور آن اول بر پوست سر بود یا بر مذاکیر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید بتدریج و آنچه اول
بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص بر پایها و گاه باشد که بثرات
اندک و متفرق بود **و اعراض** آن غلبهٔ حرارت مزاج است و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت مشکل تواند کرد و [illegible] بیها در مفاصل بیشتر شدت کند آنرا
که دانه کمتر بر آید بعضی مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمین ساز و یا پایها بیکار شود همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل
پایها ورم کند و تهیج و رشیت چشم و روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و بعضی ضعیف گردد و گاه باشد که از اول انها غالب آید و تا آخر هیچ نباشد و بحران تام آن چنانچه بعضی
دریافته اند چون تخلیطی نشود در هفده ماه بود و قبل از ان چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط
بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب و سستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شود و باز
غلبه کند پس ناگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصل پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد میکرد تا گاه آبلهٔ فرنگ بر آورد
و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود و انگاه ازین اعراض بعضی یا همه پدید آید **و بدانند** که این مرض از جملهٔ امراض مسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت
با آتشک دار زودتر از مصاحبت پدید اید و از رسیدن بخار تن او بتن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و ماده
این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آنرا عفن سازد
و بخلط خود منتشر گرداند و گاهی فساد ماده بجدی رسد که ریش او العضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات بر طرف شود و درد و ورم و یا بعضی
از هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسی که اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند
و لیکن لبی دانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام نیز که در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند
و علاج نیک نیابد زود هلاک گردد **علاج** چون مادهٔ این مرض خبیث متعلق باعماق بدن است لهذا معالجهٔ آن با دویهٔ حمیه نفاذه کرده میشود با آنکه دران خطرست
بسبب حدوث آنها ضرر بان بمفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی ست مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که دران هنگام آنها و اکثر
ادویهٔ هندیه حاده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشد و بعض تراکیب ادویهٔ هندیه مثل رسکپور و غیر آنرا خصوصیت عجیب باین مرض ست و اگرچه در ظاهر غیر موافق
بود لیکن مجربین آنرا استعمال میکنند و ادویهٔ یونانیه بدیر نفع میکنند لیکن آن سالم از ضررست اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد بالجمله
اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج با دویهٔ یونانی کنند مثلا عناب شاهتره سرپوکه چرائته هلیله سیاه نیمکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک و مانند آن
شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شربت سفید داخل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج
تنقیهٔ صفرائی سوداوی مانند مالیخولیای صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بکار برند و آب شاهترهٔ سبز مروق دادن نیز بسیار فایده میکند و استعمال عرق گل نیم مرکب شربت
پاوسات و عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول ست و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیهٔ آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از ان عرقیات مصفی خون
و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند **و اگر** مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبهٔ خون بینند اولا فصد کنند والا بمسهلات هندی مثل حبوب حب السلاطین

مرداسنگ هر یک یکماشه بروغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعضا بود هلیله سیاه چهار ماشه دهمایه شاهتره چرائیته تخم کاسنی صندل سرخ هر یک شش ماشه
جوشانیده شهد خالص دو توله دهند و کیله برگ حنا هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یکماشه سفیده کاشغری مرداسنگ هر یک دو ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر ثورات
بقدر عدس تمام بدن در فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دهمایه کشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفته
هر یک چهار ماشه روز سوم هلیله سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند بعد ده یازده روز برای تنقیه پنج حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دهمایه صندل سرخ هلیله سیاه
هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرائیته شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایند بعد ده روز پنج حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب
پنجدانه شاهتره دهمایه چرائیته بلیله سیاه کشنیز خشک جوانسه هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاهو گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز
پنج حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور وغیره دهن آمده باشد پوست پنج جهربیری چهال کچنال پوست کوکنار چهال سرس جوشانیده صاف نموده
مضمضه نمایند و شیره عناب پنجدانه شیره تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کوکنار مازو سبز هر یک
چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرائیته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده
شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر با تبخاله دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیره کاهو افزایند چون حاجت حرارت داشته باشد لعاب بهدانه شیره کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه که در مرض آتشک معمول است **دوائیکه** جهت آتشک مجرب و مکرر بعمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند
دو توله سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب النیل بقدر نه ماشه تا یکتوله کوفته بیخته شکرتری همچند آن آمیخته بقدر شش ماشه با گلاب نیمگرم یا آب گرم بخورند بعد
اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از اسپغول و شربت دهند و یکروز در میان بدستور سه مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند و اگر خواهند
عوض این مسهل سفوف حب النیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یکدام شنگرف نیم دام هر دو را با آب ساییده ده قرص سازند و یکی را دود نموده نه قرص
که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که در آن آب هم باشد بآتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص بدستور وقت دوپهر بکشند و یک قرص شام همچنان بعمل آید
غذا نخود بریان با نان نخودی تا ششی بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب النیل** که بعد نضج و تنقیه
میدهند حب النیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند و با کیرانگ زنجبیل دو دانگ ریوند چینی و نیم درم گل سرخ کوفته بیخته با آب نیمگرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف**
عشبه که برای آتشک و جمیع قروح خبیثه موثر است عشبه مغربی چهار توله پوست هلیله زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یکتوله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه
تا نه ماشه با آب نیمگرم یا عرقهای مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سرهوکه بابچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز می افزایند و معمول حکیم ارشد اینست که عشبه
دو جزو سنای مکی یکجزو شکر سرخ سفوف کرده یکتوله با آب نیمگرم بخورند غذا دو پیازه کم نمک خورند و سفوف چوب کنگ که در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیه مواد این مرض میکند
و همواره معمول است **نوع دیگر** که با آتشک و دیگر امراض سوداویه جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مواد فاسده معمول است عشبه مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو و نیم مثقال
جلاپا انگریزی یک مثقال پاو بالا برگ سنا پنج مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله گل سرخ هر یک یک مثقال پاو بالا برگ شاهتره دو مثقال
کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز بقدر یکتوله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین
بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی و نافع آتشک است
عشبه مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه براده صندل سفید و صندل سرخ جوانسه چرائیته هر یک دو درم براده چوب آبنوس براده چوب ببیسا
هر یک دو نیم درم شب آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یکرطل و ربع داخل کرده بقوام شربت آرند **نوع دیگر** که برای تصفیه خون و دفع مواد آتشک
معمول است دیگر اقسام بثور و قروح و اکله و حلق را بسیار مفید عشبه مغربی هشت درم آلو بخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه چوب مقشر هر یک دوازده درم براده چوب
شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده یک رطل شربت بنفشه و یا قند سفید بقوام آرند دوازده درم صبح و همین قدر شام

باعرق شاہترہ و بید مشک و گلاب نیمگرم تا بست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدہند و اگر قوی تر خواہند وزن عشبہ
بست درم نمایند و در نسخۂ ذکاء اللہ خان وزن عشبہ چہار درم و چوب مقشر بست درم و شاہترہ و بنفشہ ہر یک دہ درم ست و چوب چینی چہار درم مغز تخم کدو مغز تخم خربزہ
ہر یک دہ درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** کہ بزبان اہل فرنگ شیشم را گویند جہت اصلاح قروح خبیثہ و آتشک و جرب و قوبا و غیرہ امراض سوداوی
مجرب ست و این نسخہ قوی تر و انفع از نسخۂ متعارف آنست برادۂ چوب شیشم پاو سیر برادۂ چوب چینی نیم پاو در آب گرم سہ آثار یکشب و یکروز تر دارند بعدہ جوش دادہ ماء آن
صاف نمودہ عناب بست و پنج عدد و صندل سرخ صندل سفید ہر یک سہ تولہ شاہترہ پوست ہلیلۂ زرد افتیمون بسفایج گل نیلوفر ہر یک دو تولہ گل سرخ گل بنفشہ
ہر یک سہ تولہ در آب مذکور یکشبانہ روز تر داشتہ بعدہ جوشانیدہ صاف کردہ نبات سفید یکنیم آثار داخل کردہ بقوام شربت آرند پس نصف آن جدا کردہ دارند و در نصف
باقی سنای مکی دہ تولہ سورنجان شیرین دو نیم تولہ باریک سودہ آمیختہ نگاہدارند و طریق نوشیدن این ہر دو قسم شربت آنست کہ برادۂ شیشم بقدر نیم دام یا یک تولہ
در یکنیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نمودہ شربت غیر مسہل آن بقدر شش تولہ داخل کردہ بخورانند وقت صبح و ہمین طور وقت شام و بعد پنج شش روز
شربت مسہل آن بقدر دہ تولہ ہمراہ جوشاندۂ مذکور وقت صبح میدادہ باشند استعمال آن تا دو ہفتہ یا بست و یکروز و یا چہل روز مفوض برای طبیب ست غذا در
حین استعمال این قلیہ و نان و پلاو دہند و از حموضات و بقولات و لبنیات پرہیز نمایند و روز استعمال شربت مسہل از نان ہم اجتناب اولی ست **شربت چوب چینی**
مسہل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان ہر یک چہار درم نبات پاو آثار بدستور مقرر شربت مرتب سازند و ہر روز
دو تولہ بخورند غذا دال خشکہ و کھچڑی **نوع دیگر** قالع مواد سوداوی و قامع مادۂ محترقہ و نافع آتشک چوب چینی دو تولہ عشبۂ مغربی سہ تولہ برگ شاہترہ بادرنجبویہ
برادۂ چوب شیشم گل منڈی برگ گاوزبان تخم شاہترہ افتیمون در پارچہ بستہ تخم کاسنی برادۂ صندل سرخ ہر واحد نہ ماشہ شب در آب چہار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند
کہ یکنیم رطل باقی ماند صاف نمودہ قند سفید یکنیم رطل بقوام شربت آرند شربتی سہ تولہ **عرق گل نیب** کہ دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری
و جذام مجرب ست برادۂ صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیرو ہر یک پاو آثار گل سرخ بنفشہ گاوزبان ہلیلہ سیاہ نیمکوفتہ ہر یک نیم پاو خس ہندی نیم پاو و چہار دام
تخم کاسنی یکنیم پاو اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر ہر یک چہار دام الایچی خرد نیمکوفتہ دو دام شاہترہ سرپھوکہ ہر یک نیم آثار گل کیوڑہ از دو تا چہار عدد عناب
سپستان ہر یک پنجاہ دانہ مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سہ صد عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار ہمہ را در آب ہشت پاس تر کنند و ہفت آثار عرق کشند
خوراک روز اول چہار تولہ تا سہ روز بعدہ پنج تولہ تا سہ روز بعدہ ہشت تولہ تا ہفت روز بعدہ نیم پاو مدام بخورند و اگر خواہند درین عرق چای خطائی جوش دادہ بطریق
قہوہ خورند **عرق شاہترۂ مرکب** دافع آتشک و اوجاع مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و جہائیں
و استعمال این بعد تنقیہ در امراض مذکورہ ہمراہ معجون عشبہ یا چوب چینی یا اطریفل شاہترہ معمول ست شاہترہ پوست ہلیلۂ زرد پوست بیخ نیم کہ زیر گل باشد از نیل
درخت ملوہ سرپھوکہ ہر واحد یک آثار چرائتہ نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ ہر واحد پاو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش تولہ با شہد دو تولہ
بخورند ہر ناشتا تا یک چلہ **عرق چوب چینی** نافع شخصی کہ عادی شراب بود و آتشک بر آوردہ باشد و مفرح و مسکر ست برادۂ چوب چینی گل سرخ برادۂ چوب شیشم
سرپھوکہ شاہترہ ہر یک نیم رطل خار خسک یکرطل پوست ہلیلۂ کابلی گل منڈی ہر یک یک نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاہ بست آثار عناب صد عدد ہمہ را در
خم انداز ند و قتیکہ لاہن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتشہ کردن گل سرخ نیم من برادۂ صندل سفید و سرخ ہر واحد شش تولہ خس ہندی دہ تولہ عرق نیلوفر عرق
گاوزبان عرق کیوڑہ ہر واحد یک مینا آمیختہ عرق کشند **منضج و مسہل** کہ در مرض آتشک معمول ست بعد فصد باسلیق یا ہفت اندام و اخراج خون بقدر حسب طاقت
عناب آلو بخارا ہر واحد پنج دانہ سپستان یازدہ دانہ تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشہ گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویہ منڈی برہم ڈنڈی برگ شاہترہ چرائتہ سرپھوکہ بیخ کاسنی
بیخ بادیان تخم خربزہ بسفایج افتیمون در پارچہ بستہ ہر یک شش ماشہ گل گاوزبان برگ گاوزبان ہر یک چہار ماشہ مویز منقی یک تولہ شب در عرق کاسنی عرق شاہترہ
عرق منڈی ہر یک ہفت تولہ تر داشتہ صباح مالیدہ صاف کردہ گلقند دو تولہ داخل کردہ بنوشند تا پانزدہ روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلو بخارا گل نیلوفر تخم کاسنی
خیارین حذف کنند و ہمیان افزودن بعض ادویہ بحسب مزاج مریض محول بر فکر معالج ست بعد ازان تمر ہندی پنج تولہ گل سرخ مغز خسک دانہ حب النیل ریشہ خطمی

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده آلو بخارا هفت عدد و مویز منقی دو توله عوض
عرق کاسنی عرق گاوزبان نموده و وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرهٔ مغز بادام شیرین هفت عدد بآمیخته
بنوشند و اگر معده عاصی باشد و با مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال
زیاده شود بعض ادویهٔ مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خسته دور کرده بورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالائش شیرهٔ عناب
چهار دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنجماشه در عرق مندی عرق شاهتره هر واحد ده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده تخم ریحان پنجماشه یا اسپغول مسلم ششماشه پاشیده بنوشند
و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب تخم خطمی پنجماشه باید افزود و بعد انفراغ از دو مسهل باز منضج بدستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد باین طور
که حب لاجورد یکتوله همراه عرق مندی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله با سی از شب مانده بخورند و بخوابند صبحدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره مندی تخم کاسنی
چرائته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیله سیاه پوست هلیله زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند عرق مندی عرق
شاهتره شیرهٔ مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متاخرین است و متقدمین در بدرقهٔ صبح با حبوب خیارشنبر شامل نمیکنند این امر برای طبیعت
روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند
و بعد پانزده روز مطبوخ که دران پوست بیخ نیم است و در ادویهٔ تبرید مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز
نهایت چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن تبه شود حب را ترک نموده دلیهٔ گندم همراه جغرات خورانیده شود و غرغره که دران معمول است عمل آرند و اگر ورم
زیاده شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و ضماد چسپانند و تدبیر وی حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه ازین نجات یابد و اثری از قلاع و ورم لثه و ریح دندان
و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضها بکار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویهٔ آتشک مانند تپ و زحیر و سحج وغیره حادث شود بعلاج جنس آن پیش آیند

صفت حب لاجورد که بهر تنقیه درین مرض معمول است ایارج فیقرا ریوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال ترbد موصوف دو درم پوست هلیله کابلی
یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری ربالسوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یک یکماشه در عرق بادیان حل کرده دران حبها بقدر
مونگ بندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور **مطبوخ** که برای رفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همه را در یکنیم آثار
آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو مهر آب مونگ شام دال خشکه و در نسخهٔ
دیگر پوست هلیله زرد بلیله هلیله سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و سنا و گل سرخ است وزن هر یک یکتوله **معجون عشبه** تالیف حکیم شریف خان
بجهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول است پوست بلیله زرد چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله شاهتره بسفایج فستقی ترbد سفید
مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنجدرم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله
و گاهی عوض عشبه چوب چینی یا دو آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثهٔ آتشک و ناصور و اکله و خارش
و دافع اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل و مجرب است بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفایج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبهٔ مغربی دوازده دام
شهد خالص بیست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام با آب مطبوخ عشبه که یکدام
عشبه را با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری ازان بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر
نخورند و اگر با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخهٔ دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفایج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است
و قید استعمال آن آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر **نوع دیگر** که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیهٔ خون و رنگ [illegible]
مجرب عشبهٔ مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند
و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو است و ترbد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یکتوله

تا یک نیم توله و نوشته که این معجون تنقیه مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفه تولید کند و تناسل را اصلاح کند و خارش و کلفت را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ
و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مفرح حکیم برای استیصال مواد آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیه خون معمول است عشبهٔ مغربی
هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفایج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس هلیله سیاه هر یک نیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ
برگ سناء عنب الثعلب هر یک یک توله گلو انیسون گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک نه ماشه خوبانی دوازده عدد شهد خالص دو نیم وزن همه ادویه بدستور معجون ساخته چهل روز
در غله جو بدارند بعده از یک توله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان روانی نمک باکم نمک **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاء الله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای
تناسل اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم سورنجان بوزیدان هر یک یک نیم مثقال عنبر
دو درم کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست
هلیله کابلی کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبهٔ مغربی بیست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره
و عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آرند و ادویه
سوده آمیخته معجون سازند دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند گاهی کافور یک نیم مثقال درین نسخه افزوده می شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد
فائده عجیب دارد **معجون چوب چینی** که سهل الحصول و مصلح و مجرب است بادیان یکدرم صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم
پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی شاهتره پوست بلیله تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار درم عشبهٔ مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو
قند سفید یک سیر عسل پاو سیر بدستور معجون سازند **نوع دیگر** بجهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقا خان چوب چینی نیم پاو سنای مکی
هفت توله بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاه دارند
و نبات و عسل را بقوام آورده ادویه اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چهار توله وقت شام دو توله بخورند و در نسخه دیگر وزن بسفایج چهار توله و عسل
غذا زیر بریانی و پلاو مرغ و گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ
هلیله سیاه آمله پوست بلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم ریوند خطائی یکدرم عسل چندانکه
ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک مستعمل بعد تنقیه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل معصفر صندل سرخ تخم کاسنی
چرائته بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان دو درم چوب چینی نیم پاو
قند سه چند همه **مرهم سفیده** جهت آتشک و سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد و اندمال عجیب الاثر است سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنج درم کتیرا
افیون هر یک ماشه سوخته یکدرم کافور دو ماشه موم سفید پنج درم روغن گل بیست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده
ادویه سوده آمیخته پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند **مرهم فرنگ** برای جراحت آبلهٔ فرنگ و هر زخم تیر و تفنگ وغیره قروح منقول از بیاض استاد
مرحوم کافور سنگ جراحت هر یک ده ماشه مرداسنگ یکماشه توتیای کرمانی یکتوله کت سفید چهارده ماشه رال یکتوله موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه سائیده
از پارچه گذرانیده در روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از هفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاهدارند و بر لته کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم رال** تالیف والد حکیم علوی خان
که بجهت قرحهٔ قضیب بی نظیر و مجرب است رال سفید اقلیمیا مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی فوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزو
روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفال آب ندیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم بروغن گداخته سائر ادویه را مخلوط سازند و بر پارچه
کتان مالیده بر زخم گذارند و هر روز مکرر زخم را بآب کتیرا یا آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** که جهت جراحت آتشک نافعتر از دیگر نسخهای آن است مرداسنگ شنگرف
هر یک دو مثقال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکه گاو بیست مثقال بدستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد
ذکر بعض ادویهٔ هندیه که در مرض آتشک مجرب و معمول است **بخور** که جهت زخم آتشک و نواصیر و بواسیر بغایت نافع و بی بدیل است اسپند دو تانک اجوائن خراسانی

ناخواه هر یک یک ٹانک شنگرف زغال هر یک نیم ٹانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهار ده پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته و خود را بچادری پوشیده
یک پڑی ازین سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و ناصیر باشد باید که چهتری خرد بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالای اخگر اندازند و مقعد
بران چهتر نهاده دود دہند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تنباکو بکشند و بقول بعضی مجرب بین همچنین کشیدن دود برگ سوخته
خشک گشته درخت انبه زود ازاله سوراخ کام می نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد ششماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید ده دام روغن گاو
چهار دام پارچه بافته ربع ذرع ٹکیه برگ نیم در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم اندازند هرگاه گداخته شود کفگیر فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده
شنگرف سوده اندازند پس نیله تهوتهه بعد ازان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله بانگشت چوب کنار بخور گیرند و خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر
حبوب حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب نافعتر از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال ماده
این علت بهتر ازین مسهلی نیست و ترکیب آن بسیار است اما درینجا آنچه معمول و بی غائله است حواله قلم میشود حبی که برای تنقیه درین مرض مجرب است فلفل سیاه مغز کنجه
مغز جمال گوٹه مدبر زنجبیل هر واحد پنجماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کهچڑی با روغن بسیار خورند همچنین سه روز بفاصله یکروز
یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض استاد مرحوم و مجربات مرقوم است که اگر یکحب صبح و یکشام تا سه هفته بخورند هر روز یکان دست می آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود
ایضاً معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو یکروز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل دار فلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گوٹه مدبر در سرگین هر یک ربع دام همه را بشیر گاو
بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده به دهند غذا بجز برنج خورانند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بیفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و با شیر گاو
کهرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچه آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر پنج دو برابر مغز جمال گوٹه مدبر برابر همه
بشیر گاو ساییده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و برنج با جغرات برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم شنگرف یکدام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام
در آب لیموی چهل دو پاس کهرل کرده حبها سازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند و بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند **ایضاً** شنگرف مغز جمال گوٹه
هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یکتوله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک ساییده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یکحب غذا کهچڑی مع روغن بخورند
ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد موصوف شنگرف مساوی ساییده در شیره برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند **ایضاً** خرمای هسته
دور کرده ده عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی ازان پس سر اندازند و شب غذا کهچڑی خورند
صبح یکحب ازان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید جغرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز
دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب بیخ خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم ششماشه پاشیده بنوشند و آخر روز غذا کهچڑی مونگ با روغن زرد و جغرات باشد همیشان
هر شش حب بفاصله یکروز باید خورد **ایضاً** مغز جمال گوٹه نیله تهوتهه کتکی هر واحد یکماشه ساییده سه حب سازند و هر روز یکحب در پوست انبه اچار پیچیده بخورانند
سه چهار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال ماده مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود و مجرب بلا تخلف است لیکن شرط آنست که ده فلوس برای خریدن
ادویه بگیرند هر قدر که از خریدن آن باقی ماند بتباشه آن خریده بران فاتحه جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** دم داسنگ زنگار بدانکه حبوب این
چیزها در اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و ازین حبوب نه اسهال میشود و نه دهن جوش میکند لیکن بعضی را قی میشود و پس
بعد خوردن حب دو سه لقمه نان بروغن مالیده خورند و یا قدری بالائی شیر بالائیش بخورند و این حب توتیا همواره معمول است هلیله زنگی یکتوله طباشیر شش ماشه
نیله تهوتهه سه ماشه در آب لیموی کاغذی پاو آثار کهرل کنند هرگاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر**
پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد ساییده بدستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر**
که قرحه حلق و بینی را نیز نافع هلیله سیاه پنجدام نیله تهوتهه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته با آب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کهرل نموده بدستور حبها ساخته بخورانند و در
نسخه دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام است غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** که در ازاله این مرض بی نظیر است مرداسنگ

کافور هر واحد دو مثقال قرنفل یکمثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود و بقدر نیم پاو باشد چهار پاس کهرل کرده شیره حب بندند و یک صبح و یک شام خورند و غذا شیر برنج یا دال
مونگ با نان و روغن زرد هر قدر که خواهند خورند و بعد نه روز که آتشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسه دوغ گاو که دران زیرهٔ سفید بقدر دو سه ماشه سائیده آمیز ند
دو سه روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفر الله له که درین باب بعدیل ست اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود جوانی هر یک یکتوله مردار سنگ سه ماشه قند سیاه
کهنه سه توله در آب درخت بسکپیره که شاخ او سرخ باشد هشت حب بندند یکی بیندازند و از هفت حب یکی صبح با آب برنج پخته بی نمک بخورند و روزانه خلقتن ند هند
غذا برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از همه اشیا پرهیز ندو خوبی این حب آنست که از دهن آب بسیار بدون جوشش دهن خارج شود و مادهٔ مرض
بالکل دفع گردد و سوراخ کام نیز زایل شود و اکسیر الاثر ست **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه الله تعالی هلیله زنگی سهاگه کشته پاپڑیا هر واحد یکتوله مردار سنگ
شش ماشه نیله تهوتهه سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کهرل نمایند بعده حبوب بقدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظهر غذا برنج با جغرات
بی نمک و تا هفت روز بخورند بعد ازان تا سه روز دیگر این غذا بخورند اگر مزاج قوی باشد وزن مردار سنگ نیز یکتوله کنند **حب زنگار** که برای آتشک نافع ست کته سفید
دو توله زنگار جو تری هر یک سه ماشه افیون سپیاری کهنه هر یک دو ماشه کونپل سیدا نجیر جو گیاه دو توله ملائی شیر یا و آثار همه را سائیده مع ملائی در ظرف پهول از دسته پهول صرف
سحق کرده حب سازند اگر زخم یا داغ سیاه مثل داو باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل میکنند و درد مفاصل را
هم دفع می نماید لیکن در استعمال این شرط ست که از ترشی خصوصاً از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند والا ضرر وجع مفاصل بشدت پیدا شود و بهترین نسخ آن نیست
سم الفار پنج ماشه نیله تهوتهه ده ماشه کته سفید بست ماشه مغز تخم نیب چهل ماشه سرمهو که هشتاد ماشه در آب کتائی خرد کهرل کرده بقدر نخود حب بندند صبح یک حب با ملائی شیر
یا در کهوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **ایضاً** برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یکتوله کته سفید چهار توله در آب لیموی کاغذی و آب کتائی خرد و آب
کتائی بزرگ که آنرا استیاناسی گویند هر یک سه پاو کهرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یکشام در اچار انبه یا بالائی جغرات گاو یا فقط بلع نمایند پرهیز
از شیر و دال مونگ ضرور ست دیگر هر چه خواهد بخورد **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز بهمند رهپل سم الفار کته پیتهه سهاگه هر چهار برابر کوفته بیخته با آب لیمو کهرل کرده حب بسته بقدر
دانه مونگ در اول یک حب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد ازان یک حب اضافه نمایند دو حب صبح هم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکه یا ماست بخورند
ایضاً که بجارش نیز نافع سم الفار یکماشه کته سفید کافور چینیه دانه الایچی سفید هر یک سه ماشه ادویه را در شیرهٔ برگ تنبول یکصد عدد حل کرده بقدر مونگ و موٹهه حب بسته
یک حب صبح و یکشام خورده بالایش بیڑهٔ پان بخورند تا چهارده روز یا بست و یکروز خورند غذا نان نخود بی نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجرب است سیماب
مصطگی عاقرقرحا هر یک بست ماشه سم الفار یکماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب سم الفار در اندکی آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود بعده ادویهٔ دیگر کوفته بیخته
بآن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده بقدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام همراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت
بز و نان و گویند که اگر کسی را از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر بیکار گردد و یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرهیز دارد سر نوجوان گردد
و درد ها بالکل بر طرف شود **ایضاً** که در افنای مادهٔ این مرض خیلی مفید سم الفار گل قیمولیا یعنی کهریا متی دانه هیل کات هندی کافور قیصوری هر واحد یکتوله گلاب خالص
نیم آثار اول ادویه را جدا جدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود همه را بر مونگ بسته خشک نمایند و هر روز یک حب
با سه چهار توله گلاب تنها یا شهد خالص یکتوله آمیخته نیمگرم کرده بنوشند و تا بست و یکروز استعمال نمایند و اگر یک چله بخورند دیگر فواید مثل تقویت باه و زیادت
اشتها و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود در غذا دال تور و گوشت بز یا دهن با نان گندم هر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت
قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی وغیره و عرق کیوڑه و شربت انار و عرق شاهتره و هند حبوب رسکپور و سیماب بلادر بدانکه حبوب این اشیا
جوشش دهن در اکثر پیدا میکنند و مادهٔ علت را بطریق آب دهن بر می آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد و ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور
برای آتشک انفع و مجرب ست رسکپور دانه الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا هر یک ششماشه کوفته بیخته با آب سر شته چهار مقدار دانهٔ فلفل کرده بندند و یک حب در ملائی شیر پیچیده
هر صبح بخورند **نوع دیگر** رسکپور مرچ سیاه هر یک سه نیم ماشه پنج اندرائن هفت ماشه قرنفل بست و یکعدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بسته یکی صبح و یکشام

خورده باشند غذا نان بی نمک با روغن بسیار نوع دیگر برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم سکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بست و یکعدد اول سکپور را
در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده با آن آمیخته در بست برگ تنبول بترتیب سحق نموده مقدار کنار دشتی حب بسته یک حب هر صبح بخورند غذا شیر و برنج
اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیله زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخهٔ حکیم الممالک
که برای آتشک و سائر قروح خبیثه مجرب و بی مثل است وزن سکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بست و یکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت سخت
و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از سکپور و بهمان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سوده با آب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند
روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یکعدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن فرمن مستحکم شده باشد حب مذکور را با آب عشبهٔ مغربی بدهند
و اگر مرض احداث زخم و حرقت در مثانه و مجاری بول و تضبیب نموده باشد با آب ریوند چینی بدهند باین طور که دو درم ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف بمقدار
بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرک از آن جاری باشد نیز با آب مذکور
بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب رطب و یابس نیز با آب عشبه بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و بقول و امثال آنها اجتناب
نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول ننمایند و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچه مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند
و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و بقولات داخل نباید نمود و از نیمها اجتناب اولی است و اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیر بز و پوست مغیلان و کات هندی مضمضه
نمایند و دهن را با [illegible] آب ابدان بشویند و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلات اندرون آنرا بر آورده با پر و بال در دیگ کرده با آب بجوشانند تا پخته شود و آب آنرا صاف کرده
با آن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل بدهند تا اثر نکایت سیماب از بدن خوب دور شود سنای مکی هلیله سیاه
گل سرخ مساوی نرم سوده هر صبح بمقدار دو و نیم مثقال آنرا با عسل سرشته بخورانند و غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از جماع حب سیماب که بجهت
باد فرنگ مجرب است سیماب یک ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود و بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و اندک
آرد گندم انداخته هفت عدد حب سازند و یک حب با آب سرد بخورند غذا کهچری و نان بی نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد اگر دهن ریش نماید شوربای
گوشت نمک [illegible] بدهند و چهال کچنال و [illegible] جهر بیری جوشانیده از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهار رگ کنند و بر زخمها هم سیماب استعمال سازند و دیگر
نسخ ادویه و اقوال مسطور گردد حب بلادر که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد و بزر البنج سفید نانخواه کهنه سیاه هر یک هفت ماشه
مغز نارجیل تازه یک توله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه باریک سائیده پس بلادر و بعده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده
چندان بکوبند که یکذات گردد پس بست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط دارند که هیچ حب بکام و دهان نهات
نرسد غذا شیر و برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بز بی مرچ و یا پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است آنسب آنکه یکوقت صبح خورده باشند
چه هر کس که دو وقت بخورد بلا شک دهن بجوشد و بسیار بجوشد که کار مشکل می شود و این امر در استعمال هر حب بلادری یاد دارند ایضاً از بیاض استاد مغفور اجوائن
خراسانی اجوائن هندی کنجد سیاه عاقرقرحا سیماب بهلانوه کلاه دور کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه بقدر دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه
داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کبریتی پیدا کند بقدر کنار دشتی حب بندند و یکحب ثابت یا پاره پاره نموده همراه
جغرات بالائی دور کرده زیره و بالا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو جغرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ
و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیز نمایند و دال ماش همراه نان گندم یا کهچری ماش یا بره ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند
و اچار انبه که در روغن [illegible] و ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل بدهند باین طور چال گوته مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا ده ماشه
مغز نارجیل یک فلوس همه کوفته سه پڑیی تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از مسهل حب مذکور استعمال نمایند
و در نسخهٔ حکیم عزیز الله خان اجمود عوض اجوائن هندی و عاقرقرحا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی بدستور ایضاً بنسخهٔ نواب کریم الله خان عاقرقرحا بهلانوه

نسخهٔ حکیم المطلق (?)

نسخهٔ مسهل (?)

اجواین خراسانی اجواین دیسی مازو سبز اجمود سیماب کنجد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس بدستور سابق کوفته حب بقدر ریٹهه ساخته با جغرات بخورانند وقتیکه
دهن آید از پوست گوندی و پوست کچنال برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر مغز ناریل یک فلوس عوض مازو ست و وزن کنجد سیاه و قند سیاه
هر یک بقدر یک فلوس ایضاً از حکیم صادق علیخان اجواین ساده کچلا بهلانوه اجمود اجواین خراسانی هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل
کنند بعد ازان کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند بعد ازان بهلانوه را کلاه دور کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و بوزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده
حب بسته یک صبح همراه جغرات بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر برنج نمایند و اگر از خوردن
این حب جوشش دهن شود از پوست کچنال و پوست کنار دشتی و یا بلیله بلیله آمله در آب جوش داده مضمضه کنند دوا ایکه بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب است
شنگرف بریان کرده زنگار مرداسنگ بریان کرده نیله تهوتهه بریان کرده رال هر یک دو ماشه خرمهره زرد سوخته چهار عدد سپیاری چهالیه سوخته یکعدد اول شنگرف
و مرداسنگ و نیله تهوتهه هر سه را سایند بعده خرمهره و سپیاری بسایند بعده زنگار و رال و باهم آمیزند خوراک از یکنیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن
چهار دام به روغن زرد خوب تاله اندکی ازان گرفته دوا دران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان بخورند دوای مسهل که خیلی سود مند است سنا کهوپره
چهاره فلفل سیاه هر یک نصف نیم ماشه مغز جمال گوٹه یکنیم عدد کوفته بیخته سه ٹکری بندند و نیم نیم مغز جمال گوٹه سوده در هر ٹکری انداخته بوزن ده ده ماشه ٹکری بندند
و سه روز بخورند بعده حب بلادر ندا تا پنج شش روز وقتیکه دهن آید دو سه روز آب دهن به فلتن دهند بعده الایچی کلان سرخ سنبل الطیب توا کهیر بنسلوچن سوده در دهن
بپاشند و چهال ببول و جهر بیر و کچنال برگ پیابانسه برگ چنبیلی سپیاری جوش داده مضمضه کنند نوع دیگر که برای آتشک اقسام بثور و جرب مجرب است تخم حنظل
فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا ساییده باز باهم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصله یکدو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت می کند غذا شوربای کلانه کنند
دوای حقه که آتشک نو را مفید است یعنی بنیبس قرحه حلق و غیره زیر را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آک سی و پنج درم دار چینی مرداسنگ هر واحد یکدرم شنگرف دو درم
باریک ساییده چهارده قرص نمود و دخان یک قرص در قلیان خالی از آب وقت عصر بکشند بطوریکه هوا نرسد پس غرغره به روغن زرد کنند و غذا نان مع برنج طلا و روغن زرد
نمایند فاحفظه واجعله ذخیرة من الاسرار المکتومة ایضاً دافع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم دام پای ٹرنگ پنجاشه پوست بیخ آک ده ماشه و اگر زخم
قوی باشد بیست ماشه از هر قرص ساخته در حقه بی آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل
سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا روغن باشد اول مسهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند ایضاً شنگرف عاقر قرحا جیٹهه مدهه سهاگه اجواین نیله تهوتهه همه جو کوب
نموده چهارده ٹکری ساخته بسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه بگلی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند
و اگر بدین ضمن قی شود مضایقه ندارد غذا حلوا یا چوره شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی ست
و اگر دهن جوش کند برگ سیبن یا آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود امر بیل جوش داده بخور کنند ذرور مخترع و مجرب احقر برای خشک کردن زخم آتشک
کته سفید سپیاری سوخته سنگ جراحت هلدی سوخته سیندور دم الاخوین اصل السوس مقشر برابر باریک ساییده بعد استعمال مرهم رسکپور سه چهار روز اندمال زخم
قدری ازین ذرور چیده بربندند و هر قدر که دوا بچسپد دور نسازند و از جائیکه جدا شود دیگر ازین ذرور هر روز بچسپانند تا آنکه زخم خشک شود دیگر بود را سوخته شش ماشه
خرمهره زرد سوخته نیم عدد فوفل سوخته یکعدد نیله تهوتهه بریان یکماشه مرداسنگ کته سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند دیگر نافع قرحه قضیب
کیمخت چرم بود ار کاغذ مهره زرد سپیاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پهٹکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کندر هلیله زنگی سفید کشته سیندور رال مازو
گل انهی صبر گلنار انزروت مرکی ازین ادویه هر چه مناسب اند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم به روغن گل بپاشند دیگر مجرب چرم کفش کهنه سوخته
سوده ساییده بپاشند به تکرار ادویه ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر میشود دیگر که جراحت قضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را خشک کند
آمله بریان لوده پٹهانی پهٹکری بخته و اندکی نیله تهوتهه در روغن بریان کرده جمله را باریک ساییده اول بر جراحت اندکی روغن گاو مالیده بالائیش این دوا بپاشند
دیگر صاحب تکمله هندی نوشته که استخوان کهنه سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کته سفید سرمه سا کرده بر زخم پاشیدن برای التحام زخم و تسکین درد آن مجرب است

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته نکهه که دوای معروف ست هفت دانه اریٹه یا و سیر نکهه را جوکب سازند و با اریٹه ثابت آمیخته هر روز با ... اندکی
آب شب تر نمایند تا نرم شود و صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد و بطریق پتال جنتر بچکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو بار از دست بمالند تا شگفته
سفوف مسهل سیاه که بکالا جلاب معروف ست و در اخراج سودا و بلغم و استیصال مادهٔ آتشک بی نظیر و مجرب بمرات کثیرست بگیرند سیماب و گندهک برابر و هر دو را
یکجا در روز کهرل کنند و هر چند زیاده بسایند بهتر باشد تا که مقتر خواهد آورد بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین فزوده هر سه را خوب بسایند بعد ازان سنگ بصری مساوی هر واحد از
سیماب و گندهک آمیخته باز سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد و پس همه را برداشته در ظرف گلی لیپ چپانیند و کهرل شسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندانکه بر دو مقدار
دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه نه و بالا کرده نگه دارند که خشک شود و پس در ظرف
شیشه یا چینی برداشته دارند و چهار سرخ نهایت تا یکماشه در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل سوا شیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح المجربات
وزن سیماب و گندهک آمله سار هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری گیرو نیم جزو مرقوم ست **نوع دیگر** که در انجو بی برآرد سیماب گوگرد آمله سار
هر واحد یکدرم سهاگه شیطرج مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین سبزی دور کرده یازده درم در آب باسی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو سرخ
همراه شربت نبات **ضماد** بجهت شور آتشک از مطب آمله نیله تهوتهه سوخته بلیله سیاه کته سفید کیله برگ حنا مردارسنگ مساوی سحق ضماد نمایند و یکه کمیله مردارسنگ
حضض مکی رسوت گیرو هر واحد یکماشه بروغن گل ضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم ست و یکماشه هر دو اجزا سوده در
موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه باریک طلا کرده هفت حصه آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو روبروی بیمار بتفاوت
یکدرعه بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر ماده گاو با خشکه و پرهیز از نمک نمایند **مضمضه** نافع جوشش
دهن که از خوردن سیماب و رسکپور وغیره بهم رسد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله موچرس کوکنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده با قدری روغن گاو
و شیر گاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح کوکنار تنتریک مطروح ست و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست [illegible] هندی و پوست درخت
کچنال جوشانیده نیز مفید ست **مرهم رسکپور** که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول ست دم الاخوین سه ماشه رسکپور [illegible] ماشه با هم ساییده در
روغن زرد که یکصد و یکبار به آب شسته باشند ممزوج نموده بکار برند آنچه بایست از دو واحد اشود [illegible] کرده باشند و [illegible] ساییدن گوشت صالح [illegible] مرهم زرد [illegible] بعمل آرند
مرهم شنگرف که جراحت را زود با صلاح آرد و مجرب ست شنگرف نیم دام رال یکدام نیله تهوتهه از دو تا چهار سرخ بریان کرده روغن کنجد کم ادویه باریک ساییده بروغن
آمیخته ده بار به آب بشویند و بکار برند **مرهم سنگ پلپته** که در اندمال قروح آتشک غیر آن بی بدیل ست سنگ جراحت کهمان بید سنگیته هر یک شش ماشه مردارسنگ
یک و نیم ماشه رسکپور دو تولهٔ همه را باریک ساییده در روغن گاو سه تولهٔ که به آب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک عموا است روغن زرد هفت تولهٔ نیم
موم سفید سه و نیم تولهٔ رال هفت تولهٔ نیله تهوتهه ده ماشه و نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یکتوله و نه ماشه اول نیب را با سیماب بسایند
تا آنکه برگ مذکور سیاه گردد و پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد ازان ادویه انداخته حل کنند بقدری که حل شود و [illegible]
من بعد سه بار به آب شیر بشسته نگاه دارند **مرهم چوب چینی** که برای آتشک بی نظیر ست چوب چینی یک تولهٔ شنگرف سیندور سفیدهٔ کاشغری [illegible] سنگ
سنگ بصری چند رس سیماب هر یک سه ماشه کافت سفیده نه ماشه سیماب را با ادویه ساییده برگ شیشم یاو آثار سوده آب آن بر آرند و صاف [illegible] ده بار روغن گل نیم پاو موم
سفید چهار دام پیزند و هر گاه آب شیشم جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جوشش آتشک زائل گرداند و فساد خون را اصلاح آرد و خصوص آنگاه
بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج به پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر از این مرکبی دیده نشده [illegible] مجرب
در آمده پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ اندرائن پهلی ببول کتائی خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در ده آثار آب بجوشانند تا چهارم
حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند سه هفت خوراک ست هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت پاو سات [illegible] تولهٔ
با این هم کرده مینوشانند و انفع میشود **اقوال متاخرین** انطاکی گوید که برای قسم حاد داء فرنگ چیزی واجب تر از فصد [illegible] نیست بعد ازان تنقیه خلط

نسخهٔ حب توتیا

آتشک اثری عظیم دارد و بعده این حب قبض تیای نواب علویخان خورانند که ازان جوشش دهن هم نشود و مکرر بتجربه در آمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یک توله بلیله سیاه
سه توله کوفته در ظرف آهنی بدست چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالای
جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله بهمین قدر روغن گاو دهند و تا یکهفته برابر خورانند و بعد آن چهار روز فاصله داده اگر زخمی و یا دانه باقی مانده باشد
باید که باز تا یکهفته بدستور بدهند و از زوال بنوبة اشتها گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی نخورند و اگر بتدابیر مذکوره به نشود و اگر مناسب حال بیمار بود ماء الجبن بطریق مسهلی
بنوشانند و بعد تنقیه حب جیپال مداومت معجون سیماب و سفوف در نخورد که در قرابادین کبیر مرقوم است بکار بردن عظیم الاثر است همچنین حب سیماب و بلادر و سکپو و غیره
که ازان دهن بجوش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن و درد بحدی بود که تا دو سه روز یا زیاده هیچ قسمی از آب و طعام در دهن فرو رفته باشد
پس باید که فصد سر رو کنند و خون را فرو گیرند و غرغره بطبیخ کله پاچه بز کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ دگل بیا با نسه محمد اکبر مینویسد که اگر از خون ممتلی
باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر و یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش در سر و روی بود فصد رگ
پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت
لیمو و رب سیب و شربت زرشک بحسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و ادویه مرکبه دهند و این مطبوخ سنا فائده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره

نسخهٔ مطبوخ سنا

سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله سه درم پوست بیخ کبر یکدرم عناب سپستان هریک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هریک یکنیم درم
جمله را بجوشانند و شیرخشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف برای طبیب است و معجون شاهتره سه مثقال بطبیخ عناب هر صباح
خورانیدن در بیست روز مادهٔ او را خشک میسازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و خصیه سرایت کند این مرهم شافیه بکار برند شادنه غسلی و کندر و انزروت هریک یک مثقال

نسخهٔ مرهم شافیه

روغن گل دوازده درم موم سفید یکنیم درم و آیین فرو انزروت حل آنند انزروت شادنه اقاقیا گلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بجراحت پاشند و اگر هم ذرور مذکور آبله [illegible]

نسخهٔ ذرور انزروت

نکرده و این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یکدرم مغز زرد آلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سابیده بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام بمالند
و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر واقعی بود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و این
مسهل و هیجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هریک پنج درم تمر هندی آلو بخارا هریک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب الثعلب بادیان نیمکوفته گل سرخ
هریک یکدرم عناب سپستان هریک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیرگرم بنوشانند و آب تمر هندی مکرر ساخته باید که انگشت [illegible]
سوخته تر برآرند و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یافته اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش در روی و سر پدید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم
کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت را زود خشک سازد و گوشت در حال برویاند ذرور کندر و مر
و انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال او آنست که اول مریض بحمام برند و جراحتها را نیک بشویند و بعده ذرور مذکور بران افشانند و اگر از بلغم عفن عارض شود
تنقیه بلغم بحب [illegible] افتیمون و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و دو سه هفته یکبار قی فرمایند و غرغره بسکنجبین [illegible] نافع [illegible] سوده آمیخته باشند نفع دارد و عدس
گل سرخ حلبه تخم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه [illegible] قیروطی سازند [illegible]
و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هریک برابر باریک سوده بران پاشند و [illegible] افزاید خاصه گوشت گاو
منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زرد چوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویز یک مثقال همه را بسایند و بسرکه و روغن کرده در حمام
بمالند و اگر از سودا پدید آید اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حب [illegible] سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله پروردی و آنالیمرزی نفع دارد [illegible] کرده ان
پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند با آب گرم سودمند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای نقره مرداسنگ هریک دو مثقال [illegible]
سه مثقال گوگرد [illegible] یکدرم زرد چوب یکدرم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم [illegible] سوده بسرکه و روغن گل در حمام بمالند اگر جراحت باشد مرداسنگ کندر گل [illegible] و گل سرخ و انزروت
باریک ساخته بر جراحت بپاشند و تنقیه تا امکان بود و داروی قوی نمالند و تنقیه بدن کوشند و اگر طفل بود یا حامله بود و نتواند خورد و بدین معجون [illegible] مداومت فرمایند که [illegible]

ماده را ساکن کند و مجرب پوسته پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله ترنجبین شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بصد
و بیست مثقال فانیذ و یا کشمش که دو چند ادویه بود بسرشند و از دو درم تا دو مثقال بخورانند فائده آنجا که آبله فرنگ از اخلاط مرکب باشد بحسب ابدی در تنقیه و اشربه و اغذیه
تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد و اگر مانعی نبود میر عوض گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلو بخارا انگل بنفشه
و نیلوفر مویز منقی سپستان پر سیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه جاوزخشک خمی بابی زرشک دو عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خمیره بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج جمیع انواع مسهل باین نوع دهند غاریقون از غربال مویینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو دانگ
با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیمکوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پر سیاوشان
شاهتره هر کدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسه آب بجوشانند چون از نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون
عمل دوا قطع شود شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخود آب صفت حبی که درین کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثه مزمنه را سودمند است سیماب
سه درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک
سه درم کافور سقمونیای مشوی جدوار هر کدام یک درم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته با آب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند و یکدانگ با آب گرم
بدهند بعد از تنقیه کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند و باین نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیله زنگی سه مثقال کوفته بیخته
سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را باهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع اجزا را ده بخش
سازند هر روز دو بخش گرفته از آن دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند غذا شیر برنج بی نمک بقند سفید سوده و نان خمیری بی نمک
و با بچه بز و بزغاله بی نمک صفت سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیله زنگی پوست هلیله زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر
شانزده مثقال همه را باهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را
باعتدال بپوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش رو به پختگی آرد بسرکه و صابون بشویند و بخاکستر فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره
بسبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح بمیل زر در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را
بحال آورد و بالیدن این قیروطی سیماب برای بقیه این مرض بخت سودمند است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن پیه گرده بز که بسه
آب شسته باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه سه بخش کنند و هر روز یک بخش بجا
و به پس گوش و زیر بغل و کنج ران نرسانند و خود را باعتدال بپوشند و اگر جوشش دهان تشویش دهد نخستین چند روز بجهت تسکین درد آبیکه خبازی یا بنفشه در آن جوشانیده باشند
صاف کرده زبان دهان گیرند و در آخر که لعاب فلتن کمتر شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر جهت
آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل ده مثقال حل کرده آب بسه آب شسته در سایه خشک کرده
و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا اسفیداج سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود و استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل قوبا بر دست و پا و عضوی
دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو موفت را به بخار آن بدارند و یا آب نرا بلته کهنه طلا کنند و باشد که بعد ازین علت اندر دست و پا شقاق فاحش بهم رسد و بتدبیر
پیشتر یکدو علاج شقاق باید بعمل آرند صفت دوائیکه آبله فرنگ را سودمند است توتیای سبز پیپل سکپو قرنفل فلفل سیاه آمله مقشر سپاری دکهنی الایچی خرد دست گاوی
گوگرد آمله سار هر کدام یک درم سیماب یکماشه کوفته بیخته با آب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه بقدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب با آب لیمو وقت صبح و دو حب وقت شام بخورند
و یک حب با آب لیمو ساییده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز ننمایند اگر دهان آید برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب است
کات سفید فوفل کهنه هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود و سندور یکماشه در روغن ماده گاو سه دام همه را بطریق مرهم ساخته بر لته کهنه مالیده بر زخمها
گذارند تا هفت روز [illegible] آتشک را سودمند است [illegible] پوست بیخ آک [illegible] کرده هر کدام دو دام [illegible] همه را چهارده حصه ساخته

یک جمچه و یکی شام لیکن اجابت بالاکثیره مثل تنباکو در حقنه بکشند غذا شیر و برنج بی نمک در یکیفته شفا یابد عبد العزیز گوید که محافظت دندان از ضرر ادویهٔ سیمیات و حفظ بینی و چشم هنگام تبخیر آنها واجب است و مبالغه در سابیدن مشروبات سیمیه چوشش دهن کمتر آرد و مضمضه بروغن زرد یا بطبیخ پوست کنار یا آب یا سمین آنرا دفع کند و همچنین فرزرداو و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی و گاهی تحبس میشود سیماب در بدن و درد و مع اختلاج می آرد از مجربات برای اخراج آن اینست که سنا تربد تر بچله کوکر و آمله سار جو اکبار ریوند خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم تا چهل روز و شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی میگویند که در ابتدا بهترین تدابیر اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه مادهٔ آن موی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی ورطی باشد بمنضجات مناسبه آن اخلاط نضج دهند و بعد از آن بمسهلات لائقه آن اخلاط استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و عناب هر یک سه درم آلو سه دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از آن تنقیه بمسهل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و افتیمون در صره بسته بسفایج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در آن مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیم گرم نموده بنوشند و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفرا است و اگر بعد یک مسهل بار دیگر بهمان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را و بعد از استراحت در روز آخر حب ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محموده از هر یک دو دانگ کوفته بیخته باب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هر گاه محل یکند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون انگلی بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام دو درم بران چکانیده بنوشند و غذا درین ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر مادهٔ آن سودا متولد از سودا باشد منضجات آن قریب بمنضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک بمسهلات آن باشد ولیکن درینجا باید که افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر باشد و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین بدستور مذکور و از اشربه موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان و نفشه و شربت اسطوخودوس و گاه سکنجبین افتیمونی است اگر در مادهٔ آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای موی باشد شربت بنفشه یا شربت عناب با گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بیدمشک و در اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیرهٔ بادام و اسفاناخ بهتر است و اگر بچهٔ مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه دفعهٔ از زمان مرض دفعت قوت باشد بدنیست و حمام گاه گاهی مجوزیست لیکن بسیار گرم نباشد و در ان توقف بسیار ننمایند و از ترشیها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد و کرنی طاقت سازد اما علاج باد آتشک آنست که چون ماده باد آن خلط سوداوی است علاج اصلی آن دفع ماده آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصه آن که ذکر یافت و بعد از آن تناول مانند جدوار بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه و عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواء المسک مرخص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس است از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل الطیب و زرنباد و مصطکی بگلاب جوشیده با نبات سفید بنوشند و تالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافع است این را خصوصاً بعد از تنقیهٔ ماده و صنعت آن جدوار خطائی ده مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب برگ حنا شش مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب الغار صاف مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک ده مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه روغن سوسن روغن سیب کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد صاف ده مثقال پیه گردهٔ بز بیست مثقال موم را با روغنها بگدازند و صمغها را با گلاب بسایند و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را با هم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از آن نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از آن سه حصه نموده هر حصه بمالند ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و بر تمام مهرهای پشت و سر و گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا سر معده بمالند و بمقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بد است و بعد از آن رختهای گرم پنبه دار بپوشند و از هوای سرد و اطعمهٔ حامضه اجتناب نمایند و غذا شوربای بچهٔ مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیم گرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بیدمشک و تخم ششبی

و فرنجمشک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از دندانها در دهان پارهٔ نقره نگاه دارند و باسرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از جمیع حامضات لبنیات و بقول و اشباه
اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر درین اثنا عرق بسیار آید و دانهها تمام ریخته شود و اوجاع بالکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند
والا حصهٔ دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را بدستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بالصابون بشویند اولاً و بعد ازان بآب
سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصهٔ سوم را نیز بدان بدستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی از آنها
باقی باشد بران ازان موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را میتوان افزود و بشش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده ازین و مالیدن
آن بلا ترتیب مذکوره مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین ترکیبی بیقینه است و من آنرا تجربه نموده ام و بعنایة الله یافته ام و از مجربات من است و خوردن ترکیب
زیبق خصوصاً سلیمانی در کمال مضرت است و اگر با ادویهٔ مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویهٔ مسهله بزودی زیبق را اخراج می نماید اگر وزن زیبق و مقدار
شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر درین مرض چوب چینی است بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گر و بهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک است که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان
و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد و اگر ماده بسیار بود در علاج اهمال نمایند و در شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدیه است
که از یکی بدیگر انتقال کند و در فصل بهار و گاهی که اندر هوا عفونتی بهم رسد دران بلد بسیار افتد بالجمله سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفرای قریب
باستحاله سودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب
و اختلاف اعراض او از درد و خارش و غیره باشد چنانچه مذکور گردد و سبب فساد خون و احتراق اخلاط کثرت تناول اغذیهٔ حریفه و غلیظه جمله مثل ماهی شور و گوشت خشک گاو
و کثرت استعمال ادویهٔ گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب و غیر آنست که خون را فاسد کنند و دران این اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را
بعرق باریک دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و دران محتبس شود و جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب از خون غلیظ عفن تولد کند که بر گوشها آمده باشد
و طبیعت آنرا بظاهر تن دفع کند و بقول خجندی ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع است یکی خشک که ریم نکند و ازان وقت خاریدن
رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او بدیر باشد دوم تر که ازان ریم و زرداب سیلان کند
و گاهی ازان خون سیاه سائل شود و گاه باشد که دران حیوان مشابه بیضهٔ سپس متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن سکان واسع اخذ کنند
آن نیز از جملهٔ جرب رطب باشد الحاصل جرب بحسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و برودت و بساطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض میباشد
مثلاً آنچه بران صفرای حاد غالب بود سر بثور تیز و سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تپ عارض گردد و ازان زرداب جاری آید و آنچه بران خون
غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیاناً ازان خون برآید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بران سودا غالب باشد
بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفید رنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و ایضاً شیخ میفرماید که آنچه از شدت
و اتحصر و تیز سر از جمیع بثور بود خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض تر و در اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد مادهٔ جرب
قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنهاست در علاج و جرب متقشر خشک قوبا در غریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت برآید و بقوبا و قشف منتقل گردد
و انطاکی گوید که جرب از امراض عامهٔ ظاهر و سطح جلد است مادهٔ آن جمله حریف و مالح است با دمان مثل سیر و سمک سور و آنچه خون را غلیظ کند و اگر چه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از
اعظم اشیا که آنرا پیدا کند لحم بقر است و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت است مصحوب بخارش مطلقاً و تقرح غالباً و غایت آن فساد جلد
و انواع آن مثل اخلاط بافراط و ترکیب است و ممکن بود تحقیق اصل او کسی را که اندکی وقوف بر صناعت باشد زیرا که الوان تابع اصول مادهٔ او بود و آنچه ازان از صفرا باشد
باوجود زردی رنگ تیزی سرها و تلهب زیاده باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم باشد و الا [illegible]

در جانبین و برای مرکب حکم آنست که غالب در رنگ و ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا
بسیار افتد و ایضاً کسی که از بلد حار یابس مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب تحصافت ماده او اولین مسام ثانیاً در رنگ و جنش یافته نشود و بسبب تحلیل
کردن حرارت او چیزی که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و همچنین بسبب تکاثف ظاهر بشره و قوت حرارت غریزی به جلب مواد و پس اگر ساکنان آنها بسوی اقلیم سوم و چهارم
نقل کنند جرب با ایشان مبادرت کند و مثل بصره و اهوار هند کثرت تمایخ فصد و ماچون هوا انزاب گردد و اکثر آنچه جرب را احداث کند قلت ریاضت است مع تناول
اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست که جرب بسیار است و تولد کرم در آن و کثرت ریم و تقرح
بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضاً در نزهت مینویسد که حکه و جرب بثور و قروح
مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم است غالباً و گاهی عام گردد بحسب ماده و آنچه عظیم الذنوب مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب است و آنچه از جلد ظاهر نشود و بجاریدن
اذیت یابد حکه است و گویند که رقیق الکیفیة حار قلیل الکمیة حکه است و ضد آن جرب است و یا متقاوم جرب و حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحد است و همچنین
اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب است پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد دفع گردد و پس مجد الدین عار قوی الحمرت باشد و خطر
یار و نیز رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که ماده جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و از ین جهت متقرح بود و ماده جرب خشک صفرا است و یا سوداء
محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از ین جهت تری و قرحه نکند و چون حدتی در هر دو ماده واقع است بدان جهت خاریدن در این مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن
و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین عفص چون دوشاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و بادوشاب جرب
و جوششهای بد بسیار پیدا آید و علاج ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا و بار ایجی کنند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شده و رعایت خلط غالب نمایند
و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیف آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاسنی
شش ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد سپستان سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر تپ
باشد خاکشی پنج ماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل
و سرکه و گلاب هر یک یک توله با هم آمیخته دو گهری بمالند بعده بر بدن بمالند و بعد دو سه گهری آب غسل کنند و یا شاهتره چراینه کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد
یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیره عناب پنج دانه شیره صندل سرخ سه ماشه بعرق شاهتره بر آورده
شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تشنج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با
سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمر هندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه
کشنیز خشک عدس مسلم هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و یا زهلیله سیاه چراینه کشنیز خشک پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن
از خارش باشد عناب شاهتره چراینه و همایه تخم کاهی کوفته هلیله سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین داخل کرده بنوشند یا بزر پرسیاوشان گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد خالص عوض همایه هلیله
و سکنجبین کنند و اگر وانها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل سوده
آرد جو با آب کشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل کشنیزی یکتوله بخورند یا بالائیش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا آبکامه جوشانیده نبات دو توله
داخل کرده بنوشند و اگر با تپ باشد شیره همایه چهار ماشه شیره خیارین شیره شاهتره هر یک شش ماشه شیره عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند بعده آب کاسنی مروق
شش توله شیره خیارین شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه
کشنیز خشک چهار ماشه عدس مقشر شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را شیر حیاب مطفی خون و آب
کاسنی تازه و آب شاهتره سبز دادن معمول است و اگر با وجود ذات الجنب بنظاهر جلد آمده جوشش خاک بهم رساند عناب شاهتره بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده
شیره مغز تخم کدو و دانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دوم خیارین افزایند یا زهر عناب شاهتره کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم خرفه

سه توله بست و یکبار شسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعده آرد نخود و حنا مالیده غسل کنند و سه روز متواتر بعمل آرند و گاهی وزن نیله تهوتهه هم سه ماشه
کرده میشود ایضاً از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف ده درم باریک بسایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و دو درم میعه سائله اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب
متقیح را هیچ چیز مثل این نیست و مجرب کهنه در یکهفته زائل میشود و اگر زنبق در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کنند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعه
سائله برای دفع بوی کبریت است ایضاً معمول حکیم علویخان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم پنوار هر یک یکتوله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله
در سرکه و روغن گل هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند دوائی که در جرب طب و یابس عجیب التاثیر مغنی از سائر تدابیر است گندهک
چوک مرداسنگ سهاگه کمیله کته سفید پهتکری عفص هر واحد شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گهڑی از آب
سرد غسل نمایند ایضاً نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب نا ترنج یک عدد در سرکه انگوری بظرف مسی یا قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداخته گوگرد زرد پوست بلیله زرد
توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنوار پوست کدو سوخته حضض مکی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل بقدر
حاجت انداخته در هم سازند تا مانند مرهم شود و بر بدن بمالند ایضاً سفیده کاشغری ششماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیله زنگی هر یک چار ماشه چوک دو ماشه کافور یکماشه
همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره با عرق شاهتره میخورده باشند غذا کم نمک ایضاً گوگرد دو درم توتیای سبز بریان سیماب سهاگه
هر یک نیم درم در روغن گاو که بست و یکبار شسته باشند آمیخته بر بدن بمالند و بعد دو گهڑی غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیم آثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهارم ماند
صاف کرده از آن آب روغن که در ادویه خارش حمی آمیز نداشته بشویند بعده با ادویه آمیخته بکار برند بسیار مفید گردد ایضاً که دیگر وزنه دفع میکند سم الفار سه نیم ماشه کبریت
توتیای هندی هر یک هفت ماشه سائیده با روغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دسته چوب نیم تا چهار گهڑی بسایند بعده سوای سر و گردن و بغل و کنج ران جمیع
بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا گردن در سایه باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجاره که روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سم الفار با بلیده و تا
سوده در روغن زرد نسته آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ایما نمودم و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شد روغن که برای خارش بعدیل است بابچی یکتوله هرتال زرد
ششماشه سنکهیه چهار ماشه جدا جدا سائیده آمیز دیس و روغن سرسون پاو آثار در کوزه گلی که زیر او گل چسپانیده و گلوی او در چوب دو شاخی بسته باشند انداخته بر آتش گذارند
چون روغن خوب گرم شود ادویه مسحوقه اندازند و وقتیکه خوب سوخته شوند آن روغن را در طشت پر آب ریزند و از بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکه مسکه از دوغ
بر میآرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند و اگر بیمقشر شفت نه عدد و برگ کنیر سپید و یک عدد حنظل بابچی و سنکهیه در روغن مذکور
سوخته و از آتش فرود آورده حل کرده بکار برند جرب و سعفه و قوبا و سائر بثور که آب از آن جاری باشد مجرب و بیعدیله است نوع دیگر برای جرب طب و آبله که بسبب فساد
خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطبر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم است برگ کنیر سفید سه آثار خورد کرده در آب
یک سبوی کلان تا سه پاس بپزند بعده روغن کنجد پاو آثار در آن انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن
بالای آب آید آنرا از دست بر کناره جام جمع کنند بدستوریکه روغن از ماست میگیرند و در آن روغن توتیای سبز یکدرم سفیده قلعی دو درم شب یمانی یکدرم مرداسنگ یکمثقال
سنکهیه دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر از آن آب و برگ بدن را بشویند نیز فائده بخشد **سفوف** که برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک
و هر قسم آبله که باشد بسیار مفید است و خصوصاً بعد از تنقیه و بارها تجربه رسیده پوست هلیله زرد چهار ماشه پوست هلیله کابلی سی ماشه پوست بلیله چوب گز هر یک یازده ماشه
آمله هلیله سیاه هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ ششماشه ریوند چینی پنجماشه برگ سنای مکی بست ماشه کوفته بیخته هم وزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند
خوراک یکتوله یا نه ماشه صبح با آب نیمگرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند و الا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن ضعیف المزاج را کمتر ازین قدر
باید داد شربت شاهتره مدبر طبع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقه برآرد و جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین اخلاط صفراویه کند تخم کشوث سه درم گل سرخ
زرشک بیدانه هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم پرسیاوشان اصل السوس بسفایج سبز سنای مکی گل گاوزبان هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک بست درم پوست
هلیله زرد تمر هندی هر یک سی درم آلو بخارا گل نیلوفر تازه هر یک سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد دانچه کوفتنی ست نیم کوفته در ده آثار آب شاهتره یکشبانه روز

تر دوا نیند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه بر رود صاف کرده نگاه دارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماء الجبن گاهی بمغز خیار شنبر و سقمونیا اضافه می سازند و در نسخه دیگر
افسنتین رومی بسه درم [illegible] شربت ورد ابلیلج نیز برای خارش نافع ضماد کوکر که جهت جرب بارها آزموده است گندهک آملسار نیله تو تهه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک توله
همه را باریک سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار توله باشد آمیخته بر بدن بمالند و سه چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعد ازان حمام رفته آرد نخود در آب آمیخته
بر بدن مالیده غسل نمایند و سه روز همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بو چنین کنند که کافور یکدرم باشه و صندل سائیده باشد افزوده میشود ایضاً نسخه معمول آنها ایکه
گندهک آملسار کمیله بابچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز سه ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دوا آسمانی گون شود بعد ازان روغن چنبیلی
نیم پاو انداخته سحق بلیغ نموده بکار برند ایضاً معمولی برای خارش کبریت سیماب بزر البنج شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو که یکصد
و یکبار شسته باشند آمیخته بمالند ایضاً اکثر بعمل آمده گندهک آملسار نیله تو تهه سوخته سیماب پهٹکری بریان [illegible] هر یک شش ماشه سوده در روغن زرد که صد و یکبار شسته باشد
شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهڑی با آب نیمگرم غسل کنند و از آرد نخود بشویند در سه روز خارش دفع می گردد ایضاً که برای جرب بهتر ازین نسخه نیست تخم پنواڑ بابچی تخم ترب
کوکر هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یکدرم سیماب سه ماشه مغز تخم [illegible] ده درم از زرنیخ کافور
سهاگه بریان هر واحد یکدرم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی سحق کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهڑی با آب نیمگرم غسل کنند ضماد شنگرف که برای جرب [illegible]
شنگرف هشت ماشه نیله تو تهه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه [illegible] هفت ماشه سیماب سه ماشه حنا دو دام روغن زرد نیم پاو اول سیماب و شنگرف و مرداسنگ [illegible] ادویه دیگر
آمیخته کهرل کرده نگاه دارند وطلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهڑی غسل نمایند ضماد نافع جرب و معمول مجرب مرداسنگ سفیده کاشغری گندهک سفید حنای خشک هر یک
شش ماشه توتیای سبز کافور ریسکپور هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن زرد که بیست و یکبار در آب شسته شسته باشد آمیخته
وطلا کرده باشند ایضاً که جهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کمیله چوب چینی خشک هر واحد [illegible] نیله تو تهه نیم جز [illegible] کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیر آمیخته بمالند و ساق
در آفتاب نشینند طلا مجرب جهت جرب و حکه و کوفته کمیله مرداسنگ هر یک چهار دام نیله تو تهه [illegible] یکدام کوفته بیخته با برگ تنبول کهرل کنند تا همچون مرهم شود و بمالند و گاهی
برگ حنا و کته و خصوصاً روغن حنا افزوده بسیار مفید یافته نوع دیگر که جرب مطلق را مجرب [illegible] حکیم علی گفته که تجربه کردیم [illegible] کبریت و حنا هر واحد یک مثقال
پوست هلیله زرد و سیماب مقتول [illegible] هر یک نیم مثقال فلفل [illegible] روغن [illegible] بیست مثقال بدستور معمول مرتب سازند شب طلا نمایند صبح در حمام با آب [illegible]
و سرکه بشویند و عماد الدین محمود طلائی ایشان مخلوط بسرکه تجربه کرده لطوخ برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح [illegible] بدان لطوخ کنند جرب را از جمیع
بدن برطرف نماید نفط سفید زرنیخ زرد هر واحد یکدرم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم بکار برند نوع دیگر از مجربات حکیم علی زنگار یکدرم حنا
ده واوقیه هر دو را سائیده بروغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صبح بشویند مرهم نسخه حکیم علوی خان سیماب دو توله نیله تو تهه شش ماشه حنای خشک
نیم پاو روغن [illegible] گاو [illegible] همه را در ظرف آهنی با دسته آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهڑی آرد نخود با آب آمیخته بر بدن مالیده
از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند مرهم که جهت آبله خارش آتشک فائده دارد [illegible] صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک
دو توله کافور چینی سه توله سائیده روغن گاو نیم پاو یکصد و یکمرتبه با آب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت بر [illegible] مالیده باشند [illegible] معجون شاهتره دافع فساد
خون و گرمی مزاج و مفید جرب و حکه پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله برگ سنا مکی هلیله زنگی هر واحد [illegible] شاهتره دو توله [illegible] اصل السوس [illegible] درم
تخم خشخاش دو مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده سه چند آن قند بقوام آورده آمیزند معجون که برای جرب بدین مجرب نوشته تربد سفید چهار درم مغز چلغوزه
ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس سه نیم درم مصطگی دو مثقال زرد چوب دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته باشند معجون [illegible] خوراک
یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال [illegible] یک مثقال در آب پخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته اقوال مجربین [illegible] گویند که در جرب حاد که از عفونت
خون [illegible] حادث میشود باید که ابتدا فصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره [illegible] نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجه جرب [illegible] بسیار نفع کنند
[illegible] دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم سائیده بسرکه در روغن گل سرشته در آفتاب بمالند تمام

طلا کنند دیگر کندش و مغز هر دو سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر زرنیخ سرخ و زرد و مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ غار هر دو نوشادر
زراوند سائیده بسرکه و زیت سرشته استعمال کنند دیگر زراوند طویل مغاث کندش مر اشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر مرداسنگ چرک نقره بسرکه و زیت آمیخته
بکار برند دیگر برای قوبا و سعفه و جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ مامیثا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب
کشته دو درم سائیده بزیت آمیخته استعمال نمایند دیگر برای جرب رطب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا افتیمون بسرکه و روغن گل سرشته بعمل آرند
دیگر کندش بورق خشک زراوند طویل اشخار سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سائیده بزیت و روغن گل
و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثآلیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافعست شیخ میفرماید که روغنها باصحاب جرب ضرر کنند و تجفیف ایشان را انفع و هر اگر
صحیح نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود و آن استفراغ است بتنقیه اخراج اخلاط حاد محترق و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر جرب رطب چنانچه در
اغذیه این باب دانسته اند و استعمال اشیای مائیه تنقیه کامن از عسرت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضاً از خارج و جماع اصلا ترک نمایند و از
مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون بهلیله زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و افسنتین است و گاهی در ان گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود و گاهی
در ان ماء الجبن بخاصیتی که اندرانست و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضاً مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ النفع است طبیخ جیده بگیرند هلیله زرد مویز هر واحد بیست درم
و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جمله آب دو ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم در ان مالیده باز صاف کرده غاریقون یک درم داخل کرده
بنوشند حب جیده که آن حب شاهتره است بگیرند هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم مدام بآب شاهتره بسرشند و بگذارند
تا خشک شود و چند بار تسقیه نمایند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند دوای قوی جیده برای جرب مزمن بگیرند هلیله زرد و هلیله
و آمله و بلیله کابلی مقشر هر واحد یک درم تربد ده درم و افتیمون سرشته قرص سازند شربتی برای اسهال تام از ده تا پانزده تا بیست درم بآب گرم و گاهی در ین سقمونیا داخل
میکنند نزد شرب و گاهی از جرب ردی مزمن خلاص میگردانند و دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی بعده یک روز در میان تا سه روز و یا سه روز ترک نمایند
و معاودت بتواتر کنند و یا در میان فقره یک هفته هر دو حب نمایند و مسالجه پخته کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آنست که آن را در آب کاسنی ترکرده
بنوشند و با آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج و مقدار یک درم از ان صبر باشد از یک درم تا یک مثقال بود و چون متحمل او ست آن نباشد
ترک نمایند و ایضاً نقوعات اجاصیه نافعست و یا بگیرند رب هلیله زرد متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از ان برای جرب رطب از نیم درم تا ده درم بشکر بخورند
و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن ببعضی مخلوط سازند و گاهی با یکدیگر آمیخته از ان ربوب
و حبوب ساخته شود و ماء الجبن با افتیمون نیکوست چون هر روز بدستوری که در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با هلیله و آب افشره شاهتره چند روز متواتر ایضاً
نافعست و آنچه قائم مقام منقیات برفق ست آنست که حب صبر سقمونیا و زعفران مرتب سازند و از ان هر شب شربتی بخورند و این نسخه بگیرند هلیله زرد صبر سقوطری
کتیرا گل سرخ هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضاً بگیرند از دوا آنچه در ان برنگ می افتد و مذکور شد هر روز یا در روز تا سه درم و گفته که چون استفراغات
بکثرت نمایند و از ان فائده یافته نشود بسیار اولی آنست که تخفیف نمایند و بر آشامیدن صاحب خلط هر روز صبح و شام بیست گندم بشکر و آب بسیار اقتصار
ورزند و گفته اند آنچه صاحب جرب با این علاج تشفیه را نافع بود آنست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یک سیر و یک درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم
آب عناب بدان مخلوط کرده اند و این از تجربه کریم علاج بالغ النفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ
و قنبیل و عروق است بسرکه و روغن گل سرشته و حب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر از ین گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب عنب الثعلب و روغن گل
عام برای خفیف است و برای آنکه اندک قوی تر باشد زنگار البنج است بسرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضاً آب انار ترش و روغن گل و بورق
و بهتر آب انار آنست که در ان قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد عدس و مغز و سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد
مثل معاجینی است که حاجت خوردن آنها اصحاب قوبا و سعفه و بهق میشود اعنی آنچه نرم تر از آنها باشد مثل اطریفل صغیر بالقیمشش و ایضاً مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره

هر واحد دو درم هلیله زرد چهار درم و قشمش مسهل و چند بهم و آمالا و ادویه موضعیه برای جرب همه آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند انچه دران جلای او با تقویت جلد
و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب بلوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس سپیده و آرد عدس مقشر و ایضا اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاسته و عصفر و آب کرفس [illegible]
غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط با آب نعناع و راتیانج بسرکه و زراج بریان خصوصا زرد بسرکه و روغن گل [illegible]
قلقند و اخوات آن و خرزهره بسیار قوی است و گاهی کفایت کند سرکه که دران برگ او را تر کنند پس با روغن کنجد بیامیزند و گاهی با ادویه حاره مثل روغن گل مخلوط بیامیزند
تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی برای قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویه حاده قبول نکند و از انچه تجربه کرده شده تخم جرجیر است که [illegible]
آن بگیرند و جرب را خارانیده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون نشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکست و دوای جرب [illegible]
و با سرکه خمر بسایند و در کوزه گلی کرده در جای نمناک تا یکماه دفن کنند و بعد ازان بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ النفع است [illegible] زیبق
مقتول و زنجار نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و سماق و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصارین [illegible] بکار برد
در باب دیگر و قثاء الحمار و ایضا پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد چرب کردن بمسکه و پس ازان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زایل شود و گاهی
قردمانا بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشد و آمالا از ادویه مرکبه جیده آنست که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و بسرکه و روغن گل طلا نمایند [illegible]
و بران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولا بسرکه و اشنان سبز با آب گرم بشویند بعده آب سرد بعد ازان بروغن مالش نمایند و دوای [illegible]
مساوی بسرکه یکهفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضا زیبق مقتول و میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضا [illegible]
و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضا کندش یکجزو مغزه سه جزو بسرکه طلا کنند و چون ادویه قویه مجففه محلله یا [illegible] استعمال کنند عقب آن [illegible] مثل
روغن [illegible] و مانند آن [illegible] استعمال کنند در جرب
یابس چیزیکه [illegible] زیبق مقتول [illegible] حتی المقدور از نواحی معده و اعضای کریمه [illegible] علاج جرب یابس [illegible]
[illegible] حجامت ساقین در جرب فاحش نفع [illegible]
جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد [illegible] اندام [illegible] مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ هلیله و سنا و مویز بنوشند و صفت آن اینست پوست هلیله زرد
کوفته پنج درم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند بآتش معتدل تا آنکه یک رطل
آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشرده دوازده روز تا پنج [illegible] هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد ازانکه قبلا [illegible] باریک ساخته
یک مثقال آن [illegible] بادیان سرشته حب ابسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آنرا با این حب بدهند منفعت بین نماید و حب [illegible] همانست که
کثیرا و غیره یکدرم است و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته [illegible] از مثقالی تا ده درم [illegible] بعد آن آب [illegible] صاف کرده [illegible]
بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب است اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یکدرم تا یک مثقال [illegible] بخورند [illegible]
بدن از خلط ردی پاک شد باید که اطلیه مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویزج قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده بسرکه و روغن گل
سرشته در حمام بدان طلا نمایند و دیگر زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند دیگر [illegible]
[illegible] قسط و کندش هر واحد دو درم میعه سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بران خواب کنند صبح در حمام با اشنان فارسی بشویند دیگر [illegible]
بسرکه سائیده در حمام طلا کنند و دیگر برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل یا مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده و بروغن گل و سرکه
سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعده بآبیکه دران مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند و دیگر کندش و کبریت ابیض [illegible]
مساوی خاکستر چوب انگور هموزن همه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و با آب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند و دیگر عروق [illegible] درم
زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خرزهره و برگ سوسن و حنا هر واحد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر باین ادویه صلاح یابد بهتر

در قول صاحب کامل گذشت و نوعی دیگر از جرب نیست پس می باید که فصد کنند و استفراغ بطبیخ افتیمون یا یک مثقال ایارج نمایند صفت مطبوخ نافع این نوع پوست
هلیله زرد هفت درهم سنای مکی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یک قبضه افتیمون دو درم تمر هندی پانزده درم گلقند بغدادی پانزده درم تربد یک درم حجر لاجورد یک دانگ
محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک مثقال حب نافع جرب هلیله زرد یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم و این یک شربت است
و آنچه آنرا انفع کند طلا ببزر شیح ترکی مسمی بسم الفار یعنی تراب الهالک بروغن گل سرشته و زیدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب است که در اجزای آن مثل بچه قمل متولد شود و آن مختلف الصور
بود و من آنرا مشاهده کرده ام علاجش تنقیه بدن از اخلاط فاسده متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال اطلیه که در علاج قمل و صیبان ذکر خواهم کرد محمد زکریا گفته که چون جرب برای
ناقهین عارض شود لزوم حمام غیر حار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرده و هلاک شده و گفته که آنچه جرب را انفع بخشد آنست که نبز را شاهتره بخورانند پیش آن شیر
ابو منصور گوید که در علاج جرب یابس کفایت میکند حمام دائم و دلک بدن بغیر آنکه عرق آید پس اگر امر دشوارتر باشد اخراج خون بفصد حسب قوت جرب کنند و در هر ماه چهار
طبیخ هلیله بنوشند و لزوم ماء الجبن نمایند و با طلیه مرتب از میعه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل باشیای چرب نمایند و شراب با آب بسیار ممزوج کرده
بنوشند و اما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و با طلیه مرتب از خربق و کندش و بورق صناعت و مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند و در اغذیه ترشیها میل سازند
صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم مامیران چینی دو درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم
همه اسوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا در ثلث رطل بماند بران افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم ترنجبین حل کرده بخورند و از این شربت
متوالی بنوشند و یا آب افشرده شاهتره تنها با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب در قول خجندی گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال
تا دو درم سفوف نافع برای جرب پوست هلیله زرد را جوکوب کنند و در یکنیم غمره آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آنکه قوت او در آب آید پس صاف کرده
ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و از آن پنج درم تا ده درم بشکر مثل او بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتیمون و اسطوخودوس بسفایج می سازند
و برای جرب و جمیع امراض سوداوی نفع میکند و ایضا گاهی از هلیله کابلی و تربد و افتیمون همچنین مرتب میکنند پس آنرا صاف کرده صبر و غاریقون دران داخل می نمایند
و هرگاه قریب بخشک شدن رسد از ان اقراص و حبوب می سازند و تنها و با مطبوخ و با ماء الجبن برای جرب کهنه بخورانند صفت نقوع نافع جرب چون مزمن شود
بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلو بخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بران انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوش دهند بهتر باشد
و گاهی دران سنا و شاهتره می افزایند و از ان هر روز چهار اوقیه می نوشند صفت معجون برای این هلیله زرد بگیرند و شاهتره و سنا هر یک نیم جزو شمش بمقدار یک دران ادویه
سرشته شود و هر روز بقدر بیضه بخورند و لزوم با ماء الجبن مع هلیله و شکر آنرا نافع بود و قرص برنگی نافع جرب در قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه را استاصل گرداند صبر و آب کاسنی
تر کرده است سه روز بخورند و سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یک درم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن بود و دران انکه
بادیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب او تشنج افتد در غذا او ضیمت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند و چون اسهال کثرت نماید بشوی و هر روز
تمر بپست گندم و شکر با آب بسیار و دوغ ترش کنند و غذا بارد و سحوم حریره سهل الانهضام سازند و شراب با آب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیه مالحه و حریفه و توابل و عدس و شرب
و بادنجان و قدید و لحوم شکار حذر کنند طلا برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که ثآلیل را قلع نماید خبث الحدید و کندش و مورد خشک و زراوند طویل
و اشخار و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلب که سفید بود و مرداسنگ و دخان و کبریت سبز و زرنیخ زرد و سرخ و مازو و زنگار و سفیداب و حب البان یا ویچ
سوده بروغن گل و زیت و روغن غار سرشته استعمال کنند و اگر ترحه شود و حب الآس و پوست انار و قلقند بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند و یا برگ مورد و شونیز و زیبق مقتول بسرکه
و روغن گل طلا نمایند و یا برگ دفلی در سرکه یک شبانه روز تر کنند پس با آب بجوشانند تا آنکه سرکه قوت او بگیرد صاف کرده با مثل او روغن کنجد بپزند تا سرکه فانی شود و روغن بماند صاف نموده
بدان مالش نمایند و یا بگیرند مامیران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و عروق و کندش هر واحد یک جزو مغز سه جزو و بسرکه سرشته طلا کنند ثابت گوید شخصی را دیدم که جرب داشت روغن گل و
سکنجبین بر وی ریختیم تا سه روز نوشید صحت یافت و ابن زکریا گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جرب و حکه محتاج بشیرین کردن خون اند و این باغذیه لطیفه میشود
جرجانی و ایلاقی می نویسند که اول فصد باید کرد و پس مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و تمر هندی استفراغ کردن و برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق است و بعد

صفت مطبوخ هلیله

صفت حب هلیله

صفت روغن دفلی

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یک درم تا یک مثقال در آب کاسنی یکشبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا نه روز
و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آنکه نه درم یا نه مثقال خورده شود و باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند صفت مطبوخ شاهتره نسخه ابن
هبهان (?) مطبوخ هلیله است که در قول ابو منصور مذکور شد لیکن بجای وزن شاهتره هفت درم است و مغز خیار شنبر پانزده درم و شیر خشت سی درم عوض ترنجبین بیست درم
جرب را سود دارد و حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم [illegible] ده درم
چوب [illegible] ده درم بکوبند و بشهد سرشته شربت سه درم تا چهار درم با آب فواکه و قرص [illegible] صاحب [illegible] را سود دارد و نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شد و بعد این تدبیر با ادویه طلا
کردن استعمال نمایند بگیرند [illegible] و چرک نقره و تنبیل و مرداسنگ و زرد چوبه برابر بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مرداسنگ زرد چوبه [illegible] کندش هر یک مثقال
تنور کهنه گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند دیگر که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر تخم ریواج بست درم مغز تخم زردآلو بست درم سیماب کشته ده درم نمک طعام ده درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و با حرارت طلا نمایند در حمام و اگر
بار دیگر طلا کنند روا باشد دیگر که جرب خشک را سود دارد و قسط شیرین کندش هر واحد یک درم سیماب ساییده بسرکه روغن گل هر یک پنج درم [illegible] طلا کنند دیگر که جرب خشک را سیماب کشته [illegible]
روغن گل در هاون بمالند تا چون مرهم شود و در گرمابه طلا کنند دیگر خبث الفضه و مرداسنگ کشنیز سوخته گلنار قنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلا کنند [illegible]
ده بار ابن هبة الله گوید که علاج جرب رطب و یابس [illegible] باسلیق و تنقیه (?) مزاج و تسکین احتراق خون شرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال بمطبوخ [illegible]
و شرب آب شاهتره و هلیله و شکر و در آخر ماء الجبن کنند و بعد از آن اطلیه استعمال نمایند صفت طلا برای جرب یابس [illegible] و چوب [illegible] نمک [illegible] قسط کندش [illegible]
یک درم [illegible] ساییده بروغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و بآب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش بدن بروغن کافور کنند صفت طلا برای جرب رطب برگ
خرزهره کندش سیماب کشته و اشخار و مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و خزف تنور و مر مساوی ساییده بسرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند و باشنان سبز [illegible]
و بر بدن آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند خضر و قرشی میفرمود که ابتدا الفصد کنند و استفراغ ماده بمطبوخ فواکه یا طبیخ افتیمون یا سفوف سودا یا ماء الجبن
یا شیر با افتیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره [illegible] و حجر ارمنی در استعمال صبر و پوست هلیله زرد [illegible]
یک مثقال با آب کاسنی و در علاج آن بغایت نافع است و در هر روز [illegible] شکر با آب شاهتره یا سکنجبین با شربت لیمو و شربت شاهتره با نقوع [illegible] استعمال کنند
و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکوست و این سفوف مبدل مزاج با ماء الجبن جید است بگیرند طباشیر و زرشک و گل سرخ و بزر قطونا و مغز تخم بادرنگ و خیار و کدو شیرین
و تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر را با استعمال نقوع زرشک آلو بخارا و گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیره تخم خرفه و شکر
می افزایند استعمال میکنند و اگر آب شاهتره و آب کاسنی با شکر بنوشند انفع بخشد و گاهی در آن مثل هلیله سیاه و گاو زبان تر میکنند و از اغذیه مزوره [illegible]
مثل بقول بارده رطب چون کاسنی و بقله حمقا و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و [illegible] و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم بره با ناردانه ترش و لحم جوجه مرغ و ماهی
بود و تقلیل لحوم کنند و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه و شکر نمایند و حریره های جو [illegible] سفید باجات ساذجه و اطریه حامضه و اکتفا از دسم و لا سیما روغن کنجد و بادام
و روغن گاو و مانند آن از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب سرد شیرین ارباب جرب را نافع است و از تجربیات است که آرد [illegible] ایشان [illegible]
سرشته بپزند و بروغن بادام و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافعتر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن بآرد ترمس و نمک و لیمو و [illegible] و تدهین بروغن
بنفشه و روغن حنا و مالش در آن بروغن گل و سرکه با اندک آب کرفس و قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام پارچه های نرم از کتان نظیف بپوشند و بعد استفراغ بالغ
و نقای تام از مواد محترقه بکبریت و زیبق مقتول و کندش و اشق و زنگار و نوشادر که بالنصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آنها نمک اندرانی و مثل همه انار دانه بریان
باشد و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خرزهره سوده [illegible] و سرکه [illegible]
بروغن کنجد سرشته است و نطول قطران نافع بود و غسل با آب های شوره یا آب حمات نافع است و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک ساییده بگلاب و سرکه آمیخته
بدن طلا نمایند و بلحم خربزه مالش کنند و با آب نیم گرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد سبوس گندم با [illegible]

پوشیده باشند نباید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل آن از سینه و پشت و بر فم معده نهند بعده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام بر آیند از جرب صحت یابند خصوصا
از جرب رطب و سیما اگر بران یکهفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه زیاده از مفرحات یاقوتیه تخییری از اشربه مقوی قلب
مثل شربت گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مواد را از قرب خود با ظاهر دفع کنند
اولی و اتم باشند و اگر این سفوف بدهند جائزست نسخه آن بگیرند گوگرد خام ده درم مامیران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم با هم آمیخته هر روز پنج درم
بخورند و این وقتی دهند که اگر بسوی او حاجت افتد و در عمر من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا از جرب را نافعست بگیرند بیضه مرغ ده عدد و در سرکه بسیار تیز ترش
بخیسانند تا آنکه پوست آنها نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او بروغن گل و سرکه که باقی مانده مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام درست شود بمالند و ایضا مرداسنگ
بسرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحدة را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب اولا فصد و اخراج خون ست پس اسهال بحسب خلط غالب
و اگر غالب صفرا باشد اسهال بادویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند
آلو بخارا و تمر هندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبیخ این سنا و شاهتره
افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابو منصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول بارد و رطب و حسای جو و شوربای کم مصالح
و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیه اطلیه لینه که دران جلا باشد مثل آب آلو خیار و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر از ان افتد آب
کرفس و سرکه و روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضا فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یکهفته راحت داده استفراغ بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله و سنا و شاهتره
و مامیران و فرفستین کنند و یا حب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج و سطوخودوس و تربد که دران صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن رسد
پس از ان حبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ و ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد
و اما اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شد و طلا که دران کندش دو درم ست و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خربزه که در قول ابو منصور مسطور شد قوی
و بالغ النفع ست و ایضا مالش بادهان معدنیه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کنجد کنند و طلا بعلک الانباط محلول بآب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود
و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویه مسهله از جنس آنکه اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و تحبیب اطلیه که دران ادویه محلله بلغم و مخففه غالب بود و اما
جرب یابس که علاج آن مشکل ترست معالجه آن اولا باغذیه و اشربه رطبه و استحمام بآب شیرین و زیادتی در غذای جرب مثل شوربائی که دران روغن کنجد و روغن بادام و مسکه تازه
مستعمل و مانند آن بود از آنچه دران کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نمایند که مسطور شد بهاء الدین مینویسد که نخست
اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود مجربست و نسخه آن در علاج آتشک
مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند بطریق آن نقل هواست و اصلاح هوای مسکن بضد طبع ماده و ترک جماع و چیزهائیکه مولد ماده باشد و استعمال غذا باقتضا
ضد خلط و طعامهای کم نمک چرب بگوشت مرغ و گاهی با انار دانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبک نافع عظیم آید و مداومت حب الشفا
نافع بود و ملازمت چهار درم معجون زنبق عظیم نافع بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سودمند باشد و کهنه را انفع آید و اگر از رگی که میان
انگشت میانه و انگشت شهادت ست از هر دو دست یکبار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صحت یافتند و دیدم که هر که شیطرج را گرفته دو سه روز گذاشتند و بعد از ان
در حمام بر خود مالیدند هر جاییکه گر بود بدین طور ساختند و بعد از ان بآب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند تا تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر زائل نشود و
از آنکه کهنه شده باشد بحال بدن دارویهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود او دبیران نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوء القنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده شد
باین حال و الله کنند به آنکه این ماده گرم فضله الیست که از جگر دفع میشود و بنا برین مناسبت تمام میان جگر و دست بیشتر در دست و میان انگشتان او اظهار شود و باجمله گوگرد
و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته و ریاست گاوی سرشته طلا کنند و دیگر زرنیخ زرد و زراوند و مرداسنگ و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی کوفته
بیخته با روغن زیت یا گنجد مرهم سازند و طلا کنند و میر عوض گوید که اگر بانبی شود فصد کنند پس از ان بر طبق غلبه هر خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن را پاک

و هلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهتره خشک هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم افتیمون رامع سه درم مامیران چینی و یکدرم ریوند چینی هر دو کوفته در
پارچه صره بسته در وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنب الثعلب خشک بست درم و اگر تر باشد با تکبیره تمر هندی از لیف پاک کرده بست درم عناب سپستان هر یک
سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیر همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و از آن یک شربت بحسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند
و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد به یک شربت اقتصار کنند
و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یکدفعه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس
بپارچه پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند بعده بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت
مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب مقدار صالح و ممزوج نموده بمالند و بسوی خانه سرد بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس
بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورتیکه جرب در نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد
لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین معمول باصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آنکه مزاج او باعتدال آید و بحالت طبیعی عود کند و اگر
مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان
در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بران مع این تدبیر تا آنکه کم گردد و زائل شود یا بتطلیه او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق
اول آنزه من بهتر است صفت طلا بگیرند خاک سیماب یکجزو اقلیمیای فضی و قشل او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک بسایند بعده
میعه سایله یکجزو و روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند بعده بران اندک سرکه کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند
و در یکحصه سرکه آمیزند و حصه دیگر بغیر سرکه بگذارند بعده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یکروز بحصه که دران سرکه باشد و روز دوم بحصه بغیر سرکه و روز پنجم
در حمام داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از انکه عرق کند بعد از ان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خربزه کوفته
مالش نمایند پس هرگاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و آلو با هر موسی
بن سیار صاحب این نوع جرب را در اول امر او امر باقتصار بر سرکه و روغن بست روز و شرب سکنجبین میکرد و بعده امر بقعود در آب چشمه کبریتی و استعمال حمام و بعد آن
روغن گل میفرمود و برین زیاده نمیکرد پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه دران اثر کرده باشد پس اگر حال بدن
و سحنه او بدگردد و لاغری و خشکی پدید آید ماء الجبن و روغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دو امر یعنی ترطیب بدن او و تغییر خلط موجب این نوع
جرب بسوی رطوبت منده جمع کرده باشند و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر به پرهیز تام میکنند چنانچه ذکر کردیم بعده مشی هر روز بمقداریکه بدن او گرم
و تر گردد و بعد از ان جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارجه از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود است غیر آنکه آنچه
وصف آن کردیم احمد و اسلم است و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بهر آنکه در مقداریکه ذکر کردیم کفایت است انتهی. و گیلانی مینویسد باید دانست
که انها امور خطیره و علاجات بعیده از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب آنست که مریض را مدتی مدیده روغن گاو در آب گرم جوشنده گداخته یا مسکه بهمین طور گداخته
هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آنکه به ده یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد بعده اگر خواهند مسهلات بنوشانند
و بهترین آنها حب صبر مذکور است و یا مرهم جرب یعنی کبریت در روغن و پیه گداخته باندک بیعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این
تدابیر بترتیب مذکور جمع کنند امید است که از ان اثری ازین نوع جرب باقی نماند نوع دوم جرب معروف بجرب دودی است و این در دانها بیشتر از نوع اول است
و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکه قریب بود که مریض گریه کند و صورت او اینست که دانه آن در جائی از جلد ابتدا کند بعده آنچه دران باشد بسیلان آغاز
نماید تا آنکه اخذ کند از جلد مسافت بقدریکه از انجا دانه دیگر بزرگتر از دانه اول پدید آید و میان هر دو خلطی واصل شود که از دانه اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانه
اول و الم در دانه دوم بود و همه بدان باین صورت باشد و چون دانه چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه از ان سیلان کند مسافتی از جلد بعیدتر اخذ نماید و همچنین تا

بر مفاصل واقع شود آنچه سیلان کند از دانهٔ اول تا دانهٔ دوم از ان حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانهٔ اول رفتار کند تا آنکه بدانهٔ دوم
برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند
از ان آوازی مثل آواز بچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع ست بهر آنکه چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب او نماید و بچیزی که
قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هرکه غلطی در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط جرب
این نوع جرب خلط مرکب ست که دران سوزش و تیزی بود و دران رطوبت تسته دسمه باشد و آن رطوبتی ست که چون در امعا بود از ان دیدان و حب القرع تولد کند و هرگاه
بادی خلط دیگر مرکب شود و مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام زیر جلد درآید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیه بدن مریض بحسب امکان نمایند اعنی
بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خار خسک بابونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف تخم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر مامیران چینی
سه درم خربزهٔ خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد و بیست صد درم از ان صاف کرده
یکدرم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیمگرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یکهفته بعمل آرند اگر قوت او متحمل
آن باشد بعده تا یکهفته ترک نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس او دران طول ندهند
بعد ازان این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر واحد ده درم پوست هلیله زرد پوست بلیله ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافث قنطوریون
و اسطوخودوس غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم مامیران چینی کوفته یکنیم درم مویز منقی بیست درم همه را [illegible]
مطبوخ بپزند و یکصد درم ازان صاف کرده پنج درم شکر سوده دران آمیزند پس عسل خیار شنبر علیحده برآورده پانزده درم دران مالیده نیمگرم نوشانند و ازین مطبوخ سه مرتبه
بنوشند اگر قوت متحمل آن باشد و یا دو شربت و اگر قوت او احتمال این نکند الا یک شربت بران اقتصار ورزند و لزوم پرهیز نمایند و امر بخوردن جلنجبین سه روز کنند و اگر در مزاج او
حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حالت واحد باشد
اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد پس استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب کم دیده شود بعده این طلا
کنند بگیرند سیماب رجراج که استعمال نمیکنند و بنجاکستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس بگیرند کندش برگ خرزهره و مامیران چینی و اقلیمیای فضه و توبال نحاس
هر واحد یکدرم و همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز در هر روز یکبار وقت شب و صبح در حمام داخل شوند و باشنان و اندکی سرکه
مالش نموده بدن را برگ کنار یا خطمی یا بهر دو بشویند و بدن را بکدام روغن مس نکنند و طلا را ترک نمایند تا آنکه همانه جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز بدارند
که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق ست نوع سوم جرب معروف بجرب ناری ست و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آنست که این
بخار دو نمله الم آرد و خارش نماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب شدید الحمرة باشد و خارش او لذیذ بی الم بود و هنگام نهادن دست
بران بخارات حاره بر خیزد و ریم که دران جمع شود حاد رقیق باشد و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف ست که از مخالطت
رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مریض از هر دو دست و هر دو صافن اوست اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ هلیله زرد و تمرهندی
و آلو که ذکر او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد ازان بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمرهندی از لیف و تخم او
پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد و گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط
ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بران آب بقدر واجب اندازند و روز در آفتاب دارند بعد ازان هر روز یک قدح ازین آب با پانزده درم سکنجبین ساده
بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم روغن گل بران اندک مامیران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه غیر کهنه انداخته یکجا حل کنند و شب طلا نموده
صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک بآب و باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بروغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند
و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکوست نوع چهارم جرب معروف بجرب طب ست و صورت او آنست

حب دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و از این دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته بشکر آغشته چسپیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماء الجبن صاف کرده سکنجبین یک
ارد روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه اسهال افراط نماید که دران حالت چهار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن
در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست که دانه
بزرگ متفرق در بدن بود چون بگشایند ازان خون سیاه یا چیزی زردابی سیلان کند و او خارش نماید مرکب باد رد و سبب فاعل او خلط سوداوی ست که خون فاسد غلیظ
باو آمیزد و این خلطی ست که چون در بدن کثرت نماید بجذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان باین جرب هلاک گردد
و این نوع جرب باهل بصره بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شور مثل کواميخ حریفه و علاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین
باشد در صحت و سرعت طمع نبود و چون از امتلای بدن باشد شفای او سهل تر بود پس علاج عام او آنست که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته مقام
او نکنند و اگر وقت گرمای شدید باشد ایضاً معالجه او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسیلم هر دو صافن
کشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از
بقول کاهو و کاسنی و از شراب بعض جید الجوهر مروق ممزوج بنوشند بعد ازان این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی هر واحد یکدسته و ازان آب چندان برآرند
که این اجزا دران آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص سه یا پانزده درم شاهتره بیست درم حشیش غافث و قنطوریون هر واحد یکدرم اسطوخودوس سنای مکی هر واحد
سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کمازریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم بسفایج بسته با سه درم مامیران دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در یک
سیر آب و عناب و سپستان آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بیست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم انداخته در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده یکدرم
غاریقون و دو ثلث درم تربد نیم درم لاجورد مغسول و یک دانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیقرا باریک سوده بعسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله
دوازده ساعت باشد بعده این ادویه دران بمالند و بران ذرّان کنیم دانگ نمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید انداخته بنوشند و ازین شربت سه شربات در مدت بست و یک روز
بیاشامند مگر آنکه ازین مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تپ عارض شود و بعد ازان بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دوا را تا چشم ابتدا کنند
از غذای او کم کنند و دوا بچوزه مرغ و تیهو نمایند و آنچه درین جرب بدان طلا کنند این طلا ست بگیرند گندهک و کندش و مامیران چینی و بورهٔ ارمنی مساوی و همه را در سرکه
بجوشانند تا مهرا گردد و بعده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آنرا زبد القوارير گویند و خاک سیماب مساوی بقدری که مناسب اجزای مطبوخه باشد بعده
این همه را بسایند و بر آبیکه جوشانیده اند اندازند بعده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بیزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه روغن قوام
اخذ کنند و کبریت بگداز دو سوخته نگردد بعده این روغن بران ادویه ریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد پس گاهی دانکه این جرب جدا جدا اطلا
کنند و از طبیعت این جرب نیست که منبسط شود و یکی با دیگری متصل گردد بلکه هر دانه در جای خود عمیق شود و طلا او شب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منحسف گردد
و بریزد و هر دانه ازان که متعسر شود و منحسف نگردد بران زلوچسپانند بعد تقدم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن زلو حذر کنند
و از آنچه معالجه این نوع جرب بدان می کنند شرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن دران و چیزی قریب بتاثیر ازین آب و جلوس دران ندیدم و گاهی این جرب را
بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل می کند بگیرند هلیله سیاه سی درم افتیمون ده درم مامیران چینی ده درم باریک سائیده بعسل کشمش یا مویز منقی سرشته
هر روز یکدرم بخورند و یا یکروز در میان پس در هر سه روز سه درم کنند و چیزیکه بدان تمام میشود علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین و شیر بز است
اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین ازین جرب باستخوان رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج بمرهم **نوع هفتم** از جرب معروف
بقوبا ست و این دانها بزرگ متفرق بود که اصول او صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانهها بود و چون انسان بدانه ازان
نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بدو نصف مقسوم ست نصف اعلای وی پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم برآرند نصف ثانی بر جلد مثل ثولول الصلب
که ازان آنچه جلد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد و سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی ست که از فساد رطوبت و عفونت آن پیدا شود و سوداوی گردد و علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون ست

اگر قوت متحمل باشد بعده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر مزورات تا آنکه در دانهای او تحشف ظاهر شود بعد ازان این سفوف هر روز دهند برگ فیلگوش خشک
هلیلهٔ سیاه و کابلی تودری هر یک پنج درم ماميران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس همچند همه کنجد بریان جمله را باریک ساییده باهم آمیخته صبح برنهار سه درم بخورند
و غذا سرکه و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه دانها تحشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدو امر انجاد یا بالم و خلش در بیخ دانها و این دلالت میکند برآنکه فضلا
ازان زائل شده انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شده و باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج چسپانیدن زلو یا شرط هم روا نه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند چون
دران درد حادث گردد بلکه مالش روغن و دخول حمام استعمال کنند یا مؤدی بحدوث حکهٔ مستلذه بغیر الم دران گردد و این دلالت کند برآنکه باقی ازان خلط حریف لذاع است و علاج
او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند کندش ده درم برگ دفلی خستهٔ هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم [illegible] سائله نیم درم سائیده باهم آمیخته
بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول نیم جزو نوشادر ده جزو و قیروطی بروغن گل ساخته
سرد کرده دران حل کنند بعد ازان بر دانها بتدریج طلا کنند و بر بدن او یکدفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمهٔ کبریتی و نوشیدن آب آن
بی شک ازالهٔ او نماید نوع هشتم جرب معروف بمتدقق است و آن آنست که انسان بدن خود را بخارد پس زیر جای خاریدن تقشف مفرط ظاهر گردد و هر جا که از بدن تقشف شود
در یا دران سوزن بخلانند ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او بالم اندک باشد و سبب فاعل آن خون سیاه
محترق حریف الکیفیة لذاع عفن بدبو بود علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیهٔ او ندهند و ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانها
در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد بعده اعادهٔ تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل باین نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعد دور کردن خستهٔ آنها هلیلهٔ آمله
منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی بسرشند و هر روز دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت او ازین منحل گردد لابد صحت
یابد و اگر منحل نشود زیانه درازه شود و این معجون را در آخر امر دهند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام کنند
تا آنکه خارش زائل شود و تقشف و آثار باقی ماند دران هنگام ماء الجبن و روغن بادام تلخ و شیرین و سکنجبین [illegible] متوالی بنوشند که تقشف زائل و نرم گردد و بشرب آن و درین وقت
اگر اراده نوشیدن دوا برای استیصال تقشف نمایند مطبوخ افتیمون بنوشند بعده لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل سپیدبا اسفاناخ و یا بچه بره کنند و نبید سفید ممزوج بنوشند تا آنکه جلد
او صاف شود و تقشف بالکل زائل گردد نوع نهم جرب معروف بمقوشه است [illegible] که دانها متفرق بهم با جلد بود و با آن خارش غیر لذیذ باشد و چون آنرا نشتر زنند
ریم برآید که گویا از عمق بدن برمی آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آنرا اندکی از صفرا مخلوط گردد و بدان
تیز و عفن گردد و علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث الحدید بریان بسرکه بریان بروغن بادام ده درم گل سرخ پنج درم زرد چوب سه درم ماميران دو درم
هلیلهٔ سیاه سه درم همه را سائیده صبح برنهار سه درم ازان بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا برهٔ شیرخواره و برین مداومت نمایند تا آنکه ریم او کم گردد و بعده تنقیه بفصد و مطبوخ افتیمون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دوا ده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند چون فصد درین وقت نمایند ابتدا بتقشیر و تنشیف رطوبت کنند پس طلای [illegible] استعمال
نمایند و برگ خرزهره و برگ [illegible] بگیرند و بروغن گل خوب بجوشانند [illegible] این تا یند که این نوع جرب را بخاصیت زائل کند و از بهترین
اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب صبر است مگر آنکه [illegible] مزاج [illegible] چنین باشد بدل النوع صبر الجبن کنند و سقمونیا و یا افسنتین
در ماء الجبن اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که با وی قحل و یبس باشد و استفراغ صاحبش [illegible] آنرا [illegible] بدلان [illegible] سازند

خاتمهٔ باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس و عقل کرده شده و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این ادویه را که اراده
ذکر او در غرائب انواع جرب میکنم در ابواب سابق داخل ننموده بلکه برای آن این باب جدا ساختم و آنرا از معالجات غرائب جرب موسوم کردم بهر آنکه دران طبیب را هرگاه که اتفاق افتد
چیزی تا بر کنید آن [illegible] قیاس و راه [illegible] باشد [illegible] ذکر [illegible] طبیب ناقص حذر کنند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید بهر آنکه او راه آنچه سابق گذشت صحت [illegible]
این باب [illegible] بود [illegible] ایشان [illegible] شده [illegible] ابدان ایشان [illegible]

عجیب بایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندکی ساکن میشد و وقت ظهر و زور خارش هیجان می نمود و جلد منتفخ میشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد
و ذکر میکردند که اجواف آنها خارش می نمایند و این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدیم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا
با وی آمیخته و ازان بخار غلیظ که دران حدتی ست پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میگردد بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ انفعا
ست و خارش می آرد از جهتی که انچه با وی آمیخته دران حدت و حرافت ست و دیدیم که ایشان معالجه این نوع بقی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط
بروغن گل معمول نزیت انفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع بتحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت باقی از جرب نگاه می نمودند پس اگر رشح نمیکرد برین معالجه که آن قی و طلای مذکور
ست اوامت میکردند و اگر رشح میکرد استفراغ او بمرور ایام باین نقوع می نمودند افسنتین رومی پانزده درم سنای مکی بیست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنبر سی درم
انیسون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بیست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی با ده چند آن آب تر نمایند و یکروز در آفتاب دارند و هر روز شصت درم
ازان با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج شیرین معمول با طراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد
مدتی آنرا ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنجروز تازه کرده انند که آن قوی گردد و چون زیاده ترازین گذارند ضعیف شود و هنگام شرب این
مطبوخ بر طبیب واجب ست که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج او حدت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع جرب را کم دیدیم که بعد شرب
این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و در همه جاهای بدن آنکه بخار در رشح نماید و چون استفراغ باین نقوع تدریج نمایند
حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر باستعمال مرهم روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر ست و ایضا
جربی را دیدم که در اهواز حادث میشود و آثار او آنست که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن پیدا شد و بصورت بقعه مثل سوختهٔ آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد
و اطبای حذاق میدانند که این از خلط سوداوی لذاع حاد محترق ست و [illegible] بقول [illegible] محترق میگردد و نوعی از سودای محترق
حادث یا سبب [illegible] گاه بسوی جلد میریزد آنچه مذکور شد پیدا میگردد [illegible] علاج این نوع باین دوا میکردند و آن غریب ست تصحیح بعض او بطریق قیاس ممکن
ست و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آنکه ایشان را دیدم که بران عبارت می نمایند پس آنرا احسن التاثیر قریب النجح یافتم و آن این نوع جرب را
در سه چهار روز زائل میکند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد میگیرند مرداسنگ خام ده درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی ده درم شکر سفید
پنجاه درم و هر روز [illegible] درم میخورند و بران [illegible] گوشت و خلط سیاه مثل قی میکنند و بیمار [illegible] روغن بادام بریان کرده و غذا میسازند و مداومت بشرب آب سرد
و قرص برف میکنند پس [illegible] این نوع جرب را در چهار روز زائل میکند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و ایضا اهل شام را بر وجهی دیدم که هر که اجزا
هر نوع که [illegible] بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا [illegible] سفوف مذکور میگیرند برگ شاهترهٔ خشک ده درم قنبیل سه درم ثلث کفشیر
خشک بیست درم مامیران چینی پنج درم همه را [illegible] آن شکر سفید [illegible] ساخته بران این سفوف سه درم تا چهار و تا پنج درم
بقدر قوت مریض [illegible] و این در جرب [illegible] طلای ایشان [illegible] طلا است میگیرند [illegible] سوخته ده درم صمغ عربی
پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس حراق عجیب می نماید و آنرا تاثیر و نفع ظاهر ست و چون بر ایشان صعب میگردد و بقایا
جرب باقی میماند مریض [illegible] روغن کنجد چند روز متواتر می نوشانند بعده [illegible] تازه ایام متوالی و از انچه استعمال میکنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب ست
و بدان انتفاع می یابند و چون این بعد تنقیه بمطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات ست و ایضا اهل طبرستان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ بمطبوخ
کنجد بریان کوفته بشکل استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نطرون آن آمیخته باشد
و جلوس را دران طول میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب بیکبارگی میریزد و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع گفته و ایضا از غریب ادویه که من
استعمال آن میکنم و از اوائل آنرا اخذ کرده ام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن النفع سریع التاثیر ست و حسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن
مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود و نسخه آن اینست بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شد هر روز از آن پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمیشود که جرب البته زائل میگردد هر نوع که باشد و در ایام تناول این امر میکنیم بدخول حمام و مالش بروغن گل و آنکه اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه میکنیم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کاهو و ریوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پیش تا ثیر او محمودی یابیم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوای مذکور فکر کند چه من آنرا ذکر کرده ام الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در ان شرب دوا منع میکنند مثل وقتی که در ان آفتاب نزد منقلب باشد قبل آن پنج روز و بعد آن ده روز بعده از استعمال و امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن بطریق طلا می کنم نسخه بر آن نیست که بگیرند آمله درست و بلیله زرد درست هر واحد بست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخار یکبار ازان بر آید خود را انگاه بدارند پس آن روغن را مع ثفل گرفته بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند مادامیکه خوش آید و هر گاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یک شب زائل شود و همچنان در روز و شب بعده در حمام داخل شوند و بروغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم بسی طلای کالی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان می نمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخه او ست کندش ده درم بیخ حلفا سه درم بیخ [illegible] انار ده درم بیخ عنب الثعلب پنج درم بیخ حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته خاکستر انگور یا خاکستر [illegible] روغن [illegible] اقلیمیای فضه ده درم میعه یابس [illegible] هر واحد ده درم جوز سوخته پنج درم زنجبیل توبال حدید هر یک ده درم نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از ان بقطران لت کرده در یک سنگین مستطیل الجوانب همه را بنهند بعده بران طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یک شب بگذارند و صبح از تنور بر آرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد و بعد از ان همه دوا را بر آرند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور بازنهند بعده سائیده بقدر چهار حصه آن نمک آمیزند و همه را در روغن گل و سرکه حل کنند چندانکه قیمی مانند پیه [illegible] یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آنکه جا جا اول بنشود و باک نگردد و کسی که بسوزش او صبر کند طلا او یکبارگی مضایقه ندارد و این طلا معروف بسیاری ست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیار بن [illegible] حرانی بوده و آن نادر طلا است تجربه در استعمال آن کرده ام در استعمال آن نفع [illegible]

طلای کیمیاوی

حکه

یعنی خارش [illegible] این مانند جرب بود ولیکن بثور پیدا نباشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده لاذعه ساکن زیر جلد است و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد یا اخلاط صفراوی لذاع و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از ان حکه سریع البرء حادث شود بنابر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از ان حکه بطی البرء حادث گردد بسبب بطوء تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گندیده و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جوز و الیات و کوامیخ و مانند آن هر چه خلط ردی پیدا کند و اقامت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع آب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر درین مرض افتند و این دلیل قوی است بر وجوب غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنا بر سوء هضم [illegible] حرارت غریزی و ضعف قوت از تحلیل بخارات محتقنه زیر جلد خصوصاً اگر از اغذیه مولد خلط ردی بر آنچه که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از ان در ایشان دشوار است و هر گاه ماده حکه بغلظت مائل بود با سوسه پیدا شود و شیخ میفرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینه اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آنست که با حکه اکثر بثور نبود چنانکه در جرب پیدا شد و حبس او زیر جلد بعد دفع طبیعت [illegible] یا بسبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن است و یا بسبب ضعف دافعه چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عارض میشود خصوصاً چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که از ان خلط ردی [illegible] پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از حک چیزی اخذ نکند و حکه سن پیری [illegible] علاج پذیر و تدبیر و مداوای آن کرده شود و بالجمله ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر از ان چیزی در بدن [illegible] و انطاکی گوید که حکه تغیر سطح جلد در لمس است مع لذع مستلذ چون بخارانند و بسیار مردم میان او و جرب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از ده وجه بود اول آنکه حکه از [illegible] بخلاف جرب دوم آنکه ازان در کیفیت ردی تر [illegible] کمتر میباشد [illegible] وجه سوم [illegible]

وایضاً بعضی حکه بمثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و از اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامه درشت جالب و کثیف ست و اکثار اشیای حریفه
و مالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و ماده آن اخلاط رقیقه هست و صورت آن شود خفیف الادراک غالباً و خشونت اکاله و فاعل
آن حرارت ضعیفه یا غریبه و علامت آن انتشار شور و فرط تقریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس ست در دموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و این جهت افتد گوید
که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد ست که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا بسبب خلط لذاع محتشر زیر جلد یا مخالطه خون محتبس
در عروق و استدلال بر خلط غلیظ ببرودت مزاج و تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار بتدبیر مسخن و مزاج حار و شدت سوزش نمایند علاج بدستور جرب علاج کنند و نضج اخراج مواد محترقه
نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعده ترطیب خلط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و اماله
آن نمایند بسوی چیزیکه از آن رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندام لازم گیرند و از جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام
و شستن بدن بمطبوخ ریحان و مورد و گوشت خربزه هست و اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره و چرائته و بسفایج و هلیله زرد هر یک شش ماشه بعرق شاهتره پاو آثار خیسانیده صاف کرده
شهد یکتوله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده و روغن گل آمیخته ضماد سازند یا بجای در حکه اگر غلبه خون بینند اول فصد کنند مناسب حال
و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یکنیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض
مرداسنگ میکنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یکنیم توله سوده آمیخته ضماد کرده جهزات بندند و مسکه آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکند و اگر در بالائی شیر ماده گاو دهیا
دو توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یکهفته بخورند بهتر ست و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکپور اضافه کرده بر بدن مالیدن سودمند ست و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست
که اگر در مسکه میش نهم پاو که بآب یکصد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله ده توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند و تا مالش تخم خشخاش بآب لیمون سائیده و کذا چونه
یا شوره قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون بآب سوده و یا افیون در روغن کنجد سوخته و یا حنا بروغن گل و سرکه سرشته و یا تخم بالنگ تخم خشخاش مساوی بآب سائیده و بعد از آن
بآب گرم غسل کردن نافع ست و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب و روغن یاسمین
عوض روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع ست افیون یکدام سهاگه ده دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس باهم خوب حل کرده مثل کنار شتری
حبها بندند و عند الحاجت حب را در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند و در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند
شش درم زنجبیل سه درم فلفل سیه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی بثور مفید ست تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ
هر یک شش ماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده و قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهری غسل کنند ایضاً مرداسنگ یکتوله سیماب چهار ماشه آب برگ ریحان روغن
ماده گاو و گلاب هر یک چهار توله روغن را بآب شیرین بست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند ایضاً که برای خارش خشک مجرب ست هر گاه که
بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله سرکه و آب گل کافی دو توله سائیده بمالند فائده و در بیاض والد مغفور خط ایشان مسطور ست
که گاهی خارش شدید از رسیدن کنبله بر بدن پیدا میشود و کنبله کرمی ست مشهور پس گهی نا حلیت ست و در آب سائیده بر آن موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه بآب سائیده
مالش نمایند و از پارچه گلیم بشدت بمالند و یا قند سیاه کنند و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حاد رقیق محتبس در عروق باشد علاج
باخراج خون نمایند اگر بدن ممتلی باشد بعده استفراغ بادویه موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیه بدن ادویه جالیه از خارج و در حمام استعمال
نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال ادویه که جلا و تنقیه از خارج نماید
پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده با آب چقندر و آب نخالف و سپوس سائیده بسرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیخ باقلا مالش نمایند و اگر تولد
حکه از خلط لذاع باشد باید که مالش بدن با روغن بنفشه و عصاره قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این ها آنرا نفع کند بگیرند گل سرخ و یا سرکه ترشند بسایند
تا آنرا قوام سیر سد بعده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند ایضاً مفرد
کنند اگر بگیرند آب کرفس تازه و دران اندکی سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب حدت باشد باید که دوام استحمام نماید بآب شیرین گرم که در آن سعد و شاهتره

و چون خربزه پخته باشند بوعلی سینا مینویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاو ترش ست
و مثل استحمام بآب نیم گرم و استعمال مالش اندر و غنهای بارده خصوصا چون دران آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابسه قریب یکدیگر ست و از ادویه لطیفه
دران خشخاش بسرکه سوده است و ایضا برگ سوسن و ایضا صبر بآب کاسنی و ایضا نشاسته در ادویه داخل کرده میشود و آب کرفس بسرکه و گلاب نیکوست و از ادویه قویه
قیر وطی ست که دران افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آنست کراز ادویه اولی ترکیب دهند و دران نوشادر داخل کرده بسرکه طلا نمایند خصوصا
بر خصیه و ایضا شب یمانی و قطران و این حکه باطن بر و فرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود بطلای دردی شراب باندک شب
رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار ست و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید
و خون نیک پیدا کند از اغذیه با آن برودت و رطوبت و لحوم معتاد او اصحاب حکه قشفیه لا بد ست از استعمال روغنهای نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن
مجوسی گوید که حکه عارض میشود از خلط شور که آن از خون رقیق آمیز رود از خلط صفراوی انواع پیشگاه عارض شود و باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند و از البان
و کوامیخ و ماهی شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آنچه دران پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و از افراط استحمام بآب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ
پوست کرم و چقندر برد کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاء الحمار و بآن شستن بدن باندک آرد عدس
و باقلا و مغز تخم خربزه با یک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بوده مدت او دراز گردد در حمام بآب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایند که
تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و با یکدیگر سائیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تلطیف حرارت آن کند
و بیضه سائله و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام آب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود و شیاف
مامیثا یک جزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ سدس جزو همه را باریک ساییده بسرکه ممزوج بآب بسرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشد بگلاب و سرکه و حنا بسرشند
و تخم خربزه بروغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خاریدن ادمان نکند و بران صبر نماید و باید که او را دست پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن
نماید و پارچه های کتان پاک بپوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی ابن الیاس گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است
و هر صبح شربت بنفشه و سکنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو و ترخریزند و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد
ده درم و یا سکنجبین ساده بگلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع شمش سه اوقیه گرفته سفوف نیاینم دانگ دران حل کرده بیاشامند و غذا مزوره تمر هندی یا زرشک یا آلو یا [illegible]
یا بمغز بادام و اسفاناخ و کدو بخورند و دوام استحمام نمایند و دران بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند یا بگیرند آب چقندر و آب خبازی و بر بدن نطول کنند
و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی بتربد و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن بآب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه با اندکی بورق
کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بورقیه بسوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بد بو گردد و علاجش مالش بدن بآب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس
نرم پاک مثل توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و بسرکه ساییده در حمام بر بدن طلا کنند طبری گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لا علاج ست سوای
آنکه طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب نبیذ متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بروغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ بمطبوخ
افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان ست پس اگر زائل نشود و معاودت با استفراغ و فصد و نوشیدن ماء الجبن و شیر خر نمایند و دوام
بمالش در حمام بآب پنج کرفس و سرکه و روغن گل و بوره ارمنی کنند بعده در حمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه مطبوخ
تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبه دوم آید در یکبار بگیرند شود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند بعده سبوس سپیده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن
گل بر بدن مالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ باین مطبوخ بگیرند آب شاهتره و مرو یک رطل و بران سه درم صبر سقوطری
و ده درم هلیله زرد و پنج درم هلیله و سه طسوج سقمونیا کوفته بیخته انداخته بنوشند و ازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس غیره و روغن
و روغن گل در شب مالش نمایند و در غذا اصلاح نمایند و کسی که در حکه او حدت باشد ماء الشعیر و ماء الجبن یا شیر خر بنوشانند و در صبیان شرط افیون در موضع حجامت

[illegible]

سیان کتفین و پرهیز از اغذیه ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کنند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس
علاج کلی برای حکه بیان میکنیم که هرگاه در جرب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان بادویه که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه
است بگیرند آب کاسنی مروق و در آن فلوس خیار شنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و از آن شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجود و انفع و افضل و احسن
اثر در استفراغ اخلاط محترقه از خیار شنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکند و در یکروز فایده کند اینست که بگیرند برگ [illegible] هر دو و سرکه بجوشانند پس سرکه بعد از آن کرده
اندک خاک سیماب و قدری روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند برگ سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او بیرون گرفته و خسته هلیله
سوخته در آن آب حل کنند پس بر آن اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته با آتش ملایم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود و بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده
بدان مالش کنند و این ابلغ النفع است و صاحب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانه گرم تا آنکه بدن او گرم شود پس بیرون آمده آب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان
کنند بعده در آب نیم گرم بنشینند و بر خود از آن آب بسیار بریزند و این در یکدفعه بخارات محتقنه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود که تعب استعمال
می نمایند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیم گرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و از این تدبیر حکه زائل میگردد و این حیله [illegible]
گوید که علاج حکه تابع اخلاط بلغمی غلیظه باستفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس و غیره که سابق مذکور شد و در حمام طلا کنند جسم را با آب بحر یا آب حمات بنشینند پس اگر زیاده [illegible]
طول کشد شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکه حادث از اخلاط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را [illegible]
دارند و از اغذیه مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیه آن در جسم باقی ماند با آرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیم گرم که در آن
پوست بیخ کرنب و چغندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدید الحدة باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته بشب
طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیه مالحه و حریفه منع کنند و به بقول بارده مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار ورزند و اندک
شراب ممزوج بنوشند و در حمام موم و روغن طلا کنند ابن نوح گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و بسرکه و آب معصفر مطبوخ بسرشند
و روغن بادام [illegible] بعده طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و بابورق و روغن گل آمیخته بجوشانند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند و بورق را بعد طبخ در آن اندازند یا
بسرکه و بیخ [illegible] سوده بران طلا نمایند و یا بگیرند [illegible] سرکه و روغن گل [illegible] طلا کنند و [illegible] و تسکین حکه آب پوست جوز رطب است یا آنکه [illegible]
حلبه یا تخم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو و سبوس گندم سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا بروغن کنجد جرب کنند و بران برگ سوسن [illegible]
و یا بگیرند مازو پنج درم و [illegible] روغن انداخته بدارند تا متشنج گردد و بعده سائیده طلا کنند و گاه باشد که خارش سخت و در رفتن عارض شود چنانکه صاحب آن بکند بدن
ریش و پوست کشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت هیجان حکه بحمام داخل شوند و رفتن را باین ادویه طلا نمایند بوره ارمنی یکدرم شحم حنظل نیم درم صندل
سرخ دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکه کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند بعده در سائر ایام تدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر
حکه یا شری باطفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند اگر طفل از شش ماه گذشته باشد بعده آب بیکه در آن نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند
و مرضعه را مطبوخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از گوشت و حلوا منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار
میخوش و خیار و شیره خرفه بنوشانند و از حریف و مالح منع کنند خجندی گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر با سکنجبین
بماء الجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنوشند و اغذیه سرده مرطبه مثل اسفاناخیه و ملوخیه و قرعیه بروغنهای بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض
را انفع و بهتر نقوعات شمشیه و سکنجبین است و ادامت حمام با آب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو انطاکی گوید که فصد باسلیق و [illegible] نمایند مطلقا و غیر آن اگر امتلاء
متحقق گردد و بعد از آن تنقیه خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد در اینجا بعمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه بماء الشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی
لعوق غاریقون و حب صبر و [illegible] و در صفراوی صبر و هلیله کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال از آن با آب تمر هندی بخورند و در سوداوی همین ادویه باضافه لاجورد
یا حجر ارمنی بعد از آن طلای مرهم سابق و کثرت استحمام و مالش با آب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و طلق و سرگین کبوتر و [illegible] از مجربات [illegible] سرگین سفید [illegible]

آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر ست جمع سازند و تا دو مثقال بخورند گیلانی از بولس نقل کرده که حکه عارض مشایخ از کبر سن تمام به نمیشود
لیکن تخفیف می یابد اما حکه که در غیر مشایخ از رداءت خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن و فصل
و مزاج او و تدبیر او در فصل و بلاد و عادت آن شناخته میشود و پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون ست ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ
آن بکنند و ادویه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند و استحمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید
که با آبیکه در آن چغندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و همچنان با آرد باقلا یا آرد ترمس یا بوره ارمنی یا از خربزه سازند مالش کنند
و اگر مرض طول کشد او مان دخول حمام نمایند و با آبیکه در آن پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند بعده بر آن نطرون خشک مع
دردی شراب بپاشند و دوائی از زیبق یک رطل و کندر یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که عرق خشک شود نمک بر آن پاشند نیز جائز بود
و باید که لطوخ بسرکه و زیت با مویزج جبلی یا با کبریت زرد یا با زرنیخ سرخ یا با اشنه کنند و یا بخردل مع اندک جوز الطیب و سکر و زیت یا بحلزون سوخته سوده بعسل و بیخ
حماض یا با شیاف منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیدآب سازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر ده اوقیه بروغن حنا یکنیم اوقیه گداخته کوکرد زرد
یک اوقیه آمیخته بعمل آرند و دیگر بگیرند و خل جوز کبار یک اوقیه و آب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام افتصال نمایند منفعت عظیم نماید
بهاء الدین گوید که اگر چه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار ست تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر
نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آن قدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب و بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره بروغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه
کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل چرب و شستن کافی بود و تیز آب فاروقی را زم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل چرب کردن انفع علاجها
بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش و غیره اصلاح باید تا آنکه جرب
و حکه بحرانی را زود علاج نباید کرد که اندر آن خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید جرب و حکه بدی به بهتر شدن نیارد علاج به تیز آب اولی بود
و حکه مادرزاد و حکه پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب ست در علاج مطلق جرب و حکه کهنه غسل ست به آب معدن گوگرد و از آن آب بابی شود

حصف که آنرا اهل هند گهموری نامند

بثور کوچک مثل گاورس ست که بر ظاهر جلد متفرق یا مجتمع بود با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا این بثور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و در شدت گرما و در ایام عرق
که عرق بسیار کنند و کمتر بشویند چرک آن را بآب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بر آن رسد و از آن جلد کثیف و مسام منسد شود و بسبب رطوبات رقیق
حاد صفراوی ست که با خون آمیزد و بقول شیخ موادی ست که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود از لحوق عرق سریع الخروج بسبب رقت ماده بسطح
جلد محتبس شود گویا که او ثفل عرق ست که لطیف آن ترشح کند و آن ثفل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ ست چون محتقن شود و از خروج باز ماند
هنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شود و در انجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی هیچ بثور ظاهر نشود بلکه خشونتی مثل خشکریشه با خارش و سوزش اندک در جلد
پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و انطاکی گوید که حصف رطوبت حاره ست که باقی ماند بعد ترشح عرق در بلاد حاره نزد سردی هوا و این بدین سبب کثیف گردد
و مثل فربه و کوچک از آن برآید با اندک خارش و در دیار مصر حمو النیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد ست و قطبی گوید
که حصف چیزی ست شبیه بثماله [?] کوچک مثل ذره بزرگ و مثل دانه جاورس که در بدن مردم در تابستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد درآیند و بهوای بارد نشینند
و سبب حصف آن دو سبب ست یکی هوای حار جنوبی و دوم بخارات بسیار که از اخلاط متحلل گردد و پس بادامیکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و با آب سرد غسل ننماید و نیز عرق
آید تنفیس بامندیل خود و تنشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر به آب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن بخارات حاره متوسط در غلظ از خروج باز مانند بثور کوچک بسبب
تنگی مسام و ضعف او پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بر آن صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش
بسیار باشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب

و یا طلای بدن بآرد جو و آرد باقلا بسرکه در حمام کنند خجندی گوید که این دلوک آنرا نافع است جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل الملک مساوی ساییده در حمام مالند
بعد غسل کنند و مالش بنمک و بآرد نخود بی اشنان و سبوس در حمام آنرا نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر حدوث او بسبب سپیدن سفیدی بیدان و بند شدن مسام باشد
هر صبح حلابی کرده قول ابن الیاس گذشت با اضافه آنکه از باقی نشد ابو منصور گوید که سبب شوری عرق است مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفرا است و مغز تخم
را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن باندک سرکه طلا نمایند و موضع را بسرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافع است و آب طبیخ برگ [illegible] بدن بند
و یا بآرد نخود و اندکی کافور بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا به صندلین مازو و زرد چوب بسرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده بروغن گل طلا نمایند و بآبیکه دران برگ
مورد و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که خفیف است تا وقتیکه عظیم نگردد طلا بآرد جو و سفیداب و آب لیمو و سرکه و گل ارمنی و روغن گل نمایند و حمام کنند لیکن اگر عظیم
گردد فصد و اسهال باوجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین مثل حکه است بغیر فرق

نبات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشند که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سرما وقت شب پدید آیند و خاصه این مرض است که خارش هر بن اشتداد نماید و در ابتدا از خاریدن
لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول و ابخره واجب التحلیل زیر جلد است بسبب کثافت جلد و تنگی مسام هرگاه
نزد هجوم هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و فتور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد و این مرض حادث شود
و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا نبات اللیل نامیده اند و بعضی متقدمین اطلاق نبات اللیل بر بثر اسی کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند
و بقول گیلانی اسباب حدوث این مرض به دو امر تمام می شود یکی از جهت بدن مثل ضیق مسام و خلقت یا بعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سائر امور بمجرای طبیعی
جاری بود لا محاله از بدن در رطوبات و ابخره واجب الانفکاک بعرق و غیره جدا گردد و چون انزاجش بسبب تنگی مسام منع کند آن ابخره محتبس شود و لا جرم در انجا متعفن گردد و سبب
این مرض شود و دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و ریاح بارد و امثال آن و چون از نشان شب آنست که هوای او سرد میگردد دلیل ظهور این شود اگر چه در ابتدای روز هم باشد
الا نکون آن در اول روزها در شب بود لهذا مسمی به نبات اللیل شده و گاهی این مرض در روز نیز عارض میشود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد و چنانچه
هنگام غسل بآب سرد و یا مسافران را وقت وزیدن باد سردی افتد علاج تنقیه بدن از مواد که آن ماده بخارات باشد بفصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود و بعد از ان تدبیر
تفتیح مسام با حمام و مرخات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیره آن مسطور شد باید کرد و مالش بآب کرفس و دردی سرکه نافع است چنانچه شیخ الرئیس گفته که آب کرفس سیالات
مناسبه نیست و از ادویه نافعه این دردی سرکه است ضماد ابرق و ضماد زعفران و ایضا صبر از بهترین ادویه نافعه است و خصوصا العسل سرشته همچنین حب صبر بآرد نخود اندک
سرکه و غسل جیجانی و ایلاقی مینویسند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ بلیله و نقوع صبر و آب تازه و مانند آن کنند و در حمام ضماد آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم بسرکه و کذا
آب چغندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کند و ماده آن خلط ابرقی باشد آرد حلبه بعسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ تخم
حنظل بشویند و آب کرفس سرکه و روغن گل و یا آبیکه خربزه دران جوشانیده باشند نافع است و آب انار با تخم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر برنج سفید و دو اوقیه کوفته بسرکه بسرشتند
تا چون مرهم شود و یک اوقیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد و صفت دوای سودمند تخم کرفس بادیان انیسون
هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سیب سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از بخارات بفصد
باسلیق یا هفت اندام و اسهال بحب الفواکه یا بمطبوخ آن کنند و غذا فروده ماش مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بآرد سبوس و تخم خربزه نمایند انطاکی
گوید که معالجه نبات اللیل بچیزی نمایند که در شور صفراوی و حکه مذکور شده و انچه آنرا مخصوص است این مرهم است صنعت آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی
کبابه چینی نصف یکی و شربت پنج درم با آب بقله و شکر و میر بهاء الدین نوشته که اگر خلط فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را گشاده سازند بحمام و مرخات و شستن تن بآرد باقلا و طبیخ
چغندر و بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در سحر نخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب الشفا یا حافظ الصحة بکار برند و از شربت و میوه و غذای خشک پرهیز کنند
و اگر اخلاط بسیار بود اول تنقیه کنند آنگاه مسام جلد را بگشایند بدستوری که آنجا که ماده آن خلط ابرقی بود و خارش آن بابونه و به نیک نشود و بعد از تنقیه بلغم قی و اسهال بدن بطبیخ تخم حنظل و اندکی حلبه

نبات اللیل [illegible] باشی [illegible] [illegible] بالعکس [illegible] [illegible] [illegible]

در حمام نشوند بهر روز بعد از ان آب کرفس و سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند خفیف ان علاج جرب و حکه بکار برند و صاحب اقتباس گفته که جهت تفتیح مسام در حمام برند و در آنجا
تا دیر نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر شگوفه حنا برابر با آب برگ بادیان سازند و سداب اشترخار و بلوط هر یک ده درم و قبضه اکلیل الملک تحفه چقندر با برگ تاثار با آب تخته بدن را بشویند بعده روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی رشته و به هندی نارو گویند و آن آنست که اولا بعضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعده مثل آبله بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد بعده سوراخ شود
و از ان چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقده در رگ باشد پس اگر فضول
بسیار بود طول کند تا دو دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها
و زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شده و دیده ایم که شخصی را به پشت و دیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آنرا بکشند بگسلد و از ان ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه مدتی دراز کند و اگر
منقطع نشود بالجمله سبب آن بقول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیرهم فضول ردی ست که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته
که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک بریان و منعقد ساخته و بشکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول و در عروق رگها پس طبیعت آنرا بسبیل دفع فضول بسوی بعض اعضا
عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد بسبب شدت اندفاع آن شیخ میفرماید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان است که در بدن
پیدا شود و از اخلاط فاسد متعفن در عروق متکون بکیفیتی که از ان دیدان متولد میگردد و قرشی گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که آن
در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از ماده مائی شدید العفونت و فساد بود و از اسباب او شرب
آبهای عفن ست و نیک تر احوال بحسب مزاج او آنست که از ان این حیوان پیدا گردد و در این حکمت منفعت عظیم ست و ایضا ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد
اخلاط و تعفن آن ست و انتقال او بکیفیتی که از ان حیوان پیدا شود چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که اصل [illegible] ست مرتکب گردد از
این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبه از عصب ست که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی
واضح تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ که [illegible] و بعض بقول که آنرا در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل تریب آنرا پیدا کند و عروض او در بلادیکه آبهای
انهار ردی در اکثر شهر بسیار بود و لهذا در زمین با کثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای کشوده مینوشند بسیار میشود و ایضا در بلاد خوزستان [illegible]
مثل جرجان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متولد میشود لیکن در آنجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحه بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیه خشک غلیظ مولد سودا بود و کذا
شیرینی بسیار خوردن و غذا ناپخته هضم نشده و کثرت تعب خصوصا کسی را که معتاد او نبود و مدت این مرض ست و هر قدر که ماده مولد آن در بدن تیزتر باشد درد شدیدتر بود و حرکت
او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این امکان بعلاج خلاص یابد و در ابدان رطب متخلخل استعمال کننده
حمامات و اغذیه رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضا در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش
و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی از ان می نامند که در بلده موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا می گردد و لهذا اطبای آن بلاد باین اسم
نامیده اند و اما در یونانی آنرا عرق جبلی گویند بسبب درازی او مثل حبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود و اسم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند
و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروفه بمدینة الحکما زیرا که این مرض در این مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینه منوره علاج فصد
باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضج تنقیه سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یک درم و روز سوم یکنیم درم
بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بپای او سرب که بوزن یک درم باشد آنرا به پیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بران ریزند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنج درم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قبرسی در روغن گنجد آمیخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع ست و پوست انار [illegible]
با [illegible] قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر [illegible] طاوس و [illegible] بکشند و یا در قند سیاه آمیخته بخورند از رشته [illegible] کنند و اگر [illegible] بقدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند
نیز سود دارد و اگر اندکی [illegible] گوشه آب [illegible] بر محل رشته نهند اگر چه سوزش بسیار آرد لیکن در یکبار دفع کند و هرگاه بگسلد باید که آن موضع را [illegible] طول [illegible]

جراحات کنند طبری گوید که علاجش فصد مریض است و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا با دویه که مخرج صفرا می‌باشد مثل سقمونیا و افسنتین و شربت و رد و دیگر بعده
لزوم مریض بماء الشعیر و حریره مرتب از نشاسته و شیر نرم اگر فصل ربیع باشد یا ماء الجبن بروغن بادام نوشند و غذا از چوزه ماکیان و رطب و ماچ پیره سازند و بر جمیع تدبیر اسلوک
ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بران اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک
بود بسوی بلدیکه هوای او بارد و رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب و بادکش و فرش برگ بید خوش سازند و از شمیدن بنفشه و نیلوفر
نمایند و هر گاه مریض اراده پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالد پس بآهستگی آنرا بپیچید و علامت خروج و انقضای او ظهور خارش در موضع است و علامت
ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آنست که خارش اول با الم بود و خارش دیگر با لذت باشد پس هر گاه رشته بکسل بپیچید یا بحال طبیعی موضع آن
دهن کشاده ماند از اسفل و صلب و ترشح بریم متصل گویا او سرگین گنجشک است پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضا بعد
زمانی به شود و ملتحم گردد و ماده ایکه دهن کشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و رشته در عضو دیگر ظاهر نشود و یقین کنند که در بیجا بقیه آنست و جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت
آن فضله را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منقضی گردد و موضع او نیز خضر باقی ماند علاجش آنست که ثرالیه یا برف آنرا انجار دهند تا منبسط گردد و از آن
خون بر آید پس ترک نمایند که آن خشک بشود کند و به شود و همچنین آنچه در ملک جرجان ظاهر میشود و علاجش بعینه همین علاج است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماء الجبن
و ترطیب بدن با غذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشربه خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بر روغن بسیار باشد مجوسی گوید که هر گاه علامات
این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا به ترطیب بدن کنند با غذیه محموده و خوردن طعوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بر جای
مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب
صبر سقوطری هر روز یکدرم بخورد و به موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تپ یابد و طبیعت معتدل
باشد ابتدا به فصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تپ باشد اسهال بماء الفواکه نمایند و بادی اشیای مبرده مرطبه مانند ماء الشعیر و غیره استعمال
کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را ناقوع صبر آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از ان ظاهر شود آنرا بر قطعه سرب
بر بندند و بران به پیچید و هر قدر که از ان بیرون آید بران پیچید و اندک اندک با آهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه بر آید و در بدن چیزی از ان باقی نماند و این ضماد کنند موم
ربع رطل روغن کنجد یک رطل مرداسنگ خاکستر نی هر واحد سه درم بوره یکدرم موم را در روغن گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضا باسپغول و روغن بنفشه
ضماد کنند و اگر رشته بکسلد موضع را در طول بسوی ناحیه که از ان رشته آمده باشد بشگافند تا از همه ماده او که در انجا باشد خالی گردد و در ان روغن زرد و پنبه کهنه نهند تا ما بقی آنرا
بخورد و بعده با دویه نبت لحم علاج کنند خجندی گوید که بعد فصد بر جمیع منضجات فضول غلیظه بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر شود و بعده تنقیه بمطبوخ افتیمون
و حبوب و مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بستا و شاهتره آنرا نافعست و هر گاه حادث شود و طبع قبض باشد حقنه لینه یا بمطبوخ فواکه و هلیلجات ملین نمایند
و غذا ماء الشعیر و ماش بمغز بادام دهند اگر با آن تپ باشد و الا گوشت طیور و فاخته و حلوان خورانند و انگشت رشته [illegible] طلا نمایند و غلامی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار
پنج روز بمیرد و ضماد خاکستر نی و غیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد ابن نوح گوید که آنچه منع حدوث
او کند انیست که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا این معجون بخورند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد یکجزو کوفته بیخته با مثل آن فانید سرشته ده درم از ان بخورند
و این معجون را خاصیتی است در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن بقول و فواکه در بلادیکه عادت تولد این مرض دران باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب آبله
ابتدا کند صبر تا سه روز بخورانند و طلا کنند و چون رشته بر آید بر قطعه اسرب یکدرم بپیچید بعده [illegible] گندم و زردی بیضه و روغن گل بر موضع نمایند گیلانی گوید که ردع
و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی از وجوه جائز نیست و حاصل ان عایت دو امر است یکی تنقیه بدن از مواد ردیه که از ان این مرض پیدا میشود دوم تحصیل خون نیک و طبع
مزاج و اخلاط رطبه در رطوبات عذبه که دران حدت و لذع و حرافت و مانند آن نباشد و ماء الشعیر بعناب و آلو بخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا ماء الشعیر ساده با خرفه
و امثال آن بدهند و النش عضو بروغنهای مرطب کنند و استحمام و طلب طلای عضو با طلیه مرطبه و پیچیدن لطوخات مرطب [illegible] مرطبه مزیل حدت اخلاط [illegible] آن

نمایند و معجون قنبیل در ابطال آن خاصیتی ست و مادهٔ آن را در مدت ده روز مستاصل کرده اند و نسخهٔ آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب اینست که در سرکه تخم کنوچه
بپزند و موضع را به روغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر را بکارد تراشیده بر موضع ببندند در سه هفته که باشد از اجود معالجات این مرض و علاج مجربیست و گویا که میان این مرض
و صبر منافرت و مقابله بحسب خاصیت ست و چون رشته بگسلد از آن اوجاع شدیده و احوال هائله که از آن بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده اند که عضو را
که دران رشته برآید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت رفت جذب ست بهر وجه که خواهند استعمال کنند و مرهمی
که از جلب التیام رسانند و آنکه از سنبل مرتب کنند درین مرض نیکوست و ایضاً بگیرند اشق و پیاز نرگس صمغ بیخ نی و سائیده بعسل سرشته بران موضع ضماد کنند و این ادویه اگر بعضی نهند
نیز نفع بخشند و بعد شگافت و الامرهم سیل بعده مرهم جدوار تالیف من استعمال کنند حضر گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد بمثل شربت شاهتره مدبر با پوند و هلیلهٔ سیاه
و حجر ارمنی و اگر از بلغم شود سود با غاریقون و هلیلهٔ کابلی آمیزند و اغذیهٔ مرطبه مثل باکیان فربه و شوربای چرب و حریرهٔ جو تخم خیار و مغز تخم کدو دهند میر عوض مینویسد
که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول به روغن زرد بر تمام ورم رشته بهی بمالند بعد از آن برگ عشر بسپتانند و روغن بران مالیده گرم نمایند و بر تمام ورم
تکمید کنند بعده شهد بیخ که دوای هندی ست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده برببندند از بیخ بیرون می آورد و اگر عوض دوای مذکور
آرد ماش هندی یا موٹهه چار و ام انگزه دیکیا نمک و در انار کی آب سرشته قرص ساخته برببندند بعده بالش روغن تلخ تکمید بدستور هم نافع بود **مصنف اقتباس** گوید که او
فصد صافن و یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر در آب کاسنی سبز سه روز
و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یک درم و روز سوم یک نیم درم و روز چهارم دو درم باید و از روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند
و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح بانشکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور و یا در آبیکه شب یمانی و نمک طعام و تنکار
دران جوشانیده باشند بدارند و باضمده و اطلیه الکده و نطولات جاذبه نضج مدد نمایند تا بازبدید پدید آید و آنجا را بنشتر شگافته تمامه بر آرند و بمرهم الجاز و غیره
مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علو بیخان که قاتل دیدان است و این اطریفل بامان منع از حدوث آن میکند و در دفع این مرض عظیم الاثر ست **صفت**
اطریفل بامان بگیرند پوست هلیلهٔ کابلی بست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم برنگ کابلی پانزده درم تخم بیل شیطرج هندی سعد کوفی زرنباد قسط تلخ
هر یک سه درم سادج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیربوا کند بوزیدان هر یک دو درم دار فلفل فلفل
نارمشک عاقرقرحا شاهتره هر یک چهار درم عسل سه چند ادویه شربتی از سه تا چهار درم **مؤلف جوامع** گوید که علاج آن بطریق عموم آنست که اهل و سکنهٔ بلدیکه دران
این مرض عام باشد بخصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب مسهله مثل حب صبر و قوقایا و نقوع صبر یا مطبوخ
افتیمون و یا هلیلجات و سنا با مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دوا المسهل یا حب عصارهٔ ریوند و ایارج و امثال اینها
بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیل معجون قنبیل که قامع مادهٔ آنست و کثرت استحمام نمایند و دوی
مزاج را تصفیه خون و فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از آن اشیای معدل مزاج خون از اشربه و ادویهٔ مناسبه بیاشامند و اغذیهٔ لطیفه مولد
خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شور و گندنا و تره تیز که دیگر گذشت گاو و مرغ پیر و بیچ پیر و بیچ خوری و تخمه و آشامیدن آبهای
غلیظ را که نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آنرا بران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا برآید و بگسلد و آب پیاز بران میفشرده باشند اگر تمام
آن یکدفعه برآید بهتر بوده و هرگاه آن نرم شود بند نمایند که هوا یا آب داخل آن نگردد و اگر قدری برآید و باقی بآسانی بر نیاید آنرا بحال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند
و قطعهٔ پیاز را بران گذاشته آنچه برآمده آنرا بچوب یا میل بسر بپیچیده بعصابه بربندند و بعد از زمانی گشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا برآید و اگر بتمام
بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز افشرده و قطعهٔ پیاز گذاشته بربندند و بعد زمانی بدستور بکشند و همچنین بعمل آرند تا تمام آن برآید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و درد
شدت نماید و از آن تب هم رسد و مریض بی قرار باشد این ضماد کنند نسخهٔ آن همانست که دران روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و در ذیل
علاج [illegible] شده بپارچه مالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و سه چهار روز نضج گرد و اگر خود بخود منفجر نگردد بنشتر بشکنند و بملایمت بفشارند که [illegible] آن

برابد پس فتیله بصابون آلوده ویا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همچنین آن برآید بعده آنرا مرهم مناسب
ملتیم سازند طریق **استعمال منضجات و مسهلات** درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه
گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه تمر هندی زرشک هر واحد دو مثقال
ادویه را سوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یکدو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را
بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال درو حل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه نیمکوفته هر یک دو مثقال در طبیخ روز نخستین
ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک
مثقال در آن حل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا قوقایا و یا حب عصارهٔ ریوند هر کدام که مناسب باشند بخورانند صبح روز چهارم این مسهل مسهل کامل جامع بدهند قنطوریون
دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج روز اول سوای آلو
و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تمر هندی و زرشک و مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن افتیمون چهار مثقال و سپستان بیست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده صبح بدستور
بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک ده مثقال بر اجزای مسهلهٔ سابق افزوده و سکنجبین بزوری کرده ریوند چینی یکدرم سوده بران پاشیده نیمگرم بنوشند و روز پنجم یک عدد
هلیله مربی بگلاب شسته با یکدانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بیدمشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم
منضج روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امر چاره اسطوخودوس قنطوریون و بادرنجبویه
داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویه منضج و مسهل بحسب مزاج و سن مریض موقوف برای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان و بادرنجبویه
بسفایج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بیست عدد جوشانیده صاف کرده سکنجبین
گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبر اصل السوس هر یک دو مثقال بیفزایند روز سوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال
روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهار درم ایارج فیقرا یکدرم پوست هلیله کابلی تربد سفید هر یک دو درم انگشت زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کثیرا هر یک یکدانگ سوده بروغن بادام
چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند دیا ایارج فیقرا اغاریقون تربد سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیم درم شحم حنظل
نیم دانگ سقمونیای مشوی یکنیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیم درم مصطکی مقل ازرق کثیرا اشک هندی هر یک دو نخود با ده مثقال شربت بنفشه سرشته بخورند
و صبح ادویه روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنب الثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس
گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال دران حل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد
شسته مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخه روز اول و روز هفتم
نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیمگرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب
گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی ازین گوشتها و روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند بعده پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس پنج
مثقال و عرقیات مذکور و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان
اصل السوس بنفشه گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده سکنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده باز
نیمگرم بنوشند روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب
یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و صبح پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بیست عدد و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت دو مثقال
بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان بیخ کشوث در نسخه روز اول و دوم و سوم افزوده [illegible] بدهند و روز پنجم هلیله مربی یکعدد بگلاب شسته [illegible]

دو عدد بریان بپیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند و روز ششم دوای روز اول و روز هفتم نسخهٔ روز دوم و بعد آن بنوشند و هشتم دوای شب چهارم و روز نهم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخوداب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاو و قلیه چلاو و بعد این چهار روز مداومت بخوردن هلیلهٔ مربی بگلاب شسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و سکنجبین و مشکطرامشیع و در بلغمی حلبه و غاریقون و مشکطرامشیع و کمافیطوس بکمازریوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت باطریفلات مذکوره و معجون قبیل نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جملهٔ بثور قرحیه است که اول به بثور صغیره متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب اورا گنجه و بعد بلوغ زائل گردد و گاهی بر روی و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوع است یکی رطب که از ان زرداب سیلان کند و آنرا شیرینجه و سعفهٔ رطبه نامند و دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید از ان جدا شود و بقوباییت یا به ابتدا کند و بسیار باشد که در سر باثوران کند بسرعت و در دیگر جا زائل شود و سبب سعفهٔ رطوبت ردیه حاده اکاله است که با خون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ از ان زیر جلد محتبس شود و ورم و بثور پیدا کند و رقیق از ان منتشر گردد و بجهت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و از ان زرداب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن اخلاط سوداوی است بسیار که رطوبت حریفه با وی آمیزد پس بسوی جلد مندفع گردد و آنرا فاسد کند و متجرد و قشور از ان جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی است که در سر حادث شود و آنرا خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را از ان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آنست که او قروح بود با وی در جلد سر سوراخهای باریک شود و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آنست که آنرا تینی نامند و آن قروح مستدیر صلب است که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و نوعی است که آنرا ابو دخوانند و آن نیز قروح مستدیر صلب بود و با وی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفهٔ شهدیه باشد و از ان رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر از ان بثور کوچک سرخ است که در شکل به پستان مشابه باشد و از ان رطوبت شبیه بمائیت خون بر آید و نوعی از ان یابس سفید رنگ شبیه بشوره است که از ان پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفهٔ شیرینجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصاً صبیان فربه را بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفهٔ شهدی بخبث اشعار را فاسد کند و نوعی دیگر از سعفه است که بعربی داء الابر معروف است و در مسام و در بیخ مویها حادث شود و از ان رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول طبری ماده مولد این فضول غلیظ با کیفیت حارهٔ حریفه بود و نوعی دیگر که آنرا سعفهٔ حمرا نامند و در جلد سر حادث شود خاصةً در جایگاه موی سر تر باشد جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب داء الرس است هیچ وقت پایدار جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب داء از ان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی با آن خارش هم بود و گاهی از ان پوست باریک جدا شود و تقیهندی گوید که مادهٔ سعفه معروف به روسیا چه صفراوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه است که آنرا سعفهٔ سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد و تیه جانی و ایلاقی میفرمایند که سعفه و شیر ینیه یعنی شیرینجی بثر ها بود که بسطح بدن بر آید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود و سعفه بیشتر بر جلد سر آید و شیرینه بر روی و دیگر اعضا بر آید و سوزش شیرینجی زیاده از سوزش سعفه و سائل تر از سعفه بود و آنچه از سعفه بر آید رقیق بود و غلیظ و لزج که قوام او چون قوام انگبین بود و باشد که [illegible] بود و باشد که خشک [illegible] و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره بر آید چون نمک و آنچه از شیرینجه سائل گردد رقیق بود و آنطاکی گوید که سعفه قروحی است در اعضای [illegible] و گاهی پیدا شود و با وی [illegible] گردد و گاهی با وی ورم باشد و علامات او آنست که اگر سبب یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم باشد سعفه رطب باشد [illegible] ... و اگر از خون بود با سرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش [illegible] ... و گاهی با صفراوی رطوبت [illegible] بود و در حال صفرا [illegible]

و این مرض را بنج و قراع نامند و بصحت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت مو دائم فاسد شود و پس به گرد و مو نروید و بعضی ازان شهدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای
قرص شهد گردد و بعضی ازان مشابه انجیر و تشقیق و تبثر آن بود و بعضی ازان آنست که بادی جلد بسیار سرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازاله مو و بحسب اسنان و بلدان
و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفتیم بدان عود میکند و میر بهاء الدین مینویسد که قرح که آنرا کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را به بندد
و همچو محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان را واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر ازان افتد که بر سر و باشد که پوست سر را
بخورد و ماده این خلطی حاد بود مخلوط از صفرا و بلغم شور و جبلی گوید که فرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید و زیر او ریم بود و آن
قطعه متصل باشد حتی که گاهی در تمام سر بمقدار چهار انگشت یک قطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل وقوف عسل در شهده و غیر ملتزق
بالتزاق قطعه واحد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه و ازین مرض نوعیست معروف به بجروان شبیه بدانمیل و خراجات ست که در جلد سر ظاهر شود و بسختی باشد
و ریم نکند و مثل غده باقی ماند بعده متحلل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده ام که این علت با ولاد صیادان ماهی حادث میشود و باین قول
ایما کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه الزجه تخمیه میباشد علاج اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت
و چسپانیدن زلو و در مریض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه تلطیفه مثل قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و اصلاح خون
باطلیه سعفه طلا نمایند مثلا زرد چوب یا عفص یا ادام تلخ گلنار یا زاج کاغذ سوخته یا زو برگ بیر و بیخ سوسن اقاقیا فتیل جمله یا هر چه ازینها میسر شود باریک ساخته بسرکه و روغن گل
آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطورست بعد ازان آب گرم
و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی از شحوم و روغنهای بارد بمالند و همان روغنها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ و صلب باشد تا آن
بجه باشد تا خون آلوده گردد و پس سرکه و نمک و آب صابون بمالند و یا بر آن زلو چسپانند بعده بدوای سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند بیان ادویه
مفرده نافع سعفه اگر مریض او در حمام غسل نه بنده و مکان سعفه را بمنشار موی سر بسایر بشویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بمنشفه خوب نشف کرده بروغن
گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بیخته بران پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه عمل آرند مریض صحت یابد و مجرب سویدی ست
و اگر خاکستر بردی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بسعفه کبوس نمایند نیز مجرب او ست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفحص نمایند و فصد او کرده
خونی کاز آن خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجرب ست و تسکه خوردن و طلا کردن سعفه یابس را مجرب
ممدوح الیه ست و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرسا و اگر کلنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند و
سعفه را اکثر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب ست و طلای روغن گل شفتالو و موم زرد و کذا طلای خربزه بقر با آب و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج با عسل
آمیخته تنکار نیز از مجربات او ست و ضماد بول انسان نیز بیت بالخاصیت مجرب انگور و کذا سرگین بوتیمار و جوز و کذا قسط هندی سوده با آب یا با عسل و کذا غری السمک بسرکه
حل کرده و کذا اکرو یا دیاقوزه مانا سوده بسرکه سرشته و کذا هیج بسرکه سوده و کذا مغز تخم بیدانجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده مساوی بعسل سرشته و کذا حلبه کوفته
بعسل بیخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکبینج بسرکه و کذا افیون و نمک بآب
سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت بآب گرم شستن و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون رهبا و نمک و خربزه بقر و کذا آب کرفس و آب بادیان و زرنیخ زرد و کذا سرگین سوخته بسرکه
هر واحد نافع سعفه ست و اگر مریض حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بر آن فتیل حلق خشک بچسپانند
و پارچه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این فعل کند سود مند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته نیز بیت و یا سرگین فیل سوخته و کذا دهن بروغن زنبق و کبوس بسم سوخته و عسل
سعفه بلغمیه کیبایج بمرات و کذا آب کبر بیتی و اکل و ضماد حب الصنوبر کبار در طلا و سعوط و رشته وغیره و رعنائی که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده سائیده باشند و تخم حنا طلا
و در نمک و کذا سکنجبین با آب تمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمره و مثل غبار سوده با دویه سعفه نیز مفید ست و بقول اطبای هند گل تنباکو سوده و یا پوست تنه کفش
کهنه سوخته بروغن سرشف آمیخته و یا برگ ارند نرم کوفته بقدری نمک سائیده و یا کوکه چیزی سرخ ست سائیده با جغرات آمیخته و یا خردل نصف بریان و نصف خام آمیخته

روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند دیگر روغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سوده و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند دیگر مازو سبز و مورد خشک مساوی
کوفته بحریر بیخته و موم و مغز نیم درم در سر ماده و دو درم در گرما و ده درم روغن کنجد گداخته ادویه بدان انداخته مرهم سازند و این دوا مجرب صالح برای ابدان نرم ست و اما هرگاه بدن
سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ و مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار ترش و پوست بیخ و فلفل
و زرد چوب و اقلیمیای فضه و چرک آن همه مساوی باریک ساییده بحریر بیخته و در هاون بسرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند دیگر نمک و زاج هر دو سوخته مازو
و زرد چوب و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سیماب و زراوند طویل مساوی باریک ساییده بروغن گل و سرکه در هاون حل کنند و بر سعفه کثیر الرطوبت که در ابدان صلبه باشد
طلا کنند دیگر خزف تنور و سرگین کبوتر و نمک مساوی باریک ساییده بزیت سرشته بر موضع طلا کنند دیگر خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک ساییده
و دخان تنور و بول طفل نابالغ بسرشند و بر طشت برنجی طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند پس آن را خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این دوا
فائده کند بهتر والا فصد سر دو رگ پس گوش نمایند و بخونی که از آن برآید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند اینست که بگیرند خاک سباکان نقره و باریک ساییده بروغن گل خوب بسرشند
و بر سر طلا کنند بعد حلق بوره دیگر از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرنج و مغسول و عفص و عنزروت هر واحد یک اوقیه گوگرد چهار درم و باریک ساییده بسرکه سرشته استعمال نمایند
و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که آنرا به سازد و هرگاه سعفه یابس سفید باشد که از آن پوست سفید جدا شود باید که تدبیر صاحبش باغذیه مرطبه کنند و بروغن بادام
شیرین و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این روغنها بر سر نیز بمالند و اگر سعفه صلب باشد لازم ست که آنرا بآهن بخارند تا آنکه خون برآید بعده بقلقدیون با سرکه طلا کنند
و بعد از آن مرهم احمر طلا سازند و با آب سرطان کوفته مع روغن بنفشه سعوط کنند و چون سعفه در روی مریض شود باید که بگیرند صبر سقوطری یک جزو و مرداسنگ نیم جزو و در هاون روغن گل و اندک
سرکه بسایند و طلا کنند و اگر سعفه در بدن یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران بسرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که این نافع ست طبری گوید که از علاجات سعفه رطبه استفراغ ست اگر ممکن باشد
بدوائیکه منقی دماغ و معده بود و بعده استعمال طلا و دران جالینوس ذکر کرده که این را بسیار علاج بالغ او ست و گفته که گاهی علاج سعفه صبیان بقرطاس مصری سوخته مع زیت کردم و در قاطاجانس طلائی برای این
مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی ست و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم سرنج یک نیم درم اقلیمیای فضی و قشور هر واحد دو درم زرد چوب شش درم
دو درم شوک قتاد سوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه اراده استعمال او کنند بسرکه حل کرده طلا کنند جالینوس
گفته که این طلا بالغ کافی ست و اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل مارستان برین اتفاق دارند زرد چوب
دو درم و سرنج یک درم و زرنیخ زرد و شب هر یک نیم درم اقاقیا یک درم آهک آب نادیده یک درم و پوست انار سه درم کوفته بیخته بآب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت و سرکه
بقدر امکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و بر گوش او شرط زنند و حجامت بر نقره نمایند و لازم ست

که دران کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را از آن دور کنند و بآب چقندر بشویند بعده مرهم سفید
مرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک ساییده بحریر بیخته در هاون کنند و بران اندک زیت و سرکه تند کهنه قدری قدری
انداخته حل کنند تا نرم گردد و بیش ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل سرد گردد بعده بر سر طلا کنند حبیش گفته که من علاج سعفه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل
شد و بعد از آن بر خلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسویه گفته قومی را در حران دیدم که علاج سعفه رطب بپوست انار بن سوخته در سرکه گداخته میکردند
و دران افره میکردند غیر آنکه موضع سعفه را میسودند و در مارستان بصره دیدم که برگ علیق مطبوخ با چقندر موضع طلا استعمال می نمودند و قشور جلد جدا میشد تا آنکه
مثل آتش سوخته میگردید بعده علاج جبر میکردند و صحت تام می یافتند و از مردی را از حذاق اطبا دیدم که سعفه را از سر طفلی بآهن خراشید بعده
بقرص معروف بشاپوری طلا کرد و ورم سر پیدا شد و مؤدی بهلاک آن طفل گردید و این بهر آن ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند خصوصاً در سر و در اطفال
که اکثر مؤدی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و از مس کردن آن بآب حذر کنند و سعفه شهدیه در معالجه قریب اینست
الا آنکه علاج شهدیه صعب تر ست بسبب کثرت زردابه و رطوبت او و احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه نمیکند و محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه واجب ست
زیادتی در معالجه شهدیه آنست که اسکندر در کناش خود معروف براحت الطبیب گفته که سوراخهای شهدیه بزنگار داغ کنند و داغ او اینست که نشف زرداب از

سعفه را نهایی او کنند پس بزنگار بر نهند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد
زوال این مرض در روئیدن موی طمع نباید داشت بهر آنکه جلد را فاسد میکند بعد حکایت کرده که او صاحب سعفه شهدیه را در حمام دید و از حال او سوال کرد او گفت که مرا این حال بسیار است
دیگر بار رفع میشود و در سر باز رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج بنفض است و آن مرد را از حمام بیرون برد و آنرا امر با قتصار بر اغذیه ناشفه کرد و فصد
و تنقیه سر او نمود و در زمانی قلیل از آن صحت یافت و علاج سعفه معروف برص الاسد باستفراغ بحسب امکان است نزد استعمال قوانین آن بعده موی را بموچینه بکنند تا حبه اصول
آنها ظاهر شود و بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از آن زرداب شبیه بروغن بر آید و هرگاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم بسرکه بنهند تا بیخ موها سفید
گردد و گاهی برای آن این دوا میسازند و لاروغن حل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین اندازند بست درم روغن گل بران ریزند و جوش دهند
تا آنکه سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بست درم و فرفیون یک دانگ نفط و شیطرج هندی و کهربا که آن صمغ جوز هندی است و راتینج که آن صمغ
صنوبر است هر واحد یک دانگ کاغذ مصری سوخته و داد چینی و خسته هلیله سوخته و زرنیخ هر واحد نیم درم تخم تبنج سوخته یک درم و این معروف بدوای ونس است
و حنین ابن اسحاق گوید که بدین ودع سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که بدان زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و در آن روغن حل کنند و بر سر وقتی
که حجم از آن جدا کنند طلا نمایند که در یک مرتبه کفایت کند و مرا در اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن مو … بود و در آن علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او
کندیده علاج کردم و از آن صحت یافت غیر آنکه بعد از آن دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه معروف بمجر کرشه و شستن بصاحب او دست و اصلاح غذای او و بر او
آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این مرض داشت پس اصلاح غذای
او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت مردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنم که شرط ادهن در آن مفید باشد
لیکن در کتابی ندیده ام و حنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف ببقیل گوش چون بپزند و آب او بیفشارند و بسر صاحب مجر بریزند آنرا
تحلیل کند و علاج عام سعفه حمرا بعد استعمال قوانین فصد و اسهال و قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ
خطمی و همه را جمع کنند بعده موم و روغن بید و روغن بنفشه ساخته باین آبها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از آن بسیار تشرب کند بعده در هاون انداخته بران قدری زبدالبحر و بسیار
اندک ودع سوخته اندازند و بسفیده بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمرا طلای ثخین بدان نمایند و سه روز بدارند بعده بآب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد
بعده از آن راحت داده بهمان طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر و الا بگیرند براده مس بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باد نرسد بگذارند تا زنگار کند بعده بگیرند
زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت نتو کند معالجه
ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعاده آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و ازین مرض
صحت یافتند ابن الیاس مینویسد که علاج سعفه شیرنج اینست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب با عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش
بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از آن تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدسیه با گوشت بچه مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه
طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن بدین بجای زرنیخ زردچوب حب بادام تلخ هر یک بست درم و مقل پنج درم است و یا طلای زراوند طویل و غیره که در
همان قول مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه را می باید که حجامت بر نقره کنند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رگ گیرند و در سعفه مبتدی و خصوصا صبیان
زردچوب و پوست انار و مرداسنگ خضابه بروغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفه یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره مذکور دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد با آهن بخارند چندانکه خون
بر آید و بران زراوند و صبر سقوطری و مرداسنگ هر یک پنج درم بروغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفه شهدی اینست که تنقیه بدن از اخلاط فاسده
ردیه بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب اصطمخیقون کنند و موضع او را بزنگار ریر کنند بعده هر آنچه در آن باشد نشست نمایند و علاج سعفه معروف برص الاسد
آنست که هر صبح جلاب با رب اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا نخود آب بمغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیه بدن از صفرای محترقه ردیه بمطبوخ هلیله

صفت دوای [illegible]

واصلاح تام نپذیرد و بعد از آنک تیزاب کاری را اندران اثری نیک بود مؤلف اقتباس نوشته که سعفهٔ یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد
پس اول رگ سر زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصلهٔ سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیهٔ بدن بجای اطریفل سفوف لاجورد و حب آن و شربت آلهی
علو بنجان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهرهٔ زرد سوخته بورق بریان هر یک یک توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نفعیست و همچنین روغن یاسمین و کذا مسکهٔ گاوی و چرمها
از تخم سوسن با روغن ... و در یکهفته به بیماری ... سعفهٔ رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر بزنان بسبب احتباس حیض افتد و باسیلان ریم از بن موی و سوزش و شدت درد باشد
دران فصد قیفال گیرند و بفاصلهٔ سه روز رگ سر و صافن زنند و بعد چهار روز تنقیهٔ نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اسطوخودوس
علو بنجان کنند و جهت تسکین درد این مجرب بکار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبهٔ کهنه هر یک سه توله عنب الثعلب پنج توله هر روز
صبح و شام بآبی بشویند که دران برگ نیب و برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعده باین مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زردچوب تقبال مس سوخته برگ حنای خشک
قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند سعفهٔ هندی گویند که نوعی از شوره سر است که بثور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز
بشود و آن عسر العلاج ست و مرات دیدیم که باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ روغن کنند و ... لیمو قطع کرده متصل حلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقا می کند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که بر ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر مسطر و مشرخ باشد و آنرا بفارسی کهیون
و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مرهٔ سودا و غلیظ مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این قوبا
مزمن بود که از ان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفهٔ یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث مؤدی بجذام و آن قوبا ساعی بود و شیخ الرئیس
میفرماید که قوبا از سعفهٔ یابس اخبث و ارداء و اکال و بسیار تغار بعید نیست و سبب قوبا اقرب از سبب سعفه است و سر تعبیر قوبا از روی صحت آنست که مادهٔ رقیق او عمائیه
باشد و بعضی از قوبا رطب موی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سیال تر ست و بعضی از ان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که باحتراق تحیل بسودا گردد
و بعضی از قوبا متقشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از ان غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آنست
که مادهٔ حادهٔ رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آنست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی از ان مزمن و هی
و قوبا مرض خریفی ست و طبری گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشر بود که بسطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی براستدارت منبسط
شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت مستطیل الشکل باشد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود جنس اول دموی ست و او آنست که از فساد
خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام
احتراق اخلاط و استحالهٔ آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی غبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام
اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و دران حدت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنابر مخالطت خلط حریف یا سبب فاعل او باشد و اگر خارش
مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه آنچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد ست و ایلاقی گوید که سبب این مرض دو چیزست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که
آن خلط را بنابر اشفاق بر اعضای رئیسه سوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سوداوی مخالط
با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی می نویسد که قوبا معدی ست و بعضی اطبا تخصیص خراز بدانچه در سر باشد کرده اند
و قوبا بغیر آن و هر چند که باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و حرافت اغذیه و ادمان اشیای
مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامت آن بود نقش بنگ خلط ست و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن علاج در ابتدا اگر کم باشد بمالیدن ادویهٔ خفیفه
چون روغن گندم و مثل و پوست ناجیل و چوب شیشم و پاپکهٔ دشتی و روغن گل بادام تلخ مفید و ایضا مالیدن صمغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم و شحم مانند چربی بط و ...
نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگدانهٔ خشک ... تخم پنواڑ ... پالک جونی ... کسوندی و تخم تمر هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون ... و ... مقل ... هر واحد

در سرکه سائیده و یا روناس با عسل و کذا آب عصاره لوبان و ست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ بارتنگ و یا آب برگ کاه بند ریا که در موسم برشکال می روید تنها و یا با سهاگه مساوی
و یا بورق در آب برگ املتاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا باسلیق هرچه مناسب باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و یا شاهتره
کنند و ماء الجبن و هندوانه و تبرید خفیف جذام بکار برند و عرق شاهتره و کذا انقوع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات ست و اطلیهٔ قویه چون طلای سعفه طلا
نمایند و باید که پیش از طلا از لوبچسپانند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از آن برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع داغ بچسپانند و بردارند و تا
یکپاس همچنین کنند همه ریشه او برآید بعده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در دفع آن از مجربات استاد مرحوم ست و گیاه لٹوپی که بغایت تیز ست جهت قوبا
و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویه رادعه چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا که بدوا به نشود شق نمایند اگر ممکن بود بسیم حامی حاد نمایند تا گوشت فاسد را بخورد
بعده مرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای منتشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد هر دو صافن کشانند و بمنضج سودا یا مطبوخ
افتیمون نضج داده تنقیه بمسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علویخان کنند پس با ماء الجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علویخان
با این عرق نیز مفید ست شاهتره نیم آثار سرپوکه برگ گذر و گل نیب و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و مکوه و افتیمون هر یک بست توله برادهٔ شیشم و آبنوس هر یک
سیزده توله منڈی با بیخ و برگ و گل یک آثار عناب کلان یکنیم پاؤ بسفایج هفت توله درونج عقربی چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر پاؤ آثار شب خیسانیده صبح
عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله با شربت عناب سه چهار توله و غذا گوشت بزغاله شیر خواره و جوزه مرغ با نان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام
آب دریاده هند ذکر ادویهٔ مفرده نافع قوبا ضماد پیازه زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب ست و حلتیت و زیره و سرمش و کرود هنج که مجرب ست و روغ
و بیخ قثاء الحمار و قرفة الدار چینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد بسرکه سوده و کذا نمک بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا بشراب پخته و بعسل موضع
بسرکه و نطرون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کذا کبریت بزیت و یا بروغن بادام و کذا حرف بعسل تنها یا بسرکه نیز و کذا خردل
سوخته و کذا کف دریا تنها یا بشراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بیدانجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده بعسل آمیخته و کذا شیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا ظلم
و پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا اقاقیا کنده پیه بط و کذا گل شقائق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن
غلیظ گردد و کذا شبت و سداب و عسل و کذا دار چینی بسرکه و عسل و کذا سرگین فاخته با آب ترب و کذا تخم شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا [illegible] تمامه
کوفته و کذا حلبه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نطرون و کذا شب یمانی بعسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بیدانجیر و شاخ گوزن سوخته
و تخم گندنا و کذا خانهٔ زنبور عسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب ست و اکل و ضماد خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا تخم حنظل و کذا مسکه تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی
و کذا دار چینی و کذا افسنتین و کذا سم بز سوخته و کذا سرکه عنصل و کذا امغاث و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام تا چهل روز و ابن سراپیون گوید که علاجی نافعتر در قوبا
از مداومت استعمال آب گرم نیست ذکر ادویهٔ مرکبه که در قوبا مستعمل حب طلا که برای قوبا معمول مؤلف و عجیب الاثر ست مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه
بریان فلفل گرد مازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تھوتھه نصف [illegible] کوفته بیخته به آب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خاریده به آب لیمو یا آب ساده سائیده
طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر ست ایضاً مجرب گوگرد کشته پاڑ یا نیله تھوتھه سندور هر چه سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر واحد یکدرم سیماب دودرم
اول گوگرد و سیماب را یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویه دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و به آب حبها ساخته وقت حاجت بسرکه سائیده بمالند ایضاً که اکثر برای
غربا تیار می ماند و مجرب ست باپچی کهونگچی مسسون هر یک دو درم تخم پنواڑ چهار درم نیله تھوتھه دو ماشه کوفته به آب لیمو سائیده بقدر کنار وشتی حبها سازند وقت حاجت
یک حب بسرکه یا آب ترب سوده ضماد کنند و در نسخه دیگر کوتھه عوض نیله تھوتھه ست و وزن همه برابر و بدوغ ترش سرشته بکار برند که جهت گج داد معمول و مجرب ست
حب قوبا که درین باب مجرب ست پلاس پاپڑه گندهک سهاگه بریان افیون برابر گرفته به آب لیمو کهرل کرده حبها سازند وقت قوبا را خاریده به آب لیمو حل کرده طلا سازند
و در نسخه دیگر که آنهم معمول ست چنی گوند کات سفید مازو عوض پلاس پاپڑه ست ایضاً مجرب سهاگه نوشادر پھٹکری تخم پنواڑ افیون هر یک دو ماشه چونه یکماشه در آب لیمو
چهار گھڑی حل کرده حب بندند وقت قوبا را خاریده به آب لیمو و اگر نباشد به آب ساده سائیده بمالند ایضاً مجرب سهاگه خام رال گندهک باپچی سیماب هر یک چهار دو ماشه مازو چهار ماشه

با آب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و در نسخهٔ دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض رال و بابچی ست و وزن همه برابر **ایضاً** برای داد مجرب احقر العباد نوشادر گندهک آمله [illegible] توله
هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سهاگه هر یک پنج ماشه نیله تهوتهه از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سوده حل کرده حب بسته بدارند وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری
داد را خاریده طلا نمایند **دوای قوبا یعنی داد** منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد سند و رسیه مرغ هر دو با دستهٔ چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی مازو سبز کوفته
در سرکه حل کرده طلا سازند و یا شوره قلمی برگ گل بنگله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زردچوبه چوبه پان آب سابیده بمالند **ایضاً** که در ازالهٔ قوبا مجرب است برگ نورسته
خیار شنبر یکجزو ترشی انبه یکجزو شاخهای نرم زقوم دو جزو باریک سابیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود **ایضاً** ترشی انبه دو توله توتیای سبز شش ماشه
هر دو را باریک سابیده در یکنیم پاؤ آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحه و رنگ ریختن نیز مفید است
ایضاً مفید قوبا لوبان کوڑیه شکر سفید با آب لیمو سابیده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم پنواڑ زردچوبه سهاگه کات سفید افیون برگ صدبرگ در آب سابیده حبها بسته
با آب لیمو یا آب شبنم سابیده ضماد نمایند **ایضاً** آمله صندل سرخ گوند چنبیه رال سهاگه کات مساوی با آب سابیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخهٔ دیگر گندهک آمله سار تخم پنواڑ
عوض صندل و گوند و رال است **روغن گندم** نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده
بطریق ڈول جنتر روغن بر آرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند و صبح بر تختهٔ سنگی یا صفحهٔ آهن گرم نهند و از بالا قطعهٔ آهن بغایت گرم گذاشته بخشش کنند آنچه رطوبت سیاه
گرد آگرد او بر آید برداشته و نیم گرم بمالند **روغن پوست نارجیل** از مجربات والد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر بابچی یک سیر گوگرد شتری پاؤ سیر اشنه پنج درم
نیم کوفته در شیشه پر نموده بطریق جوه چکانند و موضع داد خاریده بمالند **نوع دیگر** از مجربات احقر پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آمله سار [illegible]
ده نیم درم همه را نیم کوفته روغن کشی بست درم در شیشهٔ آتشی یا در ظرفی کنند بطریق پتال جنتر روغن کشند **روغن باچاک دشتی** که خشونت جلد و قوبا [illegible]
بگیرند باچاک دشتی ده عدد یک کلی پر سازند چنانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سر خم پیوال با سیاه پر کرده به سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش بر آتش باچاک دشتی که بر زمین
روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ اندک در ابر دیگدان نهاده زیر او آتش [illegible] سبوچه را که بالای دیگ ست بردارند و آنچه عرق
مانند [illegible] سبوچه جمع شده باشد با انگشت بسترده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس عرق را که در ظرف گرفته باشند روی
بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن باچاک دشتی **نوع دیگر** برای هر قسم داد و اکوته نافع ست بیارند باچاک دشتی یک آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در
روغن حل کرده هر عدد باچاک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گلی ته به ته نهاده و گل حکمت نموده بطریق پتال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت
استعمال نشود **روغنی** که برای قوبا و جرب بسخت سودمند ست زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج توله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب با گوگرد بسایند تا سیاه شود
آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاؤ آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچهٔ آب نارسیده بمالند و بسیخ آهنی پیچیده برشته محکم کرده بر بشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند
و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه می ریزند و روغنی که چکیده بر روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند **ضماد** که برای داد لائق [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] توله گندهک آمله سار [illegible] سهاگه [illegible] شش ماشه [illegible] روغن زرد داغ نموده در تهالی کانسی [illegible]
مع سیماب [illegible] کافی خوب حل کنند تا که سیاه شود [illegible] قوبا بالا باچاک دشتی [illegible] تا یک گهڑی که عاجل الشفا ست **ایضاً** که برای قوبا
و جرب و قروح [illegible] از مجربات حکیم علویخان ست بابچی کالی زیری تخم پنواڑ گندهک آمله سار مساوی کوفته شب با آب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد در روغن
کنجد حل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد [illegible] ساعت با آب گرم [illegible] گندم [illegible] هر روز [illegible] یک پیاله
است خوردنی از آب آن [illegible] انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد برطرف گردد طلا که برای داد معمول ست تخم پنواڑ آمله [illegible]
بمالند [illegible] کات عوض آمله [illegible] بابچی [illegible] **ایضاً** معمول مازو سهاگه بریان گندهک چهاچه [illegible]
هر واحد یک توله [illegible] شش ماشه [illegible] در عرق لیمو سابیده حبها بندند و وقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سهاگه [illegible] گندهک شکر سفید برابر
کوفته بیخته با آب طلا کنند **ایضاً** معمول مجرب گندهک آمله سار گندهک چهاچه کتهه سفید رال کوته بابچی هر یک یک توله تخم پنواڑ شش توله کوفته بیخته با آب شبنم سرشته

بکار برند ایضاً که جهت قوبا مجرب دبی نظیر است سماگر بریان فلفل سیاه هلیله زنگی پوست بیخ پالک جوئی هر چهار برابر با آب لیمو سحق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند

در یده رو زمستا صل گیره اند بیخ بیکه یعجال عود و نماند و در نسخه دیگر شنده بعوض فلفل است و درخت پالک جوئی یا گل بنگله نیز گویند ایضاً از بیاض استاد مرحوم تخم پنواڑ

آمله بیرون پیل جوبل سرخ برگ سنا هر واحد یک توله کوفته بیخته نگاه دارند وقت حاجت بقدر کفایت در جغرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک توله مصطگی نیز

افزایند و در نسخه دیگر سه عدد و برگ آگ زیاده است و نوشته که مجموع را سائیده در روغن ترش آمیخته یک روز در آفتاب داشته بر موضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود

و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند و هر سه هم برای داد و پوست مجرب حکیم علی عالک البطم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چینی بزموم هر یک یک توله

بدستور مرهم سازند اقوال مهره مسیحی گوید که اگر قوبای از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه باشیای مسکنه ملطفه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود با دویه قوی التلطیف

و تحلیل نمایند و اولا استفراغ ماده با سهال کنند و بعد از آن چیزی که مضاد و عادت باشد بائل گردانند و مداومت استعمال آب شیر بن گرم کنند و بعد استحمام اطلیه موقعت

استعمال کنند چنانکه اگر قوبا کثیر الرطوبه باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد چیزی که جلا بغیر تجفیف کثیر نماید و در قوبای با رنج آنچه جلا بغیر تلذیع نماید مثل آرد جو

و باقلا و آب چقندر مطبوخ با سبوس سپیده و تخم خربزه مقشر استعمال کنند و اگر با رنج نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب نیشاسته بسرکه استعمال نمایند برای قوبا منفعت قوی

عظیم نماید اگر روغن گندم یعب ترشی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقایق النعمان و آب حماض

و ایضاً مازو و هلیله سیاه اگر هر دو بسرکه بیز کفایت باشد و اما قوبای کثیر الرطوبت محتاج با دویه قویه باشد همچو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ انگشت و تخم آن چون

بعضی از منها یا مهره با موم و ناتیج آمیخته طلا نمایند و اما قوبای ایکه از اشیای حاره هیجان کند باید که بران اشیای قوی بلا لذع استعمال کنند مانند امیشا یا کندر و یا کف دریا

و کثیرا و یا گوگرد و قند ابیضه در انه بال مس بجمیع پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج با دویه قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید سه مثقال آرد ترمس دو مثقال

نطرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند و یکمره اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بوره سرخ دو مثقال بسرکه تند حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان با آب

گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبائی که در ان جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن بیچها سود است می باید که دران اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل

فصد باشد بعده با دویه مسهل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیه بدن کرده طلا کنند خربق سفید و سیاه با آب سفول و یا زنجبیل بسرکه و بسرکه شقایق النعمان عیج کهم

ابیض بسرکه نمایند و اگر درانجا خارش باشد بگیرند برگ خرزهره سبز و در روغن شیرین بپزند تا هر اگر دود بسرکه سائیده بران روغن کنجد و موم سرخ گداخته اندازند

و حل کنند بعده بران گوگرد غیر سوخته پاشیده برهم زنند تا هموار گردد و در آفتاب و یا در حمام طلا کنند بو علی سینا می نویسد که قوبا در اصل علاج محتاج با دویه جامع

تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول ازین هر دو بسبب ماده غلیظ بود و ثانی بسبب ماده حار رقیق و بسبب قابلیه یکی از دو امر محتاج تقلیب

یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زلو بهترین علاج است و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بمادا الجبن بطریقیکه مشاهده واجب کنند و تغذیه و ترطیب و تدابیر

بچیزیکه سعفه بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که آنچه منع حدوث قوابی کند

و حادث آنرا صحت بخشد انیست که کلک مغسول که غسل او بعصیر باشد یکدرم با سه اوقیه مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاجش علاج جذام است

اما برای قوبای تو و متوسط از ادویه مفرده ترشی ترنج است و برای قوی نیز و صمغ عربی بسرکه و صمغ بادام و صمغ آلو بسرکه و میعه سائله بسرکه و خردل بسرکه بغایت مفید

و آب کبریتی و آب شور و زبد و کف دریا و سرشیر جرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان او و تخم خربزه و بیخ خنثی و آن با مرکش است و روغن بادام تلخ

بیکون و سنگ سبوه و برگ کبر بسرکه و سنگ سیمیه هر قوبا را بخاصیت نفع میکند و اقاقیا و مغاث و روغن گندم قوبای عارض در بدن ضعیف و قوی را صلاح بخشد

و زرد چوب و در قوبای مبتدی مداومت ریختن آب گرم بران بعده مالش روغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای بادا شیر آنرا بسیر صحت بخشد

بالکره بانج و سعفه رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفه و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان است بگیر صمغ بادام و سرشیر و جرم و مسیعه سائله

و بسرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند سرشیر بخاران و کندر و گرده و بسرکه سحق کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن قوی محتاج با دویه قوی تر بود مثل عصاره ترشی ترنج

علت زیرا که آن بجرارت خود تنقیع مسام و تلطیف ماده نماید و از راه اسهال انتقال سازد و برطوبت خود تسکین و تعدیل فلظ ارد می کند ۱۲ منه عفی الله عنه

مقوم بطبیخ و مثل روغن بنفشه و روغن نخود و روغن برنج و روغن گندم خاصة و صمغ بادام تلخ و گوگرد و پشک بز سوخته و کف دریا و قطران و زفت هر دو مجربست و همچنین است طلا
بنفط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و فنجنگشت و کبر و اشق و خربق و حب البان و ثافسیا خاصة لا سیما چون ازان قیروطی بروغن خردل سازند و سنگ سبوه
و اشق بسرکه و قردمانا و کندش و خاکستر کبوتر و زردچوب و خردل و حرف و تخم جرجیر و عسل بلادر بغایت مفید و از مرکبات آنست که بستانند قردمانا و قنابید و بار روغن گندم
بیامیزند و خاکستر عسل و گوگرد و صمغ بطم و شحم حب البان بسرکه بسیار قوی ست و برای قوبای مقشر نیز و یا بگیرند کندر و زاج و کبریت و صبر هر یک یک درم صمغ دو درم و سرکه
طلا کنند و یا بگیرند بورهٔ ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قنفذ البیوده هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد نیم درم و ازان طلا سازند
و یا سنگ سبوه بکوبند و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند زاج و مر و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند دوای جید حب البان ده جزو گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبوه
یکجزو باریک سائیده بسرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و دقاق کندر و اشق و در سرکه گداخته بکار برند و یا بگیرند سرگین سگ و اشنان گازران و کبریت و بیض
و سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت و صفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند مجوسی و صاحب جامع گوید که حدوث
قوبا از مرهٔ سوداء میشود چون کثرت اغذیهٔ مولد آن کنند و ازانچه دران انتفاع یابند فصد و شرب دوای منقی سوداء و پرهیز از اغذیهٔ مولد آنست و اما آنچه بدان تطلیهٔ
موضع نمایند سنگ سبوه بسرکه است و بلیله زرد را باریک سائیده بصمغ آلو سرشته بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علک البطم باندک موم و زیت گداخته و بر آن
گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا بگیرند سرگین تیهو و سرگین سوسمار و باریک سائیده بسرکه سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم
و بر قطعهٔ آهن یا سندان خوب گرم نهاده بر طرفی بران بخشش نمایند رطوبتی که ازان سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا کنند و یا بگیرند تخم فنجنگشت و باریک ساخته بسرکه طلا
نمایند و یا بگیرند سریشم چرم پنج درم و کندر ده درم سوده بسریشم در آب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ماء الجبن
بحب افتیمون ست طبری و در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن ست بحسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی ست و اکثر آنچه
در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون و مطبوخ افسنتین ست و این نسخهٔ اوست بگیرند هلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم عناب
دور کردن خستهٔ آنها افسنتین رومی ده درم شاهترهٔ خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجونی ما میران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم
همه الطرق مطبوخ بپزند یکشربت ازان مقدار یکصد و بیست درم گرفته طبیخ سقمونیا و یکدرم غاریقون دران حل کرده نیمگرم بنوشند اگر یکشربت کفایت نکند معاودت
آن نمایند و بر خلقی تجربهٔ این کرده ام و ازان منع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عبادان دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجهٔ آن بشرب نقوع صبر
نمودند و برای علاج او ببصره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند بصحت
و برای ایشان در انجا مکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زردچوب ده درم و ما میران چینی پنج درم و آنرا با مویز منقی تخم در آب کاسنی تر کنند و ده
آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی را که از ایشان بواسیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند و بروغن خستهٔ
مشمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و برین ده روز تا بیست روز قائم باشند و در هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند
و باز گشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و بنوعی از ماهی شور تعرض نماید آنرا این حادث میشود
و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و از انجمله انواع قوبا آنرا در ابتدا ابدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال ست چون بر ناشتا
باشند و روغن گندم و در آخر آن چون طول کند حمل کوفته باز بد در سرکه حل کرده ست و اهل هوا ازین حمل را سوخته و محیر سوخته بسرکه استعمال میکنند و آنرا دواء المخفس
نامند و این دران حسن التاثیر ست و آنرا بسرعت قلع میکند و اما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسرکه طلا می نمایند و آنرا قلع و زائل میکند لیکن الم شدید می آرد و ابن مسفار
را دیدم که چون قوبا باطفال حادث میشد خبر ما میگرفت و آنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا بخور بدان میکرد و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و دران سوراخها
مثل فرو بردن سوزن ظاهر میگردید و ازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را نشف میساخت تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می ماند بعده بروغن گندم
و یا نخود و کلیا طلا می نمود و قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کرده ام و تاثیر نیک نمود و آنرا طلیهٔ قوبا اینست که دیت چراغ روشن کرده

سه سکی ۱۲

عه نوعی از شراب است ۱۲

طریق روغن گندم

نسخهٔ مطبوخ افتیمون

نسخهٔ نقوع صبر

دخان او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و نضج یابد پس اندمال آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل یا
چرب کنند که از این خارش ساکن شود و چند پیرزال را دیدم که معالجه قوبا بادویه پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که صدای حدید و زنگار آن بسرکه آمیخته است و دو
استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می یابد و بعید العهد گاهی متعسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زلو چسپانیدن بد نیست تا خلطی
را که خارج از عروق دران وقت ست امتصاص نماید و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیر المده باشد و از ان صفائح مثل قشور جدا شود و گاهی از ان خون سائل
گردد و این بسیار دشوار ست و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام مودی شد و این از بعض علامات جذام ست
پس مع اجب ست که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام معتبر ست و نوعی از قوبا صغار الشکل عظیم الحکه ست و این دلالت میکند بر آنکه خلط موجب
او حریف لذاع ست و این نوع بقوبای جربی معروف ست و این اکثر در خصیتین و در کمره حادث میشود و انسان بخارش آن ایذا می یابد و آنرا بخواب میگذارد و علا
علاج جرب کثیر الحکه است و سوای این در بیمارستان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اثر نیک می نماید و حکه را فی الحال زائل میکند و ایضاً دیدم
که دران مالش آب انار غیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب آن بروغن گل بمالند و نوعی از ان صغیر شبیه به بثور ست و آن بقوبای متناثر معروف ست و این بعد استفراغ
و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم [illegible]
ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یکدو دفعه آنرا زائل میکند و اهل موصل مداد چینی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و بر حالتی می مانند
و زیاده و فراخ نمیشود و ایضاً او گوید که علتی معروف بحکاک جبهه مرضی ست که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و غیر آنکه رقیق بود و از ان پوست باریک جدا گردد
و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حزاز [؟] ست که آنرا بچیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق بنماید و شخصی را دیدم که بر همه بدن
او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقه فاسده متغیر الکیفیت ست که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود و پس طبیعت بنا بر تنقیه دماغ از
اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند بعده بران بخار خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش همراه آن باشد که دران خلط فاسد اندک حدت بود و پس لذع
مسام کند و این علت عسر ست علیل از ان صحت نمی یابد مگر به پرهیز تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود و چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء
بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان ست و فصد اولی استفراغ سر ست بچیزی که مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون از ان فارغ شوند مداومت شستن
پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن بموم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات
متواتر طلا نمایند و هر گاه دو روز برین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای خشک پخته ضماد کنند آنرا زائل کند سعید
گوید که علاج قوبا اولا فصد بعده باسهال مره سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا مزوره زیرباج یا بچه مرغ مرتب
بآب غوره دهند و بعد تنقیه و حمام تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لا جرم کهنه بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استعمال
کنند و این را با طلیه جرب طلا نمایند صفت طلا یک این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر
موضع طلا کنند و ایضاً از آنچه بدان انتفاع یابند آنست که ترشی ترنج و یا شراب و سرکه بمالند و بآب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس بآب گرم بشویند اگر قوبا غیر متمکن باشد
ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و بآب نیم گرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد بآب دهن روزه دار و یا بصمغ آلو
و سرکه طلا نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب ست اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود
تدبیر استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شده و استفراغ خلط غلیظ بداروها باید
کرد که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و بآب گرم شیر تن شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند
اما اگر قوبا تر بود بادویه مجففه باید و اگر تیزی اندک بود بادویه جالیه باید و اگر مزمن بود ادویه قویة الجلاء مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبة بود و در گوشت فرو رفته باشد
کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد خاصة اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسرشند و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته

حکاک جبهه

علاج انار تنقیح مسام و تحلیل مواد غلیظ و کسر حدت خلط رقیق و تفریح آن [illegible] ۱۲ منه

در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیله زرد بسرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای چرک دندان بر ناشتا سود دارد
و صمغ زرد آلو و کتیرا بسرکه یا ترشی ترنج حل کرده و دوائی مجرب است قوبای غیر کهنه را زائل کند و مازو بسرکه سوده و زاک بسرکه حل کرده و مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید عفص
و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و قوبال مس و سنگ سبوبه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب کنند بعده بران
محجمه نهند تا خونی که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و آرد نخود و تخم خرفه و سبوس
گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده روز دیگر بطبیخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر باره و چه بران اندازند و همین علاج را دیگر بار
اعاده نمایند و اتفاق بسرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر گیرند زرنیخ ده بار روغن گاو سوده سه روز بگذارند
پس روغن ازان صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس مرهم علاج کنند دیگر مازو خام بی سوراخ پنج درم در بول گاو یک سکوره و سرکه
یک سکوره بپزند تا نرم شود و سائیده طلا نمایند دیگر سیر بشیم ماهی چهار درم کفند ده درم بسرکه حل کرده طلا کنند دیگر مازو کتیرا هر یک جزو بسرکه حل کرده طلا کنند دیگر
برای قوبائیکه حصیه باشد سفیداب هشت درم کوگرد دو درم مویزج یک درم بسرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بران ادویه رادعه که آن موضع را قوت دهند
طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیه بدن از خلط محدث آن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله سقوی پیر کنند
و بعد تنقیه تام هلیله زرد و صمغ آلو و صبر مساوی سائیده بسرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی سائیده بسرکه
تند سرشته طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قردمانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود
پشک بز هر واحد شش درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده اطلیه مناسب مثل شیر انجیر و بطرون
و بیست و شب و ریوند و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل بسرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دواست مرکی شکر
کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی می نویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال بادویه
دافع سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را مدخل تام است در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد و دیگر جهت
و علاج موضعیه مستقل در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب درارت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بران و از
جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویه موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده است و اگرچه ماده او در اصل دموی باشد مثلا و از ادویه
کثیر المنفعت در قوبائیکه قوی الماده نباشد روغن پوست نارجیل است و طریق ساختن آن انیست که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند

نسخهٔ روغن پوست نارجیل

و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و بپارچه صاف کرده در شیشه مطین اندازند و در دهن او سیخهای کاه یانی نهند و در وسط
طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه ازان سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او مقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملایم روشن کنند پس
روغن سیاه حاد که ازان بچکد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین مرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید

و کذلک طلای لبان مصعد از انفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ طرفی وصل کنند و آن ظرف
را از آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد نشسته جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت چنین استعمال
کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد که در آب است و آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت هست که او مستقیم اولا بشرب روغن زرد یا مسکه در آب
گداخته و بطریقیکه ظرف آنرا در آب گرم نهند تا گدازد و صاف کرده بنوشند یا روغن بادام بیاشامند و این اولی ست هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد ازان
تا ده درم یا نه یا ده و ازان بیفزایند و بران تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد
بآب مقطر او استعمال کنند که ازین هر دو تدبیر قوبا باقی نمی ماند و خصوصا اگر رعایت تدابیر درین مدت و بعد این کنند سبیل آن ترطیب گردانند ابو الیاس گفته که معالجه
قوبا بادویه قوی التجفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و حرارکه بر سخن باشد چون نفت یا موم

احتباس او و در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت
و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد تحصیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب
تعفن استحاله بسوی خشکی و سردی عارض شود خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون تعفن نمیشود بسبب قلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها در تخفیف
از تعفین میباشند لاسیما چون خون در جوهر خود حار یابس بناشد و گاه باشد که ثؤلول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی ازان یکی بعد دیگری بریده و سبب آنجمله
شود و هر گاه آن ثؤلول بزرگ انتف یا باطل کنند بهتر باشد بر یکه باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق برآیند و ابو منصور گوید که ثآلیل دو نوع ست یکی ازان
رطب لین و دیگر صلب جاسی و آنرا اسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسودا ست و سبب یابس سودا بود و انطاکی گوید که ثآلیل ابهر ضغط نامند و آن رطوبتی ست که از
سودا منتج شود غالباً مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک باقی غلیظ بود و بریده و گاهی بسبب خبث ماده درد کند علاج شونیز با سرکه و نمک
با سرکه هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا مسهل کنند بعد آن حب ایارج فیقرا [?] خورند و اگر ازین چیز با فائده
نشود باهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلدفیون بمالند و هر گاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون
سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را اسقاط کند و همچنین است نشاندن انگریزی که کاشتک گویند در آب سائیده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب ست و اگر ثؤلول
را بناخنگیر خراشیده سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند و یکروز نفع میدهد و یا زردچوب سائیده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آنرا سوزانیده ثؤلول را
بآن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب سائیده ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین طاوس بسرکه طلا کردن
و یا صدف سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بران مالیدن مفید بود و اگر ثؤلول را از پاچک دشتی خاریده چونه و نمی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز
بیفتد و اگر از پاره شب یمانی بسرکه بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز بسرکه سائیده طلا کنند و یا سیماگ [?] نصف بریان و نصف خام با آب لیموی کاغذی
سرشته بمالند و یا پیچی [?] بسرکه سائیده بر بدن بمالند و یا پیچه در آب لیمو سائیده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعدد
ثآلیل گرفته هر یک آنرا یک عدد نخود بمالیده همچو را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل بر طرف
میشوند و بعضی گویند که این عمل بتجربه در آمده و اگر برگ پان کنگیری بگیرند و بران چونه بمالند و فتیله آن ساخته در زیر انگشت سبابه گرفته بر سر مالند چنانچه از ناخن نیز
خراشیده شود و در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر بسر کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا بتمامه منقلع شود و درین باب مجرب ست ذکر ادویه نافع ثآلیل طلای
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چغندر سرخ و کذا کندر بسرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی ست و ضماد بیخ درخت خلاف سوخته
و کذا برگ آن بسرکه و کذا مرو صلیعه [?] و عسل و کذا سرگین کبوتر با آب و دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بعسل و کذا تخم پیاز انجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام بنطرون و آرد
گندم پخته و یا تنها پخته بموم زرد آمیخته و کذا اشق بسرکه و کذا افرفیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر ادویه کتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور بسرکه و کذا ودع سوخته و کذا اکل سرخ پخته با نان [?] سوده و کذا سرگین گاو بسرکه و کذا سداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک با آب دهن روزه دار
و کذا اصداء حدید بشراب و کذا قشیشا و راتینج و کذا اهون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان بسرکه سرشته و کذا سم سوخته بسرکه و کذا ترنج کوفته
بسرکه آمیخته و کذا سرطان سوخته و کذا خون بز و کذا خون خرگوش تیز آمیخته و دلک بلاجرد و شرب آن و کذا انجره و با شامی تازه و داغ بشاخ آهن نرات [?] و کذا
بفتیله پنبه کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل ست اقوال حکما ابوسهل گوید که ثآلیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند بار و شب یمانی و چربی بط سرشته طلا کنند
و یا تخم جرجیر بسرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز مرات کثیر طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا بسرکه و نمک و کذا نانخواه [?] بسرکه سوده و خرنوب نبطی مسحوق
بسرکه بمالند و بهترین از بین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول باشد آنرا دوائی آنرا شرط زنند و بر آن شیر انجیر بچکانند یا دوای حاد اکال مثل دیک برنیه و غیره
بران نهند پس هر گاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که انچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر مرات کنند تا آنکه بتمامه زائل شود
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن بادویه مخرج سودا نمایند و تدبیر یکه ترطیب و تلیین نماید بائل گردانند و شیخ میفرماید که امام بادرت بتقلیل خون از فصد

سلعه مهر آنکه از غلظ [illegible] بعضو مجاور [illegible] یحیی [illegible] ماده [illegible] خشک [illegible] ثآلیل کثرت نماید ۱۲ [illegible]

و باستفراغ سودا امری ست که ازان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از افتصاد و اعتدال تجاوز کند همچنین تدبیر مولد خلط غلیظ و غیر آن از آنچه ذکر او برات گذشت
و اما علاج خفی باد و یه باید که دران تلخی و قبض بود و تبیین تخفیف ازان برای ثولول خفیف استعمال باید کرد مثل طلیدن روغن پسته دائم و بطبیخ گشنیز
بعده سر روز و آب گندنا بسماق و روغن بان و ایضاً بیخ کبر و تخم السرو و زیتون خام و کف نارنج نیز خوب ست و برگ مورد تر برای تخفیف و قوی و پوست جوز تر
خشک و دهن خوب با وجود قلت اذیت او برای ثولول عظیم قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسرکه و آنچه جید و بالغ النفع ست آنست که گیر زاج
و دهنا و کوفته بیخته بآب سرد طلا کنند و اما قوی ازان برای ثولول قوی بکار برند مثل طلای مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار و خصوصاً با سیماب کشته السیما بنجا کستر بلوط
و زیت و نمک بآب پیاز و بلبوس و پشک بز و ایضاً ذراریح بزرنیخ و ایضاً عسل بلادر و در اسقاط او قوی ست و شیر تیغ چون تکرار بران مالند ساقط کند
و دیگر مرهم کلیکی نیز از مسقط عظیم اوست و شونیز ببول چون ضماد نمایند عجیب ست و زهره بز نیز ایضاً و حلتیت و مرهم جاوشیر و بیلات که آن مرهم بلادر ست
و ترکیب عسل پوست جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم بورق
شش درم نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته بآب صابون طلا نمایند و از معالجات ثآلیل
قلع اوست و این گاهی با نبوبه پر طیور بزرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثولول باندک دشواری در آید و جرم او حاد و قطاع باشد پس بران
ثولول باندک زور در آرند و بران بپیچانند و یک بیخ آن اندک بفشارند که از بیخ استاصل کند و یا بعده ثولول را بکشند تا آنکه بیخ او کشیده گردد و بعده بآلتی تیز که تا بیخ او
رسد قطع کنند و بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً هرگاه دوای حاد بران گذارند قلاقل آرد دوای حاد بردارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده
او کنند تا آنکه سقوط آن بتمام شود و گاهی قلع آن با ناخن حلوه میکنند که از آنچه مستعمل اوست با ناخن لطیف مقور جدا میسازند بعده بران دوای حاد میگذارند تجربه کرده ام
قطع آن باستره و تعمیق تا حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه ازان سیلان کند سائل گردد و منحبس شود و بعد آن
باقی ماند ساقط گردد و طبری میگوید که علاج ثولول حادث در پیشانی و در روی بهمان نهج که در علاج عدسیه و منطبه مذکور شد باید کرد و گاهی امر بقلع او میکنند که این اسهل انقلاع ست
با وجود قلع او بر آید و آنچه بران طلا کنند و دیگر روز یا بعده دو روز تا آنرا زائل کند برگ حسک جبلی رطب ست ایضاً بران بمالند که آنرا خشک کند و بیفگند و ایضاً صمغ
درخت حیل کرده طلا کردن آنرا زائل کند و من دیدم این دوا استعمال میکنم بگیرند بورق یک درم برگ سورنجان سه درم نمک طبرزد یک دانگ و بسایند و بران یکی را بعد دیگری
بمالند تا آنکه خون برآید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعده دو روز بمالند پس بتدریج زائل شود و این را در بیست یا پنج استعمال نکنند و هرگاه بزرگ باشند و صلب گردد روغن سعوطی
ساعتی بران بمالند تا آنکه دران خون ظاهر شود بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بیفگند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ
دارند و بآب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثولول تیغی را که بدترین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران
فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا مستاصل گردانند و دیدم که چسباو و بروغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بران هم دوای حاد
نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتم تا آنکه اصلاح یافت و از نافع ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند آنست که بگیرند چوب آس رطب و یک طرف او
در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نشیش و تری بدر ظاهر گردد و بگیرند ازین آب و بر ثولول بمالند و این در روز بعمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند و بهتران روغن گل ست
چرب سازند که آن بغیر درد بیفتد و باز عود نکند ایضاً او گفته که علاج ثولول متشقق ذات شظایا که سبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود و نشستن در آب الاعضا
بروغن بادام تلخ ست بعده شرب مطبوخ افتیمون و دلک آن بآب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متصعب و صلب گردد بران روغن نوره
چکانند چنانچه سابق مذکور شد و آنچه بدان علاج ثولول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا النثر او بروغن گل و موم و شحم ست و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتران روغن گل ست
بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده اند که طلای او بآب طحلب یک دفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفگند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که در ان
آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران آبله افگنند
تا هر ان خون ظاهر شود و بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هرگاه تر گردد مرهم کبیر علاج کنند و دیگر نوعی که چون دانه او بزرگ شود و به نصف

اندیدن با قریب از عضوی شریف بود پس واجب ست که بران مرهم دیافلیون چند روز نهند که تا آنرا تحلیل کند و یا رقیق کند و فضلات او را مائی گرداند پس به نشتر
بکشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر منششه و منکوسه استعمال نمایند این دوا است و این مشهور و مجرب
این تیار ست بگیرند گوگرد و زرنیخ زرد هر دو مساوی خاکستر غرب مساوی همین بعض او بسرکه و ببعض او بنفت سرشته بر ثؤلول طلا نمایند هر ثؤلول و هر مسامیر که باشد ازین کم
شود و زائل گردد و درین تقدیر بهتر ازو نیست چه مجرب ست و بعضی مرهم برای این عسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلاد گرم که بورث ساعیه
میگردد و گاهی تهیج بدن متعدی میشود و گاهی ازان مریض صحت می یابد و باز بعد یکسال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بلادر آنرا لازم نمود حتی که آن را
بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب ست که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما متوعات مثل شیر انجیر و شیر مازریون و شبرم
قوت در استعمال آنها نیز خطر ست و اسلم ترین چیزیکه استعمال نمایند همان ست که ذکر کردیم و اگر انسان ارادهٔ تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نوره است
که مذکور شد مجوسی گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از غلظت خلط بلغمی سوداوی میباشد و صواب علاج آن استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون معمول
با افتیمون ست و پرهیز از مولدات این هر دو خلط و آنچه از ضماد قلع آن کند پس یک بار یک سوده بسرکه سرشته بر ثؤلول نهادن ست و القلی موضع در روزی مرات با سرکه
تخم و نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور مس و باریک سائیده بسرکه بسرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده بثلث سرشته بر ثؤلول نهند و اگر این
ادویه فائده نکند دوای حاد مثل فلفلیون و دیگر بر و یک نهند که این او را بخورد و بسوزد و بعده بیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند بعده اعادهٔ دوای حاد
کنند بعد آن روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد بعد ازان معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ قلقل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی
باریک سوده بآب قنابری یا آب صابون بسرشند و ثؤلول را بموی بربندند و بران این دوا پاشند که در روز سوم آنرا ساقط کند صفت ضماد یکه ثآلیل را قلع کند
بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یکجزو آهک آب نارسیده نیم جزو باریک سوده بآب صابون یا بآب اتفق
سرشته بر ثؤلول لزوم نمایند بعد از آنکه بیخ او بموی بسته باشند و دیگر آهک آب نارسیده و دردی شراب باریک ساخته بآب ... سرشته بر ثؤلول ضماد کرده باشند که این خشک
نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند باستره قطع کنند بعده بدوای حاد و مرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا استاصل گرداند و بسوزند باید که آنرا بآهن قطع نکنند
مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ ابن نوح گوید که نگاه کنند اگر مادهٔ او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب لین از بلغم و اما
در صلب عاسی از سودا و بعد ازان علاج رطب نمایند باین طور که بکبر رطب و بجز توسیع کنند که این قوی ست بالانده میل با غذیهٔ لطیفه مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات
و سمک و طیور و حملان کنند و اکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد و موم گوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بکشایند
از بیخ برآرد و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا بپوست صفصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او
شرط زنند و بران دوای حاد پاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و علی بن زین گفته که حمل یعنی
کرم سرگین را بآب بسایند و بر ثؤلول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و ثوبار انیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن جرجانی و ایلاقی مینویسند
که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیر های تری افزا کنند و استفراغ بماء الجبن کردن صواب تر باشد و از چیزهائیکه درین باب بکار آید آنست که مازو و شب یمانی با شحم
حنظل ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و گر مازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ برآرد و بآب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو
سوده بسرکه سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین برخیزد و منی طلا کردن مجرب ست ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد
سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ
... بطبیخ و حبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه بچیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر تافسیا بران چکانند و یا بگیرند فنطافیلون و باریک سائیده
... طلا کنند و یا مرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که هم قوی تر در قلع او ست اشنان سبز فارسی زهره گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آهک آب نارسیده
مساوی همه را باریک سائیده بآب اشنان بسرشند و بر ثؤلول طلا کنند و باید که بآهن قطع نکنند خجندی گوید که علاج او فصد ست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح

شربت از بادیان و اصل السوس و گاوزبان بشکر بنوشند و غذا احمصیه خورند و تنقیه بدن بعد نضج بمطبوخ افتیمون و مطبوخات که دران غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیه تام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران ادویهٔ حادهٔ اکاله نهند تا آنرا سیاه کند پس آن روغن زرد نهند انطاکی گوید که ابتدا بتنظیف بدن کنند و اگر چه بفصد باشد بعد ازان قطع نمایند و بچوب انجیر ذکر بیخ باقلا داغ دهند که این مجرب ست و همچنین حیات نمک و سرکه و سرگین کبوتر و گنجشک بوره قلیا و آب و دهن روزه دار و خاکستر کرم و صدف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قوبا مذکور شد گیلانی مینویسد که از غرائب چیزیکه دیده ام اینست که یکی را از صبیان که سن او قریب بیست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شده و مردی بادی طلاقی شده و او را امر کرد که کف کبیر از مویز باده و درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشید و او حسب گفته اش شخص عمل کرد و ده مجلس او را اجابت شد و در شب دوم ازان مرض بتمامه زائل شد و این از عجائبات ست و گاهی از ثآلیل نوعی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثآلیل باریک تر باشد بقطع او بپردازند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بران ادویهٔ حاده باشند و اگر بعد قطع بیداره ادویهٔ حاده و داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آن داغ از طلا باشد بهتر ست و اگر چه این امر منافی مراعات سطح جلد ست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند و آن حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آنرا بمغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او بتمامه نماید و گاهی بحزم فقط قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشتهٔ ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثآلیل محکم ببندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن باهن بسرعت ببرد و از ضرر او ایمن گرداند با وجودیکه آن خطرناک بسیار ست اگر در وقت خود واقع نشود یعنی هرگاه بدن ممتلی باشد و دوای مجرب بگیرند زراریح و قلقطار چند بیستر سازند و بحلاب البطم مخلوط سازند تا مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد از آنکه تنقیه او کنند دیگر بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو و بآب رماد یا بول طفل نابالغ سرشته بدان طلا کنند که آن نافع ست مرهم که قطع ثآلیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یکدرم آب عروس آب صابون اول هفت درم عسل هشت درم فرفیون نیم درم بپزند تا مرهم شود و بکار دارند بهاء الدین گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد از آنکه ثؤلول بناخن خراشیده باشند و طلا آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و ذراریح با موینر کوفته طلا کردن قوی بود و ثؤلول را در ابتدا اول باهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سرو بر نافع و مجرب ست و مسامیر را اگر توانند بنشتر بکاری ببرند اولی بود الا آنرا بچیزی اکال حاد بخورانند ولی کوچک از سرشت خالص بران بسته دارند آنرا تحلیل کند و اگر نوشادر و انزروت و غیره که در ذیل علاج مسطور شد بران ببندند عظیم نافع آید و تیز ابی فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و ذراریح و سیاه کشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را با آب پیاز سرشته طلا کردن یکشبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عضو صحیح بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و حنطیه

و آن بثوری ست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه ثآلیل بود غیر آنکه املس و چپیده بود و شکل اول بشکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم و مقدار اطلاق هر واحد از انها باشد و عدسیه زرد رنگ چپیده همین بود و حنطیه بشکل گندم و مائل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی ست که باخلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی عکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست علاج تنقیه بدن بادویهٔ منقی رطوبت و اخلاط غلیظهٔ فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اغذیهٔ غلیظه نمایند بعده تطلیهٔ او باین طلا کنند بگیرند صمغ بطم یا موم و روغن بگدازند و در بادن انداخته بران اندک صمغ آلو و مویز و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود و بعده مدام تجدید بران کنند تا آنکه بیرون خشک گردد و بعض اطبا نوشته که صمغ را بر خرقه الیده بران می نهند و آنرا ده روز گذاشته جدا سازند پس آنچه در ... باشد ... آنچه آنرا اسپرد ... اینست که خاکستر نی و شیطرج سوخته با اندک سرکه گداخته بران چسپانند تا خشک شود ... منقلع گردد و از لطیف ادویه که بدان استعمال کنند اینست که از روغن حب الغار و موم و سپید بطم و سپیده رغالی و سیاه کیان ... ساخته هر روز یکبار و در شب یکبار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و سبزه شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود و داوای ... این دوا را تا چهل روز استعمال کرد ... بغیر جواد ... فارغ

زائل و ساقط شد و طلا به کندش گوگرد و بورق بسرکه نیز نافع است و اگر گزمازج باریک سوده بسرکه سرشته بران نهند در چند نوبت از بیخ بر کنده شود و ابن الیاس گوید که علاج عدسیه فصد است اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و آنرا بسرکه کبر و خربق سفید و بعد و روآب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق بسرکه ما لند

توثه

بثره متقرحه ایست سرخ شبیه به تخم انگور زائد که در اکثر اوقات عمیق در رخساره افتد و گاهی در مقعده و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که در ان حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق یا صفرای عجیبه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر رو و اخراج خون بحسب قوت و سن فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه مع تربد و شاهتره و هلیله نمایند بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در تاکیل گذشت بران نهند تا آنکه فانی گردد و گوشت صحیح ظاهر شود و یا استعمال آن بتراشیدن از آهن یا نبات کنند تا آنکه خون و زرداب از ان سائل شود بعده علاج بمرهم احمر و اسود منبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی بالکلیه و از اغذیه حریفه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کنند و بقول نجندی شربت اشربه مطفیه و سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و مقوی بعد به نقوع فواکه و آب شاهتره مروق نافع بود و سویدی گوید که ضماد پشک گوسفند بسرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یا شیر یتوع دیگر یا ثمر خام جمیز سوده یا زهره بز یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه آبله سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون است بحرارت ناریه حتی که از ان مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در انجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بخار ریح نباشد و ماده آن ریح بود و در جلد محتبس گشته و شراح قانون مینویسند که گاهی این هر دو لفظ را بیک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق می نمایند و این بهتر است پس نفاخات را آبلهای هوائی و نفاطات را مائی مخصوص گرده اند زیرا که در قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این مندفع بود یکبارگی که بسبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که از ان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کنند و بسبب بخار کثافت جلد از نسبت بتحت اوست دران نافذ نشود و بلکه نفاذ مائیه باقی ماند در جسم و موی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و از انچه اول حادث شده عارض شود لیکن ماده این غلیظ تر از اول بود و درین خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منقفع شود و علاج فصد کنند و لعاب بهدانه و شیره عناب و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه به مسهل باره کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هر چه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشربه و اغذیه تجویز کنند و در اول ظهور عدس مقشر بسرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و خضابستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند و بیفشارند بعد از ان مرهم سفیداب نهند و یا سفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل سفال و اقلیمیای فضه بروغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا شیخ و گیلانی مینویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ با آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ با آب که نرم شود و نیمگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم با آنکه خروج او مضر تر از بازگشتن ماده او بسوی باطن است بعمل آرند و الا دران هنگام اولی آنست که اعانت برابراز او کنند و آب نیمگرم بر جلد ریزند تا بسهولت بر آید پس اگر نفاطات بر آید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد و ده کنند باید که بسوزن بشگافند و انچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و نشاید که مهلت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزیکه اندرون آن باشد بآهستگی اندک اندک بیفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیرا و مندمل گردد بعد ازین محال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کنند علاج بمراهم اسفیداجیه و مرداسنجیه و مانند آن نمایند خصوصاً چون اندران مثل ابریسا داخل باشد و مراهم حمره و نمله چون ساعی و متاکل گردد و سائر انچه در انجا مذکور شد بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست و فصد

واخراج خون بقدر تقویت رسد و باید که هر صبح جلاب از عناب پنج عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ورنیه دهند و هر چه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن
کادی ست و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند و آب انار بی نقع کنند و طفیل غذا سازند و اگر متقرح شود
و درد اعضائی باشد که در معالجه او تجفیف بیشتر حاجت بود بمرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند خجندی گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر قوت و حاجت
کنند و اشربه قابضه مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعد من دهند و بعد شگافتن چون احتیاج
تجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران پاشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند
و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس با آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند و یکی مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسرکه و روغن مورد حل کنند
تا غلیظ گردد و بازیت مطبوخ آن نمایند و ایضاً این دوا برای آنکه بینی اکثر و لب و مانند آن افتد و بجمله اعضائیکه در ان حاجت تجفیف شدید تر بود نافع ست
بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد ... جزو ... و با آب پاشیده استعمال نمایند و همچنین پشک برنجسل دوای چیده مجرب قدما که بعض متاخرین نسبت
آن بخود کرده اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و همچنین گل ارمنی و از آن بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا
میکرده باشند حتی که بران تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد و پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگدانیدن خشکریشه و اسقاط
آن افتد و بمواره همچنین بعمل آرند حتی که حلیه ساقط گردد و مجوسی گوید که علاج منقط انیست که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندران باشد بیرون آرند و بعد ازان
مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل کرده داغ دهند و بدان داغ دهند هرگاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات رقیقه مندفع بسوی ظاهر جلد متحقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان صبیان که کثیف الجلد باشد پس اگر
رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود علاج اگر ماده حار باشد تنقیه بدن بفصد اکحل و حجامت
و اسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی بتربد و یا حب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ
اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم بسوی ظاهر جلد خارج کند پس زهره
و سداب و مر هر واحد یکجزو با یک ساییده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت بآب گرم غسل نمایند و یا بگیرند یا بابا ساخته بزیت سرشته طلا سازند و آنکه
ماده گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و زیرباج بچه مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر
بدن منجذب نگردد و بثور کثرت نماید اقوال اکابر ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود با مغز بادام خورند
و تنقیه بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی یا ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی و هلیله سیاه و کابلی هر واحد
هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و بران فلوس خیارشنبر پنج درم
ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده صبحگاه بنوشند و از اغذیه غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند خجندی گوید که در حال اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون
بقدر احتیاج نمایند بعده تنقیه بدن بانچه مقتضی خلط غالب باشد بعده نضج کنند اما در بادیه هر صبح مطبوخ اصل السوس گاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند
و غذا محصیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بمطبوخی که دران سنا و هلیله کابلی و تربد و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند و غیره باشد باید کرد و اگر خواهند بایارج
یا بنا فیقون قوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعالی جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که این
از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اول باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال رقیق بسوی عمق منجذب
نگردد و تنقیه او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید نمود اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود پس درین صورت برگ غار تر و سداب و دوقو
کنند مساوی بگیرند و بازیت ساییده مطبوخ نمایند و یا بثور را بگیرند سبع زیت مطبوخ کنند و برگ چغندر را گرفته سوده ضماد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت

مثل ادخال یک درم و ادویهٔ خشک را سائیده بر جهه زیت خام قوطوطی انداخته بپزند هر گاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد برآید و آنرا در فارسی رخساره و بهندی مهاسه گویند
و سبب او مادهٔ صدیدی است که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظت خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده
که این مرض معروف بزیروان است و وجه تسمیه او بدان بهر مشابهت او بدانهای کمون است که آن زیره باشد **علاج** تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد سر رو و مسهل و حبوب
مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و بر روی ریجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت
نکند چیزی که در آن تخفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند
ذکر ادویهٔ یونانیه مفیده بثور لبنیه ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی است و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر
و سرکه و کذا پشک گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد بهر سوخته بآب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا اسیر
سوخته و کذا اسیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب
کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزرکتان و مر و نطرون همه سوده و کذا ابوفش در بندی و کذا مر و سداب و برگ فلی سادی و کذا پیه ماکیان عسلی و پیاز کوفته و عسل
و قرور سلیخه و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین و شب و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور لبنیه است این
طلا جهت بثور روی مجرب است کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یک درم کوفته بیخته بگلاب و سرکه انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور رطب باشد
مرداسنگ یک درم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا ده توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام
قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخهٔ مطب است **ایضاً** الف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله
ایهل یک نیم توله افسنتین نیم توله بیخ سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته بآب قرص سازند وقت حاجت بآب سائیده بر رو بمالند مجرب است **ایضاً** مجرب کف دریا مغز
بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند **ایضاً** از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب الثعلب
کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته بآب کیله آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** انزروت
روغنی بآب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند در یک هفته اثر از مهاسه نماند **ذکر ادویهٔ هندیه نافع مهاسه** مغز گونچی سفید بروغن گهی سرشته ابٹنه
سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن است دیگر چوانسه در آب جوش داده از آن
رو بشویند و یا تخم خرما سائیده بشیر گاو ابٹنه سازند و یا زرنباد کف دریا با آب سائیده ابٹنه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو و پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده
سائیده صبح و شام بمالند چهره را هم صاف کند دیگر کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا ناگخواه و یا گلنار دشتی سوخته خاکستر آن با آب طلا سازند
و یا تخم نکاین خشک کرده بسایند و با آب و روغن آمیخته بر رو ضماد نمایند دیگر تخم کچور را با نبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود و دیگر دافع
مهاسه تخم سیٹه کوفته بیخته بشیر ماده گاو سرشته مالیده باشند دیگر پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند دیگر چهیٹه صندل سرخ
عدس سوده کوپل بڑ کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند دیگر مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی با آب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر
قند سیاه نیز داخل است و جهت زدودن و برآوردن کیل مهاسه قرنفل با آب سوده طلا کردن نافع است دیگر از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس باهم
سائیده طلا نمایند دیگر پوست درخت سرس پوست درخت خیارشنبر پوست درخت انار دار هلد سوده ناگرموته برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند
چون خشک شود بآب گرم بشویند دیگر برای مهاسه و صفائی چهره مجرب است آرد نخود بریان شش ماشه مرداسنگ ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه آب لیمو
تا نه بر رو بمالند و بعد خشک شدن بآب برگ نیب بشویند دیگر صفائی چهره روغن بادام آمیخته بکار برند دیگر خوبکلان صندل سرخ صندل سفید بگلاب

سائیده بر رو طلا نمایند و دیگر زرد چوب بقدر سه چهار باشد و قلم ساق گاو شماده تخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد و سوده ضماد نمایند
و بعد دو سه گهری بسبوس نخود بشویند **اقوال حکما** طبری گوید که اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب
ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب جهی ترکیب و بقدر و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد ازان تخم شبت یا ترمس
با آب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و التهاب زائل نپذیرد لزوم این ضماد نماید ختمی سوده درم مع علک الانباط بعد حل کردن
آن بسرکه انداخته بسرشند و اندکی زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود دیگر زید خاکستر چوب انگور در سرکه حل کرده بر قادة بدان لت ساخته برو نهاده
تر و خواب بر نشد و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بریختن آب گرم بسیار امر کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و مؤلف زنان پیر را دیده
دیدیم که درین مرض روغن خلوق و دلک براحت استعمال میکردند و این را اثر میکرد بلکه آنرا زائل می نمود گیلانی از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود بعد تنقیه بدن
آنرا المطبوخ نمایند و بآهستگی آنرا بمالند و مطبوخ آن تخم بیانی مع علک البطم و بادام تلخ بسرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد دیگر زید صابون که آنرا اقلیمون نامند
بقدر چهار درم و کندر یک درم و اشق یک درم و آب سوده بشرها را بدان المطبوخ سازند و بعد ساعتی بشویند غمره برای بثور عارض در چهره بگیرند طین ارمنی دو درم
مختوم یک درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد بیخته آرد
و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنج روز این عمل آرند غمره دیگر بگیرند چوب مقشر کوفته و در باقلا انداخته شیر تازه در طل بران ریخته بجوشانند تا شیر
فانی شود بعده برآورده خشک کنند دیگر بگیرند زرد چوب و کتیرا هر واحد سه درم همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و بآب سبوس بشویند ایضا اگر
بثور با خشونت بود نفع کند بگیرند موم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و روغن زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند
حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و با نمک و سرکه بسایند ایضا بگیرند زعفران و محلب و فوفل و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله در روغن مصطگی بیامیزند
و بدان المطبوخ سازند و یکساعت ترک کرده با سفنج نشست نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصا رنگ چهره را سرخ کند
ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا حب ایارج کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده بآبیکه دران بابونه و بنفشه و اکلیل الملک جوشانیده باشند رو بشویند
و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر ... هر واحد سه درم شونیز یک درم ... هفت درم تخم کتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه کهنه
سرشته طلا نماید خجندی گوید که بعد تنقیه بدن تضمید بضمادات و تناول تریاق کنند و آنچه در تجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد نوشادر ...
کردن عضو بعد آن بروغن گل و روغن حنا و حجامتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آنرا نافع است انطاکی گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب ماده غلیظ بلغمی
است و علاجش اولا فصد رگ بینی است بعده استعمال ... در بثور بلغمیه ... و از مجربات در مطلق بثور خصوصا لبنیه شونیز و بورق و نوشادر بسرکه ... الابدان ...

شیلم

و آن بثوری بشکل شیلم است که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و رداءت خالی نبود و از جمله علامات او است که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او مقابل هم
سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد
و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال است که از عروق باریک خارج شود و برین موضع ... ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود مگر آنکه
اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب است که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که بثور
شیلم که چهار مستطیل سیاه بصورت شیلم بود اولا مخصوص برخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او حب
کرده اند که شق نمایند و ازان خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصا اگر درد کند و آن سرخ گردد و مثل ... شده و نوعی ازین در لب دیدیم و آن شق کرده
و ازان خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردیم و در اصل آن مثل دانه خشخاش دیدیم و هنگام رفع او التیام یافت و سبب او خون سوداوی است که حرارت غریبی آنرا
منعقد ساخته و علاج فصد سر رو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی آنجا خون منعقد شبیه بندره یافته شده و آنرا بیرون آرند

گر صحت یابد و انطاکی گوید که بطیه شبیه بطم باشد در لون و استدارت و سبب آن فساد هر دو خلط بارد معاً مع غلبه سودا بود و مختص بساقین باشد و خروج آن در تپ ق
روز چهارم هلاک کند و دفع مادهٔ سائله از آن مایوس البرست علاج فصد باسلیق کنند و بعد از آن مبرات قی نمایند و هر صبح شربت عناب با نیلوفر یا دینار بجار الجبن بنوشند بعده
زلو بر ساقین چسپانند و حجامت با شرط کنند و بعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند جلبری گوید که علاج این فصد باسلیق و باسلیقین الطبین و جلب است مع استعمال قوانین فصد و مساعدت
قوت بعد آن تنقیه معده بقی باحتراز و احتیاط از افساد چشم با قم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بران زلو اندازند دو سه دفعه و ایضاً
دران شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از آنچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که از آن بر هر بثره از این بثور نقطه دهند و بران لحظهٔ صبر کنند بعده بسرکه
بشویند و بروغن گل تغریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغ ترین چیزی ست که بدان معالجه این بثور نمایند و از آنچه این بثور را بدان
طلا نمایند اینست خاکستر قیسوم و خاکستر چوب فاد و ماميران چینی و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه و اندک زیت حل کنند
و ایضاً صدف سوخته و مر و صبر مساوی سائیده بسرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً بگیرند بیخ بردی رطب و کوفته آب آن بفشرند و جوش دهند تا غلیظ گردد بعده برین
قرحه طلا کنند دیاسقوریدیس ذکر کرده که این هر بثره عفن را زائل کند و بعضی متاخرین از اهل هران ذکر کرده اند که شستن این بثور بآب حماض تجربه کرده ایم که از آن
مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شده و ایضاً از اطلیه این بثور اینست که صمغ فارسی و عربی در سرکه تر کنند تا آنکه بگدازند بعده بدان طلا نمایند و بعضی
از اطبای ناقص شربتی که دران شحم حنظل بود بشخصی دادند و ساقین او ورم کرد و بران امر عظیم وارد شد و از آن هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ در بثور
ساق و روفس ذکر کرده کسی که مسهل در بریاسموس و بثور ساقین استعمال کرد جنایتی نمودی بهلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و در شحم و زرداب و کثرت نماید با
مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستخرج بسرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد یکجزو و پیه موم روغن بسازند و بران این انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آنکه زرداب
او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید بعده دو وزن بجبین که دران اندک زردچوبه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد از آن بمرهم مصلح قروح عفنه علاج کنند
و چون ابتدا باندمال کنند مرهم سبع معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر قوت و واجبست تعاهد قی بسکنجبین و آب گرم
و هر صبح جلاب با زعناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام خورند و استفراغ بدن بطبوخ هلیله
یا بمطبوخ فواکه که دران تربد و شاهتره انداخته باید کرد و یا بایین طبیخ باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بست عدد تخم شاهتره گل سرخ
هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران خیارشنبر ترنجبین هر واحد ده درم
مالیده صاف کرده بران سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه تام بران زلو چسپانند و با شرط زنند و بحجامت امتصاص نمایند و در امر او
اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر بنتیجه انجامد و بران مرهم خاکستر قیسوم و غیره که در قول جلبری گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثریست که بر بناگوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بد باحیل کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و برنگ لاجورد و براق و مسترخی گردد و چون طبیب حس او نماید گمان کند
که مملو بریم ست و اگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی از آن بر نیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التیام نیابد و خام باشد و در سر او ریم سفید
ظاهر شود و بیخ او غلیظ بود و بقول انطاکی هیچ از آن مایوس از صحت ست و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف
در بحران کند و هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شود و دو ناسوراق نضج یابد و بنا صور و غرب ملحق
گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن مادهٔ غلیظ ست که از سر نازل شود مع رطوبتی
که خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام ماند علاج فصد سر و تنقیهٔ بدن و سر کنند بعده لزوم اضمدهٔ منضجه نمایند مثل آرد جو و خطمی و آرد
باقلا و ترمس و کرسنه بآب بادیان و سرکهٔ کهنه آمیخته و ایضاً بموم و روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود و بشگافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل
بر شگافتن او اقدام نماید مرفوع کنند قبل از آنکه ناصور گردد و این بثور معروف ست اکثر در بلاد شام [illegible] متولد میشود و بدان استفراغ بهتر

اینکه کاه و اصلاح غذای مریض علاج اونیست و تجارت کبرتی برای او شدید الموافقت است چنانچه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمیشود مگر درین حالت و اغذیه غلیظه و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید که قانون در علاج او ازاله موی است هر قدر که طول کشد و تعمیق او و شق و پر کردن بنمک پس قواطع

بثور قفا

و این شبیه بشور السماغ در پس سر و گردن عارض شود گاهی با آن تپ و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور بر آید کم خلاص یابد و آن شبیه بدمل بزرگ باشد و سبب او فضول صفراوی حاد است که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از خرزه مهره معروف باشد که بران سرخ و موضع سست قتل کند و آن در دش پدید کند چنانچه گاهی دماغ از ان ورم کند و مؤدی بهلاکت گردد و علاج فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند و به تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و به تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و با آهن مس نکنند که دران خطرست و طبری گوید دیدم کسی را که این بثور بر آمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این بثور صد قیمن را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات ذکر نموده جائز نیست و ابن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا از مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا با آب حی العالم و عصی الراعی سازند و جخندی گوید که علاجش ترک اغذیه ردیه و اطعمه حاده است و فصد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلیین طبیعت بمطبوخات اهلیلج و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افرنفورون

و آن بثور جلد مشابه ثالیل مستدیرست و بیخ او عمیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه ظلف و تر باشد و لهذا قسمی را از ان مسامیر نامند علاج آنچه درین تفهم کنند آنست که عصاره قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا دقاق کندر بسرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران بطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سر ماهی شور که سماریس گویند سوخته و زنگار و گوگرد زرد سوخته و یا برگ بادروج بقلقطار یا آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او بر آید و یا پشک گوسفند بسرکه و یا لطوخ زهره بز نر و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده گوییم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدیدترین آن سیاه است پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود و اصول آنها سیاه یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید یا قلق باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو علاج واجبست که مبادرت بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف ماشیا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید چند روز نمایند بعده آب نیمگرم بران ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد و سوختن شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد و استعمال شرط خفیف بر بقیه باک ندارد تا باقی ماده از انجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند آرد باقلا در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقیه خرقه مبلول دران باید کرد تا آنکه تحلیل گردد و درد زائل شود

بثور غریبه

یعنی نادر الوقوع بدانکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار از ان جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامات و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کرده ایم و هر نوع ازین انواع اربعه باقسام بسیار مختلفه بحسب اختلاف مواد و امزجه بدن منقسم میشود و آن سه نوع باقی که اهل آنها را غلطا مشتبه میگردد اول معروف بنار الاصل است و آن بثور صغار سفید متر قلیل الالم باشد بعده اصول او صلب گردد حتی که صلابت در اصول او شبیه بغده محسوس شود و این بدترین انواع بثور است منقسم بدو قسم می شود یکی از ان منقلب میگردد و مثل دمل عظیم می شود و این سهل است و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تحدید او اندک بود و این صلابت بود

نضج نمی یابد بلکه بتدریج مترشح میشود و بعده بقیه آن صلب منعقد باقی می ماند و نیز باشد دراز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از احتراق
رطوبت متولد شود پیشتر بهای مابین جلد و لحم آنرا بپاشد و هم ازین انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه اولاً کوچک ظاهر شود بعده فراخ گردد پس رقیق
شود و سبب فاعل این رطوبتی ست که از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حار باشد
ازان نفاخات بهم رسد سوم هم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که بغیر الم در موضعی ظاهر شود بعده مخفی گردد بعد ازان در جای دیگر ظاهر شود در زمانی
طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شری دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این بثور بهم رسد و سمرقندی
ذکر بعضی انواع بثور غریبه پنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب که مردود قول طبری گذشت و بخیل و بثور اصداغ و بثور قفا که سابق مسطور شد و انطاکی
گوید که بثور غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بذات الاصل ست سببش فساد سودا ست اگر مائل بسیاهی باشد و فساد خون اگر مائل بحمرت بود و هر دو نوع سخت و نیز سر باشد
غیر آنکه سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکم او حکم شری ست و اما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاهی نضج دشوار گردد
بسبب احتراق **علاج** بدانکه معالجه این جمله اقسام تنقیه ست بفصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد و الکن
بعض ادویه مخصوصه بثور که در موسم گرما و برشکال و آنچه از یا البدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف
بهم رسد اول فصد کنند و شیره عناب شیره کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند بعده منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر
و سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیارشنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیله زرد هلیله سیاه بسفایج هر یک
چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورند
و صبح بعد تنقیه مسهل بدهند و بعد فراغ از مسهلها از گل منڈی شاهتره هر یک پاؤ آثار صندل سرخ چرائته پوست هلیله کابلی هر یک نیم پاؤ نیمکوفته در دوازده آثار آب

عرق هفت آثار کشیده نیم پاؤ ازان با شربت عناب بنوشانند ایضاً برای بثور سرخ اطراف و چهای سرخ بعد فصد و تنقیه معجون مصفی همراه این عرق منڈی بدهند
منڈی یک آثار پوست نیم چرائته هر یک نیم آثار ... پوست هلیله زرد هر یک پاؤ آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج هر یک نیم پاؤ عناب پنجاه دانه ادویه کوفتنی را
کوفته همه را در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاؤ با شربت بنفشه سه توله بنوشند ایضاً اگر بثور سرخ و سیاه بر بدن شوند و دور گردد بسبب غلیان خون بعد تنقیه
عناب شاهتره چرائته پوست هلیله زرد خیسانیده باشند و دهند بعده منضج از گل بنفشه شاهتره و خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاوزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلو بخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل لعل آرند ایضاً بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد و سیاه شاهتره
هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و بر بثور چیدوار زنجبیل گیرو سوت مساوی بآب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند ایضاً
برای بثورات از فساد خون عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه منڈی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند
حب نافع بثور و خارش که بر بدن شود گیرو سوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و بآب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند
حب کرامات که برای جمیع انواع بثور خصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیله زرد قنبیل آهک آب نادیده کات سفید هر واحد ... نیله تهوتهه نیم
آب حب سازند وقت حاجت بروغن زرد سوده طلا نمایند حب نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوتهه بریان جل گری مساوی ساییده حب بندند وقت
حاجت بآب ساییده طلا سازند نیز این حب نافع ست برای قروح که دران سوراخ مثل غربال میباشد و مشهور به قرحه لورتک زیر ست ایضاً نافع بثور کات
سفید نیله تهوتهه بریان چهالیاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی بآب حب سازند وقت حاجت طلا نمایند دوائیکه جهت بثور که
به بینی و سر در موسم برشکال بهم رسد مفید ست خسته انبه کتهه سفید صندل سفید بآب ساییده طلا کنند دیگر اورام و بثور که در ایام برسات بسبب رطوبت
ظاهر شوند نقش دار زرد چوب سوخته و چونه کلی هر دو برابر باریک ساخته بروغن نیم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند دیگر قشور دال عدس سوخته
آمله سوخته برابر ... هلیله قدری و اندکی نیله تهوتهه بریان با روغن ساییده بر دانها مالند ایضاً برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص شیره که بر بینی

پدید می آید و ورم و درد و حرقت از حد می فزاید بغایت مفید و مجرب است پکهان بید را در آب گلو سبز سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد
زرد و فضه بسر و گیرند و قدری مرداسنگ با پکهان بید افزوده بگلاب سائیده بکار برند ضماد که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله با آتش
ملایم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای
هند برای بثور که زیر گردن و سینه میشوند و آنرا گنتهمالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سهجنه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو سائیده ضماد میکرده باشند ایضاً که
درین باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوتهه هر یک دو و نیم ماشه ادویه سائیده در روغن سرشف بقدر شش توله آمیخته طلا کنند ایضاً برای مرض کور
سپیاری چهالیه بادام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش با چکشتی بسوزند بعده برآورده در روغن السی حل کرده دارند
و بر بثور مالیده باشند ضماد برای بثور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ آک زرد چوب سائیده ضماد کنند ضماد نافع بثور که با سوزش باشد گیرو مازو کات سفید
بسرکه ضماد نمایند ضماد نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود و مشهور است که غلط مشهور است بآب سائیده طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ تمر هندی در آب
کیله سائیده ضماد نمایند دیگر املچور سائیده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر تر سائیده طلا کنند و یا آنبه هلدی بآب سائیده و یا چرونجی سائیده
بمالند و یا چونه بآب لیمو یا بروغن سرشف یا بروغن کنجد سائیده طلا نمایند دیگر کهیل و زرد چوب بآب سائیده یا صندل [illegible] مرداسنگ بسرکه سائیده یا زیره سفید زنجبیل بآب
سائیده یا چواکیر و بآب بکوه طلا کنند دیگر پتنگ نیم پاو اصل السوس انگلیسی هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود دیگر خراطین سوده با گل
پس انگنده آن ضماد نمایند هر ما هم نافع برای بثور یکه رطوبت آن هر جا که برسد بثور دیگر پیدا شود و بکار بعمل آید روغن تلخ ششدام کمیله با پنج سوخته هر واحد یکدام حنا نیم دام
فلفل گرد سه و نیم ماشه مرهم سازند **اقوال اطبا** طبری گوید که در بثور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل طعام کنند و لزوم شوربای
زیرباجی یا اسفیدباجی ماکیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور بدام با اسپغول بغیر روغن کنند تا آنکه نرم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم جمع گردد این ضماد بکار برند
بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یکجزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا نرم مثل مرهم گردد بعد ازان از آتش فرود آورده بران کنوچه و اسپغول
ناکوفته و اندکی زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و در این براقیت ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و زرده
بیضه آمیخته بسر بثره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از بثره کهنه آنرا پرسازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آنکه
خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب ازان خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد کنند.
بگیرند مصطگی و نارمشک و فوفل و مر و سنبل الطیب بمساوی بعده موم و روغن از روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان بسازند از آتش فرود آورده ادویه مذکوره
کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یکشبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یکجزو و پوست
بیرون پسته و عصاره [illegible] و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته همه مساوی در آب مورد و یا آب سیب [illegible] آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد
زیرا که انحلال جوهر او مؤدی بهلاکت میگردد چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تفرق کبد متورم بروغن گرد دو باشیای مرخیه بران ضماد نمود پس
مریض را عرق لنج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن است و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل
لحم جدی و بچه مرغ رطب و مرق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول برگ بارتنگ و جراده کدو و همه را باریک سائیده اندکی آرد جو بران اندازند
و باهم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد **ابن الیاس** گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون بقدر قوت است
و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انار بن شیخم آنها افشرده هر واحد سی درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند
و غذا فوره و تمرهندی یا انار [illegible] بغیر بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا بآب نقوع مشمش کنند **انطاکی** گوید که در اقسام بثور ابتدا بفصد کنند نزد ظهور علامت خون پس ادویه مسهله پس مراهم منضجه از وضعیات پس محلل بکار برند و هرگاه
منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز یکجزو عناب بیست دانه

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا یکهفته نیمگرم استعمال نمایند
بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بمسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود سجاجه آرد باقلا و اشق و زرده بیضه منفجر سازند
بعده پاک کرده مندمل نمایند و معالجه بثور صفراوی بشرب این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه قنطوریون عناب هر واحد یکجزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ
تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در انجا تپ باشد جو مثل همه افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر
روز دو مثقال صنعت آن صبر بلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند و سکنجبین استعمال کنند هر و اگر ماده و رطوبات بسیار باشد
والا ماء الجبن و اگر خطر عظیم گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند بعده بآبیکه در آن صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بران سندروس تنها بپاشند
اگر در ان گوشت زائد نباشد و الا باشکر بعده بمرهم ابیض مندمل سازند و علاج بثوریکه از بلغم باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق
عذره و فائق کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع
جزو بآب بادیان حبها سازند شربتی یکنیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند و الا شیر گاو و بقر طلم بعده تحلیل آن بروغن بابونه و بادام
تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود الحام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب اینجا از مجربات ماست صفت طلا که سائر انواع بثور را
نافع ست گل خرزهره افسنتین صابون اشق بزیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع بثور و سرطانات را نضج گرداند چقندر عنب الثعلب
کشنیز سبز برسیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بپزند بعد از آنکه باندک زعفران و مونیره سرکه
برهم زنند تا اجزا باهم بیامیزد و برای پخته شدن بثور دبیلجی و بلغمی و بثور نیمه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس افضل آنها حنا و مورد و نطرون و تخم سداب
و بزرکتان و سیر و عسل ست ضماد او بلیله مطلقا و اما در ضماد قصب الذریره حدیث صحیح ست و کذا در حنا لیکن حدیث قصب الذریره صحیح ست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست و آن در لغت بمعنی قطع ست و بمناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد
نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و بهمین میگردد و آنرا مشابه بجثه شیر میگردانند و گویند کسی که این
مرض در گیرد شکار میکند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آنرا هلاک می نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند
و گاهی آن و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سودای غیر طبیعی در تمام
بدن حادث شود و مزاج و شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل
جذام علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد [illegible]
غذا بنوعیکه هیچ چیز را بغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچه مرغ و انگور باشد و از ینجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد بسبب انتقال او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از دفع آن

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم ست هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبه اخلاط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن
خون برای تغذیه سائر اعضا سود از بیت تخفیف و افساد آنها نماید و معذلک اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل متعدی گردد و از آبا باولاد
حادث شود و ابومنصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و نتن اوست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد
سودا باشد پس طبیعت را دفع او بسوی اعضای ضعیفه بسبب حرارت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی میفرمایند که سبب فاعلی اقدم جذام
یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد
سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیه مولد سودا ست و ایضاً اغذیه مولد بلغم چون در ان تخمها استوار افتد و از ان حرارت عمل کند و اجزای لطیف

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور میگردد و اسباب سمینهٔ او کثافت جلد و انسداد مسام ست پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیهٔ خون ازان باشد و یا قوت دافعهٔ استفراغ و دفع آن در عروق مقعد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا ببرودت خویش انجماد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را متبخر سازد و در مادیت او باقی ماند و خواه بعرض بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض متعدی ست بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن منتقل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود و بسبب فساد مزاج نطفه که ازان پیدا شود و یا بسبب مزاج مستفاد در رحم بحالی که اندران باشد مثل آنکه اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید بود با مع روادت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید و نمکسود و لحوم غلیظه مانند گاو و [illegible] خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود حضر و جذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیز و قلیل او در تولید کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند و مدد یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس حاله بارد بطبیعت خود چون غلیظ گردد در رطوبت او نقصان یابد و تخفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن ست سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی اخلاط خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته بر آید و سودا گاهی مندفع شود و بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان بحسب احوال خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود و پس اگر متعفن گردد تپ سوداوی پیدا کند و اگر منتشر شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس ست یا بعرض باشد مثل لحم بقر و بز و عدس و یا حار لیکن غلیظ که دران هضم و عمل نکنند الا با نفوذ و احتراق مثل بادنجان و خرما و ازینجهت واجب ست مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل و اگرچه زمانه بمقدار هضم گذشته باشد تا محترق نگردد یا محترق بعرض باشد مثل ثوم و خردل و سبب فاعلی او افراط یبس از حرارت یا برودت ست و کذا از سائر بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات معدن غذاست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غائی او فساد او ست و مبادی او تولد سودا ست پس اگر رقیق باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس [illegible] حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و ازینجهت قدما این را سرطان عام نامیده اند در حالیکه اگر مخصوص بظاهر اعضا بود و ازان قوبا تولد کند و ازینجاست که گفته اند کثرت قوبا مقدمهٔ جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور ست و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر ست خصوصاً در ابتدا و از استحالهٔ صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدید تر ست و از اسباب او فساد هوا ست مثل مردار و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی مادهٔ او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیهٔ خون حیض که در رحم باشد با هم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیهٔ او جماع بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و سیر و پنیر و کواخ و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبة مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود و از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده در آمده که از اسباب [illegible] می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده تن ایشان چون بوسیله هوا بروح و اخلاط رسد خلطها را مستحیل بجوهر اخلاط فاسده خود گرداند دوم آنکه بطفل رسد که تباهی مزاج نطفه مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض ست چهارم آنکه کسی که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسده و مولد سودا مانند گوشت گاو و میش و بادنجان و گوشت آهو و قدید و قند سیاه و سرکه و امثال آنها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فلفل و نخود هشتم خصوصاً [illegible] که در گوشت گاو و میش افتاده باشد و همراه غذا [illegible]

انواع جذام و علامات آنها

بدانکه بقول جلبری و مجوسی و سمرقندی جذام دو نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن [illegible] خون و ثفل او باشد و ازین نوع اعضا خورده ریزد و [illegible] در آخر بلکه حس آنها باطل گردد و موی بریزد و این نوع معروف بداء الاسد است و گاهی درین علاج سود دهد و صاحب او ازان شفای تام یابد چون در اوائل حدوث

او لاحق گردد و دوم آنکه عمده و بیشتر از جهت سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تاکل اعضا و سقوط اطراف آن بود و قریب نیست که اسباب صحت یا بد و از این کلام مشروح
مستفاد میشود که آن سه نوع ست چنانچه میگوید که جذام کائن از سودای صفراوی بالجمله بتر بود و اذیت بیشتر دهد و اعراض صعب تر بود در سوزش و تقرح شدید تر بود لیکن
قابل تر برای علاج ست و کائن از ثفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالم تر و ساکن تر بود و تقرح کمتر کند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خود مشابه سودای صفراوی
بود ولیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبت ست و از
احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال ست و از سودای محترقه اصالتاً و علامتش یبس مفرط تر شعر و غلظ اطراف و کج شدن انگشتان
و تکرج ناخنها ست و علامات این سه نوع تقدم قوباء سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز ست و سهل ترین انواع نوع اول ست و بعید
ترین آنها از صحت نوع ثالث ست و جمله قابل علاج اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و خجندی گوید که نوعی از آن از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودا فی نفسه
یا از سودائی که آن دردی خون یا ثفل او ست راقم گوید که از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم اکثر
سودای طبیعی که آن دردی خون ست و ششم از سودای محمودی بنابا [illegible] بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقا

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریه و قصبه ریه
پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سدد در چشم پدید آید و نسیم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه چهره ظاهر شود
و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن خصوصاً عرق و بوی نفس بد گردد و اخلاق بسوداوی از تحجیب جسد بد آید و خوابهای هولناک بسیار می بیند و در
خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده و بعد از آن ریختن موی و قرط در آن ظاهر شود خصوصاً موی چهره و ابرو و گاهی پوست جای موی تقشر شود
و ناخنها شق گردد و چهره زشت و منتفخ شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل منجمد شود آغاز کند و تنگی نفس از زیاده نماید حتی که باعسر شدید و تخریخ ظاهر گردد و آواز
در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ لب سیاه شود و در بدن در غدد شبیه حیوانی که در یونانی سراطین گویند ظاهر گردد و بعد از آن بدن در تقرح افتد پس هرگاه جذام
غیر ساکن باشد خصوصاً بینی متآکل شود و بعده بینی و دست و پا از هم فرو ریزد و از آن خداب بر تو سیلان کند و آواز با خفا شود و کند و بوی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود
و علاج پذیر نبود و نبض مجاز و ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت به آنکه مرض بارد ست و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف و به [illegible] بتواتر لابد باشد زیرا که
نه سرعت ست و نه عظم و انطاکی گوید که علامت اوائل سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از پنج سال
بران تقدم نماید و استدارت چشمها و سرخی بدن و تبدل بعده سیاهی آن هر دو بعده عرق کثیر رنگین پس بوی بد پس تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بوی نفس پس کشیده شدن بینی
و استدارت چهره پس ورم گردن بدن اگر جذام متقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدائی صحیح متواتر
صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس بطی پس ملتوی و متشنج گردد و اما غدد و سدد و غلظ لب گاه با وی ابتدا کند
و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بر دلیل تمام او نبود بلکه عمده در آن تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل ست و بالجمله این مرض خطرناک ست و الامور فی نفسه هی خبیث
او در تلطف سرایت نکرده و بعدی نبود و تعدیه او از حدیث صحیح ثابت شده و مولف اقتباس گوید که چون آثار این مرض تمامه نیک ظاهر شود پس بیمار را از میان مردم
بیرون کنند چنانچه مبروص را بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ روی و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید و گوشها و خصوصاً نرمه گوش و ابروها
و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل بسیاهی پدید آید و آواز سطبر گردد و منفذ بینی گرفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن بر آید و پاشنه های پا ترقید و همچنین ناخنهای دست و پا
بلکه کوژ و بد هیئت شوند و چهره او مهیب نماید مانند چهره شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بول نیلگون و رقیق بود و اکثر که
اطبا اتفاق نموده اند برانکه جذام از جمله امراض معدیه مسریه و موروثه است و بقول شیخ ضعیف از این مرض عسر العلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل تر
از روی فلاح ست و واسع و مزمن عاصی تر و این مرض علامه مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات یعنی حرارت و رطوبت حتی که

با عضای رئیسه رسد و دران هنگام قتل کند و او لا فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و دران وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی بتقرح مؤدی شود
بعده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود و لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تر اند با وجود آنکه گاهی صاحب او قبل انعکاس غائله
ظاهره بر احشا و اعضای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا بسبب سوء مزاج او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضو ست جذام سرطان
همه تن ست بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوار ست علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن دران یکسان گشته ست علاج آن
یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بود ازین رو طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج دیگر اعضا
بود و با علاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود و طریق علاج آن ازین رو عسرتر باشد و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء ست و چون این مرض مستحکم
شود صحت او ممکن نیست و علاج او دران هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که طبیعت را
مقاومت با آنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد ادمان بعلاج و پرهیز باشد و ابن نوح گوید که شریرترین جذام آنست
که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن ست که به شود و از تزید بایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد بعید ست که صحت یابد
و خجندی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب ست و مبتدی دران بسیار عسر البرء ست و قوی متمکن از ان البته امید صحت او نیست و غرض در معالجه این مرض
دو امر ست یکی آنکه بر حالتی که او باشد از ان زیاده نشود و دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود و چون کثیر الوخم باشد مثل
شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آنکه از ان صبا نبد باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبه سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب فرط حرارت
محلل اخلاط کثیفه و اماده هند اگر بتقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار ست کسی را که احساس بعروض طحال خود نماید مبادرت بعلاج
آن کند و الا در جذام افتد بسبب وفور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد ردی ست
بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و انچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی اصلا علاج نمی پذیرد و انچه هنوز کهنه نشده و ماده آن سخت گشته و غلبه نیافته
ممکن العلاج بود بعلاج فصد باسلیق و صافن و اسیلم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره چرائته سرپوکه هلیله سیاه و مانند آن از ادویه مصفی خون چند روز بدهند بعد از ان
نضج ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویه مخصوصه آن بکار برند مثلا در سودای احتراقی معاجین و عرقیات و غیره ادویه
مطفی و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جمودی ادویه مرقق خون و ترکیب جند بیدستر استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع ترین اشیا ست و خوردن
شیر حیوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محللات حرارت
غریزیه محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد
را گرم کنند و دران بنشینند و در هفته یکمرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت ست و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت
آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون اسقیل از مجربات ست و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار
خوردن سعد و کذا کندر در جذام می اندازد و دیگر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث
از صفرای محترقه مجرب سویدی ست و کذا خوردن ورق طلا بیع مثقال العسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب او ست و هم او گوید که اگر شجره ابی مالک
در بیخ پوشانند و بروغن کنجد تازه آنرا مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بروغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابد
و مجرب صحیح من ست و دیگر سعوط زهره روباه و آش و آب کرفس هر ده روز یکبار نافع ست و تداوم شرب کادی هر روز ده درم استیصال جذام کند
و خوردن تخم تنفه خشک کرده و شرب زهره او نیز نافع و ادمان اکل خردل مخلوط او بادویه نیز سودمند بود و دیگر یوپینه بهری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند
که نفع او به تجربه رسیده ست و کذا حقنه بعصاره او تا بست مرتبه نافع بود و دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و تخم
را زائل گرداند و دیگر تخم حنظل که همیشه نامند بر کف پای مجذوم در حمام بمالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیار می آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم

حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته اند و دیگر بلیلهٔ سیاه پنج درم در هفته یکبار تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد و دیگر غوک نهری بپزند
تا آنکه مهرا گردد و شوربای او بنوشند که فاد زهر جذام است و چون نزیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند و دیگر براده عاج یک درم با آب پودینهٔ نهری ده درم
تا یکماه کامل خوردن جذام را زائل کند و دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم ماء الجبن هفتاد درم با یکنیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع
عظیم بخشد و بعضی عسل خیار شنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بیست درم و ماء الجبن یکرطل نوشته اند و دیگر طبیخ دارچینی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن
قلع و استیصال جذام کند و دیگر بعد تنقیهٔ بدن با دویه مسهله هر روز بیست درم آب پودینهٔ نهری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد ازان تریاق بذرکور
در آب پودینهٔ نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند و دیگر بگیرند تخم افتیمون کوفته در پارچهٔ باریک
صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنهٔ شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بمالند و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر
استعمال کنند که منفعت را نفع عظیم دیده اند تجارب ابن جزار است و دیگر توم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر هر روز یکبار خوردن
نفع عجیب نماید و دیگر شرب و طلای ... ان و کذا حضض مکی و کذا عصارهٔ فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا احاشا بعسل و کذا جند بیدستر و تطلیهٔ آن بروغن کنجد و کذا
نخود سیاه و کذا خطمی و کذا پودینهٔ نهری مطبوخ ... اب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا تخم حنظل و کذا بلیلهٔ کابلی بدوام و کذا روغن بیدانجیر هر روز سه درم تا چهل روز
و کذا طبیخ شاهسفرم و کذا اثمر عذبه و برگ او و در سرکه پخته و کذا ... تا پنج زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یکماه کامل متصل و کذا پودینهٔ نهری و کذا اکتیرا هر روز دو درم
بشیر بز تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قثاء الحمار کوفته جوشانیده و کذا ... و کذا شیر خر بز و کذا خاکستر سنگ پشت سلم اندک بشراب کهنه حل کرده و اکل
کنجد مقشر بشکر مدام و کذا طاؤس بطریق اسفید باج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر ... آن از عدوث ادوجام عمرست و کذا تخم ماکیانی که پانزده روز تخم
قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بیدانجیر ده عدد یا دو درم تا چهل ... متواتر و کذا اسطوخودوس تازه یا خشک هر واحد مفید
جذام است و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام است و کذا زرنیخ و شیطرج و کذا پودینه ... اباقوت و سنباذج هر دو باریک سوده
بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا اطلاق مخاول اطریفل شاهتره که خارش ... در جذام و غیر معمول پوست هلیله ... درم پوست بلیلهٔ کابلی
سی درم پوست بلیله آمله منقی هر واحد بیست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم و گاهی بنابر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده شیر و عسل راو کر
چرب کرده با کشمش بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم حب سم الفار که در جذام جو دی مجرب و معمول است سیماب یک درم سم الفار یک درم کشتنه شش درم ریوند
سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهرهٔ گوسفند یک درم حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح و یک شام بخورند
پرهیز از ترشی ضرورست نوع دیگر از مجربات بعضی اطبا در وقتیکه ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند یا رسیاه گشته سر آن ورم نموده گوشت آنرا از استخوان
جدا کنند و سه ماشه سم الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آنکه سیاه شود و بسیر حب بقدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکه گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر
غذا جو بهند و دیگر هیچ غذا نباید داد دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته
هر روز یکتوله بخورند و این قرص ما طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یکنیم درم سرمه مازوی سبز رسناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط اطریلال هر یک نیم درم
عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکه انگوری قرصها سازند و هر روز بسرکه سائیده طلا کنند عرق تالیف حکیم علوی خان که در جذام بعد تنقیه معمول است و از بیاض استاد مرحوم
منقول برگ شاهتره نیم آثار سرپوکه یاتیه چوب تیسا گل منڈی تخم نیم تخم بکاین پوست بلیلهٔ زرد بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله چهابه ترد چیه چیره چرایته هر یک
نیم پاو تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکاین نیل کنٹهی تخم پنوار کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکاین گل سرخ هر یک پاو آثار گلو سبز سه پاو شیطرج
هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک دو دام باپچی سه دام برگ حنا پوست بحنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بیست آثار آب ... نموده عرق کشند و هر روز
نیم پاو همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک توله ... مویز منقی افتیمون تخم کاسنی
مویز منقی هر یک ... تو عناب لاتی بادیان خطائی چای خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه در نسخهٔ دیگر هر واحد یکتوله است کوفته بیخته با ...

مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب وکیوڑه خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل ودو چند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم توله تا یک توله
معجون اسقیل که درین باب مجرب النفع ست از تالیف حکیم محمد صاحب منقول از بیاض والد ماجد غفر الله لهما پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی شیطرج هر یک
سه توله فلفل دراز فلفل گرد بنادر سی هر یک یکنیم توله اسقیل مشوی هفت ونیم توله زعفران ذراقی هر یک پاو کم چهار توله برادهٔ دندان فیل بست وسه ماشه شهد صاف خام سه چند
واگر یکنیم توله سیر را در شیر میش پخته اضافه نمایند اولی ست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند وبتدریج تا یک توله رسانند وقدرت رب شافی مشاهده کنند
واگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی بکوه برگ خناشا هتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ وشگوفهٔ کاسنی هر یک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند
وبقدر نیم پاو بنوشند دیگر ادویه مفرده ومرکبه هندیه سفید جذام برم ڈنڈی تازه بقدر دو توله با هفت دانه مرچ سیاه سائیده چهل روز بنوشند ونان نخود بی نمک
بخورند مجرب ست دیگر که در ابتدای جذام سفید نگند بابری شب در آب تر کنند وصبح آب لال آن باشهد دو توله هفت روز بنوشند وشیرهٔ آن نیز در فساد خون معمول ست
دیگر هرن کهری سفوف ساخته نبات سفید همچند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب لال با قند شیرین کرده بنوشند واگر کدام آن باچند دانه
فلفل سیاه در نیم پاو آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود وقلع مادهٔ جذام وخدر نماید ودر ابتدا دوای کافی ست وغذا نان نخود باروغن زرد خورند دیگر
دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاه دارند وصبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند وتا چهل ونه روز بعمل آرند واز بیخ وشیر وحجزات
هر چه سفید باشد واز ترشی وبادی احتراز کنند ونان وگوشت وشکر بخورند واگر قدری از مرض باقی [illegible] چند روز دیگر بنوشند دیگر دافع جذام وجوش خون پوست درخت
هنگوٹ کوفته بیخته هر صبح بقدر یکتوله با آب بخورند واز ترشی وبادی و[illegible] پرهیز [illegible] فائده کلی میشود دیگر آب چکیدهٔ نیم که در وقت مستی میچکد بر بدن مجذوم مالند فائده بخشد
آن نیز مفید دیگر نافع جذام حنا سه مثقال شب خیسانیده صبح [illegible] آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز وبعضی وزن حنا که در سایه خشک کرده باشند دو دام
ووزن آب یکنیم پاو مقرر کرده ونوشته اند که بعد خیسانیدن [illegible] بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند دیگر برگ سرس یکدام پخته
با فلفل گرد دو ماشه [illegible] آب سائیده [illegible] بنوشند تا چهل روز دیگر از مجربات دهیتی بول خر هر روز بقدر نیم پاو تا یک هفته بنوشانند واگر آب افشردهٔ سرگین خر با قدری کافور بنوشند
نیز درین باب [illegible] مفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یکنیم پاو آب بجوشانند چون نیم بماند صاف کرده با اضافه شهد خالص نوشیده باشند بهتر آنست که دوای
مذکور را [illegible] پنجال گرفته باشند واگر دو جزو آن با یکجزو فلفل سیاه صلایه کرده حب القدر بندق هندی بسته خشک نمایند هر روز یکی بخورند وچند ماه بعمل آرند ودر
غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود دیگر پوست درخت سمندر سیل کوفته بیخته هر صبح یکتوله بخورند با آب تا سه روز وسه روز ترک نموده باز سه روز بخورند همچنین
تا بیست روز دیگر بخورند وبیست روز دیگر ناغه کنند وغذا درین مدت دال مونگ کهچڑی جائز ست در ابتدا قی خواهد شد واگر مرض مستحکم شده باشد اول قی آید بعد از چند روز
قی نیاید وبعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون وکوکنار عادت میکنند در مرض تخفیف کلی میشود حب جذام از حضرت مولانا فخر الدین قدس سره پوست
بیخ آکه چهار آثار بخته در سبوچه پر آب انداخته گندم پاو آثار در پارچه بسته در سبوچه اندازند وبسرگین فیل یا اسپ در زمین دفن کنند وبعد بیست ویکروز برارند اگر آب
باقی باشد جوش دهند که آب خشک شود وبعد از ان گندم را گرفته خوب کوفته شصت وشصت حب سازند وهر روز یکحب با نان گندم وروغن بخورند وغذا نان گندم بی نمک
یا روغنی دوائیکه مداومت آن بعد تنقیه فائده کلی بخشد شاهتره بهڈنڈی نگند بابری پوست هلیله زرد مساوی هر روز بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده بنوشند مجرب ست ایضاً که در ابتدای جذام تجربه رسیده وبرای جمیع انواع فساد خون وخارش نافع ست پوست هلیله زرد آمله پوست هلیله مجیٹه
دار هلد گلریچ پوست درخت نیم کٹکی گلو همه مساوی جوکوب کرده هر روز بقدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورانند واز نمک
پرهیز [illegible] واگر سپیت پاپڑه چرائته سرپهوکه دهنیه دهمایه چهال کهچپال اضافه سازند بغایت سریع النفع شود ایضاً که برای فساد خون واحتراق وجذام از مجربات ست
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه مجیٹه برادهٔ شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاه دارند وبقدر دو توله در آب جوش داده شهد خالص
دو توله حل کرده بنوشند ودر نسخهٔ دیگر وزن سرپهوکه پنج توله وشهد یکتوله وپوست بلیله زرد عوض بلیله نوشته ایضاً که مدون کتاب مجیٹه ست مصفی خون ونافع
با قسام جذام ست مجیٹه چهال مردار نیم زرد چوب نسوت دار هلد چرائته تلخ تیس کیته پاپڑه باز سپلیه برگ نیل کنهیجی بابی [illegible] پیت پاپڑه خراسانی پاچی بیخ جوانسه

چهال کچنار امساوی نیم کوب نموده بدارند و هر روز بقدر یک تنگه گرفته در نه توله آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل و نه روز
غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک ایضاً که برای تصفیهٔ خون فاسد مجرب ست موتهه بابچی چرائته پوست بکاین صندل سفید هر یک سه ماشه گلو هلیله بلیله آمله هر یک
چهار ماشه کٹکی بابی برنگ زردچوب پیچ سونٹھ کوتهه اندرجو بهنگره کتهائی خرد و بزرگ بجیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نقش یا هفت دام
بماند صاف نموده یکتوله عسل یکتوله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر که مفید جذام و خارش ست مجیٹهه پوست کنار چرائته سوپهری دیودار پادهه شتاور چوب کهیر مغز املتاس
پهول فرنگ چهال ٹیمڑ مغز کرنج برگ اروسه پت پاپڑه سانٹه اتیس بیخ اندراین زیاده ست و وزن هر یک سه ماشه و نوشته که در سه پاو آب بجوشانند هرگاه چهارم
باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند ایضاً للجذام از بیاض استاد مرحوم آب تورئی تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته مقابله
کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد ایضاً که از
خوردن کشتجات حالت جذامی بهم رسیده باشد مجرب ست آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی که خاردار میباشد هر واحد یکتوله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله افزایند
و تا نیم پاو رسانند و باز بدستور بکاهند و بمقدار روز اول آیند هرگاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند ایضاً که بجهت اخراج هر قسم کشتهٔ خام معمول ست بگیرند
برگ سرپهوکه از یکتوله تا سه توله بحسب ضعف و قوت مریض از پنج عدد یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بهنگ سائیده
صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود و اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیالهٔ چینی کرده بعد یک ساعت آهستگی بریزند زیر آن ظاهر گردد و اگر شیرهٔ سرپهوکه
سبز بنوشند نیز جائز ست **دوای زرنیخ** برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهیت کتهائی سحق نموده در بیخ کیله کاویده
بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بران زرنیخ نهند و بران سه کپڑ وتی کرده و گل آلوده در یکمن یا به بالا اپلهٔ دشتی بسوزند بعده چهال درخت اندرجو یک آثار سوده
دیکتوله ازین هرتال آمیخته یک کف دست بخورند **نوع دیگر** برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کهت هر یک یکماشه کوفته
بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار اپلهٔ دشتی نهند و بالا نهاده آتش دهند هرگاه سرد شود برآورده بقدر ریگ و سرخ خورده باشند **نوع دیگر**
که اهل هند آکر ارس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پهٹکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه نیم کوفته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پهٹکری کوفته نیمهٔ
آن همون نمایند و بالایش ثلی هرتال گذارند پس نصف باقی از مغز کرنجوه و پهٹکری بالای هرتال همون نمایند سکوره دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار
اپلهٔ دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برص برطرف شود و بعضی بجای پهٹکری کف دریا میگیرند و بعضی
هرتال ده دام و بیست دام پهٹکری کشته میکنند **نوع دیگر** برای رگت پتی و غیره آتشک هرتال ورقی یکجزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را بایکیک مرچ انداخته کهرل کنند تا که هیچ
تمام شود و مثل سرمه باریک سازند بعده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رتی در روغن یا چوته گاو نهه و بالای آن بخورند بعده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طور تا مدت
بیست و یک روز عمل آرند پرهیز از جمله چیزها خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطرهٔ آن بدست رسد تمام بدن آماس کند نزدیک چراغ هم نروند و بعضی وزن فلفل هرتال مساوی
یک یک توله نوشته اند و بعضی بغیر فلفل صرف هرتال ایا نه و پاس آب کتهائی خرد کهرل کرده در برگ پان بخورانند مفید میشود **سفوف هندی** بجهت جذام [illegible]
بکار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست هلیله پوست بلیله آمله بابچی گلو هر واحد یک پاو آثار کوفته بیخته
سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چهار ٹانک با کاڑهٔ مجیٹهه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد از گوشت و نمک و جمیع ترشیها
و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضرورةً قدری نان گندم و نمک بخورند ایضاً که مجرب نوشته اند برگ نیم برگ بکاین شهد پوپی کلان کتهائی یا بار و بیخ
و برگ آن آمله اکبرآبادی آنبی هلدی سرپهوکه بابچی همه ادویه واحد واحد کوفته از هر واحد یکپاؤ آثار اکبری بگیرند و ممزوج نموده چهل حصه کنند یک حصه صبح و یکی شام بخورند اول نخود
بی نمک و نان نخود بی نمک و بنا بر ضرورت نان میده و کباب بی نمک باید داد ایضاً که برای جذام مستحکم مجرب ست پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله منقی هر واحد
ده دام گل سرخ سنا گلو پوند چینی اصل السوس مقشر رانه الایچی خرد و کلان کشنیز خشک هر یک یک دام کبیر و پوست نیولج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست
بیخ کتابیخ ساٹھی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم پنواڑ بابچی سرپهوکه زردچوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام کوفته

صاف کرده نیم دام همه را باریک سائیده پارچه بیز نموده هر روز با آب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساٹھی و دال مونگ کم روغن و کم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند **ایضاً**
پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و بقدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او بآبیکه دران بیخ جهربیری جوشانیده باشند
غسل نمایند و از غذای سفید پرهیزند **طلا مجرب** میر غلام رسول شراب دو آتشه بقدر چهار فلوس بخته هلیله کلان دو عدد و نیله تهوتهه ده ماشه نیل تهری ده ماشه آب لیمو
ده عدد و آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک ده فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند **عرق معمول** در جذام و خارش و برص و آبله و شبه ره قروح و مقوی
قلب بست گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس هندی هر واحد
یکسیر گل نیب برگ حنا بادیان خار خسک سرپهوکه گل گاوزبان آمله بهانارنج چرائیته چوب چینی براده شیشم کشنیز پوست سنگتره هر واحد پاو سیر پوست بیخ نیب
بادرنجبویه تخم کاسنی گل گوڑہل عناب خار شتر جهال کهپال گل معصفر پوست بیخ کیوڑه پوست جهربیری دانه الایچی خرد هر واحد نیم سیر پوست هلیله زرد پوست بلیله
هلیله سیاه عشبه مغزلی تخم خیارین نیمکوفته افتیمون هر واحد نیم پاو بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفه دانه الایچی کلان هر واحد پنج توله سعد کوفی چار توله جدوار خطائی
سافوج هندی هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد زعفران ششماشه مشک یکماشه عرق کشند شربت برای طبیب **نوع دیگر** برای فساد خون از بیاض والد
مرحوم پوست درخت نیم برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکاین گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاهتره چرائیته سرپهوکه کوه
گاو کاسنی کشنیز خشک هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک نیم پاو افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد
بالنگو هر یک پنج توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخه دیگر پوست درخت کهپال پوست مولسری دهی خرد
برگ بهنگره سیاه شاخ و برگ جوانسه پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید ساده منڈی تخم شاهتره دهماسه بیخ کاسنی چوب تجیسار عناب خس [illegible] منڈی نیل کنٹھی
هلیله سیاه براده چوب آبنوس براده چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب و گل خطمی و ملوه و گل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و هر دو الایچی و بالنگو مرقوم است
و وزن همه مساوی ست و برای دفع مواد سوداوی و جذام و غیره مفید نوشته اند **معجون نیب** دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک معمول پوست شاخ نیب
پوست بیخ نیب برگ نیب پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره کشنیز چرائیته تلخ پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هلیله سیاه شیطرج گل سرخ
بادیان سنای مکی بسفایج و مرنج هر یک دو دام کوفته بیخته به سه چند شهد بسرشند خوراک یکتوله و در خوردن این از ترشی و بادی پرهیزند و در غذا نمک کم خورند **طریق**
استعمال چوب چینی بدانکه مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب القوی ست لیکن بسیار زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعله اختلاف ست در حرارت و رطوبت فضلیه بسیار دارد از
و منافع چوب چینی آنست که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل و سریع النفوذ
در عمق بدن و مفتح سده و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق و منقی خون و مروج از کثافات و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح خبیثه و جروح مزمنه و نافع مرض آتشک
و اکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تپ ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان
و بهق سیاه و برص سیاه و رافع سائر اوجاع بارده مادی و سافوج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنویم و تسمین بدن
و ابرا از جدری و حصبه و دفع سمیت اخلاط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع ست بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده اند بر آنکه از ادویه مفرده هیچکدام
در هیچ باب بنفع چوب چینی نمیرسد و آنکه در بعضی امزجه و برخی از امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه است چه تجفیف و تجرو و ر التعریق بدان و استعمال شیرینی با
و ادویه حاره مضر ست و مبرودان را تبرید و کثرت آب با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده اشارا جرم آن که مسدد قوی ست لهذا در اکثر مواد تعمل جوشانده اوست
و خوبی چوب چینی آنست که عودی یعنی گلابی و کم گره و غرقی یعنی سنگین باشد و بعضی گفته اند که نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین باستد و ته نشیند
و نه بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل تر بود زیرا که افراط ثقل او دلیل قحابیت ست و باید که پوسیده و کرم خورده و کهنه و تچیری یعنی بسیار سخت که از کارد بدشواری بریده شود
نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی او بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر و الا کوچک بهتر ست و دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاهر مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی الاجزا بود زیرا که استوا دلیل استوای نفع در جمیع اجزا است

بی رائحه بود و دیگر آنکه از تغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی ازین هر دو اکتفا کرده میشود و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت که بخوردن نمک کند تا آنکه وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال او ممنوع است و ایضاً بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اوان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و غیر آن هرچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیزند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بید مشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی اینست که بگیرند چوب چینی [illegible] یک مثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس سفید قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه گلاب و عرق کیوره که وزن آنها ده آثار باشد تمام روز تا دو پهر شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته در همین ظرف صاف کنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات سفید شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلوای مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند و روغن بقدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف نمایند و در همین ظرف را آهسته آهسته واکنند و این آب در جمیع حوایج ضروریه مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پاتابه رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی می نمایند باید که از همه جانب بند کنند که تا هوا اثر نکند و درهای او را با آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی بقدر ضرورت از آئینه دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز بپارچه که از آب چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حصار خواه هم از آن رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثفل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه چوب چینی اول بجوش داده سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از نیم برای استعمال تیار میشود افزوده باشند و بقول حکیم ذکاءالله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن یک مثقال در یک نیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده بجوشانند تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثفل آن نگهدارند و آب صاف آن را با دو سیر گیرند و یک نیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام در خلو معده از طعام بدستور نیم گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثفل مذکور جوشانیده بنوشند و هرچه ازین ثفل سیاه شود دور نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا به هفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال چوب چینی را با ثفل سابق در ده آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی و دو روز بعد از آن هر روز یک مثقال از چوب چینی کم میکرده باشند و یکتوله چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت معلومه تا ده توله رسانند و آبش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علی خان بجهت ابدان قوی و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز بعد هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بیست و دوم به پانزده مثقال برسد و باز از روز بیست و سوم بدستور بکاهند که باز به سه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز

مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه صد و نود مثقال میشود و باید که سرپوش دیگ را از اول بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار بدر
آغاز کند همان وقت بند نمایند و با آتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و طریق معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب
رسیده است اینست که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته پوشیده آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی
و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا نگاه دارند بعده آن مقدار آب که در طبخ فانی شدن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آنرا بدستور بادستکم نموده با آتش بسیار ملایم
طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنه سنگی که نگاه داشته اند اگر برابر باشد فبها والا باز قدری آتش در زیر آن
نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده بدستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت
خوردن آب بهم رسد و در هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی
بگذارند و بعد از سه روز تا پنج روز یا بر هفته تعریق می نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را بر کرسی بنشانند
و پایه کرسی چوبین که بقدر روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس کشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده
بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید پس از آن دیگ را برآورده آب صافی را گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند
و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف برآیند و لباس خود بپوشند. بالجمله بعد انفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر
چوب چینی فوت شده باشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خان صاحب در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق می کشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوره و عرق گاو زبان و معجون چوب چینی میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضرت
و باید که سفوف و معاجین با ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می نموده باشند و قدر خوراک سفوف چوب چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ تا نیم مثقال
نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع
نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز است و گاهی کمتر ازین مدت نیز کافیست و اگر بعد ازین مدت احتیاج
باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در بحث
آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که در آن چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال حدت
گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد و پس بقدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا ببعض مبردات مناسبه بیاشامند
و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی طعام و شراب و غیرها
باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که در آخر خود بعد انفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت می نماید و آن امور علامات تصرف آن دوا است
در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید
ترک نمایند و لجاجت در آن نکنند که ضرر چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت
که راس المال است باشد که در آن نقصانی تازه عائد نگردد الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز
طبیب حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند اقوال حذاق مولف اقتباس مینویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدده زنند چنانچه اول
رگ سر رود بفاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و داجین و درین اثنا مطفیات خورند شیره
کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند بالا لاک مفرفه و کدو و خیار و بادرنگ و ریزه تنها و یا در قلیه پخته بریخته بنان تنک خورانند و یا آش جو با شربت
نیلوفر و یا شیر برنج با قند و یا ماء الشعیر گاو بعده تنقیه بدن نمایند بمسهلات منضج سودا ولیکن جهت نضج این طبیعت دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سر کوفته
افتیمون بسفایج گاو زبان بنفشه هر یک هفت ماشه و مویز منقی بیجاشته عناب آلو بخارا هر یک هفت عدد سپستان بیست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر و گاو

وگلاب هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیه بچه بز ساده و شوربه و پلاو تناول
فرمایند و سفوف پانزدهم. مطبوخ مذکور پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه هر یک شش ماشه برگ سنا یکتوله در شیر بز خیسانیده خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیرخشت
چهار توله شربت شاهتره مدبر و یا آلو مسهل چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شب حب لاجورد نه ماشه بعرق شاهتره شش توله بخورانند و وقت
دوپهر نخوداب نوشانند و وقت شام شله و یا نان ثرید بدهند و صبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیره گاوزبان آمیخته ورق نقره پیچیده بدهند و بالایش شیره تخم کاسنی و خیارین
و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر سه توله اسبغول
و یا تخم فرنجمشک هفت ماشه کف زده بدهند و غذا وقت دوپهر بدستور دارند و همین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل و اده معجون علویخان با عرق ایشان دهند
و همچنین دیگر عرقیات مصفی خون بکار برند و بعد تنقیه تا چهل روز متواتر خوردن این ایارج اندروخوس قلع و قمع ماده جذام میکند از مجربات است و اکثر بکرات و مرات
بتجربه آمده و گاهی تخلف نکرده و برای تنقیه بدن در احتباس حیض نیز معمول اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید مازریون [illegible]
پیاز عنصل بریان هر یک هژده درم زعفران فرفیون اشق هر یک هشت درم مرمکی چهار درم عصاره قثاء الحمار سه درم عسل پنج رطل شربتی دو درم و اگر از تب بیم نگردد
باید که چوب چینی و ماء الجبن دهند اگر دست رس نشود و الا عوض آن آب شاهتره مروق و یا گلو با شربت عناب دهند و یا شربت شاهتره مدبر و باید که در هر هفته جهت اسهال
وقت شب حب لاجورد نه ماشه و معجون نجاح دو توله بخورانند و ادویه مسهل سودا مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند و همچنین تدبیر تا چهل روز کنند و هیچ قیات استعمال
نمایند و نوشیدن ماء اللحم افعی تالیف علویخان درین باب از مجربات است گوشت افعی که سر و دم بریده باشند نیکو شسته نیم آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان سه عدد
برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه هر یک یک قبضه سافج هندی کشنیز خشک لاچی کلان قرنفل هر یک سه توله پیاز نیم آثار در روغن به بریان کرده صاف دو
بسفایج بادرنجبویه هر یک چهار مثقال افتیمون برگ گاوزبان هر یک ده مثقال در عرق شاهتره و عرق بیدمشک و عرق کاسنی هر یک یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران
دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال در نی بسته سه شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بست مثقال و شخصی را انگشتها افتاده و تشقق همه بدن پدید آمد
و آب بدبوی پالایید این سفوف دادم بلیله چینی شاه پسند که نوعی از حب النیل ست جواکهار هر یک سه توله تربد اکبرآبادی برابر همه نمک لاهوری بقدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت
شب و غذا گوشت بچه بز با نان خشکار و در مدت یکماه صحت تام یافت باز در ابتدای هر فصل یکماه این سفوف استعمال میکرد و بسیار مفید افتاد و شخصی را که بینی پست شده
و آواز گرفته و تشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب السلاطین تا چهل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و هر روز چهار پنج نوبت اجابت طبع میشد بعده تا چهل روز اطریفل
شاهتره علویخان که در آن عود صلیب هست خورانیدم و باز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یکماه مقرر داشتم چنانچه هر روز هفت هشت نوبت اجابت
طبع میشد و مواد مختلف الالوان خارج میشد و بعد یکماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز اطریفل مذکور دادم روز چهل و یکم موقوف نموده حجامت باشرط بر هر دو ساق
و فخذین و بر هر دو دست از ذراع تا بکتفین هر یکروز کردم و مغز بندق هندی در روغن گل سوده و در منخرین چکانیدم بعده دو گهری خون سوسنی رنگ متعفن از هر دو سوراخ
بینی بقدر فلوس بیرون آمد و بیهوش گشت باستعمال اضمده و نخلخه که در پیشتر غشی مذکور شده بهوش آمد و آواز او کشاده و بینی بلند شد و بتمامه صحت یافت مصنف خلاصه
از تذکره انطاکی و غیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علت فصد کنند از باسلیق است هر چند که بر کثرت خون دلیل نبوده باشد بعد ازان تلطیف غذا امر فرمایند و بشوربای
جوزه مرغ با نان سمید و گوشت بره و بزغاله و شکر و روغن و موز و پسته و شیر گاو و شیر بز اقتصار ورزند و ماء الشعیر با عناب و شکر تا یکهفته همی دهند و بعد ازان مطبوخ
شبت و نمک و حب البان و کزمازج قی آورند تا سه روز انگاه منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و نیلوفر هر کدام دو درم و تخم کاسنی سه درم با شکر سفید و ترنجبین بدهند بعد
از یکهفته هرگاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند پس ازان یکهفته یا دو هفته طبع را راحت دهند و درین ایام باستحمام و مالش روغن بنفشه
و نیلوفر و کدو و بادام و شیر مرغ و غرغره بشیر زنان و روغن بادام و تغذیه با غذیه مرطبه و ترطیب بدن مشغول باشند بعده اگر مرض غیر مستحکم باشد این شربت در اول هفته سوم
بدهند و بعد آن ماء الجبن با ده مثقال ایارج لوغاذیا در تمام هفته دهند بعده اعاده شربت در آغاز هفته چهارم کنند که آن صحت بخشد و قریب صد مرتبه بتجربه رسیده
و از تالیف من است صنعت آن سرو ارید سقمونیا هر واحد یکدرم لاجورد هلیله سیاه هر واحد نیم مثقال و الا ماء الجبن با این سفوف سودا و هند هلیله سیاه بیست [illegible]

هر کدام پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هر کدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته سه درم اذان باسی درم ماء الجبن بدهند
و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هر کدام ده درم نانخواه پنج درم حلتیت نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بسدس آید صاف نموده
پانزده درم عسل دران حل کرده تمام هفته بنوشند باین نوع که یک روز ماء الجبن با سفوف سوداوی مذکور بازروز دوم ازین مطبوخ و روز سوم باز بماء الجبن معاودت کنند
و روز چهارم بمطبوخ مذکور و همچنان تا ده هفته بگذرانند انگاه اگر در قوت احتمال یابند فصد اکحل کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ کشایند والا چند روز مطبوخ
افتیمون نوشانند بعد ازان فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در هفته پنج بنوشانند این همه مع ریاضت در حال خلو معده و خوردن تریاق کبیر و اربعه
بروغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد نیمگرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شرب بیضه انوق یعنی رخمه که آن از خواص عجیبه است و همچنین شیر
گوسفند که آن صحت بخشد مجرب ست بعد ازان برای امن از عود تا یکسال کامل تعاهد بدانچه مذکور شد واجب ست لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال
و گویند که از خواص انیست که ماری سیاه را در کوزه کرده اندر زبل دفن کنند تا گرم افتد بعده آنرا بخورند که این تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده اند که خوردن مشیمه زنان جذام را
متوقف میکند و من تجربه این نکرده ام و گویند که ادهان بالش کهن با پنج شحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و درین تنها اثریست تا آنکه تلخی او در دهن یابند و از ادویه
مجموره برای ایشان خصوصا انند اهل هند انیست هلیله سیاه شیطرج هر واحد ده درم دارفلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز بروغن گاو چرب نموده بدانند
بعده بعسل بسرشند و شربت او یک مثقال ست و این نابزرجلی نامند و عقب و دواء المسک بخورند که این تریاق اوست و واجب ست محافظت برقی بجای شور و عسل
و شرب فادزهر و زیادت نور قمر و مالش بتریاق محلول در مسکه و آنکه برگ حنا هفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا بخمس
آید صاف نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازاله این علت از مجربات مکرره است و گویند که هرگاه باین علاج زائل نشود دانه
سائر معالجات دست باز دارند و از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفایج با یک اوقیه عسل هر روز تا یکهفته است و دو درم برگ حنظل با عسل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط
بروغن تخم انگور مع زهره کرکس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب با زمرد و زبرجد و ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بست روز و عوج
مطلقا حتی که طلای او بعسل نیم و خوردن انواع هلیلجات و گوشت روباه و خارپشت بحر دل و کذا بیدانجیر مطلقا و طلا بمر زفت و زیت و نوشیدان طبیخ پنج گز بمویز عجیب
و مجرب ست و کذا بیعه مطلقا و ریبان و گوشت کفتار اگلا و آنکه تخم حنظل برآورند و دران سه اوقیه هر واحد از زیت و آب اندا ختمه بپزند تا آنکه روغن بماند و ازان هر روز
تا پنج درم بیک درم حجرارمنی و ثمن درم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن برادهٔ عاج تا پنج درم بآب پودینه و کذا شیطرج مطلقا و شرب
غاریقون و خوردن عنصل بریان کنند مطلقا و کذا کبریت و چون عصارهٔ این با نصف وزن هر واحد از قطران و سرکه صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند
و همچنین قلفطفل بشک سوده و کذا شرب حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب ست و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور انیست که بگیرند مروارید
و عاج هر واحد بیک جزو غاریقون نیم جزو زعفران زهره کرکس واحد ربع جزو بعسل بسرشند و تا سه درم استعمال کنند و طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو بدو استعما
و قیراط برادهٔ عاج و هشت جو زمرد سابیده و شیر بزجوان سرخ رنگ شیر گوسپند تازه که همان ساعت دوشیده باشند بغایت نافع ست تا سه عزیزیا هفت روز نوان داد
و بدانند که چون این علت فرمن و متمکن شود از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا مادهٔ ردی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند درین باب
تراکیب غریبه همچون بهشتی و بنبرجلی و امثال آن ایجاد نموده اند بعد از تنقیه بدن بخورند و چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورده بینداز دو بدن مقشر سازد و از انجمله
روغن عذرم است که براز خشک انسان را در کوزه انداز ند و ته آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و بگل حکمت گرفته بدستور پتال جنتر آتش دهند
روغنی که در کوزه زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش بر داشته نگاه دارند و بعد ازان نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته همین نوع عمل کنند و بر بدن نیز ازین روغن
بمالند و روغن و شاخ الخنزیر که به تیه مذکور برآورند همین حکم دارد و گفته اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندامها ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته اند که مالیدن روغن مار سیاه
بر بدن مجذومان باعث رویدن موست و گوشت قنفذ بخاصیتی که اندران است بغایت سودمند ست و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک آتش
بر اندام آنها بمالند آلم را ساکن سازد و تعلیق چشم بچه چشم نهنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید ست افتاکی در شرح مینویسد که او لا فصد

باسلیق ایمن ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند همچنین ماء الجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد یکروز دهند بعده باسلیق ایسر بکشایند و شیر تازه با شکر سه روز
بنوشانند بعده همچنین طبیخ فواکه بعد از آن این مطبوخ انجیر مویز منقی پستان هر واحد بست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب
گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهار دم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند تا تمام هفته
تکرار این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام
هفته سوم اقتصار ورزند بعد از آن شرب ماء تا یکهفته پس اگر باین علاج صحت نیاید امر بسیار خطیر بود و درینحالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند
و تریاق الذهب و مثرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او تمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلاً که ازاله او نکردم بدانچه مذکور شد
و طول کرد انچه دور کردم آنرا ابر دارید و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یکماه و در اطلیه بر مروارید یا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیر کیه بدان این مرض فاسد میشود
عدم ترتیب علاج ست پس گاهی اسهال می کنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند با وجود قبض و هیجان صفرا پس صعود می نماید
و اطفا میکنند و یا تریاق اولا میدهند و خلط محتبس میگردد تا آنکه عظم استیعاب میکند پس ازین حذر کنند که آن از سقطات جمله مفضی تخلید علت ست مسیحی گوید که
جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و انچه معالجه آن کنند ابتدا بفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد از آن تنقیه
را بتبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه اصل سوداء مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مره صفرا
باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی مقدار مثقالی بشراب
مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که دران مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نمایند
پس هرگاه متحقق گردد که در اینجا خون بسیار و فاسد ست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگر چه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر
بفصد او تنفاریق از رگهای خرد کرده میشود و اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کثر در ضرر باشد
بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض ست و از انچه مستدعی بسوی آنست تنگی نفس و دشواری وست و گاهی احتیاج
بفصد رواج نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یکهفته راحت دهند بعد از آن استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل
کنند و بمطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیله کابلی وغیره ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط
سازند خصوصاً اگر در اینجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و شباد ریطوس مع ای ایشان نیکوست و ایضاً ایارج فیقرا خصوصاً چون سقمونیا قوی
کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه بخربق آمیزند یا باوی حجر ارمنی شریک سازند و دیگر با لازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند
تا که آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او ننماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و دران حلتیت نیم درم ست لیکن
درینجا هلیله زرد عوض برگ حناست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت
و شکم منقلب شوند و نان العسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند
بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یکمرتبه بحسب ما به احتیاج باستفراغ افتد و آن بادویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق یکیده و مجلس بجز یکیه اسهال او کنند از شربات
ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیر الوزن در سالی یک بار در ربیع یکبار در خریف یا زیاده ازین
کفایت باشد و لازم است که بر دماغهای ایشان بتنقیه از مثل غراغر مذکور در باب امراض سر و سعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوط بگیرند دار فلفل و مامیران
و شیطرج هندی جوزبوا الیرنج هر واحد یکدرم جوزبوا شکاعا اشیع هر واحد نیم درم آب فنجنکشت سه نوال روغن کنجد سه نوال همه را مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود
و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه ازین کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و واجب ست که از هر مجفف
و محلل سطوت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم برایشان حرام ست و از هوای حار یابس و هوای رطب معتدل بجز بر نقل کنند و بعد تنقیه روغنها مثل روغن

بادام مثل عصیر انگور بنوشند و این وقتی ست که استفراغ ایشان بمرات کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد از اندفاع فضول از امعا ریاضت کنند و برفع آواز بلند
تکلیف دهند و بجهند و کشتی گیرند بعده مالش بدن نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نمایند و بعد آن روغن بمالند بروغنهای معتدله در حرارت و برودت و رطوبت در اکثر امر
مقوی دماغ در اول زیرا که ایشان در ابتدا احتیاج بمقویات اند مثل هلیله و ایضا مازو بسرکه و گاهی بر ایشان استعمال کرده میشود مالش بروغن سعد شیر زنان و همچنین واجب ست
که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آنست که حمام کنند بعده مالش نمایند و چون حمام کنند پس مرهمات
ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفه انگور و دارشیشعان و روغن قسط بر اطراف می باید بعد از آن مریض را نیم ساعت راحت داده بعد بپر مرغ قی آورند
بعده اندک افسنتین بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بملطفات محلله که دران نطرون و کبریت و حب الغار و مرزنجوش و بخاران بلکه خردل و عاقرقرحا و فلفل
و دار فلفل و عاقرقرحا و میویزج و صبر و جندبیدستر افتد و تضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج بمثل فرفیون آید و این انگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام برای
تحلیل فضول و تعریق دهند و گاهی مالش ایشان بتریاق و شلیثا و قفطارغان میکنند و گاهی احتیاج مالش ایشان بمثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهتر غسولات
ادویه حمام آبی ست که دران حلبه و صابون خوشبو پخته باشند و دوا عجیب ست که مجذوم از جماع اصلا اجتناب نماید و اما اشیائیکه ایشان را تجویز رانند از فاضل ادویه تریاق فاروق
مرتب بلحوم افاعی ست و تریاق اربعه و قفطارغان و دبید کبریت و گاهی با اینها سعوط نیز میکنند و ایضا اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک اوقیه شراب غلیظ و یا ماء الله
و ایضا اقراص عنصل و بدانکه گوشت افعی و آنچه دران قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض ست و باید که افعی سفید باری باشد و باریک و ثبطی نباشد که آن در اکثر
قلیل المنفعت بود و در بسیاری ازان ضرر تعطیش و اتلاف ست بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لاسیما سفید رنگ و سر و دم آن یکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون کثرت
نماید و مار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر ست و الا ترک نمایند و موافق ازان آنست که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و بعده پاک کنند
و بپزند چنانچه مذکور گردد و آنرا و شوربای آنرا بخورند و شرابی که دران افعی بمیرد یا ازان شراب قدری بنوشد قومی بشرب آن شفا یافتند اتفاقا یا بالقصد قتل او را نه
نوشانند تا این بخورد بمیرد و راحت یابد و یا مردم از مردن آن راحت یابند و یا این فعل با طاعت حکم ورویا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع ست
و اما شوربای افاعی پس بگیرند افعی و هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگندنا و شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده
گوشت او بخورند و شوربای و بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر می پزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود و بعده دفعة پدید آید
و گاهی پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدیم نماید و علامت ظهور فائده دران و وصول بوقتی که دران از استعمال او منع کردن واجب بود آنست که مجذوم
در انتفاخ آغاز کند بعده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد و بعده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند
و آن ادویه که برای این مرض ستوده اند آنست که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آنکه دران کرم افتد پس کرم آنرا بر آورند و خشک کنند و کسی که بران جذام افراط نماید بیست و دو
هر روز یک درم بشراب عسل بخورد و ایضا مالش بروغنی که دران قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیت که دران افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه و بکشند و دور
کرده سرکه کهنه هشت اوقیه و آب یک اوقیه شیطرج رطب پنج لوف هر واحد ده اوقیه بدان انداخته بآتش نرم بجوشانند تا مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی
بدارند و بعد حلق راس و ریش بدان بمالند تا سه روز بعمل آرند و ایشان را از استعمال ادویه که فیها انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض میشود با وجود آنکه
مالش مجذوم بمرطبات معتدل الحرارة در بعض اوقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او بمثل روغن بنفشه که دران اندک روغن خیری باشد
و ایضا تمریخ شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسدید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان نرجیلی و دواء السلاحه
است و شیر از دق چیزهاست که بدان معالجه او کنند خصوصا نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز آن و در فترات مابین استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی الفور
آنرا بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم ست که از آن انقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد بران تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد
حتی الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بران زیاده نکنند و هرگاه نفس بصلاح عود کند اولی آنست که شیر را ترک
نمایند باشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بآنچه مذکور شد استفراغ نمایند بعده اگر احتیاج شود اعادهٔ شیر بر حد مذکور کنند و لازم ست که تکرار این تدبیر

در یکسال چند مرتبه نمایند و اما کسانیکه مرض ایشان مستحکم باشد بفصد ایشان و اسهال بدوای قوی تر مشغول نباید شد بلکه بآهستگی امالهٔ مواد از ایشان سوی معالجات
و اخراج چیزیکه مفتت و محلل باشد بکار برند و از اشربهٔ محلله هم برای ایشان انیست که بگیرند سرکه یکنیم اوقیه و قطران مثل او و عصارهٔ کرنب دشتی سه اوقیه همه را بیامیزند
وصبح و شام بنوشند و یا بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و آنرا با سه اوقیه شراب و روغن زرد هم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت بعسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل بقدر ده قیراط
بشربت عسل مقوم مثل لعوق و یا بگیرند زیرهٔ کرمانی بوزن پنج درم در عسل بمقداریکه بقوام لعوق آید و آب پودینه برای ایشان بسیار نیکوست از سه قوانوس
تا شش و واجب است که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنانچه برای دوا استعمال میکنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری بر سبیل
مصالح طعام ایشان و گاهی معالجهٔ ایشان بداغ متفرق بر اعضای ایشان میکنند مثل تارک سر و درزهای سر و بیخ حنجره و صدغین و قفا و مفاصل و ستهاء پاها و بعضی
گفته اند که واجب است که ایشان را داغ کنند در اول خوف از جذام بداغ در مقدم سر بلندتر از یافوخ و دیگر اسفل از آن و نزدیک منتهای روییدن موی پیشانی بالای ابرو
و یکی در بیخ سر و دیگر در یسار آن و یکی خلف او فوق نقره و دو نزدیک در زیر قصبهٔ بینی و یکی بر طحال و این داغها باید داغ خفیف و رقیق باشد و چون بر سر داغ نهند
لازم است که با ستخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگرچه مرات بسیار بود و بعد از آنکه حفظ از وصول آنها بدماغ بر جملهٔ داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیراکه جهال
گاهی قتل میکنند زیراکه دست آنها خفیف نمیباشد صفت او و به هر کیبه نافع برای ایشان بعضی از آن نزرجلی و حبشی است که قائم مقام گوشت افعی در این مرض است
و بعضی از آن دواء السلاجه است و اما نسخهای نزرجلی بسیار است اهل هند ذکر آن کرده اند و تجربهٔ آن نموده و از صفات معروفهٔ او نیست و آن نسخه در قول مصنف خلاصه
گذشت بعد تنقیهٔ بدن از یک مثقال تا دو درم با شل او دواء المسک بخورند و از ضرر او نترسند که دواء المسک فادزهر اوست صفت معجون مسمی بنزرجلی اکبر آن از نسبت
نافع جذام و برص و بهق و قوبا و زرداب و حکه و جرب کهنه است و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی است و آن دوائی است که علمای هند برای
ملوک خود ساخته اند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی هر واحد چهار ده درم جوز بوا و خیر بوا و قشا کندر و عود و فوفل و دار فلفل و فلفل و قاقلهٔ چینی و قیصوری نار مشک و کندش
و عصارهٔ افتیمون و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و ساییده او بینی و در هین خود وقت ساییدن بینی
و قبل از آن بینی را بروغن گاو چرب کنند و فانید خزائنی جید یا سنجری دو نیم من بغدادی بقوام آورده ادویه سوده شده بعده از آن بنادق هر واحد بقدر مثقالی بسازند و هر روز تنها
یکی را از آن با آب نیمگرم بیاشامند بخورند صفت معجون سلاجه در قانون مذکور است صفت دوا نافع جذام بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و زنجبیل هر واحد ده درم
نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم کوک که یکمن و ده اوقیه باشد و همه را در سه دوارق آب بجوشانند و دورق چهار رطل بغدادی است هرگاه آب سوم حصه برود
صاف کرده عسل بقدر کفایت اندازند یک رطل از آن بنوشند فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت
آن باشد و یکبار بر پهلوی راست و یکبار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و بنان و عسل تا هفت روز غذا سازند و با وجود این برای او ادویه جز بند تازه کنند صفت طلا
برای جذام و تسمیه آن همانست که در آن مار سیاه و سرکه کهنه است و سابق مذکور شد و اما اغذیه برای مجذومان همه سریع الهضم حسن الکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه بطریق
شوربا و ماهی رطب خفیف اللحم مع مصالح بقدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریره مرتب از آن و بقول رطب است و گاهی احتیاج افتد
بآمیختن مثل چقندر و ترب و گندنا با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیراکه این غذا ایشان را
از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند و هیچ گاه اغذیهٔ محموده استعمال نمایند این تدبیر نیز بعمل آرند و ماهی شور درین باب برای ایشان بسیار نیکوست
و من برین حریص میشوم هنگامی که اراده قی و اسهال ایشان میکنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع است و نان بشیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام
بریان و قرطم و چلغوزه و آنچه از آنها مرتب سازند ایشان را موافق است و لازم است که در روز دو مرتبه بمقدار سهل الهضم غذا بخورند که یکبار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب
نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشد اگر بقدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجهٔ او بعلاج داء الثعلب
کنند صفت طلای دیگر بگیرند مویزج و هلیله سیاه و آمله هر واحد بگیرند و در زیت الانفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آنکه بطبیخ عوسج مکان شسته باشد ایضاً هلیله
و مازو را سوخته بسرکه طلا کنند صاحب کامل گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود و قبل از آنکه چهره متجهم و متشنج ابتدا نماید اعضاء تقرح و سقوط آغاز کنند مبادرت بفصد

وداجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیاناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای
معمول شحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون بتقوی یا ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و دو سه روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن و سفوف مسهل سودا دهند و تغذیه
ایشان باغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و عصافیر و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و یا یخنی سفید حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا
یا بریان بروغن بادام کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول از روغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه
دوشیده در ابتدا ایشان را موافق است و از فوق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین است هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض مسکون
ابتدا کند لازم است که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد قی باشیای حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه
بنوشند بعد از آن استعمال اسهال بادویه که در آن خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست[سه] و باید که مسکن ایشان در نواحی باشد
که هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و بچهٔ شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب
کنند و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه باندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بیضه
و ماکیان نیز نیکو است و بعد از آن استحمام نمایند و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک پخته باشد بر بدن ریزند و بعد از آن مالش بدن بآرد نخود و باقلا کنند این همه در اول مرض معمول آید
و تدبیر صاحب او باین تدبیر کنند که بدین بحالت صحت او رجوع کند و از این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد و داجین در ایام ربیع و خریف
کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم کشند و با آن اضمده مسمات در نافس و براجون استعمال کنند صفت آن حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دار فلفل و سلیخه و کندر و قسط
تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و اشق و شحم و صبر و میعه و سیسالیوس و زراوند دحرج و طویل و سعد و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن
بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو و نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی است بروغن ناردین آمیزند و ادویه کوفته بیخته در آن آمیزند
و با روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از آن دوای مسهل در همه فصل دو مرتبه یعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و نسخهٔ آن
سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از آن با دو ثلث رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم دهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکهٔ کهنه یک نیم اوقیه قطران عصارهٔ کرنب
هر واحد یک اوقیه این اشیا را اخلاط کرده صبح و آخر روز بنوشند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار
حلتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و از این همه نافعتر اقراص افاعی است چون یک مثقال از آن با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل با سه مثقال
یا آب پودینه سبز دهند و بهتر از این همه تریاق فاروق است چون از آن یک درم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و مطبوخ دوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن صاف
مرض بتریاق مطبوخ کنند بدان انتفاع یابند و هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد از آنکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او دور نموده
بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از آنکه بلوطی یا بعطش یا صید کرده
از نواحی بحر و سباخ[سه] باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که بلحوم افاعی بیسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند
صفت آن نطرون و آهن گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یک جزو با یک ساپیده بسرکه سرشته بر بدن بطلوخ نمایند دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر
پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته بیخته با آب برگ جوز یا آبیکه در آن برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند
تا مثل چرک حمام گردد بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و در سرما اندر حمام بعده غسل بآب خطمی سفید و آب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو
کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند طبری گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار و سال اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد
باسلیق کنند و غذا بگوشت ماهی و مرقهٔ مجره و آن شوربای لحوم افاعی است بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از آن فصد عرق
ابطی نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند بعده هر دو سه روز گوشتابه لحوم حملان بطور زیرباج بخورند دو هفته قوت او نمایند بعد آن فصد و داجین کنند و چوزهٔ ماکیان
و کبوتر بچه و کبک و دراج و بیضهٔ نیم برشت خورند و نبید سفید در حوضی کهنه بنوشند بعده فصد پیشانی و هر دو گوشهٔ چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بیارند که ضعف

[سه] زیرا که آن از مسهلات قویه است بدون تحفظ او [illegible] [illegible]

تدبیر جذام مستحکم

ذکر دوا دهن افعی

[سه] سباخ زمین شوره زار ۱۲ منه

[سه] زیرا که اگر ایشان این عمل کنند امید هست که از این مرض اصلاح یابند ۱۲ منه

شدید ظاهر شود بعد از آن لزوم شرب سکنجبین عنصلی و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حدت شود لزوم ماء الشعیر بسکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز بدین
تدبیر بگذرد و بعده ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند نسخهٔ آن خربق سیاه در سرکه تر کرده یک نیم دانگ افسنتین رومی مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی
هر یک دو دانگ سنبل الطیب یک دانگ چوب چینی ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را ساییده به آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث
و از طعام بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند نسخهٔ آن بگیرند افعی جوان و سر و دم او یکبارگی قطع نمایند بدین طور که دو مسمار بر چوب آبنوس شبیه بچوبی که بران [illegible]
میکنند غرز نمایند بعده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد از آن دو مرد بنشینند که کارد آهنها بر شکم او باشد بعده کارد بجای
سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً بیکبار قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد از آن افعی را بشویند و هر کدام از افعی که از آن خون
سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از امر افعی که ضلالات او کل نباشد بعده با شبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون
بکوبند تا باریک و نرم گردد و آنرا در ان شوربا آمیزند پس هر گاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بلی شک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ
اندک تریاق بخورانند و ازین سفوف نسخهٔ آن زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک درم وج دو درم حرمل یک نیم درم شقوق خشک هلیله سیاه ماسیران
چینی هر واحد پنج درم فطراسالیون هوفاریقون سعد سفید صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را ساییده بران مثل ربع مجموع
قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز از آن بر نهار دو درم بخورند و واجب است که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ
و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود از آن چیزی نباید خورد و از اشیائی که در علاج این مرض استعمال کرده میشود آنست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال
و در شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافعترین اشیاست تا وقتیکه مرض
مستحکم نگردد و اما هر گاه مستحکم شود و حس اعضا برود و استحالهٔ صحت قبول نکند و از چیزیکه استفراغ این مریض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه جائز بود که گویند آن شفا یابد
نقل کرده ام او را بسبب حسن تأثیر او و معروف بمختار سلس است و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند نسخهٔ آن بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی
هفت درم هلیله سیاه بست درم افسنتین افتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیشة الغافث و سقولوقندریون هر واحد سه درم همه را
در آب بقدر مناسب یک شبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یکصد و بیست درم از آن صاف کنند بعده در ان این معجون بمالند شحم حنظل نارسیده نیم درم
لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یک نیم دانگ خربق سیاه یک دانگ ساییده بعسل سرشته و مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تأثیر او درین مرض
بسیار نیک است و گاهی آن مریض را این دوا می نوشانند و امر به پرهیز پانزده روز میکنند و غذای او در ان نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز یکبار
در حمام داخل کنند پس هر گاه پانزده روز شود این دوا بخورانند نسخهٔ آن هلیله سیاه مویز منقی هر یک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا
گردد پس افشرده از آب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک وقت باقی ماندن سه حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور
بنوشند این نیز از مختار چیزهاست که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم بحقنهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب خوشبو سرشته طلا نمایند
و در حمام هر روز یکمرتبه داخل شوند که بدین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هر کرا رگی در اسفل او بشگافت و بران اسهال خون
افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او گشاد بلاشک آن صحت یافت و اما نوع دیگر از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد
از اکثر عروق است مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او بمطبوخ افتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نپذیرد و از هوای
یابس بلد حار یابس بسوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمه کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند
بلکه لازم است که لزوم شرب سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان است و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از مواضع متعفنه
بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو بمیرد دلالت کند بر کثرت فساد خلط بآنکه جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط او زنده ماند دلالت بر قرب عافیت
نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا با حمیات شدید صعب پس اوقات برای تعدیل مزاج ماء الشعیر بسکنجبین بنوشند و زیرباجات چوزهٔ مرغ و شوربای

ماکیان و لحوم جدی شیرخواره و مانند آن خورند و بهتر طریق معالجهٔ ایشان آنست که دران مسلک ترطیب و تطفیه مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن
بار بار حضر اضی و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بران این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بجر بریخته و حشیش مامیثا و عدس سوده هر یک
یک جزو و پوست بیرون پسته دو جزو و در سرکه و آب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد بگل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته
می کنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد بگلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع باسبغول و تخم بارتنگ آب و سرکه برهم زده میکنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندکی روغن گل
بادی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مثل ورم خراج شود و ضربان او عظیم پذیرد ضماد بشراب ترش که با برگ کاسنی کوفته بروغن بنفشه آمیخته باشند
باید کرد که او بگشاید و مواد ردی که دران محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود ابو منصور گوید که چون ببینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکبودت شده و یا گرفتگی در آواز او
آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرهٔ او شبیه بمشک پر باد منتفخ گردیده و سرخی او افتاده و موی ابرو برقت و ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند و اول در علاج او
ابتدا بفصد هفت اندام از جانب راست و فصد رگ پس گوش هر دو و داجین کنند بعده چند روز راحت دهند و دران ایام غذا اسفیدبا سازند پس اگر هر روز بنوشیدن
او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف با وی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند برهٔ شیرخواره و حملان و شوربا بخورند و شراب رقیق ممزوج با آب نوشانند و هر روز بر ناشتا
در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد بعد ازان از دست چپ فصد کنند و چند روز راحت داده دران غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون مرات
دهند و درمیان آن راحت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از اغذیه که اصحاب مالیخولیا را ازان اجتناب سبب بود پرهیز کنند و لزوم ماء الجبن بشکر نمایند و تدبیری سازند مثل آنکه
ارادهٔ تسمین بدن او می کنند و در حمام مالش آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر بسرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نمکی گرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش بروغن مغز تخم کدو
و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضا شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج آب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن و معدی نوشند
و دادن حلتیت بقدر بندقه بعسل و روغن گاو آنرا نیکوست و اما کسی که این مرض دران مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی باید و دوای معروف بمیر جلی کنند و افعی را بکشند بطریقیکه در اقوال افعی
مسطور شد و شکم او پاک کرده قطع نموده با آب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندکی از آب زیت و اندک نخود بپزند و بدستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود و بپیچید کفایت باشد
و الا اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو بخورد و گاه بعد تنقیه تام بفصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده دگر یافته بود
و آنرا مجذوم در حالت تحیری بخورد پس جسم او ورم کرده جلد ظاهر او افتاد و صحت یافت و ازان معرفت این علاج حاصل شد و اهرن گوید باید که مجذوم از بلد خود به بلد دیگر که هوای
او از ان گرم باشد نقل کند و گفته که هر چیز در مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمی ماند و علی ابن زین گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاجش هفتاد
شب باین دوا کردم و صحت یافت و آن اینست که بگیرند بلیله کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال باریک سائیده با کشمش یا مویز منقی یا فانید سرشته نگاه دارند
و هر روز بر ناشتا چهار مثقال ازان بدهند و محمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که روی او منتفخ شده و موی او ریخته بود بفصد و اسهال بطبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا
و مداومت حمام و آبزن و اغذیهٔ مرطبه و بعد اسهال چند روز راحت میدادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه بمدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی
موی او رستن گرفت و رنگ چهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد و چشمها صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر ازان منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم
بالکل از مرض نجات یافته و بحالت اصلی خود گردیده و درین مدت غیبت همین تدبیر که همراه کرده بودم بکار برده مگر دران دوای مسهل سوای ماء الجبن نخورده بود و هم او گوید که دور
بودن خصیان از جذام دلالت برین دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد و هیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او به تبرید طبیعی میرسد که بتدبیر
دیگر بدان نرسد خضر گوید که تعاهد بفصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد و داجین در اخراج سودا اقوی بالغ النفع ست و اولا باصلاح مزاج خون مبادرت کنند
بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماء الشعیر ساده و هم بشکر یا شربت نیلوفر یا جلاب با ورد یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو یا شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه
بر ترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولده سودا و هم مالح و حریف و حادست پس اگر خطا بجهت دین یکی ازینها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان ازان جهد کنند
و در ربیع و خریف مطبوخ افتیمون با حب آن یا ایارج لوغاذیا بدهند و قبل او باستعمال ماء الجبن چند روز اقدام نمایند و بعد استعمال شربت شاهتره مدبر بپوند و غاریقون و حجر ارمنی کنند
و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون در ماء الجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هر چه مورث یبس باشد اجتناب نمایند

وسواری کشتی و آواز بلند و قرائت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند و نبیذ یک شراب صرف و کهنه اصلا نکرده ممزوج با آب بسیار نیز کم وزن وگاه گاه استعمال نمایند
و از مداومت معاجین حاره و ادویه قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوات حذر کنند و آنتاوسن گفته که درین زمان فصد واجب و استعمال مشی و ریاضت بدنی متروک ست و جالینوس
گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جائز نیست که اسهال سودا یکمرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه بمرات کثیر نمایند و هرکه از اولاد مجذومان غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا
جذام بهم رسد والله اعلم صاحب هندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر ریوند و زرد چوب برابر مساوی با آب باران و این را یاد دارند که این
عملی ست که تجربه بدان شهادت داده و در علاج مذکور شده که طبیخ حنظل نافع یرقان و جذام ست و بتجربه صحیح یافته شد و ایضاً از ادویه مشهوره مجربه و سهل نوشیدن نقوع حنا ست
و صفت او اینست که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه شب در پیاله آب چندانکه آب آنرا بپوشد بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت
غذا و زرنیخ کشته آنرا نافع ست و صفت کشتن او اینست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم و در پارچه صره بسته بر دیگی که دران بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند
تا آنکه زرنیخ نرم و تر گردد پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندانکه چیزی از تری دران نماند بعده همچنین با آب سرپهوکه و آب پژده و آب گهیکوار
یک یک با تمام روز بسایند و بعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد ازان برگ و بیخ و شاخ سرپهوکه خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در
شکم آن نصف سرپهوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ را بران نهند بعده اقراص را از نصف باقی سرپهوکه سوده بپوشند و زیر آن سبوچه آتش بسیار نرم با چک دشتی یکروز تا شام کنند بعد ازان آتش تیز
یکسان یکشبانه روز نمایند نگذارند که سرد شود و یا در شدت و نرمی درین مدت مختلف گردد و آن آتش در سرپهوکه سوده در گیرد و سرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل
بتیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و مریض را الف یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هندوستان نخود دال نمک یا برنج با شیر خورانند و گمان من آنست که این اثر دوا ست

برص

داغ سفید ست که بظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سائر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت
مغیره ست از تمام تشبیه غذا باجزای اعضا بسبب غلبه بلغم بر خونی که غذای عضو شود و سوء مزاج عضو بسوی برودت فقط و یا بسبب سوء مزاج عضو ببرودت و رطوبت بود حتی که لحم او
مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد و پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث
شود و سبب آن ظاهر گردد و سبب ضعف عضو مجروح جراحت و الم از کمال فعل آن و بسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص بقای او زیر جلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال
حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت و جلد و تا استخوان نیز باستحکام مرض باشد و موئی که در انجا بروید مائل بسفیدی بود
و جلد او فروتر و نرم تر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن دران بخلانند ازان خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید بر آید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف
بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیر الشکل افتد و پوست ازو جدا شود و یکبارگی ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه زود زائل گردد و موئی که در انجا
بروید سیاه یا اشقر بود و هرگز سفید نگردد و اگرچه مزمن شده باشد و ایضا چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هرچند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی و بسیار ماند
کننده و عسر العلاج ست بلکه قریب ست که بشود و خاصه مزمن ازان و خصوصا اخذ کننده در ازدیاد و برص مولدی لاعلاج ست و آنچه امید صحت او بود آنست که چون بمالند
سرخ گردد و بادی خشونتی بود و موئی که بران روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بسر انگشت و سبابه از گوشت بردارند و دران سوزن بخلانند ازان خون یا رطوبت گلابی بیرون
آید و انطاکی در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتها ست و ماده او چه غذای بارد مثل شیر و ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و صورت او بیاض ست و غایت او نفی لفت
عضو یا بدن با مثال او در رنگ لمس و سبب او استیلای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه ست پس افعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شورناک در احاله
آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و زنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد و بعد بطلان تغییر اگر متعلق بمطلق قوتها باشد مرض مذکور عام ببدن باشد و اگر بعضو یا
مخصوص بان بود و در شدت تیره بودن نکایت ازین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معظم اول و بقراط از قدما و رازی و نفیس و الفی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن
در نکایت خفیف تر از مخصوص ست و شیخ و غالب اطبا بسوی ثانی رفته اند و نزدیک من وجیه تر قول سوم ست که احدی ذکر آن نکرده و آن اینست که اگر مرض بعضو قریب از مجاری
غذا از تعلق گیرد مثل شکم مرض اخص سهل در علاج تر باشد و اگر بعید ازان بود مثل پای بالعکس باشد پس هر اگر مستحکم نبود صحت او ممکن و ده الاثر صدمات متعسر نیز و اکثر متعذر باشد و آنچه بالنجا

مولد برص ست خوردن طعامی ست که آن بدهان گربه و موش و وزغه رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامهای چرک آلوده و تناول طعام و شرابی که در ظرف مسی دیر مانده باشد
واین از امراض متعدیه و متوارثه است و ایضاً در نزهه گفته که برص و بهق عبارت ست از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو بارد گردد و احاله غذای خود همچنین کند و اسباب او کثرت
چیزیست که همچنان باشد مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و دالش پیدا پیچ پیچ ناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت و شدید تر آن سفید براق شفاف ست
علاج بعد نضج از منضج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند و دران حب ابن الحرث بطریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند و اغذیه مولد
خون گرم چون گوشت دراج و حیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات و ماهی و بقول بارده و طعام سرد و فواکه تر و جمیع اشیای مولد بلغم اجتناب ورزند و تیز
ادویه که در سائر ایلم درین مرض نفع دارد اطریفل و گلقند عسلی و هلیله مربی ست و بعضی ادویه هندی درین باب عجیب الاثر ست و اطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل سرخ
و مویزج و کندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق همچنین اشیای مقرحه چون عسل بلادر و پیخال کبوتر و فرفیون و کبیکج و تیزاب طلا نمایند و چون
بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را صاف کرده در روغن زیت بسوزانند و همواره بمالند بالخاصیت نافع ست و درین باب بادنجان دشتی از بستانی قوی تر
یافته شده و بادنجان دشتی را قطع کرده چند روز بر برص بمالیدن در ازاله آن مجرب برادر عبد الرحمن خان ست و اگر اول بر موضع برص شرط زنده بعد ازان گوگرد را آب زهره
خارپشت حل کرده طلا نمایند در ازاله داغهای برص تخلف نمیکند و برای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج و فوة الصبغ و خبث الحديد با آب بقم یعنی بتنگ مفید بود
و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند ذکر ادویه یونانیه نافع برص اکل کرفس الماء بجداوست و کذا لحم خارپشت بملازمت و [illegible]
آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده پنج متواتر و کذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل و کذا تخم شقائق النعمان هر روز یکدرم تا ده
درم با آب سرد تا پانزده روز و کذا اشکامی یا افسنتین رومی [illegible] ادرس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل پنج روز متواتر و کذا اغاریقون بمرات زیاده دوازده روز
و کذا ابورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا [illegible] که نیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یکدرم و یا تنها دو درم با عسل و بعد خوردن آن [illegible] گرما در
آفتاب دو ساعت قیام نمودن و موضع برص مکشوف نمایند و با نمک و شیر [illegible] آید تا سه [illegible] پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل [illegible]
کوفته افشرده هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطبا گردیده و مجرب ضماد حب النیل و کذا کندش و کذا نانخواه و کذا حرف کوفته بسرکه [illegible] و کذا شونیز و کذا تخم
بید انجیر بعسل و کذا [illegible] و کذا اقحوان اذخر ضماد علک البطم [illegible] بورق [illegible] بمسهل و کذا شیر مادریون بعسل و کذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده و کذا پیاز بسرکه
و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سرکه [illegible] در صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنجدرم و بلادر یکدرم سوده و کذا
تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقه بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون بر آید پس از خرقه بر آورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا محموده بسرکه
و کذا حنا با آب پیاز و کذا ترمس تلخ بسرکه و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب بعسل آمیخته بمرات کثیر و کذا آب کرنب نبطی [illegible] و سرکه و کذا کبریت و شیلم بسرکه و کذا [illegible] سوخته بعسل
و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکه و کذا فرفیون یکدرم بعسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سیر صحرائی بعسل و کذا پوست لیمون سوخته
و کذا نطرون و کذا اشنان سبز سوخته بسرکه و کذا لاجورد بسرکه هفت بار در آفتاب و کذا کبریت بسرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار و کذا
روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه و عنصل و کذا [illegible] بزرگ که در مقابر باشد بسرکه چند بار و کذا اسفند اندرون چوب خرزهره بمرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب با آب کرنب بمرات
و کذا سرخس بسرکه و کذا روغن تخم بادنجان بمرات کثیر هر واحد مفید برص ست اطریفل جهت برص و بهق و نمش مجرب حکیم علی پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
افتیمون تخم جزر دشتی یعنی زردک هر واحد پنج درم جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دارفلفل قرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه بسرشند شربتی
از دو درم تا سه درم و گویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند و بعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند بعده چیزی ترک نمایند و باز سه روز بخورند که در انواع برص
مجرب ست و اطریفل بابان نیز کثیر النفع ست و کذا قرص [illegible] نوشادر سیر توتیای سبز آب لیموی کاغذی بر هر عضو که طلا کنند مثل داغ ست
دیگر مفرح حب السلاطین [illegible] هر دو سائیده طلا نمایند برص اسود دهد [illegible] گوشت را فانی سازد و گوگرد آمله سار شوره قلمی [illegible] سفیده [illegible]
هر چهار برابر در قرع انبیق بچکانند و پنبه دران تر کرده بگذارند بعده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطگی رومی شب یمانی موم سفیده هر چهار برابر و همچنین [illegible]

[illegible] بادنجان

مرهم ساخته بکار برند دیگر از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جزو زاج زرد بست وچهار جزو شوره چهل وچهار جزو باریک سائیده خشک در قرع وانبیق شیشه انداخته تقطیر
کنند ودر شیشه نگاه دارند وموضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده تیزاب طلا کنند ودر نسخه دیگر مستعمل بنا وزاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته ووزن هر سه برابر وبا پر مرغ
بمالند حب ابن الحریش که درین مرض بجای حب ایارج بعمل می آید وبرای تپهای بلغمی ودردهای بلغمی وفالج وبهق سیاه وسفید نیز مفید بود وپوست هلیله زرد وهلیله سیاه
صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یکجزو ومقل وسکبینج را در آب گندنا کنند ودر طاس چینی کرده زیر
آفتاب گذارند تا حل شود وباقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند وحب بمقدار فلفل سیاه بندند خوراک یک مثقال بعد از تنقیح تام استعمال نمایند سفوف که جهت برص بعد از
تنقیه تام بعمل آرند وعظیم النفع ست جند بیدستر دو نیم ماشه عاقرقرحا یکدرم تخم شقائق النعمان دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند وهر روز یک حصه با آب
گرم بخورند وبعد یک دو ساعت در آفتاب بنشینند وغذا نان بی نمک خورند تا بست ویک روز صبغ که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته با آب سائیده
طلا کنند ضماد که صاحب تحفه از جمله اسرار شمرده ومیگوید که در دفع برص وبهق تخلف نمیکند ودر رویانیدن موی داء الثعلب وداء الحیه سریع الاثر ست بگیرند سلیمانی یعنی
دار شکنه یکجزو وصندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا کنند وبعد نیم ساعت بشویند وصندلین بجهت رفع سوزش آن طلا نمایند وبر اعضای رئیسه استعمال این جائز نیست
واگر داغ برص متعدد باشد یکبارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری وبعد از آنکه آبله کند بمرهم علاج کنند ایضاً که برص را بکمال مرتبه نفع میکند گوگرد سوخته چهار درم
فرفیون سوخته سه درم بلادر سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق النعمان هر یک یکدرم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند طلا که برای برص بسیار نافع ست شیطرج
هندی تخم ترب فوة الصبغ تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بورهٔ ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد وسرخ مویزج شب یمانی خردل سفید وسرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته
توبال نحاس حرتق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکه خمر آمیخته بمالند ومکرر بعمل آرند مرهم که جهت برص مجرب ست وبهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج آهک
زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند وهر روز حرکت دهند ودر وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکه انگوری شسته
دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یکدرم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یک دانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بخورند ودر آفتاب
نشینند وموضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد وبعد خروج زرداب برص بالکل رفع شود **نوع دیگر**
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسفایج هر یک پنج درم زنجبیل کندر دار فلفل دارچینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم اطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه بدستور مقرر
معجون سازند وحکیم علویخان مینویسند که اینچه کمترین بدل اطریلال در برص ضماد اوشر یافته دوای هندی ست که آنرا باپچی گویند باگل سرخ **ذکر ادویه هندیه مفید**
برص اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه یا دو بالا هر روز افزایند تا هشت ماشه رسد با آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر
نشود دو ماه سوم بای بڑنگ سه ماشه یا دو بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی وبادی غذا نان نخود بی نمک اگر نصف وزن اجمود دیگر وگرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند وغذا
نان بی نمک وبی روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** جهت برص مجرب صاحب بقائی باپچی مدبر ومقشر پوست بیخ کٹومری که عبارت از انجیر دشتی ست
پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند وبگیرند چوب کیر وریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هر گاه نیم وزن چوب آب
بماند صاف کرده ادویه را بآن خمیر کرده حب بندند وهر روز یک تانک تا دو تانک خورده باشند وغذا نان بی نمک وبعد چندی خشکه برنج ساٹھی با روغن گاو بخورند وطریق
تدبیر باپچی انیست که باپچی را در بول ماده گاو سرخ رنگ نا سائیده تر کنند وهر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد بست ویک روز برآورده پوست او را دور کنند ودر سایه خشک
نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول ست باپچی نیم آثار گیرو پاو آثار گندهک آمله سار نیم پاو اول گیرو تا شش پاس بآب شبنم بسایند بعده باپچی کوفته انداخته یکپاس دیگر کهرل کنند
بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند ویکشبانه روز در آفتاب وشبنم داشته بردارند وقت حاجت بآب سائیده ضماد کرده باشند قدر بیاض
اوستاد غفور وزن هر سه مساوی ست ونوشته که بآب ادرک خمیر کرده بقدر فندق حبها سازند ویک حب شب با آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند وحب ضماد نمایند
ودر آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود واز حموضات ولبنیات پرهیز نمایند ودر نسخه دیگر وزن باپچی وگندهک یکیک جزو وگیرو شش جزو ست ودر
گیره آمله ادرک حب بسته بهمین آب سوده طلا نمایند دوا اینکه جهت برص مجرب ست اسپند دو درم سهاگه تلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که آمله واسپند

درانک آب تر نمایند و صباح در کهرل هر دو را آب مها وبز خوب باریک بسایند پس سهاگه و زعفران دران حل کرده طلا نمایند ایضاً مزیل برص پوست درخت گولر
تخم لاله هر دو مساوی کوفته بیخته یک کف ازان با آب هر بامداد بخورند تا چهل روز و گولر هر قدر توانند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام هرچه میسر آید غذا سازند
ایضاً از مجربات میان صاحب بخش مرحوم که همواره معمول مؤلف است بابچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنواڑ مساوی کوفته هر روز یکتوله یا نیم توله ازان شب در آب تر نمایند
و صبح آب لال را بنوشند و ثفل ادویه را سائیده بر برص از پاچک دشتی خاریده طلا کنند و تا چهل روز عمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک ایضاً مجرب راقم
گندهک آملہ سار گیرو گلنار بابچی مساوی یک مثقال ازان شب در آب تر کرده آب لال بنوشند و ثفل را سائیده بر داغ طلا نمایند ایضاً از حکیم محمد احسن بابچی نیم آثار
نمک سه پاو کوفته بیخته بقدر یک کف بست و خورده باشند غذا سوای نان نخود هیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا بابچی پاو آثار نمک نیم آثار کوفته در روغن شیرگاو تر نمایند
و نگاه دارند و هر روز مالیده باشند ایضاً از بیاض استاد مرحوم بابچی چهار دام هرتال طبقی سه دام بیخ چیته منسل گهونگچی سفید هر یک بیست و پنج ماشه کوفته بیخته با بول
ماده گاو ناز سائیده حل کرده بموضع هفت ضماد نمایند ایضاً منه بهمن بکاین مع پوست تخم پنواڑ بابچی مساوی کوفته هر روز با گلاب سائیده طلا کنند و تا چهار ماه
از ترشی پرهیز ایضاً عنه پوست بیخ بلیله پوست بیخ نیل هر یک دو توله پوست بیخ انجیر دشتی گندهک لوٹیه هر یک یک توله کوفته بشیر بز سیاه طلا سازند ایضاً از
مجربی منقول نوشادر هلدی تخم پنواڑ چونه کشته سفید در آب کسوندی کهرل کرده حبها سازند وقت حاجت در آب ملوه سائیده بمالند تا چهل روز متواتر ایضاً سم الفار
که مائل بسرخی باشد یکدام سیماب یکدام سهاگه نیم دام اول سم و سهاگه را باریک سائیده با سیماب حل کنند بعده زردی بیضه مرغ انداخته کهرل کنند که مثل مرهم
شود پس داغ سفید را به پاچک دشتی خراشیده از مرهم مذکور چرب کنند و همچنین میکرده باشند روغن برص از بیاض مسطور پوست بیخ چیته سهاگه گهونگچی سفید
مساوی کوفته بیخته بعده در روغن کنجد دو توله کهرل کرده در شیشه انداخته مثل چوه کشند و طلا نموده باشند اگر آبله افتد برای خشکی نوفل سوخته و کته بپاشند سفوف
از مجربات شاه عظیم الله مرحوم منڈی پاو سیر سمندر سوکه نیم پاو هر دو را کوفته بیخته هر روز شش ماشه یا نه ماشه بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرهیز نمایند و این گولیها
طلا میکرده باشند کٹول چیته مساوی هر دو را کوفته بیخته بآب لیمو خمیر کرده حبها ساخته وقت حاجت بآب لیمو سائیده طلا کنند و اگر بیخ نی نیز درین اضافه کنند مفید تر شود
نوع دیگر پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاه نیم پاو بابچی یک چھٹانک هر سه ادویه سائیده از یکنیم ماشه شروع کنند و اندک اندک افزوده در ده روز تا نه ماشه
رسانند و باز بدستور کاهیده در ده روز بمقدار اول بیایند و همچنین بیفزایند و بکاهند تا چهل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو آتشه سائیده
مثل اوبٹنه هر روز بر داغ بمالند و بعد چهار گهڑی بشویند و از ماهی و گوشت گاو و جاموش و خضرات و دال ماش وغیره اشیای بادی پرهیز نمایند و قلیه نخود بخورند ضماد از بیاض
والد مرحوم انزروت رومی نمک سنگ گهونگچی سفید نرکچور هر یک شش ماشه در آب لیموی کاغذی کهرل کرده بعده سه روز خشک نموده حب بندند وقت حاجت سائیده
لیپ نمایند و اگر نمک سنگ در شیره برگ زقوم سبز سوده بمالند عجیب است و دیگر برای برص و بهق تخم پنواڑ گیرو هر یک نیم پاو پوست بیخ کنیر سفید دو توله با آب ادرک
خوب سائیده حبوب بندند وقت حاجت بآب ادرک سوده داغ را به پاچک دشتی یا بجامه درشت خاریده بمالند و در نسخه دیگر بابچی عوض پوست بیخ کنیر است طلا
سه دام خام نیله تھوتھه سه ماشه کات سفید یکتوله کوفته بیخته بآب لیمو کهرل کرده حب بندند و طلا میکرده باشند ایضاً از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی
یکدام آمله ده دام بابچی یکدام کوفته بیخته نگاه دارند و گل ڈهاک مع سیاهی که مثل کلاه بران میباشد ده دام در آب پنجاه دام جوش دهند هرگاه آب مقدار پانزده دام
بماند مالیده صاف نموده ادویه مذکوره را درین آب حل کرده مثل کنار دشتی حبها سازند و یک حب در آب سائیده بر موضع برص طلا کنند ایضاً از گنج باد آورد شخصا
را که آب ناریه و مساوی با آب سرشته بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی گراید از جامه درشت خراشیده و رسانند و باز طلا سازند و همچنین هرگاه خشک شود بدستور
خراشیده طلا کنند چنانچه مرتبه چهارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آنرا بروغن کنجد چرب میکرده باشند در اندک زمان برنگ اصلی باز می آید ایضاً پوست چیته بیخ کنیر
مساوی بآب لیمو سائیده طلا نمایند بعد شکستن آبله روغن زیت بمالند ایضاً از مجربات نواب امام علی خان بابچی غنچه انار ترش هر یک نیم آثار آب بهنگره سیاه
آب چیل نیم هر یک پاو آثار آب گهیکوار نیم پاو سهاگه بریان سفرجال گونه هر یک پنج دام همه ادویه را در آبهای مذکوره حل ساخته حبها بسته نگهدارند وقت حاجت
برص را به پارچه درشت مالیده حب مذکور در آب سائیده طلا نمایند در هفت روز نفع آن ظاهر شود عرق که جهت برص مجرب نوشته اگر سه چهار ماه مداومت کنند

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زرد چوبه خام پوست درخت نیم گل منڈی افتیمون سیاه هر واحد یک من همه را در نیم انداز ند و آب بقدر مناسب داخل کرده در سرگین اسپ
دفن کنند بعد دو هفته بر آورده عرق کشند و نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و ابنیات بادی پرهیز کنند و غذا کم نمک خورند اقوال اکابر انطاکی در تذکره مینویسد که اولا
مبادرت بتحلیل ماده واجب ست اگر صلب یا فصل سر باشد بمنضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اجتناب از باقی جائز بعد از ان تکمید بسخونات محلله اگرچه
بجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و ادهان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود و صفت منضج که در ابتدای علاج برص ابیض استعمال کرده میشود مویز پنجاه درم
انیسون سی درم شونیز بست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند
تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا بمنضج مذکور
اضافه نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا بشر و دیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود بهتر و الا این حب استعمال کنند که از مجربات من ست یکروز استعمال نمایند
و دیگر روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال ست صنعت حب مذکور غاریقون شحم حنظل اتنج تربد سفید بسبا سوس هر واحد یکجزو مصطکی مغز حنظل ثبت
سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو بآب کرفس حب سازند و اگر مروارید کشته مروارید را در آب ترنج حل کنند
بدستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام بازیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من ست شرایط و علاج و باید که
اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه ها و مطبخات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و تنقل پسته و جوز و جلغوزه
و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارده مثل خیار و بادرنگ و تربوزه همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم الا کبوتر و گوسپند و بچه شتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص
اسود بیاید ایضاً در نزهه میگوید که اولا استعمال ماده بقی نمایند بعده باسهال بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج بادویه و اغذیه حاره واجب ست و از بزرگترین ادویه بعد
تنقیه این دوا ست اطریلال دو درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلیخه هر واحد یکدرم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از
جای سفید مثل آبله بر آید و همان روز بشگافد بعده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند
بعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات ست و طلا بزرنیخین و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و نوره و عسل بلادر
و میعه و با سرگین کبوتر بیطرون و عسل و انواع حرف و خردل و با آرد باقلا و فلفل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه ست و گاهی برص از نگین میکنند
بجاروبه بقم و مغره و غیره و از مجربات اطریلال ست اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد با برگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد ابو سهل گوید که معالجه
برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولا اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای مبرود مرطب و غلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری نحوه
ترک نمایند و لزوم هر واحد آنچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد و بعد از ان ابتدا از استفراغ بقی کنند باطعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس
و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و شبادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفایج و یا لزوم این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود
دارچینی سنبل الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران سازج هندی پودینه نهری هر واحد یکدرم شحم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم
بماء العسل نیمگرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دوام این دوا استعمال نمایند یکبیر معجون کلکلانج ده درم هلیله سیاه یکدرم افتیمون نیم درم و با هم آمیزند و این یک شربت
و ایضاً این دوا بسیار فائده میکند بگیرند فراده جزو تخم حرمل یکجزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو کوفته بعسل بسرشند شربتی سه درم و ایضاً این دوا تخم زرد فراده درم
دو درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند ایضاً این معجون منفعت عظیم نماید اهل مراخوشیع قیصوم قسط جنطیانا از زاوند
مدحرج فلفل سیاه و سفید و دار فلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کمادریوس موفوده و خربق سیاه فرفیون جندبیدستر یالج فاریقون
سازج هندی سنبل الطیب زنجبیل فطر اسالیون حماما اسطوخودوس ابریشم سلیخه عود بلسان جند بیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر بسفایج قردمانا
پوست بیخ کبر باریزد هر واحد دو نیم درم روغن بلسان صبر مرکی هر واحد پنج درم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند بگیرند مع بکیر
خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم بیخ قثاء الحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقون ده درم تربد پانزده درم بسفایج ده درم ایارج فیقرا بست درم تخم زنجبیل

و دیگر [illegible] کننده برص بیست درم ... بلیله سیاه بلیله کابلی بلیله زرد ... سنای مکی هشت درم نمک هندی ده درم مصطکی پنج درم شونیز هر واحد پنج درم تخم و دل
صعتر بری انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته [illegible] با جوز لت کرده بعسل بسرشند شربتی سه درم بآب گرم و ایضاً این دوا
نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرنفل [illegible] کابلی [illegible] هر واحد یک مثقال ترید سفید شکر سرخ هر واحد بیست و چهار مثقال کوفته بیخته
با شکر آمیخته بعسل بسرشند و در ابتدای مرض بجهت اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند بعده فاصله سه روز دهند بعد ازان هر روز یک مثقال بناشتا با آب گرم بسیار روزها
بدهند بعده از خارج ادویه شدید الجلاء مثل این طلا استعمال نمایند خربق سیاه [illegible] کبر کندش شیطرج ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند و دیگر شیطرج
بسایند و بسرکه سرشته طلا نمایند [illegible] شیطرج نیم کوفته بروغن مورد بپزند بعده در روغن زاج سوده آمیخته بر موضع بمالند و دیگر خربق سیاه بمازو سوده بسرکه سرشته طلا کنند
و دیگر خردل ماذریون سیاه بیخ سقمونیا فوه مساوی [illegible] افعی سرشته طلا نمایند و دیگر خردل حنا مساوی بسرکه سرشته طلا کنند و دیگر خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج [illegible]
[illegible] موش کف دریا [illegible] مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند و دیگر مجرب کبریت [illegible] سیاه هر واحد ده درم سوده بسرکه سرشته
طلا کنند و دیگر عسل بلادر [illegible] فربیون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند و دیگر عنصل بریان عاقرقرحا
ثافسیا فربیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل حنظل تا تخم ترب هر یک سه درم کوفته بآب ماذریون سرشته طلا کنند و دیگر بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند
طویل [illegible] سوخته سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند و دیگر بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم حرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل
خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند و دیگر برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو ماذریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه
بسرشته طلا سازند بوعلی سینا می نویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب ست اجتناب از فصد اگر امر قوی آنرا واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بناشتا و از شراب
الا صرف اندک و تعرق در حمام آنرا نافع ست اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد ازان ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از زیاده نباشد بعده مدارات مسهلات
مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ بلیله و افتیمون و بسفایج و مویز و نمک خورانند و حب النیل را خاصیت عجیب
در استخراج خلط محدث بهق و برص ست و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل ست با بزر [illegible] و دارچینی سنبل باقی همانست که در قول ابو سهل
گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یکدرم و صبر هژده درم ست شربتی از یک درم تا یک مثقال بسکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقه ایشان انیست که بگیرند
بلیله و آمله یک یک جزو و ترید سه جزو و هر جزو یک وقیه باشد و فانید نیم رطل در آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من میخواهم که درین زنجبیل
یکجزو داخل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه باین صفت استعمال کنند بلیله سیاه کندر سفید هر واحد یکجزو زنجبیل ربع جزو بشیره مویز بسرشند و هر روز قدر جوزه بخورند
ایضاً بلیله سیاه آمله شونیز مساوی زوفا انکلیم جزو هر روز سه درم ازین بخورند و هر گاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند ایضاً وج دارفلفل بلیله کابلی مصطکی کندر شونیز حب الغار
بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده انیست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعاده بریان کردن او باشد بریان
کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفا و تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب ست و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح
بنوشند که این قشعت برص و منع از دیاد او کند و شرب تریاق و خوردن سخیم افاعی درین بسیار نافع ست و ایضاً اقراص افاعی و از معاجین ادویه که میان اطریفلی و مسهل بود انیست
که بگیرند تخم زوفا دو جزو و تخم انجره نیم جزو و صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند و بعضی مردم با وج و افتیمون میسازند و ایضاً کاکلانج دو درم
بلیله سیاه یکدرم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام این ست الا قوی تر و در نفع ظاهر تر و احتیاج بشرب آن تا یکسال نبود انیست بگیرند وج شش درم
بلیله کابلی بسفایج عاقرقرحا هر واحد ده درم بلیله زرد پانزده درم ایارج فیقرا تخم زوفا شحم حنظل هر واحد بیست درم نمک هندی هفت درم ترید پنجاه درم غاریقون
پنج درم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و ازین قبیل ست این ترکیب که ندیمی بگیرند تخم حرف هشتم حصه بلکه زوفا و صبر سقوطری
هر واحد سه درم این ادویه را با نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی ازان هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق [illegible] و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه
و روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائز ست که دائم لونا فرنیا و شبا در بطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم و کمتر ازان استعمال نمایند و قومی ابداع کردن موضع برص

سعد و خون مار سیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتر بچه سرشته قرص سازند و نشانه کنند و هر گاه اراده استعمال او کنند بزفت و قند و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند
و اگر خواهند که قوت او بیفزاید در ان عسل بلادر اندازند و نفط سفید و قطران بسرشند و طلای ابرص سرشته و فرفیون و خربق که در قول ابو سهل گذشت مجرب است
و این صفت طلا برای برص و بهق سفید است بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقاقل [illegible] شب یمانی هر یک چند درم خانجر فلفل زرنیخ سرخ
اقاقیا باریک سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند و نشستن در آب چشمه کبریتی و قیری برص را بسیار نافع است و اما [illegible] یعنی تیره برص را رنگین و خضاب کنند
بسیار اشیاست و از انجمله است انچه این صفت اوست نیل ده درم فوه الصباغین یکدرم باریک سائیده در سرکه خمیر سه روز خمیر کرده استعمال نمایند صفت
دیگر برای صبغ خبث الحدید و مرمکی در آب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال [illegible] را بآب [illegible] طلا کنند و بعد [illegible] آب [illegible] صبغ کم
برای بیاض اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه خمیر تر کنند و باریک سائیده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از انکه بسرکه [illegible]
شسته باشند ابن نوح گوید که مریض را اولا قی کنانند بعد از ان حب اصطمخیقون در روغن بید انجیر یا الوغاذیا یا اثناد ریطوس بخورانند و [illegible] حاره یا بسه قلیل شراب
کهنه بدهند و تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و انچه از ان سازند و خرما و همه بقول اجتناب نمایند و آب ننوشند مگر مطبوخ و انچه [illegible] از معجونات نیکوست
این معجون است که در او فلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن درینجا زراوند عوض شونیز است و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم [illegible] که در [illegible] یونانیه
مسطور شد و انچه بدان معالجه نفس عضو نمایند این طلاست شیطرج سکبینج میویزج فراسیون اجزا مساوی سائیده بطبیخ فوه جمع کنند و [illegible]
طلا کنند طلا تخم ترب و شیطرج و فوه الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار مساوی بسرکه کهنه سائیده در آفتاب طلا نمایند طلا دیگر قوی شحم حنظل [illegible]
برگ خرزهره و روغن بادام زرنیخ زرد انجبار آهک آب نادیده مساوی ببول طفل یا سرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هر گاه خشک شود ببول یا سرکه در ان
اندازند پس طلا کنند طلای قوی محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که قباد الملک بدین صحت یافته و نسخه آن همان قرص ملکی ست که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن
درینجا انزروت عوض تخم مازریون است و نوشته که موضع را بنطرون شسته با پر طائر در آفتاب طلا کنند مرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که اندک خشک
گردد پس اعاده نمایند طلا که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص از ان شد در قانون مذکور است و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند پس معالجه نمایند
حتی که به شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کند و لحم برص را بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آنرا دور کنند پس علاج باشیای منبت
لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و برنگ جسم و صبغ که در ان شوره است و در قول بوعلی گذشت بسرکه طلا کنند مرات کثیره تا آنکه بدان تعلق گیرد و این
برنگ جسم رنگین بماند و بیست روز باقی ماند صبغ دیگر مردماز و کف دریا بزفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و [illegible]
در موضع محاجم پس بهتر او انیست که بر داسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشرده در محاجم داخل کنند
بعد فراغ بعده بران ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بفوه و شیطرج سوده بآب [illegible] طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و دادن طلا کنند و تا [illegible]
گفته که ادویه مسهله در علاج برص فرق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که میگفت نهایت اعتماد میکنم در برص او را [illegible]
و نهی از بلادری میکرد و چه او برص پیدا میکند سعید گوید که علاج برص به تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید
و [illegible] بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی یا اطریفل بلیله فرفی دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیه بارده رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف مسخن مجفف مثل گوشت
طیور و غزال بتوابل حار سازند و اندک [illegible] دهند و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا جلای قوی کند خربق و سعد و مازو و شیطرج مساوی سائیده بسرکه
سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا بعد بورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوار است لهذا اوجب بود که آنرا رنگین سازند باین صبغ که بیاض
کهنه را نافع است شیطرج و نیل و فوه و شب و مغره و مازو و زردی شراب خشک همه را سائیده بسرکه خمر سرشته خمیر کنند و بر موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و بیست روز باقی ماند
ابن الیاس گوید که صبح مطبوخ افتیمون یا در تجربه هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند غذا [illegible] نخود آب و شب حب [illegible] و ایارجی [illegible] فلفل و [illegible] دهند
و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره بعمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیه بدن بحب ایارج و این حب صبر کنند صفت آن صبر سقوطری یک مثقال ترنجبین سفید یکدرم

این استعمال نمایند بحوم افاعی و اقراص مرتب از ان [illegible] استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول [illegible] و همچنین حجامت فصد نمایند و قبل آن تخم
شقائق النعمان مسلم و اطریلال هر واحد یکدرم برگ سداب خشک [illegible] درم [illegible] نمایند [illegible] صفت آن شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد
چهار درم شقائق النعمان تازه مثله زرنیخ یکدرم کنند [illegible] یک مثقال [illegible] سایند [illegible] و تغیر گردد بران لطوخ نمایند لطوخ
از املای استادی رحمه الله شیطرج هندی و فوه الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد [illegible] فلفل [illegible] هر واحد یکدرم تخم ترب سه درم ادویه بسایند
بسرکه و عسل هر واحد یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح بآب گرم و آرد ترمس بشویند و خشک کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند دیگر شیطرج هندی فوه الصبغ
خردل سفید هر واحد سه درم تخم ترب پنج درم ودع هفت درم کوفته بآب لیمو ترکرده آمیزند و بدستور استعمال [illegible] و اگر قشیشا بسرکه سایند و بر برص [illegible] کنند سبب
جلای مع القبض صحت بخشد و استعمال ادویه مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و ازدیاد مرض نکند و باید که روغن [illegible] بعد استعمال ادویه شدید الاسخان [illegible]
خورند مثل زفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویه [illegible] قشر [illegible] منفعط مقرحه مثل
ذراریح بسرکه و عسل بلادر و ثافسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و مازریون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کنند و روغن بادنجان [illegible] نگاه [illegible] کنند
و این از خواص عظیمه ست طلا که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و نیم برص بخورد بعده علاج قرحه [illegible]
برای برص انیست که موضع برص را بسوزن بسیار در جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر [illegible] سوزن
بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف اقتباس** مینویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بوره
جاره بسب و اگر زائل نشود اول تنقیه معده بقیئات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیه بدن بایارجات کبار نمایند و بعد از
تنقیه [illegible] و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علیخان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه رطبه و طعام
شب مانده و ماهی پرهیز کنند **صفت** طلائیکه درین باب بسیار مجرب ست شیطرج هندی سه ماشه [illegible] سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید بسرکه پرورده گوگرد
عاقرقرحا خردل قنبیل براده مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نی مونیج زهره [illegible] هر یک دو توله بسرکه بپزند که مثل مرهم شود بعده بجوز ماسیاه و خفاش سرشته بعمل آرند
تا چهل روز **دوای** علیخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر و الا بی تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی
پوست چینه صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند بابچی هر یک سه توله گیرد و چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل نان میده بوزن
سه توله و همین قدر روغن گاو و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی ازین ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه بچه بز و یا چوزه مرغ بروغن بسیار پخته خورند
و شاه ارزانی فرموده که این صبغ برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یکماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید همه برابر بسرکه
آمیخته بکار برند **ضماد** که بنا بر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز تمامه زائل شد گل ارمنی شیطرج هندی
خبث الحدید شب یمانی حنظل کی نیلا تهوتهه گل بادنجان هر یک یکتوله [illegible] هلیله سیاه بروغن زرد نیم برشته برگ نیل گل مهدی تخم آن که در موسم برشکال میباشد
هر یک دو توله خسته انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله دردی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال سائیده بکار برند و بلع کردن
سه ماشه تخم کاسنی که آنرا اطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و در دارا شکوهی ست که خوردن سه ماشه بابچی برابر نهایت چهل روز از مجربات ست و انطاکی فرموده که حب
انسان سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات ست و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجه برص محتاج ست بازاله خلط و استفراغ بدن ازان و باصلاح
مزاج عضوی که دران برص باشد و تقویت آن بغذای مولد خون گرم قوی و بمراعات زمان خاصه چه علاج برص در سرما دشوار ست بلکه قریب نیست که صحت یابد
پس گوییم واجب ست که مریض پرهیز کند از شیر و هر انچه ازان بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم کنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یکساله
و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن
غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امر بتنقل بمویز طائفی کنند و از انچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب ست

نسخهٔ آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیم درم حب الغار و حب النیل هر واحد دو دانگ بسبایج چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یکنیم درم جندبیدستر یکنیم دانگ
سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج است یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده به آب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعد پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که دران شکر حل شده باشد بنوشانند چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون به نسخهٔ شاپور بن سهل بغیر زیادتی
هلیله چیزی ازان بنوشند بعد ازان معجون الفقراء یا دبه هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورانند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج
و عاقرقرحا و خردل سوده و سعتر یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجهٔ او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده ازان شوربا که دران
باهی شوره
ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ به روغن بادام آلوده استعمال کنند بسهولتی قی آورند تا معدهٔ او پاک
گردد و باید که این علاج وقت نیمروز یا بظهر باشد تا دران روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر به گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان
خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او دران روز چیزی ناشتا مثل بچهٔ مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد
بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین با آب ترب مطبوخ بشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معدهٔ
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را بدین علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب است که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج و حال طبیعی خود رجوع کند بعده اعادهٔ معالجه برفق کنند و ازانچه استعمال او در تهیج
مفرد واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بازرد و جاوشیر هر واحد
بیست درم صمغ را به آب کرفس نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویت با ایارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و ازان سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال او مثل استعمال معجونات سخنه منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و ازانچه تجربه کرده ام
از ادویهٔ سهل این حب است و بهر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دارفلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم
همه را باریک سائیده به آب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی ده مثقال و ربع دوانگ آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید
یا آفتاب و منقلبات باشد و این حب دیگر ابو ماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا الملقب بحب بنیج ساخته و آن مجرب است نسخهٔ آن بگیرند کاکلانج یکجزو و ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یکنیم جزو همه را سائیده باهم سرشته حبهای چون ... سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب هر علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی است ابو ماهر ذکر کرده که جابر قسطنطینی علاج عبدالله بن سلیمان برص کرد و او را ظاهر شد باین تریاق کرده بود
مدتی اندک صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کاکلانج ده مثقال معجون الفقراء یا پنج شحم سقمونیا بیخ قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز و ده
شبها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام
سی مثقال و باریک سائیده بران انداخته باز دیگر بعسل جید هر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل آنرا نشف
کند و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندانکه سائیدن ممکن گردد با عسل بهمان طریق بسرشند که آن در عسل منحل شود و باز دیگر معجون
گردد و چون این تریاق فارغ شد نیم ذکر مجموع را که جمع کرده او را بخشید شروع کرده به تغییر رنگ حتی که بر رنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخهٔ آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و بیخ سوخته و زعفران الحدید کف دریا و کرم و بیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و برادهٔ مس این همه را در صره بسته بسرکه اندران قطعهٔ از حجر کحل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده ... آنرا اطلا کنند و یکی معجون مار سیاه اگر یافته شود و با کاستن لحم او یا خون کرکس یا خون خشاف

دیگر ذکر کرده که این برص را از اول کحت و موضع را برنگ اصلی باز آورد اگر از نوع علاج شده که صحت پذیرد و اگر از نوعی باشد که البته نشود و بلون اصلی تا یکسان یا کم یا زیاده باقی ماند
دیگر نخود چون گرگس و خون عقاب و زهره گاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید و فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و تخم انار ناریسیده و شیرین باشد یا تش
و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه بمقدار کثیر از انها تشرب
نماید و مثل غبار گردد و بعده بسرکه تند بمقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین مواظبت نمایند بعد
ازان بدست بمالند پس اگر رنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت است و در بصره زنی بود که علاج
اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم
تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخهٔ آن زنجبیل فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی ازان درم
و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند.

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر است که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و سببش
سبب محدث برص است چون ضعیف باشد اما مادهٔ این رقیق و قوت دافعه قوی و مادهٔ برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد
و بقول طبری مادهٔ او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضاً طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود
و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بدان لزوجت غلبه کند و بطرف لحم و عظم اخذ کند
ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی ببقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام ازان بقعه پوست باریک
جدا شود تا آنکه مادهٔ او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود و بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از مسهل باشد و ایضا باطلیه جالیه زائل
گردد و فرق میان این و برص بحث برص مذکور شده و ایضا بهق دائم متقشر بود و رنگ او و رنگ بشره را تغییر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغییر مفرط اندر رنگ بشره دهد و بهق فرمن اسلم از برص است و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص است در سبب
و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعا و متوارثه نزد طبیب چه بظاهر خلاف نیست و صورت او تغییر جلد از رنگ طبیعی است بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی
بهق ابیض ضعف گردد و تقدیم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب قلت ماده و میان انگشتان ابتدا کند
و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل آب سرد است و خوردن
ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سهلتر از علاج برص علاجش نمایند و ایضا تنقیه بمسهل بلغم کنند گلنار
و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته بمالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار
باشد که ماده در بدن کمتر بود و باطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب است عاقرقرحا آطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته
بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر جا که بهق بود آبله شود و زرداب برآید و صحت
رو نماید **ذکر ادویهٔ مفرده نافع بهق ابیض** کندش تخم ترب بساوی گرفته بهق را بنطرون شسته پس خاریده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن مرارت
مجرب سویدی است و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده دو بار طلا کردن مجرب او است و ضماد پوست خربزهٔ زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته
برات و کذا اکل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا اقلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار ضماد او و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آرد باقلا
و کذا تخم بسرکه و کذا قوه بسرکه تند هر واحد مجرب نوشته و ضماد قسط بعسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا کتیره بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا
شونیز بسرکه و کذا سداب بنطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان باریک سائیده در حمام و کذا ازه

نسخهٔ آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیم درم حب النار و حب النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یکنیم درم جندبیدستر یکنیم دانگ
سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج است یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعده پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که در آن شکر بجوشانیده باشند جرعه جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون یا نسخهٔ رشاپور بن سهل بغیر زیادتی
هلکی چیزی از آن بنوشند بعد از آن معجون انقرویا در هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورند و در بعضی اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج
و عاقرقرحا و خردل سوده و سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده اتشو یابند که در آن
ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس سپر مرغ بروغن بادام آلوده استعمال کنند بعده قی آورند تا معده او پاک
گردد و باید که این علاج وقت نیم روز یا اظهر باشد تا در آن روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان
خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود و هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او در آن روز چیزی ناشت مثل بچه مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد
بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ و شبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معدهٔ
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب است که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج و بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعادهٔ معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در هر
روز واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بارزد و جاوشیر هر واحد
بست درم صموغ را بآب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویت با ایارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و از آن سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال مثل استعمال معجونات سخت منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از آنچه تجربه کرده ام
از ادویهٔ مسهل این حب است و هر صاحب برصی که استعمال او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دارفلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلموبه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم
همه را باریک سائیده بآب برگ ترنج و شراب کهنه خمیر کرده یا بآب [illegible] سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید
یا آفتاب در منقلبات باشد و این حب دیگریست با هر مسهلی بنا و ترکیب داده و آنرا الملقب بحب شیخ ساخته و آن مجرب است نسخهٔ آن بگیرند کلکلانج بیخ و ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یکنیم جزو همه را سائیده با هم بسرشند و حبهای پهن سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حکمای یونان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی است ابو ماهر ذکر کرده که جابر قطیطی علاج عبد الله بن سلیمان برصی کرد او را ظاهر شد بآن تریاق که برده بود
مدتی اندک صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقرویا پنج شحم سقمونیا پنج قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب بگذارند و در
شبها زیر آسمان بدارند هر روز دو سه دفعه حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر که بریان بروغن بادام
سی مثقال و باریک سائیده بران انداخته بار دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل را نشف
کند و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندانکه سائیدن ممکن گردد با عسل بر همان طریق بسرشند که آن در عسل مضمحل شود و باز دیگر معجون
گردد و چون ازین تریاق فارغ شدیم ذکر میکنیم معجونی را که جمع کرده او را بتجربهٔ شیخ کبیر در تغییر رنگ [illegible] حتی که بر رنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخهٔ آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و مویز سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و برادهٔ مس این همه را [illegible] سرشته بسرکه که اندران قطعهٔ از حجر کحل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده بکرمه آنرا طلا کنند و بگیرند معجون را سیاه اگر یافته شود یا شیا کشته هم او یا بخون کرکس یا خون خشاف

ماهی شود

دیگر ذکر کرده که این مرض از اثقل کیفیت و موضع را برنگ اصلی باز آید اگر از دو علاج شد که صحت پذیرد و اگر از دو توی باشد که البته نشود بلون اصلی تا یکسان یا کم یا زیاده باقی ماند
بگیرند چون کرکس و خون عقاب و زهره گاو و حنای سوخته و زعفران و بنفشه الحدید و فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و تخم انار ترش یا شیرین باشد و پیش
و بادام سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقداری کثیر از انها تشرب
نماید و مثل غبار گردد و بعده بسرکه تند بمقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین مواظبت نمایند بعد
ازان بدست بمالند پس اگر رنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت ست و در بصره زنی بود که علاج
اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا او طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیابم
تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخه آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی ازان دو درم
و این طلا میکرد شیطرج و سرمه بادام و استخوان ماهی سوخته و زراج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند.

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر ست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و پیش
سبب حدوث برص ست چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد
و بقول طبری ماده او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضا طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود
و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بیران لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند
ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام ازان بقعه پوست باید
جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضا باطلیه جالیه زائل
گردد و فرق میان این و برص بحث برص مذکور شده و ایضا بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را التغیر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق قریب السلع از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست در سبب
و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعا و متوارثه نزد طبیبان و ظاهر خلافا نیست و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی
بهق ابیض بضعف گرده تقدیم نماید و بسا باشد که وضع بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب قلت ماده و میان انگشتان ابتدا کند
و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود و چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و بسبب او خاص کثرت غسل بآب سرد ست و خوردن
ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت علاج سکنجبین علاج برص علاج این نمایند و ایضا تنقیه مسهل بلغم کنند و گلنار
و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب بیخته با لیمون فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کمتر گردد بعلاجات برص بپردازند و حکیم ارزانی گوید بسا
باشد که ماده در بدن کمتر بود و باطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب ست عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته
بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کنند پس همان روز یا سه روز دیگر بر جایکه بهق بود آبله شود و زرداب برآید و صحت
رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنشتر خراشیده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن برات
مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب او ست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته
برات و کذا اکل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا اقلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار ضماد او و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آب بابله
و کذا تخم بسرکه و کذا فوه بسرکه تند مهرو امهر صبیه نوشته و **ضماد** قسط بعسل یا بسرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و قنطریون و کذا تخم ورد بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا
شونیز بسرکه و کذا اسد اب بطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان باریک سائیده در حمام و کذا ارد

با تالاب و تخم ترب هر یک دو درم و بعد فلفل سیاه چهار درم وکذا تخم خطمی بسرکه وکذا شیر انجیر تنها یا با آرد جو و سرکه وکذا انجیر خام بسرکه و آرد گندم پخته وکذا پیاز نرگس بسرکه وکذا پیاز
سوخته یا غیر سوخته بسرکه در آفتاب وکذا ابهل السرو وکذا خرمهره سوخته وکذا کف دریا بسرکه وکذا خردل بعسل و سرکه وکذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن وکذا
پوست درخت دلب بسرکه وکذا برگ حرف سفید سوده بسرکه عنصل وحنا سرشته وکذا مار قشیشا بسرکه وکذا تخم انجره و پیاز نرگس وکذا گوگرد بسرکه وکذا عصاره
قثاء الحمار و یا بیخ آن بسرکه بالخاصیت وکذا کهربا و سرکه وکذا تخم پیاز بسرکه در آفتاب بمرات وکذا حلزون سوخته وکذا تخم ترب بسرکه یا با آب کرفس وکذا اشق بسرکه
وکذا نیل هندی وکذا فربیون بعسل وکذا خزف تنور و تخم ترب بسرکه سرشته وکذا ابورقا بسرکه وکذا زنجبیل و دهیل برابر بعسل وکذا بندق هندی وکذا سیر صحرائی بعسل
آمیخته وکذا پیاز عنصل بریان وکندش مساوی بسرکه سرشته وکذا خاکستر مار که در خانه باشد با آب سداب سرشته بالخاصیت وکذا روغن گاو و عسل و سداب
ده مرتبه وکذا آرد جو و انجیر با آب پخته سوده وکذا اشیلا و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه وکذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک سوده بسرکه تر کنند
در حمام چند بار وکذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده با انجیر در آب پخته آمیخته یا بسرکه آمیخته وکذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکه کنند سرشته چند مرتبه وکذا کباث قرنفل [illegible]
و تخم ترب مساوی باریک سوده بعسل سرشته وکذا خاکستر سرطان نهری وکذا تخم مویز پنج درم تخم ترب دو درم بعسل سرشته در حمام چند مرتبه وکذا افیون بعسل یا بسرکه
وکذا لسان الحمل و تخم سیاه انجیر و زرنیخ زرد مساوی بعسل سرشته وکذا کندش باریک سوده بسرکه سرشته وکذا زوان سفید و کبریت چند بار وکذا مویز و زرنیخ سرخ برابر باریک سوده بسرکه
سرشته چند بار وکذا سرگین موش وکذا اصداف باریک سوده یا خاکستر آن وکذا مامیران بسرکه وکذا آب برگ انجیر سیاه وکذا زهره خارپشت وکذا [illegible] سرکه وکندش برابر
بعسل آمیخته وکذا اکرده نشگافته گوگرد بریان پاشیده بریان کرده زرداب آن گرفته وطلاء و شرب نوره وکذا عصیر بسرکه با عسل وکذا حرف سیاه بسرکه وکذا [illegible]
وکذا اوسر یک مثقال وکذا خردل وکذا انخواه وکذا زراوند مدحرج وکذا زرد فراکان خراست وکذا قنه وکذا غاریقون چند روز متواتر وکذا کبریت وکذا خربق سفید وکذا صبر وکذا اقفر الیهود
وکذا تخم حنظل و اکل شیر آمله بعسل مداومت وکذا اهلیل دو درم هر روز بعسل سه درم تا سی و پنج روز متواتر وکذا اهلیله کابلی خسته دور کرده بمرات کثیره و شرب
آب فراسیون هر روز ده درم تا ده روز و اختلاط محموده بادویه بهق وکذا سرشتن ادویه آن بعسل که مقوی فعل آنهاست و تنقیه بحب النیل و مالش مغز پوست خربزه
زیره وکذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی هر واحد جالی وقالع بهق ابیض ست **و بقول اطبای هند** سهاگه خام در آب لیمون کاغذی حل کرده تا یکهفته
ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سهاگه افزوده ترشی لیمو خام سوده طلا کنند نیز مفید بود دیگر برگ کیله را سوخته در آب آمیخته بمالند دیگر گره چیپ را
دور کنند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر میش سائیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز همچنین عمل آرند دیگر تخم ترب باریک سائیده
در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود دیگر شبنم از درخت نخود با کهنه گرفته بمالند دیگر بیخ سرکنده با سرکه سائیده طلا کنند دیگر نیر علی با آب سوده
مالیده باشند دیگر سنگ کورند بروغن یاسمین سوده طلا کرده باشند دیگر شیر درخت [illegible] که بر خندق احاطه باغها اکثر می نشانند بر بهق بمالند دیگر از استخوان
ساق گوسفند نصف مغز او بر آورده گره در چوب در آن بگذارند و سر سوراخ با آرد ببندند و همراه گوشت نانخورش بپزند و بعد پختن آن گره را از استخوان بر آرند و با
اندک سهاگه خام در آب ساده یا آب لیمو سائیده ضماد کرده باشند که دافع بهق و کلف ست **ذکر ادویه مرکبه** مفید بهق **اطریفل** که بهق ابیض را نافع ست بلیله
کابلی بلیله آمله برگ سنا هر یک ده درم [illegible] بیست درم [illegible] دو درم مصطکی سه درم افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چیپ از مجربات
راقم نیله تهوته سم الفار سهاگه بریان هر واحد یکماشه سائیده بقدر نیم نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سائیده بر بهق ابیض یا اسود
ضماد کنند و بعد یکساعت با آب سرد بشویند **دوائیکه** جهت بهق نافع از بیاض استادی مرحومی نگند یه ماشه مرچ سیاه پنج ماشه هر دو در پاو آثار آب خورده باشند **ایضاً**
منه مجرب آکاس بیل نیم پاو چوک بابچی توتیا گندهک سهاگه هر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه در یبح کوفته در آب آکاس بیل کهرل کرده بر بهق بمالند **ایضاً عنه**
بیخ چیستان پوست بیخ نیل [illegible] پوست بیخ انجیر صحرائی هر یک دو توله گندهک یک توله کوفته بیخته در شیر بز سیاه آمیخته بموضع بهق طلا کنند **دوائی** که برای [illegible] از
از بیاض مذکور صندل سرخ شش ماشه سم الفار دو سرخ هر دو را در آب سائیده سه حصه کرده هر روز یکحصه بر بهق بمالند بعد چند ساعت بشویند و قدری روغن چنبیلی بجا
در بهق سر استعمال کنند **نوع دیگر** جهت چیپ صندل سفید چهار ماشه هرتال طبقی دو ماشه هر دو را در آب لیمو سوده بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن

بآب گرم بشویند **نوع دیگر** مجرب صندل سفید مسحوق نشاسته هر واحد یک توله سم الفار دو نیم ماشه باریک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند **دوای** مجرب
بیخ ساتهی لاکهه تخم پنوار بآب شبینه یکروز طلا کنند **ایضاً** سهاگه بریان بابچی تخم ترب مساوی با سرکه سابیده بمالند **ایضاً** برگ کرنج زرد چوبه هر واحد
یک جزو سهاگه دو جزو سابیده طلا کنند **ایضاً** تخم ترب زرد چوبه ناگکیسر سرشف در آب عنزات سابیده طلا نمایند **ایضاً** بابچی یک استاگر [illegible]
هر دو را بآب ادرک دو روز سحق بلیغ نموده حبها بقدر کنار بستی ساخته یکی بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخه دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل است
و صرف برای ضماد نوشته **ضماد** برای جهیپ تخم پنوار نیم پاو سرشف زرد تخم ترب اجواین باهی برنگ نمک سانبهر زرد چوبه صبر سقوطری دارهلد قسط تلخ
گوگرد سهاگه بریان هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سابیده بروغن آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهری بآب نیم گرم
غسل کنند **ایضاً** مردارسنگ رال گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سابیده طلا کنند **طلا بجهت بهق ابیض** شیطرج فوه تخم ترب گندنا
خردل شب یمانی زرنیخ برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع است **طلا برای بهق سفید** زرد چوبه آنبه هلدی آمله
دانه لاکهه گندهک آمله سار تخم پنوار گندهک چاچیه مساوی کوفته بیخته بآب خالص سرشته طلا نمایند **طلا برای بهق** پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه
سه روز بخیسانند که مضمحل شود و بعد از ان نوشادر و نمک کوفته با یکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا بار دیگر گل ارمنی [illegible]
طلای دیگر تخم ترب تخم جرجیر فوه گندنا شیطرج تخم حنظل باذروج خردل [illegible] بیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قوی است قدری قلیل بکار برند
و هر گاه برده و آبله کند روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود و پس معاودت باید کرد **معجون بلادر** به نسخه هندی نافع بهق و برص و معمول مؤلف مفتاح بلادر کلاه
دور کرده پاو آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر خشک شده بلادر را بر آورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا یکذات
گردد و پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک سادج هر یک ده درم بابچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید [illegible]
معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم **اقوال اطبا** انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا [illegible] از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل این ماهی شور [illegible]
بعد از ان منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه [illegible] سیاه [illegible] صعتر کرویا هر یک شش درم بادآورد و فرنجمشک جنطیانا هر واحد سه درم خرد
پوست بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چندان آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح اطریفل
کبیر وقت شام و جوارش فلفل اگر فصل سرما باشد و علیل سرد مزاج بود والا اثاناسیا یا [illegible] و از اطلیه خاص بدان روغن باذنجان است که در علاج برص گفته
شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می آمیزند و ایضاً شیح و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بپزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن مگس سفید بود [illegible]
بهق شرط نموده بران طلای مذکور نهند و گویند که این طلا مزیل بیاض است حتی که از پشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان و همانچه در برص گفته شد
در ینجا نیز واستحکام بکار آید و ماء العسل بهتر مشروب در بهق ابیض است و از جمله چیز [illegible] ازان در بهق سفید واجب بود همه سفید مثل شیر است و بار دو طب
مثل خزینه هندی **مسیحی** گوید که در بهق ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطکی جوزبوا ابهل شیح زنجبیل [illegible] قسط اسارون تخم کرفس انیسون
نانخواه هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بمقدار حاجت شربتی چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد پنج درم افتیمون
مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بقدر حاجت شربت آن چهار درم **دیگر** زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم کمادریوس مصطکی
جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غاریقون هر واحد هشت درم تربد سفید مقل هر واحد پنج درم عسل بمقدار حاجت شربت
چهار درم **دیگر** برای بهق سفید و سیاه هر دو خربق سیاه بسرکه و حلیج ترمس و پوست بیخ کبر بسرکه و فوه بسرکه و شیطرج بسرکه و بیخ سوسن [illegible] طلا کنند و برای بهق سفید
قسط جنطیانا [illegible] عاقرقرحا هر واحد یکدرم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته بسرکه و قطران بسرشته طلا کنند و **دیگر** گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته
یکدرم بلادر سوخته نیم درم خربق سیاه دو درم کوفته بسرکه و روان قطران گداخته باشد بسرشته یا بقطران که با سرکه بجوشانیده باشند تا آنکه سرکه فانی شود و قطران
باقی ماند و طلا کنند **مجوسی** گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص است الا آنکه ادویه بهق ضعیف تر در قوت از ادویه برص [illegible] قوت برص و بهق بود

و از ادویه او این دواست که آهک آب دیده با آب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا بترمس باریک سوده بسرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر بسرکه طلا کنند **صفت طلا**
برای بهق ابیض شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل مساوی باریک سوده بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند دیگر زنگار یکجزو نطرون دو جزو باریک سائیده
بعسل بسرشند و در آفتاب یا در حمام طلا نمایند دیگر برای بهق سفید مس سوخته و نوشادر هر واحد یکنیم اوقیه آهک دو اوقیه در سرکه تر کرده یکهفته در آفتاب نهند طلا کنند
سعید گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی و تعرق در حمام بر ناهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیه مولد بلغم
منع کنند و طلا بخصوص میعه و گوگرد و مازو و خربق سیاه و کندش و فوه و تخم ترب مساوی سائیده بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند **ابو منصور** گوید که علاج بهق ابیض
اینست که مریض احب مخرج بلغم مثل این حب بخورانند پوست هلیله کابلی ده درم تربد سفید یکدرم عسل بقدریکه سرشته شود شربتی سه درم و یا بگیرند اطریفل صغیر ده درم
تربد یکدرم شحم حنظل ربع درم و این یک شربت ست در هر ماه چهار بار بخورند و یا ببعض ایارجات بدهند و از شیر و ماهی و خربزه وغیره اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند و بخوردن
اطریفل صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه الصبغ بسرکه طلا کنند و یا بصابون طلا بسرکه و در آفتاب نمایند که آنرا بسیر و طلا بعد تنقیه
بدن کنند و این طلا قوی ست و نسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن درینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه
سه درم سکنجبین عنصلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام با مغز حب القرطم بعد ازان تنقیه بدن بمطبوخی نمایند که دران تربد و غاریقون باشد و مقوی
بشحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل السوس و نمک و عسل الشیان نافع بود و نخود آب با لحم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بدن
این طلا کنند و نسخه این سوای خردل همانست که در قول مجوسی گذشت و در نسخه دیگر فوه عوض عاقرقرحاست و خوردن فاشرا بهق و برص را زائل کند و بگیرند
حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند مسیحی گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس با درنجبویه یا گلقند بنوشند و باید که حب القرطم
در بهق ابیض و برص استعمال نکنند که آن مورث برص ست و بعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یکدرم و شحم حنظل یکدانگ
و کتیرا نیم دانگ صمغ عربی نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت ست و بعد در هر ماه سه چهار مرتبه و اطریفل نمایند و یا بایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تامه استعمال
اطلیه کنند و این طلا آزموده ست شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سائیده بسرکه سرشته طلا کنند **طبری** گوید علاج بهق ابیض اینست که نظر کنند بقوت علیل
و سن و مزاج و عادت و صناعت او و بفصل سال پس اگر فصل خزان باشد که دران استفراغ ماده جائز بود بوجهی من الوجوه استفراغ آن کنند و از معالجه باصلاح
غذا اقتصار نمایند و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که دران استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن
ممتلی یا امتلای قوی باشد و بعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد ست اگر امتلاء قوی
باشد پس نگاه کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که دران بابونه و اکلیل الملک و اندک شحم حنظل باشد بعمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز
راحت دهند و غذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند نسخه آن هلیله سیاه تخم کسنه ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست بلیله آمله سنای مکی اسطوخودوس
قنطوریون دقیق حشیش غافث افسنتین رومی سقولوقندریون هر واحد سه درم مامیران چینی شحم حنظل هر واحد یکنیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد
دو درم افتیمون هفت درم یا یکنیم درم پوفند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را بستور مطبوخ بپزند و صره افتیمون دران اندازند پس بقدر احتمال
قوت مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یکصد و بیست درم ست و تقویت این شربت چنان کنند که یکدرم غاریقون و نیم درم تربد و دو دانگ
ایارج فیقرا و بعد مطبوخ سقمونیا سائیده بعسل بسرشند و قبل از تناول مطبوخ یکساعت زمانی دران بمالند و ازین مطبوخ در مدت یکماه دو شربت بنوشند
بعده راحت دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد ازان بصورت بهق نظر کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلاء
نیست که آن بدخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد و اگر کم نشود و معالجه دران اثری نکرده باشد از یکجزو از مویزج و عاقرقرحا کنند و آنچه در باب غرغره برای
فالج و لقوه و استرخا ذکر کرده ایم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد یکجزو نمک هندی نیم جزو خردل مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو سائیده
بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند و دران عرق آورند پس آب گرم بران ریزند و بپارچه درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلقند

عسل سکنجبین بنوشی دهند اگر متحمل این باشد تا آنکه از آن پاک گردد و انچه در کتابها ندیدیم جماعتی از اطبای فضلا را دیدم که علاج میکردند صاحب بهق ابیض را باطریفل کاشنی و ایشان منع میکردند از احتجام البته و از جماع و اگرچه امتلا بودی و امر میکردند بنشستن در حوضچه کبریتی و ایشان را فقوع مسهل کاسنی می نوشانیدند و بهق باطن نیز زائل می شد و از طلاها آنکه تجربه کرده ایم و اگرچه در کتب نیست خون کبوتر بچه است که بانچه خارج شود و صمغ و سرکه گداخته مالش او در حمام و اشنان سبز و مغز خربزه مالیدن ایضا او در مقامی دیگر مینویسد که علاج بهق تنقیه بدن باین مطبوخ است پوست هلیله کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم قنطوریون حشیش غافث هر واحد پنج درم فودنج هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هشتاد تا هشتاد درم از آن صاف کرده بر آن پنج درم شکر سفید و دو دانگ نمک نفطی انداخته هنگام صبح بخورند و این دو یا سه دفعه در یکماه بنوشند بعده از اغذیه غلیظه باکلی پرهیز نمایند و بعد غسل حمام هر روز یکبار امر کنند و موضع را بسرکه که در آن تخم ترب و کندش سوده باشند بمالند و دائم اطریفل [illegible] استعمال کنند و بهترین چیزیکه بدان بهق را بعد تنقیه بدن طلا کنند افسنتین و برگ انجره [illegible] و گاهی از فلفل سفید سوده و سرکه آمیخته نیز استعمال میکنند و این مرض بسرعت زائل میشود و من خلقی را علاج کردم به [illegible] آب گرم که در آن نمک و کبریت جوشانیده بود و صحت تام یافتند و طلای [illegible] بهترین است آنرا زائل میکند و شستن موضع بآب گرم مدام آنرا دور میکند و همچنین [illegible] بدن حتی که عرق آید آنرا زائل می نماید [illegible] و خاکستر [illegible] که حل کرده نیز آنرا زائل می کند.

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد پیدا شود و چون آنرا بخارانند مانند سبوس از آن جدا شود و بعد مالیدن سرخ نماید و چون افراط کند برص اسود حادث گردد و حدوث او از مخالطت مره سودا با خون در جریان او یا وی بسوی جلد بود و اکثر آفت [illegible] جوانان را بسبب احتراق صفرا در ایشان و میل او بسوی [illegible] سودا حادث شود و همچنین در بلاد حاره و بهار [illegible] کنندگان که [illegible] کنندگان اغذیه مولد سودا و انطاکی گوید که بهق اسود را اکثر [illegible] گویند [illegible] نیز نامند بهرآئینه از افراط [illegible] سیاهی [illegible] و اغلب در قول او تقدم [illegible] است که مقدم جذام باشد مگر در زنان حامله [illegible] ایشان بسبب احتباس [illegible] هنگام [illegible] فضلات خون و سبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل بادنجان بود علاج اول فصد کنند و مسهل سودا با ماء الجبن دهند باجمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب بدن و مزاج با تمام [illegible] با اغذیه مولد خون رطب نمایند و خربق سیاه بسرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد با آب ترب مجرب است [illegible] با سرکه کهنه سحق کرده [illegible] بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب [illegible] سفید یکماه [illegible] الفار [illegible] طلای [illegible] ساختن [illegible] ازاله بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است اقوال [illegible] طبری گوید که انچه در علاج بهق ابیض ذکر کردیم بعینه معالجه بهق اسود است غیر آنکه انچه بعد تنقیه دهند معجون اطریفل صغیر و کبیر [illegible] اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیرد یا خشک گردد معالجه او بطریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتطفیه و ترطیب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد و نقل معالجه او بفصل موافق [illegible] مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلاد بسوی بلاد [illegible] نقل نمایند عیسی گوید که بهق اسود را انفع میکند اسهال بهلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و بسفایج و نمک هندی و لاجورد مغسول [illegible] و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند و خاصة برای بهق اسود این طلا نیکو است زرنیخ احمر و قنطوریون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن بنطرون در آفتاب طلا کنند و دیگر خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر شقائق النعمان بسرکه طلا نمایند شیخ [illegible] واجب است که ابتدا از فصد کنند اگر در آنجا کثرت خون باشد و استفراغ خلط محترق و سوداوی بمثل طبیخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و مویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی و لاجورد چون در ادویه آن افتد بالغ النفع بود و خربق و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و غیر آن و از استفراغات ملایم ماء الجبن با افتیمون است هر روز یک درم افتیمون در یک قدح ماء الجبن با آهستگی بنوشند و گاهی نفع میکند آنرا استعمال اغذیه حسن الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات افتیمونی [illegible] نافع برای آن و برای برص اسود نیز هلیله سیاه [illegible] هر واحد [illegible] هر روز سه درم [illegible] درم صبح وقت عشا بخورند و هرگاه بدن گرم شود چند روز ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند و لازم است عنایت باشتغال باصلاح حال طحال اگر فاسد باشد و از جذب سودا ضعیف بود و بعد از آن اطلیه [illegible] قوی [illegible]

صحیح استعمال کنند و هرگاه آبله کند چند روز راحت دهند تا آنکه جلد ساقط گردد و بعده معاودت کنند اگر بسوی آن حاجت افتد و گاهی نمیگذارند که آبله کند بلکه هرگاه درشتی
آغاز کند ترک میکنند تا آنکه ساکن گردد و بعد از آن اعاده می نمایند و این ادویه مثل ثافسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر یتوع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبر
و طلاء کبیکج نیز نافع در بهق و برص است بسبب شدت جذب خون و استخوان پوسیده و توی کهنه پوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویه مذکوره در باب قلع آثار و آبها
بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل است صفت طلای جید بگیرند تخم ترب و باکندش سوده بر بهق اسود در حمام طلا کنند و ایضاً تخم ترب و تخم خردل با سرکه مطبوخ
در سرکه سرشته طلا نمایند ایضاً طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم شب یمانی نشاسته هر واحد سه درم زاج مازو هر واحد دو درم تخم جرجیر بریان
بسرکه تند طلا کنند و بعده اگر اثر عارض شود تدارک آن بشیر زنان نمایند و جمیع اطلیه قویه مذکوره در باب برش و نمش و غیره نافع بهق اسود است صاحب کامل گوید که دوای
بهق اسود آنست که تنقیه بدن بادویه منقی سودا کنند و از اغذیه مولد سودا منع نمایند و برای بدن ماده معتدل با غذیه معتدله باز آرند و بعد تنقیه بدن این اطلیه
بر موضع طلا کنند سرگین زرزور که آنرا برنج خورانیده باشند سابیده بسرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز دباریک سابیده در آفتاب آن طلا نمایند و یا بگیرند ترمس
و باریک سوده بعسل یا سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند صفت طلا برای بهق سیاه زرنیخ و زاج
و کبریت مساوی باریک سابیده بسرکه سرشته طلا کنند ابن هبة الله گوید که علاج بهق اسود بفصد و اسهال بطبیخ مره سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیه
مولده سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکثار از حلاوه و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند
و در حمام داخل شوند و این دوا طلا سازند صفت آن تخم ترب و تخم جرجیر و کندش قسط هر واحد دو درم سابیده بسرکه و عسل سرشته استعمال کنند ابن فرج گوید
که علاج این اولاً فصد و بعده اسهال است بعد از آن طبیخ افتیمون مرات کثیر نوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون کوفته با مویز منقی بسرشته
هر روز بقدر جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع الانهضام مرطب سازند و ادمان حمام بلا توقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند و اطلیه
مذکوره در باب بهق ابیض طلا نمایند طلا برای این شیطرج فوه هر یک دو جزء مرداسنگ زاج هر واحد یک جزء و اکسه را یک چهارم جزء بسرکه که اندران قطعه آهن جوش کرده باشند تا آنکه سیاه
شود بسرشته طلا کنند و آزموده یافت برای آن اینست که با آب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی سرگین سوسمار بیخ بنج مطبوخ سابیده طلا سازند که این هر دو نوع
بهق را نافع و مجرب است و طلاء تخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود و ابن الیاس گوید که در اول امر فصد از اکحل و باسلیق و اجبین کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند
و از اغذیه غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا هفت درم بسفایج تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم جوشانیده
صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ مزورات و مغز حب القرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کباب غذا سازند و تمام ایام استعمال
نمایند و طبیب علاج کنند و بعد تنقیه بدن موضع سودا را باین ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرج هندی و خربق سیاه و خردل مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند
مسیحی گوید که فصد هر هفت اندام کنند و از اغذیه حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و بقول گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه
یا سکنجبین ساده و ماء الجبن بنوشند و غذا احسیه مغز بادام یا لحوم مزغاله و طیور و جوجه مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج مطبوخات که دران سنا و هلیلجات و افتیمون و خیارشنبر
و مانند آن باشد تنقیه کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیه تامه اطلیه حاده بران طلا کنند انطاکی گوید که قی بشبت و مغز تخم خربزه و حب البان
و نمک و سکنجبین کنند بعده ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره بروغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت بطبیخ افتیمون داعی گردد هر روز از ان چهار اوقیه
بنوشند که آن بغایت نافع است خصوصاً با شکر و نیم گرم و گاهی مقوی بلاجورد کرده مینوشد و اصلاح اغذیه بدستوری نمایند که در برص گذشت و از اجل مشروبات بهق
ماء السکر است و عله که احتراز از آن واجب است هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی ست و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه بسبب کمیت خون نیست بلکه بنابر رداءت
او و کیفیت ست هرگاه علامات دال بران ظاهر گردد و اطلیه این همانست که در بهق ابیض گذشت گیلانی گوید که کلیه عامه در آثار بهما حسب الوان و خصوصاً در بهق
اسود آنست که انجاح هر عضو باستعمال ادویه قوی الجلاء و تقشیر سیاست که منتهی باحوال ردی وخیم العاقبت ناخوش تر از اول میگردد زیرا که از جلد بیشتر از هر دو پوست
او پوست اولی می افتد و ما تحت او رنگین برنگ کریه که علاج او دشوار باشد باقی می ماند و مشاهده کرده شد شخصی را که بهق اسود بر چهره او بود و علاج او بعضی باستعمال

این ادویهٔ قویه بران نمود و از چهرهٔ او جلد ساقط شد و موضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش تر از اول و زیاده تر و فراخ تر رنگین گردید و این ادویه موضعیه با تمام استعمال کنند و صیادان ابرش
بحربست بگیرند و فرفیون دو اوقیه و خربق سفید یک اوقیه و گوگرد زرد یک اوقیه و گاهی اشخار سوخته نیز افزوده میشود و ازان لطوخ سازند دیگر بگیرند گوگرد زرد و بورق هر واحد نیم اوقیه
قاقله شصت دانه و بسرکه طلا کنند و بموضع صحیح چیزی ازان نرسانند و بعد خشک شدن به آب سرد بشویند دیگر آرد کرسنه و جوز و تخم جرجیر بادام تلخ بیخ قثاء الحمار هر واحد
بکوبند و بشراب و عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آنرا مالیده دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند دیگر برگ انجیر در سایه خشک کنند و همچنان آن شبانی آمیخته
بسرکه طلا نمایند و یا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه و نطرون چهار اوقیه و بسرکه در حمام طلا کنند و زرنیخ سرخ نراج و یا گوگرد آنرا نفع بالغ نماید و این چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند
بعده لطوخ این اشیا در آفتاب کنند ایضاً تخم ترب ده درم کندش و قسط هر واحد دو درم بسرکه سرشته طلا کنند حکیم **شریف خان** در حاشیهٔ شرح اسباب مینویسند که حکیم ثنا
سرهندی گفته که آنچه در امثال این امراض بمرات در تجربه رسیده دوای زرد چوب بریان و ریوند سوخته ست که ازین امراض چیزی باقی نگذارد و در جذام طریق استعمال آن
مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض انبوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کمتر مدت ازان صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا بقدر چهار توله در آب استعمال
کردم و درین امراض کثیر النفع یافتم **مولف اقتباس** نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیه سودا ماء الجبن یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان
نوشانند بعد از انفراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علویخان دهند باین صفت کاکفند آفتابی مویز منقی عسل هر واحد یکصد و ده مثقال گلاب کیوره و عرق گاوزبان یک نیم آثار
شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده بقوام آرند و پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و هلیله سیاه و زرشک بیدانه هر یک پنج درم افتیمون برگ شاهتره صلیب
بادرنجبویه هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیه رطبه خورند
و این ضماد از مجربات شاه ارزانی ست خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم جرجیر چهار برابر کوفته در عسل آمیخته بکار برند و ضماد شیخ الرئیس که در ان
شونیز بیان و غیره ست و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربهٔ راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن در سنا سن کی عوض نشاسته نوشته

برص اسود

و آن نوعی از بهق اسود ست که داغهای سیاه پدید آید و خارش و درشتی باشد و جلد را متقشر سازد و فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این اقسام متقشر گویند
و شیخ الرئیس میفرماید مرضیکه مسمی ببرص اسود ست نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض ست زیراکه
برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر ست آن شبیه بتخرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید و تفلیس ماهی و خارش آن بسبب خلط سوداوی که آنرا جلد در تحلیل
او ست تشرب قوی تر از ان نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام ست اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود رداءت خود و با وجود آنکه مزمن از دلت
زائل نشود اسلم از برص ابیض ست و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس و تخرف ست که این در بهق اسود نباشد **علاج** مانند بهق اسود علاج این کنند
لیکن این محتاج تر ترطیب بدن شدید تر و باستفراغ قوی تر و بعده جالی تر منجمله ادویهٔ بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد اما
حمام آنرا کثیر النفع ست پس اگر اشتداد یابد معالجهٔ او بعلاج جذام نمایند و انطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا انبوشیدن این منضج کنند شاهتره سنا بسفایج هر واحد
هژده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سرخ حاشا عصی الراعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر واحد
هشت درم کوفته و شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفتهٔ دوم
هر روز با نیم مثقال مثرودیطوس اگر یابند والا معجون افتیمون یا نجاح نوشند و در هفتهٔ سوم هر روز با دو مثقال سفوف سوداوی پس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال ازین حب
بخورند که اختراع آن کرده ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر واحد یک اوقیه ساییده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کبیر هر واحد نیم اوقیه
مروارید حجر ارمنی یا لاجورد و سقمونیا هر واحد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندر آن ادرک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمروارید محلول داعی گردد درینجا نیز
بدستور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال اطریلال درین نوع جایز نیست و واجب ست ترک همه اغذیهٔ خشک که آن گرم باشند مثل عسل یا سرد مانند گوشت بقر و سایر
ترشیها و ماهی مطلقاً و اکثار شکر و مویز و مقویات و بیضهٔ مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هرچه مولد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر این یکی ست و آنه

مجربات در ازالهٔ این طلای برگ انجیر تخم خربزه دو مرتبه بعسل ست اولا بعده صمغ بلاط ترمس شش درم قلقطار سه درم کندر یکدرم … آتش … بلاط اندازند و
وشونیز و تخم شقائق آنرا زائل کند مطلقاً و زهرهٔ فیل و ملح سیاه بزفت و قطران طلا کنند همچنین بازرد و خاکستر استخوان … سفیده … ازینها
میسر شود و مداومت استعمال فلفل سفید و خربق سفید و زنجبیل و فتیقرا مجربست ایلاقی و جرجانی مینویسد … طلای سیب آنها مثل کلف است
نمایند بعده تنقیه کنند بادویه مخرج سودا مثل حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمون … استعمال کنند و در بهق خشونتی بود …
و افتیمون سخت صواب بود و حجامت سود دارد و هر شب پاشنه بروغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح … و هر شب با موی زنبقی کوفته … اوزان …
این همانست که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سودمندست بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک نشسته هر یک برابر و بآب آمیخته … صاحب نمش

کلف ونمش وبرش

کلف که آنرا در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعه هستند بر صرف سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی
لهسن گویند و برش که آنرا بفارسی کنجدک نامند نقطهای خرد سیاه است که اکثر برو عارض شود و گاهی مائل بسرخی … بود و این همه گاهی مولودی بود و از اعلاج
نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب بیکدیگر است اما کلف سبب او خون سوداوی محترق … بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده
یا در سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استکثار تناول اغذیهٔ غلیظه مولد سودا و ادویهٔ حریفه محرقه و اکثر عارض میشود … چون تپ ربع چون تپ ایشان طول کشد
بسبب احتراق اخلاط و کثرت مادهٔ سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضاً بزنان حامله و زنان … سائیده بسرکه و عسل … اجتماع فضول حیض ایشان
و ارتفاع ابخره از آن بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در معده … معجون … کنند بگیرند بلیله سیاه و افتیمون و کوفته … الا آنکه … اینها
اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف مادهٔ کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست … ان حجام بلا توقف نمایند و تدبیر …
بسبب خونی باشد که از کشادن دهن رگ بسبب امتلا یا شگافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بند شود و بسرکه اندران قطعهٔ آهن جوش کرده … پس آنچه
مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه ازین پهن گردد آنرا کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه … مطبوخ … سائیده طلا سازند …
عارض شود بسبب یبس مزاج او و ابو منصور گوید که نمش موضوع است یکی با … بادنجانی رنگ … سببش اندفاع مادهٔ سوداوی بسوی … مائل شود و دم
مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی است که از معده مرتفع شود و علاج تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا
و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده و بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست درین صورت تنقیهٔ معده و تقویت آن مناسب
بود و فصد باسلیق و اسیلم نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیهٔ تمام بدن است از فصد و اسهال
سودا و با … و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال تربد موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر … عمل
کنند و هر چه خون را صاف کند و سودا را برآرد مفید بود بالجمله بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گرد و تخم خربزه و جرجیر و ترمس و تخم ترب و کندش
و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و … خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویهٔ قابضه مانند آب مورد و گلاب …
با ادویهٔ مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات باطلیه نباشد و ایضاً نزد یک استعمال این ادویه اول آب گرم آنمحل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود
اثر کنند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویهٔ قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل مالند
و نمش و برش محتاج باطلیهٔ قوی تر ازین ادویه بود و بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می روید در ازالهٔ کلف و نمش
مجرب سویدی است و کذا بهمنی بسرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثل غبار سوده و بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ …
مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا … قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار … آن و کذا
… و تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه سرشته باریک سوده و کذا بورق … قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته … و کذا …

وزعفران و قسط تلخ بشیر خر سرشته و کذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته و کذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد و کذا اغصان چینی سوده در ازالهٔ کلف
و نمش از تجارب رازی و ابن ماسویه وغیره است و دیگر اطبا نوشته اند که ضماد قفر الیهود بعسل و کذا تخم ترب بعسل و بروغن تخم او و آب او و کذا زنجبیل هندی و کذا سنبل الطیب
بشراب کهنه یا سرکه تند آمیخته و کذا ترمس تلخ و قسط هندی بسرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک اسفیداج بیضه و کذا مغز تخم خربزه با آرد گندم سرشته قرص سازند
و خشک ساخته بسایند و کذا پوست خشک آن باریک سوده و کذا بیخ نی فارسی با آرد ترمس تلخ و کذا آب حنظل قوقا و تخم آن و کذا حضض مکی و کذا قرفه بسرکه یا بعسل
و کذا تخم جرجیر بعسل و کذا بزرکتان و انجیر و نطرون و کذا بزرکتان و بورق و کذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن و کذا پیاز آن با آرد شیلم و کذا ابریسا و خربق سفید مساوی
و کذا ریوند باریک سوده بسرکه و کذا تخم شلجم سوده بسرکه سرشته و کذا وج صبح و هنگام خواب ده مرتبه و کذا شیلم با بیخ بلگر د آمیخته و کذا خون خفاش و کذا سرخس بعسل
یا بمیعه سائله و کذا بیخ سوسن سفید بشیر تازه سرشته و کذا برگ کبیکج و کذا زنگ آهن با آب و کذا آب مرزنجوش بعسل و کذا خرمهره سوخته و دارچینی و آرد باقلا و کذا خربق سیاه
و ابریسا هر یک سه درم و کذا تنکار و شیطرج بعسل و کذا صابون کهنه دو حرف و کذا مر بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار و موم زرد و کذا دردی شراب ده درم اشنان پنج درم و بادام
را سوخته با اشنان مساوی و کذا حناء چندان آن صابون کهنه و کذا بیخ سوده با آب خربزه یا بسرکه سرشته و کذا آب پودینه نهری و کذا زراوند مدحرج بسرکه سرشته و کذا استخوان
طاوس سوخته بسرکه سرشته و کذا ترب صحرائی و کذا نخود سفید و ترمس و بیخ هر سه باریک سوده بزهره بز سرشته و کذا ازاریج پنجه در زیت بپزند تا مهرا شود و بیرون کرده
آن زیت بکار بردن و شرب ضماد چوب زیره و کذا المجبن و کذا شیر آمله و کذا اسفاناخ و کذا شیر بز تازه و سرشتن ادویه کلف و نمش بشیر زنان هر واحد حالی و فرمل کلف
و نمش است و گویند که مداومت خوردن بیضه مورث کلف و نمش است و باقی ادویه مفرده که در باب بهق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش است و نزد اطبای هند
طلای گل چنبیلی مع برگ و پوست او بآب ساییده رافع کلف و تیرگی چهره است دیگر نیجن با لیمون با آب ساده ساییده بر روی ... بار طلا نمایند و آب بر روی نرسانند و بعد
چند روز بیخ ساییده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود دیگر کف دریا با آب لیمون ساییده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است دیگر کتهی گیکی سرخ شب
در آب تر کرده مقشر نموده مغز آن را با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از هشت پاس قدری روغن گاو شسته مالیده باشند دیگر مجرب هرتال را با آب کشنیز نیم
طلا سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند دیگر جهت کلف و برش مجرب نوشته سرسون زرد و دانهای کلان چیده بیست درم در نیم رطل شیر ماده گاو با آتش ملایم بجوشانند تا تمام
شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و ساییده نگاه دارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر روی و بر آثار هر جا که باشد بمالند و ساعتی نگهدارند بعده بدست
مالیده دور کنند و همیشان عمل آرند و اگر خواهند که بشویند با آبی که در آن سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ چولائی سوخته با آب آمیخته بمالند
و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن با آب گرم بشویند و نمک سنگ ساییده بر روی بمالند دیگر برگ تلسی با آب ساییده ... طلا سازند دیگر سوت با آب
گلکرونده سوده طلا کرده باشند و یا سیماب با چوک مساوی سوده طلا نمایند دیگر باپچی تخم نیم بسرکه ساییده بمالند که نافع کلف است یا عدس با آب لیمون ساییده
طلا میکرده باشند ایضاً جهت کلف تخم ترب با تخم خربزه و آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده بشیر میش آمیخته بجای
کلف بمالند ایضاً گنجد سیاه و زیره و پوست درخت سرس با شیر ماده گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یک هفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند مجرب
نافع کلف گنجاره سرشف با وسیر نوشادر یکدرم چوک سهاگه هر یک دو درم ادویه را باریک ساییده بروغن سرشف چرب سازند و بر زرداب معصفر حبوب ساخته وقت
حاجت حب در آب معصفر ساییده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یک هفته همیشان عمل نمایند اثر کلف نماند
دوائیکه کلف را مفید است تخم ترب سپید و آرد باقلا گل معصفر هر یک یکماشه خوب ساییده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند ایضاً که مجرب ...
قسط تلخ بیخ سوسن خره العصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم نیوار باپچی مساوی کوفته بیخته بمالند ایضاً پهٹکری بریان و بادام مغز هر یک
یکدام چونه خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود پس نگهدارند و بمالند در یک هفته بنهایت دو هفته کلف تمام دور شود و هر گاه آنجا
خشک گردد و دیگر آمیزند طلا معمول در کلف هرتال ورقی هر یک یکدرم ساییده حصه کنند و یک حصه با آب سرد ساییده بمالند یک گهری در آفتاب نشینند و با آب گرم بشویند
در سه روز دفع می شود فقط عمل یکی از معمولات کل سرخ یک تولہ سم الفار دو سرخ ساییده حب ها سازند وقت حاجت با آب سوده طلا نمایند و دیگر ترکیب استعمال سم الفار

که در باب بهق ابیض مسطور شد و درین باب نیز مجرب ست طلا که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد بریده تند چوب را ریزه کرده دران لیمو پر کنند و باز
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یکهفته درجای محفوظ نگاه دارند پس آن چوب را برآورده با بیخ نی کهنه ساییده شب طلا کنند و صبح بآب گرم بشویند دیگر قسب یمانی و کهربا در سرکه
ساییده بر کلف طلا کنند دیگر پوست ترنج زرنباد در آب سوده طلا سازند دیگر پوست درخت نیم پوست درخت سرنج ست درخت انار هندی دار هلد تا گرمو تهمه لود پهانی مساوی
ساییده طلا کنند که همه اسه را نیز نفع کند اقوال اکابر ابو سهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع ست بورهٔ ارمنی یکجزو مغز بادام تلخ دو جزو ساییده طلا سازند دیگر
آرد ترمس بورهٔ سرخ بریان مساوی بروغن نرگس آمیخته طلا کنند دیگر برای کلف و برش کندش یکجزو زرنیخ زرد دو جزو بورهٔ ارمنی یک نیم جزو بطبیخ بابونه آمیخته طلا
نمایند دیگر تخم ترب و تخم کرفس باریک ساییده بسرکه یا ماست طلا سازند دیگر برادهٔ شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده بادام تلخ مقشر
هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یکجزو آمیخته استعمال نمایند دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ نی بسفیدی بیضه آمیخته بکار برند دیگر آرد بیخ
آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل بآب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح بآب بابونه و بنفشه بشویند دوا اینکه قلع کلف کند مغز حب المحلب مغز بادام شیرین
مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویهٔ
دیگر سوده آمیخته بکار برند طلا برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته برو طلا کنند دیگر آرد ترمس بادام تلخ و تخم کرنب بشیرهٔ انجیر آمیخته
طلا کنند و با صابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند و یا اشق بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند و طلا
سازند و هر دوا که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع آن بآب گرم بسیار یا آبیکه دران بابونه و بیخ نی و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و بعد تنقیهٔ بدن از خلط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد بکار برند شیخ میفرماید واجب ست که در علاج این همه قبل از آنکه
جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از ان علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و برش را گاهی بنشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند
پس اگر دران جا خون جامد باشد بآهستگی برآیند و اگر غیر جامد باشد نیز می سائل گردانند بعد از ان علاج تمام جلا بادویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این طریق کرده می‌شود
آن لیکن لازم ست که عقب آن ضماد دیگر دران تبثق باشد بکار برند تا خون از دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویهٔ قابضه با ادویهٔ محلله که استعمال کرده شود
لابد ست تا ادویهٔ محلله ماده را از طریقیکه رگها کشاده شده جذب نکند خصوصاً در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرند سزاوار نیست و در مرض من
و اقدم خوف آن نیست بلکه واجب ست که بران ادویهٔ محلل لذاع بدو کردن و نهادن متواتر استعمال کنند و ایضاً در مرض اسود غیر ابرص هردو و ممکن ست که
خون میت در ابتدا تحلیل شود و بریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصاً اگر دران آب قوت محلله باشد و گاهی اولا شرط میزنند و گاهی نفع میکند آنرا طلای
شیاف مرشیاف وردی و مانند آن چون در روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از آنکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این هردو دوا در غیر آنها بآب
حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مر قلع باقی از تنقیه ادویه که ضعیف ترست میکند و بباست که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت میکند و همچنین نطرون
بریان و سرگین کبوتر و بورق مساوی و بعسل طلا کنند و ایضاً موضع را بنطرون بشویند بعده صبح بطلم ضماد کنند و شش روز بسته دارند بعده بشویند و سوزن
بزنند تا خون برآید پس خون را پاک کرده شش روز بگذارند بعده ازان نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند بعده این دوا انجیر و بریان نهند که همه بقیه خون خارج کند
کندر نطرون بوره موم عسل موم را با عسل بگدازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در سه یا چهار تا پنج روز بترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و شم ببرد و از
ادویهٔ مفردهٔ جیده کندش بمغز ران ست و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر و بیخ بقر دکنگر زد و برگ سیم سیج بیشنش غیره از آثار تا یکهفته
و مرو مرزنجوش اطریق نیک ابای خون میت ست و جمیع ادویهٔ قوی الجلا مذکوره در ابواب جنسیه و ایضاً مثل قردمانا و مرثافسیا و پیاز عنصل و بسل سرشته ضماد قوی ست
و کذا بیخ لوف الحیه و جالینوس و غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک ساییده یکشب بران بندند بعده اعادهٔ آن کنند و ایضاً فاشرا و فاشرستین ثقل و حب البان و
و خصوصاً رطب و برادهٔ عاج و عصفر بسرکه و خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکو ست و ایضاً صندل قوقی و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و با کفیز ند
فلفل یکجزو نوره دو جزو زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو جزو و در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده بر اتباع

تلطیخ

فائده جلیله

پنج روز ضماد کنند بعده بگشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کنند بران نمک پاشند و اعاده دهند پنجروز دیگر کنند و مرات این عمل نمایند که دم سیاه و وشم را ببرد باید
بگیرند بورق و کثیرا مساوی و ازان اقراص ساخته بسرکه طلا کنند و بصابون بشویند یا یکدو شش گاه یک سوده باندک زعفران طلا کنند که این جید و بالغ النفع ست و ایضا
بگیرند طین قبرسی و مغز تخم پنبه دانه و باب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و شور را پاک کند و همچنین دردی زیت سوخته و آرد کرسنه و آرد ترمس مساوی طلا کنند و از
ادویه خفیفه که برش و نمش و جمیع آثار را نفع کند لعاب بهدانه مع زعفران ست و مغز تخم کدو و طبیخ حلبه و از ادویه که کلف را ببرد باید تخم ترب و خردل ست چون هر دو را
با انجیر در سرکه تر کرده بسرشند و دوا معمول از خردل و مویزنج هر گاه بمقداری استعمال نمایند که اندک پوست جدا کند و قرحه نکند و ایضا این دوا آنرا ببرد و بگیرند قسط مع دارچینی
و مروارید و آب زنجبیل بسرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیماب باقی همان جزء ست که در قول ابو سهل گذشت و ایضا دردی زیت مقل و تخم جرجیر بسرشند و ایضا مقل بسرکه
این ادویه استعمال کنند و هر گاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضا پیاز زعفران و پیاز نرگس سوده دارد و ایضا بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد
یکجزو فلفل زعفران سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو به روغن بادام شیرین و روغن نارجیل بمقداری که ادویه بدان جمع شود و ایضا دیاخلیون باین صفت
یک اوقیه مرداسنگ و دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آنکه دران حل شود و بعده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و مقل و مر هر واحد پنج درم هر دو دوا سائیده پس لعابات
بران انداخته خوب بسایند بعد ازان بزیت جمع کنند و ازان دیاخلیون سازند **قرص جید** باقریون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک ده درم آب
جمع کرده قرص سازند **دوای ساهر** که نیکوست بگیرند سنگ سبوبه یکدرم بورق یکدرم تخم ترب ده استخوان کهنه و حب البان و سنگ فلفل و ترمس و تخم خربزه و قسط و بادام
تلخ و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند **دوای جید** بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب ده درم و ده درم مغز بادام تلخ سوده سحق کثیر فتل کنند تا آنکه از سیماب
بنظر نیاید و بادام سوده سیاه گردد بعد ازان همچنین همه مغز تخم خربزه باریک سوده بران اندازند و یک هفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند **و ایضا** سداب کوهی و زوفا
هر واحد یکجزو و گل رخام سه جزو کندر یکجزو بورق دو جزو صمغ بطم دو نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را به روغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را با آب گرم حل کنند
و همه را جمع کرده و اندکی عسل آمیزند و بعد از تصحیح استعمال کنند و گفته اند اگر چیزی باقی که کلف را ببرد باید فصد رگ بینی ست الا آنکه روی را دست سرخی مثل سرخی
میگیرد و اندر **ابو الحسن** طبری گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب ست که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجه او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج
مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او و استفراغ اخلاط سوداوی کنند بعده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض بلغمی باشد اهتمام اولا بتنقیه بدن
او از رطوبات کنند تا متعفن نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند و بهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد ازان
باین طلا که ذکر آن میکنیم طلا نمایند و آن سه قسم ست یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن
جائز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جائز نبود مگر در آخر و اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند بدانکه باول ابتدای حدوث کلف اراده میکنیم
و بوسط تزید آن و بآخر انتها و وقوف آن بر حد واحد **نسخه طلا** بگیرند گل سرخ یکجزو و آرد عدس یکجزو و مویزج دو جزو و تخم خشخاش یکجزو و همه را سائیده بشراب قابض
یا سرکه کهنه یا مورد وصل کرده اندک آب مورد بران ریزند و بر موضع کلف ضماد کنند **طلای دیگر** برای مبدای این مرض بگیرند برگ عليق الکلب و گاو زبان و بیخ
بیخ سوسن و برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل الملک همچنین همه جمله را سائیده در آب بادیان که اندران چیزی ازین قابضات یکشبانه روز تر کرده باشند بسرشند
پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل میشود و احتیاج بدوای دیگر نمی افتد و هر گاه استعمال این کرده شد و کلف متوقف شد و زیاده نگردید
و دران این طلا استعمال کنند **نسخه طلا** که نزد وقوف علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگسبوبه یکدرم حجر فلفل یکدرم سم سوخته دو دانگ کبریت که گاه ازان آتشنا
استعمال میکنند نیم درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب پره که آن بهتر ست حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آنرا نشویند و در هر دو
دو بار در شب بکمر تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر ازین ندیدم بعد تنقیه بدن مریض و آخرکار ندیدیم که این طلا استعمال کرده صحت نیافت و دران
اثنا نکرده و آنچه در آخر آن و نزد بقایا که ازان باقی ماند استعمال کنند این طلا ست بگیرند برگ غار و حب الغار هر یک دو جزو و خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان
و بهترین آن خاکستر استخوان کفتار ست و کندر و بیخ سوسن مستعمل هر واحد یکجزو و برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یکجزو و مر دو جزو و صبر نیم جزو همه را بسایند

و موم و روغن از روغن غار ساخته بران نصف این دوای مسحوق اندازند و نصف آن در سرکه حل کنند و بر کلف هر روز آنچه بسرکه گداخته طلا کنند و در شب آنرا بآب گرم
شسته آنچه بموم و روغن آمیخته اند طلا سازند و این طلا کافی ست کلف کهنه را زائل میکند فلیمنت کاتب گوید در بصره دیدیم که عبیدان در کلف کهنه این دوا استعمال میکردند
بابونه و اکلیل الملک و اشنان بسایند و بلعاب اسپغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دائم آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک میکرد
و عجائب تر ازین دیدیم که آنچه در کلف استعمال میکردند و کسی را از اطبا ندیدیم که استعمال وهمی نمود و من تجربه آن کردم و آنرا احسن التاثیر یافتم اینست که بگیرند نان و آنرا با نمک بسیار و اشنان
اندکی خوب بخایند بعده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه بآب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زائل میکند و این را بهر آن استعمال کردم که جالینوس نان خاییده را
ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از آنچه برای کلف استعمال کرده میشود شستن بسیار متواتر بآب دریای شور ست و بدان کلف زائل میشود و دوام کلف را طول نمیدهم بهر آنکه
در معالجه او اشیای منجحه که خطا و خلل نمیکند ذکر کردیم ایضاً او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و آهک
آب نادیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مر و دیگر غار و حب الغار و خشت خرمای سوخته و خرما باخسته سوخته همه را مجموع و مفرد بسرکه و بآب ضماد و طلا کنند در هر
روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی دران این طلا استعمال میکنند غیر آنکه گاهی قرحه میکند اگر طبیب بآهستگی استعمال آن نکند و آن نوشادر و نمک
و اشخار و خاکستر قیصوم ست همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آنکه واجب ست که آنرا در هر سه روز یکبار استعمال نمایند و بعد استعمال
آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی دران این طلا استعمال کرده میشود که بگیرند کندر و کف دریا و در سرکه تر کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس و توبال مس سوده بران اندازند
و حرکت دهند بعده موم و روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند صاحب کامل گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخارات خون محترق میباشد فلهذا می باید که در ابتدا
او فصد سر رو و شرب دوای مسهل اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب ماء الجبن باسفوفی که دران هلیله سیاه و کابلی و بسفایج و نمک
نفطی و مانند آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحرارة مولد سودا کنند و بر اغذیه معتدل و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر روی این اطلیه گذارند صفت
طلا برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درهم تخم ترب تخم جرجیر کندش هر واحد دو درهم همه را باریک سوده بآب ترب سرشته بر کلف در شب
طلا کنند و صبح بآب سبوس گندم بشویند صفت دیگر برای کلف بگیرند اشنان عربی بالتخم خربزه ده درهم پوست بیضه و شیح سوخته هر واحد سه درهم تخم ترب آرد باقلا
آرد عدس هر واحد پنج درهم همه را باریک سائیده بآب سرشته بر وجه طلا کنند دیگر بگیرند بوره ارمنی یکجزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و هرگاه کلف غلیظ
باشد این طلا کنند خرء العصافیر و آرد جو مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند و بگلاب حل کرده بر موضع طلا کنند صفت دوای دیگر برای کلف
غلیظ خردل را باریک سوده بشیره انجیر سرشته طلا کنند و هرگاه موضع را بسوزد آنرا بشویند و بران کتیرا بشیر تازه حل کرده نهند و بآب سبوس بشویند و هرگاه تسکین حاصل
شود اعاده دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند صفت دیگر حب المحلب حب البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته بآب عصفر
بسرشند و استعمال کنند صفت دیگر برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیماب و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یکجزو
همه را باریک سائیده بسرکه و آب بسرشند و شب طلا کنند و صبح بآبیکه دران پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیه نمش قریب باطلیه های کلف
صفت دوا برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی سائیده بآبیکه دران انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد تخم خردل سوده بآب انجیر سرشته
طلا کنند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یکجزو و خرء العصافیر نیم جزو قسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکه خمر و یا بآب سرشته در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس
بشویند صفت برای برش غلیظ زرنیخ زرد دو جزو کندش یکجزو کوفته بزهره گاو سرشته طلا کنند و صاحب اوراقی باید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید و یکبار دیگر
کلف مغز بادام مقشر هم چند آن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود و بر رو طلا نمایند ابن هبة الله گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر ازان مانعی نباشد بعد
تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ فواکه و شرب ماء الجبن نمایند و اغذیه محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد ازان تحلیل ماده که در جلد رو ازان اخلاط
حاصل شده باطلیه نمایند و باید که معالجه کلف در ابتدای حدوث او بادویه جلاء قابضه کنند و هرگاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم ست که ادویه جلاء قوی التحلیل
بغیر تقبیض استعمال کنند صفت طلائیکه ابتدای حدوث کلف را نیکوست حضض و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران و زراوند و زعفران تخم خربزه

بجوف

لانه زیرا که ادویه قوی التحلیل تنها جذب ماده ...

وپوست بیخ نی ومغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشته چندانکه بقوام موم گداخته گردد بر کلف در شب طلا کنند وصبح بآب سبوس بشویند صفت طلا
برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین گنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیماب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را سائیده بآب برگ ترب سرشته اقراص سازند وگاهی
ازان بشیر تازه یا بکثیرا در آب ترکرده حل کنند واستعمال نمایند وبآب سبوس بشویند وازافتادن قرحه بر چهره حذر کنند واگر آبله افتد راحت دهند واگر زمانه کلف
طول کشد بیران زلو چسپانند که آن خونی راکه اندران باشد امتصاص نماید وعلاج برش ونمش وخیلان قریب از علاج کلف ست الا آنکه اینها احتیاج بادویه قوی الاسهال
برای سودا اند وواجب ست که طبیب استظهار نماید در تنقیه بدن از مره سودا وبعد ازان تعاهد مواضع نقطها بادویه قوی التحلیل کند صفت طلائیکه آنرا بر باهم [?]
زرنیخ زرد وکندش وبوره ارمنی وتخم کرنب وتخم ترب سائیده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند ودامان باتکیاب بر بخار آب گرم کنند وتکمید بدان نمایند تا آنکه سرخ
گردد ابن الیاس گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق واخراج خون بقدر قوت کنند واسهال اخلاط بمطبوخ افتیمون وغاریقون وحب ایارج
وشرب ماء الجبن با این سفوف نمایند هلیله سیاه وکابلی وبسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یکدرم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماء الجبن وبعد تنقیه
بدن از اخلاط محترقه موضع کلف را طلا باطلیه جالیه محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته
بآب معصفر شب طلا کنند وصبح بشویند ودو نسخه دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت وهرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو مسهل منقطع نشود
بلکه احتیاج بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون مطبوخ آن وماء الجبن بسفوف مذکور هر روز بخورانند ومبالغه در طلا بادویه قوی تر از سابق کنند واین
طلای کلف مستحکم ست فلفل سیاه وقسط تلخ وبادام تلخ وبوره ارمنی وبیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنج درم باریک سائیده بسرکه وآب سرشته شب طلا نمایند
وصبح بآب مطبوخ سبوس بسیار وشان بشویند وایضاً سیماب مقتول بسنجد ومغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند وعلاج نمش وبرش وخیلان خواهد آمد بختیشوع
گوید که در کلف بعد فصد اسهال بمطبوخات که دران غاریقون وشاهتره وهلیله سیاه وخیار شنبر وبسفایج ومانند آن باشد باید کرد وبعد تنقیه طلای عصارهٔ قنابری
بشیر حجب [?] ست ودیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنج درم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکدرم کندش سه درم همه را سائیده بآب ترب سرشته شب طلا کنند
وصبح بآب مطبوخ سبوس بشویند ودیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت وعلاج برش ونمش وخیلان بیاید ابو منصور گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد
فصد سر کنند بعده طبیخ افتیمون بعد ازان ایارج دهند پس بر موضع آن تخم ترب بمغز بادام تلخ وآرد باقلا وتخم خربزه وتخم معصفر طلا کنند ودر ایام راحت هلیله
وسیاه هر واحد یکجزو زنجبیل نیم جزو وشکر بجنبه همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند واگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بطبیخ افتیمون ولنزدو درم ماء الجبن بود وباطلیه
قویه مثل تخم جرجیر وخاک زیبق وفلفل وبوره وزرنیخ زرد وزراوند ومویزج وکوکرد ودارچینی وهلیله وعاقرقرحا وآهک وقسط وتخم انجره ونشاسته وشیح وقردمانا وزهره
بقر وجوز السرو وخردل ومانند آن طلا کنند ویا حب المحلب وبادام ومقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند ویا بگیرند ریوند چینی وبسرکه سرشته طلا نمایند وخون خرگوش گرم
گرم طلا سازند وباقی اطلیه سابق مذکور شد وعلاج نمش نیز فصد قیفال ونوشیدن طبیخ افتیمون ولزوم ماء الجبن ست واطلیه آن همانست که در قول ابو سهل گذشت
انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد واولا تنقیه واجب بود وبعده اطلیه بهر دوای جالی منقی مثل خرزهره واملاح ومغز خربزه وافسنتین وبادام تلخ ونوشادر
خرمهره در شیر لیمون تر کرده وتخم ترب بحرف سوخته وسنا ومویزج وبورق وکبریت وقثاء الحمار بکار برند هر چه ازینها میسر بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق غسل
بطبیخ آن وفعل این ادویه ببول انسان وانجاره قوی گردد گیلانی گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان وفصد اسیلم در مردان
کنند بعده اسهال بطبیخ هلیله وافتیمون وغاریقون وایارج فیقرا یا بماء الجبن مع سفوف سودا یا حب شبیار نمایند وشرب مصفیات خون مثل شربت آلو وعناب
ومانند آن نفع میکند وسفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دواقیه سکنجبین مثل او آب ثابت بن قره بنام قوی النفع نوشته وبعد تنقیه اطلیه جالیه
که آن در اقوال سابق گذشت بکار برند دوای دیگر برای کلف بگیرند پوست بیضه واشنان مربی تخم خربزه وآرد جو وبیخ نی وپوست عدس وآرد باقلا وفوفل
وکف دریا ومامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته بقدر حاجت بگیرند وبآب ترب سرشته طلا نمایند ودیگر برای کلف بگیرند کثیرا سه جزو کندش یکجزو وسائیده بشیر
دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند ودو ساعت بدارند بعده بآب که دران سبوس گندم جوش داده باشند بشویند وعلاج برای کلف غلیظ حادث در رو [?]

ن سقل [?]
ن دیونقی [?]
ن بابنب [?]

اندک فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و مهره و با یک سا بیده بآب سرشته بر رو طلا کنند و دیگر بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر رو طلا کنند و دیگر بگیرند
خزف نو و اندک حجر الفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند و دیگر بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب
بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد یکنیم درم همه را با یک سابیده بآب سرشته بر رو
بر رو طلا کنند و بآب سبوس بشویند و دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکهٔ تند تر کنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه
هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و آنرا دوائیکه کلف را ببرد نیست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست با دو درم
مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و دران سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی ازان گرفته بآب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب بایام حیض
برای زنان بر رو طلا کنند که کلف را ببرد و دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم حرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یکنیم درم
اشق را حل کرده باهم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس و بنفشهٔ خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام
بآب گرم از پارچهٔ پشمین سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه مستعمل در کلف و نمش و خیلان افتد
نفع بسیار کند محشی شرح اسباب مینویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح ست لهذا واجب شد بیان هر کار ادویه که نزد اساتذهٔ این فن بتجربه رسیده
ذکر نمایم پس طبیب لازم ست که آنرا بعد تنقیهٔ بالغه استعمال کند از انجمله این سفوف ست و آن در قول ابو منصور گذشت همواره بر نهار بخورانند و بر موضع کلف تخم ترب
و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا نمایند صفت دوائیکه بارها تجربهٔ آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر
سه درم سیماب را با مغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز بمرات تجدید آن نمایند و تا یکهفته نشویند و بعده چون
بشویند کلف زائل شده باشد و من این تجربه کردم و هر مغز نیم مرتبه استعمال نمودم و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن بسرعت زائل میشود و همچنین از عدم اجتناب از اشیای
محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخهٔ آن همانست که دران پوست بیضه داخل است و در قول گیلانی گذشت و دیگر بگیرند بیه
جاموش و آنرا بنمک اندرانی تملیح ساخته طلا کنند که آنرا ببرد و گویند که این برص را ببرد و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ طرفا و شراب کشنه
بست روز تا چهل روز ست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که اول رگ
باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسیلم کنند و بفاصلهٔ یکهفته و یا ده یا زده روز تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند ماءالجبن نوشانند بعده عرق
شیر با شربت افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خربزهٔ خشک و نارنگی و گل گز هر یک نه ماشه تخم کاسنی تخم پنیر هر یک یکنیم توله بروغن بادام و روغن گل سرشته بکار برند
و تخم کاسنی و روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر درخت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد و اگر
بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرنهر و تخم و گل پنبهٔ باغی هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته و بعد دو ساعت
بآرد نخود و باقلا اشستن برو روغن یاسمین چرب نمایند و حکیم کبیر علیخان علاج نواب فیض الله خان بهادر مغفور والی ریاست رامپور باین ضماد نمودند و در یکهفته صحت کلی حاصل
شد سم الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه بآب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق سازند و اگر قدری سرخی آرد مرهم داخلیون بمالند و بعد دو سه روز که پوست باریک آن شود
و سوزش کند اول بروغن گل چرب کرده مغز فندق هندی و شیر میش سوده ضماد نمایند در یکهفته پوست صحیح بر آید و صحت یابد و در جرب و نمش که اکثر بسبب بخارات معده
از ضعف هضم می افتد اول جهت تنقیهٔ معده در هفته سه مرتبه قی کنند بعده جهت تنقیهٔ بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه تقویت معده باطریفلات نمایند

مجرب مصنف

خیلان جمع خال ست که آنرا بهندی تل گویند

و آن نقطهٔ کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آنست که خال مجسم نمی باشد و برش بلند از سطح بدن بود و سبب خال خلط سوداوی محترق
یا خون محترق ست که از رحم بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب نمی گردد و بسبب غلظ خود مثل جمع از تغییر بماند و صلب گردد و موضع آن تیره شود خال بشکل
نمش و برش گاه مولودی بود و آن لاعلاج ست و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آنکه کثیر بود علاج تدبیر این از فصد و مسهل سودا و اطلیهٔ جالیه نمایند

که در کلف مسطور شد و اگر از آن منقطع نگردد باید که آنرا اول سوزن بزنند تا خون از آن برآید پس بسرکه و گلاب بشویند و مکرر این عمل نمایند تا خون تمام برآید بعده ادویه جالیه
که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن خالی که بنگاه برنگ توت سرخ باشد از آن تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شرائین بود و پس تعرض آن با آهن یا با دویه حاده مودی
بنزف الدم و هلاکت گردد چنانچه طبری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کناره شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شد و خون بسیار برآمد و بهلاک گردید
بهر آنکه بداغ او تمکن نداشت ابن نوح گوید که در خیلان بگیرند پوست بیخ کوهی و در هاون یا صلایه بهاون با سرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست کدو شیرین با سرکه بشویند
برنهند و یا شاخ انگور تر بسوزند و رطوبتی که از آن سیلان کند بر آن طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید بآب گرم باید ابن الیاس گوید که علاج خیلان و برش و نمش
فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت است بعده اسهال بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و لوغاذیا و ماء الجبن مقوی بافتیمون و اصلاح حال اخلاط به تناول اغذیه محموده
مثل نخود آب مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان و مهمان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و ادامت حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا قوی تر از آن بکار برند
و باید که بعد طلا نقاط بر داغ موضع آنجا که دران سوزن بر سیاه شان جوشانیده باشند باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و با طلیه تحلیل نشود و محتاج بخلانیدن سوزن و اخراج خون و بستن سرکه
و نمک بعد از آن تضمید با طلیه کلف باشد نجندی گوید که معالجه نمش و برش و خیلان با اخراج خون از فصد بقدر قوت و احتیاج و نوشانیدن ماء الجبن سکنجبین یا ترنجبین مقوی بافتیمون باید کرد
و ادامت حمام و ترطیب مزاج بعد نضج پس اسهال بمطبوخ افتیمون مقوی بغاریقون و ایارجات و مطبوخات که دران بسفایج و هلیلجات و افتیمون و مشابه آن باشد و با طلیه مذکوره
در بهق اسود طلا کنند و گاهی این امراض از دفع بحرانی بود چنانچه اگر ماده او با وجود موتیت غلیظ تر باشد و احتیاج بان نبود گاهی در جمیع بدن بود و گاهی مختص با طراف انسان باشد

وشم

عبارت است از آنکه جلد را بسوزن بخراشند و سرمه یا نیل بران بپاشند و نطرون یا سیاهی یا آب گندنا و غیره آن بمالند تا آنجا نقطهای کبود یا سبز پیدا آید و این عمل اکثر زنان
هنود بسبیل زینت میکنند **علاج** اگر خواهند که آنرا دور کنند باید که اول نطرون و آب گرم آنرا بمالند بعد از آن علک البطم و عسل گرم کرده بران نهند و سه روز بسته دارند
بعده بکشایند و نمک خوب بمالند و باز علک البطم بران بندند تا آنکه سیاهی وشم تمام دور شود و اگر امثال این هیچ افاده نکند عسل بلادر و دیگر ادویه حاده بران نهند و
عسل بلادر سوزن بزنند تا اثر بلادر خوب فرو برود و بعد زوال آن مرهم مندمل سازند و دوائیکه در باب کلف در قول شیخ گذشت نیز وشم را قلع نماید ابو منصور
گوید که این طلا بران نمایند که خون بپوست رانیز نیکو است چون بدان طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد یکجزو سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو و بسایند با سرکه بر آن وشم و باب گشنیز تر
بر وی پوست طلا بالای طلا دوبار در یکروز نمایند همچنین سه روز بعده بنطرون شسته اعاده تدبیر کنند و سوزن بزنند و بران اشخار و آهک پاشیده ببندند و یا داغ نهند اگر کوچک
باشد و یا بورق بشویند و بران صمغ صنوبر نهند و تا ده روز بگذارند بعده بکشایند و یا بورق و عسل بگیرند و بران نهند ابن الیاس گوید بگیرند نطرون و کندش و صمغ
اجاص مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و عسل سرشته بر موضع طلا کنند گیلانی گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و در آب اشخار حل کرده بدان بر موضع وشم کتابت
نمایند که قلع کند و الا ادویه حاده قتاله چون ویک برویک و فلدفیون و غیر آن طلا کنند بعد از آن معالجه قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی بسبب مردن خون زیر جلد بموضعی حادث شود و این بسبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک آنجا زیر جلد بشگافد و خون از آن برآید و منجمد گردد
و یا از خارج جراحتی افتد در پوست و رگ خون بفراغت نیاید و زیر پوست جمع شود چنانچه بعد از فصد ضیق میشود و میگردد **علاج** بعد سکون حرارت و الم ضربه
و سقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز و یا زرنیخ و اشق و یا نطرون سرخ و سرکه ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آن موضع را بسوزن بزنند و خون از آن پاک کنند
اگر جامد نباشد و اگر جامد بود و سائل نشود جلد را از یک جانب بنوک نشتر شق کرده از آن جدا کنند پس آنرا باهستگی از سوزن بیرون آرند بعد از آن موضع را نمک
بمالند و نطرون و علک البطم ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشک گرم و نان گرم زائل میگردد و منقول است که جانی انجیر بسرکه تر کرده اگر بر جائی
که در جلد مانده باشد زائل کند **اقوال اطبا** سویدی گوید که ضماد عسل مخلوط بنمک و کذا ازاج محلول بآب و کذا مرزنجوش و کذا کمون و کذا آرد ترمس مطبوخ و کذا
... کنند و کذا اکلیل الملک و کذا انجیر بعسل و نمک و کذا ... و کذا زوفای خشک و کذا پودینه دشتی و کذا آرد ... و ... با سرکه

سویدی گوید که ضماد افسنتین بعسل و کذا ابو فیشری بشراب پخته و کذا الادن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا ایارج فیقرا تلخ و کذا نانخواه بعسل آمیخته و کذا اقطراقیون کذا بیخ نی فارسی و کذا ابهر و کذا بیخ قثاء الحمار خشک بسرکه و کذا آب بیخ شقائق النعمان و کذا عصارهٔ کرنب بشراب و کذا قنبیل کندر و کذا افاویه و کذا ریوند بسرکه هر واحد جلای قروح نماید و ضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد ابوسهل گوید که برای قلع آثار قروح مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند و یا ایرن دیا فیلون بچسپانند و یا آب پیه بخر یا مرشته بران چسپانند و برای دور کردن آثار جدری و قروح مرداسنگ عربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط تلخ با آب حلبه تخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ میفرماید که همه ادویه قویه انچه ذکر شد ضعیف ازان آثار قروح را نفع کند و از ادویه مذکوره برای این مجرب بیه خود آب بیخ نی فارسی نمک عسل و جبق نمک طعام بعسل سرشته است و نافع ار اد درست بیرند تا غلیظ گردد و این مجرب است و همچنین ضماد باین صفت بگیرند ابرسا و قسط و مرداسنگ مسول شاخ گوزن سوخته و بورق و اشق سائیده استعمال کنند حتی که نقش و کلف را نافع و ایضاً بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفیده استخوان بوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود هر یک ده جزو و بیخ نی خشک بست جزو ترمس پنج جزو حب البان پانزده جزو و بهار الشعیر سرشته طلا کنند و اگر درین قسط و مرزنجوش هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و معالجه این آثار در بحث جدری اشاره کرده ام مسیحی گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ عربی و غیر آن که در قول ابوسهل گذشت با آب تخم خربزه یا با آب باقلا طلا کنند دیگر بگیرند حلب و در زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد بر موضع طلا نمایند و یا بگیرند پیه گور خر و پیه بط و بر موضع اثر مبراث بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهرهٔ گاو و زهرهٔ بقر و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصارهٔ کرفس و فراسیون و با یکدیگر عسل آمیخته طلا نمایند.

باد شنام

سرخی زشت و فاحش است مشابه سرخی کسی که آنرا جذام شروع گردد و به چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سر او سرین و گاهی با آن قروح بود و سبب او شدید گرم سرخی بغیر سودای را تغییر جلد و چون فاسد شود جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض کسی را باشد که خون او گرم سوداوی بود و لهذا معالجه او معالجه کسی باشد که آنرا جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد سر و کنند و اسهال مسهل بار و یا مطبوخ افتیمون نمایند و مارالجبن نوشانند و یا آب شاهتره مروق با سکنجبین افتیمونی علی التوالی دهند بعده اطریفل شاهتره خلوقی [illegible] بعد سر شته ضماد کنند و در تنقیه سم کوشند حمام و این تدبیر که شاهتره و نیم سبز کرده سرد و بادیان و گل گز هر یک سه تولد و اگر فائده نشود تدبیر [illegible] بعضو حجامت نمایند و زلو بچسپانند و عقب آن چیزی درشت بخراشند تا ازان خون بسیار سیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی بگدازد و تحلیل شود و موضع خراش قرحه گردد مرهم احمر و مرهم خل طلا کنند و نافعترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را جذب کند بعده با آب گرم بشویند و روزی مرات اعاده آن نمایند تا آنکه ماده تمام بیرون آید و جلد پاک شود و لودی هرگز علاج نپذیرد ابن الیاس [illegible] گوید که علاج اخراج خون است و زلو درین بهتر از حجامت است و اما از فصد برای ازالهٔ امتلای عام چاره نیست و صاحب او از نوشیدن آب سرد [illegible] [illegible] بسبب اشتعال و هوای بارد حذر کند و بر صبح ماء الجبن با سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیه مطبوخی کنند که دران هلیلجات و شاهتره و افتیمون و تربد باشد و مفرح بارد یا قوتی آنرا انفع ملیح کند گیلانی گوید که درین مرض شدت تبرید مع تقویت نمایند خاصة تامع تبرید مسکن باشد و درین مفرح بارد یاقوتی استعمال کرده و نفع بیرون ده و فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال کثیر النفع است و از خواص فصد اینست که آن ازالهٔ حمرت که حادث بر وجه نماید چون فصد این رگ نماید که این سرخی آنرا نیابد این مرض و حمرت آنرا پیدا شود و این از خواص است و اما زلو کمتر درین سرخی می چسپانند بنابر ردارت ماده و حدت آن پس باید که اولاً صابون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که امتصاص آن نماید بعده با آب گرم بشویند بغیر آنکه بسوزد و مرات اعاده بران نمایند.

شناولون

یعنی تغیر رنگ از حمرت [illegible] مشابه غلط غالب باشد مثل زردی و سیاهی و ریقان و غلبه رصاص و در بلغم و شدت سرخی و در خون [illegible] شیخ الرئیس میفرماید که رنگ [illegible] بسبب آفتاب یا سردی یا هوا یا قلت و غلظ صحت جسم یا تناول طعامهای شور و گوشت نمکسود یا [illegible] سوداویت و تحلیل میشود [illegible] رنگ آن طول المرض مخموم و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای ایستاده است و از ماکولات

ناخواه و کثرت شمیدن بلادهنی که نظر بدن چنانچه گفته اند و سرکه و ادمان او زرد کننده چهره است و زیره خشوبا و لطوخا بسرکه و طول مقام در خانه که زیره بسیار در آن باشد و بکثرت
تناول سرکه و خوردن گل حتی که سده در فوهات عروق افگنده و سمرقندی گوید که تغیر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را بسوی ظاهر جلد چنانچه در بحرانات و یا از
غلبه فضول در بدن و اختلاط او با خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون
از تمیز سودا یا صفرا از خون یا از دفع آنها بسوی مفارغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام ضعیف شود و یا از سوء تدبیر با کل و مشرب چنانچه سیاهی رنگ
از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول ناخواه و زیره و ادویه حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط بود چون
متحرک بسوی عمق بدن باشند طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود سببش یرقان
اسود باشد و الا اعلام طول مقام در آفتاب یا سرما یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول حلویات بپرسند پس تقدم هر کدام از ینها که گویند سببش همان باشد و هرگاه این
اسباب یافته نشود سببش استحاله خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی بزردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان صفر یافته نشود و از حال تقدم طول مرض و کم خوردن
غذا و کثرت جماع و اوجاع و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن ناخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب که نماید سببش همان
باشد و الا احوال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصه آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضا در رنگ مسعود
سفیدی بیشتر بود و در لون مکبود زردی اکثر باشد علاج اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه مسهل موافق آن خلط نمایند و ادویه
جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن آب نیمگرم بشویند
و یا قیروطی بروغن گل افزوده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که در اثنای حمل الطیب باشد یا لیده به آب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند
و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیه بدن از اخلاط فاسده موجب آن نمایند صفرا یا سودا چنانچه در یرقان اصفر و اسود ذکر شد بعده اطلیه جالیه استعمال کنند و اگر
سبب آن فساد احشا باشد بتقویت آن آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سبب طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سرما
باشد استحمام نمایند و به آب گرم انکباب کنند و عقب آن ادویه جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند و اگر سبب تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب
آن مقاسات امراض باشد تقویت بدن از غذا و خمیره مروارید یا دوا المسک و عرق عنبر و شربت یاقوت و اگر سبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مولد خون رقیق کنند چون
ماء اللحم و بیضه نیم برشت و نخود و نحو آن فرمایند و اگر از غم باشد ازاله آن نمایند و تفریح قلب کوشند و اگر سببش کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیه مولد خون خورانند و اگر
بسبب وجع باشد تسکین الم کنند **ذکر ادویه مفرده محسن لون** کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تحمیر وجه و تحسین لون مجرب سویدی است و کثرت تناول
کرفس المای و کذا اقراصیا و کذا جوز جندم بعسل و کذا هلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقله ترنجان مسلوق و مطیب بروغن بادام و کذا بسبج و کذا حاشا و کذا پرسیاوشان و کذا پیاز
مع عسل و بریان و کذا حب الآس و کذا حماما و کذا اسرکیو ترمع سرکه بریان باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر هر دو احسن لون در مزاج صفرت و جه است و اگر خبث الحدید ابدغیه
مثل غبار سوده و در صلایه دوازده بار شسته در دیگ مسی انداز ند و بر آن زیت آنقدر که انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود در حرف بار یک سوده
یکبار و قیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یکبار اقتمه بلیسند تحسین و تصفیه رنگ نماید و حق آنست که خوردن خبث الحدید پرورده معاجین آن در سرخ کردن رنگ و دفع زردی
آن عظیم النفعست و تجربه راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکه منصل در اشربه و اغذیه محسن و حب از ایرسا و کذا آرد نخود و کذا آرد کرسنه و کذا آرد باقلا و تخم شلغم و کذا آرد
برنج و کذا آرد ترمس و حلاقی و غوشنبق یا سوسن بهم زده بر چهره و کذا غرى السمک آرد باقلا و کذا امیده گندم بسفیده بیضه ببرات و کذا نمک اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو بآب
غوره آمیخته و شرب شیر الیما شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع نخود و کذا نقوع عناب و کذا خرصرف هر روز ناشتا و کذا طبیخ ابریشم بشکر و کذا طبیخ انیسون یک محسن لون است
دیگر بیند که طلیدن برگ خربزه و گل آن بعسل مستر گذاشتن خرقه مبلول بطبیخ شیطرج بر چهره روی سرخ کند **ذکر ادویه مرکبه** که تحسین رنگ نماید ایشند که برای علاج بهق
و نمش و برای آن معمول ترمس تلخ و ترب و تخم شلغم و زرنیخ پوست قسط شیرین حب البان حسن یوسف یعنی کلملی هر یک چهار ماشه مرداسنگ دو ماشه سفیده کاشغری زراوند
مدحرج بیخ سوسن شیطرج قوه مصطکی زعفران آرد باقلا آرد جو آرد نخود ... بریان آرد برنج کندش تخم حب الرشاد سفید و مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته

بیخته قرص سازند و بکار برند ایضاً که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیر النساء بیگم تیار شده بود آرد جو آرد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس آرد نخود نشاسته آرد عدس یکی شش ماشه
مغز تخم خربزه یک تولکه کثیرا حیا باشد کوفته بیخته استعمال نمایند غمره مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم بطیخ مقشر مغز تخم خیارین خشخاش سفید زیره سفید کلنار گل سرخ گل
پوست نارنگی برگ بادنجم بادیان گندنا شتر پوست نار گل بابونه گل خطمی استخوان پوسیده صدف سوخته لعاب اسپغول لعاب بهدانه ایضاً زرد چوب برنگ کابلی الایچی زعفران
مجیطه اشنه سنبل الطیب سعد محلب بیخ کبر بسفایج بیخ نی مامیران فوفل زرنیخ بشیر سوده دیگر پوست درخت سرس مورنجان بیخ خرول بشیر سوده دیگر میاه عنصل تخم
کنجد حسن یوسف قسط مروارید انزروت اک کف دریا سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا دیگر آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شعیر آرد باقلا بارزد
برنج آرد تخم چوار آرد جو بهناس سفید تخم مرغ آب بوس شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ ایضاً جهت آثار جلدیه و تصفیه لون مفید آرد جو نه ماشه مرد اسنگ
مغسول ششماشه سرکه کهنه روغن چنبیلی هر یک دو توله روغن گل یکتوله لت کرده بر بدن بمالند **غسول** که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب صاحب تحفه است
پیسه و نشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده بآب آن روی را مکرر بشویند **اقوال مهره** شیخ سیفر باید بدانکه هر چیز که تحریک
خون و روح بسوی جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آنرا می پوشاند و بعینه انچه جلای خفیف می نماید جلد را رقیق تر میگرداند بدانکه انچه بر روی آن مرده باشد بلطف
می زداید خصوصاً اگر دران صبغ باشد و با این همه احتیاج می افتد بپوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و اشیای محرک خون بسوی جلد این فعل را چهار گونه میکنند یکی تلطیف
خون خصوصاً ترقیق **دوم** تنقیه خون **سوم** نشر خون و بسط او تحریک او بسوی خارج و تفتیح مجاری او **چهارم** تجذیب و تقسیر از داخل بسوی خارج و اشیای
محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم و شراب ریحانی ست و تناول انجیر خون رقیق منتفع بسوی جلد پیدا میکند و بدین سبب بسیار
در بدن پیدا می نماید و از ناقهین کسی که رنگ او بد گردد و اراده کند که رنگ او برنگ قدیم عود کند با انجیر خشک بسیار انتفاع یابد که این هر دو خون لطیف و حرارت غریزی را
بیفزایند و از انچه برای این مجرب ست انیست که چند روز متواتر بر ناشتا شراب و شیر بنوشند و اشیائیکه تنقیه خون این عمل کنند مثل اطریفل صغیر و بلیله مربی ست چون
بدوام استعمال نمایند و بلیله کابلی قوی تر از اطریفل ست و اشیائی که بسط خون و نشر او این فعل کنند مثل حلتیت و فلفل و سعد و قرنفل ست چون طعام افتند و مثل
زعفران با وجود آنکه زعفران خون را رنگین تر میکند و چه صادر سکنجبین و شربت آن تا یکدرم ست و مثل زوفا بگیرند زوفای خشک دو درم زعفران نیم درم و با شکر
بخورند و ایضاً هیچ محسن لون ست و بعیت بریبی از درم تا دو درم چون در سوقها خوب مخلوط کرده بنوشند تا مویث اشتعال فاحش نگردد و آن بقول مثل ترب کندنا
و پیاز ست و کرفس خاصةً و اوهان اکل دو توم نیز و از افعال و حرکات اغتیاظ و غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی ست و ایضاً سرور و طرب و مطالعه اشیای مفرحه
از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انظاف و ظرافت و نظر بطرف اصناف مبادرت از برهان در سبق و نظاره اسپ تاختن و اشیائیکه از خارج تجذیب
و نیز جلا این فعل کنند لطوخات غسولات ست مرتباً از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصةً و آرد عدس آرد برنج و مغز السمک ایرسا
ولادن و انجیر و کندر و مصطکی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرتک و سفیداب و برادهٔ عاج استخوان پوسیده و محلب و فوه الطیب نیز درین قوی ست
و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و قطعف و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آنست که چهره و رنگ را صاف و پاک میکند طلا به نشاسته و کثیرا با شیر هر روز و عصارهٔ
قنابری و زرد اب تخم و شیر با که همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اظلاف گوساله که دران مهرا کرده باشند و طبیخ تخم صدف و سفیده بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک
غسول جید باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از ان غسول سازند **غمره جید** بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یکجزو آرد نخود و کثیرا و عدس
مقشر کثیرا نشاسته هر واحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران بقدریکه رنگین کند شب طلا نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند دیگر
بگیرند بادام شیرین و کثیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و مغز السمک مساوی و مغز را در آب بمقداریکه همه را کافی باشد گداخته ادویه آمیخته طلا سازند دیگر آرد باقلا
و جو و نخود و سپیدهٔ گندم بسفیدی بیضه طلا کنند و انچه بیکه تجلیه قوی کند بلبوس پیاز و بورق و نانخواه و عسل ست و اشق و روغن بابونه و میعه سائله شدید التنقیه
و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین حمام ارز و بیخ نرگس **غمره قویه** بگیرند زردهٔ بیضه و شیر بدهند تا غلیظ گردد پس از ان یک اوقیه بگیرند و بدین ادویه بسرشند سرگین گنجشک
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده با هم آمیخته طلا نمایند **غمره دیگر** کثیرا و آبگینه شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز پنبه دانه هر واحد یک مثقال روغن بادام

طلا کنند چون هر شب بخردل سفید و زرنیخ سرخ یا زرد و شیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که احتیاط باشند زیرا که زرنیخ در بشره قرحه میکند
پس مقدار او بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این دوئیه قوی الجلا ست زیرا که در ابتدای جذام باشد و آنرا اتنکر و تشنوز و بهق نامند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کنند و ایضاً
از چیزیکه مختص بلون ست و بقوت تنقیه نماید اینست موم سفید بورق کندر گوگرد زرد مساوی بسرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسرکه و عسل استعمال نمایند
و کف بورق درین بهتر از بورق ست و ایضاً بگیرند صابون دمشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بران کندر و مصطکی و نطرون مساوی نه اوقیه اندازند و خوب بسایند
و شب استعمال کنند و ایضاً آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و لوبیا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو قرص سازند و بدانکه هر
آنچه در کلف و بهق و آثار و کدورت خون نفع کند آن درین نفع قوی تر نماید و اندکی از ان کفایت باشد نجیب الدین سمرقندی گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض صعب و سهر(?)
و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع حادث شود پس تدبیر هر واحد از ان بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جید الکیموس از لحم ماکیان و جوزه آن و تیهو و خرفان
و صید و ماهی صغار و زرده بیضه نیم برشت و قلیه بگذرویه(?) و پیاز و انگور رسیده و استعمال حمام به آب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و عقب او اندکی از شراب ریحانی بنوشند
و استعمال اطلیه جاذبه چون بسد و طلی هر بدن مثل طلا تخم خربزه و خردل و موم و مصطکی و کندر بشیر تازه کنند قمری مصفی رنگ بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا همه با آب عصفر آمیخته شب
بر رو طلا کنند و صبح با آب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس گندم بشویند قمری گوید که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود و آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب بشیر سرشته
بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند دیگر که چهره را سرخ گرداند زعفران فوة الصبغ کندش مر مکی مصطکی مساوی به آب پیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند
و صبح به آب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید وجه یا بزرد کردن آن بسبب مصلحت امور افتد و غرض از ان آنست که احوال بر غیر مشتبه گردد و طلائیکه چهره را زرد گرداند زیره
و زردآب مصفر هر دو سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و تخم آنرا ببویند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون ست طلائیکه رنگ را سیاه گرداند نوره
و مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع او دشوار گردد و هرگاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشند بشویند و مصل و یا بترشی
ترنج و یا آب زردبسرکه بکر بمالند تا بحالت اولی عود کند ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و بشیر سرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بران
اعاده طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و بسفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند
شیر و شحوم و اخباج(?) و ادهان و لبوب ست چون مغز بادام که از ان بخورند حریره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از ان حریره به نشاسته
و روغن بادام بسازند قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و در ان شکر حل کنند و در ان روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلعاب گندم سرشته
بخورند و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب
و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بنقیع لبلاب(?) یک رطل نطرون بریان ابریسم(?) سنبل الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و رنگین گرداند و از
اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و تربد(?) و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه نیمبرشت انگزد و ثوم و کرسنه و انیسون
و زعفران ست و زوفای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام به آب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند دوائیکه رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون
پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید و فنجنوش رنگ را سرخ و صاف کند
و شیخ گوید که اگر چند روز شیر با شراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضاً خوردن خاکستر طرفا با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام
در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انگشت و زیره و ناخواه و فاقه شماد(?) اکلاه(?) آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض آفتاب و باد
و تناول اغذیه غلیظ بی تعب و ترک استحمام و طلای مصفر و مسود هر دو در قول نجیب الدین گذشت طبری گوید که فساد بشره گاه عارض میشود برای انسان از دو سبب
یکی از مرض و آن دو قسم ست یا از فساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده و دوم از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه اولا احتیاج باصلاح غذا
و اصلاح احشا و صبر باید تا آنکه هضم او قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد از ان فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز سپندانه(?) و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و باد رنگ و کف دریا و گلی که در سفیدآب یافته میشود مساوی همه سابیده بشیر تازه

و اندکی عسل آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند و گاهی این همه بشیر آب آمیخته بر رو طلا می کنند و گاهی بلعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می چسپانند بعده قطع کرده بآب گرم که دران سرطانات نهری جوشانیده باشند میشویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکوره بانع النفع ست و اما تحسین لون عرائس و الوان اصحا پس بگیرند سفیداب صفر که از اسرب و رصاص قلعی میگیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالایند و روی را بآب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگردانند و ساعتی روی را پوشیده بگشایند که این رنگ چهره صبیحان بسیار نیک کند و آنچیز یکه بدان تغیر رنگ بسوی سیاهی نزد حاجت او میکنند اینست که بگیرند خبث الحدید مثل غبار سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و بران آب نیمگرم بریزند بعده روی را بدست بمالند که این تغیر او بسیاهی شبیه با الوان حبشیان گرداند و از آشیا یکه بدان رنگ را زرد میکنند اینست که بگیرند زیره کرمانی و با ربع آن زردچوب بسایند و با آرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند بعده بآبیکه دران انجیر پخته باشند بشویند که این چهره را مثل رنگ مریضان گرداند و آنچیز یکه بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گرداند اینست که بگیرند شیطرج هندی و در سرکه جوش خفیف دهند بعده خرقه در سرکه آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این شی را بسیار سرخ کند بغیر آنکه معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست ابن الیاس گوید که هرگاه زنگ شاحب بود و اراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین یا ده درم و شربت سیب ده درم بگلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم بره و گردن بزغاله بگذر تر یا پیاز و دار چینی غلیظه مولد سودا خاصه از نانخواه و کرویا و جبصل حذر کنند و غمره استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد ترمس و آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی بشیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و چون اراده سرخ کردن روی باشد تدبیر پیش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و مشی بسیار و ریاضت و تعب و خواب و زد جماع ست و افزون خوردن سیر و پیاز و کندر و قلیه و استحمام کثیر بآب گرم و دلک چهره در حمام بخرقه بدلک لین معتدل کنند و چهره را بلک مع اندکی سفیداب رزیز طلا نمایند گیلانی گوید که این غمره چهره را سفید گرداند و مقشر چهره است تخم خربزه آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری کتیرا هر واحد دو جزو ترمس مقشر جزو همه را باریک سائیده بشب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند دیگر که جلا دهد بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده بجای شعیر و بشب طلا نمایند و صبح بآب سبوس بشویند و دیگر بگیرند آرد عدس و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر هر واحد یکجزو و کتیرا نیم جزو بورق صناعت ربع جزو همه را باریک سوده بشیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و یک شبانه روز بدارند بعده بآبیکه دران سبوس و سفید جو جوشانیده باشند بشویند و دو سه بار اعاده آن کنند تا آنکه روی سفید گردد و دیگر که بهتر ست اشنان عربی با تخم تره تیزه و خشک کرده سائیده یک جزو و پوست عاقرقرحا بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را باریک سائیده بآب سرشته بر چهره طلا کنند و تضمید ببرگ کرنب یا ترب یا پودینه تر قوی تر از انست و کسی که اراده تحمیر وجه کند ادمان خوردن شراب ریحانی شیرین کند و اکل ثوم و بصل و استحمام بآب گرم بسیار کند و چهره را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چهره خود گلگونه مرتب از آک خوب ساخته باندک سفیداب رزیز طلا نمایند سرشادی گوید که در فساد لون از مجربات خبث الحدید بر این صفت ست بگیرند خبث الحدید یکمن که در ویرانه یافته میشود و در آتش سرخ کنند و در بول ماده گاو نازائیده هفت بار سرد نمایند بعده کوبیده بتر سیله هفت مرتبه بعد از ان اقراص ساخته در ظرف گلی نهند و بران برگ درخت پیپل بپوشند و زیر و بالای او پاچک دشتی نهاده آتش دهند تا آنکه اقراص بسوزند و در آب لیمو هفت بار یا سه بار که هفت بار بهتر چنین در آبکامه سرکه کنند بعده در آب گهیکوار اقراص ساخته بدستور سابق بسوزند بعد از ان در شیر آکه تر کنند و بدان بطوخ سازند و در ظرفی که در گل حکمت نمایند و در آتش پاچک دشتی بسوزند و بعد سرد شدن بر آورده باریک سوده بردارند و بقدر یکماشه بروغن گاو لت کرده بخورند این مجرب جید ست و چیزیکه از عقاقیر بر تن مالیده ...

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ میفرماید لازم ست که بسفیدی بیضه یا بآب صمغ یا بموم روغن طلا کنند و یا بگیرند نان میده و در آب ترکرده صاف نموده همچنین آن سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند مجوسی گوید این غمره در سفر برای حفظ جلد از گرمی و سردی نافع ست کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک کرده لعاب بهدانه مساوی بسفیده بیضه آمیخته خشک کنند بعده سوده بشیر تخم خرفه سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و ایضا کعک در آب تر کرده بر رو طلا کنند و این غمره با وجود منفعت مذکوره چهره را سفید نیز کند آرد نخود و نشاسته کتیرا سفیدی بیضه بروغن گل یا بشحم یا البان آمیخته بشب طلا کنند و صبح بشویند بعده طلا نمایند جرجانی گوید که سمید پاکیزه در آب صمغ حل کنند و با سپیده بیضه مرغ طلا کنند حکیم صادق علیخان مینویسند هر که در سفر باشد ضرور ست که رنگ روی آن متغیر شود بباید که چیزی لزج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نمایند تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشکه در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و بالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته که از آب بشویند نیز ... سفیدی بیضه ... تا در تن کیسه داخل میکنند بسیار مفید میشود

شقاق جلد و اطراف وجه

یعنی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا و روی سبب جمیع شقوق یبوست جلد ست و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا باد منشف نداوت یا سرمای
مکثف مجمد عضو یا آب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زاجیه و مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده حاده حریفه مجففه و اکثر حدوث شقوق دست که بسا
افتد که از فراوانی اعمال حاره محلله یا کثیفه کند بواسطه کثرت تحلیل رقیق ماده و بقول شیخ شقوق پای گاهی بسبب ابخره ردیه و گاهی بسبب نتن ست و تشنف افتد و بالجمله گاهی
بدان انتفاع گردد بسبب چیزی که از ان متحلل شود و بقول گیلانی حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود و صاحب کامل گوید که حدوث
شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین و عقب از مره سودا و از سوء مزاج یابس بود که برین مواضع غالب آید و طبری گوید شقاقی که در عقب و دست حادث شود طبیب را لازم ست
که از ان تهاون نماید چه اگر آن بزرگ شود مزمن گردد و از حرکت منع کند و سبب میل آن یبس جلد و تشنف اوست حتی که عضو منضغط سازد و بپیش شق گردد و اکثر در سرما
حادث شود و اما کسی که دست و پای و روی او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد آن بسبب حدت خون بران و غلبه یبس آن بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را
در نزدیکی اوقات حیض و در افتادن آنها از ایام مقرره حیض بنا بر توجه فضلات با عالی و از یبوست مزاج هم میباشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنانچه بعد آتشک بیشتر بود
و چون کهنه گردد احداث جذام می نماید و این نوع عسر العلاج میباشد و راقم بعضی از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان بسبب کثرت ورم و شدت
تمدد جلد شقاق عارض شده و از ان آب جاری گردیده و این علامت ردی ست **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلیین جلد بقیروطیات و ادهان مرطبه و شحوم نمایند و هرچه برای حفظ
جلد از آفتاب مسطور شده همه اینجا فایده میکند و آنچه از اسباب داخلی بود به تبدیل مزاج و ترطیب کنند و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دادن و شیر بز همراه خاکشی و ترنجبین
افزودن معمول ست و اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه بفصد و مسهل سودا از هلیلجات وغیره کرده ماء الجبن بدهند بعد ازان ترطیب بدن بنوشیدن شیر و خوردن
روغنها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا یکهفته متواتر استحمام فرمایند و فصد صافن یا باسلیق یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه
در احتباس حیض ذکر یافته بکار برند که بجهت گشادن حیض خود بخود در زوال می پذیرد و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا با یک ساییده با هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه طلا کنند نافع بود
و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با ذکی مرداسنگ آمیخته نیز فایده میکند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار
و جوز السرو بکوبند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و روغنهای رطب و سپیده بیضه و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد
و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده با دهان و شحوم سرشته نفع میکند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع شقاق گل شقایق النعمان را با زیت در شیشه کرده سر او
بند نموده چهل روز در آفتاب بماند شقاق عارض از سردی و حکه تابع آنرا مجرب سویدی ست و کذا ضماد علک البطم مخلوط با زیت خوشبو و کذا زفت با زیت گداخته و کذا
چربی بز یا ده گداخته بیگرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیله چراغ نهادن مجرب ست **وضماد** سرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود و صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا شقاق
با آب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن حلبه ده درم موم دو درم و کذا لعاب حلبه بروغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا راتینج و روغن کتان و کذا عفص بیان سیسل
و کذا حب المحلب و کذا روغن سفرجل بموم و کذا روغن بادام یا روغن گل سپند روش کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد در روغن
کتان پخته تا مهرا شود و صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک و پوست انار و عدس با پوست او و عسل پخته و کذا زعفران و مرد و ساق کندر و کذا صدف سوخته
بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا بروغن گاو مخلوط کرده که مجرب ست و کذا آب برگ انگور تازه و شیر و عسل با هم پخته و کذا مصطکی در زیت گداخته و کذا صبر سوخته با زیت آمیخته
و کذا پیه ماکیان بعد شستن شقاق بآب گرم و کذا مردار سنگ سوده بقیروطی زیت و موم آمیخته **و فطول** عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلغم و کذا طبیخ
کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از برد ست **دیگر** برای شقاقی که بسبب باد در دست و پا افتد صابون لاهوری بآب ساییده شب
وقت خواب شقاق پر کنند و صبح بآب گرم بشویند عمل یکشب کفایت میکند **دیگر** برای شقاقیکه بعد از مرض آتشک در دست و پا بهم رسد فلفل سیاه نیم پاو شب در آب گرم
تر کرده نگاه دارند صبح جوشانیده دست و پا در ان نگاه دارند تا دو ساعت و عمل چند روز بالکل زائل شود **دیگر** حرام مغز بز یا روغن کنجد تازه برای شقاق عجیب ست
و کذا شحم بط و موم در روغن کنجد مجرب **دیگر** برای شقاق دست و پا جوب آتشک گرم طبیخ قسط اطراف ساعت بدارند پس روغن نهند و بمالند و بجامه بپوشند اغلب که حاجت بتکرار نیفتد

[illegible]

تا آنکه روغن سبز گردد بعده این روغن با سر آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد را زائل کند و لازم ست که صاحب این مرض از هوای تقشفت و استحمام آب و نمک بارد باشد یا حار حذر نماید الحیض او گویند که تقشر جلد که او داء الحیه در جمیع بدن ست قریب بتقشف جلد ست و سبب فاعل هر دو قریب بیکدیگر ست غیر آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و آن خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آنرا عفونت حریف بسازد و یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدید الحرارت بسبب احتراق خلط بود و هر سبب که از این اسباب باشد علاج و احد ست و تغییر در آن اندک بود و متن معالجه این دو آنکه مقابله این اسباب کنند جمیع میکنم پس می باید که فصد مریض از هر دو دست و کنند اگر قوت و اطاعت کند میان هر دو فصد فاصله کمتر از یک هفته دهند و بعد فصد تنقیه باین مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره تمر هندی از هر یک ... و تخم پاک کرده پوست هلیله زرد هر واحد بست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد در بغدادی یک کف برگ عنب الثعلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد دو درم سویز منقی پانزده درم همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بالای آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا اسفیدباج مرتبه لحم گردن بزغاله و مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از فرود آمدن تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت ببینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد ماء الجبن مصنوع با افسنتین و هلیله زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام شرب ماء الجبن زیرباج مرتب با پیچه بزغاله و لحم بچه مرغ باشد و این ماء الجبن مذکور هفت روز بیاشامند مگر آنکه اسهال بر آن اسراف نماید که در انصورت این ماء از آن قطع کنند و سکنجبین سفرجلی بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را قرع یا امعای او را لذع کند آنرا بروغن گل و تخم بارتنگ یا انبهار اتنها بدهند حتی که شرب او تا بست روز تمام شود بعده قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شربت انشعیر بجلاب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش بموم روغن کنند که این چیزی را که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت انبها مائل کردن خلط بسطح بدن با روح آنست هر گاه حاد باشد و امر بدخول حمام در هر سه روز یکبار کنند و بدن او را بعد پس سپیده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا آب سپیده کوفته افشرده بمالند پس این مرض باین تدبیر بی شک زائل شود و واجب ست که عنایت طبیب او از طعمه غلیظ و حریف و حاد اتم باشد و بعضی او ائل فکر کرده اند که اغتذا بآرد گندم و باقلای مقشر بسیار طبیخ داده بروغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند و این حال اینا سوگر مید کورد تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بآب گرم حل کرده بنوشند و غذا از مزوره ماش مغز بادام و نخود و سازند و تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هر گاه نضج تام در قاروره پدید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفایج تربد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه و عناب و سپستان هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان فربه غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بط و ماکیان و نیز موم سفید و از آن قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب این از اغذیه غلیظه و سودای و محرق اخلاط حذر کند و امر این مرض مهمل نگذارند چه گاهی مودی بجذام میگردد و بعضی گویند که علاج تقشر جلد و تحفظ آن باصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را افتد که دوام ماکولات رویه نماید و کسی که اکثر حرکت بدن او کثرت نماید و کسی که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید دوام ماشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیدباج چوزه مرغ دهند و بعد از آن اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را انفع میکند مرداسنگ قرمس نیم سوخته آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه را کوفته بیخته بروغن گل طلا سازند و بعد طلا مریض را بدخول حمام امر کنند پس اگر نفاخات حادث شد تحفظ عملو بماییت باشند و نیم کافند و زرد آب بیرون آرند و بعد ... مرداسنگ بگل رخام و اقلیمیای نقره مرهم بروغن گل نموده تا نفخت گردد

چهاجن وابرس

خشونتی ست سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا و سر جلد و بیرون تنقل گو یا متقشر شود و گاهی در تمام بدن نیز حادث گردد و اکثر بعد زوال مرض آتشک بالا از خورد این کیفیات افتد بسبب ماده محترقه ست علاج هر چند از قبیل تنقیه و بعض آتشک مذکور شد حاجت بکار نبرند و صابون عراقی را بگلاب سا بیده طلا نمایند و بعد یکدو ساعت

ریسمان واقع شود مفید بود و اگر بسبب عرق حاد پوست کنج ران و اطراف خصیه و حالب خراشیده شود باید که گیلا و خاکستر برگ حنا در روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکهٔ سرب
و سفیدهٔ ارزیز و مرداسنگ را در روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مرهم که کندر و دم الاخوین و مرداسنگ و ابرسوده پاشیدن نیز مفید است **اقوال اطبا** سویدی گوید که غوره و پوست نی فارسی
سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریهٔ خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ادیم سوخته و ضماد خاکستر کاغذ و کذا سپیدهٔ باکیان و پیاز سوده و کذا آب انار خام و آب عنب الثعلب و اهد برای سحج وزرده
نافع است **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و آنچه از سواری اسپ حادث شود قریب یکدیگر است باید که تنقیهٔ صاحب او از فصد کنند بعد از آنکه موضع را بپارچه
در آب سرد تر کرده سرد نمایند پس هرگاه حرقت و رشح نزد ساکن شود علاج بقیه باین وجه کنند یکبیزند مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو زرد چوب نیم جزو بعده موم و روغن گل گداخته
از آتش فرود آورده ادویهٔ خشک سوده آمیخته حل سازند و بران اندک اندک بول اطفال ریزند و بر موضع استعمال نمایند که این حسن تاثیر مجرب است و بعضی اطبا سفیدهٔ بیضه عوض
بول طفل می آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است غیر آنکه مدت صحت طول می‌کشد و از آنچه بر سحج طلا می‌نمایند این مرهم است یکبیزند زردهٔ سه بیضه و دو یک اندک آب قدری
روغن گل اندوخته این زردهٔ بیضه بران ریزند و دائم حرکت دهند و آن بر آتش باشد حتی که منقطع شود و بعده از آن برآرند و بارادن کنند و بران اندک سرکه و اندک روغن گل اندازند و حل
کنند بعد از آن طلا کرده قدری بران بپوشند و بدان بچسپانند و این نشستهٔ چرک و قطع صدید او مجرب است **و اما نفاخات** را باید که بسر سوزن بشگافند و جلد او بران گذارند و یکبیزند
حب المحلب مقشر و با یک سوده مغز نان خشکار یا جواری باوی بکوبند و بران موضع بکشایند و روز دیگر بندند که نشست او کنند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حب المحلب گاهی منفعت کنند
و بران می نهند و هرگاه موضع گرم شود لابد است از تنقیه بفصد و تبرید موضع بعده استعمال چیزی که ذکر کردیم ملاک امر سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم است تا آنکه
وجع زائل شود و زرداب منقطع گردد و پس آب سرد و هرگاه خشکریشه گردد آب نیم گرم بود و استعمال این بقایای وجع آنرا زائل کند و حرقت حادث دران سرد و بعضی اطبا قطع جلد
نفاخه میکنند و علاج موضع بدانچه مذکور شد می نمایند و این بسیار ارباب نفاخات موزه را اولا بفصد امر میکرد و بعده طلا بزهرهٔ گاو مع گل ارمنی بر موضع می نمود و با این آزموده ایم
مولم بالم شدید یا قلیل الاثر محمود میکند و آنچه در علاج این از پیرزنان اخذ کرده ایم اینست که یکبیزند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دام و بران روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا شکل
مرهم گردد و پس موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست خشتک گرفته میگیرند و آنرا باریک سابیده با چندان سفیده که ارزیز می آمیزند بعده با اندک سرکه جوش میدهند تا سرکه برود پس گرم
بران اندک روغن گل چکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا می نمایند و اثر محمود میکند و اگر سحج اندک کلا شده دران سرد کردن موضع مجرب باشد تا آنکه حرقت تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از
استعمال مرهم سائر ادویه بود **و اما مشققه** که آن سحج حادث از سواری اسپ است و وجع او متعلق بود باید که فصد صاحب او کنند و از استعمال آب دران منع نمایند که از ان خوف درد و طول مدت او
و ازبان او بود و علاج آنچه در سحج جلد ذکر کردیم دوای او نیست و عرب این استعمال میکنند موی چارپا سوخته مجرب و جمیع کسانی که ایشان را سحج جلد بهم رسد و آن عضو طریا بود یا مشققه از فصد
ایشان و قطع ادویهٔ حاره و نوشانیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات چاره نیست و درین همه نزد قرب صحت خارش ظاهر میشود و از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفا دست جالینوس
ذکر کرده که خارش موضع الم در ابتدای مرض دلالت میکند بر تزاید مرض و عظم او و در اواخر مرض دلالت بر زوال و ختم یابد و گفته که این عام در جراحات و اورام منتقبه است **و اما جرب** یعنی کشیدن
رسن شدید تا که از ان جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلا و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که بزیادت خشکریشه بهم رسد بکایت عظیم گردد علاج اینست که بآب اسپغول بمالند و بران
اندک روغن بنفشه و قلیلی کافور اندازند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم سرد کرده بران موضع بدارند تا آنکه پوست او جدا گردد بعد از آن بمرهمی که در حرق النار بیاید علاج کنند و از سبیل
این علت است بدالاکه اثر باقی ماند و قطع در ازالهٔ او نباید داشت سیما اگر جلد محترق گردد و آن هر روز ایام زائل شود و اگر این بطرف عضله و عصب باشد از آب سرد محفوظ دارند سیما باشد یا گرم یا وضع
و جمیع بدن با روغن ... ارند و اگر در بدن امتلا باشد از فصد باک نیست اگر از ان مانعی نباشد **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر جلد محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاقی نمایند که در باب جراحات
گفته آید و لازم است که حتی الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بران خیوط ساز نهند و اگر چه مراتب باشد که در آخر ملتصق شود پس اگر بچسپد مرهم ملحمه قویه بچسپانند و اما بر کشود بهتر اینست
که بران مرهم ابیض بسط استعمال کنند مگر آنکه ممکن نبود زیرا که تخفیف و با ادویهٔ معونت هوا بهتر است و اما سحج خفیف پس ادویهٔ جیده برای سحج مفرد و خصوصا سحج موزه را اینست که یکبیزند شش و جمیعا
ریهٔ حمل و بران بچسپانند که از ان به شود و اگر ورم باشد جلد کهنه سوخته با روغن گل و زنج سرخ آنرا نفع دهد و کدو سوخته بسیار عجیب و موثوق به است و نافع است در سحج موزه ... ادویهٔ
ملحمه مرهم آنست که دران قبض خفیف باشد مثل اقاقیا و مازو خصوصا سوخته و چون آنرا با سحج خفیفه بکار آرند کفایت کند و ایضا گاهی مرهم ابیض کفایت باشد و از ادویهٔ قویه
که یکبیزند سفیداب اشق و روغن گل و روغن موم و روغن بید انجیر و روغن سوسن و اشق را در آب شراب حل کنند و از ان مرهم سازند و گاهی مرداسنگ تنها بشراب کفایت کند

خشک کند چنانکه مانع ورم است و از نطولات خصوصاً چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب عدس مطبوخ کرسنه و عدس و آب تخم نیم گرم سخت تضمید بدرد و خشک کند باشد فرش اما اگر جلد متهیای تقشر
محتاج منع ورم باشد بیچ بلکه در آن تخفیف و تفتیح قوی بود و درین امر شوا تقریباً باشد ابو منصور در باب سحج و تقشر مینویسد که هرگاه موضعی از بدن سحج شده باید که مبادرت هنگام تقشیر سحج نماید
و بران آب سرد مقدار کثیر بریزند تا آنکه گرمی او ساکن شود و تکثیف نماید و اگر ممکن نبود بران خرقهٔ کتان در گلاب تر کرده سرد نموده اندازند و هرگاه نیم گرم شود اعاده او کنند و چون گرمی
و حدت تسکین یابد مرداسنگ با گلاب سوده بران طلا کنند و اگر حکه و وجع و حرقت باشد علاج بمرهم سفید انجا بینند و اما انفطاحات حادث از ضغطهٔ موزه را بشکافند پس گلاب بران ریزند بعده
بجهند و اقاقیا یا گل ارمنی یا مازو در آب سوده طلا کنند و یا گلنار با یک سوده بپاشند و اما برعقر خفت اقاقیا بسر که سوده طلا نمایند و بشتش بزیاحین ضماد کنند و بعد سکون سوزش
خاکستر حریم زیر پاپوش کهنه بعد چرب کردن موضع بروغن گل بپاشند و بر بندند ابن الیاس گوید که اگر از سحج جلد چیزی عظیم با خارش و درد حادث شود علاجش فصد باسلیق
و اخراج خون بقدر قوت و سن و فصل است و بعد سکون درد و خارش پارچه مبلول بگلاب سرد کرده بران نهند و یا مرهم مرداسنگ معمول با سفیده از زیر یا مرهم مرتب از زرد چوب
و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل بسفیده بیضه بران گذارند و بر سحج حادث از مدحل خاصتاً از لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و روغن گل و روغن بنفشه با ندک
کافور قیروطی ساخته طلا کنند و گاهی سحج و تشقق در کنج برانچ است متصل بضیقی الاصابع لذاع حادث شود پس حجامت غناب عدد و بنفشه و شکر سفید دو درم
بنوشند و غذا شوربا ماش خورند بعد از ان تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و اغذیه و ادویهٔ حاره و حریفه حذر کنند بعده بر بدن روغن حنا مالیده
خاکستر حنا پاشند و یا بگیرند برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ مساوی و کوفته بیخته بران پاشند جرجانی گوید که موضع خراش ابریشم کهنه کنند تا سفیدی بود ابدان سپیدی
و سحج بران بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سوده مفید بود و بشش الکباب کنند و بران موضع نهند و رم و درد را ببرد و درست گرداند

امراض شعر یعنی بیماریهائیکه تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا ابریه نیز گویند و بعضی اطبا قشون نامند که یعنی او در سریانی سبوس است و آن برای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سببش یا رداءت مزاج سر
یا فساد مزاج همه بدن بسبب غلبهٔ اخلاط بلغمیه یا الحیه یا سوداویه محترقه و یا بسبب بخارات ردیه تفصیه بسوی سر از ین اخلاط و شیخ میفرماید که حزاز یعنی سبوسه که در سر پیدا میشود قسمی
از تقشر خفیف است که سر را عارض گردد بسبب فسادی که در مزاج او عارض شود و تاثیر خاص سطح اعلی از جلد ور دی تر او آنست که نوبت و تقرح کردن و تفاسد نمودن منافذ
رسد و از ماده حاده بورقیه یا خون سوداوی میباشد و گاهی بسبب مزاج سر بود که انچه بدان رسد فاسد گردد و گاهی صرف یبوست عارض شود مانع آنرا پیدا کند و سائر مزاج بدن جید بود
و گاهی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد و انطاکی گوید که اطلاق اسم حزاز برقوبا کرده میشود و الا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آنست که مخصوص بسر باشد و قوبا بر غیر آن و از فساد اخلاط
زیر جلد سر حادث میشود پس اگر همه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود و الا بشرکت باشد و سبب مادی او خلطیست که کیفیت او فاسد گردد و کسی که تخصیص او به بلغم و سودا نموده
آن تحکم است و ثوران او مثل بخار میکند مثل خردل رومی الکیفیت و اگرچه رطب باشد مثل هندوانه و غلیظ مثل باقلا و هر قدید و حریف و سبب فاعلی حرارت محرقه است و صورت نوعیه
خشنه تر یا غیر تر و غایت او انسلاخ جلد و فساد و منابت شعر علامتش اینست که اگر جلد باشد پس اگر تر یا فراط بود مرکب باشد و الا اگر غلیظ مائل به سفیدی بود از بلغم باشد و یا مائل
بسرخی بود و لیس مخص باشد و الا بالعکس و قول جالینوس که حزاز حادث از صفرا رطوبات رقیق متشر میشود ظاهر است مراد او صفرای ممزوج ببعض رطوبات باشد و اگر جسمی بود حاق
امر آنست که این مرض قطعی الدلالت بالوان چیزیکه از ان خارج شود بر ماده او بود و شیخ گوید که استدلال بر غلبه بلغم از سفیدی رنگ حزاز و جلد سر و بر غلبه خون سرخ یا صفرای محترق
بسیاهی یا شقرت یا غبرت رنگ توان کرد و سبق مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجبه نماید و طبری گوید که این علت را نخاله گویند و این از بخارات رطوبت متکرجه عفنه قبیقه
میشود و این سطح انواع در امراض جلد سر است جالینوس ذکر کرده که این مرض همه بدن را عارض میشود الا اکثر عروض آن در سر و حاجبین باشد و اکثر این علت کسی را حادث میشود
که در معده او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشایخ عارض شود علاج اگر اندک بود سر را از ادویهٔ جالیه مثل آب چقندر آرد نخود و خطمی بشو
کنند یا سر که آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا مغز خربزه و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس
روغن بمالند و اگر بسیار و مزمن بود اول مسهل بلغم و سودا دهند بعد از ان ادویهٔ جالیه در سر اندازند و تدهین تعاهد حمام کنند و با ادویهٔ قوی الجلا مثل آرد نخود و بورق و حلبه سفید
و خردل و مویزج به سر که آمیخته بشویند و بار دیگر بچیزی از لزوجات مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و مانند آن طلا کنند و اگر زهره گاو یکدرم بوره ارمنی دو درم آب چقندر

چہل درم با عسل آمیختہ طلا نمایند نافع بود و ایضاً زہرہ گاو بروغن سرشف آمیختہ مالیدن و کذا پیاز دشتی سائیدہ در شہد آمیختہ و ہمچنین بھنگرہ آملہ پوست ہلیلہ چرک آہن تخم نیل پتکری مساوی
در سرکہ سودہ و ایضاً نمک باریک سودہ بروغن گل آمیختہ مالیدن نافع سبوسۂ جلد در سر ست و اگر آب لیمو و شکر یکجا کردہ بر سر مالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و این دو برای
حکیم علوی خان ست آرد نخود چہل درم حلبہ بورق نان سبوس گندم زجاج سفید سودہ ہر یک ہشت درم گل خطمی شش درم کوفتہ در سرکۂ خمر کہ ممزوج بآب باشد سرشتہ بر سر مالند و از روغن گل
ممزوج بسرکۂ خمر چرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید کہ ضماد عصارۂ شجرۂ ابی مالک تا نیم جز در ستوات مجرب من ست و کذا موم را بر آتش اندک گرم کردہ بدان حزاز را کبس نمایند و ہر گاہ
موم سرد شود باز گرم کنند و اعادۂ کبس او نمایند و این فعل تا سی و پنج مرتبہ کنند تا آنکہ حزاز از پوستی کہ بالای اوست پاک گردد و بعدہ شخصی روزہ دار موم را بخاید و بر حزاز ضماد کند
و ہمچنین تا بست روز متصل عمل آرند بالخاصیت آنرا نافع و مجرب من ست و ایضاً ضماد شاہترہ تر یا خشک و غسل سر بطبیخ آن مجرب و کذا پیاز عنصل در زیت بجوشانند کہ قریب بسوختن
رسد پس پیاز دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزودہ قیروطی سازند برای حزاز مجربات ست و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرمکی بآب چقندر و کذا خاکستر سیاہ شان
و کذا حب الآس بآب چقندر پختہ و کذا پیاز لیمون بسرکہ و کذا زجاج سوختہ بروغن زنبق و کذا اشق بسرکۂ عنصل حل کردہ و تنکار آمیختہ بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل
و کذا اجزای اکال آن زود فراست بروغن گل آمیختہ و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر بسرکہ و کذا اسپیدرو و قند و مومی و کندر و کذا افوۂ الصبغ بسرکہ و کذا عصارۂ کرنب و کذا سرگین فاختہ بآب ترب
سرشتہ چند مرتبہ کہ مجرب ست و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین [illegible] بروغن سرکہ و زیت خوشبو با ہم پختہ و کذا آب زہرہ گاو و آب گندنا و نطرون و کذا شونیز بسرکہ و کذا ریوند بسرکہ و کذا
کتان و کذا حنا بسرکہ سرشتہ تا بست مرتبہ و کذا خربق سفید و آرد نخود بسرکہ و کذا اشنہ و زرفت باریک سودہ بآب حل کردہ و اکل و ضماد حلبہ و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم
و کذا جوز بوا و کذا حب الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون و کذا طبیخ نخود سرخ و کذا آب زرفتی و شراب و کذا طبیخ قنطوریون دقیق بدفعات ہر واحد نافع حزاز **ابو سہل** گوید
کہ در حزاز سر باید کہ تنقیۂ بدن کنند بدوای مسہل اگر بدن ممتلی باشد بعدہ طلاہا استعمال نمایند و سر را بشویند و یا بآب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبہ و سفیداب
و مغز خربزہ ہر واحد ازین با قدری نمک اندک سرکہ استعمال کنند و قوی تر ازین زہرۂ گاو و شحم حنظل و بورق ست **بو علی سینا** نوشتہ کہ نوعی از حزاز خفیف بود و آنرا علاج خفیف
کفایت کند و طلای سر بروغن گل و بنفشہ و بلعابات آنرا زائل نماید و نوعی از آن آنست کہ شدید تر ازین بود و محتاج بدوائی باشد کہ دران جلا و تحلیل قوی بود و پس عقب آن ادویۂ
مرطب معتدل بکار برند و نوعی از آن بسیار ردی ست بتقرح مودی گردد و در علاج این واجب ست کہ تنقیۂ بدن بفصد و اسہال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود مادہ بسوی
سر امتلای بدن بود بعدہ علاج حزاز کنند و ہر گاہ بدوای جالی علاج کردہ شود عقب آن روغنہا بمالند **ادویۂ حزاز** کہ ملایم اند بی سوزش بسیار اند حزاز جدید و خفیف را کفایت کنند
غسل سر بآب چقندر و بآب حلبہ و تخم خربزہ و بآرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی مطبوخ در زیت و بلعاب بہدانہ و خطمی و کتیرا و ابنل خوزی و قیمولیا و خصوصاً بآب چقندر بعد ازانکہ
یک ساعت بر سر گذارند و تمر ہندی و کرفس و آب آن و طبیخ آزاد درخت و برگ شفتالو و برگ کنجد و این ہر دو گاہی حزاز قوی را باطل کنند با وجود لطافت خود و ہمچنین عصارۂ
این ہر دو و بادام مقشر بسرکہ و آرد حلبہ بسرکہ و یا بگیرند آرد نخود و برگ کنجد سودہ بآب چقندر و اندک سرکہ و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفتہ و بسرکہ سرشتہ طلا کنند و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند
برگ نازک توت و مثل غبار سودہ و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت پروردہ و یا کندر در شراب حل کردہ بزیت آمیختہ و تکرار این تا دو ہفتہ کنند و از ادویۂ لطیفہ عمل غسل سر بآب برگ
بید ترست کہ این جید نافع مجرب سلیم ست و لازم ست کہ سر را بہر کدام ازینہا کہ باشد بشویند بعدہ در شب مثل روغن گل و بنفشہ بمالند **ادویۂ حزاز** کہ قوی ترست با غسولات بورق
و کبریت و زہرۂ گاو و یا شحم حنظل یا دردی شراب با خردل و مویزج یا آبگینۂ سوختہ یا خربق یا صمغ سداب مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و زہرۂ گاو و سرشتہ استعمال کنند
و تا دو ساعت بگذارند یا حب اللبان و آرد باقلا مساوی بآب پختہ سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک اوقیہ بورق چہار درم ہمہ را جمع کردہ سر را بدان لطوخ
سازند و بآب چقندر و آرد نخود بشویند بعدہ روغن آس استعمال کنند و گاہی طلای سر سرگین گاو کردہ میشود و بسیار نفع میکند کبریت راحت دہند و کبریت طلا نمایند و غسل و بول
شتر خصوصاً اعرابی شدید النفع ست و آبگینہ سودہ در باب حزاز ردی قوی ست و ہمچنین [illegible] کہ دران قلقطار و مویزج افتد و یا بگیرند مغز بورق و قلقند مساوی بدان طلای
سر بعد حلق نمایند و گاہی ہر دو بزیت جمع کردہ میشود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادان در روغن مصطکی گداختہ
آمیزند و بر سر نہند و گاہی دران خربق و اکل کردہ میشود و اینکہ بعضی متاخرین علاجہای آن کردہ اند و در تجربہ جید یافتہ شد بگیرند زوفای رطب نیم خربزہ بطیخ و روغن [illegible]
صمغ سداب بیخ خربزہ [illegible] خردل سر را بآب گرم و صابون بشویند بعدہ [illegible] تا سہ روز ہر روز بدان طلا کنند بعد ازان بشویند **صاحب کامل**

تقویت و منع باشد تا سر ماده خبیثه قبول نکند و واجب نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده را از ورود بسوی موضع بعد از نفوذ در مسام او منع نماید و باید که دران قوت
جذب اجزای خون نیک و بخار علک و از بدن باشد بعد تحلیل او برای فاسد که دران است تا که جامع تحلیل و نفی فاسد و جذب برای جدید باشد و این بعد تنقیه باید و هرگاه استعمال این ادویه
کنند واجب است که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بتضعیف کردن آن بامتزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد و رقیق بود مقدار
او افزایند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او را بتقلیل مقدار او یا بامتزاج چیزی که آنرا اصلاح دهد و تضعیف کند کم نمایند و جهد کنند تا بتقریح و تقویح نه انجامد و قصد ضماد را بدان که مزاج
یاسمن یا جنس آنها این باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب مضعف و اگر بتوریم و تقریح انجامد تدارک آن بشحوم نمایند و بران مثل بیه بط
و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هرگاه تسکین نماید اعاده دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال او فترت کنند و همواره همچنین بعمل آرند تا آنکه
ماده فاسد تحلیل شود و ماده جدید منجذب گردد و علامت تاثیر دوا دران آنست که جلد سرخ گردد و بدلک ملایم تر و کمتر عدد و از دلکی که بدان قبل استعمال دوا سرخ میشد پس اگر حال
متغیر نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی است و اگر آن بمالش با پارچه سرخ نگردد و ازان شدید تر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود بعده آنرا بمثل پارچه بمالند پس اگر سرخ نشود
از شرط موضع چاره نباشد و مثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیه جلد از ماده داء الثعلب می افتد چسپانیدن زلو و حجامت و خلانیدن سوزن بسیار است و ایضا آبله
انداختن با دویه حاده که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله افتد آنرا بشگافند و صدا کنند تا مواد ازان برآید و از چیزهایکه اعانت میکند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که دران پشم بود
دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در هر دو سه روز باستره موی تراشند و هرگاه موی برید حلق آن کنند و واجب است که قبل استعمال اطلیه موی سر تراشند و دلک
نمایند چنانچه گفتیم بخرقه خشن یا مثل پارچه و پوست ترب تا آنکه سرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و مسام بکشاید و گاهی حمام نائب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق
سازند تا در بیخ مو برسد **و اما استفراغات** پس صفراوی الطبیع را بهلیله مقوی از خربق و افتیمون مستفرغ سازند و حب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضا ایارج شحم حنظل نیکوست
خصوصا در بلغمی و اگر دران سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بران [illegible] کنند و ایارج روفس و لوغاذیا [illegible] خصوصا برای سودا [illegible]
باشد که باستفراغ تنها صحت یابد و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر اراده تخفیف اثر ازان باشد ایارج مرکب [illegible] بار [illegible] آن بخورانند و اگر یک استفراغ
فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هرگاه جلد سر سرخ و عروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند و بعد فصد کلی اگر رائی اجب کند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی
و صدغین کشایند و اگر برای آن نباشد چیزی ازان بعمل نیارند و اما غراغر و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده **و اما ادویه موضعیه** قوی تر آنها
فرفیون است که بران زیاده از سه سال نگذشته باشد تدبیر آن بحسب تدبیری که در قاعده اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او ثافسیا است و این بسیار عجیب بالغ النفع است
بعده حرف و خردل و رماد ذراریح برفت رطب سرشته و یا مویزج بروغن غار سرشته و بشیرم آبله افگنند و بشگافند تا آنچه تحت او باشد سائل شود و چون پوست
مواد زیر او برآید و کمی بر عضو اندک مدت نهند و در داء الثعلب [illegible] بسوی آن احتیاج میشود و بعد ازینها کوکرد و هر دو خربق و تخم حجیر و کف بورق هر یک قسم زبد البحر
و پوست بیخ [illegible] سوخته و پشک موش و پشک گوسفند سوخته و مرودار قلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق و مامیران و قطران است و گاهی دربن هر دو [illegible]
افتد بعد ازان مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکه فائق سوده و خرنوب نبطی زاده بجای این مرض است و افضل روغنهای مستعمله دربن روغن غار و روغن بلسان [illegible]
و افضل ادویه شحمیه قطران پس [illegible] است و فضل شحم [illegible] خصوصا آنچه کهنه باشد لطوخ جید تخم دل و قطران لطوخ کنند **لطوخ قوی** فرفیون ثافسیا روغن غار
هر واحد دو مثقال کوگرد و نانخواه و خربق سفید یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی بقدر کفایت بسازند **و ایضا** بورق افریقی دو جزو نوشادر یک جزو [illegible]
در سرکه کهنه سوده طلای رقیق کنند بعد دلک و بعد ساعت اعاده نمایند و نشف کرده باشند و سه روز بر [illegible] نمایند پس اگر آبله کند تدارک آن بدانچه معلوم شده باید کرد **و ایضا**
ذراریح و خردل در روغن [illegible] بپزند حتی که مثل غالیه گردد و بر آن موضع آبله افگنند برای مرض قوی و کسر قوت او با امتزاج برای مرض ضعیف کنند و آنچه یکی از [illegible] ضعیف تر و آن
عجیب النفع است که بگیرند سرکه کهنه و مثل آن روغن گل خالص و [illegible] کرده بجوشانند بعده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند و ایضا مالیدن بغالیه که دران
اندکی ثافسیا باشد چنانکه صبیان را چیزی کفایت کند و طفل قریب بلوغ احتمال نیم درم حب قوقایا نماید و کم از ده ساله دو دانگ **صاحب کامل** گوید باید که نظر در
کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر رگ کنند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویه مرکبه [illegible]

ذکر کرده و ثابت در رساله خود که بسوی بعض اوبا فرستاده از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب ببول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان
سوخته حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن می کرده و من ابن نصیر را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب
را بعد تنقیه طلای موضع بتریاق کبیر می کرد و اما داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد باین مطبوخ پوست هلیله زرد
تمر هندی هر یک بیست درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل
عراقی آب بجوشانند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و در آن دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیمگرم بنوشند بعد از آن سر را باعتدال گرم کنند
و در آن اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه قریب به شور کردن رسد بعده بروغن خیری یا روغن گل چرب کنند و بهر روز بگذارند بعد از آن نخود و بادیان سوخته
بمالند و گوگرد و سوده بزیت آمیخته یکشبانه روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکه کهنه حل کرده بر موضع طلا
نمایند و آنچه من درین علت که صفراوی باشد تجربه کرده ام قیروطی معمول بروغن خیری ست و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید بآب گرم در حمام کنند این جمیع
انواع این مرض در علاج ست و اما داء الثعلب سوداوی دشوارتر در علاج ست معالجه او بنوشانیدن ماء الاصول چند روز و جریره معمول بنقوع قرطم کنند
و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیه دماغ بعد این مطبوخ باین حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه
افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفایج یک درم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی
دو دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی از آن سه درم و نیم سه شربت در مدت یکماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود
پس معده او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن باین حب کنند و این حبی ست که در گرما و سرما و ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و بپرهیز دقیق نماید باکل
از لحوم غلیظه احتراز کنند نسخه آن انیسون تخم کرفس رازیانه نانخواه زیره کرمانی هر واحد دو درم مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری بچند همه ادویه
کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی از آن یک درم عقب طعام دائم آنرا بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه
ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آورد و شیخی در بلد عراق بود که آنرا داء الثعلب بسیار و غلبه اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب
نمودم و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا و امعای او محسوس شود این حقنه در آن استعمال نمایند قنطوریون باقه خاخسک کو
قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه برگ سداب هر واحد یک کف چغندر اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل جریره گردد بعده صد درم از آن صاف
کنند و بران یک درم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا پیه انجیر پخته در هاون حل کنند و بدان حقنه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبی رطوبت
در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیه سر میکند بخورانند بعد از آن دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند بعده
بران چربی بط و چربی خرس چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم خر و گوگرد مع بیخ نی و بیروج الصنم
که در خاکستر اینها خاصیتی ست برای رویانیدن موی و بعدی ذکر این کرده و تجربه او کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکستر ها را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا
نمایند که این ضرور موی برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را شرط زنند و بسرکه آنرا بمالند و اصلاح غذای آن کنند و میل بسوی آن نمایند که حرارت او
بیفزاید و بسط آن نماید و هرگاه موی برآید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین چرب کنند و اما نوع دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل او
در تدبیر بچیزیکه تصفیه خون او کند و مالش موضع بخرقه خشن پس بوفای رطب که آن چرک دم گوسفند ست چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد بعده دلک او
به پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بثافسیا و فربیون نمایند که در آن موی برویاند چون این بیان کردم پس داء الثعلب قابل محل و دوای محل ذکر می کنم
و گوییم که داء الثعلب فساد شعر و ذهاب آن و تملس جلد بسبب یکی از این اخلاط بود هرگاه بقعه را فاسد گرداند و موی را از غذا کردن منع نماید پس علاجش
استفراغ او ست بحسب نوع مرض و غذای او فی الجمله و استفراغ شبیه و غاریقون و ایارج و تخم حنظل و اسطوخودوس و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه
و مانند آنست و بسیار دیدم که این بسیار در نوع سوداوی خربق سیاه می نوشانید و در آن نفع میکرد و اما چیزیکه بدان طلا نمایند آن پیاز و سیر و پیاز عنصل و ثافسیا و فربیون و خردل

ومانند آنست و چیزیکه بدان طلا کنند گوگرد و بندق سوخته و پشه سوخته و کف دریا و بیروج صنمی سوخته و سم بز سوخته و وج سوخته و تخم هوای جربی
بز و چربی بقر و امثال آنست و آنچه واجب ست که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیله سیاه و کابلی هر دو مربی ست و آنچه صاحب نوع رطوبی
استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون القرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف
معمول بهلیله زرد ست بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یکجزو هلیله سیاه و پوست هلیله زرد مثل همه شکر طبرزد برابر
جمله سائیده صبح بناشتا و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و هلیلجات مربی و هلیلجات سوده بموم روغن سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب
نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصاره عناب معقود ست و اصلاح اغذیه بحسب آنکه لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند
مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الحیه علاج داء الثعلب رطوبی و سوداویست بتغیر زیادتی دران سوای آنکه جلد این را
طلا نکنند مگر بچیزیکه آنرا نرم کند بغیر آنکه استفراغ نماید و دیدم که در بیمارستانات درین استعمال چیزی میکنند که در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال مینمایند
و گاهی درین نوعی غریب که معروف بذات العروق ست واقع میشود و او آنست که مواضعی که ازان مو زائل شود دران شبیه بعروق سرخ مشابه و شبیه بکیه
بر جراحت مستطیل واقع میشود ظاهر میگردد و هرگاه جلد نرم شود او نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه ست **ابن الیاس** گوید که اگر
از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بشکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام
و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنفشه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انار بی تخم آنها افشرده سه اوقیه بشکر سفید
ده درم و غذا مزوره انار دانه با اسفاناخ و مغز بادام خورند و اول اماکن موضع بپارچه درشت یا بزوفای رطب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل
هر واحد سه درم و بسایند و بسرکه کهنه سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم
گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر
یا بمطبوخ تربد مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا با ایارج مع ماء العسل بمرات کثیر کنند و از فواکه رطب
و غیره مولدات بلغم حذر نمایند و اگر از مره سوداء باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود
مع ماش و مغز بادام بخورند و هرگاه خلط نضج یابد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیه غلیظه مولد سودا
مثل لحم بز و گاو و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید
ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره
پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ فواکه سقمونیای مشوی کنند و از تناول اغذیه حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه بدن
از اخلاط ردیه مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجه سقوط شعر فرمایند و بعد دلک بسیار بخرقه خشن و زدن نشتر غیر عمیق سیر سوده بروغن یاسمین
بران طلا کنند و اگر ماده مرض بلغم محترق باشد حبة الخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده بروغن بان یا روغن اترج
یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوخته و بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن با آب چقندر و بورق و آنچه
منبت و از انبات شعر اینست که بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گرگ مساوی و بسرکه کهنه سائیده طلا نمایند و اگر ماده این مرض صفراوی باشد
هر روز سر را با آب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و حضض وغیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از ماده سوداوی باشد
بگیرند گوگرد زرد و تافسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر سم بز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته بروغن زنبق و نار دین بسرشند و بیمر طلا کنند
بعد دلک او بسیر و پیاز تیز **صفت طلا** برای داء الثعلب فرابیج سر دور کرده سه درم موبیز فرفیون هر واحد یکدرم کف دریا پنج درم بورق
خردل گوگرد زرد تافسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده بروغن زیت یا روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند **طلای دیگر** بیخ نی فارسی سوخته خرما

سوخته و وسمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی بروغن زنبق بسایند و طلا کنند و اما علاج داء الحیه علاج داء الثعلب ست و شستن سر
هر روز با سپغول و گل خطمی سفید و برگ بید و بدن و سر را هر روز بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر ببویند و این و
که سبب تساقط شعر اتساع مسام و نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتشار و تساقط او بسبب ضیق مسام باشد قریب او روغن شبرند و مالش سر بورق
و زهرهٔ بقر کنند و در حمام داخل شوند و تا دیر در ان نشینند و بر سر شیح سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد مالش سر را بآبیکه در ان نطرون و بورق
جوشانیده باشند بشویند و یا کبر بندی فارسی سوخته و خستهٔ خرما سوخته و وسمه هر واحد مساوی و بدستوریکه سابق مسطور شد مرتب ساخته
بر موضع طلا نمایند ابو منصور گوید که اگر از جهت خون باشد فصد سر رو کنند بعده طبیخ خیارشنبر و بعد ازان ایارج فیقرا دهند و اگر از صفرا باشد
اولا طبیخ هلیله بعده ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن بعده ایارج فیقرا خورانند
و در جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیقرا دهند و هرگاه این ادویه خورانند اغذیهٔ لطیفه سریع الانهضام مثل اسفیدباج چرب بلحوم طیور و زیرباجه
دهند و از اغذیهٔ غلیظه مثل لحوم صید و مانند آن و امتلای طعام و خمر پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع
اینست که اگر ارادهٔ معالجهٔ او باشد حلق او بنوره یا باستره کنند و نوره بهترست بعده بخرقه خوب بمالند حتی که عروق او بر آید و بعد آن بآب مرزنجوش
مطبوخ بشویند و بران حضض طلا کنند و یک شبانروز بران بگذارند و هرگاه صبح شود بآب مورد آنرا بشویند و بران روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن
مذکور سرخ نشود بخیر بورق یا بپوست ماهی خشن یا برگ انجیر آنرا دلک نمایند حتی که سرخ گردد و پوست مجروح شود پس خون ازان پاک کرده بران چکانند مطبوخ
بشراب و یا انجیر خشک سوخته محلول بشراب شد طلا برای آن مشهور کنند سوخته بشراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ بسرکه آمیخته
طلا نمایند و بکمیس در شراب سوده و یا بپوست بندق سوخته و بیخ نی خشک طلا سازند و طلا بروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر آنرا نفع کند و اما ادویه
مفرده برای این برگ حنظل ست و نوشادر و مویزج و خاکستر کتان و خاکستر پشک بز و بیخ کبر و کفشار و پیشیر و مر و فلفل و غیر آن که در قول مسیحی گذشت
و هر دوائیکه حار لطیف نفاذ ست آن همه را مفرد و مجموع با سرکه یا بعض روغنهای گرم مثل زیت و روغن بید انجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند
نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبله کند چربی بط یا ماکیان و مرهم سفیده بمالند و چند روز دلک او ترک نمایند بقراط گفته که درین مرض شرب ادویه
حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در ضلع گرداند اهرن گوید که جالینوس ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و ازان فرع جمیع علاجها
او نموده و آن اینست که باوی مخلوط میکرد اگر مرض از خون و صفرا بودی سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بودی خربق و افتیمون و اگر از بلغم بودی
شحم حنظل و در همهٔ انواع او امر بغرغره بآن میکرد و گفته که متقدمین شرط بر موضع میزدند بعده بسیر و سرکه و نمک و افسنتین آنرا خوب می مالیدند و این
عمل مجرب نیست خطا نمیکند ثابت گوید که علاج داء الثعلب بمرات کثیر از اسهال بغیر معالجهٔ موضع کردم و صحت تام یافت محمد بن زکریا گوید که پیاز را
در داء الثعلب تجربه کردم و او را مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بران نمودم و بلبوس بهتر از پیازست سعید گوید که اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سر رو
کنند و بعد فصد اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند و مریض را از استعمال اغذیهٔ حاره منع فرمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و
و انار کنند و غذا بچهٔ مرغ و سکباج ماهی تازهٔ کوچک یا مزورات معمول بماش یا اسفاناخ دهند و بعد تنقیهٔ بدن و اصلاح اغذیه قصد بمواضع که
ازان موی ریخته بدلک شدید از خرقهٔ پشم نمایند و از بیخ نی سوخته مع پوست بادام تلخ سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و اگر موی عود نکند بر موضع شرط
زنند و بلادن در روغن کنجد گداخته طلا کنند و ایضا بشیح سوخته و کف دریا و حضض با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از خلط سوداوی باشد
تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا با بچهٔ مرغ بریان یا زردی بیضه سازند و از امتلای طعام منع کنند و موضع را بعاقرقرحا یا پیاز عنصل
یا بخردل یا بزیت یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند و بر مواضع شرط زنند و سر را بآب حلبه یا بآب برگ کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیهٔ بدن
بحب قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گلقند عسلی دهند و غرغره بخردل و سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قی کنانند و اسهال بقرص بنفشه

آورند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی الاسخان محرق جلد حذر کنند تا جلد محترق نشود و مو برنیاید الطاکی گوید که هرگاه خلط غالب متحقق گردد
ابتدا باخراج او نمایند بفصد اگر خون باشد و الا باسهال مثل نقوع هلیله و صبر در صفرا و ایارج در بارد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ
افتیمون در سودا و این همه مع اصلاح اغذیه و اکثار شوربای چرب و سکنجبین و غرغره و معطسات و حمام باشد پس اگر صلاح ظاهر شود و مو بروید فبها و الا
اگر دید موی سرخی بسیار و یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود و اگر حال احتمال نماید در الا دم محل بسیار بحک گرم و اسقیس و عسل کنند
بعد دلک بفرفیون یا خردل و اگر در صفراوی و زردی و در سوداوی کمودت باقی ماند و این هر دو بیبس و قحولت ست انحل را بشحوم خصوصاً شحم خرس
و شیر سیالند و از مجربات در هر دو مرض مطلقاً طلای صمغ سداب و گوگرد و زیت خصوصاً چون عقارب دران پخته باشند و خاکستر صدف و سیر سرت
و در هند طلای او بخاکستر لیف نارجیل و سرکهٔ او و دار فلفل و در چین بگم و زردی بیضه و در مغرب بشرب لوغاذیا و طلا بخاکستر اطلاف و فرفیون و در
روم قی بشبت و عسل و ترب و مالش بچربی بط و آب خربزه و عسل و دوا حبست بعد آن تعاهد غسل جلد بخطمی و مغز خربزه و ترمس بعد از ان مالش
روغن بنفشه و روغن گل چند روز گویند که بیروج را درین هر دو مرض فعل عجیب ست و گویند که در سوداوی فقط و گاهی حاجت داعی گردد بنطولات
وقت غلظ ماده پس بهترین آنها دران هنگام آنست که از اکلیل الملک و بابونه و مویز کوهی و بورق سازند و بعد آن بروغن زنبق که دران لادن پخته باشند
طلا کنند و چون ردائت ماده معلوم شود چسپانیدن زلو مناسب می بینیم زیراکه دران نفع ظاهرست و گاهی نائب از شرط میشود پس بعد تنقیه و شرط
ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها مغز جوز بروغن نفط یا زیت ست و مثل اوست خاکستر های پوست سخت جوز و سم خر وحشی
و جلد خارپشت و قیصوم و سم بز و پیاز و آب ترب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او بدلک نفع بشرب مدبر او بطوریکه در مفردات گذشت نیز
هست و کذا زراوند طویل و زنجبیل و درونج و نوشیدن غذیه تا چهل روز بزنبات آنرا ابر و چون غذیه را ابرگ خربزه و زرنیخ زرد و مویزج و سیر در زیت
و عسل بطبخ قوام کرده باشند درین هر دو مرض و در همه آنچه مو را بر آرند طلای مجربیست و گاهی با آنها چون ماده اشتداد نماید و فصل بارد بود خردل
و نطرون اضافه کرده میشود پس اگر خوف قرحه کردن آن باشد محل را بالطلق چرب کنند و اما طلای مگس و سر موش و مورد و لادن و بید انجیر نیز
بالغ النفع ست و اگرچه بغیر سوختن بکار برند و کذا ابهل و قطران و پیه روباه یا خرس و عصارهٔ آزاددرخت چون بعسل و مرتک آمیزند و بدان پنج فرجه
در پانزده روز طلا کنند آنرا صحت بخشد و کذا نوشادر و زلو مسحوق و زفت ست و بدانند که این ادویه استعمال کرده شود مفرد و مرکب مع بعض آن بشرط
آنکه نظر بر ماده و فصل کرده شود پس از ادویهٔ لذاعه در سرما و نرم و لطیف ماده زیاده کنند و بالعکس ایضاً در نزهت مینویسد که فصد در داء مو
کنند و حجامت محل و شرط او در باقی اقسام اگر دشوار باشد بعده تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در داء موی اینست که مورد را در پستان بپزند تا آنکه غلیظ
گردد پس طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزد و فلفل و پشک موش بسرکه و عسل و در صفراوی
مسکه و حنا و آرد جو طلا کنند و غذیه شیر باشد و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار در روغن نفط طلا کنند و ترب مطلقاً و تخم آن و کذا نیل هندی و برگ حنظل
طلا کنند گیلانی از سیا مرجالینوس نقل کرده که معالجهٔ بلغمی بتنقیهٔ بدن اولاً فاولاً با این مسهلات بعد نضج ماده کرده میشود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال
شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته باب کرفس سرشته حبها سازند و گاهی زیاده و کم میکنند بحسب وقت دوم تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل
سه و ثلث درم شبرمی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب صبر و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اخراج بلغم نمایند باین قی بگیرند شبت
و حنظل و سرمق و تخم ترب کوفته و جوشانیده صاف نموده قدح بزرگ از ان بگیرند و ده درم عسل و چهار دانگ جوز القی سوده و اندکی نمک زده دران
انداخته با استلقا بنوشند پس قی کنند و بعده غرغره بغراغر مذکوره در باب امراض بارد بلغمی و فالج کنند و یا پنج کبر در آب بجوشانند و صاف کرده
ایارج دران حل کرده غرغره کنند و یا خردل بسایند و در سکنجبین آمیخته بدان غرغره نمایند و تبدیل مزاج با رالاصول و گلقند عسلی کنند خصوصاً چون
فصل سرما باشد بعد از ان مالش موضع بخرقهٔ درشت یا بعنصل یا بسیر کنند بعده بثافسیا و خردل یا بسیر سوده طلا نمایند بعد شرط اگر مرض

قوی باشد وآین طلا نافع ست از قبیل علاج قرحهای بیضه بقر سرشته طلا کنند وغذای ایشان شوربا بشبت ونخود کوفته وطباهجات ومطنجنات بمری وخردل وگوشت گنجشک وقنابر وامثال آن آنچه سخن باشد بسازند واز حموضات وشیر وانچه ازان مرتب کنند وجمیع نبیذها واز تملای طعام واکل لحوم وحبوب وهرطعام که تحلیل ازان غذای کثیر دهد ونفخ آرد واز ریاضت بسیار قوی واز تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد واگر در موضع مرض از کثرت اطلیه قروح پیدا شود مرهم مرتب از روغن وموم وآب برگ بلوط وآب برگ سوسن وزرده بیضه طلا سازند

علت نقع

واین مرضیست که در جلد سر حادث شود شبیه بداء الثعلب در شکل او ومشابه برص در رنگ آن ودر بقعه بقعه سر متصل یا متفرق بود وگاهی بقعه ازان سرخ مثل اثر قرحه ودیگر سفید مثل بهق باشد وفرق میان این وداء الثعلب آنست که هرگاه داء الثعلب را لمس نمایند آنرا چنان دریابند وخیال کنند که گویا از جلد پست ست وموضع این علت را چون لمس نمایند دریابند که گویا آن از جلد بلند شده وفرق دیگر آنست که داء الثعلب فرک را قبول نکند وزیر فرک سرخ نگردد الا بقدریکه انسان را استطاعت تامل او باشد وچون نقع را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند وساعتی بران حال باقی ماند وسبب تولد این علت یکی تنگی مسام ست ودوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده حریفه کثرت نماید ومسام از اخراج آن تنگ باشد اولا موسبب تنگی مسام بریزد پس جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنانچه در جلد از غلظ بخار وحدت خون مرض شرا حادث میشود واین علت از امراضیست که بدان شهری مخصوص باشد ودر جلبش بعلت بلدیه معروف ست چنانچه عرق مدنی در مدینه حادث شود وقوبای سیاه بمصیصه ودامیل بشهر زور وجرب بطبرستان ومانند آن **علاج** بسط جلد وتلیین او واستعمال آبزن وآب نیمگرم ومالش بروغنهای نیمگرم وتنقیه باین حب کنند ایارج فیقرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاه یک طسوج ماهیزهرج نیم دانگ نمک سرخ یکدانگ سقمونیای مشوی در سیب باندک برگ ترنج یکدانگ همه را سحق کرده حبها سازند وبعد پرهیز آنرا بخورند ودر زمانیکه قواعد تنقیه آنرا مساعد باشد ودو شربت یا سه شربت ازان استعمال آرند ودیدم که این مرض بشرط وغسل بسبب که زائل شد وازچیزیکه بدان طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه بفصد ومسهل نافع باشد این طلا خاکستر قیصوم وخاکستر پوست بندق ولادن همه را سائیده بموم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند واین علت عسر البرء نیست بلکه بسرعت زائل شود وبهترین علاجش آنست که از استعمال آبهای نیمگرم ذکر کردیم بهر آنکه تفتیح مسام علاج اوست

انتشار شعر

واین عبارتست از ریختن موی ریش وسر وابرو وسقوط شعر یا بسبب کمی غذا وقلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آنکه ناقهین از امراض وارباب دق وسل را عارض میشود ویا بسبب تخلخل جلد واتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد وبرای احداث شعر مجتمع نشود ویا بسبب تنگی مسام از جهت یبوست وکثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده مو دران نافذ نگردد ویا از جهت رطوبت غلیظ وبلغم مسدد حتی که مسام فاسد گردد ومیان بخار خارج وداخل انقطاع رو دهد وبعضی با بعض دیگر متصل نشود وآن از تولد شعر منع کند ویا بسبب حصول مواد خبیثه زیر جلد حتی که ازان بخار دخانی فاسد گردد مثل آنکه در داء الثعلب وداء الحیه میباشد ویا بسبب استیلای رطوبت بر جلد چنانچه در استسقا وغیر آن وصاحب کامل گوید که گاهی سقوط شعر عقب امراض حاده بسبب حرارت شدیده وردائت بخارات حادث شود وگاهی بسبب سعفه یا قروح یا جذام میباشد طریق **تشخیص** اسباب مذکوره اگر آثار داء الثعلب وداء الحیه یا سعفه یا قرحه یا جذام ظاهر بود سبب انتشار شعر همان مرض باشد والا نظر کنند اگر صاحبش لاغر بود وخشکی جلد وتقدم اسباب محلله ومقاسات امراض وقلت غذا دریافت گردد سببش قلت غذای شعر باشد واگر نرمی جلد وباریکی مو وسرعت انتشار آن بود سببش تخلخل مسام باشد واگر خشکی مزاج وکثافت جلد وخشونت وغلظت وشدت سیاهی مو بود سببش تنگی مسام از یبوست باشد واگر مو باریک گردد وآثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد واگر آثار غلبه رطوبت بر بدن مدرک گردد

سببش استیلای رطوبت بر جلد باشد علاج اگر بسبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند
و روغنهای قابض بمالند و روغن آمله بالیدن نیز فائده میکند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی‌تر ازین آنست که سه درم لادن در نیم اوقیه شراب قابض
یا روغن آس گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام
نمایند و آب نیم‌گرم بر سر ریزند و شیح سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ماء الجبن و اغذیه و اضمده مرطبه بکار برند و اگر از غلظ
غلیظ باشد که ماده شعر را آمدن ندهد می باید که کثرت حمام کنند و شیح و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بوره ارمنی و زهره گاو طلا نمایند و غذای مقطع و مخفف
رطوبات و قلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیه رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و درین نوع روغن بالیدن ممنوع ست و اگر بسبب داء الثعلب
یا داء الحیه یا جذام باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر بسبب استیلای رطوبت بود تنقیه ماده و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب مذکور شده و اگر بسبب
سعفه و قرحه باشد اشیای محلله ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیات مناسبه استعمال نمایند بشرطیکه جلد اصلی منقطع نشده باشد
و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشته والا علاج نپذیرد **ادویه مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصاره کرنب تنها و با نمک طعام و کذا سرگین بز
سوخته و کذا اقاقیا و کذا ابلیله و کذا صبر بشراب قابض و کذا زفت و فراکه آن خراست بعسل و کذا فاغیه حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق بروغن زنبق
و کذا برگ سدر و کذا اسفناج و کذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض و کذا تخم چغندر بروغن آس و کذا خصیة الثعلب بزیت و کذا بهمن سفید و کذا براده
چوب شمشاد با حنا آمیخته و ایضاً طلای لادن و شب بسرکه تند سوده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر باریک سوده با آب سرشته و کذا پودینه کوهی و پوست بلوط
مساوی سوده و ایضاً غلاف سر بعصاره کرنب که دران حنا سرشته باشند و کذا پرسیاوشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بیست درم
و کذا برگ آزاددرخت یکجزو و حنا دو جزو باهم سوده در سر کردن و کذا سم بز سوخته و مثل او خطمی و کندر و حرف در سر و اکل آن و کذا بنق خشک کرده و کذا اسنا
و کذا تخم بادرنجبویه و مداومت بخوردن ترب و کذا غذبه بعسل و بغیر عسل و کذا ادیج بدستور و اکل و ضماد بادآورد و کندر و زجاج و کذا دارچینی و غسل سر بجز
بسفایج و خوردن بیخ آن خراشیده کوفته بروغن که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد و تجربت داء الثعلب از مجربات حکیم مؤمن ست و موی سفید
که دران بلیله سیاه برویاند و سه سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال
روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سه مثقال لادن دران حل کنند طلا که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر ست کندر و مازو و هر یک یک درم مصطکی
یک نیم درم قرد مانا مرکی هر یک دو درم لادن سه درم بروغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابو سهل گوید که انتشار شعر را نفع میکند تقویت جلد
موضع و گردانیدن آن بیان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد که با ادویه حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن درین امر موافق ترین ادویه است
پس هرگاه بروغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی ست و باید که حلق موضع
کنند یا دوا را رقیق سازند تا به بیخ مو برسد و اگر مریض پیر و فصل سرما و مزاج سرد باشد دران روغن ناردین بیامیزند و گاهی موی ناقهین بریزد و آن
بسبب کمی خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشند دوائیکه انتشار شعر را نیکوست لادن را در شراب عفص
تر کنند و بروغن مورد بسایند و نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد از آنکه سر سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر
فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج بجذب و تحلیل بیشتر باشد روغن ناردین دران مخلوط کنند دیگر زیره پرسیاوشان یکجزو لادن دو جزو بشراب
و روغن مورد آمیخته بسر طلا نمایند دیگر حب الغار ده عدد لادن افسنتین هر واحد برابر حب الغار کوفته در روغن بپزند و بدان روغن موی را
نمایند و از چیزیکه تساقط شعر را نفع میکند روغن آس ست چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد و شب استعمال کنند و منع
بحمام داخل شوند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد بعده دران لادن محلول بشراب آمیخته

بر بیخ مو بمالند شیخ میفرماید که ادویه حافظ شعر آنست که دران حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آنکه دران خواص بود که بدان فعل نماید و درینجا
ذکر میکنیم ادویه را که آن لائق‌تر باین مقام است و ادویه مفرده که برای حفظ مو و تدارک اخذ او در تساقط نیکو ست و الآن درینجا ذکر کرده میشود و برجمله
آنکه شرط کرده شود هنوز شروط واجبه در تدبیر او و پس از امثال این مورد و حب الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان است و گاهی در آن
داخل میشود مازو بنابر قبض او و فیلد بیخ خصوصاً بشراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضاً خاکستر شجرهٔ
بزرکتان سوخته مع تخم آن بروغن طلا کردن و ایضاً پوست جوز سوخته چون بروغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند خصوصاً برای صبیان و از
مرکبات اینست که حب الآس و مازو و آمله در روغن گل یا روغن آس بر وصف معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضاً برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سرو
و حب الآس کوفته بزیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند و ایضاً حب الآس سیاه و تخم کشنیز و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یکجزو پرسیاوشان
لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو باهم بجوشانند تا شراب سوم حصه بماند بعده بران زیت خوشبو بسعد و سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر
داده آب و روغن از ادویه خوب افشرده صاف نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ و مسود شعر است و ایضاً
تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد دو اوقیه جوز بانزده عدد پوست صنوبر یک رطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یکشب در تنور بگذارند
تا جمله خاکستر گردد و سائیده بیک رطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی است آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند
که صلع مبتدی را نیز نافع بود و ایضاً بگیرند یکنیم رطل شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته دو اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل ادویه
خرس یک رطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد و بران ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی ازان گرفته
در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی بغیر روغن طلا کرده میشود و از ادویه خفیفه اینست که بگیرند مر مکی و لادن و روغن آس
خصوصاً آنکه از طبخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض و بحسب وجوب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لالهٔ دشتی بروغن آس و بر سر
مالیده یکشب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب قابض بقدر
کفایت و مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و لادن مساوی و روغن مورد بقدر کفایت و یا بگیرند سرگین موش و سرگین خارپشت
صحرائی هر واحد پنج درم سداب کوهی دو درم و بشراب قابض سائیده با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند و برای حفظ موی ابرو گل شقائق النعمان
چهار جزو و رعی الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یکجزو و لادن سه جزو و پرسیاوشان دو جزو همه را سائیده بروغن مصطکی بجند آن استعمال کنند ایضاً
بیخ فاشرا و بیخ اسراش و خاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یکجزو و بورق دو جزو بروغن آس خوشبو مخلوط سازند و این کلام اکثری است لیکن اگر سبب او سوء مزاج
و قلت خون باشد رفاه بدن کنند و غذائی دهند که جید الغذا و رطب بود و بدان میل بحرارت لطیفه باشد و هر شئی ترش و نمکین و زحمت و جماع و شراب
ترک نمایند و ادامت حمام بآب شیرین کنند و نطرون و اشنان و صابون نزدیک بدن نبرند بلکه بمثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند
و اگر بسبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج بدوای محلل و مخلخل افتد پس واجبست که در غذا آنچه مفتح بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضاً
سر و جلد بمثل تافسیا و خردل و پودینه و سداب و پیاز طلا سازند و حمام با بهای محلله استعمال نمایند و سر را ببورق و کف دریا بشویند و واجبست که صاحب او
از روغنها اجتناب نمایند و آنچه بسبب تخلخل باشد آنرا ادویه مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب نیم گرم
پس بآب سرد و فتّه نافع بود مجوسی گوید که از سقوط شعر و انتشار آن آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیه محمودهٔ
مولد خون جید مثل نان خشکار پاک و لحوم بزغاله و بره یکساله و ماکیان و زرده بیضهٔ نیمبرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام
و غسل بآب شیرین معتدل الحرارة و غسل سر بخطمی سفید و اسپغول و برگ بید بروغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشهٔ تازه و نیلوفر و بید است و اما آنچه
سقوط مو از تنگی مسام بسبب رطوبت مسدد مسام باشد علاجش بدخول حمام و تا دیر نشستن دران و گاه مالش سر بنمک و گاهی بشبّ ارمنی و قیسوم

و شستن آن بنطرون و بورق و زهرهٔ بقر بود و تر و یابس روغنها نباید شد و بتدبیر مسخن بپردازند و تقلیل غذا کنند و در اغذیهٔ او توابل حاره مثل کرویا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنهٔ ممزوج باندک آب دهند و اما آنچه سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوهٔ مرطب و سکون و راحت و دخول حمام بغیر درنگ دران و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر استعمال کنند و روغن آس بمالند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ با آمله و چون موی بروییدن ابتدا کند حلق او بیاپی کنی و نوره کنند و بخرقهٔ کتان خشن هر روز بمالند و بروغنی که دران پرسیاوشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند صفت روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یک رطل ریخته با آتش معتدل نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما انساقط شعر که از سل باشد دران حیله نیست طبری گوید که چون تناثر شعر از یبس عارض در جلد باشد سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوی مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آنست که باودیهٔ مسهل رطوبت استفراغ نمایند و استفراغ بمرتبهٔ نرسد که مؤدی بیبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از بعض بسیار صعب است و این درین مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضیکه محتاج بتغییر مزاج باشند ایضا در تناثر شعر جواجب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیهٔ بدن از اخلاط غالب کنند و با غذیهٔ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و چون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا با غذیهٔ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و تحلل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدری خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یکبار باب نیم گرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یکساعت زمانی باب گرم برهم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم از آن در سه روز یکبار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور سود دران بروباند و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم روغن بروغن آس و روغن لادن ساخته بران اندک اسرب سوخته و اندک گوگرد سفید و اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از ان جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع باب گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدبیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و رویانیدن مو کند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن دائم استعمال کرده میشود و فایده و اثر محمود در ایام قلیل میکند نسخهٔ او اینست که بگیرند نفاخات ماهی که در شکم او میباشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم است که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و خطا کند انطاکی گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت مناقذ و تکثیف متخلخل بمبرد و بالعکس نمایند بعده اطلیهٔ منبته و مقویه بعمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاوشان و خراطین و برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و ترب مطلقا و سداب طلا نمایند و نطول آب چقندر و خولان و هندبا بعسل مجموع یا مفرد غلافت بران بهر تقویت و تدهین بدان برای سهولت و تطویل و نطول بطبیخ آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دواست خانیکجزو پرسیاوشان نیم جزو برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ربع جزو با یکدیگر بسرشند و شب طلا کنند و صبح باب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا در تطویل و تحسین و تقویت و منع تساقط شعر میکند گیلانی مینویسد که آس را منافع نمایانست در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او در شبا و جعودت بلکه زیادتی او و درین هر دو روغن آن انفع است و نسخهای مختلفه باختلاف بسیار است هر واحد از ان حکما بحسب غرض خود نوشته اند و من نیز در زمانه سابق نسخه که جامع بسیاری از ادویهٔ نافعه درین باب نوشتم و بحمد الله تعالی چنانکه باید ظاهر الفوائد برآمد و باوجود کثرت منفعت او از

و دیگر بهتر ست زیرا که خالی از شراب و از جمیع مائعات از طهارت شرعیه ست و نسخهٔ آن در حفظ الشعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغنها که مقوی شعر اند

صلع

و آن آنست که موی مقدم سر زائل گردد و موی گرد سر سالم بود و پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیریست عارض شود سببش یکی از اسباب انتثار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی ست سببش یبوست طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود و گاهی بسبب دوام بر داشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع یا فرط یبس ست پس شعر غذای خویش که آن بخار دخانی ست نیابد و یا فر و رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود و پس غذا بسوی مو نرسد و یا تخلخل مسام که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد مسام پس مادهٔ مو در آن نافذ نشود چنانچه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ بسبب تخلخل آن شده و شیخ میفرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آنکه منبت آنها صدف عضروفی حافظ ست و لهذا صلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد بسبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنابر آن با آنها موکتر بود و لیکن حفظ مو کنند و بسرعت نریزد و مردم الثغ را صلع نشود و بسبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد و ابن نوح گوید که صلع بسبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلع بکسی که موی سینهٔ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه سرایان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود و بسبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و جالینوس گفته که مردم کوچک سر را صلع نیفتد و علی بن زین گوید که ادمان عمامه تخفیف سر نماید و مورث صلع گردد و تجنبی گاذرونی مینویسند که کثرت جماع موی سر و اجفان کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید **علاج** اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد بحسب سبب مانند علاج انتثار شعر نمایند و آین دوا صلع مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارد بگیرند پر سیاوشان و برگ آس و پوست بیخ صنوبر و کندر هر واحد یکجزو و همه را بریان کرده با لادن و مرکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت برین نمایند و آین روغن منع تساقط شعر و ابتدای صلع کند بازو و هلیلهٔ سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا مهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در آن یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بپزند و این را با شراب بعد از آنکه صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس بر روغن همچند آن شراب مطبوخ انداز ند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد بعده در شب بدان لطوخ کنند و صبح بطبیخ آس بشویند و شیخ اکثر ادویهٔ نافع صلع منبتات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد **قرشی** گوید که صلع طبیعی زائل نمیشود و آنچه از انسداد مسام یا تخلخل بدن بحجام نمایند بعده ادویهٔ منبت شعر استعمال کنند **طبری** گوید که چون صلع در غیر وقت خود عارض شود لازم ست که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تشانر او بسبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند برای استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوای موافق مشاکل مزاج او کنند و مالش موضع با شیائی نمایند که تسخین و تفتیح مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو برآرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از کشادن سر و نشستن در هوای گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و اسهال کنند بپوشیدن سر و تدبیر طبیعی او بمثل ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و آنچه در معالجهٔ صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع بروغن لادن ست و ایضاً آنچه در دوای صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیر زنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب بروغن بنفشه و مانند آنست و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لا علاج ست و حیله در آن نیست و سن غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد بعده آن جمیع سر او مؤدی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او مو بر آمد الا در موضعیکه آن از ابتدا عارض شده بود و بخوف تغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجهٔ او را در بصره دیدم که موی او رو سیده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور اکثر آب او می مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او بر آن نمود و موسی بن سیار ذکر مینمود که طفلی را دیدم که او صلع پیدا شده و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آنکه بمرد پس سوال کردم که آیا معالجهٔ او کرده شود گفت نه و سبب آن مرضی ندانسته شد

که در جسم واقع شود و مسام را از آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا در جسم خلط حار تیز بدان ریزد و آن موضع را از شعر فاسد گرداند و مسام او را مستغیر سازد

علت نعامه

و این مرضیست که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائری ست که پر آن کنده اند و موی او مثل زغب گردد و درشت گردد نرم مثل ابریشم باشد و بشره سر منتفخ و زرد ظاهر شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کشد و علت نعامه بهر آن نامیده اند که ریختن موی و باقی ماندن زغب بیشتر در نعامه یعنی شترمرغ حادث میشود و اطبای بصره این مرض و معالجات آنرا میشناسند و این بیمارند چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را مسمی ساخته اند و سبب آن فساد مسام و تغیر مزاج بشره به بخارات فاسده است و از این جهت عقب امراض حاده حادث شود علاج تدبیرش ستردن موی دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار اینست که آنرا در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و آب نیمگرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن از آن سیلان کند و بطریق دیگر نیز برمی آرند و آن اینست که حب مذکور را بسایند و بر روغن کنجد بجوشانند بعده بفشرند که همه قوت او با دهنیت که اندر انست بر آید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه باصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدهین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کشد و مرض قوی باشد آن زمان دو موی نبالد

تشقق شعر

یعنی شگافتن موی سببش یبس مزاج است یا اغذیه یابسه یا بلغم شور یا ماده سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و طبری مینویسد که تشقق شعر یا سبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام با آب شور باشد و یا سبب داخل آن فضول حاد مائل بشوریت و حرافت است که موی بدان اغتذا نماید پس بدین سبب تشقق حادث شود علاج دهان طلیه مقتطعه مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خطمی آن موی سر را بشویند و یا بیخ شلیم [illegible] سوده بر سر ذرور کنند و یا بزرقطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر کنند و یک دو ساعت بگذارند بعده بشویند برای تشقق شعر مجرب و سودمند است و بالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع میکند مسیحی و ابو منصور مینویسند که موی را دائم بروغن بنفشه مضروب با آب طلا کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و دامان حمام کنند و در راحت افزایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیخ هلیله نمایند ابن الیاس گوید که استحمام دائم و ترک اغذیه یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم بروغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه و آبیکه در آن خطمی یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج با غذیه جیده الکیموس فرمایند طبری گوید که اگر سبب خارج باشد چون تغییر مزاج تجفیف بود از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و خطمی سبز مضروب با لعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل آرد باقلا و نخود میکنند پس اگر زوال آن دشوار گردد موی سر بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن بروغن بنفشه بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر انفع کند که صفحه آهن صاف را گرم کنند بعده بر آن روغن بنفشه اندازند و دخان آن برسانند و این سریع الزوال است مع قطع اسباب محدثه آن و اما اگر سبب داخل بود استفراغ صاحب آن بسبب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر نوشانند و جالینوس ذکر کرده که نیطولس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که در خون او تولد شده بود پس کثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق بیشتر شد و هم استفراغ زیاده گردید که طلب مشوره از من نمود و من در آنوقت بیست و چند ساله بودم پس تعدیل او با غذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم بعده شیر خر نوشانیدم که در آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع الزوال است هرگاه مقابله سبب موجب او کنند و ابن سیار گفته که این مرض بجا و در حبس حادث شود

وبردات مثل لبنیات وفواکه رطب وسکر متواتر واستعمال گلاب کافور وکثرت استحمام ششتم شستن موی بآبیکه دران حنظل وشونیز ومانند آن پخته باشند هفتم
مالش بروغنها که دران ادویه حارۀ قابضه باشند وانطاکی گوید که علاجش استیصال بلغم ست خصوصاً بقی وخوردن معاجین گرم وهر غذای گرم مثل اطریفل
ونیجنوش وقلیها بابزور وافاویه وبطبیخ جوز السرو بشویند واکثار خوردن اسطوخودوس وانواع هلیله ومالش بروغن پسته وجوز وقطران وزیت کنند
تدابیر ابطاء شیب سویدی گوید که خوردن سفوف آمله هر روز وکذا اسطوخودوس بشکر وکذا نسرین خشک سوده یکدرم بسیار روزها وکذا زنجبیل پخته
یکدرم هلیله سیاه چهار درم یا نانخواه ده درم بعسل کهنه گرفته دو وزن ادویه سرشته هر روز هفت درم وکذا هلیله کابلی یکعدد هر روز بصبح نهار یک سال کامل واز دهن
قطران در هر چهار روز یکبار در سر وکذا پوست بلوط بشراب کهنه سوده وبمالیدن روغن پسته وکذا زیتون [illegible] وکذا روباه زنده در آب گرم وزیت انداخته بجوشانند
تا مهرا شود پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود وروغن بماند بعده صاف کرده شش ماه بدارند وبعد ازان بر موی بمالند وشستن موی بطبیخ جوز السرو هر دو
مانع ومبطی شیب ست شیخ میفرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع ست یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آنکه بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ
خلط بلغمی ست هر وقت وخصوصاً بقی بر طعام وایضاً بحقنه وراحت داده اعاده نمایند بعد ازان معاجین وادویه مشیبه که ذکر میکنیم استعمال کنند
مع استعمال اغذیه حسن الکیموس باعتدال از جنس آنکه ازان خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها ومطنجنات وکبابیات ومشویات سوای شوربا وثرید
وجهد کنند تا بقدر باشند که این اصل ست چه هرگاه هضم فاسد شود خون فساد پذیرد وواجبست که چون مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل
وفلفل وتوابل وکوامیخ ومری وخصوصاً بنهار وچقندر بخردل استعمال نمایند وبر شراب اندک صرف اقتصار کنند واجتناب از فواکه وبقول رطبه وشیر وماهی
وهریسه وعصیده ونوشیدن آب بسیار وفصد بسیار وکندن موی وسکر مفرط وجماع کثیر ومس کردن مثل کافور وگلاب وروغن بابین شعر واجتناب از کثرت
استعمال آب شیرین باستحمام واگر استعمال آید باید ازان ابزاری خشک ونشف کنند یا آنکه شستن موی حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل تخم حنظل
وشونیز وبورق وزهره گاو وبطریق خضاب استعمال کنند واما معاجین وعقاقیر که تقطیع ماده بلغم وابطاء شیب کنند مثل خاییدن هلیله کابلی
هر روز یکعدد وبلع آن که این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند وهمچنین اطریفلات صغیر وکبیر ومعجون خبث الحدید وبهتر ازان آنست که دران سبب باشد
وازین قبیل ست که بگیرند هلیله سیاه وآمله هر واحد یک جزو عسل بلادر از بلادر برآورده نیم جزو یا روغن گاو بیامیزند وبعسل معجون سازند واستعمال کنند
واین بسیار قویست وواجبست که اندک اندک بقدریکه اثر روی پیدا آید استعمال کنند وانقردیا ومثرودیطوس وتریاق هر واحد قویست ولحوم افاعی
حافظ شباب وقوتست چون عادت خوردن آن کرده شود صفت معجون معتدل چنین بگیرند هلیله سیاه وبرنگ کابلی ودار فلفل وآمله وگاهی بلیله
دار فلفل وخبث الحدید میکنند وشکر وازین اطریفل سازند واز چیز مجرب آنست که بگیرند زنجبیل وهلیله کابلی ودار فلفل مساوی استعمال کنند وایضاً اطریفل
بگیرند هلیله کابلی بست درم خبث الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل ودار فلفل قرنفل هر واحد سه درم بعسل سرشته استعمال کنند ولازم ست
که این مشیبات یکسال کامل تناول نمایند وهرگاه صاحب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعده غذا تناول نماید لطوخات
مانع از شیب جمیع روغنهای گرم مقوی و[illegible] ست که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه ست با آن هیچ از غذا دران نافذ شود
متشنج نگردد وآن مثل قطران ست چون بدان طلا کنند وچهار ساعت بدارند بعده در حمام داخل شوند وایضاً این علاج برای صاحب سر بارد مزاج ست وهمچنین
زفت رطب سائل رقیق وکذلک روغن قسط که این بسیار قویست وروغن بان وروغن شونیز قویتر از همه چیز ست وروغن مرتب از تخم حنظل وروغن
خردل وروغن حبه قوی اینست که بگیرند روغن خردل وروغن شونیز یا آب که دران شونیز بپزند پس دران حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن وزیت از زیتون
[illegible] برآورده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نماید روغن چنین زیت انفاق سه قسط سنبل یکنیم اوقیه اظفار الطیب نیم اوقیه تفاح اذخر
نیم اوقیه ادویه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند ویا در آب تا آنکه آب قوت او خوب اخذ کند بعده زیت را دران آب بپزند تا آنکه آب برود وصواب
در طبخ آنست که مقدار زیت کم نمایند وبر یکنیم قسط اقتصار کنند بعد ازان بگیرند اقاقیا یک اوقیه ودر شراب گداخته خوب بسایند ومخلوط نموده

استعمال کنند و روغن جید بگیرند روغن پنبه دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل پس سعد و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط
و عود خام و نفقاح اذخر و قصب الذریره اجزا برابر از جمله صد درم در آب حنظل اگر یافته شود یا در آب پوست جوز چهار رطل بجوشانند هرگاه آب بنصف بماند بران روغن
انداخته هموار بپزند تا آنکه روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند مطبوخ جید که آن شیب نوز بسر دیگر بگیرند اقاقیا و مازو و هلیله و بزر البنج و کشنیز
و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره شقائق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و رود نخیج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و
در هر ماه سه مرتبه با آب آمله یا آب آس طلا کنند غلوف جید بگیرند هلیله سیاه و آمله و مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم برگ آس آن هر یک سی درم
در سه رطل زیت اندازند و دران سه روز بگذارند پس بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و آنرا نچه پیش از ما دو تجربه کرده اند
زاج سرخ بلخی بوزن یک هست که این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه بروید لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب میشود و لازمست
منقی بر طب او باشد استعمال کند ابو منصور گوید کسیکه اراده کند که موی او زود سفید نشود ادمان تناول اطریفل صغیر هر روز بقدر
تلیها و غیره و ترک چیزیکه از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت بعمل آرند و بهر نی نطی سعوط کنند و نیز ناشتا آنرا
بخورد و اگر آنرا حرارت بهم رسد تسکین او بسرکه و سکنجبین نماید و از تخمه حذر کند و روغنهای مقوی شعر بمالد و طریق کسیکه اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک
و از آنچه ابطاء شیب و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادر است و همچنان آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید اینست که موی را باین دوا بشویند
شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمه و خطمی و آزاد درخت آمیخته استعمال کنند و هر که اراده کند که موی او بسرعت سفید گردد حمام
دائم استعمال نماید و موی را بصابون و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و بروغن بنفشه و یاسمین چرب دارد و سعوط با بیهانکند و کبریت بخورد و بدو لزوم راحت
و مسکن بارد رطب نماید و نیز ناشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیر یکه مذکور شد استعمال کند ابن الیاس گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل
زمانه او کند تنقیه بدن از اخلاط بلغمی است در هر سال یکبار یا دو بار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید مقوی بصبر و غاریقون و از اطعمه مولد بلغم
ذکر و لعب و غم حذر نماید و چیزیکه مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته
دو مرتبه بخورند و بهلیله مربی تعاهد نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بجزل سوده بشویند و تناول کواسج مالحه ایشان را انفع دیدم و روغن قسط
و بان و زنبق بمالند بعضی اطبا از جهار ... نقل کرده اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد زهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد و صاحب
گفته که این مجربست و از انطاکی نقل میکنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش بادو اوقیه شیر تازه هر روز تا یکهفته منع شیب میکند و همچنین استکثار از
بماء العسل و مداومت نهادن هلیله سیاه در دهن تغیر سفیدی مو بسیاهی بعد یکسال میکند و گیلانی مینویسد که بعضی مجربین را دیدیم که عمر ایشان
بنود سال رسیده بود و از موی سر و ریش یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله مربی شسته در دهن میگرفتند و آنرا در دهن میگردانیدند
و لعاب او بغیر رسانیدن دندان بدان و بدون خاییدن آن فرو میبردند تا آنکه هم هلیله میگداخت بعده هسته او می انداختند **ذکر خضابات**
مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار است از انجمله آنچه بتجربه بعض مجربین در آمده بعرض تسوید می در آیند بگیرند وسمه یکجزو و حنا سدس جزو و هر دو را در آبیکه
اندران آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهڑی در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند **ایضاً** که در دو گهڑی اثر میکند مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه
نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در روغن بریان کنند تا سوخته سیاه شود پس همه ادویه را باریک ساییده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته
بسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را بآب طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گهڑی بآب آمله پس بآب گرم بشویند **ایضاً** خضاب
تیزاب فاروقی بگیرند و رق نقره در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و باشانه اسپ بعد از تصفیه مو بمالند و طریق بر آوردن تیزاب مذکور اینست
که شوره ... ده ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع را بگل حکمت کنند
و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **نوع دیگر** معمول مولوی غلام رسول مرحوم نیله تهوته ... هر یک چهار تولہ ... و آب چاه ...

از جمله تیزاب کشند پس در یک توله این تیزاب برادهٔ نقره یکماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعده از شانه بعمل آرند نوع دیگر بنسخهٔ ذکائی
توتیای سبز زاج سفید شورهٔ قلمی هر واحد پاو سیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته باتش ملایم عرق کشند بعد ازان سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق
انداخته نگاه دارند تا آنکه ورق حل شوند پس چهار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند
خضاب منقول از بیاض اوستاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونهٔ پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده بعده
چونه انداخته بآب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بید انجیر بران ببندند و بعد پنج شش گهڑی بآب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخهٔ معمول حکیم شریف خان
وزن هر سه ادویه مساوی است **ایضاً** سهل و عجیب سنگجراحت و چونهٔ سنگ مرمر هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه سا کرده بقدر احتیاج در آب
حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان ببندند در مدت کم از یکساعت رنگ خوب میکند و در نسخهٔ حکیم غلام امام وزن سنگ جراحت و چونه هر یک نیم پاو و مرداسنگ
دو دام است **ایضاً** که بتجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یکتوله یا و بالا و در ظرف آهنی بروغن سیاه بریان نمایند هرگاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچهٔ ململ
بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیای سبز یازده سرخ و نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دستهٔ آهنی بآب آمله اندک اندک انداخته
خوب بسایند هرگاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یکپاس بآب آمله بشویند پس اگر جائی بر جای سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا آنکه
اول برگ بید انجیر یا پان باید بست **روغن** از عنایات حضرت ارشادی دام برکاتهم آب پهلی خام ببول چهار توله برادهٔ فولاد یکتوله کسیس شش ماشه کالی کها
در ماشه روغن کنجد نیم پاو همه ادویه در روغن دو گهڑی کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن بکار برند نوع دیگر
از مجربات مولوی عبدالقادر مرحوم کیری انبه پاو آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش پاو آثار روغن کنجد سیاه سه پاو ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی
کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند بعده برآورده آن روغن را بمالند جرجانی از شیخ الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب ذکر کرده
و گمان برده اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و در ان نفوذ نکند مگر
دوائیکه سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قویتر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار آهن
و مثل آب پوست جوز پس بهانا ممکن است که اگر قوت این امثال این چیزها در روغن بتکرار دهند بیامیخت قوت ادویه که آنرا بدرقه کنند چون سرکه و خمر بروغن دهد
و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع است یکی سیاه کننده دوم اشقر کننده سوم سفید کننده و اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دانست
که اصل خضابها که بران اجماع مردم شده حنا و وسمه است و اثر آنها بحسب اختلاف استعدادات مویها مختلف بود و رسم چنانست که مردم اول حنا بربندند
و یکساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه بربندند و همچنان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه بهم بر می نهند و بعضی بر حنا
تنها اقتصار کنند و بر اشقر کردن مو راضی شوند و بعضی وسمه تنها بر نهند و رنگ طاوسی کنند و وسمهٔ هندی زودتر رنگ گیرد لیکن طاوسی تر بود و رنگ وسمهٔ
کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و تطویس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه بهتر رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد از پس آنکه موی را از وسمه
شسته باشند باید که بار دیگر حنا بر نهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آنرا استعمال کنند منع تطویس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق
یا آب انار یا آب رائب یا عسل یا آب پوست جوز یا موی بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را با آبی آمیزند که دران مرداسنگ و آهک
جوشیده باشد یا در آفتاب نهند تا آنکه صوف سفید که دران تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نیکو است و اگر یکدرم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند موی را
سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد **تدارک مضرتهای خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کنند و مستعد نزله و زکام
و سکته و مانند آن گرداند پس صواب آنست که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال
نمایند گاهی از خضاب موی راست و درشت مثل پشم گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بدنما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزی که موی را
باریک کند و جعد گرداند بیامیزند و گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او اینست که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاه

از خضاب بشره سیاه شود آن سیاهی را آب آرد نخود و آرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر انچه تعلق بزینت دارد

وآن حفظ شعر از انتثار و تسوید و تطویل و انبات موی و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتثار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس
و پرسیاوشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو است چون ازین ادویه روغن مرتب سازند
واین روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی نظیر است صفت آن پرسیاوشان طباشیر پوست سماق زرورد گلنار
مصطکی هر واحد یکجزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلیله مازو سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه
نیمکوفته یک شبانه روز در آب ترکرده بآتش ملایم بپزند تا قوت ادویه در آب درآید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحویکه جرم دوا همراه آب نمانده باشد پس روغن کنجد
خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و بسیخ میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده
در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بران بریزند و همچنان نگاهدارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نسوزد و ایضاً ادوام تدهین بروغنها
دیگر که دران حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشند و کذا ادوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در
گرسنگی موی بسیار فرو می آیند و باید که نخستین موها را بآب چقندر بشویند بعده ادویه بکار برند و اگر بآب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد ادویه مفرده که مطول شعر
و منبت آن شستن موی بطبیخ درخت کنجد و کذا نقیع کنجد غیر مقشر و کذا برگ بنفشه که مجرب سوید است و کذا برگ مشمش و غلاف سبز برگ کنجد خشک سوده بروغن آس
آمیخته و کذا برگ بطم و حنا مساوی و کذا اپشک شتر سوخته بروغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هر واحد دو اوقیه لادن سه درم بآب آس
حل کرده و کذا برگ شاهسفرم و کذا بیخ نی فارسی سوخته و حنا با برادة در سر انداختن برگ آزاد درخت با سپید حنا و کذا زجاج بروغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاوشان بروغن آس
و کذا جوف از نباتی که شق کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن پرسیاوشان و کذا بیخ ابرسا مطبوخ بسرکه که مجرب است و کذا [illegible] و کذا عرق [illegible] موی انسان و کذا
روغن بیضه دانه و کذا فرفیون هر واحد منبت و مطول شعر است در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقولست که تخم [illegible] در آب سوده بطور گل در سر اندازند
که موی نرم و دراز شوند و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار و در ده آثار شیر میش که از سه ماه زاییده باشد
ترکرده نگاه دارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند بعده در چرخ روغن گران روغن برآرند و هر وقت که
روغن چنبیلی در سر اندازند چهار ماشه ازین روغن هم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گوله بل یک حصه در سه حصه هلیله قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند
بعد از ان هلیله مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند ادویه هر کیسه که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آماله اشنه سعد کوفی زرنباد سکاکائی هر واحد یکدام
صمغ عربی نیم دام کنجد سیاه زنجبیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاهدارند و بقدر دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ
موها بمالند و بعد از سه گهڑی بآب نیمگرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمول است ایضاً که برای درازی و سیاهی مو عجیب و غریب است مغز تخم [illegible]
برگ کنار هر دو مساوی ساییده بقدر دو دام بر بیخ موها بمالند و بعد یکپاس بآب نیمگرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود ایضاً مشدانه هر آمله یک دام
باریک ساییده در سفیده بیضه مرغ یکعدد روغن زرد نیم دام خیرات چهار دام خوب ممزوج نموده شب بسر بمالند صبح بآب گرم بشویند تا هفته روغن لادن که
موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن ساذج هندی حنا حفص مکی آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا یک رطل آید صاف کرده یک رطل
روغن کنجد بران ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را بآب برگ کنجد و برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند روغن شقائق موی را دراز کند
و ریخته را برآرد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز تر لادن پرسیاوشان هر یک پنج درم کوفته در نیم من آب آماله یک شب بخیسانند و بجوشانند
و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن عجیب در حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه میکند و زود سپید نمی گذارد
برگ آس و آمله هر یک ده اوقیه پوست بلیله پوست هلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و ربع طباشیر نیم اوقیه فوفل دو و نیم اوقیه

کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچه منخل صاف کنند و با دو رطل روغن گل بر آتش ملایم بپزند و ثفل که باقی مانده ست آنرا نیز در دو رطل آب
علیحده بجوشانند بعده خوب مالیده بخرقه منخل صاف نموده اضافه کرده بآتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب برود و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در
شیشه دهن فراخ کنند پس روغن بران ریزند و همین قسم مع ثفل نگاهدارند و وقت حاجت استعمال کنند **طلائیکه** موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل
سوخته رسوت مساوی بسایند و بآب حب لبسته بدارند و بر موی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آمله یک آثار سکا کالی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش
پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آنکه شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب
شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن بکفگیر آهنی بسکردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت
قرص را در آب تر نمایند وقتیکه نرم شود باریک سائیده بهم طلا نمایند **قرص** که در تسوید و تطویل شعر عجیب ست آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام
فوفل پوست انار هلیله زنگی پوست بلیله زرد برگ مورد مائین خرد بترتیب هر یک یکدام لوهچون نیم پاو بزر البنج چهار دام اول لوهچون را در پوٹلی بسته بآب یکدران
نیله تهوتهه حل ساخته باشند تر کرده بسایند کیا پنج جو روز دقیق میشود پس ادویه دیگر کوفته بیخته با لوهچون آمیخته در آبیکه اجمود و اجوائن خراسانی جوشانیده باشند
هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب ست نزد حاجت بآب بزر البنج و کرفس سائیده بر سر و ریش طلا سازند
اقوال اکابر شیخ میفرماید که اکثر مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از آن لزوجت موی اخذ کند و آنرا در غذای خود صرف
نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و روغنهائیست که دران حرارت و قبض باشد مثل روغن سوسن محرق بموم یا آن روغن تنها و روغن حنا
و روغن آس خاصه و نفع میکند این را شستن سر بنقوع حنظل و آنچه درین نفع کند اینست که بگیرند لادن و آنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت بر
بگدازند و بران قدری مغز خسته زردآلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزاد درخت و آب برگ آنرا درین خاصیت نیک ست
و بزرکتان سوخته بروغن کنجد استعمال کردن نافع **مرکب** بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نورهی و مرکی و آمله و در بعض غسولات معروفه بر سر
غلاف نمایند و ایضاً خردل در طبیخ چقندر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن بروغن مورد یا بروغن آمله چرب کنند **مرکب جید** بگیرند زهره نرگاو
و زهره گرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و سادا و ران و مازوی درست هر واحد یکجزو سائیده بآب عنب الثعلب هفت روز تر کنند بعده خشک کرده بطریق طلا
با قدری نمک استعمال کنند بعد شستن سر و ریش بآب و غسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشر سی درم آمله پنج درم هر دو را در آب بیست چند خوب بپزند
تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یک رطل باقی ماند پس صاف کرده درین آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدو
تر یا خشک هر یک ده درم بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند **نسخه دیگر** منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل او
روغن ناردین و جو مقشر و اندک لادن بران انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند **مجوسی** گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس
و روغنیکه دران آمله و هلیله و مورد تر پخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقائق ست **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یک رطل
و باریک سائیده روغن کنجد یک رطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس
یک رطل و دران لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند بعده در دیگ دو ته بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله
بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد انداخته بآتش ملایم در دیگ
دو ته بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسود شعر و مقوی آنست بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یکجزو
جوز السرو دو جزو کوفته بیخته در پارچه رقیق بسته در روغن آس یکهفته بخیسانند پس دران بجالند تا حل شود و در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند
صفت روغن شقائق بگیرند گل لاله سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بیخته ده اوقیه از آن بگیرند و در یک رطل از روغن آس اندازند بیست روز
در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند و عند الحاجت استعمال نمایند **ابن التلمیذ** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید [illegible]

بهلیله سیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهرهٔ گاو کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند
و دائم بروغن آس و بروغنهائیکه سابق مذکور شد بمالند و یا آب چقندر مطبوخ که دران اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت روغن آس** بگیرند
آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تر بهتر است و با یکرطل روغن کنجد و یکرطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یکشب نگاهدارند پس بآتش نرم در ظرف
مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان و سنبل الطیب
و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یکیک مشت و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یکرطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود
و دران اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند محمد بن زکریا گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی
دریابم و هر روز روغن مصطکی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند
و روغن ناردین در سرما و گفته که از ادهان و اطلیه قوی البرد حذر کنند و خاصةً در کسیکه آنرا بسرعت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند
ابن الیاس گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود بروغنهای قابض مثل روغن آس بود و بعد ازان بادویه که دران قوت جذب و قبض معاً باشد مثل
گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد درخت و مرجان موی را بدان علاج نمایند و روغنیکه دران حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین
تطویل و تقویت شعر نماید **بعضی** متاخرین مینویسند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و اثبات او مجرب است بگیرند آمله برگ آزاد درخت و برگ آس
هر یک پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یکرطل انداخته در آفتاب بپزند یا بآتش یکهفته بدارند شب و روز بر موی بمالند و بعد
یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را بآب آمله تر کنند بعده برگ آزاد درخت و پرسیاوشان و مر و آمله و لادن و گل لاله ساوده
با آب حنظل صلایه کرده بران غلاف کنند و گویند که درین باب شستن موی بمنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر است و کذا برگ بید یاغی و کذا برگ کنجد و کذا
خطمی و کذا برگ چقندر بعده روغنی که دران سنبل الطیب و ابریشم و زرنباد و پرسیاوشان و اصل [illegible] اندازند و شستن بمنقوع برگ کنار و قلی و پوست بندق هندی [illegible]

اثبات شعر

یعنی رویانیدن موی چون رویدن او بطی گردد چنانچه ریش دیر روید که دیر برآید و یا موی ابرو که خفیف باشد و قرشی مینویسد که موی از بخار دخانی
لزج پیدا میشود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی در آید پس قلت شعر و عدم او و قصر او یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت
و لهذا ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بحیثیت برودت
مزاج یا یبوست تکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت متحلله یا رطوبت سخیفه پس ماده شعر جمع نشود
و یا بسبب قلت خون که آن مثل ماده است برای بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض میشود و یا بسبب لغی از تکون مثل خاطر در تحقیق مسام چنانچه
در داء الحیه و داء الثعلب [illegible] این اسباب همانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب ایضاً گاهی احتیاج افتد به تعدیل مزاج [illegible]
بتحلیل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف مسام باشد و تخفیف آن مثل تنطیل بآب مورد اگر سببش تحلیل بفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط [illegible]
خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سده یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد بالجمله جمیع ادویه مذکوره در داء الثعلب اثبات شعر میکند و ازین [illegible]
در رویانیدن موی معمول است بیضه مرغ در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب سوختن رسد و ظرف را [illegible]
مائل دارند و از چیزی بفشارند [illegible] برادهٔ عاج و سنجاب مگس را دران روغن سوده بهر جا که موی نروید طلا کنند و گویند که کاسهٔ سنگ پشت [illegible]
یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجرب است و متقدمین را اعتقاد آنست که چون کنجشک را با روغن بپزند و طلا کنند در هر اعضا موی رویاند [illegible]
که ضماد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل است و بقول انطاکی اثبات شعر مجرب است نماید طلای بیضه عنکبوت و خاکستر [illegible]
و زیت در روغن قثاء الحمار و روغن تخم ترنج و روغن بادام و سداب است و گویند که ضماد زراوند [illegible] اثبات شعر [illegible]

وپیه وآرد گندم وکذا زهره غراب کبیر سیمی غذاف وکذا زهره سلوی وکذا دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته وکذا روغن گندم وکذا روغن بلسان وکذا روغن آجر وکذا روغن
کدوی تلخ وکذا روغن اذخر واگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد وهمه را بنصف قطع کرده بآب وزیت بپزند تا مهرا شود وآب بسوزد وزیت بماند پس صاف
کرده بردارند ریش را از وی برویاند و بالخاصیت مجربست وطلای روغن شونیز وکذا روغن بادام تلخ درین باب مجرب سویدیست ودندان فیل سوخته قدری
خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر جائیکه موی بر نیاید بمالند موی برآید وکلونجی سوخته بروغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید وچون بوره ارمنی ودندان
را سوخته با سرکه کهنه طلا کنند در سه روز بشرط تکرار در هر سه ساعت یکبار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن ست **اقوال مجربین** شیخ سیفر باید که در منبتات شعر
قویه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن ست وعلاج انتثار حواجب ومانند آنست وجمیع ادویه که در داء الثعلب ذکر کردیم وجمیع وجه تدبیر از مالیدن سر وسرخ کردن او
واستعمال محجوم بر آن پس استعمال ادویه قوی در جذب وتحلیل معاً خاص بداء الثعلب نافع ست در صلع وانبات شعر در مرطوبه وحواجب ودر لحیه ودر لوست
بیخ غرب بزیت تقویت وحفظ عجیب مع تسویدیست واما ادویه که عزم ما بذکر آنها درینجاست واگرچه در داء الثعلب بعد اعتبار چیزیکه در آخر باب حفظ شعر
ذکر کردیم نیز نافعست آن اینست که بگیرند ذراریح تازه که پایها وسر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند ودر روغن بنفشه بسایند ودران یا در زیت بپزند
تا غلیظ گردد وبقدر حاجت طلا نمایند که آبله افکند پس موی بر رویاند وهمچنین عسل بلادر ست چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند و یا کندش در روغن بیضه بسایند
وبقدر حاجت بکر بطلا کنند که موی بر رویاند و یا بگیرند سم خر سوخته وقرن سوخته وبروغن کنجد طلا نمایند که این قویست واما بیضه سورچه بروغن بان از انجمله
که در منبتات شمار کرده‌اند ونزدیک عام مردم آن از مانعات نبات شعر ست وآنچه تجربه کرده شده عصایه است که در خانها میباشد آنرا کشته خشک کنند
وسائیده بروغن طلا کنند وایضاً زجاج فرعونی مع زنبق سوده وآنچه خفیف تر ازین بود اینست که بگیرند دسته وصلایه از رصاص ودران روغن از روغنها
معروفه که شعر را نافعست مثل روغن آس یا لادن ومانند آن ویا تخم که معلوم شده مثل پیه خرس وبزگاو وامثال آن انداخته بسایند تا آنکه قوت رصاص
دران آید وبدان لطوخ کنند وتضمید موضع ببرگ انجیر جوش کرده نیکوست ومایل بانک قویست وایضاً بگیرند مغز بندق بست عدد وبریان کنند چندانکه
سائیده شود وبروغن ترب آمیخته بکار برند و یا بگیرند حشیشه که آنرا خرگوش نامند وقضیب خر وطحال او هر دو بریان هر واحد نیم رطل ولادن بست اوقیه
همه را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب واستعمال کنند وآنچه فیلغریوس ذکر کرده اینست که بگیرند پیه بزگاو ونمکین نود وشش درم اشنان ثافسیا
هر واحد شانزده درم هشت درم لادن مثل این پرسیاوشان چهل وهشت درم قضیب خر چهل وهشت درم طحال خر نود وشش درم طحال او وقضیب خر او را
بریان کنند وسائیده همه را بالشراب اسود جمع کنند وموی سر تراشیده بدان طلا کنند وپنج روز بدارند پس بشویند ودو روز راحت داده باز اعاده کنند
پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند وایضاً از قیطون بگیرند بطون خرگوش شش عدد وخوب خشک کرده در دیگ گلی گل حکمت نموده بسوزند
ودران برگ عوسج وبرگ مورد مثل آن وپرسیاوشان نداف انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند بعده سائیده بسه رطل پیه خرس ومثل این روغن ترب
آمیخته بردارند ووقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند وحب الغار وروغن فلفل ودر روغن بید انجیر همه از معینات انبات شعر اند وایضاً چون خاکستر قیسوم بزیت
آمیزند موی ریش را که دیر روید برویاند وکذا خاکستر شونیز بآب وخصوصاً برای موی ابرو وایضاً برای ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند که سائیده شود ویکمثقال خسته خرما
بر سنگ اندک سوخته وپانزده عدد فلفل همه را آمیخته بروغن گل طلا سازند وایضاً خاکستر قیسوم وبندق سوخته ولادن وذراریح وکندش در روغن بان بسوزند
تا سیاه شود وباهمچنین غالیه آمیخته بر موضع بمالند وطلا کنند وایضاً پرسیاوشان وحب الآس وتخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود وبا چربی خرس وروغن ترب
آمیزند وآنکه موی ابرو را برویاند بگیرند کندر چهار درم سرگین بهنگ وسرگین خارپشت بحری وسعد اب کوهی هر واحد یک درم بشراب قابض سائیده پیه خرس آمیزند
واستعمال کنند دیگر برای ریختن موی ابروی قدیم صعب از داء الثعلب یا غیر آن بگیرند بیخ بکیجز وکلف دریا هشت جزو فرفیون وحب الغار هر واحد سه جزو
زفت رطب چهار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند ودران فرفیون بیفزایند همه ادویه آمیزند دیگر مثل آن بیخ نی سوخته هفت جزو وخاکستر عوسج پنج جزو
تخم جرجیر چهار جزو بیخ اسراش سه جزو بروغن غار سائیده استعمال کنند صاحب کامل گوید که هرگاه موی ریش وغیره در رویدن دیر کند و یا موی از ضعف باشد

باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حبة الخضراء سوخته و بادام تلخ سوخته و حب الغار ساییده بزیت سرشته طلا کنند و یا بغالیه طلا سازند که این
در رویانیدن موی تعجیل نماید و آنچه دوا درین باب نافع است بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را ساییده بروغن بلسان
یا روغن اترج سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته است چون بچربی گرگ یا چربی خرس گداخته بسرشند و بر موضعیکه احتیاج رویانیدن موی
در آن باشد طلا کنند ابو منصور گوید که در مواضعیکه اراده رویانیدن موی بر آن کنند حب الغار بر آن موضع بمالند که باین زود موی بروید خاصة چون
آنرا بسرکه و زیت یا بزیت تنها بسرشند و همچنین اگر بروغن ترب یا بپیه انجیر بسرشند و ایضا پیه خرس چون بسرکه سوده بدان طلا کنند و آنرا ادویه قویه
درین صنعت که شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند
و تدبیر او بچیزیکه اسخان معتدل نماید مایل گردانند و آنچه موی را برویاند ذراریح که سر و بازو و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک
اوقیه آمیخته در ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بر دارند و باندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعاده آن کنند تا آنکه آبله افتد پس
این موی برویاند محمد بن زکریا گفته که مجربی مرا خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آنرا در شستن موی زنان
داخل کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نو باید گیلانی می‌نویسد که فقدان نبات شعر بسبب فقدان چیزی از شروط مذکوره در تکون شعر میباشد
پس اگر این امر در ماده شعر که آن بخار دخانی ست باشد حیله در ازاله او بتغیر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیله در تعدیل او در لینت و صلابت
کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله در تعدیل او نمایند و این همه از آنچه در سابق مذکور شده معلوم ست لیکن اکثر تمرط شعر در غالب بسبب
امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن میباشد پس بخار دخانی در آن منع میگردد فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب تحلیل آنها آنرا و جذب آنها آنرا
بسوی خارج و برین اعانت میکند آنکه در اغذیه چیزیکه تفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل بلادر مشروط باینست که آن جلد
را نسوزد و سبیل این آنست که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از آن این خاصیت رفع گردد و الا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل جلد سوخته بآتش گرداند بنحویکه
بر آن موی اصلا ابدا نروید و حق آنست که بیضه مورچه مانع از نبات شعر ست و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر ست و منبت نیست روغن
که موی را برویاند و داء الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یکی یک اوقیه و در آب بپزند تا مهرا شود پس آب را صاف کرده بر یک رطل آن
یک رطل روغن بان انداخته بآتش نرم بپزند تا آنکه آب برود بر دارند و استعمال کنند و دیگر که انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را بشراب حل کنند و با همچنین آن
روغن آس آمیزند و هر شب بیخ موها بمالند و صبح در حمام بشویند بآب گرم و ایضا روغن بیضه موی میرویاند و ریختن او منع میکند و طریق ساختن آن مسطور
شده و بهتر آنست که آنرا بلکه اکثر روغنها که از قبیل او باشد روغن از جوهر او در شیشه از گون بر آرند و طریق آن در اطلیه باه مذکور شده و روغن بیضه را بزودی در
صرف آرند تا بو نگردد و ایضا لادن سه درم مازو یکدرم مر دو درم مصطکی یکنیم درم فرفیون دو درم کندر یکدرم در روغن گل گداخته بر بیخ موها طلا کنند ایضا مجرب ست
ایضا صدوح الدین طبری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض میشود حتی که انسان را روییدن موی ریش تاخر نماید و از وقتیکه در آن بروید
او واجبست تجاوز کند و این بیکی از سه سبب میباشد یکی بسبب قلت غذا بنا بر یبس بدن و قلت فضول آن دوم بسبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام
آن حتی که در جلد او مسام نماید و بدن او عرق نکند و امراض او را کثرت نماید بنا بر دشواری تحلل فضول سوم از معالجه شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد
و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصی که کار در جای برف یا قلل جبال و بر داشتن برف نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد
و علاج آنکه بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت او ست بتدبیر موافق و نقل او از اطعمه بچیزیکه ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او
گرداند و این باقتصار او بر لحوم بزغاله یا بچه مرغ و شرب اشربه ممزوجه و قلت جماع بود و این وقتیست که معده او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند
که در آن غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچه بقر و مانند آن و شرب شراب متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او موی را
بر آرد و طلای موضعیکه اراده رویانیدن موی بر آن باشد در مثل این مزاج باین طلا کنند بگیرند چربی بط و بگدازند و بر آن اندک موم و قدری زوفای رطب اندازند

نسخه
شونیز سوخته

بر آتش گذارند و بگیرند آنقدر که تا فسیا می‌شود و قدری فرفیون تازه و بسایند و بدان آمیزند و موضع را به کف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران
طلای رقیق بسیار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان متغیر گردد طلا از وی دور کنند و باندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند
تا آنکه موی ظاهر گردد و پس اگر موی ضعیف یا سفید رنگ بر آید سر آنرا با مقراض بگیرند و دران روغن آمله و روغن آس بلادن استعمال کنند و اما اگر قلت نبات شعر
از زعارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولود وی بود موی دران بدشواری و تعب روید و بلطف و معالجه بروید و آن اینست که واجبست که تلیین جلد او کنند
و در آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیهٔ او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقهٔ درشت و بکف دست بمالند بعده بر جلد او
این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه خرز و همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن سازند و بعد ازان اندک
فرفیون و قدری حب السداب و قلیلی بادام تلخ کوهی باریک سوده بران اندازند و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند و هر روز یکبار تجدید آن نمایند و بعض
افاضل وصف چیزی کرده اند که معروف بعضی ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او و بر عانهٔ آن موی بر آرد
پس طبیبی استخراج این دوا نمود نسخهٔ آن بگیرند قیروطی معمول بزوفای رطب و آنرا بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آنکه
عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیم گرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ادمان بران نمایند تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر
حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یکجزو و خاکستر سم بز و کبریت سوخته هر یک نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت
حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند بر آرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین تدبیر و طلا موی در کف دست بروید و آنچه امتناع نبات
شعر از معالجهٔ صناعی باشد که ازان منع کند انتقال از سبب بسوی ضد او از اسباب و مقابلهٔ بدن او با ضد او و آنچه دران استحان او و تلیین جلد او و غیر آن
باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیهٔ مذکوره بکار برند و آفریطن در تکثیر شعر و انبات او و چون روییدن او و خاصهٔ موی ریش تاخر نماید این طلا ذکر کرده
بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و بنمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندانکه نیم بیضه ازان پر
شود و بران دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ جندبیدستر و یک نیم دانگ مغز پنبه دانه و یک دانگ مشک و مثل او لادن و دو دو دانگ صمغ عربی اندازند
بجوشانند تا با هم مخلوط شود بعده سرد کرده استعمال نمایند کسیکه اراده استعمال این بر طریق تغلیف درین نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا معمول
شیافسیا جمیع علل جزئیه که موی را عارض شود نافع ست و نسخهٔ این همان لطوخ قویست که در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن درینجا
حب الغار دو مثقال عوض روغن غارست و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بید انجیر یا روغن زیت کنند بقدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر
گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنهٔ شعر را نفع کند و می باید که درین مرض مالش بنطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند
و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی او بروید طبری گوید گاهی موی بسعفهٔ رطب یا یابس
برود پس اگر رفتن موی بسعفهٔ یابس باشد و استفراغ بفصد و اسهال دران ممکن بود دران هر دو استعمال کنند و موضع را با شیائیکه استفراغ فضول بطریق
تلیین و کشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیهٔ قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه
بر آتش کنند بعده در هاون کرده خوب بمالند و تسقیه بانیست آنها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزیکه درین مرض استعمال کنند
روغن بنفشه و روغن خیری مضروب به روغن گل ست و دخول حمام و شستن سر بخطمی مضروب ببرگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را باین طریق علاج کردم
و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیرا که این علاج انبات شعر در مثل این علت ست و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفهٔ رطب باشد
پس سبیل طبیب آنست که بموضع روییدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آنرا بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست
زیرا که مسام فاسد شده و بعضی ببعض آن چسپیده و اگر جائی روییدن موی منقطع نشده باشد علاج تر طیب موضع بدانچه مذکور شده اولا باید کرد و بعده استعمال ادویهٔ
بلا انچه در داء الثعلب مذکور شد که درین موی بر رویاند و جماعتی را از اطفال دیدیم که اکثر ذهاب شعر بسعفهٔ رطب و یابس ایشان را عارض شد و هرگاه بزرگ شدند

آن موی برویید مگر در جائیکه جلد دران سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و آما ذها بشعر از سوختن آتش سبیل او آنست که ذکر کردیم بنحویکه در مواضعیکه جلد او فاسد نشود بمرور ایام و بعلاج بروید و این همه که ذکر کردم طریق علاج با دویه و دست بود و گاهی درین تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت بسوی آن داخل شود چنانچه گاهی احتیاج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا بسوی تخفیف پس باشیای مخففه تخفیف نمایند و یا بسوی ترطیب پس باشیای مرطبه مانند آن ترطیب کنند **حکیم شریف خان** مینویسند که این دوا غالباً موی را برویاند سنبل الطیب کف دریا موی سوخته بسرکه ساییده طلا کنند تا آنکه موی بروید و جالینوس این دوا را بتجربهٔ صحیح یافته و این طلا جهت رویانیدن موی عجیب الفعل ست سم بز سیاه سوخته سر نگس سم خر سیاه سوخته با روغن زیتون بکار برند و ایضاً درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون پنج درم ساییده بآب پیاز سرشته تا دو روز طلا کنند هرگاه موضع سرخ شود بزراوند مدحرج ولادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی ساییده بآب عنب الثعلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکه آنچه موی را از رویدن باز دارد یا مخدر و مبرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم ست که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیده و شب و یا ادویهٔ بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضهٔ مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این هر دوای بکثف انتام یابد مثل خون خوک و روغن آن و روغن شبیر و بیضهٔ مورچه و بیخ و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش بسرکه و زیت و زهرهٔ بز بنوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص آمده که چون سر شبیر را بشیر سگ بسایند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد **سویدی** مینویسد که ضماد با قلای مقشر بآب و کذا خون حربا و کذا اشبیر بیتوع و برگ آن بکر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ بآب برگ بنج سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت باره و کذا تخم بادروج سه درم لوبرق یکنیم درم باریک سوده بروغن بلسان و میعهٔ سائله سرشته تا بقوام عسل آید هر واحد بعد نتف بتکرار منع نبات شعر کنند **شیخ** میفرماید که مخدرات سرده آنرا منع کنند مثل آنکه اول نتف مو کنند بعده بیخ و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران با بنها و تنها در سرکه جوش داده بهتر بود و جرم خوک نیستانی خشک کرده از بادخات ست چون آنرا بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بیخ یا سرکه آمیزند و مکرر بعمل آرند و گویند که طلای او بروغن که دران عظایه پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین بروغنیکه دران خار پشت پخته باشند و گاهی دران ادعای ضد این کنند و آنچه درین ذکر کرده اند بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو و شب نیم جزو و بآب بیخ تر بسایند و قومی زعم کرده که خون غوک آجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات کند و گویند که همچنین خون شبیر و دماغ و جگر او ست و گاهی دوائی ازین مرکب میسازند و گویند که بگیرند غوک نیستانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و بآب سرشته بر نتف شعر در زیر بغل استعمال کنند و تخم انجره بروغن سوده مالیدن بقوت انتثار شعر کند **مجوسی** گوید که بیضهٔ ماهی و دیگر ادویهٔ مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم ست که چند بار آنرا بر کنند و بعد کندن اطلیه و ادهان مسطوره بمالند **ایلاقی** و **جرجانی** مینویسند که بزر البنج بسرکه بسایند و طلا کنند و آنچه مجرب ست اینست که بیضهٔ مرغ بعد کندن موی طلا کنند و هر بار که بران طلا نمایند ضعیف تر گردد تا آنکه باطل شود و اسپغول بسرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن باطل کند **ابن الفرج** گوید که بعد نتف جندبیدستر و عسل بمرات کثیر طلا کنند و جالینوس گفته هر موضع از بدن که بسیار سرد شود یا خشک گردد بران موی نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجه سرایان و آنچه از امر غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده اند دروغ گفته اند و **محمد بن زکریا** گویند نیکه ریش او بروید باید که از ابتدا اختیاط کنند تا ممکن بود و فصد مدام از پایها کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و اگر از تبرید خوف کنند شب بران طلا نمایند و مداومت آن کنند البته موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی نروید و گفته که این دوا بعدیل ست عظایه دو عدد در دو اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند بعده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون هر یک نیم اوقیه بران پاشند

و بپزند تا غلیظ شود و بعده روی بنطرون خوب شسته بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موی منقلع شود و بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و بسرکهٔ مقطر
سخت ترش یا بنمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا بسوزش کند بشویند و بران موم و روغن گل بمالند کذا این البته موی را باطل کند گیلانی گوید که افیون
محلول بسرکهٔ ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن میباید که در لطخ موضع باین ادویه بکمال سرعت کنند بنحویکه تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا
نباشد فلهذا امر میکنیم که منبت شعر را بقطرهٔ دوای محلول اللطوخ نمایند پس موی برکنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد ازان پاک نمایند
و تجدید لطخ دوا و مالش کنند حتی که از دوای اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد پس مسام بدوای صرف پر شوند و نهایت تسدید نماید پس هرگاه
این عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دو واسه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در انجا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده
بعد نتف طلا زهرهٔ جدی است که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موی ابطال آن میکند و جمیع خففات منع نبات شعر کنند
بعضی اطبا مینویسند که آنچه منع روییدن مو کند از انجمله طلا کردن بیه تازهٔ افعی است که تخلف نمیکند و کذا مغز سر گوسفند و آهک و کذا آهک در سرکه
پخته و کذا زبد البحر بسرشتن تریخ و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که دو حبه در نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند
و هر جا که موی کنده بمالند هرگز نروید و شیر انجیر و زاد بسرکه سوخته و تلخهٔ خروس و خون خرگوش و زهرهٔ خارپشت و بیه وزغ هر واحد مانع نبات موست
بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا و افیون بزر البنج بسرکه سوده بعد نتف نافع است و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن
در منع روییدن مو معمول حکیم علی بخانست آب برگ شسته پنج درم زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه
بجنبانند بعد ازان بر طبق مسی افگنند تا روغن جدا شود بعمل آرند و این طلا درین باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضهٔ مورچه
کف دریا آب تریخ مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی ازان موضع بر نیاید

حلق شعر

بدانکه بهتر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر
کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یک ساعت بنهند پس طلا کنند و بعد دو سه گهری بشویند و بعضی اشخار و شورهٔ قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته
طلا میکنند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوش رنگ شود
و یا بر چهار جزو چونهٔ زنده قدری آب اندازند و چون سرد نشود یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند شیخ میفرماید که از آهک دو جزو
و از زرنیخ یک جزو بگیرند و اندک صبر دران داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر آهک
زیاده کنند در عمل بطی تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یک یک جزو گرفته در آب می پزند حتی که پر طائر را بسترد و هر قدر که تکرار عمل درین آب کنند بهتر بود
و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و دران اندک روغن بپزند تا آنکه قوت او اخذ کند پس باین روغن طلا نمایند و گاهی این آب را میگذارند
تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال میکنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک کرده مطبوخ
با مشمش بگیرند و دران زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد میباشد استعمال میکنند و اگر اراده کنند که موی باریک بروید و ضعیف شود
در نوره خاکستر چوب انگور یا لوبیق داخل نمایند و خوب بهم زنند و طلا کنند بعده بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را مثل آب کشک
و آب برنج مرکب میسازند و گاهی دران مر و مصطکی داخل میکنند و گاهی اعانت بکف دریا مینمایند و علاج کسیکه نوره آنرا سوخته باشد اینست که تغلیظ او
کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه باب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این
علاج جید است بعده بران عدس مقشر بگلاب سوده و صندل طلا کنند و خصوصا اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب و مثل طلا برد
مرهم سفیدهٔ بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که بعد آن بگل ارمنی در خوشبو و یا گل بسرکه و گلاب طلا کنند

و برگ شفتالو را درین خاصیت عجیب ست و برگ انگور و برگ شاهسفرم سوده و حنا و تجبیر عصفر و گل سرخ و سعد و سنبل الطیب واذخر و مانند آن مفرد و مجموع بکار برند گیلانی مینویسد که از خواص صبر ست که ازاله بوی زرنیخ و آهک نماید و مقدار یک مثقال ازان داخل کنند و آن درین باب عجیب ست و عجیب تر ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده اند و عادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک میکنند و از طریق حلق شعر بنوره بقول مجوسی اینست که بگیرند آهک سفید تیز یک رطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قردمانا خاکستر چوب انگور هر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک بساییده بآب گرم حل کنند و بدن را بروغن گل چرب کنند پس باین طلا کنند و تا عمل کردن آن بران صبر نمایند بعده بشویند و بروغن گل خالص بمالند پس بران گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر ذره بسوزد و آبله افتد آب سرد بدفعات بربدن ریزند و آرد عدس و گل سرخ بروغن گل و گلاب بر هم زده طلا کنند و اگر حرقت شدید باشد یا شیئکه بدان علاج حرق النار میکنند علاج باید کرد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که موضع را بصندل و سک بریان و گل سرخ و حنا و مانند آن طلا کنند **صفت** نوره ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن و پشت و رکبه و سایر مفاصل و استرخا و کسل طاری از رطوبات بگیرند بابونج و در رطل و جرجیر بسایند و در ده رطل آب با تش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند آهک سفید تیز آب نادیده سه رطل و زرنباد و سنبل الطیب و سورنجان و عاقرقرحا و قردمانا و انیسون هر واحد یک اوقیه صبر و جندبیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد و ورقی نه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد بعده بران آبیکه دران وج پخته اند بقدریکه دران سرشته شود بریزند و بزودی حل کنند و بران سفیدی و زردی دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند و بربدن طلا کنند و ساعتی یا کمتر بقدریکه حلق شعر کند بنهند و دو سه بار تجربه آن کنند پس هرگاه موی بریزد و آب بشویند بعده بآبیکه دران خطمی سرخ گل جوشانیده باشند و این بهترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند **صفت** روغن که حلق شعر نماید اشخار یکجزو آهک دو جزو زرنیخ زرد ده جزو آب بقدریکه آنرا بپوشد بران انداخته سه روز بگذارند پس صاف کرده آب صاف آن سه جزو و روغن کنجد یکجزو بگیرند و با تش نرم بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و ساعتی بران صبر کرده بشویند **صفت** نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند و با آن زرنیخ زرد مثل هم سوده بآب در صلایه بسایند و دو ساعت بگذارند بعده بدان طلا کنند و یا کف دریا بسوزند و یا جبسین که این تیز سفید بود **صفت** دوائیکه موی را باطل کند و آنرا بسرعت حلق نماید بگیرند آهک نو قوی و بران شش چندان آب بریزند و سه روز بگذارند پس صاف کنند و دران ششم حصه آن آهک دیگر اندازند و همچنین سه بار مکرر سازند بعده دران آب سوم حصه آن زرنیخ زرد سوده اندازند و در آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بستردد بعد ازان بدن را بدان بصوف بمالند که آن بسرعت موی دور کند و بعد آن روغن گل بمالند و اگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدری مرهم جاودار یا روغن دیودار استعمال کنند که این بسرعت آنرا زایل کند و اگر احراق قوی نماید کافور بموم بکوبد یا بروغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید و بهترین چیزیکه قطع بوی نوره کند صبر ست خواه آنرا بنوره مخلوط سازند و یا آب سوده بربدن بمالند و از غرایب اینست که هرگاه آنرا در قطع بوی نوره بغایت مجرب یافتیم آنرا با آهک بدان عبارات و حمامات بناسکنند مخلوط کنانیدیم و قطع بوی آن در مدت کمتر از یکهفته گردید بلکه گاهی ابتدا نیز بوی آهک محسوس نشده

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو و آمله و برگ سرو و کزمازج و حلبه از هر یک پنج درم بسایند و بآب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویه مقبضه ست مثل آرد حلبه و روغن آن و سدر و مرو مازو و آهک و مرداسنگ همه مخلوط سازند و یا بر بعض آن اقتصار کنند و بدان غلاف سر نمایند و گاهی دران بزرالبنج یا روغن او داخل میکنند و گاهی بنج تنها استعمال می نمایند و آهک اندک میسوزد و چون آنرا درین جمله داخل کنند خصوصا چون بدان ثلث او سدر شریک باشد و هر دو بآب سرد بسرشند و همچنین کف نمک تلخ موی را بسیار جعد سازد و آیین جعد نیکوست بگیرند مازو و کزمازج و سنجاله سوده و برگ سرو یا تخم او و بهدانه و مرداسنگ و کتیرا و گل خوزی و آمله هر واحد یکجزو آهک آب نادیده نیم جزو بآب سلق بسرشند و استعمال کنند که مجعد مسود ست مجوسی گوید هر که اراده تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یکجزو و مرداسنگ و آمله و مازو هر واحد دو جزو و باریک بساییده بآب مورد تر کرده بر موی طلا نمایند و خصله خصله ازان برشته محکم بپیچند و ببندند و از قبل دوا طلا کنند و سه شبانه روز بگذارند بعده بگشایند و بسدر بشویند و بروغن بنفشه و روغن گل چرب کنند و گویند که آنچه تجعید شعر کند دامان غلاف او برگ سداب یا آب مازو ست و یا صمغ با آب مورد بگدازند و اندک اقاقیا دران انداخته بدان

نسخه دیگر و بزر البنج

غلاف کنند و پوست جوز سوخته بشراب ساییده طلا کردن منجش محبت شعر ست گیلانی گوید اطبا گفته اند که سزاوار آنست که حلق نمایند قبل ازین دو ابعده
مطبوخ بیخ سفند و لیمون بشراب صرف کنند و یا خاکستر سنبر و بر روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و حضض برابر
و باب بپزند بعده بروغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پر سیاوشان و با آب دریای شور بسایند تا مثل عسل
گردد بعده موی را با آب خاکستر بشویند و طلا دو روز کنند پس تا که موی پیچیده گیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم و سیاه گرداند

تسبیط شعر

آنچه موی را راست کند و در هم شدن نه دهد اینست که روغن کنجد با آب گرم در هم زنند و نیم گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی با آب گرم بشویند و روغن شبت نیز
نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج شقاق شعرست و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهای مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب
افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس ست و این بعلامات او شناخته میشود و بتغیر مزاج متغیر میگردد و یا التوای سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر
نمیشود و ادویه مسبط شعر جمیع لعابات لزجه مثل خطمی و اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه ست و غذا حنطیه بکله پاچه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانی معتدل بگذارند
و یکجا نهاده بدارند یا پوست را بسوزد و بعده با آب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و اقول شیخ چون بورق در دارو شعر داخل شود ترقیق
آن کند و قرشی گوید که اگر ببورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با غسول است شعر
اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت صفت دوای ترقیق شعر پوست درخت انجیر و پوست
درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوه کلال بسوزند بعده برآورده با آن بورق نیم درم
و مازوی درست سعد سابیده استعمال کنند دیگر بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور بیان سه اوقیه شب یک استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضا آنرا
نفع میکند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرای سیاه و بیخ کرنب بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط و بی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال
این آنست که اندکی از ان بگیرند و با آب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان مطبوخ و غلاف
سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یک مرتبه بعمل آرند طبری گوید که گاهی نرمی در سر موی پیدا آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف
دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن اینست که جائیکه دران این مرض افتد یا قریب دریای شور باشد یا قریب کوره های آهن
گران و جائیکه دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب ست و الا بهترین علاج آن مالیدن روغن ست و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه بعد قطع
سبب غنی میسازد ابن نوح گوید که گاهی بتکثیف شعر حاجت افتد و دوای او اینست که بگیرند حلبه و برگ کتان هر واحد ده مثقال بیخ نی
خشک و قردمانا هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز و اپیسا هر یک پنج مثقال باریک ساییده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائیکه ترقیق و تکثیف
موی کند اینست که آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاوشیر و همه اینچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگیست میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر سازد حنا ست و وردی شراب و اتنیج بهم سرشته
و مثل شب و اسپرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس مینویسد گویند که رطوبت سیالهٔ بنطی تازه پوست دور کرده چون بران از
جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن با آب زاج و بر این چندان صبر کنند که بر حنا صبر مینمایند و بگیرند حنا و وردی
شراب و اتنیج مساوی داند کی از خر و بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و مطبوخ کندش سرشته خضاب نمایند و گفته اند که خضاب بشب و اسفرک

و بزعفران و یا بمرد و نمک شور کنند و یک شبانه روز بدارند و گاهی این را چند روز تکرار میکنند و چون تکرار طلا بتر بس در سرکه سرشته نمایند موی راسیخ کند و ایضاً بگیرند تر مس سوده ده درم مرد پنج درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت صمغ قوی بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو باقه افسنتین یک باقه تر مس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد از آن بگرم بر سر ضماد کنند و گویند که سعد و کندش در آنچه بپزند مشقر قوی ست و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند اینست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم سوده بزهره گاو و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت بعمل آرند تا موی سفید گردد و شیخ میفرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهره ابو صیر سفید و پوست ترب و زهره نرگاو و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع ست و خصوصاً سرکه و خصوصاً بعد تبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و بالنصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول میکنند پس در کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان میکنند و در شب دو مرتبه بعمل می آرند گیلانی گوید که آنچه موی را سفید کند اینست که بگیرند غنچه قلومس سفید و بسوزند و بسرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزیکه بدان موی را بشویند اینست ثمر قلومس و شب و پوست ترب هر واحد یکدرم کوفته با سرشیر پوست بقر بقدر نیم اوقیه آمیزند ابو منصور گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یاسمین ست و استعمال خوشبو و بخور و خاصته گلاب کافور و تعب و خوف و هم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خیر البخاطیب و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و گوگرد و شگوفه کبر خشک کرده سائیده بزهره بقر و سرکه آمیخته غلاف سر نمایند بعده تبخیر بکبریت و اعاده آن بمرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را بشراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی باین سبب سفید گردد که غذا خوب بهضم نشود و درینصورت خون مائی گردد و این دریافت شود از انکه بعضی مرض را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بمرات آنرا سفید میکند و اما آنچه سفیدی موی سفید افزاید اینست که ترب با آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند بآب شکر یا بشیر که دران شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب رائب

قمل و صیبان و مقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صیبان بیضه سپش ست که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک نامند و بهندی لیکه گویند و مقام نوعی از قمل ست که متشبث بمسام و غائص دران باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم کرده و چون گرم شوند یا آب حمام بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی چم جون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن با وی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکوره از ان متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک ننمایند و در غسل جنابت و حیض تاخیر کنند و ادمان اغذیه ردی نمایند و بقول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه مولد کیموس جید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و برین حرکات حمر که آن اعانت نماید و لا سیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد بمثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بران ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزیکه تفتیح مسام جلد نماید و تحریک مواد محتبسه دران بسوی تحلل کند و نسیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتها او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت منحل گردد و ابو منصور گوید که قمل اکثر در سفرها از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک و قلت استحمام و لزوم یک جامه واقع میشود

وبعضی گویند که اکثر از امتلای اخلاط و تداخل و تناول انجیر و شیر یکجا و کم شستن پارچها و خوردن گوشت سوسمار می افتد **علاج** هرگاه بسیار شوند بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه گاه سیماب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر یا چیک دشتی و روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشد و گویند که اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را دران چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آنرا در کمر بندند سپس قمل را قتل نماید و شب یمانی با آب سوده بالیدن نیز کشنده قمل و صیبان ست و هرچند در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذا در روشنی مهتاب نشسته شانه کردن بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم الاثر ست و چون بتدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بپاکی و بهتر آنست که بنوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شربفه و یا در آب دهن صائم کشته مالکرده بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنگشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته در سیماب بیالایند و در گلو بندند مدتی فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین پر آب و مدرات عظیم الاثر ست و از تناول توت و کیل دار و امرود و حلوای نا لطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را مالش سرگین سمار و نوشادر بسرکه حل کرده و غسل بعد یکساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل ست و غسل با بیکه دران اشنه و برگ و قلی و میعه و فلفل سفید و پوست اترج پخته باشند و طلا بحنا و سرکه تند و برگ خرزهره آنرا بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که دمعه قسوس کذا بخور مصطکی قمل و صیبان مجرب ست و آب سداب سر اشستن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه ست و طبوخ سیر با بدن بر روغن حرمل مجرب الکی ست و طلای شیر لیلات با آب آن کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد و نشادر و کذا زهره گوساله بعسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن غار و کذا شحم زیت و کذا کسیلا خطمی هر یکی پنج درم بعسل بسرشته و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بیخ و کذا خون بوم بسرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر چوب طرفا و غسل با آب حرشف یا بطبیخ خشک آن و کذا آب سمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ او و کذا خربق سفید و مویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمک درانی و کذا سرکه ممزوج با آب دریای شور و شستن پارچه با آب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور بخور قصب الذریره هر واحد قاتل اقسام قمل ست و اکثار خوردن ترب مولد آنست بوعلی سینا نویسد که در علاج قمل بسیار متولد غیر منقطع النسل اولاً به تنقیه بدن خصوصاً بفصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزها تا تحریک مواد بسوی ظاهر نمایند از انچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد ازان ادویه موضعیه استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل با آب شور پس با آب شیرین کنند بهتر بود و لازم ست که مدام تبدیل پارچها نمایند و حریر و کتان بپوشند و گاهی ادویه مثل ثوم بطبیخ پودینه کوهی بنوشند و قمل را قتل میکند و اما در ادویه موضعیه احتیاج شود بسوی دوائیکه مجفف محلل جذاب بسوی خارج باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوای ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق بزیت ست و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب بزیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الذریره دوا د صینی و روغن فرطم نافع ست و روغن ترب عجیب ست و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و سمام و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره و بنجاسفت و فردمانا و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یکدرم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از غسولات طبیخ ترمس جید و قوسیت و طبیخ چقندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر ست و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد و از بخورات تبخیر بکندش و مویزج و زرنیخ و بشاک خاصة و بکبریت ست و از ادویه قویه اینست که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت سائیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بران اندک سرکه اندازند پس سیماب انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و این قویست از همه ادویه و همچنین آنچه بگوید دو زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مرهم بسازند و یا بگیرند کندش و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهره بقر بقدریکه دران ادویه بسرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و خطمیا و زرنیخ و روغن سوسن

وایضاً مویزج و برگ خرزهره و شب یمانی وایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یکجزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ یکجزو و نشاسته برابر همه بسرکه سرشته
بعد استعمال بوره بکار برند و استعمال این ادویه بعد تنجیر بتقلیل کندش و مویزج بهترست خصوصاً چون ابتدا بفصولات کنند از جنس ادویه که مذکور شد
ابو منصور گوید که ابتدا بتنقیه بدن کنند بعده بر سر یا بدن یا مکانیکه دران قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یکساعت بدارند
پس بآبیکه دران برگ سورو و برگ صنوبر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یا یکجزو و مویزج
ثلث جزو سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یکساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یکدرم
مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم و کوفته بسرکه خمیر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول بروغن گل طلا کنند و برگ آزاد درخت یا دفلی در
روغن آمیخته بمالند و یا بآب بطرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق بسرکه نمایند و ساعتی بگذارند بعده بآب گرم
بشویند و تنجیر جامه بکندش یا بترمس یا برگ آزاد درخت و قسط کنند و یا کندش را بروغن گل حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند
و ابن سرافیون گفته که صاحب این علت را می باید که اغذیهٔ غلیظه حاره و تنجیر خشک ترک نماید که این را خاصیتی ست در تولید قمل و ثابت گوید
که سبب قمل و حکه و جرب و خراز و حصف و سعفه همه از رطوبات حاده غلیظه است مگر آنکه بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هر انچه نفع بیکی ازینها از
ادویه میکند نفع بدیگر مینماید و ابن ماسویه گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض میشود ابن الیاس گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیه بدن بحب
ایارج یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد از ان اغذیه محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و بآبیکه دران نمک و صعتر پخته باشند
بمرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظه مولد بلغم ترک نمایند و از تنجیر رطب و یابس خاصه
حذر کنند و بسیماب مقتول مع مویزج باندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر و باریک سائیده زیبق مقتول
بروغن خسته مشمش آمیخته بمالند و یا بآبیکه دران سبوس جوشانیده باشند بشویند و یا آب زهره گاو بر بدن طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و بسرکه سرشته
سرشته طلا کنند و یا بگیرند شیح ارمنی و برنجاسف و در آب پخته بدن را بشویند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی و کوفته بیخته بروغن بان
سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصه سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر بسرکه سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام تنقیه بدن
بمطبوخ ترید مقوی بغاریقون نمایند و روغن خسته مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی و کوفته بیخته
بروغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خرزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی و کوفته بسرکه سرشته بر بدن طلا کنند ابن هبة الله
گوید که اگر بدن ممتلی ردی الاخلاط باشد استفراغ بفصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا بمطبوخ یا بحب ایارج
و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر باغتسال بآب شبیه اولا بعده بآب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیهٔ مولد عفونت
مثل شیر و ماهی و اطعمه مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج و خردل هر واحد یکجزو و صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ
و بوره و شیح سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو سیماب کشته و زراوند هر واحد یکجزو و بیخ حماض سه جزو نشاسته هموزن جمله ادویه سائیده بسرکه و روغن گل
سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و بآبیکه دران شیح ارمنی پخته باشند یا بآب چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد باقلا بمالند
و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاد درخت بشویند و مریض چشم را بپوشند تا چیزی
ازان بچشم نرسد و رمد عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند طبری گوید که علاج قمل استفراغ بدنست بحسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد
و فصل و عادت و صناعت و غیره تا بدن پاک گردد چه اکثر متاثر میشود قمل و منقطع میگردد تولد آن باین استفراغ و لزوم پرهیز و انچه اطبای مارستانات
درین مرض دوای مستفرغ استعمال میکنند این حب ست ایارج فیقرا یکدرم سیسالیوس یکنیم درم خربق سیاه یکنیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو درم
سکبینج در شراب ترکرده سه درم دارچینی دو درم همه را سائیده در شراب بسرشند و هر شربت آن یکدانگ بلیلهٔ زرد و یکدانگ سقمونیا مانند شربتی ازان

و اطبا درین علت از اشیای مولد رطوبت و از جمیع فواکه منع میکنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سینا خطاست بهر آنکه او میگوید که واجبست صاحب او را
استکثار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن است پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کند و آنچه گفته اند که انجیر قمل پیدا میکند بهر آنکه او اخراج
چرک میکند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از آنجا پاک نکنند از آن قمل متولد گردد و اما چون انسان پاک بغسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس
کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از آن از تولد قمل ایمن باشند و آنچه
بدان طلا میکنند اینست که بگیرند برگ خربزه و حب الغار یکیک جزو مویزج دو جزو چرک نقره ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک ساییده در سرکه
حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یکبار نمایند و اگر حاجت افتد دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مولد او و یا بسبب
کثرت آن پس اعاده آن بدفعات کثیره نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در آن پنج درم تخم کرفس و یکدرم میعه یابسه خوب بجوشانند و آنرا بروغن گل
برسر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازمست که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او
با حتیاط کنند و استنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزیکه در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف
بقملة النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی ست که عام تجمیع بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شد از امتلاء
رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط دسومت باشد قمل متولد از آن بزرگ بود و گاهی نهفته این قمل بسوی خارج
جلد بیرون آید و نصف او زیر جلد باشد این بیرد و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که
ذکر آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد و آنچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را هلاک میسازد و سر را از آن پاک میکنند این طلاست بگیرند اقلیمیای نقره و ذهبی
هر واحد یکدرم مویزج پنج کیر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خربزه هر واحد پنج درم گندش نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و مثل مرهم
گردد بسر طلا کنند با حتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یکشبانه روز راحت داده باز اعاده آن نمایند و حلق شعر او در هر سه روز یکبار
کنند و آنچه درین در نوع اول و در حب نفع میکند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی ست که آنرا بنوشند و در آن نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتی
سه هفته یا دوام نمود و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنی در بیمارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز
یکبار بر سر او میریخت و آن زن حالق شده و موی سر او بعد حلق کثیف تر از اول روییده و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حار رطب
گیلانی مینویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد میباشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام کنند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رود
کنند و غذای ایشان آنچه با لطف باشد بهتر ست و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه مثل ناطف و عصیده و هریسه و کباب و کشکسو و امثال اینها واجب ست
و بسا ست که قمل از مو بیرون ریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر یعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو بزیت کهنه سوده
یا بسرکه و زیت لطوخ سازند و یا فلفل بزیت و یا عصارهٔ قسوس که آن عوسج ست بعسل و یا مغز بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصارهٔ
حب الغار و گاهی مویزج بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قوی ترین ادویه برای قتل قمل ست لیکن زیبق بسیار قوی تر ست و اگر با آن بوی کبریت
باشد قوی تر گردد و ایضا بگیرند خربق سفید حرف و ترمس و در آب پخته بدان غسل کنند و ایضا بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک ست که در بیخ ابرو و یا
بیخ مژگان یافته میشود و دوای مخصوص برای او اینست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا
شود و پس خرقه بر سر آن پیچیده در آن آب فرو برده و بر موی ابرو بمرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا
بناخن آنرا بیرون آرند که ازین تدبیر باندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یکحبه نوشادر و یکحبه سرگین سوسمار و ساییده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند
بعد از آن اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن در روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و حکیمی
امر کنند بموی ابرو وقت حدوث این مرض میکرد و چند روز بقطران طلا میکرد و بعده دادن بشستن آن بآب گرم ... و مالش بروغن غار

وروغن لادن میشود وصحت تام میشد وموی ابرو بهتر از اول می رویید وگاهی در معالجهٔ این مرض ودر مژگان چشم چون دران حادث میشد
بعد تنقیه غرغره بمویزج وعاقرقرحا وطلا بر موضع بانذک زهرهٔ زنگار وزیاده کرده میشود ونفع سریعتر میکند

امراض ظفر یعنی بیماریهای ناخن

داخس ورم گرم ست که در بیخ ناخن حادث شود با سرخی رنگ وسوزش ودرد شدید وضربان وتمدد قوی وبسا است که بسبب آن ناخن بیافتد گردد ودرد تا بغل وبن ران رسد وگاه بسبب شدت درد وتب آرد وگاهی متقرح شود ومؤدی بتاکل گردد وگاهی از متقرح او ریم رقیق بدبو سیلان کند در بن انگشت را خطر باشد واین ورم را در هندی بسهاری ولبس گانهته وادنگل بیژه نامند وسبب آن ریختن خون غلیظ است بمنبت ناخن وانطاکی نوشته که داخس لفظ یونانی ست معنی او ورم اظفار ست وسببش یا توفر ماده ست یا علاج بالید وگاهی از خارج بود مثل ضربه علاج فصد باسلیق کنند وز اخرج باشند وبعد نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند وبازوی سبز وسرکه در ابتدا طلا کنند وهمچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود ووقتیکه درد شدید باشد بزر البنج وافیون با سرکه طلا نمایند واگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند وانگشت را دران نهند واگر ازین هم تحلیل نشود وادویه منضجه بانند تخم کتوه وتخم کتان ضماد کنند بعده آنرا شگافته انچه اندران باشد بیرون کنند پس مرهم مدمله را بکار برند ادویهٔ مفرده ومرکبه که داخس را نافع ست اگر استخوان را در آب خوب بجوشانند واز آتش فرود آورده انگشت داخس را دران فرو برند در چند مرتبه داخس را نضج دهد ودرد ساکن شود وجهت سوختگی وکذا ضماد آب چقندر وزیت خوشبو وموم بالخاصیت مجرب وضماد خولان بگلاب وکذا زنگار آهن بروغن گل وموم زرد ویا با آب کشنیز تر ویا بسرکه وکذا صبر بشراب حلو یا بعسل برای متقرح وکذا آس سوده وموم زرد وروغن گل وکذا برگ زیتون بعسل وکذا رب السوس سوده وکذا برگ فراسیون بعسل وکذا شب سوده باب سرشته وکذا کندش بعسل وکذا شیر انجیر وپوست انار که مجرب ست وکذا آب انار ترش بشحم واغشیه او بعسل پخته وکذا آرد عدس وآب انار ترش بشحم آن وکذا خاکستر چوب انجیر یا جمیز وپوست انار ترش وکذا دردی زیت بعسل پخته وکذا برگ انگور بستانی کوفته بشب آمیخته وکذا قنه وپیاز بریان وکذا آبگینه وجالهٔ عنکبوت سوده بروغن کنجد آمیخته وکذا فانید وخمیر آرد گندم وکذا بیخ حماض سوده خوب پخته وزرد وصبر وکذا برگ مورد خشک ولوشیدن انگشتری طلائی وآدخال سرکه در ادویهٔ ضماد وشرب بیخ سوسن سفید یکدرم بماء العسل هر واحد نافع داخس ست ضماد وجهت رفع داخس اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته امیثا صندل سفید مساوی افیون خمس یکجزو بلعاب اسپغول وسرکه ضماد نمایند دوای هندی برای لبس گانهته یعنی ورمیکه در انگشت پیدا شود کشتهٔ سفید سهاگه الایچی خرد ناگرپان سند هر یک دو ماشه سائیده بر انگشت بندند اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که اگر حاجت بفصد واسهال باشد بعمل آرند واز تلطیف غذا وتبرید آن چاره نباشد ولازم ست که در علاج این طریق سائر اورام جاری دارند یعنی در مراعات حال ابتدا وتزید وانتها وانحطاط چنانچه معلوم شده واما ادویه موضعیه ولیس در ابتدا اوجب ست که انگشت را در سرکهٔ گرم فرو برند جالینوس بیان نموده که آب داخس سخت سودمند ست وشک نیست که آن در ابتدا انفع ست وخصوصا با سبوس یا پیست جو ومرهم کافوری مرتب از کافور وچون افیون بلعاب اسپغول که در سرکه بر آورده باشند بسرشند نفع بسیار کند وتضمید بمازوی سوده گاهی ردع او کند وهمچنین چرک گوش وحضض گاهی از ریم کردن آنرا منع کند وایضا حضض نیک سودمند ست وکذلک سماق وبرادهٔ عاج واقاقیا هر کدام که باشد بسکنجبین ضماد نمایند وهمچنین مازو بعسل سرشته منع استحکام او کند ومدام در آب سرد بدارند وتسکین درد آن بافیون کنند که این عجیب ست ولعاب اسپغول جید نافع ست ودیگر مازو وپوست انار ترش وتوبال مس وانجیر خشک مساوی وبعسل یا برب انگور یا بجلاب سرشته بران بندند ونزدیک او روغن ورطوبت نبرند چون خوف تقرح کنند واصل السوس کندر سوده تنها وبا غیر آن وحب الآس مطبوخ برب انگور گاهی ردع آن کند ودوائیکه داخس را دور کند بگیرند صبر وگلنار وکندر ومازو وبعسل آمیخته استعمال نمایند ودوا نیست که بمبردات قیام کنند وگاهی فرو بردن در روغن گرم کرده وصبر بران نجات بخشد ودر زمانهٔ وسط کندر بسایند وبران نهند ویا زنگار آهن وایضا شونیز سوده وایضا لعابات ملینه وشحوم وهمچنین قرص اندرون وموساس وچرک گوش قبل از ریم کردن آنرا نیکوست وهرگاه در نضج شروع کند تخم مرو در زر قطونا

و شیر پخته بران نهند خود در قرب انتها در ریم کردن لازم ست که نمک را بسوزند و بزیت سرشته بران نهند کراین تسکین درد آن نماید و هر گاه ریم تمام کند شگافته
لطیف صغیر دهند تا آنچه دران باشد بیرون آید و هنگام اخراج ماده آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پوست کنار و پوست سیب و پوست زعرور
ضماد کنند و بعد ازان آرد ترمس بعسل و هر گاه قرحه کنند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر و زرنیخ و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آنرا بخرقه
در شراب تر کرده بپوشند و لازم ست که درین وقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن را که در گوشت بخلد قطع نمایند مرهم جید که آنرا بولس ذکر کرده
بگیرند زاج سوخته و کندر یک یک جزو زنگار نصف جزو بعسل ساییده استعمال کنند و ایضاً مرهم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس
و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج باستعمال فلونیا فیقون مرتب از زرنیخ و زاج
و زنگار و آهک افتد که این تخفیف آن کند و چیزی افضل ازین نیست و چون از داحس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطع کنند تا ضرر آن در تمام
انگشت عام نگردد طبری گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه بمسهل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعده بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند و هر گاه
نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد ضماد از سرکه که اندران مازو تر کرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع باد و یه که دران برودت و قبض
باشد مثل مامیثا و مازو و خرنوب کوفته بسرکه پخته باید کرد و بعضی گفته اند که ضماد از بزرالبنج و اندکی افیون آنرا نفع میکند و هر گاه درد زائل شود و ورم
باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و آزوده آنکه معالجه بدان بعد تنقیه بفصد و مسهل میکنند اینست که بگیرند
تخم کتان و کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زرده بیضه آمیخته باهم بپزند تا نرم شود و بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلیل پذیرد اگر دران باشد و آنچه
در داحس تجربه کرده ایم اینست که چلکی دنبه شگافته یکروز بران بندند و بعد ازان نان جو در آب تر کرده با اندک کنجد یا ریسوده بربندند که این ازاله درد
و تحلیل ورم نماید و از معالجات او اینست که دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یکمشت و همه را جوش نمایند تا مهرا شود و از آتش
فرود آورند و بگذارند تا نیمگرم بماند پس دست را دران نهند و ساعت زمانی بران صبر کنند بعده بگیرند همان برگهای جوشیده و بفشرند و با ریک سوده و بران
اندک افیون و قدری بزرالبنج انداخته بر انگشت که دران داحس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیا برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ
باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزرکتان گرفته بران اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او و ازاله الم او نماید ابن الیاس
گوید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و شربت بنفشه دو درم
ترنجبین ده درم بیاشامند و اگر با آن تپ نباشد غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت برآرند
و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود و یا دست را از سیحرار حزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا زنگ
آهن و توتیا و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکه کهنه طلا کنند و پیاز بروغن پخته بران نهند تا نضج و انفجار یابد و آنچه اندران باشد تحلیل یابد و اگر
بذاته منفجر نشود و بینند که ریم جمع شده بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند انطاکی گوید که اولا ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن
کنند بعده اگر عده وحمی حاصل شود فصد در خون معین کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمر هندی بماء الشعیر در هردو و الا ضمادات مع
ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بهرحال الطوخ او بآرد اسپغول و بزرکتان با سرکه یا چلکی دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب
بود تا ماده راجمع کند و اگر باین ادویه منفجر نشود باشگاف دهند و هر گاه بشگافند باهستگی بفشارند و بران ادویه جاذبه بچسپانند که آن بشود
و آنچه تبرید او ببرف گفته اند نیکوست اگر تخص از حرارت باشد و الا سبب مفسد گردد و داحس در پای نیز میباشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل
بزرالبنج و افیون با آب گشنیز تر ست و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا ایضاً در نهیه مینویسد که اگر تپ عارض شود فصد
واجب بود بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماء الشعیر یا سکنجبین یا شربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بعسل اگر
تخص نباشد و الا بسرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضاً و موم با آب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بموم و مویز منقی و چلکی دنبه

وزعفران کوفته نمایند وگذا خمیرهٔ گندم بزیت و آرد حبوبات شحم انار بنمک و دردی شراب ضماد کردنیست وزفت بروغن گل و خضابگداخته ولطوخ کنند و بوره
صابون را بتراشند و با اسپغول و بزرکتان سوده آمیزند و بزیت و آب بجوشانند تا آنکه مرهم گردد و بدان لطوخ نمایند بهر خراج را از داخس و غیره منفجر کند
و مجربست ابن نوح گوید که بزرقطونا مضروب بسبزی ممزوج یا آب طلا کنند و بران خرقه مبلول یا آب بپوشند و هرگاه گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بتسکین
تسکین نیاید احتیاج بانضاج آن افتد و دران وقت برگ سرو در شیر خر سائیده یا دیگر ادویه منضجه ضماد کنند و اگر بیخ همه ناخن در گیرد و ناخن ساقط
بدان بازی نکنند تا آنچه بروید کج نشود و محمد زکریا گفته که چیزی موافقتر برای داخس از مرهم سفیداب بمرداسنگ و کافور و افیون ندیدم مصنف
اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق و گرفتن خون از بیشم ماهی با آب گشنیز سبز حل کرده بیخ سرد نموده ضماد کنند که درد و ضربان و ورم را نافع ست
خصوصاً در ابتدا و چون کهنه گردد و درد شدید باشد باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون ایلیلجی قوالی علوبخان کنند و با ماء الجبن بشیر خشت و ترنجبین و گلقند
و شربت آلو علوبخان دهند و جهت تسکین درد بزر البنج و بیخ تفاح و بزرکتان و افیون و حب کاکنج و عنب الثعلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زهره
بز در یک ساعت تسکین درد و تحلیل ماده نماید و از مخترعات فقیر ست و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم و انجیون بر آنجا گذاشتم و بعد چند
اندکی ریم دران ظاهر شد بسیار ریم یاک کرده تلخه خرگوش آن بنشانیدم و روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم در روز دوم همین تدبیر در یکروز بتمامه زائل شد و در روز دوم بحال خود آمد

طلاقیه

مرضی ست که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و با دنی سببی بشکند بسبب استیلای یبوست بران و سببش قلت خونست بجهت ضعف جگر و یا نقصان
غذا و یا فساد آن و تشنج و تنشف رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و بقول انطاکی سبب آن سردی و خشکی ست که تکثیف و حبس کند علاج بعد از نضج
تنقیه سودا بمسهل آن کنند و ماء الجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بر سر بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و بقول بعض متاخرین بعد نضج بلغم
بماء الاصول و تنقیه بدن بایارجات کبار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز هر واحد یکتوله در سیه بیسه توله موم کشنیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند
طبری گوید که ماء الاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز گلقند و پنجروز سکنجبین و پنج روز بروغن بادام شیرین و هرگاه در قاروره نضج ظاهر گردد
تنقیه بمطبوخ افتیمون که در مالیخولیا بکار آید باید کرد و لازم تناول اطریفل کبیر و صغیر حب فراج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات یا بچه پرندها یا زیرباجها
و بچه ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش و کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفای رطب یکجزو و حب المحلب نیم جزو و مغز بادام شیرین
دو جزو و باریک سائیده اندکی چربی گرده بز بازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد و بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشیها احتیاط
نمایند تا ده روز و در هر شبانه روز یکمرتبه بکشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد بتراشند بعد از آنکه در آب گرم ساعتی بدارند و بعد چهل روز
باین تدبیر نرم شود و برنگ طبیعت خود رجوع کند و طلاقیه ازان زائل گردد ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم
با گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضج در قاروره پدید آید تنقیه بدن بحب صبر یا ایارج یا مطبوخ افتیمون کنند
و بعد تنقیه بزوفای رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از ان موم روغن ساخته بر ناخن
ضماد کنند و یا حب المحلب با چربی بز کوفته ضماد سازند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول با شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس
و گاوزبان و بادرنجبویه با گلقند ست و تغذیه نخود آب از لحوم خفیفه فاضله و تا ظهور نضج برین مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا بمطبوخ
افتیمون کنند بعده تضمید بشحوم لطیفه مثل پیه ماکیان و غیره سازند انطاکی گوید که شربت اصول با گلقند شکری صبح و شام بدهند پس بطبیخ افتیمون مع
ملازمت فرو بردن ادرار و غنهای گرم و قیروطی معمول از موم و روغن کنجد و سفیده و لعاب اسپغول اس اگر سخت گردد لازم بروغن کنجد و روغن بادام و لعاب حلبه شیر بار و تمیغا نماید

برص اظفار

آنست که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسد ست که زیر ناخن بایستد و این سریع الزوال سهل العلاج ست

علاج بعد از نضج تنقیهٔ رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد
مغز تخم زیتون و آرد نخود سرخ و پیه گاو و کذا اقفر الیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا گوگرد
و علک البطم و کذا امیلان و کذا اشب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بعسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد و ضماد و شرب
قطراسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن ست شیخ میفرماید که بگیرند جوز السرو کوفته بسرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که
قلع برص کند و همچنین بزرکتان بحرف و کذلک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب درین باب عجیب ست خصوصاً بزرنیخ سرخ
و با جوز السرو و خرء السمک عجیب بالغ النفع ست و ایضاً بیخ حماض بسرکه طلا کردن طبری گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آنست که
بمطبوخ موافق یا معجونی که دران ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی بخایند و لعاب دهن بریزند و غذا لحوم
حملان بریان قلیه ناشف یا فروره ناشف مثل نان بزیت بریان کرده و بیخ چقندر مطبخن و مری مالح و سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب
یکجزو و علک الانباط یکجزو و باهم آمیخته بران اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد
نمایند بعد از انکه در حمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاهی علک الانباط تنها بروغن زیت حل کرده استعمال نمایند و ایضاً زیت تنها استعمال میکنند
و گاهی بیخ نی سوخته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد مینمایند صاحب کامل گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک
سائیده بسرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یکجزو و ذراریح ربع جزو و ثافسیا نیم جزو و همه را باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته
بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزرکتان و باریک سائیده بسکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند ابن الیاس گوید که علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه
بحب ایارج یا بمطبوخ تربد ست بعد ازان بگیرند ذراریح و دبق مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی بسرکه کهنه و زرنیخ
و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند تحفه گوید که بگیرند
علک البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی و در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند دیگر زرنیخ راتینج ذراریح ثافسیا هر یک قدری بسرکه خمر آمیخته ضماد
نمایند دیگر جوز السرو و ترمس راتینج گرفته ازان ضماد سازند انطاکی گوید که علاج آن مثل برص ست و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت مجرب ست و بعضی
گویند که زرنیخ سرخ و جوز السرو برابر در سرکه آمیخته ضماد کنند و کذا زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشته طلا کنند و یا بشحم بط و حلبه
و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشته یا ذراریح بسرکه سرشته و کذا ثافسیا و دبق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

جذام اظفار و تقشف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن ست و تقشف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان پوسیده گردد و گاهی
بخراشند ریزه ریزه گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم ست که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث
شود و این دلیل ردیست منذر بجذام بود بلکه آن جذام ست غیر آنکه این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و شیخ میفرماید بسا ست که بسبب این قالعی
باشد که ناخن را عارض شود و هرگاه اراده رویدن جدید کند و بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید
بشکل ردی برآید و در پیدایش خود برین شکل استمرار نماید علاج بروغنها و مغز ساق گاو و موم و روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و دیگر
همانند آن بمالند و دردی بوزه نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بخراشند تا بشکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند نافع تر باشد
و ایضاً بعد تنقیه بفصد اکحل و شرب ماء الجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا
حلبه و کذا انجیر کوبیده و کذا صمغ بطم نافع تشنج اظفار ست و بقول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال و مویز هر دو باریک سائیده طلا کردن مفید ست
و ایضاً سنگ سوده بر ناخن ضماد کنند پس چوب انگور بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که اکثر سببش سودا باشد

از تنقیهٔ او چاره نباشد اگر عام ببدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن از اوفق اشیاست و کسیکه بر بشره
ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجبست که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او انست
که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و همواری مهیا سازد مثل استعمال آهک و زرنیخ بران پس آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود هر قدر که خواهند
و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیک
برای نرم کردن اوست و ایضا بزرکتان برای تشنج آن نیکوست و چربی میش اگر چند روز بران بندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعادهٔ
او کنند تا آنکه نرم شود و آمادهٔ همواری گردد طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق ست و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن
با غذیهٔ محموده مثل بچهٔ ماکیان و شوربای ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی کشنیز بسرکه و خوردن
کاهو در بعض اوقات بکنیم و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض
اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا انفع کند و ناخن را موم روغن مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم بعمل آرند
پس اگر ناخن بطول ابتلا کند بدانند که علاج قبول کرده و اگر دراز نشود و دران رقت و ملاست ظاهر نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و روبمزورات صرف کنند
و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و بالزوم مرهم داخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند
و ضماد ناخن بمصطکی در روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود علامات و اسباب آن بران گواهی دهد
تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود و تخم کتان و پیه گوسفند
گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبه سودا بود اول تنقیهٔ بدن بانواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند
و ماء الجبن بکار برند و ضماد مذکور نهند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ
افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیهٔ محموده حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیهٔ غلیظه مولد سودا
حذر کنند و بگیرند چربی بزجوان و پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و ازان موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از ان اجزای تیز سر برآید و بگوشت بچسبد و ایذا رساند آنرا اذان الفار
و اسنان الفار نامند و سبب این اعراض غلبهٔ یبوست ببدن و انصباب خلط سوداویست علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضا اگر از
خوردن گل وغیره مسددات جگر ناخنها از هم پاشیدن گیرد تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف
نموده شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ خیارین هر یک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بروغن کنجد تازه
عجیب ست و کذا اسفند روس سوده بروغن بادام بر آتش قوام نموده از مجربات ست و یا سرکه یکحصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و دران قدری نمک
انداخته بگدازند و چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ میفرماید که درین از تنقیهٔ بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویهٔ
موضعیه اینست که سرشیر بنمک طعام و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان و خصوصا با روغن کنجد طلا نمایند و یا بزرکتان و حرف بعسل ضماد
کنند و بربندند و حرف و نمک هر دو سوده آنرا انفع کند و اجزای باریک را قطع نماید و یا سرشیر و سرکه و یا سرشیر و نمک و دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را
نافع بود و همچنین مصطکی بنمک جریش گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن با غذیهٔ مرطبه و نوشیدن مریض ماء الجبن
و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو ست و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند اینست
که مغز بادام با تخم خطمی سوده با شیر تازه یا با شیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن از گرد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد آنها که آن معروف

باشنان الفارسیست و این از قلت موافقت هوا آن و یبس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الیه نهم سست و حفظ او از هوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آنکه از ان شقاق زائل شود بعده لزوم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز پنبه دانه سوده بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود واحدست و بالجمله دانستن این امر واجبست که شقاق ناخنها و استیلای تقشف بران نمیباشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض بهمین مدام و تنقیه بادویه مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیه بدن حقنه بروغنها و آب کلهٔ پاچه مکرر و بلعابات بسیار نیکوست ابن نوح گوید که علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج ست و ناخن را بهنگ جربش و مصطکی باهم سرشته ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بهنگ کنند و خاصه وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها و روغنها و موم ضماد کنند ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماء الجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند بعده بچربی بط و بزر و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بر ناخن ضماد کنند و یا بسبر پیش و سرکه کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعه سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی بر کنده شدن ناخنها و تجرب آن اگر بسبب زیادتی رطوبت مسترخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطهٔ آن ناخن از جای خود جدا گردد و یا متقصع شود و بسبب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آنست که با وی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را بجهد کند چنانچه در داحس میشود علامتش اینست که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و خجندی گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عفو عارض میشود و انطاکی گوید که بسبب تقلص و استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن ست پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد علاج آنچه از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیهٔ بدن از بلغم و جز آن و اوهان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش بعلاج داحس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند طبری گوید آنچه بسبب رطوبت باشد تنقیه بابن معجون کنند ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون ترید سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس هر واحد یکدانگ کوفته بیخته بمطبوخ سقمونیای مشوی آمیخته بعسل بسرشند و بعد بیست با آب نیمگرم بخورند و بعد از ان امر بتی با آب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون احشا پاک گردد بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماء الشعیر و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و چیدن ماهی ها و پاهای تازه بروغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار در موی تغیر در رنگ ها باشد آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همانست که در باب سموم آنها بیاید ابن الیاس و خجندی گویند که اگر با آن ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماد کنند و یا آرد گندم بروغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیه بز جوان سائیده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز نافعست آرد گندم تخم کبریت زرد نیم جزو یا چربی بز سائیده ضماد کنند انطاکی گوید که علاجش تنقیه بفصد و غیره ست و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و مارو

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش گشادن شعبهٔ رگی زیر ناخن ست بسبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از ان بیرون آمده زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا فطرا سالیون بمیفختج ضماد کنند شیخ میفرماید که علاج با دخلوط بزفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند باکال انتیاج احتیاج افتد باید که ناخن را آهستگی

شق موربیا با آلهٔ تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از زیر ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را بر یا تحت او با بستگی بچسپانند تا وقایه گردد
و درو نکنند بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در انجا زرداب باشد ناخن را بکشند و یا برفق شق نمایند و رد کرده ببندند و گوشت را بخراشند
که در عظیم بزرگتر از داحس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیم گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند طبری گوید که علاج جنبش
فصد است و تنقیه یا این ضماد و نگیرند سر طلاءات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند بعده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلای آن بزرنیخ سرخ تنها
این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ با دویه موافق مزاج او و اصلاح غذای او آنرا نفع کند بعض اطبا ناخن فر کرده که چون شیشه یا مینا یا کبریت
بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس البته تحلیل کند مولف گوید [illegible]

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون یا استیلای صفرا است علاج تخم حب پیر که ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند بمسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید و کشنیز برآ
نافع است و بید و مسکه تنها نیز نافع بود شیخ میفرماید که زر و شب سوده بچربی بط یا زهرهٔ گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم جرجیر را با رکه سائیده بسرکه سرشته
انطاکی گوید که علاجش مثل یرقان است و ضماد تخم جرجیر و قطران با برنج سوده [illegible] است و خضرت اظفار علاج تیرگی و سبزی ناخنان بقول انطاکی علاج
تخم کرفس و زیت است مع تنقیه یا ریک شدن و ترقشتن ناخنها سببش [illegible] علاج برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه
زیاده ضماد نمایند و تخم حنا با شیر [illegible] یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی [illegible] برگ آن تا صحت
حاصل شود و یا انجبین دهند و بالای شیر ان بالند و دیگر اضمده [illegible]

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ مورد و برگ انار و آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده چربی بز و آرد کرسنه ضماد سازند و ... آنست که او
ضماد کنند و برگ انار و ... [illegible] آرد گندم و آرد ... که بعد ... سکنجبین ... برگ سرو و سنبل الطیب و آرد گندم ... [illegible] روغن گل ... آنرا بالیده رنگ کنند و بر ناخن بچسپند و بالای آن چند روز
بولک کنند و در فتح ... و ورم بسیار نافع بود شیخ میفرماید که اول اصرف برگ آس با برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از آن طلیات پس اگر ... [illegible]
ناخن را انتشار حادث شود بران تخم مسعد و غیر طلیات لینه استعمال کنند جرجانی و ایلاقی گویند که در درد ناخن و کوفته شدن آن برگ مورد و برگ ...
کوفته ضماد کردن سود دارد و انار با سیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز ... [illegible] ... سود دارد
و مغز پسته پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده با سرگین بز کوفته و سرشته با سرگین گاو ضماد کردن نافع است و اگر کبود شده و خون در ان
مرده باشد آرد گندم با زفت بسرشند و ضماد کنند صاحب کامل گوید که آرد گندم با زیت سرشته ضماد کنند و یا ... [illegible]
سرشته بر ناخن لزوم آن نمایند انطاکی گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا بهتر از ضماد آس مغز محلب و لادن چیزی نیست و این همه با تنقیه باید

انشقاق و حکهٔ اظفار

یعنی پرو سیدن و خاریدن ناخنان علاج با آب دریای شور دائم بشویند و یا آبیکه عدس و کرسنه در ان جوش داده باشند بشویند و طیوس ...
و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش بروغن گل چرب داشتن نیز سود دارد ابو منصور گوید که در چرب و تقشر
ناخن بسرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا دردی شراب بسرکه و با العنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و اراده برکندن آن باشد بمرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر بروغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آنکه منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید **شیخ** میفرماید که از حیلها در قلع ظفر روی در شکل و در رنگ و در سائر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید اینست که بگیرند صمغ سرو و بدان ناخن دردناک را چندروز ضماد کنند تا نرم نماید بعده در بیخ آن سوزنها بخلانند و ازان خون بسیار سائل کنند بعد ازان بران سیر کوفته یکشبانه روز بربندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این ساقط گرداند و ایضا ادامت تضمید او بمویزج میبا لسقوط از ادنی تدبیر گرداند خصوصا چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بحری سوده ضماد سازند و آزاد و یه قویه برای قلع ظفر کبیکج است و ایضا دبق بلوط و ثافسیا و زرنیخ و ذراریح بسرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بگشایند و ایضا زرنیخ زرد و سرخ و گوگرد زرد و علک البطم بسرکه ضماد کنند و در هر هفته بگشایند **ابن نوح** گوید تدبیر آنکه ناخن را بیفگند اینست که ببعض ادویه لینه ضماد کنند تا آنکه نرم گردد بعد ازان مر و جاوشیر و زفت تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و روغن بادام و مر و صمغ البطم مساوی و سلاقیت بجوشانند تا آنکه او را قوام لازق حاصل شود بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کنجد سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شلغم ذراریح ده درم و بسرکه بسایند بصمغ بطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا میویزج در روغن مویز کوهی یا سرکه ضماد کنند

حفظ ظفر تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجبست که انگشت را پوشیده دارند و از هوای سرد و گرم و از آسیب دست و جامه و غیر آن نگاه دارند و تاخیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق ترین تدابیر اینست که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن بشکل انگشت و دران سوراخ بود تا هوا بالکل ازان منع نگردد و اگر منع هوا بسبب گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن ازان غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یکدو ماه بر انگشت بدارند تا وقت کشادن ناخن خوب تر برآید **تتمه** بعضی را پیوسته ابدا از اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا آنرا سود دارد مصطکی سه درم سماق دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و سماق حل کنند

امراض متفرقه

و از انجمله است **کثرت عرق** و آن از پنج سبب یکی بسببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و جز آن دوم دفع طبیعت ماده مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخا و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرض بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد ماده مرض را و الا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی ازین اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد و الا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پری شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقان و غشی هر لحظه پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و کشادن مسام باشد و انطاکی گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در وی آن قوتها را ساقط و ضعیف بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و بعجز قوتها و معده از غذا بسبب تحلیل و کثرت آن با خصوصا اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی بسبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا بسبب غلبه حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بکشاید و علامت اول وجود سبب است و در باقی عرق برنگ اخلاط فاسده باشد و ابن هبة الله گوید که واجب است دانستن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار است یا لطافت ماده بود چون حال در نزف یا کثرت آن چون حال در سکر یا تخلخل مسام چنانچه امر در حمام جاری میشود و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تب حاده عقب شرب آب سرد و یا بسبب ضعف قوت ماسکه چنانچه استطلاق باصحاب غشی عارض شود و آنچه محقق شود بسبب اضداد این اسباب مذکوره محقق گردد و گویند که هرگاه عرق در عضوی کثرت نماید آن عضو علیل یا ضعیف باشد **علاج** تدبیر افراط عرق بقول شیخ و ابن عباس و جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق

قوت قوی باشد حبس آن نکنند و تنقیهٔ بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری بروغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سرخ
و مرداسنگ بروغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید کرد که مضرت است
مگر آنکه خوف ضعف گردد و آنچه بسبب فرط حرارت هوا و غیره باشد مقام در مساکن بارده جلوس زیر خیشات مبلول بگلاب کنند و آنچه از امتلای
طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلای اخلاط بود تنقیهٔ بدن از اخلاط بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج
و حب صبر و حب قوقایا بحسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه بسبب اتساع مسام بود مشروبات و اطلیه
مسدد مسام و حابس عرق بکار برند مثلاً برنج و سماق و کشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت
نفع دارد و روغن گل که در آن مازو سوده آمیزند و یا روغن مورد که در آن اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سرخ
سائیده بگلاب یا آب مورد یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا آب لف کرم یا مرداسنگ و مازو سوده و یا آب غوره
و صندل و کافور و یا بروغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو و سفیداب ارزیز یا رب ساخته بروغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ
بگلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سرخ و اقاقیا و حضض و کندر و صندل سرخ هر واحد بروغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لعابات
بارد چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفید است و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم سفید و مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ دفع
عرق مینماید و غذا که حبس عرق کند هریسه است و گوشت نمکسود و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جملهٔ حیله بازداشتن عرق آنست که جامه
بسیار بپوشند و بهوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس درد عرق مجرب است
و طلای آب عنب الثعلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل کرم و کذا گلاب و کذا آب حی العالم و کذا آب بید و پاشیدن مرتک و کذا اسک
و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا اقاقیا و کندر و کذا کهربا هر واحد با رب سوده و مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن تخم مصطکی و کذا کافور
ریاحی و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع درد عرق کند سعید گوید که اگر خروج عرق با اسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن از روغن مورد
یا بروغن بهی بمالند و بر آن سفیداب ارزیز بپاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی بگلاب یا آب آس تر کرده بر بدن طلا کنند
و علاج عرق پای مالش بشب محلول در آب است و بحنا و برگ سوسن زیبا خضاب کنند و بآب قمقم بشویند و بآب مورد یا برگ آن یا برگ طرفا بمالند
انطاکی گوید که تنقیهٔ خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل و سرکه نمایند
جحندی گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن بروغنهای قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن مورد است که با آن مانند
سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوائیکه حبس عرق کند اگر کثرت نماید کشنیز خشک و سماق
برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند و از آن سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه بسبب حرارت هوا باشد
شربتی از سکنجبین یا شربت عناب است یا نقوع فواکه و اشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض و لیمو و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه
و حصرمیه و ریباسیه و خلیه و سماقیه بلحوم خفیفه از سبزه ماکیان و تناول کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه و رائب و دوغ گاو و بنات جو و تنقل میوه های ترش
مثل سیب و به و آلو و زعرور و مانند آن و بدن را با آب برگ خلاف یا آب برگ سیب یا برگ بهی یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ
که حاضر باشد بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج بفصد و اخراج خون بقدر حاجت و قوت افتد و در آن مبالغه نکنند
حکیم علی در مجربات خود مینویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تپ میشود و نه از بسیاری مواد بلکه
عرق سرد مردم را بسیار میشود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوب است و این دوا برای دفع کثرت عرق مجرب است
گلنار هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفیدهٔ کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در

بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی نگاهدارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع است و اگر
پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع است و اگر برگ مورد گل سرخ صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده
بپوشند نیز حبس عرق کند مؤلف اقتباس نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از تعالیج استرخای مطلق نمایند با
تقویت معده و بعد از حصول تنقیه بدن این ماء اللحم دهند گوشت بچه بز سه آثار چوزه مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد لاوه پانزده عدد بهمن سرخ
و سفید شقاقل تودریین فاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب الآس زرنباد سنبل الطیب گل گاوزبان اندر جو شیرین
هر یک سه توله نار قیصر کبابه خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یکنیم توله
مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یکنیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان
هر یک یکنیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و نعناع همه سبز هر یک قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با [illegible]
لولوی علوچیان هفت ماشه دهند بسیار نافع است و همچنین عرق بارزد کیمی علوچیان با تخم شربتی دهند و نشاسته گندم در سفیدی و زردی بیضه
سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق است اطبای هند نوشته اند که این سبب گردد برای سببی یعنی عرق آمدن در دست و پا تا قیست
شنگرف مغز تخم پنبه یعنی برگ پچه هر یک یکدرم گندهک زرد سوخته سه درم فلفل گرد پنج درم کوفته بیخته بدور دو درم چوک ترش آمیخته حب ها بسته در فلفل بسازند
و یکحب صبح و یک شام خورند و ایضاً برای حبس عرق کف دست و پا پهٹکری بآب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ ببول خشک و یا برگ کنار سائیده
بمالند و یا کلونجی بریان و گندهک زرد سوخته جدا جدا یا یک ساخته بر دست و پا بمالند و یا کچهر ضماد نمودن و یمکرمول سائیده بر کف دست و پا
مالیدن نیز نافع است و یا بادنجان با نمک و کوکنار نیمکوفته در آب جوش داده بآن عضو را تر کرده بمالند و ایضاً تخم دهتوره سیاه سوخته سائیده
بقدر یکماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل با آب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هر گاه نیم گرم شود از آن بشویند
تا یکهفته و همچنین بیخ اونٹ کتارا در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله بشهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض
مقام در هوای سخت سرد یا غسل بآب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن لاغر بود و تقدم اقامت بهم
یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با هم در رفاهیت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر
افراط خروج فضول معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت دافعه بود **علاج** اگر بسبب تکاثف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل
و قیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هر گاه جلد تر گردد بدست و پارچه خشن خوب بمالند و روغن بابونه با اندکی فلفل سوده یا روغن شبت
یا روغن غار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای او سرد باشد منع کنند و اگر بسبب قلت رطوبات در بدن
باشد ترطیب مزاج با شامیدن ماء الشعیر و روغن بادام و حریره بشکر و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج بآب کنند و بدان آب نیمگرم شیرین بریزند
و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن بمسهل بلغم و حبوب مسهله خلط غلیظ مثل حب ایارج
و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بوره ارمنی سوده
بروغن غار یا بآب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید دار چینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن
بمالند انطاکی گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب میکند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا
و ثقل است و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی بود و علامتش حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه چرک بود

بعد ازان تدهین بچیزیکه مرخی ومفتح باشد وعرق آورد مثل روغن بادام وماء النخیار وقصب الزریره وشیر زنان واعتدال عرق مطلقاً ملطف ومجفف بود وبشره را پاک کند وتعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بروجه مقتضی آن واجبست وبدانند که آنچه مدر فضلات مثل حیض وبول بود ادرار عرق نماید وآن مذکور شد سویدی گوید که چون پودینهٔ نهری در دیگ کوچک سر بسته بجوشانند ونزد مریض آورده سر او بکشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او رسد ادرار عرق مجربست وکذا شرب انیسون ومسح او بر بدن مجربست من ست وبخور بدین البقر دیا تا آنکه آن گرد یا یکی شش ست وکذا حب بلسان وکذا تخم انجره وشرب پودینهٔ نهری وکذا آب گرم در ابتدای نوبت تپ یا بعد خروج از حمام وکذا حلتیت مقدار نخود وپاشش حب شنان مخلوط بسقطرون وکذا آب رماد مخلوط بزیت وکذا زفت بریشت مریض لاسیما در حمام وکذا روغن یاسمین وکذا روغن تخم ترب وکذا روغن ایرسا وشرب وبخار اقحوان وپاشیدن زهرهٔ ملح بر بدن وطلای عسل وآرد جو وبادام تلخ وکذا حب المحلب وآرد جو وعسل وکذا شمام وکذا آب کرفس وخوردن انجیر خشک وکذا پوست بیخ ترب وکذا الیته وکذا کرفس وشرب وطلای زیره وکذا فطر اسالیون وشرب ودرود جعدهٔ جبلی وکذا قسط تلخ وکذا سلیخه وکذا مشکطرامشیع وکذا بنجاسف وکذا قیصوم وکذا زراوند مدحرج وکذا حب الغار هر واحد ادرار عرق نماید محمد اکبر مینویسد که هر چه مفتح مسام بود عرق می آرد واز تدابیر خارجیه استحمام ست وریاضت وانکباب بر آب گرم وامثال آن وایضاً کرفس وگلاب وقدری سرکه وروغن گل بهم آمیخته بر بدن مالیدن وکذا کسر روغن بابونه تنها یا با بورهٔ ارمنی آمیخته وروغن غار وبلسان وروغن سوسن وآب ترمس بازراوند ازجمله معرقاتست واز تدابیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری با آب کاسنی آمیخته وشربت گل وبنفشه همین عمل دارد وتناول نخوداب وقلیهٔ زردک ازین قبیل ست وآب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقات ست

عرق الدم

واو آنست که خون صرف از راه عرق آید واین قلیل الوقوع ست وکمتر به هم میشود واگر عرق مخلوط با خون آید آنرا عرق دموی گویند وسبب این مرض حدت خون ورقت آنست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد بهفت اندام کنند وشیرهٔ عناب ولعاب بهدانه وشیر نیلوفر بنوشند وهر چه مسکن خون وکاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک وکاسنی وکشنیز وعناب وتوت شامی وزردالوی ترش وانار دانه وشربت آلو وعناب وسماق وانجبار وامثال آن بیاشامند واز مسهل صفرا تنقیه کنند وبعد حصول تلطیف وتنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد مثل پوست انار وآس وبرگ طرفا وجوز السرو وگلنار وکوکنار وغبار آسیا وجفت بلوط با آب تمر طلا نمایند ومالیدن مار التمقر بر بدن نیز فائده میکند واز اغذیه آنچه مغلظ ومبرد بود بخورانند ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق الحموضت وگلاب هر واحد ده درم بنوشند ویا عناب ده عدد در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بران انداخته بیاشامند ویا هر روز نقوع مشمش یا فواکه هر واحد سماق وقیمه سحرگاه بخورند وغذا مزورهٔ تمر هندی یا زرشک با انار دانه ومغز بادام شیرین واسفاناخ سازند ویا کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه بخورند وغذا نان جو در دوغ گاو ویا آب رائب ترکرده بخورند وعناب وآلوی رطب وزعرور رطب تنقل نمایند وبدن را با آب مورد ویا آب لف گرم یا آب برگ بهی یا سدر بمالند ویا گل ارمنی وساییده با آب عصی الراعی یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند واگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند واخراج خون بقدر قوت واجب وفصل کنند

تغیر رائحه بغل وکنج ران وبدبوی عرق وبول وبراز

بدبوی بغل را صنان گویند وبفارسی گنده بغل نامند وبیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل وکش ران وزیر خصیتین بود وباشد که از تمام بدن بوی بد آید بالجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق وحدت آنها وحرکت آن بسوی جلدست واعانت میکند بران حرکات مشوشهٔ اخلاط وخاصة حرکت جماع وترک غسل جنابت وحیض وتاخیر آن وچیزیکه خاصیت او تحریک مواد حریفه بسوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت وحلبه وسیر وپیاز وبیخ انجدان وبرگ او وخردل وترب وجرجیر ومانند آن علاج بعد از نضج تنقیهٔ خلط متعفن کنند وبه تسکین حدت اخلاط تبرید

وسکنجبین دهند و اغذیهٔ مناسبه مثل بیضهٔ مرغ و تیهو با سرکه پخته خورانند و از اشیای مذکوره و ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدن
و بغل را از آب نیمگرم بشویند و شب یمانی و برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و مرداسنگ ساییده بمالند و با مرداسنگ گل سرخ کافور را
بگلاب ساییده طلا نمایند و مداومت حمام کنند و اگر این مواضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند
ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه که بوی بد را قطع کند مر مخلوط بشب یمانی و زرورد و کذا مر بآب نعناع بستانی آمیخته و ضماد بدان و کذا
بادیان یکدرم مر شش درم سوده بشراب ریحانی سرشته خشک نمایند و باز ساییده بدان کبوس سازند و کذا گل حرشف مطبوخ بلحم و کذا
استفاف ابهل هر روز یکدرم و کذا کبوس ساک مسک و کذا خوردن بادنجان بگوشت فربه و کذا اطلای برگ سمام و کذا چرک نقره و کذا
قشار الحجار خشک کرده و کذا تخم حرمل سوده و کذا شیح بستانی سوخته و کذا پوست بیخ توت و کذا مقل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند
و گویند که اگر سنگ بصری بگلاب سوده بر کاسهٔ سفال نو بمالند و عود را بمجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد و بعد از آن
توتیا بر بغل بمالند گنده بغلی برود **دیگر** برای بدبوی عرق ریوند خطائی یکدرم جوکوب نموده شب در پنج دام آب تر کرده در شبنم گذارند و صبح
صاف نموده بنوشند و متصل آن نان گندم بروغن چرب کرده تناول نمایند **طلا** نافع صنان شب یمانی یکجزو مرداسنگ چهار جزو
نرم ساییده بآب برگ شفتالو آمیخته در بغل بمالند و بقول اطبای هند برگ آرٹو ساییده در بغل بمالند بعده بآب گرم بشویند و شستن بغل
بآب مطبوخ پوست درخت جامن و برگ آن نیز مفید بود **دیگر** اسپند سوخته و همچنین پوست بیخ اونٹ کٹاره ساییده در بغل مالیدن
نافع و مالیدن جمیع عطرها عرق را خوشبو میکند دیگر که مجرب نوشته چونه که با پان میخورند قدری ازین بگلاب سرشته در بغل بمالند **اطبّه**
که بدن را جلا دهد و نرم کند و بوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لوده خس همه را باریک ساخته ابٹنه سازند **دوا** گل اشنه ناشگفته
یعنی مور کوفته بیخته دو حصه ازین با یک حصه بسباسه آمیخته نگاه دارند و صبح و شام یک کف یا کم و زیاده بخورند از اعضا و عرق بوی خوش آید
اگر دو هفته مداومت نمایند **ایضاً** سفیدهٔ قلعی بارز و مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن و از آب جوشیدهٔ بادنجان بدن را شستن
و ناگرموتهه تخم سویه چرونجی ساییده مالیدن مانع بدبوی عرق ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که علاج فساد رائحهٔ جلد عام اینست که
اصلاح خلط باستفراغ و اصلاح مزاج به تبدیل کنند و آنچه بهضم او بکیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در حمام و غیره بدن را پاک
کنند و نباشد آنچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه و فلنجه و ایضاً کرفس و حرشف و هلیون و هر مدر بول منقی خون از عفونت بخوریا لیکن
بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند و آنچه آنرا نافع ست شرب نقوع مشمش خوشبوست و خوردن نفس مشمش و تربیدن چون آب آس
و آبیکه در ان شب یمانی گداخته باشند و میسوسن و طبیخ سمام و فنجنکشت و پودینه و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بمالند و ایضاً آس سوده
بمالند و ایضاً صندل خاصةً و سعد و فقاح اذخر و قصب الزریره و سرو و گل سرخ خاصةً و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و برگ ترنج
و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع ست و ایضاً قرص گل سرخ بمسک و ایضاً آنچه تسدید مسام و منع عرق کند مرداسنگ
و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و مانند آن و مر و صبر و روغن مورد و روغن گل ست **و اما علاج صنان** واجب ست که علاج کرده شود
در ان بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا و مرداسنگ مربی و اقلیمیین و خاکستر آس و آبیکه در ان شب حل کرده باشند و گاهی این را
مصندل میکنند و بکافور مخلوط میسازند **قرص جید** بگیرند صندل و سلیخه و سک و سنبل الطیب و شب و مر و ساذج و گل سرخ هر واحد
یکجزو و توتیا و مرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو کافور نیم جزو و بگلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن **ایضاً** بگیرند گل سرخ
یک رطل بغدادی و سک و سنبل و سعد و مر و شب هر واحد ده درم و بگلاب قرص سازند و استعمال کنند **ذرور** که بوی بدن را خوشبو گرداند
ارباب امزجهٔ حاره را نفع کند بگیرند سعد و ساذج و فقاح اذخر و میعهٔ سائله هر واحد ده درم گل سرخ خشک و برگ مورد هر واحد بیست درم

سعد و قفاح اذخر و ساذج را بشراب ریحانی ترکرده خشک کنند و بسایند بعده بران گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را بگلاب حل کرده با دو باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویهٔ مذکوره بران پاشند دیگر که قطع بوی عرق بد بو کند و اصحاب امزجهٔ بارده را نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفار الطیب و سنبل هندی و دارصینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد چهار درم میعه سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را قطع کند بگیرند دارصینی و سنبل هندی و اظفار الطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بحیره و خبث اسرب و سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیح و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویهٔ خشک را با هم ساییده بسایند و زعفران بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکه از خاصیت او همینست مثل اشترغاز و سیر و جرجیر و کندنا و انجدان و حلتیت میباشد و ایضا بسبب ضعف بدن و این را جودت هضم دور میکند و تناول چیزیکه عفونت را بسوی جلد و بول مائل میگرداند مثل حلبه که این عرق و بول را بدبو میکند و بدبوی براز را دفع میسازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی براز ست و ایضا مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو میکنند و ایضا قروح مثانه و علاجش سهل ست بدانچه معلوم کرده اند جالینوس و ایلاقی مینویسند کسانی را که بوی بغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند و در تن امتلا یابند استفراغ باید کرد و خود را بحمام پاکیزه دارند و جامهٔ پاکیزه پوشند و دروهای خوشبو بکار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کنند اندکی بخورند چون سلیخه وغیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب بپزند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب ترکنند و قرصها ساخته در میان گل سرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و بکار برند و توتیا را بآب و نمک بشویند و خشک کرده بگلاب کافور بسرورند و بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهائیکه براز گنده کند و علاجش آنست که امعا را بایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بران مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد ابن الیاس گوید که علاج تغیر رائحهٔ مغابن و جلد و نتن عرق آنست که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب سرد بنوشند و یا سکنجبین ببرف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلوبخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا صبحدم آب انار بی تخم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلیین طبیعت بثمار الفواکه مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و یا هر روز نقوع مشمش شصت درم با ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزورهٔ انار دانه یا زرشک یا تمر هندی یا بتوباش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و اجتناب از تعب و ریاضت و تعرض از آفتاب حذر کنند و هرگاه بدن از اخلاط حادهٔ حریفه پاک گردد بدن را بآب گرم که دران آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ حربی بگلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کزمازج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یکدرم و بسایند بگلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و بگلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی و گل سرخ و مسک و سعد و سنبل مساوی و باریک ساییده بگلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از آنچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع مشمش خشک ست و گاهی متغیر میشود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه بسبب عرق شور و ترشح اخلاط رقیقه و تغیر بوی عفنه بسوی آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب است استفراغ بمطبوخ هلیله است و صاحب او از اطعمهٔ حریفه و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کند و بدن را بآب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشوید و در آب سرد درآید

وذرور این ادویه استعمال کنند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن
و شب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد هر روز بسرکه و آب اندک سرد بشویند و در ان مرهم عروق استعمال
کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر کوفته بیخته بآب مورد سرشته طلا کنند و گاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود و اکثر حدوث این در مشایخ
و یا اطفال بسبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان میباشد و علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج و حب بنفشه است و غذا مزوره
نخود و مقرص حب القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوز السرو سوخته و دقاق کندر اجزا مساوی و کوفته بیخته بآب آس سرشته طلا کنند خجندی
گوید که اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد هضم ثالث و رابع عروقی و عضوی میباشد و گاهی از تاخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزهائیکه بوی عرق
بدبو را قطع کند مرداسنگ سفید کرده و توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سرخ سوده و صندل و کافور مخلوط بعض آن ببعض دیگر است
هر کدام که حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی میباشد و گاهی بسبب اخلاط ردیه حادثه عفنه در بدن بود
یا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد و علاجش اینست که بر جودت هضم صبر کنند و طعام نخورند تا آنکه انهضام تام مفهوم شود و گرسنگی
غالب گردد و شراب معتدل المقدار نتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوی او زیاده کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوء هضم ثالث ای کبدی
میباشد و گاهی قروح کلیه بود و آنچه بدبوی بول را بالخاصیت ببرد کندر و سکبینج و مصطکی و بعض صموغ و طرخون است و علاج ضعفان بشرب
اشربه حامضه مثل شربت تمرهندی و سکنجبین ساده و شربت انار و غوره و مانند آن بربرف سرد کرده است و تلیین طبیعت بآب انارین مشوین
بشیرخشت و شربت ورد و نقوعات مشمش که در ان زرد و گل سرخ باشد و بعد تنقیه غسولات و ذرورات نتن عرق استعمال کنند و این ادویه آن را نفع
کند مرداسنگ مربی بگلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائیده و اندکی کافور اضافه کرده در ابط بقوت بمالند قرشی گوید که همان را مالش مثل سعد
و برگ سوسن و بیخ آن و آس سوده خصوصاً سوخته و توتیا و مرتک و شب و صبر در نفع کند از اینها بگلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط
باشد خوشبو سازند و همچنین مشک و سنبل و گل سرخ و برگ سیب مفرد و مجموع ابن هبة الله گوید که این ذریره بوی بدن را خوش کند سعد
و ساذج هندی و فقاح اذخر و گل سرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته بگلاب و کافور سرشته خشک کنند و بار دیگر
سائیده بر بدن بپاشند و یا بآبیکه در ان گل سرخ و مورد و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند و چیزی مزیل تر برای عرق بدبو از نوشیدن شراب
و خوردن بلیمون و جز شف نیست و از آنچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ مربی و توتیا و صندل و برگ سوسن است و بگلاب بشویند انطاکی گوید که در
تغیر بوی تنقیه خلط بفصد یا غیر آن نمایند بعد از ان اکثار شستن جلد بسرکه و مالش او مثل مازو و گلنار و کافور و جوز السرو و مرداسنگ و مرتک بگلاب
و شب و مرو آب مورد کنند طبری گوید بدبوئیکه در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط دسم بود که زیر جلد سر حاصل شود و یا بخارات بسوی
آن مرتقی گردد پس گرم شود و از جلد سر بعد فساد و گرمی خارج شود چنانچه خلط بعرق بر آید و از ان بدبوی گردد و اکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبت
و قلت ریاضت و در مشایخ بسبب فساد رطوبت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلا است برگ سوسن
یکدرم مرداسنگ یکدانگ توتیای کرمانی یکدانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوز السرو سوخته یکدانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده بشراب ریحانی حل
کرده بر سر طلا نمایند و برای این طلاهای دیگر نیست بهتر از ان و این علت را مع قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یکدرم و بسایند
و بزیت یا بگیرند روغنهای دیگر حل کرده بر سر طلا کنند و این بزودی به کند و از آنچه در ان استعمال کنند آب مطبوخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط و گلنار
و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و سوینج و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا مهرا شود و بسر ریزند و سر او را بشویند و عقب آن سرکه که در ان
اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند و این الطف چیزیست که استعمال او در این علت دیده ام ایضاً او گوید که گاهی بعض مردم را جلد
و عرق ایشان بدبو گردد و این اکثر زیر بغل و زیر پاها بود چون عرق کنند و این بدبوی بر انواع مختلف بود و هر واحد از ان مناسب خلط موجب او بود

پس آنچه مثل بوی الیه مملحه باشد آن از عفونت رطوبات نمسه و سمه بود که در اوردهٔ آفتد و گرم نشود پس چون ترشح کند و بعرق خارج شود بآن بو عفینه
مؤدی گردد و آنچه بوی او مثل بوی ملح مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه عفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سباخ باشد آن
از رطوبات مالحه بود که احتداد و عفونت یافته غیر آنکه کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیارست که چون این اخلاط مذکوره با یکدیگر مرکب شود
ظاهر گردد و پس بوی بغل معروف بصنان ست و بوی جلد بذفر و بوی قدمین بمفس و علاج این همه قریب بیکدیگرست و ابتدای علاج این آنست که طبیب
بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماء الاصول تا هفت روز بنوشاند بعده استفراغ او بمطبوخ افتیمون کند و بعد از چند روز تنقیه
بحب قوقایا کند و بعد از آن احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر در ان فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید
گردد که بعد جودت هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوی جهت مخالف مقابل خلط موجب این بدبوی
هر خلط که باشد و بعد فراغ ازین بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و از اطعمه که بول و براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث
و مزروره بیضه و حلبه اجتناب نماید و بر اطعمه که از سرکه کنند و شکر و زعفران و بچه مرغ و تیهو و مانند آن ساخته باشند از آنچه خون صحیح پیدا کند و بسرعت هضم
گردد متوجه شود و بعد فراغ ازین جلد و بغل و قدمین او را اولا این طلا کند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و شحم انار و طلع خشک
و در شراب خوشبو یکشبانه روز تر کند بعده هموزن شراب آب بران ریزد و دو جوش دهد بعده مریض را در حمام بنشاند تا عرق کند و آب بر خود نریزد و عرق او را
پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانهٔ سرد آنرا بیرون آرد و ساعتی بدارد بعده باز بسوی حمام ببرد و بران آب نیمگرم بریزد
بعد از آن بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیرد زرنب و اشنه هر یک دو درم پوست ترنج یک کف و بگلاب بجوشاند تا قریب بچهار شدن برسد بعده
آن آب را صاف کرده در ظرف پاک انداز و بران گلاب و اندک مشک و قدری کافور انداز و با هم آمیزد و مریض را در حمام داخل کند و عرق آورد و بدان او را پاک
نماید پس این آب بران ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیمگرم بران بریزد که باین تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد و از آنچه بوی بغل
و زیر قدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مرصاف و خاکستر جوز السرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور است
و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیر قدمین بسازند اینست که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ مربی و خاکستر جوز السرو و پوست انار
و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن آب
خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج بقطع بدبوی بغل و قدمین افتد آنموضع را بدان آب بمالند که بدبوی را بالکل قطع کند بعض اوائل ذکر کرده اند که آن بسبب است
که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند بغیر ضرری که بعضو لاحق شود و ابو ماهر جوارشی ترکیب داده که هرکه را بوی جلد او بد بود بعد تنقیه و اصلاح غذا
آنرا امیداد این نسخه او ست هلیله سیاه بروغن بادام بریان کرده بست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم
طالیسفر و نارمشک هر واحد چهار درم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یکدرم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته بشراب
برهم زنند تا متحلل گردد پس بآتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد بقوام آورده از آتش فرود آرند تا سرد گردد و بدان ادویهٔ مذکوره بسرشند
بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ بسرشند اگر زمانه گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دوای عجیب ست بوی جلد و بغل را قاطع
ایضاً بمقامی دیگر مینویسد که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آن مردم فربه را حادث شود
که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرق شور یا عرق عفن ست که از اخلاط عفنهٔ حریفه متحلل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا استحمام
نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آنمواضع متعفن شوند و مجراشند پس گاهی خشکریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید و نکایت بزرگ
گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد اینست که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر بنشستن در آب سرد در هر روز یکبار نمایند و فصد و استفراغ
ماده کنند بعد از آن در ان موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک دو درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ و گل ارمنی هر واحد یکدرم و نیم

خنای سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض و ثلث درم کافور ریاانک وهمه را سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بدارند و هرگاه
اراده استعمال او باشد بسرکه و گلاب آنرا حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آنرا بپاشند و این
ذرور عرقی نامند غیر آنکه ابو عمران موسی بن سیار اختیار کرده که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من بطریق ذرور و قرص آنرا تجربه کردم و قرص را نافع تر
یافتم و هرگاه موضع متقرح شود بسرکه بشویند و مرهم عروق بسرکه در ان استعمال کنند و نسخه آن اینست بگیرند عروق اصفر یکدرم مرداسنگ یکنیم درم
سفیداب یکدرم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و موم روغن بروغن گل سازند بعده بران این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد از ان فرود آرند
و بگذارند تا منجمد گردد و بسایند پس در هاون انداخته تسقیه بسرکه دهند و بسایند و تا ممکن بود تسقیه از ان دهند و استعمال کنند گیلانی گوید که ادویهٔ نتن ابط
که در خوشبو کردن بوی جلد نفع کنند گاه این فعل بسبب تخفیف مبعد بهر مواد از قبول عفونت مفسد رائحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل بتفتیح مسام کنند تا
در ان رطوبات محتبس نگردد و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت جلد و آن مثل بلیبوس است که این رطوبات
عفنه را بسوی جهت بول حرکت میدهد و اما ادویهٔ مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس در ان آنچه رائحه آنرا فاسد کند
نافذ نشود و فلهذا میباید که تکثیر ازین ادویه بکنند تا از تولید او حمیات را ایمن باشند **صفت** دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد
و قصب الذریره و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب بمساوی الاجزا و کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاه
درین اندکی کافور افزوده میشود و بدانند که این مرض سهل العلاج است الا آنکه اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند
و بر بغل طلا نمایند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم است که مورث مرض نگردد خصوصاً آنکه اکثر مواد قلبی ازینجا مندفع شود و شخصی را دیدم که این دوا
استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار بسوی آن متوجه شد و یکی را بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد و ضعف او
زیاده شده تا آنکه بصر از ان زائل گردید و اولی آنست که برای دفع صنان اغتسال و تطیب استعمال کنند و برهمین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد که
استفراغ مادهٔ موجبهٔ آن کنند بعده مواد را بناحیه دیگر متوجه نمایند آن اولی است و از علاجات این استفراغ فضول ردیه بفصد است و اسهال مسهل
لطیف و تسکین اخلاط بدن و تبدیل مزاج باغذیه و اشربهٔ مناسبه و تناول چیزیکه بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش و از بقول
کرفس بعد از ان شستن بدن و مالش او بآس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا آب شمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند بعضی متاخرین مینویسند
که در صنان ارسال زلو در هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویهٔ مطیب مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح
و تلطیف فضلات ردیه مفید است کرده باشند و نیز گاه گاهی باضمادات قابضه و ادویهٔ مقوی جلد تا از قبول ماده باز مانند و ادویه که در ازالهٔ
عفونت مخصوص اند بخوراً و غسولاً بکار برند و اغذیهٔ جید الهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا اخلاط ردی زیاده نشود و این حب خیلی مفید است گل سرخ
برگ مورد زرورد و اشنه هر یک نه ماشه مازو سه عدد سفیده کاشغری مرداسنگ آک آب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب
گل قیمولیا هر واحد یکتوله همه را در گلاب حل کرده حب برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار بآب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ ریحان
و خار شتر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیای کرمانی مرداسنگ
گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده باستعمال آرند و اگر بدبوی جلد سر بسبب کودکان و پیران باشد
بدین دوا پوست درخت مازو و جوز السرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آنست که اول فصد کنند و بعده جهت تعدیل
مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت تنبول و کدو و انارین و سیب و تمر هندی هر چه ازینها میسر شود در گلاب و عرق بهارنارنج و بید مشک و صندل و نشاسته
و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر در سرد مزاجان و فصل سرمائی مفید است و همچنین غسل بآب سرد و بگرم مزاجان
و موسم گرما و ضماد مرداسنگ و گل سرشو در گلاب آغشته بسیار نافع است و همچنین خاکستر مورد بگلاب و اغذیهٔ کم فضله و خوش گوار

دهند مانند گوشت بچه بز و دراج و لوه و بچه مرغ و نان گندم سبوس دار و ترک خوردن چیزهای عفنه کنند

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این نه گونه است یکی قلت غذا که ماده فربهی ست و عدم وصول بدل ما یتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف
که ازان در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود تر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه ازان خون نیک تولد نکند و طبیعت
آنرا جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبه اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوء مزاج و بیشتر
این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدین سبب قوت جاذبه اعضا چون خفته گردد خصوصاً اگر طبیعت را عادت
ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکند پنجم آنکه طبیعت خون را که
در بدن پیدا شود کاره باشد بسبب آنکه خون را بسوی فساد متغیر گرداند و بباعث آن طبیعت ازان بغض نماید و خون صفراوی کاره تر از رطب
مائی بود ششم آنکه در احشا آفتی باشد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدین سبب غذا با عضا چنانچه باید نافذ نگردد یا طحال بزرگ شود
و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار ازان نجود کشد تا بهره اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب ننماید و بدین سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر
قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رو نماید هفتم آنکه کرم دراز و حب القرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها
هرچه خورده شود غذای خود سازد و بدین سبب اعضا را نصیب تام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن
از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یا دوام رباط مسدد مسام و مجاری پس غذا دران منجذب نشود و گل خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن
باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذا بسوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنانچه بسبب کشادگی مسام و از ریاضات سریعه و هموم
و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب ست و بدانند ابدانی که در زمانه اندک لاغر
شوند فربهی بسوی ایشان در زمانه اندک عود کند و آنانکه در زمانه دراز لاغر شوند بعد از استحال فربهی باز آیند و در زمانه دراز بسبب ضعف قوت آنها
از استعمال غذای کثیر و عدم قدرت تصرف دران و قابل ترین ابدان برای تسمین آنست که جلد آنها سست و قابلتر برای تمدید باشد و از آنچه
انسان را محتاج معرفت از لاغری گرداند آن ضعف ست بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب
و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد
پس عفونت پذیرد و فربهی را نیز مضرتها ست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست ما دام که فربهی مضر نبود و بیدا انکه مکروه نبود زیرا که
حیات بحرارت و رطوبت ست لیکن واجب ست که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگرچه آفت ظاهر نشود انطاکی گوید که هزال
در اهل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم بعد از آن یا مزاجی باشد مثل آنکه نزد استیلای مره صفرا و مره سودا بود و یا یکی
ازان هر دو و اگرچه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبه آن بسیار ست یا غذائی بود و آن سه قسم ست یکی قلت آن دوم لطافت
آن مع وسعت عروق سوم ردائت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا بسوی
آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم ست پس غم پس اهتمام مثل سیاسات ملکیه و مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره
مثل افراط در ریاضت و مثل حدادی از صناعات محلله و ازین قبیل ست وجود دیدان بعده هزال یا طبیعی ست و علامتش قدرت بر جماع ست
و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضی ست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر ست و موجبات هزال مطلقاً در تحت
مفرط مذکور گردد علاج اولاً ازاله سبب مهزل کنند بدانچه در مقام هر واحد مسطور ست و بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیه مسمنه استعمال
نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا باطراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و بآب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنهای مرطبه قلیل القدر

بسالند و درین باب جاجهای گرم لطیف پوشیدن و بآرام و سکون کوشیدن و عطریات بوییدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقه دلربا یکجا خواب بشرط قلت جماع اثر تمام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماء الجبن و ماء اللحم و اکل فواکه و خواب معتدل و اختیار ریاضت قلیل و سبیل التفرج و معجون اللبوب و حلویات و شیر و برنج و شکر همه مسمن ست و از اغذیه که مخصوص باین کار ست هریسه و حلیم و کله و پاچه و گوشت طیور مسمنه چون ماکیان و بط و کبک کباب ساخته و نان سمید و امثال آن هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس ست و در تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند در ینصورت گوشت بره و بزغاله بهترین اغذیه ست که ثقل ندارد و بدن فربه میسازد و تکثیر غذا بغایت موثر ست بشرط هضم بالجمله چه در دوا و چه در غذا رعایت معده ضرور دانند و بحسب احتمال او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که بدن را فربه کند چون زن حجر بقدر از ثمن درم تا ربع بجلاب و بشربت سیب هر صبح در زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشد تسمین نیک کند و مجرب سویدیست و شرب آبیکه نخود دران تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب او ست و کذا نوشیدن آب آهن و کذا شیر زنان مجرب خود نوشته و گوید که بگیرند بیخ لفاح و قطعهای کوچک کنند و یا بکوبند و در دیگ انداخته از آب پر نمایند و در ته دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کرده بر دهن دیگ اول و بآرد و موی هر دو را وصل کنند و بگیرند مویز و در دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز بآرد و موی بند کنند و زیر دیگ اول آتش معتدل نمایند تا آنکه آب فانی شود پس مویز گرفته خشک کرده هر روز یک مویز بخورند که در تسمین تجربه کرده ام و ایضاً از تجارب خود نوشته که دوای مسمن از اول ماه تا چهارده روز در زیادت نور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند و دوائیکه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب ست که در خوردن اندک یا بسیار ازان کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه هر کسیکه بر اسم او مرتب سازند آنرا بخورد و تعجیل کند آن رویدگی ست و در مروج میروید و اکثر برگ او سه عدد میباشد آنرا کوفته آب او بیفشرند و هر که اراده فربهی کند صد درم ازان آب با یک نیم اوقیه شکر عراقی بخورد که اسهال خوب می آرد و عقب آن فربهی نیک پدید آید و بوی این رویدگی مثل بوی خیار میباشد و مجرب او ست و شیر گاو تازه و شیر بز تازه و لبا و شیر گوسفند و استصحاب انار شیرین بعد طعام و خوردن نان سفید تازه و خوردن مویز و کذا الپست جو بشکر و کنجد بقشر بشکر بمرات کثیره و اختلاط آب سبوس گندم در ادویه فربهی و خوردن لوزیدان در حریره و در سفوفات مسمنه و کذا حب قلقل و کذا مسکه و مالش آن و کذا کرسنه بریان سوده بعسل آمیخته هر روز بقدر جوزه و کذا بیخ بیروج تا نیم درم و کذا قمح و کذا مغز حب المحلب و کذا سنبل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا فوة الصبغ و کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا اترج با خربزه بعد خروج حمام و کذا اسفاناخ الطلا و کذا اشقاقل و کذا سمید گندم و نشاسته بشیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا دار فلفل و کذا بلوط و کذا مویز کبیر او کذا حلبه با آرد گندم پخته و کذا اسورنجان و کذا مقل مکی و کذا ابریشم و کذا قنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و کذا لحم درل و شحم آن و کذا هلیون و کذا موز و کذا عبیرا و کذا صمغ عربی و کذا کتیرا و کذا کرم قز خشک سوده سه درم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا بسد و کذا تخم بادنجبویه و کذا طلا و کذا حریره گندم با حب الزلم سوده آمیخته و کذا لحم ابیض اترج و کذا حریره پیه بز و آرد سفید و کذا نان گندم نو و کذا حجم بشیر تازه و کذا سپیدنگندم و کذا حب بطم و کذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدن ست و بقول ملکی و غیره اگر نخود ری را در آب یکشبانه روز تر کنند بعده در خرقه کتان بسته در آرد گندم نهاده نان او در قرن بپزند بعد ازان بر آورده و باریک ساییده با آرد سفید و شکر پخته بخورند فربه گرداند و بقول اسرائیلی اگر نقوع غذیه هفت روز بنوشند بعده قرص برد مستعمل در دق استعمال کنند بعده دوغ گاو تا ده روز بنوشند بعد ازان دوغ گاو و بنان سفید خشک کوفته بیست روز بخورند بدن را فربه و لون را حسین گرداند و بقول رازی برنج بشیر تازه پخته با شکر خوردن بدن را فربه کند و بقول ابن ماسویه آرد باقلا و آرد نخود بشیر گوسپند پخته بشکر خوردن مسمن بدن ست و بقول هرمس آرد سفید بشحم بالالیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود بعده ذبح کرده سر او بریان کرده بخورند و بگیرند چربی او و کذا خته لیست و شکر بدان آمیخته ماکیان بخورند و روغن آن بنوشند و دیگری را شریک درین نسازند خوب فربه گرداند و بقول هداینی اگر خمیره بز نرد در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند و ساییده آرد عدس سفید ده چند آن بیامیزند و همه را در روغن گاو بپزند و دران اندکی نانخواه آمیخته هر روز

[illegible]

پنج درم بخورند بسرعت فربه گرداند و اگر زرشک و تخم کاسنی کوفته هر واحد پنج درم عذبه کوفته ده درم همه را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند و صبح صاف کرده با اوقیه
شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کند و از مجربات ابن علی ست و اگر حرمل را در آب تر کنند و در آن آب گندم تر نمایند و آن گندم را بماکیان بخورانند
و بعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند و بقول شریف اگر ماکیان را کرمی که از قز جدا شود بخورانند تا فربه شود پس آنرا ذبح کرده بخورند خوب فربه
شوند و حرمل عوض کرم قز خورانیدن چربی مرغابی با آرد سرشته بماکیان نوشته حریره مسمن بدن نخود سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس
خشک سازند و بست درم یا ده درم از آن بگیرند و برنج و کشک جو و گندم هر یک دو درم و نان سپیده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند
و بقند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند دوائیکه برای تسمین از مجربات اوستاد مرحوم ست مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید مساوی کوفته
بیخته بقدر یکتوله بخورند بعده شیر گاو که در آن ثعلب مصری و نارجیل جوشانیده باشند بنوشند ایضا از تکمله هندی اسگند کنجد سیاه مقشر هر دو برابر
بکوبند و قند سیاه برابر هر دو آمیزند و قدری ادرک نیز یار کنند و تا ده درم هر روز بخورند و بعضی موصلی بجای کنجد آمیخته و با شکر سفوف کرده نه درم با شیر گاو
بخورند **روغن مسمن** تالیف حکیم عماد الدین محمود بیخ بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق
مغز انجکاک مغز هندیانه هر یک چهار درم مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم چوبچینی ده درم موم کافوری پنجاه درم
روغن دنبه تازه صد درم علی الرسم مرتب سازند و بعد رفتن در حمام و کشیدن کیسه آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بود بمالند و بدن را از
پارچه پشمی پوشیده دارند **سفوف مسمن** اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده
سفوف سازند و شکر برابر آمیخته هفت درم با شیر ماده گاو خورده باشند **معجون مسمن** که در تسمین بدن مجرب نوشته تودری تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم
حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یکدرم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز
فندق مغز گردگان مغز چلغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته با سه چند همه عسل مصفی مقوم بسرشند و در آخر اندکی عنبر اشهب و مشک تبتی اضافه نمایند
و این دوا مقوی باه نیز هست **مسمن عجیب الفعل** در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین و جوز هندی فائق و مغز فندق و مغز پسته و جوز جندم مساوی
و گاهی هموزن یک جزو نشاسته و نیم وزن یکجزو کتیرا اضافه کرده میشود همه را خوب سائیده دو چند همه شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند و از جمله
بقدر ده درم یا کم و زیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه و تا چهل روز بر این مواظبت نمایند که
این هزال زائل کند و بسهولت فربه گرداند و اثر او در بست روز ظاهر شود **ایضا** بگیرند عناب و مویز هر دو را در آب نیک بجوشانند پس افشرده صاف
کرده بپزند بعده مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند و باز اندکی بجوشانند و روغن بنفشه و دهن ماکیان
فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا شود پس گلاب بران پاشند و بجنبانند تا روغن جدا شود آن حلوا بخورند و آن روغن بر بدن مالند و بعضی
روغن را جدا نمیکنند و صرف آنرا میخورانند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب ست که نظر کنند که کدام سبب در هزال مریض از اسباب هزال است
پس علاج و ازاله او کرده شود مثلا اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچه مولد او باشد اختیار نمایند و اقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند
چه گاهی رقیق سریع التحلل پیدا شود و اگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نمایند و نگاه بسوء مزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند
و مالش بدن بعد بیداری از خواب از منبهات قوت جاذبه هست و گاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر و جذب او بجانب مهزول افتد چون هر دو جانب
مختلف باشند مثل آنکه یکدست لاغر بود و دیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه مبتدی از اسفل بستنی غیر شدید الایلام بلکه بقدریکه مجاری را تنگ کند
و غذا را از نفوذ منع نماید و بموضع قسمت رجوع کند و بجانب دیگر جذب شود و جاذبه بمالش تنبیه یابد و خصوصا بروغن مثل زیت با اندک موم گرم کرده
بدلک غیر مخفف و هرگاه عضو ملتهب شود ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند هرگاه ساکن شود و اگر منافذ منسد باشد بکشایند و اگر بدن شدید الاکتناز
بود و بد النسبت بمسام منسد باشد بترطیب ارخای آن نمایند و استحمام بمسخنات از تناولات و حرکات بدنی و نفسانی کنند اگر سرد و نحیف شده باشد او

کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر در گرم و لاغر باشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلک نمایند پس ازان دوای محمر
نهند و اگر بسبب هزال اطفال باشد معالجه اطفال کنند و اگر هزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همه کنند بانچه درباب آن مذکور شد و آسایش و تنعم
و بیشتر نوم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول
نیک گردد و این مبدأ اسباب فربهی است و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین است چون بهضم شود مثل
هریسه و جوذابات و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منتفش
غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک درین باب بالغ النفع است و همچنین لبوب سکر و حمام بعد طعام
شدید الجذب برای غذا بسوی بدن و مسمن است لیکن صاحب او در معرض حدوث سده در جگر بود خصوصا چون طعام او طعام صاحبان
طالب فربهی باشد که ازان سنگ گرده و مثانه کثرت نماید و در هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسانیکه این سده و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی است
که در خلقت تنگی عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی از پهلو احساس نمایند مفتحات سده که معروف
بنوشند و قبل طعام ایشان که بسکر و عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بعد هضم اول باشد و طعام منحدر
شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلا فصل از اسباب فربهی است و بهتر مسمن حمام است برای اکثر مردم خصوصا کسانیکه
ایشان در حال مثل ذبول باشند و باید که استحمام بعد اول هضم باشد اعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا با عیانها و برای حار مزاجان
دفع مرتبتا ازراه شبیه تریش دهند و از حیلهای تسمین حبس خون بر عضو است به بستن عضو یکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه سابق ذکر آن کردیم
و زیر عضو ببندند تا جائیکه غذائی بسوی آن می آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سلیم باشد پس نزد رسغ
ببندند و با عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد ببندند و از مسمنات آنست که تعلق بریاضت دارد و آن بهر یک
لین لطیف است و همه این معتدل باشد بعد ازان مرغ خشن قلیل معتدل در صلابت و لین خصوصا دلک چنانچه بیان کرده شد تا آنکه جلد سرخ گردد
و بعد ازان ریاضت باعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و الشر بدلک یا پس نمایند بعده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر
آن روغنهای شیرین بود و باید که موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزیست که رعایت آن واجب بود
چه گاهی هزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات است که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده میشود مثل زفت تنها اگر سیال
سائل بود یا در روغنی گداخته بقدریکه آنرا سائل گرداند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال میکنند تا آنکه یکبار ازو بعده بچسپانند و بردارند
چون سرد شود و که این جذب غذا بسوی عضو کند و دران حبس او نماید و قوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد
مسام در جلد باشد و آنرا از زوجیت و ثخونت دهد و مسام بران مسدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل
نشود و واجب است که در تابستان یک مرتبه در روز یکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران
بسرعت که آنرا سرخ گرداند و نفخ آن او را بالطوخ آن پس اگر درین سرعت کنند در ترک او بران مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بردارند بلکه گاهی کفایت کنند
که آنرا بردارند هرگاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلک سرخ خشن صلب بر زفت بعده طلا کنند و با نشاخ مهزران بزنند مسمنی
و خصوصا بروغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعده ازان توقف کنند بهر آنکه زیادتی درد الم و ضربه تحلیل کند بعده زفت بر آتش
باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هرگاه منجمد شود و سرد گردد دفعة بردارند و بهتر آنست که قبل زفت بران آب نامل بحرارت و اندک لطیف بریزند بعده زفت
بکار برند و آبهای گوگردی نیز دراب غذا بسوی بدن ظاهر است جالینوس گفته دیدم کسی را که باین تدبیر علاج لاغران نمودم و آنها را فربه ساختم پس
سیرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی از روغنهای مسدده باید که حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند

واحتمال او بر همه بدن یا بعضو کند بعمل آرند و بهتر اوقات برای این وقت برداشتن لطوخ در حمام است پس قریب است که قوت احاله او بخون کند ذوبانی که
نیست کار علاج بگیر بید چون طول کشد و فائده نشود بلکه لازم است که مواظبت بران نمایند بخیر قوا و بخشیدن آب گرم پس بدلک از دست پس نوقت و گاهی
احتیاج بجذب خون بغیر دلک بادویه محمره مثل عاقر قرحا و کبریت و مثل تافسیا افتد و از اعضا بعضی ضعیف است که در تسمین آنها احتیاج بیشتر باشد
تر از دیگر اعضا و افتد زیرا که بیشتر از دیگر اعضا و ازان تحلیل رود و آن محتاج برای سمن بسوی فضل باقی باشد لا سیما که دلک تحلیل کند و اکنون دارو سکنیم ادویه
متشاد و احتقان او را با ادویه متشاد لیس بر حرض و بران از قوای ادویه منضجه و جنس غذا در معده و در اعضا اندک بقوت ماسکه است و تنفیذ او در عروق
و بسوی جهات کبد و این فعل بدرات معتدله کنند و خصوصا چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آنرا بنوشند بعد ازان احتیاج شود باجماد او در عضو
و این فعل ادویه مسمنه و مخدره کنند مثل بنج و مانند آن داروییه بالخاصیت و آن اصل قویست و از انجمله برای معتدل مزاجان اینست که بگیرند
مغز بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شاهدانج و حب الصنوبر کبار و بعسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز ازان پنج جوزات تا ده عدد بخورند
و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند ایضا دوای جید تسمین و تحسین لون بگیرند یک کف آرد سمید و پنج اوقیه
انزروت و سه روغن گاو هر دو را لت کنند و ازان اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و کنجد و خشخاش مساوی
کسیلا نصف بکنجد و فانید بوزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بیست درم بطریق سفوف بخورند ایضا از کندی بگیرند ربع کیلچه از نخود مقشر و باریک بسایند
و بران دو رطل شیر تازه انداخته با آرد گندم بقدر حاجت بسرشند و ازان اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدحج کوچک از پنج بر شرطه زده تا سوراخ شود
بسازند هر قرص بقدر اوقیه یا نصف نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند تدبیر جید برای هزال حادث بسبب خوردن گل و سده
نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بران چهار روز آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بهر قفیز مویز دو رطل خبث الحدید و یک کف نانخواه
و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه و بجوش آید صاف کنند و بر ناشتا مقدار نیم رطل ازان بنوشند و بعد سه ساعت
نان بکامخ کبر و کندنا بخورند و بالای آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد ازان چون هفت ساعت بران بگذرد گوشت فربه بخورند و نبیذ بنوشند تا
رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کثیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و بهمنین و کبر و کهربا و زرنباد
و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من بست گندم بران اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و ازان حریره بشیر و روغن
و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خربق بست درم و کثیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل
ثلث همه نان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضا مثل ثلث آن شکر سلیمانی و ازان هر روز بوزن بیست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد یک رطل
بگیرند و ازان حریره ساخته بنوشند و مفردات مسمنات معتدله لبوب است و آردها و گوز گندم و کسیلا خصوصا با پسته که آن با وجود این نفع
بشکند و حب الصنوبر لیکن این در معده تا دیر بماند و مغاث و زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه محرک منی مثل بلبوس و کندنا و کسنه و لوبیا و ازادویه که خواص
اینست که بچه مگس عسل و خشک کرده بسایند و اندک ازان بسویق آمیخته بنوشند و ازین قبیل برای محرورین از تدبیر جید اینست که بگیرند دوغ
شیرین که حموضت او بشدت نباشد و ترشی بود و در دیگ اندازند و در کنند تا نافذ تر و خفیف تر گردد پس مهزول آنرا نیم رطل بنوشد و بران سه ساعت توقف کند
تا آن هضم گردد و بعد ازان همون اوقیه دیگر بنوشد تا عشا طعام بخورد و غذای او بچه ماکیان فربه باشد و اگر متحمل شرب شراب رقیق اسپید باشد بنوشد
و اگر قبل عشا بین استحمام نماید و قدح نبیذ رقیق صاف بنوشد بعد ازان خارج شود و طعام شب بخورد بهتر باشد دیگر بگیرند نخود و در شیر گاو یک شبانروز
بخیسانند و اگر بشیر بریان کنند و اگر ازین دران بپزند جایز بود دیگر بگیرند پسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو هر واحد سی درم
و نان سپید خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم ازان بشیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بخورند
و بعد آن در آبزن بقدر تحمل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و باسنگ گرم تپانند تا آب برود و بران یک اوقیه فانیذ و یک اوقیه

روغن گاو یا روغن کنجد انداخته تا یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید لوبیا مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر
نصف جزو و شکر دو جزو و حریره بشیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزر البنج و درآب خوب بجوشانند و ازان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و در میان آرد
سرشته در تنور خشت نان بپزند و هرگاه سرخ گردد ازان نان برآورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب سه کف ازان بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزر البنج و یکشبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقداریکه سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر
و هموزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و ازان وقت خواب پنج درم بخورند و ایضا محرورین را کاکنج و عنب الثعلب و کاهو و توت و گوشت کباب فربه کند و مردم
بسیار لاغر مفتقر اند بمعالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کردیم پس بدان رجوع نمایند و ایضا اینچنین مردم را باید که طلا بزفت کنند در
هر سه چهار روز یکبار بطریق معلوم و منجمله آن برای بهر دو این نسخه ست بگیرند خربق سفید تودری تخم خشخاش هر واحد دو درم لوز حب الصنوبر هر واحد
سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزر البنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک ملوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه
بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو ده قاشق بریزند و ازان هر صبح ده درم و هر شب ده درم
بخورند و بالایش شیر بنوشند دیگر معروف حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده
بآب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده یا بپزند آن نان سائیده خشک کرده بنیا میزند و هر روز ازان حریره بشیر سازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده
قبل طعام بخورند شراب جید برای ایشان بگیرند کسیلا پنج درم در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگدازند و سه قدح ازان صبح و شام و وقت
خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او بسویق کنند نفع بخشد و لعبت بربری در سویق ایشان را شدید النفع ست لتسخین و ترطیب آنها کند
لیکن آن شدید الحرارت ست و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر دق آن نمایند بعد ازان تدبیر کسیکه یبس او حرارت
آورده باشد بتدبیر محرورین کنند و آنکه همراه یبس او سردی باشد بتدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند **و اما حقنها** پس هر حقنه مسمن کلیه مثل
شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوصا چون دران اندک بارزد حل کنند و بعضی ازان مرکب ست که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و ازان یک نسخه ذکر میکنم
بگیرند سر فربه و آنرا پاک کنند بعده خوب بکوبند و نیم رطل چکنی دنبه و دو رطل شیر باوی جمع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود هر سه هر واحد ربع رطل بعد
ازانکه این همه را جمع کنند و در آب مهرا سازند و صاف کنند و آنرا و آب آنرا نیز بر اخلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود
و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن درین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این
عام ست بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک محمر بخشونت
و بادویه محمره پس بدلک که آن قویتر بود و بریختن آب نیمگرم پس طلا کردن بزفت باشد و قومی علق بریه را که آن کرم سرخ ست در قوت زفت مقرر کرده اند
و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند و برین اعانت میکند توجه ماده بسوی آن و بستن راه ازان بسوی غیر آن و باز مقسم غذای
آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال حدیده مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند اگر لب و بینی
متقلص باشند باید که وسط آنرا بشگافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب ازان شده باشد قطع کنند که دراز شود
و تقلص زائل گردد جرجانی میفرماید که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلا اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که ازان خون رقیق پیدا
شود و یا خوردن طعامها بود که ازان خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تنقیه

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسل و ضعف قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از
خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنانکه معلوم است و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را با طریفل
صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش
روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط
و خوشدلی و کامرانی و جامهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است
و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و برهٔ شیر مست و جذاب نان با شکر و نیشکر
و پنیر تازه تر و دوغ خاصه که نان در آن ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و تیز
و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آنمقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی
شراب خوار باشد بعد از آن اندکی بخورد صفت حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یکجزو از این نخود و یکجزو کشک جو
و یکجزو نان سپید خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته
و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد و بخورند پیش از آنکه حریره خورند او را نیک بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یکجزو خشخاش
و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود صفت جوارش فربه کننده بهمن سرخ و زراوند و کسیلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و زرد و شقاقل
و شونیز و پسته و پست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و دو چند حلبهٔ مغسول و بریان کرده سوده با آن بیامیزند و بروغن چرب
کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوز با شیر تازه و مردان را بقدر بیضهٔ مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو بیک حال کنند و این چنان بود که مثلا یک دست فربه بود
و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصابه بپیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار بپیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد و تا دست
دست گذر نیابد پس آنگاه بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود
مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی
طلا کنند پس از آنکه عضو را بآب گرم بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم
و بر آن موضع نهند که می باید و چون سرد شود بر دارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ میشود زودتر بر دارند و اگر دیرتر سرخ شود زود بر ندارند و باقی بیانات
که در قول شیخ مسطور شد ابن الیاس گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ آنست و تناول اغذیهٔ مقوی جید الکیموس مرتب مثل هریسه و حریره
و عصیده و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیر الغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بارد و رطب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا بسوی
اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت
لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل الطعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا
چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون با شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت کرده و جوزها
و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت اصابت بجوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر رسیده
سمنهٔ جید که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته جمع کرده بشیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند سمنهٔ دیگر جید
بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبة الخضرا روغن گاو و مساوی شکر سفید کوفته بروغن آلوده کرده با شکر مقوم با آب سرشته شربت یازده درم صبح و شب

سمنهٔ عجیبه

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یکشبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر
تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند **تجندی** گوید که علاجش بازالهٔ
غموم و هموم کثیر و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنهٔ کثیر الغذا بنشاسته و لبوب و بالتش بقیر و طیبات سازد چه بعد استحمام بآب گرم شیرین و مالش
اعضا قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی بخیر بالحمه و از فواکه خربزهٔ شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد
سمنهٔ جید بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یک جزو بروغن گاو تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند
دیگر جید تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاو خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه بگیرند سائیده
با شیر و شکر لطیف سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند **سفوف مسمن** که با منافات بهمن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم
کوفته بیخته بروغن گاو بریان نمایند و با شش صد درم بسیت گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند **معجون مسمن** گویند اینها از ین دربت یا
مشهور نگشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب فلفل هر واحد یکدرم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر
نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یکمن عسل کف گرفته دو من شکر سفید فانیذ هر یک یکمن کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانیذ
و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بر آن اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله با آتش ملایم بپزند و در آن
روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده باجزای ارد آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخهٔ دیگر تودری سفید پنج درم حب المحلب
زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام نیم من بندق مقشر نیم من باقی بدستور نوشته که عجیب الاثر است
سمنهٔ نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن بروغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند
خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خمار بود اگر تعاطی نفس نخود افصد و اسهال در هر ماه یکبار نکند و کذا دخول حمام بشکم سیری **قرشی** گوید که
تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد و غیره کنند و مقابله هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند خصوصاً بروغن و حمام عقب خوردن
غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن از آن خوف سده باشد پس حذر از آن بسکنجبین ساده بازوری کنند خصوصاً اگر در آن خوف سده باشد و اغذیهٔ طالبان
فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند **دوای مسمن** نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند
تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش
هر یک نیم جزو و بزر البنج و زیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو روغن بادام یا روغن گاو و مثل ربع جمله از ین هر روز نایب سکرجه استعمال کنند
الطبا کمی در تذکره مینویسد که علاج هزال ازالهٔ اخلاط محروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هر آنچه نیست که تسمین واجب کند
و اگر غیر طبیعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است و ردا و بسوی صحت و کائن از بیم و مانند آن را حیله در راحت از آن کنند و اگر چه
بتابعتی باشد و کائن از کرم را اخراج اوست و همچنین باقی اسباب است **ایضاً** در نزهه گوید کسیکه اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعده
دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او
برای آن کرده ام ترکیب میکنم سمنه برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود بود بگیرند بست درم نارجیل ده درم پسته پنج درم شاه بلوط
و سه درم دارچینی چکیدم قرنفل کوفته و در یکصد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر در آن انداخته گرم بعد جماع یا حمام
استعمال کنند و بعد مالیدن بیاید و در سمنه طبیخ چهار اسطار ندبی در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خزه بقرحل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته
یکبار استعمال کنند مع ترک ترشیها و عکسیها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرور مزاج و یابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین

نسخهٔ سمنه

بیست درم پسته مغز بیخ خشخاش هر واحد پانزده درم نخود دو درم کوفته به سیصد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یکشب بگذارند و صبح
صاف کرده با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که عذیه تنها این عمل کنند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته
استفاف نمایند فربه کنند و چون آرد گندم یا خنافس و حریر سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه پر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کنند و تجربه
صحیح یافته شد سمینه که برای هر زنان ملتقط است مویز یک رطل پسته جو کنجد بیخ باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزر البنج
خشخاش سنبل فوه مازو نارجیل آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیره دو اوقیه چوب زرشک که در مصر بعقد و قشر [illegible]
حب نخود انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سموس بپزند و دران آهن داغ کنند تا مهرا شود پس بپیچند همه شیر و نصف وزن آن
روغن گاو انداخته بپزند تا شیر برود پس دو وزن آن عسل خالص اگر سرما و سرد باشد و الا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او
شام استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هرگاه دوای سمین از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته اند که دران سمن شخصی که
برای او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نمایند و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصه واجب بود و محمد العزیز گوید که از کرامات
فربا یا مغز بادام لبابیت سمن است و انجیر با نیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب است و بیضه گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کثیر المغز بادام
و نشاسته و شکر است و لذا دو حبه حجر بقر بجلاب در حمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت بره و از مجربات مکرر اینست که آرد نخود گندم برنج
ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف بشیر گوسفند بطریق سفوف بخورند و ایضا از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد
انجیر و بادام نیم جزو بزر البنج نشر جزو شربت یک اوقیه است و طبیخ بهمن با شکر زیاشتا عظیم التسمین است و بهتر ازان حجر بقر است سیما با بادام و نخود
و از عجیب اینست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط یا جیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضه نیمبرشت و از مجربات
سریعه اینست که بچه کوچک زنبور عسل که پر نیاورده باشد در سایه خشک کرده یکدرم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند
و بیضه نیمبرشت باندک نمک و کشنیز و انزروت بسیار نافع است و نخود بریان بمغز بادام مثل او است و بقراط گفته که هر دوای مسهل مسمن است و بالعکس
و سمن بعد شصت سال اثر نکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند
بادویه و اغذیه لطیفه و مفردات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بودن طبیعت از تغذیه خون بواسطه صفرا و سودا
وغیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین ترشیها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند
و یاقوتیها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا چیچینی هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال
نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده بشراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر است و باقی انواع او مثل غلبه جذب سپرز خون را
از جگر بسبب غلبه حرارت و مثل کثرت حب القرع وغیره و مثل تحلیلات بسبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و کشادگی مسام و سبقت جز
و مثل هزال و ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بجایش بیان یافته شناخته رفع
امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لیانا
و مالیدن عطرهای مناسبه و تبدیل لباس نو و زود زود درین باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن میوه های رطبه مانند انگور و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند
اینها و همچنین گوشتهای پرقوت مانند جوجه مرغ و بزغاله شیر و کباب و بیضه اینها و بیضه های مرغ و مغز همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوبات وغیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مضرتهای فربهی مفرط بیشتر است و امراض که بمردم فربه افتد زود دریافت نمیگردد تا که مستحکم نشود و بشدت پیدا شود و علاج بدشواری پذیرد و با همچنین
فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنانچه شیخ الرئیس در عیوب سمن مفرط مینویسد که فربهی بسیار قبیح رای بدست از حرکت و برخاستن و از تصرفات

در اعمال و فشار نده رگها بود بفشردن و تضیق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد و بسیار منطفی شود و کذلک بسوی آنها نسیم هوا نرسد و بدان سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد و ایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بشکافتن تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن و رگی بیکبارگی بشگافته شود و سبب هلاکت ایشان گردد و در مثل این حال و حالی که قبل او باشد ایشان را ضیق النفس و خفقان حادث شود و درین هنگام تدارک حال ایشان بفصد کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت بسوی فربهان بافراط سریعتر بود و خصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند و در ایشان عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکته و فالج و خفقان و ذرب بسبب رطوبت ایشان و سوء تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و النسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه او بارد مزاج باشد و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل کنند و ایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود و چون مریض شوند احساس مرض خود بسبب غشی نکنند و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف بود و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل است خصوصاً در فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بد رطوبت بود بیشتر مطلوب باشد **علاج** بهر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت تعب و حمام یابس کنند و عرق آورند و روغنهای گرم محلل چون روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام و همه ادویه گرم و خشک خوردن نفع دارد و خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هرچه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه** که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر نهار و کذا سندروس یکدرم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو برای معتادین نان گندم و کذا نان دخن و کذا کبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا سیر مفرط و کذا پیاز بافراط و کذا گندنا خام و پخته و کذا جیرجیر و کذا ماهی شور کنند و کذا لیمون سکنجبین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحم و حوش قدید و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز بر ناشتا چند روز متواتر و لطوخ بدن بکر بیطرون و کذا تجهیز اسپیوس در حمام بکار بر هر واحد مهزل بدنست **و ایضاً** گویند که زیر سایهٔ مغیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آرد و اگر لک مغسول یکدرم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدنست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را بار یک سوده با سیکه در آن ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند و خشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند **و ایضاً** اگر زیرهٔ سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی المهزل و عجیب الفعل است و آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازهٔ آنرا چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل است **حب** سندروس تالیف حکیم شریف خان قدس سره برای ملکهٔ پادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد و این حب نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیلهٔ زرد و بلیله و آمله و هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ کابلی هر واحد یکمثقال زیرهٔ سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند و حسب مزاج مریض دهند و این حب خفقان را نیز نفع میکند و آنچه در لاغر کردن بدن بغایت موثر و مجربست لک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیرهٔ سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بورهٔ ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بیخته هر روز یکمثقال آنرا با عرق زیرهٔ سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر میگرداند **ایضاً** مهزل زاج زرد اند مدحرج جنطیانا هر یک یکنیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند **ایضاً** که بدن را لاغر کند زیرهٔ سیاه یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بورهٔ سیخی هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یکمثقال بدهند **سفوف** مهزل از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گل سرخ مرزنجوش هر واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیرهٔ سیاه بخورند **ایضاً** منه سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یکمثقال هر روز صبح

[illegible] ۱۲ علاج ... اعضای ... ایشان ... [illegible]

آب بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هر یک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو توله **اقوال**
شیخ میفرماید که تدبیر هزال ضد تدبیر سمن است و آن تقلیل غذاست و عقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذای او
قلیل المقدار و قلیل التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد ظهور جوع بزمان معتد به استحمام نمایند بعده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل
شروع نمایند پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند و غذا را از جنسی گردانند که غذا اندک دهد و یا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل
عدس و کوامخ و مخللات و لیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توابل حاره در طبخ آنها زیاده کنند و از آنچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت
کند آنست که غذای مذکور ایشان مع آنکه وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصةً فربهان را که اشتهای ایشان و سوءات را
ضعیف بود و لیکن طعام ایشان در شبا روز یک وقت باشد و اعانت بتحلیل ماده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و برین اعانت کند
شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب سرد بگرم و هوای بارد بحار و دائم گشاده داشتن بدن در سردی شدید
تا مسام بند شود و مسدود گردد و تخصف بدن برای قشعریره شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را که آن مقدمهٔ انجذاب باورای او باشد
منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیاده از آنچه بسوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات و قی
اگر غیر معتدل باشند و تبدیل مزاج بسوی ضد مزاج فاعل سمن اگر بسردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود ما لم او بسردی یا بگرمی مفرط کنند و در اکثر امر
از انفع اشیاء برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند و مثل ایشان بسردی بود استعمال ادویه ملطفه است و این برای حار نیز نافع بود و واجبست که
ایشان را بریاضات سخت و استفراغات کشانند مگر آنکه او در اخلاط استفراغ کند هر فصل از آن معین بر تهزیل باشد بعضی از آن اینست که ترقیق اخلاط
در آن و ابدا او از انعقاد و تقریب او برای تحلل کند و بعضی از آن اینست که ادرار نماید و تحریک اخلاط بسوی غیر جهت عروق کند و بعضی از آن اینست که
خون را اقوا دکیفیت حاده جهت برای قوت جاذبه کند و ادویه ملطفه در اکثر ادرار ادویه مستعمله در اوجاع مفاصل است و آن ادویه بسیار قوی
در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر چه ملطف شود غذا را استوجب بعروق گرداند و بر توجه مواد بسوی روافع عروق قادر بود و نه بناحیه بول انداز
عروق مگر آنکه بعد وقوع هضم ثانی بنوشند و بر نگیرند و در آنجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منقی همین جذاب اخلاط بسوی
جهت عروق بود پس عروق گرسنه شود و سائر افعال کند و **ایضاً** این ادویه ادرار حیض بقوت کند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید و این ادویه
مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطر اسالیون و جعده است و سندروس را قوت مهزل بسیار ضد قوت کهرباست و **ایضاً** اکر را در تهزیل
خاصیت عجیب است و همچنین تخم کرفس را و زاج مهزل قویست لیکن آن خطرناک است و همچنین مرزنجوش قویست **دوای مرکب**
بگیرند زراوند مدحرج یکدرم فطر اسالیون دو ثلث درم جنطیانای رومی و جعده و فطر اسالیون و ملح افاعی هر واحد ثلث درم و این یک
شربت است **دوای قوی** بگیرند تخم قثاء الحمار و بیخ خطمی و بیخ جاوشیر و از جمله یکدرم استفاف نمایند **و ایضاً** بگیرند نانخواه و تخم
سداب و زیره هر واحد یکجزو مرزنجوش خشک و ایرق هر واحد ربع جزو لک جزو شربتی هر روز یک مثقال و از ادویه ملطفه سرکه و آبکامه است
و خصوصاً چون بناشتا نوشند لیکن مگر آنکه او را ضعف عصب باشد و کسی را که آفت در رحم و مثانه بود از سرکه اجتناب نماید و شرب شراب بر تهزیل
تهزیل بدن کند بسبب تحلیل و امتلای عروق بحار اگر شرب او بسیار بود و پس از اصل عروق نرسد و بر آن تاخیر طعام نمایند و همچنین ادویه ملین طبیعت
که آن غذا را از عروق باز میدارد و چون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد و عروق معتاد تخلیه شود از چیزیکه بسوی آن متوجه شود نزد
ادنی حرکت از اخلاط بسوی امعاء و هرگاه ادویه ملین طبیعت و ملطف مدر باهم بشتی یکدیگر نمایند بسوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود و از ادویه
لاغر کننده تریاق است و استعمال ملح افاعی و دواء الکرکم و کمونی و فلافلی و سجزینیا و القردیا و دواء اللک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اما
اطلیه ایشان واجبست که یا از جنس چیزی باشد که تبرید و تخدیر قوت جاذبه نماید و در آن سمیت باشد مثل شوکران و بیخ و یا از جنس آنکه تحلیل شدید

نمایند مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازم ست که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معرق بود نه مائی مرطب و اگر مائی باشد دران دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بران خواب ننمایند و یا حرکت و ریاضت کنند بعده استقرار نمایند بعد آن شی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب ست که دلک او محلل متواتر باشد

در تهزیل اعضای جزئیه

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بمعینات مختص بدان نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوی او و بستن رباط و ادامت او بران مسالک و جذب غذا بسوی مقابل او و باید که ادویه مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از ادویه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد اینست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و عصارهٔ بیخ و روغن مورد آمیزند و بطریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بحجر شستن که بعض آن بر بعضی بسایند بسرکه یا بعصارهٔ بیخ کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و مازوی سبز و هر دو سائیده یکجا بعسل طلا نمایند بعد آن بآب سرد بشویند و این در یکماه سه مرتبه بعمل آرند و مخصوص به پستان اینست که بران زیره بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد ازان بگشایند و پیاز سوسن سفید بران ببندند و سه روز دیگر نگشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج بآب سرد خوردن درین باب نافع ست این را کشتی گیران استعمال میکنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویه ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیر الغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیه صاحب او بقول و ترشیها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر جلو معده و مالش بادهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و هموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویه حاره و قلیهای ببزره و سکونت در مساکن حاره و تعرض بشمس و این دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیرهٔ سیاه هر واحد بیخ درم بوره سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یکمثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یکمثقال خورند که این بسرعت هزال آورد **حجندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامض خصوصاً بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکه کنند یکشبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران مداومت نمایند که لاغر کند و **دوائیکه بدن را لاغر کند** اطریفل صغیر بکبیر و ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره مینویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی ست و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر جلو خصوصاً چون دران اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و موی خشن سخت و تعب و جلوس با خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در ازالهٔ آن بسرعت خوردن پودینه بسرکه ست و خوردن لاک و سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بحجری درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و در زیر کهنه که نوعیکه احتیاج بتسمین بود همچنین حاجت داعی بتهزیل بدن باشد پس کسیکه اراده این کند اسباب تحلیل او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویه خاص بدان لک ست و نطرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و کندنا اکلاً و طلاء بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربهی مفرط غلبه رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیهٔ بدن

بمسهلات بلغم نمایند بعده خون بکاسات و حرارات از رگهای متفرقه گیرند و باز بکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را درین باب اثری عظیم ست و تدابیر خشکی افزا اکثر بکار برند و این سفوف دهند نانخواه و لاک شسته و زیره و سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شربتی دو مثقال و مخدرات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید ست و همچنین بزر زیره و سداب و نانخواه و تخم مورد و برگ سرو و سعد و همچنین تکمید بنمک هندی و نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نفسانی فی هزل الله

تشنج جلد راس

طبری گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ها مثل نهرها پدید آید و بقراط ذکر کرده که این با اهل بلد سماه بسیار حادث شود بسبب عمل ایشان دائم در آفتاب و ابن الیاس گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام گرم ست و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حاره یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال بآب شور و شبی **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ و گوشت ماکیان و بچه آن و بزغاله دهند و سر را بروغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه و خطمی سوده و لعاب اسبغول سر را بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و بآب شیرین نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده باشند غسل کنند و استفراغات بالکل ترک نمایند و سر را بعمامه که آنرا ابر کنند بسته دارند طبری گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ ست از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفراغات و لازم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و مالش بموم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیمگرم بسیار بران و کدام وقت سر را کشاده ندارند و شیر بز و زنان بسر دوشیدن نیز نافع ست و جورجیس ذکر کرده که آلتی مثل کلاه که آن تشنج را بفشارد استعمال کنند یا عمامه قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنوره و بعد آن بموم و روغن طلا کنند و این علت را بجز حمالان و کسانیکه بر سر اشیای گران میبرند و یا کشتی گیران ندیدم خجندی گوید که هر صباح شربتی از اشربه باردهٔ مرطبه مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش بشیرهٔ تخم خرفه یا تخم خیارین بنوشند و فواکه رطب بخورند و اغذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و کشکاب و گوشت بزغاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را ببخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

عصون جبهه

و آن تشنج جلد پیشانی ست با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلای مقدم دماغ از اخلاط رقیق و ترشح او نزد جبهه ست و این علت اکثر در سرما حادث شود و از قسم تشنج امتلائی ست **علاج** تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج کنند و یا بمطبوخ هلیله تقوی تبرید و حب بنفشه نمایند و بعد تنقیه بقیروطی مرتب از موم و روغن بنفشه در روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفای رطب با سفیدی بیضه طلا سازند و خطمی و بعض لعابات سر را بشویند طبری گوید که اولاً تنقیه بدن بچیز نافع مزاج مریض و شی مضاد فضول مجتمعه در بدن او نمایند بعده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر اقوای مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشایند بعد از ان امر بدخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تمسید جبهه بآبزن قیروطی کنند بگیرند موم روغن از روغن بنفشه پس که در او در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بفشارند و بر موم روغن بریزند و اندک زوفای رطب و قدری سفیدی بیضه رقیق بران انداخته خوب حل کنند تا جمله مختلط گردد بعده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد علیحده باشد و یک شبانه روز ضماد بدارند بعده تجدید آن کنند و همچنین بعمل آرند تا آنکه جلد منبسط گردد و باین تدبیر بی شک جلد منبسط شود پس اگر بعد از ان خارش دران موضع پیدا شود این دلالت کند بر بقیه خلط که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بران موضع بمالند پس اگر بعد از ان جلد منسلخ و متقشر گردد و بشره سرخ کریه المنظر باقی ماند این روغن بران موضع طلا کنند که اعاده آن برنگ بشره جمیع بدن کند بگیرند مخ و آنرا در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند از ان مخ و از سیماب و سپیداب هر یک یک دانگ و مرده سنگ اصفهانی یک وجه و بالای آن هر روغن که خواهند چندان بریزند که آنرا بپوشد و سرکه کهنه دو چند روغن اندازند و در شیشه کرده سر او بند نمایند

و در آفتاب گذارند و هر روز یکمرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده
در شیشهٔ دیگر کنند و بر موضع اندک ازان استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغییر بین نماید برص و بهق را رنگین سازد
واما غصون که بسبب برداشتن بارگران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب است و آنچه ازان لودی طفل باشد حیله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او نمود

قرون

بقول شیخ آن زوائد کثیفه مخلیه است که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل و کثرت حرکت می روید و قرشی حکایت کرده که در زمانهٔ او بر سر بعضی
ملوک دمشق دو زائدهٔ عظیمه شبیه بشاخهای چهارپایان روییده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشدند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود
علاج قطع کنند محلی آنرا آنچه درد نکند بعد ازان بر باقی او ادویهٔ شدید الحرارت از ادویهٔ ثالیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گل و بمالند و گیلانی
مینویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانهٔ ما کسی را عارض میشود که مرض باد فرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حکهٔ اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و این اکثر در سرما و خریف وقت صبح بسبب احتقان فضول دران و استحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود و انطاکی گوید که این مرض را
بیونانی عطلاس نامند و آن ورم سحکیه است که در اصابع هنگام مس آب سرد و وقت صبح در سرما و خریف بهم رسد بسبب کثافت ظاهر و غلظ محتبس و گاهی کثرت نماید بر انتفاخ طول کند
علاج از آب دریای شور گرم کرده بشویند و یا سبوس گندم و چقندر و انجیر و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس را بپزند و دران آب انگشتان را بشویند
و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزی و تیرگی گردد شرط زنند و بعده مطبوخ ضماد سازند و ابن الیاس گوید [illegible]
سر درم و یا گلقند در ورم چون نشانید [illegible] باشند و غذا [illegible] بسازند و انگشتان [illegible]
باشند و یا آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلغم و در آب با نمک بجوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند [illegible]
اندران اصابع دست و پای دارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و آب شلغم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکند [illegible]
و بر انگشتها نطول کنند و [illegible] پیه ماهی بشویند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بسبزی و کمودت مائل گردد [illegible]
و انطاکی گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان با بابونه پخته نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند و عسل [illegible]

تعفن ما بین اصابع قدمین

یعنی گندیده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن بهم رسد چون بر ان لفائف بپیچند و دران رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرم گردد
و جلد را متعفن سازد علاج بآب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن هر واحد یکجزو کوفته بیخته بران بپاشند که در اندک مدت زائل گردد

قروح قطاة

بدانکه قطاة نشیمنگاه و میان سرین است پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولا سرخی پیدا آید بعده شقاق یا قرحه شود بسبب کثرت خوابیدن بر پشت خصوصا
مریضان ناتوان را و این علامت ردیست دلالت بر مردن پوست بدن دارد علاج چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و برای دفع
چون حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا کشاده دارند و اما در مریضان کثیل بر پای نرم و پارچهٔ نرم بر کرده بستر سازند و اگر متقرح
شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و ابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گل سرخ و آس و اقاقیا و صندلین مساو
کوفته بیخته بگلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بران ریزند و مریض را در روزی چند بار بپهلو بگردانند و اگر ممکن بود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را
در لحاف نرم تر یا بستر مملو بچادر بخوابانند و حکیم بازید مینویسد وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و کشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید
برابر ضماد نمایند و همچنین دیگر روادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که مرهم رسل و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید یا طحلب و یا انس

پنبه سنبهل فرش سازند و چند مرتبه در روزی از پهلو بپهلو بگردانند تا بزودی به گردد

فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سردی سبز گردد و متعفن و سیاه شود و بریزد بهر آنکه هرگاه سردی به اعضا رسد جلد کثیف شود و مسام بند گردد و بدین سبب حرارت و خون و ابخرهٔ حاره بسوی آن متوجه شود و در آن بخارات محتقن گردد و عضو را بسوزد و بمیراند و متعفن سازد و انطاکی گوید که گاهی از برد اطراف و فساد آن احتقان ماده در اطراف دست و پا عارض شود پس حس کم گردد بعده رنگ متغیر شود و امر بتعفین و سقوط بتدریج نماید انتهی و در تذکره مینویسد که برد گاهی با هوا بود پس نکایت منتشر گردد بسبب سریان او در اعضا و گاهی با سکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را و آن بتکثیف انذار سازد پس اگر مزاج بارد باشد نکایت بسرعت آرد و الا اول گرم شود بعده سرد گردد بسبب انحلال حرارت غریزی چنانچه واقع میشود کسی را که مثل افیون تناول کند و درین نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند و بدانند که برد رنگ را متغیر کند و بشره را متشنج سازد و متمادی از آن شهوت را ساقط کند بسبب انطفای حرارت و جمود خون کند و موی را منع نماید یا ضعیف کند و امراض او بسیار است مثل تشقیق و رعده و فالج و تشنج و جمود علاج هرگاه سرما در کسی کار کرده باشد جلد خود را بجامهٔ گرم بپوشاند و نزد و پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و بروغنهای گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل گرد و عاقرقرحا و فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن آمیخته باشند و ضماد کنند و سیر حافظ از فساد است و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتیکه بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است و پای را با پاتابهٔ پشمی بپیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در آن پای توان جنبانیدن و اگر دست و پا بسبب سرما ورم کند شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف در آن نهادن نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از آن بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که نشتر زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کرده طلا نمایند بعد آن بشراب نیم گرم یا از آب و سرکه بشویند و مکرر چنین کنند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند طبری گوید که هرگاه سبزی دست و پا از برد بهم رسد باید که شلغم را بجوشانند تا مهرا گردد پس فرو آورده در حالیکه گرم باشد دست و پا را در آن نهند تا آنکه آب سرد شود و اعادهٔ این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد بعده بروغن خلوق و غالیه یا روغن بلسان طلا نمایند و بگیرند روغن یاسمین و در آن اندک جندبیدستر بجوشانند و بر موضع طلا کنند و آنچه درین اطبای خراسان ذکر میکنند اینست که میگیرند جلد نافجه و در آب خوب گرم تر کرده بر اصابع [illegible] میپوشند و فی الحال الم زائل میشود و این همه تدابیر وقتی است که عضو متعفن و محترق نشود و هرگاه متعفن و محترق سازد پس تلیین او بمسکه و روغن گاو کنند و هرگاه نرم شود آنچه باطل شده باشد بآهن بگیرند و استخوانیکه متغیر شده باشد خارج کنند و بمراهم موافقه علاج نمایند و آنچه اهل کوهستان بیان میکنند اینست که هرگاه پای ایشان از برف میسوزد آنرا بشراب طلای غلیظ متواتر میکنند پس ورم ساکن میشود و اختناق دم را زائل میکند و موضع احتراق را نرم مینماید تا آنکه حس ظاهر گردد بعده بمسکه و روغن ضماد میکنند تا آنکه نرم شود بعد آن بآهن میگیرند اما علاج اطبا طلا بمرهم ابیض معروف بمرهم کافور است که بسفیدهٔ او بسفیدی بیضه کرده باشند تا آنکه نرم گردد و محترق ظاهر شود پس آنرا بگیرند و علاج او حسب علاج اعضای محترقه کنند و آنچه بران تجربه کرده ایم اینست که پای بیمار در خون مرغ گاو یا خون بز بهنگام ذبح داخل کنند که این تحلیل وجع و تلیین مواضع صلبهٔ محترقه میکند و درین علت مجرب است ابن الیاس گوید کسیکه در سرما سفر کند و یا ماوای او در بلاد بارد و بسیار برف باشد او را می باید که نهایت عنایت بحفظ اطراف از سردی نماید باین طور پای بیمار را بلفائف مرتب از نمد مرعزی و خز به پیچد و پای بیمار را خوب بپوشاند لاسیما که در برد شمالی باد شمالی وزد و با غذیه که در آن سیر و پیاز بسیار باشد و در آن مصالح گرم مثل فلفل و زنجبیل بود تغذیه کند و دستها و پایها را بروغن بان و زنبق و زیت و روغن غار و روغن نار دین چرب کند و هرگاه سوار شود موزهٔ نمد مرعزی فرو ثعلب و دب بپوشد و دست را در دستانهٔ فرو ثعلب یا سنجاب و قاقم داخل کند و هرگاه سردی رسد و ایذا یابد فرود آید و نمد بر جامه که حفظ نماید بپوشد و با آتش جلد قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانهٔ اوسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند بقدر یکه

بیشتر و ادبجال طبیعی او عود کند بعد از آن نخود آب و مغز حب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما
هرگاه عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندران بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلجم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و برگ کتان و قیصوم
و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانه روز بر موضع شرط بندد
و بعد از آن بشراب نیمگرم بشوید تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون وجع بعد از آنکه درد شدید باشد مغرور شود که
او نباید که در امر او اهمال نمایند و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننمایند عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او اینست که برگ
برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهند تا آنکه هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا ارا عنب الثعلب و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن
بنفشه آمیخته در هر روز یکبار یا دو سه مرتبه بنهند بعده معالجه بعلاج قروح نماید انطاکی گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند بهم جاریا لسن بالفعل
و یا بالقوه بهست اکل گاو چغور و گندنا و ایضا پوشیدن لباسیکه از نشاد و این باشد و تحفظ از آن در هر مکان که هوای او لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی
که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و اولا پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن ما بقی را و فاسد شود بلکه
واجب است پوشش بفرا و جامه ابریشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برد رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت
باشد خصوصا در سرگین اسپ بنشیند و تبخیر بموم و عود و زیره بگیرد آنرا منع کند و مجرب است و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین بزیت یا روغن گاو که در ان سیر
و سداب پخته باشند و شرب راسن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن انعام است طلا و عنبر و مشک مطلقا و هر آنچه بدل آن
علاج امراض بارده میکنند در ینجا بکار آید و ایضا گاهی برد از غیر انسان دفع میکنند پس در خواص آمده که دخان ظلف فا شعار را از سردی محفوظ دارد و کذا قشر
و سرگین کبوتر و سنگ پشت را بپشت او دفن کند در زمین از آن سردی بازماند ایضا در نزهه گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان [illegible]
گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند بعده بروغنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود
پس مثل قروح علاج کنند گیلانی گوید که اگر عضو بسوزد و فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا السبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق و امثال
آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حاره مذکوره سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و بروغنهای گرم چرب نمایند بعده عدس پوست
داده با شراب سوده ضماد کنند و بالجمله باید دانست که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود اصلا قریب آتش نروند و بهترین تدبیریکه اولا
باید کرد اینست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب
گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت تر از آن باشد که آنرا این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند بعضی متاخرین نوشته اند فساد اطراف
که در موسم سرما پیدا آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا و یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارش شدید و یا یکی از اینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و منتفخ سیاه
مانند بدن موتی گردد سببش احتباس بخار است زیر پوست و در پیران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا آبیکه بانخواه و نمک طعام پخته باشند
بشویند و تا دیر دران نهاده دارند در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلجم و کذا طبیخ تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه
و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هر چه از اینها میسر بکار برند و چون دیر کشد تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت
بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی بعمل آرند

حرق النار

عضویکه از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و خارا با آب و سرکه طلا کنند و اگر بسیار بسوزد
و آبله ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا ته نشیند پس آب آنرا بالای
آن ریخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و ده درم ازین آهک مغسول با یک درم موم و پانزده درم بروغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته بکار

نسخه مرهم آهک

که درین باب بی نظیر ست واین مرهم رال نیز نافع ست کافور قیصوری رال کته سفیده هر یک چهار مثقال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مسکه
همه باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کته را بعد سفیدا بعد کافور ریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده بکار برند
که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع ست و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش
داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و ایضاً در ابتدا اطلای گل سرشو و کذا گل پتهول و کذا برگ گلاب سبز و گل سدا گلاب و کذا برگ خطمی و خبازی نافع است
و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازهٔ گوسفند طلا کنند و آب انار بقدر نه توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی علو بیخان در گلاب و عرق بید مشک دهند و
غذا شوربای بزغاله و یا چوچهٔ مرغ که دران ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد با نان یا برنج بدهند ذکر ادویهٔ یونانیه مفید حرق النار
زیت خوشبو و سماق باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن تسکین الم و آبله آن مجرب صحیح سویسییت و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن و کذا
اندروسامن که آن مالن انهار ست آب برگ تازهٔ آن ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا انیسا شل غبار سوده و بروغن گل آمیخته و کذا پوست بز
تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا ذرور برادهٔ آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ نلیوپت مثل غبار سوده ذرور
کردن و کذا سرگین کبوتر در خرقهٔ کتان صره بسته با آتش سوختن و خاکستر او بروغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و اشقیت و روفس
و غیرهما مینویسند که ضماد لبستان افروز و کذا سرگین گاو و کذا اسماک و آرد و عسل و کذا مداد مصری با آب یا سرکه حل کرده و کذا طرفا بروغن گل و کذا کات
سوده و کذا تخم حنا پیشیجه تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن بسرکه و کذا برگ آن بسرکه و کذا سریشم ماهی بسرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب
حی العالم و سویق و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الآس و روغن آن و کذا برگ آن سوخته بروغن گل آمیخته و کذا شحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا
اقاقیا و سفیدهٔ بیضه و کذا جلد ادیم سوخته بروغن گل و کذا سریشم بموم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده بزیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه بروغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جرادهٔ کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کنجد مع پوست
باریک سوده و کذا برگ خرفه بیخته کوفته یا عصارهٔ برگ آن و کذا سفیداب بروغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سریشم با آب گرم گداخته
یا سوخته بسرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن بروغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ
توت شامی بروغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب الثعلب و سفیداب و کذا مغرهٔ عراقی بسرکه حل کرده و کذا خطمی خشک بیخته
آمیخته یا برگ آن کوفته بزیت مخلوط کرده و یا لعاب آن بروغن گل و کذا حنا با آب گشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته بروغن گل و کذا استخوان سوخته
بسرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته بروغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی بعسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیدهٔ بیضه و کذا پرسیاوشان و روغن گل
و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده بگلاب و روغن گل و کذا فوفل بروغن گل و کذا دم الاخوین مع مرداسنگ
و صمغ عربی بیخته بروغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول با آب بعده مخلوط بسفیدهٔ بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا مرتک و موم و روغن گل و کذا آهک
مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران و ذرور خاکستر برگ سرو و کذا خاکستر جوز السرو و کذا برگ مورد خشک و کذا ادیم سوخته و کذا
جلد کهنه سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا اشاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا اسنگ مر و کذا مغره و کذا پوست خربزهٔ خشک کرده سوده
و کذا پست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث ازان و کذا اشنان مثل
غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش ست دیگر از رسالهٔ مجربات حکیم علی جائیکه با آتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته با پرچه ای آن لطخ
کنند و بچسپانند بساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع ست دیگر تنگ را در
سبوچه پر کنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آنرا نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را نابود کند و تازه
برویاند و درین باب هیچ چیز باو نمیرسد و زود گوشت بالا می آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود و باب تاگ شستن آن جراحت نیز خوب ست دیگر سفیده

تخم مرغ بارد جو وکافور عجیب ست وطلای سرکه بغایت مجرب وکثیرا بلعاب اسپغول نیز مفید وکذا صندل وماء دو وفول باب عنب الثعلب وروغن گل وطلای
روغن کنجد بلعاب اسپغول نیز مجرب ست دیگر بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازه برگردن ببندند که در دفع آن مجرب ست
وسوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست دوای سوخته آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بران اندازند بعده
سفیدی بیضه افگنند پس ازان موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند وعقب آن سفیده کاشغری
حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند ایضا منه که سوزش دور کند وآبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یک تولکه کافور ماشه بروغن گاو
شسته آمیخته ضماد نمایند و در ورضا و مرداسنگ بعد تدهین بروغن گل مجفف ست وعصاره کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات ست ضماد برای سوخته
آتش را الکته رسوت صندل سرخ کافور بآب سائیده ضماد نمایند طلا که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچه آهنی اندازند وآب
بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زرده بیضه مرغ یکعدد بیامیزند و چندان سحق نمایند که مثل مرهم شود وطلا کنند
ایضا جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی بهم رسد بگیرند عدس مقشر وگل سرخ چندانکه خواهند وعدس را نیم بخته باگل سرخ وسرکه خوب بسایند وطلا کنند وخرقه
کتان را در آب سرد تر کرده و بیخ سرد ساخته بران افگنند ایضا بعد ازانکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکار آید گل قیمولیا سفیده تخم مرغ قدری سرکه
باهم آمیخته سائیده طلا کنند مرهم نوره بنسخه حکیم علوی خان سوختن آتش واکله را نافع ست نوره هفت مرتبه بآب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال
مرداسنگ خبث الفضه سفیده ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یکمثقال روغن گل بست مثقال نوع دیگر نافع سوختگی آتش آهک شسته
چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یکجزو همه را باهم آمیخته کف مال کنند وبکار برند ودر نسخه دیگر مرداسنگ
مغسول وسفیده تخم مرغ ودم الاخوین عوض موم داخل ست مرهم سفیداب که برای دفع خارش وآبله که از بدن بجوشد وجهت سوختگی آتش بغایت
مجرب از بیاض استاد مرحوم روغن گل بست وچهار دام موم سفید شش دام سفیده کاشغری دوازده دام سفیده بیضه مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول موم در روغن گداخته از آتش
فرود آرند و دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد ازان سفیدی تخم مرغ بیامیزند ذکر ادویه مفرده نافع سوختگی آتش گونیل درخت بر در روغن سائیده بمالند وآب برگ ارند مالیدن
وبرگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید ست دیگر برگ نعسته کنار با روغن بمالند وهمچنین برگ حنا بآب سائیده یا بسرکه آمیخته وکذا ارال بسرکه آمیخته طلا کردن مفید ومجرب ست دیگر
کنجد سیاه را سوخته ونرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند وضماد برگ پوئی سائیده بر عضویکه تازه سوخته باشد وهمچنین ضماد برگ وشاخ گل مهندی
که در بنگاله میروید مفید ومجرب ست دیگر از بیاض استاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند وکذا ضماد برگ کیکوار
نافع دیگر از تکمله پوست درخت تمر هندی سوخته خشک بپاشند وبالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند در دو بنشانند و موی آنجا
بروید دیگر برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را در آوند گلی بسوزند وباریک سوده در روغن کنجد آمیخته در روز دو سه مرتبه طلا کنند وکذا ضماد برگ انار
وبرگ جامن مفید دیگر جهت ازاله داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن بلیله وبلیله وآمله بآب سائیده بغایت سودمند ست
دیگر بعضی مجربین مینویسند که اگر چه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله وریم نکند وهمچنان خشک گردد از پنبه منقوش بر تمامی اعضای سوخته فورا به پیچیده
بکثرت چنانچه در بالا پوشها می اندازند وهمچنان بگذارند وهیچیک حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بران بپوشند در سه روز
جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جابجا جدا شده خواهد افتاد اقوال حذاق مسیحی گوید که حرق نار محتاج بادویه باشد که جلا کند با علت اول
بغیر آنکه گرم یا سرد کند ونفع میکند آنرا گل پاک خفیف الوزن چون بسرکه ممزوج بآب بران طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیده بیضه بروغن گل
طلا کنند آبله را منع کند وایضا نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یک رطل و بپزند تا مهرا شود بعد ازان بسایند و بران مرداسنگ مرده
وسفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه ونیم روغن گل چهار اوقیه آب کشنیز تر وآب عنب الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند ومخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله
افتد نفع کند آنرا عدس مقشر اگر باگل سرخ خوب بجوشانند بعده با آرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند وایضا آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

وبران نوره مغسول بهفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد ویا نوره مغسول بروغن گل وسفیدهٔ بیضه وسفیداب ارزیز آمیخته بنفشه میفرماید کرد در علاج
حرق النار دو غرض ست یکی منع آبله و دوم اصلاح آنکه محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد بادویه که تبرید نماید بغیر آنکه همراه او لذع بود و اما از جهت آنکه علاج حرق کنند
احتیاج افتد بادویه که دران اندک جلا باقدری تجفیف بغیر کثیر بود بغیر آنکه لذع کند مع آنکه معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یکبارگی حاجت شود
اولا بهر دو تدبیر کنند بعده اگر احتیاج بتدبیر ثانی گردد آنرا بعمل آرند و اگر آنوقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویهٔ آن مثل قیمولیا و اطیان
خفیف الجحم و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند آنست و اما مثل کندر و علک و دسومات این را صالح نیست **ادویهٔ حرقیه** بحسب غرض اول بگیرند صندل
یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو و آب عنب الثعلب و گلاب نسخه طلا کنند و یا مرهم از زردهٔ بیضه و روغن گل و ایضا کاسنی و آرد جو مغسول و زردهٔ بیضه و روغن گل
نسخه روغن گل
و ایضا گل ارمنی و سرکه و ایضا روغن گل و موم چند آنکه باید پس دران نورهٔ مغسول با سفیداب و افیون و سفیدهٔ بیضه و اندک شیر داخل کنند و ایضا
بگیرند برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که دران باشد پاک کنند بعده بادی مرداسنگ مربی و سفیداب قلعی وغیره که در قول مسیحی گذشت
بیامیزند **ادویهٔ حرقیه** بحسب غرض ثانی بهترین اشیا برای این مرهم نوره است بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود بعده روغن گل
و زیت و اندک موم اگر احتیاج آن افتد باهم بزنند و گاهی در روغن گل قیمولیا و سفیدهٔ بیضه و اندک سرکه زیاده میکنند **مرهم نوره** نسخه دیگر نوره را چند ستور
معلوم بشویند و از ان با آب برگ چقندر و برگ کرنب یا روغن گل و موم مرهم سازند و از آنچه در ینجا نیکوست و خوف بشور و آبله کردن نباشد اینست که برگ اثل
سوخته و خرنوب سوخته بران پاشند مرهم که برای قلیل الحرارت نیکوست و بتجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر
و شکلطرا مشیع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول بآب سرد بکرات بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی یا گل
ارمنی و سفیداب ارزیز هر واحد هفت درم عصی الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای سبز هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب
و برگ آن پانزده درم خبث الحدید و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هر واحد پنج درم کافور
چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از دوائیکه در قوت شدیدتر و صالح است برای آنکه در حرارت کمتر بود اینست که بگیرند برادهٔ مس
و برادهٔ آهن و در گل پاک یا در گل سرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاه دارند و بطریق ذرور هنگام احتیاج تجفیف استعمال کنند و یا بروغن گل
طلا نمایند و ایضا ازین قبیل ست که سرگین کبوتر را در خرقهٔ کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و بروغن گل طلا سازند که این عجیب است و مواضع متقرحه را النفع
کنند تا جوش داده و یا بقلهٔ خرفه با سپست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ بنوت سوخته و اگر ازین دشوارتر شود ادویه مدملهٔ قروح
خبیثه استعمال کنند **طبری** گوید واجبست که طبیب معالج تفقد نماید از محترق بنیهٔ او و مزاج او و جوهر عضویکه محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد نشفت
حرق نکند و ترطیب او معدوم ننماید اگر چه صحت او تاخر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او
عضلی بود یا در جای سوخته او تار باشد لازم ست که بمرهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بست مگر آنکه در وی
باشد پس برباط خفیف ببندند که ضغطه و الم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آنرا گرم گرداند و امر بفصد و استفراغ بمسهل نماید و ترویح موضع او
کنند اگر تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاه دارد تا آنکه خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل مرض محفوظ دارند و در اواخر او استعمال
آن باعتدال مضایقه ندارد و هر قدر که مریض بتقلیل غذای خود کند بهتر و سریعتر سبب بشدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او
بر اعتدال باشد خوردن گوشت که جوهر او مشابه جوهر عضو سوخته باشد باک نیست و جالینوس ذکر کرده کسی که در اعصاب و عضله و او تار او جراحت بود
واجب ست که غذای او از نانخچه و گوشت عضله باشد و این بهر آنست که بقراط گفته که تاخر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود زیرا که
غذائیکه مناسب عضو نبود طبیعت دران عضو استعمال ننماید و ارجیجانس درین موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضله
و عصبی باشد ذکر کنیم و این مرهم نسخهٔ مرهمی ست که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ النفع مجرب ست ازان زیاده و کم نماید بقدر وقت و بقدر

مزاج علیل بگیرند پای باکیان سوای خروس بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند سماک اندرانی سوخته و باریک بسایند بعده بسفیدی بیضه
و روغن بنفشه جربی سازند تا آنکه مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و تربیت او بجل کردن فی تسقیه او بروغن بنفشه کنند بعد ازان بگیرند
برنج فارسی دیمرات بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود بعده باریک کوفته بیخته سه درم ازین آرد و مثل او خاکستر پای باکیان و نمک که ازان هم ساخته شده
یکنیم درم بگیرند بعد ازان اسرب محکوک یکدرم سفیداب ارزیز یکدرم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بران اندازند و همواره بسایند و حل کنند
تا باریک گردد و مثل سکه شود بعده بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد بعد ازان
بطریق طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید پوشیده است که این مرهم را در حرق نار باعضای لحمی تاثیر نیک ست و اما در اعضای عصبی همین مرهم بعینه بست و در ان
لعاب اسپغول و شیر خر و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده برباط خفیف ببندند و اما مرهمی که جالینوس در قاطاجانس در تمام حرق نار استعمال کرده آنست که
قیروطی بروغن بنفشه بسازند بعده بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار با آتش بریان کرده و بران اندازند و قدری
دماغ باکیان و اندکی اسفیج انداخته در هاون بسایند بعده اندک کندر بران پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضا این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضه
یکدرم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یکدرم بعده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضا ان
مرهمیست قیروطی بروغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند بعده بران مرداسنگ کوفته بیخته بقدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک
سرکه بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست که سفید شود و اثر زردی مرداسنگ زائل گردد بعد ازان در شیشه سطبر انداخته بالایش اندکی زیت
اندازند و شیشه را بجنبانند تا مثل لخلخه گردد بعده سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم
حرق نار بالغ النفع ست و آثار حرق از بودنش برنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجبست که در همه مراهم مستعمله در عضو
سوخته که بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغیر رنگ میسازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود
سبیل بازالهٔ او نیست مگر باد و یکه علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغیر تا
زمانی دراز باقی ماند و بعض اوائل استعمال داغ بارد نزد تغیر جلد تجویز کرده اند و صورت داغ بارد اینست که بگیرند انبوبه طویل آهنی بر موضع نهاده مص کنند
حتی که جلد بسوزد بعده بنبک بشویند و بمرهم خل علاج کنند که این به کند و رنگ را متغیر گرداند صاحب کامل گوید که هر گاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور
بران بیضه بشکنند و یا سپیداج فارسی مطبوخ سازند و یا عدس جوش داده باریک بسایند و یا بگل ارمنی مع سرکه ممزوج با آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس پوست دور و باریک سوده بسفیدی بیضه و روغن گل
سرشته بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب و روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری که با هم بزنند و سرد کرده بر موضع طلا کنند و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود
و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بران آب اندازند تا دو ساعت بگذارند بعده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر اندازند و همچنین چهار مرتبه عمل نمایند
و سنگ ریزها که زیر او بماند آنرا دور کرده آنرا بدارند تا آب صاف شود و آهک بته نشیند پس آنرا خشک کرده بروغن گل خالص آمیزند و با هم بزنند تا مثل مرهم
گردد و استعمال نمایند ابو منصور گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و دران پارچه تر کرده بر موضع نهند و هر گاه نیم گرم شود
تبدیل آن کنند پس هر گاه لهیب ساکن شود چیزی که آنرا از تقرح منع کند طلا نمایند و آن اینست که بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بجوشانند تا مهرا شود
بعده آنرا با آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود طلا نمایند و بالایش پارچه تر باب برف سرد کرده نهند و دیگر که منع از تقرح کند
برگ خطمی سبز با آب بپزند تا مهرا شود و بعده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب کشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود
و مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بران نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب
ماده بسوی آن زیاده نگردد و چون منفتح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر قرحه غلیظ شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت اوست
که آهک صاف سفید که آنرا در صناعت استعمال میکنند در پارچه باریک ببندند و در ظرف که آب باشد آنرا بمالند تا آنکه آهک همه در آب بیاید و ثفل آنرا

دور کنند و آن آب را بگذارند تا آنکه آهک بته نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندک خشک گردد بعده بروغن مورد محلول
بروغن گل خام باهم بزنند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران داخل کنند و آنچه لتسکین وجع کنند سفیدی بیضه [illegible]
چون بروغن گل آمیخته پارچه کتان آلوده بران نهند و اگر حاجت تجفیف باشد علاج باین دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و خیوط پارچه کهنه سوخته
و گلنار سوخته هر واحد دو درم و ساییده بپاشند بعد از آنکه بروغن گل چرب کنند که این درین علت بی‌عدیل ست و یا استخوان بالکیان بسوزند و تنها
بروغن گل آمیخته بران نهند و یا بگیرند عدس مقشر و زاک و عصفر و هلیله زرد و ساییده بران سفیدی بیضه و روغن بنفشه انداخته حل کنند تا هموار گردد
پس بر خرقه کتان طلا کرده بران نهند جرجانی گوید ادویه که در ابتدا برای حفظ از آبله کردن بکار برند سرد کننده و ناسوزاننده است چون ساییده تخم مرغ
بروغن گل آمیخته آنرا بپر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سبک بود بسرکه ممزوج ساییده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بجز پخته و شسته و برگ کاهو
کوفته با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی بمقدار یک رطل بغدادی پخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس ادویه که در قول
مسیحی گذشت آمیخته طلا کنند و این طلا اورام گرم را نیز سودمند بود اما ادویه که بعد آبله کردن و ریش گشتن بکار برند مرهم آهک است و نسخه آن سابق مسطور شد
ابن الیاس گوید که بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ عربی در گل سرخ و باریک سوده بسرکه کهنه بسرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی فزوده سفیدی
بیضه باهم زده سرد بموضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب انار ترش
بتخم افشرده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سر رو کنند و خون بقدر قوت و واجب برآرند
و مرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند انطاکی گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محل و تجفیف اوست خاصه آنچه حرق به آبله کردن گراید [illegible]
مائیت کند و آنرا از عروق جذب نماید نرسد پس دران هنگام از شرط و امتصاص ماده بحجامت چاره نباشد و همین بقصد [illegible] درینجا مراد اطباست نه فصد
و این را بدانند که درین بسیار اطبا راه غلط کرده اند بعده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود و الا ادویه وضعیه کفایت باشد و آنچه
حرق نار را مخصوص است از انجمله داد محلول با آب است و قریب اوست خاکستر جو بزرده بیضه نفیس گفته که این منسوب بجالینوس [illegible] ست و قوی‌تر از آن
آرد برنج و سفیداب و خاکستر پای بالکیان ست بهر آنکه این قوی التجفیف ست بلکه در شرح اسباب ست که استخوان قوی‌ترین مجففات ست و این قوی‌ترین
آنهاست و عام بجمیع حرق انواع طینهاست خصوصا طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کتیرا و نشاسته و لعاب اسپغول و کنوچه گلاب
و آب کشنیز و بدانند که من درینجا تبرید مطلقا مناسب نمی‌بینم بسبب احتمال آنکه حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد ولیکن اولا تسکین سوزش میکنیم بعده
آنچه مفتح و مرخی مثل روغنها باشد استعمال مینماییم و اگر اتفاق دوائی افتد که دران تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و [illegible]
دوام امید [illegible] مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد صنعت آن آب حی العالم سه اوقیه روغن بنفشه یک اوقیه [illegible] موم خام نیم اوقیه روغن [illegible]
و آب را بریزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بران یکدرم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند [illegible]
از بولس نقل کرده که آنچه صالح ست برای آنکه معالجه این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلاد فلسطین و هر گل سبک ست چون اطلوخ آن کنند بسرکه تیز [illegible]
سخت نباشد یا بآب و اگر آبله منع کند بیضه خام همانساعت بر موضع بابریشم نرم بنهند و این تبرید اندک نماید و تخفیف [illegible] سوزش کند خضر گوید که [illegible]
مبادرت بتر کردن در آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطخ بروشنائی معمول از مازو و زاج و لطخ با آب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه و مسکه تازه و شیرج
و سفیداب و کافور ست و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین ست و بران خرقه کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و بعد ازین
مطبوخ و گل ارمنی بسرکه یا بآب کشنیز ضماد سازند و این تدبیر ایشان تا گفته ست و اغذیه آنها مزورات مثل عناب و آلو بالو و خرفه و شربت ایشان شربت آلو
و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیه بطبیخ فواکه نمایند و چون زیادت اول تجاوز کند مطبوخ بجوشانده خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو [illegible] کنند
پس اگر قرحه و آبله بموضع افتد علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم سفیداج یا مرهم معمول از خاکستر پای بالکیان و خاکستر [illegible] اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

حرق الماء

عضوی که از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر مو بزردی تخم مرغ مخلوط کرده درینجا بسیار فائده میکند و گویند که از ضماد حنا باسرکه سوده آبله نشود و جمله الطیبان باین مختص ست و بقول جالینوس و غیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضه خام باهم مخلوط کرده و کذا اسفیدی بیضه بر پنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقه کتان کهنه تا به نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید بگلاب حل کرده و کذا اسفیداب از زرد و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد و کذا اشنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی دران آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ بآب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم ست اقوال الطبا ابو سهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع میکند آنرا قبل از آنکه آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم اورنه مغسول بو علی مینویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و فعل آتش کند و اصوب برای او اینست که فی الحال قبل از آنکه آبله کند بمثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد و برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت میکنند و آب زیتون یا آب خاکستر بران میریزند و بهتر آنست که هر کدام ازینها که باشد بسویق یا مرهم نوره بسایند و ایضا دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و قروح آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر ست و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید طبری گوید که واجبست در حرق الماء استعمال آرد و بیخ مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجربست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند دران آهن استعمال کنند باین طریق که گوشت فاسد از ان دور کنند بعد از ان این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کنند و از بیخ هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه دران حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که چو سوخته بزرده بیضه مرغ باهم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و اما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال میکنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا بردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو تشنج کند بعده بابریشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع بزیتون مالح که با سویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهره نر گاو با آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا آب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ گردد لطوخ نمایند و اما ابو قلونس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکوست بگیرند خرقه کتان عود و عسل آغشته بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته ازین مرهم سازند و استعمال کنند و اما آنچه آبله دران افتد سماق و سویق سبز که سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرد و آب پاک کرده بروغن گاو و روغن آمیخته بر پارچه پیدا بران نهند

حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش فرو رفته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص ست سفیدی بیضه قشری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود و طلا نمایند و بقول انطاکی خسته شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه باین مختص ست و یا سفیدهٔ کاشغری یکنیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد بروغن گل سه توله روغن یاسمین یکنیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقة والشمس

عضوی که از برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید ست گویند که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد ست و تبرید و بستر و نوشانیدن ماء الشعیر و شیر زنان و حقنه بماء الشعیر که دران اندک روغن بنفشه خالص و قدری کافور آمیخته باشند و ایضا حقنه بماء الشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را باهم بزنند تا نرم گردد تا آنکه وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد

آب آبله برآرند بعده علاج حرق النار نمایند وخصوصاً مرهمیکه دران پای ماکیان سوخته و آرد برنج و روغن بنفشه می باشد وعلاج این حرق النار برابر ست اما
چون برکسی نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجه او از فصد وغیره بود و اما سوختن جلد با فتاب را لازم ست که طلا بمرهم کافوری کنند تا جلد
منقشر گردد بعده مرهم جل بران نهند ودائم عضو را بروغن چرب کنند واز جز انیان بعضی امر بشرط موضع بعد فصد وتعدیل مزاج مریض بخرقه مبلول بروغن گل
میکنند یکبار این خرقه و یکبار خرقه در سرکه تر کرده استعمال مینمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشره او پدید آید واگر رنگ موضع بشدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمیکه در حرق نار
ذکر کردیم نفع کند واین بسیار دائم امر بتبرید موضع مینمود چون از حرق شمس میسوخت و با آب دریای شور احتراق و سحج میشد و او راس بروغن نمیکرد
تا آنکه موضع خدر میشد و حس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت میداد پس باین طریق صحت مییافت وجلد او چنانکه میبود عود میکرد و هر جائیکه ببسوزند
یا بخراشد چون مسام او نسوزد و تبرید آنرا صحت بخشد واما هرگاه مسام بسوزد و بموضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس ازان مرهم جل نهند واگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیمونی
علو نیخان سه توله یا شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن
سرایت با عضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز برانجا یا گرد آن محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه بعمل آرند وآن موضع را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل
بران بالیدن مجرب ست طبری گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد وتبرید مزاج و نوشیدن کافور ست بعده تبرید عضو بعد ازان علاجش بشرط
وضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا آنکه منقطع شود زرداب ترشح کند بعده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی ست ترشح کند و موضع متقرح گردد و برآن
اشیای مخرج سموم منتشف آن نهند پس هرگاه ترشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرهم جل کنند وگاهی عسل بلادر دران موضع رنگ شبیه برص پیدا کند
و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل پس آن نکند مگر بعد اصلاح آن بادویه و هر کسی که اراده استعمال آن
کند طریق او آنست که او را بسرکه خوب جوش دهند بعد ازانکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند **گیلانی** مینویسد که این اصلاح از متقدمین ست و
اصلاح بلادر و احراق آن اینست که بروغن جوز یا مغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط
سازند و نفع او بعد استعمال اندک ست با وجود آنکه از غیر او بزرگتر ست **ابن الیاس** گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر اینست که
صبح آب هندوانه یا شیره خرفه هر کدام ازینکه باشد سه اوقیه سکنجبین ساده خوب ترش ده درم و غذا مزورات ترش بکدوی تر و اسفاناخ سازند و تلطیف تدبیر
نمایند **انطاکی** مینویسد که علاج حرق بلادر مخصوص ست بحنا و آب مورد و کشنیز تر و آبیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا بیاض
بسفیداب و سرکه و بیخ کبر باب کنجد و عدس مقشر **حکیم شریف خان** در فوائد شریفیه مینویسند مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود و جریان
عرق دران کثرت نمود پس بران حب السمنه مع ادویه مناسبه استعمال کرد وازان صحت یافت و همچنین جوز و مغز نارجیل کهنه آنرا نافع ست

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون درد مفرط و انصباب
مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آنست که با آن مرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب بود
یا با اعراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و خجندی گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آنست که با آن امری دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد و از
مرکب آنکه با آن مثل لحم زائد و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد ازان یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزد ربط
باهم بپیوندد و یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیر غائر و یا منفصل المضغه یعنی آنکه پاره گوشت ازان جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیر نافذ و جرجانی گوید که جراحتها
ده نوع ست یکی آنکه شگاف راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلوها وزاویها دارد چهارم آنکه لختی گوشت ازان رفته باشد پنجم آنکه غور دارد

و دور اندر شده باشد و غور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه باستخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل جزو عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذاته التحام نپذیرد ولیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر بطبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن شبیه پنیر است و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضا که اتصال او متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم است و در بعض آن قصد میکنیم که تماس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگر چه اتصال آن عود نکند و این در استخوان است مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود هست و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر بر آن چیزی الصاقی جاری شود در لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شرایین تنها نشود یعنی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس ازین انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده تجربه و تجویز قیاس ملتحم میشود و اما مشاهده اینست که شریانیکه زیر باسلیق است و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شده و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در سختی بلطف قریب است که ملتحم نشود و دیگر آنکه در اطفال و گوشت در نرمی بلطف قریب است که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نماید پس ملتحم شود اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی است و معول بر تجربه است و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و برویده و بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی در آن افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص از آن بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق است و جراحت جگر نیز نازک بود لیکن بر آن سلامت بسیار تر از آن باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت در آن نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او از آن شفا یابد ولیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوار تر است و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهلتر است حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا بسکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق در آن تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوار تر است و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوار تر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هلاک گردد و اگر جراحت در مواضعی بود که استفراغ وجع و ورم در آن واجب شود مثل سرهای عضله و اوتار آن و خصوصا جاهای عصبانی از آن تا وقتیکه ورم حادث نشود و آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاضل نمانده و همه اکبر میشود پس که اگر دل مجروح گردد علامت زهر و نشان جراحت او موت عاجل است و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل است و بر آمدن بول بر جراحت مثانه و بر آمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب و طرف عضله مخوف است از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض و بدبو اتر و سعتر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود مخوف است و خلاصی از آن کمتر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هواست از آنجا و جراحت حجاب مخوف است و ضیق النفس خاصه اوست و جراحت معده مخوف و برآمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحت

باید که آنرا بجا فضلت بدارند تا چیزی دران نیفتد و آنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که
از چیزی خشن آنرا بخراشند تا خون ازان جاری شود بعد آن ببندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر و صبر و انزروت بذر او دم الاخوین ساییده بپاشند و اگر دران
چرک باشد ادویه مذکوره را بالعسل بسرشند و استعمال کنند و پنبه که بمدد دران پر کنند و این مرهم از برای اندمال نیک مجربست بگیرند زبان سگ و در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در
آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک ساییده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد ازان سوخته زبان سگ ادرین روغن کنجد انداخته بچوب نیم یا دسته آهنین
خوب تر مخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند و روغن بیدانجیر نیز درین باب مجربست و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج
این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر
الم باشد باید که بتسکین الم از ابنفشه و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گاو در آمیخته
ضماد نمایند و یا تا آله دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که التحام
و اندمال جراحت تازه کنند اندزیان که آن قبان مقابست ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سودمندست و اقماع انار ترش نیز مجربست و همچنین برگ
و گل آن و کذا ذرور برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح اوست و کذا خوخ الماء خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده
و کذا شرب آن پنج درم مجرب است و نهادن آن و بشراب قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا قفر الیهود
و کذا کندر ضماد یا سوده سوخته و کذا آملا فیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی العالم و کذا مغره عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا حماض
سنحل و کذا پیاز دشتان و کذا سوسنجان و کذا زعفران و کذا برگ چنیر و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل است و کذا اشنگرف و کذا حنطیانا رومی و کذا خانه
عنکبوت و کذا پنیر تازه بی نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای ... و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا آرد گندم بشیر
کهنه تر کرده و کذا تخم کشنیز و کذا موی انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارهٔ ام غیلان و کذا خستهٔ خرمای سوخته و کذا مر مکی و کذا لحم
حلزون و کندر و کذا شکوفهٔ حنا و کذا چقندر سوخته و کذا خاکستر پشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و پاشیدن بیخ کاکنج و کذا برگ کنار
و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا اخرف تنور و کذا کافور و کذا خون اشتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت دلب سوخته و کذا دوغ [illegible]
آسیا آمیخته و کذا شیر خشک کرده باریک سوده و کذا خون رگاو خشک کرده ساییده و کذا تخم خنجکشت و برگ آن و کذا القم و کذا ابوال الابل که دوائی ست از
عرب می آورند و کذا تخم قمر و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اشنه و کذا برطانیه سوخته و کذا کدوی خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته
و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند دیگر از مجربات حکیم علی شکار بسایند و بر جراحت ریزند و بر هم آورده
ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بران گذشته باشد و هنوز خون می آمده باشد نیز استعمال کنند والا زخم را خراشیده
بعمل آرند دیگر برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زود پوست برویاند در جراحات و قروح * خبیثه دیگر مجرب برای جراحت تازه پشم
شتر سوخته بپاشند و انگشت ... بلکه ... بآتش گرم کنند دیگر سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز
آرام میشود دیگر ... ازان ... بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحت ساییده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده
سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند و اینکه هرگاه خون زخم در شکم مانده باشد هر روز یک قدح آب بنوشند
دیگر مرهم ... آمیخته بنوشند ... از مجربات حکیم علی ... و ملحم جراحت ست برگ مغیلان را با زردهٔ سفید بسایند و بر جراحت کشند بند باک شود
و ملتحم گردد و روغن ... که پاشیدن آن بر زخم ها و دمامیل و قطع سیف وغیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت
سفیداب قلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند
این ذرور بپاشند نافع ست و گاهی قیروطی از روغن دلودار ساخته عوض مرهم بکار می برند و بزودی التحام می نماید مجربست نوع دیگر از مجربات حکیم العلماء

گلنار زرورد و کندر مرمکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عوض زرورد و مرمکی ست و نوشته که از اسرار ست و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفضل ست و ذرور اعظم
که عجیب ست گوشت را بسرعت برویاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خونرا بند مینماید کندر صبر انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت بپاشیده ببندند **ایضاً** مسیح گوید که این ذرور را
آزموده ایم ریشهای خاص سر را سود دارد صبر انزروت هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را باریک سائیده به بیزند و وقت حاجت بپاشند **ذرور** اگر بر زخم بپاشند به شود زرد چوب دیودار
دارهلد اصل السوس تربد مساوی کوفته بپاشند **مرهم** که در اقسام جراحت معمول ست رال گل ہرمزی ہر واحد یکدام توتیای سبز چهار سرخ
روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را همراه روغن کهرل نمایند تا بقوام مرهم آید **اقوال حذاق** شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از آنکه یا شق بسیط
مستقیم باشد یا شق مدور زاویه اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیر است و همه اقسام در
حبس خون سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم و گاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود ورم و بثری و حمی را منع کند و از افضل چیزها
در جراحات رعایت آن کنند منع کردن از تورم اوست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر اینجا ورم باشد و یا در اینجا رض و فسخ بود در خلال او
با وجود جراحت خون مجتمع شود و اراده که ورم و ریم کند در بنصورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم نمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بسته شود
از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتدبه و تمدید باشد و این یا جالی ریم در آن بود و تحلیل او بهر چیز جالی لین باشد از آنچه معلوم است و لهذا واجب
آنست که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از آن چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و از آن بهیئت دمائیت
دور داشتن و منع افتادن چیزی و موئی وغیره در آن بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم
باشد و اطراف او باهم ملاقی نشود بهر آنکه بستن بتباعد یا بتخلخل الشکل بود و از آن اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت در آن
باستعمال مجففات را عمده و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بسا است که بستن التصاق او نیز کند و در گشادن او احتیاج نشود و گاهی بگشادن
او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او بر رباطیکه آنرا مستوثق گرداند نفع نکند خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد
بسوی آن بریزد و بسبب ضعف او و بسبب ورد کردن از آن چاره نیست و بسبب حوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بگشادن آن افتد از نهادن پنبه و مانند آن
بر دهان او تا انشف آن کنند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر بیخ واقع نگردد چنانچه گفتیم و یا انصب او نصبی باشد که امکان انصباب ماده ردیه از آن نباشد
و یا در آن استخوانی باشد یا خوف بود که تا صور گردد یا از آن رطوبت بسیار ردی شود و آن در این هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحت محتاج
بود بربط جامع برای هر دو لب او چون اراده التزاق و التحام باشد و اما هرگاه محتاج با نبات لحم در آن باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود دیگر ترتیب رباطیکه
از دهان او چرک بیرون آرد و مرتبه دیگر رباطیکه بقدر امساک دوا ازان باشد و گفته سزاوار است که دهان جراح را امکانی باشد که چرک از آن دائم بالطبع خود بریزد یا
باین طور که شگاف آنجا واقع شود و یا آنرا باین شکل متشکل گردانند و من هرگاه جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او در ران بغیر آنکه او را دهنی دیگر
باسفل نزد زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن باسفل پس بغیر شگافت در اسفل به شد و همچنین ساعد و کف وغیره را باین
طور تعلیق نمودم که دهن همواره بسوی اسفل بود انتهی قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما
هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار ازان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف و مانع
از جهت آنکه ردع ماده کند که از آن انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور بسبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او بتمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنانکه
گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید لحم زائد شود و واجب است که بر او انبات لحم در جراحت اغذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس موافق
عضو مجروح باشد و دوای منبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد و اما جلد را آن دوای منبت نرویاند و بران قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون بالکل
منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بران موی نروید و اما عروق بسا است که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر است
مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن بسابق مذکور شد و تابع او

تشنج مهلک در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس اجش قطع عضله است در عرض و راضی بودن ببطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تاخیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد بنهادن شق صلیبی و در ادام قروح و جراحات آن استظهار بفصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آنکه تنقیه بالغ حاصل شود بعد آن بالتحام او بپردازند

تعریف قوت ادویه منبت لحم و ملحمه و مدمله و خاتمه و اکاله

دوای منبت لحم آنست که خون صحیح را منعقد لحم نماید پس واجب است که در آن تجفیف بسیار نبود بلکه تجفیف معتدل و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلا اندک بود بقدر یکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتدبه نباشد و ایضاً محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت وقرحه در مزاج او بسوی آن باشد اگر آن مزاج از ان زائل شود محتاج بضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتدبه باشد بمشاکل برای حار حار و برای بارد بارد بود و ایضاً رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابله او کنند اگر در اسارت مزاج افراط نماید و اما ادویه ملحمه آنست که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود بتجفیف کردن در هر دو سطح او پس میان هر دو الصاق نماید بند او تبیکه در جوهر او ست و اگر خون موجود بود و آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق را تجفیف بسرح قبل از بیم کردن بخشند و آنرا این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود سبب آنکه در جلا ضرر آنست و محتاج است با آنکه بسوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف میکند بآنکه ملحمه محتاج بتجفیف قویتر و اندک قبض باشد و دوای خاتمه در حاجت بقبض شدید از ان هر دو است زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزیکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد اعنی جلد و اما اکاله ناقص لحم واجب است که بسیار شدید الجلا باشد

ادویه ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع ایصال آنرا بیان نمودیم و شک نیست که ذرور از ان محتاج است بآنکه کثر قوت از دوای متخذ با دهان قیروطیات باشد و حاجت را با دهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویه یابسه و خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمینما پس هرگاه از ان قیروطی سازند آنرا بسیلان روغن تا قعر رسانند و این ادویه ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب بروغن ممزوج و مرهم است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماداً و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار و در سرکه گرم و قدری از شراب و خصوصاً چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرو و شاخهای آن و برگ فنطافولن بتبسل و از صموغ علک البطم و خصوصاً از قرب اغصان کبیر و از ثمرات و حبوب جوز تازه سوده با ملح یا شراب جوشیده ببرگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آنکه درین منع نزف است و جوز السرو سیر سوخته و غبار آسیا و شعر سوخته خصوصاً برای مشایخ با روغن گل و از گلها گل زعفران است و حشیشه ذنب الخیل خصوصاً در جراحات عظیم با لحم در کرده جراحات قریب از سر عضلات و از حیوانات جعل بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای بابیر و قیس و هیوه دوای سقولاد و دوای المخلاف بشکل طرامشیع و مرهم کتان آنست

ادویه مدمله و خاتمه جراحات وغیر آن

طبائع این ادویه دانسته اند و ایضاً بدانند که ذرور از ان واجب است که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد الا آن لازم است و دانستن این امر که استعمال ادویه مذکوره واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صلب با جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها و آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزیست که بحدس شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرح چنانکه در ان لحم برود باین مبلغ رسند بلکه واجب است که باین نوع باشد که لحم خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه را با سرع بلوغ مدمل بغایت زوال تا آنکه توافی هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد نو رسیده بقدر بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن نیست که اثر قرحه باشد تر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول از آنکه استعمال آن نمایند طری استعمال کنند بعده آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه مقاربت ختم کند و مرد او برا بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر یقیر و طی با روغن گل یا آس و را تیانج خشک و قیسور و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق جید است و استخوان سوخته سیر و ...

سوخته شدید الادمال است و شب تیز و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بقراط کنایت ازان برجل حقیق کرده چنانچه گویند مشابه است که بدان مراد شیشهٔ معروف برجل الغراب باشد و سرگین سگ خورندهٔ استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول است پس محتاج بود بآنکه کسر جلای این بقوابض کنند و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح مستوره صندل و نیلوفر و صبر است و خصوصاً در ناحیهٔ مقعد و ذکر و گاهی در ادویهٔ او زاج و قلقطار افتد و اگرچه این هردو از جملهٔ اکالات کم کننده گوشت اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصاً چون بسوزند پس ادمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس با ادمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویهٔ شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر بتبعیت قوی و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوبست و هرگاه اراده ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتد که آن قوی تر میان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده بدان قلقطار آمیزند و تسقیه بروغن آس بسرکه و شراب قابض کنند و گاهی بران زاج سوخته و گلنار و مازو هم افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود صفت مرهم کتان و این جید عجیب است بگیرند خرقهٔ کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکی بازرد انداخته بگدازند و دران خرقهٔ کوفته آمیخته ازان مرهم سازند که این عجیب است و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران کندر و جاوشیر و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعهٔ آن باشد داخل کنند صفت ذرور خفیف بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو چرک رصاص هم و مازو هر واحد نصف جزو ذرور دیگر صدف سوخته دوازده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شاخ گوزن سوخته قیشور اقلیمیا راتینج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی هر واحد هشت درم مازو یکدرم ذرور دیگر فوه استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یکدرم ماميثا یکدرم ذرور ساخته استعمال نمایند دیگر گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار زرورد شب یمانی مساوی ایضاً بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر یک مثقال صفت مرهم برای جراحات ابدان مشایخ چوب بسوزند و ازان قیروطی بروغن گل یا روغن مورد بسفیداب ارزیز مرتب سازند

ادویهٔ منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویهٔ منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجب است استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر قاعدهٔ جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بحو اشند و نه رطوبت مگر خشک کنند و خصوصاً در سیر آنکه ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از ماده که ازان گوشت پیدا شود انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تخفیف نماید و در بدن دیگر تخفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلا جلا نکند اگر آن دوا محتاج باندک تخفیف و باندک جلا هر دو مقدر بحسب بدان غیر مطلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که بیش او کمتر از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب است که یابس تر ازان باشد و لهذا آنکه را انبات لحم نکند در ابدان یابسه که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربهٔ او اینست که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف از نبات لحم با استمرار و از توسخ بود پس اگر تخفیفی بینند که با آن نخواهد روید اند که ترطیب نمایند و اگر وسخ کند دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان را منافع بعض ادویهٔ غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجب است که ادویهٔ شتی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها دانسته اند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بتخفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الامع مراعات مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیراکه گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو

یابس وور اول استعمال کنند آنچه ضعیف تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج بادویه شدید التجفیف باشد
بقیاس ادویه منبت لحم مثل زراوند و بیخ جاوشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعض
ادویه چیزی با نضمام باشد که بدان ادویه منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود ولیکن مفرط باشد پس بسبب تجفیف شدید جالس حرک و مانع مادّه و بسبب
فرط جلای خود اکال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزیکه ضماد آن بود مخلوط کنند آنرا بشکنند و تعدیل او نمایند پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند در ابتدا
هر دو ترطیب عضو و توسیخ او کنند هر دو مقاومت تجفیف و شدت جلای او نمایند و مدمل گردد و لازم ست که زنگار یکجزو دوازده جزو موم و روغن باشد اگر در ابدان
یابس تر استعمال کنند یکجزو از دوازده جزو اگر در ابدان رطب تر بعمل آرند و واجب ست که درین دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشایخ محتاج بودند بادویه که دران
حرارت بیشتر و جذب قوی تر بود و دران مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جاوشیر افتد
و هرگاه دوائی از نفع باز ماند بسوی دیگر مائل شوند و هرگاه دشوار گردد معالجه بچیزی نمایند که او خاص بقروح ست

ربط جراحات

جالینوس گفته واجبست که شق کنند موضعی را از ان که شدید تر درز شود و رقیق تر باشد و شگاف بناحیه واجب گردد که سیلان ریم از ان بسوی اسفل ممکن
باشد و در شگاف رعایت چینها و شکنهای عضو کنند بوجهیکه در باب جراح ذکر کرده ایم مگر در جائیکه استثنای او نموده شد و اما در کنج ران و بغل باید که شگاف
بیخ جلد در طبع جاری شود و بعد از ان بران مجففات بغیر لذع باید نهاد و دوفاق کنند و دران افضل از کندر ست زیرا که او در قبض شدید تر ست و صواب در
علاج جراحات آنست که چون بشگافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل صبر نکند باید که جراحت را از زیر مراهم موافقه در گیرند و از
پارچه مبلول بروغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحت حائل گردد و یا درین بچیزی از حیلهای ممکنه حیله سازند

کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که مثل این شق ملتحم گردد لازم ست او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر و رباط پس اگر بزرگ باشد محتاج
لزوم او بر رفادهای مثلث افتد و اگر موضع ممتلی باشد احتیاج بدوختن نیز شود و در فائده مثلثه در جمع لب جرح بهتر از مربع ست و وضع رفادهای مثلث برین
مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفاده مثلث یکی او دیگر یکجا بود هر دو را ببندند بشکلیکه ببینند و هرگاه آن موضع را ببندند و رباط از دو
واقع شود بستن رباط بر موضع شق شدید تر از ان بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر دو سر و این رفائد مثلثه و شکل بستن رفادها ست
و نهادن او بر جراحت اینچنین باشد و در کتاب حیلة البرء گفته که مردی را در پای جراحت بود دو غور او در
کنج ران که دهن او قریب زانو بود و آنرا بلا رباط بساختیم باین طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و موضعی آنرا نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید
و همچنین بجروحیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن برباطیکه
میان هر دو لب آن جمع کند مگر آنکه بدان ازین درد شود و یا ورم باشد و یا للنسبب درد کشد و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس
دران هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند بسبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیر ملتحم باقی ماند و جالینوس گفته که همچنین اگر سر را شق کنیم میان
هر دو لب او چیزیکه آنرا بسازد بنهیم و گاهی جلد لبها بسوی داخل قرحه منقبض شود و درین هنگام محتاج بود برباطیکه آنرا بسوی خارج جذب کند
پس اگر جراحت در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوختن باشد و بقدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته
که گاهی مضطر میشویم بزیاده کردن وسعت جراحت چون تنگ باشد و خوف کنیم بسبب غور آن که اعلای آن ملتحم شود و قعر آن التحام نیابد و یا عضو مجروح
در وقت جراحت بر شکلی بود که چون باستوای خود عود کند ممکن نبود که از ان ریم سیلان کند و نه دوا دران داخل شود و اگر بسوی شکل او هنگام مجروح شدن
باز آرند و هیجان کند پس مضطر میشویم که شق موافق کنیم و بیاتند برین جمله که اینجا از جراحات در عرض عضله افتد آن اولی بود تا تباعد هر دو لب آن شدید تر باشد فلهذا استقصا

در جمع هر دو لب احتیاج زیاده بود وگاهی از دوختن واستعمال رفادهای مثلث چاره نباشد خصوصاً اگر گوشت نقصان واقع شود و جراحت واقع در طول کثیر تحتاج الی بستن این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام واوجاع

امثال این جراحات محتاج برفق بود واعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوائیکه در آن تخفیف و تبرید در ابتدا وارخا بعد از آن بود وبالجمله درین علاج اورام استعمال نمایند و از آنچه بدین خاص است مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم اینست که اکثر بدانار شیرین او در شراب عفص بخته بر موضع بدان ضماد کنند صاحب کامل گوید که ما اولاً ابتدا میکنیم بعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هر گاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خود بود علاجش آنست که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و چهار رفاده آنرا ببندند باین طور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و دو رفاده از فوق و اسفل نهاده ببندند پس اگر هر دو لب جرح بسوی دراز باشد و بکشایند باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا بسوی وسط آنرا باز آرد و اگر یک لب او بیک جانب افتد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بدان متوصل گرده تا بسوی لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اگر حاجت بدوختن بهنگام وقوع جراحت در عرض بدان بود و هرگاه جراحت گرم شود بر رفادها صندل سوده خشک بنهند و بر موضع بگل سرخ و صندل و لعاب آب کاسنی و آب گشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را ورم زده دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بمرهم عریض بخارند تا آنکه خون آید بعد آن جمع کنند و بر آن رفادها بطوریکه مذکور شد ببندند و گاهی این جراحت اعنی بسیطه به بستن صرف به شود و از روز اول تا سه روز بغیر آنکه احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بر آن این ذرور بپاشند صفت آن عنزروت دو درم صبر یک درم افیون و شیاف مامیثا هر واحد یک درم مر دو درم دم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یک دانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و از آن چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نبود زیرا که بقای فضا در آن لابدست و آن فضا محتاج با امتلای لحم بود و این بادویه باشد که با آن یبس و جلا بود تا یبس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که مانع انبات لحم میباشد خشک کند و جلای او چرک را که در آن باشد پاک کند و این بهر آنست که هر قرحه را لابدست که در آن رطوبت و چرک مجتمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا مجتمع میشود آن فضول غذای او ست که از هضم طبیعت آنرا دفع کند و انها از مسام بسوی جلد بیرون نمایند پس آنچه از آن لطیف بود فانی گردد و بخروج غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد از آن چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی ماند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود بادویه محتاج بود که تخفیف و جلا هر دو کنند اما تخفیف بسبب زرداب و اما جلا و غسل بسبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدید التخفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تخفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند کندر و صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی ست مساوی چون باریک سائیده در قرحه بپاشند مفید و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بعسل بسرشند و مثل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند مفید و آنچه درین باب نفع کند این دوا ست صفت آن بگیرند صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحت بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست صفت آن مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بر آن ربع رطل زیت انفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل گردد و بعده بر آن عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون ست چون فصل تابستان شدید الحرارة نباشد و اگر قرحه غائر بود و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبه کهنه در روغن گل تر نهند و در آن عسل داخل کنند و با آن ادویه منبت لحم نیز را قدر رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او با هم ضم کنند و ببندند لیکن شدید تر از لفائف او بر بالا تر از غور جراحت باشد و ارخای آن نزد دهن جراحت بود تا فضول و زرداب بسوی دهن جراحت کشند و از آن خارج شود و عضو را بر شکلی دارند که دهن جراحت باسفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود و از جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آنست که جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشگافند تا ریم و زرداب ازان موضع سائل شود و اگر بشگافند تا حد موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند صواب تر باشد و همچنین امر در علاج اورامیکه دران ماده حاصل شود و جاری میگردد چون بشگافند و آنچه دران از خون فاسد و ریم و دردی وغیره بود خارج کنند و پاک نمایند پس علاجش بمنزله علاج جراحات غائر بود و آن اینست که از پنبهٔ کهنه خوب پر کنند تا آنکه موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعد صبح بسوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد روغن گل با پنبهٔ کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود روغن گاو کهنه و پنبهٔ کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در جمیع تقعیر او رسد که این تنقیهٔ قرحه کند و آنچه دران بود آنرا بخورد و آنرا آنچه درین بدان انتفاع یابند اینست که جراحت را بعد شگاف بشویند و آنچه اندران باشد بیرون آید بسرکه و شراب هر واحد ممزوج بماء العسل که این تجفیف و تنقیهٔ جراحت کند و او این فعل بهر قرحه کند که دران زرداب باشد و تنقیهٔ آن کند بعد ازان نظر کنند اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تپ و سائر اعراضیکه تابع قروح بود سلیم باشد دیگر روز لزوم پنبهٔ کهنه نمایند تا نشف کند و یک وزن مرهم اسود معروف بباسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و آنرا آنچه گوشت را برویاند شقائق النعمان است چون بسوزند و جراحت بدان پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و بعسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت برویید و بسطح جلد برابر گردد پس باید که ادویهٔ مدمل و خاتم استعمال نمایند و این ادویه باید که خشک تر از ادویه باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند و لهذا اکثر ادویهٔ مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویهٔ حاده کند چون ازان اندک استعمال کنند و ازانجمله اینست که بگیرند اشنان فارسی یکجزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو باریک سائیده بر قرحه صبح و شام اندکی ازان بپاشند و هر روز یکبار پاک کنند و بران اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و بلیله و مازو هر واحد یکجزو و پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو و همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند و دیگر صبر و عروق و گلنار و مازو و مر هر واحد یکجزو باریک سائیده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید که اگر جراحت شگاف راست و هموار بود و از گوشت انجا نرفته باشد آنرا زود خشک ببندند و از طعامها و شیرینها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت اماس نکند و درست شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نباید و تدبیرهای دیگر که بجهت باز داشتن ورم باید کرد آنست که خرقه را بگلاب و سرکه تر کنند و بر گرداگرد جراحت نهند و درین باب هیچ دوای نافعتر از انار میخوش که بشراب قابض پخته باشند نیست آنرا بگیرند و ضماد کنند آماس را باز دارد و اورامیکه از جراحت بود آنرا نیز سود مند بود و منفعت این تدبیرها آنوقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون بجانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود بدهند و همه جراحتهای تازه را خشک ببندند و دو روز یا سه روز بسته دارند تا خون نگشاید و اگر بگشاید باز ببندند یکروز یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود و هموار باشد و اگر جراحت ناهموار باشد و بر غور او پنبه نهاده باشد که حاجت آید که آنرا بشگافند پس علاج کنند و اگر همچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحه باشد و باشد که جراحت عظیم بود و عضو مجروح را بریدن واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود و این چنان بود که پارهٔ پنبهٔ کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و ادویهٔ رویانندهٔ گوشت و مراهم که علاج بدان میکنند بفتیله فرو نهند و هر روز فتیله کوچک تر از سابق نهند و پنبهٔ کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت در گوشت بود ادویه ازین جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب پخته و مازوی سبز و پوست انار و اقلیمیای مغسول و بارتنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند و درست کنند و بر بالای این ادویه و گرداگرد جراحت برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحت بزرگ بود و پنیر تر سود مند بود و پنیر یکه از ماست گرفته باشند نافع بود گیلانی گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی ست در اجزائی که اتصال او تفرق نماید و این بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزیکه متفرق گردد پس اگر این بدست سهل نبود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از آنچه در اجتماع این اجزا ازان چاره نباشد دوم حفظ این مجتمع تا مدتی که دران اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق ست و گاهی بستن ترک میکنند در تدبیر بعض جراحات غائره و بجهت آنکه بستن درد یا انصباب خون بموضعی کند که ضرر او بیشتر بود و چون ماده بسوی آن بریزد و درین هنگام جراحت

گذاشته شود لیکن از نهادن پنبه و مانند آن بران چاره نباشد سوم منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجبست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض سخت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند بقدریکه ازان از حدوث ورم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو را باعتدال او و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیه بدنست تا دران فضول نشود که بسوی موضع تفرق بسبب ضعف او منصب گردد و اما امر غذا پس دران لابدست از اعتبار چهار امر یکی آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و سوم آنکه ملین طبع باشد و چهارم آنکه کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند همچنین از هوای سرد و گذار روغن حار و بارد لیکن گاهی بروغن گرم کرده حاجت افتد بنا بر تسکین درد و تسهیل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقه گرم کرده یا بزیت نیم گرم و غیر آن از روغنها و بران قیروطی بزیت انفاق یا بروغن آس و روغن گل باندکی فرفیون نهند و یا بران علک البطم باندک زیت پاشند این ست آنچه اطبا گفته اند و اما روغن که بالنسخه آن نوشته ایم و آنرا بروغن دیودار مسمی ساخته ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه سر دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر ازان بود باین وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربه آن کرده ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم دیودار که نسخه آن نیز با نوشته ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یکدیگر اند و باید آنکه اگر طبیب را بصیرت در صناعت او باشد و برین هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج بسیر قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولا بهر آنکه این هر دو موافق ترین ادویه ایست که در جراحات استعمال نمایند پس میباید که بعد شگافتن جراحت نیز اینها را بنمایند و مرهم موافق تر بود زیرا که با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت عفن کمنه بیبدیل ست و اگرچه نفع اینها در کهنه نیز بسیارست مگر آنکه عضو مشرف بتآکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آنکه گوشت همراه هم حاده مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل میشود قبل از آنکه مریض بترک حمام ضرر نکند بهر آنکه این در دو سه روز اندمال جراحات میکنند و سوای ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود و اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع از هر دوا و ادویه مفرده اینهاست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحت را بنحوی گرم نمایند پس بران بپاشند و ببندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تخفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و از سن یا دوا رند گرفته روغن دیودار و مرهم دیودار که از تالیفات ماست از بهترین ادویه مستعمله است برای التحام جراحات و اندمال و ختم آنها و منع سیلان خون ازان و منع ریم و منع تورم و ازاله آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست انطاکی گوید که جراحت اگر بسیط باشد خالی عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه بر ابر ملتقی شود و آنرا ببندد و یا سر رفاده ببندند و یا دو سر متوسط ببندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند ببندند سپس که مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و با التحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بربط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود پس بدوزند بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران آنچه معد التحام باشد مثل صبر و مر و اسفاناخ و دم الاخوین و مر و انزروت و کندر بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس مزلات و اوراام بمر و انواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانه اندمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرینی منع نمایند مگر با بیوست و هرگاه سفیدی جراحت و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل الطبیب شود و حیله کنند در آنچه زرداب و ریم دران بپالاید باین طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او

سست نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دهن جراحت از اسفل اصالةً نباشد بنحویکه بتعلیق اسفل گردد بعد از آن در تنقیه بمثل شکر و زنگار جهد نمایند و درین باب ما
تجربه کردیم و آنرا جید الفعل سریع النجابة یافتیم و جراحت را از پاشیدن صندل خشک خالی نگذارند حتی که چون در تقصیر پس اخذ کنند تقویت او ببرگ سوسن و مازو و گلنار
و طینها و اشق و سندروس واجب گردد و اگر باریم باشد تعاهد عصر او مع آنچه مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند و الا بمثل عسل و تمریخ بدانچه
قبض و تنقیه کنند مثل زیت انفاق و روغن مورد کنند و یا در آن مثل استخوان باشد بران چیزیکه آنرا قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند مدحرج
و کندر و اندک زاج بعسل بنهند و آنچه اصلاح جراحت و انبات لحم او کند اینست که مرداسنگ را یکبار در سرکه و دیگر بار بروغن گل خوب بسایند بعده مرهم
سازند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و آنچه بسرعت صحت بخشند تنقیه مواد و اجزای غریبه و چرک بعصیست اگر ممکن بود و الا ادویه سابقه از مراهم
و ذرور و گاهی غور جراحت بعید بود و مرهم کند محتاج بشگافتن از اسفل غور گردد تا پاک کردن آن آسان شود پس درین هنگام مبادرت بسوی آن نمایند اگر
قرب بمفصل و عظام باشد تا آنرا فاسد نکند و الا مهلت دهند تا آنکه نضج یابد زیراکه شگافتن در همین قبل نضج فساد عظیم است و گاهی غور بنوعی باشد که
شگاف آنجا نرسد پس ادویه حاده بکار برند و هرگاه صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیاده شود در جراحت استخوان فاسد باشد کشادن او و خاریدن او
واجب بود و اینست علاج جراحت اگر در عضو ظاهر باشد و اما در جراحت اعضای باطن باستناد عسر البرء بسبب دیگر کنند مثل بودن عضو عصبی چه عصب عسر القبول
برای التحام است و یا متحرک مثل حجاب صدر چه حرکت نیز منع التحام کند و یا ممر و مقر اخلاط لذاعه باشد مثل روده صائم و حاصل اینست که جروح باطنی
قلیل البرء است و گاهی حاجت ادعا نماید در علاج جروح بقصد جانب مخالف چنانچه اگر ماده کثیر بود و ورم و درد اشتداد نماید تا از آن میل کنند و تسکین او
نماید بهر آنکه عنایت بدین اولی از عنایت بجم و اندمال است ایضاً مؤلف او مینویسد که در جراحت غائره حادثه اگر غور او مثل اعالی او بستن التقاتناً
بچیزیکه قطع خون کند مثل ذرور صبر و مر و دم الاخوین و اقاقیا و انزروت و کندر بپاشند و گرد اگرد او میان رفاید مرجان و گل سرخ و صندل سوده باشند
و اگر با ورم بود در آب کشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضای او رطوبات و بخار رسیده شود ازاله او با پنبه و ذرور سابق ممزوج بزراوند و توتیا و اقلیمیای
فضه و ابرسا کنند و آنچه قریب بغور باشد آنرا بتدریج ببندند و جائیکه از آن زرداب سائل شود آنرا بگذارند بعده علاج مثل قروح نمایند پس باید که از پنبه پاک کنند
پاک کنند بعد آن مراهم مدمله مثل باسلیقون و داخلیون نهند بعده آنچه ختم آن نماید مثل مازو و جوز السرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و بلیله
و سندروس و اطیان و هرنک و بشیم سوخته بنفت و مانند آن بکار برند و هرگاه نوعی از جراحت با چیزی از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل به تنقیه کنند و گاهی
عقب جراحت فصد واجب گردد اگر از آن مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین او بتکمید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و هرگاه چیزی متعفن شود
و منع اندمال کند ازاله او مثل مرهم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود با آهن دور نمایند و اگر استخوان باشد بجز اشند و هرگاه حبس خون متعذر گردد سیر سوده یکروز
پر کنند بعده مازوی مطبوخ در شراب یا سطفی در سرکه و کذا نسج عنکبوت و غبار آسیا و آنچه التحام جروح بزودی نماید پوست بیضه و سعد و اقماع رمان ترش
و طباشیر و سداب سوده است و از مجربات اینست که شب و کافور و صبر در آب گندنا و زیت کهنه حل کنند و بدان ادویه جروح بسرشند که این به کند
و با وجود این همه حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از آنچه مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و حدت ماده افزاید مثل پیاز و سیر باید کرد و لابدست از تفقد
حال جراحت چون قرحه شود که آیا از سوء مزاج است پس اصلاح او کنند چنانچه اگر تیره رصاصی نماید سودا پیدا شده باشد یا مریض مثل باقلا و لحم بقر خورده باشند
و اگر بسیار سرخ و با التهاب بود خون غلبه کرده باشد یا مولدات او خورده باشد و علی هذا القیاس مؤلف زهر گوید که اگر جراحت غائره باشد انبات لحم نمایند بدانچه در قروح
گذشت و اگر چرک بسیار شود حالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ابرسا و شکر بعده مدملات از مراهم وغیره بکار برند مرهم مجرب دافع ورم جراحت و منقی آن آرد گندم زردی بیضه
روغن گل یا روغن گاو هر واحد بقدر مناسب ذرور عجیب مجفف جراحات و قروح و مسکن درد اسرنج القرن سوخته هر واحد یکجزو قاقله صغار دو جزو ذرور کنند که در ختان گذشت
آن مجفف لحم بسرعت است و مجرب و از مجربات این روغن شیخ صنعانست برای اقسام جروح سیما تازه و قروح و ناصور صفت آن اصل السوس [illegible]
مغیلان زرد چوبه واحد چهار صد مثقال روغن چراغ که از پنبه دانه یا تخم کتان باشد شش صد مثقال در آب سه من تبریزی با تش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود در اسپغولان

که از اسرار مجرب ست جراحات مزمنه را بسرعت اندمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقالی جفت بلوط یکمثقال مرصاف یکنیم درم
کندر دو درم گلنار سه مثقال و مجرب رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را برویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجربست و برای
قروح ساره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور با دویه مناسبه مجربست و علاج جراحات اسلحهٔ مسمومه جذب سم ست با دویهٔ جاذبه که در سموم مذکور
بیاید و منع اندمال آن و شرب فاذزهر و ذرور مقناطیس عجیب ست و شستن آن با آب خاکستر چوب انجیر و نمک و نهادن محاجم و ماهی شگافته یا باکیان نافع ست

علاج جراحت بطن که آنرا جائفه نامند

اگر جراحت بجوف سر کرده باشد هرگاه زخم بشکم رسد و روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو بازگردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از
ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا بر روده بشراب گرم تر کرده تکمید روده کنند تا کمی نفخ او زائل شود و بآب گشنیز و صندل
حوالی او سرد نمایند پس دستها و پاها گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود نرود از دست بملایمت اعانت کنند و با پیاز و روغن
و شهد هر سه بهم سوده بر امعا بمالند که از دوی آن اندرون رود و اگر بسهار ادر هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از دوی این اندرون میرود مجرب ست
جرجانی نوشته که بعربی مراق البطن گویند چون شگافته روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود
یکی تحلیل نفخ باین تدبیر که اسفنج با آب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی در ان بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض
گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد و پس بدوزند و دوختن
چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود و نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن در هم نیفتد و صفاق اندرونی را
با مراق البطن ملتصق ساخته نگاهدارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذرانند پس هم لب صفاق بهم بگیرند و سوزن بازگردانند
و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن بسوی خویش دارند تا همین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاهدارد
و اندک اندک بدوزنده بازگذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بشکل سه بند سه چنانکه جراحت خطی مستقیم بود و دو رفاده یکی ازین سو بود و یکی
سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد و برین شکل رفاده سه بر جراحت نهند و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده ها از جانب
جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت با سفل شکم
بود سینهٔ او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینهٔ او بلندتر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول دوای رویاننده گوشت بپاشند پس جراحت را
ببندند و چون جراحت لبسته باشند پارهٔ نمد مرعزی بزیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنهٔ لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت
بروده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیمگرم کنند اما اگر جراحت بروده صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بروده
سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حالی که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و متغیر شود و اگر بجای اش باز نهند پوسیده شود
بدین سبب اطبا هر چه از ان بیرون آمده باشد ببرند و جدا کنند باحتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها از ان تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی مینویسند
که غرض در شق باطن احشا آنست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویهٔ نافعه در هر دو غرض اول اعنی التحام جراحت
و دوم ترک خون برای انجماد مثل عدس بزرگ ست چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که باستعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش و لاسیما از سرکه و آنچه در ان قوت
او باشد احتراز نمایند و یا افطلوریون غلیظ یکنیم بخورانند و بولس گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم و دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائیست که آنرا
سمفیطون نامند پس بیخ سمفیطون بیخ آنرا کوبیده ست و قبل شتم او را در التحام و منع انجماد خون عنای عظیم ست و اما آنچه برای منع نزف بیاشامند مثل
یکنیم دانگ بزر البنج بیما و الفصل ست و سائر ادویه مذکوره و منع نزف الدم و لفظ آن قوت آنا جرح و شق ظاهر پس عالمی گفته که هرگاه مراق البطن بشگافد حتی که
بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج بالستن ربط بر باطسیت باشد

التحام جبر عظام هم میشاید مسیحی گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم دیگر از هر یکی
و بران صبر و مر و اقاقیا و دم الاخوین از هر یک باریک سوده انداز ند و مرهم ساخته استعمال نمایند شیخ میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و آنچه از اعراض مخوفه او عارض
شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس دوای راسی مرتب از صبر و مر و کندر
و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویهٔ خفیفه از آنچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر درینجا سیلان خون باشد علاج با ادویه نمایند که در باب نزف الدم ذکر کنیم
و لازم ست که صاحب او را از دماغ ماکیان بریان کرده آنچه ممکن باشد بخورانند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم ست و اگر چه درین رای
دیگر ست و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعصی الراعی کنند و از ادویهٔ جیده برای جراحت و خون اینست که بگیرند خمیر ترش خشک و ساییده بران پاشند و ترکنند و همچنین
پست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سایر تدبیر از باب عظام بر گیرند گیلانی گوید که در شجه باید که اولاً آنرا بچیزی قابض مثل شراب و سرکه و ملح بشویند بعده اشیائیکه
اندمال جراحت نمایند مثل مرهم دهنج و لبینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب بکجز و شیح یکجز و روغن مورد بقدر کفایت پس
شیح را با آب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب بشسته بروغن و با آن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال
نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند صفت دوائیکه سحج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشابه لحوم و
لبینه را نافع کنند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر قوطول و نیم و مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران
انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که بشگافند و دوا بران نهند که آن
دران هنگام بچسپد و اگر چه سیاه شود و اما اگر لحم بگشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح رالذع عارض شود و از اشیائیکه نزد تنقیه مس او کنند و هرگاه بر سر جراحت
افتد و بنواحی دماغ و غشا رسد بیا درت با ادویهٔ مدمل و ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت آرند لیکن دران پشم پاره بزیت ترکرده تا سه روز بدارند
تا از ورم و تشنج ایمن گردد بعد از ان مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب عسل بیز
تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و بار تنگ خشک بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد طبری گوید که جمیع
جراحات که در سر واقع شود شش نوع ست و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و درینجا مع علاج هر واحد از ان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی ست که از جلد تجاوز نکند و علاجش اینست که اگر عظیم متباعد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود بر فادها ضم نمایند اگر این ممکن
بود و الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوی جلد علیا مستقل برای نفوذ
اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد از ان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس صمغ انجره صمغ
صنوبر و مر و کندر مساوی الطول بران پاشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم روغن بروغن گل بعده بران بر آتش اندک رفت خوشبو و مرداسنگ سوده
اندازند و حرکت دهند تا بجوش آید بعده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

و آن آنست که در جلد مع لحم افتد و دوای این همانست که گذشت غیر آنکه گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم ملحمه معمول از صموغ نمایند
اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا دران هوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و آن آنست که سابق ذکر کردیم سوا
آنکه او را بآب بشویند بعد از انکه در هاون اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور غیر مصعد
بران اندازند و بحسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگذارد و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نکند
و گاهی خشک گردد تا آنکه مثل جلد مدبغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا با ادویهٔ حاده شود تا آنرا بخورد

در خارج و بضغط واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر ابتدا کرده این امر دران کرده نشود مؤدی بفساد عضو گردد و گاهی تا بقطع و فسخ و سقوط عضو منجر
گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در هیچ اطراف عضله باماده اتصال الیف منقطع مشغول شوند بلکه بتسکین درد پردازند
و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله و ورم عصب از تشنج خالی نباشد و گاه
باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر عضله افتد همین باشد
خاصه اگر بر وتر یا لا کبیر عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است
که برودت آنرا منعقد ساخته و هر جوهریکه برین حال بود بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنابر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب
آب سرد و گرم آنرا ضرر دارد از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار
یکی آنکه درد بنشاند دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوسته ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود
و گاهی عصب مجروح ورم می کند که ظهور او بطئی تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطئی بود و گاهی عصب متقرح گردد بقدر حیله التحام و نضج او
بطئی باشد و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا انکشاف عصب باشد یا قطع انکشاف و هر واحد ازین در طول بود یا در عرض پس
سبب صحیح از مجاورت قطوع مبتلا شود و بدان بسادی شود و آن مؤدی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم اندازد و ایضا درین هنگام بدان خطر گردد که
عضوی مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت دوختن دارد و بند
که جراحت اوتار و عصبها و آماس و درد آنرا ادویه لطیف باید و گرم و خشک و معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آنرا نسوزد و خشکی آن او را خشک کند
و باید که دران قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصه در اول علاج و در آخر دوای قابض که دران قوت جلا باشد چون زنگار سوخته
و توبال مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت دران بمرتبه نباید آنرا درین بسایند
و سرکه حرارتی لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آنرا بموضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آنرا بشکنند
و معتدل گردانند تا گرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزیکه دران تیزی باشد تحمل آن نکند و منفعت
ادویه دران بزرگ بود و همچنین ادویه که بالفعل سرد باشد تحمل آن نکند و نیم گرم کرده باید چنانکه یاد کرده آید علاج در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد و گرم
محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد ازان روغن گل و روغن مورد باندک فرفیون بمالند
و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ دهند صاحب کامل
گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب از آن واقع شود باید که بالتحام او نپردازند تا آنکه بران چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه
بعصب ورم حادث شود از تشنج ایمن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود و آنچه در امر آن تعجیل آوردن سزاوار بود اینست.
که بران ادویه فتح نهند و عضو را بروغن گاو و زیت و روغن بنفشه نیم گرم و روغن قسط دارند و از پشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه
روز تکمید نمایند و چیزی از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نبرند و اگر برای تکمید زیت را باندکی سرکه آمیزند بهتر بود
و هرگاه دو یا سه روز بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم ایمن گردد دران هنگام علاج بدوای ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از
چیزی تیز باریک مثل جوالدوز واقع شود در علاج او بادویه قویتر و شدیدتر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او
در جلد و عصب او بموضع عصب نشود و دوائیکه این فعل کند مرهم فرفیون است صفت آن زیت انفاق ده درم
موم سرخ ده درم و نیم بگدازند و بران فرفیون نیم درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند
و فرفیون بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضویکه دران عصب نیست ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که ادو

چه جای مفرط و بارد بود و آنرا موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب بملاقیت بود و سردی ضرر کند و دور داشتن از شاید و اذیت معاودت کند پس
احتیاج بتدارک فی الحال بتسکین و تنطیل بروغنهای مسخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت بپوشند بعده دوا نهند و بر بندند
چنانکه لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوختن آن ضرور بود پس اگر جراحت بار رو بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود
از دوختن پوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود و از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار شود و بدین سبب
نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مودی بعفونت جراحت نگردد و سعی کنند
در وشدت کنند پس واجب نیست التحام او البته مگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه بار یا چهار بار باید گشاد و کمتر
آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کننده مثل
توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم زنگار آب شسته بکار برند و روغن که در قیروطیات و لطوخات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد
و اگر علک بکار برند هم شسته استعمال آرند و اگر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیون را اول بر ساق و یا بر عضوی دیگر که سخنه و مزاج مانند آن بود امتحان باید کرد
تا اگر حاجت آید حرارت آنرا بدوای دیگر شکسته کنند و باعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر
گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن در خور مزاج باید کرد و اگر یکبار بر جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بران کنند و ادویه را چنانچه واجب بود
بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع باشد و اگر چه دران قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جایز بود
مع قوت محلله بلا لذع و خصوصا چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که از ان سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست
که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود دران باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص قلقطار و اقراص اندرون و افراسیون استعمال کنند
بمیفختج و یا بروغن اما در سرما زیت لطیف و در گرما روغن گل و کندر و علک البطم و یا زد بوزن کمتر از ادویه عصب برهنه است و جراحت بهر حال که بود دسر
کرباشد صواب آنست که بالای دوا اشیا نرم بروغن زیت تر کرده بر بندند چنانکه عصب برهنه اولی اعصابست که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال
دوای قوی نکند ایضا رباطها که بسبب استخوانها پیوسته است اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضلها پیوسته میان این و آنست و جراحات
که از ان دور داشتن آب واجب است آن جراحت عصبست و همچنین سردی و اگر چه کم باشد مضرترین اشیا برای آنست و ایضا زیت مضر بود و سودی آن
حاجت نیست مگر بتسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را بآب و یا بروغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم یا پشم نرم
پاک باید کرد و ایضا بمیفختج نباید شست مگر آنکه از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر بسببی از اسباب بنهادن روغن حاجت آید و خصوصا بر عصب برهنه باید
اول بمیفختج آلوده کنند پس روغن بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن باریک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بران جراحت مرهم بدل نهاد
جراحت آماس کرد پس دوای مرخی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد دست آن مرد پوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بالاتفاق
کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح دران عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آنرا بگشایند و ادویه نافعه این قروح مجفف او بسیار لطیف
استعمال کنند و جهد دران نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت و خروشخص باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعیست و لازم است که در حرارت و قوت
تخفیف قوی تر از دوای مستعمل بشق باشد بهر آنکه نفوذ آن بعرض سهلتر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد
پس اگر جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصا اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه در انجا بفصد و استفراغ حاجت بود
بلا خوف از غشی مثلا و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدهین کنند بخوف تشنج
و تدهین و گردن و بغل او بروغن چرب دارند خصوصا اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند خصوصا اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

علک البطم از بهترین ادویه جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدید الرطوبت بود علک البطم تنها در کنند یا با اندکی زیت چندانکه آنرا نرم کند و از زوجت
بیشتر اگر خشک باشد بکار برند و راتینج بدل او نیست و کسانیکه مزاج ایشان خشک تر بود و گوشت سخت تر باشد قدری فرفیون بدان باشند او با آن باید آمیخت که نه باشد
یا اندک باشد یا بسیار بحسب مزاج بدن و سختی او و اگر فرفیون کهنه نی تازه بود کمتر بگیرند و گفته در دوازده جزو از علک البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدان بخیر فرفیون انشیر مقوع که
کتیجا و زراوند است و تحبیب و از حلتیت و از سکبینج و از جاوشیر مخلوط میسازند این همه ادویه سخن قوی است و آنچه ضعیف تر است بورق و زعوه او و گوگرد سحق بزیت
در دیگ و چرک حمام و زهره جهار اسیوس است و هر دو دوای جاذب رطوبات بسوی خارج و مزاج تیز خاکستر که از مس گیرند اضافه چند است و در راتینج و لداق الذهب گاهی در اوائل جراحات
عصب یافته نمی شود و گر خمیر و استعمال میکنند و بدان انتفاع می یابند و از عمق جذب نیکو مینماید و بسیار باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بدل آن چرک خانه مگس عسل کنند
و بدان انتفاع یابند و آن موده است و با ضماد آرد شیلم با آب خاکستر و استعمال علک البطم اول چیزیست که بدان ابتدا کنند و بعد از آن هم باسلیقون مقوی تحلیل جراحات
تقویت آن بود از ادویه مذکوره بکار برند که نافع آید و گاهی بغیر و طلیات آنکه بنا بر تسخین او مخلوط میکنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن بآب دریا یا بآب شور است که آن را
در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آنرا غسل بیشتر دهند نافع تر گردد و از ادویه جیده دوای جالینوس است مرکب از موم و راتینج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو
و زیت غلیظ یک جزو و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گویم که بسبب سرعت تحلیل او و اگر جراحت و خز باتخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و با آن ورم
نباشد و نه عفونت بود دوا واجبست که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیف تر فرفیون و در کثیف تر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهده حال بدن
و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذلک واجبست که دهن جرح بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در وخز باید که قوی تر از محتاج الیه در شق
باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکوست و اما هرگاه اورام عارض گردد و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز با آب خاکستر یا آب ساده
که در آن قوت سکبینج بود پخته ضماد کنند و چون بینند که جراحت بصلاح آمده در آن هنگام از استعمال سکبینج بر این قوت نکنند پس واجبست که ادویه را در آن گداخته
استعمال کنند اما در ابدان تنعمی اقراص لوالیس در آن بگدازند بقدریکه آنرا گرم گرداند و ادرانجر و تیز زوم منقوش گرفته بر آن نهند و ایضا ورم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی
قوی ملتهب باشد در علاج او ادویه مرتب بسرکه و احجار معدنیه استعمال کنند و از آنجمله این دواست بگیرند قلقدیس یکدرم یا دو یا لالاج یا و کرده درم قلقطار
مثل این توبال نحاس چهار اوقیه و نیم درم قشار کندر یکنیم اوقیه بارزد یک اوقیه موم هفت اوقیه زیت اوقیه سرکه کهنه دو رطل و ربع ادویه خشک را بسرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را
گداخته بسرکه کنند و همه را خوب بسایند تا آنکه هموار گردد و واجبست که عضو علیل زیت دو یا سه مرتبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا بر آن باید که از خارج پشم لبید
و زیت نیم گرم آلوده بر بندند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاه دارند پس اگر احتیاج افتد که بر این عضو ضماد مرتب بسرکه و عسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ
باشد و آرد آن آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعض شظایا در عصب از فساد عارض شود محتاج باخراج باشد باید که اصل
عرق بدنی بیرون آرند گیلانی میفولیسید بولس گفته که جالینوس در تحقیق عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و مشکطرامشیع و بادیان و علک البطم هر واحد
یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه دیگر بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دانست ادویه که بدان مداوا و تحلیل کنند
اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضا دوائیکه در علاج شق عصب استعمال کنند برای تحلیل صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ
عضو مجروح از آب کنند و بایر موضع جراحت مرهمی نهند بالائی پارچه ترکرده مبلول بزیت بر بندند و بعد خروج از حمام آن هم و پارچه را دور کنند و تدبیر سابق استعمال
نمایند و باید که اقتضا تلیین طبیعت مجروح نمایند و اگرچه باستعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات بصاحب جراحات متقادمه مخوف است و باید
مبادرت بکم کردن خون نزد حصول جراحت کنند و اگرچه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت با ادویه قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض
جهد نمایند و اگر در عصب تحسن بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت
باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی در این علک البطم یک اوقیه میکنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه
کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانه زنبور عسل کنند آن هم اولی بود و ایضا که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را سگ دیوانه گزیده باشد نیکوست بگیرند

سرکه یک رطل زفت جرب یک رطل بها وشیر سیاه وقیه جاوشیر را با سرکه خوب بسایند وزفت را بگدازند بعده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منجرح است
واین وهمین مرهم زنگار وکندر بدل شود وهمچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه واین در ابدان سخت فقط استعمال کنند واگر اراده کنند که آنرا در صبیان
یا زنان هم کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آنرا با روغنهای محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا زیت کهنه بگدازند وایضا در اینجا مرهم باسلیقون
نفع کند بعد از آنکه دران نیم درم آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند ویا سرگین کبوتر صحرائی یا جاوشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر افزایند وباید که
بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل وانبه واحد ازین ادویه مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از شخص باشد وباید که
استعمال ضمده نمایند که سکنجبین یا بنج کستر ومع آرد باقلا وکرسنه یا مع پست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع پست آن بسازند وباید که این تدبیر در ابتدای مرض
در همان ساعت بعمل آرند واما از ضمده که از جا نساید باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند واما اگر عصب را شخص عارض نشود بلکه جرح
بود در جلد یکه بالای اوست لیکن سیاه شدن گردد حتی که عصب به بند وانهم سیاه شود او در عرض نباشد دران هنگام چیزی از ادویه که بفرفیون مرتب سازند وسایر اشیا که منشا
او باشد استعمال نباید کرد لیکن آنها که بحرارت کثیر شسته باشد در گرما استعمال کنند وایضا ضماد بعسل بعد از آنکه بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد
ورد روغن مناسب جمیع عصب مجروح است لیکن روغنهای مستعمل دران ادهان مقویه باید دانچه گویند که روغن را قریب موضع جراحت نبرند بلکه ازان دور باشند زیراکه
موضع را آماده عفونت میسازد این سخن را نباید شنید بهر آنکه خوف از سائیدن روغن در قروح وجراحات آنست که کریم کرده باشد وآن بعید العهد از حدوث بود
وکلام ما در جراحات نوست وچون روغن ومیودار که ترکیب داده ایم بمثل این جراحات استعمال کنند ازان منافعی مشاهده نمایند که ازو تعجب آید واول منافع آن منع
ورم ست دوم تسکین وجع دوم منع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند وسوم منع تغیر رنگ بشره وچهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت
اثر آن محسوس نگردد علاوه از آنکه بدان گمان کنند که ماده در پنجا محتبس شده وپنجم آنکه ضرر رسیدن آب بجراحت باز دارد پس اگر جراحت را هر روز در آب بشویند بدان
خوف نباشد با وجود این دران امید آنست که درد وسه روز شفا حاصل گردد دیگر از سائیدن سرکه وسائر اشیا بجراحات خوف کلی نمایند وتا حال حاجت بدان نشده
ایضا او گوید که تفرق واقع در عضله وخصوصا در عصبه او ورد شدید آرد پس واجبست که اولا بتسکین آن مشغول شوند بعده باعاده اتصال واین هر دو امر
گاهی حاصل شوند در تدبیر واحد ومجتمع شوند در دوای واحد پس روغن ومیودار ومرهم جید وار هر واحد جامع این هر دو منفعت ست اعنی تسکین وجع واعاده اتصال
بلکه منع ورم ومنع تغیر رنگ وفساد وغیر آن کند ودر رساله مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از کرک باید اندیشید وکرک عبارتست از تشنجی که در دماغ بهم رسد
بسبب اذیت عصب تفرق اتصال وچون خواهند که کرک در جراحات حادث نشود وسبه گوسفند که تازه باشد بران جراحت بندند وتریاق فاروق خورند که نافعست
وهر بدانند که سرخی سواد وترشی واز حرکات پرهیز کنند ودر همه جراحات یاد دارند که اگر چه کرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ دور شود وچون جراحت سرخ شود دوای لحم
مولف گوید که دو کس را دیدم که زخم بر دست ایشان رسید وبعد چند روز بسبب رسیدن سردی گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد وعلاج ایشان بنشانیدن در مکان
گرم وترک طعام وشراب وبنوشانیدن ماء العسل عوض آب وغذا وبعده شرب ماء الاصول وغیره تدابیر اصحاب فالج نمودم وبعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق ونزف الدم

گاه باشد که زخم برگ افتد وسیلان خون ازان بهم رسد وبشود وادلی تعرق برای سیلان خون چون راه یابد شریان ست وبستن او مشکل بود واگرچه ممکن ست که جراحت شریان
ملتحم شود لیکن التحام او دشوار بود وبسیارست که شریان ملتحم نشود وانچه محیط شریانست ملتحم گردد چنانچه در انوریسما مسطور گردد واز اعضا حال بر آمدن خون مختلف
بود از بعضی خون بسیار آید چون بشکافد مثل جگر وسپرز واز بعضی خون اندک بر آید مثل مثانه ورحم وگرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس معدی بعاقبت محمود
گردد ودر هر واحد ازین دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر انچه از شش وگرده ومثانه آید خطرناک ست وانچه از معی آید غیر خطرناک بود وانچه از جگر آید کم خطر از آنست که
از شش آید وحال سیلان خون از شرایین مختلف بود وانچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان ست ویا او دل خطرناک بود وبیشتر سبب هلاک شود وقتل کند وانچه از
شریانهای کوچک آید چون شریان صلب او بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود وخون از خود بایستد وفرق میان

شریانی و غیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر بهموار آید و رنگ مایل بسیاهی و اقتمیت باشد از ورید بود
و بدانند هر کسی را که استفراغ واقع شود و فصد و ضماد موی و سیما شریانی و افراط نماید و آنرا تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آنرا فواق پیدا شود آن قاتل است
و اگر غشی با فواق بود پس موت عاجل است و هذیان و اختلاط عقل ردیست و اگر مقارن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود و علاج پارچه پشمینه که در گلاب تر کرده در جراحت
کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و مانند آن بران نهند و ببندند
و تا هفت روز افتاده را وانکنند و برگ حنا و کافور سوده بآب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون معمول است و جرم بوداری باریک تراشیده بر جراحت
بستن و کذا احراق خشک ساییده بستن و کذا اسفنج تازه خرگاه گرم بستن نیز مجربست و آبگر قنب بریان کنند و مانند سرمه سایند و در پارچه باریک بسته
بر جاییکه خون برآید نهاده بربندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطگی رومی باریک سوده با آب
آمیخته یا بیرون باریک در زخم مخلوط کرده بر زخم بستن و گل ارمنی یکجزو پوست بیخ لفاح و افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب سرشته بنادق سازند وقت حاجت
بگلاب و قدری سرکه انگوری بساییده طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول بآب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نمایند خون از مواضع جراحت زلو باز دارد
و گویند که زرور سندروس و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش سوده و کذا زراوند بریان سوده و کذا خاکستر ضفدع سوخته و کذا طلق و کذا خاکستر کاغذ
سوخته و کذا برگ بید سوخته و کذا قلقطار سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غبار سوده و کذا موی شتر سوخته و کذا خام سوخته
هر واحد حابس خون از جراحت است و تعلیق عقیق و طلای سرکه و ازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور ببول انسان سرشته و شرب پنیرمایه خرگوش
بآب حل کرده و کذا صمغ عربی یکمثقال در روغن گاو یا پیه [illegible] و کذا گل مختوم و بیضه و شرب زرور و تعلیق کهربا و زرور بهمنی و تعلیق آن در خرقه صوف بسرخ
بر سر ریقین نیز حبس خون نماید مجوسی گوید که اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود کیس موضع جراحت مبلول در سرکه و گلاب و وضع خرقه مبلول بران مفید که
بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن بمرات کثیره نماید و اگر خروج خون از دست یا پای باشد یا بر مواضعیکه قریب جمع عروق است بربندند که بدین منفعت بین باشد
و رباط بسیار محکم و نه سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کیس موضع بسیط بالا با اتصال جراحات که از دیگران برآید یا کیس با تنتیج و آلات غبار گرد
نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بران نهند و ساعتی نگهدارند و دقاق کندر یکجزو صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته با پشم خرگوش بدان
آلوده بر دهن رگ نهند و رباط نیک بلطافت بسیار ببندند و سه روز بگذارند بعد از آن بگشایند پس اگر دواء جراحت را لازم بود و اندک دیگر از دوا اگر دوا آن نهند
و اگر دوا منقطع شده باشد از انگشت بنرمی بران نکنند و یا آهستگی دوا را از آن جدا کرده دوای مذکور دیگر بران نهند و نیک بربندند و بران چهار یا پنج روز بگذارند
همواره چنین کنند تا آنکه گوشت بر دهان رگ بروید و انچه قطع خون کند اینست که ازو در دار شرایا سکه بریان کرده باریک بسایند و بر جراحت بپاشند و بعضی با چون بغبار آسیا مخلوط کنند
بیضه سرشته در آن پشم خرگوش بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند و بوعلی سینا گوید که در علاج نزف الدم واجبست که ابتدا بحبس او کنند بعد از آن علاج قرحه کنند اگر باشد و فرق
احتباس او و در انچه سبب او ثابت باشد که آنکه سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت ازالة سبب ندهد احتیاج حبس کل الدم افتد و آن اسبابیست که بدان خون سایل منقطع شود
و آن اسباب را بر وجه استظهار ذکر کنیم و گوییم که این اسباب یا گرداننده بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدان جهت مخرج قبل وصول بسوی مخرج
و یا مانع در آن مخرج از خروج و یا جامع و داهر یا امور ازین باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا جذب بسوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنانچه حجامت
بجائیکه می نهند در رعاف از منخر است ساکن میشود و یا بایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد باسلیق صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس بدون مخرج
تبریدی باشد که حرکت خون و نفوذ او سست کند و این یا بسبب تبرید و یا بسبب تخدیر بود و مخدر یا دوا باشد یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما
سبب حابس در موضع آن بند کننده مخرج باشد یا بربط و یا باسداد القاء یا باساک غیر القاء و یا بخشک کننده داغ یا بدواء کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا
بتجفیف و التحام و یا بقشر [illegible] از لحم گرداگرد عرق پس آن اسند کنند و التیاق بسخت نماید و باید دانست که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر ازین اعمال متعذر گردد
پس بستن رشته و داخل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و در آن هنگام استعمال تغریه و قبض و تبرید و تخدیر هم ممکن باشد و اگر چه علاج از بستن وثیق باقی

دوا باشد چون مرزدار آورد ویست و بر نصبه درد آورد و ردی باشد و لازم ست که نصبه جامع دو امر بود یکی فقدان درد و دوم ارتفاع جهت سیل دم پس اعانت بند لیه و تعلیق
کرده نشود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمانع هر دو غرض باشد بسوی اوفق بحسب مشابهه و اقرب الی احتمال فی الحال میل کنند و اکنون احتیاج او که جید گاه کرده شود بعد آنکه
میل کرده شود و بدانند که اول آنچه واجب بود اینست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند که آیا رگ شریانست یا ورید بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و ببندند برای امر دیگر او
و بدان اعتنا بیشتر ازان نمایند که آن بورید کنند بعد ازین گوئیم که اما جذب بخلاف نه بسوی مخرج از انجا ایلام عضو ست بدانکه یا براید و شدید یا بجامع و واجبست که عضو مجذوب
الیه عضو مشارک موضوع عاز موضع متوقف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض واصل شود و اختیار نمایند از مخالفت در موضع از روی طول و عرض
هر کدام ازان هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه در دو جانب سر یا دو جانب دست بود و پس بعد میان این هر دو قریب تر از آنست که
ازان توقع صرف تام واجب گردد و این چیزیست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته ایم و واجبست که بستن و مالش و مانند آن نیز آنچه
بود از آنچه او اقرب بسوی عضو دائی باشد بعده ازان فرود آرند و لازم ست که در شگافتن شرایین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین
باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک مباعدست و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثرست مثل خورانیدن اغذیه غلیظة الکیموس مخثر دم چون عدس
و عناب و مانند آنست بکسیکه او را رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خوابست و گاهی غشی افتد
و نزف بند شود و اما وجه مذکوره قسم ثالث دران رعایت یک امر واجب بود و آن اینست که گاهی شریان چنان نباشد که تقلص از یک جانب بعمل دو جانب آن
متصل بود حتی که چون او را تنها ببندند امن شود بلکه گاهی بجانب دیگر شعبه شریان دیگر که دران غوص کند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیاید پس
احتیاج بستن دو جا افتد و قبل این لازم ست که جهتی را که آن مبدای رگ ست بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضی از فوق چنانچه
در ران و پای پس هرگاه جهت معلوم شود ربط و شد دران استعمال کنند و از بعض تدبیر در آنست که وصل کنند یا اخراج رگ از ضماد اگرچه شگافتن اندک گوشتی بود
که آنرا پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا بریشم کتان ببندند و همچنین اگر غیر شریان باشد
لیکن بزرگ بود که خون او باز نه ایستد و چون این فعل کنند لزوم ادویه بران کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و دران هنگام اگر دوای مغری را بموضع او لازم بینند
آنرا البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک تر کنند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست وقت کشادن باید که قریب موضع طریق مجرای رگ
بانگشت بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و آنچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل او دیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بشکلی باشد که سزاوار ست
و آن اینست که دهن رگ بلند تر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلا در اسافل بروده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعید تر بود آنچه از
وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این وتیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما امساک بالقام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله
از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پشم باریک یا خرقه کتان کهنه بسازند بعده بران ادویه مغریه و مانع خون بپاشند و در نفس شریان مثل لقمه اندر کنند بعده
بران رباط ببندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجبست که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و اما
فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کند فاما امساک بلا القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن نهند و بران بندش نمایند
بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند مثل رفادها و خصوصا رفادهٔ اسفنج و عصابهای قوی الشد و بستن او بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول
واجبست که قریب دهن باشد بعده بسوی خلف بپیچند و بتدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفادها و عصابها چون ضعیف
بود ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب ست و ازان منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک ست پس درین صورت واجب بود که درین باب
تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایضا از جانب مخالف ببندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجبست که به بستن نوبت بمنع
رسد نه ایلام مگر آنکه اولا احتیاج بسوی این باشد بعده ازان اندک اندک آنرا سست کنند و بسیارست که احتیاج افتد بدوختن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن
و بستن و بسا ست که ضم هر دو لب و وضع زوائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند بعده ببندند بر ادویه منشره که ملحمه و چون مثل وداج شق گردد لازم ست

آنرا نزدیک ابتدای او با انگشتهای یک دست بجنبش کنند بعده ادویه و زائد نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود یا
بستن مسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کنند که در خون اثر کند و آنرا در دهن منجمد گرداند و اما
ضغط از لحم موضع مثل آنست که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از آن خون سیلان کند منطبق گردد و این
در موضع لحیم باشد و بسیار اتفاق افتد که احتیاج بقطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدیدتر گردد بعده بر آن ادویه نهند و بسیار باشد که التحام بجز
بقرار امن خون واقع شود و اما البستن بخشکریشه بنفس آتش بود چون کار بزرگ گردد و با دویه کاویه بود مثل آهک و زنگار و زراجات و زرنیخ و زریه نیز و مانند آن الا انچه
ضعیفتر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بسیار است که بر موضع بپاشند و بر بندند و خون بند شود لیکن خطر درین خشکریشه سریع الانقلاع
از ذات خود و از ادنی مقاومت از انفجار خون و ادنی سبب از اسباب دیگرست پس هرگاه خشکریشه ساقط شود کار بشدت عود کند ولهذا امر کرده اند که داغ
با آتش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشکریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بر وید و از کاویات جیده
معتدل التدبیر اینست که بگیرند سفیدی بیضه و یا آهک آب نا دیده آمیخته بپشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بر بندند و آنرا ادویه جیده بالغ کثیرا لمنفعت
که بگیرند زیره و آهک و بر موضع نهند و بر بندند و گاهی برین قلقطار افزوده میشود و زاجات ازین جمله ذی قبض مع داغ اند و در بوره داغ ست و در آن قبض معتدبه
نیست و خشکریشات متولد بداغیکه آنرا قبض باشد در ثبات دراز تر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از انجمله است که با داغ بحدت تغریه جمع شود
و اما ادویه حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول ست و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضا موی انگور بنفسه و ضفدع ازین قبیل
گفته اند و ایضا کوکب شاموس و اما ادویه حابسه بتجفیف و الحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم موی بسیار باریک سوده و مازو بروغن چرب کرده سوخته و بعد
اتمام شعله او سرد کرده و بردی سوخته و راتیانج بریان و زنگ آهن و سرگین اسب و خر هر دو سوخته و غیر سوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیر مغسول
زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج در زفت رطب یا شراب تر کرده سوخته و جو سوخته **در صفت ادویه مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع
نزف الدم و از انچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده و کثیر النفع یافته اند اینست که بگیرند قلقطار بیست جزو دقاق کندر شانزده جزو
صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بسیار باریک سوده بیخته بیست جزو بدین علاج بذرور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند
که این عجیب ست و یا بگیرند عنزروت و صبر و مصطکی و دم الاخوین فتیله ساخته ببندند و یا صبر و کندر تنها با پشم بطریقیکه معلوم شده و ایضا اسفنج سوخته
چنانچه مذکور شد بگیرند سحیق او و خبث الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور مرتب سازند یا فتیله بسفیده بیضه
استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بیست جزو و کندر یا دقاق او هشت جزو راتیانج هشت جزو جبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و مس سوخته
و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویه جیده برای نزف الدم و خصوصا از سر اینست که بگیرند صبر یکجزو و در بدن سخت یا نیم جزو در بدن نرم و قشار کندر در
بدن سخت یکجزو و نفس کندر چرب در بدن نرم یکجزو و برین هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم الاخوین و انزروت آمیخته همه را بسفیده بیضه بسرشند
و بپشم خرگوش بکار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجعه درین مقام ردیست و خاصة اگر آن وجع قریب از
مخرج خون باشد و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند ولهذا الفصد بعض بطوریکه ایلام جهت مقابل مخرج دم آنرا لازم گردد نافع بود و جذب بسوی
خلاف بغیر احداث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدید الامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر در ناحیه
مخرج بود و اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آنست که تخصیص حوالی جراحت کنند تا امساک خون میسر گردد و این چیز باید که
مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن قادر گردد و مع ذلک جسم را نسوزد و بهترین چیزیکه مشاهده شده از جوالیس حسن از جروح و قروح و مواضع
نشتر ها آن براده آبنوس ست که آنرا باریک بسایند و بالای آتش در سفال نو کاغذ گسترده بران نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بر بندند و من ازین
دوا امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک میکنم که آیا این در حبس خون قویترست یا مرهم جدوار و روغن دلپذیر و اما در سایر امور جروح این هر دو مرکب را

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و هرگاه کند ریساییده دران پر نمایند و اگر از آلت بیرون نتواند کرد باید که
اشق یا پیاز نرگس بیخ نی زرفت عاکر البطم یا بیخ زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جاییکه پیکان خلیده باشد صبح و شام بهند در جذب
و اخراج او مجرب سویدیست و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طبیخ سوخته بر موضع وقوع پیکان
ضماد کردن مجربست و اگر ساق جبس که آن شعر الغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه دران پیکان باشد ضماد کنند در جذب و اخراج آن مجرب است
و ضماد سلور که آن جریست صلابیج و کذا انافسیا و کذا جرک خانه مگس عسل و کذا آرد شیلم پخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو بسرکه پخته و بیخ قرم
و کذا لحم صدف یا بیرو کوفته و کذا پیاز نرگس یا آرد شیلم و کذا اسر حربا د لحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم درل و کذا نیل هندی و کذا جرک ابدان
درحمام بر آید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه دشتی خشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یکدرم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون دقیق
یا و کم دو درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب و اربسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خاییده و بیخ ریزه دار و کذا بزر البنج و اشق
و کذا حمص و کذا مشک طرامشیع و کذا پنیر مایه و همچنین زیت کنند بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کند و بقول اطبای هند چنگه پخته مالیده بستن پیکان
بیرون برآرد و اگر کچلا کوفته بپخته در بول ماده گاو باز امیده تکیه بسته بر زخم بهند در چهار پهر گولی بندوق را بسر زخم آرد الطاکی گوید که مجرب درین باب سیر و شیلم
و روغن عطاس بست مطلقا و مغناطیس برای آهن خاصه و جرای شکم شگافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و ضماد
نی فارسی و زرفت و پیاز نرگس سبعی گوید که چون ازجه پیلی و شوک و غیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او با آهن از ان ممکن نبود تضمید موضع
بادویه جزبه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبه دران مندفع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته
بدان ادویه تکمید موضع نماید شب تا شب را خارج کند پس اگر ناشب سخ باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این او را بکشد و یا آنرا بزنبور
برآرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود بنشتر آنرا فراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر پیچ در استخوان خلیده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت بکشند
و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف
انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند بهر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود
لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن علاج بمرهم ملحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد و مسهل بکشایند و خون بحسب حاجت برآرند و حوالی ورم
بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که با آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی
و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را بشراب بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان
در عضو شریف یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند باخراج آن تعرض نکنند و اگر ازین چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث آفت
و عفونت ایمن گردد جرجانی گوید که خر و خرق هر دو جراحتی را گویند که از آهن یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند ولیکن خر آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک
افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خرق برای صحیح جراحتی را گویند که غور او کمتر از ان بود و آنرا حجم و عظم باشد اما او خیلی سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه مزاج
مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصه اگر خر از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بیش از ان نباشد که ورم و وجع او ساکن شود
و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خرق را هم احتیاج بتدبیر آماس و درد نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر او در آخر سبب کفایت کرده شد
و آنچه از ذکر آن پیچا از خرق و خر لابد است آن تدبیریست در اخراج چیزیکه در بدن ماند از شی و آخر و خاشه و خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشار و گاه بآله بود که آنچیز را
بگیرد و بیرون کشند و گاه بادویه جاذبه بود تا هر چه بفشار دادن یا به آله بیرون نتوان آوردن بخاصیت و آرند و فشار دادن جراحت تا خار و پیکان و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است تعلیم حاجت نیست
و آنچه بآله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیره هم از آنجانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر گذرانیدن و اگر چنان بود که
جراحت تنگ باشد و پیکان دور گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد که اگر آنرا بکشند الم عظیم و جراحت دیگر کند صواب آن باشد که تا ممکن بود و ما ...

و خوف بریدن شریان و عصب نباشد بر آن جایگاه بشگافند و پیکان بدان جانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته نشود و آنرا
بیازمایند و باهستگی بجنبانند تا اندازه غرز دران و تشبث و تقلقل او اندران دریافت گردد و بجنبند پس باستقامت برکشند و سر آلهٔ کشیدن خشن چون
سوهان باشد تا پیکان و غیره آنرا سخت بگیرد و نگذارد و بسیار باشد که پیکان و غیره آنرا روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان
خلیده سخت شده باشد و برکشیدن آن نتوانند گرداگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر
و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بد ظاهر شده باشد دست بدان نباید برد و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهان
ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای
او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته
اما ادویهٔ جاذبه که بخاصیت خار و پیکان را برآرد امیست که اشق را حل کنند و بران موضع نهند که این جاذب قویست و اگر با عسل بسرشند قویتر بود و بیخ
نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و یا عسل بسرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر با بیست جو و یا بزر البنج ضماداً با قلقدیس و کزلک
ثمرهٔ بیخ سنجاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویه جاذبست و از ادویه حیوانیه بسیارست از انجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیبست که دندان را برافگند
و ایضاً سرطان سوده و ازبیان و جمیع پنیر مایهٔ جانوران و گویند که عظایه سخت جاذبست و از مرکبات سر عظایه است بزراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس شیخ و کیلانی
سینو سینه خلقی کثیر را دیدیم که گاهی پیکان در ابدان می ماند و جراحت ایشان مندمل میشود در سالها و ناصور عارض میشود و بعد ازان برمی آید پس میباید که در
اخراج پیکانها بقطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چندان نیست که محتاج بآن سختی گردانند و در اخراج سهام میباید که قبل آن انواع سهام
را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب و بعضی از قصب باشد و از جنس آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب
و بعضی ازان مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هرگاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در
بعضی مائل بقدام تا منقلع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیارست و کذا طریق برآوردن هر یک بحسب آن باشد و اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض
شود علاجش بتحلیل و اضمده کنند و بعد فصد از ورم موضع نیز و دهند لیکن و آب کاسنی و آب کشنیز و مانند آن کنند و برفاده صندل خشک نهند و باقی همانست که در اقوال سابق مسطور است

قروح

بدانکه قروح متولد میشود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور متاکله و گاهی
از انفجار اورام و گاهی از تقادم جراحات حادث شود و ریم کردن آنرا لازم بود و سبب ریم کردن آنست که غذائیکه بسوی آن آید مستحیل بفساد گردد بسبب ضعف آن عضو و ایضاً
بسبب ضعف او فضول اعضای مجاوره بسوی آن رود و آنچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند و بفارسی زرداب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا
قیح گویند و مده نیز خوانند و آنچه غلیظتر باشد آنرا وسخ گویند و بفارسی چرک نامند و از ریم و وسخ بعضی سفید باشد و بعضی مائل بسیاهی و بعضی بحمرت و زردی و سبزی
بود و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی و زردی آن دال بر حرارت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج و از مائل بسیاهی باشد و صدید
از مادهٔ گرم و رقیق و مائیت آن تولد کند و وسخ از مادهٔ غلیظ و تباه و قیح از ماده که نزدیک باعتدال بود و صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که ازان صدید آید محتاج
بچیزهای خشک و سرد بود و قرحه که با وسخ بود بادویهٔ لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد ظاهر بدن باشد و بعضی با غور و آنچه با غور باشد دو گونه بود یکی آنکه گوشت
گرداگرد آن صلب گشته و چهل روز بران گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آنرا ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرداگرد او صلب نباشد و آنرا کهف و بعضی گویند
بعضی اطبا مخبا آنرا گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آنرا نامند که در گوشت خانه کرده و علی الخصوص زیر گوشت نموده یعنی بجای خود میل
کرده باشد چنانکه گذر او راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند و آنرا که اندرون او
تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحه خرفیه نامند **و ایضاً** قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی مولم بود

وبعضی بی درد باشد وبعضی متورم بود وبعضی بی ورم وبعضی نقی یعنی پاکیزه وبعضی غیر نقی یعنی چرک آلوده وبعضی همرنگ بدن بود وبعضی مخالف رنگ وبعضی
صلب تر وبعضی نرم تر وبعضی گرم تر وبعضی سردتر وبعضی عفن باشد وبعضی غیر عفن وبعضی متاکل بود وبعضی ساعی وبعضی سهل بود بارد باشد یا حار وقرحهٔ سهل
منجملهٔ قروح موجب اسقاط شعر از قریب آن بود وبعضی از قروح رشاحه بود که ازان صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند وآن ردی مهلک ست وبعضی عسر الاندمال
بود وقرحهٔ متعفن غیر متاکل بود بر آنکه متعفن آنست که برای رطوبت او فساد عارض شود وبسبب صالح برای غذائیت نباشد ومتاکل آنکه گوشتی که اندرآن نشست
بمیرد ولهذا متاکل ردی تر ست واگرچه هر دو ساعی بود یعنی پهن باز شود اما اگر مادهٔ این سخت تیز باشد وگوشت درست را بخورد آنرا عربی قروح ساعیه ومتاکله
گویند واگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن بسبب عفونت پهن باز شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متاکله نگویند بلکه ساعیه متعفنه نامند اما آنچه ساعی
متاکل باشد بغیر عفونت ولی تپ بود وساعی عفن با تپ باشد وازان مفارقت نکند وجالینوس امثال نار فارسی ونمله ساعیه را قروح متاکله تا ساعیه(?)
وقرحهٔ متعفنه را از قرحهٔ مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه وازمرض عفن بود وقروح سرد را بیخ پهن باشد وسفید بود وخارش اندکی بود وبا دویه سخنه(?)
باید وبدیر بهم کند وقرحهٔ گرم را زود سر تیز شود وبیخ او سرخ بود وپهن نباشد وبا خارش وسوزش بود وازسردی راحت یابد وزود پخته شود وقروح که صلب
باشد وبسبزی وسیاهی میل کند ردی باشد وقروح ردیه را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید ورصاصی وزرد وسبز وسیاه همراه گردد ردی بود
ومضرتر چیز با قروح بد ومتعفن را باد جنوبی وهوای گرم وتر ست وقروح متولد عقب امراض ردیست وقروح ریزانند که مواز گرد خود ردی بود وآنچه از جلد
گرد اگرد او بدبو شود ردی تر باشد وردی تر ازین آنست که گوشت از گرد آن بدبو شود ودر علامات موت سیرنج(?) گفته که چون انسان را اورام وقروح لینه باشد
وعقل او زائل شود هلاک گردد وقروح خبیثه گاهی سبب اوجاعی باشد که مصادف فضول خبیثه از بدن بود وبا تدبیر مفسد وگاهی تابع بثور ردیه باشد
وبعد بثور کردن ازان بسرعت قرحه گردد ودلالت کند بر خبث قرحه تعفن او وسعی او وافساد حوالی او وعسر برء او فی نفسه مع صواب علاج او وبدانکه افضل
دلائل دالهٔ بر سلامت قروح وجراحات در آخر آن ریم گردانست بدوای منضج باشد یا از فعل طبیعت وخصوصا ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج
یافته باشد وبان بوی بد بسیار نباشد واما قرحه که دران تشنج حادث گردد وقرحهٔ متعفنه وسرطانیه وخیر ونیه ومتاکله ومانند اینها از قروح خبیثه کمتر با آن
رجای نجات کمتر بود وازانها ریم تولد نکنند بلکه چون در قرحه واسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا ورم ظاهر گردد آن علامت خیر ست وهر قرحه که اماس کرد
وریم کند وسر او گشاده شود اگر بعصب نزدیک باشد ازان خوف تشنج واختلاط عقل نباید کرد لیکن اگر قرحه عظیم باشد وازصحت او بترسند وآماس
بغایت شود وباندرون غائر گردد وسر نکند وچیزی ازان بالا نیاید ونزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت وتشنج واقع در مقدم گردن وزانو امراد
مودی بتشنج ونیز اختلاط عقل گردد وهر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آنکه رگهای بسیار بدان پیوسته باشد واقع شود واکثر در مقدم تن وبدن بود خاصه
اگر بپهلو ها وشکم باشد وآماس او باندرون باز گردد وسر نکند وچیزی بالا نیاید وباین حالات مذکوره اگر بضعف اسفل از تنور(?) بدن باشد دران خوف اسهال
خون بود وهمچنین گاهی ازان خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات الجنب وریم کردن بعد ازان و یا نفث الدم باشد اگر در بضعف اعلی از تنور بدن افتد
واز علامات جیده برای قروح اینست که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید وقابل ترین ابدان بعلاج قروح آنست که او در مزاج بهتر ودر طوبت فضلیه او
کمتر بود مع وجود خون نیک دران پس هرگاه مزاج همه بدن ومزاج جگر معتدل بود قروح وجروح زود درست گردد وهرگاه که مزاج آن از اعتدال بیرون بود
وخشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری ودیر پذیرد لیکن مزاجیکه میل بتری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل تر از مزاج خشک بود وچون مزاج پیران
وخصوصا هرگاه مزاج اصلی خشک بوده باشد ومزاج عرضی رطب متزلزل چنانچه در مشایخ نیز بود وبدین سبب قروح پیران وصاحبان استسقا علاج بدشواری
پذیرد وایضا قروح زنان حامله بسبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان واما قروح پیران بدو سبب علاج نپذیرد یکی آنکه مذکور شد ودیگر
آنکه در بدن ایشان خون نیک کمتر تولد کند وبسیار باشد که قروح پیران به نشود وباز سر قرحه شگافته شود ودر بعضی قروح اصلا گوشت نروید بسبب برودت
جوهر او وخبث مادهٔ او ودر بعضی لحم بروید واین قابل اصلاح بود وبد وقسم منقسم شود یکی آنکه دران گوشت زائد قبل از تنقیه بروید ودیگر آنکه دران لحم زائد

بعد تنقیه بروید و هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متآکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هرگاه درست شود مغاکی در آن بماند و بی مغاک نباشد
و خاصة اگر قدیم بود و تا مدت یکسال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد از آنکه تا همه جمیع فساد او ببرند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود پس جراحت را
علاج کنند و بدانند اسبابیکه چون عارض شوند قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هر ماده را قبول کند و رداءت مزاج عضو و رداءت خونی که می آید
یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن بسبب رداءت مزاج جگر بود و در آن رنگ مائل بسفیدی صاصی یا زردی باشد و یا بسبب رداءت مزاج طحال پس رنگ
مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید و با آن رداءت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکه مستفاد نمیشود آنچه مستحیل بلحم گردد مستفاد میشود و از آن ضرر بعضو
دیگر گردد اما در کمیت با این طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و ضرر گردد و یا کم شود پس از آنچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و مبتلا به درشتی
بخشکی پیشه کنند و علاج نشود و عمل نسازد اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا تحریف که کنارهای آن عارض شود و بسبب اتساع عروق که بسوی قرحه آمده و یا بسبب
فساد آنچه قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او که مثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح عسرة العلاج
مثل قروح مستدیره مانند آن قاتل هم بیاشنست احتمال شدت درد از نکند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون
بدانکه بقول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست که خالی باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست که مرکب باشد بسبب
یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که در اینجا ماده بود که بسوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوء مزاج بود و گاه از مرض آلی اما آنچه از سوء مزاج
باشد یا از سوء مزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی از آن مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی
از آن مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی از آن تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض
مثل درد است که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه
و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری مرهم الفار سوده بعسل یا روغن سرشته بپنبه
کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراخ تر سازد و درین باب مرهم بهتر ازین دوائی نیست و نهادن چوب چوک که گندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد
و کذا اهلیلهٔ خام سوده با آب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هر چه بدست آید جوشانیده
با آب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویهٔ مفرده و مرکبه که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون مرهم با زیت خوشبو
آمیزند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر ظرف او و چون گل سوسن بعسل پخته بر سائر قروح نهند اندمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار زده
تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن ذرور سندروس قرحه را خشک کند
و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جوار با عسل قروح پشت را مجرب است
و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را نشر یا ضماد از آن مفید گفته و بقول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته یا برگ سائیده
تا یکهفته پاشیدن و برگ کهیا تورئی تر یا خشک با آب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس
خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسه سنگ پشت سوخته و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سرو سوخته و کذا از درچوب و کذا مازوی سوخته هر واحد مجفف
قروح است و دوائیکه قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو بکوبید و یکبار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند
و بموضع بمالند ایضا که زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کتهه کتها پان خورند ده توله نیله تهوتهه سوخته یکتوله هر سه را باریک ساخته قدری از آن بر
دهن هر زخم ببندند مجربست ذرور که بر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب الاثر است سندور سهاگه بریان هر واحد یک جزو دانه الایچی کلان دو جزو سائیده

روغن حکیم علویخان که جراحات را در اندک زمانی باصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هریک پنج مثقال و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل دران آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند مومیائی دارابجرد و قفر الیهود و مصطکی هریک چهار دانگ و دران روغن بگدازند بعد ازان مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذ مصری سوخته سنگ جراحت کات هندی زردچوبه هریک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه بهم زنند و پس ازان بکار برند روغن از بیاض حکیم اجمل خان که بجهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهای زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هریک یکدام همه را بایک ساییده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندانکه همه دوا سوخته ته نشین گردد بعد ازان فرود آورده حل کنند چندانکه همه یکسان شود پس در ظرفی نگاهدارند تا درد ته نشین گردد پس روغن خالص گرفته بکار برند روغن قنبیل که در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی عدیل کبیله روغن سرشف هریک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند بعده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آنکه خوب بسایند نگاهدارند وقت حاجت پنبه تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند روغن مجرب راقم که جمیع اقسام جروح و قروح را باصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه بررویاند اصل السوس تربد سفید دیودار دارهلد زردچوبه دوده سقف کسیکه نخود دران بریان میسازد هریک چهار نیم درم برگ حنای تازه برگ نیم سبز هریک هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب ترکنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویه نیز در روغن مذکور انداخته بآتش ملایم بجوشانند تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده بکار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کته سفید هریک یک توله کهربا سندروس هر یکی شب یمانی سوخته هریک شش ماشه باریک ساییده آمیزند قویتر گردد روغن بلادر که برای اندمال زخم بی نظیر و مجرب است بلادر شش عدد دیگه مالی دو دام بخته سنده ور توتیای سبز رال موم هر واحد یک ماشه روغن شیرین نیم پاو اول بلادر را در روغن و موم آنقدر بسوزند که دود آن موقوف شود بعده دیگه مالی انداخته بسوزند و حل نمایند بعده ادویه دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بکار برند عمل آرند نوع دیگر که برای اندمال زخم نظیر ندارد و دافع زخمهای آتشک و مجرب النفع است بلادر تخم کوبج هر واحد یکدام اجواین خراسانی مرداسنگ هریک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاو اول روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کوبج دران بسوزانند بعده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی درد اندازند و الا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور هم فایده میکند مرهم جدوار مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فواید روغن دیودار است بلکه در التحام قروح ازان قویتر و با این زر منافع برای التیام و اندمال جراحات دوائی بهتر نمیرسد و نه مرهمی جدوار فائق مجرب یکمثقال بهروزه نیم اوقیه زردچوب دیودار اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقف خانه که نخود بریان کنند هریک یک اوقیه پوست درخت نیم سبز برگ درخت مغیلان برگ درخت نیم سبز یهوجیه هریک دو اوقیه چوبها و بیخها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند پس با ادویه دیگر سوای بهروزه یکجا کرده در دو نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثقل را خوب افشرده دور کنند و روغن کنجد بیست اوقیه داخل کرده باز بآتش ملایم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی از [illegible] روغن گرم گرم گرفته بهروزه را دران بگدازند و بهروزه گداخته را با دو اوقیه موم زرد مضاف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و شکل مرهم گردد مرهم انجبار از مؤلفات حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل ندارد و با وجود این مرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هرگونه جراحت [illegible] و قروح خبیثه و سوداویه را که هیچ دوا انتفاع نیافته باشد عجیب الاثر و سریع النفع است شب یمانی توتیای هندی هریک یک توله و سه ماشه کات سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هریک پنج توله اول آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کانسی به بست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویه دیگر باریک سوده دران آمیزند و یکپاس دیگر بلکه دو پاس بکف دست همی مالند تا اجزا یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند و وقت شب از نمک اطراف قرحه را سکیده باشند مرهم پنبه بجهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجایبات اول پنبه کهنه را در ظرفی بسوزانند و خاکستر آن پارچه بیز کنند و بقدر شش بیله

بگیرند پس روغن گاو پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی دران انداخته بگدازند بعد ازان خاکستر پنبه و پنج خراسانی سه بهلولی سوده اندازند
و پنبه سوخته و سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد ازان بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت بکار برند مرهم شلیچه برای پر نمودن زخم نظیر ندارد
و مجرب است و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای خزنده و دبلها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی عدیل اول شلیچه یکعدد تا دو عدد را پاره پاره نموده
در روغن گل نیم پاو خوب بریان کرده دور نمایند و از آتش فرود آورده سندور سه دام انداخته از چوب نیم حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته
حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست مرهم رال که جهت جراحات خزنده و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگجراحت هر یک یکدام
رال شش دام پارچه کمل بشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه را باریک سائیده در روغن مرهم سازند نوع دیگر مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد
هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیده کاشغری شسته نیله تهوتهه مرداسنگ هر یک دو ماشه الایچی خرد هفت عدد اول الایچی را مع پوست در روغن
سوخته مرداسنگ سائیده دران اندازند بعده نیله تهوتهه را انداخته بسوزند پس بعده رال سوده بعده سفیده و موم اندازند پس آورده از آتش فرود آورده کافور
سوده اندازند و از دسته آهنی خوب حل کنند و نگهدارند مرهم سیماب که برای قروح بثور و دمل و آتشک و بثور اطفال مجرب است سندور مرداسنگ سیماب هر یک
دو ماشه سکپور سفیده کاشغری کشته سفید هر یک یکماشه نیله تهوتهه چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در سکه گاو یکعدد مرتبه در آب شسته [illegible] باشند و حل ساخته
و بکار برند مرهم سعید خانی که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرکی سیاه مرکی سرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ دو مثقال
موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و بعده سی مثقال دران بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده باز
نیم حل کنند مرهم سندور که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یکعدد و سوخته دو کره موم سفید یکدام
روغن گاو شش دام اول روغن را در ظرف آهنی گداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیم که بالای آن برگ [illegible] باشد هفت عدد دران بسوزند و بعد دو کره سوخته
اندازند تا سوخته شود و دور کنند پس فوفل دران سیاه کرده بر آرند و با ادویه دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویه مذکوره آمیزند مرهم سنگجراحت نافع اقسام بثور و دمامیل
و جراحت سنگار ریان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یکدام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه سندور مرهم سازند مرهم کیمخت معمول
برای اندمال زخم سریع الاثر است کیمخت سوخته سپیاری سوخته تخم بلیله زرد سوخته تخم بلیله سوخته [illegible] سوخته سفیده کاشغری شسته کات مرداسنگ
هر یک نیم دام کوفته بیخته در روغن ماده گاو گرم کرده حل نمایند و بکار برند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس قانون علاج قروح نوشته بدانکه جمیع قروح محتاج تجفیف اند
سوای آنکه از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا که این اولا محتاج بادویه ترطیب است و قروح چیکه در غالب احوال محتاج تجفیف بود محتاج با حوال [illegible] تنقیه
و جلا و غیر آن باشد بسبب الحاق قروح گرد و غیر نقش قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غائر تر بود احتیاج تجفیف او شدید تر و جمع لبهای او با استقصا سخت تر باشد
و گاهی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا درین و امثال این بدانچه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج
باستعمال ادویه سیاله نافذه میسد قعر قرحه بود و دران هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجب است که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند خصوصا
در قروح ناصوری و واجب بود که پیوست قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضا گاهی احتیاج افتد بخلط ادویه آن بدانچه سائل بود پس و دیگر
و آن است که [illegible] دران [illegible] که قرحه محتاج برباطات [illegible] گاهی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن
آن نزدیک با خیر قرحه باشد [illegible] آن نزدیک [illegible] باشد و دوم برای حفظ دوای لحم و نسبت لحم بر قرحه و این محتاج بستن
نیست و سوم برای با هم پیوستن هر دو لب [illegible] حاجت است که [illegible] هر دو لب نباشد بلکه [illegible] کننده بود و لازم نیست که از بستن درد
بدان حد رسد که ورم کند و باید که بعضی منع ورم باشد بهر آنکه با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد مشغول بورم شوند و علاج او
هر روز [illegible] مراعات نفس قرحه کنند تا آنکه از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحه خالص بماند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد علاج او
به شرط و اخراج خون کنند اگر ضرورت باشد [illegible] لازم [illegible] خشک پس ادویه تجفیف نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجب است که اول تامل نمایند

آیا بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد و یا نمیریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن نریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر بسوی آن چیزی بریزد مشغول بمنع
چیزیکه بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح رینهای استخوان یا غشیه یا
غیر آن باشد استعجال در جذب آن کنند بلکه عمل بدانچه در باب عظام خواهیم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تنقیح با دویه تنقیه
با دویه او لیس انبات لحم و ادمال قرحه اگر قرحه را پاک بستوی بلا غور یابند صرف ادمال بدوائی نمایند که دران سوزش نبود داما در حرکه دار از جالی لاذع چاره نباشد و در ابتدای
علاج احتیاج بلاذع افتد بعده بتدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و اوفق درین همه آنست که تا ممکن باشد درد
نیارد بسبب جذب مواد در خصوصاً چون آنجا حرارت والتهاب باشد و واجب است که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابیست که شمار آن کرده شده گفتیم
که اولی آنست که بدان قرحه میل بحرارت کنند پس اگر اولا علاج آنها نکنند بعلاج قروح کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج عضو در اصلاح
قرحه کفایت کند و بسا است که قرحه سهل و نرم بود بران گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج با طلیه مبرد لحم گردد و اگر دوا آن کنند بمثل آب عنب الثعلب
بگل ارمنی و سرکه و اطلیه چند لیه و کافور و بیدبرد و سرد کرده و همواره چنین کنند تا آنکه جرح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولا مشغول بتسکین درد شوند
و این بلا هم که غیر جالی بود مثل روغنها و غیره که معلوم است و اگر چه آنها مضاد بقروح اند بهر آنکه چون درد ساکن شود طبیب را قدرت علاج باشد و چون تسکین درد
کنند تدارک قرحه نمایند قروح و بعضی چرکین ناک محتاج به پاک کردن دو دوا و آنست که رطوبت او و آنچه از آن سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بلغمی
و گاهی بمدورات و مراهم پاک کرده میشود و چون پاک نکنند تا اوقات دوای صرف تا جو از آن ممکن نباشد و خصوصاً از ورات پس واجب است که پاک کنند پس گوشت
برویانند و در دوای منقی جلا بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تا کل آن بدوای حاد افتد و از خارج
بمبردات طلا کنند بعد از ان قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشک بیشه گرده میشود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج ما را ی با صور هاست بهر آنکه در آنها محتاج
بقلع خزف آنها پس علاج آنها میشود بکم دو دوای واحد بحسب بعض ابدان منبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود و چون آن بدان بسیار نرم باشد و
بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی بسوی تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا باضافه دوای دیگر در آن تشفیف
و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض او لی آنکه دوای او
قوی سازند آنست که اندمال او عسر بود و واجب است که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بگشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکنند و لازم است که روغن از قروح دور
دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطکی بکار برند چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل القرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج
و وضع ادویه بران و استعمال بندش و غیره بعمل آرند و از درد مند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن
و شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس و در حکم اوست و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف آنست و از ینجاست که
قروح باطنی متحمل نمیشوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصاً آنچه نوشیده شود و اکثر مغریات مثل کثیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو
باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنهاست و تحرک بحرکت آهسته و در ابتدا صورت کمتر دارد از آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند و خصوصاً
در بدن ردی الاخلاط و واجب است که در علاج قروح احتیاج اینچنین کنند که از تجاور و التحام میان دو عضو متجاور بین واقع شود مثل لصوق که واقع شود میان
پلک چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کهوف و مخالی سریع الاستحاله بسوا صیرست و قروح متجاور شرایین و اورده بزرگ مؤدی بورم لحم زخوکه مجاور او
باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنانچه جرب و مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مؤدی میگردد و خصوصاً چون بدن ردی ممتلی بفضول باشد
و درین هنگام در داشتن او نباید و مؤدی بقرحه گردد پس واجب است که علاج آن اولا بتنقیه بدن نمایند بدانچه در باب او مذکور شد یا بتنقیه در ورم حادث در لحم مذکور
نکنند امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت با سلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو واجب مانع از آنکه
بسوی قرحه در هر حال سازند و واجب است که وصیت جامع بشنوند و آن اینست که از واجبات است که آنچه بدان معالجه قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع نکند همراه او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود بنا بر آنکه ضعیف تر باشد و دلالت کند بران زیادتی چیزیکه آن ضد ستوقه از انست از تجفیف
یا تنقیه و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود که در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوه دیگر مثل آنکه تسخین او فوق آن بود که بسوی آن احتیاج باشد پس
سرخی والتهاب حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التهاب او درینوقت بمرهم مبرد کنند و یا بدلالت میل بسیاهی و تیرگی نماید پس بدانند که آن تبرید
او سکند و یا تسخین او بقدر محتاج الیه نباشد پس احتیاج بزیاده کردن در قوت سخونت نمایند و یا ترطیب او نماید پس حاجت بزیاده کردن در قوت قوابض و مجففات
مثل گلنار و مازو و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدانچه ذکر کرده شود و یا آنرا بجورد و غائر گرداند چنانچه بیان کرده شود
پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد که دوا موافقت نکند بهر آنکه مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکه در ضد
آن باب قوی باشد حتی که اعاده او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد ابو سهل گوید که جمیع قروح خالی ازان نیست که یا با آن چیزی از
جوهر اعضا رود و قرحه که همچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای
مجفف بود و یا با قرحه چیزی از جوهر اعضا رود و این هم خالی ازان نیست که یا جلد تنها باشد و یا لحم تنها و یا جلد و لحم هر دو اما رفتن جلد تنها محتاج باشیائی باشد
که اندمال و تختیم قرحه نماید اعنی چیزهائیکه سطح ظاهر لحم را بسوی صلابت تغیر دهد حتی که قائم مقام جلد گردد و اشیائیکه این فعل کنند بعضی ازان بنفسه این فعل
نماید مثل ادویه قابضه چون مازو و پوست انار و بعضی ازان این فعل بطریق عرض کند بمنزله ادویه حاده چون زنگار و قلقطار و اما رفتن گوشت تنها در ابتدای
امر محتاج بادویه باشد که گوشت را برویاند بعد ازان بادویه که گوشت را بجلد الصاق نماید و اما رفتن گوشت و جلد هر دو اولاً محتاج بعلاج از اشیائی باشد که
گوشت برویاند بعد ازان بچیزهائیکه اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار اگر اندک استعمال نمایند اندمال و تختیم قروح کند و اگر ازان کثرت کنند گوشت را بجورد و قرحه
را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بماده و فاعل بود و ماده او خون جید است و لهذا می باید که صاحب قرحه را باغذیه مولد خون محمود غذا دهند بمقدار آن
بحسب تمکن قوت بهضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لهذا سزاوار است که تقویت طبیعت عضوی نمایند که دران احتیاج برویدن گوشت بود و این
بتعدیل مزاج او باشد و هر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند آن مجفف بود و اگر آنکه اگر ازان اراده رویانیدن گوشت باشد باید که ادویه که بدان معالجه قرحه کنند در
تجفیف کمتر باشد تا بافراط تجفیف نماید و از رویانیدن گوشت در قرحه باز ندارد لیکن آنرا تجفیف بمقداری باید که آنچه در قرحه از صدید باشد آنرا خشک نماید
و می باید که با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل ... نماید تا ریک قرحه پاک گردد و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده الصاق لحم بود باید که تجفیف
او بیشتر از تجفیف دوائی باشد که گوشت را برویاند بهر آنکه برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکه بتجفیف فقط و اگر احتیاج باین افتد بمقدار اندک باشد و باید که
جالی و غاسل نیز نباشد بلکه قابض بود و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده اندمال و ختم بود باید که ادویه قروح شدیدتر در تجفیف باشد
و این بهر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویه که گوشت برویاند باید که بیش آنها قریب درجه اول باشد پس اگر همه بدن یا عضویکه دران قرحه است
در مزاج رطب تر باشد و قرحه در رطوبت کم بود باید که علاج از ادویه نمایند که دران یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحه تر
بود یا خلاف این باشد یعنی قرحه خشک و بدن و عضو هر دو رطب بود باید که ادویه متوسط الحال در یبس باشند مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس
شدیدتر و قرحه رطب تر باشد باید که ادویه شدید الیبس مثل زراوند و شجره جاوشیر بود و قرحه غائر اگر در عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید که
علاج بدوائی نمایند که تجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحه در عضوی باشد که آنرا حرارت بسیار بود باید که علاج بادویه
مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد که برودت بسیار بود باید که علاج بادویه کنند که تسخین و تجفیف بحسب مقدار برودت او باشد
پس اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجره جاوشیر بکار برند مجوسی گوید که قروح متقادم
را اندمال ... کنند بر هر واحد ... زنگار ... جزو همه را باریک سایند و بموم و روغن گل که گداخته آمیزند تا مرهم شود و بر موضع طلا کنند که این دوا قوی الادمال است
و گاهی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجه سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شیح سوخته چون باریک سوده بر موضع بپاشند

مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر انزروت و عسل هر دو برابر با هم بسایند و یا عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیه جراحت
و سحج و امتصاص ریم بتمامه مجرب است مرهم زرد که جهت پاک کردن چرک و گوشت مرده و پر کردن زخم قعردار از مجربات است اجود سنگ بصری کات سفید کبیله
نیله توتیه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند شیخ میفرماید
که در قروح و سحج واجب است که ادویه جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوائی نمایند که آن قوی‌تر و لاذع‌تر باشد چنانچه در قانون علاج قروح گفتیم بعد از آن تدریج
بمثل شیطرج و زراوند و عسل و اندک بورک کنند و ایضاً علک البطم بمثل روغن گل یا روغن گاو و ایضاً بیخ سوسن و عسل و ایضاً آرد کرسنه و ششیشه جاوشیر و از مرکبات
مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط باشق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب با آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف
بقراطوجانیس و از ادویه نافعه جفاف اینست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ
فراسیون با عسل نفع کند و از اضمده جیده زیتون ملح است و گاهی در اینجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیالات بشویند چنانچه در علاج قروح ثانیه
خواهیم گفت و این همه مضر بود اگر ورم باشد ابن الیاس و مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد محتاج باستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه
یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیه مرطبه و سنگین
غذا احتراز نمایند و باغذیه لطیفه مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و بسا است که حاجت بمراهم جالیه مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوبه
مربی بسرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف در آن زیاده کنند و ابن الیاس
ذکر کرده که عسل تنها درین کافی است بتنقیه قرحه و مرهم زنگار نیز داخل درین باب نافع است و یا این مرهم بسازند که اندمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ
سوسن و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را با زیت سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته
استعمال کنند نجندی گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنهای لینه و فتائل یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ که در آن خیارشنبر و سنا و گلقند باشد یا بجای از حقن
افتد بحسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس گذشت بقیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر
مخلوط بقیروطی پاشیدن قوی‌تر در تجفیف باشد ذرور مجفف قرحه مازو و گلنار مر شیح سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند ذرور قوی التجفیف که در ابدان
صلبه نافع است مازو و گلنار اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند گیلانی گوید که این دوا قرحه پر چرک را نافع است
بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفده درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته
که این مرهم زنگار بنهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی از این مرهم و موم روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر
بتکرار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف
شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت زود نیک شود و بگیرند روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بیست مثقال
و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و برهم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بجهت آمیزند و برهم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی
از این مرهم با قدری موم روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجرب است بعضی متأخرین می‌نویسند که این مرهم زنگار جراحت را باصلاح آرد و قرحه پاک کند
زنگار کندر هر واحد یک نیم دام کنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و کنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیم سائیده
قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند ایضاً که زخم را از چرک پاک کند نیله توتیه نیم دام زاج یکدام قند نیم دام زنگار
پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یکدام نیله توتیه و زاج و زنگار را سرمه سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویه مسحوقه اندک اندک
انداخته بچوب حرکت دهند که خوب با هم مخلوط گردد بر پارچه بمالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده بسازد مرهم مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه
دو نیم ماشه بریان شش ماشه موم هم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام تکمیل ترتیب بقدر دو دام نیله توتیه سه ماشه روغن را گرم نموده تکمیل ترتیب را در آن

سوخته دور کنند و موم دران اندازند پس رال پس سهاگه را برشته بیندازند و از آتش فرو گرفته نیله توتیه انداخته بکار برند

علاج قروح غائره و کهوف و مخابی

شیخ الرئیس و گیلانی مینویسند که در علاج این قروح احتیاج بپر کردن گوشت آن افتد و این حاصل نشود مگر بتکثیر غذا و خون و باید که درین علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا سزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد و در اکثر امر مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد بمرض ضعیف شود پس طبیب محتاج شود برای هضم بتقلیل مقدار غذا و برای تولید لحم بتکثیر غذا و این بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد و بسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود و همچنین غذا مانند لحوم خفیفه ست و درین قروح احتیاج با دویه منبته بتجفیف و تنقیه هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد و واجب ست که وضع این قروح وضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه ازان سیلان کند پس اگر اتفاقا این وضع یابند و دران بیخ قروح از عضو بسوی فوق و دهان او بسوی سفل باشد بهتر ست و اگر بخلاف این باشد و انسان را تغیر وضع قهر بتکلف نصب غیر طبیعی ممکن بود بعمل آرد و اگر این ممکن نباشد لابد ست از شق قرحه بسوی بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل و منفذ در بیخ او غیر دهان او بعمل دست و درین حال عضو را تامل نمایند که آیا ازین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را برباط ببندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند و انتها بسوی بیخ که آنرا کشاده کرده اند و در اول بخلاف این و بستن محکم در طرف بلند در هر دو وجه کنند و بندش چنان نشاید که سخت درد آوردن عضو و ورم کردن آن رسد و سزاوارست که شگاف باسفل از جانب صحیح دیگر کنند و ماده را بفشارند و در اخراج آن مبالغه کنند و میباید که در مثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد و دران جلا بود و ایضا اهتمام بتقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بگوشت ست بعده پس از شگاف بالای قرحه تا موضع شگاف ببندند بعد ازان اگر بینند که در قرحه رطوبات باقیمانده چیزی که در او جلا و تقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا با آب انار و شراب مذکور یا آب دریای شور و شراب مذکور دران ریزند و اگر بسوی آن ماده فرود آید و را تنقیه بدین ازان ماده کنند بعد ازان اصلاح غذای علیل نمایند بطریقیکه مذکور شد پس دران آبیکه شب یمانی اندران گداخته باشند و شراب عفص دران اضافه کنند بزراقه رسانند و حوالی قرحه بچیزیکه دران تقویت و تکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوی آن کم گردد و اگر طبیب را شگافتن آن ممکن نبود و بستن و ادخال فتیلها با دویه منبته منقیه که بتنقیه خود انبات او و السبب قریب یکدیگر باطل نکند اشتغال نماید و من مرهم رسل را تجربه کردم و جید بالغ النفع یافتم بمدارات نجاح می بخشد و چون قنطوریون راسود و پر نمایند بسیار عجیب ست پس سو تقوطوون پس ایرسا پس آرد کرسنه و چون تدارک مخابی نکنند دران جلد نیک ملتصق نشود و لیکن ممکن ست که جلد خشک گردد و لزوم مشابه جلد صحیح نماید و قروح غائره و کهوف و مخابی را ادویه تنقیه بالغ نمیکنند بلکه دران گوشت میرویانند اگر آنکه دران سیالات غسال بزراقات بالابتدا رسانند خصوصا چون شکل او چنان بود که در تنقیه آن نصب و عصر از بندش کفایت کند چنانچه بیان او کردیم و عسل از غسالات ست خصوصا ممزوج بشراب و آب خاکستر غسال قویست قروح قلیل الوضر متحمل آن نشوند و آب دریای شور قریب آنست که آن غسل و تجفیف نماید و آب شبی غسال ست و مع ذلک مانع ریختن مواد بسوی عضو ست پس اگر ورم باشد چیزی ازینها صلاحیت ندارد و نه شراب و درین قروح واجبست که بران بالای ادویه در رباط او خرقه مطوی بچیزیکه عضو محتاج بسوی آن در صلاح و اعتدال مزاج خود باشد و احتیاج بسوی آن در مقاومت گرمی و تیزی مراهم مستعمله از داخل بود ببندند تا بر دهان قرحه خرقه دیگر مطلی بدوائی باشد که واجب بود و دلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده و لیحانیت اسافل ست و گاهی ازان بندش و قوت دوا رطوبات بسیار یکبارگی بانعصار بر آید پس خشک گردد و مسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آنرا غور و کهف نامند و اگر تنگ صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند و قرحه که آنرا غور و کهف خوانند باید که علاج آن باشیای منبت لحم کنند و دران بزراقه ریزند و از مراهم آنچه منقی قروح و منبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بکاغذ سوخته بعد ازان چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید با تجها منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد و مستعد اندمال گردد و درین قرحه زراقه ماء العسل بعمل آرند که آن تنقیه و غسل زرداب کند و دران راه کنند تا ازان

صدید مجتمع در قرحه سائل شود و بعد از ان در آخر امر باشیافیکه لحم را بجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از انکه اولاً بشراب معتدل بشویند بعده از مراهم که در تجفیف
شدید تر و در اجزاء لطیف تر باشند گرد اگرد آن بنهند تا بسوی باطن آن غوص کند بغیر آنکه او را سوزش باشد پس گرد کهف خرقهٔ بزرگ که بران مشتمل گردد مطلی بیکی از
مراهم مذکور بپیچند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کرده بگذارند بعده چون مرهم بنهند بالای آن اسفنج نو نرم بشراب یا سکنجبین تر کرده بگذارند و موضع را
برباطیکه ابتدای او از اقصی کهف و قعر او باشد ببندند و در انجا بندش محکم بود و سستهای او نزدیک دهان کهف باشد و در انجا بندش سست بود تا صدید مجتمع
در قرحه را از سیلان منع نکند و نشاید که چون علاج قرحهٔ مکهفه بدستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع مشکهف قطع نکنند تا آنکه کهف پر گردد و جلد
با گوشت بچسپد و علامت دال بر پر شدن کهف و التصاق جلد آنست که آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و غیر نضیج باشد بلکه قلیل النضیج بود و با آن درد
و ورم نباشد و نه ضامر بود و در دهان قرحه بیم نیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یکمرتبه بگشایند و اسفنج و خرقهٔ صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند
تا انجا صدید اندران جمع شود و سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقه چسپیده بفم قرحه نباشد بلکه بران معلق باشد و چون بر قرحهٔ متشکفه دوائی بل
نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و نضیج باید پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود بهر آنکه گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت
رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحهٔ متشکفه ملتحم نگردد ابن الیاس و خجندی گویند که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بتجفیف قوی تر
و در دور بالغ در تجفیف و مراهم ملحمه مدملهٔ قوتش از دور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ باین طور که بگیرند مرداسنگ ده درم
و باریک بسایند و بران ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل و غلیظ گردد بعده بران دم الاخوین و قند و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجون
هر واحد دو درم باریک ساییده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله در ان داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم
نشود و هنوز غور باقی بود و بران پنبه بروغن آلوده نهند **صفت** مرهم قوی التجفیف نافع قرحهٔ غائره مرداسنگ سوده بزیت و سرکه در هاون بسایند تا سطبر
و سفید گردد بعده بران گلنار و مازو و زردچوب و مس سوخته و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضه مساوی جمله بقدر ربع مرداسنگ انداخته
بسایند تا هموار گردد و برقرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لازم نمایند سویدی گوید که کندر اندمال قروح عمیقه کند و طلای زرادند بعسل گوشت در قروح
عمیقه برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زفت رطب پخته تا آنکه قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دار شیشعان
و کذا ذرور ایرسا و کذا اکل او که مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اشنه و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته بعسل و کذا اسفیداج اسرب و کذا
نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده بعسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا اترج و کذا ابهل و کذا برادهٔ آبنوس و کذا اقبال مس و کذا گل سرخ و کذا انزروت
و کذا اشنه و کذا طبیخ برگ مصطکی و زراوند مدحرج شعیر نیز نافع قروح عمیقه است **ذکا الله خان** مینویسند که این روغن بلادر زخم قعر دار عمیق که زخم ا...
و شتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت ساییده آمیخته نگاه دارند و اگر قدری بود از داخل
سازند نافع و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته آهسته بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی ست که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات
پس آن کرم باقتضای رطوبت بنابر اغتذای خود از ان قرحه را نفع کند و از ان کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرداب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن
مگس بر قرحه کرم متولد شود یا بجمله بهر کشتن کرم هر چه در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند که
هوا بکرم نرسد جرجانی گوید قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته و گنده شده باشد در ان کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد و چون نشاستهٔ الیهم
بسرکه یا بسکنجبین سوده و اول بشراب یا بعسل بشویند و برگ سرو و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و نیم چرک آلود سوده
و بازتنگ با بسپت جو همه خشک کننده است و آدویه که کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین ست و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین طور نهند

و افسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب بیدانجیر و آب برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد
و اگر با این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و شیخ سیفر باید کرد از اشیای نافعه برای کرم قروح عصارهٔ فودنج نهری است و او دیه
که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین مینویسند که شستن زخم بطبیخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشندهٔ کرم است و چکانیدن روغن
تنها یا از بیخ دران سوده در کشتن کرم صحیح است و این مرهم مجرب ادرام و کشندهٔ کرم زخم است صبر و زنگار چوب بازرد توتیای سبز مساوی همه را بروغن نیم کم کم
انداخته بسایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار اضافه کنند و این مرهم دیگا مالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم ننشیند
گوگل بنفسیه صابون رال ما بین خرد دیگا مالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات اللحم در قروح

شیخ الرئیس مینویسد واجب است که برویانیدن گوشت نپردازند تا آنکه قرحه پاک نشود و غذا بسوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود و پیش کاه پاک شود
هر دوای لذاع و جالی بقوت دو دارند قروح هر نوع و هر کجا که باشد و لازم است که در استعمال ادویه رویانندهٔ لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از افراط رطو
یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدیدیه گفتیم بعمل آرند از آنجهت که تنقیهٔ قروح رطب کند یا خشک شدید التجفیف گردد یا که از جهت
که گوشتیکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او بنیادتی در روغن موم او است اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف
او زیاده کند اینست که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و در ان ادویه مثل عسل زیاده کنند و انبات لحم دران مرهم موافق تر و لطیفتر باشد و بندروات
شکلتر و سریعتر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بمرهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دوای جید تجفیف قرح است بسبب آنکه
غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید ادویهٔ رویانندهٔ یا بجاجت حاجت ذکر کردیم و از خیار آنها اندکی بیجا بیان کنیم و آن اولی باین موضع است او سرمه سوخته است و انزروت و عنزری السمک و حلزون
سوده و قیبال شالوقان ابار سوخته و وج و بنج اسفید اول نیسعد و خصوصاً برای قروح بند مسیارلوتیشا و ریان نافع است و اراج سوخته عجیب است در تجفیف و اد مال آن

علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انار بنوشانند و زلو گذارد قرحه چسپانند و عضو او در آب سرد گذارند یا پارچه را در آب مورد و گلاب تر
ساخته بر برف سرد کرده بران نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته
بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند است و اگر بنشود قطع نمایند شیخ و گیلانی مینویسند که
قانون کلی در علاج قروح متاکله چنین است که تنقیهٔ بدن کنند و یا تنقیهٔ عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او
باطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً بفصد تنقیه کنند بعد از ان تنقیهٔ صفرا بمسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انار هر صبح یا ماء الشعیر
و بسبب صندل بگلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از ان قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند بعده بمرهم سفیداب
و با سنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و ممیران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالایش می آید و خاکستر توتیه مس بسرکه سرشته طلا کنند و غذا
حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبرباریسیه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجیه و اسفاناخیه و گوشت بچهٔ ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند
و میباید که اقدام باین همه تدابیر بغیر تاخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیهٔ بدن و عضو اولی لوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و مدافعت دران
از انجمله است که در مداومت او افزاید و گاهی فراخی تا کل بقطع عضو محتاج گرداند بر آنکه فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب متادی نشود و قرحهٔ متاکله را که
با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل بآب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج بگلاب یا بآب ساده بسیار اگر
حرارت باشد و مانند اینها از آبهای سرد مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گفته شود استعمال کنند
بعد از ان بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففه مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و شکر و عصی الراعی و ذرور آت

از ادویه مبرده و مدره هست و بولس گفته که چون آکله را داغ دهند بنقره و مس بهبند ابن الیاس و غیر آن مینویسند که قرحهٔ آکله که آنرا بفارسی خوره گویند نوعی از سقاقلوس است و عبارتست از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض شود و سببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا باسبابیکه در سقاقلوس مسطور شد گویند که گاهی آکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحهٔ سیاه و یا سبز ردی المادة کثیر السمیة و مبادرت کند بسعی و اتساع و گاهی از انصباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت و مضادت جوهر خود با وی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و بسود و علامت آکله آنست که بعد از قرحه یا بثره سیاه یا خضرت یا تطویس عارض شود و بسرعت فراخ تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در هر عضو که افتد از شب تا صبح مقدار فلوس خیار شنبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش اینست که هرگاه عضو در زوال نضارت و تغیر رنگ خود آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند بتضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سرخ و اقاقیا و فوفل و صندل و مهزج جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا مزوره ماش یا عدس بآب انار ترش یا بآب غوره یا بسرکه ترش کرده بدهند و تنقل بکاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر و چسپانیدن زلو بران و فصد بعروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع آنچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین یا ساق یا آرد باقلا یا بدان و باید که مسکن صاحب او سرد بود و بستر او صندل و زیر باد کش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور و ریاحین سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیسنبر و کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد بروغن گاو و برگ کاسنی و خطمی و عنب الثعلب باریک سوده یا اندکی روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آنست که سرخی و نرم گردد و دران وقت بروغن گاو و مرهم شخار یا اندکی انزروت ضماد کنند تا آنکه سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد و بعد ازان علاج بمنبتات لحم کنند و چون ببینند که قرحه فراخ میشود و نمی ایستد علاجش داغ است با آتش یا بدوای داغ اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زراوند مدحرج و قلقطار بسرکه و عسل و چون عفونت ظاهر شود و منع نگردد خطر عظیم باشد پس عضو که متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد ازان گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت نکند خصوصا در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت بسبب حرارت آنها و اگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد در جرم آن باشد انطاکی در تذکره گوید که آکله قرحه ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آنرا متعفن سازد بسبب تیزی ماده و گاهی عضو را باطل کند و گاهی بحاجت قطع ما فوق آن داعی گردد بنا بر سلامت باقی بدن و سبب آکله غفلت از تنقیه ابدان و در علاج جست و تواتر تخمها و سردی معده پس فساد غذا و کثرت تناول مثل خردل و سیر از اشیای تیز و لحم بقر و بز خصوصا در ابدان یابسه و گاهی از محنت بود که دفعةً حادث شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار و شیر یا بسبب غلظت او مثل بادنجان یا بسبب سرعت سریان او مثل روغن زرد پس آنرا حرکت حرارت غیر طبیعی بسوی ماده سمیه کالة زنگاریه اگر مفرط گردد والا اکثر آنرا مستحیل گردانند پس اگر غلبه حرارت غریزی اشتداد نماید آنرا بقی خارج کنند و آن تپ شبیه تپهای یوم ظاهر شود والا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا آبله فارسی افتد و اگر در بعض بدن شود و ساعی بود و نمله باشد یا واقف بود پس اگر آبله کند مثل تقاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه و یا میل بگوشت و یا بعمق تاکل غائر شود پس جمره باشد و یا تاکل بود پس آکله باشد و علامت این ثقل عضو است و درد ناخوش و احساس مثل خلیدن سوزن و خار و حکه و محل و تغیر رنگ جلد باقیست پس هرگاه بگشاید حرارت شبیه باتش پیدا کند و در اغلب گشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی ماده امراض مذکوره از تناول سموم که مسمی مطلق باشد یا سمی قصیر الفعل مثل بیچ باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحاله او از بلغم بسبب منافات سبب و ماده و وارد نشده بودن او از احتراق بلغم بسبب خلع او صورت بلغمی را دران هنگام و علاج آن اینست که ابتدا بفصد کنند بسبب ردائی کیفیت خون از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود اگر قوت احتمال کند والا مکرر فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود بعد از آن

نسخه زنگار

اصلاح اغذیه و تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند و آنچه درین باب تجربه کرده‌ایم اینست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و تا دو درم برای قوی قوت و متانت لاجورد
یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یکشربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این نسخه نمایند و میان دو این نوع استعمال نمایند
انجیر غاسب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون ساده مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کتوچه تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفید بندند و در آب
ترکنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجیب درین معجون لوزی بالشعیر و قرطم است و کثرت تناول
مطبوخ لزجه مثل کشنیز او ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای بچه مرغ و کدو و ترکوز و خبازی و ملازمت
راحت و سیاه و شمیم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصا محل قرحه بروغنهای
رطب مثل روغن گل و بنفشه **و از وضعیات** مجربه برای این اولا از اختراع ما اینست که صبر و مرداسنگ مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند پس گاه
ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد و الا دیگر
پاشند و از اطلیا نافعه گل ارمنی و مر و صندل سرخ و نیل هندیست همه را با آب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه و جو و زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و مازو
سوده در سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا بترشی ترنج و چون مازو و عدس و پوست انار در آب دریای شور بجوشند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سحق الطلا
بلاجورد و نجس شستن او بسرکه یا پاشیدن مجربست خصوصا کتان بشیح و تحلیل و سداب و برانخشک قاکلا از امراضیست که مخصوص بعضو نیست و اکثر
بعد گردد و چون در پشت برآید و وجود او در بلاد که حرارت ضعیفه آن بر غریزیه مع رطوبات سریع التعفین غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال جیوه و افرنجیه
و اطراف هند و کم است که در تنج یافته شود پس اگر در آنجا یابند علامتش عرق داشتن در مثل روغن کنجد و روغن گاو و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار
نادر افتد مثل دیار بالسبب تحلیل حرارت در اغوار عروق از عفونات اسباب احتقان آن بسردی یکشقه از خارج و گاهی علاج او بنهادن چیزی که جذب سمیات
بسوی خود کند مثل حجام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف است و همه آنچه در علاج قروح بیاید در علاج این نیز نیکوست
و اطبا اجماع نموده اند بر آنکه دافع از تجبیه چیزیست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده اند و آنچه سزاوار بود اینست که گرچه آکله مثل آثره ماند و این بیکار است
که در سعی شروع کند تا از آن باز دارد بلکه آنچه از خشکریشه پیدا کند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی با استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از آن گردد و گو
مرد او و تحجیر کثرت پذیرد که دوایی آنرا اصلح کند ایضا گاه در زیر سینو سید که آکله شرو الیست که ابتدا بورم و تحقق شدید پیدا کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله
کند و بتگاه قدر گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سوء علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند
والا به مبالغه در تنقیه و دوائی نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقه نقند زرد کرنب بروغن گاو و شکر و مثل زنگار و هرگاه پاک گردد و بدرد یا نافع از سعی علاج کنند مثل حماض
چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کنه و پنیر کهنه و زفت و شب یمانی با عسل آرد و باقلا بعسل نافع و مغز ذالک بسرکه هر روز بشویند طبری
گوید که آکله خبیث است که در جراحت واقع شود از انصباب اخلاط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که در آن واقع شود
حاجت استفراغ و فصد و سائر معالجات ندهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفنه و صفرای محترقه بسیار رجاء بود پس واجبست که ابتدا تحفظ
موضع نمایند بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد و تمر هر واحد مشت بزرگ و همچنین شعر الراعی و حشیشه الامیشا و پوست انار و جفت بلوط
و همه را در آفتابه بجوشانند تا مهرا گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و همین
عمل نمایند تا آنکه مرض بایستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غطسه آورند و دائم سهی را انشا نشد بعده بگیرند سرکه کهنه و در آن نمک حل کرده
و پنبه کهنه آلوده در موضع خوب بپیچانند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بر آن آب را دوباره که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه
بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این قرص است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مرد سنگ سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکه کهنه
آمیخته پنبه بدان آلوده بر موضع بپیچانند که این جمله گوشت فاسد را که در آنجا باشد زائل کند و گوشت را از مرض صاف کند و بنا بر جستن باشیر ایمن احتیاج

بتطویل نیفتد و هرگاه جراحت محتاج بمرهم گردد این ذرور بر مرهم اندازند و اگرچه بقیهٔ فاسد در جرح باقی ماند و اگر این مریض بر مفاصل افتد و ذر نکایت افزاید
از فساد عضو این نباید بود پس بر طبیب واجبست که بغسل و نطول که مسطور شد بپردازد و مریض را رب ریباس و رب حصرم و رب حماض و هرچه تسکین حدت
خون نماید و تطفیه صفرا کند مدام بنوشانند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیهٔ آن غافل نشوند در هر سه روز یکبار تنقیه کنند و اگر
مرض در خبث زائد باشد لازم است که عضو را از موضعیکه بدان عفونت و فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحناه و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آنست

علاج قروح متعفنه ردیه

شیخ میفرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیه بدنست یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدانچه اندران تنقیه تنها بود از حجامت و زلو و اطلیهٔ مصلح قراح بدانچه یاد کرده ایم و تجوید غذا و لازم نیست که در علاج آن تهمل نمایند چه اگر تاخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجبست که ازان ادرام حاره باز دارند و ایضاً از آنچه تسکین او نماید
بزرالبنج بسوی سست و ایضاً امثال این قروح چون در فساد افراط کند بسیاست که محتاج باستیصال گردانند بداغ از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکه سحج صحیح
معروف بجودت خون او و رنگ او و استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و در دیگر ازان تولد کنند تدارک او بروغن گل کنند باین طور که هر ساعت تازه تازه بران نهند و آن
اگرچه لوا اصیر و متعفن نباشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود بقطع عضو یا از عفونت سالم ماند و نطولات که آنرا نیکوست مثل آب دریا و شوربست و آبها
مذکور در باب اعضو و واجبست که برین قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نگشایند و آن ادویه که استعمال آنها درین واجب بود مثل آرد کرسنه
مانند شب یمانی ست و یا گوشت ماهی شور خشک کرده با اندک مغز نان و زراوند و بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ قثاء الحمار و برگ تاک و قلقدیس سوده یا حاشا یا بوزیدان یا انجیر
یا برگ درخت انجیر یا لطرون یا زیره و آرد کرسنه با جو بعسل سرشته یا ضماد پیاز عنصل مطبوخ بعسل و یا کندر بعسل و یا کدوی خشک سوخته و دیگر بنیوتی باره
و دوای مرکب بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یکیک جزو زنگار نیم جزو و از آن مطبوخ با آب در قوام عسل سازند و گاهی احتیاج بقوی کردن این افتد بعد از آن
قثاء الحمار و سوری و بران خربق سفید خشک سوخته و ایضاً زراوند و ازو و زیت بر آن از آن مطبوخ بر قرحه و حوالی آن سازند و یا زاک و قلقطار یکیک جزو زرنیخ نیم جزو و ایضاً
زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو از این مطبوخ بسازند باین طور که در سرکه کهنه نیم قوطولی بپزند تا سرکه بسوزد بعده آنرا بمرود بگیرند و بر قرحه
مطبوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بیست جزو قشور آهن شانزده جزو مازو بی سوراخ هیجده جزو شب یمانی سوخته نیم جزو در ...
عنزروت و ورد صحیح و مازو و زنگار و زراوند با اندک عسل بیامیزند تا دران لزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند و آن بغایت مجربست
زاج سرخ بیست و چهار جزو آهک زنده شانزده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و مازو هر واحد سی دو جزو موم یکصد بیست جزو زیت کهنه
یک قوطولی دیگر چند رصاص بگوگرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مردار سنگ و مر و اقلیمیا و جاوشیر و مصطکی هر یک دو درم پیه گرده
راتیانج علک الانباط روغن مورد و موم هر یک سه درم آنچه گداختنی ست در سرکه بقدر آنکه بران ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده مجموع بدان سرشته
دوای صحیح که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس او قیه زنگار نیم اوقیه موم نیم رطل صمغ لارکس یکنیم اوقیه روغن سه اوقیه مرهم آنرا بسازند که اخلاط را
بگدازند و سایده را بسایند و موم زیاده یا کم بقدر حاجت کنند و بهتر دانسته اند که بدان دیگر و عالیس بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کرده و اگر
این قروح بر شکل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دوای اندرون و کدوی خشک سوخته یا پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ سرو یا برگ ... استعمال
کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از خلط غالب پاک کنند و قراح همه تن و قراح آن عضو بصلاح
باز آورند و اگر حاجت آید بر آن عضو حجامت کنند و خون بیرون کنند و دیوچه بر افگنند و طلاها و ضمادهای موافق بکار برند و غذا موافق باندازه
معتدل فرمایند و اول علاج ریشهای متعفن آنست که چرک ازان پاک کنند چنانکه در علاج قروح وسخه مذکور شده و مدام بآب دریا و مانند آن بشویند بعد ازان
علاج ردیا شیان گوشت باید کرد تا آنچه از وی برگوشت ازان موضع کم شده باشد بجای خود باز آید و این بادویه بود که خشکی و جلای آن معتدل بود
چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاوشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بر دمید و سطحی آنرا ...

مستوی شود تدبیر اندمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت از آن همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید داد و به مقدار حاجت قویتر باید کرد و بعسل مرکب کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نماند و اجالی و خشک نباید و قیروطی سازند و در آن روغن زیاده کنند و تیسیار باشد که ادویهٔ قوی الجلا گوشت را بگدازد و در داب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ و پژمیده شود پس هرگاه حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان حال تر آنکه قوت جلا کمتر بباید آنست که مرهم بعضی غیره آسوده تر باشد و عوسج و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود **صفت** دوای اندرون که در قروح متعفنه خاکبر و غیره بکار آید بگیرند اقماع الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخهٔ سرافیون زراوند مدحرج هم داخل است همه را کوفته بپیخته بسرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهرهٔ گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و لوقت استعمال ادویهٔ روبانده ادویهٔ سرد چون بیرون و برگ پنج و ادویهٔ بسیار گرم چون زفت و راتیانج دور دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم روبانده مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس مرهم الاخوین کندر انزروت بارزد زفت هر یک یک درم سائیده بسرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند چند انکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور در آن سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و عنزروت می آمیزند **صفت** ذرور روبانده که قروح رطبه را نیز نافع بود بگیرند کندر صبر دم الاخوین عنزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند و ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزودن گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قویتر باید اشخار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزودنی را ببرد و زنگار از نوشادر بسیار تندتر بود آنرا دور دارند سوخته کی که برای اضماد می سوختند کذا گل مختوم و کذا عصارهٔ حسک و کذا طراثیث که مجرب است و کذا افسیون بعسل که بسنبه ازجر کسست و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسر الاندمال و قرحهٔ خبیثه ردیه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقا غیر قروح متآکله و غیر قروح متعفنه است بلکه این عام تر از آن هر دو بود چنانکه عام غیر خاص می باشد و آن هر دو ساعی باشند و با این گاهی ساعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضا این غیر ناصور باشد هر آنکه واجب نیست که متحجر بود و بالجمله متآکله و متعفنه و ناصور از جمله قروح عسر الاندمال اند بدون عکس اما قرحهٔ خبیثه در فساد و دیر بعد از اندمال بدرجهٔ غایت است و این منسوب بجیرون طبیب است که آن در علاج ابتدا این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا درینجا هر واحد از آن مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور می شود یکی آنکه بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبهٔ خونست و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذاست دوم آنکه بسبب قلت خون در بدن باشد و از این جهت در اعضای غیر لحمیه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم سیاه قشفی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و کرد اگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام بآب گرم تنها یا بسبوس گندم در آن جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پیدا آید و زیاده از این تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی شستن قرحه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود بعده مراهم مدمله چون مرهم اسود و غیره نهند **صفت** مرهم اسود موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر با هم گداخته بکار برند سوم آنکه بسبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و تعفن است پس اگر سبب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید و ماری یا زرد بود بسبب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و فرق بحسب پیدا آید جرب و حکه و برص در بدن و رنگ سیاه قرحه و عکس حالت دیگر فساد خون انداختن و گوشت بود یکی آنکه رطوبت بدی یا خون آمیخته باشد و نشانش بدانکه سبب تری یا از آید و بتر تحلیل شود دوم آنکه خلط بدی بدان آمیخته و کدر از نزد یا آن آمیخته باشد با مجمله علاج اول تنقیه است و از این جهت خون فاسد تحت لطیف به مسهل چنانکه بسبب بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال بدانچه در باب هر یک مذکور شده و استعمال غذا مولد خون نیکو نماید

آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب او خون بود اول خلط غالب و بد از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد علاج آن
پس از تنقیه علاج قرحه نرم است چنانچه سابق مذکور شد بالجمله ادویهٔ تیز و خشک کننده باید نهاد تا قرحه خشک شود پس بروغن گاو تا گوشت کنده رو شود پس تدبیر
رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن
مرهم بر حوالی قرحه بود و خون بیرون کردن پس تدارک آن بادویهٔ خشک کنند که در ابواب سابق مذکور شده چهارم آنکه بسبب ضعف عضو از انواع سوء مزاج بود
که به همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ مفرد یابد که این سبب سوء مزاج هر چند که اتفاق افتد نبود بلکه از سوء مزاج مفرد بعید از اعتدال یکه بحسب اول از حرارت و برودت بود
و آنچه تابع امزجه از تخلخل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول راکثر تابع حرارت و رطوبت یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج
هر موجب او بضد و یا آنچه ضد واجب کند باید کرد و لیس آن باشد که سبب آن حرارت جدا باشد و در مثل او در انجا بود و در علاج آن احتیاج بادویهٔ سرد قابضه افتد
بالجمله اگر غلبهٔ حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خواه بحسب تحمل
قوت و بحسب وجع مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر سرد و مسکن مثل آش جو و آب انار و تمر هندی و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچه مرغ دهند بعده مزورهٔ آش
و لبوا و اگر در انجا تب باشد و اگر تب نباشد بچه مرغ با آب غوره و آب انار منع نبود و انار رسیده بخوش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم سرد مثل
مرهم مرداسنگ معمول بسرکه و زردچوبه و مرهم سفیداب سازند و بر فاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه بچیزی که بدان اورام حاره را طلا سکنند از صندل و آب کاسنی
و کشنیز و خرفه طلا نمایند و بایستی صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش که مغز بادام و اسفاناخ یا مزوره تمر هندی یا آلو بخارا و مغز بادام
و اسفاناخ دهند و اگر برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند عسلی
ده درم است و ترک تدبیر با شیای بارده و تغذیه نخود آب و مغز قرطم و قلیه و شوربا با توابل حاره و نقل مویز و آنچه خشک و اندک شراب بنوشند و شرب آب کم کنند
و تکمید قرحه بآب نیم گرم مطبوخ بابونه هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند صفت آن بگیرند موم دو رطل زیت ده درم سنگ
اوقیه سود آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود بر آن کندر ده درم الاخوین عنزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی بردارند وقت
حاجت استعمال کنند و اگر کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان
و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیهٔ ناشفه چون تیهو و مشوی و مطجن بعده تنقیه بمطبوخ هلیله و تقلیل
تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زردچوبه و مس سوخته و اسفنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح
ضد بیه و قروح وسخه مسطور شد و یک نسخهٔ مرهم قوی التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده شسته
کنند و صبح بازاعاده مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند آرد جو پنج جزو سوس آسمانجونی زراوند اقلیمیای فضه
توتیای کرمانی بمساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در چرک و صدید استعمال نمایند و اگر از این هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار بمقدار معتدل بکار برند
و اگر ازو کند شود و لبث او در ایام طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه بگیرد و آن مرهم دیگر و زینه کنند بعمل آرند بعد از شفت قرحه و تنقیه او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند
پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دوای حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد هم رسیدن خشکریشه از آن روغن گاو و پنبه بر آن نهند تا خشکریشه
بیفتد و اگر از این هم تجفیف بقدر احتیاج بهم رسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و لحم صحیح سرخ برسد پس علاج بروغن گاو کنند تا خشکریشه ساقط گردد بعده
علاج بادویهٔ رویانندهٔ گوشت کنند و اگر غلبهٔ یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه بآب نیم گرم و روغن بنفشه و امثال آن
روغن گاو صبح و شام است و بآب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح نوشیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش
هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل شکر و باش مغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریره یا چرب مثل حریرهٔ معمول بروغن بادام و شکر
و با زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و شوربای چرب و در مقدار غذا حسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول از آرد جو و آرد کرسنه و باقلا

و عدس بحری و مرغ و لعاب و غیره و شیخ سیفر باید کرد اگر بسبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بترطیب معتدل کنند و از تدبیر جیده درین باب تغریق او
بآب گرم ست تا آنکه عضو ترش شود و سرخ و منتفخ گردد بعده موقوف سازند و ازین قدر تجاوز نکنند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد و بعد ازین دوا را
کمتر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقه مبلول بآب نیم گرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبه زفتیه افتد
پنجم آنکه بسبب بودن گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر در آید و اگر در غور قرحه باشد باند اختن میل در
قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم ست اگر در ظاهر باشد یا آهن بخراشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود با دویه حاده اکاله
مثل فلدفیون و دیگ برد یک فانی سازند بعد ازان علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود بعده مرهم رویانندۀ گوشت بنهند و شیخ سیفر نویسد که اگر بسبب او
رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجه آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد پس تدارک بمجففات نمایند ششم آنکه بسبب بودن استخوان فاسد در
قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر ست و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زرداب بد بو ازان و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او
تا باستخوان و استماع آواز قرع میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوان است و گذاشتن ادویه حاده
بران و بعده بهر ازاله گوشت گنده نهادن روغن گاو نیم گرم بران بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد ازان جهت رویانیدن گوشت پاشیدن
مر و صبر و انزروت و مانند آن هفتم آنکه بسبب عفونت و رداءت و خبث نفس قرحه بود و علامتش سیاهی قرحه ست و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او
باعضای مجاوره و علاجش تنقیه بدن ست بحسب خلط فاسد مثلا اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد ازان سائل باشد مسهل صفرا دهند و اگر
حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه
حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مسترخی مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت
سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هر چه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس و سیفر باید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب اینست
که ازان خون بقدر لائق آن بحجامه سائل کنند و مسیحی گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن
و غیره مساعدت کند و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیار شنبر بنوشانند و تدبیر مبرد و ملطف از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن مبرد باشد لا سیما اگر فصل گرما بود و صندل
و گلاب و کافور و ریاحین بارد نزدیک دارند و غذا مزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس بآب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر
قوت ضعیف باشد بجه مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی و عنب الثعلب یا برگ سائیده باندکی روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض
بایستد و سرخی و نرم گردد لازم روغن گاو و مرهم شنجار باندک انزروت یا برگ سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد بعده معالجه بدوای منبت
لحم کنند هشتم آنکه بسبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استسقاء و علاجش استعمال ادویه اکاله و مسکه بر قرحه ست و بعد زوال گوشت مترهل
و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند نهم آنکه بسبب رگ بزرگ بالاتر از عضو متقرح بود و پیوسته تر داشتن او قرحه را بانصباب خون یا ماده دیگر از عضوی بان
موضع و علاجش فصد و تنقیه سوداء بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا ست و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون ازان بعده معالجه جراحت آن
پس علاج قرحه دهم آنکه بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشند علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم ست
باستعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سرد ست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی ست و علاجش
استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود ست و اگر از قصور و عیالی واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آنست و علاجش نهادن ادویه قوی الجلاء چو
مرهم زنگار ست و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحه رطب مترهل و کثیر الصدید ست و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی القبض ست که از گلنار و مازو
و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویه گدازندۀ گوشت و جالیه بلیغ و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق سرخ از قرحه ست با درد و سوزش
و ورم و هر روز فراخ تر شدن قرحه و علاجش نهادن مرهم نرم ست که در ان هیچ حدت و سوزش نباشد یازدهم آنکه بسبب بلای بدن باشد علامتش

کثرت رطوبت در قرحه و سیلان اوست و این نوع را قرحهٔ وضر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیه تمام معالجه قرحه
بادویه قوی التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح وسخه مذکور شد بعمل آرند و از دهم آنکه بسبب ورم عضوی فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه بالاید چنانچه اگر در جگر
و سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسر الاندمال قرحه است زائل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس
علاج قرحه یازدهم آنکه بسبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید ذکر بعض ادویه که بقروح عسر الاندمال نافع ست شیخ الرئیس
می‌نویسد که ادویه مفید برای قروح عسر الاندمال بوجه الاجمال مثل توبال مس ست و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال شابورقان و توبال سائر حدید و لزاق ذهب
ازین قیروطیات بسازند و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تحلب مواد بسوی عضو اگر آنجا تحلب باشد مثل شب یمانی و از ادویه که بدان معالجه عسر الاندمال
کرده میشود اینست که بگیرند اقلیمیا ذهبی الذهب و شب هریک هشت جزو زنگار پوست انار یکیک جزو صمغ سرو چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت ایضاً
بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت ایضاً قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ
اشجار و آبکی باندک طبخ آفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد از ان صاف کنند بغیر آنکه آب دریا یا آب اشجار بران مثل نمک منعقد گردد ایضاً مس سوخته
و راتیانج و سنگ سبک اندرانی هر واحد دو اوقیه موم و روغن آس مقدار کفایت و ادویه ناصور نیز انفع کند چون خشک کنند و بسایند و از انجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند
سوخته و مس خاک کندر ست باختلاف و با استعمال هر بدن انتخاب دوای چند بگیرند برادهٔ مس برادهٔ آهن با آب شب یا سرکه بسرشند و بطین سرخ بگل
کرده در تنور بسوزند بعده برآورده بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند یا از ان یا از مرداسنگ مرهم بسازند صفت مرهم دیگر بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن و موم و
مازریون هریک سی و شش مثقال زنگار بیست مثقال برادهٔ طلا سوده بحکمت از انچه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اول از ان مرداسنگ را و طلا و زنگار
اندازند بعده سائر ادویه ایضاً بگیرند جزو توتیا خاکستر دو جزو ارزیز سوخته شسته از ان مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند بان
طریق که بگیرند مرداسنگ مثلاً بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چندان و زیت یا روغن مورد یا هر دو نیمه باشد دو اوقیه و بر آتش ملایم نهاده آهسته حرکت دهند
تا آنکه مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود ایضاً برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا
زوفا چهار جزو نطرون و جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل لطوخ کنند بعده برادهٔ آهن و ابا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی ده جزو در آفتاب گذارند و استعمال کنند
و یا اسفیداب هشت اوقیه شب دو اوقیه قشور نحاس سنگ اندرانی کندر زنگار پوست انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن کهنه یک رطل اولاً ادویهٔ خشک را بسیار سحق نموده
بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال و ازیاده کنند مقدار کفایت ایضاً مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل نزد او بنهند
بی سوراخ یکیک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه ازین لطوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند بولس گفته که سزاوار است
که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیهٔ بدن
از کیموس ردی بادویهٔ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و از ان رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولاً معالجهٔ آن خراج کنند و تنقیه
بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد از ان ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و اولی آنست که در قول شیخ گذشت صفت دوای منقول از ارچیجانس که در جراحات
مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند سپیداج سه رطل علک البطم پنج اوقیه دقاق کندر هفت اوقیه طین مسمی
سرویس که آنرا کاذران استعمال میکنند پنج اوقیه سپیدرا گداخته با ادویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند دیگر از ارچیجانس بگیرند موم و دقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ
هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد از ان بموم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه لطخ کرده استعمال نمایند
دیگر برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شیح نوره علک البطم ارزیز سوخته شسته
هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح متآکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند ازین طریق که جالینوس نزد ذکر
اورام حمره و نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و آریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیثة الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه
کلامی کرده که از استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن و اتساع او شبیه بانتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق است باین طریق که قروح ساعیه قروح
املس بزرگ است که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه بشکل جاورس است و فرق دیگر اینست که نمله با درد شدید بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود
که ترشح و عرق وسعی کند و سبب فاعل این رطوبتی است که عفن شود و حدت پذیرد و نمو گیرد و هرگاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود ترطیب آن کند
پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی باحراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بسا است که ریم این قرحه بموضع
صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحه مثل قرحهٔ اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر شود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست
و سمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و از آن رطوبت صدیدیه حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن
گرداند چون بجلد صحیح رسد و با آن تپ لازم بود بسبب عفونت و این قروح عسر الاندمال است و گیلانی مینویسد که از علامات مختصهٔ قروح ساعیه اینست که دائم مترشح
باشد و مرهم بران زمانی معتدبه نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم بران هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد بالجمله در قرحهٔ ساعیه فصد باسلیق
از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب
هفت عدد و تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله بدهند و دیگر اشربهٔ ترش قابض بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش مقشر یا دام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در
قاروره بمطبوخ هلیله و تربد یا حب بنفشه تنقیهٔ بدن کنند دیگر درسوت صندل کافور با آب گشنیز سبز ضماد کنند یا گل ارمنی حضض یکی صندل سفید صندل سرخ
کافور مساوی با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیر طلا کنند بعد ازان بنجاک مس که وقت گداختن
بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و مامیران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا رجیگل کاسه سوخته سرگین بز سوخته هر دو قسم
برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و بقول سویدی ضماد کنند روز در سعد و کذا ابهل و کذا ضماد کرد
بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خستهٔ خرمای سوخته در شراب سرد کرده و کذا اسکر العشر و کذا الاجر و بیکر
هر واحد قروح خبیثه را از سعی باز دارد و طبری گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج فروج
و لزوم حمام در هر سه روز یکمرتبه و صبر در آن تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آنست که شمش مع مغز او بسوزند و باریک ساییده برابر آن مرداسنگ و چهارم
حصهٔ آن خاک سیماب اندکی بسیار مثل الکحل مامیران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آنکه مدام ترشح کند و لازم است که اول بسرکه بدفعات
بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یکجزو مرداسنگ
یکجزو کاغذ مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یکجزو خاک بوته که در آن مس گدازند یکجزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر باشد و آنرا شیشه گران استعمال میکنند
یکجزو و همه را باریک ساییده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان ازان کند نشستن در چشمهٔ کبریتی و شبی
و نطرونی است اگر بالفعل ازان نباشد و گاهی معالجهٔ این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زالو بران کنند و زالو را در تن بشیر
و دیهم ایضاً در مقامی دیگر گوید که قرحهٔ معروف بساعیه آنست که بثره در موضع سر ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر ازریم او بر چهره و پیشانی
افتد قرحه کند و سبب او آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هرگاه بموضع سر رسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه
بنمله است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد پیدا شده و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و بقول حریفه و ماهی شور کند نماید و علاجش تنقیه بحسب
امکان از فصد و مسهل است و طلای موضع باین دوا و یا این دوا در یکدفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خستهٔ مشمش و یا مغز او بسوزند و زردچوب و مرداسنگ
و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر و همه را ساییده بروغن و اندکی سرکه سائله بیامیزند و بثره را بخارند تا ازان خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

و دیدیم این قرحه را که چون بدان طلا کردیم و گذاشتیم دوا بران خشک شد و خشکریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آنرا آتش سوخته است بعده بران مرهم بعد زمانی رو به اندمال نهاد در قرحه نزد من دو نوع ست یکی آنکه ذکر او کردیم و نوع دیگر آنکه از سرهای آن خشکریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحه املس ظاهر شود که آب زرد ازان ترشح کند و این نوع بسیار ردی بطئی الزوال ست زیرا که دوا را قبول نمیکند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود ترشح دور کنند و علاج او شرط بلیغ و نهادن محجمه بران بسبب که نوشادر ست و اگر فائده نشود بران زلو اندازند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای نا شفته مثل تیهو و کباب و قلیه مزعفر قه پس اگر کفایت نکند بدیگ برد یک یا با آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این بقول شیخ در علاج قروح متاکله مسطور شد و درینجا بعض ادویه نافع آن مع ادویه مفیده آکونته که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر تیبیا افتد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر و زراوند آب آن در قرحه برای قروح خبیثه جاره مجرب سوید ست و کذا ذرور حجر النار برای اندمال قروح خبیثه عسر الاندمال مجرب ست و ضماد بارتنگ و کذا عصاره لحیه التیس و کذا عصاره عصی الراعی و کذا زفت رطب و دقاق کندر و کذا بعسل مقوم اسفنج تر کرده و کذا زرده بیضه و کذا گل ارمنی بعسل و کذا شیلم با آب ترب و کذا انجیر خام بسرکه و عسل پخته و کذا سمه و کذا پوست ترب بعسل و کذا موم و اشق و زفت و کذا ترمس تلخ و کذا زهره نرگاو بعسل و کذا استخوان پوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته و کذا آب چقندر و کذا سماق و آب بارتنگ و کذا آب توت سیاه در ظرف مسی یا قلعی بآفتاب داشته تا غلیظ گردد و کذا توتیای کرمانی و کذا انزروت بعسل و کذا برگ اجاص و کذا صمغ آن و کذا ثمر زیتون سیاه سوده با پیه کردان خولان هندی حل کرده باشند سرشته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اقلیمیای ذهبی و کذا آب برگ انجیر و کذا زهره کلنگ و ذرور بستان افروز و کذا اسپید و کذا تنکار و کذا آرد نخود سرخ و کذا خبث الفضه و کذا ابهل و کذا پوست بیخ کبر یا برگ او و کذا سورنجان و کذا سرطان بحری سوخته و کذا مر مکی و کذا اصل السوس و کذا پوست درخت عناب و سفیداب مساوی و کذا اشخار و کذا قیشور سوخته و کذا شادنج و کذا اسفیداج و کذا سنباذج سوخته و کذا زعفران [illegible] و کذا زهره النحاس و کذا گل سرخ و کذا خاکستر صدف فرفیر و کذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده و کذا سرطان سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است دیگر حکیم علی در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را از زبان سگ لیسانیدن بغایت نافع ست چند روز و بعد ازان از زبان سگ مرهم ساخته بمالند که مجربست و موی یال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد ازان منقیات چرک از مراهم و غیره مالیدن نافع ست و ریوند چینی را در تنقیه و ساح و اندمال دخلی عظیم دیگر برای قروح خبیثه عدس سوخته تبشیر میش آمیخته طلا سازند دیگر که آکونته و چاچن را سوده بسند و رباریک ساخته در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح بمالند بعد ازانکه در شتی آکونته را با چاک دشتی خراشیده باشند و جو گندم گرم گرم مالیدن نیز نافع ست و کذا مالیدن دو سه عدد کنگل بر محل آکونته سه چهار ساعت برای آکونته مجرب نوشته دیگر برای آکونته تپشک بر سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند حب آکونته مرداسنگ پوست هلیله زرد بلیله آمله آب نارسیده کات سفید هر یک یکتوله نیله تهوته نیم توله با آب حبها سازند وقت حاجت بروغن زرد ساییده طلا نمایند دوائیکه برای آکونته مجربست بهلاوه در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوته بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته دران آمیخته طلا نمایند ایضا که سائر قروح خبیثه را چون آکونته و جزان سودمند دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پهتکری هر یک دو دام نیله تهوته نیم دام برگ نیم پاو سیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبه کهنه بدان آلوده بر نهند ایضا که برای آکونته مجربست سپاری چهالیه چهار عدد استخوان سر آدمی یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاو روغن گاو خالص بیامیزند و نیله تهوته یکماشه کت سفید نیم دام سوده داخل کنند و بر آکونته بمالند اگر از هیچ دوا به نشود ازین برود ایضا برای آکونته کچله سوخته هفت نیم درم پهتکری سه نیم درم با روغن گاو مرهم سازند ایضا که آکونته صعب را نافع ست سپاری سوخته زرد چوب سوخته بالچهی سوخته هر یک یکدام رال خنا کته پاپره سهاگه بریان ایلوه پهتکری بریان هر یک نیم دام ال سوخته سه دام فلفل گرد سوخته پنج دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ ڈهاک و گرم کرده از طرف پشت بر آکونته بندند صبح و بعد هشت پاس بکشایند و باز برگ ڈهاک ببندند و لیکن سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجربست ذرور تالیف والد علویخان که بعفونت جمیع

خبیثه پر رطوبت و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست
کندوری سوخته نگل قیموایا گل شاموس حضض هندی توتیای هندی بریان قنبیل گل مغره همه اجزا را کوفته بیخته ادام بر موضع رایشان بیکدبرگ حنا و چغده دران
چوشانیده باشند نرشسته پس فرو ریاشند روغن عجیب از که قروح خبیثه و ناصور کند و سعفه وقوبا را عجیب الاثر ست روغن سرشف یکنیم پاو برگ نوتسم نیم
سشخم کونچ بلاور هر یک یک دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کونچ پس بلادر را بدستور سوخته دور کنند بعده تماک سانبهر یکتوله سوده
توتیای سبز دو توله سوده انداخته کفگیر از وستغ چوب نیم خوب حل کرده نگاه دارند و در قرحه بچکانند ضماد برای اگونته مجرب سپیده ارزیز کته سندور مرداسنگ
پهٹکری لوده سفید مساوی بار یک بسایند بعده باسرکه یا آب لیمو تا یک گهڑی کهرل کنند تا یکذات شود بعده قدری روغن زیت و عسل ببرشند و طلا
کرده باشند داگر درین دوا خاکستر سر مرده نیز آمیز نمیته عمل کنند و اگر قدری بابچی سوخته و سهاگه و سنگ جراحت بیامیزند مناسب ست ایضا برای اگونته
مجرب ست صابون و چونه بهم بسایند و طلا نمایند ضماد اگونته پهٹکری بریان نیله تهوته مرداسنگ هر یک پنج ماشه کمیله بابچی تخم پنوار سیماب گیرو هر یک
دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هر یک پنج عدد بار یک ساییده بر روغن زرد نیم پاو کهرل کرده بعمل آرند **قرص مطلی** قرحه صلب سوداوی را که درسن
یکهزار و نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحه عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوته بریان مغز بیل و اقته هر سه برابر کوفته بیخته قرصها
بسازند مثلث و بآب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و ایضا برای قرحها و رنگ زیبی که دران سوراخها بسیار باشد طلای برگ فلفل سرخ بآب ساییده و کذا برگ شنا
دشتی با قدری نمک ساییده و کذا برگ رواسن باندک نمک ساییده و کذا برگ اندرائن ساییده و کذا وسمه سبز ساییده نافع ست مرهم برای قروح خبیثه
از غنمی منی انزروت و روسختج و مازو و زنگار وزراوند با قدری عسل بیامیزند تا درات شناخت آید و اینجا پاک کردن قرحه بران لزوم نمایند و در هر سه روز یکبار بکشایند
مرهم اسود نسخه حکیم علوی خان نافع قروح مزمنه خبیثه و دیگر رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیده ارزیز مغسول توتیای هندی هر واحد یکیک مثقال
روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود و غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم
نهند و در نسخه دیگر اسرنج عوض شنگرف ست **مرهم سیاه** بجهت اگونته مرچ سیاه پپیل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میده گندم دو دام پیاز دو دام
مسکه روغن سرشف هر یک ده دام ادویه بار یک ساخته مسکه آمیخته در روغن مزیج کرده طلا نمایند **ایضا** برای اگونته کوڑی سوخته کته پاپڑیا سوخته نیله تهوته سوخته زرد چوب سهاگه کته نشوه
اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند مرهم مجرب برای قروح خبیثه که در پا باشند و آنرا اگونته نیز نامند آزموده شده پهٹکری نیله تهوته مرداسنگ
سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا خبا بابچی تخم پنوار سیماب گیرو هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو دو دام پاس
کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند مرهم برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کته سفید هر یک سه ماشه
کچله سوخته سه عدد بار یک ساییده موم صاف روغن زرد هر واحد یکتوله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند مرهم برای قرحها و رنگ زیبی اشخار سیاه زرد
هر یک سه ماشه توتیای سبز یکنیم ماشه هر سه را بار یک ساییده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند
وچند روز همچنان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب ست

ناصور

قرحه کهنه باشد که اندمال نپذیرد و همیشه از ان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ وجه جانی قرحه نماید را که گوشت گرد اگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد و ناصور نامند و آن
مثل انبوبه نافذ در غور باشد و بعضی گفته اند که قرحه تنگ و عمیق ناصور ست و ناصور سه آنست که محسوس نشود و بمقدار دوری از حس قرارت او باشد و آن ناصور بعضی راست و بعضی
کج بود و هر ناصور که نهایت او بعصب رسد در د شدید کند و خصوصا چون قعر او را بمیل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچه در
ناصوری که باستخوان رسد سیاه باشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصور برباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن در استخوانی در باط
زیاده نبود و ناصوری که نهایت او باستخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصوری که بوریدی رسد خون بسیار

وغلیظ سائل شود و آنچه بشریان رسد خون رقیق اشقر برآید و آنچه در گوشت بود از آن رطوبت لزج غلیظ سرخ کدر سائل باشد و بسیار باشد که یک ناصور را دهنها
متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آنست که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد
در رنگ متفق باشد باید دانست که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از دهنی زرد و از دیگر سفید برآید توان دانست که هر واحد ناصور جدا است و رنگ
ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضے گویند که ناصور منجمله قروح عسر الاندمال است و آن از قروح متقادمه است که از روز انقضای چهل روز بران بگذرد
و آنرا غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و دران گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود و گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک
شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بسته گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آنرا فاسد سازد علاج پنبه که بشراب تنها
و بشیاف غرب آلوده دران نهند و یا بگلاب که خاکستر چوب انگور دران آمیخته باشند بشویند و یا بآب دریا یا بشور یا بآب صابون که دران اندک زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند
بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبه که بشراب تر کرده و بذرور احمر که از انزروت و صبر و مرمکی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند
آلوده در قعر نهند تا آنکه به شود و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذاشتن آنرا مندمل کند و اگر سفید نشود بشگافند و گوشت فاسد را دور کنند و با آهن یا با دویه
اکال داغ کنند و یا مراهم بر آن نهند و کرادویه مفرده و مرکبه که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ابرسا بالعسل و کذا شب و شنگ مساوی و کذا
زرنیخ زرد و روغن گل و کذا چرک نقره و درد و زرنیخ علیق و برابر طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا
آب بارتنگ تازه تنها یا با سماق برابر و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب ضیبان یک شبانروز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کهنه بیخته و زراوند
آن بآب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین کبوتر خشک ببیت سرشته و کذا اسپیداج شان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا اقاقیا و کذا قلقطار
و کذا دارچینی و قرد مانا مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی یا قلعی در گرما بآفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنه یا پوستین سوخته و کذا
بول انسان بدستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال ابل که از عرب می آورند و کذا خار پشت تمام سوخته و کذا خیارزه بنمک خائیده و کذا اشنان و کذا خون غراب
خشک کرده و کذا مقل ازرق و زهره گاو فتیله آلوده و فتیله صمغ زیتون با ضماد او و فتیله سندروس و بخور آن و فتیله زنگار مخلوط با شق محلول در سرکه و کذا
زاج و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ مشنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم کنند تا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب نبطی بعسل و کذا زرد
بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکه عنصل با طعام و ذراریح آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است دیگر برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کرده صابون
لاهوری ورق ورق کرده انداز ند تا حل شود بر ناصور بگذارد دیگر چپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو
و خاکستر چرم کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر تخم کوچ مقشر کرده دو دام باریک سائیده قرص بسته در موم یا در روغن کنجد بسوزانند
بعده روغن صاف کرده در ناصور چکانند دیگر حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم و روی و سینه و جز آن را نافع است دیگر
در ناصور مقعد نیز نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و آب برگ نیب تر کرده بر رکابی چینی کرده گذارند تا خشک شود بار ثانی
آب مذکور تر کرده بدستور خشک کنند همچنین سه نوبت بعمل آورده باریک سائیده در ناصور پر کنند بغایت عجیب نافع است و تا ده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود
و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بتوتیای هندی یا مرهم زنگار و دیگر تیز اشیا فراخ کنند بعد از آن دوای مذکور استعمال نمایند دیگر
صبر زرد چوب خشک کرده در آب مها و غلیظ بسایند بآهستگی تا حل شود فتیله پنبه بآن آغشته در ناصور نهند دیگر استخوان گربه با شیر عورت سائیده
در ناصور نهند به شود دیگر سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور بمالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور
دور رو فرو تر باشد فتیله بروغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور با جزات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد دیگر که ناصور را مجرب است پوست
مار بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت بر آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بران پاره یکطرف انداز ند و بر ناصور گذارند چنانچه آن خاکستر
در سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پهایه بردارند دیگر جهت ناصور دیرینه بگیرند سگ بچه چشم ناکشوده و آنرا در پاچه کشتی خاکستر کنند و صلایه کرده زخم

وناصور افشانند دیگر کهو نیچی سرخ ساییده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند دیگر که ناصور کهنه را دور کند و زخم را بالتیام آرد انیسون و الدر توم برگ ملتاس ساییده
قدری سما که خام دران آمیخته هر دو وقت ضماد سازند دیگر بیخ پیوٹن در آب ساییده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز دیگر کنبل کهنه
سوخته توتیای سبز ساییده ذرور سازند و یا ہزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند دیگر تخم تمر هندی در آب تر کرده مقشر ساخته بآب بسایند و بر فتیله
آغشته در ناسور رسانند و بعضی خرمهره زرد سوخته ساییده نیز بآن آمیزند دیگر نافع ناسور و بهنگ رود شیر گاو بسایند تر کرده بر زخم چسپانند و مدتی برین عمل نمایند
و یاسمند رسوکهه سوخته در ناسور پر کنند و طلای کونپل پیپل انجیر آب سوده نیز نافع دیگر کونپل کریل یکپاشه مرداسنگ یک سرخ شیر درخت بڑ یک قطره بر سنگ سوده
طلا نمایند باز یک قطره شیر بڑ بالای دوا اندازند دیگر ثمر کٹائی خرد کوفته بیخته بآب تر کرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ چرچٹه فتیله تر کرده در سوراخ ناسور
واندک آب مذکور بر ناصور چکانند دیگر برای ناسور گوگل هیفیسیه در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب جس بآب سوده در فتیله یا صوف آلوده
در زخم ناسور گذارند مجربست دیگر مجرب خرمهره زرد سوخته یکعدد در نهالی بیول انداخته چند قطره روغن بید انجیر بران اندازند و از دسته چوب ببیب که فلوس بر سر
چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ وا خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بزخم رسانند و چندی باستعمال آرند دیگر برای اندمال ناسور برگ نیل
ساییده بر زخم گذارند مجربست و خصوصا برای غرب روغن ناصور که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای حنازیر مرهم خیلی مفید خاکستر سم ماده گاو و خاکستر
چرم کہ زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی و یکعدد چیپکلی بر سر راه در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجربست و اگر لته حیض در سایه
خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی تر و سریع العمل گردد نوع دیگر جهت ناصور حربا یکعدد در دو توله روغن کنجد بسوزند بعده صاف کرده یکمثقال
شنگرف صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود روغن که در التیام ناسور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلایه
نمایند که سرمه سا گردد بعده روغن گاو شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و چهار ابکنار دشتی بسته در سایه خشک سازند
و در شیشه آتشی بطریق باوجبنر روغن بر آرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناسور کهنه و جدید و نواصیر را به سازد نهایت مجربست صدها مریض
باستعمال این صحت یافته اند ایضا نافع زخم ناسور بیخ لبسکپره برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کناربرگ ارند رال هر یک دو دام روغن
کنجد آثار باید که لبسکپره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها آنکه بگرده اندازند و بسوزند و پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده بکار برند مرهم ناصور
مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیله توتیه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بید انجیر که نباشد سه بیز چهار وزن احتیاط انداخته بر آتش نرم جوشانند تا روغن
سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گهڑی دارند تا گرمی آتش بآن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند مرهم کافوری که برای
زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو در روغن
سرشف چهار جزو بر آتش گداخته کافور یکجزو سفیداب قلعی چهار جزو باریک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد در شدن گرمی مرهم سفیده تخم مرغ چهار جزو
انداخته خوب برهم زنند و استعمال کنند مرهم جهت ناصور و قروح هر منه مجرب و در پای شاهجهان بادشاه قرحه خلبیه از پنج سال بود از این مرهم در چند روز به شد
مصطگی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یکنیم مثقال همه را باریک ساخته بروغن گل و موم سفید و سفیده بیضه مرهم ساخته
استعمال نمایند مرهم اعلی برای ناصور کهنه و زخم آتشک و سرطان و بد و رسولی و دیگر زخمها و دملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف
رال مرداسنگ پیاز برگ نیم سبز صدف سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم در ان گداخته انداخته بعده همه ادویه ساییده
انداخته خوب حل کنند مرهم لسان الکلب جهت ناصور مجرب حکیم ذکاء الله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یکعدد کته قوفل سوخته هر واحد دو درم
خرمهره زرد سوخته چهار درم ساییده بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر درین اثنا حیض سوخته اضافه کنند قوی تر میشود و گاهی با اضافه نمودن چرم
فیل سوخته امر نموده و بسیار نافع دیده مرهم ناصور که بکرر تجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یک درم توتیای سبز چهار درم کافور نیم درم موم سفید
هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یکعدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم دران بگدازند پس ادویه دیگر ساییده بیامیزند

وزردی بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضاً** مجرب برای ناصور و زخم دمل سندروس کندر بیروزه برگ نیل هر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول
شلجم و پیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیل بسوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگاه دارند
اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه منکشفه باید کرد پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آب
خاکستر بعده بدوای منبت لحم بعد ازان بدوای ملصق جلد بلحم و مدمل و این اشیا نیست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را صلب نکنند پس گوشت ملتصق
نشود و این دوا مرکب از سپیده خرزهره بریان و مرداسنگ و قلقطار و زیت کنند چون بپزند جلد را صلب نکند و نه رطوبت افزاید و ایضاً از ادویه که مثل اینست
عسل مطبوخ ست چون تنها و یا دوای مجففه مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند شیخ
میفرماید که علاج ناصورها و جلدهائیکه ملتصق نشود اینست که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شده و اما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب رطوبات
فاسده ازان موضع بایشگاف واجب بود آن نیز قبل ازان گفته شد و اما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه نواصیر یا تازه سهل ست و یا کهنه
که تجویف خود در گوشت سخت غوص کرده باشد و این عسر العلاج ست پس تدبیر یکی ازان درین چاره نیست آن گرفتن جمله تجویف او بقطع مستاصل از
گرداگرد ست یا بخراش یا غیر آن یا بداغ از آتش باید و اوایل صعب شاق ست و خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مایل تر با
باشد که آن بادوی باقی ماند و ازان مدارا کنند بسوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن تر باشد بتجفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تجفیف باقی گوشت تر
او و اندمال و بقای ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه اندمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجبست که تنقیه ناصور کنند از گوشت خبیث که اندرانست بعد
دران ادویه مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کنند تا وقتیکه خلا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بران یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعده واقع
نشود و اما علاج قلع و استیصال او اینست باید دانست که خون خبیث عفن قدیم باشد آنرا دوائی نیست مگر قطع تجویف یا داغ او یا آتش چنانچه مذکور شد مع
شگاف ناصور کج ملتوی یا زمنافذ او تا منبت داغ و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ یا دویه حاده مثل نوشادر و زرنیخ
زرد و زنگار و سیماب برابر بخلاف این همه سیماب را قتل کنند و همچنان برادهٔ آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در رگ که بران دیگیها صیقل و
کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نمک صعود کند چون آنرا در ناصور نهند
التهاب آرد و بسوزد گوشت جدا شود پس آنرا موچینه بگیرند و بیرون کنند و ادامت بر کردن عضو بروغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد بعد ازال
معالجه او بعلاج قروح کنند و اما در ناصور تازه سهل واجبست که اولاً با دویه قویه آنرا بشویند چون قطران در آب خاکستر یا در آب دریای شور و آب صابون که
زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب مصعد از زرنیخ و نوشادر هر دو خشک در قرع انبیق یا مبول و تر بغیر سیلان و آبیکه دران اشخار و کلس پخته باشند تو اینکه
جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دوای تخم سپیدانجیر نهند و مرهم زرنیخ مذکور در غرب عجیب النفع ست و دوای قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و قلقدیس
و مس سوخته و زنگار و مانند آن و از قنطوریون چون ناصور را پر کنند پیه سازد و همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند پیه کند و همچنین زاج سوری و کذا
عصارهٔ قثاء الحمار یا علک البطم یا عصارهٔ بیخ محروث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ بسرکه و یا بگیرند بول طفل و در هاون از زرنیخ هموار ه
بسایند تا آنکه غلیظ گردد و خشک شود و پس استعمال کنند و دوائیکه اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ حرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یکجزو
زراریح نیم جزو ازین ذرور یا مرهم سازند و یا بسرکه آمیزند که دران زراریح پخته باشند و گاهی زراریح از نسخه حذف کرده میشود و گاهی با آن عسل می آمیزند و ایضاً
بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه اگر مکلس باشد قوی تر بود و باهم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه
گوشت نیکو ظاهر شود ادویه منبت لحم استعمال کنند و اگر زیر او استخوان فاسد باشد واجبست که اصلاح و معالجه علاج او کنند و چون بینند که رطوبات صدیدیه
کم شده و یا سریم عود کرد علاج نفع کند گیلانی از ابدلیس نقل کرده که اگر ناصور با استخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان ازان بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور تا استخوان نرسد علاج آن با دویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه فلاذ را دور کند

سپیج سقند ولیون ست اگر جزو گرداورا نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه غلظ او را ببرد و ایضاً خربق سیاه چون در ناصور بقدر دو یا سه روز بدارند غلظ او قطع کند
و همچنین اگر دردی زیت بپزند و در ناصور ریزند یا سوری سوخته تنها چون با اندک شراب ممزوج ریزند یا سوری ببرد و آنکه قرقو معا گویند با آب عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج
و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته از ان فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بران از خارج مرهم زنگار در آن نهند
و تبدیل آن کنند تا حرارت و ورم از ان برود و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد و هر آنگاه ناصور گوشت را نیز اصلاح نماید و هر قرحه که اکال را پاک کند و گوشت
فاسد را بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را ساییده بسرکه سرشته استعمال کنند دیگر زرد مرهم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال
کنند مرهم عجیب ملحم هر قرحه که اطبا از التحام او عاجز آیند از فیلغریوس بگیرند آب زیبت ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم دیاقوزا
دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک بسایند و اشق بسرکه یا بشیر حل کنند و همه را بیامیزند این ناصور را التحام نماید و عجیب ست و دوای دیگر
بگیرند قلقدیس دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یک درم بصمغ دیگر یا با اشق آمیخته استعمال کنند تا آنکه غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل و چند
آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود و ناصور پاک گردد در آن وقت فتیله منبت لحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته
مساوی و بآب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند و دیگر بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و بآب یا زهره بسرشند و ایضاً زرد غوره گوشت برویاند
چون ناصور بدان بشویند رازی گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و در ان گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بارزد زنگار هر واحد یک درم
باریک بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب ست و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را و آنکه در زوال او امید نبود باین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آن را بصحت ساختم
و چیزی درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بران اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته اند تکثیر نکنند انطاکی گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه
ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب ست و پر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بارتنگ و قنطوریون دقیق

قروح معروف بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترق ست که طبیعت آن را از دهن و عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنابر حدت و ایذای او عروق را و اعراض او اینست که اولاً بثور بزرگ پیدا شود
بعده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشکریشه سیاه و خاکستری شکل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و کسانیکه ادمان لحوم و حلویات و شراب
کنند عارض شود علاج فصد سرو کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت
اجاص یا شربت تمر هندی بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از ان تنقیه بدن کنند بعد طبوخ نضیج در قاروره مطبوخ افتیمون و غاریقون یا باین مطبوخ سنا مکی پنج درم
هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در ان خیار شنبر
و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ بران انداخته صبح بنوشند و در آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و گوشت چوزه
مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز بارد الجبن سه اوقیه بشکر یا ترنجبین یا بشربت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیه تامه بران زلو بچسپانند
تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آنرا امتصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زرد چوبه بسرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این در بثور شلیم مسطور شد

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مسطح مولم بود و لطخی البرص ست سببش بخارات دموی غلیظ محترق ست که زیر
حجاب مجلل بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد علاج هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
یا آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه و یا شربت تمر هندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده بشیره تخم خیارین یا بشیره تخم خرفه بنوشند و بعد ماء الشعیر
یا بماش مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سرو کنند و خون بقدر احتیاج برارند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته بروغن گل بیخته
آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود مرهم کافوری علاج کنند و طبری گوید که گاهی بران مرهم ابیض معمول بسفیداب و سفیدی بیضه نهند

صفت او اینست که بگیرند موم روغن بروغن گل واز آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران اندازند حرکت دهند تا منجمد گردد بعده در ناودان
انداخته سفیدی بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سر مثقوب شود برسر وجای مثقوب طلا کنند تا آنکه مثقوب نرم گردد و رقیق آن نضج یابد وریم او بآهستگی خارج
شود و اگر نضج نیابد وجلد او سخت شود بشگافند تا بدان داخل او بگشاید و اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بجوف تشنج و اگر از خوف این بیم است که
در حجاب و ضلوع بر تجویف خارج شده واهل شام علاج این قروح مثقوب قفا بداغ واستیصال میکنند واز علامات مختصه او اینست که چون بگشاید مدام ترشح کند وهم را
قبول نکند مگر بجهد ولهذا امر میکنند بتجدید مرهم بآن هر روز بدفعات بسیار و چنین جراحت خراج که در عصب بشنا باشد دائم ترشح کند واز اعراض این قروح است که چون مندمل شود ختم نماند و اگر

لحم زائد بر جراحات و قروح

واین بسبب افراط در انبات لحم باشد واین انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه وتدابیر و یا از وقوع مع اعانت فعل ادویه منبته وتدابیر واین افراط
لا محاله فی نفسه مضرست پس احتیاج افتد در علاج این بادویه جالیه مجففه اگر لحم زائد در مسالک تکون بود و نبات قریب العهد تکون باشد واما اگر بعید تکون او
بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد برید پیدا دویه فراوره کفایت نکند بلکه میباید که قوت آن قویتر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و لذع
کند و آنرا دور گرداند و هرد و اگر کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجبست که در بنجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل
طبیعی است و خوردن گوشتیکه طبیعت آنرا پیدا کرده معونت دوا ندهد فلهذا واجبست که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظتر و ثابت تر بود آن درین باب نافعتر
باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قویتر بود بلکه از این جهت که اشتعال او از هوا و از اخلاط مزاج کم باشد و ثبات او بجا الصق بود واین ادویه مثل قشور مس و قند
سوخته و هرد و نوع زراوند خارا بیشتر گوشت آنها سوخته لیکن چاره نیست تنقیه اندک کنند و بعض لحم بیشتر شاید از آنچه سزاوارست و قویترین چیز ها آنکه مذکور شد زنجار
مسمی اسیوس ست و قویتر ازین زاج سوری و مغری الذهب و قلقطار و زاج است وسوختن اینها اقوت ولذع هرد و کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زنجار
مس قویست و مثل زنگار نیست واز چیزهائیکه گوشت زائد را خوب بخورد اشخار و زنگارست و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل واز آن کند اگر بران پاره تحلیل
در آب دریای شور یا آبیکه در ان نمک یا نمک حل کرده باشند بنهند دیگر بگیرند اشخار و آب آب انار رسیده و در هفت چند آن آب حل کرده با آفتاب تا بگیفته بدارند در
هر روز و هر وقت بچوب بهم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و از آن اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص منطلوقس و مرهم اخضر عجیب است و دوای هر
از قشور مس و دقاق کندر و جمیع ادویه معموله برای اربیان در امراض عینی صفت دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار
و چرک نقره مساوی طلا که گوشت افزون را بخورد و بلا سوزش زرنیخ سرخ و زرنیخ سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند اینها
که بجهت خوردن گوشت زائد بکرات بتجربه رسیده در تذکره آمده مغز حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع بپاشند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد واین هر دو بفسخ و رض الم و ایذا رسانند و اتصال استخوان یا غشیه و اعصاب و رگهای
بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدیدتر بود ولهذا اطفال وکذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان فربهان را
عارض گردد با وجود نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و سبکی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را ازان ضرر معتدبه عارض
نشود و گاهی ازان احتباس از بول عارض شود و بسبب التوای معا و خروج بعض او از موضع او و بسبب آفت عارض بعضله حابس بول اینها مثل فسخ والم یا فرط استرخای آن یا مخرج بول
و گاهی ازان خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس بول یا عصب او یا استرخای آن بود و اما خروج براز بسبب استرخای عضله مقعد یا امعا
یا سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی ازان نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب ترجح دخول ریح در شکم ست آنچه هنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود
و گاهی ازان سقوط قوت عارض گردد و این امور تا لازم شود و علامت این انقطاع کلام ست و منگرون کردن و فرو هول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره زیرا که این همه
آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم بالبنت طبع عارض شود و این قاتل ست مگر آنکه با خون طعام قی کند یا نا بر بدن او درم کند لیکن اگر آن

ورم بباطن رجوع کند بسرعت هلاک نماید واگر بیاد چون این بیم تی کنند فی الفور بمیرد وکسیکه بر صباح او بسفیدند وازان خون بسیار سائل شود واین مهلک بود و همچنین اگر
آن از ضربه بران موضع عارض شود وشخصیکه بر سر خود ساقط گردد اکثر آنرا سکته عارض شود وافضل تدبیر او درین هنگام حقنه است و موضع سقطه را ببندند
که بسوی آن خون بسیار دفع شود واین را سرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد ازان عضو بسبب شدت استحصاف
وبودن عضو عصبی باشد علاج اگر با سقطه یا ضربه چیزی از جراحت ونزف الدم وغیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند وحجامت نمایند واز
ادویه رادعه مثل مغاث وگل ارمنی واقاقیا وبرگ سرو وصبر وماش مقشر کوفته بیخته بآب مورد ضماد کنند واگر بسبب درد ورم گرم وتپ پیدا شود بعد از فصد
نیم ماشه مومیائی با آب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوه الصبغ وگل مختوم ولک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب وقنداب و عرق
گاوزبان نافع بود واگر مزاج گرم باشد مومیائی یکسرخ بدهند واگر ازان تپ آید موقوف کرده گلقند در عرق عنب الثعلب بالیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده
بدهند ودوا انگاه هم باید داد وگل سرخ عدس مقشر گل ارمنی ماميثا صندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند وآش برنج ونخود وعدس مزوری بیضه نیمبرشت
غذا سازند واز گوشت وشراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوزه مرغ بماش مناسب بود واگر سقطه یا ضربه بسر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند مسهل
آن با سماق الفواکه یا بجفته لیف سرکه وگلاب وروغن گل بسر بمالند وبرگ مورد وگلنار و پوست انار در سرکه وگلاب بجوشانند و باندکی مشک و عود طلا کنند واگر بسبب ضربه نفث الدم
حادث شود علاج نفث الدم کنند واگر بر عضله واقع شود وآنرا فسخ عارض گردد در ابتدا ادویه رادعه مذکوره ضماد کنند بعده بدانچه محلل خون مرده منعقد در خلل لیف باشد مثل اکلیل الملک
محلل معمول از بابونه واکلیل وبزرکتان وزوفای خشک وشبت وبرگ خطمی و پودینه ومرزنجوش وضماد مرتب از آرد جو وزوفای رطب ومثل ادویه کوهی بالست کنند واگر بر عصب
واقع شود وآنرا رض عارض گردد باید ادویه مسکن درد مرخی ومحلل مثل خطمی بنفشه واکلیل الملک ومانند آن ضماد کنند واز بنفشه وخطمی وبابونه واکلیل وشبت نطول نمایند وروغنهای گرم مثل روغن
زنبق واقحوان ونار دین بمالند واگر بر مفصل واقع شود وازان ورم وپیچش عارض گردد روغن گل بمالند وبران برگ مورد سوده بپاشند و ببندند وشش کنند ودر آرد وبه پخته مشتمل
بود بعمل آرند یا بران حلتیت دنبه خر با هم کوفته نهاده ببندند واگر ازان التوای عصب وصلابت حادث شود واخلیون یا مقل بآب گداخته وبیخ خطمی ضماد کنند
واگر درد بعد از ضربه وسقطه مزمن شود قدری چونه قلعی با عسل وروغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حل کرده بران موضع ضماد کنند ودر آفتاب خشک سازند که
تکرار عمل ازاله درد میکند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد ذکر ادویه مفرده نافع ضربه وسقطه لاک خام درخت پیپل با هموزن شکر سفید آمیخته خورد
سفید وصاحب تکمله نوشته که لاک مذکور سه درم شب تر کرده صبح صاف نموده نوشیدن مزیل درد وآماس ضربه است دیگر برای ضربه کهنه گل سفید که اطفال
مدان کتابت میکنند وآنرا کهری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که تهنشین شود آب صاف را بیاشامند دیگر برای کوفت اعضا بادنجان خام
با شکر سرخ آمیخته بخورند و بیخ آن قدری سائیده نوشیدن همین عمل کند و بقول اهل بنگاله بادنجان درست در زیر آتش نهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند
ومقدار دو سه توله آب آنرا گرفته یک توله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیمگرم و تا دو سه روز بعمل آرند که جهت ضربه وسقطه که بر سینه وپشت وسائر اعضا رسد
حکم تریاق دارد دیگر شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد دیگر گویند که قصب طباشیر مصمت گرفته سوده
بقدر دو ماشه با شکر در صورت حرارت وبا عسل در برودت خوردن انفع از مومیائیست وقفر الیهود از نیم ماشه تا یکماشه خوردن کار مومیائی میکند دیگر شاخ گوزن
بآب سوده قدری بنوشانند واگر ضربه کهنه باشد تخم بسیار یکدام نیمکوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب بی نمک
تا سه روز بعمل آرند دیگر نافع ضربه وسقطه برگ پیپل بیست ویکعدد سائیده با همچند قند سیاه آمیخته حبها سازند وهفت خوراک نمایند دیگر که نفع عظیم دهد
ودرد بالکل زائل گرداند سمک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخورانند دیگر مجرب حکیم علی حنای سوده را با روغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثل
مرهم شود و بر ضربه وسقطه گرم گرم ببندند که الم بر طرف میشود دیگر از بیاض استاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی الفور گرفته باشند نیمکوفته زرد چوبه
آمیخته بر تابه آهنی از یکطرف نیم بریان کرده از طرف خام بالای ضربه ببندند وروز دوم وسوم از آرد موتگ حلوا پخته نیمگرم ببندند و گویند که لحم بقر یا گوشت
را قیمه کرده در پارچه باریک دو پوتلی نیم نیم پاو بسته بر تابه گرم گذارند و تکمید سازند که در تسکین درد مجرب است دیگر نمک سانبهر یا آثار نیمکوفته در خرقه

متخلخل بندند و روغن زرد یک چٹانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خریطه سماک را دران گرم کرده تکمید سازند نهایت نافعست و در دفع اوجاع
ریحی و تحلیل اورام بارده نیز سریع النفع ست و اگر ماش مثل مهیا پخته بدان تکمید کنند نیز مفید است دیگر که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کیلی تل
باریک سوده در آب بپزند تا بقوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو بپیچند **ذکر ادویه مرکبه** که مفید سقطه و ضربه است بخور که برای ضربه و موچ تازه و کهنه
بی نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه و دوام در آوند گلی با یک آثار آب دهن از سرپوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب
بماند اول بخور گیرند بعد از ان آب شسته ثقل دوا ساییده نیم گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود حب که آنرا چورگولی گویند و در دفع درد ضربه و سقطه مستعمل
سارقانست بہکر مول بیج خراسانی زرد چوب ہالون لوٹه سجی میده لکڑی هر یک یکدرم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی بر روغن کنجد
طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرفه لوده عوض بیج و سجی و میده لکڑی ست و وزن همه مساوی ست و قند سیاه که کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن تکمید
بدان موضع بیا چاک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در آلام و اوجاع این را آزموده ام و دران تریاق یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پٹھانی مال کنگنی کیر و سلیخه
صابون هر واحد یکدرم صبر یکنیم درم در نسخه اول افزوده وقت حاجت ساییده نیم گرم ضماد سازند نافعتر باشد **نوع دیگر** که بجهت ضربه و سقطه آب حیات
ہالون ہلدی دارہلد بہکر مول ملیٹھی لوده پٹھانی هر یک یکدام سونٹ نیم دام کوفته بیخته بآب جهانیده بقدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند
و یک حب وقت شام همین دستور بخورند و وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و بهمان حب را بآن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود حب که برای ضربه
دوا سهم بسیار مفید است گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از
یک تولہ تا یکنیم تولہ در خوردن دو سه روز درد و کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی هندی نامند و صاحب تکمله نوشته که قدری زنجبیل و ہلدی در آن
زیاده کنند که حکم مومیائی دارد **ایضاً** که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سجنه را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونٹھ و ہلدی افزوده با
قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند **دوائیکه** برای ضربه معمول ست آک معمول مصطگی فوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته با زردی بیضه مرغ نیم برشت
آمیخته بخورند **ایضاً** مومیائی کانی یکماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال
درد ضربه بتمامه خواهد شد و بجای ضرب زرد چوب بروغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربه کهنه تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز
نمایند و زرد چوب مغاث بغدادی آرد مونگ بشیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زرد چوب کرده میشود **ایضاً** برای ضربه و خون
پھٹکری یکماشه سوده بروغن زرد چهار تولہ بریان نمایند چون پھٹکری در ته روغن بنشیند روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از همان حلوا
یک حب بسته پھٹکری مذکور دران نهاده بخورند تا سه روز بهتر از مومیائی نوشته اند **دوائیکه** از مجربات حکیم علی ست ریوند چینی خطمی زرد چوب گل
غبار سوده بر عضویکه کوفت یافته باشد بر بندند بسیار نافع ست و اگر بر جراحات رطبه بر بندند بزودی خشک کند **ایضاً** که برای تسکین درد ضربه مجرب
قند سیاه و سفیدی بیضه با قدری آب یک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیر و فلفل سیاه بآب ساییده ضماد سازند در ضربه و موچ راهم فرو نشاند **ایضاً** که درد سینه
و پہلو و دیگر جاها که بسبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم ست کچله را با آب بر سنگ بسایند و بر کناره کٹوره جمع نموده باشند و برابر آن ایلوه ساییده آمیخته بر آتش نیم گرم
چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیم گرم طلا کنند **ایضاً** برای درد استخوان و غیره تخم موسلی سیاه میده لکڑی همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیم گرم
لیپ کنند و اگر ہلدی و صابون برابر با آب پخته لیپ کنند و یا سجی نیز افزایند در ضربه را نافع بود **ایضاً** که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بهیئت اصلی باز آرد
مغز تخم بید انجیر و کنجد سیاه هر واحد ساییده بس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سجنه عوض تخم بید انجیر ست و نوشته که هر دو برابر ساییده طلا کرده
در آفتاب نشینند **ایضاً** زرد چوب و آب ک در سرکه سوده نیم گرم ضماد کنند **روغن چوب دار** که اطبای هند پیلا تیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج و اندمال جراحات
بی نظیر ست بگیرند زرد چوبه چوب دار و اصل السوس دار ہلد و دوده سقف کسیکه نخود بریان میکنند هر یک سه تولہ و باهم آمیخته با آب خوب کهرل کنند تا مضمحل شود بعد از ان در دیگ با سه نیم
رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثقل آنرا بکف گیر گرفته بیرون آرند و دیگ بیشتر بر آتش باشد و آن ثقل بر آورده در پارچه بسته در همان دیگ بیفشارند چون همه آب

در ثقل بماند و ور کنند پس روغن کنجد هشتاد تولہ داخل کرده با آتش ملایم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن نسوزد
و اگر اندکی آب بماند و بجای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یکسال ماند و برای درد مفاصل
و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال بهوجیه و پنج مثقال بیروزه بر اجزای خمسه مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان
و هلدی هر دو سوده شکر تری برابر هر دو آمیخته چند روز ناهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل بسبب ضربه و سقطه بهم رسد و فقرات نماید آرد جو
پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته
بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد بکار آید سیده چوب گل ارمنی زرد چوب دیودار گل خطمی آرد مونگ گرشنا
ریوند خطائی هر یک دو تولہ کوفته بیخته با آب و روغن گل یا کنجد بپزند هر گاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند ضماد که برای ضربه مکرر معمول آمده
زرد چوب هفت ماشه سیده لکڑی شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیم گرم ضماد نمایند و گاهی صبر و مالوان و مصطکی نیز اضافه
نموده میشود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه سیده لکڑی آمله منقی زرد چوب هر یک یکتوله سیل کھڑی مصطکی هر یک شش ماشه افیون سه ماشه دوا کوفته
بیخته با آب ادرک سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه باستخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچه کتان یا پس بهین کرده بر عضو مکسور
بپیچند و بر اطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم ببندند و بهفته یکبار واکنند و تجدید نمایند و در سایر اوقات روغن کنجد بر عضو میچکانیده باشند و اگر
درد شدید باشد قدری دوده سقف مطبخ یا خانه که بهتر بود نیز اضافه نمایند **ایضاً** که بسیار نفع دارد سیده لکڑی مالوان زرد چوب سجی قند سیاه کنند اونٹر
درمی نرم با آب سوده گرم کرده ضماد نمایند گاهی درین نسخه فی که بهندی چور مونیا نامند قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل کرده میشود و در نسخه دیگر
کنجد سیاه عوض قند سیاه است و نخجیل زیاده **ضماد** که جهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل الملک
گل سرخ عنب الثعلب مامیران چینی موسیائی کانی حلبه تخم کتان تخم قاوندی هر یک دو تولہ پرسیاوشان کاهی چهار تولہ پنج ماشه زرد چوب سیده چوب آرد نخود
آرد باقلا هر یک نیم پاو زرده تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آمله هلدی زرد چوب سیده لکڑی کنجد سیاه هر یک دو تولہ **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک
نیم پاو سیده لکڑی چهار تولہ زرد چوب دو تولہ سوده یکدرم موسیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار تولہ زرده تخم مرغ ده عدد ضماد جهت
ضربه و سقطه صبر مصطکی کندر مرکی هر یک یکدام صابون ولایتی نیم پاو صابون را از شراب دو آتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد نمایند
ایضاً سیده آمله زرد چوب تخم پنواڑ مالوان ایلوه صابون خشت کنند برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته نیم گرم نموده ضماد نمایند طلا مغاث گل ارمنی
هر یک ده درم صبر مرکی هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب سرشته ضماد کنند و در نسخه دیگر بپاش مقشر عوض مغاث است و اقاقیا سه درم بجای مرکی و وزن
صبر نیز سه درم و با آب سوده ضماد کردن **کماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه بهم رسد و مثل گره بسته باشد سفر ناچیل کنند یکبند و چهارم حصه آن زرد چوب
باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم ... دو پوٹلی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گھڑی سینک دهند بعده پوٹلی را وا کرده نیم گرم بالای آماس بربندند
دو سه روز بکنند در عمل دو سه روز صحت کلی میشود و در اقم دیدن کماد تخم تاتوره سائیده برابر ناچیل آمیخته در رفع درد بی نظیر یافته و گاهی درین کنجد سیاه یکتوله
افیون یکماشه عوض تخم تاتوره آمیخته میشود **نوع دیگر** برای درد ضربه که بسیار نرم کردن عضو مضروب کنند که سخت شده باشد مجرب است زرد چوب دار هلد
سیده چوب هر واحد یکدام سیده گندم سه دام سجی یکپاو روغن کنجد چهار دام و در نسخه دیگر وزن هلدی و سیده چوب و سیده گندم هر یک چهار ماشه و سجی نیم دام
و روغن کنجد نیم پاو است و دار هلد و هلدی و سیده گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول سجی بعده سیده چوب و عقب آن هلدی
انداخته آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگذارد پس گرما گرم سینک دهند پس بر بندند و در تکمله هندی مالوان عوض سجی مرقوم است **نوع دیگر**
دار هلد چوب سیده سجی هر یک دو جزو سائیده سیده گندم سه جزو قند سیاه یکجزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیخته لوئی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر**
نافع ضربه و سقطه و موچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیم کوفته تا لنگئی برابر هر دو خشت زرد و ناچیل کنند سیده چوب باریک سائیده هر واحد یکتوله یک شود

شش توله در پارچهٔ باریک پوٹلی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند مطبوخ که صاحب ضربه وسقطه را مناسب ست ریوند چینی نیم درم دال ہیو ماشی یکدرم
عنب الثعلب گاوزبان هر کدام سه درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند معجون هندی بجهت ضربهٔ قدیم و جدید مفید ست زرد چوبه دو دام
بجیسار نیم دام شکر سرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار یا دو بالا شیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخهٔ دیگر
اشجار عوض بجیسار ست **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد و اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد
با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم با آب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لاک منقی هر واحد نیم درم در نقوع نخود بدهند واگر سقطه و ضربه بسر افتد
فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بنقوع تمر هندی مع فلوس خیار شنبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب الذریره و برگ مورد سوده بشراب قابض آمیخته
بر سر ضماد کنند واگر ضربه بر سینه و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یک مثقال
سوده بشربت حب الآس یا رب سفرجل هر چه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا بگیرند گلنار و دم الاخوین و گل ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بیخته بنقوع عدس
دهند واگر بر مفصل واقع شود و آنرا وهنی یا دوئی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز
بادام دهند **خجندی** گوید که اگر با ضربه و سقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف انفع کند مومیائی
معدنی فوه گل مختوم لاک مغسول هر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند دیگر ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یکدرم سائیده با جلاب بدهند واگر قبض
باشد تلیین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه و سقطه استعمال چهار امر واجبست یکی اماله ماده از ان بسوی جهت دیگر یا باستفراغ چنانچه از فصد و حجامت
بشرط و تلیین طبیعت بحقنهای لینه یا بشرب دوای مسهل و یا بغیر استفراغ مثل حجامت بغیر شرط دوم استعمال چیزها که تسکین سورش و خراج کند بدانچه مخصوص او بود از ضمادها
و ضمادها سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا درهم نیارد چهارم کشیدن ماده باقی نفس عضو بزلو یا باستعمال محللات
بعده اگر مانعی از فصد باشد مثل نزف الدم وغیره بر نقره یا قفا و کاهل و ساقین حجامت نمایند واگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای
جذب ماده نهند و شرط نزنند واگر طبع قبض باشد تلیین بماء الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلو بخارا و خیار شنبر وغیره کنند و یا حقنهٔ لین بعمل آرند خاصة اگر الم بعده یا
بموضعی دیگر قریب شکم واقع شود وانچه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت والتهاب نباشد هر روز چهار اوقیه آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج
بفلوس خیار شنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند واگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیار شنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو و مغز
بادام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه و سقطه داده میشود تریاق فاروق ست فی الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی از ان نباشد پس اگر تریاق دهند
وخصوصاً در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود و سرد نشده باشد الم و وجع اصلا یافته نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و هم جدوار بمالند و این عمل را
بکار بردیم چون اکبر پادشاه از اسپ بر زمین بسیار سنگریزها افتاد و در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر
را در ضربهٔ عظیمه و غیر آن تجربه کرده ایم و روغن گل با منتاث مسخن میشد عضو مسکن وجع ست و اهل هند را عادتی ست که بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست
که چون مثل ضربه و سقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقه محکم می بندند و آب سرد بران میریزند و آن عضو را در آب سرد می نهند و هر قدر که آب سرد
باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاه میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد
حل کرده اضافه می نمایم **شیخ** مینویسد که چون عصب کوفته شود و پیچا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد بچیزیکه جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج
نشاید کرد بلکه علاج او بمسکنات در باید کرد و لهذا واجبست که بر عضو روغنهای محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده بر نهند و از روغنهای فاضله
درین روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب ست و همچنین ضمادات موافقه برای آن خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب ست و گوشت صدف
نهادن نیز عجیب النفع ست و گاهی از بلیوس هم را علاج میکنند واگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد او اینست که عقید انگور بشراب و اندکی سرکه و زیت

بقدر حاجت آمیزند و باعتدال گرم کرده دران پشم پارهٔ چرک آلود خصوصاً صوف زوفای رطب تر کرده بران موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن بتسکین
درد اولی بود و دوا را قوی‌تر گردانند و بچیزیکه نضج و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابلهٔ ورم کنند و دران زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاه کنند و آنچه در
هر دو اشد باشد قصد آن نمایند و اگر درد نباشد بشگافند و ادویهٔ قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی
سازند و تحلیل او شدیدتر باشد و دران البته قبض نباشد مثل دوای قوی مرتب با آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوائی
افتد که دران تخفیف قوی و جمع و تشدید بود که بدان اجزای کوفته را ضم نماید و جراحت را نفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت نرسد اضمدهٔ مرتب از مثل آرد باقلا
و سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکو ست و اگر اراده کنند که در تخفیف قوی‌تر گردد اندران آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی‌تر ازین خواهند دران بیخ سوسن افزایند
و اگر جراحت قابل التقاء نباشد علاج عصب بدوای بالغ ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب ست و گاهی علاج بقیروطی از ملح کنند
و ضماد کنند به مرهم النفع در هر دو حال ست و اگر با هر دو امر درد شدید باشد باید که با ادویهٔ زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجب ست که در پیچاندن
عصب از آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغنهائیکه دران قوت ریاحین لطیفهٔ قابضه باشد و افاویه که باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت
عصب بانتوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقطه حادث گردد و چون غمز کنند با آن خدر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه
و دبیلات ست در ادویهٔ مفرده و در قرابادین ادویه بقدر احتیاج ذکر کرده شد و آنچه درینجا مذکور میشود ادویهٔ مجرب درین باب ست از انجمله نخفیف مثل آ
...گیرند مقل الیهود ده درم و در آب تر کرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی باریک سوده بسرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشته و ایضاً
اشق با زرد و فرفیون بدردی زیت سرشته و ایضاً تخم کتون چهره گرفته بمیفختج ضماد کنند و ایضاً داخلیون با نیم وزن آن سرگین بز سرشته بغایت نافع ست
...سویدی گوید که ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا با موم زرد برای درد عصب مجرب من ست و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار
بشراب و کذا افتطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی بسرکه سرشته و کذا کفری که آن پوست طلع نخل ست و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن نشتر
و موم زرد و کذا اقحوان و روغن آن و کذا خطمی بشراب پخته و کذا ازرنب والیدن و خوردن روغن کنجد و آکل و ضماد صعتر و کذا درونج و کذا غاریقون و کذا
قردمانا و کذا افتطوریون وقیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد ست ایضاً او گوید که الیه را انگشا فته بر آتش گرم کرده
بر عصب صلب دو ساعت بربندند بعده بگشایند و بر آتش گرم کرده باز بربندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب بتکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این
عمل کنند پس صلابت عصب را بکند و مجرب منست و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شحرا و کذا حب البان
و کذا تخم سپندان مخیر و روغن آن و کذا خانهٔ زنبور عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن بروغن آن سرشته و کذا روغن
...بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا سپیدهٔ فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا مغاث و کذا فرفیون مخلوط بموم و روغن
و کذا ... و کذا روغن ... زرد و موم زرد و کذا روغن جوز کندم و کذا زوفای رطب و کذا اصداف مع لحم او کوفته و مرکب و کذا نیل هندی بعسل و کذا
... و کذا ... و اکل و ضماد ... و کذا اسکه و کذا جوز بوا هر واحد نافع صلابت عصب ست و ضماد سماق و آرد گندم و عسل و کذا ابورق و زیت
... و کذا تخم انجره ... و کذا اسفاناخ و کذا برگ فنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط
و کذا ... و کذا ... و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا مغز جوز و عسل و کذا مغاث و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و بستن صفحهٔ ارزیز
... هر واحد نافع التوای عصب ست و شرب و ضماد راسن بعسل و کذا کمافیطوس و کذا زراوند مدحرج و کذا لسان العصافیر و کذا قردمانا و کذا اسیر و کذا اسقال ازرق
و کذا اصل و ضماد برگ شاهم و کذا ... کوفته پخته و کذا ایرسا و کذا آب فراسیون و سپیدکیان و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زرده بیضهٔ نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا مرو و کذا طب سر
حل کرده و کذا مصطکی بروغن گل و کذا مغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن بشراب پخته و کذا آرد ماش با آب مورد سرشته و کذا اشق و کذا ایرسا کوفته و پخته و کذا قصب الذریره
و کذا قسط و کذا برگ کبر و چوب ... و کذا قطران و شرب طبیخ بود ... مصری و کذا حلتیت با آب خاکستر چوب انگور و کذا ... مطبوخ با آب و کذا خرس ... ورم ... بیضه نیمبرشت

تا سه روز وکذا اکاستی وحدتی تنها یا با همچند آن دوقو وکذا اینج اذخر دو مثقال یا یکدرم فلفل وکذا ثمر کبر هر روز دو درم بشراب هر واحد نافع شدخ عضله و رض آنست

علاج سبوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا چوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقهٔ کتان بگلاب و آب سرد تر کرده بنهند و هر گاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه بنهند و بگذارند تا خشک شود و تاره و دیگر بر ندارند و اگر سفال نو کوفته بیخته یا خاکستر گلخن اول باشند پس بیخته در پوشند بهتر بود و طعام نخود آب از نخود مقشر نیم کوفته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر و کب چغندر و کاهو بنهند و زنجبیل و ریوند چینی برابر هر دو از یکدرم تا یکمثقال با جلاب بنهند و چون خون زیر جلد محقق شود و بمیرد ترب بمقرتان سحق کنند و گرم کرده ضماد نمایند

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی آن ظاهر باشد اگر عظیم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود و بعضی بسوی خارج بر آید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزا استخوان از یکدیگر اندکی جدا شده باشد آن بلمس دریافت گردد چون دست بر انجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضاً از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک موضع باشد سهل بود و باید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی هر شکسته شود آنچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند و بعضی باشد که با طول لختی از عرض شکسته شود آنرا هلالی گویند و آنچه در عرض شکست باشد گاه بود که گرد و تمام شکسته شود آنرا فتوری و فجلی وقصبی گویند و گاه بود که در زیر بعرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی با عرض لختی در طول شکسته شود و بهیچ قلم آنرا مشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود آنرا متفتت گویند و مشظی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود آنرا رضی گویند و اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی یا مند وخشخاشی نیز خوانند و هر گاه که استخوان تمام پاره پاره و ریزه گردد جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پاره ها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی نباشد و هر عضویکه استخوان او تمام شکسته شود و دو تو گردد بقراط میگوید اگر بسوی خارج باز گردد و میل از آن سو کنند به از آن بود که میل بسوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر استخوان دیگر دران نشیند بشکند انگاه که درشت شود آن بندگاه صلب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهائی کوچک افتد صلب تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود و کشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هر گاه که درشت گردد صلب تر بود و صعب ترین شکستگی آنست که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکی را ازین اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و بباید آزرد تا لختی خون از آن برود والا متاکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیر تر درست گردد و آن استخوانها شکسته جز استخوان اطفال باز نروید بسبب قرب ایشان بمبدا و تری و نرمی اعضا و استخوان پیران و جوانان اگرچه بسته شود و باز نروید لیکن لحامی چون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت بگیرد و محکم کند و آن لحام را اطبا دشبذ گویند و از همه استخوانهای تن هر دم استخوان بازو دشوار تر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زود تر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان تجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز و در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان فک در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یکماه و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق همچون استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت خلط است و مدت مذکوره در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات و در مشایخ دو چند این زیاده گردد بسبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را درین دخلی بزرگست و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود گشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوء مزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا و نهم بدی بستن بندها

یازدهم کثرت عصائب و رفائد و استخوان مردم صفراوی و خشک مزاج دیرتر بسته گردد بجهت قلت لزوجت در خون ایشان ازینجهت صاحب استخوان شکسته را
طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پاچه میدهند و استخوان کم مغز هم بدیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجا
پدید آید و کسیکه طریق بستن استخوان شکسته داند آنرا مجبر گویند علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا باعلای او
بندند و از عصابهٔ دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر بر بندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال
مومیائی با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید
و خارش پیدا شود بکشایند و آب گرم بران ریزند و بعد از یکساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل ترکرده بر بندند و عدس و مغاث و گل ارمنی و اقاقیا
در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم تمر هندی افزوده میشود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل با آب کشنیز سبز
و آب کاسنی سبز و طلای سرد طلا کنند و اگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران بپاشند و تعقد و صلابت که بعد بسته شدن استخوان
باشد اگر تازه باشد باید که قطعهٔ اسرب را بران نهند و از عصابه محکم بندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات ملایم کنند ذکر ادویه
نافع کسر عظم شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدی است و کذا بندق هندی و شرب و ضماد سناث و کذا
مرمکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم الاخوین و کذا کهربا و کذا انجبار و کذا اسنباذج و تعلیق حجر مقناطیس بر عظم مکسور و ضماد مصطکی و کذا روغن شتران
و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا اقاقیا و کذا حب الآس و برگ آن و کذا سفیدی بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک و کذا
خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست بیخ آن و نطول طبیخ حلبه و کذا برگ مورد و کذا دوقو بر عضو مکسور مهر واحد مجبر عظم است دیگر رفاده
بروغن ترکرده بران عضو بپیچند و بعصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بکشایند و چوب بیده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند
و بالای پارچه یافته طلا ساخته بر عضو بپیچند و باز بعصابه و تختها بربندند و همچنین روز سوم بکشایند و تجدید دوا کنند تا آنکه به شود و طلا برای کسر و وثی
آزموده است از قانون مغاث و ماش مقشر هریک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هریک پنج درم گل ارمنی بست درم بسفیدی بیضه طلا کنند
اگر ورم حار باشد ایضاً برگ اثل و سرو و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سرخ و پیاز نرگس و مرما فیلون و صندل سرخ و گل ارمنی و لادن
و فوفل و حکاکه چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنجوش و راسن و سرو بیامیزند ایضاً برای کسر و وثی مع ورم حار ماش مقشر بیست درم
مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند و این بسیار قوی است و از ادویه او برگ مورد و سک و لادن و زعفران است ایضاً برای رض و وهن نیکو است و برای
کسر و وثی و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر بآب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهاء الدین از شیخ و غیره نقل کرده اند که هر شکستگی
که دران زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و وثی با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون
آمده بایکدیگر برابر آید و مجبر آنرا بدست بمالد و هموار و راست بدارد و بنظام خود باز برد و باهم باز نهد آنگاه ضماد و رفاده و غیره بر بندد و ببندد و آن کشیدن
باعتدال و بمقدار حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زور بی قاعده کنند باشد که تشنج مؤدی گردد و درد و عصب مهلک پدید آید و آماس و تب
و استرخای عصب پیدا شود و مضرت کشیدن در اعضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نشوند و نیفتد
و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و همچنین در استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسانست و در جبر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل
آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نپذیرد و عضو شکسته را چه بندش چندانکه ممکن بود بسته دارند
و بند را زود زود نکشایند که بسیار رسیدن هوا شکسته را محکم شدن نگذارد لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت باز کشایند و الا زود نباید کشاد
لیکن گاه گاه اندک جنبش باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد
باید کرد تا در سخت تولا نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت ببندند و بند آن دیر تر کشایند عضو بمیرد و پوسیده شود و آن هنگام خبر بریدن آن عضو

وازتن جدا کردن چاره نباشد و از هر چیزی که خون را لطیف کند و یا ماده در شب بدر را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی و جماع
و خشم و هوای گرم و ادویه گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خنک باید داشت و ضمادهای قابض مبرد که اندران حرارت نبود و بنهند
مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصه که دران اهیل و جوز سرو و کتیرا باشد و آسایش و آرام و هواهای خوش و طعامهای مبرد و غلیظ چون
هریسه و کله پاچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنجبه و شکنبه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته اند سکنجبین که دران قوت خربق یا غاریقون باشد
اندک اندک مر بدین ماده صالح را بعضو آوف کشد و بسته شدن یاری دهد و خوردن فادزهر حیوانی و مومیائی درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است و گاه
که بسته شدن استخوان از دقی که آنرا باید بگذرد و بسته و محکم نشود و باید دانست که آنجا ماده نیست که ازان شبه تولد کند پس آن موضع را مثل قروح عسر الاندمال
برفق تمام بناخن بخارند و کف دست بران باید مالید چندانکه آن موضع را گرم کند و ماده که بخون ضعیف ناکار تحلیل پذیرد و خون متین بدانجا میل نماید و شبه
محکم برید و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوسیده شود ازان بر خیزد و بدان سبب حاجت آید که بند را بگشایند و هرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست و بفایده
التفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحتی و قرحه و یا عصبه با خلع و یا وثی افتاده باشد طریق جراحی و مجبری علاج باید داشت و در راست کردن استخوان بجنس آن
تاخیر نشاید کرد و راست توان کرد و نتوان بست مگر کشیدن صعب که ازان کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندران درد عظیم و خطری
بزرگ خواهد بود راست ناکرده و نابستن و نکشیدن و درد نیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی و اعراض آن
نگاه کنند و آنرا که بتوان کشید بکشند و درست کنند و مبالغه نکنند و اگر بعضی راست شده باشد همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست
کرده باشند و بسته ناگاه دردی عظیم تولد کند آنرا باید گشاد و تسکین درد کنند پس دیگر بار ببندند و گاه باشد که استخوان راست کرده را از هم دیگر جدا چندین شکل
باید ساخت و بی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج و الم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آنرا محکم تر باید بست چنانکه شکاف استخوان
فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود هم بار نشاید نهاد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد آنرا
بعضی شظایا گویند بقوت تمام و باکه ها و پیمانها آنرا نیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش بهیئت اولی نشیند و درین هنگام سخت
نیک بباید مالید و درست باید کرد آنگاه عضو را از کشیدن باهستگی رها کنند پس ببندند چنانکه عضو را بران هیئت نگاه دارد و نگذارد که شظایا دیگر باره از هیئت
خود بگردد لیکن بدان سختی نشاید بست که درد عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد و درد زیاده شود آنموضع را باید شکافت
و آنرا بیرون کنند و الا دیر آنرا باید برید و اگر شکاف را فراخ باید ساخت عضلها و عصبها و شریانین آنرا آگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل
باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و اگر ریزها بسیار باشد همچون آرد خشخاش آواز دهد لیکن از هندام خود بیرون
نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند بر حوالی آن نادست بند بسته گردد و جمله را فرا گیرد و طریق بریدن شظیه آنست که نخست زخم را سوراخ کنند
باندازه شظیه و برمحل خلیدن سر شظیه نهند و سر شظیه را ازان سوراخ بیرون آورند پس چیزی سخت همچون آن شکل برزیر بند نهند و شظیه را هم ازین پوست
بیرون آرند و دست بر پوست ونهند فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل نشیند و آنرا از اصل بردارند و منشار این کار رقیق باید
باریک و تیز لطیف تر از منشار شانه گران می باید و طریق بستن بر فاده و تخته و غیره آنست که چون عضو را کشیدند و درست هموار و نظام
اصلی خود دادند اول رفاده کتان نرم و پاکیزه برتمام محل شکسته نهند و بعصابه بپیچند پس بندی مضبوط بران بندند و تا چهار روز همچنین بدارند
و بعد ازان چهار تخته نرم و هموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو از اطراف اربعه باشد و بعصابه بپیچند بندهای عصابه را چنان بندند
که گرهی بر جایگاه درست افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند چنان نرم
تا غذا را باز ندارد و پهنائی عصابه که بپیچند در خور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک بالشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار
انگشت بود و عصابه انگشتان کمتر و برین قیاس باقی و اگر بستند که آماس گیرد و بقراط میفرماید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج به تبرید باشد

بالفعل بهوا یا بآب سرد افتد تا منع ورم کند یا باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت بتسکین ورم بمثل روغن بابونه و بمثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم
و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزیکه دران تقویت و تحلیل باشد مثل زیت و مصطکی و اشق و بعضی شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی
نباشد و آنجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برد و رفاده بشراب قابض تر کرده به بندد و ادویه که در علاج شکستگی بکار آید جدا مذکور گردد و شکستگی بزرگ را
اسبعه عصابه باید بست یکی بر رفادها باید تا آنرا تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاه دارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و سوم بر مجموع
جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را فرا رسد و تخته را
پنجم روز باید نهاد مگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نشیند
اگر اندکی غلیظ تر بود می‌شاید و هر چند که عضو شکسته بزرگ تر بود تخته دیر تر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو آو تخته و ضبان نبا
و اگر تر بسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و در رفاده تخته بند هم بیشتر باید
و بقراط گوید که بسته را روز سیم باید گشاد و روز بی‌نه تا بسیار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بگشایند بهمان طور که بسته بود و باز باید بست و شکل بندها
و رفادها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و در تخته در هفته یکبار در هر چهار روز یکبار باید گشاد
و یا در هر پنج روز و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابد و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیار
کرده روز باید بست روز تخته بسته دارند و نگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند و بعضی جهران هرگاه که بند میگشایند آب نیمگرم از طول میکنند تا ماده و شیند دراینجا بیشتر آید و بعضی گفتن
و آب گرم پیش از آنکه ببندند نطول کنند تا عصبها را نرم کنند و الم شریان کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارد که شبند محکم شود و آنجا که عضو را بآب
بران خشک شده باشد و درد خیزد و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جایز بود خصوصاً کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد رفاده تخته از جایگاه
جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفادها و تختها بر نهند و ببندند به شکل موافقتر و بر جراحت برهنه مرهم نهند و در رفاده گرد
بچیزها که منع آماس کند یا بشراب قابض تر کنند و آنجا که محل گوشتی بود در جراحت بیم آماس باشد هم رفاده آن محل را بجهت منع آماس بطلا ببندد و بعضی جهران رفادها بر حوالی جراحت نهند
و تخته را ببندند چنانکه مرهم بدانجا فرو شود و در ریم و چرک بآسان بیرون آید و عصابه بالای جراحت بندند چنانکه بجراحت نرسد و اگر بر روی آن پیچند تا نگذارد هوای سرد و گرم بجراحت
نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه تا در بستان
که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز و بیخبر بودن و اگر تعفن ناگاه در گوشت
آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید در طلا و ضماد تریاقات و مصلحات عظم داخل باید
تدبیر استخوان کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هرگاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر بار بشکنند و راست کنند اگر دشبند سخت
صلب بود اول آنرا نرم باید کرد بادویه که ورم صلب و سقیروس را نرم کنند و خربا و حلبتی و شبه و دردی روغن کنجد با هم سرشته ضماد باید کرد و حلبتی و شبه گدا
و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه و شبند را نرم کنند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصه آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی
در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جند بید ستر هم اضافه میکنند و یا حلبه در شیر پخته و دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد
و روغن و شبه با هم سرشته طلا کنند و بعضی این ترکیب را بسرکه مقوی کنند و باشق بهتر آید و در آب آن نشستن و آب نیمگرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون
ازین تدابیر نرم نشود گوشت را شق نمایند و دشبند را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق مذکور
شد و بسیار باشد که دشبند بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع و جابجا راست توان کرد و باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نیاید و خصوصاً
در ابدان نرم این علاج ممکن است اطلیه کسر و ما شد آن که در جبری بکار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی دشبند را سخت کند

وتقویت او نماید وبعضی دشبذ را نرم کنند وبعضی ازالهٔ صلابت مفاصل کنند که بعد جبر حادث شود وبعضی برای ازالهٔ استرخا بود اگر در مفاصل واقع
شود اما آنچه آماس باز دارد وخارش را اصلاح نماید قیروطی ست ونطول شراب قابض ورفادهٔ کتان بسرکه وگلاب یا آب سرد ویا بیخ بان بهوا سرد
کرده وروغن یا پیه بشراب قابض آمیخته ونطول آب گرم خارش را ببرد وباید دانست که آب گرم وقیروطیات هرکجا که جراحت بود ویا اجزای استخوان بسیار
شکسته گردد استعمال نباید کرد که باندک سببی متعفن شود وادویه که دشبذ را سخت کند آن نطولات قابضهٔ لطیفه ست واضمده که مانند آنست مثل
طبیخ آس وروغن آن اگر حاجت بروغن باشد وروغن حنا وطلا بآب برگ آس وحب آن وطبیخ شجرهٔ قرظ وطبیخ بیخ دردار وطبیخ برگ آن وایضاً ضماد مر
ان باش خصوصاً چون دران زعفران وهم داخل کنند وبشراب ریحانی بسرشند بسیار جید ست وایضاً پوست طلع نیکوست وعمده در سخت کردن دشبذ
همین ادویه ست ومع ذلک بنقی رطوبات زائد که اندر آنست احتیاج افتد ولهذا واجب ست که با وجود قبض آن محلل یا مجفف بود واینکه درین باب
نافع ست گل ارمنی ومغاث وماش مقشر هریک ده درم صبر واقاقیا هریک دو درم بآب مورد تر سرشته طلا کنند وادویه که دشبذ را نرم کند در تدبیر استخوان که
کج بسته باشد عنقریب مسطور شد وابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بران ضمده ومرهمات لینه مرتب از لعابها وصموغ وشحوم وادهان استعمال نمایند
وایضاً بیخ خطمی وبیخ قثاء الحمار واشق وجاوشیر بسرکه کهنه سرشته طلا کنند دوای جید برای نرم کردن دشبذ لعاب حلبه ولعاب تخم کتان ولعاب
قثاء الحمار واشق ولادن وزوفای رطب وشحم بط ومقل وبیروزه ومغز گوساله وروغن سوسن وروغن حل کرده مرهم بسازند دیگر قوی تر زیت کهنه
دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه سائله ربع رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند مرهم جید
برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو مقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا شحم بط هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند ایضاً بگیرند اشق
وموم زرد هریک سی وشش درم صمغ بطم مقل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند ودر لادن بروغن سوسن چرب کرده جمع نمایند وبرای تعقد که مثل غده
عارض شود مرهم مذکوره استعمال کنند ویا جند بید ستر وقسط وسرگین کبوتر وخردل ضماد نمایند که بغایت ملین غدهٔ مفاصل ست مرهم جید بگیرند دردی روغن سوسن دردی روغن
کتان هریک ده اوقیه میعه سائله وبارزد وجاوشیر واشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه چربی مرغ اگر نباشد شحم بط یا الیان دو اوقیه صموغ را در لادن یا زیت حل
کنند پس باقی ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد وضماد نمایند وچون استرخا در مفاصل از کشیدن بی قاعده افتاده باشد اعتماد در معالجه بر قوابض لطیفه مثل ابهل وجوز السرو
ومانند آن یا بر قوابض کثیفه مثل هلیله وبلیله ومازو وامثال آن باید داشت وابهل وجوز السرو وزعفران ومر وراسن ودارچینی واقاقیا در طبیخ پوست سرشته ضماد
آزموده ست وخاکستر چوب انگور با پیه کهنه وپوست طلع وهمه ادویه که دشبذ ومفاصل را سخت کند درین باب نافع ست وگاه باشد که در کسر وجبر الم بمعده
یا جگر رسد وتدارک آن بمقویات ومصلحات لازم بود از آنچه در علاج درد وضعف معده وجگر بمحل آن بیان کرده شده وضماد دیگر در الم یافتن معده از جبر
مجرب ست اینست سیب پخته وپاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطکی برگ مورد وسنبل هریک پنج درم زعفران جوز السرو هریک یکدرم همه را کوفته
بآب بادرنگ سرشته ضماد کنند وسکنجبین سفرجلی دهند یا سکنجبین ساده یا بسد وکهربا وضماد دیگر در الم یافتن جگر مجرب ست اینست صندل سرخ وسفید
وگل سرخ وبنفشه هریک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را کوفته بگلاب وروغن گل سرشته ضماد نمایند وسکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند
صفت آن ریوند چینی ده درم ریواس ده درم اکسفسول پنج درم طباشیر پنج درم شربتی یکدرم با سکنجبین یا عصارهٔ گل آمیخته واگر حرارتی نباشد ضماد
ازینگونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سنبل الطیب مصطکی دارچینی برگ مورد لادن هریک دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند وادویه بدان بسرشند
ودیلوس یا ریوند با زنجبیل بدهند صفت ضماد دیگر جگر را ودیگر اعضا را سود دارد مغاث وگل ارمنی وبرگ مورد جمله را کوفته بگلاب وروغن گل
سرشته بکار برند وبدانکه هرگاه مریض را از کوفت وتعب کسر وجبر حرارت وتب ظاهر شود آنجا مراعات الم وکسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود
اگر برعایت آن ادویهٔ سرد داده شود کوفت والم را زیاده سازد وممکن ست که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود خصوصاً از آب سرد خوردن وغذای لطیف
بد شبذ بد باشد وبدانند که آب گرم وروغن بیش از انکه استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد ونگذارد که مادهٔ دشبذ سخت گردد

و بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت عضو و مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی که با عصبها از بستن تولد کند
زایل نماید چه با آن حرکت سهل بود و پس اگر آب گرم و ادهان و شموع و مخلخ استعمال کنند تدارک آن آفات کند و اما اگر عضو خشک شده باشد و در ورم نظر
جفاف برخاسته و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا در زایل شود و خاصه در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن بر موضع و
رفاده بنهاده بربندند و اگر درد نباشد و نه سکون آن بهیچ وجه، روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت گشادن بند بآب گرم نطول کنند تا ماده که شد آنجا باشد بیاید
لیکن آن آب معتدل باشد که بیمار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او طول کشد و از بدن متحلل زیاده
از آنچه واجب بود بگشتند و زمانه ریختن او مقداری باید که انتفاخ و تری در پوست عضو و رگها پدید آید و بسیار و تا زمانیکه عضو و ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند
و نزد من بهتر آنست که اگر در آنجا درد نباشد قریب عضو روغن در آب گرم البته نباید ریخت الا آنچه مذکور شد در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن شکسته

آنچه بر مفاصل که سخت شده باشد ببندند آن خرما و چیکتی دنبه است

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا بسته شدن قوی پیدا شود و نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پایچه است
و هریسه و بطون و روس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج باشیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض
و از نقل شاه بلوط و لوبیا که در آن حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آنرا باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نماید
و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذاست و نیز خوف الم و اما اگر ایمن باشند توسیع در غذا و در شراب کنند
و کسیکه احتیاط را دوست دارد ابتدا بتدبیر لطیف کنند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت بفصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند
و ایضاً گاهی با وجود این شرک این تدبیر حاجت آید چون دو شکستن استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بر بقول بارده و مزورات لحم
طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که برباط معتدل بربندند و هر صبح جلاب از تمر هندی بشکر یا سکنجبین ساده هر کدام
باشد دهد و در ورم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا
ماش مقشر بچوزه مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب
گرم بشکر بدهند و هرگاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدیدتر از اول بربندند و در هر هفته یکبار بگشایند و بر آن مقام
و آس و گل ارمنی و اقاقیا نهند و باغذیه لزجه غذا سازند و اگر با ورم باشد بصندلین و آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند بنرمی بربندند و صبح بگشایند و در آن طلا
بکار برند و اگر باکسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر بالکلیه و انتقض موقوف نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر آنجا جراحت
نباشد بر عضو از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند بعده مزاج او نظر کنند و از آن اخلاط حاقه مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد نه بر خط
محاذات در جانب صحیح کنند و گاهی از آن مخطم جراحت بسبب خروج خون بسیار یا باندیس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد و فصد مکرر جایز بود تا خون
جلا یابد و صحیح گردد و این هم مع اصلاح اغذیه و اشربه و منع همه تملین و تیز و ترش و آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا جبل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت
نرم مثل بچه مرغ و طیور که قریب به پرواز باشد و فطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود و گل مختوم و یا تر و یا خطائی که آن گلی ست قرص ساخته
می آرند و افضل آن صورتست شیر پیدا باشد بدل مومیائی ست و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بگشایند برای تنقیه عضو با آب گرم و نظر در
و آنچه در آن متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد و از فربه باز دارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و غذا
را در سرکه اندازند و مویز و جوز السرو جوشانیده باشند و برگ آس و روغن گل تر کنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه در تحقیق بندش افزایند و این
همه قبل ست که چون سرخی و ورم و درد ظاهر نگردد و الا هرگاه چیزی از این ابتدا نماید بگشایند و اگر چه بعد ساعتی باشد و عضو را گشاده و تشتن رحمت ندهند

بعده بنرمی ببندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت و کسنه و مغاث و خوردن چیزیکه مولد خون باشد و قوت بستن بند قبل از ده روز منع کرده اند و گویند که این بعد آن بعمل آرند که آن وقت انعقاد است این همه در کسر سافج است و کلام در آنچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آن که مذکور شد معالجه نمایند مؤلف گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پرخطر است والبته از استاد ماهری باید آموخت بنابر آن تفصیل در کسر هر عضو نکردیم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودیم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و وثی و وهن

خلع آنست که مفصل از جای خود بتمامه بیرون آید و وثی آنست که مفصل از جای خود برود و بجانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و هی آنست که از وثی والم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی آنکه تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن اینست که دراز گردد و بر طول طبیعی او زیاده شود و نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این بسبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار میباشند بهر آنکه حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمهائیکه اندر آن باشد غیر داخل بود و رباطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بر آن رطوبات لزجه مزلقه بریزد و یا کناره حفرهای استخوان که در آن عظام مفاصل داخل میشد بشکند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مثل مفصل رکبه یعنی زانو ست بسبب سلاست رباط او و ایضا سهل الارتداد بود بسلاست رباطش و مفصل منکب قریب آنست در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتانست که این بعید از انخلاع است بیشتر مثل مفصل مرفق ست ولهذا ردّ اینها صعب ست و اما متوسط مثل مفصل سرین ست و هر مفصل که عسر الانخلاع بود رد آن سهل نباشد و عام ست که آن عسر یا بسهو بالطبع بود یا عارضی و گاهی آنچه مفصل را عسر الانخلاع گرداند مثل پوست سخت کننده رباط ها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن و لهذا مردم لاغر را سهل الخلع و ایضا رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد و بسببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنانچه حق ورک را امتلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد و مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنانچه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس بهر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود نه غیر آن و صعب ترین خلع آنست که با آن سرهای شظایای رباط که استخوانی را باستخوان دیگر الصاق میکند منقطع شود و این کمتر بحالت طبیعی رجوع کند و این اکثر در سر ورک بود و پس در سر بازو و در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که بجانب مقابل اوست قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سر بازو مع کتف عارض شود بهر آنکه چون منخلع شود در سر بازو و حتی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و در زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آنکه عروض ظاهر در مفصل کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر تر از این در مفصل گردن بود و چون بینند که مفاصل حرکت نمیکند بدانند که خلع اتم ست بالجمله در خلع فک که بفارسی سنه گویند دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که بر آمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر دریابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر و دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و موافق آن دست از پهلو دور نشیند و بهیچ حال دست بر پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر بسوی داخل منخلع شود پای موف نسبت بپای دوم دراز تر گردد و زانو و مفصل بن ران دو تو نگردد و بیخ ران برآمده و آماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوم و بیخ ران در مغاک رود و در محاذی او از خلف نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو بسوی داخل میل نماید و اگر بسوی قدام منخلع شود مریض بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر بالم شدید و اگر اراده مشی کند بر آن قادر نبود و گاهی بول بسته گردد و اگر بسوی خلف منخلع گردد پای او کوتاه شود

نسخه صحیح

و بران انبساط و قبض هر دو متعذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و دران نتو پیدا آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع ورک مزمن البته نشود

علامات وثی و وهن

علامت وثی آنست که در مفصل موضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پست بود نتو و بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات با آن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آن حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که دران عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود آنرا بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود باز گردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید و ایضاً خاصه او است که در مفصل نزد حرکت کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت دران توان در آورد علاج باید که مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد ازان لتسکین درد و ازاله ورم کنند و در وثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی سائیده با زرده تخم مرغ طلا کنند اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد یکه در علاج ضربه گذشت طلا نمایند ادویه نافع خلع و وثی و وهن شرب مغاث و کذا قوة الصبغ یکدرم راوند دو درم با قدح جلاب نیمگرم و کذا فاریقون بجلاب و کذا اقاقیا و کذا خطمیا و ضماد مومیائی بجاول آب که مجرب سودمند است و کذا ماش باریک سوده بشراب سرشته و کذا آرد سن و کذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب است و کذا انزروت تنها و یا روغن جوز و کذا سرگین گاو گرم و کذا کندر و آرد جو و آب گشنیز و کذا چقندر جوشیده و کذا آس و حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا برادۀ چوب شمشاد و سفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زوفای رطب و سرکه و کذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم و کذا صبر با آب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته و کذا باقلا بسرکه و عسل پخته و کذا انار بیخ خشک کرده سوده با آس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و محلل ورم خلع و وثی و رض است دیگر که درد و ورم وثی یعنی موچ دور کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یکطرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع دیگر جوز القی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم ببندند که برای موچ مفید است و کذا املی تلخ کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع وثی و وهن است دیگر که موچ را در یکروز باصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی با سفیدی بیضه مرغ سرشته لیپ کنند و بر آتش عضو را گرم نمایند تا دوا میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرو و زردۀ تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد دوائیکه برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم دو دام زرد چوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را بطریق حلوا پخته نالون مسلم شش باشد در لقمه حلوا نهاده بخورند و سه روز بعمل آرند ایضاً که وهن و وثی و کسر را نافع است سوده منبت مغز تخم بید انجیر مال کنگنی آنبه هلدی کنجد سیاه پیه گرده بز مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم ببندند و روز سوم گشاده تجدید آن کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت ضماد که بعد باز آوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی مرزنگی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیدۀ تخم مرغ سرشته ضماد کنند ایضاً برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیدۀ بیضه مرغ و نمک سنگ و زرد چوب داروهلدی هر دو باهم آمیخته نیمگرم لیپ کنند ایضاً کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند ایضاً که در خلع و وثی و کسر و ضربه و سقطه لتسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زرد چوب دو دام آرد سیه چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته دران گذاشته بر آتش گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهڑی بعده همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بپارچه ببندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود اقوال حکما شیخ گوید اگر با وثی حرارت شدید باشد بصندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن

ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم با آب مورد و گلاب و آب برگ سرو حل کنند و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن
نرگس و نبید آمیزند دیگر مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یکجزو بگلاب طلا سازند و خلع و کسر و التوا محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت الا
و قلت درد بود بهر آنکه سختی درین درد پیدا کند و در ورم آرد و وثی محتاج بغمز و کشیدن نیست بلکه میباید که بدوای مصلح او ضماد کنند و بملایمت ببندند
تا درد نیارد و مالش بروغن گل کنند و بران مورد سوده بپاشند و ملایم ببندند و تا روز سوم نگشایند جرجانی از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج
همه انواع کسر و خلع و وثی وغیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند
و تلیین طبع بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی یا آب لبلاب یا تمر هندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهلی لطیف ست و موافق بود و غذا مزوره
بروغن بادام و چون از تب و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع باندک کشیدن و راست کردن درست شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه
بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصة اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که تشنج آرد کند و اصل علاج
آنست که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست
از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هر گاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن
در جانب واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود بعمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست
از ان باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پیدا آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از جراحان جاهل استخوان را بجایش برد
و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد و ضماد کرده بسبب آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و نه آنست که مثل این
گوشت را بباید برید و آن جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن و اما تدبیر در اصلاح خلع مفرد سازج چنان باشد که آن موضع را باهستگی
اندک اندک از چپ و راست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد
پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس باز دارد و بخرقه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از
مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان تر کنند و ببندند و آرد و بنوباشی با آب مورد ضماد نیک ست و سخت محکم نباید بست و عصابه
که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضمادیکه از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و اندکی اشنه و قسط و جندبیدستر
آمیخته و اگر جوز السرو و اهل و ادویه قوی ضماد سازند روا بود و ایضا در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که از ان
زائل شده باز گردانند و بادویه قابضه مخلوط با ادویه مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد و اگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت تحلیل
و تلیین مع تنقیه بدن از ان رطوبت چاره نباشد و اگر خلع فک باشد بمبادرت بر آن شتابند که در تاخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند تا
تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نرم انگشت در دهن او اندازند و بگویند که فک را مسترخی بدارد و پس فک را گرفته
باهستگی بسوی چپ و راست بجنبانند و یکبارگی باهستگی بسوی پیش کشیده بجایش باز برند بعده رفاده بقیروطی موم و روغن گل آلوده نهاده ببندند و مریض را بر پشت
خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگردانند و اگر در باز بردن این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بران بسیار ریزند
تا نرم شود و بعده پس پشت بیمار نشینند و فک او بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند و اگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و برفاده ببندند
و اگر خلع دوش باشد بیک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهره استخوان بازو بدان بر دارند و اگر مدت زیاده شود و صلب گردد حمام
گرم و روغن گرم بران ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و کره که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او بران کره نهند و زور کنند و دست
او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید بعده کره معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و ببندند و عصابه دیگر
بغل انداخته بدان دست باز آرند و صلیب وار ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست کشاده دارد

شخصی را بگویند تا ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدهٔ آن بکشد تا بسیار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را
بجایش باز برد و بقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دو تا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود
و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و اگر خلع ساعد و انگشتان دست باشد آهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست
گردد و استخوان بجایش باز آید پس ببندند و اگر خلع فقار پشت باشد آنچه بداخل زائل شود و اصلاح آن امید اندک است و اگر بخارج بیرون آید او را بهر دو
زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نهند و او را یک زمان بدارند و بجنبانند و طریق دیگر آنکه او را بشکم خوابانند و پاشنهٔ خویش برآن
مهره نهند و بدان بایستند و اگر خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کند و مهرهٔ عصعص را بجنبانند و قوت کنند تا بجایش باز رود و پس ضماد مقوی
بر نهند و ببندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب است که آنرا بزودی بجایش برند چه در تاخیر خوف تعفن
و فساد عضو است اما تدبیر خلع ران بسوی اسفل اینست که پای را بکشند و بسوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده بربندند پس نوار
نرم بگیرند و یکسو نوار همچون رکاب سازند و پای او در آن رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و ران او ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و بغل او
فرود آرند و بسینهٔ او برگردانند و ببندند تا پای نتواند کشید و اگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دو تو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی
او را از جانب پیشواز ران او را گرفته دارد و پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند
باین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی است باز آید پس آن بند زانو را بالا برآرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند و اگر بسوی بیرون
منخلع شده باشد هم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن برخلاف این باید و اگر بسوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار
ببندند و مردی قوی آن نوار بسوی پیش بردارد و بیمار بپای آویخته شود و مهرهٔ ران بجایش باز رود و پس ضماد کنند و ببندند و اگر مفصل زانو از جای خویش
بیرون آید بیمار را بر کرسی بنشانند و مردی قوی ران او را نگاهدارد و دیگری دست در بغلهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آنرا
نگاه میدارند بالا بکشند و استاد را دو دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد برنهند و ببندند و اگر آینهٔ زانو
بلغزد از جای خویش بیرون شود پای بیمار را راست فرو کشند و آینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آنجانب که بلغزیده باشد رفادها بربندند تا او را
نگاهدارد و از رفتن بدانجانب باز دارد و ضماد کرده ببندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بند بگشایند زانو را بآهستگی دوتو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای
خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی
در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بر آن چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای
بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق نگاهدارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود
بندگاه بجایش باز شود و بعده ضماد برنهند و ببندند و بند چنان باید که بکف پای فرود آرند و برگردانند و بالای شتالنگ ببندند و عصب پاشنه را نگاهدارند
تا ازین بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر پیش از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان
پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز برند درست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آنرا بادویهٔ ملینه
که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند سمرقندی گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آنست که بآهستگی آنرا بکشند نه بسختی و بموضع او
باز آرند تا اشکال او همواز گردد بعده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر و ماش مقشر بآب مورد ضماد کنند و بر رباطات موافق آن
بربندند و نشاید که در عضو منخلع درنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و وقتی اگر قوی تر باشد برگ اثل و سرو و بید و سک و گل سرخ
و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو سخت و محکم کند و اگر با آن ورم حار بود ماش و مغاث و گلنار
و اقاقیا و فوفل بسفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و هرگاه دردی و وهن خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعده بعلاج او پردازند ابن الیاس

و نجندی گوسفند اگر باوثی ورم باشد فصد و اخراج خون بقدر واجب کنند و از گوشت و شیرینی حذر نمایند و هر صبح سکنجبین ساده یا تمر هندی با شکر سفید
هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ خورند و دیگر بند اقاقیا و صندلین مساوی کوفته بیخته بگلاب سرشته بر موضع
ورم طلا کنند و دیگر فوفل اقاقیا تخم تمر هندی مازو مورد و قشور کندر چوب سرشش و دیگر سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی
بسفیده بیضه سرشته بران نهند و اگر قبض باشد تلیین طبع بحقنه لین و فتیله یا مسهل بقدر احتیاج کنند و از اشیای نافعه شرب مومیائی ست
و آن در جبر و خلع و وثی و مانند آن عجیب ست انطاکی گوید که خلع بعد رد و ربط مختص ست بلصوق مثل مازو و اقاقیا و مورد و معاث و غری السمک
و آرد کرسنه و عدس و شونیز و گل سرخ خشک و روغن گل و در جبر و وثی کفایت میکند مجرد رد و ربط و گاهی ضمادات کفایت باشد و در وهن تغمیر بادیان
و خرقه گرم براحت کافی بود و گاهی درین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد و ضعف عضو پس بسهولت آنرا قبول کند درینصورت بعد جبر علاج
بمستفرغات و دلک براختلاف انواع آن هر دو کنند و گاهی حاجت بشرط عضو داعی گردد بسبب تحلیل نیرآن که دوا آنرا تحلیل نکرده باشد بالاحی جلد

اعیا

یعنی ماندگی و آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بدن یا عضو ست از فعل او بسبب کلال او بواسطه انصباب خلط و سببش فرط رطوبت و اگر چه
مزاجی بود که بغیر وجه طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند و یا معالجه شاق بر بدن مثل برداشتن بارگران و لعب چوگان و افراط
ریاضت و استحمام و راه رفتن بسیار و غیر آن که ازان بستگی اعضا پدید آید چنانکه حرکت بدشواری تواند کرد خصوصا در مرطوبین و فصل معاون رطوبات
مثل زمستان و ربیع و خوردن چیزیکه مولد رطوبت باشد چون شیر و خربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود و الا خاص و فرق میان این
و وجع مفاصل بعدم ضربان و تمدد و تخس درینجا و جواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد و علامتش ثقل و کسل و تمدد است پس اگر
با آن تپ بود دموی باشد و الا بلغمی و نبض دران عظیم و شاهق سریع در حار رطبی در بارد بارد باشد علاج اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق در ورم
و از عضو مقابل در خاص بعد ازان ماء الشعیر و آلو بخارا و صندل و زرشک و سفرجل و امثال آن بنوشند و مسهل و غیر آن بدستور وجع مفاصل نمو
بعمل آرند و تبرید مزاج ببوئیدن ریاحین بارده مثل مورد و بنفشه و تناول مثل عدس و باقلا و چقندر و کاهو و تدهین مثل روغن بنفشه و روغن گل
و روغن نیلوفر و استحمام بآب سرد کنند و اگر بلغمی باشد اولا بشبت و ترب و عسل و آب گرم و بوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج و تناول
قلیه سبز با فاویه و پوشیدن جامه پشمی و استعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط و بابونه و خیرا نمایند که زیره و هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند و از مجربات
انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم و شونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو مؤف ست و خوردن این ادویه تا یکمثقال هر روز با آب گرم تربد سفید غاریقون
هلیله زرد هر واحد یکجزو مصطکی کثیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند بعده استعمال این روغن برگ مورد مازو سبز محلب
میعه یابسه هر واحد نیم جزو اشق حب الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا بقوام مرهم گردد و بدان طلا کنند و گاهی دران روغن کنجد داخل
کرده می پزند تا آنکه روغن بماند پس صاف کرده استعمال میکنند و بهر این ادویه بسیار ست بهترین آن نوشیدن شیر گاو ست در ساعتی که بدوشند
و مالش بهروزه بزیت گداخته و خوردن کرنب بجوز و سیر و کذا نیل هندی با نیسون و اگر ثوم را بجهات درست بدون آنکه چیزی ازان جدا کنند در دیگ سر بسته
بآب و روغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود و از جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیا و مفاصل
و زمانه نافع بر خاستن و بر آمدن کوه و کان برفتار از ذخائر مصونه ست و همه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکوست و بقول سویدی شمر
و نطول بابونه و تمر هندی نمک مخلوط بزیت و کذا روغن غار و کذا روغن ایرسا و کذا روغن یاسمین و کذا روغن بلسم و کذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونه و شمر
شراب کهنه خوشبو و نطول مطبوخ بیخ رجل الغراب و بخور قسط هر واحد نافع اعیاست و اگر بسبب راه رفتن مانده شوند خود را اسهال نمایند و عضلها
پا را بروغن گل یا بابونه و یا روغن شبت بمالند و بقول رازی آنچه بسبب ریاضت باشد ضمادها بهر روغن که میسر شود چرب کنند و اگر تابستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آیند و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن خا بمالند و گاهی اعیا از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت با غذیه و ادویه مقویه باید کرد و اعیای مادی مستند بمرض نیست

سموم

یعنی زهرها بدانکه سموم یا مشروبه است یا ملدوغه یا ملسوعه یا منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا بحدت و لذع کنند و یا بافراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل باین هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تا اثر او در بدن یا بطریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا بتسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم هلاهل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سموم که بسرعت تمام قتل کند آنست که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریابند که سم از قبیل ادویه حاره حاده حریفه است مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و درد عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند برانکه سم قاتل بحرارت او است مثل فرفیون و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند برانکه سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بنج و یبروج و اگر غیر از ذبول و سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن بجمله جوهر او بود و آن بدترین سموم است و گاه سموم را غشی و تقلب حدقه و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات از نیست و اگر سموم و ایرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوییدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم باکول شناخته میشود و گویند اول چیزیکه مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و مانند مثل حرکت مورچه است پس اگر سم قوی باشد مع ذلک یبس و حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از ان غثیان و الم در فم معده و انعصار معده دریابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزها یکه طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکه بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجبست که بیرون ساکن خصوصاً در حالت گرسنگی و تشنگی شربها اخذ نشود یا که طعام و آب خورده برود و ایضاً لازمست که عادت تناول ادویه دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها در این باب تریاق فاروق و مثرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز نیم درم نمک چهار درم و بار بار بیاشامند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر و بگیرند و نمک و سداب خشک مساوی و با انجیر سفید بقدر یکه بدان در آمیخته شود و حب وار در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضاً انجیر مثل گردکان بگیرند و نرم بطبوخ سداب بسرشند و همچنین نمک و سداب و یا انجیر با فندق و جوز و یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و لهو پینه سبزی و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و در هیچ تجربه در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز یک شون نیز کوفته بخورد او را چیزی از سموم ضرر نکند و کذا چون یک مثقال بشراب یا بشیر و کذا اکل انجیر بهار قبل خوردن طعام ضرر طعام مسموم دفع کند و لازمست بر محترز که جمله تحرز او صرف از ان نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب او را چنان عارض شود که اجتناب نکند بهر آنکه اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل چلپاسه و رتیلا و عقرب و مار در ظرف حق یا طعام یا در ظرفیکه در ان شراب باشد بیفتد از بهر آنکه بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

و قصد بسوی آن کنند و باشد که در خم شراب بمیرد و باشد که از آن شراب بخورد و دوران می کشد درین باب نیز احتیاط باید کرد و از اطعمه و اشربهٔ که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانهٔ لقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپید و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید که حسارت بر صید حیوان ذی سم نکند و آنرا بدست نگیرد و آشیانهٔ غراب و لقلق در جای نگذارد و نگاه داشتن طیور و حیوانات که طعمهٔ حشرات کنند چون طاوس و کبوتر و مرغ خانگی و راسو و گربه و امثال آن در خانه نیکوست و نزد خود داشتن ادویهٔ تریاقیه از ضروریاتست و الطافی گوید کسی را که خوف از سم باشد باید که سبقت نماید بهر چیزیکه حفظ او نماید مثل دوا المسک و تریاق و آنچه مرکب از گل مختوم و حب الغار و حنطیانا باشد و کذا انجیر و جوز و نمک و سداب مساوی و شونیز و شلجم بری چون هر دو باسه چند انجیر سفید بسایند و این همه حافظ ارواح و قوتهاست چون فاعلی سم آنرا استعمال کند و کذا ابو دینهٔ مطبوخ بشراب **ذکر ادویهٔ نافع جمیع سموم** بدانکه ادویهٔ تریاقیه که در جمیع اقسام زهرها بالخاصیت نافع ست از انجمله فادزهر معدنی یعنی زهر مهرهٔ خطائی ست و قدر شربت آن از سه نخود تا دو دانگ ست و فادزهر حیوانی و مقدار شربت این از یک قیراط تا دوازده قیراط ست باید که هر کدام ازینها بر روی سنگ بگلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید مشک ساییده بدهند و نارجیل دریائی یک قیراط دهند و قی کنند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چهار دانگ بود و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس بدهند و علامت جودت تریاق آنست که نیم درم خروس را بخورانند و مار یا دیگری از هوام قتال بر آن مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک باقوت ست و درین زمان بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر ست مگر مردم که از اطراف می آرند آنهم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال ست و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از تریاق فاروق ست **صفت** تریاق گل مختوم بگیرند گل مختوم و حب الغار و ابرسا مساوی کوفته و بیخته بروغن گاو حب کنند و بعسل سرشته اوزان ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و خاصیت اینست که چون مسموم بخورد قی آورد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است و سنویدی و غیره بلسید گه شرب بیخ لبسته کوفته تنها و یا بشراب و کذا شرب طبیخ کرفس مع بیخ او و کذا برگ آزاد درخت و کذا گل مختوم نیم درم تنها و بشراب و کذا زیت گرم و کذا زمرد و شیره و کذا طبیخ جمله اجزای خبازی و قدر شربت از تخم آن تا پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم ست و کذا جاوشیر یکدرم بعسل و کذا اسنا و کذا افسنتین رومی از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او از پنج درم تا ده درم و کذا حسک بشراب و کذا البن بلسان و کذا زراوند مدحرج و فلفل و کذا پوست بیخ کبر تا سه درم بشراب و کذا احشای راسو خشک کرده دو مثقال و کذا تخم ترنج دو مثقال و کذا بادآورد و کذا زیره بشراب و کذا ابرسا با سرکه و کذا عصل بریان و کذا اترشی نارنج و کذا گل ارمنی یک مثقال و کذا شربت حماض و کذا زرنباد که نزد حکما بدل جدوار ست و کذا سکبینج و کذا قردمانا بشراب و کذا اسارون و کذا دوغ و کذا دماغ ماکیان بریان و کذا شوربای بط فربه و کذا فلفل سیاه یا سفید یکمثقال و کذا اشنه بشراب پخته و کذا غافث بشراب و کذا بیخ نارنج خشک کرده سوده و کذا سلیخه و کذا عسل تا پانزده مثقال و کذا ریوند و کذا الحیة التیس و کذا برگ و شاخ مرزنجوش خشک و تخم او کوفته مع زعفران بشراب پخته و کذا دوقو و شرب و ضماد زراوند طویل دو درم هر واحد نافع جمیع سموم قتاله است و بقول قرشی علاج مشترک بجمیع سموم مفرحات یاقوتیه و تریاق اربعه و غیره ست و از ادویهٔ جدیده اینست که بگیرند تخم انجدان و بیخ آن هر یک یکدرم و شیح ارمنی دو درم و بعسل سرشته با آب سیب بخورانند و گوشت خشک کردهٔ ابن عرس بری در دفع سموم از قوی ترین ادویه است و شیخ میفرماید که ادویهٔ مشترکه برای دفع مضرت سموم آنست که با زهر برابری کند و نگذارد که اثر او پیدا شود مثل تریاق و مثرودیطوس و فادزهرها که مجرب باشند و گل مختوم و تریاق آن و تریاق اربعه و گفته اند که ابهل درین باب عجیب و بی نظیر ست و دوای مرکب از ان بغایت سودمند بود و بیخ بخور مریم چون بشراب بخورند و ایضا ابو دینه و تخم شلجم و ایضا غاریقون دو درم بشراب و بیر سیاوشان و خبازی و برگ او و آب مطبوخ او و ایضا دارچینی و مغز خرگوش با سرکه دو اوقیه و یا جند بیدستر یک مثقال با روغن زیت دو اوقیه و ایضا قیصوم سه درم با آب حسک کوفته افشرده بنوشانند و تخم کذر و خصوصا اقلیطی و حلتیت و طبیخ جعده و سیسالیوس و تخم درخت سکبینج عجیب ست **صفت**

دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و چند بیدستر و برگ نی هر واحد یکجزو شحم حنظل سه جزو همه بقدر بندقه بزرگ ازان بخورانند و دوای تخم
انجدان و گوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت و ابن الیاس گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب است بگیرند
آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یکدرم و آب سیب بخورند که درین باب بغایت نافع است و تخم شلغم و پرسیاوشان و خیارزه و دارچینی
و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی یا بابست درم سرکه بخورند تعلیم سموم مشروبه و ملدوغه که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن ننماید علاج آن
از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی ازان معلوم شود بعلاج خاص آن پردازند و دریجا اولاً علاج کلی سموم مشروبه مرقوم میشود و بعد آن علاج خاص
هر یک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و سپس علاج کلی سموم ملدوغه و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم ملدوغه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سم از جمله سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود میباید که بزودی از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد ازان شیر گاو و روغن
گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب است و منع از خواب تا یکروز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعاء و تشنگی
و خشکی دهن معلوم میشود درینصورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هر کدام که باشد
بر برف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل
تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بعد در یافت
این عوارض مکرر قی کنانیده شراب کهنه که از یکسال تا دو سال بران گذشته باشد بحسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه
و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جندبیدستر یکمثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن
باید داد و اگر اثر سم بعضوی که زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلاً اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویه مدره بکار برند و اگر بعد
شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند
صفت تریاق اربعه مرکب جندبیدستر و حب الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه
بسرشند قدر شربت یکمثقال با آب گرم **شیخ الرئیس** قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجب است که مدافعت نکنند
بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند پیش ازانکه قوت او در بدن پراگنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند
و دران مبالغه نمایند چندانکه توانند و بهتر آنست که درین روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی بزیت حضض و پیه مرغابی مخلوط
کرده میشود و بهتر آنست که آنچه برای قی ازین ادویه و از غیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آنکه
اگر او قی نشود قوت سم را بشکند و بران غلبه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکند
و اگر از شیر نیز قی شود نیک باشد و ایضاً اگر طبیخ تخم انجره با روغن گاو بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند بعده شیر بسیار بنوشند
و مسکه از شیر بهتر بود و ایضاً طبیخ بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط گداخته سود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجبست
که بعد قی حقنه کنند خصوصاً چون معلوم کنند که مضرت زهر با معا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده ازین باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر
اسهال باید کرد و در میان آن از ام نوشیدن شیر غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد بکار برند بهر آنکه او بهتر مدد
بر دفع سم کند خصوصاً چون آنرا در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید
و سیاه دارفلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم
سلیخه هزده درم حماما زعفران هر واحد شش درم بعسل بسرشند و با شراب بقدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم بشراب

همین فعل کنند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را بقی آرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ قی و بادرین و تخم گندنا
و جند بیدستر و انجیر خشک و بندق و سداب ست و آنچه درین باب ستوده ست اینست که بار از دو چهار درم و هر یکی یک درم بشراب شیرین بخورانند
و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم ست که خواب نکنند البته و نگذارند که تخیر کنند بلکه
واجب ست که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و هرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدانچه در باب او مذکور ست علاج کنند
و این ظاهر شدن بدو وجه بود یکی آنکه معلوم شود که آن زهر از کدام جنس ست دوم آنکه معلوم شود که آن از کدام نوع ست مثال اول اینست
که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده ست پس علاجش بمثل شیر و مسکه و فالودهٔ سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو و هرچه
تیزی آن بشکند باید کرد و یا دریابند که آن زهر از جمله سموم ملتهبه ست تبرید او بکافور و گلاب و آب کشنیز باشند آن همه بیخ سرد کرده باید کرد
و اعضای رئیسه او را بمثل طحلب و غیره ضماد کنند و هر وقت آنرا سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده ست و اگر حاجت
فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات ست پس تریاق کبیر و دواء المحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده
بشراب آمیخته و یا دریابند که آن سم مضاد جوهر آدمی ست علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فادزهر کنند و ماء اللحم و شراب
استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامهٔ خوشبو بپوشانند و عطسه آورند و فم معدهٔ او بمالند و در دهان او باد بدهند و موی او
بر کنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم مینوشانند یا بدان ارادهٔ شکستن تیزی
زهر و تغیر جوهر او میکنند مثل شیر و فادزهر و یا بدان ارادهٔ اخراج جوهر سم میکنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او میکنند
مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد میباید که در ان استعمال
نکنند و صبر نمایند تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده ست بلکه واجب ست که همگی مبادرت بنوشیدن آب نیم گرم بسیار و روغن کنجد
کنند و در دهن او انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زهر در معده و بدن
قرار گیرد و مبالغهٔ تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد آبیکه در ان شبت و بورق یا نمک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده
قی کنند بعد از ان شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن ست پس اگر در معده و امعا
سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حاد ست میباید که روغن گل و روغن بنفشه بگلاب و لعاب
اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیر تازه و ماء الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته
بروغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو دهند و انبه و نقل
مبارک و کاسنی بخورند و بر جگر بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم
یک مثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن درینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ابرسا دو درم ست و نوشته
که بزیت بسرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن لذع بعمل آرند بنفشهٔ خشک و نیلوفر هر واحد
سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده
روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بست درم بران انداخته نیم گرم حقنه کنند و هرگاه معلوم شود که سم از ملهبات ست آب یخ و بست برف
سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد
طحلب و صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن از مخدرات ست پس شراب کهنه صرف و سداب
و یا آب سداب با پودینه گرمی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواء المحلتیت بخورانند

صفت آن مرصافی قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک ساییده بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی ازان یکمثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مرصافی یکدرم قنه دو درم مر اسوده با قدری شراب ترکرده بخورند و یا
برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معده و امعا بآبیکه دران سداب و پودینه و شمام پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سرخ شود
و بنخوداب معمول بماکیان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره و روغن زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنه حاده بعمل آرند
بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و انطرون و جاوشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کرده
بران روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند و اگر ذبول و سقوط النفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد
و کمتر ازان نجات یابد زیراکه این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش اینست که بعد قی بمبالغه و تنقیه تام معده تریاق کبیر
و قرص افاعی و دواء المسک حلو و مر دهند و تقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزی ازین یافته نشود بگیرند گل مختوم و طین ارمنی
و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جندبیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره فراسیون ازین ادویه مفرد و مرکب بقدر یکمثقال کوفته
بیخته بشراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خار خسک افشرده بنوشانند و یا انجدان یکدرم طین ارمنی دو درم کوفته
بعسل سرشته با آب سیب و شراب کهنه بدهند و صندل و گلاب و کافور که دران اندک مشک حل کرده باشند بویانند و بعود و عنبر بخور
سازند و سینه و فم معده را دراسپالند تا گرم شود و غذا القلیه معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل که بران شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند
باید داد پس اگر صلاح نیاید و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت و بدانند که بعض سموم نکایت
در عضوی از اعضا میکند پس میباید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت او محفوظ ماند مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود
شیاف نرم بردارند یا حقنه لینه بعمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر بمعده حادث شود بآب نیمگرم و مانند آن قی کنند و چون بران
حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود
بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد بطحلب و صندل و مانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکه خدر شود بشرطیکه
آن موضع از اعضای رئیسه دورتر باشد و آنجا که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود و اگر از شرب زهر
سردی در عضوی ظاهر شود آنرا گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند انطاکی گوید سم
که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیرینی علاج نمایند و اگر حرارت و ظلمت و سدر و حکه و طیش و اختلاط آرد
حار باشد دران مثل الحبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد دران دوای حار مثل دواء الحلتیت
که دران حلتیت بقدر ربع همه ادویه باشد و مثل شراب و سیر موثر است بالجمله در علاج هر سم واجب است که اولا ابتدا بقی کنند بمطبوخ
شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاو و شیر و عسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد ازان منعشات قلبیه وغیره
و آبهای فواکه و اگر چه از برگ آنها باشد و ربوب و روغنها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجرب است بعده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار و الا
بتلیین اقتصار کنند و اگر قی دشوار باشد آنچه آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دهند بهر آنکه قی نافعترین علاج است درینجا بعده اگر سموم در شیر
یا روغن داده باشد آنرا این دوا مخصوص داشته اند بگیرند زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یکنیم درم شراب کهنه
شیر دختران هر واحد دو اوقیه باهم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرینی آمیخته باشد مزید قی و فادزهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر
با ترشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند و شارب سم در ترشی اکثر از نسل و باه معطل میشود و واجب است اگر سموم از خارج بطریق غسول
بعمل آمده باشد مزید عنایت باطلیه بدانچه بهر آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیمون و آرد جو و باقلا و صندل و گلاب و آب مورد

و آب سداب و خون خروس و سفیدی بیضه و کافور و نشاسته و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه از ان میسر آید و در سمی که بطریق استنجا مستعمل بود حمول بگل علیق و بارتنگ ... و مع نصف یکی ازین هر دو داد می سدس آن کند و منبه و روغن گل زیاده کنند و کذا افیون جدی بوقت وضع کردن و برای سموم استنشاق بروغن گل و بنفشه و ... مضمضه کنند و حکم سم ملبوس قریب از غسول است و زیاده کنند غسل بشیر و روغن گل پس آب پس سفیده بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن سوسن و سم که بروغن مالیده باشند مالش صبر و حضض و زهرها و صندل و کبابه مع ربع یکی از انها افزایند و اگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال بمر و کنند مع چهارم حصه یکی از انها کافور و هشتم حصه مشک کنند و لذا امیجه سائله با لبلاب یا آب برگ زیتون سویدی مینویسند که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا حنطیا با یکمثقال ... دار چینی از دو درم تا پنج درم و کذا انفحه یا نیم مثقال و کذا ابوال انسان و کذا خون گوزن و کذا فراسیون و کذا تخم سداب بشراب و کذا پوست ترنج زرد باریک و کذا مروارید سوده سه درم با شیر تازه گاو تازه و یا بروغن گاو و هر واحد نافع سموم مشروبه است اطبای هند گویند که شیره کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده گرفته باشند بقدر یک کاسه دادن جهت اکثر سموم مشروبه سود مند است و همچنین مینسل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی بیخ موته برابر با آب ... زهر خورده را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یکماشه سوده بروغن تازه گاو یکتوله آمیخته بخورانند و اگر کنول یکماشه نیله تو تهه دو سرخ باهم سائیده با آب گرم بنوشانند زهر را بقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیرو مفید سم حار است و همچنین بیخ چولائی اگر تازه باشد یکتوله و اگر خشک باشد نیم توله با آب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کنگهائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر و نکایت شدید تر اند از نباتیه و حیوانیه تا کو سم الفار که آنرا بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی و اسهال بسیار و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سرخ و بدن گرم شود و بقی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده ماند دست و پا فقدر گردد و اکثر بعدان بشوربا ... و یا بسل پیدا کند علاج اول قی کنانند بشیر گاو یک آثار و روغن زرد نیم پاو و یا بورق سه ماشه در مسکه گاو یکتوله بلیسانند و یا الایش سکنجبین ساده و گلاب یا آب خیار ی بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد ازان سقمونیا یا مشوی ربع درم بماء العسل یا بجلاب جام بدهند و تا چهار پاس حمام آب کردن ندهند که دران خوف هلاکت است و ادویه مزلقه باردة بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار لیسانند و در منع خشکی بشیر و روغن و مسکه مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آنرا نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید بمعالجه آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله یا نان دهند و نزدیک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع زهر سم الفار است و فوراً فائده میکند و بتجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند که اگر مغز تخم کنار دو ماشه بار یک ساخته با آب بخورانند سم الفار خورده را مفید است و هرچه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید بکار برند

سیماب مصعد و مقتول و شنگرف

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و ورم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود علاج بطبیخ شبت و شراب و عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالایش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماء العسل و بوره هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو و شلغم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شوربای چرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید نفع دهد و صاحب کامل و حاوی مینویسند که بعسل و شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر ازین خارج نشود حقنه با آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هرگاه امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین بروغن گل و شیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند و گیلانی گوید که از علاج جید او اینست که بعد قی و حقنه سه درم قرنبو ابیض حل کرده یا ماء العسل چند کرت بدهند و تقویت دل با دویه و اغذیه مناسبه کنند بعده حریره های چرب و شحوم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که جوان انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پیشه و مرباهای آن میکنند و در تناول او افراط مینمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن او هر روز کنند

میکنند تا آنکه آثار صحت ظاهر شود و بعضی اطبای هند نوشته اند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جوانسه و یا کشنیز خشک در آب شیره برآورده چند روز بنوشند
و یا روغن بنفشه تخم کاهو بشیره تخم خیارین بسته در شیره گاو و کلیم یا وجل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد و برگ نقره رسته جامن بقدر دو
توله هر روز بطور بهنگ ساییده نوشیده باشند که با استعمال این بسیار کسان صحت یافته اند و از معمولات است و دو نسخه معمولی در اخراج کشتجات از راه بول در ادویهٔ جلیله
مسطور شد و ایضاً شخصی که کشته سیماب خام خورده باشد یا پیکه تابست و یکروز برگ لیموی کاغذی مثل بهنگ ساییده بنوشد تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً
اگر بدین ترتیب به عمل آرد تا شده و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بهنگ ساییده صاف کرده روز دوم یک پیاله بنوشد و نان نخود با گندم کم نماید و روغن بسیار بخورد و در چهل روز
صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی مینویسند که برای کسیکه سیماب خام خورده باشد و در آبله و در حالت جدالی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل
از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد و بعد از نیم گهری باز یک پیاله بخورد و همچنین تمام قسم تا
خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی یا چینی
بکنند تا سیماب بنظر در آید بعضی اعزه این را استعمال نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و برادهٔ رصاص ورم بدن و معده سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلاوس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ
اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال بافراط آید که منجر بسحج امعا گردد و از خوردن سفیداب سفیدی
زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و سدر و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن
جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود علاج مقیئات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس یک ماشه انجیر زرد ده عدد در یک نیم آثار آب تا شود
بجوشانند که بنیم آید جوز القی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سرد او و ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و جهت اسهال مغز فلوس در آب کاسنی یا کسیده
صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل با شربت دینار دهند و یا حقنهٔ حاد بعمل آرند بعده بعد تعدیل مزاج تحلیل حرارت غریبه خورانیده و حمام
برند که عرق آید و ادویهٔ معرقه دهند و غذا نخود آب نخ تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و بقول ابن الیاس قی بتکرار کنند که در آن نفع باشد مثل تخم کرفس و شبت
و انجیر و بورق و ماء العسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب طبیخ کرفس و انیسون بنوشانند و گلاب با دودھ
با سفیدباج مرتب از لحوم مرغان سازند و علامت صحت اسهال شکم و ادرار بول است و بالجمله محتاج بمقیئات مدره معرقه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت
و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا با ماء العسل خورند و یا گذشته تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده بقدر سه اوقیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند
و یا حقنهٔ قوی بکار برند و نگذارند که خواب کنند و آنچه این را نفع کند آنست که تخم بخورند و بخایند و بر آن شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماء العسل و لعابات لزجه چرب
لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج باسهال بود و دیگر سقمونیا مشوی نیم دانگ در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال بمرات
نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ مینویسد واجب است که مر سه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی سرگین کبوتر صحرائی بشراب بدهند
که این علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصه هر واحد بشراب خیز راسنه و یا یک درم مر یا نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا بیش قیراط
سقمونیا در ماء العسل دهند و در سفیداب گاهی در دوا اینکه بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل میکنند و در ادویهٔ او صمغ آلوجی افتد و در جبسین
خاکستر اطراف انگور سیاه با شراب سفید گفته اند و کرمانی و غیره نوشته اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل الطیب با شراب چهار نوبت دادن مفید است
و تخم کرفس و افسنتین هر مساوی بقدر دو مثقال با آب کرفس یا بشراب یک اوقیه ادرار بول نماید و در سفیداب بشربت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و شیر تازه
نفع دارد و عصارهٔ افسنتین یکمثقال بماء العسل چند بار دهند تا بول بسیار رود و در جبسین شبای اعرابیه عصارهٔ خطمی رطب و بلوکیه دهند بعده ربع درم سقمونیا در
جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعادهٔ اسهال کنند و صاحب کامل گوید که علاج شرب سفیداب رصاصی قی بماء العسل و شبت و اندک نمک گرم است

نسخه فرفیون

ونیم مثقال شبرم یا یکدرم حب النیل بخورانند و آبیکه دران تخم کرفس و انیسون و بادیان و فستقین و می جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و سویدی گوید که شرب طبیخ انجیر با ماء العسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو بشراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر و یا انگور برای شارب چیبین نافعست و سرهندی مینویسد که در سفیداب خوردن اجوائین مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعا و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد علاج سبزکتان و جرجیر و خبازی و شهد قی کنند بعده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربا های چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبه و الالبان آنرا کفایت کند و بقول شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب بشیر چرب و ماء الشعیر بروغن بادام و مانند آن بعد از آن آب گرم بجلاب یا بروغن نوشیده قی کنند و عصارهٔ ملوکیه بسبستان دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربای شحمی و خصوصا بخبازی بیاشامند و اگر سرفه پیدا شود بسلیقات مقربه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین ست و علاج حبش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر ذره بقدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن انجیر و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند بعده شوربای ماکیان فربه و روغن بادام یا لعاب اسپغول و روغن تخم کدو بنوشد و ایضا حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که دران عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه بعمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفه شدید که مودی بسل گردد پیدا کند علاج شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه با آش جو و روغن بادام خورانند و حریره چرب با شکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا سازند و اشربهٔ زوفائیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن اکال دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد علاج شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس با سایر ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که دران سقمونیا حل کرده باشند آنرا نفع دهد بعد از ان روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس نهایت باریک سوده بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربای چرب و حریره فرنی بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقیست بدین اشیا قی آورند الماس سم قاتل محرق معا ست علاج فی الفور آب گرم و روغن قی کنانند بعد از ان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجمله جواهر خود بیش ست و گویند که زهر هلاهل عصارهٔ برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که از ان خلاص یابد در دق یا سل افتد علاج لازم ست که مبادرت بقی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی بمرات کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فادزهر و دواء المسک و جدوار و تریاق کبیر ست و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک ست بحکاک فادزهر و یا مقدار یکدرم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته که بیخ کبر فادزهر بیش ست و حیوانیکه آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع ست و بقول مولف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا پالک سبز نیم آثار

وشیر گاو و یا بز یک آثار و روغن گاو چهار و نیم توله نیمگرم نوشانیده بکرات قی فرمایند و از خارج پر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید بعده زهرمهره یکماشه سوده در خمیره صندل ترش یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شربت انار کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم توله در عرق زرشک و بید مشک وصندل و نیلوفر و کاسنی هر یک چهار توله تخم تربج سه ماشه خورانیده بنوشانند و بفاصله دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند و خون بسیار گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق بید مشک و آب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه بصندل سفید که بگلاب و بید مشک و عرق بهار نارنج سوده باشند آغشته بر سینه گذارند و لحظه بلحظه آنرا بعرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی و دوای اول نمایند تا هشیار پس غذا ندهند و عوض آب گلاب و عرقهای مذکوره نوشانند و از پاس نهم آش جو یا شربت نیلوفر دهند و یا خشکه بدوغ گاو و مربای گروندہ و تمر هندی و افشرده فالسه و زرشک و خرمای هندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیه بدن بمسهلات صفرا و مطفیات خون بکرات نمایند بعده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا بدستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکه دران بسیار بود و جغرات گاو میش و دوغ ترش بسیار دهند که در رفع سمیت این عظیم الاثر است و همچنین ترشیها خصوصًا اچار لیمو وغیره که در سقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار مفید است و اگر بهم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید که بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت یا روغن کنجد و آب گرم که دران تخم شلجم و شلجم جوش داده باشند بعده تریاق فاروق نیم مثقال باندک آب مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی که دران قدری مثرودیطوس مالیده باشند بروغن گاو دهند و فادزهر خالص با آب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده با آب سداب دهند و کرمانی گوید که چهار اوقیه طبیخ شاه بلوط با یکدرم دوار المسک و یا نیم دانگ مشک فقط سودمند است و از جمله تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر در روغن گاو سست

قرون السنبل

قسمی از بیش است و آنرا بهندی سینگیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود علاج بعد علاج کلی سموم مشروبه از قی وغیره و ایضًا قی بماء الشعیر و روغن گل نیمگرم و مانند آن کافور یکماشه با چند توله گلاب بخورانند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند و آب سیب سه اوقیه ببرف و یا پست سیب ترش و یا پست جو با آب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب الثعلب و یا آب هندوانه سه اوقیه شکر ده درم و یا ماء الشعیر با آب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیره تخم خرفه بروغن بادام و روغن گل سرد بیخ و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفه و آب کاهو و آب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقه کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

فرفیون و کرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال بافراط گردد و گاهی خون با سهال آید و از کرمدانه جگر و ورم عارض شود علاج با آب شبت و روغن بادام قی کنند بعده تبرید باشیای مبرده قویه نمایند و پست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کرده تجرع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش و دوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

البان یتوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود علاج کسر حدت و قوت او بروغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند بعده علاج بربوب قابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و رب آس و پست سیب و بهی کنند و استحمام با آب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند

وشستن شیرهم را ریختن آب برف بر بدن نیز فائده دارد و عرض حادث از ان چون اسهال الدم و بول الدم را بدانچه در باب آنها معلوم شد علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کشنده انسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم آرد علاج مبادرت بقی نمایند پس شیر بز غرغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ۷ ماشه و عرق بید مشک و گلاب هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و بمسهل صفرا تنقیه بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه و روغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع است و شوربا های چوزه خصوصه و فالودجات معمول بروغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانند و یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این تریاق او گفته اند و انجیر بعسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها [حلویات ۱۲] آنرا نافع است و رب انگور نیکوست و حقنه لین طبب آنرا نافع بود و غذا آش جو و مهلبیه که به برنج و شیر و شکر خوب سخته

بلادر و کیکج

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعاء و شور و آبله در لب و دهن و تپ حاد و سرسام حادث شود و گاهی از ان جنون و وسواس سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را بسبب موافقت نقصان نکند علاج مداوای خاص این قی کردن بروغن کنجد و آب نیم گرم است پس چیزهای سرد و تر مانند شیره دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و شیر زنان سرالبدن و لعاب اسپغول و بهدانه و نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و بقول شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و دسومات از شوربا ها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو به برف سرد کرده و ماءالشعیر سرد کرده و آب خیار سرد کرده خورند و در آب سرد بنشینند و علاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است و مجوسی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل بعده شیر تازه و جزرات بشیره تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماءالشعیر با شکر و روغن بادام دهند و هرگاه سوزش در حلق یابند غرغره بروغن بادام یا روغن تخم کدو و شیر و لعاب بهدانه فرمایند و از ان ماءالشعیر بروغن بادام چندان در قطع نکنند و غذا مزورات از کدو و پالک و قطف و مالش بروغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و نیز لعاب قیاس نموده به که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یکنیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاو اغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا گلو و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم تربز و بنفشه هر یک ۷ ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ۷ ماشه در عرق کدو و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدور باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یک ماشه ورق طلا یک عدد بشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند و الا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک ۷ ماشه در شربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انار بکنند بهتر باشد و ضماد از کشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل سفید پنجم حصه جمله در گلاب سوده بکار برند و چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جزرات و یا پالک و قطف سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار بیخوش امتصاص نمایند اشتها گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یاد و آن ببدن ورم و خارش و شور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند و مغز گردگان و مغز نارجیل و حب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمر هندی در آب تر کرده صاف نموده در ان آب مغز نارجیل و صندل سائیده طلا نمایند سوزش و گرمی فی الفور زائل شود و صندل سفید و سرخ طلا کردن نیز سود دارد و ایضاً آهن هلدی و برنج ساٹهی دو دو حب با آب شبینه سوده مالیدن و یا کنجد سیاه بشیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است و قدری کنجد یا مغز جوز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمر هندی شیره بر آورده یا تخم تمر هندی سوده و یا چوب چینی و کنجد در شیر سوده خوردن و ضماد کنجد و اصل السوس با شیر تازه گاو هم مفید است و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن قو انجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفرا دهند و فصد زود از آنکه ورم آن می نماید

عنصل ردی

از خوردن آن قروح امعاء و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود علاج قی با شبت و روغن کنجد نمایند بعده شیر آهن تاب و زرده بیضه

در سر که جوش کرده و سفوف بزور و مقلیا تا دهند و اشربه مبرده و آب فواکه بارده قابضه بنوشانند و شیرهٔ خرفه و لعاب بهدانه نفع دارد و صاحب کامل گوید که اگر سحج عارض شود شیر و سفوف الطین دهند و اگر سحج نباشد سفیدهٔ بیضه و لعاب بهدانه که دران صمغ عربی حل کرده باشند بدهند و روغن بادام با روغن گل و پنبه دانه بهم آمیخته

حب السلاطین

یعنی جمال گوٹه از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و لهیب و حرقت شدید عارض شود علاج از شیر و روغن زرد قی کنند بعد ازان دوغ و اشیای بارده قابضه مثل شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفید ست و بقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه متواتر نمایند و منع اسهال مشغول گردند و گاهی مضرت و منع اسهال او را تریاق کفایت باشد و گویند که بسبب بی دوای او آب گرم غسل کردن سر مختیر و روغنها و مغزها خوردن سود مند است

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و همه مؤدی بغشی و سقوط قوت و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و غاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه اند علاج در جمله مبادرت بقی نمایند بنوشیدن آب گرم بسیار و روغن و حقنهٔ قویه مثل شحم حنظل کنند بعده معالجه خنق او نمایند بدانچه در علاج فطر بیاید و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار نوشند و مفاصل او بقیروطیات لینه نمایند و لازم ست بزن معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند و در تربد زرد یا سیاه یا دغال آب مثبت در قی و کثرت تشربت شیر و روغن گاو یا روغن بادام بر بدن سرد کرده نیز مفید بوده اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود بعده تشنج و ارتعاش و هلاکت رو نماید علاج کسر حدت او بنوشیدن شیر و روغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو تازه و شوربا های چرب خورانند بعده علاج اسهال بروب قابضه و اقراص حابسه کنند و چون اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ میفرماید که بعد کسر قوت او تسکین بشراب خورانند و بالنگو و زیره و انیسون و جند بیدستر و سنبل مساوی و قریب به درم بشراب بدهند و بر شکم خرقه گرم کرده کمادات مفتحه نهند بعده پنیر تازه بعسل و روغن و شوربا و شراب بدهند و آب سرد نیاورند

شراب صرف

بر شمار اکثر ازان هذیان و خفقان و وجع مفاصل و التهاب و صداع و حرقت معده و اختلاط عقل و گاه تشنج و سبات و اسهال عارض شود و جنون و بعد بعد تعب و عطش شدید بود اگر غلیظ و کهنه باشد علاج تا ممکن باشد قی به نبیذات کنند که آن بهترین علاج ست و فصد و مسهل استعمال نماید اگر چه ضعف و بعد ازان تبدیل مزاج با آب سرد یا آب برف کرده یا شربت غوره و برف سرد کرده و فواکه و ترش کافور نمایند و گاهی از کثرت شرب آب بمرض غشی و غثیان عارض شود و در صورت بعده شربت حماض و ریباس با سکنجبین و لعاب اسپغول دهند و ... از دوغ تازه که ترشیده باشد سرد بسیار بران بنهند و روغن گل و صندل و گلاب کافور کرده و سرد نموده بر سر گذارند و بعد بارده مثل صندل و تخم کاهو بر سینه نهند و گلاب سرد کرده بر روی زنند تا بهوش آید پس شربت لیمو و شربت انار ترش و گلاب و عرق بید مشک و عرق صندل حل کرده بر یخ سرد ساخته بدهند که مجرب ست و دیگر شربت ترش و افشره های ترش نافع و بوییدن عطریات و خوردن نمک سیاه مفید و از مجربات حکما و ارسطو ست که نمک را در آب گرم حل کرده بپشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فورا بهوش می آرد و در حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق با آب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو و گرفتن و خوردن تنباکو غشی و غثیان عارض شود شیر تازه بنوشانند و روغن کدو و بینی چکانند و ... تا اینجا علاجها ادویه سمیه نباتیه حاره و بسط تفصیل حال علاج سموم نباتیه بارده بقلم می آید

افیون

خوردن او مسبات و گرفتگی زبان و خدر دست و پا و سردی و تیرگی آن و دوار و غور چشم و تاریکی آن و ثقل بدن و خارش آن و زردی لب و چهره و فواق و نفخ شکم و تنگی نفس آرد و بوی او از دهن آید بعده تکلم از خناق و عرق سرد و نفس بارد و موت گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون متناول اندک باشد و اگر بسیار بود فی الفور سبات مفرط که متصل بموت بود واجب کنند و الا قدر دو درم ازان کشنده ست علاج با شبت و تربد و عسل و نمک هندی قی کنانند بشیر و روغن گاو خوردن دهند و آب که فلوس مسهل دران جوشانیده تا سه بار در ابتدا خشک باشد قی بسهولت می آرد و همچنین زنگار که پیخ

وایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا عظیم النفع ست چون سکنجبین خورند و ایضاً بورق و نمک ماهی در آب پودینه یا سکنجبین و بورق و ماء الجبن گرم مثل فلافلی
و کمونی و شراب کهنه قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیر شراسیف دائم کنند
صاحب کامل گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از ان فضله ماکیان سوده یک درم با اندک سرکه و عسل بدهند
و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شیح گرم یا خاکستر درخت انجیر با اندک سرکه و نمک با آب گرم و یا اندک بجز بنیا بشراب یا اندک تریاق اربعه با آب سداب بدهند و یا قدری زراوند
و افسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلی از جاوشیر بشراب دهند و ترب بسیار تیز بخورانند و معده و نواحی آنرا با آب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی درین
حقنه یا بکار اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغنهای گرم با اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند **سویدی**
گوید که شرب طبیخ افسنتین رومی بسرکه بدهند و کذا نمک اندرانی بسرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل بروغن گل و کذا بادرنجبویه مخلوط با نطرون و کذا روغن [illegible] و کذا
سرکه تنها گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کشری و کذا روغن بلسان از نیم درم تا یک درم و کذا پنیر مایه نیم درم هر واحد دافع ضرر فطر قتال است

معالجات سموم مشروبه حیوانیه

از ین جمله ذراریح است که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن جانوریست معروف محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در
سر و پهلو و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول
کند خون صرف یا پارهای گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تپ حاد افتد پس
هلاک کند **علاج** بآب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنانند پس بفاصله دو پاس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیره بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیه بدن بحب صبر و مسهل صفرا
نمایند و روغن گل و سفیدی بیضه مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا العبه بارده در شیر بز ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده و روغن گل
آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود حقنه بکنند
و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار کیا بشه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند.
و از ماست ترش غسل سازند و لحم بدان مضغ کنانند و شیخ میفرماید واجب است که قی و حقنه نمایند بدانچه میدانند و لازم است که در دوای قی و حقنه نطرون و طبیخ
انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر و پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و سکنجبین بسیار نوشانند
بعد از ان حقنه بماء الشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرکتان یا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی
و زردی بیضه نیمبرشت و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آنرا نیکوست و ماء العسل و مغز چلغوزه بزرگ و کوچک و مغز فستق یا پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ
بنبیذ و مدره مثل تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر بشربت بنفشه آنرا نافع است و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا گل شاه‌سن و اسهال
بشربت ادرار مال ایشان نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند بزراقه بلکه با نبوبه ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند **مسیحی** گوید که مبادرت بقی از آب
گرم و روغن بسیار و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسپغول آمیخته باشند نوشانند و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بجلاب که روغن بادام باوی دران
چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر با مغز بادام خورانند و یا مغز خیارین با ورنگ دهند و ماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه
پخته باشند بروغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب
و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیر تازه بروغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید هر ورم که ازان پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام
حریره چرب بخورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود و صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و نیز غالب باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی کردن
[illegible] لعاب بهدانه و بعده بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و ماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده
که شربت تمر لیلا بقدر پنج درم و قیه بشربت عسل آنرا نافع است و دیگر مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کدو هر یک بقدر پنج درم محرور نیز شیره آن هر دو نیز فائده کند و غذا انجیر

نمایند که آنرا خاصیت نفع اندرین باب است مثل طعامی که در آن عرق فرالی پخته باشند یا از گوشت حملان با غنم ساخته باشند و شراب بسیار حلو و فشار کنند بقدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام قی کنند با شیافه
در قول شیخ گذشت و بعض قات آب گرم و عسل و بطرون در غسل امساحت کنند بعده حمام آب شیرین استعمال نمایند و ایضا باید که روغنها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن قی و وجع الفواد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز
قتال و قریب آنست و بیضه آن نیز سم بود علاج آب گرم طبیخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضا از علاج مختص بحربا بعد
معالجه مشترک اینست که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر سادج به روغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و بروغن بالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضه حربا اینست که بچه‌ها
باز در طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زردچالند و تکمید بنمک نمایند و انجیر و سکنجبین تا خورانند

سالامندر را او پره جانی است شبیه بعظایه و عریض تر از سام ابرص باریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کزاز و احتباس
بول و ورم زبان و استرخا و زوال عقل عارض شود علاج بعلاج کلی پردازند و ایضا قی کنند بجوز القی سه ماشه که در عسل و تولا نمک طعام یک نیم ماشه آمیخته بلیسانند و حقنه حاده
بعمل آرند بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و بزر آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم الاثر است و غذا جنزات گاو همراه برنج خورانند و گفته اند که علاج
خاص او اینست که راتیانج و علک البطم یا هر واحد یا هر دو با بیضه و خطمی تا دو مثقال بخورانند و خوردن بیضه سنگ پشت صحرائی مسلوق و نقیع و مطبوخ سپودینه نافع و گویند
علاج افیون علاج او است و اطیوس گوید علاج او علاج ذراریح است و گویند طبیخ کافیطوس و حب الصنوبر صغار و برگ آس و برگ انجره با روغن زیت سوده نافع است

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها تبدل در بدن و تیرگی رنگ مائل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بدبوی دهن عارض گردد
و گاه منی بلا اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از آن خلاص یابد دندان او سفید و موی او بریزد
و غشی یا از آن غوک زرد دستان خوردن او شهوای طعام ساقط شود و آروغ بدبو و ترشی آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود
علاج با آب گرم و زیت و نمک و یا شراب بسیار قی کنند و بعد قی و سهل حقنه اکثر ریاضت نمایند و در حمام در آبزن گرم عرق آرند و روغن گرم مالند و علاج الاکثر
دو دوا الکمون و جندبیدستر با رضید بهم بخورند و شراب بسیار یا سه سرخ نی آنرا نافع بود و همچنین سپوست قصب الذریره بقدر دو مثقال با شراب مفید و صاحب کامل می نویسد که بیادیان جندبیدستر با
گرم و عسل و نمک کنند و مسهل الاسمال و حب شکم را بمالند و حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام معجون شفرو مشروبات گذشته مثل فرنجمشک و لعاب اسپغول بدهند و دوا المسک و افیون اثنا فیعا
سمک باره و ماهی سرخ شده و خصوصا که شب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و گرسنه سفید آرد باشد که بکشد و گاهی حمرت او
ناپدید و ظاهر شود علاج با آب سرد و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی و سمودا دوگل و مانند آن که تسخین و تلطیف از کنند
سفید بود و مبیخ و شراب با عسل ازو میوه و سیرها علاج که در فطر گذشت از آن بقول مجوسی علاوه است از عسل و نمک آب گرم کنند و از کندر بعوض با تفلفل یا باید کرد
بنوشانند یا سجزنیا یا دوا المسک بقدر حاجت آب مطبوخ زیره یا پودینه کوهی بدهند

شوای مسمومه

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در جنس گرمی مضطراب پوشیده و بخارات آن دفع نشده سمی گردد و سم شود از خوردن آن علامات سیضه از کرب و اسهال و غشی عارض
عارض شود و گاهی عقل بکار و مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید علاج با آب نیمگرم و نمک سکنجبین قی آورند بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات معده
و دوا المسک تجویز کنند و بقول شیخ بعد قی میبه و بیبوسن و شراب ریحانی با آب سیب و سیب بنوشند و گل مختوم آنرا بعد قی نیکو است و علاج بیضه بطلی که پیشتر
نمایند مجوسی گوید که بعد تنقیه معده بقی فدری سیب و مسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند آب گرم بر شکم متواتر ریزند و ابن الیاس گوید که بعد از آنها بادام
و روغن کنجد و عسل و بابونه مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند و ادویه مذکوره در قول شیخ بدهند

مرارهٔ کلب الماء

خوردن زهرهٔ سگ آبی بقدر عدس بعد از هفت روز قاتل باشد علاج روغن گاو بدار چینی و جنطیانا ماهی دو درم و اسد یک مثقال و پنیر مایهٔ خرگوش نیم مثقال بخورند و بعضی مخ شیر بوبالند و طلی نیز نافع

ارنب بحری

سم قاتل است از خوردن او در معده و نواحی صدر درد و مغص و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفهٔ خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و براز بنفشجی رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد در سل افتد و موی و دندان ساقط شود علاج شیر نیز و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خار پشت بریان کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمو یک توله سپیده شربت خشخاش شربت عناب هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کلهٔ پاچهٔ بزغاله سمید خورند و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه غاریقون کتیرا رب السوس برابر سائیده بقدر یک درم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویهٔ قویه بود پنیهٔ نهری تازه و خون مرغابی گرم تازه نیز و بول انسان بالغ نیخ بخورند مریم بمیبه با میبه سوس شراب یا قطران بشراب یا بشراب یا درطلا و خربق اندک در شراب است و علامت صحت او اینست که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هرگاه در سل افتد علاج سل کنند و گیلانی از طبری نقل کرده که مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر عمل آرند چنانکه در علاج ضفادع و در قول صاحب کامل مذکور شد و شیر خر با سفنج و شیر ترش و ابهم بنوشند و ایضاً در آن نیخ خبازی و دیگر آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا بقدر یک نیم درم بشراب العسل بخورند و تنقیهٔ معده بقی و اسهال نمایند و بعد سکون تحت شراب فق کنند و فصد کشایند اگر احتیاج باشد

شعر اسد

اگر کسی موی شیر خورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بید انجیر بول کند برگ پاره پاره شود علاج جگر خام حلوان پاره پاره کرده بخورانند و بعد یکپاس کشکی دو درم سائیده با آب نیمگرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بید انجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفته شیره او بقدر یک جام تا سه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی با گل و سائیده چند غلوله ساخته فرو برند بعده قی نمایند اگر موی با غلوله برآید صحت شود و گرنه بیخ کسوندی یا بیخ سانجی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی چینگه سه چهار عدد فرو برند موی هر جا که باشد در معده یا در امعا با چینگه چسپیده در براز بیرون آید و گویند که تخم سرس با آب سائیده بخورانند موی شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تکر هر یک یک توله سائیده میدهند و اگر خصیهٔ خرگوش خام فرو برند موی شیر بدین حیله بیرون آید تا حصول صحت کلی یک خصیه فرو برده باشند لبن فاسد گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از آن دوار و غشی و قراقر و بیچ در فم معده پیدا شود و گاهی از آن بسبب قتال عارض گردد علاج آب نیمگرم و شهد و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود و یا شراب صرف خورند و بقول شیخ بعد قی ماء العسل شراب صرف بفلافلی دهند و تکمید معده برروغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطکی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از آن اعراض بد عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و موی بتولد شود و مریض مسترخی گردد و نفثی انجامد و اگر در معده جمود پذیرد بدن سرد شود و اختناق و صغر نبض و غشی متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض شود و همچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا بقدر یکدرم پنیر مایهٔ خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقنه نمایند و اگر در مثانه بود ادویهٔ مخصوص بسنگ مثانه بکار برند و شیخ میفرماید که ادویهٔ عامه برای این قیحوان سفید است خاصه که سرخ نیز و مقل و حماما و انافح و ثلث ابو و فصد و حنا انفع او پنیر مایه و شیر انجیر و سرکهٔ تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته اند و آن عجیب است شیر نیز است گویند که این خون جامد در جاه و جوف رابگدازد و یا بگیر بید انجیدان و کبریت ساذج و در سرکه بجوشانند و این دوای عجیب است و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گوئیم که لازم است قی کردن اگر ممکن باشد بعسل یا آب گرم و این اتریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیرهٔ قرطم در آب گرم برآورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا نسخهٔ آن مکل مختوم شش درم پنیر مایهٔ خرگوش سی درم پنیر مایهٔ غزال سی درم دو درم جنطیانا زراوند مدحرج تخم سداب مشتی مرکی حلتیت هر یک چهار درم بعسل بسرشند شربتی

ازان بقدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین و یکی خاکستر چوب انجیر پنج درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان میکنم که بجای آن پنیرمایه خرگوش باشد هر دو را در سرکه
گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیرمایه بزغاله و یا یک مثقال سرگین سگ و خونی که در مثانه منعقد گردد آنرا مخصوص انیست که آب برگ زیرین درخت بید بنوشند که آن را
درین باب خاصیت عجیب ست و مداومت شربت سکنجبین مع تریاق و مثرودیطوس و مدرات قویه کنند و برگ برنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین
و نیز در سرکه حل کرده دهند بهر آنکه سرکه دوای جید برای انیست و همچنین مثقالی از قردمانا با آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شوینی از غاریقون و یا سیسالیوس یا قدری
از انافح و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب و یا دو درم عود قاوانیا و ادویه مفتت حصات شرباً و حقنةً و طلاءً استعمال کنند و در مثانه بقدر نواة نمک سحوق
در آب حل کرده بزراقه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائده نکند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده بسته گردد بسببی از اسباب مجمده یا استعداد قوی و شیر مثل غلظ آن و ازان عرق سرد و غشی و تپ لرزه و غیره اعراض دیگر که در امراض معده در جمود
دم و لبن مسطور شد عارض شود علاج یک مثقال از پنیرمایه حیوانات با سرکه کهنه خورانند خصوصاً پنیرمایه خرگوش و یا پنج درم پودینه باید خورانید و بقول شیخ واجب ست که صاحب
از چیزهای شور پرهیز کند بهر آنکه شوری آنرا بسته تر گرداند بلکه لازم ست که سرکه تنها یا ممزوج با آب بنوشانند و پودینه خشک پنج درم بخورانند که این عجیب ست آنرا در ساعتی بگدازد و
بسبب قوتی که اندرانست شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انافح تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا بقئ یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمود خون
در معده خصوصاً و انیکه از طین مختوم میسازند و مذکور شد و دوای انجدان و کبریت مساوی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر چون تکرار خاکستر دران نمایند و قئ
گوید که از علاج جنس انیست که سکنجبین عسلی با آب گرم و شبت دهند و امر بقئ نمایند و معده را ازان پاک کنند و پنیرمایه بوزن یکدانگ با اندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیرمایه
خرگوش ست و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخورانند و عسل بفلفل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و تلطیف او کند.

علاج کلی سموم ملدوغه

هرگاه جانوری ذی سم بگزد همان وقت قدری بالاتر بفاصله چهار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگر پایین بهتر ست
و اگر حیوان ردی السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت بانشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکند بعد از آنکه ادویه تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه
بسرکه و روغن گل کرده باشند و یا محجمه بکنند و این بهتر ست و باید که آن شخص که می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم بشگافند و بر
موضع زخم بندند جذب سم میکند و ادویه جاذبه سم مثل سرگین کبوتر و خاکستر چوب انجیر و بشناک و نرو سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده
و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید ست و ادویه که در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع ست و سابق مذکور شد و درینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً بکار برند و ادویه قابضه بر موضع
لسع ضماد نکنند مگر آنکه با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند بعده نظر کنند بسوی اعراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال
نمایند و باید که باغذا قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند الحاصل قانون علاج سموم ملدوغه منحصر در هفت امور ست یکی تقویت حرارت غریزی
بر اخراج سم از بدن و تحلیل و تهییج او بسوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و لیست بربری و فادزهر و جندبیدستر و مشک و زراوند
از مفردات ست دوم تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغه نکنند و تقلیل بقئ و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت
غریزی نیز کنند و فی جامع النفع در جمله اقسام سموم ست بخلاف فصد که بهمه جا نتوان کرد مگر کسی را که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات فصد آنست که سم در بدن
منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده اند سوم دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصة آن سم مثل تخم نهنگ در گزیدن نهنگ
و گوشت افعی در لسع افعی چهارم استعمال دوای مضاد مزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب پنجم استعمال ادویه جاذبه که سم را بسوی خود بکشد از خارج و مشروبات مفرقه
ششم تبعید اخلاط از اعضای نفیسه و تنحیه از جهة سم و این هر دو بادویه مدره و مقیئه و مسهله بود هفتم تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو و لسع و محجمه و لسع
و داغ و ربط و حجامت و زلو و مکیدن آن ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع گزیدن جمله حیوانات بقول شیخ الادویه جیده خورانیدن تخم خندقوقی و آب او با شراب ست

بد هند ابن الیاس گوید که بعض ادویه مجربه و جذابه سموم مثل منجال باز و کبوتر و پودینه و کبریت و بول و خاکستر درخت انجیر بسیار که و نطرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کنند
و یا بگیرند مرهم از سرگین کبوتر و شکاعی و شیح و جند بیدستر و سکبینج و حلتیت و گوگرد و پودینه مساوی کوفته بیخته بزیت و زفت سرشته بر موضع لسع طلا کنند و جراحت الزاند یا
بازدارند تا وقت بر شدن مریض و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه بخورانند ابو سهل گوید که جند بیدستر و مقل و حب الغار بشراب قوی بخورانند و یا دواء الحلتیت بقدر بندقه
تا جوزه بدهند و یا این مرکب اجزا مقشر از هر دو قشر یکجزو و نمک برگ سداب خشک هر یک دو جزو و عسل سفید بقدر یکه ادویه بدان سرشته شود و شربت مقدار جوزه و یا این مرکب اجزا شبیر
بیخ سوسن آسمانجونی مرسداب زنجبیل زراوند مدحرج کنند مساوی یک مثقال بشراب خورند و بر بدن ادویه مدر عرق بمالند

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار است و مار سیاه در سمیت از نسبت دیگر قوی است و مهلت کمتر میدهد و مار گزیده را التهاب و لرزه و غشی و عرق سرد و زردی چشم و ورم یا آبله بمحل گزیده
عارض میشود و علاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم ملدوغه که مسطور شد باید کرد و پس خرد و پس بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن
و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور کندنا و پیاز یا شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مارمهره بر موضع گزیده نیز
نافع است باید که آنرا بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر را جذب کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد
و در حین جذب سم رنگ او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود و نبود دبر تمام بکبید و با کیان گرفته بر پای گرد اگرد مقعد آنرا دور کند و بر موضع گزیده
چند شرط زنند که خون تر شح شود پس مقعد آنمرغ بران موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن
دو پاره کرده باشند نیز نافع است و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیر مایه خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد یا سرکه ممزوج با آب بخورند و خوردن آب نیل بقدر یک طل و بستن
جرم آن از مجربات است و شوربای ضفدع نافع است و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب و استعمال حب السلاطین درین باب
عجیب الاثر است باید که آنرا از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که بمغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دو پاره می باشد از هم جدا کنند و پرده که در میان هر دو پاره است
دور کنند و هر قسمی را جداگانه با آب صلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن سوزش در چشم احداث میکند و بسیار سرخ میشود بعد
از صحت پنبه را بگلاب آغشته بر چشمها بنهند و بیخ سرخ را ملایم پخته بر پارچه فاده نهاده سرد کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یک دو عدد آن نیز
مجرب است و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم ندهند و این حب آن نیز مجرب النفع است مغز جمال گوته فلفل سیاه هر یک هشت ماشه کافور بهیم سینی زعفران هر یک
یک تانک کوفته با آب لیمو کهرل کرده یکصد و ده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یک حب با آب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مار گزیده بیهوش شود
و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل میکند باید که بر کام مار گزیده شرط زنند و آب گرم بریزند و چون خون آمدن گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یک دو حب بخورانند
و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بر شکم او بالای ناف شرط زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون نبر آید پس مغز جمال گوته سائیده با آب دران جا بمالند اگر
فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید مرده نیست و همچنین کچله در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می آرد و تنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آنرا با قوس دواو
یا سوده با آب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه میسازند بقدر دو سه توله حب ساخته با آب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان و حقه
قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین بل ناگیان در قند سیاه پیچیده خورانیدن درین باب مجرب است و هرگاه غشی کند حجامت و در جو منعشات سیما مشک عجیب است و نفوخ
سج و انگوزه مفید و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوشش نرسد ذکر ادویه یونانیه و هندیه نافع زهر مار بدانکه ادویه تریاقیه نافع جمیع اقسام سموم و ادویه
نافع سموم ملدوغه که مذکور شده آنچه در اقوال حذاق بیاید همه زهر مار را مفید بود و برخی از آن درینجا مسطور میشود چنانچه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می آورند بقدر
نیم درم از آن بشیر یا بزیت خوشبو یا شراب یکساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی است و شرب دارشیشعان و کذا آب نمام بشراب و کذا سنبل هندی
بشراب کهنه و کذا تخم ویلبسان و کذا اقحوان و کذا قرفه و کذا قنابری و کذا تخم خارشتر بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده بشراب و کذا اسکر و کذا افتیه و کذا سرطان نهری بنده
کوفته در شیر مالیده صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا انگم مختوم با آب طبیخ حلتیث و کذا الجو مالح و کذا زهره سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فو و کذا آب برگ توت سیاه

و مرد حلتیت بشراب و سیر و تریاق کنند پس اگر اولا تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند و الا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیزی که اعتنا بدان کنند ادویهٔ قلبیه است
و آنچه بانعاش روح مخصوص است مثل عنبر و فادزهر و زراوند دحرج و همچنین بلازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن بمیعهٔ سائله
و قطران و بستن کبوتر و موش شگافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند دحرج و تخم حندقوقا و کرسنه و سداب دشتی مساوی بسرکه سرشته تا یک مثقال
بشراب بخورد و خلاص یابد بیهیچ گوید که هر گاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم مذکوره بعمل آرند و معهذا لک تریاق افاعی بشراب قوی خورانند و سیر بخورانند و شراب صرف بنوشانند
و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا بدهند تخم حندقوقا و غیره اجزای این همانست که عنقریب در قول انطاکی گذشت با یک اوقیه نبیذ کهنه بخورانند و یا این دوا انیسون یک مثقال
فلفل چهار مثقال زراوند دحرج جند بیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال بیخ بنج سائیده مقدار باقلا بدهند و یا دو مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بخورانند و طعام معمول
بروغن زرد و عسل و سیر و جوز و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیده محجمهٔ بزرگ نهند و شرط زنند و بضمادات که در علاج کلی سموم مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد
بر جای عفن ادویهٔ محرقه نهند و حوالی عفن بگل ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند شیخ میفرماید در علاج لسع افاعی که آن مثل قانون است باید که رعایت اصول مشترکه در علاج
کنند بعد از آن قوی تر علاج مبادرت بدادن تریاق افاعی است و چون تاخیر کنند ممکن است که تریاق اکثر فائده کند و گاهی نفع نماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود بسبب
که از همه علاج مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز بشراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده اند که گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حرمل از ادویهٔ خلاص کننده است
و همچنین مغز تخم ترنج و از تریاق خاص قوی آن انیست که انیسون اکسوانفون فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند دحرج جند بیدستر هر واحد یک درم و بطلا بسرشند شربتی تقدیر
جوزه و ایضا مر جند بیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یک درم تخم شبت دو اوقیه در طلا بسرشند و ایضا تخم حندقوقا و زراوند دحرج و سداب دشتی دوا عجیب است که بروغن زرد
بسیار خصوصا کهنه بدهند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آن زمین شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشی کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و پنیر یا بهما
و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیر مایهٔ تازهٔ خرگوش است که آن خوشتر است چون با چهار اوقیه شراب ممزوج باعتدال بخورند و پنیر مایهٔ ایل نیز جید است و قومی گفته
که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او در حلق فرو برد و ثفل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای خوک که اخیر بکردند و نافع تخلص یافتند چون خورانیدند
و گوشت سهو ملح مخلل و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافعست و قومی گفته که حجر الحیه را چون تعلیق نمایند در آن غایت است مشهور باشت نمیدهد در لسع
افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ مرج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مرو بیخ فاشرا و فاشرستین و غاریقون هر کدام از این که باشد آن را در شراب حلو بخورانند
مقدار یک درم و همچنین آب تانغالس یعنی اذان الفار و کذا تک زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دوا بولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و بیخ او و یا تخم
حرمل با آب گندنا یا آب حرشف و ایضا پنیر مایهٔ خرگوش و آرد کرسنه خاصة و زنجبیل در شیر زنان و جز آن بخورانند و حرمل که بنواحی یزد معروفست و آن شدید المنفعت است
و پوست زراوند و بیخ حندقوقی و گمان کرده اند که زبد را چون در شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر الاغیه که آن را تریاق فرادی و فتیحی گمان میکنم ایضا لسع افاعی و جمیع هوام را نافع
بود و یا جاوشیر دو درم بسرکه و ایضا بگیرند قسط سه مثقال یا جنطیانا و ایضا پشک بز در شراب حل کرده نوشیدن از ادویهٔ جیده است و جمیع مقطعات حاره خصوصا سیر
و پیاز و گندنا و ترب و آب آنها و جمیع مملحات خصوصا جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهره خروس و سایر طیور و از عصارات شدید النفع آب سداب و آب برگ سیب
و آب مرزنجوش است و سرکه تنها چهار اوقیه جوشش داده نوشیدن و آب برگ کرنب نبطی و بول انسان ضمادات از ضماد این ضمادات جذاب قبل از ورم کردن استعمال
کنند و آن معمول از اصل و حب الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصة و آرد کرسنه است از این جمله مفرد و مرکب بشراب استعمال نمایند و تضمید بنان که حبه جید بالغ النفع
و بستن ماکیان شگافته بغایت نیکوست و همچنین گوشت افاعی و خوک شگافته و از روغنها روغن غار است با روغنی که در آن برگ غار جوشانیده باشند هیچ مسیحی گوید
کسی که افعی و لاسیما افاعی معطشه و بلوطیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد و الا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مریض کنند و سیر و پیاز
و گندنا بخورانند و شوربا بشبت و دارچینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخورانند و سرطانات نهری بریان که بران اندکی مویزج باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند
و بر موضع گزیده این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم پودینه و نمک هر یک چهار درم سوده انداخته بشیر تازه بسرشند که این نافع است و ایضا
بهر گ سیب تیبش و آب پخته باریک سوده و شوربای خوک مطبوخ خوردن نفع کند و پنیر گنده کوفته با آب سرشته ضماد کردن نافع بود و اگر بچه مرغ زنده که چاک شق کرده بر بندند بدان

انتفاع یابند و اگر اندک خون سنگ پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیر مایه خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا ذکر ایل خشک
باریک سوده یکدرم بشراب بدهند و اگر آب سداب و گندنا هر واحد یکنیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده با آب
مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بین نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال با آب سداب بخورانند هر لدغ را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع
بیشتر از جمیع اشیا باشد لاسیما نو ساخته او و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق ست و شربتی ازین هر دو هر کدام که حاضر باشد از یکدرم تا یک مثقال است
و این معجون نافع و مجرب ست برای هر لدغ بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بمیفختج
بسرشند و بقدر باقلا بخورند یا زیاده و کم باید که آب سداب مع میفختج و آب برگ سیب تش چون بنوشند نافع بود و یکی جند بیدستر و تلخه و زراوند مدحرج هر واحد یکدرم
انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند و مقدار باقلا یا زیاده و کم بحسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آنکه سم در بدن
سرایت کند باید که مار شیر یا سرطانات نهری بنوشانند و ایضا شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را
بدواهای حاد مثل فلفل فیون و غیره ضماد کنند حوالی عضو را بگل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکه خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در ابتدا بدهند چون مریض را
غشی و ذبول نفس و عرق سرد عارض شود اما هرگاه این اعراض زائل شود آش جو بسرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجه موضع گزیده با ضمدهٔ مذکوره نمایند طبری گوید که بعد
مبادرت به بستن عضو و شرط بلیغ موضع محجمه ناری و رفع ترشح استعمال کنند چه از خاصیت وضع ست که سم را بیرون کند چون بنوشند یا عضو در ان نهند و گاهی
بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جا و شیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد میکنند و جراحان تریاقی ترکیب داده اند که آنرا بضماد لسع می سازند ساخته
بگیرند مغز پیاز و کوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود و بعده در ان جاوشیر و سکبینج و جند بیدستر بگدازند و بران اندک فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس سرکه ده چندان
و قطعه زراوند مدحرج و قطعه زراوند طویل و قطعه جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد از ان صدفه گرفته از ان پر نمایند و بر جای گزیده بر بندند و بعد یک شبانه روز جدا کرده
تجدید آن نمایند که این باسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاه بلوط یا مغز بادام و بندق و پسته باریک سائیده و مغز پیاز یا بلبوس یا عنصل سائیده باهم سرشته ضماد
میکنند که این زهر را از موضع گزیده خارج می نماید و یا بگیرند شراب کهنه و در ان بیخ لوف جعد و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند بعده اندک زیت بران انداخته حل کنند و در ان
اسفنج تازه یا مغسول بآب و خاکستر آغشته بر جای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بر شیشه تریاق الافاعی نهاده
بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن لو بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده میکنند و روفس این را اتم علاج لسوع دانسته و گاهی اخراج سم بقی دائم می نمایند
و اگر چه بعضی اوائل آنرا مکروه داشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق و قرب قلب اهل حران مرقه ترتیب داده اند که آنرا مرقه ملسوع و مرقه ضفادع نیز گویند گفته اند
که آن از لسع حیة خلاص گرداند فلیعف غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری ده عدد و ابن عرس[1] لحم تازه آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنجدرم
پوست زراوند طویل هفت درم فوتنج نهری باقه یک برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند و به پیمانه یان نیم رطل آب زیت
کهنه بمقدار یک انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را بگل حکمت نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که لحم مهرا شده بعد از ان از شوربای او ده درم
گرفته پنج درم آرد کرسنه در ان حل کرده بنوشند و چون این شوربا بعده ملسوع لسبت کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی بدهند
و شوربای مذکور مینوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سدر به غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان ست که مار گزیده را بشرب آن بخورانند
چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن بیکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور نهند شب
بگذارند بعده بر آورند و آن خاکستر را سوده از ان پنجدرم بگیرند و جنطیانا رومی هشت درم کندر رومی هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عروق و زراوند
هر واحد دو درم زنجبیل تخم شبت چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی چهار درم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنجدرم و آمیخته بمیفختج
سرشته قرص سازند هر یک بقدر دو درم و خشک کرده یک قرص از ان صبح بر ناهار و یک قرص شام با بست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند و آن عصارهٔ انگور
با بیخ راسن مطبوخ ست که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در ان اسنخ بجوشانند که این قائم مقام آنست و طعام ملسوع در حسب ست که شوربای

[1] له صل کر صادر شغیر لام قریبی از درست کردی آن موجود باشد و گویند که شنیدن آواز آن کشنده است ۱۲ مخزن الادویه

وبعد کشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب ست و دیگر سه توله آب لیمون سه توله عسل فی الحال خورانند و اندکی مغز جمال گوته با آب سابیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی نهند
نافع بود و اگر نوشادر سها گه چونه آب با دیده سیاهی برکف دست مالیده ببویند مفید و مجرب و حب دار اشکوهی ست و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع گزیدگی چکانند که مسکن الم ست
و اگر جیمکلی را شگافته بر موضع گزیدگی ببندند یا آنرا در روغن تلخ سوخته سابیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر آب حل کرده نیمگرم نمایند و بگوش مخالف چکانند از مجربات
مشفقی میرزا محمود بیگ صاحب ست و پر طاوس سوخته بطور تنباکو کشیدن سریع النفع ست و دیگر بیخ کنائی سفید یا بیخ آک که گل او سفید بود زند خشک کرده باریک سوده در گوش
کژدم گزیده بدمند دفع درد آن کند و در مجربات مرقوم ست که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسوندی معصفر و چنال طاوس تازه زرد چوب بلد برگ حنای تر مساوی سابیده حب از
بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف با آب ترکرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب را گرفته بدارند سم را جذب نماید **اقوال** کاپر انطاکی
گوید که علاج آن بستن عضو ست و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک سیر و سیرکه و قطران و گوگرد و هر کدام از اینها که میسر آید و کذا برگ کدو و از مجربات نوشیدن زیت ست
که دران اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و باندک خاریقون و حب بندق در خرقه سبز تعلیق نمایند مادام که با وی باشد نافع
از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سپیدبید بیش مساوی بخورد فی الحال الم او ساکن گردد **ابو سهل** گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه
شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ ببندند و تکمید موضع با آب گرم کنند و روغن زنبق که دران جندبیدستر و افیون حل کرده باشند طلا نمایند و بدان مرات کثیر خوب بمالند
سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و بخر نیا و معجون حلتیت و این معجون بخورانند جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار قسط جندبیدستر بودینه نهری سداب بری خشک عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته بمقدار جوزه بشراب دهند و اگر این ادویه میسر نشود تهمد بشراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و با جندبیدستر
و با فرفیون و سیر هر دو بشرکت کنند سوده و با حلتیت و گوگرد موم بار زدیا علک الانباط ضماد کنند و فندق سبلا بسود انجیر کوفته بخورانند و این معجون دهند جندبیدستر پوست
بیخ کبر زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب دهند و دیگر زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال زنجبیل حلتیت هر واحد مثقال بعسل
بسرشند و مقدار باقلا با آب سداب بدهند و بعد از آنکه علت رو باضمحلال آرد و درد ساکن گردد باید که تنقیه مریض بچیزهای سرد معتدل که دران گرمی زیاده نبود باید کرد تا
امراض حاده نیارد **ابو علی سینا** می نویسد که معالجه بقوانین عامه تکمید بنمک حار و سرم مانند آن کنند و اول چیزی که عمل او واجب ست آن مکیدن بنشتر و طلا
و سائر آنچه در جذب سم گفته شد و بران ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و جزا از بهترین ادویه اوست و همچنین بعضی گفته اند که آن
هندی ست بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس هاون خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب ست
چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس و غیرها در قول ابوسهل گذشت آنرا نفع کند و حلتیت آزاد وای جید ست و فاشرا و حرمل را تا حال تجربه نکرده ام
و قرطم دشتی را جالینوس شهادت میدهد که امساک او درد ست تسکین درد کند و آن از اقسام حرشف خاردار ست و قومی گفته که خوردن بیش بقدر یک [illegible] تسکین
درد او کند و از ادویه جیده او سیر کوفته بشراب ست شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشند و خصوصا چون بحیند آن جوز باشد و از ان هر دو قریب یک دقیقه [illegible]
و نیز واجب ست که بعد خوردن سیر و شراب بجای گرم پارچها بپوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعرق مریض ست و غرض از عرق آوردن
تحریک مواد بسوی خارج ست و عرق آوردن در حمام ایشان را شدید النفع ست و هرگاه از ان بیرون آیند شراب صرف بنوشند و تریاق جید برای ایشان تخم
سداب زراوند طویل جنطیانا حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین بطی عروق صفر فاشرا ابسل آمیزند و دیگر جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم مندقوقی [illegible]
انکسونا فون هر یک بمقدار دستی جمع بمقدار یکدرم که از انجیر سازند و بعسل ادویه را جمع کنند شربتی از ان یکدرم و از ین زیاده نخورند که دران خطر ست بلکه اگر بعد علتی باز [illegible]
شود نیم درم دیگر بخورند تریاق جید برای آن بگیرند سیر و جوز نیک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بدو وعده انجیر که در آب ترکرده سرشته باشند
بسرشند شربتی از ان سه درم بشراب تریاق جید برای [illegible] جندبیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه ابولوسات با چهار اوقیه شراب این گزیدن
رتیلا را نیز نفع کند ایضا با شیر خرقه جندبیدستر فلفل سفید [illegible] بعسل مساوی بسرشند **دواء العسکری** که عجیب نهایت بی نظیر ست بگیرند بیخ حنظل بیخ
کبر افسنتین زراوند مدحرج و طویل دارصینی شقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ بزرگ را یکدرم سائر مثلها و پادزهر نیز جید و حلتیت ست و ایضا فاشرا

نسخه تریاق [illegible] عقرب

علاج [illegible] [illegible]

وایضاً قرصاً یکدرم بشراب وسعد وحب الآس و بادروج و تخم آن وتخم حماض دشتی وکاسنی دشتی وکاسنی وسکبینج ضماد طلاء وپونه نهری و سرطان نهری اگر بشیر خر
بخورند واهل عرب ملدوغ عقرب را دو درم بیخ حنظل سوده میخورانند و نفع بین میکنند وقومی از اطبا آنرا تجربه کرده اند چون آنرا سوده کف دست بخورند وقومی زعم کرده که چون
ایشان سبز را کوفته بپزند بروغن گاو سرشته قریب به مثقال بخورند نفع عظیم کند وکسی که تب دارد و بادروج خورد و بزهر عقرب ضرر نیابد و چیزی را که بازوی آن بسوده بدن او
بزرگ باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده بشراب خورند نفع بخشد و مردی ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون و بزر البنج مساوی بعسل سرشته بخورند نفع کند
و بعضی زعم کرده اند که مداد هندی ضماداً نافع ست چنانچه طلاء نفع میکند و غاریقون عجیب المنفعت ست و شراب خنثی و کل آن و حب الغار خاصة وتخم حندقوقی و برگ
ترب و کاکنج خورد و ایضاً زراوند و شونیز و بیخ جاوشیر و تخم ... مساوی شربتی دو درم بشراب و ایضاً عاقرقرحا زراوند یک جزو فلفل نیم جزو و حمرو ربع جزو شربتی
مثقال با فلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرحا با عسل سرشته شربتی دو درم بشراب و ایضاً مر و جاوشیر و افیون مساوی فاشرا چهار جزو و از آن اقراص سازند و ایضاً قوت
بیخ زراوند طویل عاقرقرحا واحد یک جزو بقدر واجب بخورند و قومی گفته که بگیرند دردی شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم حرج
هر واحد دو درم معجون سازند ... شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب اطلیه اضمده عقرب تنها از ضمده جیده برای گزیدگی عقرب است و
نیز و ایضاً نباتی که آنرا ذنب العقرب گویند و مشابه آن بود چون بکافند و برگزیدگی عقرب نهند نفع کند باجماع و همچنین نعوک ایضاً طلای مداد هندی
و نفع کرده و درد ساکن شده و همچنین شیر انجیر خام و جندبیدستر و بلادر گویند که در این باب عجیب ست و مسکن ... بسرکه کنکوست و گوگرد زنده
و پیه ماهی نمکسود و سیر مطبوخ و روغن زرد گرم نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی یا هر دو نمک و ایضاً آرد جو با آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرکه
و بادروج از اطلیه جیده مسکن وجع فی الحال ست و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و کاسنی دشتی و حنا یا بادروج طلای جید ست و مرزنجوش خشک و ایضاً
از ادویه نافع ست و از آنچه آنرا نفع کند اینست که موضع لسع را بپیچانند سر گذارند که به سنگ گرم چکانیده باشند و از نطولات او طبیخ سعد و طبیخ انجره و طبیخ
بابونه عجیب ست و آب دریای شور گرم کرده و آب حندقوقی و طبیخ او عجیب ست و چکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب ست و زیت که دران ... پخته باشند چون
برگزیدگی گرم گرم بچکانند عجیب النفع ست صاحب کامل گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی ببندند و عقرب را کوفته ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان
پنجدرم گوگرد زرد نمک هر یک سه درم ... الطین ده درم سرشته بعمل آرند و اگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد بشراب و ضماد او
و اینچه اسود دار و جندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم با یک سوده بشراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوقی یکدرم با
سائیده دو درم بشراب کهنه بنوشند یا بپزند و تریاق افاعی عقرب بقدر بندقه بشراب بدهند و نسخه آن همان معجون ست که در قول ابو سهل گذشت لیکن
قنه عوض قسط ست باقی بدستور و یا سیر را با یک سوده بشراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آبیکه دران بابونه و بیخ اسعف و سداب و سبوس گندم جوشانیده باشند
گرم بریزند و یا بر روغن زیت یا بر روغن بان باندک فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند و به روغن گاو و عسل بخورانند صفت تریاق که گزیدن
عقرب را نافع ست فلفل هشت درم دارفلفل پنج درم سنبل ده درم زراوند بیخ خرا هر واحد سه درم آب بابونه بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم طبری
گوید که بعضی اطبا گفته است که این سفوف بدهد و آن فی الفور ازاله درد میکند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر جاوشیر
و قنه هر واحد یک نیم دانگ همه را سائیده و ... همه خربق برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم با یک مثقال شراب کهنه بخورند و جالینوس وصفت بندق هندی نموده و
تسکین وجع آنرا تاثیر مجرب یافتم و مختار اهل عراق اینست که پیاز و سیر بخورانند و انجیر در آب شراب با اندک نمک جوشانیده عضو را دران نهند و مختار اهل شام ست
که کندر سفوف کرده بجای العسل خورانند و تسخین موضع کنند و اهل سواد نمک آجوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند و گاهی سرگین گاو بسرکه سوده و ...
آمیخته طلا می نمایند و درد ساکن میشود و اهل بلد ... عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد از آن بیرون آرند و درد زائل میشود و از عجائب چیزیکه
برای تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول تخم بنیاد و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند و در بلدیکه خوف گزیدن
عقارب باشد از خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سدد اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب کسب داده اند و من آنرا احسن التاثیر

و در ایلاغی عقرب یافتم شخصی را عقرب گزیده بود و اثر یکماه آن زهر چنین پس تریاق بنظر می آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را رعافی مفرط حادث شد و صحت یافت نسخهٔ آن
زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوهی هر یک دو درم کندر ذکر و جاوشیر و حلتیت هر واحد یکدرم و فرفیون کرا آن فیلگوش ست ده درم خردل سپید چوب چینی درم و جنطیانا
و ابرسا و عنصل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنج درم بندق هندی درم همه را ساییده بعسل بسرشند و اندکی رقیق دارند و معتدل البدن را دو درم بدهند و بحسب الانسان
زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده میکند گیلانی مینویسد که پودینه باریک سوده و آرد جو با آب سداب سرشته ضماد کنند و یا چربی و موم و بهروزه هر یک
پنج درم زیت مغسول غیر زرد و درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع ملدوغ بروغن کنند و بهترین آن روغن بابونه و ایشان و روغن جاو

گزیدن جراره

و آن نوعی ست از گزدم خبیث که وقت راه رفتن دنبالهٔ خود را بر زمین میکشد لهذا جراره نامند و زهر او گرم ست و در خوزستان و عسکر مکرم و معدن اهواز بسیار بود و گاه
یکروز درد او سخت نباشد بلکه بعد یکروز درد و شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بجز گزیدن او از بیرون موی خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد
و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کند و گاه شکم قبض شود و گاهی مرا و بهلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید
و بسبب خفت درد او در ابتدا اهمال در علاج او فشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بد است علاج بقول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات او آن
که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات نوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب است سیب با آب سرد ست
دقوقی گفته که بیخ جعده چون با آب بخورند نفع کند و رازی گفته ای آن همه ای سود مند ست و این تریاق عسکری چنین ست پوست بیخ کبر جنطیانا افنتیمون و تخم زراوند
مدحرج کاسنی صحرائی مساوی ساییده دو درم بخورانند و تریاق دیگر اینست که کاسنی صحرائی خشک برگ سیب ترش و کشنیز خشک برابر سوده بطبعه ازان بخورند
و هر گاه التهاب شدید عارض شود با آب فواکه عصارات سرد آنها تسکین باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و شربت سیب و دوغ ترش و قرص کافور
سوده بدهند و هر گاه کرب شدت کند آب فواکه بروغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم بعمل آرند و اگر زبان
بیاماسد فصد رگ زیر زبان کشایند و با آب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج
قروح خبیثه باید کرد مجوسی گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند و بحسب احتمال قوت خون می آرند
و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بران موضع می نهند و خوب امتصاص می نمایند و ادویهٔ حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بران موضع لزوم میکنند و حوالی
آن بگل ارمنی و سرکه طلا می سازند و ماء الشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و سیب ترش میخورانند و غذا بجوزه مرغ و ماکیان معمول
با آب انار میسازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد مفید ست لیکن بسیار تریاق عسکری را بیخ حنظل و خراز زیاده است و گفته که با شراب بخورند
و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب ست و ایضاً بیخ خردل یک مثقال باریک سوده بشراب بخورانند و بدان نفع می یابند طبری گفته که علاج این همه
معالجهٔ عقرب ست و آن اینست که فصد کنند و در یوم ثانی دو مرتبه بعد تماض رب بیاس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را بسرکه و عفص
طلا کنند و ماء الشعیر بکافور نوشانند و کاسنی صحرائی بسرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین همین سلوک نمایند لیکن عاقبت آید بخلاص یابد و اگر اسهال شود و هلاک گردد
و این سفوف نیز مفید بود کاسنی دشتی ده درم خوز جندم دو درم کندر تکی پنج درم جنطیانا پوست بیخ کبر هر یک پنج درم جاو و جندبل هر واحد هفت درم همه را ساییده پنجاه
پنجشت سیب ترش برگ آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم با رب سیب یا رب بیاس یا رب غوره بدهند و اهل جوان جراره گزیده را نان با دوغ میخورانند و امر بقی
می نمایند و گاه قی میکنانند و از مجربات است که بیخ لوف با آب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان پیرانه سال را دیدم که علاجش بطبیخ تخم حلبه و سداب خرما و انجیر میکردند
و آنرا بلادیغ بخورانیدند و بر عضو گزیده مینهادند و در مساکن شد علوی خان در عشرهٔ کامله مینویسد که تحسنت آنکه بار انجام همکنند و لیکن باید که میان آن ثقبه بنده دهند و بسیار نهاد
بمکند و اگر چنین نکنند بکنند فی الفور میسر و بعد از آن حراق داغ دهند و فصد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور با آب سیب سوده طلا نمایند و قرص کافور دهند و در شربت لیمو
بلیسانند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو در تر بهر یک ماشه و شربت نیلوفر و چهار تولهٔ بنوشانند و برگ سیب ترش و کشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال با آب آن پخته را

نسخهٔ تریاق جراییان

نسخهٔ تریاق عسکری

ده عدد بخورانند و در حالت ورم زبان اول بجای گزیده نشتر بنهایت بزور بزنند بعده سکنجبین بیاده لحظه لحظه غرغره کنند

گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه

بدانکه زنبور از نحل یعنی مگس عسل و سنجیدن بسیار بدتر است و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد و حرقت عارض می شود و گاه یرقان تیره و اقفه و باشد که بثرها در حوالی آن پیدا
ولو چی است از زنبور بزرگ که سر او سیاه و بر بدن او دوائر بسیار بود و آن قتال است و گاهی لسع او بتشنج و ضعف زانو انجامد و نوع دیگر آنرا ناری گویند و آن نیز
ردی است از گزیدن او درد و سختی و تاکل لحم عارض شود و از جمله خواص او ست که چون بر موش مرده نشیند بعده انسانی را بگزد در یکروز هلاک گرداند و مگس عسل
سلیم در گزیدن است و نیش خود در جای گزیدگی میگذارد و مگس مور پردار قریب الحال از مگس عسل است بلکه از ان سلیم تر است **علاج** آب خطمی و عنب الثعلب
و گل ارمنی و کافور و سرکه ضماد کنند و گل با سرگین گاو بمالند و یا برگ کنجد طلا کنند و ادویه بارده نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد دنا جیل دریائی دافع الم است
در ساعت و چون مگس اسر کنده باقی را بموضع گزیده بمالند در دراقی الحال ساکن کند و یا آب غوره یا گل سرشو بمالند و ضماد ترشی انبه تنها و مع بادیان مجرب است
و مرهم نوره و کذا روغن زرد بست و کیا شسته و کذا سفیده کاشغری و کذا صندل سفید بگلاب سوده و کذا آرد جو بآب دوغ و کذا افیون بآب برگ خرفه و کذا برگ
خرفه تنها ضماد کردن نافع بود و طلای زیت خوشبو و کذا آب برگ کدو و کذا آب عنب الثعلب کذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سویدی است و گویند که اکل و ضماد
حب الغار و کذا اجاز نحل و کذا حب الآس سفید و شرب تمام دو درم بسکنجبین و کذا فادزهر دوازده شعیره و کذا طبیخ خطمی بسرکه ممزوج و ضماد جوز بسرکه سوده و کذا نمک و سرکه
و عسل و کذا توت شیرین نخاییده و کذا اکل لاله و کنجد سوده و کذا جوز السرو نافع است و بقول انطاکی هر سه خصوصا افیون و کافور و برف و بیخ اکلا و دلکا جمود لا نافع و جا [illegible]
گزیده را بگل و آب کشنیز سبز خوب سرد دارند **صاحب کامل** گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بگشایند و موضع را خوب بمکند و بران گل ارمنی بسرکه سرشته
یا بشوره دیوار یا بسرکه و یا گل گرشت بسرکه سرشته طلا کنند و گل خانه زنبور چون بسرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا بطلایه خبازی خوب پخته ضماد کنند و بر موضع
گزیده آب سرد بریزند و یا بران برف نهند **جرجانی** و شیخ می نویسند که در حال سه کف کشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یکدرم تخم مرزنجوش در حال درد
بنشاند و عصارات بارده سود دارد و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و همچنین آب بادروج و آب خطمی است و بقله یمانی و عنب الثعلب کنجد کوفته ضماد کردن
نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو با سرکه و نمک سوده بسرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصاره بارده طلا کنند و پارچه
با آب سرد تر کرده بران پوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلا کنند و حلتیت با سرکه طلا کردن عجیب است و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یکبارگی با آب برف و سرکه
در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده است **ابن الیاس** گوید که بران خرقه کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند و بران آب برف بریزند تا که خدر گردد
و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمون هر کدام که باشد ده درم بگلاب بنوشند و یا آب خیار و کدو و هندوانه یا آب انارین یا آب سیب ترش یا شاه [illegible]
و یا بیعه سرکه با آب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزیده باشد یا بدن ممتلی بود فصد کنند **طبری** گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آنرا ناری نامند اینست که چون بگزد
فصد مریض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که دران بعد انتشار سم در بدن فصد میکنند بعد ازان این قرص هند تخم کاسنی صحرائی و برگ آن هر واحد
ده درم برگ سداب کوهی پنج درم جوز مقشر از هر دو پوست او ده درم بیخ خرنبل سه درم جعده دو درم کندر دو درم گوشت انجیر بیدانه تخم آن پنج درم همه را بآب برگ
سوده آب کاسنی صحرائی تر با سرکه بسرشند و هر قرص بوزن دو درم سازند و هر روز یک قرص ازان با بست درم رب ریباس یا رب حماض بخورانند و غذا مزورات مجمول
بسرکه و شکر سازند و بخوردن کاسنی امر کنند و بر موضع گزیدگی اسپغول بسرکه مضروب نهند و گاهی زفت بسرکه گداخته می نهند و اگر بران محاجم ناری بعد شرط
موضع نهند مضایقه نیست بعده بسرکه و گل پاکیزه طلا کنند بعد ازان مجمره بزرگ بگیرند و زیر آن قطعه کاغذ نهاده دران آتش افروزند پس مجمره بر موضع بچسپانند
و آنچه بدان تهیه این موضع کنند خمیر ترش یا سرکه سرشته است و این سخت سودمند بود پس اگر درد زیاده شود باندک افیون در سرکه حل کرده بران طلا کردن باکی
نیست و اگر حال [illegible] بگردد باید که تریاق افاعی بشراب بخورانند و اما علاج نوع کوچک زنبور که زرد ضعیف بود و درد آن اگر با ظاهر شود و گزیدن او ضعیف باشد
البته قتل نکند موضع را الفوت بفشارند و موضع گزیدگی را بگل پاک و سرکه گداخته طلا کنند و گاهی اندک علک الانباط بسرکه پخته سرد کرده دران اسفنج تر میکنند

نسخه داب کوهی

ضماد میکنند و بخورانند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع ست و باقی علاجش علاج فرارسیج است

گزیدن ضفدع نهری و بری

گزیدن او سلیم ست از آن اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد مگر ورم رخو عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارد ست یعنی تریاقات حار محلل ورم

گزیدن ضفدع بحری که آن سرخ بود گویند که بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند بسیار نفخ بر بدن و مضرت رساند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود

علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را نمک و خاکستر چوب انجیر و آهک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق است

گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید ست و نوع دیگر از مار دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سر پا گیر و ورم و سرد میشود و علاجش مانند سموم بارد ست و سرکه نیمگرم طلا کردن روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن

گزیدن کژدم دریائی و عنکبوت بحری از گزیدن آن نهایت مغص شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاهی با آن خروج ریح بی اراده حادث گردد و علاجش بعد از علاج کلی مثل ضفدع بحری است

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ درین باب قوی ست خصوصا گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده آن گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر اینست که موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند تدریج صحت یابد و بعضی گویند که بر موضع گزیده او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بران موضع نهند و اهل مصر شخص نهنگ گزیده را در سه روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شگافته میشود و مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هر گاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد یا دا میکه بوی چربی در بدن بود قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد خصوصا چون حار مزاج بود و اگر چه بستعد فساد خصوصا عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی هلاک کند علاج آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ روغن گل و پیه و موم مرهم ساخته ضماد کنند و صاحب حاوی صغیر از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تضمید با رد کرسنه عجیب ست یا بیخ سوسن آسمانجونی باریک سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب ان نهند و بهترین مراهم درینجا مرهم اسود ست و اگر دران فساد بینند اولا بحجامه بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب قوی و بالغ نشده پس معالجه بجواذب قویه که در باب لسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و الحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند و یا بران مرهم معمول از پیه و موم و زیت و سبزوره نهند که این بهتر ضماد و مرهم ست و همچنین خاکستر بسرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد دقاق کندر بشراب و زیت و کذا نمک و عسل سوده و بادام و صمغ بطم نافع و جراحت را بشب خفته پر کرده به بندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یکشبانه روز بران نهند بعده مرهم که مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا مرض خبیث ست بر طبیب واجب ست که از گزیدگی آن غافل نشود و دران تهاون نماید و بران شرط زند و جراحت بگشاید و بران دوائیکه منفذ سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال آهن بر گیرند و تا بست و یک روز زخم را خشک شدن نه بنهند بعده بمرهم موافق علاج کنند و حفظا لقلب شخص گزیده نمایند و امر بتناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و بشرب سرطانات نهری و تریاق الافاعی و راکثر اوقات کنند و نان جو بخایند و بالعاب بزر کتان و تخم حلبه بر هم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بجای بزر و بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده میشود و در هر ساعت تجدید آن نمایند و اما مراهم پس است که بگیرند اسرب حکاک کنجد و اسفیداج یکجزو و هر دو مخلوط کنند و موم بروغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش نهند بعده بران اسفیداج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیه زیت و سرکه دهند تا آنکه اجزا همه با هم آمیزد و سفید گردد بعده استعمال کنند و استعمال این دقیقی

نمایند که در گزیدگی ایمن بوده و شخص گزیده از اعراض وی سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم را بتفتیح استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و زنگار و موم و سفیداب و مرداسنگ مساوی بر موم و روغن معمول بزیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

گزیدن درندگان

در رفع ضرر تشبث چنگال آنها بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر و اشربه مطفیه دهند و موضع گزیده را بسرکه که اندران پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیزیکه در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم مانند اینست که نگیرند بارهای مملح و باریک سوده موضع گزیده را بدان پر کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار میکنند بر ماهی شور سوده و تابیدن او و بسیار نفع نماید

گزیدن شیر و پلنگ و بوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزیر او ند طلا کنند بعد از ان بسرکه بشویند و اگر بطبیخ چای خطائی زخم را بشویند در ازاله سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل بمالند و صاحب کامل گوید که معالجه این گزیدگی با ضمده جاذبه باید کرد و مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد مرکب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد از ان بسرکه و آب بشویند و ایضا مرهمی که در گزیدن سگ غیر دیوانه بیاید علاج کنند و جرجانی می نویسد که در گزیدن بوزینه ضماد جاذب کنند بر نهند چون ضمادیکه از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سوده دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس افشانند و شونیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد سرگین بوزینه در رفع زهر آن مجرب است

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز بنمک با قلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند جرجانی گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سنا و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با سپیده ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سوددارد خاصه اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کامه برنج با سرکه یا سرکه و نمک و سداب گداخته باشند بجوشانند و بر نهاده طلا کردن نفع دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که از ان ورم و التهاب تولد کند و آن موضع سبز شود و لا علاج کلی و ضعف بسیار است اگر کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک آب پودینه بسرشند بر موضع زخم ضماد کنند بغایت نافع

گزیدن راسو

زهر این نمود و در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز بخورند و ضماد سازند و باکنند و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکنند و بر ان موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون ماده راسو بگزد و آن حامله باشد گزیده او بمیرد و گزیدن راسو اگر گزیدن او در مقعد واقع شود و تشنج و قلت خواب و سهر و قلق عارض شود و گاهی بول خون آید و علاجش فصد و اسهال بکند و ادویه دافع سموم و ضماد حجامت بشق ورم و سرکه و نان بیاز خمیر بخته باشند و تطلیه او با روغن زیت گرم و دهن زنبق ضماد مساوی بر ترکیبیز تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر قرحه شدید باشد و داهی حادث شود آن بنهند تا کم صالح و متفرق را بخورد بعده مرهم مرداسنگ سرکه و پیت ساخته بکار برند و از غوائل گزیدن این حیوان عرق گرم و وجع بدن و ورم و تپ است بس بالا سیر طلا نمایند و هرگاه تپ زائل شود و بدن ادویه روغن ترکیب نمایند بهترین مطبوخ و ادویه نفیسه است و بهترین نوع کامل کنند و بهترین معتاد برین علاج آنکه گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آنش بر موضع ریزند و بآب نمک بشویند و باکم علاج کنند و غذای موضع گزیده را بپوشانند علاج گزیده او بجهت مضرت حاجم بدان بدفعات پس نهادن داغ می کنند

گزیدن خرگوش

گویند که از گزیدن آن قواق افتد و اگر گشت قواق عطاس افتد تپ نیاید و الا تپ لاحقه آید پس بقصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب محفوظ دارند و ایضا با آب نفع اکر بدفعات تنقیه کنند و طعام او فرو است نهادن تا آنکه تپ او زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بران موی سوخته با زیره سوده نهند

نمایند که دران خوف هلاکت ست بلکه بنوعی امتحان او باین طور نمایند که بخون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم برآورده پارهٔ نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند اگر
آنرا بخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مرغ گرسنه را یا ماکیان بگویند که پیش زخم بندند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود
علاج بعد علاج کلی سموم ملدوغه جراحت را تا چهل روز ملتیم شدن ندهند که بهتر ازین تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته و خروس بندند و ادویه جذابه ضماد کنند و نمک و پیاز
و آب چقندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی میکند پس مرهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است اما چون یکهفته بگذرد
اگر امتلاء خون باشد فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات ست و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیخولیا
سعی کنند و غذای چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب ست و از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند گاه گاهی
اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هر گاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند که آب خورد و الا بیم هلاک ست و گویند که چون ظرف آب را از جلد کفتار بسازند از خوردن آب ازان
اجتناب نمیکند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمیکند و نوشیدن آب نیل از مجربات ست و شراب ممزوج با آب نیمگرم بسیار نافع ست و اگر آهک آب نادیده
یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یکنیم پاو آب بیندازند و سه حصه کنند و یکحصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و نیز
بتجربه شخصی معتبر رسیده و اگر نبات سرخ سلطانی بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده میکند و تخمی که نبات مشهور ست بقدر یک تولہ سائیده [illegible]
موجب نجات ست و همچنین نباتی که آنرا بهندی ساون سوکهی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنج دانه فلفل سیاه نوشیدن مجرب ست و کذا تخم کتائی بزرگ که بهندی [illegible]
گویند بقدر یکتوله در آب سائیده نوشیدن از مجربات ست لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار و تا دو ماه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن
آن افتد یکروز دیگر دوای مذکور بنوشند و حنظل نیز نافع ست و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقش آنست که نیم من
پیاز را آب گرفته در شبانروز بیاشامند و چرب کردن سر و بینی بروغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخورند [illegible] سود
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود ذکر ادویه یونانیه و هندیه دافع زهر سگ دیوانه کچله با شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده بقدر دو سرخ هر روز بخورند
مجرب ست دیگر بعد حجامت و سیلان خون اقرحرل سوده ضماد کنند و سگ ماهی [illegible] سوخته بمالند و دیگر [illegible] دو عدد و نهایت چهار عدد در [illegible] آب [illegible]
سائیده بنوشند اسهال و قی خواهد شد هر گاه فراغت شود [illegible] بیخ [illegible] چکانیده نوشانند رفع سمیت سگ دیوانه کند دیگر دندان پیشین کفتار با آب
سائیده نوشانند دیگر از مجربات استاد مرحوم قسط تلخ [illegible] در آب [illegible] جوشانند چون بقدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند دیگر مشک هر روز تا یکماه بخورند
و شیر آک با شیر انجیر طلا کنند و یا حضض بقدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند که خلاص گرداند دیگر شونیز بقدر دو درم هر روز با آب نیمگرم بخورند یا با آب سرد سائیده
بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت ست و کذا انگوزه هر روز نیم درم با آب سرد خوردن و کذا [illegible] حب علی کوچک نسخه تکمله بگیرند [illegible] علی کوچک
هندی تیلن گویند و آن کرمی سیاه و سرخ رنگ ست که بر درخت [illegible] میباشد و پرهای آنرا دور ساخته [illegible] سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده
بفاصله یک گهری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند و در بول بصورت بچه های سگ [illegible] صحت خواهد شد [illegible]
مرقوم ست بگیرند کرم مذکور [illegible] باشند چهار عدد و دست و پا دور کرده و پانزده دانه فلفل سیاه باریک سائیده در یک تولہ قند سیاه کهنه بخوبی [illegible]
سازند و بعد بیست و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند و یکحب بخورند و آن روز غذا برنج ساتهی نیم آثار در آب بسیار مثل [illegible] پخته همان آب [illegible] روز بنوشند بدین طریق
تا هشتم روز بخورند و غذا بدستور همین طور هشت حب بفاصله هشت روز بخورند دوا اینکه نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچه سگ [illegible]
پنیر مایه او بگیرند و با آرد جو سرشته و بگذارند تا خشک گردد پس روز دو دانگ تا سه روز متصل بخورانند دوای هندی که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول اطبای [illegible]
برگ [illegible] تلخ که از نباتات مشهور ست و اکثر از ان [illegible] مسواک میسازند بقدر یک تولہ با پانزده دانه فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم [illegible]
بهوش می آید ایضاً مجرب پوست درخت انکول یکتوله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال و قی بکثرت خواهد آمد و جمله مادهٔ فاسد بیرون آید و از ضرر سمیت سگ دیوانه
ایمن شود و یا پوست مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند بعد کثرت اسهال و قی کهچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز باستعمال آرند [illegible]

از شکم بیرون می آید و اثر دیوانگی دفع میشود و صدها مردم ازین شفا یافته اند ایضاً نافع برای اخراج مادهٔ فساد سگ دیوانه جانورهای کوچک کیکی که در اول تکون از درخت حشیش شده
می افتند بقدر نیم مثقال گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده باضافه اندک نمک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همچنین طور بعمل آرند اثری از آثارش
باقی نماند ایضاً که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته اند قدری
از دندان نهنگ با آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام طاق از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و پنجم و هفتم و بست و یکم و بست و هفتم و در ماه ها ماه سوم و هفتم
و سیزدهم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون درین مدت مذکور اکثر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربهٔ اهل تجارب ثابت شده از استعمال دوا غافل نشوند ایضاً گل با جرجیر
که به خونشه او میباشد یکبار شیر هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند ضماد برای سگ گزیده پیاز بروغن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج
گزیدن سگ دیوانه اینست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق زنند بقوت
مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آنرا وسیع گرداند و التیام او را منع کند مثل حلتیت و جیر و خردل و پیاز و سداب و انجدان و روغن گاو پخته نهند تا هم
اندر آن نیست که جاوشیر سه دانگ و قیر زفت یکرطل سرکه کهنه یک رطل مخلوط کرده بر موضع نهند و افسنتین و انجدان و اسقولوقندریون و کماذریوس و جعده و کندر گرفته و جنطیانا با هموزن جمله
آمیخته بشراب بخورانند و بگیرند سرطان نهری مقسول در کوزه اندر تنور بسوزند چندانکه سابیده شود و در سوختن او افراط نباید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو و جنطیانا
پنج جزو و کندر یکجزو و باهم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام با آب سرد بخورند و تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند
و بقول و اغذیهٔ مرطبه و فواکه رطبه خورانند و هر گاه از نوشیدن آب بترسد آب در اشیائی که نشناسد بچکانند و یا آب در حلق او بجبر ریزند و در الوقت بشیر و ماء الشعیر و روغن بنفشه
حقنه کنند شیخ میفرماید او را واجب است که جراحت را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بگشایند اگر فراخ نباشد و این فعل مص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات
گفته شد و اقل مدت که جراحت را در آن بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روز است و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن ندهند این فعل خیلی سودمند کرده باشد
و اگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد لازم است که دیگر بار بگشایند و در آن مبالغه کنند و واجب است که بران مفتحات نهند اگر اتفاق در ابتدا در یابند مثل جاوشیر و جوز و سیر
و مرهم زفت بجاوشیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضاً جیر حلتیت ماده و حلتیت مرکب مفرد و ایضاً چقندر کفایت کند و گاهی با این روغن گاو و شیر یک
میکنند و گاه احتیاج افتد باستعمال ادویهٔ اکاله مثل فلافیون و عقب آن روغن گاو بعمل آرند و از ادویه فراخ کنندهٔ جراحت اینست که بگیرند نمک سه جزو نوشادر دو جزو
قلقدیس هشت جزو عنصل سه یا زده جزو سداب چهار جزو سیسنبر ده جزو سعتر چهار جزو زنگار سه جزو تخم فراسیون دو جزو کوفته بیخته بران پاشند و در
ابتدا از تعریق او آنچه ممکن بود از مشی و استحمام لابدست و واجب نیست که در ایام اول مبادرت باستفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند
بهر آنکه استفراغات گاهی اعانت بر نفوذ سم بسوی عمق کنند و معاوق جذب او بسوی خارج گردند پس هر گاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز باستفراغ سمیتی که
نفوذ کرده باشد مشغول شوند و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود در ان هنگام استفراغ واجب بود و اولی آنست که تنقیه قوی تر باشد و اگر امتلاء خون بینند
فصد کنند و الا فلا و چون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود به بیند خصوصاً در آخر امر و اما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق و حب بق و مانند آن
کار ازان چاره نیست و اما بعد رفض ایشان عجیب ست و از آنچه اسهال آنها بدان واجب بود قثاء الحمار ست صفت مسهل جید برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال
افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج مجرا رشنی هر واحد یک مثقال غاریقون یکنیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله چهار سانه شربتی دو مثقال و چون اسهال او
بمسهلات قویه نمایند ایضاً لابدست رعایت او هر روز یا دو روز بحقنهٔ خفیفه که معده را نیازارند مثل نبیذ و آب چقندر و اسهال بمثل ماء الجبن مع افتیمون لازم است
که غذای وی بعد اسهال بدراج و جوزهٔ مرغ فربه باشد و بعد از آن مدتی بلطف استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصاً کهنه مع جلادت و طلا نیز و شیر و شراب اتم النفع
برای ایشان ست و واجب بود تعدیل غذای او و ترطیب ست که این هلاک او ست و این مثل شوربا های طیور فاخته و مثل نان سفید ست و از آنها آنچه دران
آهن مرات کثیره داغ کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیهٔ مناسب علاج سموم ست و تقطیع او و رفع آفت او از بدن کند پس واجب ست که استعمال آن فرو
نکنند با وجود آنکه ادویه هست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دواء السرطان خاص بدانست و گویند که تریاق اربعه الشان اشد النفع ست و همچنین

یک رطل قسط

هر واحد یکجزو صمغ عربی نشاسته کتیرا املیا شیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال با آب سرد در حلق او بانبوبه طویل ریزند همچنین آب پای بن انبوبه بنوشانند و بعض حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید **طبری** گوید واجب است که موضع گزیده را بگشایند بر هر عضو یکه باشد مگر آنکه بر وتر باشد که دران لازم است شقب بسوی او از موضع لحم و از وتر تعرض نکنند بعد ازان بر جهت گزیدگی این ضماد نهند بگیرند مغز بادام یکجزو و زفت یکجزو و جاوشیر دو جزو و فرفیون تازه عشر جزو و باهم سائیده ضماد کنند بعده تنقیه مریض با مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بست درم اسقولوقندریون بست درم افتیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث قنطوریون و جعده و فستنتین رومی و اسطوخودوس هر واحد پنج درم گاو زبان ده درم فو هر واحد سه درم غاریقون دو درم تربد ده درم این همه کوفته در صره بسته خراو خربق هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوز بوا سه درم کوفته همه را بطریق مطبوخ بجوشانند بعده یکشربت قوی ازان گرفته دران نیم درم ایارج فیقرا منحل بعسل حل کرده بنوشانند نیم گرم و باین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز یکبار بر ناهار دوای جالینوس بخورند و آن سرطانات نهری ست که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند و سر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند و بعده سوختن برآورده باریک بسایند و ده درم ازان بگیرند و جنطیانا رومی خالص دو درم پوست بیخ کبر سه درم مر صاف سه نیم درم و باریک سوده هر روز بقدر یکمثقال بر آب یا بشراب یا بر ماء الشعیر پاشیده بنوشند و یا سفوف مذکور خورده بران شراب بنوشند و بعضی متاخرین بیخ تخم سداب کوهی و برگ آن افزوده اند و این قبل استحکام علت تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی رفت خواب بمقدار ربع درم بدهند و در روزی تجلد اند که دوای جالینوس با تریاق بشب بخورد البته تا آنکه اعراض دیوانگی عارض نشود و این آنگاه است که گزیده در اول امر رسید و طعام نان در آب ترید کرده بدهند پس اگر بعد استحکام علت برسد از شرب آب کراهت کند همین نسخ بخورانند و سرطانات نهری بریان مطبوخ خورانند و بدان آب حقنه نمایند و بر سینه او خرقه مبلول بآب نهند و اگر امر او در امتناع زیاده گردد تکمیر تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب کنند بعد ازان ظرفی که در آن مطبوخ افتیمون باشد پیش آرند تا آنرا ببیند بعده منافذ او بدان ملوث نمایند و چشم او ببندند و او هم گمان کند که چیزی دوا میکنند و حب و آب کنند و اگر حقنه لین بعمل آرند اگر دوا هم بنوشد بد نیست و اگر بحیله امتناع باشد اکراه او برده او فوق است و بعض متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا اثر کرده بعده حمام داخل کنند و بران آب نیم گرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده و سرطانات بریان بخورانند که ازین خوف از آب زائل میشود و ملطی رساله در گزیدن سگ دیوانه نوشته و دران گفته که جگر سگ چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله ها بسیار ذکر کرده اند از انجمله اینست که از فواکه مثل انجیر و انگور و مویز و غیره آنچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب نمایند بعد ازان از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخورانند بعده آنچه دران آب پر کرده اند بخورانند و از آنچه بدهند اگر مانعی ازان نباشد پنیر مایه خرگوش است و پنیر مایه بزغاله که این هر دو حسن التاثیر است **ابن الیاس** گوید که چون از یک هفته تجاوز کند باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله کنند و یا باین حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر واحد یکمثقال غاریقون نیم درم باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی ازان دو مثقال و یا اسهال بماء الجبن مع افتیمون کنند باقی با کثر همانست که در قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند و مسهل ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خون او شربا و ناب تعلیقا و هم بیخ یکجزو و کاو آرد جو سوده استعمال کردن همه مجرب است و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و کذا شونیز دو درم و ذراریح غیر مسموم یک قیراط با مثل او نوشادر و مثل او بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلف با بول بیرون آید و خلاص یابد **گیلانی** و غیره می نویسند که چون خفافیش بسوزند و سوده در بینی دمند از سگ گزیده خوف از آب زائل شود و از جالینوس منقول است که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند و بعضی ازان انکار نمودند و دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند و علاج بانواع علاجات نمودند و مجرب است گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ بآب تر نشود زهر او اثر نکند و لهذا تاکید کرده اند که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در آوند گلی محکم کرده زمین عمیق بکاوند و آن آوند را دران نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند که بعد یکروز مجرب باشد طلا و اول آنکه بشند بفاصله ... زلو بران چسپانند بسر پا و ضیه مقرحه زخم را تازه دارند و هر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند

ریوند لست

نسخه دوای جالینوس

خاتمه کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعده اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور است بترتیب حروف تهجی و این جدول متکفل اوست

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال است و از درم تقریبا ده درم	ثانک	چهار و نیم ماشه	ذره	مقدار هبا و [illegible]
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم	ترمسه	دو قیراط و بشعیر هشت شعیرات	رطل	[illegible]
اسکرجه	شش استار است	جوزه	[illegible]		
اطرانوس	یکنیم اوقیه است				
ابریق	دو من است و گویند که نیم رطل	جو	چهار برنج است	سیر شاهی	عبارت است از دام پخته است
ایات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من است	جوسقا	سه رطل است	سیر اکبری	سی دام پخته
ایات دهن	یکنیم من است	حبه	دو شعیره است	سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
ابولو	سه قیراط	حمصه	ربع درم و گویند که ثلث درم است	سیر عالمگیری	چهل چهار دام پخته
ابونس	سدس مثقال	خرنوبه	[illegible]	سیر فرخ شاهی	چهل و هشت دام پخته
اول	یک اوقیه و بهر واحد ازان هفت مثقال است			سرخ	بهندی رتی گویند هشت برنج است
اکسوفان	چیزی دو دنجی			سکرجه	[illegible]
اطالیطون	یکصد و بست و پنج رطل است از رطلے که دوازده اوقیه باشد	خردله	سدس شعیره است		
اخلاط	از زیت نه رطل و از شراب ده رطل و از عسل بست و سه رطل و نیم است	خرنوبه شامیه	یک قیراط است	سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم است
برنج	چهار خردل است	دانق	معرب دانگ چهار طسوج است	سونوفس	دو نیم قسط
بندقه	یکدرم است و گویند یک مثقال	درهم	در فارسی درم است سه و نیم ماشه	شعیره	چهار برنج است و گویند دوازده خردل و نزد بعضی شش خردل
پل	لفظ هندی است چهل ماشه	درخمی	یک مثقال است و بقول شیخ شش ابولو	صاع	نزد اهل مدینه طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی است که اوزانش نه ماشه میباشد	دام	چهار ده ماشه	صدفه صغیره	سه درم و نیم و بقول شیخ هفت سامونا
باقلات یونانیه	شش قیراط است و باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط	دام پخته	بست و یک ماشه	صدفه کبیره	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
توله	دوازده ماشه	دورق	هشت رطل است و نزد بعضی چهار رطل	طسوج	دو حبه یا دانه است یا نیم قیراط

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
فرق	شانزده رطل ست	قوطیل	هشتاد و دو مثقال	من هندی	چهل سیر
قل	معرب پل هندی ست پنج مثقال و بقولی دوازده مثقال	قولون	از زیت نه اوقیه و از شراب ده اوقیه و از عسل سیزده و نیم اوقیه	من شاهی	یکهزار و دو صد مثقال ست
فلس	شش فتیل و فتیل نقیرات	قوانوس	سه اوقیه و بقول شیخ یکنیم اوقیه	من رومی	بست اوقیه
قوماپوس	سه اوقیه	قیراط	دو طسوج ست	من انطاکی و مصری	شانزده اوقیه
فلنجار	یک مثقال ست و گویند که یکنیم مثقال	کر	یکصد و بست قفیز	من ملکی	دو صد و شصت درم
قانوس	شش مثقال	کیل	شصت و شش من و نزد بعضی شش و شش من ست	من اسکندرانی	سی اوقیه
قسط	[illegible]	کیله	سه صد درم کسری	مکوک	هفت و نیم من و در کتاب تنویر سه کیلجه و گویند یکنیم صاع
		کیلجه	پنج سدس من ست و در قرابادین [illegible]	مسطرون صغیر	شش درهمی و کبیر سه اوقیه
		کسونانی	هشت قیراط	ملعقه	ملعقه [illegible] مثقال ملعقه دوای خشک یک مثقال و گویند دو مثقال
		کوره	شش قسط	[illegible]	[illegible]
قوطولی	هفت مثقال	کوب	سه رطل و گویند سه قسط		
قطیر	دوازده ذره است	کرسنه	سبع درم تا ربع مثقال و در بعض کتابها شش درم و نیم	نواة	مثقال یا پنج درم و گویند دو دانگ و گویند نیم درم
قفیز	بست و پنج من بزرگ ست و آن هشت مکوک باشد	کزمه	جمع او کزمات ست ربع درم تا ربع مثقال	نیاطلن کبیر	هفت درم و گویند اوقیه و گویند دو استار
قنطار	یکصد و بست رطل	ماشه	هشت سرخ	نسطوان	نسطوان کبیر از آن سه اوقیه و صغیر شش درهم است
قله	[illegible]	مثقال	چهار و نیم ماشه	نقیر	هشت قطیرات
		من طبی	دو رطل ست و بقول شیخ چهل استار	هوطل	سه اوقیه است
		من تبریزی	ششصد مثقال	یکچهاریک	عبارت از ربع من ست

قاعدهٔ دوم در بیان فهرست ادویهٔ مرکبهٔ ذی اسما تا وقت تحریر نسخه از آن طبیب را سهولت باشد و حاجت قرابادین نیفتد و این هم بترتیب حروف تهجی سطور است و این جدول کافی است

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج فیقرا	استرخا و فالج	ایارج جالینوس	استرخا و فالج	ایارج روفس	استرخا و فالج
ایارج لوغاذیا	ایضاً	ایارج ارکاغانیس	ایضاً	ایارج خفیف	امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
ایارج اندروخوس	جذام	پاشویۂ بارد	امراض دماغی حار و صداع حار	تیزاب فاروقی	سشیب
ایارج مرکب شحم حنظل	برص	پاشویۂ حار	امراض دماغی بلغمی	ثنادریطوس اکبر	استرخا و فالج
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد و بلغمی جمیع امراض دماغی	برود کافوری	رمد دموی و صفراوی	جلاب	فالج و ضعف باه از قلت منی
اطریفل زمانی	مالیخولیای مراقی	برود قریع	ایضاً	جلاب جالینوس	مراق بارد و [illegible]
اطریفل طین	زکام و نزلۂ حار	برود ایوبا	ایضاً	جلنجبین عسلی	ورم سوداوی معده
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی و [illegible] خفقان حار	برود حصرم	بیاض چشم	جواہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب
اطریفل کشنیزی مقوی معده	خفقان حار	برود اسود	ایضاً	جوارش شونیز	نسیان بارد و رطب
اطریفل قنبیلی	دیدان	برود جالینوس	ضعف بصر	جوارش طباشیر	[illegible]
اطریفل مقل ملین قابض	بواسیر	برود پارسی	ایضاً		
اطریفل کبیر با خبث الحدید	استرخای معده	باسلیقون کبیر	نزول الماء	جوارش اترج	فالج
اطریفل غددی	خنازیر	برشعثا	زکام و نزله	جوارش شاہی	خفقان حار
اطریفل شاہترہ	جذام	تفاحیۂ عاسجان	امراض دماغی از ضعف دماغ و خفقان [illegible]	جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
اطریحا سلیقون	سدد حار و دموی و صفراوی	تریاق اذرب	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	جوارش آملۂ لولوی	خفقان بارد و ضعف معده
اغبیر لولوی	ضعف بصر	تریاق ثمانیہ	استرخا و فالج	جوارش کندر	[illegible]
انوشدارو ساده	ضعف معده	تریاق النزلہ	سرفۂ نزلی حار		
انوشدارو لولوی	ضعف معده و اسہال سوداوی و بلغمی	تریاق المعده	امراض معده از سوء مزاج بلغمی و سوداوی		
انوشدارو قابض	اسہال معدی بارد	تریاق الافاعی	ہیضۂ وبائی	جوارش کمونی کبیر	درد معدہ ریحی
آب مستقیم	خروج مقعد	تریاق الذہب	اسہال معدی بارد	جوارش کمونی اکبر	ایضاً
اکسیرین	بواسیر	تریاق الطین	در ادویۂ نافع جمیع سموم	جوارش کمونی مسہل	ایضاً
بنادق کندری	اسہال معدی بارد	تریاق اربعہ	علاج کلی سموم مشروبہ	جوارش پودینہ	ایضاً
بنادق البزور	حرقت البول	ترکیب ماء العسل	امراض عصبی بلغمی	جوارش فنادیقون	ایضاً
بادرنجی	قولنج ریحی	ترکیب مویز	زکام و نزلۂ حار	جوارش انجدان	ضعف معده از [illegible]
بنجدرانقی مہر اسیر	آبلۂ فرنگ	تمر ہندی خطائی	فلغمونی	جوارش سفرجلی	ضعف معده

ادویهٔ مرکبه	در علاج
جوارش عود بارد و حار	ضعف معده
جوارش عود ترش	ضعف معده و ضعف هضم و ضعف اشتها
جوارش عنبر	ضعف معده و ضعف هضم و اسهال معدی بارد
جوارش مصطکی ساده و مرکب	ضعف هضم
جوارش خولنجان	ایضاً
جوارش نارمشک	ضعف هضم و قولنج بلغمی
جوارش مسهل	فساد هضم بسبب معده
جوارش کافوری	ایضاً
جوارش تفاح	ایضاً
جوارش سنبل	ایضاً
جوارش زرشک	ضعف معده و ضعف اشتها از حرارت و اسهال معدی بارد و اسهال معدی صفراوی
جوارش انارین	ضعف اشتها از حرارت
جوارش آمله	ضعف معده و ضعف اشتها و اسهال [illegible]
جوارش عود شیرین	فساد هضم بسبب معده و ضعف اشتها از برودت
جوارش عود کبریتی	ضعف اشتها از برودت
جوارش عود ملین	ایضاً
جوارش فواکه	جوع البقر و قی و تهوع و غثیان [illegible] و اسهال معدی صفراوی
جوارش فنجنوش	استرخای معده و تحلیل نفخ آن
جوارش قاقصه	اسهال معدی بارد و زحیر
جوارش خرنوب	اسهال معدی بارد
جوارش خوزی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
جوارش ثمر مغیلان	اسهال معدی بارد
جوارش زنجبیل	ایضاً
جوارش مسک	ایضاً
جوارش سماق	اسهال معدی صفراوی
جوارش تخم مویز	اسهال معدی رطوبی
جوارش بوعلی سینا	ایضاً
جوارش کمونی صغیر	نفخ و قراقر از بلغم
جوارش مقلیاثا	زحیر بلغمی
جوارش تمری	قولنج بلغمی
جوارش شهریاران	ایضاً
جوارش سفرجلی مسهل	ایضاً
جوارش اسقف	ایضاً
جوارش قیصر	ایضاً
جوارش سنگ	ایضاً
جوارش تیواج	بواسیر
جوارش مقل	شقاق مقعد
جوارش ماسک البول	کثرت بول
جوارش جدره	ضعف باه از ضعف اعضای رئیسه
جوارش فلافلی	ربو بلغمی
جوگراج گوگل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
چٹنی	ضعف اشتها از برودت
حب بنفشه	[illegible]

ادویهٔ مرکبه	در علاج
حب صبر	[illegible]
حب ایارج	صداع بلغمی و ریحی و شرکی معدی و سبات رطوبی و سدر و دوار بلغمی [illegible] و فالج و نزول الماء و فساد هضم بسبب [illegible]
حب اسطمخیقون	صداع بلغمی و شقیقه و صرع بارد و سبات رطوبی
حب قوقایا	[illegible]
حب اسطوخودوس	صداع شرکی معدی و جوع البقر
حب افتیمون	صداع سوداوی و مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب هلیله	مالیخولیای [illegible] صفراوی
حب شبیار	علاج کلی اقسام جنون و سدر و دوار بلغمی و فالج و طرش بارد و خفقان بارد
حب اسکندر	صرع دماغی بلغمی
حب فاوانیا	ایضاً
حب غاریقون	صرع دماغی بلغمی و ربو بلغمی و استسقای زقی و [illegible]
حب جیپال	استرخا و فالج و قولنج بلغمی
حب منتن	ایضاً
حب فرفیون	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
حب شیطرج	ایضاً
حب بیش	استرخا و فالج

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
دوای جالینوس	امراض معده صفراوی علاج کلی قی	ذرور کافوری	رمد دموی و صفراوی	روغن دهتوره	استرخاء و فالج
دوای عصارهٔ ریوند	درد معده از ریاح	ذرور ملکایا	ایضاً	روغن هرتال	ایضاً
دواء الفرس	ضعف معده	ذرور اصفر	ایضاً	روغن بیش	ایضاً
دوای قاتل کرم	شهوت کلبی از دیدان	ذرور هندی	سبل و بیاض چشم	روغن روباه	ایضاً
دوای ریحانس	علاج کلی قی	ذرور رمادی	سفیدی چشم	روغن جند و شونیز	ایضاً
دوای القاوانیا	هیضهٔ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضاً
دواء الکرکم صغیر	ورم سوداوی معده	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضاً
دواء اللک صغیر	ایضاً	ذرور سرقولون	سلع	روغن جوز ماثل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
دبید الورد	ایضاً	روشنائی	ضعف بصر	روغن هفت برگه	فالج و عرق النساء و وجع الورک بارد
دوای عنصل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعه	مالیخولیا	روغن مجموعه	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضاً	روغن اسقیل	سکتهٔ بلغمی	روغن آجه	نزول الماء
دوای اسقلیبیس	ورم سوداوی جگر	روغن فرفیون	ایضاً	روغن حل	درد گوش حار و بارد
دواء القوتیا	اسهال معدی بارد	روغن مبارک	ایضاً	روغن حنظل	درد معده از ریاح
دوای البقر	حصات مثانه	روغن قسط	استرخاء و فالج و تشنج بلغمی و ریح صفحه و ریاح الافرسه	روغن مصطگی	ایضاً
دواء الترنجبین	ضعف باه از قلت منی	روغن فرفیون	استرخا و فالج	روغن مسهل	قولنج بلغمی
دواء القوقزین	ایضاً	روغن بیدانجیر ساده	ایضاً	روغن زیره	ریح البواسیر
دواء البصل	ایضاً	روغن بیدانجیر مرکب	ایضاً	روغن مقل	ریح البواسیر و بواسیر رحم
دواء التربد	تپ بلغمی	روغن اسقیل	ایضاً	روغن عقرب	حصات کلیه
دواء الحلتیت	علاج کلی سموم مشروبه	روغن قاوندی مرکب	ایضاً	روغن عاقرقرحا	ضعف باه از استرخای قضیب
دواء القرطاس	سعفه	روغن کلان	ایضاً	روغن گندنا	بواسیر رحم
ذرور سبز گهیکوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضاً	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد دموی و صفراوی	روغن حکیم میرزا سلیمان	ایضاً	روغن نیم رو سرخ	ایضاً
ذرور چشم چام	ایضاً	روغن حکیم الملک خان	ایضاً	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
روغن مفاصل	اوجاع مفاصل مرکب	سفوف بنفشه	صداع صفراوی	سفوف انار دانه	درد معده از ریاح و قی و غثیان از مشارکت اعضا
روغن زنجبیل	اوجاع مفاصل ریحی	سفوف حب النیل	صداع بلغمی و آبلهٔ فرنگ	سفوف نمک	[illegible] ... معدی صفراوی
روغن حنظل	نقرس بارد و مرکب	سفوف بخار	صداع بخاری		
روغن سفرجل	حمی یوم تخمیه	سفوف سودا	مالیخولیا و ورم صلب طحال و جذام		
روغن گندم	قوبا	سفوف لاجورد	مالیخولیا	سفوف عود	درد معده از ریاح و اسهال معدی بارد
روغن باچپکشتی	ایضاً	سفوف سبجه	ایضاً	سفوف قرنفل	ضعف معده
روغن آس	داء الثعلب	سفوف تالیف حکیم اکمل خان	صرع دماغی بلغمی	سفوف پیچلونه	ضعف هضم
روغن آمله	داء الثعلب و انتشار شعر و حفظ شعر	سفوف اترج	استرخا و فالج	سفوف حیات	ایضاً
روغن حب الغار	علت نعاسه	سفوف آمله	ضعف بصر	سفوف نمک سلیمانی	ایضاً
روغن صنعان	جراحات	سفوف بادیان	ایضاً	سفوف سوء هضم	فساد هضم بسبب معده
روغن دیودار	ضربه و سقطه	سفوف هندی	ربو بلغمی و درد معده از ریاح	سفوف هاضم	ایضاً
رب خشخاش	زکام و نزلهٔ حاره	سفوف نفث الدم	نفث الدم از جرم ریه	سفوف مخرج سودا	ایضاً
رب انار ترش منعنع	ضعف اشتها	سفوف سرطان	سل	سفوف خستهٔ کنار	هیضهٔ صفراوی
رب انارین	هیضهٔ صفراوی	سفوف خشخاش	ایضاً	سفوف مسکن قی و اسهال	ایضاً
رب انار ترش	قی و تهوع و غثیان از مشارکت اعضا	سفوف ست گلو	ایضاً	سفوف تنتریک	ضعف اشتها از برودت
رب قابض	اسهال معدی صفراوی	سفوف غریق الیسما	ایضاً	سفوف بینائی	ایضاً
رب عناب	حمیات دموی	سفوف مروارید	خفقان حار و بارد	سفوف اذخر	ضعف اشتها از بلغم لزج
رب بلیله	جرب	سفوف طباشیر	خفقان حار و اسهال معوی شوری و جدری	سفوف مدر بول	فساد شهوت و حم و قنطایا
راتک	اسهال معدی صفراوی	سفوف زهر مهره	خفقان بارد	سفوف البزور	نفخ و قراقر از برودت معده و زحیر بلغمی
زرغونی	ضعف باه از قلت منی	سفوف عنبر	ایضاً	سفوف حب الآس	قی صفراوی و اسهال معدی صفراوی و معوی صفراوی
سعوط طباشیر	صداع حار سانج	سفوف سماق	امراض معده از سوء مزاج حار و اسهال الدم	سفوف زرشک	سوء مزاج حار طحال
سنون احمر	بثور حلق و قروح آن	سفوف انیسون	درد معده از ریاح	سفوف اسطاطالیس	اسهال معدی بارد رطوبی
سنون ریحان	جنبش دندان از ضعف لثه	سفوف سنا	ایضاً	سفوف شاه جهانی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
سفوف سنگدانہ	اسہال معدی بارد رطوبی
سفوف شیرین	ایضاً
سفوف قنب	اسہال معدی بارد و اسہال معوی رطوبی
سفوف مقلیاثا	[illegible]
سفوف قرظ	اسہال معدی بارد
سفوف سنبر سیاہ	ایضاً
سفوف حب الریحان	[illegible]
سفوف حب العنب	اسہال معدی صفراوی
سفوف خرنوب	ایضاً
سفوف قرب	ایضاً
سفوف مجموع	ایضاً
سفوف قشر الرمان	اسہال معدی از ادویۂ مسہلہ
سفوف بلیلہ	اسہال معوی رطوبی و سیلان اسود و زحیر بلغمی
سفوف بڑہل	اسہال معوی رطوبی
سفوف الطین	[illegible]
سفوف نشاستہ	اسہال معوی صفراوی
سفوف گل	ایضاً
سفوف قابض حکیم علی	ایضاً
سفوف طراثیث	اسہال الدم
سفوف لولوی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
سفوف خطمی	اسہال الدم
سفوف بلوط	ایضاً
سفوف شادنج	اسہال الدم و بول الدم
سفوف یہودی	زحیر بلغمی
سفوف انیسون	نفخ و قراقر بلغم
سفوف نعناع	ایضاً
سفوف طین	حصر
سفوف تیواج	بواسیر
سفوف اہلیل	ریح البواسیر
سفوف صندل	قروح کلیہ
سفوف مامیران	ایضاً
سفوف کاکنج	قروح کلیہ و بول الدم
سفوف حجر الیہود	حصات کلیہ
سفوف ماسک البول	تقطیر البول و کثرت بول
سفوف کیمیای عشرت	ضعف باہ
سفوف قلعی	سیلان منی و ترخیہ مجاری قضیب
سفوف حابس حیض و بواسیر	کثرت حیض
سفوف سورنجان	اوجاع مفاصل معوی و بلغمی مرکب
سفوف عشبہ	آبلۂ فرنگ
سفوف مسہل سیاہ	ایضاً
سفوف ریوند	کسر عظم
سکنجبین صیمری	صداع شرکی معدی
سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا [illegible] اسہال و ریح [illegible]

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
سکنجبین عسلی	علاج کلی اقسام صرع
سکنجبین اسقیلی	ایضاً
سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام صرع و ربو بلغمی و کثرت بزاق
سکنجبین [illegible]	خفقان حار
سکنجبین سفرجلی	امراض [illegible] سوء مزاج بارد بلغمی و ضعف معدہ
سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معدہ
سکنجبین گلقندی	ضعف ہضم
سکنجبین سادہ	حمیات صفراوی و علاج کلی حمیات خلطی
سکنجبین تفاحی	ضعف اشتہا از حرارت
سکنجبین میوہ فواکہ	ایضاً
سکنجبین تمر ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی
سکنجبین بزوری	استسقای لحمی تپ بلغمی و ریح بلغمی
سکنجبین بزوری بارد	استسقای زقی
سکنجبین بادریونی	ایضاً
سکنجبین بزوری اصول	سوء مزاج بارد طحال
سکنجبین شیبی	عسر بول
سکنجبین بزوری مسہل	ریح لازمہ و حمیات مرکبہ
سفرجلی مسہل	قولنج بلغمی
سکنجبینیا	حصات مثانہ
شربت مصفی خون	صداع دموی
شربت آلو	صداع صفراوی
شربت آلو مسہل	ایضاً
شربت اسطوخودوس منضج	نسیان بارد رطب صرع دماغی بلغمی

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت عسل	استرخا و فالج	شربت مسہل	خفقان بارد و جوع البقر و دوار بلغمی	شربت حماض	قی و تہوع و غثیان صفراوی
شربت افتیمون	مالیخولیا	شربت ابریشم	فالج و خفقان بلغمی و خفقان از ضعف قلب	شربت لیمو	ایضاً
شربت مخرج سودا	اقسام مالیخولیا	شربت رنگترہ	خفقان از ضعف قلب	شربت فستق	ایضاً
شربت دینار کبیر	مالیخولیای مراقی	شربت انناس	ایضاً	شربت ہلیلہ	یرقان اسود
شربت افسنتین	مراق بارد مزاج و غب غیر خالصہ	شربت گاؤزبان عنبری	ایضاً	شربت بیلگری	اسہال معدی بارد
شربت منڈی	ضعف بصر	شربت انار	ایضاً	شربت آملہ	اسہال الدم
شربت بنفشہ	زکام و نزلہ حارہ	شربت یاقوت	ایضاً	شربت جامن	ایضاً
شربت گولر	ایضاً	شربت سیب	امراض معدہ از سوء مزاج بارد معدہ و سدہ آن و قی و تہوع بلغمی	شربت نانخواہ	نفخ و قراقر از برودت معدہ
شربت زوفا	ربو بلغمی و سرفہ و نزلہ بارد	شربت صبر مسہل	امراض معدہ از سوء مزاج بارد بلغمی	شربت بسفائج	قولنج بلغمی
شربت فراسیون	ربو بلغمی	شربت عود	ضعف معدہ و فساد ہضم بسبب معدہ	شربت انجیر	ایضاً
شربت عنصل	ایضاً	شربت عود ترش	ضعف معدہ	شربت عناب مرکب	صداع دموی کہ مسمی بشربت بلغمی خون بستہ و درد رحم حار گردد
شربت عناب	ایضاً	شربت زرشک	ایضاً	شربت آلو بالو	حمیات کلیہ
شربت خشخاش	سرفہ و نزلہ حارہ	شربت چیچکی	فساد ہضم بسبب معدہ و قی ... از ضعف معدہ	شربت لیموں	ایضاً
شربت انجبار	کلی نفث الدم	شربت انار ترش منعنع	ہیضہ صفراوی و قی و تہوع صفراوی	شربت برگ انگور	ایضاً
شربت فریادرس	سبل	شربت انار شیرین منعنع	ایضاً	شربت حسک	ایضاً
شربت ملین	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی و حصر	شربت حب الآس	ہیضہ صفراوی و اسہال کبدی و اسہال الدم صفراوی	شربت حب القلت	ایضاً
شربت سیب لیموئی	خفقان حار			شربت اصول	سدہ و ریاح الافرسہ
شربت فالسہ	ایضاً	شربت سفرجلی	ہیضہ صفراوی	شربت ورد	اوجاع مفاصل صفراوی
شربت صندل	ایضاً	شربت [illegible]	ہیضہ بلغمی	شربت مفاصل	اوجاع مفاصل بلغمی
شربت صندل مرکب	ایضاً	شربت انبرباریس	ضعف اشتہا از حرارت	شربت منضج	اوجاع مفاصل مرکب
شربت اہل الصین	ایضاً	شربت مجونکہ	عطش از شرب شراب	شربت آلو مرکب	حمیات دموی
شربت گاؤزبان	خفقان حار و بارد	شربت انار منعنع	علاج کلی قی	شربت صعتر	تپ بلغمی
شربت فواکہ	خفقان حار و فساد ہضم ... و قی و تہوع صفراوی و اسہال ... و تبرید ... بلغمی	شربت تمر ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی	شربت مرزنجوش	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
عرق چوب چینی	استرخا و فالج
عرق شبر	[illegible]
عرق کزبرة البر	ربو بلغمی
عرق زوفا	ایضاً
عرق کشنیز	علاج کلی خفقان
عرق گدر	خفقان بارد
عرق صندل مرکب	ایضاً
عرق دارچینی مرکب	ایضاً
عرق بهار	ایضاً
عرق تنبول	فالج و خفقان و ضعف هضم
عرق زردک	خفقان سددی و ربع لازمه
عرق کیتکی	فالج و خفقان از ضعف قلب
عرق قندی	خفقان از ضعف قلب
عرق زنگتره	ایضاً
عرق سیوتی	ایضاً
عرق فواکه	ایضاً
عرق عنبر	ایضاً
عرق ابریشم	خفقان از ضعف قلب و درد معده از ریاح
عرق حیات	درد معده از ریاح
عرق نانخواه	ایضاً
عرق دارچینی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
عرق پان	[illegible]
عرق چوب چینی	مالیخولیای مراقی ضعف معده و ضعف باه و مفاصل بلغمی و سوداوی
عرق بادیان مرکب	ضعف هضم
عرق بنفشه	هیضهٔ صفراوی
عرق انبرباریس	ضعف اشتها از حرارت
عرق محلل ریاح	نفخ و قراقر از بلغم
عرق آسو	ورم سوداوی معده
عرق گهیکوار	ایضاً
عرق گل صدبرگ	بواسیر و شرا
عرق سیبها	ذیابیطس [illegible]
عرق کنول	ضعف باه
عرق منقی	ایضاً
عرق دوآتشه	ایضاً
عرق مادفرفین	اوجاع مفاصل بلغمی
عرق کافور	حمی دق
عرق مصفی خون	شرا و جذام
عرق گل سیب	آبلهٔ فرنگ
عرق شاهتره مرکب	ایضاً
عرق چوب چینی	ایضاً
عرق مندی	بثور غریبه
عصارهٔ آمله	[illegible] صفراوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج
غالیه	خفقان از ضعف قلب
فلونیای رومی	زکام و نزلهٔ بارد
فلونیای فارسی	ایضاً
قرص کافور	[illegible]
قرص زعفران	صداع صفراوی [illegible]
قرص نزله بند	زکام و نزلهٔ حار
قرص کهربا	[illegible]
قرص گلنار	[illegible]
قرص سرطان	سل
قرص سرطان کافوری	ایضاً
قرص کافور قابض	ایضاً
قرص ورد	[illegible]
قرص عود	ضعف معده و هیضهٔ بلغمی
قرص زرشک	[illegible]
قرص حب الآس	هیضهٔ صفراوی و اسهال معوی صفراوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج
قرص الطین	هیضهٔ صفراوی
قرص کندر	هیضهٔ بلغمی
قرص گل	ورم معدهٔ صفراوی و تشنج و تپ بلغمی وحمیات مرکبه
قرص سنبل	ورم سوداوی معده
قرص [illegible] کبیر	ایضاً
قرص طباشیر قابض	[illegible] اسهال الدم [illegible]
قرص مصطکی	قی و تهوع صفراوی
قرص سماق	ایضاً
قرص پسته	قی و تهوع بلغمی
قرص کهل	قی الدم
قرص الک	سوء مزاج بارد جگر
قرص ریوند	[illegible]
قرص انبرباریس	ورم دموی جگر و استسقای زقی
قرص مقل	ورم سوداوی جگر
قرص مازریون	استسقای زقی و غب غیر خالصه
قرص شبرم	استسقای زقی
قرص ابیری	یرقان سددی
قرص [illegible]	سوء مزاج حار طحال
قرص [illegible]	سوء مزاج بارد طحال و ورم صلب طحال و تقویت طحال
قرص کبر	ورم صلب طحال و وجع طحال

ادویهٔ مرکبه	در علاج
قرص فوه	ورم صلب طحال
قرص خشخاش	اسهال دماغی و اسهال الدم و قروح کلیه
قرص ربیب	اسهال معدی صفراوی
قرص قابض حکیم علی	اسهال مقوی صفراوی
قرص شادنج	اسهال الدم
قرص انجبار	ایضاً
قرص قاطع الدم	ایضاً
قرص زرنیخ	سحج و قروح امعاء و اسهال المره
قرص کاکنج	قروح کلیه
قرص شب	قروح کلیه و بول الدم
قرص ماسک البول	کثرت بول
قرص طباشیر مسهل	علاج کلی حمیات خلطیه
قرص طباشیر	[illegible]
قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی و غب دائره و غب غیر خالصه
قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقه
قرص بنفشه	صداع دموی و غب غیر خالصه وحمیات مرکبه
قرص غافث	غب غیر خالصه و تپ بلغمی و ربع بلغمی
قرص افسنتین	تپ بلغمی
قرص انیسون	ایضاً
قرص اندرون	جدری
قیروطی	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی
قهوه	خفقان بارد و ضعف هضم

ادویهٔ مرکبه	در علاج
کلاه علویخان	صداع ضعف دماغی
گلقند عسلی	استرخاء و فالج
گهرهٔ معمول	رمد دموی و صفراوی
کحل معمول علوی خان	ایضاً
کحل تشمیزج	ایضاً
کحل ملکایا	ایضاً
کحل باسلیقون	سفیدی چشم
کحل بقراطی	ایضاً
کحل فلفل	ایضاً
کحل صابون	ایضاً
کحل جلا	ایضاً
کحل مقوی	نزول الماء
کحل صابون	ایضاً
کحل مبارک	ضعف بصر
کحل بارده	ایضاً
کحل الجواهر	ایضاً
گلاب قرنفلی	علاج کلی معده
گلاب مدبر	تخمه و بطلان هضم
گلکلاب نیم بارد	[illegible]
لخلخهٔ بارد	امراض دماغی حار
لازق	شقیقهٔ حار

ادویهٔ مرکبه	در علاج
لعوق معتدل	ربو بلغمی
لعوق شمعون	سرفۂ نزلی حار
لعوق ابن ماسویه	ایضاً
لعوق کثیرا	ایضاً
لعوق خشخاش	[illegible]
لعوق خیارشنبر	سرفۂ نزلی حار و ذات الریه و ورم بلغمی گرده
لعوق بزرالبنج	سرفۂ نزلی بارد
لعوق کتان	ایضاً
لعوق حب القطن	سرفه از خشونت قصبهٔ ریه و یبوست یا از استرخای قضیب
لعوق نفث الدم	نفث الدم
لعوق جمیز	ایضاً
لعوق منقی صدر	تنقیح و جع مده در صدر
لعوق انار دانه	قی و تهوع صفراوی
لعوق بنفشه	قولنج تشنجی
لعوق عنصل	عسر البول
لعوق حسک	ضعف باه
لبوب کبیر	ایضاً
لبوب صغیر	ایضاً
ماء الاصول	[illegible]

ادویهٔ مرکبه	در علاج
ماء الفواکه	صداع دموی و حمیات دموی
ماء اللحم	[illegible]
ماء الزوفا	سرفۂ نزلی بارد و ذات الجنب خالص دموی
ماء القمقم	کثرت حیض
ماء الاندبا یا الباس	حمیات مرکبه
ماء القرع	حمی دق
ماء الخیار	ایضاً
ماء البطیخ الهندی	ایضاً
مطبوخ مسهل صفرا	[illegible]
مطبوخ بنفشه	صداع صفراوی
مطبوخ قنطوریون	صداع تشنجی داخلی و نزول الماء
مطبوخ اسطوخودوس	صداع دودی
مطبوخ بلیله	[illegible]
مطبوخ افتیمون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی و یرقان اسود
	و اوجاع مفاصل سوداوی
مطبوخ منضج سودا	امراض دماغی سوداوی
مطبوخ زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد و ورم سوداوی جگر
مطبوخ بلین	ذات الریه

ادویهٔ مرکبه	در علاج
مطبوخ خیارشنبر	رمد دموی و صفراوی و سل و شقاق مقعد
مطبوخ بسفایج	ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی
مطبوخ شاهترہ	امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی و ربع دموی
مطبوخ منضج سودا	فساد هضم بسبب معده
مطبوخ اکلیل	ورم بلغمی معده
مطبوخ انار دانه	قی و تهوع و غثیان صفراوی
مطبوخ افسنتین	[illegible]
مطبوخ ریوند	سده و تقدد جگر
مطبوخ کرفس	یرقان سددی
مطبوخ اسقولوقندریون	ورم صلب طحال
مطبوخ مسقط جنین	احتباس حیض
مطبوخ مسهل	[illegible]
مطبوخ فواکه الطلی	صداع دموی
مطبوخ آلو	صداع صفراوی و غب دائره
مطبوخ سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و مرکب و عرق النسا و وجع الورک حار
مطبوخ هندی	ایضاً
مطبوخ فواکه	عرق النسا و وجع الورک حار
مربی الجلنجبین	فالج
معجون لبان	نسیان بارد رطب
معجون نجاح	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
معجون جدوار	نسیان بارد رطب	معجون قفقی	ربو بلغمی	معجون سفرجل	ضعف معده
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتها از صفرا
معجون لبوب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون مرجان	ضعف اشتها از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیاوربع صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفهٔ نزلی بارد	معجون محرک شیخ الرئیس	فساد شهوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شهوت ردیه	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینه	سرفهٔ بارده	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفهٔ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معده
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون صندل	خفقان حار	معجون ابن هبل	وجع الفؤاد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقره	ایضاً	معجون کرکم	سدهٔ مقعر جگر
معجون سیالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون جنطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغثی	علاج کلی معده	معجون سنگدان	اسهال معدی بارد رطوبی
معجون مسهل	[illegible]	معجون فنجنوش	امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج	معجون خسته انبه	اسهال معدی بارد
معجون معدل المزاج	فالج	معجون خبث الحدید	[illegible]	معجون تربلاشه	قولنج بلغمی
معجون بلادر کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسمی به تریاق المعده	امراض معده از سوء مزاج بارد رطب ساذج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسمی به فلاسفهٔ هندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفه	ایضاً	معجون اسود	امراض معده از سوء مزاج بارد رطب ساذج و اسهال معوی رطوبی	معجون بنفشه	ایضاً
معجون هرمس	ایضاً	معجون ابن سیار	امراض معده از سوء مزاج مادی و [illegible] آن	معجون سکبینج	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معده از ریاح و ضعف معده و نفخ و قراقر [illegible]	معجون شیر خشت	ایضاً
معجون حکیم الملک خان	ایضاً	معجون حب الغار	درد معده از ریاح	معجون سراج مسهل	ایضاً
معجون منشی	ربو دموی و صفراوی	معجون ابهل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	[illegible]	معجون باعلو بیخان	ضعف معده	معجون ملین	—
معجون روح	نزول الماء	معجون ملوکی	ایضاً	معجون انجیر	ایضاً
معجون اصل السوس	ربو بلغمی	معجون آمله	ایضاً	معجون مقل	وجع البواسیر و شقاق مقعد

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ماسک البول	[illegible] سلس البول	معجون عشبه	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح معتدل	خفقان از ضعف قلب
		معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح ابریشم	ایضاً
معجون حجر الیهود	حصات کلیه	معجون راحت	حمی یوم تخمیه	مفرح طرب المجالس	ضعف باه
معجون نمک سرخ ماهی	ایضاً	معجون حلتیت	ربع بلغمی	مفرح مسیحی	ایضاً
معجون عقرب	حصات کلیه و مثانه	معجون شاهتره	جرب	مفرح طرب افزا	ایضاً
معجون لبوب	سلس البول و ضعف باه	معجون عشبه	آبلهٔ فرنگ	مربای تمر هندی	فساد هضم
معجون ماسک البول	بول فی الفراش	معجون چوب چینی	ایضاً	مربای وج	نسیان بارد رطب
معجون بلوط	کثرت بول	معجون نیب	جذام	مربای بیلگری	اسهال معدی بارد
معجون قسط	ایضاً	معجون زنجبیلی	ایضاً	مرهم اسرنج	صداع ضربی و سقطی و سلعه
معجون بقراط	ضعف باه	معجون بلادر	نسیان و بهق ابیض	مرهم زنگار	[illegible]
معجون تال مکهانه	ایضاً	مفرح ابریشم	نسیان بارد رطب	مرهم سفیداب	قرحهٔ گوش و ورم مقعد و دمل و آبلهٔ فرنگ و حرق النار
معجون پیٹهه	ایضاً	مفرح زمردی	مالیخولیای دموی و صفراوی	مرهم مصری	قرحهٔ گوش
معجون پستان	ایضاً	مفرح کندری	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	مرهم اسود	ایضاً
معجون کشمش	ایضاً	مفرح حار	مالیخولیای [illegible]	مرهم حب السفرجل	قرحهٔ یابس انف
معجون سقنقور	ایضاً			مرهم مقل	ورم سوداوی معده و شقاق مقعد
معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح بارد کافوری	مالیخولیای مراقی	مرهم سفیداب کافوری	بواسیر
معجون سپاری پاک	ضعف باه و کثرت حیض	مفرح بارد	مالیخولیا [illegible] خفقان [illegible]	مرهم رسوت	فلغمونی
معجون جلالی	سرعت انزال			مرهم خل	ایضاً
معجون ریگ ماهی	سیلان منی	مفرح انطاکی	علاج کلی خفقان	مرهم داخلیون	سلع
معجون لبسه	کثرت حیض	مفرح یاقوتی بارد	خفقان از ضعف قلب	مرهم باسلیقون	ایضاً
معجون سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح یاقوتی معتدل	ایضاً	مرهم جالینوس	خنازیر
معجون سنا	ایضاً	مفرح دلکشا	ایضاً	مرهم رسل	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
مرہم اشق	ورم صلب	مرہم زرد	قروح وسحجہ	نقوع فواکہ حامض	جدری وحصبہ
مرہم شمانیہ	دمل	مرہم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکہ حلو	ایضاً
مہیری منضج اورام	ایضاً	نقوع ہلیلہ	[illegible]	نطول منوم	مالیخولیای دموی وصفراوی
مرہم سیماب	دمل وقروح	نقوع صبر	[illegible]	نزلہ بند	زکام ونزلہ حار وبارد
مرہم رال	آبلہ فرنگ وقروح			ناس محسن خانی غیرہ	زکام ونزلہ بارد
مرہم فرنگ	آبلہ فرنگ			نفوخ	ایضاً
مرہم سنگ پلتیہ	ایضاً			یاقوتی بارد	خفقان حار وخفقان از ضعف قلب وحمی دق
مرہم احمر	سعفہ	نقوع ایارج	صداع بلغمی وشبہ الفقالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرہم نورہ	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کلی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف قلب
مرہم جدوار	قروح	نقوع مشمش	فواق از لذع خلط حار وحمی محرقہ	یاقوتی مجرب	ضعف باہ

تمت بالخیر الحمد للہ اولاً وآخراً وظاہراً وباطناً وصلی اللہ علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ وسلم تسلیماً کثیراً کثیرا۔ بعد ازین التماس خدمت مشتریان این کتاب آنست کہ از تحریر مؤلف بسبب قلت فرصت وشدت تقاضای بعض احباب بہر طبع کتاب کہ بعض ادویہ مرکبہ در چند مقامات از جلد اول ودر یک یک مقام از جلد ثانی وثالث باقی ماندہ بود چون در اوخال آنہا موجب بیاد افادت متصور بود لہذا بعد انطباع جلد رابع طبع اوراق آنہا نمودہ در آخر جلد مذکور نہادہ شد مشتریان مشتری خصال را باید کہ ہنگام تیار ی جلد کتاب اوراق مسطورہ را حسب نشان جلد وعدد صفحہ بجایش نہند وہر جا کہ ورقی زائد مطبوعہ اول در یابند آنرا از کتاب جدا سازند الآن نختم علی السلام وہو خیر الکلام واللہ تعالی رب الانام وعمیم الانعام

خاتمۃ الطبع

بیامن تائیدات حکیم مطلق ومواہب توفیقات شافی برحق دریں زمان بہجت توامان مجلد چہارم اخیر از امراض ظاہر واطراف تا اعمالیات عموم مع جدول فہرست تحقیقات معانی ادویہ واوزان ادویۂ مرکبہ کہ در علاج کدام مرض مستعمل گردد منجملہ کتاب کامل النصاب چہار مجلدات معظم مسمی باکسیر اعظم کہ چنین نسخہ جامع حقائق کلیات بہ عالم جات وحاوی دقائق مفردات ومرکبات از وجود عالم تا این چشم فلک ندیدہ وگوش ملک نشنیدہ از مؤلفات واقف فنون طبابت عارف رسوم حذاقت سقراط ابو علی فطنت بقراط فلاطون بینش ملک الحکما سند الاطبا جناب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظر جہان میر منشی ریاست اندور ادامہ اللہ بالکمال والاکرام باہتمام مبتلای مرض عصیان متعطش شربت غفران محمد حبیب الرحمن بن حاجی محمد روشن خان وتربیت یافتہ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان تغمدہما اللہ فی بحار الغفران در مطبع نظامی واقع کانپور اواخر ربیع الآخر سنہ ۱۲۹۱ ہجری زیور استتاب طبع پوشید وحلیۂ اختتام ارتسام در بر کشید

وجہ مہر ودستخط بر خاتمہ

برای رفع شبہہ مشتریان کتاب ہذا مطبوعہ مطبع نظامی است [illegible] مہر ودستخط مہتمم مطبع در آخر آن افزودہ شد [illegible] این کتاب [illegible] قانون [illegible] سنہ ۱۸۶۷ [illegible] [illegible]

گنجینۂ نقود و فوائد کیمیای مجسم فہرست جلد رابع اکسیر اعظم

امراض ظہر و اطراف ۲

حمیات ۶۴

اعراض تابع حمیات ۲۵۱

اورام و بثور ظاہر بدن ۲۷۰

جدول مزیل اغلاط جلد رابع اکسیر اعظم مرتبہ فرمودہ جناب مصنف معظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۲	کرب	کرنب	۵۰	۴	واشتاد	واخماد	۹۱	۲۶	واخر	واحر	۱۶۷	۷	سادہ ورم	سادہ دودم
۵	۱	مالیان	ماگیان	〃	۲۱	ویخ	بیخ	۹۳	۱۸	ناقص	نافض	〃	۲۵	نسخہ	نسخۂ آن
〃	〃	منفشیہ	مفشیہ	〃	۲۷	حل زیت	خل زیت	۹۴	۱۱	ہفتہ	ہفت	۱۶۸	۵	سو مزاج	سوء مزاج ملبدی
〃	۲۵	بہر محلل	محلل	۵۱	۴	کرنبطرون	بنطرون	۹۵	۹	ومعتدل	معتدل	۱۶۹	۱۰	یاشربت	باشربت
۷	۷	جند قوقا	حند قوقا	۵۲	۴	بزازین	برازین	۱۰۰	۲۴	حاد	حار	۱۷۷	۲۱	یکدوم	یکدرم
۱۰	۲۱	ہمہ خون	وہمہ خون	۵۵	۳	بیخ	بیخ	۱۰۲	۴	ممستد	مجستد	۱۹۶	۱۴	رشائیش	آسائیش
۱۱	۲۰	بگذازند	بگدازند	〃	۲۱	کبر محلل	کبر محلل	۱۰۳	۲۵	بلی اثر	بلی بمضرت	۲۰۰	۱۸	الفاظت با	الفاظ بلیا
۱۳	۲۳	بزلحم	برلحم	۵۶	۱۹	کوفتہ بجتہ	کوفتہ	۱۰۵	۵	شخاخی	بخاخی	۲۰۲	۱۹	ناسی	نسی
۱۴	۱۰	مغوذ	نفوذ	〃	۲۰	در آب مطبوخ	در آب مطبوخ این ادویہ	۱۱۰	۲۴	دیا بچہ برہ	و یا بچہ برہ	۲۰۴	۱۹	مختارجبت	ممتارجبت
〃	۲۷	سینی	سنی	〃	۲۱	بادویہ	با آب ادویہ	۱۱۲	۱۲	مرضیکہ	مرضی کہ	۱۱۴	۸	سطبوخ	بمطبوخ
۱۵	۴	انگشت	انگشت	۵۷	۲۵	اسبکوس	اسیوس	۱۱۳	۲۸	سشیا	اشیا	〃	۹	سکنبین	سکنجبین
〃	۲۰	باخون	یاخون	۵۸	۱۶	حب شیطرج	وحب شیطرج	۱۱۶	۲۱	حمی بیاشد	حمامی باشد	〃	۱۰	قت	قوت
۱۷	۲۴	تسبیل	تسہیل	۵۹	۲۶	باشیر	با شیر	۱۱۷	۵	فوت	قوت	〃	۱۴	کنند	کند
۱۸	۲۷	بیخ	نیخ	۶۴	۱۹	و سقا بیرستہ	استقا بیرستہ	۱۱۹	۱۰	اعراض	اغراض	〃	۲۳	سراوار	سزاوار
۱۹	۱۳	بلیلہ زرد	ہلیلہ زرد	〃	۲۹	دارچینی عرض	دارچینی عرض	〃	۲۶	عارض	عارض بالغ	〃	۲۶	ازبربوبت	از بہر نوبت
〃	۲۸	غذیہ	عذیہ	۶۵	۲	متشبت	متشبث	۱۲۴	۹	بزوزی	پروزی	۲۱۴	۱۱	قرص	مرض
〃	〃	برگ بیخ	برگ بیخ	〃	۲	اولی گردد	اولی	۱۲۷	۲	در بصورت	و در بصورت	۲۱۵	۷	سہ شہ	سہ باشد
〃	۲۹	تفت گرم	تفت گرم	〃	۱۶	وو قریبا	و قریب	〃	۶	وتسکین	تسکین	〃	۱۲	بوش	بہوش
۲۰	۱۹	قصد	فصد	〃	۲۹	واگر	اگر	〃	۲۲	در عقب التعلب	در عنب الثعلب	۲۱۶	۴	وجبت	وجہت
〃	۳۰	خیدر	حذر	۶۶	۴	طبیعت	طبیب	〃	۲۸	عرض	عرضی	〃	۲۹	تا اقران	تا احتراق
۲۱	۳	وبلطف	بالطف	۶۷	۸	عطاش	عطاس	۱۲۹	۲۱	شائیہ	شاہیہ	۲۱۷	۱۰	راست	راس ست
۲۳	۲۳	بیخ	بیخ	۶۸	۱۳	میشود	نمی شود	〃	۲۸	مروجوزہ	ہر دو بکوبند	۲۱۸	۲۳	ورتپ	و تپ
۲۵	۱۸	یاہچنداں	باہچنداں	۷۷	۲	لبزورہ	یا مزورہ	۱۳۰	۵	بزورہ	بزود بارہ	۲۲۰	۸	نیازک	نیازک
۳۰	۱۴	باسک	باشکر	۸۰	۱۴	لبعدہ	لبعد	۱۳۹	۱۴	نقوع	نقوع آلو	۲۲۳	۲۶	گگل	گل
۳۱	۴	پوست بلیلہ	پوست	〃	۲۳	جزای آن	خبر آن	۱۵۴	۱۷	مازو	امارو	۲۲۴	۱۱	آبہا	رہا
۳۳	۲۵	بزرگ	بزرک	۸۲	۲	پوشیدن	پوشیدہ	۱۵۷	۱۶	جاسمن	حامض	۲۳۰	۲	نعقاد	انعقاد
۳۹	۲۶	یاتخود	باتخود	۸۴	۱	نرم شود	نرم باشد	۱۵۸	۸	او	روی	〃	۱۰	قاربیوس	قاریبوس
۴۸	۲۰	حضض	حضض	〃	۲۹	ازجیات	ازین حیات	۱۶۱	۷	و بہیج	و بہیج	۲۳۲	۵	اواگرد	او اگرد
۴۹	۱۰	نسر	نسر	۸۵	۱۵	چند	و چند	〃	۲۳	شل مصطکی	شل حب مصطکی	〃	۲۲	تپ	و تپ
〃	۱۱	وفقرس	نقرس	۹۱	۴	وسیدہ	رسیدہ	۱۶۷	۱	وغاذیا	لوغاذیا	〃	۲۳	اورامیا شد	اورا می باشد

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک فندق انگشت بنجوش استعمال کردن ای صداع بارد نیز مفید است و ایضاً بهر تعدیل مزاج و ریکه اینجی خردل جندبیدستر سداب جابی سرکه
عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابو جریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب سابیده در آب بپزند و بعد حلق ملک آن بپارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر موی
سر طلا کنند که کدام ضماد نافعتر ازین ندیده ام و ایضاً در حمام سر آنجزه خشن بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین مانند آن ببویند و غذای با بسن خفیف قلیل مثل عصافیر و تیهو
طیهو یا بسته کباب یا کبیان شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سانج هندی و هیل و افزیه و درین قسم مناسب البقولات با خصوصاً کاهو لبنیات ...

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد رطب ست ابیسون زعفران یا جندبیدستر تکمید و مضغ قرنفل بسباسه و سانج و کندر مجرب ست و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیت است تقویت
دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان کذا سعد و زنجبیل مربی و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان ست چون بعسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکب بتساوی الاجزا بخورند و خوردن بلیله مربی
و کاهتها نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادری را خاصیت است در تسخین دماغ و تقویت آن و همچنین مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن بلیله
کابلی بعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم و فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ابیسون و یا فلفل کندش هر یک ده درم سابیده هر روز یکدرم بماء العسل که مجرب است
و یا عبد جبلی و یا نبات یطوس هر روز نیم درم ناشتا تا سی روز و یا پنج درم بعسل سرشته و یا جدوار یا حب البلسان یا کبابه و یا ریوند و یا وج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال
تنها ناشتا و یا اطریفل با غذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال زان در آب یکشبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قثا کنند و یا انجام تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک ده درم بعسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که اهلیله کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویزج ...
سفید ... نیم اوقیه ... لبان ربع اوقیه شربتی از آن پنج درم ناشتا یا پنج سوسن سفید یا ... یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا نوشیدن جبلی و یا ...
و یا اردیون یا ترب یا عد بعسل و یا حلیه یا دارفلفل بشکر هر روز یکدرم و یا تخم سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سابیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر و روغن سوسن بر سر که
و یا با انجام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا حنظل ازرق و شونیز سابیده بسر که سرشته و کذا خردل و آب نخود ... کذا
نسرین در سرکه پخته و کذا انجام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب شم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب جاشا ...
و شم روغن ابیسادائم و یا مشک یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سایله و یا کبریت و دلک
موخر سر نیت کنند یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهره کبک اول هر ماه و یا بروغن خردل و یا بخردل سوده و غذا تیهو بریان یا طبیخ ایام
کثیر و یا دوام اکل شفانین و یا فنا بر پخته و طبیخ بسیار روزها هر واحد نافع نسیان ست اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علویخان مفید نسیان و امراض دماغی
بارد رطب نهایت مقوی دماغ بار دست و حافظه را قوت دهد بغایه مقوی النفع ست عاقرقرحا قرنفل پودینه دشتی جبه هر واحد یکنیم مثقال گل بابونه مثقال
عود صلیب زنجبیل اسارون شیطرج هندی ابیسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطکی کندر هر یک مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی پوست هلیله
وج ترکی اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد
خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق ...
هر یک یک رطل بخیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند
و کفک آن گرفته بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور مقوی جمیع امراض دماغی ...

در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاو آثار گلاب نیم پاو شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع وحشت
باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی قند آب آلوبخارا ده دانه عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاو آثار بگیرند و اگر بعد فصد صداع باقی باشد از فصد جبهه صافن نیز
بقدر پاو سیر دیگر روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب قیات خمیره صندل یکتوله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعده دو
کباده و سر قرار گیرد فصد سر را بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب بلیله مربی یکعدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکپاس غذا خورانیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیره بنفشه سه توله بدهند و هر روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس مقشر کوفته یکی چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج
بلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده بدهند و بعد سه چهار روز [illegible] سنای مکی شش ماشه افتیمون بسته هفت ماشه در نقوع
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلم شش ماشه
پاشیده باز بعد دو سه روز مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز دیگر در میان تبرید نموده تنقیه نمایند
و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و غیره بتبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ
مغز تخم کدو چهار دام سوده در شیره نبات مقوم نیم پاو خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم کدو عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول یا لعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر روز تبرید بیست و بعد از آن در منضج مغز تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرائته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین
شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم هندوانه آب آلوبخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و دواء المسک بارد با شیره
تخم خرفه و گلاب شربت نا شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حرارت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف [illegible] ترنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک
چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه
دهند و برای تقویت قلب وقت شام مهره خطائی یکماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یکتوله آمیخته همراه عرق کیوره
گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاو یا نیم آثار رسد دو دو توله کم نمایند ایضاً
اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن هلیله زرد بنفشه [illegible]
تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلوبخارا هفت دانه برگ سنای مکی
یکتوله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز
دوم تبرید لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله قوت چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده روز سوم حب لاجورد دهند

وبعد فراغ از اسهال خميرهٔ گاوزبان ومفرح زرشكى استعمال كنانند ايضاً هرگاه در ماء الجبن سبب ثقل بدن شير از آب ليمو يا سركه ريزش تر له و ظاهر رسد نقوع ادويه
نتله همراه ماء الجبن كنند واگر ماء الجبن يك نزله زياده كند وسرفه وتپ پيدا شود و موهم محمى دق گردد درين صورت ماء الجبن قوت نموده قرص طباشير ملين كوفته در شربت بنفشه
سرشته همراه شيرهٔ خيارين شيرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقيات شربت بزوری خاكشى پاشيده صبح خورانند و يا قوذ العاب بهدانه شربت نيلوفر خاكشى پاشيده شام بدهند

ذكر ادويهٔ مفرده ومركبهٔ نافع اين نوع ماليخوليا

شربت افتيمون بشير تازه شكر وكذا لعاب اسپغول پنجدرم در آب برآورده پانزده درم شكر سفيد داخل كرده وكذا سناى مكى در اخلاط محترقه
وكذا خوردن هليله سياه پنج درم بكيدرم حجر ارمنى مغسول صبح بستقمونيا همراه ماء الجبن وكذا شير بز يا ميش بشكر و نان گندم سفيد وكذا
خوردن درم افيمون هر روز نيم مثقال وكذا نوشيدن ترشى ترنج بشكر وكذا خوردن نيمچه انار شيرين بشربت سيب وكذا آمله وكذا كتيرا وكذا نوشيدن
عرق نيلوفر بشكر و يا شربت آن بماء الشعير و يا شربت بنفشه بماء الشعير و يا گلاب بشكر و سعوط روغن بنفشه و يا روغن كدو در حمام وشم گل نيلوفر
وگل بنفشه و گل سرخ و تطويل مطبوخ گل بنفشه در حمام و يا آب حى العالم گرم كرده در حمام و غسل سر با اسپغول در حمام و غذا كدو خوب پخته بروغن بادام
وملوخيا بروغن مذكور وكاسنى يا كاهو خام و پخته بروغن بادام و مخ بره شير خواره و مخ حملان رضيع و سرطان نهرى و تنقل به بيشكر نيز و احساء
سوزش مره سودا و واحد فيه بجوارش طباشير مقوى معده مانع صعود ابخرهٔ صفراوى از معده بدماغ و نافع از براى ماليخوليا و دوار و سدر
حادث از سوء مزاج صفراوى معده گل سرخ آمله منقى طباشير صندل سفيد كشنيز خشك هر يك ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقى
مصطگى هر يك پنج درم كافور قيصورى يك مثقال ربع بهى سه وزن ادويه با عرق گاوزبان و عرق كيوڑه بقوام آرند حب هليله از حكيم علوى خان
مجرب براى ماليخولياى حادث از سوداى صفراوى پوست هليله زرد پوست هليله كابلى هليله سياه پوست بليله آمله منقى هر يك دو دانگ سناى مكى
لاجورد مغسول افتيمون غاريقون سفيد كتيرا هر يك يك دانگ كوفته بيخته بروغن بادام چرب نموده بمويز منقى بسرشته حبها ساخته با عرق گاوزبان
نيمگرم كه دران جلاب شكرى ده درم حل كرده باشند فرو برند هر جلسه يك شربت سته در هفته يك نيم اين حب را استعمال نمايند تا زمانى كه ماليخوليا زائل شود
و در نسخهٔ ديگر آنهم در اخراج سودا و مرهٔ صفرا مجرب و بيضاليه است وزن سناى مكى دو دانگ است و سقمونياى مشوى يك دانگ عوض لاجورد و افتيمون
و غاريقون و كتيرا و گاهى از براى تقويت اسهال مرهٔ سودا لاجورد و حب النيل هر يك يك دانگ اضافه كرده حبها بورق نقره پيچيده بآب نيمگرم فرو برده مي شود
خميرهٔ ابريشم از حكيم اكمل خان منع بخارات نمايد و تقويت دل و دماغ و معده كند طباشير تخم خيارين كشنيز خشك پوست بيرون پسته مرواريد ناسفته
كهربا گل نيلوفر گل گاوزبان ابريشم مقرض هر يك ده درم ياقوت چهار دانگ گل گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشك پنج درم صندل سفيد سه درم شير آمله پانزده درم ورق نقره دانگ
طلاى محلول عنبر اشهب كافور هر يك دو دانگ مشك نيم دانگ آب سيب آب انار شيرين هر يك سى مثقال گلاب بيد مشك عرق گاوزبان يكصد و پنجاه درم قند سفيد مقدار بدستور خميره
سازند دواء المسك بارد و مقوى اعضاى رئيسه موافق محرورين نافع مبين رافع خبث نفس و سواس خفقان جار و مزيل ماليخوليا كه از احتراق خون و صفرا باشد مرواريد ناسفته
كهرباى شمعى بسد محرق مغسول طباشير صندل سفيد كشنيز خشك مقشر تخم خرفه مقشر زرشك منقى گل گاوزبان ابريشم مقرض هر يك پنج مثقال گل ارمنى مغسول فوفل كوهى
هر يك مثقال گل نيلوفر دو مثقال مشك يك مثقال عنبر اشهب مثقال ورق طلا و ورق نقره هر واحد يك مثقال نبات سفيد دو چندان آب سيب شيرين پنج مثقال آب انار شيرين
نو مثقال عرق بيد مشك گلاب يك پنجاه مثقال عنبر ابريشم گاو زبان با گلاب جلا كرده باقى ادويه كوفته بيخته و آبها و عرقها و نبات را بقوام آورده ترتيب سازند حكيم مومن گفته كه

چهار مثقال سرشته و در بعضی مفرح عنبر اشرف از وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ هر یک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال آمده و بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و چیزی که استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از سکنجبین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت آن باشد و استعمال نطولات لابد است و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب طبیخ افسنتین همراه قیمیاده قیراط عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضا ستوده اند که هر شب سرکه کنند سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه در این مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه حار است پس سرکه نافع ترین اشیا بود و خصوصا عنصلی و سکنجبین و تب بسرکه عنصلی و سکنجبین سرکه که اندران حب صنوبر داخل کرده باشند و ایضا همراه نفع میکنند چون مرض بشدت رسد اکثر سعال بود و ماده دران باشد باید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که دران کافور و مشک افتد یا روغن قسط بسیار کرده و شالت بیوست کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بارد رطب خصوصا نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر این مرض از قبیل مالیخولیا حادث شود و صاحب اش خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیجان عصبی باشد و قرار نگیرد این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرای محترق است آنرا جنون گویند پس مهما یکه از مریض مترشح شود تدبیری از علاجات و استفراغات نه فصد و نه اسهال که این خلط حدت بیفزاید و مریض را هیجان و هذیان زیاده گردد لیکن باید که تدبیر هوا آب و چیزهای بادرد و اغذیه و این هیجان باشد که از شیر مطبوخ خشخاش یا شربت خشخاش بدهند و بعد ساعت از آن شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند پیاپیه حملان و بزغاله بکدو و اسفاناخ و خرفه و کاهو بقلة الحمقا ماهی های حصوری و زرده بیضه نیم برشت و مغز بادام و کشت خیار و بادرنگ ... و اگر ... شیر بز ... سهل الانحدار از ... و از تمامی اغذیه ولیسه و امثال آن بسیار ... آن ... پیاپی باید دادن ... امثال ... بکلی از عسل باز دارند اشیای حریفه مثل خردل ... و سرکه ... باشند آن احتراز نمایند ... نطول ... الکیر خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة نگهدارد بر سر نهاد و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران ... بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن نه تاریک باشد و نا آمدن خواب تمام این تدبیر آرند چون خواب تمام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او باد به مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب با غذیه مرطبه که گذشته نمایند بعد از آن اعاده دوای مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب آن او کنند و اگر ازین حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر یا شربت خشخاش شانند سکنجبین جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه منضج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر پشت و نمک بسفایج کوفته و منقی تر طبع نمایند ایضا شرح الاسباب که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن غالب باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بقدر احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف

نوازل دماغی و یا از سہر و یا از ضعف ہضم کبدی و تدبیر ہر یک بعد ذکر ادویہ مرکبہ مسطور گردد **ذکر ادویہ مرکبہ نافع مالیخولیای مراقی**
اطریفل معمول حکیم شاہ محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزلہ و فضول سر و مانع صعود ابخرہ از معدہ و اعضای دیگر قرفہ شاہترہ افتیمون
تخم سلیخہ مصطکی ہر یک سہ نیم ماشہ گل سرخ اصل السوس مقشر ہر یک دہ ماشہ ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ مقشر ہر یک یک نیم تولہ پوست ہلیلہ زرد تربد مجوف
ہر یک سہ تولہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام دادہ بسرشند قدر خوراک یکتولہ تا دو تولہ است **اطریفل نافع جہت**
اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جملہ مجربات ست و اثر آن در تنقیہ معدہ و دماغ از اخلاط ثلاثہ بتجربہ رسیدہ و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخرہ نافع
و مداومت آن جہت قطع نزلہ مجرب و جمیع امزجہ موافق ست و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست ہلیلہ زرد
پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ گل بنفشہ سقمونیای مشوی ہر یک دہ مثقال تربد مجوف کشنیز خشک ہر یک بست مثقال پوست بلیلہ آملہ مقشر گل سرخ طباشیر
گل نیلوفر ہر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا ہر یک سہ مثقال روغن بادام سی مثقال ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن چرب کردہ بدارند و عناب صد عدد سپستان صد عدد
گل بنفشہ دہ مثقال در آب شش آثار جوشانیدہ صاف کردہ با یک نیم وزن شیرہ ہلیلہ مربی و یکوزن عسل کف گرفتہ بقوام آوردہ ادویہ بسرشند قدر شربت آن ابتدا از چہار
مثقال تا شش مثقال بعد مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر** نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیہ باین شربت بعد از نضج
و نضج مادہ بجا آرد الاصول بہترین تدبیر نوشتہ تخم کاسنی دہ درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزدہ درم پوست بیخ بادیان ہفت نیم درم گل سرخ پانزدہ درم گل نیلوفر
گل بنفشہ گاوزبان افتیمون اسطوخودوس ہر یک چہار درم بسفایج فستقی تربد مجوف ہر یک بست درم سنای مکی حب النیل ہر یک ہفت مثقال تخم کشوث دہ درم
کتان بست پنج مثقال ہلیلہ را در سہ رطل آب شب بخیسانند صبح جوشانند چون سہ رطل آب بماند صاف کردہ یکمن قند سفید حل کردہ بقوام آرند و چہل درم ریوند چینی
سودہ در آن حل نمایند و بعضی پانزدہ درم تا شانزدہ درم شاہترہ و چہل دانہ عناب اضافہ کردہ اند مقدار شربت دہ درم تا شانزدہ درم با آب انگور ضماد کہ در مالیخولیا
مراقی ابتدا نفع دہد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد شبت پودینہ دشتی زیرہ کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفتہ بیختہ با آب ضماد کنند یا در آب جوشانیدہ
صاف نمودہ در مثانہ گاو انداختہ کماد کنند و اگر کندر دارچینی زرنباد اضافہ نمایند انسب ست و گاہی زیرہ ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نمودہ بجای آن
اکلیل الملک بابونہ برگ تمام برنج اضافہ کردہ وقت خلو معدہ از طعام بر معدہ طلا کردہ شود و برای تحلیل ریاح باردہ مراقی مفید می افتد **عرق ہلیلہ**
دافع سودا و مقوی دماغ و ہواس ست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی کشنیز خشک یک نیم آثار پوست بلیلہ آملہ ہلیلہ سیاہ گل سرخ مویز منقی ہر یک پاؤ آثار
اسطوخودوس بسفایج ہندی گل نسرین گاوزبان ہر واحد نیم پاؤ عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض صندل سفید ہر واحد پنج تولہ بسفایج نیم کوفتہ شش تولہ
سنبل الطیب دو تولہ شب بخیسانند صبح بقدر دہ دوازدہ سیر عرق کشند **نوع دیگر** معمول حکیم اجمل خان برای مرض سوداوی و تقویت دماغ و معدہ و دل و منع صعود ابخرہ
کتابوں? مصطکی دوازدہ تولہ کشنیز خشک پاؤ پوست ہلیلہ زرد یک آثار گل سرخ پنج تولہ گاوزبان مویز منقی ہر یک نیم پاؤ ہلیلہ سیاہ پاؤ آثار تا چہار شبانروز خیسانیدہ
ہفت آثار عرق کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاؤ و مویز منقی یک نیم پاؤ مرقوم و آملہ و پوست بلیلہ ہر یک پاؤ آثار و عود غرقی چہار تولہ زیادہ ست و شقاقل
کہ نافع صداع و مرض سوداوی دماغی ست **عرق شیر** مجربت ترکیب خاص مزاجدان حکیم ناظر خان شیر بز دوازدہ آثار گل سرخ گل نیلوفر بہمن سرخ بہمن سفید
تودری سرخ تودری سفید گاوزبان بادرنجبویہ فرنجمشک گل گاوزبان اصل السوس ہر یک سہ تولہ عناب عدد دارچینی تا مشک یک شش ماشہ آب سیب شیرین پاؤ سیر
آب لیموی شیرین دو آثار آب انگور آب نیشکر ہر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب بہ شیرین نیم آثار تخم خرفہ مقشر تخم کاسنی ہر یک چہار تولہ

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقر قرحا ببویانند پس اگر خطسا آید ابیض صحت او دانند چون جانی و ایلاقی و غیر آن منویسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و بر هنه و آب شان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیر نیهای سخت و شیرین طعامهای سخت چه گوشت اسپ و شتر و گوزن جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر باید بر تجربه و اندکی کشنیز در طعام او بیندازند دارد و اگر چقندر بپزند و با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها و ادرار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و باروو زیان آرد و اگر گوشت نیز بسیار خورند هم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد و صرع افتد و از سیب خوردن بسیار صرع و جهیر از دویدن اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوص با آواز بلند احتراز نمایند و قطعا گوید که حجامت ساق و رموی نمایند مطلقا بعده فصد قیفال کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نمایند بتنقیه بدن یا دماغ کنند اگر از اصل یا معده باشد مطلقا و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود و به و هند و جدوار بست تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شب آن بپوشند انگشتری در خنصر دست چپ با نیم راست خر ساخته بشرط تجربه پیدا آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجرب است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس زهره آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب بونیز و در خواص آمده که فادانیا و سداب و دماغ هدهد و دوم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هر گاه ماه و آفتاب برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص واحد مثقال صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر کرده گیرند او ماه باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن از صلاح نگاه کند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش سعوط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی او بلطوخ سازند و طبیخ سداب بحلتیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اول استفراغ بحرقوقی مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون بست اسهال بعد اسهال بتمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبه خون دریافت شود و فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود و قیفالین یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصا وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و بعد از آن برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یکهفته یا الجابه او از یکهفته دیگر داده اسهال بمشروبات و حقنهٔ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت اخراج خون افتد فصد صافن یا حجامت ساق کنند و حجامت و خیسر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند و همواره تا حصول صحت از پی استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد از تنقیه غرغره و سعوطات و غیر منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون بشلیثا بعده بشابا نگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مخصوص از ضماد و خردل و مانند آن نمایند و سداب ببویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعةً بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در استعمال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فادانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین مسح کردن بعد بید بستر بر سر و در منخرین چکانیدن و ضماد با بونه و تخم کرفس مساوی با آب و عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر کردن اخیثا الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین یا قوقو و یا روغن حب الغار نیز تقطیر است و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطفال خواهند آمد در بنجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکه و پلاو مرغ و لوبیه و دراج بخورانند و به طعام میخواهین

مقوی دماغ و نافع سنجار که در آن عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطکی مرکب علا سیخان معجون اسطوخودوس ایشان و حب عود صلیب چند که در قرابادین مسطور ست

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده آنرا بمسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس سپستان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده نیسون تخم [illegible] بدستور هر یک شش ماشه سنای مکی یک توله افتیمون اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن نوبت نباشد که مضر ست و گاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغرغره و عطوسات و سعوطات ماده مابقی را استاصل سازند مثلا ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غرغره منقی دماغ بعمل آرند و آنکه شونیز و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر بگیرند اسطوخودوس بعرق الاصل سعوط کنند تنقیه تام دماغ کند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر بشیر شیر سابیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس سنفر بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و حاشا جندبیدستر بسیار مفید ست و کذلک دارچینی و مشک و کذا فلفل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز هروش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد **و ایضا** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج معجون سیسالیوس و سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و اصفر سلیم و سوطیرا و شلیثا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند یا لایش گل بنفشه سیاه [illegible] بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند حل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و بادرنجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع ست و عرق مندی مرکب نیز مفید ست و کذا مربای ترنج و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس تمام جسد و صاحب بسر نطول نمایند و سر بجای آن دارند و بهر چه ریاضت معتدل کنند و بدن را بالنگ بمالند بنحوی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و کنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل [illegible] بریان سر که بشیر خشک سازند و از بقول و اغذیه بارد احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات برابر خوراک دو مثقال **ذکر بعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی** مسهل ست **اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظ بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع ست از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه [illegible] هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله شاهی مکی تربد سفید مدبر بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس تخم رازیانه [illegible] هر یک دو نیم مثقال مویز منقی ده دانه برآورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام سی مثقال چرب نموده مویز را [illegible] صاف کرده [illegible] آورده ادویه را با آن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال تا شش درم **اطریفل** مسهل منقی دماغ است و ترکیب [illegible] پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله [illegible] پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک دو توله تربد موصوف یکتوله مغز بادام یکتوله ادویه سابیده

بجز افتیمون اسطوخودوس سقمونیا بسفایج عاقرقرحا اسارون با سکنجبین عنصلی بیاشامند ترتیب سازند معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم مصری ساخته بودند مجرب برای صرع ست هلیله کابلی
تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب هر یک یک مثقال اسطوخودوس یکمثقال هلیله سیاه آمله هر یک شش مثقال دارچینی چهار مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال عسل مصفی سه چندان بعد از
چهل روز استعمال نمایند خوراک یکمثقال معجون نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هلیله سیاه پوست هلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام
چرب نموده اسطوخودوس هر یک نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یکدرم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هر یک دو درم
مویز منقی یکچند عسل دو چند معجون عود صلیب نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست هلیله کابلی هر واحد یکدرم جندبیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل
سنبل الطیب علک البطم مصطکی زرنباد بهمن هر یک دو درم عسل سه چند خوراک یکمثقال تا یکنیم مثقال معجون قیصر صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی
نفس و فواق امتلائی را نافع باشد و سده بکشاید مشک نیم دانگ فلنجمشک عاقرقرحا زرنباد مروارید ناسفته هر یک نیم درم جاوشیر یکدرم جندبیدستر سنبل السوس سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه
افیون میعه زعفران سنبل الطیب دارفلفل هر یک یک درم عسل دو چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یکدرم معجون سیسالیوس که جهت صرع بسیار نافع ست شیخ حکیم علی
که در صرع بلغمی مثل او هیچ دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هر یک ده درم عود بلسان حب بلسان قردمانا تازه خربق حلتیت زراوند مدحرج هر یک نیم درم
غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل بقوام آمده یا عسل کف گرفته و آب عنصل بقوام آورده این معجون سازند شربتی یک مثقال اگر با سکنجبین عنصلی بیاشامند هم خوب ست و در نسخه
دیگر حرف یکنیم درم عود صلیب نیم درم نیز داخل ست معجون اسطوخودوس علویخان که در صرع بعد طعام استعمال کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج
عود صلیب هر یک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال معجون جامع الاسرار تالیف انطاکی که مجرب ست برای تفتیح
سدد و تقویت دماغ و ازدیاد او و عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سترشی بالجمله نافع سائر امراض دماغ ست ترکیب او را یاد داند پوست هلیله کابلی یکجزو غاریقون زنجبیل کشنیز
خردل انیسون تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو آنچه حل کردنی ست در گلاب
حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با همچند آن شهد کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال گاهی آنرا با آب بادیان و کرفس سرشته حبها میسازند گاهی در ان تخم حنا چند افزوده
میشود و بغایت نفع میکند و گاهی حل کرده طلا میسازند و بدان سعوط مینمایند مولف گوید که اگر این معجون در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیه مضر صرع ست
داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند اقوال حذاق مولف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بنضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین طریق
عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین یک ده مثقال حل کرده نیم گرم نموده بدهند
و در منضج اراده تجفیف بحسب قوت مزاج بکار برند بفزایند و بعد نضج با ایارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از ان جهت تنقیه دماغ
فرموده معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا با یک سوده با عسل سرشته یک مثقال آب بلکه در ان اسطوخودوس جوشانیده با
بدهند و اگر احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و مثرودیطوس تریاق کبیر بدهند و این معجون در ایام مناسب ست سیسالیوس اسطوخودوس
هر کدام ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال اگر در
ایام حرارتی عارض شود سکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائیکه در ان غاریقون یک مثقال ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت
باعث تنقیه خلط صحیح ست معجون انطاکی که بعد ذکر ادویه هندیه مفید تمام صرع مسطور شد نیز از مجربات ست سویدی گوید که شربت پنج تخم سیسالیوس
و اسطوخودوس و اذان الفار و عصاره آن و آشنا با تنگ و دارشیشعان و ایرسا و تخم گندنا و برگ کابلی و کمازریوس و شیح ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ غار

بادآورد یا بندق یا روغن او یا ثافسیا بروغن زرد مخلوط یا پنج نبات او باریک سائیده در عسر بیرد آمیخته یا تخم قاوندی چهار درم در شوربای دراج و ماکیان یا اصل یا شفتیه
بحری سوخته یا اشق بمثقال العسل یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض یا آب نخود سیاه یا شرح مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم یک مثقال
ایارج یا فوه الصبغ ایام کثیر بماء العسل یا اودمان و ج و مرزنجوش آن یا تخم سپند یا انجیر بمثقال و یا ده عدد یا ریوند تنها و یا ایارج لوغاذیا یا سندروس یا فلفلی یا از عاکمه الطرفه چاخره
سکنجبین حب البلسان یا برگ کبر یا تمر یا پوست بیخ او یا رطبه پخته مطیب بزیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب یا جندبیدستر هر دو سه روز یک حبه یا یا روغن
ناردین یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا بماء العسل و یا تخم مثقال و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط
موسیائی یک قیراط با آب مرزنجوش و یا کیسه از ان بروغن زنبق و یا دانگی از ان بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا بید و یا عنبر و یا روغن یاسمین
و یا شاهانک و یا روغن نرگس و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و شمیم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس که غیر شیران و دوختن آن نهاد و بمکان و یا کندش کوفته در صوف بسته
و یا مروه و مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بلسان و کذا روغن جوز و کذا روغن فار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر بروغن بادام
گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا تخم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن
و کذا روغن بان که دران مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر
و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا سندروس بزیت و کذا روغن ترب و کذا بورق و زیت و عاکمه البطم و کذا پیه گاو و کذا روغن ناردین و طلای جندبیدستر و روغن بان
بر سر و یا قسط تلخ و یا سداب مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بعضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته بعضو
گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا موم بیخ و یا روغن خام بیخ سوسن و موم و یا شاهانک و یا بورق در روغن بان یا موم و ذرور عاقرقرحا با کباب
بر مقدم سر و نطول بصمغ سداب و اوخال رسته و ادویه فالج مقوی فعل آن تا است و استعمال و سمه یعنی برگ نیل و حقنه فالج نیز نافع ست و کلراد و بیه هر کس بیاید
که در فالج و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل ست ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نافع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و فالج و لقوه و استرخای زبان
و وجع مفاصل و قولنج مفید و دفع قی و تولیج نماید و با اطریفل مستی دماغ ست و با گلقند منقی معده و گویند که بگرده ضرر دارد و مصلح آن عناب ست سنبل الطیب دارچینی عود بلسان
حب بلسان مصطکی اسارون زعفران هر یک یک جزو صبر سقوطری دو چندان همه ادویه شربتی دو درم بعسل و آب گرم و حالتی که معده از غذا مستلی بود ایارج لوغاذیا
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و تشنج و بهق و برص و جذام و درد گوش و سینه و خود و غیره امراض بارده مادی را نافع بود شحم حنظل پنج درم بیاز عنصل
بریان غاریقون شحم بنافخ بق سیاه اشق اسقولوقندریون هر یک چهار و نیم درم افتیمون کمادریوس مقل صبر هر یک سه درم حاشا هوفاریقون افسنتین سافج هندی
فراسیون جعده بلیلج فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج مر جاوشیر جندبیدستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل صعتر افسنتین قیصوم
حماما زنجبیل هر یک دو درم خربق اسطوخودوس هر یک یک و نیم درم کوفته بعسل سرشته شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نماید ایارج جالینوس
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست و بدن را از فضول غلیظ لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و وجع بول بسبب اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون بیاز عنصل
بریان اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون فرفیون هر یک شش درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کمادریوس سالیخه فراسیون هر یک پنج درم سکبینج زراوند طویل
فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم و ساذج اضافه کرده اند همه
ادویه را کوفته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرض که متولد از خام و سودا را نافع ست

و دوار و صداع و تشنج و فالج وغیره امراض را مفید است شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا فلفل دارفلفل هر یک چهار اوقیه پیاز عنصل بریان
فرفیون صبر سقوطری جندبیدستر انیسون فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال **ایارج روفس** نافع بلغم و غیره سوداست شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
کمافیطوس بیست درم سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر مکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی از ان یازده مثقال تا چهار مثقال **آبزن** مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض بارده مجرب الفقیر است بگیرند آب کبریت
واگر نباشد آب خالص بیست من و بجوشانند در ان گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس پنج پنج سوسن تمام
گل یاسمین سفید بیخ ترکی خوه ام الصبیان پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر بنفشه شغری برگ سداب چوب چینی هر واحد دو کف انداخته
بپزند تا ثلث آب برود و صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا گفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در عین جوش در ان
انداخته و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را در ان بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و قلت و کثرت آب بزن حسب احتمال
طبع مریض است و بعد خروج بر عضو مؤف روغن قسط یا روغن گردکان بمالند **تریاق ثمانیه** منافع این زیاده از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج
و لقوه و سوء مزاج بارد با شکل وقت امراض [illegible] کنند زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر بسباسه فلفل مکی قسط تلخ زرد چوب جندبیدستر مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا [illegible] سال بماند **شیلادریطوس اکبر** جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عصبیه و سنگ بار و رد و درد
و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا نافع است و اسهال بی مشقت آرد و در بول تسهیل آرد و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل مر مکی جندبیدستر حب بلسان قاقله اذخر دوحا هر یک دو درم زعفران
دارچینی حب بلسان هیل روغن بلسان هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمافیطوس قسط افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش مثقال
صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته با سه چندان عسل بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی
چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون [illegible] سقمونیا هر یک شش درم [illegible] و دوحا یک یک درم **جلاب** معمول در اکثر امراض دماغیه
عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج بیاید [illegible] قند سفید یک رطل در عرق گاو زبان و عرق بادرنجبویه و قلا
هر واحد یک رطل و گاهی عوض گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده شود و همه را بر آتش ملایم بپزند تا اشتا [illegible] پدید آید پس گل گاو زبان عود صلیب اسطوخودوس
هر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بان ضم نمایند و بر آتش گذارند که اندک شده
قوام معتدل یابد و در شیشه نگاه دارند و هر گاه که تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشهب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و تحقیکه
تسخین زیاده منظور گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی در بیان آن افزوده شود **جوارش اترج** نافع لقوه و فالج و استرخا
و تقویت معده و دماغ و اعصاب و مجرب الفقیر است تالیف حکیم علوی خان شیر [illegible] مثقال یک شب در عرق بهار نارنج و قلا هر واحد
یک صد و پنجاه مثقال خیسانند روز دیگر بجوشانند که مهرا شود از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون افسنتین یا تخواه صعتر

[illegible]

دارچینی سعد کوفی طالیسفر سلیخه قرنفل گل سرخ قاقله بیل قرفه کاشم کندر مصطکی هریک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی هریک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بدارند و عسل مصفی سه صد مثقال در آمله داخل کرده
بقوام آرند پس ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم وگاهی جندبیدستر و جدوار خطائی هریک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج بنسخه معمول خود
دفع جمیع امراض باطنی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هریک یک درم حب النیل غاریقون انیسون هریک نیم درم
تخم حنظل نمک هندی هریک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت ست و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب
مسطور شده و در نسخه معمول حکیم ذکاءالله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کتیرا هریک چهار سرخ هم نوشته انیسون مرقوم نیست دیگر از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و مخرج سودا و مقل ازرق
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون هریک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند دواء المسک حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را
نافع ست بنسخه معمول حکیم بقاخان مشک خالص سه ماشه جندبیدستر یک درم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی هریک دو درم مروارید ناسفته کهربا
بسد ابریشم مقرض زرنباد هریک دو مثقال نبات یا عسل سه چند ادویه بقوام آورده تیار ساخته بکار برند روغن بیدانجیر که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات
و در امراض بارده دماغی و قولنج وغیره شرباً و طلاءً مستعمل میشود مغز تخم بیدانجیر برآورده در بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف گیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب بند بماند پس از آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید روغن بیدانجیر مرکب لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و سپرز بگشاید
و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هریک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک هریک
دو درم شیطرج هندی مقل هریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هریک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هریک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو انرم شود و صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بیدانجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماءالاصول و مالش از این روغن نیز نمایند روغن قسط بنسخه معمول نافع برودت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارده دماغی قسط ده درم
ابرسا زنجبیل شنه سنبل الطیب ساذج هندی قرفه عاقرقرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون بیک رطل آید
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جندبیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند
روغن مقل اصل تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از دست مالیده
صاف نموده عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هریک یک مثقال بشکسته نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند روغن چند از اختراع مؤلف الجمع
جندبیدستر دارفلفل سفید عاقرقرحا تخم حنظل فرفیون حلتیت هریک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بهم زنند و در روز هشتم بالا [illegible] بعض ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
بجوشانند و روز هشتم صاف نموده بعض ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند روغن قاوندی که

از ترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل و غیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هر یک پنج درم سنبل الطیب سانج هندی
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن
بماند پالیده صاف نموده شمع تا وند شانزده درم مومیائی چهار درم دران گداخته عنبر کی سه درم جندبیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند **روغن کلان**
معمول برای فالج و لقوه و غیره امراض بارده [illegible] کنندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن
قرفه راسن سلیخه مر قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه بسباسه دارفلفل کندر هر یک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز سفید تخم بید انجیر قرنفل هر یک چهار ماشه مصطکی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هرگاه آب بسوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام
جذب شود و در روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چهار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هر یک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده نگاهدارند
روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و رهم یاد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ انداخته و بطریق گلاب
بکشند مثل عرق بر می آید آن را نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهری پارچه بر بدن نهند تا بدن رسد بعده دو گهری
پارچه بپوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هر یک چهٹانک شنگرف یک توله قرنفل جوزبوا گل دارچینی
افیون هر یک نه ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف سفالین انداخته بقرع و انبیق وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته مالش نمایند
و بالائی آن کهنه بندند برای امراض بارده و ... مجرب است یا در قرع انبیق کشند و مال آن ... **روغن حواصل** معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض
بارده دماغی حواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی هر یک دو ماشه
قسط بحری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر آن
ریخته بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند **روغن مجرب** جهت خدر و رعشه و فالج و استرخا و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان
قصب الذریره قسط تلخ هر یک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون هر یک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مغاث بغدادی
بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب پالیده صاف نموده روغن گل روغن یاسمین
و روغن بابونه و روغن نرگس هر یک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هر یک سه مثقال
جوزبوا زنجبیل هر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بیخته در سماق و نمکین کنند و روغن را اندک اندک بران بچکانند و بدسته بمالند تا تمام روغن
بان مخلوط گردد بعد ازان مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند **روغن** برای اختلاج و خدر آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل
جوزبوا [illegible] صندل فرفیون هر یک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد ازان در کهرل انداخته صلایه نمایند تا دو پهر
اندک اندک روغن انداخته بعد ازان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر پشت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند **سفوف [illegible]** از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه با ایارجات برای فالج و استرخا سفید پوست زرد بیخ بادرنجبویه فقاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک
پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قردمانا هر یک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هر یک نیم مثقال ورق طلا

کمادریوس هریک چهار دانگ جوزبوا انزروت طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا شندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا
تخم سیسالیوس اسطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح با ده مثقال عرق
بادرنجبویه بخورند شربت ابریشم نافع برای فالج ولقوه وصرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند وصاف نموده
اسطوخودوس پاو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاو علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آثار
بقوام آرند پس عود هندی مصطکی دانه هیل دارچینی عود صلیب سانج هندی بسفایج خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک توله بسباسه جوزبوا زعفران
هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند شربت عسل در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه وصحت جهت تعدیل مزاج و تقویت
مستعمل ست وخصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطکی دارچینی
عود دانه قاقلین بسباسه جوزبوا اسارون هریک دو درم فلفل سیاه یکدرم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند وصره را گاه گاه مالیده باشند و بعد قوام
فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند واگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر ست طلا برای فالج ولقوه از حکیم اجمل خان سورنجان بوزیدان قسط تلخ
خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا گردن کنند
طبیخ ضبعه عرجا برای فالج و استرخا و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه جرل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یک من مجموع را
در نه من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعه عرجا زنده در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه گذرانیده
و پر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را در آن بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند عرق تنبول خوشبو و جهت فالج ولقوه و جمیع امراض بارده دماغی
بی‌نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هریک دو سیر قرنفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد ورق گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی
نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبانه روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و عطر آنرا گرفته
علحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشه‌ها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر سکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند
عرق تنباکو از اختراع متاخرین ست برای فالج ولقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سدد و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع
بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل
اظفار الطیب حماما هریک دو مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یک شبانه روز خیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند عرق تنبول
حکیم اکمل خان که در فالج وغیره امراض بارده دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پاو نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاو آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هریک
نیم پاو عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله عرق کیکلی اجمل خان که همان نفع دارد
گل کیکلی دو صد عدد جوزبوا بسباسه وج ترکی بادیان خطائی هریک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله
عرق تنبول ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه برگ تنبول
پخته سه پاو نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت صندل چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالج
و امراض بارده دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال در پنج عاقرقرحا خولنجان قودرمن شقاقل سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هریک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هر یک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ غرنجمشک هر یک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هر یک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر
و گلاب کهنه هر یک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله **عطوس** که تنقیه دماغ کند و لقوه و فالج و صرع را سودمند است کندش هفت درم
فلفل سفید و سیاه جند بیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند **غرغره**
مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز سانج مویزج عود هندی هر یک سه ماشه وج ترکی
عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هر گاه نیم سیر آب بماند
صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی در آن حل کرده غرغره نمایند **غرغرهٔ دیگر** که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر مجرب است
نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم سعتر ده درم
بیخ سوسن هشت درم شونیز پنج درم مرزنجوش دو درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از آن بیک درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند
که عجیب الاثر است **گلقند عسلی** که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود
و تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است طریق ساختن گلقند شکری **لعوق** نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دارفلفل
خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل دو چند ادویه بسرشند و بعمل آرند **ماء الاصول و البزور** از مخترعات والد علوی خان مستعمل برای
انضاج مادهٔ فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهارده سهم ایرسا فاوانیا هر یک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند و گاهی در نسخه
بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس کمازریوس و حاشا و اسطوخودوس و اسقولوقندریون و قنطوریون دقیق هر یک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند
شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی از اینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی
در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هر یک دو مثقال اضافه کنند و بگلقند آفتابی
یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند **معجون سیر** معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها
آورد و بلغم دفع کند و قوت باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و پیران را بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده
نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و با سه وزن آن عسل و شش درم روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته
بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد مصطکی قاقلهٔ صغار و کبار پوست هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم
خوراک هفت ماشه تا یک توله **نوع دیگر** تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و مداومت آن در زمستان تا چهل روز مفید
گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک بست و پنج مثقال بسفایج هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی عنب الثعلب هر یک دوازده مثقال نیم کوفته همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده
صبح بجوشانند که ثلث بماند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل در آن مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود دو رطل شیر تازه گاو در آن انداخته
بجوشانند که شیر غلیظ گردد و از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و لمحه لمحه کفچه زنند تا سوخته نگردد و بعد سه آثار عسل بقوام آرند
بعده زنجبیل فلفل سیاه و سفید دو ماشه کبابه دارفلفل قرنفل خولنجان بهمنین و قاقله و گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یک مثقال سوده

آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که بجهان نفع دارد برادهٔ چوب چینی بست تولہ گل گاؤزبان
بهمنین مثقاقل هر یک دو تولہ خصیة الثعلب چهار تولہ خولنجان سه تولہ ابریشم مقرض یکتولہ جدوار خطائی ورق طلا هر یک دو درم مغاث بغدادی سه مثقال کوفته بیخته بعسل
سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یکتوله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را
نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل هر واحد ده درم
تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو وزن ادویه یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون مسهل تلیین
طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا را نفع دهد و ریاح بشکند و گرده
و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد گیرند غاریقون اسارون بیخ قردمانا تخم سداب هر یک دو اوقیه نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه حاشا
تخم کرفس هر یک سه اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراسالیون کمافیطوس اسقوردیون هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام ربیع از مثقالی تا دو مثقال
استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند روز دوم شیر را دور نمایند
و شیر تازه در ان داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچله ها را در صره بسته در ان دیگ معلق بیاویزند که ته دیگ ملتصق نشود و در
آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده براده باریک از سوهان نمایند و بست درم برادهٔ آن بگیرند پس فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی
جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران دار فلفل بادیان هر یک یک درم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته
بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مؤلف تحفه مجربست قطع ماده تا فیون بغایت مجربست و در رفع فالج و لقوه و استرخا
و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم ملایم کنند
و گل گاؤزبان چهار مثقال بهمن زرنباد مثقال صندل سفید آمله بلیله سیاه هر یک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه هر یک سه مثقال
قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارده دماغی و خدر را
بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب هر یک سه ماشه مصطکی بوزیدان مثقاقل خولنجان بهمنین گاؤزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب ماشه بسباسه برگ فرنجمشک
سعد کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل بیخ عقرقرحا لسان العصافیر نعناع اسارون اسطوخودوس
سانج هندی بلیله هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند ذکر ادویه هندیه نافع
فالج که آن را ادهرنگ گویند بعضی اطبای هند نوشته اند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج
بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک تولہ تخم سویه اجمود اجوائن هر یک سه ماشه بال چهڑ چهار ماشه بیخ کاسنی یک تولہ گلقند دو تولہ در یک نیم پاؤ آب جوش دهند هر گاه نیم پاؤ بماند هر روز
بنوشند و بعده سه روز یا چهار ده روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیپال ستوده اند و حب هندی و حب گورکهی نیز بسیار پسندیده اند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل جوگراج و حب شب
و سیاه و کچله و مانند آن بیرون استعمال نمایند و مالش روغن دهتوره مجربست و اگر سونف سونٹهه دیودار پوست بیخ ارند جوشانیده غسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ سن
و اسگند بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیر بهوٹی یک عدد یا پا دور کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سهر بود
فلفل و کهنی یک جزو یا پنج جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرود آرد و خردل عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان بمالند بخورند زنجبیل نیم کوفته [illegible]

هر یک یک درم بیخته برگ بکاین برگ سنبهالو هر یک پاو آثار در دو آثار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند جوگلراج گوگل جهت فالج
و لقوه و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونته پیپلامول چیته چب پیپل هینگ در روغن گاو بریان کرده اجمود سرسون زیره سیاه زیره سفید ریکا اندرجو
تاج پادرهای برنگ گجپیپل کتکی چیس بهارنگی پنج نمک یا جمیع اشیا را مساوی گرفته و چندان آن ترپهله بگیرند بعده هم وزن مجموع ترپهله و اشیای سابق گوگل بیسیا بگیرند و همه را
سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورد و خوراک تمام یک توله است **نوع دیگر** تالیف بدر حکیم شیخ اسد و این در فوائد مذکوره قوی تر از
نسخه اول است دارفلفل فلفل بهنگره هر یک شش درم زنجبیل قسط تلخ دیودار سوبیر عاقرقرحا فلفل موی زرنباد هر واحد شش درم تخم بلبل سندیبار ستر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم سن هر یک
سه درم پوست نیم پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را در هم بکوبند و به روغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای بیخته قدری قدری داخل کنند و قدری
روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود و یک توله شربت کامل است **حب جیپال** در فالج و استرخا و لقوه و در پشت مستعمل بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین
و از ان پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان دو مغز است دور افکنند و مغز او در پارچه باریک مصره بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای
دیگ نهاده مصره را از آن آویزند بنوعی که مصره در سرگین غرق ماند و به ته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده مصره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته
اندک هلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار پنج حب بخورانند **حب هندی** برای اخراج مواد بلغمی و ازاله درد اعصاب ساقین و قدمین مجرب نوشته
بگیرند هلیله سه درم زرد چوب نمک لاهوری مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دوتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا
دهند **ایضاً** که اخلاط از دماغ و بدن برآرد ایلوه سنا مکی مرچهای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورند و صباح پنج توله
[illegible] آب گرم حل ساخته بدهند و بعد اسهال حب تخم سنی مداومت نمایند **حب تخم سنی** که آن را حب مقل و حب لقوه نیز گویند و در فالج و لقوه و درد اعصاب قریب از سه سال [illegible]
مزاج [illegible] مرچ سونته گجپیپل و دیودار چیته کبابه چینی عاقرقرحا گجپیپل بهنگره تخم سن مساوی گوگل برابر همه کوفته بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم [illegible]
حب [illegible] معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه [illegible] برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دارفلفل هر یک سه ماشه پیپلامول
شش ماشه زنجبیل [illegible] هلیله هر یک یک توله [illegible] کوفته بیخته با قند سیاه و روغن [illegible] بقدر حاجت سرشته مقدار [illegible] نخود حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه
و ریاح [illegible] را نافع [illegible] یک درم فلفل زنجبیل [illegible] اقاقیا هر یک یک درم صلایه نموده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب و بعضی درین نسخه کبابه
و نمک هندی نیز داخل نمایند [illegible] زیادتی و تیزی ضرور است **حب سیماب** برای فالج و لقوه و مانند آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دهتوره سیاه سیماب هر یک دو ماشه در آب
ادرک [illegible] کهرل نموده بمقدار ماش حب [illegible] **حب کچله** نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارده بلغمی [illegible] کچله پانزده عدد در آب [illegible]
آب کرده باشند و بعد از انکه نرم شود پوست آن را [illegible] در سرگین گاو [illegible] از آتش [illegible] سائیده برابر آن فلفل گرد [illegible] آمیخته حب [illegible] فلفل بندند و یک حب
صبح و یک شام بخورند **حب [illegible]** که آن را [illegible] گویند معمول حکیم [illegible] صاحب [illegible] شیر ماده گاو [illegible] مرچ سیاه [illegible] شنگرف مساوی کوفته در آب لیمو [illegible]
تا دو روز [illegible] پاس [illegible] حب [illegible] خشک کرده نگاه دارند در لقوه یک حب فرو برند و یک [illegible] در روغن [illegible] گل [illegible]
[illegible] شده [illegible] وقت شب [illegible] سرد [illegible] با شکر سرخ و در اسهال با افیون خالص [illegible]
و این حب از حضرت استادی مفتی محمد شرف الدین صاحب [illegible] امراض بارده مثل صداع بارد و نزله [illegible] حمیات [illegible] استعمال می فرمودند و در طب [illegible]
نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی و تپ بلغمی [illegible] سودای [illegible] صفراوی مجرب است **حب سیاه ایضاً** مستعمل حکیم ممدوح [illegible]

باقی ماند بزرده بیضه مرغ بر شته مسحوق با اندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی می شود و جیاست قفا بستور ملحمه از جیانش گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او می نماید ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع رمد حار چشم عصاره مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش ساییده ضماد کردن مجرب سویدی ست و کذا اکتحال انزروت سوده و سفیدی بیضه برشته برپلک طرفا چسپانیدن و تنور گذاشته تا خشک گردد و مثل غبار ساییده و نصف او شیشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در مصعب مجرب است و کذا برگ تمام شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شیشم پرورده خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصاره مامیثا آمیخته مثل غبار ساییده مجرب نوشته و کذا اکتحال آب جمن صائم مجرب گفته و ضماد حب الآس بشکران یا پست جو و کذا حماض بر بسن سوده و کذا عصی الراعی و کذا برگ بنفشه سبز و کذا حی العالم و کذا آرد جو بآب برگ خرفه و کذا آرد باقلا سفید با بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گلنار خشک کرده بر بسن سوده و کذا بهی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کاهو با آرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب رزیر با سرکه و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم در آب کشنیز پخته و کذا برگ سرو با سویق و کذا آب برگ بنفشه سبز با پست جو و کذا گل بهی تر یا خشک و کذا اطباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو بآب عصی الراعی یا با آب برگ خبازی طلا و نشا نرم انگور مخلوط کرده و یا آب عنب الثعلب سرشته و کذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و اکتحال حی العالم و کذا دخان قطران و کذا انزروت پرورده بآب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا اترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی و کذا لعاب بهدانه و نبات سفید و کذا شیاف ابیض بآب بارتنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاسته و کذا اشادنج مغسول بشیر زنان و کذا اسفنج سوخته مغسول و کذا شیاف مامیثا در مقدم چشم و حدیث و کذا عصاره گل کدو و کذا چوب ساج سوخته در آب سرد کرده و مامیثا مساوی ساییده و کذا مس سوخته بمرات کشیر در گلاب یا پشت سنگ نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص بست بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا دو روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر نی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا سماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان و شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض بآب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد و انکباب بر بخار زرد رود آب جوشانیده و کذا بابونه بآب و سرکه پخته و آخر رمد برای تحلیل بقایا مواد و تسکین الم و شحم معتدل و گلاب و کافور و شرب دیاقوذا هر واحد نافع رمد حار است و ادویه مسکن مرجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویه مانع انصباب مواد در علاج رمد بلغمی مذکور گردد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اطریفل کشنیزی** مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم و گوش از اتجره و نزله پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده یا سه چند شهد خالص مقوم بسرشتند و بعد چهل روز تا یکتوله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حار باشربت مناسب یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با امراض مذکوره و دفع قبض نماید **نوع دیگر** که در تقویت دماغ و رفع سوست و منع ابخره معده معمول پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان هر واحد یکدرم مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام ده توله قند سفید یا عسل سه چند داده **اطریفل بادیان**

نافع امراض چشم است و هر که برین اد امت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ صمغ عربی
هر یک یکتوله با دیان هفت توله یعنی پنج پنج دیه ادویه و در نسخه مفتاح المجربات دو چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسه چند عسل یا شکر سفید مقوم بسرشند خوراک
دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند **اطرحاطیفون** نافع از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خره درم شیاف مامیثا پنج درم
صبر دو درم افیون زعفران هر یک یکدرم اگر گرما باشد مامیران نیم درم و اگر سرما بود هم نیم درم اضافه نمایند و نهایت باریک نموده بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی
چشم را مفید است توتیای کرمانی با آب غوره انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **برود وقع** جهت رمد حار بغایت نافع است توتیای کرمانی
را کوفته بحریر بیخته در آب برگ تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر باره باریک سوده استعمال نمایند **برود مامیثا** نافی است که چشم را در یکروز باصلاح آرد و رمد را دور نماید و
ضربان بنشاند و وجع ماده کند شیاف مامیثا انزروت عربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران یا دیان بسرشند
وقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ حل کرده بعمل آرند **حب هلیله** جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و همواره معمول پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش ماشه غاریقون سفید نرم تربد سفید مجوف تراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته
بآب تازه حب ها بندند خوراک یکدرم بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده بآب نیم گرم وقت پنج شش گهری شب باقی مانده اگر لاجورد نباشد صبر مصطگی
رومی هر یک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز همان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم
فائده عظیم دارد هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یکدام وقت شب بعرق مناسب یا بآب گرم بخورند و بالای آن هر گاه دو سه گهری رود نیز بمایه مطبوخ مناسب بنوشند **حب [illegible]** صداع و درد چشم را نافع است
صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطگی [illegible] زعفران هر یک ده درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم **نوع دیگر**
مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ**
که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد و بعد مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون یکدرم زنجبیل یک دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم
باشد بآب کشنیز سبز و اگر نزله بچشم افتاده باشد و زکام حب بندند و سایه خشک کرده بالای چشم در آب ساده یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند **حب سبز**
مجرب جهت امراض مذکوره پهتکری دو دام افیون یکدام حضض چهار دام برگ نیم نیم پنچید زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از دسته
آهنی خوب کهرل کنند بعد ازان بر آتش گذارند تا آب او بخشکد و لایق حب بستن شود حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند **حب [illegible]** نافع درد
چشم و ابتدای [illegible] و همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه پهتکری بریان چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو یکپاس بدسته آهنی در ظرف آهنی حل
نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و بآب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیره
برگ تمر هندی حل نمایند و بگیرند و ازان حل سازند **ایضا** که برای درد رمد بهتر ازین دوائی نیست پهتکری بریان دو دام پخته زرد چوب هفت ماشه افیون پنج ماشه در یکپاو
آب لیمون کاغذی در کراهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بهم زنند و حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بسته دارند و طلای رقیق بر چشم نمایند و اندکی ازان در گوشه اندرون چشم کشند
ذرور ابیض که رمد را مجرب است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز چسپانیده در تنوریکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بگذارند و احتیاط کنند که نسوزد بعد ازان پخته
انزروت باریک [illegible] سائیده در رمد بکار برند **ذرور چشمیزک** که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشمیزک که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین [illegible]

یابیدون آن فع و دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت
مدبر و شیر خر بدل مامیران کنند بهتر باشد **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رمد خفیف را دور سازد صدف سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته
یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند **ذرور املایا** که در نیم و ابتدای رمد را نافع انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بحریر بیخته استعمال
نمایند **ذرور** که جهت در چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر چهار جزو
ذرور بسازند و پلکها بر و اشتر پاکشند و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و
تسکین زیاده مطلوب بود برگ کاهو و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم بندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تحلیل اورام و درد آن
معمول نشاسته یکدرم سفیده ارزیر صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم با لعاب اسپغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را
نافع بود و درد صعب را بنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کتیرا هر یک یکدرم بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند **شیاف ابیض
انزروتی** ابتدای رمد را نافع بود سفیده ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض
کافوری** که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آنرا بنشاند سفیداب قلعی مغسول شش درم انزروت مربی بشیر خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنج درم افیون
نیم درم کافور دانگ همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ سائیده نمایند و وقت حاجت در شیر خر سوده استعمال کنند **شیاف بربوما**
رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد و اقاقیا مس سوخته مرکی حضض مکی هر کدام
یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته با آب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب
و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و ماق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو دید شود متعارف شیاف سازند
شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و مالیده شده منقح گردد
پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف آنقدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس بآتش ملایم بجوشانند که خود بخود آب شود و هرگاه
که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود نزد تر برآورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور**
جهت رمد گرم مجرب است سفیده ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علوبخان**
بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای احلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود انزروت سفید سائیده باشیر
خر خمیر کرده بآتش ملایم بریان نمایند پس دو مثقال ازین انزروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیده کاشغر
هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا**
جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کڑاهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب
نیب حل سازند هر گاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات
سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیای سبز مساوی با آب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج**
که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی با آب نارنج پرورده ده درم کتیرا

شسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یکدرم سفیداب قلعی بلیله زرد وج خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند **شیاف**
که جهت رمد مجرب رازی و عجیب النفع است مرهم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب کاسنی سبز
شیاف سازند و در هنگام آب بسوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت درد چشم را در حال نشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت
درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و منع اورام
نافع و از انصباب مواد قوی الجذب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت عربی افیون مرداسنگ سوخته هر یک دو درم بآب باران شیاف
سازند و بسفیدی بیضه بکار برند **شیاف سنج** تسکین درد در یک روز تحلیل دهد در یک ساعت کند جند بیدستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک
دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اثمد
اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال با یکدیگر آن گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند ضماد که وجع
شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز
و وقتی که وجع و ضربان شدیدتر بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و بر الساعة نوشته شب یمانی سوخته با سدس
وزن آن سیماب سحق کرده و مساوی آن آمیخته بر پلک طلا کنند **عصارهٔ آمله** که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلی سودمند لیکن در ابتدای
رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه و در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و آب آنرا در پارچه بفشارند و بر آتش ملایم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند
و وقت حاجت قدری از آن بآب سوده در چشم کشند **مغسول** که در رمد حار و حکه و دمعه حار معمول است پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله هر سه
برابر نیم کوفته بقدر دو تولہ گرفته شب در آب تر کرده بهوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بچشم زنند بار بهمین آب چشم
بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را نافع است بهدانه چوب نقش تخم کشنیز هر یک بیست دانه حلبه پنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران
دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب بجوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند **گهر معمول** از برای درد
چشم و درد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن
افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون باقی کرده بعد از آن بهمین دستور آب
لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی و جمله مخلوط شود و حب بسته نگاه دارند وقت حاجت بآب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکی
در چشم بپاشند **کحل معمول** حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده بآتش ملایم
بریان نمایند پس بگیرند از آن شش ماشه و چاکسو کبیسه کرده بیاورند و دیگی که در آن آب و سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست
چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه ریسوت چهار ماشه نبات سفید
یک تولہ همه را نرم صلایه نموده در چشم کشند **کحل تشمیرج** تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع بگیرند
تشمیرج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اقلیمیا ذہبی حضض مکی ہر یک یک مثقال کوفته بیخته مانند سرمه در چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت بلعاب حلبه سائیده
شب در چشم کشند **کحل ملکایا** محلل و ملطف و جالی بود جهت آخر مرض صعب و اقسام رمد نافع ست انزروت مربی بشیر خر نشاسته شکر سفید
هر یک پنجدرم مغز چشخام یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بدن البوم ست **کحل** بابت شاه رفیع الدین صاحب جهت سرخی چشم از نوازل و جهت
بصور و رفع رطوبت ست منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک توله سیماب دو ماشه مامیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیای
باروفی پهٹکری بریان هر یک یکماشه اول سرب را گداخته سیماب انداخته عقد نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند **کحل** که در جمیع
انواع رمد مجرب الفاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز گذاشته در تنور یکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بدارند تا خشک شود
بعد از ان برآورده با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و چشخام سائیده در چشم کشند و دیگر اکحال که بقایای رمد را نافع ست در علاج ضعف
بصر خواهد آمد **معجون مندهی** نافع امراض چشم و سرخی آن پوست هلیله زرد پوست بلیله پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله کشنیز خشک شاهتره اصل السوس
هر واحد یک توله گل مندهی برابر همه ادویه قند سفید سه چند جمله ادویات را بروغن چرب کرده بقند بقوام بسرشتند خوراک دو توله **اقوال حکما** بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ
هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد ترید داخل نمایند و ایضاً اگر دانند که ماده در حجب دماغ منتشر ست تقویت بطبوخ با یارج فیقرا
کنند و گاهی درچنین حالت بر تنقوع صبر اقتصار می نمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران تنقوع کنند و واجب ست که بعد تنقیه
تامه توجه بمعالجه چشم گردند و دران ابتدا کنند بتضمید چشم و بمبردات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بارتنگ و برگ بید
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک ازینها مفرد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع مصلح خاط الذایع ست و دیگر شیافات
رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و درد اشتداد
نماید و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهی نابر تخدیر و خام کردن ماده بصارت را ضرر رساند و مرض
را طول دهد و شیاف وردی در تسکین التهاب و درد عظیم المنفعت ست و دیگر ادویه مفرده رادعه مانند مرداسنگ و کتیرا و حضض و گل سرخ
و سرمه و اقاقیا و ماميثا و صندل و مامیرو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیله زرد و هلیله سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار
و آب کشنیز تازه و سائر عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هرگاه رجوع ماده باستفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال
روادع شود بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعده منضج صرف بعمل آرند و ایضاً اول رقیق تر ادویه
مثل گلاب و البان که دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج ست و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه
شدید الانضاج از انست و تسکین می کند و لعاب حلبه و آبی که دران حلبه مغسول بود شاید باشد جید الانضاج و مسکن وجع ست
و این اول دوائی ست که ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتحلیل چیزی از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال بلعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا یونانی اطاطا و بفارسی رشک

دیگر سپیده بیضه نافع و مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بیجا صحیت و قوی النفع است و بعد از آن انحطاط نمایند از استعمال این
عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که در آن انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض بانحطاط شروع
کند در استعمال محللات است با دویه قوی تر از انها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران دم تکمید کنند و چون
دانستند که بدن و دماغ تنقیه تام یافته استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از اطعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد
آن استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس از آن شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد
بعد از فصد حجامت کنند و اداست بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال
کنند بعده معرقان با آنها بیامیزند بعد از آن معرقان در سفیده تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده
صفراوی باشد بعد فصد مسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی در آن ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن روی بآب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم به استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرات کنند و شیافات قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج پیش
افتد در سه یا چهار مرتبه خون برآرند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق
آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از هر قسمت خون [illegible] است و ضعیف از آن تکمید و تنطیل بآب گرم یا آبیکه در آن حلبه و تخم کتان جوشانیده
باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلیین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بیاید یا بحب [illegible] یا حب بنفشه یا
مطبوخ خیارشنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند تبرید و شاهتره و هلیله سیاه بقدر حاجت در آن اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال
از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیره تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و فذا ظاهر الحلاوه باشد زیرا که [illegible]
بصاحب رمد سبب [illegible] باد و را خام کند و از قبول تنقیح منع نماید و این مضرت در رمد [illegible] آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو
و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو [illegible] بادام [illegible] و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بعد
تنقیه تام یابد چشم اول قطور بکار برند و میل قریب [illegible] در آن غمزه [illegible] و امثال استعمال کنند خصوصا اگر درد شدید یا
ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیده بیضه رقیق با لعاب بهدانه شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن
شود و شیر زنان بچکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه [illegible] و شیر دختران و سفیده بیضه و گلاب و آب کشنیز
و بهم زنند تا یکسان شود و در چشم بچکانند و مریض را در خانه کم روشن بنشانند و بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی
چشم باشد بشیاف که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر حل کرده
در چشم بچکانند صفت شیاف کافور که در ابتدای رمد نیکوست سفیده ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم
[illegible] و یا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف احمر که استعمال او در وسط
[illegible] است صمغ و سفیدآب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد یک درم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر مرض

نسخه شیاف کافور

نسخه شیاف احمر

دیگر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره و غیره است **برود حصرم** که بیاض و سبل و ناخنه و جرب و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری مغسول دو درهم
پوست هلیله زرد و زنجبیل زرد و چوب هر یک پنج درهم دار فلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند
و دیگر باره ساییده استعمال کنند **برود اسود** که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمه توتیای مغسول هر یک دوازده درهم مروارید ناسفته دو درهم ساذج هندی یکدرم زعفران
نیم درم مرقشیثا هشت درم مشک کافور هر یک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند **حب اشخر** برای دفع سبل و حیاله و آب و ان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری [illegible]
بریان هر یک یکدرم هلیله سیاه مغز تخم نیم [illegible] هر یک سه ماشه [illegible] بریان مغز تخم بلیله سوخته کف دریا [illegible] زعفران هر یک دو ماشه نبات [illegible] ماشه
همه ادویه را ساییده در گلاب یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاه دارند بوقت حاجت در آب ساییده اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان [illegible]
پلاس پاپره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک ساییده حب ساخته در چشم کشند **حصرم کبیر** مجرب در قلع بیاض قوی پوست بیضه [illegible]
[illegible] خاکستر صدف مرجان [illegible] کف دریا سرگین سوسمار [illegible] اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج [illegible] هر یک [illegible] حجر الیسن [illegible]
شیر [illegible] یعنی پس افگنده شب [illegible] کوفته بیخته میل در چشم کشند یا در [illegible] ساخته در چشم بندند **حصرم صغیر و حصرم معسل** پوست بیضه [illegible]
باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند حصرم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه این است که
آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و به آهستگی می شویند و پوست باریک که از اندرون
آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه
آب گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشر جدا گردد و پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه بر آمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود **دوا اکسیر**
بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم [illegible] هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کاسی [illegible] چون [illegible]
شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند **ذرور [illegible]** جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده [illegible]
سوخته پرورده توتیای [illegible] مغسول سرمه اصفهانی پرورده هر یک دو درهم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور هندی** که برای دفع سبل و بیاض [illegible]
[illegible] مغز [illegible] یکعدد تخم [illegible] یکعدد نمک لاهوری یک ماشه [illegible] هلدی مقشر دو ماشه دار فلفل دو عدد و شوره قلمی یک ماشه باریک ساییده صبح و شام
نمایند و اگر بعد فصد سر رو استعمال کنند بهتر باشد **شیاف اسود** که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمه زنگار شادنج هر یک یکنیم درم قلیمیا
دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند **نوع**
دیگر که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه مادی [illegible] قطع نماید و چون طلا نمایند سیلان [illegible]
[illegible] و مجرب است [illegible] یکدام عالمگیری که چهارده ماشه شود [illegible] نیم درم افیون [illegible] توتیای [illegible] عاقرقرحا [illegible] صلایه کرده [illegible]
سازند وقت حاجت ساییده بکار برند **شیاف** که برای ظفره و بیاض [illegible]
فلفل [illegible] هر واحد [illegible] شوره قلمی [illegible] اول [illegible] سه درم [illegible]
روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگاه دارند و ساییده در چشم کشند **شیاف احمر حاد** که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع است شادنج مغسول
[illegible] درم [illegible] سوخته زنگار [illegible] هر یک [illegible] زعفران [illegible] شیاف سازند

شیاف زنگار زنگار مغسول و سنبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکجا پاس آب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند **شیاف پهولی**
جهت پهولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد افیون یکسرخ خرمهره سوخته یکعدد پیر چینی سفید یکماشه کافور بهیمسینی
چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرده سوخته مثل نکشت نمایند و همه ادویه را در ظرف آهنی و دسته چوب نیم کر دران فلوس نشانند باشند
کهرل کنند و شیاف ساخته نگاه دارند و با آب لیمو یا آب ساده سوده اندرون چشم بکشند و بالائی آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جرب و سبل و دمعه و کلن چشم را مجرب حکیم شریف
خان است زنگار دو درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز هر یک دو درم با آب سداب بسرشند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع کنشاد
نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یکمثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار سه درم قلقطار شش درم اشق را با آب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته
شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف** که بیاض غلیظ بیرون بر آرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زرد چوب هر یک یکجزو کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو
زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده با آب لیمو یا پان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت با آب سائیده میل در چشم کشند **کحل یاسمین** که برای گل
چشم بارها آزموده و هزارها نفع نموده گل کنجه چهارصد عدد گل چنبیلی چهارصد عدد فلفل گرد چهارصد عدد شب یمانی بریان دو دام بیخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند
کحل بقراطی جهت رفع بیاض بعید العهد است و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند **کحل
فلفل** نافع بیاض و سبل و ظفره و درد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهره گاو پر کرده خشک نموده آنچه بالای پوست آن با آب لیمو تر کرده
خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده با آب لیمو چهار بار سرد کرده تخم کهرنی غنچه یاسمین هر یک نیم درم با یک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ
عنایت الله حکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله توتیا هر یک سه و نیم ماشه صابون را از نکار باریک
ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن نیله توتیا را انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دو سیاه
شود بعد از ان فرود آورده نگاه دارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش بالنجد گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز
استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان جهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم توتیا دریکدم
تیار ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار سه ماشه بورق ارمنی
هر یک یکماشه فلفل گرد دو زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض وغیره توتیای قلم پاو سیر مامیران
سفیده توتیای هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یک ماشه زرد چوبه گره زعفران نیم توله با برابر زرد چوب سفوف مقرری تیار
سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب نافع است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد نیم رطل در دو رطل
آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یک عدد و بست بار گداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام باند ازان جست مسمار سازند
و در چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته ازان مسمار چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت سبل و بیاض
و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع است مامیران یک ماشه قرنفل یک ماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمه سفید
دو دهی زرد چوب پیچ گلاب هر یک یک ماشه تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک　　همه را با یک سائیده در روغن ماده گاو نیم پاو سه روز خمیر
نمایند بعد ازان بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند نفاخات

بیان شیاف و کحل

مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا اینست که داغ بجبهه بر شریان
صدغین بدون قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد
لیکن در اثنای آن سر تنقیه و پرهیز درست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین
در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه الکحال بلطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از …
و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل …
برابر کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر اوپست زرد …
سنگدان چرز یا جوان خوب شسته خشک کنند و بمثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع ست و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارة آمله هم نافع بود
و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگور خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال مرارة خفاش سوخته بعسل سحق …
سود مند ست و مرارة عصارة و رخت بادیان خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ
خفاش با روغن با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال سه روغن آجر برای تحلیل آب نازل بی بدیل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت
بعمل آرند و غذا اصحاب این مرض با غذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر
و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تخ و آبکامه … داخل کنند و بعد غذا بتشنگی صبر نمایند و خواب بعد غذا در روز نکنند و تا امکان از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت …
خیالات منذر نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بجای آب عادت … الدسم …
بغایت مفید بود و واجب ست که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب تیز و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کند و بخوردن طعام … اقتصار نماید و از …
تازه و نمکسود و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و نفخات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز پرهیز کنند و
لبنیات و پنیر کهنه و امور محرکه نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزند اما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم دانند بفصد اجازت دهند

ونزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع نمایند و بعد از ان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تقطیع سده ست
و قدح درین نوع فائده نمی بخشد لما قلنا سابقاً و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع ست اکتحال مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصارة …
خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارة شقایق النعمان و ممیران و خاکستر پیاز عنصل و روغن …
بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرة مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر … بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهره فرس الماء سه روز و کذا … بعسل آمیخته
تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارة فراسیون تنها یا با زهره … آمیخته و کذا زهره کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که
بهترین ادویه نزول ست و کذا مر در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا … در آب … پرورده و کذا
زهره بز کوهی یا بلدی خشک کرده ساییده با آب بادیان سرشته شیافات ساخته و کذا … و کذا انفحه اسفید و آب برگ انجره … بعسل آمیخته و کذا دماغ … و زعفران
و فلفل سیاه و مشک آمیخته و کذا سیر با مشک آمیخته و ضمیا و زهره کبک بعسل و زیت آمیخته و یا زهره خروس سیاه با بستور آمیخته و با مرزنجوش یا … سوده با آب پخته و …
بروغن سوسن پخته گردا گرد چشم و کذا نرگس خشک ساییده و حنا آمیخته بر سر … نافع نزول الماء نوشته اند و دیگر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و …
و خروس و کنجشک … مشک خالص با آن آمیخته در چشم … مفید بود و کذا ادویات دیگر مثل …

وران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کحل کنند از هر دو چوب بدفعات و ماميران گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند داخل کنند تا که صدلیه تمام شوند
آنوقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کحل کنند یا خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاه دارند وقت صباح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار
پنج روز چرک ندران در چشم کشیده باشند یک شب در آن روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود **کحل مقوی** که جهت ضعف بصر و غبار و
خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران [illegible] کتیرا صمغ اشق [illegible] سوخته نگار اقلیمیا
داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخه آن همانست که در ادویه بیاض چشم مذکور شد لیکن در اینجا وزن
صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ده ماشه و نیم و بنبله سوخته سه ماشه و یک سرخ ست باید که یک روز در میان داده اند چشم کشند و [illegible] غذای حار [illegible]
نمایند و روز یکه در چشم کشند از هوا و آب اجتناب دارند **معجون** که بجهت تنقیه دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهترست و ج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی
برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند و چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** که مسهل
بفلاسفه [illegible] در تقویت دماغ و منع صعود بخارات [illegible] خاصه جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بدل [illegible] ست هلیله کابلی بلیله آمله افلفل [illegible] دارفلفل [illegible]
هر واحد چهار مثقال شیطرج [illegible] هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند در روغن گاو قدری [illegible]
آرند [illegible] برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل الائچی خرد هر واحد پنج عدد دانه بیشعان ششماشه سنبل الطیب و نیم ماشه سائیده
[illegible] کنند دیگر [illegible] هندیه نافع نزول الماء مغز گهونگچی سفید در آب لیمو کاغذی کحل کرده باریک سوده نگهدارند وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول است
وکذا اکتحال تخم [illegible] بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا زهره کلاغ [illegible] عسل [illegible] نافع دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب عجیب است
شیره برگ [illegible] هندی بوزن [illegible] فلوس در جام [illegible] که فلوس [illegible] کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود و بعد از ان در شیر زن که پسر داشته باشد حل
پاس کحل نمایند و بکار برند دیگر مغز [illegible] دو جزو افیون یک جزو به آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا جگر گوشت آدمی و انگوزه مساوی
در شهد سوده اکتحال نمودن دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد [illegible] ست سفید پوست هلیله زرد هر یک سه تانک [illegible] سنگری بریان پنج تانک آب سائیده
شیاف سازند و در سایه خشک نموده اند در چشم کشند دیگر که مانع نزول آب ست و افزون شدن نمیدهد حلتیت [illegible] سنگ بصری توتیای سبز [illegible] سنگری بریان هر یک
چهار درم با دو آثار آب [illegible] سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هندست شب یمانی دو ماشه
در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل دران غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری به آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد
چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست و کذلک حب [illegible] اگر چه در ان ادویه مثل قنطوریون قثا مر واقع شود
و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک دو درم عسل [illegible] ست و آنچه بسیار مجرب ست مرخلات سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف
اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره ست و قوی تر از ان شیاف مرارات [illegible] و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان و [illegible] نافع بود و آنچه در ابتدای آب نافع ست انست که
بگیرند زهره نرگاو جوان صحیح البدن و در ظرف مسی قریب ده روز نهاده و هفته بگذارند بعده مر و زعفران سوده و زهره سنگ پشت بری روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال
نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو حلتیت یک جزو سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو و فلفل نیم جزو و اشق ثلث جزو با آب [illegible] شیاف ساخته
استعمال نمایند و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا ها و مرطبات
و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال کحال [illegible] نمود لیکن بصر او [illegible] عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر که نفع می بخشد حکیم علی گیلانی [illegible] نقل کرده که
بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون حجامت [illegible] معروف [illegible] [illegible]

ذکر ادویه‌ای که مقوی البصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست اغبر لولوی که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و خترتاق سفید بود توتیای
کرمانی شسته شبنج سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلایه کرده در چشم کشند برود جالینوسی که بغایت مقوی و حافظ چشم
و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب مزمن و محلل اورام ست صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی ساذج هندی
مس سوخته هر یک یکجزو مامیثا مازو چشم حیمم انزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته بآب انار این پنج مرتبه بپرورند و هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده
در چشم کشند برود پارسی که قوت باصره بیفزاید و حافظ صحت چشم نماید توتیا مارقشیشا اقلیمیا ــ نقره هر یک پنجدرم سنبل ساذج هندی زعفران هر یک
یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یکدانگ صلایه کرده استعمال نمایند برود برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه مدبر
چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یکدانگ کوفته بیخته استعمال نمایند چهار سرمه تالیف حکیم محمد رضا خان حکیم علوی خان لعل
بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق مغسول طباشیر
سفید دو دانگ فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک نیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یکدانگ سرمه صفاهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر
کحل سازند حب معمول حکیم شریف خان بجهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض ست زردچوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله بابی برنگ سنگ بصری
اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یکدرم مثل سرمه سائیده بآب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یکشب نگاه دارند صبح گولی بمقدار حبه بندند و در سایه
خشک ساخته بکار برند بجهت پروال بآب کانجی و برای بیاض کهنه با شیر کهرتوه و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دمعه
بآب بادیان سائیده در چشم کشند حب دیگر زعفران سرمه صندل سفید اجینی شنه کافور دارفلفل ساذج هندی نارشک برابر گرفته بآب سائیده حب سازند و در آب
سرد سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب یکیک ماشه فلفل گرد بست و یکعدد در آب لیمو دو پاس کهرل کرده حب
بسته دارند و صبح بآب سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصارت مفردانه هلیله بلیله دارفلفل دارچینی آملسنگ بصری اصل السوس مقشر مساوی کوفته بیخته ساخته حب
بآب سرد در چشم کشند دوائیکه حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع ست و مجرب الا در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل بعد
نیز جائز نیست پوست هلیله کف دریا چشیزک شیر ماده شتر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی
نه جزو بغایت نازک بسایند و بآب شیاف سازند و در چشم کشند ذرور مامیران جهت اختلاج و ظلمت چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت
مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر
و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه
درم دارفلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یکدرم مثل غبار صلایه نمایند
و اکتحال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته
هر روز یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سودمند ست و هر که برین مداومت نماید از ضعف بصر امین باشد و هرگز بعلت کوری
و پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت منڈی مفید ضعف
بصر نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاو در یک نیم آثار آب تر نموده صبح بجوشانند هر گاه آب سوم حصه بماند صاف

سرمه مدیر هر یک یکتوله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی و توتیای محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه مامیران چینی
سه ماشه ورق طلا ده ماشه زهره آهو زهره دراج هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند **نوع دیگر** که جهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض
چشم را سود دارد سرمه سه توله سنگ بصری یکتوله مروارید دو توله مامیران شش ماشه مرجان یکتوله و سه ماشه ورق طلا چهار ماشه چیز از ورق طلا چهل پاره یک
ساخته چهار روز بآب بلیله کهرل کنند تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز نهم اوراق طلا نیز بیفزایند بگلاب بسایند و در ظرف آبگینه یا چینی یا
طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا چقماق باشد **نوع دیگر** یادگار حکیم غازی الدین خان سرهندی سرمه سفید سرمه سیاه هر یک
یکتوله گرفته در پیه گرده بز پیچیده در انگشت پلاس سبز نهند چون دود موقوف شود سرمه و قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند بعده مامیران چینی زعفران هر یک
دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند **کحل مبارک** منسوب بحضرت علی کرم الله
وجهه کحل اصفهانی ده درم توتیای کرمانی نمک اندرانی هر یک یکدرم مامیران چینی ربع مثقال کافور یک [illegible] طریق ساختن آنست که هلیله زرد را تخته
دور کرده بکوبند و بآب شیرین پاو آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب دوا را بسایند تا مثل غبار شود از پارچه وارائی گذرانیده بکار برند **کحل**
بابت واسع خان می‌گفت که در تمام عمر سرمه بچشم نکشیده بودم تا حال که عمرم بنود سال رسیده محتاج عینک نیستم جهت قسم اول ده دام سماگ چولائی ده دام
قرنفل ده دام فلفل گرد چهار دام برگ نیم سبز پاو آثار سنگ بصری ده دام برگ گهیکوار کلان ده عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علیحده
علیحده در آب بسیار باریک بسایند و در پیاله چینی جدا جدا نگاه دارند بعد از آن جست را در کرچه آهنی با تش تیز گدازند و در آب قرنفل هفت بار سرد کنند
و همین طور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگدازند و با دسته آهنی در همان پیاله آهنی حل
کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد از آن مامیران و سنگ بصری سائیده داخل نمایند اگر سرمه سیاه بسازند برگ نیم و سماگ چولائی که مذکور شد با ده دام
فلفل گرد بجای چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سایند که سرمه شود پس به چیز پر کرده صبح و شام در چشم
کشند و در هوای گرم سرمه سفید بکشند و در هوای سرد سرمه سیاه بکشند **کحل** بابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سرمه سنگ بصری
هر یک دو توله جست کشته یکتوله کف دریا دار هلد مامیران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوتهه توتیای بارهنی ناف سنکهه [illegible]
یمانی [illegible] مرچ سیاه هر یک ماشه چاکسو شیر مادر شیر [illegible] گهوری هر یک یکتوله پیپالسه را در سرگین گاومیش جوش دهند وقتیکه پخته شود بر آورده خشک کنند و هلیله را [illegible]
کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس [illegible] نگاه دارند استعمال نمایند **کحل** برای روشنی چشم و دفع رطوبت نافع
از بیاض استاد مرحوم سرمه اصفهانی چهار توله مروارید ناسفته مامیران چینی هارون توتیا کرفی با سنگ بصری [illegible] سوخته شادنج مغسول [illegible] هر یک شش ماشه [illegible] بدستور ترتیب نمایند
کحل ملازم تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکه جفن را سود دهد شادنج عدسی ساذج هندی هر یک دو درم و اقلیمیا فلفل دم الاخوین هر یک نیم درم مروی سوخته دارو
هر یک یکدرم قاقله مشک [illegible] کافور [illegible] کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند **کحل** صحت چشم نگاه دارد و توتیا ده درم شیاف مامیثا سه درم [illegible] هر یک
یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بآب غوره یا آب سماق پرورده در سایه خشک کنند سوده صبح و شام در چشم کشند **کحل** معروف [illegible] جهت حفظ چشم [illegible] تقویت [illegible]
سود دارد و شیاف مامیثا [illegible] هر یک درمی سرمه اصفهانی مربی بآب باران دو درم هلیله زرد نیم درم آب غوره انگور یکدرم کافور دانگی بدستور ترتیب سازند **کحل** الجواهر

که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پاک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است و صاحب تحفه گوید که حقیر و والد حقیر
این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم حاد است مارقشیشای ذهبی مرجان سرخ دهنه فرنگ عقیق
سرخ فیروزه ورق نقره مامیران چینی فلفل سفید سادج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته یاقوت سرخ بسد لعل از هر
زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول توبال مس سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم صلایه کرده استعمال نمایند **نوع دیگر**
که همیشه سرکار نواب بیت النساء بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یکدانگ نمک هندی قرنفل و الهه هر یک یکدرم نمک اندرانی سادج سفیده ارزیز فلفل سیاه
سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سرخ زعفران بسباسه هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصاف نوشادر زرد چوب هر یک سه درم پوست هلیله زرد مروارید ناسفته
هر یک چهار درم صبر سقطری عصاره مامیثا یاقوت فیروزه هر یک پنجدرم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک ده درم گلاب دو پیاله همه را در سنگ سماق
کهرل نمایند چون سرمه سا شود بعمل آرند **کحل الجواهر** از مجربات متاخرین که در تقویت نظر و ازاله کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل هر یک دانگی شادنه
اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یکدرم توتیا طباشیر [illegible] هر یک نیم مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفید انشاسته هر یک دو درم مروارید ناسفته
پوست هلیله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب خوره پنجدرم سرمه هشت درم **نوع دیگر** بصر را قوت دهد و تیز گرداند سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا
پنجدرم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم سادج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند **نوع دیگر** سرمه اصفهانی یاقوت
رمانی مارقشیشا شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص یکدانگ توتیای کرمانی مغسول چهار
مثقال بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یکدانگ مارقشیشا مدبر اقلیمیا فیروزه زمرد پنج
فرنگی لاجورد مغسول مروارید ناسفته بسد سادج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنجدرم کحل
اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند **نوع دیگر** مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد دهنه فرنگ سرمه اصفهانی عقیق
سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی هر یک یکمثقال بدستور
مرتب سازند **کحل الجواهر** که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه بهندوستان در شاه جهان آباد برای نواب شهامت جنگ دیوان صوبه
بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر
از هر یک سه مثقال مامیران چینی سادج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرمه اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و باقلا
در بیخ [illegible] تازه ورق کرده با آتش انگر بسوزانند تا به سوخته شود و سرمه بحد احتراق نرسد پس گلاب یا شیر زن سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز بگلاب صلایه
نمایند پس یکهفته در آب برنج پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب برنج برآورده خشک کرده با سایر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر
سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا بالای سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس همه را در شیشه نگهدارند و کاجل داخل نموده
بچشم کشند نسخه کاجل مذکور اینست موم سفید هفت و نیم مثقال روغن گاو تازه گداخته هفت و نیم مثقال عطر صندل بیست و یکمثقال که چهار و نیم مثقال
در آن کندر گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلاب که در آن برگ مورد جوشانیده
باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد و پس با سرمه مسطور ممزوج نموده بکار برند **معجون** که باصره
را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع است زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا از هر کدام یک جزو حلتیت
ربع جزو کوفته بیخته با آب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند ۝

افتیمون سوده در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی است و ایضاً در صورت آثار غلبهٔ خون بعد فصد
شیرهٔ تخم کاهو یک تولہ با شربت نیلوفر دو تولہ خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیسانیده میدهند و بعد چند روز
اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس کنند و افیون در حبس مجرب است و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیهٔ ماده بماء الفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و مزورات
مذکوره و بهتر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور شکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر
اگر سوده افتد نیز مفید است انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سر رو واجب است اگر زکام خاص بسر باشد و الا بهفت اندام
اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب آور است و خواب درینجا
مضر است مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شمامه و ضعاً باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب و زعرور مبلول بگلاب است و کذا
کافور طلاءً و بخوراً بعده اگر ماده منزل شود در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده در آن باشد واجب است استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین
بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند
و اگر سرفه نباشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار اینست که چون بنفشه دو اوقیه گلقند و خمیرهٔ بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس و پرسیاوشان
و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده با شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ است اگر حاجت بنطول افتد
بهتر در آن طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً در شرح موجز نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب
ماء الشعیر بربع آن تخم خشخاش سوده تا نضج یابد و طلا بروغن مورد و قطور بدان هم بماند و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا مالش بدان طبری گوید
که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد از آن تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین آمیخته نمایند و دو
سه روز بر شربت آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند دیگر از ادویهٔ مرکبه نافع زکام و نزله حار نخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از
حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزو
و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی و اندکی جندبیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس
صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثقل آن را بر سر ضماد کنند ترکیب مویز از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله پیدا
شده باشد مثل صداع و درد دندان وغیره و از برای صداع مطلق مفید است و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد ضعیف است بالخاصیت
مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی الجمله سرد است در امراض حاره البته مفید است پس بهتر آنکه در نزله بارد و جز آن بادویهٔ حاره که مناسب نزله وغیره باشد ضم نموده استعمال نمایند
کاکسیر الاثر است تخم دستوره سیاه سه تولہ اجوائن خراسانی یک و نیم تولہ هر دو را در یک نیم پاؤ آب جوش دهند هر گاه آب بقدر نیم پاؤ بماند از پارچه صاف نموده در ظرفی نگاه دارند
تا آنکه درد آن ته نشیند پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و مویز سرخ کلان یک پاؤ که تخم آن دور نموده در آن آب اندازند و بآتش نرم بپزند تا آب
جذب شود و در بین اثنا از چمچه حرکت میداده باشند تا مویز به دیگچه چسپیده سوخته نگردد بعده از دیگچه برآورده در آفتاب خشک کنند در دو سه روز خشک خواهد شد
خوراک از ربع تا نصف مویز است و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود و کلکی بقدر دو سه ماشه جوشانده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح
این مویز است و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخورانند همه دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و سم است حب بنفشه جهت
تنقیه در زکام و نزله حار معمول بنفشه تربد مجوف رب السوس گل سرخ هر یک یک درم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب تازه سرشته حبها سازند جهت یک
شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است حب نزله منجحه از حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو تخم لفاح رب السوس نشاسته زعفران
مساوی کوفته بیخته بآب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطکی کتیرا از هر یک چهار مثقال آرد باقلا بیخ
لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حب سازند نوع دیگر از حکیم [illegible]

نزلات حاره بغایت نافع ست کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یکشبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم شکر یا عسل یا شناسند بقوام آرند که مثل لعوق شود و بعده اقاقیا زعفران مازو عصاره لحیة التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته ببرشند و گاهی ساده ساخته میشود بغیر ادویات **سفوف** نافع نزله و دافع سهر و بیوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک ده مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه عمل آرند **ایضاً** زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست بلیله زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند **شربت بنفشه** که زکام و نزله حاره و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه را نرم کند گل بنفشه شاداب هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت نیلوفر ست **شربت خشخاش** معمول در نزله حاره که با حرارت و قبض بود و مفید سرفه یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مقشر مغز تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیر خشت سی مثقال کوکنار نیم کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر سازند بعده با آتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیر خشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره بر آورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزله** جهت نزله حاره و دفع قبض مسهل معمول استادی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کشنیز هر یک پنج درم تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیره بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند **نوع دیگر** جهت نزله حاره و بار و مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث و دفع عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس مقشر فانید خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاو زبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه سپستان چهل دانه سپستان پنجاه دانه انجیر که گفتنی ست جو کوب کرده در سه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت درم **شربت گوله** دافع نزله حاره و سرفه و ضیق النفس که از نزله حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گوله خام یک آثار پا و بالا چهار پاره کرده سپستان تخم پالک تخم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته هر یک پنجاه عناب ولایتی پاو سیر همه را دو سیر را شب با آب تر نمایند صبح جوش داده مالیده صاف نموده سه پاو شکر انداخته قوام نمایند ده تولا تا شش تولا با آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا ناغه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و خمرات و شیر واجب بود **طلا** که منع نزلات کند هر یک ایلوه گوند ببول انشاسته کتیرا اسپغول چهار دانه هر واحد سه ماشه افیون بزر البنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوزنی زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند **قرص نزله بند** تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب مرکی صبر سقوطری حضض صمغ عربی نشاسته سک رامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف ماميثا هر یک یکدرم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته با آب بیله دران برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیده تخم مرغ حل کرده بر روی سه پاره کاغذ مثل درهم که سوزن بسیار زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر یافوخ بچسپانند **ایضاً** صبر حضض مکی پوست بیخ درخت ریبدی شیاف ماميثا هر یک دو دانگ انزروت سفید مرکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیرطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند هر قرص مقدار دانگی و بدستور نسخه قبل بکار برند **لعوق** جهت نزله حاره مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته بیخته با هموزن فانید و برابر فانید تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته بکوبند مثل لعوق طلیا سازند **لعوق** که نزله و زکام حار را بغایت سود مند ست خشخاش سیاه و سفید هر کدام و دو اوقیه اصل السوس مقشر نیم کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را بغیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده بجوشانند تا نصف بماند [illegible] صمغ و کتیرا [illegible] لعاب بهیدانه [illegible] شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید [illegible] اثران بلا بند **شربت نزله بند** معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران [illegible] الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ [illegible]

باشد کافور و تقویت دماغ نیز اطلیه نمایند و همه ادویه را ساییده و سفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذ که از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده و بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام ونزلهٔ بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو تولہ جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه دانه صعتر بابونه هر یک نیم تولہ جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب ست و اگر اصل السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یکدرم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینهٔ حاره و همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه مرتب بعسل و مفرح منضج و نعلی و حلوا و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج ست و گاهی در نزلهٔ بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج بسکنجبین قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آنست که انضاج با شربت حلوه حارهٔ ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه نماید و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرهٔ بنفشه نیکوست و تکمید سر بچاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم شبیه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و ثقل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شونیز بریان کرده و اسپند بریان در صره بسته و عنبر و مشک وعود و هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن نافع و منفعت آنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و بر صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب ست و بابونه و شبت و اکلیل الملک مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده و خلی تمام دارد و اگر شونیز بریان کشنیز در سرکه تر کرده ابیاید و بابدک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی الحال سده بکشاید و بوییدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و همواره ست نافع زکام ست و انکباب بر مطبوخ حلبه پختن برداشتن بر بخور تخم حلبه و بابونه و نزلهٔ بارد مفید ست و نخالهٔ گندم در آب و سرکه جوشانیده و سر بخار آن داشتن نیز تفتیح سده زکام ست و اگر لادن و چوب گز و شونیز بجوشانند و سر بخار آن دارند سده بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که از ادویهٔ زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در پارچه بسته بویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع ست و در انتهای برای اماله نزله از حلق بسوی بینی ناس و نخود خطائی و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک تولہ عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول ست و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود و قسط و شونیز در سرکه تر کرده بر آتش اسپند زده بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب ست و اگر کندر میعه سائله قسط شیرین سندروس سادی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و با شونیز در سرکه تر کنند ساییده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال دیگر ادویه مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید ست و در نزلهٔ بارد کهنه استعمال حب اذاراقی و لبن ازان حب بلادر معمول حکیم شریف خان ست و برتار کهربا سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات ست و اگر دار شیشعان و وتوله قرنفل دو ماشه جوز بوا الکیمه دعاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل فلفل دراز هر یک پنج ماشه ساییده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا روغن نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند برای زکام و نزلهٔ کهنه مجرب ست و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم نوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شکر پخته باشند بدهند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلغم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید ست

بیان ادویه مرکبه که در زکام ونزلهٔ بارد مستعمل

اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن پوست هلیلهٔ زرد و کابلی پوست بلیله آمله کشنیز خشک تقشیر مغز بادام هر یک یک تولہ تخم خشخاش

تخم کاہو دارچینی اسطوخودوس ہر یک شش ماشہ ادویہ سوای خشخاش و کاہو و بادام کوفتہ بیختہ و مغزیات را علیحدہ صلایہ کردہ آمیختہ نگہدارند پس بگیر [illegible]
اصل السوس گاوزبان ہر واحد دو مثقال عناب پانزدہ دانہ سپستان ہفدہ دانہ اسطوخودوس دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل الطیب ہر یک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان ہر یک یک مثقال انجیر زرد ہفت عدد مویز منقی چہار تولہ این ادویہ را در سہ پاو آب بجوشانند ہرگاہ سوم حصہ بماند مالیدہ صاف کردہ با نیم آثار
قند سفید آمیختہ بقوام آرند و ادویہ کوفتہ بیختہ نگاہداشتہ را آمیختہ معجون سازند خوراک یک تولہ بر نہار خورند و از ترشی و بادی پرہیزند اطریفل ملین تالیف علویخان
نافع از برای نزلات بلغمیہ مزمنہ و منقی دماغ و آلات سینہ از بلغم عناب انجیر زرد ہر یک بست دانہ اصل السوس زوفای خشک گل بنفشہ اسطوخودوس پرسیاوشان بسفایج فستقی
افتیمون ہر یک دو نیم مثقال مویز سرخ تخم برون کردہ بست و پنج مثقال مجموع را در سہ چہار یک [illegible] آب خالص بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و عسل سفید
مصفی یکصد و پنجاہ مثقال داخل کردہ بقوام آورند بعدہ پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر ہر یک
پنج مثقال بادیان انیسون مصطکی حب بلسان ہر یک دو نیم مثقال غاریقون سفید سہ مثقال فلفل سیاہ نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام
دوازدہ مثقال و نیم ادویہ را کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ بعسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سہ مثقال با آب نیم گرم شربت شاہی معجون [illegible] السعادہ ست
بجہت نزلہ و زکام و امراض دماغی باردہ و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و [illegible] لقوہ و فالج و صرع و رعشہ و سبات سہر [illegible] مالیخولیا و غیرہ امراض
سوداوی و سہر و فرط ہذیان ضعف اعصاب و استرخای انثیہ و بلادت ذہن بخر فم و سیلان لعاب نزف دم و قولنج و مغص و درد معدہ و جگر و ضعف کبد و انواع استسقاء
سرعت انزال و [illegible] او بعد انزال [illegible] و وقاع حمیات عتیقہ و سعال نافع و [illegible] نسخہ شیخ الرئیس فلفل سیاہ فلفل سفید بزرالبنج
سفید ہر یک بست مثقال افیون مصری دہ مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون ہر یک یک مثقال ادویہ را [illegible] عسل
کہ سہ چند ادویہ باشد بسرشند [illegible] شربت او نہایت نصف مثقال و اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی می ماند و در نسخہ معمول حکیم
علویخان دارچینی زنجبیل ہر یک یک مثقال عوض فلفل سیاہ بست نوع دیگر نسخہ ابوالبرکات کہ بہترین نسخہا و مجرب است دارفلفل دارچینی جنطیانا سلیخہ سنبل [illegible]
ہر یک چہار درم زعفران پنج درم زنجبیل [illegible] ہر یک ہفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل ہر یک دہ درم فوہ اسارون
ہر یک دو مثقال و نیم افیون [illegible] تخم کرفس انیسون بزرالبنج ہر واحد پانزدہ مثقال فلفل سیاہ بست و نیم مثقال عسل چہار صد و پنجاہ مثقال [illegible]
مرتب سازند تریاق [illegible] صادق برای نزلہ و زکام نافع بود و مسکن [illegible] دیگر امراض [illegible] سنبل الطیب عاقرقرحا [illegible]
زنجبیل سلیخہ [illegible] آملہ منقی ورق نقرہ ہر یک شش ماشہ گل سرخ چہار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان [illegible] زعفران
ہر واحد چہار ماشہ بزرالبنج [illegible] ہر یک دو درم مشک خالص یک ماشہ افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پستہ مغز بادام [illegible] ہر یک یک دام
فلفل چہار ماشہ کوفتہ بیختہ [illegible] معجون سازند حب نزلہ کہ جہت نزلہ و زکام مجرب است جندبیدستر زعفران ہر یک یک مثقال رب السوس
دارچینی افیون ہر یک سہ مثقال صمغ عربی کتیرا نشاستہ ہر یک پنج مثقال بقدر فلفل حب سازند مقدار شربت دو حب است و در [illegible] مثقال
[illegible] جندبیدستر یک نیم مثقال دارچینی پنج مثقال [illegible] حب چای ختائی کہ بطریق قہوہ بخورند نزلہ بارد را نافع است
و تقویت باہ و معدہ و دماغ نیز کند و [illegible] بلغمی از بدن دور نماید [illegible] چای ختائی [illegible] خشک ہر یک یک تولہ [illegible]
در آب شب تر نمایند و صبح سہ چہار جوش دادہ صاف نمایند و نبات داخل کردہ بقوام آرند پس عنبر اشہب یک ماشہ حل کنند و بعد ازان کہ قریب سرد شدن
برسد قرنفل دارچینی ہر یک سہ ماشہ دانہ الایچی کلان خرد مصطکی ہر یک یک تولہ جوزبوا [illegible] عود غرقی ہر یک شش ماشہ مشک خالص یک ماشہ ہمہ را سائیدہ داخل
کردہ [illegible] بطریق لوز بستہ نگہدارند و در گلاب یا آب انداختہ بطور قہوہ پختہ قبل از طعام و بعد آن خورند حب موسیائی جہت دفع نزلہ و زکام و تقویت

اعصاب و دماغ مجرب ست و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه چینی اسپه صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطگی خولنجان
بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی میعه سائله هر یک شش ماشه کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده به آب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حبها
سازند یک حب صبح و شام خورده باشند **حب شنگرف** در نزلهٔ بارد مستعمل ست زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزرالبنج جوزبوا هر واحد
دو سرخ افیون چهار ده سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک تا سه حب بحسب مزاج **حب مصطگی** جهت نزله و زکام و سرفه و سیلان منی منقول
از بیاض استاذ مرحومی مصطگی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب **حب جدوار** نافع
زکام و نزله و سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکو معمول استاذ شفور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دار فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوزبوا
زعفران کبابه مصطگی حصینه اشلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک توله کوفته بیخته بآب صمغ عربی سرشته حبها بقدر نخود سازند و در سایه خشک کنند و از یک حب تا
چهار حب وقت خواب استعمال نمایند **حب جدوار** معمول خاندان حکیم علام امام حافظ صحت نافع زکام و نزله قاطع اسهال مقوی احشا جدوار درونج راسن انیسون
مقل هلیله زرد هر یک چهار مثقال بهمنین بزرالبنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گندر [illegible] لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد سه مثقال
سنبل الطیب قاقله فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیره مدبر مروارید ناسفته هر یک دو مثقال مرمکی زنجبیل هر یک یک مثقال ثعلب مصری
پنج مثقال آمله شقاقل هر یک شش مثقال دارفلفل نه مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج **نوع دیگر** نافع
از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی خان بجهت محمد امین خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و بمزاج معزی الیه موافقت کرده مجرب ست جدوار خطائی مجرب
مصطگی رومی بسباسه صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم
و چهار پود انگ ورق طلا بست و پنج عدد و اگر احتیاج شود ورق طلا نیم درم طلای محلول کنند بهتر ست بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخود خوراک یک حب
نوع دیگر نافع زکام و نزله و معمول ست جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا دو ماشه بیخ لفاح جوزبوا بزرکتم هر واحد شش ماشه
بقدر فلفل حبها سازند **نوع دیگر** جهت نزله که از آب سرد متاذی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه
اجواین خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حبها بندند و دو سه حب هر روز بخورند **نوع دیگر** که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع ست
دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار نیم [illegible] زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند برابر نخود **نوع دیگر**
تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی [illegible] بزرالبنج هر یک نیم توله مصطگی کندر زرنباد قرنفل دانه هیل جوزبوا بسباسه کبابه چینی
سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره هر یک سه ماشه افیون یک توله بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزاء کثیر المنافع و جهت تقویت دماغ و دل و معده و باه جدیل جدوار تاسیچی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته در کهرل سحق
بلیغ نموده قدر فلفل حبها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاتوره** جهت کسی که دائم النزله باشد و خیلی سود مند ست تخم تاتوره را هفت بار
بآب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب بپذیرد شود مغز پنبه دانه زیره سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته
بآب تیر؟ پیاله منقوع دو سیر در کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند در سایه خشک نمایند و وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه دانه که تریاق تاتوره است
داخل ست وسواس نکنند و معهذا قدر خوراک هم کم ست و این حب سرعت انزال و درد و سرفه را نافع ست **حب سیماب** که در نزلهٔ کهنه
نفع بلیغ می بخشد حتی که استعمال آن می کنند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود بعد قرنفل کلاه دار چهار درم تخم جوز ماثل یک درم
نبات ده درم داخل کرده چهار گهڑی دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند **حب گیلی** برای نزلهٔ بارد و دائمی و اختلاج

و دیگر امراض بارده دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسه عود صلیب قرنفل هر یک یک توله کچله دو توله اول کچله را در شیر خشک سیاه پوست آنرا دور کرده بسوهان ریزه نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد ازان ادویهٔ دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده بمقدار نخود حب بسته صبح و شام بقدر مناسب و حب بعرق اجواین و عرق صعتر هر یک بقدر مناسب ده توله بنوشند و چون درین حب ادویهٔ مقویه و ممسکه اضافه نموده میشود در تقویت باه و امساک فائدهٔ عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از طهر بخورد بارگیرد حب بلادر برای نزله و جمیع امراض بارده دماغی و اعصابی و رطوبی و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائدهٔ عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند و خوب باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود ببندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت طبیعت بیفزایند و عورتی برای دردهای و نقوبول [illegible] استعمال کرده زائل شد و هرگاه بهمین مثقال ثعلب عنبر اشهب و دیگر مغریات مثل فندق و مانند آن اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بعید یل گردد و چون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب ببندند و اگر حب از مغز بلادر با ادویهٔ مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائدهٔ عظیم خواهد کرد و فی غالب بود خمیرهٔ خشخاش معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس بدست مالیده بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را دران شیره گرفته با قند سفید دو سیر قوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطگی زعفران هر یک دو توله سوده آمیخته و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند سعوط که برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ فلفل گرفته بر جای بلند در با و چیخانند بیا و یزند که خشک شود پس ازان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند فلونیای رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه سرشته در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده باب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی وقود داخل میکنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد فلونیای فارسی نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت دماغ و بدن کند فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرکی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر یک درم زرنباد درونج هر یک نیم درم مروارید مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند و در ظرف بردارند بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی ازان یک درم باب سرد برای قی مفرط و سهال و نفث الدم و نزف حیض باب سماق و هر قدر که این دوا کهنه گردد جید تر بود و نزله بند از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطگی بیخ لفاح در گلاب سفیده تخم مرغ سوده هر کاغذیکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند ناس نزله از مجربات اکبری تماکو سوختی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد بار یک ساییده قدری ناس بگیرند ناس محسن خانی برای نزله از بیاض حضرت استادی غفرالله لهم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند ایضا مسند نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعهٔ نزله بارد دفع شود ناس برای نزله از خط عمو صاحب مرحوم منقول تخم سرن با کچهل یک یک توله کابنیل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند ایضا برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل ده دوازده عدد قرنفل

بست و پنج عدد چهکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک ساییده در سایه خشک کنند و باز ساییده و پارچه بیز نموده نگاه دارند صبح و شام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست رواسن که حبیت می نامند خشک نموده یک توله مغز تخم برس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک ساییده سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه فرمن کسده آن یکشنایه تخم بهل شش ماشه مغز گهونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیه دماغ و جاری نمودن آب از بینی و ارشیشعان یکدام و دوره بندال هفت ماشه زعفران و سرخ قرنفل دو عدد باریک ساییده بکار برند **ایضاً** برای نزله و در شقیقه که از نزله باشد چهکنی سه ماشه فلفل گرد و چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگهدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ چهکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یکدام ساییده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزله بارد از مجربات ست و بکرات و مرات بتجربه رسیده براده اسرب و ارشیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواسن صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی نزله اول برگ دفلی و ارشیشعان فلفل گرد و تخم سنبل بیر سادی صلایه نموده بکار برند **ایضاً** گل رواسن سیاه گل یاسمین برگ رواسن برگ کنیر تربد سفید زنجبیل عقرقرحا بیر هر یک یک توله ساییده بعمل آرند **نوع دیگر** قوی تر برای نزله بارد و تنقیه دماغ براده اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سر پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر پاچپ دشتی یک توله و شیر حشیش تر شده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گل تازه در تابه آهنی بریان کنند و غنچه یاسمین ناشگفته برگ خرزهره در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز ساییده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزله بارد بخور و شرب عود و فوذنج و رآن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بر روغن بان و روغن گل نارنج خشک کرده اکل خوب خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل بیخ بر آید خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا اکباش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا البسباسه بر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و در عید باهی بر مقدم سر بخور و شم عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و ترقوری با برگ کنار آمیخته در حمام بر سر گذاشتن آن تا زمان خضاب حنا و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر و احد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب مطبوخ مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویه نزلات چون با آب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشند و شم و شرب و مرزنجوش خشک کذا بهار و طبیخ آن و کذا حماحم و کذا سنبل الطیب و کذا اظفار و بخور و شم و ضماد و ارشیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع ست و **شرب** طبیخ بیخ اذخر و فقاح آن و کذا قردمانا ساییده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قنطوریون ثلث قیراط در علک البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریره نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا بسفایج نیم برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات بشراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینه دشتی یا مخلوط بجریره و کذا تربد سفید بنا بر تنقیه ماده و کذا تخم حنظل و کذا انیسون بعسل و شراب و کذا حلتیت و **طلای** عود الفرج بعسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا اسطوخودوس سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خراطین و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر و **لطوخ** داخل بینی بمرکی تنها و یا با آب فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده و **بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان و **شم** ریحان و مرزنجوش سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا شونیز و یا مرزنجوش و یا برگ ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا شنه و **سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقایق النعمان و کذا شیره برگ کرنب نافع نزلات عظیم ست و کذا شیره چغندر بروغن بادام تلخ و کذا دمیدن ذریره بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ابرسا و بهار و نیل و صباغ و گل اقحوان و دماغ شتر پیه خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و صبیه خشک و بادریان و سلیخه و مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینه دشتی

گل سرخ ست و همچنین مطبوخ آن و کذا گلاب و کذا آب ورق و تخم گل مضمضه بمطبوخ آن و خاییدن ثمر و گل مولسری و گذاشتن زیر دندان نیز اثر تمام دارد و بتلیه
محکم میکند دندان و لثه را و سندروس سوده مالیدن عجیب الاثر ست و مصطکی سوده بمالند و بخوابند و ذکر بعض مرکبات که در جنبش دندان
از مجربات ست سنون ابیض که بهترین سنونات ست لثه را محکم کند و تقویت دندان نماید و منع انصباب مواد نزله بسوی لثه کند و از تاکل
و کنده شدن نگاه دارد و قاطع خروج خون دندان ست و بوی بد دهان ببرد عاقرقرحا وج ترکی کزمازج سعد کوفی هر یک شش درم پوست انار مازو
قشار کندر گلنار فارسی گل سرخ هر یک سه درم زبد البحر نمک سنگ شب یمانی صدف سوخته هر یک یکنیم درم فلفل سفید مصطکی عود بلسان
هر یک یکدرم مروارید بسد سفال چینی سفید هر یک سه درم فیلگوش سوخته پنج درم و اگر بهم نرسد دندان فیل بگیرند یا بیخ سوسن کبود چهار درم
یا شاخ گاو کوهی سوخته چهار درم خسته هلیله طباشیر تخم خرفه نشا کتیرا اشنه خشک بریان آرد عدس هر یک هفت درم باریک کوفته بیخته کافور قیصوری
نیم مثقال سوده داخل کنند و بر دندان و لثه پاشند و بعضی اوقات با سرکه مخلوط کرده مضمضه کنند ذرور اسود نافع جهت نقصان گوشت بن دندان
گوشت نیک برویاند و فاسد دور نماید و خون رفتن باز دارد فوفل گلنار فارسی نمک شور بعسل سرشته سوخته سماق سعد کوفی هر یک دو مثقال
شاخ بز کوهی سوخته سه مثقال کاغذ خطائی سوخته چوب قشر سوخته طباشیر گل سرخ کزمازج خسته هلیله زرد انجبار عود خام سوخته صندل سفید سک راک
پوست ترنج قرنفل برگ مورد حب الآس شاخ گوزن سوخته هر یک یک مثقال نمک اندرانی عاقرقرحا شب یمانی دم الاخوین کندر اذخر مکی هر یک
نیم مثقال کوفته بیخته بر لثه پاشند سنون معمول برای استحکام دندان و پر شدن گوشت لثه و جلای دندان نیله تهوتهه کوفته کته سفید
زیره سفید مصطکی بیجر فنتی هر یک سه نیم ماشه نمک لاهوری زنجبیل کشنیز خشک کیسی هر یک هفت ماشه کپور کچری کباب چینی هر یک پاو کم دو ماشه
نیله تهوتهه را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و زیره و کشنیز را اندک بریان کنند که سرخی بگیرد و پس همه ادویه کوفته بیخته مثل مسی سازند
و بعد یک پاس سه چهار گهری از آب احتیاط نمایند و اگر خواهند بالای آن بیره پان بخورند سنون جهت استحکام دندان و جمیع امراض
لثه و ورم آنرا مجرب حکیم علی اکبر خان ست پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگ جراحت کته پاپری یا سپاری چالیه هر یک یک توله فلفل سیاه زنجبیل
هر یک یک ماشه همه ادویه را باتمام سوده وزن کنند و باهم آمیخته نگاه دارند و هرگاه خواهند بر دندان بمالند بعد چهار پنج گهری اگر خواسته باشند
آب بخورند سنون که در تقویت و تشدید اسنان معمول حکیم شریف خان ست فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جفت بلوط حب الآس مساوی
سنون سازند سنون از حضرت شیخ فرید الدین شکر گنج قدس الله سره العزیز برای استحکام دندان بی نظیر ست پوست هلیله کابلی پوست
هلیله آمله منقی زنجبیل دار فلفل توتیا بقم مازو نمک سنگ برابر وزن گرفته جدا جدا بسایند بعده همه را وزن نموده باهم آمیخته سنون
نمایند سنون تالیف حکیم اکمل خان جهت نواب مجد الدوله برای تقویت لثه بی نظیر ست مصطکی دروره گلنار گل سرخ بسد سفید
سایده الایچی خرد گل سیوتی زیره سفید بریان هر واحد دو ماشه شب یمانی بریان کرده یکماشه سنون سازند ایضاً له فوفل چهار عدد سوخته سنگ جراحت
مصطکی هر یک شش ماشه بودار سوخته یکتوله الایچی نیم توله مازو بی سوراخ سه عدد بادام گرفته بریان نموده همه اجزا را کوفته بیخته سنون سازند
سنون جهت تقویت اسنان از بیاض حکیم اجمل خان مصطکی مازو مایین خرد مایین کلان هیرا کسیس پوست هلیله کلان شب یمانی برشته
نیله تهوتهه سوخته پوست مولسری خشک سنون ساخته شب وقت خواب بمالند و دهن را پایین دارند تا آبی که از دهن بر آید بیرون رود سنون مجرب
برای استحکام دندان و درد آن و جهت آمدن خون لثه کرنجوه سوخته دوازده عدد پوست هلیله زرد نیم توله آمله کات سفید مازو کشنیز فوفل سوخته
کف دریا بریان هر یک یک توله سون مکهی توتیای سبز سوخته سنگ جراحت مایین خرد زیره سیاه هر یک هفت ماشه شب یمانی بریان دار فلفل بریان
هر یک پنج ماشه فلفل گرد سه ماشه زنجبیل چهار ماشه کسیس الله فاقله هر یک شش ماشه کوفته بیخته سنون سازند و وقت شب بمالند و بالای آن برگ
پان خورند و آب بعد آن نوشند و صبح هم استعمال نمایند و تا سه گهری آب ننوشند ایضاً معمول مقوی اسنان و مانع خون آمدن از دندان محکم کننده

استان متحرک سهاگه تبلیه بریان پهٹکری بریان هر واحد یک توله قرنفل نه ماشه تخم بین بهل مازو هر واحد دو عدد فلفل سیاه کته پیڑ یا نمک لاهوری
هیر اکسیس سپستان هر واحد شش ماشه زرورد گل سرخ صندل سفید گلنار سماق دار فلفل زنجبیل مصطکی کف دریا قسط کبابه عذبه سعد
کشنیز دانه الایچی هر واحد چهار ماشه سپیاری چهالیه بریان یک عدد همه را کوفته بیخته سنون سازند سنون معمول اوستادی رحمه الله تعالی
که جهت تحرک دندان و تسکین درد آن بی نظیر است و رنگ بغایت خوش رنگ می آرد مازو سبز بی سوراخ پنج دام بخته توتیای سبز سوخته دو دام بخته
سون نکهی هیر اکسیس کته سفید هر یک یک توله مانیون گجراتی مصطکی گلنار هلیله زنگی آمله هر یک نه ماشه سنگ جراحت برادهٔ فولاد هر یک یک دام بخته
بمبالغه کوفته بیخته بر دندان مالند سنون جامع النفع از مجربات حکیم علی که جهت استحکام دندان و تقویت لثه عدیل ندارد و معمول استاد
مرحوم است شب یمانی بریشته کته سفید برادهٔ آهن پوست درخت مولسری هر یک سه توله کسیس چوب چینی هر یک یک توله پوست انار نیم توله
پوست هلیله نه ماشه نیله تهوتهه بریان دو توله بطریق مسی بمالند بعد از آن بروغن گل نیم گرم مضمضه نمایند بعده آب نیم گرم مضمضه کنند
ایضاً معمول آن که قوی کرده گوشت بن دندان محکم کند و درد آنرا دور سازد مرجان سوده کهربای سوده هر یک نیم توله طباشیر سفید کشنیز خشک
استخوان تمر هندی فوفل سماق هر یک یک توله کات هندی چهار دانگ کوفته بیخته دهان را اول آب کشنیز بشسته بمالند ایضاً برای تقویت
دندان و حبس خون و خوشبوی دهان عدیل ندارد و منفع عمو نیز مفید از بیاض حکیم محمد اصل خان کهربای سوده بسد سوده هر یک چهار ماشه برادهٔ آهن
یک توله و یک ماشه مصطکی مازو سبز توتیای سبز سوخته شب یمانی بریشته هلیله کلان هر یک سه ماشه چوب چینی پوست بیخ مولسری هر یک هفت ماشه
هیر اکسیس فوفل سوخته کته پاپڑیا سنگ جراحت هر یک شش ماشه شاخ گوزن سوخته یک توله کوفته بیخته سنون سازند سنون مجرب برای خوشبوی
دهان و استحکام دندان و منع درد آن گل مانیج سعد صندل سماق گلنار دانه الایچی کلان هر واحد چهار درم سورنجان شیرین زرنباد هر یک سه درم
عاقرقرحا عود سوخته مصطکی هر واحد دو درم زرورد آمله گل سرخ هر یک پنج درم قرنفل سنگ هر واحد یک درم فوفل ده عدد اول مشک در گلاب
ساییده ادویه دیگر آمیخته باریک ساییده بکار برند ایضاً معمول جهت استحکام دندان و درد آن هلیله زنگی بریان پوست هلیله زرد بریان بلیله آمله
مازو زیرهٔ سفید نصف بریان نمک لاهوری هر واحد یک دام پاه مرداسنگ زرد چوب سپیاری چهالیه نصف سوخته پهٹکری بریان هر یک نیم دام
سنون ساخته بعمل آرند ایضاً معمول برای استحکام دندان نره توتیای سبز بریان کات سفید کشنیز بریان زیرهٔ سفید مصطکی سعد پوست شیطرج
نمک لاهوری هر واحد یک دام فلفل گرد کسیس هر واحد نیم دام کوفته بیخته سنون سازند سنون که بسیار مقوی است و بجای مسی استعمال کنند
از بیاض اوستاد علیه الاعتماد نمک سانبهر هیر اکسیس گل دهاوه سپیاری چهالیه سوخته نیله تهوتهه در ظرف گلی بریان کرده پهٹکری بریان جنطیانه سنگ جراحت
مازو بریان بحدیکه سیاه شود مساوی باریک ساییده بر دندان بمالند ایضاً منه کته پاپڑیا نیله تهوتهه بریان پهٹکری سفید بریان مصطکی هر یک
پنج ماشه و نیم مازو سوخته پنج عدد سپیاری چهالیه سوخته پنج عدد ساییده استعمال کنند و بالای آن پان بخورند و آب نرسانند ایضاً منه
زنجبیل کته پاپڑیا پهٹکری بریان نمک لاهوری هر یک یک ماشه نیله تهوتهه بریان نیم درم الایچی خرد مع پوست یک درم در ظرف گلی همه را بریان نموده سنون
سازند سنون که دندان را محکم کند و خون آمدن را منع نماید کته مصطکی سنگ جراحت دانهٔ هیل مسی هر یک دو ماشه ساییده بمالند ایضاً مصطکی
مازو هیر اکسیس فوفل سوخته هر یک نیم توله چوب چینی کته پاپڑیا هر واحد یک توله توتیای سبز بریان سه ماشه برادهٔ آهن پوست بیخ مولسری هر یک
دو توله باریک ساییده صبح بر دندان بمالند بعده بروغن گل یا کنجد سه مرتبه مضمضه نمایند پس بآب گرم مضمضه کنند و بالای
آن بیڑه پان بخورند و آب آن اندازند سنون مجرب که دندان را محکم کند و بوی دهن خوشبو نماید و درد را فوراً ساکن گرداند مصطکی کسیس
تخم بین بهل زنجبیل بریان سنگ جراحت بریان سهاگه بریان [illegible] سه نمک لاهوری هر یک یک درم فلفل سیاه کشنیز بریان کته سفید
زیرهٔ سفید بریان هر یک دو درم ناگرموتهه چهار درم کوفته بیخته بمالند و بالایش گلوری پان بخورند مضمضه که جهت درد و تحرک دندان مجرب است جهان [illegible]

جهال جهر پیری پیابانسه کته سفید سپیاری چالیه مازو سبز در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار گوی کنا
برگ مورد و حب الآس پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری هیر اکسیس سوده اضافه کرده مضمضه نمودن سوده سده
مضمضه دیگر برای استحکام دندان و درد آن معمول گلنار کزمازج اقاقیا جفت بلوط فوفل چالیه گل سرخ برگ مورد پوست انار جوز السرو
دم الاخوین صندل سرخ سعد کوفی هر یک چهار ماشه در سه پاو آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند اگر بعد آن این سنون بمالند نهایت
موثر ست کته سفید کزمازج سپیاری چالیه سوخته هر یک چهار ماشه مرداسنگ دو ماشه سوده بعمل آرند اقوال اطبا سویدی گفته که عصاره جیل
در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب من ست و مضغ برگ علیق کوفته و ثمر خام او و تنبول و ضماد لوزه و زرنیخ سرخ و مازو در سرکه سحق کرده تا آنکه قوام
غلیظ گردد و کذا قیشور گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار تر کرده سابیده و کذا جعده جبلی و کذا پوست بیخ کبر در سرکه پخته و کذا برگ عوسج سابیده
و کذا بارتنگ خشک در سرکه در روغن آس آمیخته و کذا نبیت بری و کبوس کندر مضمضه عاقرقرحا مطبوخ در سرکه یا شیر خر و ایضا ادویه دیگر مثل
فذبه و برگ عسل و قرن ایل سوخته و برگ شمشاد و عصاره او و عصاره بارتنگ یا خشک آن سابیده و سنگ مرهنگ اندرانی مساوی و عصاره
قنطوریون و قیس و عصاره فرنجمشک یا طبیخ یا لبن او تنها یا طبیخ برگ سرو یا طبیخ عذبه و فلنجه هر واحد مقوی لثه است قرشی گوید که ضعف
اسنان را اقوا بعض مثل مازو سوخته و نمک اندرانی بریان هر دو در سرکه تر کرده و زیره گلاب و گلنار و اقاقیا و سنون سورنجان و مضمضه بگلاب
و آب آس و سماق نافع ست و صفت سنون سورنجان ملا سدیدی چنین نوشته سورنجان فوفل سعد کزمازج گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید
گل سرخ شب محرق مصطکی بسرکه مساوی سنون سازند و اقسرائی گفته که سنون سورنجان اسم سنونی ست که لثه را بسیار محکم کند و صفت او این ست
عروق صفر شش درم شب یمانی گلنار هر یک سه درم مازو پوست انار هر یک یک درم سماق یکنیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند و مراد از عروق
صفر عروق زعفران ست و گویند که این نسخه در اکثر امر مجرب کرده و نافع یافتم شیخ میفرماید که سنون جید مقوی اسنان این ست سعد سه درم پوست
هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم دار چینی سه درم شب دو درم عاقرقرحا هشت درم نوشادر دار فلفل مشک زعفران هر واحد یکدرم نمک پنج درم
سماق دو درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم گلنار چهار درم سابیده استعمال نمایند و کذا صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم
قرفه دار چینی یکدرم تخم چهار درم برنشاسته گندم بیامیزند و ایضا بگیرند کشک شعیر کوفته در عسل و قطران قدری آلوده قرص سازند و در کاغذ پیچیده
بر خشت نهاده در تنور گذارند و چون رنگ او سیاه شود بر آرند و بکوبند و از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یک جزو
سابیده سنون سازند و گاهی از شعیر محرق مذکور بست جزو می گیرند و از سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از زنجبیل یک جزو و سنون
می سازند صاحب جامع و گیلانی گویند که صندل سفید گل سرخ رامک سعد هر یک چهار درم طباشیر کزمازج جفت بلوط شب یمانی
هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم سابیده سنون کردن مقوی اسنان و مشد لثه است و همچنین اگر شب سرخ بسرکه جوشانیده مضمضه
کنند دندان را بغایت قوی گرداند مسیحی گوید که در ضعف اسنان و لثه غنچه گل سرخ مع اقماع و تخم گل و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه
سحق کرده و رامک و حب الآس مفرد و مرکب سوده بطور لصوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب یا در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و کذا شب مطبوخ در سرکه
که در آن این ادویه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو مطبوخ بسرکه حتی که مازو مهرا شود و قوی تر از این نوشادر و مویز جبلی ست بهر دو در
ماء العسل مضمضه کنند و اگر بعد از آن قرحه و وجع پیدا شود بروغن گل یا روغن مصطکی که در سه اوقیه روغن گل یک اوقیه مصطکی آمیخته با آتش ملایم پخته باشند
مسح لثه نمایند ایضا او گفته که ضعف لثه را مضمضه با آبی که در آن گل سرخ و عدس مقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده باشند نفع میکند
و اگر بگیرند قصب و سیع و دندان زنجبیل بعسل سرشته پر کرده بسوزند بعده خاکستر او سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند و چون مضمضه و غرغره
با بابونج کنند بعده سنون اهل و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان و لثه را قوی گرداند و جلا دهد و کسی که بنابر حرارت

احتمال این نماید بدل او تخم گل ترشتاک کنند تا برگ صنوبر برگ زیتون هر واحد ده درم مویز با تنگ سه درم و شب یمانی یکدرم و نوشادر نیم درم استعمال کنند

ضرس

یعنی کندی دندان و آن عبارتست که دندان را عارض گردد و سببش بیشتر آنکه خواه از خارج بود مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص و خواه از داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخار آن از معده و گاهی تابع تصور و وهمی بود وقت مشاهده کسی که ترشی خورد تشخیص این اسباب باید که او لا از شاکی ضرس حال خوردن و دیدن خورنده اشیای حامض وغیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا حال آمدن آروغ ترش و کثرت آب دهن وقتی ترش بپرسند که این نشان اجتماع خلط ترش در معده است پس اگر با وی علامات غلبه بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا مدرک گردد ماده سودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی ورزیده باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیمکوفته در آب ترکرده عوض او استعمال کنند و شیر تازه تنها یا خیار در آن ترکرده و یا بزر قطونا یا شیر خیار گرم کرده با لعاب اسپغول مضمضه نمایند و در دهان نگاه دارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر و بادروج بخایند و یا نمک جریش بخایند و بمالند و یا بروغن زنبق یا زیت دو سه بار بمالند و در دهن گیرند و یا شوربای اسفیدباج کهین یا روغن بادام شیرین یا روغن نارجیل در دهن گیرند و مضمضه بروغن نیمگرم و آب گرم و آب دریای شور نیز نافع و مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل خاصه و مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و حلوای معمول از روغن بادام و زردی بیضه و عسل در دندان گرفتن بلیغ النفع است و علک الانباط یا مصطکی یا موم زرد خایند و زردی روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده باشند تا سطبر شود مالیدن سود دارد و اگر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سبابه تا دیر بمالند ضرس که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همان وقت زائل کند و مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فنداديقون خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و شیر تیتوع و عنصل مشوی و طحال مشوی خاییدن و در دندان مالیدن سخت سودمند است و کندر مضغ بروغن بان و مالیدن نیز هنگام نافع بود و قرص علاج ضرس مدام یا ایارج حمی که در دو زائل می‌شود و بعض اوائل ذکر کرده اند که چون صمغ یا اسداب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و اسماک طلای کهنه هم در دهن نگاه دارند فلفل سیاه و یا عاقرقرحا هر واحد فرنیل جدا جدا اسنان ست انطاکی گوید که علاجش در آنکه گفته شد ملازمت مضمضه بگلاب و روغن آس که در این هر دو سنبل الطیب پخته باشند و از آنچه این علت را نفع کند همه قابض و خوشبو مثل مازو سبز و گل سرخ و اقاقیا و صندل ست و نمک خرفه را درین نفع عظیم ست و گفته اند که هر ترشی مضعف و مضرس ست مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خاییدن کشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طول کند تنقیه با ایارج و امثال آن لابدست طبری گوید که گاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او تقویت اسنان نمایند بدانچه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس را اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد یا سلیق و مطبوخ افتیمون وغیره یا ایارج نمایند و از اطعمه ردیه و مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارد ضرس عارض گردد درین صورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم برآید بعد از آن در روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و روغن نارجیل مالند و یا ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند تریاق کبیر یا روغن بلسان لک کنند و موم زرد بخایند و بقول صاحب غنی منی سببش رطوبت باشد تنقیه فضول طبی ایارج فیقرا

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آبداری دندان و آن حالتی ست که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتواند و از ملاقات آنها ایذا یابند و از خاییدن اشیای سخت عاجز باشند و اکثر بسبب برودت و تکثف افتد و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت مجففه عارض شود و این کمتر بود و فرق در هر دو سبب از وجود سرخی رنگ لثه و حرارت ملمس او و ملمس دندان در حار و از عدم این آثار در بارد توان کرد علاج در بارد بادیان دو درم جوشانیده با گلقند عسلی دو درم بدهند و اگر اسطوخودوس باده نیز بجوشانند و حب السوس بیفزایند بهتر بود و غذا اخوره نخود و مغز تخم قرطم خورند و حب الغار و شب یمانی و مازو و زراوند طویل مساوی کوفته بیخته سنون سازند و نان گرم و زردی بیضه بریان و عنصل مشوی و طحال بریان کوفته بسرکه سرشته ملازم تکمید نمایند و اگر از این تسکین نیابد ایارج فیقرا

دیگر دوده شیرهٔ تخم حماض شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ بادیان هر یک چهار ماشه یا قرص دیا تولد یکتوله به پنج یا سفوف مقلیاثا دو ماشه بنوشند یا روی سادهٔ شش ماشه سرشته همراه شیرهٔ بادیان بریان شیرهٔ
الایچی خرد مع پوست شیرهٔ حب الآس هر یک سه ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه شربت بنفشه دو توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده بخورند و بعد تخفیف این نسخه مقوی استعمال
نمایند مروارید ناسفته شش ماشه کهربا مرجان هر یک سه ماشه صندل سفید طباشیر هر یک شش ماشه کشنیز خشک یکتوله گل سرخ گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمنین هر یک
شش ماشه دانه هیل دو ماشه عنبر مشک هر یک یکماشه ورق نقره ورق طلا هر یک بیست و پنج عدد شربت سیب شش توله نبات سفید دو وزن ادویه بدستور معجون سازند
ایضاً اگر با ضیق النفس مزمن تپ و گرانی شکم باشد اصل السوس سیاوشان پوست بیخ کبر هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت بنا بتوله
داخل کرده بدهند غذا نخود آب و بجای آب عصرهٔ بادیان و کدو در آب پخته باشد یا عنب الثعلب گل سرخ تخم کرفس هر یک چهار ماشه عوض مویز و انجیر افزایند در نسخهٔ
اول عنایت تلیین مدوم باد راست ایضاً اگر با تپ مریض اند سال سالا باشد بعد مسهلات برعایت ورم کبد و تپ قرص گل صغیر چهار ماشه بکلکلانج شش ماشه سرشته همراه
عنب الثعلب شش ماشه بر سیاوشان اصل السوس هر یک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت بنا بر داخل کرده جهت تلیین خفیف دهند ایضاً اگر مریض ابن اشتر یا شیر فرق
نیابد و بیهوشی و بدحواسی عارض گردد طلیع خفیف بلیبن از گاوزبان عنب الثعلب هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شربت بنا یکنیم توله گلقند یکنیم توله
بدهند ایضاً اگر با تپ و ... باشد و شیر شتر گرمی کرده باشد لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین گلاب نبات جهت اصلاح شیر آمیخته دهند اگر از این هم شیر موافق نشود ترک نماید
و باید که در استحکام استسقا شیر شتر نباید داد بجز امر چه بارده موافق نمیشود اگر چه اصلاح بگلاب غیره کنند ایضاً اگر در ابتدای استسقا مزاج اصلی صفراوی شیر شتر موافق نشود
و گرمی و سوزش و اسهال و درد معده و ریاح افزاید موقوف کرده جوارش انارین و جوارش خوزی با بدرقهٔ اصلاح معده و اخراج ریاح دهند و بعد اصلاح مزاج آبکاسنی مروق
ده توله شربت بزوری سکنجبین ساده هر یک یکنیم توله دهند اگر باز اسهال شود تخم مرو تخم ریحان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب قند سفید پخته همراه عرقیات مناسب شربت نیلوفر
دو توله بدهند بعد ازان بادیان مصطکی هر واحد یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته با آب عنب الثعلب سبز مروق پنج توله شربت بزوری دو توله شروع کنند **بیان ادویهٔ**
مرکبهٔ یونانیه که نافع این مرض ست **اثاناسیای کبیر** ضعف جگر و صلابت آن و اوجاع کبد و طحال و معده و اسهال بلغمی و سعال مزمن و نفث الدم و خدر و درد گرده
و مثانه و ربو و بواسیر را نافع و ریاح بشکند و جمیع دردها تسکین دهد مرمکی زعفران افیون جند بیدستر بزر البنج قسط قردمانا غافث تخم اشق سنبل الطیب شاخ ... است
بز کوهی سوخته جگر گرگ خشک کرده جمله برابر انچه کوفتنی ست بکوبند و انچه گداختنی ست در شراب بگدازند باقی را در ... عسل مصفی بسرشته و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم مثقال
تا یکدرم با آب کاسنی یا آب سیب بخورند **اثاناسیای صغیر** منافع این قریب بمنافع کبیر ست میعه سائله زعفران قسط سنبل الطیب افیون سلیخه هر یک چهار درم عصارهٔ
غافث هشت درم اصل السوس مقشر دوازده درم کوفته بیخته بعسل سه وزن معجون سازند شربتی مقدار فندق و در نسخهٔ تحفه عود بلسان و مر هر یک چهار درم زیاده است
امروسیا از تالیف بقراط است جهت بادشاهی که شکایت از ضعف معده میکرد و جگر و سپرز و معده دیگر را قوت دهد و سده بگشاید و در ابتدای استسقا نافع باشد
و امراض بارده را دفع نماید و بول براند و سنگ از گرده و مثانه بریزاند و بدن را قوت دهد و انچه بران شش ماه گذشته باشد بهتر بود و قوت این یکنیم سال و گویند تا سه سال
باقی می ماند قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم زیرهٔ کرمانی دوقو عود بلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس هر یک یکدرم وج زعفران هر یک دو درم مر صاف
سه درم حب الغار ده عدد کوفته بیخته به سه چند عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک بندقه با آب گرم یا ماء الاصول **اثوشدارو** مقوی جگر مفید استسقا و سوء القنیه
معمول ست گل سرخ سعد کوفی فلفل قرنفل اسارون حب بلسان سنبل الطیب ... مصطکی زرنب بسباسه زرنباد جوز بوا زنجبیل ساذج هندی اذخر هر یک دو مثقال
گل غافث دو درم دارچینی سه مثقال فوه یکدرم آمله هشت درم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده هموزن اجزا گلقند و دو وزن عسل بقوام آورده بسرشند شربتی
دو درم **حافظ الاجساد** سوء القنیه و استسقا و امراض بارد معده و دماغ و جمیع اعضا را مفید است و بکرر تجربه شده در جمیع امراض بهتر از دواء الکرکم ست
دارچینی پوست بیخ کبر فقاح اذخر هر یک پنج مثقال زعفران پانزده مثقال سنبل الطیب شش مثقال سنبل رومی رشیه والان انیسون دوقو اسارون ریوند چینی فطراسالیون
مصافات هر یک چهار مثقال فوه الصبغ سعد کوفی هر یک دو مثقال زیت کهنه بوزن مجموع ادویه کوفته بروغن چرب کرده بعسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورده بسرشند
نوع دیگر حکیم مومن گوید که این از تالیف حقیر ست جهت انواع سده و ماساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه و استسقا نافع ست این معجون

را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این درین باب هیچ دیده نشده فو و مو و انیسون دو قوم صاف روغن بلسان هر یک چهار مثقال رب السوس عصاره غافث
جعده هر یک سه مثقال دارچینی پوست بیخ کبر هر یک پنج مثقال زعفران دوازده مثقال سنبل الطیب شش مثقال کوفته بیخته بروغن چرب کرده بسه چند عسل مقوم سرشته
قدر شربت یک مثقال و اگر روغن بلسان یافته نشود بجای او زیت کهنه کنند حب بهرامی که استسقای لحمی را نافع صبر سقوطری دوازده درم افتیمون شش درم
سقمونیا چهار درم غاریقون سه درم سنبل الطیب سلیخه تربد سفید مصطکی هر یک دو درم زعفران یکنیم درم حماما یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دونیم درم حب
ریوند که جهت استسقای لحمی و سوء القنیه نافعترین مسهلات است و برکات در تجربه پیوسته ریوند مقل هر یک نیم درم غاریقون یکدرم تربد دو درم زراوند مدحرج
دو دانگ انیسون یکدانگ جمله دو خوراک است حب استسقا که جمیع اقسام او را نافعست تربد سفید یکدرم ریوند چینی نیم درم غاریقون زراوند مدحرج زراوند
طویل هر واحد یکنیم دانگ مقل تخم انجره هر یک دو دانگ فرفیون بروغن گل چرب کرده یکدانگ کوفته بیخته بآب خالص حب سازند یکخوراک است دواء الکرکم
کبیر از ترکیب جالینوس ست امراض جگر و سپرز را که از سردی باشد مثل ضعف جگر و طحال و معده و صلابات آنها نافع و سده بگشاید و ریاح غلیظ دفع کند
و گرده و مثانه را قوت دهد و بول براند و استسقا را که بسبب ورم جگر و سپرز بود و جمیع امراض مزمنه و اوجاع کهنه جگر و سپرز را سود دارد زعفران دوازده مثقال اسارون
مو و انیسون فطراسالیون ریوند چینی دو قوم صاف هر یک چهار درم سنبل الطیب شش درم قسط سلیخه فقاح اذخر حب بلسان هر یک یکدرم فو و دو درم رب السوس
جعده مصطکی غافث هر یک سه درم روغن بلسان پنج درم کوفته بیخته با سه وزن عسل سرشته شربتی یکدرم تا دو درم با ماء العسل و نسخه دواء الکرکم صغیر در بیان الورد
و دواء اللک صغیر که در استسقا همواره معمول است در علاج ورم سوداوی معده گذشت دواء اللک کبیر که بهترین دواست از برای جگر و جهت صلابت جگر و سپرز
و معده و استسقا و ضعف جگر و برودت معده نافع است و سده بگشاید و بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بدن لاغر کند لک مغسول دو قیراط تخم کرفس جبلی زرنباد
زنجبیل هر یک هشت درم کمافیطوس و دوای خشک هر یک چهار درم و چهار دانگ جنطیانا زراوند هر یک یکدرم صبر سقوطری سنبل الطیب هر یک دوازده درم
فو و پانزده درم حب بلسان سلیخه مصطکی مقل قصب الذریره اسارون هر یک شش درم کندر چهار درم دار فلفل زراوند طویل هر یک سه نیم درم ریوند جعده اذخر هر یک
دو درم فلفل قسط هر یک نیم درم رب السوس بیست و شش درم سیساليوس سه درم کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی یک مثقال دواء الحدید برای استسقا از قرابادین
اطبای هند خبث الحدید کهنه دوازده دام بخته در آتش سرخ نمایند و سه بار در بول ماده گاو نازاییده و سه مرتبه در عصارات و سه دفعه در روغن تلخ سرد کنند و بیابید
پس در ظرف آهنی با بول ماده گاو جوان که جفت نشده باشد ده آثار گرفته انداخته بر دیگدان گذارند و آتش کنند تا تمام بول سوخته بطریق کهار سفوف ماند
پس نگاه دارند و از نیم درم شروع کنند و بتدریج حسب مزاج افزایند نوع دیگر خبث الحدید را در آتش سرخ نموده هفت بار در شیر اگک سرد نمایند بعد آن در بول
ماده گاو نازاییده هفت مرتبه بعد هفت بار در روغن کنجد بیشتر در سرکه هفت مرتبه بعده کوفته در دیگ گلی انداخته آب مطبوخ آمله در آن ریخته در آتش بنهند که آب
بسوزد پس بعمل آرند سفوف که مقوی جگر است و در آخر استسقا وقت نقاهت مستعمل گل گاوزبان اذخر مصطکی سنبل الطیب سعد کوفی فلفل زنجبیل دار فلفل
هر یک شش ماشه بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل تخم کاسنی گل سرخ هر یک یک توله قرنفل سه ماشه اسارون چهار ماشه کوفته بیخته چهار ماشه با عرقهای مناسب
بدهند شربت اصول سوء القنیه و استسقا را بسیار نافع و منضج اخلاط غلیظ و مفتح سدد و کاسر ریاح و مدر فضلات است مویز منقی چهل درم پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی هر یک سی درم انجیر زرد بیست دانه بادیان تخم کرفس تخم کاسنی هر یک بیست درم پوست بیخ کبر پانزده درم شکوفه اذخر سنبل الطیب
اسارون سلیخه هر یک ده درم جمله را بجوشانند و صاف کرده با یک من قند بقوام آرند خوراک پانزده درم تا بیست درم شربت دینار نسخه معمول که ملین طبع
و دافع حمیات و عفونت و مفتح سده و نافع سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب و مسکن درد جگر و شکم و رحم و مثانه و مدر بول است تخم کاسنی گل سرخ هر یک بیست درم
پوست بیخ کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده با یک آثار قند سفید
بقوام آرند پس از آتش فرود آورده مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بهم بر بهم زنند تا نیکو مخلوط شود نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان نافع از برای
تفتیح سده‌ها و امراض بارده جگر چون سوء القنیه و استسقا و امراض بارده طحال چون صلابت آن و برای حمیات بارده و حمیات مرکبه پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس

پوست بیخ کاسنی هر یک بیست درم پوست بیخ بادیان اصل السوس هر یک سی درم فقاح اذخر گل سرخ تخم کشوث افتیمون هر یک ده درم بادیان انیسون تخم کرفس
هر یک چهار درم ریوند چینی پنج درم زعفران دو درم افتیمون و تخم کشوث را جدا جدا در پارچه کتان نازک بسته تخم کشوث را با باقی ادویه سوای ریوند و زعفران یک شب
در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق افسنتین هر یک یک نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند و در آخر صره افتیمون را دران اندازند چون دو ثلث عرق بماند پس
فرود آورده کیسه افتیمون را مالیده دور کنند و مطبوخ را صاف کرده عسل مصفی یک رطل قند سفید یک رطل داخل نمایند و بقوام آورند و در آخر ریوند چینی و زعفران را بگلاب
سوده داخل کرده نیکو بهم زنند تا مخلوط شود فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا آبگینه نگاه دارند خوراک از ده درم تا بیست درم **شربت راوند** نافع سوء القنیه
و استسقا در حار مزاج ریوند چینی پنج درم تخم کاسنی پانزده درم بیخ کاسنی ده درم تخم خیارین عنب الثعلب گل سرخ لک مغسول هر یک دو درم قند سفید نیم رطل بدستور
شربت سازند **شربت بزوری بارد** جهت استسقا و سوء القنیه که با حرارت باشد نافع ست و مفتح سده و مسکن تشنگی و مدر بول تخم کاسنی تخم خربزه و تخم خیارین
هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده در یک آثار قند سفید بقوام آرند و اگر درین نسخه بقدر پاو سیر
سرکه اضافه کنند سکنجبین بزوری بارد شود **شربت بزوری حار** که در استسقا مستعمل پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک دو مثقال بادیان انیسون تخم
کرفس هر یک پنج مثقال در پیاله آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف کرده با یک نیم پاو قند سفید بقوام آرند و هر صباح یک قاشق با هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده
بیاشامند و اگر درین نسخه سرکه بقدر نیم پاو اندازند سکنجبین بزوری حار شود **شربت بزوری معتدل** بادیان تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر واحد دو درم
بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم قند نیم رطل ادویه نیم کوفته شب در آب بخیسانند و صبح جوش داده صاف نموده با قند بقوام آرند و اگر درین نسخه تخم کشوث تخم کرفس
انیسون بیخ کرفس بیخ کبر هر واحد یک درم افزایند شربت بزوری حار گویند **شربت استسقا** که در بارد مزاج مجرب ست پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس بیخ اذخر
تخم خیارین ریوند چینی بسفایج هر یک نیم کوفته پرسیاوشان هر یک چهار درم بادیان گل سرخ لک مغسول تخم کاسنی بیخ سوسن سانج گاوزبان هر یک سه درم تخم
کرفس انیسون سنبل الطیب سارون تخم کشوث فوه سلیخه هر واحد دو درم عود هندی مصطکی زوفا نانخواه افسنتین هر یک یک درم عنب الثعلب زرشک
هر یک پنج درم انجیر هفت عدد مویز منقی دو توله قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند و در آخر قوام مصطکی سوده آمیزند خوراک دو توله تا چهار توله بعرق عنب الثعلب
نوع دیگر نافع سوء القنیه و استسقا که با سرفه و قبض بود و مجرب اصل السوس بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ لک مغسول بسفایج فستقی شکر تیغال هر یک چهار درم
بادیان پرسیاوشان گاوزبان بنفشه ریوند خطائی بیخ سوسن سانج هندی هر واحد دو درم تخم کرفس انیسون سنبل الطیب سارون فوه تخم کشوث مصطکی سعد کوفی
نانخواه افسنتین هر واحد یک درم انجیر هفت دانه مویز منقی دو توله قند سفید یک نیم پاو شربت دو توله تا چهار توله بعرق عنب الثعلب **شربت نبرابیس دوائی**
مخترع حکیم محمد باقر از برای حمیات و ضعف جگر و سده آن و ابتدای استسقا و سوء القنیه معمول سارون بادیان انیسون بسفایج تخم کشوث گل سرخ هر یک دو مثقال
ریوند چینی لک مغسول عود قماری قرفه زعفران صندل سفید هر یک یک مثقال دارچینی دانه هیل مصطکی هر یک دو مثقال سنبل الطیب یک نیم مثقال تخم خرفه مقشر
سه مثقال آب زرشک منقی یک اوقیه قند سفید بقدر حاجت ادویه را نیم کوفته جوشانیده صاف نموده با آب زرشک قند سفید بقوام آورند و در آخر قوام مصطکی را
سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه **نوع دیگر** معمول والد حکیم علویخان مفتح سده های کبد ست و از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه و استسقا و یرقان نافع ست
زرشک منقی پانزده مثقال بادیان انیسون تخم کرفس تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس دانه هیل زنجبیل هر یک دو مثقال مجموع را در دو رطل
آب خیسانیده بجوشانند پس صاف نموده یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند شربتی یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن سه مثقال ریوند چینی را کوفته در کیسه کتانی
کرده دران اندازند و لمحه لمحه بمالند تا بقوام آید و یا ریوند را نرم سوده بعد از قوام آمدن داخل نمایند بهتر ست و در نسخه دیگر اصل السوس پوست بیخ کبر زرنباد و عود صلیب
هر یک دو مثقال داخل ست و ریوند ندارد **شربت کشوث** مقوی جگر مفتح سده و ملین و نافع سوء القنیه و استسقا و دافع تپ مرکب بلغمیه و سوء مزاج بارد جگر و مجرب
بعمل آمده تخم کشوث چهار مثقال سعد کوفی نانخواه هر یک پنج مثقال افسنتین گل سرخ گاوزبان بادیان تخم خیارین تخم خربزه بیخ کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک ده مثقال
تخم کاسنی ریوند خطائی مویز منقی هر یک پانزده مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک سی مثقال عناب سپستان هر یک پنجاه عدد گاوزبان عسل قند سفید با سرکه خالص

هر یک صد مثقال خرد کوفته در سرکه و آب تر کنند و بدستور با قند و گلقند بقوام آرند شربت یک اوقیه تا پانزده درم و گاهی بی سرکه نیز ساخته شد **شربت**
که حکیم اکمل خان بجهت حکیم علی نقی خان در استسقاء و ورم جگر تجویز فرموده بود بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کاسنی گاوزبان گل نیلوفر تخم کرفس شکاعی ریوند چینی
عنب الثعلب گل سرخ خار خسک هر یک دو درم بیخ کاسنی تخم خربزه عصارهٔ زرشک انیسون هر یک سه درم تخم خیارین چهار درم تخم کشوث مویز منقی هر یک
پنج درم بیخ سوسن یک مثقال و دیگر از عرق کاسنی و عرق بادیان و عرق عنب الثعلب عرق شاهتره و عرق گاوزبان هر یک پاو آثار شب خیسانید صبح بجوشانند
و صاف نموده با ترنجبین یک آثار بقوام آرند **ضماد** برای استسقای لحمی مجرب پشک بز یکتوله کف دریا ریوند چینی هر یک سه ماشه قسط تلخ زنجبیل زردچوب
زیرهٔ سیاه بابونه اکلیل الملک هر یک شش ماشه بسرکه ضماد کنند و گاهی سرگین گاو تازه عوض پشک بز کرده میشود **ضماد** تالیف حکیم اکمل خان معمول برای ورم
دست و پای مستسقیان زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب هر یک چهار ماشه مرکی صبر ریوند چینی اکلیل الملک هر یک سه ماشه پشک بز خشک سرگین
گاو خشک هر یک یک توله بورهٔ ارمنی دو ماشه کوفته بیخته در آب حل کرده نیمگرم ضماد نمایند **ضماد** مجرب برای استسقای لحمی سرگین گاو پشکل بز پشکل آهو خاکستر
چوب انگور نطرون جدوار زرنباد کف دریا قسط تلخ اقاقیا مساوی سوده در سرکه آمیخته نیمگرم ضماد نمایند **ایضا** جهت استسقا معمول حکیم علوی خان ریوند چینی
نمک هندی بورهٔ ارمنی زنجبیل زردچوب مساوی بسرکه سرشته ضماد نمایند **عرق سافج** مقوی جگر نافع برودت جگر و سوء القنیه و استسقا سافج یک آثار
سه روز در آب خیسانیده روز چهارم پاو آثار نبات داخل کرده عرق کشند **عرق افسنتین** بهترین عرقهاست برای اصحاب استسقا افسنتین رومی یک آثار
بسه آثار گلاب عرق کشند و وقت تشنگی بقهوه خوری بخورند **قرص زرشک** بنسخهٔ حکیم محمد باقر جهت استسقا تجربه رسیده و تپ مرکب و سدهٔ جگر را نیز مجرب
ست مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب ربناس لک مغسول عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران
طباشیر ترنجبین هر یک دو درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار گل سرخ رب السوس هر یک سه درم زرشک پانزده درم ترنجبین را بگلاب یا آب حل کرده صاف نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته قرصها سازند هر روز یک مثقال تا دو مثقال با شیرهٔ انیسون و شربت دینار یکنیم توله عرق اذخر عرق بادیان هر یک چهار توله
بخورند و در نسخهٔ مجرب حکیم ذکاء الله خان و حکیم غلام امام وزن ترنجبین شش درم است و رب السوس اسارون مطروح و در معمولی وزن گل سرخ ده درم است **قرص**
استسقا جهت استسقای حار مجرب سنبل الطیب نیم درم مغز تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند هر یک یک درم گل سرخ پنج درم زرشک
ده درم بقدر یک مثقال قرصها سازند و با چهل درم آب کاسنی و بیست درم آب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین پنج درم مغز خیارشنبر استعمال نمایند **قرص لک**
در استسقا استعمل بعد تنقیه لک مغسول چهار جزو ریوند تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه جزو فوه بادیان تخم کرفس سافج سنبل الطیب سلیخه هر یک دو جزو
نانخواه مصطکی هر یک یکجزو قرص سازند خوراک از درم تا دو درم با شربت بزوری **قرص ریوند** جهت استسقا که بانفشاء الدم یا لینت طبع باشد زعفران یکدانگ
ریوند چینی دو دانگ زرشک لک مغسول فوه طباشیر صندل سفید تخم حماض هر واحد یک مثقال گل سرخ کهربا صلایه کرده هر واحد یکنیم مثقال نشاسته صمغ عربی بریان هر
دو مثقال کوفته بیخته بآب قرصها سازند و هر روز یکنیم مثقال با بعضی عرقهای مناسب بدهند اگر حالت مریض و وقت مقتضی باشد و کیفیت شکم باد وغ داغ کرده استعمال
نمایند کلکلانج نیز در استسقاء و برودت معده و تپهای کهن و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس و قولنج و طحال و صرع و بهق و اختناق رحم را سود دارد و بول بگشاید هلیلهٔ سیاه
پوست بلیله آمله منقی هر یک هفت درم فلفل دارفلفل زنجبیل فلفلمویه نمک هندی سرخ نمک هندی سیاه نمک اندرانی نمک جهر و نمک طعام لسان العصافیر شیطرج
هندی سعد خیربوا قرنفل صعتر پیرنگ کابلی متشیر شونیز حب النیل زیرهٔ کرمانی سافج هندی تخم کرفس کشنیز خشک هر یک پنج درم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس
خیارشنبر ده درم مویز منقی نیم من شیر آمله یکمن مویز و آمله را در شش من آب بپزند تا دو من آید پالایند و خیارشنبر را در آن آب حل کنند و صاف نموده سه من فانیذ
دران آب حل کنند و نیم من روغن کنجد با آن بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید ادویهٔ دیگر را کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی پنج درم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب
معجون زرشک حار نافع استسقای لحمی بارد زرشک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی لک مغسول ریوند هر یک چهار درم تخم کشوث غافث سنبل الطیب
اسارون بادیان انیسون دارچینی هر یک دو درم افسنتین اذخر مصطکی عود فوه سلیخه هر یک یک درم عسل سه چند خوراک یک مثقال بعرق عنب الثعلب اگر حرارت

پوست هلیله زرد نانخواه فلفل سیاه بید انجیر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند و سه درم بخورند دیگر پوست درخت سرس جوشانیده نوشیدن ورم بدن را دفع نماید
وکذا نوشیدن آب تلیان بسیار بیقپه و طلاء سرگین گاو با نمک و خوردن خاکستر سرگین گاو هر روز سه نیم مثقال نیز سودمند دارد و شربت طبیخ بیخ اندراین ماده را باسهال
دفع کند و اگر آب برگ گلمنده بقدر یکتوله هر صبح بنوشند و در سه روز تا ده توله رسانند نافع ست و استعمال مرق او با ادویه دیگر مناسب این مرض معمول ست و اگر آب برگ آن
با چند دانه فلفل سیاه سوده بدهند برای ورم اطفال مفید بود و اگر بیخ کچنال تازه از زمین برآورده با پارچه صاف کرده پوست او بگیرند و فلفل سیاه برابر او آمیخته بسنگ
سایند و حبها بقدر کنار دشتی ساخته یکی صبح و دیگری شام با عرق بادیان بدهند و ایضا دستور از پوست بیخ سرس با فلفل مساوی حبها بقدر نخود ساخته با آب طبیخ کچنال بدهند
نافع استسقا ست و اگر کبریت مغسول سیماب هلیله بلیله آمله اشخار جواکهار نمک سیاه نمک سنگ نمک طعام زنجبیل فلفل سیاه سهاگه بریان مساوی مغز جمالگوته یک جزو
ادویه کوفته را کوفته همه را با آب لیمو سایده خشک سازند همچنین تا بست و یک بار پس حب بقدر نخود ساخته یک حب با شیر شتر بدهند نافع بود و سفوف زنجبیل سه
شیطرج زیره سفید کتهائی زردچوب گجپیپل پیپلامول مساوی کوفته بیخته تا سه ماشه با آب گرم خوردن لحمی و طبلی را مفید و ایضا تخم کرفس بابرنگ شیطرج فلفل دارفلفل
پیپلامول سونته نمک سیاه هر یک یک درم پوست هلیله پنج عدد زنجبیل ده درم کوفته بیخته دو درم با آب بادیان خوردن نافع استسقا و سوء القنیه ست و کذا عصاره
ریوند صینی تودری هر واحد یک سرخ دانه هیل چهار سرخ لک مغسول سنبل الطیب تربد موصوف گل سرخ بابرنگ هر واحد یکماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته بخورند یا بشهد
سرشته بلیسند و بالای آن تخم کاسنی پنج ماشه بادیان هفت ماشه بابرنگ دو ماشه ناگکیسر دو ماشه انجیر ولایتی چهار عدد زنجبیل دو ماشه کوه خشک چهار ماشه تخم خربزه یکتوله
در پاو آثار عرق بادیان جوشانیده مالیده صاف نموده سه توله شربت دینار یا شربت بزوری آمیخته بنوشند و اگر سفوف گنگی روز اول یک ماشه و روز دوم دو ماشه و روز
سوم سه ماشه بخورند پس هر روز سه ماشه خورده باشند و غذا کهچری مونگ بخورند نافع بود و کذا زیره سفید نیم کوفته سه جزو گنگی نیم کوفته یک جزو بقدر یک توله وقت شب
در پاو آب خیسانیده صبح بجوشانند هر گاه نیم بماند صاف کرده نیمگرم بنوشند سفوف پوست هلیله زرد سنای مکی تربد سفید بابرنگ یک یک دو درم پوست چنبادر پیپل اجواین
بادیان اسارون زنجبیل نمک سیاه کچلون جواکهار ریوند خطائی هر واحد یکدرم کوفته بیخته حسب مزاج بخورند که برای استسقا و سوء القنیه نافع ست و همچنین اگر دو
سه درم دارفلفل زنجبیل نانخواه هر یک شش درم پوست هلیله زرد شیطرج قسط بهمن سفید سنای مکی هر یک نه درم سفوف ساخته بقدر حاجت استعمال نمایند که مجرب ست
و اگر سپستان آمله پخته به بار اسرونته اجواین بیخ خراسانی اجمود پیپل مرچ سیاه نمک سیاه مساوی کوفته بیخته یکدرم بخورند برای ورم بدن و تشنج اطراف نافع بود و این
معجون جهت ورم شکم و استسقا مجرب بعضی اطبای هند ست مرچ سیاه دو توله زیره سیاه چهار توله سداب یکنیم توله پودینه یکتوله پوست هلیله زرد تربد موصوف زنجبیل
هر یک پنج توله نمک کچیه هر یک نه ماشه گلقند شهد هر یک نیم پاو و ربع آن نبات مصری نیم آثار بدستور معجون بسازند و این عرق کهیگوار برای این مرض و صلابت سپرز و جگر و معده
مجرب حکیم بقا خان ست مغز کهیگوار چهار و نیم سیر زنجبیل دارفلفل فلفل گرد تیج تیجپات الایچی سفید جائفل ناگرموته مرچهی بوتی نمک سنگ هر واحد شش ماشه سیاه چی یک آثار
با آب سه من شاهجهانی دفن کرده عرق کشند و دوای خبث الحدید بنسخه علاج الغربا که در قرابادین مرقوم شد نیز درین باب مجرب اهل هند ست اقوال حکما شیخ میفرماید که اصول کلیه
درین مرض نافع ست و جمع قوانین علاج استسقای زقی اشارات بمعالجات لحمی کرده شده و گاهی درین حاجت بفصد افتد اگر سبب مرض احتباس حیض یا بواسیر بود و در اینجا دلائل
امتلا باشد که در فصد این هنگام ازالهٔ ماده خالق مطلق ست و فصد برای لحمی و زقی شدید المناسبت ست و این طبیعت برای ایشان صالح ست و اگر با لحمی تپ باشد اسهال
بدهند و فصد جایز نیست تا وقتیکه تپ زائل نشود و قرص شبر و شربت آن بنوعیکه در باب زقی گفته آمد باید شدید الملائمة لحمی ست از سائر انواع استسقا و جبن اجتناب دارند
بلکه قبل استعمال آن و اگرچه بدوای معتدل باشد و قی و غرغره منقی دماغ نافع ست و اسهال مفید بود و افضل او آنست که بجهت پرهیز باشد و برای استسقا خصوصا لحمی ریاضت
اولا باشتغال مثل سواری بر پشت مرکب بعده برفتار بر زمین نرم ریگی و عرق را مسح کنند تا شیء اول ثانی مرکب نشود و سه فکر دو و بعد از ریاضت متعرض
گرسنگی شوند خصوصا با آفتاب که آن قوی النفع ست و چون حرارت آفتاب شدت کند سر را بپوشند تا مرض دماغی بهم نرسد و سائر اعضا را مکشوف دارند و بر ریگ نخود بنشینند
اگر یافته شود و مدررات که در زقی مذکور گردید بکار برند و پیش گاه عرق جاری گردد مسح کنند بمشیل و مانند آن تدهین نمایند و از مهالک برای باید احتراز کنند و واجب ست
که دواء اللک و کلکلانج نیز بخورند و مدررات مذکوره در زقی و مسهلات که در آن تلطیف و تخفیف باشد استعمال کنند و از آنجمله قرص غافث با عسل و ربا الانسون سکنجبین